هو الله تعالی شانه

جلد سوم
حبیب السیر فی
اخبار افراد البشر تالیف
غیاث الدین بن همام
الدین الحسینی المدعو
بخواندمیر علیه الرحمه

علی کل شیء حفیظ
ان الله



بسم الله الرحمن الرحیم

یارب به ثنای خود سخن سازم کن   در گلشن حمد نغمه پردازم کن   با نعت حبیب خویش همرازم کن   در ملک سخن وری سرافرازم کن   بر ضمیر
خورشید اقتباس هوشمندان سخن شناس در نقاب شبهه و التباس مخفی نخواهد بود که این صحایف موفور اللطایف مجلد سیم است از کتاب
افادت اثر حبیب السیر مشتمل بر تبیین وقایع ایام سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لواء سلطنت برافراشته اند پس از
انقضاء زمان عباسیان و ایضاً محتوی است بر ذکر طلوع آفتاب اقبال شاهی از مطلع تاییدات نامتناهی الهی و این مجلد نیز بطریقهٔ مجلدات سابقه
مبنی است بر چهار جزو **جزو اوّل در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران**
عنوان نامه نامداری مبنی بر سیر ملوک جهانگشای و طغرای صحیفه کامکاری مبنی از خبر حکام گیتی آرای سپاس و ستایش مالک الملکی است
که بمقتضاء حکمت شامله اش نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود فایض الجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط
گردید کلام صدق انجام لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا مؤکد این معنی است و برحسب مشیت کامله اش رایت هدایت آیت
مبارزان جهاد و فارسان معرکه اجتهاد بدرجه رفعت و استعلاء رسیده آیت وافی عنایت فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة مؤید
این دعوی است معتمدان مقام وجعلناکم خلایف فی الارض در بارگاه جلالش کلمهٔ همایون و نحن له عابدون ورد زبان دارند
لاجرم منشور اقتدار شان بتوقیع وقیع تؤتی الملک من تشاء صفت تکمیل می یابد و ممکنان مکان و لقد مکناهم فی الارض بر درگاه لایزالش
نقش و ما النصر الا من عند الله بر لوح دل می نگارند بنابر ان انوار عنایت آثار ان ینصرکم الله فلا غالب لکم بر وجنات احوالشان هویدا
رباعی   ای خاص بتو منصب شاهنشاهی   موجود بحکم تو زمه تا ماهی   چون هست ترا از همه کس آگاهی   شاهی تو کرم کنی بهر کس خواهی
و فهرست اوراق سخن رانی مخبر آثار مالکان ممالک جاه و جلال و دیباچه مجموعه نکته دانی مشتمل بر اخبار سالکان مسالک دولت و اقبال
صلوات صلوات عالی مقداریست که نظام تواریخ نبوتش از فحوای کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین پیداست و نفاذ مناشیر
رسالتش از مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین هویدا از خوان دعوت کریمش بر وفق کلمهٔ بعثت الی الاسود و الاحمر جمیع جن
و انس و معشر بشر محظوظ و از متابعت ملت قویمش بر طبق کریمهٔ ان الله یغفر الذنوب جمیعا تمامی اصحاب معصیت بعین عنایت ملحوظ

رباعی ای بر سر خلق سایه گستر کرمت کونین نواله خوار خوان نعمت انسان و ملک داخل خیل حشمت ملک دو جهان طفیل خاک قدمت
اللهم صل علی سید الکونین محمد المصطفی و امام الثقلین علی المرتضی و علی السبطین المکرمین الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و صل علی سائر الائمة البررة
الاتقیاء و سلم علیهم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا ناظم جواهر این اخبار و راقم نوادر این آثار بنده خاکسار و ذره بمقدار غیاث الدین بن همام الدین
المشتهر بخواند امیر رب یسر علیه کل عسیر بعرض فضلاء تحریر و بلغاء صافی ضمیر میرساند که فروغ اشعهٔ هدایت و پرتو آفتاب عنایت از سراج لامع
قرآنی و نیر باهر فرقانی حیث اوحی سبحانه ما اعظم شانه و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وامر قومک یاخذوا
باحسنها بدیدهٔ انسان بر پیشگاه خواطر یقظه و انتباه میتابد که از مطالعهٔ احوال و اوضاع ترتیب یافتگان مهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان لوازم
خیر و شر و لواحق نفع و ضر وقوف و اطلاع کامل حاصل میگردد سزاوار اطوار عقل تحقیق چنانست که چون بحسن سیرت و یمن سریرت هوشمندان
ملایک شعار اهتدا یابد اقتدا باید نمود و قصر آمال و امانی را از چراغ مبرات و احسان نورانی دارد و هرگاه بر وخامت مآل و کیفیت حساب
بیداد گر ستمکار مطلع شود از شیوهٔ ناستودهٔ ظلم و اعتساف اجتناب فرموده بجادهٔ پسندیدهٔ عدل و انصاف میل نماید نظم مشو ناپسندیده
پیش باز که در پردهٔ کج نیابند ساز پسندیده کی کن که باشی عزیز پسندیدگانت پسندند نیز و لله الحمد و المنة که انوار فیض آثار
این معانی مشکوة باطن خجسته میامن دولتمندی را که باعث بر ترتیب این اجزا توجه خاطر خورشید مآثر اوست باکمل وجهی روشن
چنانچه انعطاف عنان مرام بصوب سنن سنیهٔ ابرار انام مستلزم حصول سعادات دینی و دنیوی و مستوجب وصول ارادات صوری
و معنوی شناخته از شمایم مکارم اخلاق مشام جان ساکنان آفاق را معطر گردانیده و از نسایم محاسن آداب ریاض آمال
قاطنان اکناف امصار را بکمال خضرت و نضارت رسانیده و از کحل الجواهر احسان بی پایانش چشم آرزو بر بستر استراحت فراغت
خفته و از رشحات سحاب سخاوت بیغایتش در گلزار امید یاسمن مراد شکفته نظم مدار مملکت آصف مکانی که معمور است از عدلش
جهانی جهان از نکهت خلقش معطر خجل از طبع پاکش آب کوثر آرایش رخسار عروس ملک و ملت باقتضای رای صواب نمایش میسر
و آسایش قلوب طوایف سپاهی و رعیت باصابت تدبیر عالم آرایش مقرر غبار اقدام خدامش منور حدقهٔ مرادات و قطرات
اقلام فیض انجامش مثمر حدیقهٔ سعادات رباعی ای ذات تو بر سپهر دولت خورشید محتاج بتدبیر تو ملک جمشید روشن
ز غبار کوی تو دیدهٔ بخت پر نور ز رای روشنت چشم امید طبع کاملش کیاستش بوفور فضیلت موصوف و ضمیر فراستش بصفت
نصفت معروف آفتاب اقبالش چون اقبال آفتاب بی زوال و کرایم اخلاقش مانند اخلاق کرام در مرتبهٔ کمال نظم سپهر فضل و
مهر اوج افضال نهال مثمر گلزار اقبال بعدل و بذل در عالم علم اوست پناه اهل شمشیر و قلم اوست بود ذاتش در اقلیم چهارم
چو در چرخ چهارم شاه انجم عمام انعامش چون انعام غمام شامل احوال خاص و عام و سحاب مواهبش بسان مواهب سحاب نضارت
بخش بساتین مراد و مرام نظم نسیم لطف او هرگه وزیده بجسم مرده جان نو دمیده شرار قهر او چون بر فروزد لباس عمر اعدا
را بسوزد یعنی حضرت عالی منزلت ممالک مدار متعالی منقبت معالی دثار ناظم مناظم العدالة و الرأفة صاعد مصاعد المرحمة و
النصفة مطلع انوار جاه و جلال مخزن اسرار فضل و کمال آفتاب رحمت قمر سریر کیوان منزلت مشتری ضمیر ناهید بهجت سپهر احتشام عطارد
حشمت بهرام انتقام ملاذ هنرمندان آگاه پناه اصحاب یقظه و انتباه بیت کریم دولت و دین آصف سلیمان جاه جهان
لطف و سپهر کرم حبیب الله مد الله تعالی ظلال افضاله و ثبت قوایم سریر اقباله و چون ضمیر آفتاب اشراق این ملاذ اکابر
آفاق با تمام ارقام این کتاب افادت ارتسام میل تمام و رغبت لاکلام اظهار فرمود خامهٔ بلاغت انجام بعد از اختتام مجلد ثانی
بی شائبهٔ توقف و تاخیر در تحریر مجلد ثالث شروع نمود نظم از فضل فیض ایزد اعتصام این مؤلف روزی که شد مثنی گفتم شود مثلث
زانرو که هست مشهور نحرف نزد جمهور الشیء لا یتثنی الا و قد تثلث رجا واثق و وثوق صادق که بر طبق احدیث مشهور بلکه بمحض توفیق و تایید مهیمن عفو
این مجلد نیز عنقریب تمام گیرد و زلات خامهٔ بدایع نگار با قلام اشفاق مستعدان مجلس عالی لا زال مرجعا للاعالی صحت و اصلاح پذیرد و المسئول

من الله الکریم المتعال حسن القبول من اصحاب الفضل والکمال گفتار در بیان شمهٔ از حال آباء سلاطین ترک و اجداد خواقین سترگ نحل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدستهٔ این حکایت را باین روایت زیب و زینت داده اند که نسب سامی تمامی خاقانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام الاتصال می‌یابد در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان میگفته اند و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده در آن اوان که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای خود دیار مشرق و شمال را نامزد یافث علیه السلام کرد و یافث از سوق الثمانین عازم آنسرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام اسم اعظم بیافث آموخته ایضاً آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو ارزانی داشت و یافث با اهل و عیال بجانب مشرق شتافته بطریقهٔ صحرانشینان ساکن گشت و رسوم نیکو پدید آورد و هرگاه باران میخواست بوسیلهٔ آن سنگ سحاب عنایت الهی در فیضان می آمد و اعراب آنسنگ را حجر المطر و عجمیان سنگ یده و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و ازبکان بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران میبارد القصه چون اولاد و احفاد یافث غلبه شدند از سرای ناپایدار بدار القرار انتقال نمود و بروایتی که اشرف الفضلاء المتاخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه فرموده اند ازوی هشت پسر یادگار ماند بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری که او را کیمال نیز گویند تاریخ و بقولی که مؤلف جامع اعظم بقلم مانی رقم نقل نموده یافث را یازده پسر بوده و سه پسر دیگر اوخلج و سدسان و غز نام داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را ازکان یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و مؤدب و فرزانه بود و در منزلی که آنرا ایسلوک یا ایسکلای میگفتند چشمهای آب سرد و گرم داشت علم اقامت برافراشت و نخست از چوب و گیاه خانها ساخت و آخر الامر باختراع خرگاه پرداخت و از پوست حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بود الجه توتک چکل برسخار املاق و توتک که بعضی از متاخرین از وی ببغودک تعبیر کرده اند روزی در شکارگاه طعام میخوردند ناگاه لقمه از دستش بیفتاد چون زمین شوره زار بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بغایت خوش آمد بنابران رسم نمک در طعام پدید آورد اما خزر بن یافث بعد از فوت پدر در کنار آب اتل منزل گزید و رسم روباه گرفتن و از پوست آن لباس دوختن او اختراع نمود و اولاد او تتبع زنبور نحل کرده در مغارهای کوه عسل یافتند و از آن حلوا پختند اما صقلاب چون بغداب کثرت اولاد و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهة خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهاد و صقلاب از کارزار نیز یورت طلبید و موافق مدعای خود جواب نشنید بنابران میان ایشان محاربه واقع شده صقلابیه منهزم گشتند و در آن طرف اقلیم هفتم افتاد و بجهة شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند و ساکن شدند در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد و مقارن وضع حمل او در پسر بعالم دیگر رفته صقلاب آنطفل را به شیر بعضی از سگان شکاری پرورش داد و او چون بزرگ شد مانند کلاب در مردم می افتاد روس بغایت بی آزرم بود و رسم رعو بر سیدن او اختراع نمود اما منسک که او را منشج نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار دیار بلغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غز نام و تمامی حشم غز که بدترین اقوام مغولند از نسل او پیدا شده اند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقا مذکور گشت غز پسر بلاواسطه یافث بوده و باتفاق مورخان میان غز و ترک بن یافث اغلان بسبب سنگ یده محاربه روی نمود زیرا که آنسنگ پس از فوت یافث بدست غز افتاده و چون ترک آنرا طلب کرد غز حجری مشابه جده تاش پیدا کرده و آنرا منقور ساخته بوی داد و بعد از چند گاه که ترک بباران محتاج شد آن حجر چند نوبت را وسیله گردانید یک قطره باران نبارید لاجرم بر مکر غز مطلع گشته لشکر بسرش کشید و میان الجانبین حرب صعب اتفاق افتاده ولد بزرگتر غز یغو نام در آن جنگ بقتل رسید و هنوز نزاع و خصومت میان اولاد ایشان باقیست اما چین بن یافث در موضعی که حالا بلده چین در آنسرزمین است ساکن گشت و او بدقت طبع و حدت ذهن موصوف بود و صورتگری و نقاشی و بافتن جامهای الوان اختراع نمود و ابریشم از کرم پیله حاصل فرمود و اکثر صنایع که تا اکنون در میان مردم چین متعارفست از مخترعات و مستحسنات چین است ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ماچین نام و ماچین چند ماه چون پدر خود شهری ساخته باسم خود موسوم گردانید و رسم برزدن را بر سر دستار خود پیدا

ماچین پدید آورد و مشک از نافهٔ آهو حاصل کرد اما کاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و اولاد و پسر او
بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت
و پسرش المجنه خان قایم مقام گشت اما المجنه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند در افزود و بعد از آنکه بسن رسید امر سلطنت به پسر خود
دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی معنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار فلک اقتدار بود
و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر خانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد
کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و افر احسان بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم
انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این پسران بسن رشد رسیدند النجه
مملکت را برایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول بعد از فوت پدر هریک در ولایت خود برای رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقهٔ تاتار هشت نفر بر سریر سروری نشستند
برین موجب تاتار خان بن النجه خان بوقا خان بن تاتار ملنجه خان بن بوقا السلی خان بن ملنجه اتسز خان بن السلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان و اردو پادشاهی
عالیشان بود و در ایام دولت او پسر مغولان لشکر کشیده بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان که آخرین ملوک تاتار است
و در زمان سلطنت او نایرهٔ عداوت بین الجانبین بمرتبهٔ افروخته گشت که دیگر بآب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقهٔ مغول نه نفر بودند و مغولان تقوز را ازین عدد گرفته اند
و لفظ مغول در اصل مونگ اول بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قراخان و اوزخان و کرخان و اورخان
و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قراخان روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد ذکر قراخان چون قراخان در مملکت ترکستان
جهانبان شد در قراقرم بجد و دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبه
غلو میکردند که اگر پسری از آن طریقهٔ مذمومه اجتناب میفرمودی البته بتیغ نامهربانی پدر کشته شدی و قراخان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب
صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر در دهان نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با او میگفت ای مادر تا بوحدانیت ایزدی نگروی من
شیر ترا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش مکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود
که تا یکسال از عمر فرزندان میگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قراخان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و
بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما بیکسالگی رسید او را چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نامم اغوز است بیت یکی ساله طفل آمد اندر سخن که با
نهادن اغوز نام من و حاضران از استماع این سخن متعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قراخان دختر برادر خود کرخان را با او در سلک ازدواج
کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطهٔ مخالفت در مذهب موافقت دست نداد و قراخان دختر برادر دیگر اوزخان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز
بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز نوبتی از شکار بازگشته گذرش بدر خانهٔ اوزخان که عم سیمش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میشستند
دیده او را نزدیک خود طلبیده گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود درآورم و از جان دوستدارم نظم چو بشنید زن گفتهٔ فرخش چنین داد در زیر لب
پاسخش که فرمان برم چون شوم آن تو نپیچم سر از حکم فرمان تو و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم وقوع
یافته خواتین دیگر رشک بردند و در روزیکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اوزخان را بعرض قراخان رسانیدند قراخان از استماع این حدیث
برآشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده
چون قراخان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او جنگ از جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد ذکر اغوز خان باتفاق
مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذفرمان بلندجناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور و بسطت مملکتش از هر چه تصور
توان کرد بیشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب نمایش پیوسته مقصور بر رعایت خیل و حشم نظم جهان کرم بود و بحر سخا
نکوکار و دین دار و فرخ لقا ز ابر کفش تازه بستان جود ز رایش منور سپهر وجود و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اقربا و دیگر مخالفان محاربات
فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و تمامت ولایت

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و بر وادی از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز رایت استیلا برافراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول تا
غایت اطلاق می یابد اغوزخان اختراع کرد و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال گذرانیده لوازم جهانبانی بجای آورد اولاد ذکور اغوزخان شش نفر
بودند و از آنجمله دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوزخان مغولان را بدان سرافراز گردانید و صنیعی که در
شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید در آن اوان که اغوزخان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از قرابتش از مخالفان دوری جسته
بوی پیوستند و اغوز آن جماعت را ایغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و با یکدیگر عهد بستن و در یکی از معارک که
اغوزخان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکریان جهة نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی گردانید
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوزخان را با ایت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده درمیان دو رود خانه فرود آمد و ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نموده
پسری آورد و اغوزخان از آن حال خبر یافته بر آن عورت ترحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق سمت اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قبچاق را سر بسر از نسل آن یک پسر شمارند و اغوزخان بعد ازین واقعه بهفده سال بر ایت براق غالب گردید
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوزخان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابر آن بعضی
از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خانی همعنانی نتوانستند کرد و چون اغوزخان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوزخان جهة تسخیر بعضی از ممالک آغاز طی مسالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه
از منکوحه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تذروی بگرفت
و آن شخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را از و باز ستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر پدید آورد بدین کار یکچند مرد آزرده اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفتا کسی را که زن نزاید چرا باز ماند ز من مرا و را خلج خواند شاه زمان که معنیش اینست کای زن بمان اما در تاریخی که
یکی از افاضل زمان پادشاه عالی مکان شاه رخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیگ گورکان نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل قلج بوده زیرا
که چون اغوزخان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آج یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آج بنابر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر هر تقدیر
نسب تمام قوم قلج با آن شخص اتصال مییابد در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوزخان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شدند بنابر اقتضاء آب و هوا بلکه بسبب مشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صرافت
ترکیت بیرون آمده مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علماء فن اخبار منتظم بود در آن علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی علیحده اند و بترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک مسطور است
که از آن روز باز که یعقوب بن غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوزخان از تسخیر مملکت
ایران و توران فراغت یافت و بموطن اصلی باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود زر خرگهی زد که در طول و عرض فراوان فزون از سما بود و ارض و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن
طلبید و بروایت مقدمه ظفرنامه نه توقوز گوسفند و نهصد مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد
و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی تقوز اولاد امجاد خود را نوازش نموده بتعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص اختصاص داده بسپاهی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوزخان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز
کمان را بسه پسر بزرگتر که کن و آی و یلدز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را بسه پاره منقسم ساختند بنابران بوزوق ملقب گشتند و تیرها را بسه پسر
کوچک که کوک و تاق و تنگز موسوم بودند بخشید بدان جهة ایشان را اوچوق یعنی اوچ اوق لقب دادند و نزد ترکان مرتبه بوزوق از اوچوق بلندتر باشد زیرا که

زیرا که تکان الحکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز همین قاعده مرعی داشت و وصیت نمود که دست راست لشکر که اعراب آنرا میمنه نامند و اتراک برنغار
متعلق ببوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض باوجوق بود و ایضاً ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید
فرمود که فرزندان اوجوق تابع ایشان باشند و چون اغوزخان از امثال این وصایا فراغبال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بمملکت باقی آورد

ذکر کون بن اغوزخان کون بلغت ترکی مرادف آفتابست و آفتاب دولت کون خان بعد از فوت اغوزخان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایهٔ عدل و
احسان دنباه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب وزیر پدر خویش ارقیل خواجه متروکات اغوزخان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم
نمود و جهة هر یک منصب مناسب تعیین نمود و تمغاء ایشانرا مقرر ساخت و بیمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت و محبت مؤکد و مؤطد
گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منصب و ساوری خود را میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریقهٔ
موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال باقبال گذرانید
از دار ملال بملک دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغوزخان** آی و ماه بلغت ترکی یک معنی دارد و ماهچهٔ رایات کشورگشائی آی خان از اوج بعد از غروب
آفتاب حیات برادرش کون خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده بهنگام حلول
اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجهٔ
شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر او نیز بملک باقی انتقال نمود **ذکر منکلی خان بن یلدز خان** منکلی ولیعهد و قائم
مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر تنگز خان** تنگز بلغت ترکی مرادف دریاست و دریای کشتی
دولت تنگز خان پس از فوت منکلی در بحر مرام و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را به پسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بگوشهٔ عزلت شتافته
بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تور باسونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان
مخالفت نمود **گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت یلدز بارکنه قون**
نخجیان بلاغت نشان و سبکپیان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوزخان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال گذرانیدند
آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشانرا بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوزخان را بتیغ
بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت باسونج خان تاتار متفق شده عنان مخالفت بصوب
ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و هیجان شیرین تور و سونج بپای مکر و فریب گریزان شده در دو فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز
دیگر بیکناگاه بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش و قتل و خونریزی بمرتبهٔ مبالغه نمودند که غیر از قیان
بن ایلخان و پسر خال او تکوز و دو همسر حلال ایشان متنفسی از آن قوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب در آمد بر اسبان باد
رفتار سوار شده راه گریز پیش گرفتند و بهنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه باطراف و جوانب آن محیط بود و یک راه صعب بغایت تنها و از جمله
الجبال یکی کوه بد گرد چون بارهٔ تو گفتی که بود از فلک پارهٔ بر او بیشهٔ خدا آفرید چنان درو بیش از آب و علف چون جنان و آنجا بصد رنج و زحمت
و مشقت بسیار بقلهٔ آن جبل بر آمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمهای خوشگوار و اشجاری یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار و نخجیر و سایر جانوران
شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم بدانجا رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمربند القصه قیان و تکوز مدتی
مدید در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریهٔ قیان بودند موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی
مسطور است که بلغت مغولی قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود
و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب تکوز ظاهر شدند درلکین خواندند **ذکر خروج قوم قیات و درلکین بمحض تایید حضرت رب العالمین**
اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبهٔ رسید که ارکنه قون را گنجایش ایشان نماند همگی همت بر آن مصروف داشتند
که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود و دشوار و اشجاعت بعد از تامل و اندیشه

همه بسیار جمع آوردند وانگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم گوزن نهصد دم ترتیب دادند وآتش در آن هیمه زده و دمها را در دمیدند چو آتش ز باد اندر آمد
بتاب روان گشت بر خاک آهن چو آب وبدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته وراه پیدا ساخته از ارگنه قون بیرون خرامیدند وبجانب دیار مغول شتافته
وطن اصلی خود را بضرب شمشیر وخنجر از تصرف قوم تاتار وقبایل دیگر بیرون آوردند وساکن شدند آنگاه جماعتی که در بیرون ارگنه قون بودند خود را داخل مغولان کردانیده
بدیشان پیوستند وچنانچه جناب اشرف المتأخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین عمامه گردانیده اند یورت مغولان در طرف شرقست از آبادانی
دور ودر آن هفت هشت ماهه راه شرقیش پیوسته بسرحد ختای وغربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقز وسکای وجنوبیش ملتیم بحدود تبت وقوت
آنجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بود ولباس ایشان پوست سباع وبهایم والعلم عند الله الکریم المنعم **ذکر ایلدزخان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از
نسل قیان بود وبیان آنکه آلان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود** مورخان بزرگ ومستخبران احوال تازیک وترک چنین آورده اند که بعد از
خروج اقوام قیات ودرلکین از ارگنه قون سلطنت مغولان بر ایلدزخان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت واو بصفت شوکت وعظمت
اتصاف داشت وبحسن تدبیر الوس را معمور گردانید ونزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را بایلدزخان رساند وآلانقوا که مادر بوزنجر خانست
ونسب چنگیزخان وامیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ ایلدزخانست زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است دختر جوینه بود وجوینه بنت ایلدز
خان واین آلانقوا دختری بود در غایت حسن وجمال ونهایت عفت وکمال مثنوی دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی وآن عفیفهٔ خورشید لقا
در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت ویورت دوبون بیان واجداد او بان وکلوران
وطوغلا بود واین سه رود خانه از کوه برغار و برمیخیزد وآلانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای وبکجدای وچون دوبون وفات یافت آلانقوا بسرداری
ایل والوس وپرورش اولاد امجاد اشتغال نمود در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه در آمد وبکام
ودهان او فرو رفت وبدان واسطه آن ضعیفه حامله شد مثنوی حکایات مریم اگر بشنوی بآلانقوا همچنان بگروی قوم چون از آن مبطن خبر یافتند زبان طعن وتشنیع
بر آلانقوا دراز کردند وجناب عفت مآب اکابر واصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود وبروایت
صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید وآهسته آهسته باز
میگردد وگفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس برید تا حقیقت این سر ظاهر شود وجمعی از اشراف مغول چند شب مترصد کشف این مبهم
بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید وبیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن وآشکار گشته
بدگویان عیب جوی زبان در کام خاموشی کشیدند وآلانقوا را از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی را بوقون قتقی نام نهاد وقوم قتقین از نسل
او پیدا شدند وپسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی گردانید وقبایل سالجیوت بوی منسوبند وسیوم را بوزنجر مونقاق خواندند ومجموع خانان مغولستان از ذریت
بوزنجر اند واولاد واحفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند ومراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر شده اند وایشان را
بزرگ ترین اقوام مغول دانند **ذکر بوزنجر قاآن** چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف واعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف
گردانید واو با ابو مسلم مروزی معاصر بود ومدتی بلوازم عدل وانصاف قیام نمود وچون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که جد هشتم چنگیزخان
وقراچار نویانست ودیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقاخان قایم مقام پدر بود ودر وقت رحلت ولایت عهد را بپسر خود دوتومنن
تفویض نمود دوتومنن خان بعد از انتقال بوقاخان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت وطریقهٔ مرضیهٔ عدل واحسان شایع گردانید واورا
خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام واینرا چون منولون دانند دوتومنن خان نه پسر کرامت فرمود وپس از فوت دوتومنن آن شیر زن بر بالای کوهی
که آنرا انوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت واورا اغنام ومواشی بسیار جمع آمد ودر آن اثنا هفتاد کورن که هر کورنی
هزار خانه وار بودند از قوم جلایر که از جملهٔ قبایل درلکین بودند ودر رودخانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت
منولون ساکن گشتند وبیازکوهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت نظم که نه یادگار گرامی من که هستند فرزند نامی من
برین دشت هر وقت بازی کنند بروز نشاط اسب تازی کنند چو پر رخنه گردید میدانشان چگونه بود حال یکرانشان جلایریان بدین جهت فرصت جسته

مولانا شرف الدین ٢

جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه سر راه بر اولادش گرفته از آن نه پسر کشته گشتند هشت و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت در آن وقت
بخواست کاری دختری از خویشان پیش عم خویش ناچین رفته بود و چون ناچین از حرکت شنیع جلایر وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاده بازخواست
بلیغ نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او ریخته
بودند بقتل رسانیدند و عیال و اطفال ایشان را اسیر کرده نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده به تمهید بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله ناچین سردار ایل و الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رود خانه جوشی بیرون آورد
و آنرا ابرالوم نام نهاد و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت باینسقر که جد چنگیز خانست و قراچار نویان
و جرقه لنکوم که قوم تایجوت از نسل او پیدا شدند و جارچین که قبیله سجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را پسری بود سرقد نام و سرقد فرزندی داشت
موسوم به همبقای و همبقای در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوختند
چنانش بخر چوبین خری بر بدوخت که مسمار پولاد را در دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر ارشدش باینسقر بر مسند سلطنت نشست
باینسقر خان بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان و دولتمند
بود و چند ولایت از مملکت ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منضم فرمود و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توامان یکی را قبل نام بود و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خانست و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در
بیان خوابی که قاجولی دید و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرد و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستاره دیگر منشعب گشت که هر یک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان روشن
بود و بعد از آنکه از خواب درآمد لحظه در تعبیر تامل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او بهفت دفعه هفت کوکب طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم نورانی ساخت و از وی چند ستاره پدید آمد هر یک بر خطه پرتو انداخت و چون ستاره بزرگ
غروب کرد شعبهایش همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته تقریر آن دو خواب
زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و بزبان الهام بیان بتعبیر آن خوابها گویا گردیده گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بشمشیر معموره عالم را
بتحت تصرف درآورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنخان گیتی ستان فوت شود مدتی سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بتعاقب حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبه هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع
مسکون بتصرف درآید و او را فرزندان باشند که هر یک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران باشارت پدر عالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان درمیان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او بطنا بعد بطن مسلم باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و
درین باب وثیقه قلمی کرده بالمتعاد تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامه مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بالنجیک بود یعنی رعیت پرور و النجیک خان بصفت عفت و رافت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
عدالت و نصفت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و بنابران خان ختا چنان خواست که راه مهر و وفا میانشان بود و دوستی و صفا و به تمهید
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاد و استدعای حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام گردانیده بختای رفت
و التان به تعظیم و تجلیل و قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنکه بهر دور شراب کنند می اندیشید
هر زمان از صحبت برخواسته بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می آمد و شراب می آشامید مردمیکه
حقیقت آنحال ندانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب خورد و مست نشود و بعد از چند روز از این صورت

قبل در وقتیکه مست و بی شعور بود و التان هشیار پیش رفته ریش خان ختا را گرفته دشنام داد و التان ازین بیحرمتی در خشم شده کینهٔ او در دل گرفت
و چون قبل از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد و التان عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی
داشت آنگاه امرای ختا قصد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگوئی کردند که او را چرا زنده کردی رها چه نیکی طمع داری از او شد باد
التان آن سخنان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که بازگردد قبل خان گفت که من باجازت خان بیرون آمده ام بازگشتن نیکو
نمیدانم ایلچی این پیغام را با التان رسانید خان ختای فوجی از لشکر بباز گردانیدن قبل مامور ساخت و آن جماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داد و در خانهٔ دوستی که در آن راه داشت فرود آمده و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
التان خان را نه بینی و اسبی را که در طویله بست و در سرعت و رفتار از برق و باد سبق میبرد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنوده بر آن سبز خنک ابلق تیز رو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب بمنزلش رسیدند
و قبل بنابر استصواب قاجولی بهادر آن جماعت را بقتل رسانید و خود را از دغدغه توجه بجانب ختای باز رهانید به ثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات
که او قولقو انام داشت و آن زن از خان شش پسر آورد و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوتوله برتان قوتوقو تومنکو قدان بهادر توداون و چکین
وا اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود دو نوبتی در صحرا طواف مینمود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان
بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت قوتوله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته بجا و می نمود
در جوامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتوله خان اندر جه داشت که هر چند شخصی قوی تنه بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دو تو کرده
پشت بشکستی و قوتوله خان بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده مصراع میان بست بر جنگ و کین خواستن و لشکر مغول را مجتمع ساخته
و ایشان را استمالت داده گفت ز شاه سپاه ختا و تتار برآورد خواهم بمردی دمار که ایشان بکشتند برقاق را همان همیقا شاه آقا را
و مغولان اظهار طاعت و انقیاد نموده قوتوله بعزم مقاتله التان روان شد و خان ختا با سپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد و ختائیان شکست یافته همه مال و اسباب التان بکل بغارت بردند خیل مغل و قوتوله خان مظفر و منصور بمقر عز خود بازگشت و چون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابر آن لقب خانی او بهادری تبدیل یافت
در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شده برتان منصب سرداری سپاه را به پسرش ایردمجی تفویض نمود بعد از آن ایردمجی را برلاس گفتند و نسب تمامی برلاس بوی اتصال
می یابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود از آنجمله ییسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور امتیاز داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت ❊
ییسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایردمجی برلاس فوت شد از وی بیست و نه پسر یادگار ماند ییسوکا بهادر
منصب ایردمجی را بسوغوچیچن که از نسل عقل ولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه ببلاد تاتار کشیده اموال و جهات آن طایفه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانید
بدیلون بولدوق شتافته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد بچنگیز خان شاه والا نژاد و سوغوچیچن با ییسوکا بهادر گفت که این آن کوکبی است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و ییسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی قسار
و قاجیون و اوتچی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتی نام و از جملهٔ این چهار پسر جوجی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود و میان تنگ
چون شیر و بازو سطبر سرپنجگال او پنجه بودی هزبر و جوجی قسار چون بر یک پهلوی خفتیده کمانی بی از آنکه مماس بدن او شود از زیر پهلویش بیرون
میرفت و ییسوکا بهادر در تنکوزئیل سنه ۵۶۲ در گذشت و هم در این ایام سوغوچیچن که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنابر آن قوم نیرون از اولاد ییسوکا
روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه یسوکی همه خیل خیل با قوام تایجوت کردند میل **بیان مجملی از حال چنگیز خان** پدر چنگیز خان
ییسوکا بهادر بن برتان بهادر بود و مادرش اولون انکه و تولد او در منزل دیلون بولدوق بتاریخ عشرین ذیقعده سنه ۵۴۹ موافق تنکوزئیل روی نمود و در دیوان
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیز خان بطالع میزان متولد گشت و سبعهٔ سیاره
در آن برج بودند و رأس در سیم و ذنب در نهم اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجتماع سبعهٔ سیاره در میزان سنه ۵۸۱ اتفاق افتاده و در آنسال

در آنسال چنگیز خان از سرداری ایل و الوس قوم بیرون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیز خان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در مشت داشت
و این معنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن آنکولو در سفک دما و بنابر این در آن سال که چنگیز خان در وجود آمد از نام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت
بانتها رسیده بود و بیسوکا بهادر پسر خود را موسوم بتموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوز ئیل پانصد و شصت و دو بیسوکا بهادر وفات
یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بمردم تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را بمادر گفت آن صورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که تو بر مشرق
و مغرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب قصد
دشمنان بد اختر چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا ورا نجات دست داد در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز
نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان مدت چهل سالگی باتفاق قرار چار نویان بن سوغوچیچن بناه باونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم قرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت شش سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر
برده بعد از آن بین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بر وی ظفر یافته در تنکوز ئیل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در منزل
ثمان کهره بر تخت خانی و مسند جهانبانی بر آمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خواقین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه غلبه
کرد و در سنه اثنی و ستمایه یکی از متعبدان مغول که او را بیت سکری میگفتند اسم تموچین را بچنگیز خان مبدل گردانید و چنگیز خان بعد از تسخیر تمامی بلاد شرق و شمال
بنابر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزم شاه گذشت در شهور سنه ۶۱۶ متوجه ماوراء النهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ۶۱۷
ببخارا رسیده و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لوازم کشش و خونریزی بجای آورده جبته نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت و ایشان بهر دیاری که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیز خان از مهم ماوراء النهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده عنان
بتخریب بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه بتسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت
و چنگیز خان از بلخ بطالقان رفته بسبب سنه خود قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین
بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی سبق ذکر یافت از پیش گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراء النهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در ذو الحجه
سنه ۶۲۱ بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و سید رقو کهاکم تنکت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیز خان را ظفر و نصرت دست
داد اما مقارن آن حال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ که موافق تنکوز ئیل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیز خان
نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیز خان را خواتین و قمایان فراوان بود و در آن [illegible]
اردو و دوران خواتین و بیرش زیاده پانصد فرون و سرآمد آن زنان پنج نفر بود بزرگتر بورته فوجین دختر ذی نویان که حاکم قوم قنقرات بود کنجو بنت
التان خان کورسی سورن دختر تایانگ خان بیسولون بنت جاکمیو قولون دختر طایر اسون و زین پنج خاتون باتاج و کلاه قرون بود و هم برته
فوجین بر آنکه از شاه فرزند بسیار داشت چه از وی پنج دختر و پسر چار داشت و اولاد ذکور چنگیز خان بروایت ظفرنامه نه نفر بودند از آنجمله چهار نفر
که از بورته فوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوکدای تولی و چنگیز خان هر یک ازین چهار
پسر را برجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس بزم تعلق بجوجی میداشت و برغو رسیدن و سیاست کردن مجرمان و گرفتن
مفوض برای جغتای بود و در تنظیم امور ملکت و تدبیر مصالح جمهور اوکدای اهتمام مینمود و تولی که او را الغ نویان میگفتند بمحافظت اردو و سرانجام مهم
لشکر قیام مینمود و در وقتیکه چنگیز خان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و اخوان خود قسمت کرد و در باب تشیید بنای اتحاد و
موافقت میان ایشان پیوسته سخنان سنجیده بر زبان می آورد و چنگیز خان تابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود
بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه میپرداخت و این معنی را بدرگاه پادشاه بی نیاز اعظم سلطانه و عمر احسانه وسیله تقرب میساخت اکثر یاسا و رسوم
که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیز خان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت او محمود یلواج بجای شرایط اهتمام بجای می آورد و چون لبعی خاتمه سخن

کذا مجملی از احوال و آثار چنگیز خان بسمت تحریر گرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت انه هو الموفق والمعین

گفتار در بیان التجاء چنگیز خان نزد اونک خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان

در آن زمان که آبا و اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام بیرون بودند تمامی قبایل مغول و تاتار بمطاوعت و متابعت یک پادشاهی ننمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر میگماشتند و چون چنگیز خان خورد سال از پدر باز ماند اکثر قبایل که متابع یسوکا بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را مهمات بسیار دشوار دست داد و چندین نوبت در مهلکها افتاد و بالآخره کارش بنهایت اضطرار رسیده باستصواب قراچار نویان بن سوغوچچن با اونک خان که حکومت قبیله قرایت متعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی بود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهة سواد لون ایشان را قرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه و تمامی قوم قرایت که اونک خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونک خان والی یک ولایتست و نام اونک طغرل بود و اسم پدرش قورچاقوز بن مرغوز و سالها فراوان میان اونک خان و یسوکا بهادر قاعده محبت و اتحاد سمت استحکام داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت بدو در مقام اخلاص بوده بهنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل قوم قرایت رسید اونک خان بچشم شفقت و احسان و احترام در وی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و عاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونک خان را بقبضه اقتدار در آورد و اونک خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای صواب نمایش نهاده از سخنش تجاوز نمیکرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونک خان اوقات میگذرانید برادر اونک خان جاکمبو با وی در مقام مقابله و مقاتله آمده اونک خان بهمین جلادت و شجاعت چنگیز خان بر وی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بر بورکین و حاکم قوم مکریت توقتا بیکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نموده اند اونک خان و چنگیز خان متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند پدید آمد از کرشان باد و برف

شد از برف صحرا چو دریای ژرف
ولیکن بجان کس که مکار بود
بفعل بد خود گرفتار بود
به کشت بسیار کس زان گروه
بسی کرده افتاد از تیغ کوه
نکرده کسی جنگ بگریختند
از ایشان دو باهم نیامیختند

و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونک خان بسعادت و اقبال بگذرانید و روز بروز جاه و حشمت او بیشتر از پیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال او گماشتند و در خلوت نزد اونک خان در باب داعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از دیگران مبالغه نمود اما اونک خان آن سخنان را بسمع قبول نشنود و جاموقه سنکون ولد اونک خان را که بعضی از مورخان از وی بسنکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان با خود موافق ساخت و سنکون با چنگیز خان دل دگر کرده و چند نوبت پدر را بر اعدام او تحریص و ترغیب نمود و بالآخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده اونک خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تاخته وجهه او را بر طبق دلخواه حساد بسازد قضا را در آن روز یکی از امرا صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و بادا و قشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه آن سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آن خبر متغیر شده و با قراچار نویان طریق مشورت مسلوک داشته در آن شب خیام معسکر خود را بر جای بگذاشت و در موضع قلاطین که از حدود ولایت ختا یست بدامن کوهی که در بیشه بنشست و همان شب اونک خان با سپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمها را بر جای دید بغور نمود تا تیر باران کنند و بعد از آنکه دانستند که در آن خیام هیچکس نیست منفعل گشتند و از عقب چنگیز خان در حرکت آمدند و بدامن آن کوه رسیده چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرد و از صبح تا شام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده بسرعة حسیمه بالجونه شتافت و در آن مقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند در دفتر نوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک را که

[illegible]

واکه خبر قصد اونک خان بجوجی رسانیده بود ندتر خان گردانید نظم ۲ هر آنکس که از نسل ایشان بزاد کنه شان پرسند ابنای ما کزین پس
نشینند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چینگیزخانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت داشتند
از نسل باتا و قشلیق اند و نسب باتا و قشلیق بکلیکوت ابن دوتنا و ت میرسد القصه چینگیزخان از سر چشمه بالوزنه بجد ختای رفته بر لب رودی فرود آمده
از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع ما و شاقت و از آن منزل ایلچیان نزد اونک خان فرستاده بطلب صلح در خاطر ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد بوم و برش و در آن جنگ قراچار نویان تیری بر اسب اونک خان زد چنانچه بسر در آمد
و اونک بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسر خویش سنکون قرار بر فرار اختیار کرد و بتایانک خان که فرمان فرمای قوم نایمان بود پناه برد و امراء تایانک خان
اونک خان را کشته سنکون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امراء قوم خلج بود رشته حیات او بگسیخت ذکر
وصول چینگیزخان بر سریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی چون
چینگیزخان بر اونک خان ظفر یافته قوم قرایت را مطیع و منقاد ساخت در تنکوزئیل یا نصد و نود و نه در موضع ثمان کهره بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
برافراخت و بسیاری از اقوام مغول کمر اطاعتش بر میان بسته سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانک خان بن اینانج خان رسیده
خیال قتال بلکه استیصال چینگیزخان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد تایانک خان در آن زمان
پادشاهی بزرگ بود و تابوقا نام داشت و خان ختای او را تایانک لقب داده بود یعنی پسر خان چون چینگیزخان از داعیه تایانک خان خبر یافت در باب
دفع اعدا با اولاد و امرا جانقی نمود و برادرش تمکوقی با قراچار نویان گفت بیت که در جنگ اگر سستی آید بدست یقین دان که بر دشمن افتد شکست
بنا بر آن چینگیزخان بتاریخ منتصف جمادی الآخر سنه ستمائه موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانک خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان خرامید و در روز جنگ و هنگام تلاش بامر تنک تایانک خان چشم زخمی کاری یافته خود را بکوهی رسانید و بعضی
از امرا ایلش سپاهی آن کرشافته هر چند او را بر قتال تحریص نمود ند جوابی نشنودند بنا بر آن از حیات پادشاه خود نومید گشته بمعرکه مراجعت کردند و دل بر مرگ نهاده
فدائی وار بر سپاه چینگیزخان تاختند و مغولان در مقام مدافعه آمده بیشتر آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و چون شب در آمد تایانک خان بمشقت فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را بمامنی رسانید اما هم در آن چند روز در جنگ اسیر گردید و پسرش کوشلوک نزد عم خود بویروق رفت و مقارن این احوال نوکران جاموقه اصل ۲
خدمتش را که از بیم چینگیزخان در صحرا و بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چینگیزخان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفائی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونک خان و سنکون بتقدیم رسانیده بود پاره پاره کرد و
بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چینگیزخان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتابیکی بود و چینگیزخان بجانب ایشان حمله او نسخه ۲
توقتابیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانک خان بود رفتند و چینگیزخان از آنجا بمملکت تنکت که آنرا قاشین نیز گویند شتافته باندک
زمانی آن خطه را مسخر ساخته بیت ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت بسی مال آمد بدست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق بارس ئیل
در وقتی که نیر اعظم بیت الشرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه ریاحین از هار بهتر از گلزار ارم می نمود
چینگیزخان بتهیه اسباب قورلتای فرمان داد و ترکان جمعیت بزرگ را قورلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امراء عالیمقدار و اکثر صغار و کبار دیار
مغولستان مجتمع گشتند چینگیزخان حکم فرمود که طوق سفید نه پایه منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاد و جناح مرحمت و عاطفت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته و زبان بدعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بود بلوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا
یکی از متعبدان مغول که موسوم بکوکجو بود و بت تنگری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر مافی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و گاهی بسماوات
عروج می نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم می نمایم با آن مجلس در آمده چینگیزخان که تا آن زمان موسوم بتموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت که روی
زمین را بتموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چینگیزخان نام نهادم نظم نهادیم نام تو چینگیزخان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه
کس مر ترا همچنین خوانده اند بدان نام تو قیصرین خوانده اند از آن رو که معنی چینگیزخان بود شاه شاهان بتورکی زبان و چینگیزخان اگرچه میدان شجاعت

بت تنکری مزبور کذابست اما در آن وقت در اصلاح و تعرض او نداشت و بعد از چندگاه بت تنکری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور
با برادر چنگیزخان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی حلق او را گرفته و از جا برداشته چنان بزمین زد که دیگر برنخاست در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنکری ولد منکلیک ایچکه بوده و نسب منکلیک ایچکه بتومنکیان بن ازیادت محکم پیوسته و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیزخان اولون ایکه در حباله او بسر میبرده
از غرایب آنکه بت تنکری از گرما و سرما متضرر نگشتی و برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آنرا اونان کاوران میگفتند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی سرکشش نه سرما و گرما بخستی تنش القصه پادشاه کشورکشای بعد ازین قرلتای بجانب بویروق خان ایلغار
کرده بیک ناگاه در شکارگاه الغ تاق بسر وقتش رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از حال عم خبردار
گشته باتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیزخان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد و توقتا بیکی به نیش قهر کشته کوشلوک پناه بکورخان
برد و بعد ازین وقایع **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیزخان رو نهاد دگر صنفهای قبایل همه بدان شاه گشتند مایل همه
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیزخان بشنید ربقه اطاعت کورخان بر
آورده باغرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیزخان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز بریدم بمهر تو راه دراز
چنانست امید این هواخواه را که بینم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم بر مه دگر خویش گردانیم بدانست شه کو چه گوید همی بگفتا اندرون
جفت جوید همی مرا و را پسر خواند و جفتش بداد بدامادی خود دلش کرد شاد

ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشورکشا

چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیزخان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفرخواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخندانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را بمتابعت
خوانده مال و پیشکش طلبید چون جعفرخواجه بملازمت التان رسیده از اداء رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
مخدره ایست که هرگز چشم هیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین محروسه ایست که در هیچ وقت پای هوسی باد صبا آنرا نپیموده **بیت** ای مگس عرصه
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود میبری و زحمت ما میداری باید که چنگیزخان با مغولان بی سر و پا قیاس نماید و ابواب تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ظفر پناه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفرخواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیزخان
سخنان التان را بر زبان آورد آنگاه چنگیزخان تنها بپشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمده فوجی از سپاه را بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پس از وصول بحدود آن
ولایت باندک زمانی معموره چورجت را که هفتاد هزار تومان است مفتوح گردانیده چندین شهر دیگر نیز مسخر گشت و التان این خبر شنیده با لشکری که سپهر
انحصر با هزار دیده هرگز بان عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چنکید و بیرون آمده بر سر دره منزل گزیده فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر فرصت یابند دست بروی مغولان نمایند و آن جماعت منتظر نشسته ناگاه شنیدند که چنگیزخان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدانجانب ایلغار کردند در وقتی که مغولان به پختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیزخان ایلغار
فی الحال سوار شده و فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختائیان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیر تقدیر و بسته کمند گزند شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیزخان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را صورت نصرت دست داد
و التان خان گریخته روی بدار الملک خود نهاد و چنگیزخان نیز بدانجانب روان گشته التان در دفع آن حادثه با امراء خود کیوینک و دونکشاه و چنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و چنکسانک گفت انسب آنست که درین ولا از راه صلح و صفا در آئیم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیزخان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیزخان ملتمس التان
خان را بگوش هوش شنیده بازگردید آنگاه التان خان چنکید را به پسر خود سپرده و از امرای بزرگ کوکینک و چنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بنفس
خود بشهر نمک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه سپهر دعوی برابری مینمود انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است

دور آن بلده چهل فرسنگ است و سه باره دارد و در یک طرفش رودیست عریض بمرتبه که از صبح تا شام بسعی تمام کشتی یک نوبت ازین طرف بدان طرف میرود و می آید در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یافت و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده شرار شور و شر باطراف آن کشور تافت و کار بجائی رسید که پسر التان خان حکومت جیکید را باز گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورجه که او را ابوکه میگفتند ایلچیان برق دبا و نزد چنگیز خان فرستاده و اظهار اطاعت نموده و را از خلو دار الملک خبر داد بنابر آن چنگیز خان و امیر تومان ملکان سامو قه را بالشکر فراوان بتسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بجیکید رفته چندگاه بمحاصره اشتغال نمودند و بعد از امتداد زمان قوت محصوران باتمام رسیده **بیت** بجیکید و خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجائی نیامد بدست و التان خان از اضطرار مردم خود خبر یافته زاد و توشه بر بختشار نام سه امیر دیگر مقرر کرد که بقلعه جیکید برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران لشکریان هر یک سه قفیز غله بردارند و ایشان حسب الفرموده عمل نموده چون بمنزل سنگ سی رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند و چنگیزخانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند این خبر در جیکید شیوع یافت و فوکینک چنکسانک از غایت غصه زهر خورده بمرد و سونک جونک گریخته روی به یکی آورد و انگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور کشا درآمد و چنگیز خان بر فتح مطلع شده قتقونویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین و دفاینش فرمان داد و ایشان از آنجا نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را با خازن التان خان که هدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان مبتهج و مسرور گشته **بیت** بلشکر ببخشید آن جمله مال که او را نبودی ز بخشش ملال و در پیچقان ئیل موافق سنه ۶۱۰ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختای را بعهده مقلی گویانک جلایر کرده از سرحد جیکید رایت مراجعت بجانب اردوی خود برافراشت و چون بمقصد رسید روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید

گفتار در بیان شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست

ولایت ختای
قبل از و

مولد و منشأ قبیله قراختای است و ایشان از جمله معتبران آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختائیان التان خان می نامیدند و قبل از ولادت چنگیز خان بهشتاد نود سال کار بر آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفتند و میان ایشان و قرقزیان منازعت اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه وار از اتراک لی باک در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن وقت در بلده بلاساغون که مغولان آنرا غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب اما چندان بکشتی نداشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدانجانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی را کفایت نماید و گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب انداخت و او را ایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی را که مخالف بودند مطیع و منقاد گردانید و فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاده و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام داد و انگاه حکام ممالک ما وراء النهر و فرغانه را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافته در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نمود و او را منهزم ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قائم مقام گشت و قراختائیان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند و چون هوای نفس وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را برادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش طاعتش بر لوح خاطر نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه از این حکایات در اواخر مجلد ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و قبل رسیدن توقتا بیکی پناه با این گورخان آورد و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بفرزندی خویش سرافراز کرد **نظم** ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزندی خویش دلش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را همی داشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نمود و روزی بعرض گورخان رسانید که درین بالیغ و قیالیغ مدتی شد که سپاه ما پریشان مانند رمه بی شبان گردانند و حالا **بیت** که چنگیز خان رو بدیار ختاست همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای همایون اقتضا نماید بنده بدانجانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کرده و ایشان را استمالت داده بخدمت رسانم **بیت** ز نساده ولی گورخان گفتش شنید و بهی دید در گفتش و قامت قابلیت کوشلوک را بخلعت نفیسه

آرایش داد و لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازهٔ وصول او در آن دیار شایع گردید
مصراع بر وجمع شد لشکر نمایان و حاکم قوم مکریت توقتغان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار با کورخان
آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایاتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست
که سلطان از آنجانب متوجه استقبال کورخان شود و من ازینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر کورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من
درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه آن دو پادشاه از طرفین متوجه کورخان گشته کوشلوک پیشتر رسیده محاربه نموده منهزم
گردید بعد از آن بروجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و کورخان قتال اتفاق افتاده بسبب غدر سپهبدی که در جانب میمنهٔ سلطان پشت بر
مخالفان کرده و برانغار کورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رؤیت ابصار شده غالب
از مغلوب متمیز نشده مبارزان هر طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون کورخان ببالاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی
قراختائیان به تنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازها بسته کورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و افروختن
آتش حرب و جنگ اشتغال نمودند و کورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرده بعد از شانزده روز قهراً و قسراً بالاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در سه
شبانروز چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین کورخان در وقت تهیهٔ اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود و محمود بای که مال
بسیار داشت و می ترسید که کورخان از وی چیزی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی را که امرا در
وقایع گرفته اند بازستانند و کورخان این سخن را بسمع رضا جای داد و چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک بهانهٔ بطرفی رفته دم از عصیان زدند
و کوشلوک ازین حال خبر یافته و فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد بیت چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از میغ برق
باسند بلا ناگهان بیخبر ببالاساغون آمد کورخان بغیر از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرد که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک
باین معنی راضی نشده او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و کورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون
سنش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یکسال بسلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمهٔ از تسلط و تغلب کوشلوک
خان و بیان منقطع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان** بعد از فوت کورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی
الالیغ و کاشغر و ختن را تسخیر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمان برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری
می نمود لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بتسخیر
آن لعین در آمد بمکر و فن برآمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و هذیاناتی که با خود مخمر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنابر آن فرمود
که در شهر منادی نمودند که هر که در زی اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و سه هزار کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست
از شما که از خیر خدا ترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلما و المتورعین علاء الملة والدین محمد ختنی کمر
تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرمود و در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین
اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن بدبخت از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرد و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی
ادبانه بر زبان آورد بیت چو عاجز شد آن بی ادب در جواب بد کرد دشنامی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت دینداری بی تحمل گشته گفت
خاک بدهانت باد ای دشمن دین و آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان
بران بموجب فرموده عمل نمودند و چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی
واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست تقدیر ملک قدیر
ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتغان از کوشلوک جدا گشته بطرف قم کنک رفت چنگیز خان
این اخبار استماع نموده فرمان فرمود که جبه نویان با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان کوشلوک را تعاقب نمودند و هر کس از قوم نایمان رسیدند فی الحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی بدرهٔ رفت که آنرا سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیز خان فرستاد آنگاه جوجی خان بدفع توقتان که بطرف قبچاق رفته بود نامزد فرمود و جوجی بر وجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت کرد آنگاه چنگیز خان بنابر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد گفتار در بیان توجه چنگیز خان بجانب ماوراء النهر و کشته شدن اکثر متوطنان آن بلاد بتیغ خشم و قهر چون خاطر خطیر چنگیز خان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکدای و جغتای را بمحاصرهٔ آن شهر بازداشت و جوجی خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبهٔ زرنوق رسیدند و اهالی آنجا نخست دروازها برکشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت چنگیز خان می نمود ابواب صلح و صفا گشاده ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز کلها را اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند مغول آنرا بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمائه موافق ییلان ئیل چنگیز خان در نواحی آن بلده که در آن زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است که بمعنی بخار بلفظ مغان مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیز خان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده را مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب اول امرای خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلی خان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجرگذار برسم شبخون بر سر مغولان تاختند اما چون طلایهٔ آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم مقاتلت پیش آمده اکثر بخاریان را برخاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطهٔ ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفقود و نابود گشت اهالی بخارا دروب خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیز خان همان زمان سوار شده بان بلدهٔ فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانهٔ یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده شده بر منبر رفت و بنشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته در انبارها گشادند و از صنادیق مصاحیف و اجزا را دور انداختند و آخور اسبان ساختند و افسار چهارپایان بدست علما و مشایخ داده بایاغ داشتن مشغولی کردند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیز خان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و نخست زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان بزرگ در وجود آمده است بنابر آن خشم ایزدی مرا که از جملهٔ بلاهای آسمانی ام بسوی شما فرستاد اکنون هرچه درین شهر ظاهر است حاجت بتقریر نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کرده هرچه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتعذیب و شکنجه کسی را نرنجانیدند اما چون یرلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهٔ بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود در بنا
بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به
جنگ قلعه مامور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان قهراً قسراً آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردانرا که در قلعه بودند کشته عیال
و اطفال ایشانرا اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد از این واقعه یکی از بخاراییان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید
که حال شهر بخارا بکجا انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغولان
در بخارا بوقوع انجامیده بود نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایرخان با آنکه شصت هزار
سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها بنشاند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران با
ضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزمشاه بکومک غایرخان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون
رفت و همان شب چریک مغول در شهر ریخته غایرخان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را
بکفران نعمت خوارزمشاه مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار را بصحرا رانده به تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایرخان از آن
حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه
امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر با آن
دو یار پناه ببام برده بر قرار تجلد می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را
زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایرخانرا گرفته و بند
کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر از ارباب صناعت تمامی متوطنان آن مکانرا بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی
اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایرخانرا گرفته بنظر چنگیز خان رسانیدند و در کوک سرای او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان
بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود انجا فرستاد
تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان
او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال بسان شیر خشمناک روان شده بظاهر سغناق شتافته لشکریانرا گفت دست از جنگ باز ندارند
تا آن بلده را مسخر سازند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده بیت بدو روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته بقهر و امارت
آن دیار به پسر حسن حاجی متعلق شد جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت و از آنجا باسباش رفت و اوباش اسباش آغاز
پرخاش کرده اکثر کشته شدند این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنای ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته و چون
راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چینتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قصد جانش کردند و چینتمور بلطایف الحیل خود را نگاه
داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه ۶۱۷ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان
پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده جند را
بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ بکشتن مغول نیز نگشاد چنگ نشد کشته غیر از دو سه شور بخت
که با چینتمور گفته بودند سخت و جوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد و اما الاق نویان
که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلنکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود
نظم بپیکار سه روز برخاستند بروز چهارم امان خواستند ز شهر فناکت برون آمدند همه غرقه در موج خون آمدند و الاق نویان از شهر
بشهر خجند آنگهی رو نهاد مدارا و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردا
نگی نبود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه بردند و مدتی با مغولان

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در سفینه کشتی سرپوشیده که بیرون آن را
بگل و سرکه اندوده بودند نشاندند و خود نیز بسفینه درآمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان کنار
آب میرفتند و تیمور ملک تیر دلدوز که هرگز خطا نمی کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت
می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقالش پیشتر میرفتند آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا باز ستانیدند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان
نداشت سپاه میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطف عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر سر خویش
گرفتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون فیها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث
گشت و بفرغانه خرامید و گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال آن می نمود و در اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف
املاک و اسبابش شده لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم
اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او بامید لطف و مرحمت
بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدقان اوغلان بوی دوچار خورد فرمود تا دستهای او را
بستند و از محاربهائی که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک
کور شده بود بآن مجلس رسیده و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود درآمد قدقان در غضب رفت و تیری جان گزای بر تیمور ملک زد
که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما قصه
سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن حریفان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار
سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبه خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم خیال از تعداد آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت احتیاط
چند فصیل برگرد شهر کشیده بودند و خندق را بآب رسانیده بنابر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ماوراء النهر و ترکستان پرداخت و
چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۷ علم نهضت بصوب آن بلده فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان
و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفه از
سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان
بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان مرتبه هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای
ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی مایل بصلح شدند و زمره ملاحظه حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازه افق مشرق بسبب ظهور
تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان
ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند بازگشته دروازه نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر
ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا کردانیدند و باقی خلایق را بصحرا راندند دست بغارت و تاراج برآوردند
و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جمله محصوران البخان با هزار کس از شجاعان دل از جان برگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت
بیرون رفته در حدود عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ماوراء النهر مکدر و سراسیمه کردند و در همان روز که البخان از قلعه سمرقند بگریخت بواسطه ٢ ٣
چنگیزخانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی نفر از امرای خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور
بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقرباء خویش تقسیم کرد و از بقیه متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاندند و زیاده
از این تعرض نرساندند **ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرموده چنگیز خان و بیان شمه از قتل و
غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران** در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد
خوارزمشاه باعدد اندک و خوف بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسله جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنابر آن

جبه نویان و سویدای بهادر و توقجر را با سی هزار سوار خنجرگذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشانرا گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم را
بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضعی که مناسب دانسته توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا بموجب
فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه ۶۱۷ موافق بیلان ائیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و
چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سویدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجر از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع
نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بمقتل آن کافر خورد و شر او مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سویدای شتافته در
نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها ببستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان
بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و یاوه کردند امرا از غایت غضب باز گشتند و در عرض سه
روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماندند و احمال و اثقال که تکان آنجماعت بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم
آنجا را بصلح انجام برگذشتند و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سویدای بطوس شتافته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان
انهار آن ولایت او را خوش آمد بنا بر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش
آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم
شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سویدای آمد و بپیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود بنابران
شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سویدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان
حنفیه را بر تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت
آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سویدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را با عوام
بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول همدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکزرود و خرم آباد نهادند و دمار
از کزرود و خرم آباد در اندک مدت ساخت و مردم نهاوند را بسته کمند گرفتار گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سویدای در قزوین براآورده ۲
قرب پنجاه هزار مسکین را به تیغ کین کشته بعد از آن آن دو صنادید مغول بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب
وفور فضل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرفه نشینان از بستر خاک برخاسته و بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهة بقیة جوانان از
بی رحمان امان خواسته جبه و سویدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلوریز روی به
تبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاده ایشانرا از قتل و غارت تبریز در
گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سویدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از
گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخچوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان
بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و تدبیری
اندیشیده قاصدی سخندان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه
جمعی از مردم نیک نفس ستی نا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از خواص
و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا از آن ده نفر یکی را گردن زده با نه تن گفتند که اگر شما قراولی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز
یار خود براه عدم بشتابید و آن بیچارگان از بیم جان بعجز کشته آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز دست بریختن خون و گرفتن مال بندگان
خدا گشادند بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم آلان و قبچاق را بسالکان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهانه شیوه ستوده
خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع کمال
قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام حرب

ایام قرب صد حاکم صاحب جاه و با جنود نامحدود و اسباب نامعدود در عراق و خراسان بودند هیچکدام تایید نیافتند که در صدد ممانعت و مقاتلت
فوجی از لشکر مغول آیند تا آن ولایات که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس
از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمره از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم

چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی
چند در نواحی آن بلده فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور گردانید و در آن زمان جرجانیه که بهترین بلاد آن
ولایت است و ترکان آنرا اورکنج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صناعات
و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون نجوم
آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والده سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون
منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی پیشتر بظاهر جرجانیه خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان
ایشانرا اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار پای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربه آن جماعت انعطاف دادند و مغولان بطریق کر و
فریب گاهی چون صید وحشی از ایشان میرمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهرست رسیدند آنگاه
سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب
تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافته تنور حرب
گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد
خوارزم رسیده نخست قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده بر ارسال رسل و رسایل مترتب
نگشت بترتیب اسباب قلعه گیری اشتغال شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و ساکنان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیده
از بام تا شام در محافظت برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های
نفط و زخم سنگ رعد بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان
متعهد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد
ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در اهتزاز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطه این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت
شهر از پیش بیشتر شد و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت پنج ماه مغولانرا تسخیر خوارزم میسر نگشت و این خبر بسمع
چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سردار آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز روا ندارند و اوکدای برادران
را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را منتظم گردانید باتفاق جنگ پیش بردند و نکبا نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه
بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی جرجانیه مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا رانده قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و
جوانان و کودکان را ببندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند گویند که هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد
هزار متجاوز بود و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود رقم
مشکین قلم بتفصیل بعضی از حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی

نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد
بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة الکبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب
آنحضرت جناب کبری بوده ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است و بسبب
آن این لقب را بروی اطلاق کردند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبه ولایت رسیدی **مصراع** سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است

ذکر شیخ نجم الدین

وکنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام
جوانی جهة سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای انجا رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدث اسکندریه نیز اجازت حاصل
کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید و از آنحضرت استدعاء کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب درآمد از معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید
نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود و چون بخوزستان رسید در خانقاه
شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و شبی بخاطرش
خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسر می باید رفت شیخ نجم الدین گفته است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته
اما هیچ نگفت و بملازمت شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغولی کرد چندگاه آنجا بود و شبی همان حدیث بر ضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار ورا
گفت که نجم الدین برخیز و بمصر رو پیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون بمصر
رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که با آب اندک وضوی می ساخت و بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که باین قدر آب وضو جایز
نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب وضوی شیخ که بروی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه درآمد
من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم و از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و باتش می
اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا گاه مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون
گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی
سخت بر قفایم زد چنانکه بروی درافتادم و گفت بیش از این اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیب باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم
و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان
مرا بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت
شیخ عمار بسر برده چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد منقولست که در آن زمان که سپاه بجانب خوارزم توجه نمودند مغول
چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از خوارزم بیرون آید تا آسیبی
بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت ننمود و فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان
نزول رنج و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک خوارزم رسید شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب را که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون
روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کنند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضائیست مبرم و بدعا علاج نمی پذیرد اصحاب
گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر موافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده
بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر درآمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله
آنگاه برخاسته خرقه خود را پوشید و میان محکم ببست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورد و بر ایشان سنگ میزد
تا سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح
مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای درافتاده کس نتوانستند که آن کافر را
از دستش خلاص سازند عاقبت کاکل کافر را ببریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس سره فی شهور سنه ثمان

ثمان عشر و ستمائه من الهجرة النبویه **ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهور حیات مردم آنجا ثبی بسلیخ** خوانندگان
این قصهٔ غصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان اولاد و لشکر یا را بجانب خوارزم فرستاد و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید نگاه
خیال تخریب ترمذ نمود و نخست نخشب بضرب تیغ عساکر ظفر سلب گشت و بحسب مقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد
و ساکنان آن مکان **بیت** به پشتی باروی شهر و حصار که میگرد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشید و بعد از وصول لشکر مغول
دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند و مغولان بجد هر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نمودند **بیت** به ده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مروارید بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان در حال شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آوردند **بیت** از آن پس همه کشتگان را شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بجد و لنکرت و سامانه
رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته
روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جا نماز جمعه میگذاردند و هزار و دویست حمام راحت انجام
در آن بلده و مقام موجود بود و زبدة الاولیاء خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره تقریر نموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان پنجاه هزار کس از سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشته اند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال
شتافتند و بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری پر خشم و کین جمع آورده در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بلخیان را
اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و هر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای در افتاد **بیت** همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود
بطالقان رفته و اهالی طالقان در حصار برکشیده بقدم جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته بعد از مراجعت
تولی از خراسان و اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین منکبرنی بطرف
غزنین در حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در بامیان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت زیرا که یکی از اولاد جغتای خان بزخم
تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و قضیه او را بنوعی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت
تحریر یافت بتفصیل رسانید بلا نویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان بتفصیل
بغارت اقدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست **ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران زمین**
در آن اوان که چنگیز خان از قتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خورد خود تولی خان را بطرف خراسان روان ساخت
و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال ملازمتش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال
بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی از
شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر با شرذمه
بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران
نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدمهٔ ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز در جنگ تاخیر نمود و در روز هفتم **بیت** چو خورشید تابان برآمد بلند بیفکند بر چرخ رخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بدروازهٔ
شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس
خویش **بیت** یکی بر خروشید چون پیل مست سپر بر سر آورد و بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او بطرف دروازه شتافتند و در

حملهٔ اول جمله را منهزم گردانیدند و چون زمانه در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر که سیاه
حبش از جیش روم انهزام یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب زنگی بشکافت مجیر الملک بغیر از اطاعت و انقیاد چاره ندید و عالمی جمال الدین نام را که سلیب مذابشت ۳
از تمام دانشمندان و متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک را بمواعید دلپذیر
مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بیقیاس از نقود نامعدود و نفایس اجناس ترتیب داده ببارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر را زو طلبید
فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل را ستانیده بشهر خرامیدند و آن مردم را گرفته مطالبهٔ مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت
تولی خان چهارصد نفر متصل متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهارصد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان داده بقیه را از نساء و رجال
و پیران و اطفال به لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هر یک رسد خود را بقتل رسانید گویند که سید عز الدین
نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد سید حیرت نموده زبان بادای
این رباعی عمر خیام گردان ساخت **رباعی** ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از سر دست
از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان
فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطهٔ عزلت و انزوا آفتی بدو نرسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا
شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار و دیار رقیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها
و سوراخها بیرون خرامیدند فی الجمله جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک از عقب بدانجا رسیدند و حصهٔ مردم کشی خود طلبیده گفتند تا هر کس
جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیلهٔ این حیله خرمن عمر کاملی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تا بیسنو نوبیان که از چپه نوبیان جدا شده
بود بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهاد و مقارن آنحال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه بر انگیخت متوجه
آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان
رسیده که شهر باز میگذارند بی تامل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بجانب بخارا رفت
در این اثنا کوشتکین بازموا از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس بازگشته
بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده دو سردار با پنجهزار مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حملهٔ اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را
که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشهٔ بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید
و آق ملک بهر حیله که توانست طایفهٔ دیگر را بکشت و آخر شخصی را گفت که بانگ نماز گوید معدودی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز
اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو بمرتبهٔ روی نمود که از تمامی
ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس زنده نماند لا مردّ لقضاء الله و لا معقّب لحکمه **ذکر واقعهٔ نیشابور** و آن چنان بود که تولی خان در تاریخ آن
داعیه نمود که ببلدهٔ مرو عبور نماید اما چنگیز خان تغاجار گورکان را که بروایتی امیر بزرگ نجدی بود در عدد قراچار نوبیان بود با ده هزار از آن طرف
نیشابور فرستاد مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان و اکابر خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان جرار و وفور آلات
کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بمقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره فرمود
و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورده در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفهٔ بسبزوار شتافته
عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشته با آنکه حوالی نیشابور
سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهل شهر چون
اهتمام لشکر مغول را بدین مثابه مشاهده کردند و دانستند که این جماعه مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه
آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را استماع قبول جای نداد و ملک او را بشهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از
طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره ممتد یافته در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق مینا شتند و
و بخاک ریز برآمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول
گشتند و مردم پناه بکوشها و ویرانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم نیشابور بود بسعی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از وی سخنان درشت شنیده
بصعب تر وجهی بقتلش آوردند بعد از آن زن و مرد نیشابور را بصحرا راندند و چهل نفر از پیشه وران جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را برانداختند و دختر
چنگیزخان بشهر درآمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانروز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساختند و جو کاشتند و در
تاریخ خراسان در حین بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی
عازم هراة گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر جون گرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعه هراة حرسها الله عن الحادثات** جمهور
مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هراة تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در خاتمه
مرغزار شترتو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاده پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال
رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاهانه از تاب آفتاب حوادث ایمن مانند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان
جلال الدین در هراة حاکم بود قریب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز
مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بسان زنبوران خاک آلود در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان
باطراف و جوانب شهر درآمدند و هر کس را که یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت
مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر
سفر سقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر متشمر استعمال آلات کارزار گشته در اثنای گیرودار تیری بدو رسید و شهید گردید آنگاه هرویان
متفرق بدو فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و هواخواهان ملک محمد جورجانی گفتند که تا رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز
نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان را عذوبت ماء و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین
آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلده هراة مانند سایر ولایات ویران شود بنابر آن در آن روز که هرویان بمصالحه میل نموده بودند
با دویست سوار نزدیک بخندق دروازه فیروزآباد شتافت و خود از سر برگرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیزخان ام اگر میخواهید که بجان
امان یابید دست از محاربت باز دارید و بپای متابعت پیش آئید و نصف آنچه هر ساله از خراج و مال بجلال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف
و رحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشائید نسبت بشما طریق عدل و احسان سلوک
نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان بشنودند ترک عناد و لجاج داده نخست امیر عز الدین مقدم هروی که پیشوای جامه بافان بود و با صد
جامه باف که هر یکی نه جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت
پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هراة دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت
و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هراة برعیت پروری و مرحمت گستری
مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بتخریب آن بلده نیز جاری شده بود در آن اوان امری
بوقوع انجامید که هراة نیز حکم سایر بلدان خراسان گرفت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلا حیثم
کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلده دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر
غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی بر امراء چنگیزخانی در ولایت خراسان شیوع یافت مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتله چنگیزخان با سلطانی
صورت نخواهد بست و مغولان قرار بر فرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و باین خیال محال در تمامی بلدان خراسان مردم بی سر و سامان حکام

و عمال چنگیز خان را بقتل رسانیدند و هرویان نیز ملک ابوبکر و مسکتای را از پای درآوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا بصحت آن حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعه کالیون را که حالا بنیره تو اشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هرگاه ما را پادشاه گیتی ستان بتسخیر شهر تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر هیات زنده پیل بجوشیم مانند دریای نیل و تا بدست همت کمند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه نفکنیم از پای ننشینیم و متوطنان کالیون از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب آنست که ما تدبیری اندیشیم که مواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی در هیجان آید که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تامل و تدبیر صاحب نامی را که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و مسکتای را از پای درآورند و صاحب با مصاحبان خود در زی تجار بشهر درآمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و مسکتای را در پای حصار سوار دیده بیکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه بس باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساخته امر کلانتری و ریاست را بخواجه مجد الدین عبد الرحمن غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیز خان رسید بغایت خشمناک گردید و تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این صورت وقوع نمی یافت ایلچیکدای نویان را با هشتاد هزار مرد خنجر گذار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هرات رود فرود آمده لشکریان را مدت یکماه مهلت داده تا بترتیب جنگ حصار پرداختند و از بعضی بلاد خراسان که داروغه نشین بودند بفرمان چنگیز خان مدد طلبیده پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین با اعیان و اشراف و ارازل و اوباش عهد و پیمان در میان آوردند که در مهم جنگ و پرخاش اصلا از خود بتقصیر راضی نشوند و مانند کرت اول و دوم رنجی نکشند و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نموده بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاد و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان بمضمون من یتوکل علی الله فهو حسبه را بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش و نهایت جلادت و خون ریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی پی در پی ایلچیکدای سخت پیش برده در هر حرب قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و خسته شدند (جنگهای) سنگ و منجنیق جدار باره سوراخ سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خاکریز زدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیکناگاه پنجاه گز دیوار افتاده و بر خاکریز آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار ناچیز گردیدند و بعد ازین واقعه بسبب رنج بار و قلت ذخیره کار هرویان به انجامید (اضطرار) و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الآخر سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاکستر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته شهر هرات را بگرفت و خاک ادبار بر مفارق متوطنان آن دیار ریخته بزخم شمشیر آبدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار و کسری از هرویان درین بلده بشهادت رسانیدند آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبه اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق لاحق گردانند و آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از آنجمله مولانا شرف الدین خطیب قریه چغرتان بود که در لعبهٔ گنبد مسجد جامع پنهان شده بودند هیچکس در آن بلده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر پیش خوان دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن شانزده کس پیوستند مدت پانزده سال بغیر این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث الدین است بسر می بردند و مدت مدید گوشت قاق کشتگان تغذی میکردند و در انبار خانها و طویله اسبان گشته از گندم و جو آنچه بنظر ایشان در می آمد یک یک می پیچیدند تا چند منی غله جمع ساختند و اندک زمینی را که توانستند شدیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر دو وقت ادراک محصول هر یک را چند مشت

مشت گندم و جو رسید و آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بجوالکمساخته و باین سختی گذرانیدند تا آنزمان که اوکدای قاآن بن چنگیز خان متوجه تعمیر بلده فاخره هرات گشته امیر عز الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و بمعموری و آبادانی آن خطه مثال داد

ذکر مراجعت چنگیز خان بجانب توران زمین و بیان محاربهٔ او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین را بموجبی که مرقوم خامهٔ فصاحت آیین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش را شنید با قراجار نویان و سایر امراء عالیمکان طریق جانفشانی مسلوک داشته آرای جمله بر آن قرار گرفت که از شاهزادگان جغتای حدود مکران و هندوستان را بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و اوکدای بشیب آب سند روان گشته تا غزنین بتازد و این دو شاهزاده آن ولایات را بروجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا مادهٔ معاش و انتعاش نیابد و فرمان واجب الاذعان درین جمله نفاذ یافته جغتای و اوکدای هریکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایت آورده در اول فصل بهار که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانهٔ حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین از بار روی توجه ببساتین و مرغزار نهاد چنگیز خان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود بازگشت و در بقلان باغرق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان در نواحی آن بلده رحل اقامت انداخت اما جغتای و اوکدای که بتاخت ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهر و ولایات خصوصاً غزنین را خراب کرده هریک براهی متوجه ماوراء النهر گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته پنجاه خروار قوش جهت چنگیز خان میفرستادند شیلغه والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید **بیت** برخاست بعزم گشت لاله شد عازم کوه و دشت لاله و چنگیز خان از سمرقند بصوب مغولستان روان شد و فرمود تا ترکان خاتون والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای آن پادشاه عالیجاه پیش پیش لشکر بروند و با آواز بلند **بیت** بر ایام سلطان تاج و سریر همه وقت نوحه کنند و نفیر و ترکان خاتون آن خیل ترکان در تمامی آن راه **بیت** همی ریخت آب و همی کند موی جهانی از آن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و اوکدای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور کرده بصحرای بقلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نقاری که از برادران در خاطر داشت بجانب دشت قپچاق رفته بموجب بلیغی که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرگه کرد و ازین جانب چنگیز خان و اولاد و امرا نیز جرگه انداختند و در موضع قاربرکه بهم رسیدند چنگیز خان بنشاط صید و شکار سوار شده در میان جرگه تاخته آهو و نخچیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز بدان امر پرداختند و چون از کشتن شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده بگذاشتند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس پدر مشرف شد و پیشکش بسیار کشید از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند و چنگیز خان آن تابستان همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرده جمعی از امرا ایغور را سیاست فرمود آنگاه جوجی خان را بدشت قپچاق فرستاد و خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذو الحجه سنه ۶۲۱ موافق لوی ییل باردو فرود آمد **نظم** جهاندار ایران و توران زمین که دادش جهانبان جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدلخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و ایران برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه یکچند با کلرخان بشادی بسر برد چنگیز خان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما دست و پای تا فرق برایا می فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنگت که آنرا قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان برآورده و جنود نامحدود جمع کرده مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیز خان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ترک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمده **نظم** بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریوی ز هر دو طرف بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای شان بیست فرسنگ بود بفرمان شه سرکشان دلیر ز پشت کمانها روان گشت تیر ز تیزنده پیکان بران روی یخ بشد سپاهی چو مور و ملخ و لشکر شیدرقو نیز در آن جرگه بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیز خان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته گشتند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بفرق سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سه کشته بفرق سر ایستاده بود و شیدرقو بارنا قیا گریخته **بیت** از آن نامجو لشکر کامیاب ولایا

قاشین همه شد خراب چنگیز خان چون از قتل و غارت و شکست فراغت یافت بطرف جورجه و تنکاس شتافت و حاکم جورجه ابواب اطاعت و انقیاد مفتوح ساخته
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیست زاجناس نفیس یکی طبله پر فرستاده بود از شب افروز در چنگیز خان فرمود که این مروارید ها را بدو می باید که گوش
ایشان سوراخ داشته باشد بمردم بارگاه سلطنت برین موجب تقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکارد و جوالدوز گوشهای خود را
سوراخ کرده مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو از ارتاقیان مصحوب ایلچیان سخن دان پیشکش فراوان فرستاده پیغام
داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آرد نظم شتابم بآن بارگه شاه خوش تیک ماه با تحفه و پیشکش بیایم بخدمت کمر بندم چون قلم رخط شاه سر
جهان جوی سوگند ها یاد کرد بدان دلش ایمن و شاد کرد چو ایلچی به تنکت زد در دو رشد چو چشم بتان شاه رنجور شد ذکر انتقال چنگیز خان از جهان گذران
چون قوت مزاج چنگیز خان بضعف تبدیل یافت و دانست که محل رحلت نزدیکست فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط
وصیت تقدیم رسانید و در باب یکجهتی سخنان با موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر
بودند مخاطب ساخته گفت که را مصلحت می بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق زانو زده گفتند بیت پدر شهریار است و ما بنده ایم
بفرمان او این سر افکنده ایم و چنگیز خان منصب ولایت عهد و سریر خانی را باوکدای مسلم داشت و فرمان داد تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد
و اخوان و اقربا خط نهادند که از متابعت اوکدای گردن نپیچند و سر بر خط فرمان او نهند و بلاد ماورا النهر و ترکستان را بجغتای خان عنایت کرده او را برایق
بقراچار نویان سپرد و گفت تا عهدنامه قبل خان و قاچولی بهادر را که بالتمغا تومنه خان رسیده بود بمجلس آوردند و آنرا بجغتای تسلیم کرده فرمود که باید بمقتضای
این وثیقه عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای متقبل آن وصیت گشته چون
خاطر چنگیز خان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت نماند حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس برآید خروش همان به
که باشد همه کس خموش چو از شهر شیدرقو آید برون مرا و را بمانند بریزید خون برآرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیز خان خود نزاد و این واقعه در چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم
سال جلوسش بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو از ارتاقیان صیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیز خان رسیده شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیز خان را بجای آوردند و حاکم تنکت را با هر کس که همراه داشت بقتل رسانیدند و بعد از آن اطراف اردو بازگشتند و چنگیز خان را درپای
درختی که روزی در اثنای شکار جهت مقبرهٔ خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن پیدا شد که بادرا
از آنجا مجال گذار محال نموده و قبر چنگیز خان از نظرها نهان شد هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفهٔ از اولاد چنگیز خان
که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خواقینی که در الغ یورت چنگیز خان که عبارت از کلوران و قراقرم است و بارده
بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند پانزده نفر بوده اند
و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیگ کورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکدای قاآن
است و آخرین ایشان بروایت اولی یازمی اوغلان و بقول ثانی اوای بنی و کتمور و چون ارقام حروف در باب عدد اسامی سلاطین چنگیز خانی
اعتماد بر روایت الغ بیگی بیشتر بود نامهای ایشانرا موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب
والمقصود ذکر اوکدای قاآن بن چنگیز خان اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور
عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نامدار فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیز خان بود و بعد از فوت پدر بدو سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق اود ئیل بر تخت جهانبانی نشسته به انتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرمود و دین اسلام از ارکان
ادیان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش بشابه بر مفارق فرق برایا بارید که آوازهٔ
آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید و هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظی تام باز نگشت و در جواب سؤال هیچ سایل کلمهٔ لا و لم
بر زبانش نگذشت رفتن جرماغون نوئین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و ابوای فی بلدهٔ فاخرهٔ هرات

هرات و فوت تولی خان بن چنگیز خان در ایام دولت اوگدای قاآن کامران بوقوع پیوست و چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه رخت سفر آخرت بربست و اوگدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بود و بخشنده بی منت هفت پسر بوی کرامت فرموده خاتون اولش بوراقچین نام داشت و زوجه دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و نام چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوگدای قاآن برین موجبست کیوک کوتان کوجو قراجار قاشی قدان ملک مادر قدان و ملک در سلک سراری انتظام داشت و والده پنج پسر بزرگتر توراکینا خاتون بود و الله تعالی اعلم بالصواب الیه المرجع و المآب گفتار در بیان

کیفیت جلوس اوگدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی

بدل اوکتای

راویان اخبار قاآنی و حاویان اسباب سخندانی آورده اند که چون مشیت جناب جلال سبحانی متعلق بآن شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادی تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان از برج عاطفت و امتنان بر جهات احوال سالکان مسالک مسلمانی تابد چنگیز خان در وقت سکرات موت اوگدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان از لوازم تعزیتش باز پرداختند بی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند هر یک علم عزیمت بطرف یورت خود برداشتند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض پروردگار سلطان گل پرده زمردین از جمال برداشته براورنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران الوس چنگیز خان از اطراف و جوانب مغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوجی باتو و شیبان و حمیامی و تنقوت و برکه و برکجار و از جانب شرق برادران چنگیز خان اوتکین و بلکوتی و ایلجای و از پیش بالیغ جغتای خان و از اردوی خود قراجار نویان و اوگدای قاآن و تولی خان و سایر اولاد و صغار چنگیز خان که در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان و تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایای چنگیز خان و نشستن اوگدای بر مسند حکم و فرمان سخنان درمیان آوردند و او را بتکفل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوگدای زبان اعتذار گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگترین جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند و مدت چهل روز این قیل و قال امتداد یافته در روز چهل و یکم که خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوگدای قاآن بر زبان آوردند که خلاف صوابدید چنگیز خان مقدور ما نیست ناچار تراجناح مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوگدای سر رضا جنبانیده چنانچه آیین مغولانست شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و جغتای دست راست اوگدای و اوتکین دست چپش را گرفته باختیار سبحان و قاآن آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند زر و گوهرش بر سر فشاندند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرا نامدار و یکبار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفته سه نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و بارگاه عالم پناه بازگشته ببسط بساط عیش و نشاط و تهیه موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام نقود نامعدود و اجناس بیقیاس متحیر و سرفراز ساختند و چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از انجمله جرماغون نوئین با سه تومان از لشکر ظفر آیین جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هرکس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوگدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان در شهر نمک بر سریر سلطنت تمکین داشت و تعلم تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوگدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود

نفیش

تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلائی ارسال نمود و بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست ببلده که بر کنار رودخانه قراموران بود رسید و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد فتح تیسیر گشت و سپاه مغول بتیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان روی بیمک آورد التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقبه تونکقان قهلقه تولی خان و متابعان او اشکاری را درمیان گرفتند و بجانب ختای راندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و پدید آمدن برف و باران و سرما بر ایشان غالب گشته اکثر ختائیان را بقتل آورد و بعضی را که اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سالما غانما عنان عزیمت بطرف اردوی اوگدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

سلطنت مصر رسید قاآن برادر جلادت سیر را نوازش بسیار کرده از اعاظم امرا قوتولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح بمک و تحصیل مهم التان خان مامور گردانید
و خود بطرف یورت اصلی بازگردید و در اثنا راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت و او پسر چهارم چنگیز خان بود و الغ نویان لقب داشت
و پیوسته در ملازمت پدر بسر می برد و چنگیز خان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد و از تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن و قوبلای و اریق بوکا
و هلاکو خان از سورقوقتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود و قوبوقتو و موکا و پوجک و شبوکتای از خواتین دیگر اما قوتولقو جربی چون بنواحی بمک سورقوقتی
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید و قوتولقو کیفیت حال را بقاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید و قاآن سپاهی بعدد ریگ بیابان
بمدد فرستاد و در این کرت قوتولقو بدین لشکر بفتح و ظفر فایز شد و ختائیان بیمک گریخته مغولان برگرد شهر فرود آمدند در آن اثنا هراس بی قیاس ضمیر التان
خان استیلا یافته در کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت و لشکر مغول او را تعاقب نمودند التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد و امرا چنگیزی اطراف
آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات نا مسدود یافت و یکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال و اطفال در آتش افکنده
و بقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت لاجرم تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر قوتولقو درآمد و اموال فراوان و نفایس بی پایان بدست
مغولان افتاد و چون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید و استیلاء چنگیزخانیان بر ممالک التان خان
در جمادی الاول سنه ۶۳۱ وقوع یافت و هم درین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین و ختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری سپهر انتما بنا نمودند
و نقاشان و مصوران مانی آسا سقف و جدار آن کوشک را بنقوش گوناگون تزیین فرمودند و هر یک از شاهزادگان و امرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه رفیعه ساختند و بفراغ بال متمکن گشته اعلام عیش و عشرت افراختند و در سنه ثلث و ثلثین و ستمایه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی و کیوک پسر خود و منکو
ولد تولی و مورکان و بوری و پایدار ولد جغتای را با سپاهی کشورگشای باستخلاص بلاد اروس و چرکس و بلغار و کاشغر فرستاد و ایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالما غانما بازگردیدند و در سنه مذکوره ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بیتکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدانجانب آورد و بعد از آن بنابر تقریبی شمه از کمال معموری و نهایت ویرانی دار السلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید و بکلی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران انجائی روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت و زراعت
آن بلده مساعی جمیله مبذول دارد و قرلق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده فاخره
از خود بتقصیر راضی نشوند و در سنه ۶۳۴ قرلق و امیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخت در امر زراعت و عمارت سعی و اهتمام نمودند
و باندک روزگاری بار دیگر هرات معمور و آبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات و غرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار وجود بسیار قاآن پسندیده اطوار اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین نزد اوکدای آمده گفت دوش چنگیز خان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان قاآن
تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان ترا باین پیغام اختصاص داد آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این اسرار با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است که تو از جمله دروغگویانی زیرا
که چنگیز خان غیر لغت مغولی بهیچ زبانی دانا نبود آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را معذب گردانیدند و مضمون من حفر بئرا لاخیه وقع فیه بوضوح رسانیدند
حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار و فصل تابستان هیچ کس روز در آب ننشیند و دست در جوی نشوید و بظروف زر و نقره بر ندارند
و جامه شسته در صحرا نیندازند و سایر خلایق را نیز ازین مانع آیند چه بنابر زعم آن طایفه این افعال موجب آنست که باد و رعد و برق می شود و در منازل
ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد و بریق برق بسیار است غرض ازین مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن و جغتای خان بمعان از عرض
یکدیگر از شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که با آب درآمده غسل میکرد و جغتای متوجه سیاست آن بیچاره شد خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بخاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن در اهتزاز آمده برادر را گفت که روز بیگاه است و حالا مجال پرسش جریمه این شخص

شخص ندادیم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب در آنجا نگاه دارد تا فردا بمقتضای یاسا عمل نمائیم جغتای دست از آن بیچاره باز داشته بدانشمند سپرد قاآن او را بخانه
خود برد و قاآن در آن شب یکی از معتمدان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت و دیگری را فرمود که باو آموخت که در وقت یرغو بگوید که
من مردی کم بضاعتم و زیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم و چون گرد سواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آنرا از من بستانند لاجرم بآب در آمده آنرا پنهان
ساختم و صباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن ازوی پرسیدند که بچه سبب خلاف توره و یاسا کرده
بآب در آمده بودی آنچه بدو تعلیم نموده بودند عرض کرد و قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید و در آن آب احتیاط نمائید تا صدق و کذب مقال این شخص
ظاهر گردد و آنجماعت بدانجا شتافته و بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم و یاسای ما تجاوز جایز
دارد و این مسکین از غایت فقر و احتیاج نقد حیات را فدای این محقّر کرده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش کرده بآن مسلمان داد و او را مبالغه
فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتداء ایام سلطنت فرمان قاآن برین جمله نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند و دیگر حیوانات
نزاند بلکه بعادت مغولان سینهٔ ذبایح را بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده در را محکم بسته کارد بر حلقش کشیده قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده
بود کیفیت آنحال بدید در ساعت پایان دویده و دست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانیده بوسیلهٔ بعضی از نواب جریمهٔ او را معروض داشت قاآن فرمود
که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهان گوسفند را کشته و تورک یاسای ما جایز داشته که ببام خانهٔ او برآمد مسلمان را بگذارید و قبچاق را بیاسا رسانید دیگر آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال نمودی و نه ماه دیگر هر روز بعد از شیلان بیرون خرگاه بر صندلی نشستی و اجناس نفایس
و امتعهٔ نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی و بهر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی و گاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی ازین اشیا بردار و بخانهٔ خود بر روزی مثل این
انعام نسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت و توان متاع فراوان برگرفت و در راه یک وصلهٔ قماش از دستش افتاد چون سایر قماشه را بخانه رسانید
باز آمد که آن وصله را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی ببر
و ببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد و بنا بر آنکه از جنس زر و جامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که درهائی که در گوش داری
باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این دُرّ شاهوار نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم پناه حاضر گردد تا آنچه مدّعا داشته باشد از زر و جامه بستاند قاآن فرمود
که این درویش را آن حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد و نیز سیرت کریمان آن اقتضا نمیکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت و مشقت باشد و این مرواریدها باز
بدست ما افتد آنگاه درها را تسلیم درویش نمود و درویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک بفروخت مشتری با خود اندیشید که امثال این جواهر گرانمایه لایق
پادشاهانست روز دیگر برده در پیش قاآن برد قاآن فرمود که نگفتم که این درها عاقبت بما خواهد رسید و آنها را بموکا خاتون باز داده آن شخص را باصناف
عطایا خوشحال و مسرور گردانید دیگر آنکه در دو فرسخی قراقرم پادشاه مکرم بر زبر پشته کوشکی بنا کرده ازار غو بالیق نام نهاد و شخصی حوالی آن پشته نهالی چند
بید و بادام بنشاند و طالع او مدد نموده آن نهالها سبز گشت و حال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود و چون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد
فرمود تا بعدد هر درختی بالشی بدو بآن شخص دادند پوشیده نماند که بالش زر عبارت از هشت مثقال و دو دانگ است و بالش نقره کنایت از هشت درم و دو
دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بمجلس بزم نشسته مست گشته بود شخصی جهت او طاقیه آورد بهیات طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه انعام
آن شخص را مبلغ دویست بالش نوشتند نواب بتصور آنکه مبالغه درین باب از خاصیت شراب است انعام برات را موقوف داشتند و روز دیگر آن شخص را
پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش او را سیصد کردند و همچنین انعام او را در تاخیر می انداختند و قاآن بالش او را می افزود تا بششصد رسید
بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا مؤبد خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک و ذکر جمیل
ابدی خواهد بود و شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکوئی در عالم باقی ماند و بتصور آنکه از سرمستی بخشندگی میکنم انعام مرا در تعویق
می افکنید و ارباب حاجات را انتظار میدهید تا یکی دو کس از شما را بدار اعتبار نکشم ترک این فعل مذموم نخواهید داد و دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت
نظرش بر عنّاب افتاد بخوردن آن مایل شد و چون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عنّاب بخر و بیار و دانشمند ببازار شتافته و بربع
بالش یک خوان عنّاب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عنّاب یک بالش هم کم است دانشمند تتمّهٔ بالش را بقاآن نمود و گفت این عنّاب بها

بربع بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این عنایت قاآن او را رنجانیده فرمود که مثل من خریداری مدة العمر از در دکان تو نگذشته و ده بالش دیگر بعتاب فروش عنایت کرد دیگر آنکه نوبتی صد بالش بمستحقی انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد درم پنداشته و بالشها را بر سر راه او بگستردند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزست جواب دادند که بالشهاییست که بفلان درویش عنایت فرموده اید گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و بوی دهید دیگر آنکه در قراقرم کمانگری بود که هیچکس کمانهای او را از غایت ردائت نمی خرید روزی بیست کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و غرضش چیست کمانگر عرض کرد که من غیر از ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کمانها نیک نمی سازم بآن جهت هیچکس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این بیست قبضه کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها از وی بستانند و بعدد هر یک بالشی زر بوی انعام فرمودند دیگر آنکه شخصی زر برای قاآن اناری آورده و قاآن دانهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس در زمان مکنت و کامرانی و اوان سلطنت و جهانبانی همواره بایثار درم و دینار خواطر بیگانه و خویش و ضمایر غنی و درویش را خرم و مسرور میگردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته بتجرع شراب ارغوانی و باستماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح میرسانید که بیکناگاه هادم اللذات در اسپه بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل گشاده پای فنا او را از پای در انداخت بیت نیست همیشه عادت چرخ کبود چون بسیمی بد زوال آرد زود در روضة الصفا مسطور است که گرگی شبی خود را بر رمه گوسفند مغولی زده بیشتر اغنام او را تلف کرد روز دیگر صاحب رمه پیش قاآن رفته شکستی که باو رسیده بود معروض داشت قاآن گفت که گرگ پیدا خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا می آمدند گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان بهزار بالش بخرید و آن مغول را طلبیده گفت ترا از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند و گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان شکاری که در کمین بودند در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شده فرمان داد تا کلاب بالقصاص گرگ کشتند و غمگین ببارگاه درآمده ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون نفس حیوانی را از هلاک خلاص سازم شاید خدای جاوید مرا صحت کرامت فرماید و چون گرگ ازین جان نبرد ظاهرا که مرا نیز می باید مرد بعد از آن ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت هستی بباد فنا داد رباعی بیخار اگر گلی میسر بودی هر دم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی ما را خوش بودی اگر نه مرگ بر در بودی

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران کیوک خان بن اوکدای قاآن در زمان حیات پدر بسبب تسخیر بعضی دیگر از شاهزادگان بجهة دیار اروس و چرکس و بلغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسیده در ماه ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و مرحمت گستری بتقلید اوکدای قاآن فرمودها باغوا و قداق که اتابک او بود و جیقای که در سلک امرای کشورگشای انتظام داشت ملت عیسوی بر دین محمدی ترجیح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر بلاد عجم گشته با لشکر بسیار بدانجانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را قداق باتفاق جیقای سرانجام می نمود از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر بنظر درآمده برین موجب خواجه اغول ناقو و هورقو و ازین سه هیچ یک بسلطنت نرسیدند

گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد مورخان سخندان چنان آورده اند که اوکدای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخت اما مدت عمر کوچو در زمان حیات پدر بسر آمد و پسرش شرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولیعهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شرامون و غیبت کیوک خان بن قاآن توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود بر مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین و عقل دوربین و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بمطاوعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام که از جمله اسیران مشهد مقدسه بود نزد توراکینا تقرب تمام پیدا کرده محرم اسرار اندرونی و کاربردار مهمات نهانی گشت و بدین سبب در سامان ملک و مال نیز دخل نموده افراد حشم بچشم دیگر در آن عورت نگریستند و این معنی بر خاطر بعضی از امراء و نوئینان گران آمد و بعد از سه سال که توراکینا با مردم الوس چنگیزخانی

متغیر

درطله

چنگیزخانی پرداخت کیوک خان از آن سفر مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضهٔ اختیار مادر گذاشته تورا
کینا خاتون سرجان باطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمان داد که سلاطین و حکام ایران و توران بقوریلتای حاضر گردند و از حدود روم و شام و
بغداد تا اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجتمع گشتند و غیر از باتو بن جوجی که بحکومت کیوک راضی نبود
و به بهانهٔ درد پا تخلف نمود تمامی شاهزادگان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که دو هزار خرگاه جهة مهمانان مرتب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بنهایت عزیز الوجود گشت و بعد از کینکاج چنین پیوست و خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد قرعهٔ مشورت در میان انداختند
و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهدهٔ آن امر بیرون نمی توانست آمد تورا کینا خاتون و تولی خان سیورقوقیتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند و امرا و خاتون
و نوئینان در این امر با ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قاآن اختیار نموده تمامت شاهزادگان و معتبران در کریاس گردون
اساس جمع آمده افسر زر بر سر داشتند و کمرها از میان بگشادند و دست راست کیوک خان را منکوقاآن و اوتکی خان و دست چپش را دیگری از دودمان چنگیز خان گرفته
بر تخت نشاندند چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد بمراسم رسوم و آداب آن مهم پرداختند و کیوک خان تفقد احوال صغار و کبار از شاهزادگان کامکار
و امرا نامدار و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردوی عالی را علی اختلاف مراتبهم بانعام و احسان و انواع نوازش نمود
و بساط نشاط گسترده چند روز بجرعهٔ اقداح ارغوانی و استماع الحان اغانی اهتمام نمود آنگاه بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و ضیاع و حیات فرمود
فاطمه خاتون را که ببعضی از جرایم متهم شده بود بر انداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد تورا کینا خاتون پیدا کرده
بود چند گاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نمود و این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمد آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع عمت خاطر نشان او نمود که این مرض نتیجهٔ سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بیورت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهة سحر فاطمه خاتون ضعفی تمام بر مزاج من استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و جیغتای که در دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب رسیدن آن پیغام مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید و تورا کینا خاتون نخست بعذری متمسک جست چون الحاح بیش از حد اعتدال انجامید و رشد طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم کسان
کیوک خان کرده و در همان چند روز تورا کینا خاتون وفات یافت و جیغتای در مقام استکشاف احوال فاطمه خاتون آمده چند روز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آورد تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نموده بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیز خان او
تچکین نویان که هشتاد و پیر و بیره داشت بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خانی گشته بود منکو قاآن و دیگری از شاهزادگان را بپرسش این امر مأمور گردانید
اوتچکین بجریمهٔ خود معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را رخصت انصراف ارزانی داشت و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را مقارن اهانت و اذلال باز گردانید از آنجمله برادر پادشاه روم و حاکم حلب را
یرلیغ و پایزه داده بخلیفهٔ بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد زیرا که شرامون از جرماغون نوئین از وی شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد ملحد طریق
کم التفاتی مسلوک داشته سخنان وحشت انگیز بروی قلمی نمود و چون از مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید بساط
عشرت و انبساط تافته بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق و امیر الامرائش جیغتای بر ملت نصاری بودند پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی مرجح پنداشته همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و رونق
اسلام ضعفی تمام یافته در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان بامداد قداق و جیغتای نشانی حاصل کردند
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از کلانتران ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد تا مژده بسایر ترسایان رساند و
همان زمان سگان درنده در وی افتادند و خصیتین او را کنده یک لقمهٔ طعام ساختند بعد از آن نصاری را از اعجاز ملت مصطفوی ترس رسید و دیگر نام نشان نبردند
و کیوک خان در اواخر ایام حیات با جنود ظفر سلب و قوافل عیش و طرب از اردو بالیغ در حرکت آمده عزیمت ولایات غربی نمود و بر سر هر شهر و قصبه که عبور فرمود
ساکنان آنجا را بانعام زر و جامه خوشدل و مسرور ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیتش بحدود سمرقند پرتو انداخت ناگاه بوی [illegible] رسید و روح

او را نیز مانند دیگران مقتول کردانید نظم درین مرحله سلطان و گداه و درویش باخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش درین بستان که جای خورمی نیست گیاهی بی بقاتر زادمی نیست

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیزخان

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان بسعی باتو بن جوجی خان که ملقب بصاین خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر مسند جهانبانی و سریر کامرانی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و پیوسته همت عالی نهمت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تمشیت امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولتش سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخته و بهمین منوال سجال دانشمندان نصاری و پیران هر طایفه و عجزهٔ هر طبقه پرداخت اما از جماعت یهود کسی را سیورغال نداد و بیمن اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی بآبادانی نهاد و در همین هلاکو خان از ایران بتوران باستیصال ملاحدهٔ بی ایمان رفت و واقعهٔ بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن روی نمود و وفاتش در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمائه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال و کسری رسید و فهم من ذلک تاریخه امیر عماد الملک حسنی باتفاق امیر یولغای منتظم کردانید و در جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن را چهار پسر بود برین موجب بالتو و اورنگ تاش از بزرگتر تا ایتین او قوتوقی هست اوکدای بن یساقو و مکان آن از قوم ایکراس و اساس حیات این دو پسر در جوانی اندراس یافت شیرکی ازبا با چین که در سلک قمکان قاآن انتظام داشت استو یابی از کوبی که او نیز داخل قبیکان قاآن بود والعلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت و قراقرم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان

چون مدت حیات کیوک خان در خجند و سمرقند بنهایت رسید اختلال بقواعد تورهٔ چنگیزخان راه یافته هر یک از شاهزادگان بخیال استیجه یورت خود کرد و بیدو بیایران که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان میگفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان بمزید شوکت و ابهت امتیاز تمام داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان که شایستهٔ سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که تورهٔ چنگیزخان موضع قراقرم است و کلوران ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم و نعره بدان جانب رفته جمعی از قبل خود کسان فرستادند سرقوقتی بیکی که خاتون تولی خان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده اتصاف داشت و پیوسته تخم انعام و احسان مرضای دل اشراف و اعیان می کاشت در آن وقت پسر رشید خود منکو قاآن را گفت که چون اکثر بنی اعمام تو از فرمان باتو آغا تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران بدانجا روی و شرف ملازمت دریابی و منکو قاآن بسخن مادر عمل نموده خود را ببارگاه باتو رسانید و لوازم خدمت بجای آورده پیشکش کشید و باتو آثار اقبال در ناصیهٔ احوال منکو مشاهده کرده گفت که از میان شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان دارد و اکثر حاضران را با خود متفق ساخته در ساعت مناسب کلاه از سر برداشت و کمر از میان کشاده کهور را زانو زده و کاسه داشت و چنان مقرر ساخت که در سال آینده در الغ یورت قوریلتای سازند و منکو را بار دیگر باتفاق سایر آقا و اینی بر مسند قاآنی بنشانند آنگاه طایفه که از اطراف و جوانب در دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نموده و باتو برادران خود برکه اغول و بوقا تیمور را با سپاه گران و مصاحبت منکو قاآن بموضع کلوران فرستاد تا بتشیید بنای دولت او قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان فرمان دادند و جمعی از آن طبقه مانند یسو منکا ولد جغتای خان و شیرامون بن کوجی و نباتو اغول ولد کیوک خان از امتثال آن مثال سرباز زده گفتند که شایستهٔ سریر خانی کسی است که از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش صاین خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم و بنابراین مضایقه و مناقشه قریب به سال قوریلتای بحیز تاخیر افتاده برکه از طول مکث ملول شده کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر شاهزادگان راضی شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام ببرکه اغول رسید جماعتی که در این امر موافق بودند حاضر ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند و بتمهید بساط عیش و نشاط و تهیهٔ موجبات فرح و انبساط اشتغال نمودند و منکو قاآن در روز جلوس بر مسند جهانبانی فرمود که مناسب آنست که چنانچه طبقات بنی آدم امروز بعیش و طرب میگذرانند اصناف حیوانات نیز از فراغت بی نصیب نباشند حکم کرد که در آن روز مرکب را از رکوب و حمل و قید معاف دارند و خون گوسفند و هیچ ذی حیاتی را نریزند و صید و شکار نکنند و از گوشت اغنام و افراسی که در روز پیشتر کشته بودند اطعمه و اغذیه مرتب ساختند و فرمان بران بکچند زبرین موجب عمل نمودند و منکو قاآن با امرا و شاهزادگان و سایر

نسخه قراقورم

نسخه تولو

نسخه یسو منکا

وسایر اشراف و اعیان مدت یکهفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز را به شعبت و خرج شیلان دو هزار کردون قمیز و بال بود و سیصد سر اسب و گاو
و دو هزار گوسفند و چون طایفهٔ از اهل اسلام و بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع
شریف ذبح کنند و بعد از تمام ایام جشن و سور و تفرق زمرهٔ مردم نزدیک و دور اولاد اوکدای قاآن و شاهزادگانی که بر سلطنت منکوقاآن اتفاق نداشتند با امرا
خود جانبی کرده عذری اندیشیدند و گردونهای اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو در حرکت آمدند و از ملازمان منکوقاآن چابورداری که شتری گم کرده بود
وجه طلب بار دوی شاهزادگان رفته بر کیفیت حال مطلع گشت و در ساعت مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکوقاآن منکسار نویان
را جهت تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته منکسار با دو هزار سوار سحری کرد اردوی ایشان فرود آمد و بدیشان اعلام کرد که از شما
مثل این سخنی نقل نموده اند انسب آنست که بی توقف و تعلل باردوی اعلی شتابید تا از تهمت این تهمت نجات یابید شیرامون برادران متحیر شده گفتند ما
بدل راست متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته بمعنان منکسار باردو شتافتند و چون باستان منکوقاآن رسیدند ایشانرا علوی داده روز
چهارم بنفس خود آن چیزی پرسید و پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه بر شاهزادگان ثابت گشته قدا که یکی از امرای بزرگ اوکدای قاآن و کیوک خان بود
با هفتاد نفر از بد آموزان بیاسا رسید و چون خاطر منکوقاآن از جانب منازعان فارغ شد برکه اغول و بوقا تیمور را با تحفهای شایسته و تسوقات جلیسه
نسبت بخدمت باتو باز گردانید و حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایات ماوراءالنهر فرستاد و دیار
خراسان و عراق و آذربیجان را بنا بر قاعدهٔ مستمره بارغون آقا داده شرف الدین خوارزمی را که نویسندهٔ بود در کمال شرارت نفس جهة حصول اموال آن ولایات
صاحب ارغون ساخت و شرف الدین در آن ممالک آغاز ظلم و بیداد کرده بر هر کس که یکدینار از وی حاصل بوده دینار تحمیل نمود زیرا که از منکوقاآن تحصیل شده
بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته بحصول موصول گرداند و بدین واسطه در تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و
جرجان و اسفراین و جاجرم و سبزوار و مشهد مقدسه و طوس تفرقه و تشویش بسیار برجال ارباب ناموس راه یافت و در وقتی که آن منحوس در طوس بود دعای مظلومان
بهدف اجابت رسید مرضی مهلک بر ذات نامبارکش عارض گشت و چند روز بر بستر ناتوانی افتاده بموجب کلمه کما تعیشون تموتون در آن ایام بر سخن تحصیل زر دون
و گرفتن بر زبان شوم مش میگذشت تا ابو یحیی القبض روح ناپاکش پرداخت و در درک اسفل جهنم منزلی معد و مهیا ساخت القصه چون امر سلطنت بر منکوقاآن
قرار گرفت و مهم ترکستان و مغولستان و ماوراءالنهر حسب المراد و دوستان سمت سرانجام پذیرفت بنا بر حکایتی که از قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی
در باب تسلط و استیلاء ملاحده شنود و شکایتی که از وفور تعظم و تجبر مستعصم خلیفه استماع نمود برادر خود هلاکو خان را نامزد ضبط بلاد ایران کرده و هلاکو خان با صد و سیصد
هزار کس روی بدان طرف آورده آنگاه منکوقاآن برادر دیگر خود قبلاقاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین را پیش نهاد همت ساخته منجنس
خویش روی بدانجانب نهاد و نخست ایلچی نزد فغفور که موسوم بجوکان بود ارسال نمود و پیغام فرمود که صلاح دولت تو در آنست که مال و خراج قبول کرده
سر از چوکان حکم و فرمان ما نپیچی تا گوی صفت بضربات سخط عساکر منصوره گرفتار نگردی و چون ایلچی بدرگاه پادشاه چین رسید از ادای رسالت فارغ گردید نایرهٔ
غضب فغفور در اشتعال آمده بر زبان راند که اگر در مذهب سلاطین و فرنگلین کشتن ایلچی جایز بودی بصولجان قهر سرت را مانند گوی در این میدان گردان میساختم و تنت
را بجوارح هرچه تمامتر در پیش کلاب می انداختم اکنون با قاآن خود بگوی که طول و عرض مملکت چین از احاطهٔ افهام و اوهام بیرون است و کثرت جنود ظفر ورود
این ولایات از عدد قطرات باران افزون اگر بقای عمر و دولت خود میخواهی باید که پای در دامن قناعت کرده سازی و چشم تاتار و مغول را در دورطه عمنا
نیندازی چون این پیغام بعرض منکوقاآن رسید در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تنقان ئیل با شصت تومان از سپاه ظفر نشان متوجه خطهٔ چین گردید
و بعد از وصول بکنار نهر قرامورن فرمود تا شیرامون نبیرهٔ اوکدای قاآن و خواجه اغول با نواب ارکیوک خان را در آب انداختند و چون ما بهچه اعلام منکوقاآن
بر حدود ولایت خصم پرتو انداخت بعضی از قلاع و قصبات آن ولایات را مفتوح گردانیده آثار کمال تسلط و اقتدار بحیز ظهور رسانید و در آن اثنا **بیت**
یکی سهمگین کوه آمد به پیش که روی هوا زیغ آن بود ریش و بر فراز آن کوه قلعهٔ منیع ساخته بودند که با بیرج سپهر دعوی برابری کردی و با منزل ماه و مهر مصافها
همسری بسر بردی زحل بلند محل از رفعت شرفات آن متعجب و قاعده گنبد گردون از رشک متانت اساس آن مضطرب با آلات حرب و ذخایر و اقوات مشحون
ما زآفات زمان و حوادث دوران مامون و سپاه مغول در گرد آن نشسته آغاز محاصره کردند و مدتی مدید کمر سعی و اهتمام بر میان بسته لوازم محاربه بجای آوردند

شرایب

رسیدند قاآن

اما فتح میسر نگشت و فصل تیرماه و دستان بپایان آمده بهار بسر نگذشت و هوا گرم شد بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون بر آورده نقد بقا را بباد فنا دادند منکوقاآن بجهت دفع و با بکشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکوقاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی که شیر از بهم کیشان پیش باویغ مقرر ساخت که در وقتی که اهل اسلام با داء نماز جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین نصرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکوقاآن علی الفور باحضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بجریمهٔ خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بردند بهمان مسجد جامع بحضور مسلمانان بردار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدیان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابو المعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفاء شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکوقاآن معاصر بود و سورقوقتی بیکی والدهٔ منکوقاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره مبلغ را که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریدند و بر آن بقعه وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات آن را بشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین بسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفتند شیخا تلقین فرمائید در پیش روی میت ما بیستاد و زبان بادای این رباعی بگشاد **رباعی** کر من که جمله جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستت گیرم عاجزتر ازین مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکوقاآن بسه سال فی شهور سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

قوبیلا تولو

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه موافق سچقان ییل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولت او اختلال بقواعد تورهٔ چنگیز خانی راه یافته میان اولاد مخالفت بوقوع پیوسته مؤید این مقال آنکه در آن اوان که منکوقاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود اریق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و اریق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاده دو کرت متعاقب قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار اریق بوکا بدین سبب نصرت سرافراز گشته قبلا عنان بصوب ختای تافته اما بالاخره بنا بر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال اریق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیز خان بر قبلا قاآن مسلم گشت و اریق بپای اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته دچار ردیواری که از خاک مغولان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال در گذشت و چون کار از مملکت قبلا قاآن زخار زنگ دعاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین فرستاده آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و نزدیک بدار الملک خانان ختا که آن را جیکه و میکفتند بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود **نظم** اساس بنای جیکه و نهاد مرآن خطه را نام دیدو نهاد در آن تنگه را یکی قصر ساخت ز خاکش بسقف فلک برفراخت چو فردوس شد آن خجسته مقام ستونهاش سیم و زرینش رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهادند و طول هر دیواری از آن چهار فرسنگ بود و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند و ایضا قبلا قاآن فرمان داد که از دریای زیتون که بندر هندوستان است جوئی که طول آن چهل روزه راه بود حفر کرده آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار بحار در سفینها نشسته از هندوستان بختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنا علی هذا باندک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علماء اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان بمقام عداوت و احیانا در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه موافق ییلان ییل دست داد و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جمله وزرایش امیر احمد بناکتی است و دیگری سنگه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده و بر بین موجب تورجی جیم کیم مسکفی تو سوغان ایغاجی بوخاتون بنت ایلجی نویان قنقرات قوریدای از تورقجین خاتون که از قوم مرکیت بود و هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قروجی که مادرش دورجاچین خاتون میکفتند باجی کوکو که نسب مادر ایشان هوشجین بنت تورقولی نویان بود از قوم هوشین تیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقانچی که مادرش بابا خاتون بنت تولمجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا رتسوخاتون بنت ماجین کورکان بود والله اعلم و احکم **گفتار در ذکر اختلال احوال اریق بوکا و بیان رفتن اوبختای نزد قبلا** در آن اوان که قبلا قاآن از اریق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس یکی از ممالک ختای طعام

خان بالیغ

طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرد و بدین جهة قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو خان که در الوس جغتائی باهتمام او پادشاه شده بود فرستاده پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان درگاه را بواسطه فقدان قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر که بنیاد رنگین یار بدانجانب نفرستاد و ایلچیان را کشته قاصدی بدرگاه قبلا قاآن روان کرد و باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرا بوقا را که در سلک امراء معتبر انتظام داشت منقلای لشکر گردانید و الغو نیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمهٔ سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرا بوقا در معرکه کشته گشت سایر مغولان بوادی فرار شتافتند و الغو بجهة این فتح مغرور شده باردوی خود مراجعت نمود و بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سرش ریختند و خون بسیاری از متابعانش را با خاک برآمیختند و الغو گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرا که فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند برآورده و در فصل بهار بلای قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شد و او در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی تند بر خاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرهٔ او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قاآن رود و بقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذراند آنگاه روی بصوب ختای آورده و پیشتر از خود ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف و مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بختار رسید و قوبلا قاآن در کمال عظمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را بسرداران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراست و برادر را مانند حلقه بر در بداشت آنگاه فرمود که ارتق را برابر گناهکاران را در هم آورده بمجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بر پای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که در این جست و جوی و تک و پوی حق بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن قاآن چار نوبان را انوزده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نمود و بتمهید بساط نشاط پرداخته آن روز برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا باحضار اشراف و اعیان فرمان داده قوریلتای کرد و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا امرا و ارکان دولت و لوازم اهتمام بجای آوردند و یرغوچیان در مقام استفسار آمده ارتق بوکا گفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا درین گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امرا و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند پرسید که هرگز در دیار شما مثل این امری که آیینی تیغ در روی آقا کشد و جمعی از بیگناهان کشند واقع شده است یا نه ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در ازمنهٔ سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و بیرامون منزل برادر از خارهای تیز چهار دیواری کشید و او در آنجا مقید گشت تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بر وفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمرهٔ از خواص مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان بآن وحشت آباد فرستاد و طایفهٔ از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه در آن تنها آنجا بسر می برد و مطلقا بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین تیره گذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نمود و او را چهار پسر بود برین موجب یوبوقور ملک تیمور ناریابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند **ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا** در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفهٔ از تجار مسلمانان جهة قاآن شنقاری سفید که پا و منقارش سرخ بود آوردند و دو عقاب سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه را آن تحفها مقبول افتاده الوش خاصهٔ خویش از آن جماعت فرستاد و بازرگانان دست از آن طعام کشیده قاآن سنکه یعنوی را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نمیخورید و سنکه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما گوسفند را ذبح نکنند خوردن گوشتش جایز نیست سنکه بنا بر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت میگویند که آش پادشاه باعتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث برآشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام و اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

سینه بشکافند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از ختای بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطهٔ سعایت بعضی مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جملهٔ مریدان شیخ سیف الدین باخرزی بود و در ختای بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می نمود بجمعی سپرد که تا بماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین از عفونت هوا مریض گشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پروری نزد آن وزیر پرتزویر فتنه مبلغی رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانیدند که بواسطهٔ منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته و قمشهٔ نفیسه مفقود و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکبار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب ورود تحف و تنسوقات بر روی متوطنان اینجایی بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمان دهم دیگر خلایق را بر قول من اعتماد نماند اما تو التمغا باطراف و جوانب ممالک روان گردان که اگر من بعد کسی بغمز و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب قیام نماید بسیاست رسد و بواسطهٔ صدور این حکم مسلمانان شاد شدند و صدقات بارباب حاجات دادند در خلال این احوال جهودی مطرود قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن وارد است که اقتلوا المشرکین کافة و بعقیدهٔ متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن از من داناتر است انگاه آن آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داده مولانا بهاء الدین ماوراءالنهری را بپایهٔ سریر اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی‌نمائید مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت اگر شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه و سلم که راه سخن داشتند معروض گردانیدند که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علماء اسلام را مجتمع ساخته از معنی آیهٔ مذکوره استفسار نمائیم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در ختای بالیق بود بپارگاه حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نی گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند که از فحوای آیهٔ مذکوره چنان فهم می شود که تمامی مشرکان را می باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می ورزید و چون مشرکان را نمی زنید قاضی علاء الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن عدم مداهنهٔ او را استحسان فرموده گفت اکنون باید که از جانبین تعصب و عناد بگذاریم و نه شما کشتن ما را واجب دانید و نه ما خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهة استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را خدا بود دانیکه داد گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیزخان را که آفرید جواب دادند که او نیز از جملهٔ مخلوقات الهی است گفت شمشیر و قوت و قدرت در قبضهٔ اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار می تواند که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه و سلم عنایت کرد بچنگیزخان هم دهد علما گفتند این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه و سلم را بنظر لطف آفرید و چنگیزخان را بنظر قهر و نسبت هر دو صفت نظر با او مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بر قهر ترجیح می نهید علما این سخن را جواب ندادند قاآن گفت نه در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولوا الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیزخان که پادشاه جبار صاحب اقتدار بود و از حکم من تجاوز جایز می دارید علما جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد قبول داریم و هر چه مخالف بود قبول نمی نمائیم قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمامی قضات ولایات معزول باشند و دیگر وعاظ بر منبر نروند و مؤذنان بانگ نماز نگویند و سایر خلایق بذبح اغنام اقدام ننمایند و باین مضمون قریب هزار یرلیغ نوشتند تا روز دیگر ایلچیان مسرع آن مناشیر را باطراف ممالک برند علماء ختای آن شب در وزیر مسلمان قاآن رفته او را بغایت متغیر و متفکر یافتند و از سبب ملال خاطرش پرسیدند جواب داد که می ترسم که فردا خون من و سایر مسلمانان ریخته گردد مولانا بدر الدین بیهقی که فاضل کامل و فصیحی نیکو شمایل بود با وزیر گفت که مرا نزد قاآن ببر تا جوابی شافی او را بر وجهی عرض نمایم که این فتنه تسکین یابد و قولی آنکه مولانا حمید الدین سمرقندی این التماس کرد و جناب وزارت مآب یکی ازین دو عزیز را روز دیگر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر برد و قاآن با سخن در میان آورده گفت مشرکان را نمی کشید فاضل گفت این خطاب مخصوص بحضرت رسالت مآب و اصحاب او است که مشرکان عرب و عجم را بکشند و چون قاآن و روح چنگیزخان سر بیغما نام خدای

شریعت

دیانت

ندای برا می نویسند چگونه مشترک باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت به او مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا نشانهائی را که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت می پرداخت آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می نمودند و او باستماع مسایل عقلی
می پرداخت نسخه تکامرن
و نقلی رغبتی تمام می نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریة و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی است
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و امت او را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و بهمان ساعت که شاکمونی متولد شد بهفت
قدم رفته و در زیر قدم او گنجی ظاهر گشته و الله اعلم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرا قبلا در دفاتر فضلاء قلم بلاغت نظام مرقوم
گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده ایشان را چینسانک لقب داده بود و اسامی آن جماعت هست هیتون نویان
و جاجا و اولجای ترخان و اشمن و مرتبه این چهار امیر از تمامی ارکان دولتش بلندتر بود و بعد از ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفه می گفتند و جمعی را که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بودند فنچان می خواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد صورت وفاق میان ایشان روی ننماید و اموال دیوانی از خیانت مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یک پسرزاده سید
اجل بخاری است و در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنابر فرمان منکو قاآن متوجه ولایت ختای بود چون بمملکت قراجانگ رسید
پسرزاده سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت در طریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی لوازم خدمتکاری بجا آورد بنابر آن قبلا در همان سال که بر مسند
استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین بوبکر را بایالت قراجانگ فرستاد و نبیره سید اجل که او را
نیز سید اجل می گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت و کیاست از سایر وزرای قبلا امتیاز و استثنا داشت بنا علی هذا قاآن بنظر اعزاز در روی
نگریسته بصورت مزید تربیت و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایره حسد وزرای دیگر شده کاوفنچان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیق به ییلاق رفته امیر احمد و وزیر ختائی جهت سرانجام مهم
مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد از این سگالش آگاهی یافته ولی نعمت
خود را بکید بداندیشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب چهل سر اسب صبارفتار از طویله قاآن گرفته باردو شتافت و طبقی سیاه که بر موی ریش سفید بود گذاری
بر زبر آن نهاده ترغوی سرخ بر آن پوشیده بود بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض از این ترتیب چیست وزیر جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و در ملازمت آستان سلطنت آشیان بسان موی ریش سفید گشت و اکنون کاوفنچان میخواهد که بکارد حلق مرا همچو ترغو سرخ
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاوفنچان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف گماشتگان حاکم ماچین
بود شتافت اهالی حصار بوصولش مستبشر و بقدوم او مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نموده طالب منجنیقی که در آن اوان از علیک
آمده بود همراه بردند و چون امرا بظاهر آن حصن حصین شتافته آغاز محاصره و محاربه کردند کاوفنچان خفیه با ایشان پیغام داد که من بیاده گناهی ندارم غایتش آنکه بنا بر
عداوتی که در میان ارباب مناصب می باشد من و امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم او فرصت یافته مزاج صاحب تخت و تاج را بامن متغیر گردانید اگر قاآن
مرا بجان امان بخشد نوعی سازم که این قلعه بتصرف شما درآید امرا در ساعت فرستاده از قاآن امان خواستند و قاآن امان نامه موشح جهت وزیر ختائی ارسال داشت
و وزیر بر آن وثوق مطمئن خاطر گشته فرصت جسته سد لوای حصار انداخت و حاکم قلعه بر این مکیدت اطلاع یافته بصوب هزیمت شتافت و آن قلعه بحوزه تصرف قاآن آمد و چون
هنگام
وزیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسید دیگر منصب وزارت بشرکت امیر احمد بوی مفوض گردید و بعد از انقضاء اندک زمانی از این حال اکثرت دیگر بار وزیر
ختائی بر سر مهمات آمده با یکی از سرهنگان ختائی بر قتل امیر احمد اتفاق نمود و بدان واسطه رشته حیات خود را بمقطع رسانید تبیین این مقال آنکه در آن اوان در ولایت
ختا زراقی مشید پیدا شد بانواع مکر و شعبده خوارق عادات بطبقات خلایق نمود و بدین سبب جمعی کثیر از اشراف و اعیان مملکت را مرید و معتقد خود گردانید
و وزیر ختائی بر دفع امیر احمد بخلوتی از روی استعانت بجستجوی شیخ زراق با هم در ارفاق نموده و در وقتی که قاآن بییلاق رفته بود چنان مواضعه کردند

که دو هزار کس از مریدان او متعبد بدره که در چهار فرسخی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب یکدیگر بشهر آمده آوازه در انداختند که شاهزاده چمکیم بن قاآن
همین زمان می رسد و چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن دره رسد او را در دره دزدگیر و انعلما آن زیرخناسی شده و بسیاران با آن دو هزار جاهل نادان
بدره مذکوره شتافت و جمعی را متواتر بشهر فرستاد تا آوازه وصول شاهزاده چمکیم در اندازند و بعضی از آن جمع با امرا گفتند که قاآن فوت شده و اینک شاهزاده
چمکیم میرسد و ما را از دشمنان روان کرده که تهیهٔ اسباب تعزیت پردازید اما این زیرخناسی هیچکس نکشاید و امیر احمد بترتیب مایحتاج عزا مشغول گشته چند
کسان می فرستاد که از ساعت وصول چمکیم آگاهی یافته باستقبال ختائیان ایشان زا می کشتند و چون زمانه لباس سوکواری بر افکنده پاسی از شب گذشت
شروع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک چمکیم در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیرخناسی بعادت سالکان طریق کشوکشانی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد
باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بعز شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان
سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیرخناسی خورده او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا نعش
وزیرخناسی را بردار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز ازین
قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض نواب مدار فلک اقتدار رسانیدند که پیش ازین بخدمت کا لعلی که بیست
مثقال وزن داشت جهت خزانهٔ عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من ازین معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش شکوخا امیر احمد پیچه
خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایرهٔ غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان عورت امیر احمد و
وقت قسمت نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق سخن کاتبان اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل بدید آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون
کشیده رسنی بر پایش بستند و تا چهار بازار کشیدند و بر دو نهار و می راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینجه خاتون نیز کشته شد و پسر
منظورش را پوست کندند و چهار صد قبای آن وزیر مرحوم را بر لشکریان تقسیم نمودند و اختصاص املاک و اسباب کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه
چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ کل لیعزنیکند پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعهٔ
مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبهٔ وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید
روزی قبلا قاآن از وی چیزی دانه مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی در امغانی که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید
که سنکه نزدیک بیکپوار جواهر و طلا آلات در خانه دارد که پادشاه او را بسخن مشغول کرداند بنده بهمین لحظه آن اشیا را نفیسه بپای سریر اعلی آورم و قاآن با سنکه
تکلم کرد و مبارکشاه فی الحال بخانهٔ او رفته دو صندوق مملو از جواهر زواهر مرصعات تا دربارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذه گشته بیاسا رسید
و بجای او اولجای جنکسانک و زیر گردید و قبلا قاآن همدران اوان ناصر الدین ابوبکر را از قراجانگ طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت نقلست
که چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده
است قبلا او را مخاطب ساخته حقیقت آن سوال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطهٔ آفت سماوی نیکو نیامد مبلغ مذکور را از رعایا
گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت تا عم خویش شیخ زنند و ناصر الدین عمخواری ملک و رعیت می نماید آنگاه او را
خلعت زردوزی پوشانیده مایان فنجان لقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد و مایان فنجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن و زیر
بوده در ایام دولت تیمور قاآن نیز بسرانجام امور صاحب دیوانی مشغولی می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود بتیمور قاآن
قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش چمکیم را ولی عهد کرده بود و بحسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده چمکیم پیشتر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن پسر تیمور را که بصفت
عدالت و نصفت موصوف بود قایم مقام پدر ساخت و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن در حدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود
که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده مایان فنجان الطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع
این خبر بجانب دار الملک ختای مراجعت کرده در سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید از شاهزادگان کمکجو و توقان پسران قبلا قاآن و کلاو و یسون تیمور اولاد چمکیم و
اغول علد و تمو خان بن قبلا و از نوینان بایان چنکسانک و اوجاجار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن گردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر جهانبانی برآمد به بسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان
بر روی خواص و عوام برگشود و مراتب ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قیچان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار و
اعتبارش را برافراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب و السنه سید اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم و بنا
اصلی چنگیزخان را ببرادر بزرگتر خویش کملا عنایت نمود و پسر عم خود اننده اغول ولد تومغان بن قبلا را بایالت ولایت تنگقوت نصب فرمود کوکجو بن کمکوز
کورکار را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرد و در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد و بصحت پیوسته که تیمور قاآن
از مبادی ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع باده ارغوانی بغایت مشغوف بود و هر چند جد نامدارش قبلا قاآن او را از ادمان
مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد را بر آن فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی نهد و لب بلب جام نهد
و چون شاهزاده مدتی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشیده متحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطه قرب مشرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب بریزد هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار دفع خمار می نمود آخر الامر موکلان
بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را ببهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانه حیاتش
را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان شهزادگی قبلا قاآن نمی توانست
که بموجب دلخواه در مجلس عیش و عشرت قرار گیرد اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و
جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بکار شراب در مزاج موفور
الابتهاجش تاثیر کرده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را
بتفصیل میرسانید و بعقیده صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو غازی اغول بوده

گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت ایام اقبال او

شاهزاده قیدو که بروایت اصح ولد قاشین بن اوکدای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نمود و در آن وقت
که آثار نکبت و ادبار بر صفحات احوال ارتق بوکا ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع ز نیک و دولت گریزان باش چون تیر عمل کرده روی ببعضی از
بلاد مغولستان آورده و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی سخندان ارسال نموده و التماس فرمود که
او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود منجمان طلبیده
فرمان داد که بر زایچه طالع قیدو نظر انداخته سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند
که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوت است و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابر آن
برکه خان قیدو را بزر و لشکر مدد کرد و قیدو باستظهار آن سپاه بمحاربه الغو خان که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت
و بلاساغون و کنجک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورد و در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از مهم مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت
یافت فی سنه اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادگان الوس چنگیزخان فرستاده بقوریلتای فرمان داد و مجموع ایشان روی بجانب خان
بالیق نهادند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو وغدغه بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت
قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادگان خود متوجه بدینجانب شتابد تا دیده
بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق پرتو اهتمام مهام بر انتظام امور ملک و دولت اندازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان
حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق رفیق گردد سال دیگر شرف ملازمت دریابیم و تا مدت سی سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه
قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم می پرداخت بنابر آن
وغدغه خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان افزوده گشته فوجی از شاهزادگان و نوئینان را با سپاهی گران بمحاربه او نامزد فرموده ایشان در کنار آب
اردیش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف بمبارزت حریف مبادرت نمایند و در آن اثنا بعضی از آن شاهزادگان بنابر افساد و زرق مفسدان نسبت

بمبارزت حریف

به قبلا قاآن در مقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید کردانیدند و جمعی که از نزد اولاد باتو و فرقه‌ای را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد
علو مرتبهٔ قیدو خان کشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه بمحاربهٔ او ارسال داشت منهزم باز آمدند و چون قبلا وفات یافت و پرتو انوار معدلت تیمور قاآن بر
اطراف و اکناف ولایات تافت در سنهٔ تسعمائه موافق و دئیل صد تومان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتلهٔ قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته
ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدین جانب
ملحق شوی تا باتفاق لشکر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بمداوای درد قیدو خان پرداخته بمعاودت دل پذیر سبکتک جست و قیدو بالضروره با وجود
خلاصه خود بصوب سواد قوم حرکت کرده با آهستگی طی مسافت می‌نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاآن رسید و با آنکه جیش او صد یک آن سپاه زیاده
نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخمدار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که هر یک
از لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی مدد رسیده و او خود همان شب کوچ
کرده باز پس نشست و امرای ختائی بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده میخواهد که ایشان را نزدیک خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن
حال دوا خان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و
در کنار آب ارویش بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که از خونریزی خسته آمدند و ساق پای دوا دو زخم خورد و چند نفر از خویشان او
از پای در افتادند اما عاقبت قیدو غالب کشته ختائیان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنای راه **مصراع** آتش تدبیر بر افروختند و علف زارها
را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد از این فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختائی که خود را طبیب می‌پنداشتند
بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان فی سنهٔ اثنی و سبعمائه بماه رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است
که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و قمیز و نمک نمیخورد و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته
با علما و حکما مصاحبت می‌نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می‌فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب برخاسته سر بجیب تفکر فرو می‌برد و بلطف طبع
و جودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیردستان بکمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت ولایتی از ولایات یاغی
را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشان را باز خواست بلیغ فرموده کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته سه کرت آفتاب را زانو زده مناجات
کرده گفتا ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد
یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخت و دختر قیدو که حامله بود از این معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و او غوغا نمود شوهر کارد
بر شکمش زد که فی الحال افتاد و بمرد و پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر آمده او را بر آن داشتند که داماد را طلب دارد و بسیاست رساند و پدر داماد پسر
خود را دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشه دارید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش خونش
بریزیم قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدرش سالها ما را کوچ
داده و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند و بگذارند
و قیدو پنهان از داماد جلاد را گفت که ده شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بروی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران
کمتر گشت قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما بنشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه
پادشاه دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین قدسی ملازم قیدو خان بوده نظم
این رباعی را بوی اسناد مینموده اند **رباعی** اندر ره حق که بنده و شاه یکیست محبوب بمقربان درگاه یکیست بتخانه شدم و شش بتی را دیدم انگشت
بر آورده که الله یکیست **ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند** چنانچه در رقم
خانان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیک گورکان عدد آن سلاطین نافذ فرمان نوزده نفر است و از این جمله پنج نفر مذکور شدند و ایشان
و بنا بر آنکه احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن ششم قوشیلای بن خیلیک

خلیفک بن ترتبه بلاء بن حکیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلا می هشتم تایزی بن تو لک که در زمان حکومت او را بیلکتو خوانند نهم انوشیروان
بن دارا که باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم بیسوردار دوازدهم اینکه بن بیسودار
سیزدهم ایلبنک قاآن چهاردهم کتیمور پانزدهم ارکتمور شانزدهم ایلجی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند
قاآنی نشست هفدهم والتاش که از نسل ارتق بوکا بود هیجدهم اوردای بن ملک تیمور نوزدهم دای بن ارکتمور و این دو کس نیز در سلک احفاد ارتق بوکا
انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که باستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تایزی
تنقور نامی در ختای خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی بتصرف تایزی در نیامد و بعد از
اندک زمانی تایزی کشته گشت امرا و برات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال **ذکر شمهٔ از حال جوجی خان بن چنگیز خان و اولاد**
او در دشت قبچاق پادشاهی نمودند مستحفظان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشانرا مکریت گویند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت
نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونک خان فرستادند و اونک خان بچشم شفقت در آن ضعیفه نگریسته نسبت بوی در مقام حرمت مرعیست
تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوجی شد یعنی مهمان
نورسیده و چون جوجی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام زندگانی ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و آلان و اس
و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوجی و جغتای و اوکدای غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره مادرش
طعن می کردند و جوجی پیش از چنگیز خان بشش ماه وفات یافته چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول آورده که مادرش سرقان بد از قوم قنقرات دوم
باتو که مادرش ارکی قوچین بنت ایلجی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکجار پنجم شیبان ششم تنکقوت هفتم بوال هشتم چیلاوقون نهم شینقور دهم جیمبای
یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم بوقاتیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکدای
قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمام ولایت
اس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان و لشکر فراوان بدانجانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید
و شهر مکس را بعد از محاصره قهراً و قسراً گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت قاتلان گوشهای راست از بریده بعرض رسانند دویست و هفتاد هزار بشمار درآمد و چون
باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشقرد که متصل ببلاد فرنگ بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از آنکه
ترسایان از توجه سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان از پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدد
خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بدعا و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسألت نمایند و خود تنها بر پشته رفته
یکشبانه روز بغیر مناجات و عرض حاجات هیچ سخن نگفت آنگاه از پشته پایان آمده بتعبیه سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان از آبی که میان او و مخالفان
واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان درآیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز استعمال تیر و خنجر کردند باتو بنفس خویش
روی باعدا آورد و در آن اثنا جماعتی که شبانه از آب گذشته بودند از عقب نصاری درآمدند و از هر دو طرف ایشانرا در میان گرفته منهزم گردانیدند و
باتو آن ولایت را نیز مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشت و بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشت و شهر سرای را بنا کرده دار الملک
ساخت و وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمائه موافق لوی ییل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نمیدانست و مسلمانان می بخشید
هرچه که می توانست باسم سلاطین روم و شام احکام و برات می نوشت و همواره تخم انعام و احسان در فضای خاطر طوایف انسان می کشت و بعد از فوت
باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد
جوجی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافته
نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می یابد و پرتو تفصیل برین اجمال می تابد اول جوجی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوجی که
مجملی از حال او در حیز بیان آمد سیم برکه خان بن جوجی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافت اعتراضات

ترجمه

نام دسته دیگر قبل از سلطنت تایزی

مقتولان

می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن بانوکه در زمان پادشاهی ملقب بملک شد پنجم تومکان بن طوغان ششم توقتاخان بن منکوتیمور که مادرش اولجای خاتون مونکا
نبیرهٔ کلمش آغا بود هفتم ازبک خان بن طغرل بن منکوتیمور که جمیع الوس ازبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن ازبک خان که پادشاهی
عدالت شعار مرحمت آثار دین دار شریعت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمورتاش بن چوپان برادران آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نمود چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محیی الدین بردعی بسرای که دارالملک جانی بیک خان بود
رفته به نصیحت و موعظه مشغولی فرمود در روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ تشریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر درین باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند بود
و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
آگاه شده از تبریز بگریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد باتنجی که نزدیک خوی بود دستگیر ساخته به تبریز برده بقتل باتنجی
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجبه علف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشد و غزاین اشرف را تملک
کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر تلخیص از مولفات جامع کمالات نفسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال نصفت و وفور
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کلیدی بیک خان یازدهم نوروز که تزویر خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد
دوازدهم جرکس خان که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب میداشتند سیزدهم خضرخان چهاردهم مرود بن خضرخان پانزدهم
بازارچی شانزدهم توقای بن سباشی هفدهم توغلقتمور خان که برادرزاده توقای بود هژدهم مراد خواجه برادر تغلقتمور خان نوزدهم قتلق خواجه برادر توقای
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور کورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطهٔ امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته بالاخره باآنحضرت مخالفت نموده دو نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیم ازین مجلد مذکور خواهد گشت
ان شاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلق بن تیمور بیک که او نیز بامداد امیر تیمور کورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلق بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سی‌ام کپک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاشی
تیمور سی و هفتم براق که در میان او و میرزا الغ بیک کورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد ان شاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان و چون احوال این سلاطین نامعلوم بود و بجز تعداد اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابوالخیر خان است
که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه کورکان بن امیر تیمور کورکان با مداد او فتح سمرقند نمود و ابوالفتح محمد خان شیبانی که دراول
سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و لد بداق سلطان بن
ابوالخیر خان بود و بیان شمهٔ از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابوالخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراءالنهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آتیه از مساعدت وقت مامول است **ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران** جغتای خان
که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران اعتبار تمام داشت و چنگیز خان بهنگام قسمت ممالک
حکومت ماوراءالنهر و بعضی از صحرا و خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین را تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده و در وقت وفات بعرض
ساخت که قراچار نویان بن سوغو جیجن بن ایردمجی برلاس که پنجم جد حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان است مدبر امور ملک او باشد و جغتای بعد
از فوت پدر بیش بالیق را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود بعیش و عشرت اوقات صرف می بالیغ

در خدمت او کدای قاآن بسر می برد با آنکه او کدای بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون
چنگیز خان رعایت رسوم یاساء شوم و توره مذموم خود را بعهده جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی
که از شرع و عقل بعدی تمام داشت نسبت بفرق انام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز در آب روان
درآیند و گوسفند را ذبح شرعی نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه نموده بود که در ایام دولت وی هیچ آفریده در خراسان بعلانیه کارد در حلق اغنام نمی
توانست کشید تا بما وراء النهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که الف در آب کند یا خلط بینی در آب افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله افاضل ابو یعقوب السکاکی صاحب مفتاح چندگاهی
در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل
و ترتیب اول موجی سوم ما و این پسر کنیزکی بود خدمتکار یسولون خاتون بنت قتای نویان قنقرات و یسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان تقدم داشت
دوم میتوکان که از یسولون خاتون در وجود آمده بود در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضاً در زمان حیات پدر در سیزده
سالگی فوت شد چهارم سارابان پنجم بیسومنکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم تابجو چنانچه عنقریب در قلم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان سی نفر از اولاد و اقربای
او در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلاء لوا و اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد ×

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر عمر فرسا در شهور سنه ثلثین و ستمائه در قریه تاراب که از آنجا تا بخارا سه

فرسنگ مسافت است شخصی محمود نام آغاز رشید و زرق کرده بتزویر مسالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا
از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطه استماع امثال این خرافات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس بپای ارادت نزد تارابی آمد شد نمودند و بعضی از
مرضی بنفس آن بدنفس تیمن و تبرک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چندکس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی
کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بآن جاهل داده
گفت که پدرم در بعضی از مؤلفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد
و معموره عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید عجب محمود از شنیدن این سخن روی در تزاید نهاده هوس پادشاهی
در خاطرش افتاد و زمره از امراء مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی متوهم شده بهیأت اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند
مناسب آنست که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدم شریف خدام فیض نصیب گردد تارابی این ملتمس را اجابت فرموده متوجه شهر گشت
ترین ٤ و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار دادند که چون بسر پلی که در آن راه است رسند تارابی را بکشند و شیخ زراق بر سر توقف یافته پس از وصول بدان موضع ×
داروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد باز گرد و الا بی آنکه دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه بملک
امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده ازدحام خاص و عام در آن منزل بمرتبه رسید که باد را
مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند اما بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مریدان
او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرای بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را بتل ابو حفص رسانید و عوام بخارا
چون شیخ را آنجا ندیدند غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلطفة العینی بتل ابو حفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبائی از دست
داده روی بتارابی نهادند و چون شب درآمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را
از لوث وجود کفار خاکسار پاک می باید ساخت و کمانیچی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات
نبرد بر داشته در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امرای مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و روز
باخرجش جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس چون مهمی داشت حکم فرمود و دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا بمنازل اغنیا درآمده هر چه می خواستند بر
میداشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه بما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشادند ×

چهار هزار خوارزمشاهی حاضر آوردند و این اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود و اخوه امرا که از بخارا بیرون رفته بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرموده چون بمغولان نزدیک رسید صف لشکر بیاراست و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنا بر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بعضی جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد که در میان زمین و آسمان طیران می‌نماید و هر کس تیغ و تیر در روی او میکشید دستش خشک میشود مغولان ترسان دست بتیر و کمان و تیغ و سنان می‌بردند عاقبت دو تیر عمر فرسا از دست قضا کشاد یافته بر مقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب وزیدن باد و فور هیجان گرد و غبار هیچکس بر این حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان این طور را بر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب نموده قریب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه غیبتی فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت نشاندند که مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و نوئین شجاعت آئین را با سپاهی سنگین نامزد دفع آن فتنه کرد و ایشان بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بانجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرای گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد و قریب بیست هزار کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی تیر از پای در آمده مریدان بنقبها و بیغولها گریختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه نمودند و طایفهٔ از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی بتخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین بر این حال اطلاع یافت حکم فرمود که امراء لشکریان باز کردند و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراچار نویان بخاریان هم از شر فتنه تارابیان و هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند **ذکر ابو یعقوب السکاکی و حبس عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید** عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی بیان از جملهٔ مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت اجسام ارضی و اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگر مقربان پایهٔ سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب را طلبید و انیس و جلیس خویش گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا بپادشاه می‌نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه روزی که جغتای خان بر صفه نشسته بود دید که کلنکی چند در فضای هوا طیران می‌نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک ازین کلنگها را میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت گفت اولین و آخرین و یکی از آنها که در میان بود سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و فسونی خواند و بانگشت اشارت کرد فی الحال آن سه کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته مرتبهٔ مرید و معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می‌نشست و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را ببستم چنانچه هر چند سعی می‌کردند افروخته نمی‌شد و بعد از سه شبانروز فریاد از نهاد خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را بگشودم القصه تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن زبدهٔ اهل فضل و کمال بست و سکاکی بر این قضیه وقوف یافته بر وی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه هبوط و حد و دخوس رسیده و از آن می‌ترسم که شقاوت و ادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف و نحوست طالع مردم دوام ندارد شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می‌تواند بود و جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بغیبت بگشاد و در آن اثنا سکاکی تسخیر مریخ کرده لشکری آتش وش که ساز و سلاح آن نیز آتشین بود در خرگاه جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهدهٔ آن حال اندیشناک شد حبش مجال سعایت یافته گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قدرت دارد می‌تواند بود که خیال سلطنت نموده بقصد پادشاه لشکری آتشین کشد این سخن

سخن موثر افتاده جغتای خان سکای را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن روی بعالم آخرت آورد **ذکر سلطنت**
بیسو منکا و قرا هلاکو نوبت در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراجار نویان که مدبر امور مملکتش بود قرا هلاکو ولد میتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قرا هلاکو کشیده بیسو منکا بن جغتای
زبانی خان را در آن الوس والی گردانید و گفت **بیت** پسر تا بود چون نبیره کلاه بسر بر نهد تا نشیند بگاه و روزگار اقبال بیسو منکا باندک زمانی سپری شده
از جهان پر ملال انتقال کرده و قراجار نویان بار دیگر قرا هلاکو را بر تخت خانی نشاند **بیت** آب اقبالش بجوی بخت باز آمد کر بر سر پادشاهی
سرفراز آمد کرده و در ایام دولت قرا هلاکو امیر قراجار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و از وی زوجه و چهل سریه
و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراجار چندگاهی قرا هلاکو نیز از عقب رفته خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل
و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مولف الوس اربعه بنت تورالچی کورکان
و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قرا هلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و برعایت حال مسلمانان
پرداخته ایل و الوس را استمالت داد و کما ینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت و او را
با خود عقد فرمود **ذکر الغو خان** الغو ولد پایدار بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود بنابر کثرت استعمال این لفظ با لغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بود و رایت اخلاص و هواداری افراشت
لاجرم بمزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان امتیاز یافت و چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را
مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان هواداری قبلا قاآن
با وراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بر روی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده رای جمله بر آن قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستند تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای را بالغو تفویض نمود
بالیغ و الغو بخشمی هر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک به بیش بالیغ رسید ارغنه خاتون طوعا او کرها امر سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا بلا قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده غله طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نگردانند بحسب تحصیلان تعیین فرمود
که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس بی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه فراوان الغو خان
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان میگفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم
الغو با آن چکار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشته
اجل بیرلیغ و پایزه مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافته از روی قوم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق اجل بن قراجار
نویان که امیر الامرا الغو بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بنفس نفیس رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود باز گشته ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشید و بنابر استصواب او امورات
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید در خلال این احوال قیدو خان بامداد برکه خان مستظهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال از جهان بمرض طبیعی انتقال
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قرا هلاکو** نوبت چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون
و بیمن اهتمام امیر اجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق اود ییل پادشاه الوس جغتای گردید مبارکشاه پادشاهی مومن حلیم کم آزار بود و همواره
مغولان را از حیف و تعدی منع می نمود بنابر آن بعضی از آن طایفه طالب بهانه گشتند که آن شاهزاده عادل را از میان بردارند و تهمت بر تا
و بکبری هکار بندد در آن اثنا براق اغلان بن ییسونتوا بن میتوکان بن جغتای خان بمنشور نظر عنایت قبلا قاآن گشته منشور سلطنت الوس جغتای حاصل

گردانید و بدار الملک جدّ خود شتافت امّا از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه
را با خود متّفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمّام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید
و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گلّه و رمه و جوشن و جبّه مبارکشاه را بحیطه ضبط در آورد امّا بجانش آسیبی نرسانید ذکر براق خان بن یسنتوا
بن موتوکان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیر دستان مشعوف بشجاعت و تهوّر مشهور و بجلادت و تکبّر مذکور
و در اوایل شهور سنه ثلث و ستّین و ستمائه موافق پارس ئیل جلایر بای را که بمزید جلادت از سایر امرای اولوس جغتای امتیاز داشت بمنصب
امیر الامرائی رسانید و امر وزارت را بمسعود بیگ یلواج مفوّض گردانید و در اوایل ایّام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت
و محاربت اتّفاق افتاده آخر الامر بسعی قبچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد بعد از آن براق خان لشکر فراوان
جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همّت ساخت و از آب آمویه عبور نموده با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان
بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون ببخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چند روز بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان
و ستّین و ستمائه موافق توئیل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدّت سلطنتش شش سال بود

گفتار در بیان بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق

در روضة الصفا مسطور است که چون براق خان در الوس جغتای
بر مسند ایالت تکیه داد از جادّه مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کافر کیش در بلاد ما وراء النهر و ترکستان
شیوه ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره را پایمال رنج و عناد و دستخوش مشقّت و بلا گشتند و براق در اوایل ایّام دولت خود سپاهی در هم
کشیده بجانب ختن تاختن کرد و کاشغر قبلاق آن را از آنجا گریزانیده دست بأسر و نهب برآورد و در آن ولایت مغولی بسر بنائی در رفعه آشیانه خطّافی
منظرش در آمد و بتقریب تیری بر آن زده دری شاهوار از آنجا نازل گشت و در چاه مستراح که در برابر آن آشیانه بود افتاد و مغولی آن چاه فرو رفته
صد و پنجاه بالش زر سرخ یافت و همچنین جمعی از لشکریان براق نشسته در باغی بوده اسبان خود را بر درختی میان تهی بستند و ناگاه اسبان از چیزی رمیده
آن درخت پوسیده بشکست و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آورده این معنی را از امارات
قوّت دولتش دانستند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده
دفع شرّ او را بر ذمّت همّت واجب دانست و با لشکر فراوان متوجّه او گشت براق نیز براق تمام مستعدّ جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون بهادران
مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون رود جیحون در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بر خاک (اشتعال)
هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده
دولتمند مقابله و مقاتله دست داده درین کرّت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت فایز گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان یکران باز
نکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ما وراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد امّا قبل از آنکه
این اندیشه از حیز قوّة بفعل آید قبچاق اغول که در سلک نبایر اوکدای قاآن انتظام داشت از نزد قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سودمند
مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ما وراء النهر و عداوت قیدو درگذشته بین الجانبین بساط صلح و صفا ممهّد گردید و برین
جمله مقرّر گشت که قیدو براق را یراق و لشکر دهد و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان منتظم
گشته در شهور سنه ستّ و ستّین و ستمائه موافق ییلان ئیل مسعود بیگ یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد تا بحسب ظاهر اظهار
مخالصت و اتّحاد کرده ضمناً تخمین کمیّت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیّت مسالک آن ممالک اطّلاع فرماید و مسعود بیگ مصراع بعزمی بسان (ماحصل)
عقیدت درست دلی چون طالع مقبلان قوی از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طیّ منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سر اسب
سبار رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمّد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتّفاق امرا و نوئینان
او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران داشت امّا در حین ملاقات بوظایف انسانیّه تقدیم رسانیده پیاده شد و مسعود بیگ

بیک بهچیان سوار جناب صاحبی را در کنار کشیده بزبان استخفاف گفت که صاحب دیوان تویی نام تو زنشان خوش تر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عمال بو
خود را قرینه آصف برخیا می پنداشت ازین معنی بغایت آزرده خاطر گشت امّا بنابر آنکه محل مقتضی باز خواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک ببارگاه
اباقاخان درآمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب اداء رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او بحیله و فریب مبتنی بود بعد از چند روز اثر بدگمانی در حق خود مشاهده کرد و در طلب رخصت سرعت فرمود و
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه در هیچ مرحله از حرکت باز نایستاد
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق باستعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهة تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی در مسیر بیان
گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون از آب گذشت و بخدمت براق پیوسته هرچه مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهة ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که در حیطه تصرف پادشاه است بتصور تسخیر مملکت موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور می نماید باری آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذا بالله چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول سپاه و ریقا در باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را هفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب
و تاراج متقاعد گشته قیدو خان قبچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات اباقا و براق مراجعت نمایید و چون ایشان بماوراءالنهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنه سبع و
ستین و ستمائه موافق ایت ئیل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراءالنهر عاجز گشتند و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شد اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربایجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بخطه ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کثرت ابطال رجال براق را عرض کرده
باتفاق متوجه جلکاء هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان کمر معاونت براقیان بر میان
بسته بودند هنگام فرصت عنان بکریز بصوب ماوراءالنهر تافتند و این معنی موجب دل شکستگی سپاه جغتای گشته براق سه کس را برسم جاسوسی بمعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نمایند که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان استفسار یکی از ایشان موجب آمدن خود را بر سبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قبچاق بلاد آذربیجان زیر و زبر گشت و برعلانیه فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن باواز بلند گفت که جاسوس را بقتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن
خود را بر زبان آورد بگریزانید و دیگران را بکشید و فرمان بران بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفت و آنچه
دیده و شنیده بود باز گفت و گفت حالا صحرا از جریب بخیمه و خرگاه و مفروش ملبوس آراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن دیار دیّار نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول و جلایرپای که کلانتران امرای ماوراءالنهر بودند خرامان و خندان ببارگاه پادشاه درآمدند و رسم
تهنیت بجای آوردند نظم سرافراز مرغاول جنگجوی بپایه دوانی پر از گفتگوی که اقبالت ای شاه پاینده باد سپهرت چو ما بندگان
بنده باد نگفتم که نبود کسی مرد تو نیارد کسی تاب ناورد تو شنیدی که بی کوشش جنگ و کین گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
و امرا بمجرد استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامیشی اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هزار جریب عنان باز نکشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالامال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو شرقی انتساب آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مواکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غرّان بتکامیشی اباقاخان در حرکت آمد و چون نزدیک بقریه سکبد بایان رسید
فضاء صحرا و بیابان را از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربایجان مانند عرصه آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و براق

آسوده استاده کرده بهیچ وجه تانّی و توانی نکرده چنان مستعجل راند که برید فلک از سرعت آن حرکت حیران ماند باعتقاد صاحب ۳

را با امراء و لشکریان بمحاربه نامزد کرده قراولان سپاه آذربیجان جاسوسان را گرفته پیش اباقاخان بردند و بعد از ۵ براق ۵

خان آه سرد از دل پر درد برکشیده گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصا مرغاول و جلایر بپای زبان تسلی خاطر پادشاه کشاده در آن شب دل
بر تهیه اسباب جنگ بستند و روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکه سپهر را با سنه خطوط زر مخروطه بیاراست شعاعی بیاراست اندو پادشاه
سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس گوش گردون کر گردید و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بخود بلرزید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران
نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت موج جیحون پذیرفت در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور
اغاز درخشیدن کرد و از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بر جوانغار مخالف تاخت و هرکس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهدم ساخت و نزدیک
بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشورگشای از دست برد لشکر جغتای بگریزد اما سوبای بهادر همت بر دفع آن واقعه هایله
گماشته در آن حین از اسب پیاده شد و بر صندلی نشسته عراقیان را بر محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش رانده حمله فرمود و
از سپاه براق مرغاول در برابر آمده کشته شد و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزش دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام
بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر بدمهر در گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم
از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک پهلوانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات
عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول بخارا نور توحید در دلش برافروخته مسلمان شد و سلطان
غیاث الدین لقب یافت و بعد در آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم بگسیخت و مسعود بیگ بلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت
و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربتی مسموم درکشید
رباعی در گردش این سپهر ناپیدا غور جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چو رسد عربده نتوان کردن با ساقی این بزم که دوریست ز جور نقلست
که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بیکی تمور نام داشت و بیکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغوخان با قیدو آغاز مخالفت کرده از
سرحد خجند تا بخارا را آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان و مان جماعتی را که بسعی مسعود بیگ بلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنابره قتل و غارت بسوختند
و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هر بار کسر بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بمصادره و مطالبه گرفتار
شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعه آمویه بود نزد اباقاخان رفته بتحریک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان شمه از وقایع مذکوره معروض
داشته گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود مانند براق بخار پندار بکاخ دماغ او تصاعد نموده متعرض خراسان می گردد مناسب آنست که حالا
که بسهولت تیسیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفرپناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیاری نماند اباقاخان را این سخن معقول افتاد و بیکی
بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت آق بیک باین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل
عام نموده آتش در مدرسه مسعود بیگ بلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق
بیک سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر ماه پیکر را که باسیری گرفته بودند در پیش انداخته علم مراجعت
برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیگ بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا و توابع
را مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت ذکر نیکبی خان بعد از وقوع فوت براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت
قیدو خان نیکبی خان را که پسرزاده جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی سارمان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکبی را روز
بدمرگ پیش آمد علم متابعت بوقا تیمور بن قداغی بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقا تیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوا و بجا
و بروایتی دوا چچن نام داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرا و لشکرکش دوا امیر ایلچیکدای بن ایلجل نویان بود و او مدت سی سال سلطنت
نمود گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت و جغتای یعنی تیمور قاآن دوا خان باتفاق تورخان
پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از اکثر امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر امیر ایلچیکدای خلقی کثیر در
ظل رایتش جمع آمده دوا بقصد بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند کمر ببست و بجانب ایشان ایلغار کرده شبهنگامی که همه

همه بجرع اقداح صبوح و ستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید و بغیر از کورکوز کورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دوا خان آید و کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانید و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و در حدود قرا قرم بفراغت بساط عشرت مبسوط ساخت و چون گریختگان به تیمور قاآن پیوستند بر آشفته بعضی از امراء سرحد را بند کرد و روی بتدارک اختلال احوال سپاه آورد و درین اثنا الوس بوقا و دوردقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن رفتند و گفتند که ما بر بد و نیک سپاه جغتای اطلاع داریم و نهایت شجاعت و رامیدانیم اگر اشارت قاآن نفاذ گردد بر زم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم و تیمور قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته دوا را بعارضه دست برد دوار منهزم و آن دانست که فوجی از امراء و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه اورد و بروند و برین موجب حکم فرموده الوس بوقا و دوردقای آن سپاه را سر کردند و در وقتی که دوا خان بمقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع تیمور قاآن بودند ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار گردانید و دامادش اسیر شد و چون دوا خان بدار الملک خود رسید ایلچیان سخندان نزد تیمور قاآن فرستاده پیغام داد که اگر ما بی ادبی کردیم بجزای او بسزا رسیدیم اکنون مناسب آنکه داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند تا ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را بسیورغامیشی کرده بشرف رخصت ارزانی داشت اما قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوز کورکان را بجانب اردوی شاهزاده قیدو فرستاده بودیم و او در اثناء راه وفات یافته و بعد ازین واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشته طبیب طبیعتش از دوای آن عارضه عاجز شد پسرش کونجک خان بر مسند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد آنکه کونجک خان نیز رخت بکنج لحد کشید تالیغو خان بن قداغی بن بوری بن موتوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده ایسنبوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت ایسنبوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان** چون ایسنبوقا در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کپک خان و شاهزاده یسور بن ارکتیمور بن بوقا تیمور بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه جرار از آب آمویه عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کپک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر امیر یساول با هفتاد جوان از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار آهن خای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت سراسیمگی خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراء النهر زخم تیری جان گذای آن رود را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کپک و یسور آن زمستان از عقب خراسانیان می تاختند و بر تل گرفته مردمی انداختند و کپک خان میخواست که در ظلام لیل عنان باز کشد اما شاهزاده یسور مانع آمده گفت بیت چو پیروز گشتی مشو دستگیر مکن بسته بر خصم راه گریز بنابر آن کپک خان ترک تکامیشی بسایر گریختگان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران را زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلاء شاهزادگان و فرار امراء خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کپک و یسور از توجه او واقف شده عنان بصوب ماوراء النهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسنبوقا رفته تیسور رغامیش و التفات یافتند و ایسنبوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید **ذکر کپک خان بن دوا خان** باتفاق مورخان کپک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بوده و بعد از فوت ایسنبوقا بر تخت سلطانی و مسند جهانبانی صعود فرموده از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بود عنان کشیده لحظه در آن عظام پوسیده نگریست پس

روی بجا زمان آورده گفت بپرسانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کپک خان فرمود که مظلومی چند بوده‌اند و دادخواهند آنگاه بهمت
بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیرشاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص سر دراصدق
رجوع نموده سر دار صده دست در دهچه زد و بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ به سه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بود و آنجماعه ایشان را کشته اند و مالها برده و بعضی از آن اموال موجود است فی‌الحال کپک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خویشان فرمان
داد و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد چون آن جماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کپک خان خویشان را با اموال بدیشان سپرد و بیت عدل بین که بغایت انصاف و داد استخوان مرده کان را داد داد و در سنه احدی و عشرین و سبعمایه بسبب
حلول اجل طبیعی کپک کنک و لال کشته برادرش ایلجیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاکت غنودند
پادشاهی الوس جغتای خانی ببرادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهره دولت خانی
را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین
اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا سعی می‌پیوستند نظم چو از نور دل شمع دین برفروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بکیش بدین   بدین شاد ار کیش آفرین   و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً
غانماً بترکستان بازگردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمایه موافق لوی ئیل برادرزاده ترمشیرین خان بن بوران بن دوا تیمور بن دوا خان که جمال
حالش بحلیه اسلام تزئین نداشت از آنجهه لشکر بماوراءالنهر کشیده در منزل قوزی سنداق با ترمشیرین خان حرب کرده او را بدرجه شهادت رسانید و بوران
اگرچه در الوس جغتای متمکن نگشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را به تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می‌پیوندد که ترمشیرین
خان در سنه تسع و عشرین و سبعمایه بسبب مرضی مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنگشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوران بجای
جنه متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش بیسو تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و بیسو تیمور شهریاری دیوانه سار بود چنانچه
هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه یاغی شدن مرا بجنگشی نوکفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش
باوگدای قاآن می‌پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که با تمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان
و قراچار نویان نیز خط بر آن نهاده بودند ضایع ساخت و چند گاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان
بن کونجک خان بعد از فوت علی سلطان بر تخت پادشاهی نشسته برد مظالم پرداخت و نوبت دیگر بیمن معدلت او الوس جغتای معمور ساخت نظم
جهاندار شاهی که از عدل او   درآمد که آب دولت بجو   ظلمهای پیشین تدارک نمود   شب فتنه را عهد او صبح بود ذکر قزان سلطان خان قزان
سلطان ولد بیسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمایه موافق قوی ئیل بر تخت سلطنت بن یسوری
صعود نموده لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان برانداخت و از هر کس اندک جریمه بوجود آمد مصراع مطموره خاک کنارش
ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن در زیر جامه پوشیده اهل و عیال را وداع می‌نمودند
و مهابتش بمثابه که مقربان و ایلچیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می‌آوردند و نذر و صدقات
بمستحقان میرسانیدند آخر الامر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت موافقت نمودند
و امیر قزغن سالی سرای را معسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورد و چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرد در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان اول تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان
را ظفر و نصرت دست داد و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت بارندگی اکثر الاغان لشکریانش روی بچراگاه عدم
آوردند و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسرعت تمام شتافت و بار دیگر میان آن دو سپاه رزم ساز محاربه
روی نموده درین جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج مانع آمده جناح مرحمت و احسان بمفارق بازماندگان قزان

قرآن سلطان مبسوط کردانیده و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس چغتای خان در ماوراء النهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بوده بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش با وکدای قاآن میرسید بخانی الوس چغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان را در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بساط عدل و کرم گسترده بدانهٔ انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنهٔ ستین و سبعمائه قتلق تیمور نامی که خواهر امیر قزغن را در حبالهٔ نکاح داشت نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و بطرف قندز گریخته یکی از مقربان امیر شهید با ملازمان خود از عقبش روان گردید و در بلدهٔ قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دوستکام بازگشته علم عهد و وفا برافراخت آنگاه پسر امیرزاده عبدالله قایم مقام پدر شد و سمرقند را دار الملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت او را بقتل رسانید و تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر یسور تیمور بن ابوکان بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد یسونتکا بن قراچار نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و امیرزاده عبدالله او را استقبال کردند و بین الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند و امیر بیان سلدوز بار دیگر ماوراء النهر را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید و چون او مردی سلیم نفس کم آزار بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراط می نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی بدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو غا سلدوز در بلخ و محمد خواجه اپردی در شبرغان بودند لواء استقلال برافراشتند و امیر حسین بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحایف ضمایر می نگاشتند **ذکر تغلق تیمور خان** بعد از شهادت امیر قزغن تغلق تیمور بن ایلچی بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون اخبار پریشانی ماوراء النهر بسمع او رسید همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنهٔ احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده کردن اکثر امراء سرکش را بحیز اطاعت در آورد و در هر بلده حاکمی و داروغهٔ تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام و لایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره پایمال فتنه شدند بنابر آن تغلق تیمور خان در سنهٔ ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل رسانیده پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر بازداشت و رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن تغلق تیمور خان بعد از مراجعت پدر از سمرقند چند گاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بروی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار قمر الدین دوغلات رشتهٔ حیاتش را از هم بگسیخت عادل سلطان بن محمد بولاد بن کونجک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چند روز بر او بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب جکال انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلاء بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس چغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان محمود خان را قائم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنهٔ ست و ثمانمائه در بعضی از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر طبقهٔ از اولاد چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته اند و همت بر تمشیت امور سلطنت و استقلال گماشته اند طایفهٔ از چنگیزخانیان که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته اند هفده نفر بوده اند و از آنجمله نه نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده اند و هشت کس دیگر اختیار و استقلال نداشته اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان ده و امی پنداشته اند و اول این طبقه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان است و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان او را بالسلطنت موسوم گردانیده بود و هلاکو خان در اوایل ایام دولت :

سلطان

امیر قزغن

بن امیر مسلا

بن تولی خان

برادر خویش منکوقاآن فی شهور سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و دو نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان و خمسین و سبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و مدت زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد و هو الموفق و المعین

گفتار در بیان تسلط هلاکو خان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران مالک سخن وری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارات آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی خان در منزل قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت نخست تاجو نویان را بضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تاجو بعد از وصول بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و هم در آن ایام قاضی القضاة شمس الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابراین منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت قرعه اختیار را برای این کار بر هلاکو خان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت ز توران کنون با یران خرام برآور بخورشید رخشنده نام و باید که بیمن جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیز خان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر که تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت بر روی او و عیال و اطفال و اقربا بین بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان اردو را بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکو خان با خمس لشکر چنگیز خان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین و ستمائه موافق او دئیل از اردوی قاآن بقبتول خود شتافت و بترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار خانه و از منجنیق ساز و نفط انداز که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و خمسین و ستمائه موافق تونقان ئیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیگ بلواج که در آن زمان صاحب اختیار ماوراءالنهر بود بترتیب اسباب طوی قیام نمود و هلاکو خان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس موکب گردون اساس بآهستگی طی مسافت نموده و در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التباس می شتافتند و بعنایت و سیورغامیشی اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکوره از جیحون عبور نموده در آن زمستان در حدود شبرغان قشلاق فرموده در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور سپاه ریاحین از بهار از شبرغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد ارغون آقا بموجب فرمان بجانب اردوی منکوقاآن رفت و پسر خود کرای ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکو خان که او را و اولاد او را مورخان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلچیان برادر رسید کیتبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عزالدین طاهر که نایبش بود هلاکو را طوی دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سر تخت بود رفت و بعد از ادای پیغام ناصر الدین در مقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آشیان رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکو خان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید و بر وجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد بعد از محاصره و محاربه سمت تیسیر پذیرفته هلاکو خان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمائه بدار الخلافه در آمد امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که هنوز مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه دست مکنت تو بدان رسد و درخور ما باشد بیاور مستعصم این سخن را بر حقیقت حمل کرده ده هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورده در طبق عرض نهادند

نهاد ایلخان بچشم التفات در آن اشیا نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو و بغدادیان در تصرف بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست وظیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند حوضی مملو از شمشیرات طلا یافتند که هریک صد مثقال وزن داشت و در بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام ندادند و مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر زواهر پیش خلیفه برند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و بسپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم آه سرد برکشید و از بوته دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن عمر مستعصم بآتش غضب ایلخان سوخته اولاد و اخوان و اقربا و امراء و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دواتیان صغیر و کبیر و شرابی بتمام کشته گشتند بلکه حکم قتل عام صدور یافته بناء حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهره حساب از حساب آن عاجز آمدند و چون لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان تخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته بر بقایا برایا که در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتگان را از شوارع برداشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند و تعرض ننمایند [حاشیه: نسخه نموده ۳] و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید میداشت که بنا بر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکو خان بر وجنات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که از کسی که با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و باسقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بپای روی بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم بتحریر آن مبادرت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از بیاض معلوم کرده بخدمت عامل بعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان بیکسال عامل بعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پایها در کنار ابن عمران نهاده و شرایط دلک بجای می آورد ناگاه خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد [حاشیه: نسخه ازوی ۳] عامل پرسید که چرا دست از پای من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس نوردیدند و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بزمین آمد و وقتی که هلاکو خان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع را که مصراع کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی بخاطر گذرانیده ابن عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هرچند این سخن بعدی تمام داشت اما هلاکو شحنه جهت این کار تعیین نمود و چون ابن عمران صاحب وقوف بود که مردم بعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع در زیر زمین مستتر ساخته اند باتفاق شحنه ببعقوبه رفته بترتیب سرچاها همی گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکر را آن کثرت را البته احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این غصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت [حاشیه: نسخه عین ۳]

ذکر مراجعت هلاکو خان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمایه سلطان بدر الدین لولو که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

ذکر آخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنگی آق سنقر بود مسطور شده بدرگاه گیتی پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل بر تافت بعد از آن هلاکو خان ایلچیان بولایت شام فرستاد حکام آن دیار را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشتکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان در ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را برفق مدعا باز گردانیدند بنا بر آن هلاکو خان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاده پیغام داد که ما ترا بواسطهٔ کبر سن از یورش معاف داشتیم اما باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نموده چون بدیاربکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آنرا حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش بروحا رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشد آنگاه بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرموده دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شد و باندک زمانی ارباب العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن محاصرهٔ قلعه را پیش نهاد همت ساختند و آنرا نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده ضیاع و محترفه را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت کمند همت بر کنگرهٔ تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود انداخت و آغاز محاصره و محاربه کرد و کار ساکنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقهٔ معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکو خان قیام می نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرمودهٔ ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورده آن طایفه نادان پایان آمدند و هلاکو خان فرمان داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگری که در آن فن ماهر بود آنگاه ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز جلیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضهٔ اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از واقعهٔ قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا بصحبت طایفهٔ از بلغاء باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیوقا نویان را نامزد ضبط دار الملک شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص یافتند و مقارن این حال از جانب مشرق ایلچی رسیده خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکو خان محزون گشته بجانب آذربیجان باز گردید و کیوقا بفراغ بال در دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطوز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان بر انداخت و ذکر سیف الدین قطوز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تخریب میافارقین و ماردین بسبب استیلاء مغولان پر خشم و کین

چنانچه سابقا مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیاربکر پسر خود یشمت را باستخلاص میافارقین مامور گردانید و چون شاهزاده روی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد که بر عهد و پیمان شما اعتمادی نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را نخست بامان مطمئن گردانیدید و آخر الامر جمیع را بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم ازین چهار دیوار بیرون نیایم و چون این پیغام بمسامع یشموت رسید مستعد محاصرهٔ میافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبارخانه موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست ولله الحمد والمنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نگردانم آنچه ضرورت دارید بستانید و در محافظهٔ این بلده از خود تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته مستعد پیکار لشکر تاتار شدند و از جانبین عراده و منجنیق بکار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایرهٔ قتال می افروختند و خرمن حیات جمعی

جمعی از مغولان را می سوختند از جمله دو جوان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میکردانیدند که داوستان شجاعت رستم و دستان و اسفندیار رویین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که بزخم سنگها و رخنه در بنا
زندگانی سپاه ایلخان می افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیق بدر الدین لولو را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرد و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشادند داده هر دو سنگ در فضای هوا بهم بازخورده
قصبه ۲ حا — ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از حذاقت آن دو هنرمند حیران و متعجب گشتند القصه میافارقین مدت دو سال استداد یافت عاقبت در شهر
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود در اکشته خوردند و بعضی از قوتها از گوشت صعفا بی نوع تقدمی میکردند و آخر الامر هفتاد هشتاد
صعلوک در خدمت ملک کامل مانده کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده ارقیونویان را نامزد فرمود که بمیافارقین رفته ملک کامل را دست
و گردن بسته باردو رسانند و سایر مردم را بتیغ کین بگذرانند و ارقیونویان بشهر درآمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بر آن نوع دیدند بر بام خانه
برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ایشان با تمام رسید سپرها در سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و همان لحظه
تمامی متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می نهادند تا درگذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغولی نموده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان بر امن خاطر عاطرش نمیگردید و چون مغولان میافارقین و اعمال مضافات آن از بساتین سار بلدان ویران کردند روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مامور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت کار ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلاء غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عناد و لجاج پدر بتنگ آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد و قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را با ایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلچیان بقتلش رسانیدند و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدر الدین لولو به نود و شش سال رسید و از ین جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بقول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را منظور نظر عاطفت گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر بندقدار عنایت و التفات دیده آنگاه با هزار سوار مقرر خود مراجعت نمود تا خزاین
وشواجع ۲ — و دفاین موصل را بمصر برد و ایلچیان از وصول او واقف شده با مراد آن یار پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست بردی بوی نمایند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بچنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنای عیش و نوش اشتغال می نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن آن
سنداغو خبر یافته دروازها ربست و ابواب خزاین گشاده لشکر شول و کرد و ترکان را که در شهر بودند بکال بیچایرخ خشنود ساخت و سنداغو
آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرها
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر بندقدار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نامه در قلم آوردند مضمون آنکه ملک صالح و اهل موصل باید که هیچ
دغدغه بخاطر راه ندهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز دادند قضا کبوتر
بردوسند اغو ۳ — غلط کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیقی کبوتر را گرفته نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو برد این معنی را از علامات فتح و ظفر دانسته علی الفور
یکتومان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شدند و در کمین گاه نشستند و در وقت وصول لشکر

شام بیکبار بیرون تاختند و باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب
جنبیده چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه سنداغو جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد
سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر را چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر بندقدار بمدد می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه
بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید گردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته کس نزد سنداغو
فرستاده امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان بردند هلاکو خان
چون ازوی بغایت خشمناک بود فرمود تا اعضایش را در دنبه گرفتند و در نمدی پیچیده برسن محکم ببستند و در آفتاب انداختند گاهی اندک غذائی بوی
میدادند پس از چند روز آن دنبها استحاله بکرمان شده اعضای ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رودخانه موصل بضرب تیغ جانکسل دو نیم زدند و هر نیمه او را در یک جانب رودخانه بیاویختند لا مرد لقضائه
ولا معقب لحکمه

گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر بزرگتر خود در باب تمشیت مهم سلطنت منکوقاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان بزرگتر میدانست و پیوسته بهر گونه
تحکمات مشوش او واقف گشته بروی تفوق میجست هلاکو ازین معنی بتنگ آمد روزی بر زبان آورد که هرچند برکه آقاست و من اینی اما ازینگونه طریق
عنف مسلوک داشته و همواره مرا تکلیفات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعده یگانگی تبدیل خواهم داد و این سخنان بسمع برکه خان رسیده برآشفت
و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تائید
دهد خون بیگناهان را ازوی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه هلاکو توتار اغول را که خویش برکه خان بود
متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکرکش او بود با توتار قرای
داشته با سی هزار سوار در مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ششصد و شصت از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون قبچاق
نویان را برسم منقلای پیش فرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه بر وی تاخت و از اعیان امرای سلطان جوق را با بسیاری از دلیران نوقای
ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در روز جمعه مذکوره در یک
فرسخی شابران خود را بسپاه برکه خان زد و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه عشر و ستمائه ایلخان بنفس خویش بحدود شماخی که
عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شروان رسیده گروهی از مردم باغی بر زبر دربند دیده و لشکریان
ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام برآوردند
و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقا خان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح
استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل اوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و بغال و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم قبچاق
سپاهی سپاهی ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را آنجا بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست کذا نسخه
در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن زمین دشت پیدا لاجرم
گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب اباقا خان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکمانان ایلی بترک محاربه کرده وسمیران
بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین جهت زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا
یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات نبرد قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام
برکه خان گردد اما فرصت نیافت و از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق اودییل
روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و
در آن لیالی ذو ذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذو ذوابه غیب نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را بدرود نمود و امرا و ارکان

و ارکان دولت جهت نعشش سردابه ساختند و چند دختر ماه‌پیکر بانواع زیب و زیور آراسته با آن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت جدائی متألم نگردد زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که همت بر امثال این افعال بیحاصل می‌گماشتند و آن را سبب مسرت و خشنودی اموات خود می‌پنداشتند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو ز مرغزار بستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال شمسی بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومغور از کویک خاتون بنت تورالچی کورکان از قبیله اویرات سیم یشموت که مادرش قتائی بود بوقاجین ایکچی نام چهارم تکشین که از قولوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خرد سالی بعلت استسقاء از عالم انتقال نموده پنجم طرغای که مادرش نیز قتا بود و بورقچین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم تکودار که ایضاً از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم اجای که مادرش ارتقاق ایکچی بود بنت تنکز کورکان نهم قنقرتابی که مادرش کنیزک ختائیه بود نام او اجیجک ایکچی دهم هیسودار که مادرش سیحین بود از قوم کورلوت یازدهم منکوتیمور که مادرش ولجای خاتون بود بنت تورالچی کورکان دوازدهم هولاجو که مادرش ایل ایکاجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی هولاجو بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک ممکان انتظام داشت و ازین جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند

گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزراء و عمال آن سالک مسالک طریق جهانبانی

چون منکوقاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و گاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی از اشکال اقلیدس می‌گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تمشیت آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر سلطنت مصیر طلبیده فرمود که ببناء رصد پردازد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکوقاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می‌فرستاد با وی گفت که چون قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنابر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین مراغه تبریز را جهت بناء رصد اختیار کرده حکم شد که هرچه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع به بناء رصد خانه اشتغال نمود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل و دوایر موهومه و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه قبه بالای سطح عتبه می‌افتاد و درج و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلد و هیأت جزایر و بحار جیحان و سیحان مبرهن گردید که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطعی رسیده اجل موعود از مرصد تقدیر کمین بگشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آلاتاق قصری رفیع ساخت و در حوالی اران و آذربایجان بتخانه‌های بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از پیشتر خود را بتعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاده منصب ولایت عهد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع فرمود و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق بخواجه سیف الدین بیتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران جمعی از مفتوران نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخانی رسانیدند و هلاکو بپرسش آن یرغو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوه اصحاب علم و علما و ارباب

ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشا
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد و امجاد و زبدهٔ خاندان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و آباء عن جد مناصب مشهد
بلند و منتقله مراتب ارجمند مجد مادرش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منسوب گشت و مشکور السعی و الاثر
درگذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد منکو قاآن مشهور بود بصاحب دیوان تفویض نمود بنا بر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق
درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف برخیا زنده می بود بشرط متابعتش قیام می آورد با وجود کفر حکام و سلاطین در محافظت دین متین و تقویت
شرع سید المرسلین صلی الله علیه و سلم کمر جد و اجتهاد بر میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظهٔ فارغ نشست
و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقاخان تافت در بارهٔ آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود
و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام غنچهٔ آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شگفته گردید
امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایذاء فضلا و قصد جفای علما
بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در بر آمد جفا و خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد
رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده
زیاده از صد هزار دینار سرخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدسهٔ اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جاری
فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال و عنفوان اوان شباب در تحصیل کمالات
نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم با بهره و در فنون
دانش متبحر شد و علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رسالهٔ شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در
زمان اباقاخان در خطهٔ اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط
ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض
لواء حشمت ایشان خواهد تافت ان شاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

از جلایل مواهب سنیه و عطایای جلیله
که هلاکو خان را میسر شد یکی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الدنیا و الدین الطوسی در آن عهد بود
و با وی مصاحبت می نمود و کنیت آنجناب ابوجعفر است و نامش محمد بن حسن و خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده نشو و نما یافت
بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکماء اعصار و علماء ادوار رتبهٔ تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بقلم جودت طبع و حدت
ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعهٔ میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان مستعصم خلیفه جناب
خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شده و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامهٔ عالی مقدار گشاده
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده ببغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفهٔ روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده ازین
اندیشه غافل نباید بود و این مکر را خوار نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و وقتی که نزد علاء الدین محمد
بقلعهٔ الموت و میمون دز رفت آنجناب را همراه برده باو سپرد و بنا بر آن علامهٔ زمان چند گاه بحسب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت
آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافته در سلک

در سلک خواص و مقربان منتظم شده بنا بر آنکه وفور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکوخان را بر آن داشت که بصوب بغداد
لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان بدانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در
حکمت و معینیه و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخان مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور — در حیثیات
علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات از این قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او
مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذوالحجه بروز هیجدهم درگذشت در بغداد و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود
که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطرفشان جهة او آغاز حفر کردند ناگاه
سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن بقعه را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف
وصیت پدر را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود
و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بود و العلم عند الله المعبود و دیگری از افاضل آن
زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلاء هلاکوخان بر بغداد در مصاحبت
سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر — منتظم بود
ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه نه از آن داشت قضا
مرگ وی اندر تاخیر که بر بد اجلش می ننماید تعجیل لیک در تیه ضلالت چنان گم گشتست که بصد سال برد ره بسرش عزرائیل و مضمون این قطعه
در مزاج قاضی که مردی متقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سوره انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرد و هم در آن نزدیکی به تبریز باد حرج اثیر درگذشت
و از آن جمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار و موسیقی در عرصه گنبد دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس در وقوف بر شعبات
اصول مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده و نیم روزی
خود را بنواحی خرگاه هلاکوخان رسانید و بر پای ایستاده آغاز بربط نواختن کرد و بنا بر آنکه آن نواهای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا
تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان
آنجناب را خوشتر از بربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هرساله بوی رسانند و آن عارف مدتی مدید بخواجه
صفی الدین و اولادش بسر رسید و در زمان اباقاخان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان
شتافته و بر صافی ضمیر ولد ارشد خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات بتصنیف رساله شرفیه پرداخت
و از آن جمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد
عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکوخان در کشتن خلیفه تردد
پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آوردند و هیچ یک
ازین حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بجور بر آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان
پیش از این کشته اند و آفتاب منکسف نشده و قمر منخسف نگشته آنگاه ایلخان از حسام الدین مچلکا ستاند که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور
نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین بتیغ مغولان بخشم و کین کشته شد
و دیگری از آن جمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی بن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت
می ربوده و مدتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی میکرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط امداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را
در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت — کشف
العین و جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محیی الدین اخلاطی نیز با هلاکوخان

معاصر بودند و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می نمودند و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکو خان صدر الدین ساوجی است و او بجودت
ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین موازی
یکجزو کتابت را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکو خان بسحر متهم گشته شربت شهادت چشید قصیده حسناء در علم عروض و قوافی از جمله منظومات
اوست و دیگری از آنجمله محی الدین مغربی است و او در اوایل زمان هلاکو خان در شام مقیم بود و در رصد علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب (در شام مقیم بود)
السبق می ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور ذکر اباقاخان (اتفاق)
بن هلاکو خان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکو خان بجهان جاودان شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود
امراء و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما مسرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت
و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق اودیل (ستم)
باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان بموضع جغان ناور از حدود فراهان بر سریر جهانبانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت
پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت را رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاده حکومت
ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان خواجه شمس الدین محمد بازگذاشت و خواجه علاء الدین
عطاملک بهمان منوال همت بر تعمیر بغداد گماشت و ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت
شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان
ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد کرد و در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد
و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسید و هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان
گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرمود و بعد از روزی چند برکه خان
بجانب تفلیس رفت بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایشان آورد اما در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشت و پادشاه طبیعتش دست از تنگنای
شهرستان بدن کوتاه کرده درگذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشتند و سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه
سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراة بر وجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق
منهزم گشت اباقاخان بدستور پیشین تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ئیل ارغون آقا که قریب سی سال
بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه
ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت (اغول را)
برافراخت در ماه رجب سنه مذکوره او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حد و حمص محاربه دست داد و پادشاه
مصر ظفر یافت و بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و قولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و بغداد رفته در
همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهة انتقام بجانب ولایت
مصر و شام متوجه شود اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده (عشرین)
سال بود و بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان
خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت
طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را برانگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض
بیکبارگی بربست و بر پشت مسند مغلظت نهاده دل اهالی اصفهان را بتحمیل بار گران بشکست و از اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعده چند
وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا بهمه صغیر و کبیر چه رسد خاندانها بر باد داده

داده مال و جان مسلمانان را مباح و منشور کردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از چه قهر او بچه قدر بر نجات توان یافت و باز شیر از چشم آتش بارش بر روزگار که ام غمخوار اکسار از اهالی این دیار خواهد تاخت نمود و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد شان گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگر چه ضبی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از وهم مهابتش دست بدانجانب دراز نمیکردندی محافظت محلات و اسواق اصفهان بداروغه و سپاهسالاران مفوض کردانیدی بود کاندادان بموجب اشارت او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرص نان از دوکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و ضعف بهاء آن بجای گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید تا بساعت عسس از دهان دکان مصلوب کردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبر می تحقیق نمای و نیک پی شرایط احتیاط بجای آورده چون باز آمد بعرض رسانید که فلانکس از اهل پاس مستعد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان فرمش حصار حزم اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراست تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش تغلبه کرده علی الظاهر او را از اعمال معهود معزول می داشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید حارسان شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمودند شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند این عزیز که بمقتضی بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیک پی را که در نیمه شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال تجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات مالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین اصلا منتبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود درنگذشت مصراع پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را آخر الامر زبردستی روزگار در استرداد مواهب خویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده سورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین او حیات بسن ثلثین نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان زافتاب این پنج ساز راحت سوز فغان ز گردش این جان فکار جور سرشت که صورتی که بعمری نگاشت خود بسترد که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغه لا کلام داشت با ضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه مهمل و نامرعی نمیگذاشت اوقات خود را منقسم کردانیده از صباح تا چاشتگاه در صفه بار نشستی آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی و بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بتجرع اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سرانجام مهام ملک و مال و استکشاف احوال تغافل ننمودی و چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی در سلک نظم کشیده رباعی فرزند محمدا ای فلک هندویت بازار زمانه را بها یکمویت نوشت پدر بودی از آن پشت پدر خم کشت چو ابروی بتان ابرویت

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بجدود و بال

چو در گلشن سپهر بدمهر گل دولت بدست که افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش نشکست و در عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانه اقبال بکام که رسید که از دور دسر خمار در دلش نخست مثنوی سر سبز نگشت بوستانی کاز او نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست از جای کاخر برسے

از شرفات

نخورد بر پای هر ناز زمانه را نیاز نیست هر شمع مراد را که از زیست در دو هر کجاست صبحگاهی کش نیست زپی شب سیاهی مؤید این مقال صورت حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقا خان چند سال بکمال استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطا ملک برگشود تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزرای اتابکان یزد انتظام داشت بواسطهٔ حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار کرده چون او را بغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی در عهدهٔ او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهدهٔ سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیهٔ احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد مدد و علت شد لقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر نیکو نهاد نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و بفساد در حرمان بیع رکار بسیکبر رانید و نزد امرا تردد نموده سلسلهٔ معرفت مستحکم میکردانید در اثنای آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطا ملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن دیار با بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آنرا زخبائث کرده بوسیلهٔ یکی از معتبران بعرض اباقا خان رسانید که مجد الدین اثیر که از جملهٔ مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب او بخوبی با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان مصر میگشاید از استماع این حدیث نایرهٔ خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و او را ایذاء بسیار نمودند تا بمدعای مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین سر بنیامد و پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون عنان مجد الملک را باین مشابه مشاهده فرمود او را نامزد ضبط اموال سیواس کرده مبلغی کرامند تر دوی فرستاد مجد الملک بنابر آنکه همچنان بهتانی گفته بود و بمجد الدین انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقا خان متوجه خراسان گشته بقزوین رسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فایز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانهٔ عامره میرسد حاصل املاک خاصهٔ صاحب دیوان است که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت می کوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد می نوشد و برادرش عطا ملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا بموهبت تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر و کالا و رمه قرب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه واقفست که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اتیک منشور ضبط و حکومت اموال سیواس بنام من نوشته و مبلغی کرامند بطریق رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان را بسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقا خان بر زبان آورد که حالا با فتنا این سر سیادت مثالی ما بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از این قیل و قال در وقتی که صاحب دیوان حاضر نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب تاج و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بدمزاج شد و مجد الملک را بعد از آن مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک خرابی و آبادانی هر دیار استفسار فرمود و او بعبارت روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده یرلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف جمع و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان هیچکس قدم او دخل ننماید و علاوه این احکام پایزهٔ سر شیر که پیش از این هیچ یک از سلاطین نداده بود عنایت فرمود و قدم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر روی افتاد شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت و خرگاه چهل سری بر بارگاه اطلس ششتری تا ذروهٔ آسمان و ایوان کیوان بر افراشته جهت استحضار وکلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بودند ایلچیان تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد انکیانو روان فرمود رباعی دی بحر قم توقع خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن خصمی تو

مضمون توبیت خواهم کردن یا سرخ کنم روی بدان یا کردن چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید
رباعی یغو برشاخ چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن این کار که پای درمیانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم کردن القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت برمیان بسته بدرمارا کوچ
دادی و منظور نظر عنایت گشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزئین گرفت بیشتر از پیشتر درباره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک
محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع
افتاده بشمار ضمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت احوال استدلال نمود و مجال تکذیب را محال دانسته بتلقین
ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و هدایت فسیح جنان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و وفور
نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیاگستر را انابود که تواند انگاشت هرآینه در دولت ابد پیوند
من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و برداشتیم و خوردیم و بردیم چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهة صدقات ثبات دولت
صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرف منست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آلات و عبید نواله از خوان انعام پادشاه است
و هرچه خاطر خواه بندگان درگاه عالم پناه باشد بنده عن صمیم القلب بآن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان هرچه
بود مرا توهست مراد من همان هرگاه فرمان شود هر وقت مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد بتسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و
اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاده بیت تا جام اجل در ندهد ساقی
عمر دست من و دامان تو تا باقی عمر اباقاخان سخن دان چون این سخنان دل نشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نقار
از خاطر دریا آثار محو نمود و صنوف الطاف خسروانه درباره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسید و صاحب سعید سجدات شکر آورده بایفای نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف
و جوانب فرستاد و آنچه بعنایت اباقاخان اعلام فرمود و در رقعه که در آن باب ببرادر خود عطاملک نوشته مصدر رباعی آیه ساخته که یالیت
قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرد بیت امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن کاندر دل تنگ
من خود دوست نمی گنجد در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید برخط پادشاه امین شده نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت
اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد انتخاب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرمود و فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و چنانچه رسمست هر دو پهلوی
یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرد تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه
آن جام تلخ مذاق را درکشید و سخنان او را بر نهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای
مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هربار پادشاه کامگار از قبول آن کاسه احتراز فرمود
و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از کوششی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرک را لقمه بصاحب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده درکشید و اباقاخان
گفت این تازیک عجب جرأتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که
اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار و اخشیم خانه بیرون کشیم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان
چندان تاثیری نکرد در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایب او مجد الدین اثیر را بغر لعیت تا در برابر صاحب
علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان بانجد و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازکی آن مهم مشاهده نمود برادر
پیغام داد که هرچه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد المعرفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

بجایی ٢

سیصد تومان متقبل شد که فرود آورد مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجائی رسید که محصلان او را بسلاسل و اغلال درکشیده ببغداد میگردانیدند
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت وقایه جان خود ساخته بفروخت و بها را تسلیم نمود و اعدا بدین مطالبه اکتفا نکرده صاحب
بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود
مجد الملک از غایت اهتمام و اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را باردو آرند و محصلان او را با بندگران همراه داشته متوجه
گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شده ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد ذکر وفات اباقاخان در روضة الصفا
مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست بر لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع
آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید
و در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر
مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی العجله خفتی احساس فرموده بر صندلی نشسته ناگاه غرابی در برابر او
آ.. بانگ کردن گرفت و ملازمان آنرا پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی
ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت نکودار بن هلاکو
بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هردو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند
ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفاء لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی
با اباقاخان معاصر بود و در ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بولد بود دختر زاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که
دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته
همت عالی نهمت بر اداء وظائف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه
اتفاق افتاده و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت گذاردن حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته
متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش بهژده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه
آنجناب را پسری متولد شده آن مولود عاقبت محمود را سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و اعاظم از لارنده بقونیه
رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ بر سید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا
جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده و ترقی تمام کرده در خامس
جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی برریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بر وی نماز کرد و از مولانا جلال الدین
رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه
اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی و دیوان غزلیات بغایت مشهور است و سلطان
ولد را نیز بروزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان و یکی جامع سعادات دنیوی
و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود در
نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر سبی شیخ محی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او را نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة
الکتاب بمفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و یکی از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان
قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بود و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نمود و از آن جمله دیگری شیخ

شیخ اوحدالدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحدالدین بدیدار جوانان ساده میل بسیار داشت بنابران وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهدباز است اما پاکباز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و
منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بشاهد صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی ست اثر در صورت ، این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله
منظومات بلاغت آیین شیخ اوحدالدین است و از آنجمله دیگری شیخ عزالدین نظری است که شارح یکی از قصاید ابن فارض است
و از جمله علماء زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی
بوده در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیرالدین بمجلس هلاکوخان در آمد و ایلخان بنابرانکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد ناتمام نمی ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته
گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
مغول با اعتقاد مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می آوردم از جمله مولفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهورست و نکات و دقایق آن کتاب افادت
انتساب بر السنه اطباء عظام مذکور و دیگری از آنجمله حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ بود
و او در سنه اربع و سبعین و ستمایه از عالم انتقال نمود و از جمله شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم بدیدم خود سر وصلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو جز
سرکشی کاری نیاید نه با جز خوی نرم و ساز کاری و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محله است
از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی از مشهورات
از منظومات اوست که رباعی ای زر تو ئی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بهمه اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی و دیگری از شعراء زمان اباقاخان سید جمال الدین کاشی است و او را اشعار لطافت انتما
بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه درست لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم می یار چراغ وار
گیرم و دیگری از شعراء آن زمان ملک رضی الدین است و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظریبت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها ستدی کشورت از هیچ منی وادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می باخت در آن اثنا بر زبان
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی مشتاد که با عماد
لر میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر واو سرآمد افاضل زمان خود بود و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چند گاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقل است که
در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که نهایت مسنه بود در یزد گذاشت و بعد از چند گاه خاتون از عقب شوهر
باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذه مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی
وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از
من و تو لیل و نهاری بوده همگر گفت پیش از من بلی اما پیش از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان
اباقاخان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بدو فرستادند
قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه خجسته منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفتهٔ ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار
انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو
ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند
بحث در سخن فشان نظم تا خود که سفت به ز در دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایه برتر ز شاعری
از آب فاریاب یکی عرصه داد ذر وز خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری
انصاف چون نیافت گروه از دگر گروه من بنده را گزیدند نظر شان بداوری در کان طبع این چو بجستم گران گران در قعر بحر آن
چو نمودم شناوری شعری یکی برآمد چون در شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری شعر ظهیر اگر چه سرآمد ز جنس نظم با طرز
انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او خاصه که شاکری و مدح گستری طبع رطب اگر چه لذیذ است و
خوش مذاق کی به بود بخاصیت از قند عسکری بید ار چه سبز و نغز و لطیف است و ابدار چون در چمن بجلوه کند سرو عرعری
هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به بهی با گل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زاد
این نتیجه یک شب از آخر رجب در خا و عین و دال ز هجرت پیمبری و دیگری از آنجمله امامی هروی است و هو ابو عبد الله محمد بن
ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین آنجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات
اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذوری چه نیست بحقیقت چو نیکری تمیز را ز بهر تناسب درین دو طور ایچ
احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر این شمع و آن چراغ این ماه و آن ستاره این خور و آن پری سحر خور

ذکر تکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنهٔ احدی و ثمانین
وستمایه باتفاق اعاظم امرا تکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان
برگشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود منشی تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را بدستور
معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ
کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را برتبت تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشتکان آن جناب مفوض
گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان
رسانید و بتجهیز قوافل حاج و ترتیب موقوفات سبیل بیت الله الحرام تاکید تمام اصدار یافت و در باب جمع و وصول حاصلات
موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت سایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صفت
انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امرا که کافر کیش
بنود با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر در اطفاء انوار ایمان
و عرفان کوشیده رسوم عبادت اوثان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرای مفسد تا سلیما

بیاپار رسانیده پشت فغفور پای شکسته مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید شهادت سلطان احمد بر دست ورثهٔ فغفور پای بحکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود

گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین

چون سلطان احمد بتائید سرمدی بر تخت بخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار و دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطاملک را باردو آوردند و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهادند و کرت دیگر نائرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بارغون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت و چنین میگویند که بر جان آن سرور توقف فرموده قصد سر من دارد و سعد الدین برادرزادهٔ مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بنا بر آنکه مجد الملک او را از منصب خزینه داری عزل کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانیده و تفحص بلیغ نمایند گشت که آنچه در زمان اباقاخان بر جرائم علاء الدین عطاملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطاملک بسمع اشرف اعلی رسانید که هر نعمتی که مرا در این مدت ملازمت یافته ام از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده بهمه آن در این قربیلیای ایثار میکنم و اشارت نمود تا آن اموال را که باورد آورده بودند حضار درگاه پادشاه از یکدیگر بربودند آنگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام بپرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشهٔ مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنجرف سطری چند نامقرر بر آن نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند از آن نوشته خائف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله اش را مجد الملک بیاشامد تا نتیجهٔ سحر بدو عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی ابا و امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و در ضمن آن مکیدتیست و گناه مجد الملک به ثبوت پیوست اباسونجاق نویان بقتل او رضا نداد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغها نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد آنگاه او را با ملازمان خواجه علاء الدین عطاملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر مدبر در ایام حشمت هیچ دقیقه از ایذا و آزار فرو نگذاشت و در روزگار عزت و اعتبار مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز عالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار گرداند و فرصت فوت نباید ساخت و بناء حیات دشمن را از بنیاد برانداخت بیت سنگ بر دست و مار بر سر سنگ نه ز دانش بود فسوس و درنگ آنگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضا او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق بردند یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق دستش نرسید لیک دستش برسید نقل است که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده بتبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرده رباعی روزی دو سه سرور و وزیر شدی جوینده ملک و مال و توفیر شدی اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بیک هفته جهانگیر شدی القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد و خواجه عطاملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و عذر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از دو غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بی همتا نجات داد و خلاص ساخت و خصم معاند و دشمن حاسد را با هر چه از اموال در گرفته بود و آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و عنایت نموده از بنیاد برانداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت رد فرموده و منع آن جائز نبود بنابران از اعتناق آن امر خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند بتمهید بساط معدلت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجهٔ فاضل عادل را از تخت بخت بر تختهٔ هلاک انداخت
و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پردهٔ خاک خفا از سال
تاریخش خبر داد گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون در آن ایام
که بحسن سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد و یمن دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون درون
بعضی از شاهزادگان و امراء بی ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاجار نویان را
منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مورخان بالیناق شهرت دارد نزد شاهزاده فرستاد و جهة امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جادهٔ موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت
و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داده و بپایهٔ سریر پادشاه اسلام بازگشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
و صاحب دیوان بر مواضعهٔ شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق
گماشته او را بازدواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجرهٔ مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی را بدرگاه سلطان فرستاد و قصهٔ تقریر مجد الملک و اشتعال نایرهٔ غضب
اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و
ضیاع و عقار هرچه در قبضهٔ تملک و اقتدار اوست همه تعلق بالجان دارد هر وقت فرمان شود هرگاه مصلحت باشد بهرکه اشارت نافذ گردد
بی مجال تاخیر و اهمال بسپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده تیکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر وزیر صافی ضمیر در حیطهٔ
کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و برسول نامه مطلق الثقات
نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستانهٔ ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغونی زیر پرده پوشیده
در گذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را متصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را
از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنابر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشته عراقیان هراسان گشته هرکس
از وکلاء صاحب دیوان آنچه در قبضهٔ اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده بازگذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد حرکت
فرموده عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه بالشکر حاضر عازم بلاد خراسان
گشت و بسرعت تندباد و داعیهٔ فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت در این اندیشه که سریر سلطنت پایدار را از قبضهٔ اقتدار عم نامدار
بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز درین فکرت جان سوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایهٔ سریر اعلی
فرستاده التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت پدر نامدار ما
محل جلوس سلطانی را میشاید هراینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر
این ملتمس شرف اجابت یابد انوار اتفاق بر صفحات احوال اقاوانی تابد و الا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد و تاج ترگ قبا جوشن و
دل نهاده بمرگ سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک الوس ارغون خطهٔ خراسان است
و ما از روی شفقت آن ولایت را با او مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که موضعی دیگر اضافه نمائیم باید که بقریلتای حاضر شود تا التماس او

او در جواب اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرمائیم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رفته
ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد. ذوالحجه بازگشته امراء قراوناس که دم از محبت ارغون میزدند مواخذه شدند و ابواب صلح و صلاح
از جانبین مسدود گشت و اختلال این حال از حد و تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرموده و
بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صف شکن
در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای
آقخواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق
و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهت دفع حوادث زمان شکسته رکاب و گسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار
سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم راهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهت ملاقات الیناق از قلعه پایین آمده الیناق ایلچی
خنک پیشکش کرده در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات واهی الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان احمد
و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان تابستان سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی دیر بار شاهزاده سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بار داد و او را در
آغوش مهربانی کشیده روی بر روی او نهاد و بتفویض مملکت خراسان امیدوار ساخته جهت سکنی برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار
کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت
سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را مصلحت کوچ دادن اردوی حیات شاهزاده
ارغون معین ساخت بیت بیخبر از آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از نهایت خفت و طیش بخیال عشرت
و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از نوئینان الوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بر صحیفه
شاهزادگان و امرا نگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان را بتعلیم صاحب دیوان
تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را نجات داده و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که
ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد
این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه هژدهم ربیع الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا نزدیک بخوابگاه ارغون
خان رفته دامن خیمه را چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت باضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود
که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه موضوعه را برنهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان
مجتمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافتند و میر علی تمغاچی از ملازمان
بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل
افتاد و اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب نوا سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که
چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض
رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد
امرا و سرداران و ایلچیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت بهر
کامی ز کامی دور میماند ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم اصفهان
گردید و بعد از آنکه ارغون از مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح
صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را بجهت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده
زبان بتهنیت بقاء زندگانی و وصول بمرتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جماعه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مسرعی دیگر نزد توشچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدان جانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید واو را از آن حادثه آگاه گردانید توقی خاتون گفت النسب الیست که در همین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی نماید و دو سه روز بی حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بود هر کس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهت سرانجام آذوق و ما یحتاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امراء ارغون را لباس پادشاهی بر داشته اند و همت عالیه بر اخذ و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قرلوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که بهر گاه دشمن مغلوب را بدیدند دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در امراء نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه در دست لوای عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان تجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمائه پشت او را بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو وار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان و از احمد خان سه پسر ماند قبلاجی و ارسلانجی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قوتوی قوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند

ذکر ارغون خان بن اباقا خان

هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و بار دولت خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را روز بیست و هفتم جمادی الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در منزل آب شور از حدود بوزیغاج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تاجیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اختیار بوقا که مجدد رایت زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حب المقر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و در قبه سایر شاهزادگان را لطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بر مرتبت تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش در هم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود کفتار در

ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشته

کشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بدیار هند رساند اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر بنفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نوابع و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که لذت حیات تا چه پایه و فروغ رای منیر چه بنده در چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال در نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ ناکرده در گذرد ع زمشک بوی و زخورشید نور بسیت بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفه و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثنای راه امیر حماری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق آقاوای ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جناب رسیدند و گفتند پادشاه جهانیان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرائد خطایا ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این معانی اظهار گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایهٔ سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده و دعای دوام دولت پادشاه رسانیده بمنزل خود بازگشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نیز و اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان ترا حکومت توصفت نصارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هرگاه متمکن گردد ترا نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور بگذاری و دست یابد بر تو سودی نکند ندامت و غمخواری بنا بر علی هذا بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بد اندیشی و برکفران نعمت اقدام نموده او را مسموم کرده باشد از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و بقاء وزیر بدکردار قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش را بر آر بنابران ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقوف بر غوا رسند و امرا و بیتکچیان بتحقیق آن مهم مشغول گشتند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بسر دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بینوایان و مسکینان را چون دل ابر مند الحق همه شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشهٔ غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چه کند حکم شد که مبانی فضایل و معالی او خراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دوگانه از برای یگانهٔ حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد این آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر بتیغ جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز بجام شربت چشانید نظم

تیغی کشید و همه این چرخ کوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت
چون عاقبت فناست جهان دو رنگ را سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت

و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بحیطهٔ تصرف

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و سرعی دیگر نزد توشیچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه گردانید توقی خاتون گفت انسب آنست که درهمین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت روی می نماید و دو سه روز بی حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خان در لباس التباس محتجب بود و هرکس بحسب غلبه ظن سخنی بر زبان میراند و صباحی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ماجنه سرانجام ازوق و مایحتاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی برداشته اند و بهمم عالیه پرداخته و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قرلوناس در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که هرگاه دشمن مغلوبرا بهبینند دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در او نگریسته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لوای عشرت برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو دار مشتری دیدار که بود سرور جانان خطه ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور ازلب خان واز احمد خان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قوتوقچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند

ذکر ارغون خان بن اباقا خان

هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بردارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و باردو رفت خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الآخر سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوزیغاج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور بازپرداخت عطایا اموال اشراف و اعیان را از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضه اقتدار بوقا که مجدد رایین زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش آروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حسب المقرر خیال استقلال داشت بدانه انعام و احسان رام گردانید و رقبه سایر شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقه اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعدالدوله یهود بر رتبت تربیت در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعدالدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود

گفتار در ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون خان

چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشتن

کشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از آنجا دریا خود را به یار هند رساند اگر چند روزی از حیات باقی باشد در آن مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال در کمال عظمت و استقلال گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام مشیب رسانیده اگر سپهر بدمهر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که لذت حیات تا به سر و فروغ رای منیر چه بنده و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه عالم پناه برده از اندیشهٔ انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ ناکردهٔ بنده در گذرد ع زمشک بوی و زخورشید نور نیست بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفهٔ و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت و در اثنای راه امیر حاجی و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی که ارغون خان باتفاق اقاوایی ایشان را جهت استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدان جانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانبان میگوید که چون خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جراید خطایا ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت مینمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمائه باردو رسیده در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایهٔ سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و بتفویض منصب وزارت امیدوار ساخت و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت پادار رسانیده بمنزل خود باز گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود وزارت صاحب دیوان در منصب حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع مسلوک دارد هر گاه متمکن گردد تو را نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری ور بگذاری و دست یابد بتو سودی نکند ندامت و غمخواری بنابر علیه بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بداندیشی و بر کفران نعمت اقدام نموده او را از مهر به آزرد و خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و فنا و زوال وزیر بیکدیگر قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و معرش را بر آر بنابر آن ارغون خان حکم فرمود که صاحب دیوان را موقوف بر غواراند و امرا و نوئینان بتمهید تحقیق آن مهم مشغول شدند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بیرون دیوان حاضر گردانیدند و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیده گفتند که در ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بی نوایان و مسکینان را چون دلهای مستمندان چه شکسته اند خواجه شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تعمیرات و تصرفات بنده که ارباب اغراض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشهٔ غدر و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان و فصاحت بیان هیچ فایده نداد ع با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی را خراب کنند و سر چشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دوگانه از برای یگانهٔ حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفاؤل بگشاد این آیه بر آمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت ع هر چه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و بنماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع اهر از سر بجهٔ جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز همان شربت چشانید نظم

تیغی کشید قهر بهمه این چرخ گوژپشت
کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت
چون عاقبت فناست جهان دورنگ را
سهلست خوب و زشت اگر نرم یا درشت

و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرات او را مندرس و منهدم کردند نقلست که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد یک تومان میرسید و اکثر آن وجه در امور خیر مصروف میکردید یکی از فضلا در مرثیه آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آنخواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصه آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانه دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برود خانه اهر زدست ظلم نه از روی اختیار بجبر ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای نوشهر بقصد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو در دنیا مشو بدر امعامل که دارد در تراز و نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت مملکت ایلخانی استقلال تمام یافته ارغون خان او را چنگسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب نماید در یرغو غیر پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغاء او احکام یرلیغ مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون یرلیغ اطاعت نمایند و بوقا چنگسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت بر نهج عدالت ید بیضا می نمود روایتیست که در ایام حکومت او یکی از ساسیان اصطبل خاص سیبی از دکان بقال برداشت، و دکان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده ساسی مشتی بر وی زد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا ضربنده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم بر محقرات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از هم گسیخته ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند بسبب رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود جنه لطف و عنایت ارغونی تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بمدارا و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چنگسانک داده بود سعی فرمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله ولد صفی الدوله بن هبة الله بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبای ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمه لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از ایلچیان او که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطه بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با جد علوفه و انعام خدام بارگاه سپهر احتشام مبادرت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد مبیت هر نیک و بدی که در شمار است ما در نگری صلاح کار است و بحسب اتفاق بهمدران اوقات پادشاه مریض شده سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از بیماری مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دال بر ملالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخانی را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب هر بلاد و دیار خصوصا خطه بغداد بقرار دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت را بوقا و خویشان او بقبضه تصرف در آورده اند و جهت خزانه عامره پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطه بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند روی مهم اهل هنر در کم و کاست افتاده نظم گشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیدادش آهنگ ز بارش قامت مظلوم چون چنگ بنابرین مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و دفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق ملازمان ایلخانی اواخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا رسال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بقیاس را بنظر ارغون خان رسانید درباره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع
و خرج بغداد تعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهة که توانست خزانه با ضعاف کرت اولی بهم رسانید در قفقور لنگ که حالا بلده سلطانیه
در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که هر
سال این مقدار مال را آروق از حاصلات بغداد میبرده و باین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله در جه اعلی یافت و اردوقیا
نیز از کمال اخلاص و کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک
دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور کرد اگر ضبط
اموال جمیع ممالک محروسه در عهده او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت
عقل حیرت زده دست تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی نموده حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را بمنصب امارت معین
دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال ساخته بی استصواب او امراء سخنی موقوف عرض نرسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد
بی مشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اختیار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا
روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون زبان بعیب بوقا گشادند و طوغان نویان نوبتی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق
دولت و محرم سر سلطنت میشمرد و مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت
امروز که خزاین نامحصور و عساکر موفور دارد و شاهزادگان بنظر احترام در روی نگریسته هرچه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از وی غافل نباشد
و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود جهة آنکه بوقا از وی بقایای اموال فارس
میطلبید در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال
ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با یرلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغای بوقا همراه نداشته باشد ملحوظ عین
عنایت میر علی تمغاچی نمیگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا یکی از امرا یکدیگر را سخنان
خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را بازخواست نکرد و بدین جهة بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه حسام الدین قزوینی که از راه نیابت
بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان معزول از صدر و نجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجه اعتبار افتاده بهانه وجع المفاصل در کنج خانه
خود نشست و ارغون خان بتمارض او را دانسته یرلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا بر مخالفت
ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جوماغر بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنا بر سخن اهل حسد
از من رنجیده است و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند بر تبت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و برای
هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من کلاه سلطنت را از خار تعرض معاندان مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب
چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه تامل کرد دید آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل شود
اسامی آن جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با مچلکا بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود
ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکل باشد تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت
نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی اسرع الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بروز کار سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال بجانب اردو
روان شد اما در شب موعود نرسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون نخست آن حدیث را
بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و مچلکای ایشان بود بوی نمود ارغون بر آشفت و همان لحظه گفت که سلطان اینجی
و طولدای و طوغان با لشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آنجانب
گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و فرار بر قرار اختیار کرده باردوی ایلچای خاتون گریخت و امرا پی بدانجا برده او را گرفته بدرگاه رسانیدند

اردو ۲

در روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهة انتقام قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بر عقوبت رسید و بر هر تقدیر بعد از آنکه بوقا گناه شاهزاده جوشکاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند هر کس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود

چون ارغون از عون صانع بیچون خاطر از دغدغه غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سر دفتر اهل ضلال باوج استعلاء و استقلال صعود نمود سرافرازی رایت اقبالش بر فراز فلک فرق فرقدین بشکست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا و دبور راه آمد شد بربست نسبت جهان وزارت او را بطوع عنان فلک سعادت او را بفتح گشته عنان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون خان را بقرابتان خود داد از آن جمله فخر الدوله را که برادرش بود در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل می نمود به بغداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و کیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرابتان خود تفویض میکرد و حقیقت حال آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچکس از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و تعدی نمی توانست نمود بیت نکردی هیچ آب از باد فریاد قبای گل نگشتی پاره از باد مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان شغل اعمال اشتغال داشت مبلغ هزار تومان زر بخزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک خللهای چند ساله گماشت لاجرم پرتو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان بر وجنات احوالش می تافت و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان نرد میباخت و اثر تقرب و عظمت یاد را از کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت درین حال قمچقال در آمده بر آن ترک ادب باز خواست بلیغ نمود و فرمود که هر چند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی چگونه جایز تواند بود بیت شاه اگر لطف بی عدد داند بنده باید که حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف سخن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون کمال اعتبار و اختیار سعد الدوله بدین درجه انجامید نایره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوغان که از روی رنجش بیشتر داشت جمیع اعیان حضرت را بر دفع او متفق ساخت و با نوئینان مصلحتها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنابر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی میداشت تا آن زمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار نخست بحسب ظاهر در باب ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی می نمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدار السلام بغداد ارسال فرمود اما آخر الامر بکمال دولت و اقبال و غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و باد بروت او از حد عدد گذشت بیدولتان قوم یهود دمرهم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزا و استهانت نسبت با امت حضرت رسالت علیه السلام والتحیة گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق رسیده و بعنایت الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بکل وجهی میسر گردیده چنانکه نبی عربی صلوات الرحمن علیه در اصحاب و انصار او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلاده انقیاد و قبول ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام نهادند اگر ایلخان عالمستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف غیر محصور نسبت بارباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی جدید در روزگار پایدار پدید میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان برانداخت ارغون خان که بسبب حب مال دشمن جان مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل بیگناهان اقدام می نمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گردانند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودیت رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

نسخه قمچقال

بجانب نکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت درین اثنا نجیب کحال را که هم کیش آن بداندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان و متولان آنجا یار را مفصل کرده بدو داد که ایشان را از فضاء عالم بقا و حیات بسر حد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر تملکات همه را واصل دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله یکشبانروز بعده تن از علماء بزرگوار شیراز تعیین نمود و اتجاعت را عبرت شهرت در جهان و قدمت خاندان و عزده بزرگ در خاندان و مان آگاهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال نابایست سعد الدوله بهود از حد اعتدال درگذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته متوجه جان او گشت ع یکی بر در آتش که خلقی بداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت روی نمود و خواجه امین الدین طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و دران اثنا جوگی که مرتب معجون مذکور بود سه جام شراب باو داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا از اطبا و حکما درگذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود امرا و مقربان از صعوبت الحالت حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت قید و حبس خلاص کرده مطلق العنان گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از نیتهای خطا پشیمان گشته آه از جگر پر سوز میکشید از مشاهده صورت صحت ایلخان بغایت نومید و از وخامت عاقبت اندیشها ناروا ترسان و لرزان بسان برگ بید بیت منم امروز دلی زار که گیتی بدو نیم بیم آنست هنوزم که بجان باشد بیم جهة رفاهیت رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مزین بالتمغا بهر طرف ارسال نمود و دیگر روز نهادی نشان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و در رفع ظلم و فساد بهر مملکت فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکم و قضاء مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد دعاء اهل وبال و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال بشرف قبول و اجابت پذیرد بر ایثار زال فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از حیز تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر درگذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق پنهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود در اردوگاه رسانیده ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص سازد امرا و نوئینان برین مکیدت اطلاع یافته در خانه طغاجار نوئیان اجتماع نمودند و نخست جمعی از ایکلچیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان فرمودند و چون اختر نحبت سعد الدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه طغاجار محبوس بود و بعد از آنکه فنا خودش بعین الیقین مشاهده افتاد کشش در غایت اندوه و تعب رقعه باین عبارت پیش کسی فرستاد که بخدای لم یزل و لایزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده والله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم برین نمط طریقه اخلاص مسلوک خواهد بود و المعلق بالشی المحال محال روز دیگر سعد الدوله منحوس طالع منکوس خبر را از آب تیغ آتش بار شربت فنا دادند و مغول و مسلمان گلدسته صلوات طیبات بروضه ضیابخش ساکن خاک یثرب فرستادند اولیاء دین احمدی از خزانه لطف احدی قبای بقا پوشیدند و اعداء ملت محمدی از جام قهر انجام قضاء صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب غیبت سعد الدوله و اوباقان استفسار نمود یکی از حاضران عذری ناسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز سه شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه در باغچه اران متوجه عالم آخرت گردید بیت چنین است آئین چرخ بلند گهی با نشاط و گهی با گزند و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که از قتلق ایکاچی بود و سیو تیمور و الجایتو سلطان که از دوکت خاتون که خواهرزاده امیر ایرنجین والده ایشان بود خطای اوغول که مادرش را قتلق خاتون بنت قونیوق بوقا می گفتند و از جمله این چهار پسر غازان و الجایتو سلطان بسلطنت رسیدند

ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان ارغون خان

یکی از جمله علماء دوران ارغون خان **رضی الدین محمد** بن علی بن یوسف الشاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از الجمله محدث مجد **یوسف بن محمد الکاتب** المورخ المجود است و او در سنه خمس و ثمانین و ستمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابوسعید ناصر الدین **عبدالله البیضاوی** با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسائل فروع و اصول مشغولی میفرمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد بن صدر الدین علی الشافعی است و اکتساب نمود والد خود امام الدین تحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام الدین بدو واسطه بحجة الاسلام ابی حامد الغزالی میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده و مصنفات پسندیده بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

ومطالع ومصباح ومرصاد ونظام التواریخ از آنجمله است نقل قاضی ناصر الدین بیضاوی بمتنزهات عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنهٔ خمس وثمانین وستمائه اتفاق
افتاده وبقول امام یافعی آن صورت در سنهٔ اثنی وتسعین وستمائه دست داده و دیگری ازآنجمله علامهٔ کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخویی
واو در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست وفاتش
در سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه واقع شد و از آنجمله دیگری فاضل مفسر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب** المقدسی است و اورا تفسیری است در صد مجلد فوتش
در سنهٔ ثمان وتسعین وستمائه اتفاق افتاده و دیگری از آنجمله عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب متقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعهٔ سعد الدوله یهود و ارغون خان استماع نمود قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست شعر تحمد من ذا باسمه الفلک هذا الیهود
الضر و قد هلک و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی **مجد الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصول صنعت
بجز فریادی و بانگی نباشد همیشه در میان زر نشینم ولیکن هرگزم دانگی نباشد **ذکر کیخاتو خان بن اباقاخان** کیخاتو بخط اکثر مورخان بیای
آخر حروف و خای معجمه مشاهده افتاده و بعضی از کتاب آن نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت املی فرموده
که غالباً نام کیخاتو عیقاتو باشد چه بمغولی معنی دارد یعنی عجب انداز و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت
ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی ایلچی گورکان را بدان مرزبوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن بانی مبانی
جهانبانی اعلام کردند و استدعای حضور فرمودند و بعد از توجه ایلچی اختلاف در آرای امرا پیدا شده طغاچار و طوغان و قنجقبال بپادشاهی بایدو اغول
که حاکم بغداد بود مایل گشتند و مکتوبی مبنی ازین معنی مصحوب معتمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آنجماعت را اجابت نکرد
و چون ایلچی بروم رسیده کیخاتو را بر حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و بعضی از خواتین و شاهزادگان تا آلاتاق او را
استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود اخلاط قوریلتای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنهٔ تسعین وستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی
نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمرهٔ از سر ضرورت و کراهیت پای در دایرهٔ متابعتش
نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که مجلس عیش و نشاط صفتهٔ بازخواست امید برغونی امرای بد اندیش را پرسید هریک از طغاچار و قنجقبال را سه چوب یاساق زد و
تومان قنجقبال را بشیکتور نویین عنایت کرد و تومان طغاچار را بدیگری از امرا بخشید و طوغان را باولاد اردوقیا سپرد تا بقصاص پدر خویش بقتل آوردند و منشورات
باطراف و ولایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت
خود را بشیکتور نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان
و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وستمائه از آن سفر منصور و مظفر بازآمده بتجدید
پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف تصور جمعی را که اندیشهٔ مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف بنواخت منصب امیر الامرائی به
آقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجهٔ مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر
جهان گردانیده و برادر صدر جهان قطب الدین احمد خالدی متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان
سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آباء و اخوان خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر زواهر
که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر در دل در گنجینهٔ سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بجواهر و نبات بخشید و گفت امثال این متاع نفیسه لایق بحال این جماعت است
که خود را بدان بیارایند و الا آنچه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا و صمیم کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب اضعاف
سحب ادرارات و مشاهره و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را احکام ترخانی ارزانی داشت و بتخلیص محبوسان و زندانیان
حکم فرموده مهما امکن همت بر ترفیه احوال عامهٔ برایا گماشت و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام رعایا نسخه
ننمود در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نکرد و در روزگار سلطنتش بجز دف و چنگ هیچ فردی طپانچه و گوشمال نخورد و ایلخان با وجود
این صفات پسندیده به لذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت مستقل دست تصرف به بنین و بنات اعزه

خرد و بزرگ و تازیک و ترک در از میان می‌ساخت و هتک پرده عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی‌شرمی طرح می‌انداخت تا بعضی از نوئینان و امرای سلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان ببغداد فرستاده و او را بآذربایجان طلبیده یکبارگی از انعام هواداری کیخاتو در گذشتند قتل کیخاتو در موقان بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود و وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمانفرمائی کیخاتو اتفاق افتاد چنانچه خامه عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد گشاد **گفتار در بیان شمهٔ از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن** در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در اوایل حال چندگاه ملازمت طغاجار نویان می‌نمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشیده و هر چه از هر ممر بدستش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعه خیرات و مبرات می‌گماشت و یکی از شعرای ایران و لا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه کسی نه صدر توان شد در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو خاک راه یکسان کوه و هر زر اگر صدری همی‌باید کردن بیاموزید از صدر طغاجار سپهر مکرمت احمد که بر بود کلاه سروری از چرخ خضرا القصه چون کیخاتو خان بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعه مشورت در میان انداختند و اسامی جمعی از اکابر و اعیان را که ملازم اردوی اعلا و حضرات خواتین و امرا بودند عرضه می‌ساختند هر چند که در آن محفل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نمود بنگام عرض محفل در آیینه خاطر نورانی ایلخانی بی‌سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سرانجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین احمد زنجانی را وزیر می‌باید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال بتمکینان مستحسن نمودند و کیخاتو خان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا زرین و توق و کورکه و یک تومان لشکر بر آن منصب افزوده صاحب را جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و رفعت نهاد ابر از شرم ایثار دست گهربارش عرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر می‌نمود نظم هیچ سایل بخوش دلی و بخشم لا در ابروی او ندیده چشم تا نیابد ز سائلان تشویر همه پیش از سوال گوید گیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان را از تصرف در امور ملک و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بتفصیل می‌رسانید بنابر آن چون تاییجو در ماه ذیقعده سنه اثنی و تسعین و ستمائه جمعی از معارف تبریز ایران داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان اموال جهان بمقتضای رای خود بمصارف می‌رساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عطیت آن شنوده ناشنوده را ناشنوده انگاشت و تبارکی حکم یرلیغ نفاذ یافته از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضه اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده و از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاد و بعد از چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطه اسراف کیخاتو خان در انعام اشراف و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و بحسب اتفاق در آن سنوات وبا در میان گله و رمه مغولان افتاد و بسیاری از چهارپایان ایشان را بصحراگاه عدم رسانید و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سرانجام اخراجات صرفه ایلخان عاجز شده هر کس در آن باب نقشی بر لوح خاطر می‌نگاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عملداری شیز بود بعرض صاحب دیوان رسانید که مصلحت در آنست که بدستور ولایت ختا و مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام داخل خزانه عامره شود و پادشاه را دست کامی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نیفتد و بنابر آنکه در آن زمان صدر جهان را پانصد تومان قرض شده بود و مطلقا از وجه ازدیوان میسر نمی‌شد و هر لحظه خرجی دیگر روی می‌نمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داده و باتفاق پولاد چینگسانک که ایلچی قاآن بود این خیال محال را بعرض پادشاه عالیجاه رسانید و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسیج ثیاب زربفت کشند مگر جهت خاصه پادشاه و زرگران و زرکشان دیگر بحرفه خود مشغولی ننمایند و در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

در دیار بکر و خراسان چاوخانه بنیاد نهند و عمال جهة مشتقات آن کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بجار و سوداگران ولایات یامی را در وقت سفر عوض چاو زر دهند
و وجه علوفات جماعه زرگران و صرافان و زرروزان هر ساله مبلغی معین از چاوخانه مجری می دارند تا دیگر آن صنعت نپردازند و در هر بلده مبلغی کلی درموجب
بنای چاوخانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود و چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجین
دورجی که قاآن ختای آن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند و از نیم درم تا ده درم بنابر اختلاف
چاو رقم زده و ایضاً سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائه پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از اشتهار این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهة میلان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه
در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورة به بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از شنیدن
این زبان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و زمره اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابر آن در روز
جمعه عوام الناس زبان بنفرین و فغان گشاده بر عز الدین مظفر لعنت نمودند و رنود و اوباش قاصد جان آن شریر گشتند بروایتی او را کشتند و آمد شد کاروان
و سوداگران و معامله طبقات انسان منقطع شد و امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و موجب
فقدان حاصل معاشست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخنان شنود بابطال چاو حکم فرمود و مردم
جلای وطن گشته بودند به تبریز باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود

ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن کیخاتو

در آن ایام که امرا
و نوئینان بواسطه شرب مدام کیخاتو خان و دست رسانیدنش بپسران و بنات مسلمانان رنجور می بودند و خواطر بر خلاف او قرار داده انتظار طلیعه فرصت میکشیدند
شبی در الاتاق پادشاه با بایدو اغول بن ترغای بن هلاکو خان آغاز بدمستی کرده اهانتی را فرمود تا مستی چند بر وی زدند و صباح که از خواب خمار بیدار شد
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده افسر خاصه بر سرش نهاد و عذر خواست بایدو اغول هرچند عبارات اخلاص آمیز پیش
گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار غبار نقار ندید و آن روز بعیش و طرب گذرانید امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند رنجش خاطر بایدو را دانسته نهانی بملازمت
رفتند و مواضعه کردند که امسال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی کیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر معاونت بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی ایلخان
بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان مهمی بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد عرضه داشتی
مشتمل بر اسامی بداندیشان و مواضعه ایشان نزد کیخاتو خان فرستاد و ایلخان ایلدار و تغاچار و طولادای را مواخذه کرده مقید ساخت و طغاچار که خمیرمایه
آن فتنه بود قاصدی همعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته بایدو را پیغام داد که بر جناح استعجال بدینجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در
جنبش آمده چون این خبر بسمع کیخاتو خان رسید از ارّان به تبریز خرامید و تیتاق را با پنج هزار سوار منقلای ساخته آقبوقا و طغاچار را با دو تومان لشکر از عقب روان
گردانید و بنفس خود در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه از رودخانه ابهر بعزم حرب و قهر متوجه گشت و میان تیتاق و قراولان بایدو محاربه روی نموده فوجی از سپاه
بایدو بقتل رسیدند اما آقبوقا و طغاچار چون دو روزه راه رفتند سحرگه که صبح صادق در دمیدن بود طغاچار بی مشورت آقبوقا طبل کوچ کوفته روان شد و
آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاچار متعجب گشته چون در منزل نزول نمود کس فرستاد و سبب آن معنی را استفسار نمود طغاچار جواب داد که موجب تعجیل در نهضت
علت علف و ضیق یورت بود آقبوقا این سخن باور کرده سحر دیگر باز طغاچار بر آقبوقا سبقت گرفت و مانند روز گذشته پیشتر روان گشت و بدین واسطه آقبوقا
در دغدغه افتاده پیغام داد که چرا طغاچار بخلاف یاسا درین دو روز پیش از ما کوچ مینماید طغاچار نقاب ارتیاب از چهره اندیشه برگرفته در جواب گفت
که تا امروز بحکم کیخاتو خان آقبوقا منصب امیرالامرائی و رتبه تقدم داشت و حالا بفرمان بایدو خان آن امر بمن تعلق گرفته چون این جواب بگوش هوش آقبوقا رسید
متوهم گشته سپاهیان فوج فوج مانند سیل در وقت انحدار روی بمنزل طغاچار آوردند و آقبوقا با معدودی چند عنان بسوی اردوی کیخاتو خان انعطاف داد
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده کیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم کوته اندیش مصلحت ندیدند و ایلخان بطرف ابهر کشید در اثنا توکل
نوئین که بلشکر گرجستان رفته بود مراجعت نمود و جمعی از امرا که در تبریز مقید بودند گریخته بوی پیوستند و باتفاق متوجه اردوی کیخاتو شدند و هزاره

نا زین بازیانه پرکین در ساخته ناگاه پادشاه را گرفتند و بامرای عاصی سپردند و ایشان او را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند گیخاتو خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت اقبوقا جلایر و چینک پولاد از بولغان خاتون و هیچیک ازین سه پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشایخ زمان گیخاتو خان یکی شیخ احمد قزوینی است و او در زهد و عبادت درجه اعلی داشت و در سنه تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرای آن زمان یکی نظام الدین عثمان قزوینی است و او اشعار نیک دارد و این مطلع از آنجمله است که مطلع صبح می کند جمیت (?) ترکی کلاه الحیتم (?) و رخت محمل کند نرگس مست لاله را

ذکر بایدو خان چون مهم گیخاتو خان بضرب تیغ تونیان (?) تیجل یافت طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار به بایدو پیوسته در ماه جمادی الآخری سنه اربع و تسعین و ستمائه در حدود همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم و نشاط و بساط عیش و انبساط آراسته تیغ زر و گوهرش بر سر افشاندند و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیرالامرائی را بطغاجار داد و خواجه صدرالدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم دو باره بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و تومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده قنقبال را حاکم شبانکاره ساخت و اوقاف ممالک محروسه را از ممرات (?) دیوانی مفرز (?) گردانیده در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب گیخاتو آقبوقا و تایجو را بیاسا رسانیده حسن بابجان (?) امان داد و ایت ملی را که در مجلس الاتاق بفرمان گیخاتو او را در مستی زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت ملی جواب داد که چون در آن زمان گیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل برادر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب دشنام چه رسد امروز نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ایت ملی در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز غازی رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که گیخاتو چشانیده بود جامی لبالب درکشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود

ذکر مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر نوروز غازی خامه پاکیزه تقریر وزیر ارسطو ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الآخر سنه سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیه آن دری درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد و تیب (?) یکی جشنی فرمود با زیب و ساز که در وصف آن قصه کرد دراز و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن سرو دولتمند را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراوناس متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوی را به تیر زد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان چنانچه رسم مغولانست برای مالاممشی (?) انگشت فرزند ارجمند را روغن (?) در دامغان توقف نمود و طوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان به ده سالگی رسید اباقا خان وفات یافت و شاهزاده بپدر خود ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آغاست که سی و نه سال در زمان چنگیز خانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مقرون و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود و در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکه غزو کفار شاد اعلام جد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان اغنابوقا را بر ابغا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و مصادقت بوقا متشعر گشته در ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و ستمائه بدر چسپر (?) که جای قشلاق او بود در رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امرای خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائه که شهزاده در کنف رود نزدیک پیل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد اردو در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید پولاجور (?) را که امیر نوروز دم از هواخواهی

دست

او میر دکر فته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهاد و در پانزدهم ربیع الآخر سنهٔ مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقاتله اتفاق افتاد و این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن انهزام بکالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان بایدو اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و امیر نوروز نیز از رادکان در حرکت آمده چون بحدود جرمغان نزول نمود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمی‌تواند زد لاجرم عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور غنیمت موفور بدست آوردند و از صحرای هزار جریب طبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنهٔ تسع و ثمانین و ستمائه در فضای جان فزای رادکان ییلاق نموده در فصل شتا بطرف جرامید و بایدو اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرموده در اواخر تابستان بقراتپه سرخس که آن را شیر سیل نیز گویند نزول فرمود و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان متواتر پیوست کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود اتکتمور را با سی هزار سوار بر تهور نامزد یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور سنهٔ تسعین و ستمائه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال با آن سپاه محال دانسته تا ولایت سمنان عنان بکران باز کشیدند و اتکتمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیار که میگذشتند پهلوانان خراسان دزدیده بر روی پوشیده بشب مغولان بی ایمان را می‌کشتند بشانه که چون آن سپاه بماوراءالنهر رسیدند قریب پنج هزار سوار از ایشان ناپیدا بود و بدین بهانه اتکتمور بخشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای و قبچقبال با طایفهٔ از ابطال رجال برسم کومک از نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بشغل اوقات گذرانید و در بهار سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه بعزم ملاقات کیخاتو خان و عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را باردو از صلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او را بطرف خراسان باز گردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بار بدان شتافته در اواخر سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت اتکتمور از یورش خراسان بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود بار شاه در زوجه خویش طغان خاتون که ضعیفه عاقله بود کرت دیگر میل ملازمت غازان کرده از خواص ملازمان ساتلمش و السنبوقا را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت محصل پیغام آنکه تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و قصد جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت آنست که شاه زاده جرایم این کمینه را بآب عفو و اغماض بشوید و من بعد بتقدیم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که تا غایت بحسب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده طریقهٔ عبودیت و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جملهٔ مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرد و ریاض آمال ایلچیان را برشحات سحاب عواطف و مراحم خسروانه نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار مرحمت غازانی از مطلع مهربانی طلوع نموده در عقب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سر جسر مرو مرور فرموده در حدود شبرغان بتقبیل نوروز رسید و او در ساعت مبادرت کرده سر اسب صبا رفتار پیش کشید و زبان اخلاص و نیاز بعذر خطایائی که تا غایت از وی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت و رعایتش گماشته رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت بایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف

در اوایل سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه که غازان خان همعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین شد در استراباد بود و در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و این معنی بر خاطر شاه زاده گران آمده بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک

نسخه: تجن

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقهٔ مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنانست که عنقریب شاهزادهٔ عالمیان را بر سریر سلطنت
و جهانبانی بنشانیم و بایدو را مانند حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانیم بشرط آنکه شاهزاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوای متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این ملتمس زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر استصواب نوروز بیک مولای خویش را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا و قراجو متعرض اروغ چنگیز خانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن قضیه رسیده زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در رشت رود مراغه بپایهٔ سریر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و بدین موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرمودهٔ ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آیینی و آقا بر سلطنت ما متفق گشته
بنابراین مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای خویش نیز بر وفق مدعا معاودت کرده در قصور الملک
بملازمت غازان خان رسید و سخنان بایدو را معروض گردانید غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از این
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمائه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانهٔ قریهٔ شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ بگوش عالمیان نام و ننگ رسد امیر قتلقشاه از برنغار غازان
خان بر توکل و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکل عنان ادبار بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار نامدار بقتل رسید بنا علی ذا
بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات همواره میان ما صفت استحکام داشته مرا در ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بر وجهی که رضاء جانبین و مصلحت اهل الوس در آن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و بر هم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه باهم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجو فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول تلقی فرمود و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آش کشیدن مهم غازان را بتحصیل رسانند روی بمنازل خویش آوردند و این معنی بر ضمیر عالم افروز شاهزاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقمور ولد بوقا و
برغوجی را جهت اطلاع بر اسرار ضمایر امرا او ستادند یرلیغ اینجو فارس و کرمان و عراق بجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب مازندران
روان شد و بتعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود اتکمور را برسالت باز فرستاد و ببایدو پیغام داد که من با تو سر یکدلی داشتم
لیکن از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بسرعت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان را مصحوب
نوروز بیک نزد وی ارسال نمائید تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو آغاز تواضع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جمال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجو آن ولایات را بگماشتگان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز در تاخیر گذاشته او را بتکلیف ملازمت خود نمود و نوروز در خفیه با طغاچار
عهد و پیمان در میان آورد که بمعاونت یکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاهزاده غازان را مطیع و منقاد گردند و بشیوه مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر حال مرا باز گردانید غازان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته پانزدهم ماه مذکور نوروز و توقمور را رخصت
داد و ایشان بسان تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاهزاده گوهرشکوه رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی یعنی دیگی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهدهٔ این حیله در حیرت افتاده از کشتن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقاً با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
سعد الدین حموی کلمهٔ توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی را پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و ملت مذموم آباء
گرفت و در آن روز قریب صد هزار مشرک متمرد مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده اند درین اثنا ایلچی که نشان اینجو فارس را بشیراز برده بود باز آمد و بعرض رسانید که حاکم فارس منشوری نقیض مدعای ما ظاهر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته بانقیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نمود و امرا و نوئینان را بتهیهٔ اسباب مقابله و مقاتله امر فرمود مقارن اینحال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عنان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه اردوی غازان خان شد و در ششم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بینهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آئین آئینهٔ دل را بصیقل توکل روشن ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه در ممالک مقرر داشته اند از شوائب تنقیص مصون دارد و املاک طایفه را که گشته گشته اند بورثهٔ ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را با شلاشی گرد از راه گیلان مخافتی به سر بایدو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه یازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه بفرستاد و امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نمود و بمنزلی بموضعی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از امرا که رشته بیکبار اقبال وار از بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از کنار سفید رود که معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد و نوروز بیک بوغدای اختاجی را جهت رسانیدن این خبر نزد غازان روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهتزاز آمد و قورمشی که مقدمهٔ سپاه نوروز بود در حدود نخجوان بایدو خان بی سر و سامان رسیده او را گرفته در تبریز بنظر نوروز در رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که در آنزمان باوجان آمده بود ارسال نمود و غازان خان بوغدای اختاجی را باستقبال فرستاد و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذیقعده سنه اربع و تسعین و ستمائه خرمن بقای بایدو را بباد فنا داد بیت بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرگ هیچ محابا نمیکند از بایدو سه پسر ماند قبچاق و علی و محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تندباد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را بخزان مرگ مبدل گردانید در ذو الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا بمردم نمود و تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود همایون خود زیب و زینت در افزود و همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن بپیچد سرش بردارند و اهل کتاب را اگر جزیه ندهند بخلاف حکم مقنن قوانین شریعت بیازارند و همدران ایام پادشاه اسلام بقراباغ اران رفته قوریلتای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان بر سلطنتش مچلکا دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود و معمول است جلوس نمود و غازان خان هم در مبدای جلوس میمنت انجام بجهت تیمن و تفأل آلتمغا را که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر بسم الله الرحمن الرحیم قلمی گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را بامضا مقرون دارند منصب امیر الامرائی و یاساقشی سپاه را بجناب نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتقلد امر وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی قحقبال [?] و ابلدی و طغاجار و بعضی دیگر از امرا بسابقهٔ سوء غدر بیاسا رالیمغانی [?] اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق مکر و تزویر گشته ایشان نیز بیمن جلادت امیر نوروز عنان بعالم آخرت تافتند و در سنه ست و تسعین و ستمائه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت چشید و در سنه تسع و تسعین و ستمائه صدر جهان نیز از همان شربت جام لبالب درکشید و در همین سال میان غازان خان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد غازان خان را صورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهدهٔ یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطهٔ خونریزی و فتنه انگیزی متوطنان قلاع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند و در شهور سنه اثنی و سبعمائه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب گذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهدهٔ جلادت و کاردانی امیر قتلغشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن اینحال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن دو نوئین جلادت آئین تاخت و بسیاری از سپاهیان غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت برافراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه اتفاق افتاد و او مدت هشت سال

در تبریز

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول از جلوس غازان خان از جانب خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دوا و ساربان با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان آن حدود تاب مقاومت آنجماعت نداشته اند و بامداد خدام موکب غازانی امیدوار اند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بلا انتها بجانب خراسان روان فرمود در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند اما چون از وصول نوروز بیک خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب آنجماعت طی مسافت کرده در حدود هراة بدیشان رسیده و بضرب تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاکت افکنده بقیة السیف را بگریزانید و متعاقب در حرکت آمده و بتکامشی قیام نمود تا وقتی که مخالفان از آب آمویه بگذشتند بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بتشریف سیورغامشی یافت و مقارن آنحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید در خلال این احوال طایفهٔ از شاهزادگان و نوئینان مانند سوکا و برلا و آسنتیمور بن قنقورتای و ارسلان که از ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیوت الاصنام گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمود که سوکا و برلا در آن سفر مرافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بداندیشان باهم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعین خاطر از نوروز فارغ گردانند و آسنتیمور و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده بایجو فرستاده او را از اندیشهٔ خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و بایجو بحسب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت و از باب مواضعه آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمین گاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهیئت مصلح و مکمل گشته بمخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را بسان سراچهٔ دل خود از نور ایمان خالی یافتند وهم نموده عزم گریز کردند در آنحین امیر جلادت آئین کمین گشاده راه نجات بر آن قوم بیدین بربست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمرهٔ را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعهٔ دشمنان را مشروح پیغام داد و در آن اوان آسنتیمور و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربهٔ غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر بیشتر بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان بین الجانبین مهم به استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و آسنتیمور با چند کس از شجعان بر تهور کشته بقیهٔ معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل انجهانی رخت بسافل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین مقویان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بحصلان بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرمیه حکم سیاستش حاصل نمودند اما هرقداق نوئین بر کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب الاذعان باطلاق آن وزیر با استحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود دیدهٔ بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان بیشهٔ بغایت مخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان بیشه بسان شمعی افروخته بیرون خرامید و مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای این راز بگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفهٔ غیبی بوده سر رشتهٔ اختیار بدست عنایت پروردگار دادم

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی ... بگذاشتیم تا کرم او کجا برد

و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسپ پالانی سوار کرده به بیشه بردند و بنا بر آنکه در عهد کیخاتو خان درباره ایشان اصناف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجراء حکم تاخیر میکردند و در آن اثنا بهیات شخصی که در واقعه بر صحیفهٔ خیال

ارتسام یافته بود بنظر من در آمد و از غایت دهشت فراغتی روی نمود و در آن حال سرقداق نویین از شکارگاه مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من
صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مأمور گردانید و چون از آن غش افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قبل من
مانع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند و روز دیگر سرقداق صورت بیگناهی مرا برای انور ایلخانی نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بمنصب ایلخانی اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست
و تسعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در
در سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو دمساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز و مه و سال کند اقبال ز در صلح کنان باز آمد طوایف
انام بار احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند و از یمن عدالتش عتبه جمعیت خواطر و رفاهیت ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم در این سال امیر نوروز
غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شد بنابر آنکه سابقا نوروز بیگ در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش بگماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده در همان سنه مذکور که غازان خان
در ییلاق همدان بود بقلم تدبیر بر لوح خاطر سطری چند بدین نگاشتند که نوروز بیگ با پادشاه مصر راه یکجهتی دارد و میخواهد که باتفاق عسکر مصر خسرو جهانبان را
از میان بردارد و از زبان سلطان مصر و نوروز بیگ مکتوبات مزور جعلی کرده آن نوشته ها را در مجلس شراب در کیسه قیصر نامی از ملازمان امیر نوروز بیگ
که بمصر آمد شد مینمود و در اول میان حاجی بیگ که برادر نوروز بیگ بود نهادند و چون پادشاه این سخن استماع نمود متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر و حاجی
بیگ را بپایه کاه طلبیده نامهای مزوره را از مواضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود قیصر را بضرب حسام نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سوتای و سرقداق نویین تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را بآتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر قتلقشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مصلحت چنان
مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بزبان آوردند
که قلعه معمول فضای صحراست انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد نفرماید و لیکن نوروز
بیگ بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکریان از وی جدا شدند و او با چهارصد کس بهراة شتافته ملک فخر الدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح
داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده آن جناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلقشاه نویین با سپاه جلادت آیین در ظاهر
آن بلده فاخره نزول نموده بجد هرچه تمامتر بکار محاصره و محاربه گرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت و کثرت غوریان حصار مغرور شده روزی با رمضان
و بعضی دیگر از مقربان خود گفت که مارا هیچ پناهی و آرامگاهی بهتر از این شهر نیست و مقرر است که قتلقشاه هرچند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلقشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد کلی نتوان کرد تدبیر آنست که حضرت امیر ملک فخر الدین را مواخذ و مقید گردانیده بنفس
نفیس متعهد محافظت شهر گردد و هرگاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم
و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان استماع نموده فی الحال بعرض ملک فخر الدین رسانید و ملک با خواص
خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت درین شهر از هر صنف مردم هستند مبادا
که جمعی اتفاق نموده دروازه ها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهت محافظت دروازه ها معتمدان خود باز دارد تا این دغدغه از خاطر
مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازه ها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخر الدین
تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر مرون و محمد نعمان را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان دربا و حربها
بر دست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیگ نبود و او بجانب سپاه قتلقشاه تیر می انداخت بالا رفتند و در آن زمان بحسب تقدیر
زه کمانش گسیخت و بدست خشم کمان را بر زمین زده در آن اثنا چشمش بر غوریان افتاد پرسید که بچه مهم رنجه شده اید یلدز جواب داد که ملک مارا فرستاده

بار افتاده که با این درد با در پیش امیر چه بندیم تا از زخم تیر اعدا آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را برداشته بزه بستن مشغول شد و ملک قدم پیش نهاده گرزی بر شقیقه او زد و دیگران آن امیر ستم نشان را فرو گرفته با دست بسته و سر و روی درهم شکسته در خانه باز داشتند و همان لحظه ملک فخر الدین با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه مشغول بودند بهانه طلب نمود و سی و نه نفر از آن جماعت کشته و اسیر ساخته نوروز را با ۵ نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش نزد پادشاه ارسال داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دار اعتبار آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی با عیش بشها طبع تو آمیخته باد / وز خنجر تو خون عدو ریخته باد / هر سر که نه همسر مرادت باشد / همچون سر نوروز در آویخته باد / و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف گردانیده باستان سلطنت آشیان شتافت **گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام** و در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام مینمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه جمعی را بیاسا رسانند که اگر از آن عمل مذموم قیام نمایند و چون ایشان دیوانی باشند بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد با جمعی میدزدید و بیدار و عکان نکودریان را می گرفتند لاجرم این کار را تمام کردند و آن جماعت ازین معنی بتنگ آمده بی اجازه از عراق بقهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافته پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم مبایک را باسب و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و باین واسطه دود از خانها بر آمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالمیان رفتند و غازان خان متوجه دفع و قمع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت از وست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرمود و مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی نکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود قوم نکودر اثری باقی نگذار و رعایا و سایر فرق برایا را میازار و چون اولجایتو سلطان بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده طلب آمدن خود را پیغام فرمود و ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده بین الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالاخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در سنه مذکوره یکی از جهله انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد بشاهزاده تایجو گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو زینت خواهد گرفت و بمجرد شنیدن این سخن بخار پندار بکاخ دماغ تایجو تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و تایجو را با امرا و مقربان و کرامات گوی نادان بیاسا رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی بامداد بعضی از امرا غازان الی انتهاز فرصت نموده شمهء از تعرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نویان که جهة استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع دالان ناور باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده در خلوتی برای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه از خدمت وزارت دستگاه سؤال کرد که آیا حکایت شکایت مرا بسمع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که خیال محال کرده بود که سید قطب الدین و معین الدین بتحریک خواجه رشید بر و تقریر نمایند القصه امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله طبیب را از موجب غیبت پرسید و انجناب انکار بلیغ نموده در سکار که کیفیت آن بهتان را بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نویان را حاضر ساخته فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را غیبت تو که بهمت نموده گفت که صدر الدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه هفدهم رجب باخذ و قید صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوزدهم او را در موقف یرغو احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سرچشمه جود و احسان را نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم در جوی جاندار یک دست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک عوزی گرفته قتلغشاه او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ حیثیت نداشت در روز دوشنبه بیست

و دهم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در اواخر همین سال در وقتی که آن پادشاه باستقلال العزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب بغداد عنان
نهضت فرمود در رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی خاصه فن حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت ید بیضا مینمود مفوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صایب تدبیر کما ینبغی بسرانجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر سر و بخت جوان
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت
اما همدران اوقات بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلاد وبا شایع شده در
بلده شیراز مرض حصبه زیاده از پنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال وقایع مسطوره بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده و بیکبار ناگاه چون در
در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج برآورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این معنی موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آذوقه شش ماهه همراه داشتند از دار الملک
تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام برافراخت و چون حدود صفین محل نزول جنود ظفر آیین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه
را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان در آن جبه پوشیده و با اهبت تمام و مهابت لاکلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام برابر ایشان گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط درآورد و در وقتی که بقوم سید نور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده و دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر
مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد اسبی بادرفتار پیشکش نماییم و این سخن گفته اسبی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و این معنی موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نمودند و اسپان گردن توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده
حمص روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و باد حمله دلیران میدان نبرد نیران تیغ تیز گشته خرمن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قریب پنج هزار سوار از لشکر
ملک ناصر بر خاک هلاکت انداختند و سلطان مصر را آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار گرفتار بمرتبه سرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق برافراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص
گردانید و متوطنان آن بلده را شربت امن و امان چشانید و قلعه قبالتحکی بشهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که نقار
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن توجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلغشاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ولایت حمص و طرابلس و عکه
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حماه و عنتاب و جبل السماق و بیره تا رحبة الشام که از شام شمالی
گویند بسکیتمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورده بیت خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلغشاه نوئین بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلغشاه بسرانجام حوایج
استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم ببعضی
از دلیران قوم گفت که هرکس شر این شخص را از ما مندفع سازد ده هزار دینار بوی سپارم یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متقبل شده تغییر لباس کرد و از قلعه

و از قلعه پایان شتافته تا زمانی که حضرت جهانگیری ماند ان گروه بی شکوه غایب بوده بکناره اوردو آمده دهکوشه تا یک ... و چون شاه معاودت نموده پای در منزل نهاد
همان بود و نعم جوزدان جماعت و آن جمهور بر اقتدار ماسیده و صیاکردانیده و کار بر ایشان تنگ ساخته بود بجهت کرشته از خانه بیرون رود و بهر جانب برق لامع خود را بجنبه رسانید
با انواع آفرین و تحسین سرافراز گشته و بعنایات بیغایات مخصوص و ممتاز شد و قطلقشاه با دو هزار از دلیران در ساحت ابالی قلاع بنهایت برده و دو دیده و دو شب از مواضع خویش
بیرون می آمدند و اسبان و اموال ایشان را بر دیده بعضی کرد و اعیان قلعه می کشتند لاجرم قطلقشاه مصلحت در مراجعت دانسته با امرا و ارکان و حکام شام همراه اوردو ایشان
و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر کرده آب فنا فرو رفته سفینه حیات ایشان بغرقاب فنا رفت و یکشنبه پنجم رجب امرا مقرون با صنائف ... در ولایت موصل
خانان رسیدند و از ان سکندر غبار لشکر بر حاشیه خاطر و دریا و عساکر نشسته بود و آیات منصور ... غره شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نمود
یازدهم ماه مبارک رمضان در ساحت تبریز نزول اجلال دست داده تا غره ذی الحجه مذکور در آنجا توقف کرده بعد از آن روی بهتر بیاورد و چون خیال وصال
عروس مملکت شام همواره بخاطر میرسید فدایی نمود بعد در غره محرم سنه احدی و سبعمایه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم استخلاص آن بلاد شد و بعد از حصول اطلاع
طلب حیان معلوم گشت که سلطان مصر در آن سال القدم قبال از مستقر خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنا بر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی
مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین
خراسانی و امین الدین امامی و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تقریر در نزد اعظم خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در
مجلس شراب سید قطب الدین شمه از آن معنی بر زبان ... غازان خان برآشفت و ... دیگر تمامی نام بردگان مواخذه گشته در بیست و دوم ذی الحجه قاضی صاین و سید
قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیه مقرران بشفاعت بعضی از خواتین بتقبیل این جماعت گردیدند و بجدید عنایت غازانی شامل حال ایشان ... و خواجه سعد الدین
بانعام التمغا امتیاز و استغنا یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمایه غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخت قاضی نظام الدین
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و زبده پیغام آنکه اکر در آن دیار خطبه و سکه بنام غازان خان کنانیده و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر
قیامت اثر ایمن گردند و الا مصریان آن رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم از شاهیان از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر ادای سفارت ملک ناصر نمود
که جواب ایشان را مستعد آن باز گشت نزد غازان خان خواهند برد و قاصدان را با انعام و خلعت و تحف مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان
در وقتی که مدد و حلقه معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده و آنچه دیده و شنیده بودند معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر نیز
بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا تحریر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه
ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزا و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد
و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادای آن را التزام توان نمود اما نقشه استحقاق سکه چنان بخاطر رسید که بر یک طرفی که دینار و دینار است بر یک جانب نام امیرالمؤمنین و
سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه سلطان فراغت
ایلچیان صندوقی مقفل مختوم نظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما برین امر مطلق اطلاع حاصل نشده و ظاهرا مکتوبی است
صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را طوی داد کوس حرکت علم ظفر پیکر بصوب دیار مصر بلند ساخت
و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب حضرت نشان در تبریز توقف نمایند آنگاه براه خود روند که از متحدثات ایام دولت روز افزون بود و توجه فرمود
و در طرف زیارت مشهد حضرت سید ... اهل بیت علیهم السلام والتحیه مشرف گشته تصدقات بمجاوران آن مکان فردوس نشان بانعامات فراوان نوازش نمود
و در پنجشنبه یازدهم رجب بالشکر ظفر پیکر بجانب رحبه رسید و از قلعه بموصل ارسال یافت و خود در جمادی الاخر بصوب شام شتافت و در بیست و ششم ماه مذکور لوای منصور
پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نیز در یک حصار رفتند و حاکم رحبه امیر نجم الدین را
باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر نجم الدین با تحف و هدایای بسیار بقبول خدمت مبادرت کرده بدستبوس پادشاه بایمن رسید و مستمالت جست که چون این قلعه سرحد بلاد شام است
مناسب چنانست که تا آنکه پادشاه با جانب آن مملکت رسد تسخیر آن دیار کند و ... به پنجه رعایت ... و با سلطنت جوره و آن مملکت بیدار شود
هر کاه که تمام ممالک شام مسخر گردد ... مفتوح شد و قلاع ... تسلیم ... خواهم نمود و ... خاک آستان اعلی نهادند

سلطنت ایشان خواهیم نمود و غازان خان بدین سخن معقول التفات ننموده بار دیگر متوجه گردید و در روز سه شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود
بعیش و طرب گذرانیده قتلغشاه نوئین و سونتای و الغو و چوپان و قیتاق را بفتح بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت
و از آنجانب ملک ناصر با عساکر بسیار تا بدمشق شتافته استظهار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر
نگشت بحمص رفت و آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان نیز خود را احباس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فسخ عزم حمص را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان صبح
مرج الصفر بسر پشته بلند رسید و به هامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحری مواج دیدند اگرچه در آن لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول
فرموده بود و لشکریان او در برافراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم
مراجعت کرد اما امیر چوپان او را از این حرکت مانع آمده بنا بر اشتعال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه بر بالای بلندی توقف نموده با لشکر آتش خوی بر سر پشته متوقف
گشته امیر چوپان و قیتاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بمثابه ای بهوا بر آمد که چشم روشنان فلک
تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله زار گردانید و امیر چوپان و قیتاق با جمعی دیگر از دلیران بر میسره آن
مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنابر حمایت بسیاری از مصریان منهزم گشت و ملک ناصر با ده هزار سوار بطرف جوانغار پای ثبات استوار داشته در آن
اثنا لشکر غازان از عراق و اطراف بی جهتی روی گردانیدند و سپاه بهم برآمد هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند میسر
نپذیرفت و هر کس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پویه کند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان بهزار حیل جان بسلامت بیرون
برده در تحصیل برگشتگان سعی فراوان کرد و اما قیتاق با زمره از امرا اسیر پنجه تقدیر گردیدند قتلغشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب بانواع تعب در آن پشته گذرانیدند
و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر بر زده با نور اقتدار آثار حوالی پشته که قتلغشاه را احاطه نمود و سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن پشته در آمده
لشکر غازان بر پشته در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید بنابر مصلحت فرموده بتقدیم رسانیدند قتلغشاه با
هواخواهان از آنجا پایان رفته و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشوره زاری رسیدند که آب مرج الصفر آن را یافته بود و اکثر برگشتگان با اسب و سلاح
در زیر گل فرو رفتند و بسیاری از کشتگان معرکه بجا و صغار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان در آمد و ملک ناصر بدین وقایع قانع نشد امیر دمشق را بتعاقب
سایر برگشتگان مامور گردانید و او تا ناحیه رحبه رخنه در حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرمود و فتح نامها باطراف بلاد
و امصار ارسال داشت تیغ ظفر همعنان نصرت اندر رکاب رایت معاودت بصوب دارالملک خود برافراشت و امرای مغول مغلوک و بدحال در
نوزدهم رمضان بموکب ایلخانی پیوستند غازان روز دیگر بصوب بلده اوجان روانه شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمقصد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخت
و قتلغشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را در موقف یرغو باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نمود و چند روز بیک را
فراسود و راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه مساعی جلادت بتقدیم رسانیده بود با آنکه قاعده چوب زدن بسه چوب تادیب گردید اما بعد
باصناف عنایات ایلخانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمائه از اوجان بدارالملک تبریز خرامیده
چند روز بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عنان عزم بیورت قشلاق گردانید

ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل شید و نفاق

غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمائه بعزم قشلاق بغداد از دارالسلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد
و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و هبوب باد برف عزیمت نهضت فسخ نمود و چند روز در آن حدود توقف نمود
و در آن منزل امری عجیب غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر کلک قدر در صفحه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال
بشرح این مقال بتقریر میفرماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق مغولان محل اقامت انداخته بود بسبب اغتشاشی که بواسطه رشید و زرق جمعی از
تبریزیان و عامه مرید و معتقد خود ساخته بود و مشهور ساخته الافرنگ را بانشر او زنک بشارت داد و دیگری از مریدان خود که محمود نام داشت باره فرستاد
باعتقاد تقیه جهت بعضی از طلاب آستان ایلخان بسلطنت الافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی بافوجی همدم گشته چنین گفتند که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی داشت دست بر منبع پنهانی به آن راه از جمال مسند نزد شیخ یعقوب می آید و چنان فرا می‌نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را به پادشاهی
برداشته‌اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته‌اند و این هذیان بسمع خواجه سعدالدین صاحب دیوان رسیده در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید
و جانی اجتماعی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصرالدین یلچی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را
بدرگاه پادشاه آورده و غازان بنفس خود بپرسش القضیه مبینه نموده جریمه آنجماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور
یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود بپایان انداختند و کار مریدانش را به تیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت
امّا بالاخره او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب‌نمای غازانی از مهم دشمنان باز پرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان مقصور
ساخت و خواجه سعدالدین محمد را که بسبب مساعی جمیله او اسرار معاندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل و علم ارزانی داشته یک
هزار از لشکر مغول را تابعین او مقرر گردانید و آنجناب را مع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه آنحضرت را
طوی کرده و پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد **ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان**
غازان خان که بواسطه غلبه بیماری الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق جومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن
ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اوایل فصل بهار که
سبزه چون دل غمزدگان از جای برخاست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثناء راه اشتداد مرض بجایی رسید که قوت
ماسکه از امساک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آیین به تیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان
و دیدها و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت
و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمائه در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گویا داشت قوت محرکه انسانی از تحریک باز ایستاد
لوای توجه بعالم عقبی برافراشت امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش بدارالملک تبریز بردند و در گنبدی که
در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود بر نهج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن قبه عالی و سایر عمارات
غازانی عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر شمه‌ای از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده
آن بانی مبانی جهانبانی** واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشرف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین تزیین داده‌اند که سلطان
محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم با خبر و از مخففات فنون هنر و طبع پاکش
دراک جواهر مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت
مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی حیلتش موجود و همواره نظر خجسته اثرش مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند
شیر پر شمشیر و در ایوان بزم بسان ابر نیسان گوهر ریز بتکلم بلغات مختلفه سخن گفتی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت
انساب و آداب سلاطین اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع بیشتر وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود
و آنخسرو مؤید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت نصیبی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت
بر الواح ضمایر ایشان می‌نگاشت در تقویت ارکان دین نبوی و تشیید امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد می‌نمود و در تاسیس مبانی سلطنت و جهانداری و تمهید مراسم
عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نه بود و دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی بیست حکایتست که خامه بلاغت مآب از کتاب
جامع نقل می‌نماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید **حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت
بعترت طاهره حضرت رسالت پناه** نقلست که غازان خان بعد از تحلّی بحلیه اسلام و ایمان در خواب حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
و سلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در آن مرتبه امیرالمؤمنین علی و سبطین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه تعریف عترت
طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت بایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار بگشائی لاجرم

محبت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام نموده و جهت آن زمره عظیم الشأن در اطراف بلدان چند دار السیاده
بنا کرده وظایف کرامند تعیین فرموده و گاهی بر زبان می آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت را
میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد مؤکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه معتقد و ز بست
بان طایفه کریمه لوازم بنده مندی بجای می آرم و آن بانی مبانی جهانبانی چند ماه از جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرموده تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد
مقدسه حایریه آورده اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرموده اکابر و اشراف و سروران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته طوی نموده روی باصحاب علم و فتوی
و ارباب زهد و تقوی آورده بدین زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس فقر و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت بر افراخته
باید که نیکو بیندیشید اگر از عهده لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد نهایت مستحسن است و تفوق در رتبه شما نسبت بسایر خلایق مقرر و معین
و الا هیچ چیز فضل و اعمال شما مجانست و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت تحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهة مرا بر مسند سلطنت نشانیده
که امتثال فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند برگشایم و بر من واجبست که حق
گویم و طریق حق پویم و بدکاران را بجزا اعمال ایشان برسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود
حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبه ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطه صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم پس انسب آنست که از سنت سنیه خیر البریه علیه السلام والتحیه اصلا تجاوز جایز
نداریه و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت
خود را نیکو گردانیده بجهل مدعیت و متابعت هوای نفس در مورد بدیه و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید
هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد بشرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر پروای این اقوال ننمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده ان القلوب
علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینه دل من عکس انداز و شما مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید
آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقه عظیم الشأن که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست مستغرق و
متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در تفصیل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه

از سیاق کلام قدوة فضلاء آفاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حالی که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف تمیز عالم
از جاهل نمی توانستند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفه از جهال و سفها ظاهر شده در راه وقاحت
پرورش افکندند و امرا مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و بر مسند نهاده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی بدست کردند و در تنگنای
مرتبه عالم علما کوشیده کار بجایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل بمراودی تفصیل
قضایا و فرق برایا پرداختند میان ایشان بمخالفت اتفاق افتاده معارضه یکدیگر پرداختند و اکثر از منازعت نمودند که بمقولات خباثت نفس و دنائت
طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت با آن طایفه داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر ایشان قیاس کرده دیگر احترام هیچیک از علما قیام
نمودند و نهایت کار بدانجا رسید که بعضی از ظالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت تا کار بدان
گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان بمحال مزوران بدافعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند
و بقاضی رود و در وقت رشوت داده در ثبوت مدعای خود بلیغ شرطا اهتمام بجای می آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهة رنجیان گذاشت تقلید جملوه مکان

ومستاکلات متقدمین قبالجات می نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بمغولی صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می انجامید و هر یک را مبلغها خرج شده آن قضیه بمقطع نمی انجامید و گاهی
میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بران مهم غرض گرفتن
رشوت کاری بود بنا برین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال
مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید همت عالی
نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران مفسد و حقیقت بطلان کاتبان متقلب برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بداعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا هر کس
از اهل تزویر در هر جا باشد عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان شر بتحقیق انجامید و قبالجات دعاوی
ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بمرافعه
آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه برین
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهة فیصل قضایا بدار القضاء رود و قاضی
بهیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس نابود کرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اعتبار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند
و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گوی باشد مادران و نبیرگان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان
و امیران تومان و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
باشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی متصدی تدوین
منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر فروشد یا
بگرو نهد و اگر ظاهر شود که شخصی برین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی و مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت مقصور بر آنست که امور جمهور رعیت
عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا براه یا بروجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود امعان نظر کنند
و قبالجات پیرا که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آنرا دستور ساخته خواهد که بحکایت قوی دستی مدعاء باطل خود را بثبوت رساند اصلا
مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده در امجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشانها غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در بیستم رجب سنه تسع و تسعین و ستمائه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان
گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

محبت اهل بیت پیغمبر آخر الزمانی در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده نقبا و سادات را تعظیم و احترام تمام مینمود و جهة آن زمرهٔ عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیاده
بنا کرده و وظایف گرامند تعیین فرمود و گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و به بزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت
میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد موکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه معتقد دارست نسبت
بآن طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می‌آرم و آن بانی مبانی جهانبانی چند سال از جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد
مقدسهٔ حایریه آوردند و اراضی کربلا را ناضر و سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند

حکایت ثانی در باب نصایح غازانی

سلطان محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روزی که قوریلتای بزرگ فرمود و اکابر دانشور و سران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته خطوتی نمود روی با صلحا و اهل علم و فقها
و ارباب زهد و تقوی آورده بر زبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس اهل عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت
باید که نیکو ببینید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد فغایت مستحسن و تفوق درجهٔ شما بر خلایق بسیار
و الا فمتیقن افعال و اعمال شما خجالت و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و بتحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت
که اقبال فرمان ان الله یأمر بالعدل و الاحسان نماییم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند برگشاییم و بر من واجبست که حق
گوییم و طریق حق پوییم مجرمان را بجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکانرا پیش بود
حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صور شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم و پس النسب آنست که از سلسلهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیه اصلا و اجداد در جهان
ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و نیت
خود را نیکو گردانید و بحبل دیانت و متابعت هوای نفس در نورزید و با یکدیگر در مقام تعصب مباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت پاشید
هرگاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صدور یابد بشرف تنبیه ارزانی دارید و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر افتد که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر بر وای این اقوال نمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرمودهٔ ان القلوب
علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینهٔ دل من عکس اندازد و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید
آید و بسی فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقهٔ عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالیمکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و فطانت
متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند

حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایای دینیه و تقویت امور شرعیه

از سیاق کلام قدوهٔ وزرای آفاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرسد که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف عالم
از جاهل نمیتوانستند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میدانستند و این معنی بر طایفهٔ از جهال و سفها ظاهر شده در راه دغل
بر و ش افکندند و امرای مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و بر سو نهاده منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در تحصیل
مرتبهٔ اعاظم علما کوشیده کار بجایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل مراد دل یافتند در فیصل
قضایا فرق برداشتند میان ایشان بمخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند و از عقد منازعت نمودند که بسوء افعال و خساست نفس و
طمع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت با طایفه داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر آن قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام
ننمودند و نهایت کار بدانجا انجامید که بعضی از ظالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت کردند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و گواهان
دروغ سمت شیوع پذیرفت و مفسدان محتال و مزوران بدافعال کهنه قبالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند
و بقاضی و دادار وجه رشوت داده و بر ثبوت مدعای خویش شرط اهتمام بجای می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

مشکلات متقدمین قبالجات می‌نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می‌شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بمغولی صاحب اختیار توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می‌انجامید و هر یک را سالها خرج شده آن قضیه منقطع نمی‌انجامید و گاهی
میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی را خود در حین اشتغال بدان مهم غرض گرفتن
رشوت کاری بود بنا بر این مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال
مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید همت عالی
نهمتش بر تقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور رموز آن مفسد و حقیقت بطلان کاتبان متقلب برای عالم آرایش ظاهر گشته
جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود سیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و معتمدان نیکو اندیشه برگماشت تا هر یک
از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی نمایند و بدین جهت بسیاری از تزاویر مفسدان شریر بتحقیق انجامید و قبالجات مدعیان
ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه بهمگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شده در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل المراتب قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بمرافعه
آن نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیه بایع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای هر یک از این فرامین مطاعه برین
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیه فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امرا و وزرا بخانه خود نطلبد و همه کس جهة فیصل قضایا بدار القضاء رود و قاضی
هیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هرگاه حجتی نو نویسد قباله کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس نابود گرداند و از هر کس تلجیه و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده برگاو نشانده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر هیچکس را اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه جماعتی از اهل اعتبار را جهت حمایت بدار القضا حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند بمرافعه آن
قضیه نپردازد دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم بنشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و در جمیع دعاوی مشکله برین موجب عمل نمایند
و کیفیت را مسجل ساخته خطوط خود را بر آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن کعت و کوی باشد مادران و نبیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و دامادان
و امیران تومان و هزاره و صده و دهه و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
باشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر بداند که دیگری می‌نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی معتمدی تعیین
منصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر بفروشد یا
بگرو نهد و اگر ظاهر شود که شخصی باین فعل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت ما مقصور بر آنست که امور جمهور بنهج
عدالت فیصل پذیرد و مواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلجیه و تزویر مسدود گردد چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا برایا بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه معرا بود و امعان نظر کنند
و قبالجاتی را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آن را دستمود ساخته خواهد که بحکایت قوی دستی مدعای باطل خود را به ثبوت رساند اصلا
مسموع ندارند و مرافعه آن قضیه نکنند و هیچ آفریده را مجال تمرد ندهند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرمائیم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان را غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در بیستم رجب سنه تسع و تسعین و ستمائه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سوادها نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط ایشان
گرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلجیه مجتنب و محترز بوده از مضمون فرامین مطاعه تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کند مستحق تهذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل المعنی منشور رسیم آن بود که از جمله معضلات امور که در میان عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه برین وجه می‌تواند بود که بعضی از مردم مزوّر قباله‌ای بنام ملکی خود را اکثر میسازند و گاهی بعضی از آن قبالجات مکرّره را بنام اولاد خود در دست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده دیگریها نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اول یا شخصی از ورثه او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت خود را بثبوت میرسانند و چون بطریق مثلی که مشهور است قاضی بد و گواه حاضر است بصحت آن قضیه حکم میکنند ما درین ولا همت عالی نهمت بر دفع امثال این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مرافعه ملکی آید نخست بدار القضا رفته و مرافعه نموده و بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و اگر آن ملک را بمشتری بیع کرده اگر تمسکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که درین باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و تمسک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملک خواهد که در حق کسی اقراری کند هم برین موجب بتقدیم رسانند و درین نشان چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتّاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را مشخص سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و هر کاتبی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یکدرم حق الکتابه بستاند و اگر معامله از صد دینار زیاده بود یکدینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه نشیند طاسی پرآب بر کرسی پیش خود بنهد و بر دعوی که منقطع باید صکوک قدیمه آنرا در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه اگر ظاهر شود که وکیلی از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده تعزیر و تشهیر کنند و هر قاضی که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما نشان چهارم اشتمال داشت بر تاکید احکامی که در فرمانهای مذکوره اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة ممالک از کنار آب آمویه تا حد مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده بر معهود اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی را ظاهر العداله بینند قناعت ننمایند و در هر قضیه که انها بتفریق نموده مادام که صدق مقال ایشان تحقیق نینجامد بر ثبوت مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت کار فرموده مادام که مضمون آن صحایف را از شایبه بطلان و تزویر مبرا نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هرگاه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم منافقه شرعیه داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیقت هر یک از آن دو تمسک که بظهور پیوندد بصاحبش داده قباله باطله را در طاس عدل بشویند و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را بامینی سپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه والتباس بالکل مرفوع شود و حق در مرکز خود قرار گیرد دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهانی در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بحسب تلجیه اقرار بملکیت دیگری نموده و بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت هر آنکس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان بالتمغا همایون رسید غازان خان فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند

حکایت چهارم در بیان رنج و بالی که از ممر زر بسود دادن واقع بود و غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت

تا بسود عنبرین پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه بکمک آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آنرا بر وجهی ستاندند که مرابحه تمام بحصول پیوست و آن حال را جمعی از مفلسان مشاهده کرده زر بسود قرض نمودند و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و بدان وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر سند قورچیان بدیوان برد ثمن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان بر محل العقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت را توفیری تمام بحصول موصول شد لاجرم جمعی کثیر از ترک و تازیک بتمشیت آن مهم پرداخته پیوسته زر بسود می‌ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان می‌بردند و ایشان مبلغها از آن طایفه رشوت گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بکیفیت توفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و سوداگران

و سوداگران مبلغی دیگر حق السکوت بدیشان میدادند تا مهم کفایت میشد و آهسته آهسته این سودا و معامله بدانجا انجامید که زمرهٔ از سوداگران بعضی از بتکچیان را
که خط مغولی می توانستند نوشت خدمتی کرده التماس مینمودند تا از زبان امرا قورچی سیزده بالمبلغهای کلی در قلم می آوردند و بتدریج در دست هر یک از مزوّران
آن مقدار سند و برات جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه یافتند داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و
آنجماعت هر روزه ببر دیوان رفته وجوه نابود خود را می طلبیدند و اصحاب دیوان از ادا عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
بتحقیق پیوسته که شما را در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امرا قورخانه و بتکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می توانم که در عوض هزار دیناری
که برات بدست دارید دویست دینار بشما رسانم مشروط بآنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آن عا
مضایقه کرد صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ میباید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرائی هست گفت بلی مختصر حجرهٔ دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت
دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی فاضل نیاید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی را که سرائی
نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا تمام بسرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال
و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکوره صلح نموده خواجه وجوهی که تمسّک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوالوصول
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصهٔ سوداگران از جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید **حکایت دیگر** در این باب که در زمان
سلطنت کیخاتوخان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خسیس دون همت بوده و هرگاه که بدرگاه پادشاه می آمدند صاحب دیوان از ایشان
مال می طلبید می گفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر یا جنس بسود قرض کنیم و بر این تقدیر ما را زیان کلی می افتد خواجه صدرالدین احمد بواسطهٔ اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید بسع مرابحه در حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که به ده دینار می ارزید بسی دینار قرض
میکردند و بچهل دینار بصدر جهان می دادند و نواب دیوان آن جنس را به ده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهت خود بر میگرفتند و نصف
میگفتند که از این جنس زیاده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه برات دار پادشاهی می نشست لاجرم
تمامی اموال ولایات بالایعنی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافته مهم گیخاتوخان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگان چند هزار گوسفند جهت خاصهٔ صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار بدان شرط که بعد از انقضا
دو ماه از روز بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی
از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرابحهٔ دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقهٔ که معهود بود
قبالهٔ اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آنست که قرض
عباد بخلاف شریعت مطهره زر بسود میدهند و در شعبان سنهٔ ثمان و تسعین و ستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریدهٔ زر بسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زر بسود از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
محدث ننهاد **حکایت پنجم در منع تکلّم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور فتنه انگیز** جامع رشیدی مسطور است که در اوان که غازان خان
بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان
ظفر می یافتند یا کاری از پیش می بردند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطهٔ شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که انگیختیم این مهم میسر پذیرفت
و اگر قضیه بر عکس میبود بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور در لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب و
منکوب گردیم و این سخن عموم تمام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تاژیک بامثال این مقال تکلم مینمودند و اینمعنی بر مزاج ایلخانی گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده واست وسخن بکفر میشود ومیباید که هرنیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند وهر بدی که وقوع یابد آنرا نتیجهٔ افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشار آن عجب وکبر باشد تکلم ننماید وهمه کس امور خیر را بفضل حق سبحانه وتعالی نسبت کرده هر شر که پیش آید نتیجه گناهان خویش دانند ومنشیان آستان ایلخانی در این باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند وهم در ان اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع واسواق مست یابند گرفته برهنه سازند ودر میان بازار بر درختی بندند تا هر کس که بر وی عبور نماید زبان شماتت وسرزنش برگشاید وبواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مستان ومعولان مست مجال تردد نداشتند در مهد امنیت آرمیدند وبفراغ بال در کوچه وبازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند وهم در ان ایام آن خسرو پرویز احتشام فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار ونیم کابین نکنند وچون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن وشوهر طریقهٔ محبت وموافقت مرعی باشد هیچ کس ایشانرا از یکدیگر جدا نتواند کرد وهیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس درگرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد وناکح را از آن مرضی متصور نیست واگر بین الجانبین اتفاق واتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد واین معنی بخشم وغضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت ونزاع قایم بوده هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد وبگفتن لفظ طلاق مرافقت بمفارقت انجامد هر یک از زن وشوهر از جنگ وعربده نجات یابند وجفت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه من الصلوة اتمها وانماها مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهور مسطور است ومذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور وهم در ان اوان فرمان آن پادشاه عالی شان بنفاذ انجامید که زنان وکنیزان را باکراه در خرابات ننشانند وجمیع اصناف خلایق احتراز واجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب ولازم دانند

حکایت ششم در دفع انواع جور واعتساف ووضع قوانین معدلت وانصاف

اشراف مورخین باقلام بلاغت آئین بر اوراق روزگار ودفاتر لیل ونهار نگاشته‌اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال وجهات هر یک از ولایات را بمبلغی معین قطع کرده عنان داد وستد هر بلده را در قبضهٔ اختیار حاکمی می نهادند ومسیورغالات وادرارات ارباب عمایم وسایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهة تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان وبراة داران متعاقب ومتواتر بدان ولایت می فرستادند وحاکم در اول سال مال وجهات دستوری را از رعیت مستخلص میکردانید وآنرا نتیجه ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی ببهانهٔ ضیافت ایلچی واحیانا بعلت اولغه وعلوفه برات دار مبلغهای کلی توجیه میکرد وبعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد وبدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی وعجزه وضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی ودر اکثر احوال براة داران بحصول مقصود بازگشته براة بدیوان آوردندی وعوض طلب نمودندی ودیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقیست بی قاعده کرده‌اند که وجه براة شما را نداده‌اند وکرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی که وجه ایشانرا بزودی وصول دهند وعذر نگویند وباین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی وهر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده بنهایت تشدد بجای آوردی وبنا بر آنکه حکام ووزرا واصحاب دیوان اعلی را پیوسته بخدمات لایقه وتبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بر در رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده بسمع قبول نشنودی بنا بر این جهات ویرانی ولایات در جه کمال یافته بود وشرار آتش ظلم وبیداد بهر شهر وکشور تافته ورعایا بیچاره از کثرت حواله ومطالبه بغایت مغموم واصحاب علم وکمال از وصول ادرار وسیورغال محروم چون در اوایل سال مستحق نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت‌اند انشاء الله تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد وبعد از آنکه چند گاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی زیرا حاکم براة بر تعاقب رعایا نوشتی وبنا بر آنکه تا آنزمان اضعاف مضاعفه مال وجهات دستوری نقد وجنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت وزراعت عاری وعاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند وبعضی که بسبب عجز وضعف در مولد ومنشا ماندند در ماه سرا از ارابه آورده در منقولها بسر میبردند وهر گاه محصلی بقریه یا محله رفتی او بدیرا که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی وبرهنمونی او در ویشان از سردابها وخرابها بیرون کشیده تعذیب نمودی واگر از جنس مردان کسی نیافتی زنان را دست بدیده بانی تعیین کرده بودند که هر گاه کسی پیدا میشد ایشانرا خبردار میساخت تا پناه بجاهای لا ریز میبردند نقلست که در سنهٔ احدی وتسعین وستمائه که علی خواجه ولد عرشاه سمرقندی حاکم ومستاجر یزد بود وصاحب ملکی بفیروزآباد که از معظمات قصبات آن ولایتست رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا چیزی از مال گانه خود تواند ستد ومدت سه

[illegible]

و قسمت شبانه‌روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده نمیدید مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشتبانی و دو رعیت را چوب میزد تا قلقه مطالبه و یک حبه محصول
موصول نمیکرد بالقصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و جناح خافقین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه بتوجه
تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شد فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از دادوستد کوتاه ساخته عنان حسبان
انکار را در قبضه اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزراء عظام برحسب یرلیغ مطاع بهر مملکتی از ممالک محروسه نویسنده راست قلم ارسال داشتند که تمامی قری و
مزرعه‌ها آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نمایند و واجبی هر یک را علاحده بر سبیل عدالت قرار نهند و املاک و اوقاف رسما
متصرفان مثبت سازند تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را
تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هرگاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری مشخص گشت و قانون مال حجابت بر ولایات
مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت دادوستد هر ملکی نویسنده معین نمودند که در اردو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی بر دفتر ثبت
باشد مفصلا در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا عملیه واجبی خود در وجه ده دیم
و حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصه براة دار را وصول داده تتمه را بخزانه عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان مطلقا بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده و نویسنده را دست
برند و بعد از این حکم بجهت کاه داروغه رود و از اعمال همدان پروانه داد تا بتکچی برای بر ولایات نوشت و کیفیت این حال بعرض رسید و ایلچی متوجه
همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بوصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از ارسال حاکم در راه و یکه تحقیق از عمال آن بود و آن نویسنده را
نهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یک دینار و یک من بار بر هیچ حواله نماید چه جای
علفه و علوفه و ساوری و دست توجیه برآورده ابواب تخصیص بر گشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون در گذشت و محصول ولایات
سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صواب نمای غازان خان چنان اقتضا کرد که آن قاعده پسندیده را بر وجهی موکد گرداند که بسبب تبدل
زمان و تغییر دوران و حدوث وقایع و وقوع حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند نمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تخصیص بر روی رعایا نتواند
گشود بنابر آن فرمان لازم الانقیاد نفاذ انجامید که تمامت ولایات دفاتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و
معتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعه مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن از وجود تقصیر راضی نگردند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره
سنگی یا صفحه که از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و بجهت موکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام
هیچکس از فرق انام تغییر و تبدیل این قانون راه ندهد و هرگاه که آن صفحه منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانه مذکوره نموده نسخه تمام نقل ستانند
و درین باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صادر گشته سواد آن را باطراف و ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان
باید که بمقتضای قانون آلتون تمغا از دفتر واجبی که مقرر شده بی زیادت و نقصان بحضور سادات و قضاة و ائمه و عدول و اکابر نسخها برعایا
بهر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین مستحکم گردانند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشند و از صفت تغییر و تبدیل محروس و مصون مانند و هر کس را از وجوه العین و اجناس برحسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین
گردد ادا نماید و همچنین با خود داشته اشعار این بر تخته مرتسم گردانند و باید که هرگاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید جهت او خیمه در میان آن موضع نصب کنند
و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود با فرج و خزانه داری بوی رسانند و او را بعد از آن باسم علوفه و قلقه چیزی ندهند و نگذارند که
نوکران خود را به محصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا طریق اهمال و تغافل مسلوک داشته میعاد و مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل
ایشان را گرفته جرمانه ستاند و هر کس را که بتقصیر متهم باشد بعد از چوب زند میعاد وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده
میشود مقرر بود میعاد وجوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا هر موضع از آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بران موجب جواب
گویند قبچور و متوجهات رعایای ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و متوجهات صحرانشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

اموال

ماخوذات تمغا بموجبی که مناسب هر ولایتی بر خط علمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعی استوار گردانند تا بران موجب بقسط وصول دهند و زیاده و نقصان
خلاف ننمایند حرف از جمله متوجهات یکساله هر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نصفی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز
نصفی دیگر جواب گویند خراج و مالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که
بوقت ارتفاعات صیفی جواب گویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند میعاد و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیری و سردسیری
شتوی و صیفی و از بعض مواضع که صیفی ندارد بر موجب دفعه ولایت گرمسیرات از شتوی و صیفی شتویه آنکه گندم و غیره آنچه مقرری هر موضعی باشد بیرون از موضعها
بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحد و معین شده بقابض تسلیم نمایند و غایة مهلت آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از موضعها
مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحد و معین گشته و بقابض رسانند و غایت مهلت آن چهل روز است دفعه سردسیرهای صیفی و آنچه صیفی نداشته
باشند شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنحد و معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از
موسم غلات تمام و کمال نقل کنند با نباری که در آنحد و معین است و غایت مهلت آن هشت روز است **حکایت هفتم در کیفیت آمد شد**
ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیزخانیان جهت سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار هر شهر و ولایت آمد شد
ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع مییافت و تمامت خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و شحنگان ممالک و قوشچیان و پارسچیان
و قورچیان جهت جزوی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هرکس که در شهری با شخصی خصومتی داشت و حاکم بغور قضیه او نمیرسید رجوع
بدرگاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته با ولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در هر یامخانه قرب پانصد سر اسب میبستند گاهی کثرت
ایلچیان بحدی میرسید که آن الاغان بسواری ایشان وفا نمی نمود لاجرم هر ایلچی که در اثنای راه بگله اسبی میرسیدی یا کاروانی باز خوردی الاغ گرفته سوار شدی
و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا و بیابان اسبان سادات و قضاة و علمارا که متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده
و تنها ماندندی و این مهم بدانجا انجامید که طبقه از راه زنان خود را بصورت ایلچیان مسافران بموده الاغان ایشان را بارخوت میگرفتند و بهر طرف میخواستند
میرفتند و گاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد گرفتن الاغان قانع نمیشدند و بهر قریه و حیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه الغه دستوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند
و قولتقه ایشان جامه و عمامه بیچارگان میربودند و چون هرکس از ایلچیان نوکر بیشتر همراه داشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بسعی
بسیار جمعی کثیر از نوکر و اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که بحکم ... او را میشناختند و بمصلحت جزوی تهم بجائی میرفت دویست سیصد
سوار همراه داشت و معارف الطایفه را قرب هزار سوار لازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست سیصد ایلچی
جهت علوفه ایلچیان میهادند و حاکم میگفت که بجهتی را که در سرانجام آن قدغن بیشتر است پیشتر بسازیم هریک از ایلچیان میگفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب
میان ایشان نیران نزاع ملتهب گشته هرکس غالب می آمد واروغه را از تشنه و دیگران نجات میدادند و اکثر ایلچیان بی آنکه کار ایشان سامان یابد باز میگشتند
و بدین جهت اختلال بدان امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضررها که از ممر ایلچیان بمردم میرسید آن بود که رئیسان ولایات ایشان را در خانهای مزارعان
و محترفات فرود می آوردند و آن معلولان مسلمانان هرچه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی تملک خود تصور کرده تصرف مینمودند
و گاهی دست بزن و فرزند مستمندان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند **نقلست** که نوبتی پیری صاحب ناموس بسر دیوان حاکمی رفته بزبان عجز
و نیاز گفت که ای مرا وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدبانان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من گذاشته اند و مرا
دختران نیز هستند و چندگاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه
بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اگر چند سال دیگر حال برین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و
بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در نیشابور بهمین دستور اتراک بیابانی در سرایهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده
او را گفت برو و اسب مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود تا بسخن التفات ننمود و ترک بایذای او مشغول گشته آخر الامر نوعروس جمیله که آن اوقات بنفسه
در مدبر داشت افسار اسب را گرفته بکنار آب برد و در آن حین سلطان بدانجا رسید و آن عورت را بدان صورت دیده پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال لطیف

و لعریب را باس بر زینت و زیب اسپ با آب آورده جواب داد که ظلم و بیداد تو و پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانهٔ شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمایید و بعون پروردگار کان رسید آن پیر فقیر هر چند ازین نوع سخنان بر زبان
آورد هیچکس جوابش نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نیفتاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکور اطلاع یافت عنان توجه
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف گردانیده اول حکم فرمود که جهت ایلچیان خاصهٔ ایلخانی که بمصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد مینمایند در شوارع
بزرگ در سه فرسنگ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسپ فربه نگاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بآلتون تمغا داشته باشد از آن یام خانها الاغ دهند
و الا فلا و یامخانهارا بعهدهٔ یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن مواضع معموره تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امراء سرحد باعلام احوال
مملکت و مال ایلچی از آن شوارع بدرگاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوئینان را چند کاغذ سفید موشح بآلتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان
الاغ نویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و فرمود که اگر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بیامچی رسانند تا او بر اسپ یام نشسته بیام خانهٔ دیگر برد و از آنجا یامچی دیگر تاخته بیامخانهٔ دیگر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون این حکم
بعمل آمد بتجربه معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسنگ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن قدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اگر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمی توانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی اخبار را
از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسنگ راه میرفتند و چون یامخانها خاصهٔ ایلخانی بموجبی که مسطور گشت ترتیب یافت
غازان خان بابطال تمامی یامهای تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانهٔ عامره فرود آمد و همه را بداد از یرلیغ واجب الاذعان نافذ گشت
که بغیر از نواب درگاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اگر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را مقید
و محبوس گردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصهٔ ایلخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانهٔ عامره علوفه دهند تا دیده مزاحم رعایا نشوند و چیزی
نطلبند و بعد از ایام آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهر ایلچی خانه ساخته در آن منزل فرش و اوانی و سایر ما یحتاج ترتیب نمایند تا دیگر هیچ
ایلچی در خانهٔ رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی فقرا نگشاید و بواسطهٔ نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت
آرمیده بیشتر از پیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان**
مفسد و تتقاولان متمرد پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد بسیاری از اشرار سر بدزدی
و قطع طریق بر آورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میبردند و جمعی از آن طایفه در میان روستائیان و صحرانشینان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را بر چگونگی حال سوداگران اطلاع میدادند و زمرهٔ با تتقاولان و راه داران طرح محبت در
افکنده بودند بنابر آن چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه مدعا داشته بهانهٔ راه داری از مال تجار کان میگرفتند بعد از آنکه دزد و حرامی
همراه شماست یا آنکه راه مخوفست از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه گشته بکمین گاه می آمدند و هیچ کاروانی از دزد و راهزنی نقد نصرت
نمی دید که از تتقاول نیز که قطاع الطریق گاهی کاروانی را بخورد و تتقاول در هر سفری در چند موضع مردم را گرفته به بهانه مال ایشان را میبرد و چون
غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت بکلی همت بر توجه امنیت طرق گماشته نخست حکم فرمود که بهنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
از اهتمام پیش نگیرد و تنگنان در رفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهدهٔ خون و مال رفیقان بیرون آید دیگر فرمود که هر قریه و قصبه و جبل خانه که بموضع
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیگر فرمان داد که اگر ظاهر شود که شخصی از خیل ترکان با دزدی
طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنگاه امیر تتقاولی را که این شیوه را میسر بود بدفع شر آن طایفه مأمور فرموده و او در آن باب
غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را بتیغ سیاست بگذرانید و زمره را دو شاخه بر گردن بدرگاه پادشاه آورده
محبوس گردانید بعد از آن غازان خان بالکل یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و از هر چهار
دراز گوش که رخت تجارت بار داشته باشند نیم آقچه گیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهار پایان خالی و آنچه ماکولات غله بار داشته باشند اصلا چیزی

منزل

نستانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد بهر راهداری که بآن موضع نزدیک تر بود دزد را پیدا کنند و اگر نه از عهده بیرون آید و جمیع راهداران را با میر تومانی و الله مقرر بکنند که در زمان ارغون خان سردار تقاولان بود سپرده و او را در باب تمشیت آن مهم تاکید تمام کرده فرمود که شوارع را بمردم معتبر سپارد و بر سر راهها میلها از سنگ و گچ بسازند و لوحی که مدد راهداران و آنکه از هر چارپای چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل محکم کنند تا هر گاه که کاروانی بدانجا رسد و بر مضمون آن اطلاع یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی براه داران ندهد و امیر تومانی حسب الحکم بتقدیم رسانیده مسافران از قطع طریق و جور تقاولان فراغت یافتند و آغاز شد نموده جهة تجارت بهر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوته خوف و بیم** در روزگار قدیم هر یک از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و گرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابر آن ارغون خان در ایام فرمانفرمائی خود در یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره ده نه باشد و گیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و از زر و م از بهره دنیا منتفی اند و دنیاء نقره حاصل نشد و چون نقد وجود فایض الجود غازانی بعنایت صانع کارخانه آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش و بینش مانند طلای تمام عیار مینمود در آن اوان که سکه پادشاهی بنام همایون ارتسامش مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن مهم گماشته سکه وضع فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمه توحید در آن منقوش بود زر زنند و هر زری که آن سکه نداشته باشد رایج ندانند و اصلا تنگچات طلا و نقره را مغشوش نگردانند و فرمود که نیم مثقال نقره خالص مضروب مسکوک را بیک درم خرج کنند و تنگچات جمیع ولایات را شکسته و بخلاص برده تمام عیار ساختند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون بفرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و گرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست و فرط مهابت صرافان و قلابان را مجال آن نماند که طلا و نقره مغشوش را سکه زنند فرقه برایا خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغبال آغاز سوداگری و معامله نمودند و همدر آن ایام غازان خان فرمان داد تا از طلا مهری تنگچات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکه تنگچات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام و نام آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و هر یک از آن که بدست مفلسی می افتاد چند گاه بفراغت میغنود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان** قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و باره و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در تسعیرات بوقوع می پیوست و هر کس را از مردم روستا غله بقفیزی میبایست داد چون بکیل و پیمانه بر و پیمودی البته هر صد من بهفتاد من یا شصت من بودی اما از قوی دست آنچه ایشان را میبایست گرفت بضرب چوب هر صد من سی چهل من زیاده میستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان براة و دهقانان و مزارعان خصومت و منازعت وقوع می یافت و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته در آن باب یرلیغ مطاع بنفاذ رسانیده و بهر ولایت از آن نشان سواد فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل محتوای آن یرلیغ آنکه که درین اوقات که نواب پایه سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و وارد و بازارها هر کس جهة مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان خرید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر آن نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که تفصیل میباید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاءالدین خراسانی تعیین نموده ایم که سنگهای زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه مینی از هر بلده بحضور تحت سنجات را بآن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و بجنس دیگریان هم بپردازند و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین مومی الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک دهند نام او را بدفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط درآورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست رسید

رسد دیگر فرمان دادیم که وزن سنگ بار در هر موضعی که از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان دستور مقرر دارند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من تا یکدرم پانزده قطعه سازند بدین تفصیل ده من پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یک ده درم پنجدرم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهة بار گران یکمن که آن را بمیزان نتوان سنجید شحنه‌چیان بلاد قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک محروسه کیلها مساوی سازند بر وجهی که دو من تبریز که دویست و شصت درم است در کیله گنجد و ده کیل از آن یک خروار باشد و بغیر از این کیل هیچ پیمانه و اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بحیله زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود و باقلا و کنجد و ماش و عدس و غیرها تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله ثبت کنند که کیله فلان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بتوقیع نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده آنها را نشان کنند و در سرها کیفیت آن علامات را منظور دارند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیله بی نشان یابند او را شحنه بیاسا رسانند تا دست برند و جریمانه ستانند دیگر باید که پیمانه شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در هر پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته باشد مانعی نیست و باید که خنیک شیره که جهة آش آرند و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر هر دو سر جمیع چوب گزها نمودار استاد فخر الدین و بهاء الدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید و السلام علی من اتبع الهدی

حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع بایر افشاندن و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن

چون بواسطه قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلاء مغولان بسیاری از قری و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از رشحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بوستان جنان ناضر و ریان نمود روی آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تأثیر متوجه معموری ابیات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بالتون تمغا عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان با او چگونه معامله کنند و آن حکم چنین بود از این معنی که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه نهری جاری متصل باراضی بایر باشد و بی ارتکاب مشقتی آب بر زراعت رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم مال خود را بموجب رسم جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی که آنی بجمله خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بدستور نوع اول در سال نخست از مال و جهات معاف باشد و در سنه ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید نوع سیم آنکه بواسطه حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع را زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بدستور دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنه ثانیه دو دانگ بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بردارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد در ملکیت آن مزارع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آن را بفروشد کسی منع ننماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آباد گشت و خلایق در رفاهیت افتاده خصب و وسعت معیشت از حد در گذشت و هم در آن اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصه اینجانی که در ولایات بوده اکثر روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست انداز عوامل و بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از دیوان هر ولایتی مبلغی معین در وجه بهای عوامل و بذر زراعت خاصهٔ سلطانی مجری دارند و سال بسال بوقت ادراک محصول حاصل آن را از حاکم آن ولایت طلب دارند تا او ضرورة در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون بر این موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام ببهانه آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول محصول اینجو اعتذار کردند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک آن جماعت در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن حکام ولات و ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقداری کلی از آن ممر بحصول موصول گردانیدند

تخم شلغم می کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن یکان و خربندگان از ارتکاب امور نالایق**
در جامع التواریخ رشیدی بنظر در آمده که غازان خان ملاحظهٔ حال رعایا و زیردستان بمرتبهٔ مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر میشد که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بقریه میرسید میفرمود تا گوسفند
و مرغ و سایر مایحتاج را بسعر وقت از مردم آنجائی میخریدند و بهای آن اشیا را نقدا داده زیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از یکان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر متمولان
میگیرند و بلطف یا بعنف میگویند که امروز جهت خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در دادن اندکی اهمال مینماید او را بی ناموس میسازند
و بسیار همچنان واقع میشود که یک کس در یکروز به سه چهار طایفه از آن جماعت دو چار میخورد و هر کرت مبلغی فرود می آورد و بابی عرض میشود و همچنین آن مردم
بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانهٔ بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را با ایشان ننماید انواع اهانت کشیده ضرورت آنچه میخواهند بدهند
و الا هرچه در خانهٔ او مییابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر برده متاع خود را طلب مینماید او را آنمقدار ایذا میرسانند که قابل شرح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده یکدینار و یکمن بار بجماعت یکان و ساربانان
و استربانان ندهد و هرکس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم از آن قوم ترسیده دست از آزار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن معشر بشر تفرقه و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود و بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان می ستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهت لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات می نوشتند بواسطهٔ سرانجام علوفه رعایا را تشویش بسیار میرسید و گاهی برات راجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را انبار کرده بشحنه سپارند تا هرگاه برات بآنجا
رسد آنچه او را باید گرفته بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمائه فرمود که آن مقدار تغار که ما جهت سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم
از هزده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام ما عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بیورش از افلاس و عدم یراق
شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود مفیده در آن نشان مندرج
گردانید ملخص مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میدادند و اکثر ایشان از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام دادیم
و مقرر فرمودیم که از کنار آب آمویه تا حدود مصر از قری و مزارع هر یک یورت هر کدام از هزاره ها خیل مغول نزدیک شده باشد باسم اقطاع بر ایشان مسلم دارند
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن مواضع آنچه باینجو و دیوان تعلق داشته باشد هر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و اجرای آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از آنجا مال و جهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل یورت هر یک از هزاره شده باشد اگر بکوچ خود صالح زراعت ساخته باشند مالکی یا متولی پیدا شد حجت خود را به ملکیت یا وقفیت ثابت
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعهٔ قدیمهٔ خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را نزد خود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باعث گردند مال و متوجهات دیوانی را براستی
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک محصوره
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا مدخل ننمایند و زراعت نکنند و آنمقدار علفزار که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

گردانیده مزروع سازند و مجموع اقطاعات آن را جهت خاصهٔ خود تصرف نمایند دیگر آنکه اگر زمینی را که چریک صالح زراعت

آن مواضع را وافی باشد باز گذارند دیگر باید که از هر ناحیتی که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بتکچی که بتعیین یافته آن اقطاع را بقرعه در میان صدهای هزاره با تقسیم نمایند و آن بتکچی حصهٔ هر صده و دهه را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری با میر هزاره سپارد و دفاتر صدهجات را بامراء صده و دهه بعد از آن بتکچی عارض هر سال کمیت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یابد و هر کس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذ گردد دیگر باید که هر یک این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند و نبخشند و باینداقو دادن و اقامی تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود در میان صده هر کس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امراء هزاره و صده او را گناه کار گردانیده اقطاع او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم هر یک از آنچه در دفتر قانون قرار یافته چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض علاحده مقرر شده باید که در اقطاع هر یک تصرف نکنند و براة ننویسند و هر یک باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا و مزارعان بزور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که امرا تواجی سان سپاه سازند یاد کرده در خانه واری یکدو نفر بیفزایند و مجموع الطایفه از اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات باز داشت و لشکریان تازیک سایر جاکی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه کمیت عرض کرده یراق الجماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالی همت را معلوم شد که بواسطهٔ منازعت و مخالفتی که در میان الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت جنگلهای یکدیگر را غارت نموده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند عرق غیرت و عصبیتش در حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین کار چنگیز خان را کوچ داده در پیش تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع در آورند جهت خاصهٔ ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند و در عرض دو سال نزدیک به یک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر بتعیین یافته امارت آن تومان بپولاد چینکسانک مفوض گشت

حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب

قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جبهاجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهت خاصهٔ ایلخانی اسلحه ترتیب نمایند و الجماعت احیاناً بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امراء قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه میرسانیدند و نوبتی یکی از سلاطین چنگیزی تحقیق احوال الجماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سالی مبلغی کلی در وجه علوفه ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابران جمعی از بیتکچیان بتوبات را بقتل رسانید و امراء قورچی را نیز مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بران ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در این ایام که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور ممالک سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که بیتکچی از زمرهٔ مذکوره راجاکی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هر کس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جبهاجی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهت خاصه و سایر بقورخانه آورده بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از الجماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رسانند و بافتجه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهت تحصیل آن براة دار بولایت رود و موجب تفرقهٔ رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرد سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرد وصول نمی یافت حال آنکه دران سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقاً در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرد سلاح مصروف گشت لاجرم آن قاعده بسمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت حکایت پانزدهم

کرده بود که بر پشت نشان زنند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضاً غازان خان گویندگان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسد
سواد آن را لفظاً بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بیتکچیان حکمی شده و مضمون را که بعرض رسانیده بود و در هر سال درین
باب دفتری مجدد طرح نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده و در آن باب ضبط و حیاطت واقع بیاید و غازان خان جهت نشان خدمت سلاطین و ملوک معظم و امرا
کرم تمغا بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغا اول
در نظر کوچک تر می‌نمود و جهت متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزئیه را تمغای دیگر که یشب بود میگذاشت
و برای یرلیغ برنشستن چریک و فرود آمدن لشکر ترک و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش
می‌نمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان این تمغا را بر یرلیغ نه بینند سخن ایلچیان امرا و نوئینان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده تمغا مذکور از سفر
بازگشته بصورت خود درروند و برین قیاس آن پادشاه گفته داد جهت بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و بانچه و مفاوضات و مکتوبات و مقاصات
دیوانی آلتون تمغا کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند آنگاه بنظر انور در آورند تا بالتون تمغا رسد
بعد از چندگاه که این قواعد مقتضی معمول گشت بر ضمیر منیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و پیوسته ممکن
نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقرا و محتاجان تضییق و تشویش بی‌نهایت
یافت بنابراین فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات ممکن الوقوع که بخاطر گذرد و بتحریر و ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرایط
و دقایق و قیود و مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را
قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان
از آنجا نقل نمایند و اگر احیاناً بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات متغیر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون معین در آمد اختلاف
عبارات که جهت اغراض در نشانها وقوع مییافت ممنوع گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه در زمان
و چه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آنکس را بر آن ثبت کردند و بهر کس
پایزه از آن میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر ازو وا میگذاشتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود
لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر
از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقش غریب این معمول بود
ترتیب نمود و هرگاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه میزد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیانی که بالاغ
بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس ایلچی گری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزه‌هائی که پیش از آن
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا می‌بود تمام ابطال یافت و برین قیاس غازان خان همدران اوان احکام واجب الاذعان باطراف ولایات
و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضا همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت
نکنند و بدین تدبیر مناشیر مزور و احکام مخالف که در تصرف فرق بشر بود تمام باطل و ممنوع شده و پایزه‌هائی که در مدت هفتاد سال هر کس بهر علت
و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی مینمود ممنوع گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه وزرا درگاه سلاطین جهت ما یحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و حلوی مبلغ کلی جمع بسته بودند و در آن خواتین و شاهزادگان و صدقات و سوغات و غیر
مطبخیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال وجهات ولایات حواله مینمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن وجوه میرفتند حکام ایشان را بمدافعه و مهلتانه فریفته
مدتی مدید معطل میساختند و در بسیاری از اوقات بحصول مقصود باز گردانیده باداء آن توجه نمیپرداختند بنابراین مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی یافت
و ایلچیان و در اکثر احیان اسباب آش و صحبت را بمرابحه قرض مینمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند به پنج دینار میسر میشد که گاه بود

کرده بود که بر پشت نشان زنند تا بتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته ما بقضا امارات آنچه گویندگان معتقد فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسید
سواد آن را لفظا بلفظ به دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان به در کدام سوز بخط کدام بیتکچی ثبت شده و مضمون را که بعرض رسانیده بود و در هر سالی [illegible]
باب و دفتری مجلد و مجدول نمایند تا همواره سرکار بر آن منتظم بوده و در آن باب جهت حیاطت و حیاطت تمغا به وقایع نامه [illegible] جهت نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم و امرا
تمغا بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغا اول
در نظر کوچکتر می‌نمود و جهت متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات جزویه را تمغای دیگر که یشب بود میگذاشت
و برای یرلیغ برنشستن چریک و فرود آمدن لشکر ترک و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صورت کمان و چماق و شمشیر منقش
نموده و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نه بینند سخن هیچ یک از امرا و نوئینان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده تمغا مذکور از سفر
بازگشته به یورت خود درروند بدین قیاس آن پادشاه مخلّد دامت جهت بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و بافقچه و معاوضات و مکتوبات و مفاصات
دیوانی التون تمغا کوچک نگاه میداشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها را نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند اگاه بنظر انور در آورند تا بالتون تمغا رسید
بعد از چند گاه که این قواعد منضبط گشت بر ضمیر نورانی غازانی گذشت که چون مهمات سرکار ایلخانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و موسسه محل
آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام خلق اکثر در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند بدین واسطه فقیران و محتاجان تعطیل و تشویش بسیار
یافت بنابراین فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهت هر یک از مناصب و مهمات کلی آنچه وقوع که بجا مرکز ضبط در آید نشانی مشتمل بر شرائط
و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته این را
قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بیتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نسخه را بی زیاده و نقصان
نقل نمایند و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات متغیر را نخست بر کاغذپاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون بعمل در آمد اختلاف
عبارات که جهت اغراض در نشانها واقع میبافت منسوخ گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه بدین
وجه صفت انتظام پذیرفت که جهت سلاطین و ملوک و شحنگان معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آنکس را بر آن ثبت کردند و هر کس
پایزه از آن میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر از او باز نمیگرفتند و بعد از عزل میستاندند و در ازمنه سابقه رسم بازستاندن پایزه نبود
لاجرم حکام معزول برخفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات میساختند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچکتر
از آن بنقشی مخصوص مقرر شد بهمان شرط و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه که نقشی غریب [illegible] منقور بود
ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آنکس را بر آن پایزه میبرد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهت ایلچیانی که بالاغ
بهر طرف میرفتند پایزه علی حده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس بایلچیگری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزه هائی که پیش از آن
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا میبود تمام ابطال یافت و برین قیاس غازان خان همه آن اوان احکام واجب الاذعان باطراف و ولایات
و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که بامضاء همایون نرسد هیچ آفریده مضمون آن را اطاعت
نکنند و بدین تدبیر چنانچه شیر مزور و احکام مخالف که در تصرف فرق بشر بود تمام باطل و مسموح شده و پایزه هائی که در مدت هفتاد سال هر کس بجهت
و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و بیدادی مینمود منسوخ گشت

حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان

در ازمنه سابقه وزرا درگاه سلاطین جهت مایحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و حلوی [illegible] بسته بودند و بر ابته خواتین و شاهزادگان و صدقات و [illegible]
مطبخیان و [illegible] ولایات حواله [illegible] حکام ایشان [illegible]
[illegible] بوقت حاجت ترتیب [illegible]
[illegible]

که خرواری به بیست دینار و زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش تو صول میرسانید صرف مراجه قرض انداجیان میشد و بدین واسطه
بهنگام افراغ محاسبات میان بیتکچیان انداجی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا برسیدن بدعوی ایشان مدتها اوقات گذرانیدندی و آن مهم فیصل نیافتی
و اجناس ناچیان واقع شدی که انداجیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها بدیشان نرسانیدندی و آن جماعت پیوسته بسبب
دیوان آمده داد خواهی نمودندی و هیچکس بعذر نرسیدی و چون فساد این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات ایلچیان ضروری را
برآورد کنند که در مدت ششماه چه مبلغ میتواند بود و در هر ششماه آن مبلغ را نقدا از خزانه تسلیم انداجیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر
مثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و صحبت این مقدار اجناس و گوسفند باین سعر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت سعر
چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب ایلچیان و مصالح طویها و جشنهای ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این
اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال آنقدر فاضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور
سالاران سپردند تا جهت حمل جوبخانه و شوربخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق ایلچیان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و مایحتاج خواتین
پرداخت و مقرر فرمود که جهت ایلچیان هر یک از حرمها از انجو و لایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و متصرفان دیوانیان
ایشان گذارند و وزرا از عظام ضروریات ایلچیان و مایحتاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و بیتکچیان و ساربانان و سایر خدم و حشم
هر یک از خواتین بتفصیل آمین را مفصل کنانید که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره بحواله نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان مخزون سازند
تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از انجو که در وجه اخراجات خواتین تعیین کنند ملک آن خاتون بود بعد از
وفات او بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف نماید بناء علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شده ضروریات ایشان
صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو با سمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن فرزین سریر سلطنت جهانبانی در جامع رشیدی مسطور است
که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بود و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزاین را تصرف می‌نمود لاجرم هرگز
بیتکچیان بفراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه را
نزد خازنان آوردندی سوچیان و باورچیان و اختاچیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت
دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلا آلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از
اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر
خازنان و فراشان مطلقا پیرامون آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده بیتکچیان و مخلص مقرر فرمود و خزانه نقد و جنس
و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد وزیر حکم حاصل نموده پروانه نویسد و بنظر انور رساند
که بقلم همایون جایز باید آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا تمغا موشح گشته بنهد تحویلدار شود و حکم عالی صادر شده که در هر ششماه یکبار
عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی بظهور پیوندد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ
نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بران زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و مقرر شد
که هر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن هیچکس چیزی طمع نکند و بجهت ایشان
غازان خان خواجه سرائی تعیین کرد و مقرر داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یکدینار و یکثوب بآن خواجه سرا بدهند تا در وجه نفقات
فرق همایون مصروف کرد و بنابرین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار
زر سرخ و سفید و نفایس اجناس با امرا و خدام بارگاه سپهر اساس می‌بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل وجود آن پادشاه عاقبت محمود
برین موجب بود که نوبتی بدو تورلیتای او جان فرمان داد که بارگاهی برزنگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صره‌ها از نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنگاه بعض نقد بعضی را چند نفر از مقربان بارگاه در آمده آغاز بخشش کرده هر دم بزرگی و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه نسبت با امرا و وزرا و برانغار و جوانغار لوازم انعام بتقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده با امرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره انعام آن پادشاه سپهر احتشام تقدیم نمود و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی‌نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات بشری خصوصا سالکان مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل وجود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنست که پادشاهان در سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی چند هرچه بدست افتد بخشند و چند گاهی دیگر به وجه انعام نیابند و نه محتاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضا فرمود که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان نور جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که چندانکه از آن برگیرند دیگر بر جوشد و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و سیاست پس لایق آنکه از طریقه مرضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از هرچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانید که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد زود چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیادان از در دامگاه گذارند تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشود پس حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند

حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه از ضمن قضایای سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هرکس از ایشان فوت میشد جسدش را در موضعی که از عمارت و زراعت بعدی داشت دفن مینمودند و نواحی آنرا قرق میکردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام و ایمان مزین گشت و بشرف طواف عتبات ائمه کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات توان شمرد و هرچند ما را درجه صلحا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمائیم و ابواب البر ساخته درهای صدقات جاریه برگشائیم تا انوار منافع خیرات بر روحانیات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن رحمت بی نهایت حضرت ایزد تعالی ما را دریابد آنگاه فرمان داد تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات استماع افتاده که پهنای دیوار آن گنبد سپهر آثار هژده گز است و در تاریخ وصاف مسطور گشته که هشتاد عدد قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آنها پانزده من بود از آن عتبه منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان بجوار آن و متصل آن بقعه رفیعه دیگر بقاع نفاع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دار السیاده رصد خانه دار الشفا بیت الکتب بیت القانون و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال را که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه کافه قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعن را مجال اعتراض نبود و در چند مقبره چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه نان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و موذن و مکبر و فراش و در هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دار السیاده نقیب و خدام و باورچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصد خانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دار الشفا طبیب و کحال و جراح و باورچی و فراش و بیمار دار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و گلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه و عمله را بوظایف کرامند نوازش

نمود و جهت فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرمود و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهت ایشان اطعمه و حلوا و اپزند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و اغذیه و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و خرج احیاء نسخ حبیب القانون و جهت بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه سقایه و اخراجات تمام السبیل آنچه ضرورت باشد متولی و عمله اوقاف سال بسال از مال و جهات متشابهه تقبیض سامان نمایند و چند شرط دیگر ضمیمه شروط مذکوره فرمود اول آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که افضل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوطن بوده بی ضرورت شرعی غیبت ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا بعنوان اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام مقبره منوره انگشت یا گوشت حلوائیه که هر روز یک بقعه مذکوره بوده برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا آنچه ساکنان آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذه ترتیب نموده مجاوران و مسافران را بخش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر معید تعیین فرمود که در مکتب نشسته پیوسته صد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که هر کودکی که قرآن تمام کند چند مبلغ معلم هدیه دهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهت مکتب خانه هر سال صد مجلد مصحف مجدد بخرند و پنج ضعیفه را جهت غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال دو هزار پوستین از پوست گوسفند خریده بمستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی از ضعفا بر درهای بقاع و سرهای راهها اندازند بردارند و دایه باجرت گیرند که بتعهد حال ایشان نماید و سایر احتیاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سرانجام کنند دیگر آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن بر بامهای بقاع مذکوره ریزند تا طیور برچینند و هیچکس آن مرغان را نگیرد و هر که قصد نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال پانصد بیوه زن عاجزه را دو هزار من پنبه محلوج دهند چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهت آب کشیدن برداشته باشد بشکنند و از مالک خود بترسد آن عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و بر انهار کوچک پل بندند تا فقیران بسهولت عبور توانند کرد و بعضی وقفیه مشتمل بر شروط مذکوره قلمی فرموده اعیان الحفوظ قضاة و علما مسجل ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده دیگری را بمکه معظمه زادها الله شرفا ارسال داشت و وقفیه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم متعلق بقاضی بغداد گرفت و سه وقفیه دیگر را نزد اشراف اطراف فرستاد تا نگاه دارند مصلحت آنکه اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز در ضمن مرافعه شرعیه بر وقفیت آن املاک و صحت شروط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس بمنصب قضا منصوب شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد آنگاه تفصیل قضایا را پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه خجسته صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آنجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروی رفیع باوج افلاک منیع بر افراختند اکنون وقت است که قلم فرخنده شیم اطناب اطناب درین باب کوتاه سازد و عنان بیان بشمه از حالات مشایخ و فضلاء زمان غازان خان طرح اندازد

ذکر شمه از احوال صلحاء و افاضل آن ایام علیهم الرحمة من الله العلام

یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت انتما میرسید و از موائد انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگردید مولانا عطیة الله است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف بلغت سریانی و ترکی عارف و از اصطلاحات متصوفه و مشایخ واقف اشعار و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا عطیة الله ترکستانی الاصل بود و در زمانی که غازان خان در خراسان بحکومت مشغول بود از بلاد توران بآنجا آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مفتخر و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده ایلچی بخراسان فرستاد و طلب مولانا نمود چون بعز ملازمت رسید او را طلبیده و بانعام نقد و جنس او را شاکر و مستظهر گردانید خواجه رشید الدین وزیر در جامع التواریخ

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا هبة الله بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان او را بمن سپارش فرموده حکم کرد که رعایت حالش واجب دانم و آنچه معاش او باشد بدو رسانم و من حسب الحکم مایحتاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور باستمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا هبة الله بملازمت پادشاه مشرف میگشت و مابین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان بسبب میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بروی فایق مییافتم و تعجب مینمودم که حضرت ایلخانی با وجود تعمق در سخن دانی بچه سبب بصحبت او شعوف است و مجال استفسار این معنی نداشتم تا روزیکه در غیبت مولوی پادشاه سخنی در غایت دقت بر زبان گذرانیده و فرمود که این مسئله ایست که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بدان سر منزل شریف نبرند و عوام از دور در و دیوار آن نگرند مانند شیخ هبة الله که او را آن مرتبه نیست که خود را باندرون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آن نمکخانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم فرصت یافته معروض گردانیدم که چون این معنی بر ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ هبة الله را این مقدار تعظیم مینماید و بصحبت او اظهار میل و رغبت میفرماید غازان خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ فسان و فولاد اگرچه از سنگ فسان صلب تر مینماید اما فسان در حدت و جوهرش می افزاید بدین قیاس هرچند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ هبة الله پرتو نیفکند لیکن بسبب مصاحبت او طبع ما را حدت و صفا از پیش بیشتر میشود گویند که مولانا هبة الله هم در زمان غازان خان در گذشت در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت مولانا محیی الدین مدتی مدید در زمان چنگیز خانیان قاضی القضات ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل اتصاف داشته بزیور امانت و دیانت بفصل قضایای برایا اقدام مینمود و شیخ عثمان ساوجی در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود و در بیستم رجب سنه خمس و ستین و ستمائه در بلده ساوه از عالم انتقال فرمود شمس الدین عبیدی در سلک اعاظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تالیف بر صحایف روزگار مینگاشت از مولفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور رفیع الدین بکرانی در اصل ابهری بود اما در کرمان اقامت مینمود این رباعی از اشعار اوست که رباعی با چرخ ستیزه با فلک جنگ مکن و ز رحم زمانه ناله چون چنگ مکن در خاک زر و آب دریا گوهر ضایع نگذارند تو دل تنگ مکن و رفیع الدین را پسری بود در کمال علم و تقوی رکن الدین نام و او نیز اشعار دلفریب بر اوراق روزگار مینگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادرخان در گلشن حیات نشیمن داشت شمس الدین کاشی ناظم تاریخ غازان خان بود و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید و وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید بوقوع انجامید اسکنه الله الحمید المجید

ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان

ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده در دوازدهم ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش برحسب یا باقبال بالا کشید بفرمان برادر عالی گهر خود غازان خان روی توجه بحکومت خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و هرقداق نویان را که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید و در پانزدهم ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده و در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در باز ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود بخواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه ممالک نقش

اوقاف ۴

و او اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که بسعادت متابعت مذهب علیه امامیه رسید و نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید منصب ممالک محروسه را در عهده قتلغ شاه و بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که در تحصیل موقوفات شرایط رعایت شروط واقفان بجای باید آورد و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در قنقور النک شهر سلطانیه را طرح انداخت و در باب متانت و زیب و زینت آن بلده اهتمام کرده چون تمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرمود و میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده در بعضی از آن معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر جیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خواندند و جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کبک خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته دست بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی بر روی روزگار متوطنان آن دیار گشودند چنانکه در ذکر ایسنبوقا خان سبق ذکر یافت امیر یساول با بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجهای کشته شد و امیر یساول عنان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان ازین معنی واقف گشته

سنه سته و سبعمائه ۴

حکم فرمود که امیر علی قوشچی بدان جانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پرانده هر کس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عذاب معذب و معاقب وچنگال عقاب
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ یکدلی بدان طرف در حرکت آمده اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان الوس
جغتای خان رسید عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بسوی موطن خویش آورد (بیت) هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بکدام
جای وگریزند رفتن امیر دانشمند بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعهٔ اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل این حکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلدهٔ سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال بهفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داد (رباعی) از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از کاه
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بیوفا بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال **گفتار در بیان مجملی از احوال وزرای سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح و وقایع**
ایام دولت آن آفتاب تابنده خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود (بیت) تا گل نشکست عهد گلزار نشکست زانه در دلش خار و در سنه احدی عشر و سبعمایه خواجه
سعد الدین محمد بواسطهٔ تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود در ایران داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام
تغیر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک قبول کردند و امرای عظام بموجب اشارهٔ پادشاه کردن غلام مقربان را با وزرای کرام در موقف
یرغو حاضر ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از مکمن غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین
کر و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تقریر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل اعول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید (رباعی) عشر اول شنبه از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال ذال و یا الف در محول شد بفرمان خداوند جهان
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد منخسف و مبلغ پانصد تومان که مقربان ملتزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که قبایح افعالش بر بطلان دعوی سیادت دلالت میکرد هم در آن ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر سیصد هزار دینار از اموال نقابت مشاهد ائمهٔ معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و تغلب گرفته بود بنا بر آن اولاد
سادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانند بجزای کردارش رسانند و آن زمرهٔ واجب التعظیم تاج الدین را بکنار شط برده بضربات
سعادت بقتل رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره اش تمام
زایل گشت و چون زهرهٔ قهر اولجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت پیراست جهت تعیین وزیری صایب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرای عظام مشورت فرمود و خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلانی را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت
شریک شد و در وقتی که نو رسیدگان گلشن چمن در نظر سلطان جلوه گر گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بسیار بصورت نثار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و خواتین و اینافان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن کلاه مرصع بجواهر نفیسه که چهارده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعه لعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای مرصع نگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و آیه
و بعین عنایت ملحوظ گشته هر دو وزیر صایب تدبیر بموافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که
بدستور غازان خان همت بر فتح بلاد مصر و شام گمارد اما در آن اثنا بعرض رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار اطاعت فرمان نمی‌نمایند لشکر بدیار
ایشان بردن مناسب بخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان با امرا و اعیان مراسم کنکاش مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی بدان ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا جهة تادیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می‌نمودند تا غایت هیچ یک از اولاد هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر و باج از ایشان

از سایر ولات آن ولایات معظم‌تر میزیست بنابراین اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاده امیره پیشکشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت
و باصناف الطاف ایلخانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا تنگ آمده نیم شبی بی‌رخصت عنان عزیمت بطرف وطن
خود تافت و سلطان محمد ازین حرکت برنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب کسکر رود و امیر قتلغشاه از طریق خلخال متوجه
فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مومن از راه رستمدار و کلاره و دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک منقله از ییلاق
سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان حدود کسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهیجان سالماً غانماً باردوی نصرت نشان ملحق شد اما امیر قتلغشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ
و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه پادشاه در دل گیلانان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود امیر قتلغشاه چون دندان
طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود و بحشمت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد قیا را منقلا گردانیده بر سبیل سرعت
رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شده
هر بار فولاد قیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نمود و فولاد قیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلغشاه کرده امیر با غوا پسر خود
از قبول صلح سر باز زد و پسر را با پیشتر فرستاد و امیرزاده بکار رسیده رو بدان راه داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع معاربه انهزام یافته اکثر لشکریانش
در گل فرو رفتند و چون بقیه گریختگان بقتلغشاه نویان رسیدند ملازمان موکب او نیز پشت بر اعدا آوردند و امیر قتلغشاه ساعتی پای ثبات فشرده و بزخم پیکان
یکی از شجعان گیلان نقد جان بقابض ارواح سپرد و گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مومن چون بحدود آن ولایت رسیدند
امیر هندوشاه که حاکم سرحد بود نقد اطاعت امرا و پادشاه را استقبال نموده ایشان را بصحوب خود گردانیده باردوی اعلی پیوستند و بعد از آنکه رایات عالیات
اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهیجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمانبرداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان نماز عید اضحی در آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلغشاه شنیده بغایت غمناک شده امیر شیخ بهلول را با امیر ابابکر آقا با سه هزار سوار ملباک جهة کشیدن انتقام ارسال نمود و متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سونج را امداد فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند و رشت و فومن و تولم را غارت
کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلغشاه را بسبب فرار از معرکه گیلانیان چوب یاساق زده
چوپان نویان را قایم مقام قتلغشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمائه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین اقوش افرم که از اعاظم امرا مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار عراره بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و ایلخان بسبب ترغیب و تحریص ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدان جانب برافراشت و بمباشرت اهتمام وزرا و عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بر اکمل وجهی مرتب گشت از آنجمله هزار و پانصد زره
و بکتر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سر اسب کوه پیکر هامون نورد با جلهای گوناگون از اطلس و اکسون و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر ابریشمین جهة حمل بهادری در قطار کشیدند و نود چرخ دور انداز و یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط دشمن سوز
و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زرنگار مرتب گردانیدند و سیصد و شصت نقاب تیر خیک با بیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه عالیجاه و اکثر
سپاه باین ترتیب و آیین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل از راه سنجار عزیمت فرمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس جدارش را بسنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال آن حصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر میبردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصار
بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر قلعه الرحبة رسیدند بدر الدین موسی پای در دامن استغنا کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت
و آغاز انداختن تیر و سنگ نموده از اینجانب نیز دلیران آهنین چنگ آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست نقب زدن برآوردند و لشکریان پر ساختن
خندق را مطمح نظر همت گردانیدند و چون منجنیقیان کار بجایی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان بعزم فراوان در خندق انداختند مردم

قلعه از جسارت خویش نادم گردیدند و بواسطهٔ آمد شد قاضی نجم الدین و مساعی جمیلهٔ خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بروجهی بمشیت پذیرفت
که مقرون برضای جانبین بود و آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نمود و بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات
خراسان ساخته بدان جانب روان فرمود و امیر سونج را باتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابنای امرا و عظام را ملازم آن دری اوج سلطنت گردانید و چون
چتر زرنگار شاهزادهٔ کامکار سایهٔ وصول بر آن مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت
نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و مکرمت خضرت و نضارت یافت در خلال این احوال
میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنا قضایای اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب
آمویه گذشته در منزهات دیار خراسان ساکن گردد و بنا بر آن یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده داعیه که نموده
بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد بنواخت و جهت یسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از آنولایات
خواهد توطن نماید و یسور بساط عیش گسترده در صحرای قاوس علم اقامت مرتفع گردانید

گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی از اکابر زمان آن پادشاه عالیشان

سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزی بشکار سوار شد و بعد از اقامت مراسم صید بسلطانیه
باز گشته چون دو هفته بر آن قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند و لیکن
عارضه روی بانحطاط آورده و در آن اثنا پادشاه بحمام رفت و خود را صحیح تصور فرموده باکل اغذیهٔ غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت همهٔ از مداوا
اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مأیوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از حلول واقعهٔ ناگزیر بدار الملک پدر عالیشأنش
رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این مدعا بحصول نه پیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت سفر آخرت بربست
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه بادولت و دین را در بلدهٔ سلطانیه بگنبدی که از مستحدثاتش بود دفن
کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح شریفش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جملهٔ آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلدهٔ سلطانیه است
و آن شهر را مربع وضع نموده بود و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده
بمرتبه پهنا آورده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسپ میراندند و گنبدی که مقبرهٔ آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن
شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد و خوانق و دار القراه و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه
بتکلف ساخته و پرداخته آمد و در آن بقعهٔ شریفه شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون
و شهر اولجایتو آباد در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتماست و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثهٔ مسایل شرعیه بغایت مایل بود
در ایام دولت خود فرمان فرمود تا بطرح مدرسه از کرباس چهار ایوان و خانها ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانید و مولانا بدر الدین
ششتری و مولانا عضد الدین ایجی از جملهٔ دانشمندانی که در آن مدرسهٔ کرباس مدرس بوده اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند
و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر مایحتاج ایشان را نواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جملهٔ اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب زهد و ارشاد مظهر فیض
جلی شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آن جناب متابعت مذهب علیهٔ امامیه نمود و فضایل
و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون نقلیه بیشمار و کتاب نهج الحق
که مشتمل است بر ادلهٔ صحت حقیت ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام و التحیة از آن جمله است و قواعد و شرح تجرید در سلک مؤلفات آن فاضل امجد انتظام داده رحمة الله
علیه رحمة واسعة کاملة و از زمرهٔ مشایخ آن زمان دیگری شیخ عبد الرحمن خراسانی است و او برقت قلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در
ست عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جملهٔ افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین مولانا قطب الدین محمود است که ولد مولانا مسعود
بن مصلح بوده او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نموده در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جملهٔ مورخان بلاغت انتما مولانا شهاب الدین عبدالله الشیرازی صاحب تاریخ وصاف معاصر آن پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب افادت انتساب را تالیف نمود و از آن جمله دیگری ابوسلیمان فخر الدین داود بناکتی است و فخر الدین داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضهٔ اولو الالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین تاریخ بناکتی شهرت یافته و دیگری از آن جمله محمد بن سعد بن عبدالله الحنفی التستری است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست و از جملهٔ شعرای آن زمان خجسته نشان یکی سعد بها است و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جملهٔ خوش نویسان آن عصر یکی سید شرف الدین خطاط شیرازی است و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی ولد خود تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب می نشست

ذکر سلطان علاء الدین ابوسعید خان بن اولجایتو سلطان ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه هشتم ماه ذی قعده سنه اربع و سبعمائه بمقام توروقوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمائه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و کسری در آن بلاد بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آنمقدار توقف فرمود که امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غرهٔ ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمائه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جوهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد و امارت دیار بکر با میر ایرنجین سمت تعلق پذیرفت و امیر تیمور تاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان بواسطهٔ صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلاء امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان آغاز مخالفت کرده فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابنای روزگار را بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او را روی نمود لاجرم باندک زمانی تمامی فتن تسکین یافته دست عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده میسور و انهدام بنای حیات چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و انضمام در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان ابوسعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود مدفون گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده سال

گفتار در بیان شمهٔ از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید

جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح خاطر مینگاشت از نفحات خامهٔ گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بود و از قطرات خامهٔ درر نثارش حدایق انشا و بلاغت از زواهر ازهار پرشمیم بود بیت خامهٔ او چون گهرافشان شدی نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی از جملهٔ مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت ز بیم قهر او دل بر دشمن هراسان شد ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب تا آخر ایام حیات جناب غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برد و چون اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضهٔ اقتدار درآورد و بیشتر از برادر دربارهٔ آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجهٔ او را از ابنای جنس بلند

گردد آن وزیر نصفت نهاد با آمال مکرمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول نظر عاطفت گردانیده جهت ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات آن بقاع وقف نموده پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هیچ آفریده

بقاع بر آن

از خوان نعمت و انعام بیکرانش مأیوس و محروم نمیگردید آثار خیرات آن مظهر الطاف واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و زبان ارباب نظم و نثر بشمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکرگذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلان بعنایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید تفصیل میداد ازین جهة حزن و ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه باب
شکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت این امر استقلال یافته بنده را روی
بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه هر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی
شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزرا باشد به بنده بازگذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده
آن مهم بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سرکار خود دخل کنیم و بقدر مقدور آثار کفایت بحیز ظهور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را تفصیل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند در حسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان بمصالحه راضی گشته کرت آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هر چند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او بگشاد و درین اثنا جمعی از اهل دیوان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمائید ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آئیم تا مبلغی از تصرفات بروی ثابت گردد خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان مهم استان نشد و گفت من جواب

محمد خدا بنده رحلت نمود بعالم باقی کشید سلطان

علیشاه را بگویم که شما را اثر رضا نماید و آن جماعت از خواجه رشید مأیوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق بتقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه نواب سلطان ابوسعید خان را رشوه بهادر تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانیدند و در خدمت پادشاه آنخواجه افضل پناه را العیوب نسبت ساختند
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمائه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بر عزل صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرض صعب داشت و سلطان
ابوسعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد برافراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل الحول العالم آخرت انتقال نمود
و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار ببرج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرمود و امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیت بی دخل رای صواب نمایت نظام نمی یابد البته کرت دیگر ملازمت اختیار میباید کرد و روی بتفصیل مهمات مملکت میباید آورد خواجه در جواب گفت که عمری
در ملازمت گذرانیدم و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خریف ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان پشت کمان گشت پشت من زانروی که تیر عمر گرانمایه در
گذشت از شست بپای خاتمتم شکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هیچ وزیر را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده بحکم
رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هر چند در باب استعفا مبالغه بتقدیم نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده
ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود بانثار درم و دینار بفریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هر کس هر چه خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعداء خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داد و بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم مخلد نهاد و امیر

و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند داد شهادت دادند و حکم قتل آن وزیر فاضل عادل حاصل نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه در حوالی ابهر بر کنار چشمه‌ای جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت علیشاه را
بگوی که بی جرمی قصد جان من کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر تو
نو خواهد نمود بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و امرا املاک خواجه
و اولاد عظامش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعقبی
نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه

ذکر مخالفت شاهزاده یسور و بیان قتل آن خسرو پر تهور

شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی
اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت برافراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز را با امیر
بکتوت ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوت گفت تدبیر این باید اندیشید که امیر یساول بقتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایت کسی نمی ماند که
با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا یساول بهانه آنکه شاهزاده یسور را طوی میدهم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از آنجمله
پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرموده در اواخر سنه ست عشر و سبعمائه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز وجه مذکور را نقد خزانه نمودند و برین قیاس در تمام بلدان محصلان بیداد فراوان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین یساول گشادند و تیر
دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت باهم گفتند میتواند بود که طوی یساول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی اختیار
شویم مهم او را تفصیل دهیم و امیر یساول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سیصد خروار از صنوف ماکولات
و چند خیک شراب و دو هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و نخست بحیل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط گسترد و بشراب خوردن مشغول شد
ناگاه شخصی بوی گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و هنوز نیم فرسنگ نرفته بود که شاهزاده یسور تمامی جهات او را غارت فرمود و چون یساول بحدود جام رسید مبارکشاه بن بوجای که از وی کینه دیرینه
در سینه داشت با پنجاه سوار سر راه بروی گرفت و در آن وقت با یساول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ این واقعه گوید قطعه
از هفتصد و هفده دهم ماه محرم سال مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر یساول الحق بی پیش اجل باز بنهاد سر آنجا که قضا بود از ارادت چرخ فلک از آن
که برافراخت برانداخت این است مر او را صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام
خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاهزاده یسور پیش او رفت و گفت یساول
بی جهتی قصد شاهزاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان
مطیع و منقاد او باشند و یسور عهدنامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در اثنا راه بعلت فجاة درگذشت اما شاهزاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت
را بیش از پیشتر منظور نظر تربیت گردانیده قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس متوطن گردد
و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنا بر رعایت نهایت حزم اغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بفراغت
بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید
پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور نکودری با یسور
داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر بحلقه متابعتش نمی آورد لاجرم فرستادگان شاهزاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود
و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج برآورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان
تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود بر خاک هلاک انداخت آنگاه بکارسازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصدی
نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در رادکان اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا باهم گفتند که این تاختن میخواهد که ما را بترساند

بیت [illegible]

شاهزاده تیمور هرگز در مقام مخالفت پادشاه نیاید و بر تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و تیمور بعد
جمع ساختن لشکر بتهور اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الآخر سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون بعقبه جشت رسید بکتوب و باقی
امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بر یورش مازندران قرار داده نخست مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت کردند
و ملک سخنان خشونت آمیز در جواب نوشته تیمور را از اطاعت امیر و یاران نومید شد و در ماه رجب ایلجکاه هراة گذشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت
امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیک ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن غافلان را متصرف گشت و بکتوب تا دامغان راند و تیمور تا وسط مازندران عنان
بازکشید و خرابی بسیار کرده قریب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید امیر حسین گورکان
ولد امیر اقبوقا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده تیمور از توجه امیر حسین گورکان خبر یافته در فصل زمستان عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون تیمور بنیشاپور درآمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی معتد به حاصل گردانند خبر
وصول امیر حسین شنوده پرتلهای خود گذاشتند و چون تیمور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از متهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده و جهات بکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت و در ان حین سید بدرالدین نقیب
با سایر سادات مشهد اندک ساوری ترتیب نموده بملازمت شاهزاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب تیمور مشتعل بود دل بجواب نگشود
و سادات را رخصت جلوس میسر نفرمود و ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاهزاده از زمین سر برآورد و گفت سپاه را اتغار می باید و علیق ما
گوسفند فربه امیر بدرالدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا زودی این مهم ساخته شود تیمور سیصد کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار آرد و پانصد خروار جو با سایر ما یحتاج ستانده باردو رسانند و خود متوجه جام شد و نقیب آن سیصد کس را همراه بشهر برده هر جماعتی را در محله فرود
آورد و همان شب همه را با جمعی دیگر از تیموریان که جهت سودا و معامله بدانجا رفته بودند بقتل رسانید و از اسپان و اسلحه ایشان پیشکشی رنگین مرتب ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برد و امیر حسین زبان بتحسین گشاده سادات را بعواطف بیکرانه بنواخت و شاهزاده تیمور بعد از وصول بنواحی جام خواست که شیخ الاسلام
شهاب الدین اسمعیل جامی را بمجلس خود حاضر ساخته از وی اخذی نماید اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاده التماس حضور نمود بجائی نرسید و شیخ در کوشکی متحصن گشته
فرستادگان را بغیر تیر دلدوز چیزی نداد و بنابر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش در النگ رادکان توقف نمود و در آن ایام یکبار
تیمور و بکتوب بنواحی دارالسلطنه هراة تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت خواجه ابو احمد چشتی را بشهر فرستاده طلب
مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس همراه برده بود نمودند تا بآن وسیله مصالحه نمایند اما ملک اصلا بدان سخنان ملتفت نشد و هیچ چیز و تکلین باز پس نداد
و تیمور و بکتوب حاجز گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین متواتر انجامید و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر بطرف گرمسیر خرامید و امیر حسین در اواخر سنه
تسع عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را باصناف انعام و احسان بنواخت و باتفاق او از عقب تیموریان در حرکت آمد و جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراءالنهر از پریشانی حال تیمور خبر یافت و بنابر کینه
که از وی در خاطر داشت شاهزادگان عظام الچیکدای و رستم و منکلی خواجه و قولادر را با چهل هزار مرد جرار از آب آمویه گذرانیده و با ایشان مقرر کرد که تا مهم
تیمور و بکتوب باتمام نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنکه شما نیز فوجی از سپاه خراسان را بامداد لشکر ماوراءالنهر تعیین نمائید
تا علی اسرع الحال مهم تیمور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان ارسال داشت و چون این لشکر بمرسنک رسیدند
شنیدند که سپاه جغتای تیمور و بکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرای کبک خان بعد از طی منازل بده فرسنگی اردوی تیمور رسیده
منهیان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان قبول کردند که چون تلاقی فریقین روی نماید بلشکر ماوراءالنهر
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده تیمور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را اولکا داده روی بمیدان قتال نهاد و در وقت تسویه صفوف امرا و ارکان دولتش حسب المقرر
بجانب خصم رفته شاهزادگان جغتای بر تیمور تاختند و اول بکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و تیمور چاره بجز فرار ندید و الچیکدای هزار سوار از عقب
او ارسال داشت و آن سواران سه روز طی مسافت نمودند تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده بقتلش رسانیدند و سپاه ماوراءالنهر اولاد شاهزاده

رسید و دو هزار کس تعیین نمود که مال فراوان از متوطنان آنمکان ستانده بدو رسانند و آن مردم بنیشاپور

شاه زاده تیمور جوکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر کرده و غنیمت بی‌نهایت تحت تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و فتنها آرام و خواطر خراسانیان را اطمینان دادند

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایت خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهة دفع شر اوزبکان روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان نیز بعزم امداد امیر حسین از قراباغ اران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت بدربند آمده جمعی از امراء بزرگ را که آنجا بودند برهم تیغ و سنان بگریزانید و چون گرجیکان بسلطان عالیشان پیوستند بایکده هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگرد پیشگان مانند خط مستقیم بر لب آب فرود آیند تا در نظر یاغی بسیار نمایند و در آن طرف آب سپاه اوزبک یکیک از ولایات را بتاختند و هرچه مییافتند میبردند و امیر چوپان این خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بخراسان اهم و اولی دانست و با دو تومان سوار جرار ایلغار کرده باردوی همایون پیوست لشکر اوزبک چون حال بدان منوال دیدند بمضمون کلمهٔ العود احمد عمل نموده بازگردیدند و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانید و فوجی را اسیر کرده بنظر صاحب تاج و سریر آورد و سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت چوپان نویان کوشیده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گردانید اتفاقا امیر چوپان بعضی از امرا و نوئینان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند گریخته بودند بموقف یرغو باز داشته قورمیشی پسر الیناق را با زمرهٔ دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینهٔ چوپان در دل گرفته خواطر بر آن قرار دادند که بهنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر عز خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و دو پسر خود حسن را بر سر اغروق گذاشته بجانب کوچه تنگیز توجه فرمود و بدعهدان فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمهٔ چوپان پویان شدند و منهی این خبر بچوپان نویان رسانیده او را باور نیامد و بنابر رفع مظنه ابوبکر و ایسنبوقا را جهة تحقیق آن قضیه باز گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته گشتند و چوپان بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا قبول خود باز گذاشته به پسر خویش حسن پیوست و دشمنان همشب بدانجا رسیده او را هرچند جستند نیافتند و یورت را غارت کرده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون از مخالف نشانی نیافتند و بر مبنی از صدق حکم سلطان بر قتل چوپان در قلم آورده بودند و بمردم مینمودند آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش دغدغهٔ تمام پیدا کرد بنا بر آن تأنی در طی مسافت نموده خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از فور عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد تا زود خود را بسلطانیه رساند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرد و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آنجانب امیر ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و ایسنبوقا و بوقا و ایلدورجی و غیرهم از امرای مخالف سپاه بلا انتها از حدود آذربایجان فراهم کشیده و از سفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت بترسانید امیر ایرنجین بدختر خبر فرستاد که اگر سلطان با او در مقام عنایت است باید که فرزند علمهای سفید برافرازند و این ملتمس مبذول افتاده چون مخالفان رایات سفید را دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابوسعیدیان از ما ترسیده‌اند و بغرور موفور دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده از این جانب نیز سپاه پادشاه بر ایشان حمله نمودند و در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد بر آوردند بیت که هر کس بود دشمن شهریار بدین گونه بیند سرانجام کار و مایهٔ خشم و کین پسر ایرنجین از مشاهدهٔ سیاست آنجوان نازنین اشتعال یافته باتفاق منکوحهٔ خویش شاه زاده کچیک مانند سیل خروشان و دریای جوشان عنان بکران بمیدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید درین حال پادشاه ستوده خصال بنفس نفیس بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنگ آسا در بحر کارزار انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظهٔ جرأت پادشاه عنان تماسک از دست داده بیکبار بر مخالفان حمله کردند و تیر تقدیر پیاپی از شمشیر آن پهلوانان مقارن بود و تیغ و سنان ایشان با بازوان دشمنان مصاحبت مینمود

نظم

تیغها در مغزها کرده مقر همچون خرد تیرها در سینه‌ها گشته روان همچون روان

حلقه بند اجل در پای عدادان رکاب رشته دام فنا در دست سکاران عنان

روح ۲

در خلال آن احوال نسیم عنایت الهی بوزید و موافقت دولت ابوسعیدی بادی برخواست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید بیت یکی باد برخواست زان کوهسار بزد بر رخ دشمن بهر باره و امرا و حامی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تغاق و سینوقا در پنجه تقدیر اسیر گردیدند و سلطان حکم نمود تا ایشان را بسلطانیه برده از داری بیاویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق خرمن حیات آن بدبختان را بسوختند و قورمیشی پسر عبد الرحمن و بوقا ایلدرچی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتادند سوتای عبد الرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز بگذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان در آن محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را باضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادرخان و فتحنامها نوشته باطراف و ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمائه و تواتر آلائه

ذکر بعضی دیگر از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادرخان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمائه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادرخان ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود و در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمدرین سال امیر تیمورتاش بن امیر چوپان باغوای جمعی از مردم نادان بخار پندار بکاخ دماغ راه داده در ملک روم خطبه و سکه بنام خود کردانید و بدعوی آنکه مهدی آخر الزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید تا ممالک عراقین و آذربایجان را بتحت تصرف درآورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمه ازین معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد تیمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمتش شتافت و چوپان نویان امیر تیمور کاجی و قاضی نجم الدین طیبی را که خمیرمایه آن فتنه بودند کشته تیمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بحفظ خاطر امیر چوپان گناه تیمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمائه شلتاق اسباب نارخاتونی در ولایات سلطانی مرتفع شد مفصل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب همدان بود بنابر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارخاتون بنت امیر کردستان بدست آورد و آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نویان در زمان هلاکو خان نارخاتون را زن گرفته بود و بحکم شریعت اسباب و املاک نارخاتون بملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارخاتون بسیار است و امیر چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را مصحوب قاضی مشار الیه بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بتحت تصرف درآوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت تمام یافت و هر بزرگی که از مالک مزرعه مختصری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارخاتون است لاجرم فریاد از نهاد خلایق برآمد و امیر ایسن قتلغ و خواجه رشید زبان بنصیحت امیر چوپان گشاده طوعا و کرها او را از مقام خرخشه درگذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادرخان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسید قاضی محمد باتفاق دیگری از اهل روایت خریطه کهنه که دویست تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بود نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه میساختیم ناگاه این قبالجات را که باسم نارخاتونست یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلای او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجائی رسید که اسبابی را که بدو سه هزار دینار رعیتی خریده بود مردم از بیم آنکه نگویند ملک نارخاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نویان گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارخاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلای امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار نقد تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب درگذشت و نشانی مؤکد بلعنت نامه در قلم آورده آن قضیه بلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمائه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت وزیر تشریف برده آن صورت نیز نافع نیفتاد و خواجه در اوجان جان بخزانه جوار مغفرت رب العالمین داد نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده همت عالیتش بود دفن کردند و از وزرای هلاکو خان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشده و خواجه علیشاه با اصابت رای و تدبیر و وفور کفایت و وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیهٔ رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده چنین است که منصب وزارت را بیکی از دو پسر او داده و در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعرض نمودند و مهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان داده و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادرخان بعد از فوت خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی تعلق برکن الدین صاین گرفت و کمال الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوماً فیوماً در تربیتش می افزود تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت با میر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهانسوز

خوانندگان عجایب الحکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری بود که طراوت عذارش طعنه بر گل برگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حوروش را در اوایل شهور سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمائه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعلقی پیدا شد عنان صبر و قرار یکبار از دست اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که مثبت می اعتدال حالت عزتست که جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیز خانی چنانست که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار کسی نزد چوپان روان ساخته شمه از ما فی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی نه بر وفق مراد پادشاه گفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیهٔ ضمیر منیرش نشست و این مقال و قال در اواخر تابستان در ییلاق اوجان واقع شد و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظهٔ آنکه مبادا بعد از آن میان محب و محبوب ملاقات حاصل گردد و شاید سورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون بقراباغ اران فرستاد و سلطان را طوعاً و کرهاً بقشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نویان معلوم نمود بهنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضهٔ اقتدار چوپانیان است و با وجود او هیچکس از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت زر و زور و دارائی و بس مدار ندارد اندیشه از هیچکس سخنان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده این غم ضمیمهٔ الم عشق بغداد خاتون گشت بنابراین از خرگاه کم بیرون می آمد و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همی کرد فریاد جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که اگر معمورهٔ ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگوئی سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بروجهی سلوک نمائی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون باری روزی بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان نیابت و سرانجام مهام خاصهٔ سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران از خرگاه سلطان بیرون آمد و دمشق خواجه را طلبیده و آنچه از پادشاه شنیده بود باوی در میان نهاد و گفت باید که تو در شکر خدمتی بمثابهٔ مساعی جمیله مبذول داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهة خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان ما بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه جواب داد که من روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چندگاه شده که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر می یابم و سبب این معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نویان بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور اندازد و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردنش را از بار سر سبک سازد و بنابر آن در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهانهٔ ضبط و ربط مهمات ولایات خراسان از سلطان ابوسعید
بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر کرنج و امیر محمود و ایسن قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر را مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور
در خانه بگذاشت و سلطان بهمدران اوان از بغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل
منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابر آن پسر خود امیر حسن را با سپاه صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی
از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داده از گرد و غبار در آن پرخشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر
حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و
اوراق مصاحف و صحف مزار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمائه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوسته
کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال
بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی تتمهٔ ازما فی الضمیر خویش با بعضی از نزدیکان
در میان نهاد و یکی از ایشان بمجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از دختران اولجایتو سلطان که در قلعهٔ سلطانیه میباشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که هرگاه
دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و بهمدران ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمائه بود غلبهٔ عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت
و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین فعل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردنان
آوردند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر
عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتکامیشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن
روز اسپی را که بهترین اسپان الوس هلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در بساط شطرنج
از رفتار باز ایستاده هرچند دمشق خواجه خواست که بتازیانهٔ سیاست آن را بر انگیزد میسر نشد لاجرم خیال جنگ نمو و قبضهٔ شمشیر را گرفت تا برکشد تیغ از
نیام بیرون نیامد و مصر خواجه بوی رسیده خواست که مهمش را باخر رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه
پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خاتم را با آقا لولو نموده بضرب شمشیر مصری رونق عمر دمشق را بشام اجل رسانیدند و در آن
روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت مفلسی که بامداد آن روز
نان چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از پیش بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرای خراسان
فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاع ارسال فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان
اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در [illegible]
همراه ماردوی چوپان رسید و نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان محال نمود لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت
حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه ابراء ذمه کردند و در اظهار موافقت و اتحاد مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون
مجلس برنشست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نتوان کرد و مصلحت
دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را ایشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای مدد طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطهٔ ضبط در آوریم اگر سلطان
ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را مکنت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد دل خود از وی بستانیم چوپان این سخن مستحسن نداشت
و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا در ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بخاطر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را
که جمیع مایهٔ آن فتنه میدانست بحضور طلبیده و جلاد را گفت که با تمام مهم این ناتمام پردازد و وزیر متحیر شده مجال قیل و قال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از
میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این تمنا چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته نظم بدو گفت زیرا که پشتی که آن کند بر شما اعتماد
از جهان نباشد بجز تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

عزیمت بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان را سوگند داد که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه
شیخ رکن الدین علاء الدوله رفته نوبت دیگر بمجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی روی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که پادشاه را آگاه
نموده بزلال موعظت و نصیحت نایرهٔ غضب سلطانی را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت درآید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده بودند بیاسا رساند
و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نویان را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانبان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام
شیخ قیام نموده و او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایرهٔ نزاع و شین سخنان بهم زبان آورده سعی موفور
بتقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امراء آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت
راسخ دام و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بقدم ندم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود
و چوپان بعزم موفور از سمنان روان شد و چون بمنزل قوبار رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه پیش ماند امیر محمد بیک حمکن که خال سلطان بود و امیر
سیکبور و غیرهما از امرا با سی هزار سوار ترک عهد و پیمان چوپان را بر طاق نسیان نهاده بسلطان پیوستند و چوپان بر باقی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان
روی بولایات خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان و پراشنا پسر شاه زاده ساتی بیک را که زوجهٔ او و خواهر سلطان بود اجازت
داد که پیش برادر رود و خود بحبال ملازمت تا آن تا کنار آب مرغاب عنان بازکشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که چون از
ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود روزی چند بسر برد بیکی دولندی فریاد برآورد که این چه رای ناصوابست ملوک هراة با که وفا کردند که با ما کنند
بیت صحبت گیتی که تمنا کند / با که وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را بشمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گردن تسلیم قتلغشاه فرمودند چون نامهٔ عمر چوپان
بعنوان رسیده بود سخن آن مشفق را نشنود و بهراة رفت ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد
اظهار اخلاص و نیازمندی کرد هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رساند بمواصلت حرمش کرد و همچنین و اخذ اموال اتابک
فارس مفتخر و سرافراز گردد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجمنش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده درخواست
کرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه دل بر واقعهٔ ناگزیر نهاده سه وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند و اگر خواهند
نشانی باردو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند دوم آنکه پسر او جلاوخان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان
ابوسعید دولندی بنت اولجایتو سلطان تولد نموده بود زنده بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان را چشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده جرمش بخشد
سیوم آنکه کالبد او را بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در عمارتی که در آن بلدهٔ طیبه ساخته بود مدفون سازند ملک غیاث الدین زبان بقبول
این ملتمسات گشوده اشاره نمود تا جلاد چوپان را بحبه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت و آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمائه
باردو رسید و حکم شد که آنرا در سر اردو بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثناء
راه شنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه درآمده و اختیار و اعتبار بسیار دارد لاجرم دغدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان بازگردانید تا جلاو
خان را بقتل رسانید و خود باستان سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطهٔ اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک را
دراردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردو آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار
در خرج محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه بمکه برند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سایر
مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید اضحی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند و همراه خود بمدینهٔ طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المومنین
علی علیهما السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در قبلهٔ مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در مطلع
سعدین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در راه مصر
و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکهٔ معظمه آورده بآن واسطه آن بلدهٔ مکرمه را معمور و مزروع ساخت ذکر
اولاد امیر چوپان چوپان نویان را نه پسر بود بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادرخان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت مینمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بهاربندان افتادند و از آنجا بخوارزم رفتند قتلغ تیمور که از قبل پادشاه اوزبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را برتبت ترتیب سرافراز ساخته با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته آمده بود گذشت و بعد از آن تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن که حاجی بیگ و اغوج حسین نام داشتند حاجی بیگ را پسر عمش شیخ حسن کوچک بزهر داد و اغوج حسین پیش سلیمان خان بجهان جاودان فرستاد و پسر دوم امیر چوپان تیمورتاش بود و او خبر انهدام اساس حیات پدر و برادر در سیواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم متحصن بود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت التجا بملک ناصر کرد و مرغ دل اشراف و اعیان آن مملکت را بدانه انعام و احسان صید فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تیمورتاش در مقام عنایت و التفات سلوک نمود و چون دید که بیشتر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند بترسید که مبادا بخروج نماید بهنگام فرصت سر تیمورتاش را از بدن جدا ساخته نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن سر در شوال سال هفتصد و بیست و هشت در ییلاق اوجان بنظر رسید و تیمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف و ملک اشتر و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مأمول است و پسر سیم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در حیز بیان آید و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتونست که خواجه سلمان ساوجی از جمله مداحان اوست و پسر چهارم امیر چوپان محمود بود که در گرجستان حکومت مینمود و هم در سال قتل پدر بدست لشکریان سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بودند و پسر پنجم چوپان جلاد خانست که ذکر شهادت او سابقا مسطور شد و پسر ششم امیر چوپان سورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان که سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز نام داشتند از یک مادر بودند و ذکر ایشان ممکن که من بعد بتقریب در حیز بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون بمناکحت سلطان ربع مسکون** نظم

عشقست که شیر زبون آید ازو
وز هر چه گمان بری فزون آید ازو
که دوستی کند که جان آساید
که دشمنی که بوی خون آید ازو

مشاطگان عرایس اخبار چهره بکر سخن را بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد و اشتعال اشتعال نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون نسبت چوپان بهمان دستور در ضمیر صاحب تاج و سریر متمکن بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون مواصلت آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت

هر کسی در پی کاری و غمم یار همان
دل بجان آمد و همان عهد همان یار همان

آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی برحسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعبارتی که دانست شمه از میلان خاطر پادشاه بدان مفارقت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جان و مال بار برداخته مساعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت منقضی شد و غلبه شهوت مقتضی گشت سلطان او را بحباله نکاح در آورد و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت

بلی عشقست پر افسون و نیرنگ
گهی صلحست کار او گهی جنگ

و در شهور سنه اثنی و ثلثین سبعمائه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید اما او را بقلعه کماخ فرستاده بغداد خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چند گاه کذب مفتریان نزد پادشاه جهانبان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد و حکومت روم را بامیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان شمه از احوال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بحیز ظهور رسید** خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین فضل الله بود در مبادی عنفوان اوان جوانی که خلاصه اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود و باندک زمانی حقایق اکثر علوم معقول و دقایق منقول را بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیه اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و استقامت ذهن مشهور گشت و هم در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة والسلام مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادرخان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد
نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضای هشت ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل استیفا
رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته باحیای مراسم عدل و احسان و اعلاء معالم امن و امان و
استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین جد
و جهد تمام فرمود نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض امانی علمای ربانی از قطرات باران احسان بی پایانش صفت طراوت
و نضارت گرفت نظم تا هاتف دولت بشارت داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان نوجوان
گردد باز و چون رایت عناد و استبداد خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی
بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آن خواجهٔ نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دشمنان را بجای کین محروم
تو که با دشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلای آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که
ناری طغای لدکوچ بقا بن کیبوقا در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابو سعید میبود و امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال
او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از آن مدت از اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان
از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بد کیش منع کرد و او بار دیگر کمر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحب تخت و تاج
نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال ایشان دامان سعی بسیار بکار آورد و چون آن مهم بر حسب مدعای او از پیش رفت
و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت
ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هراة را نیز تحت تصرف در آورد اما چون
خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هراة میرفت ناری طغای
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر همراه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بجاروب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست تظلم و بیداد
برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستاند و هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در
غضب رفته تاشتیمور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ناری طغای قبل از وصول تاشتیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده
بود جهت تدارک متوجه گردید در اثنای راه آن دو امیر بر گذر یکدیگر رسیدند و با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر یا مبارکت برآن
قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آمده مزاج جناب شهریاری را با خود رام گردانند چون
میدانستند که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند
که ناری طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر باهندام بنای حیات سلطان بر بندد و کار
او را مدد باید دیگران را اعلام نماید آنگاه تاشتیمور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده
بود او را بار نگاه راه نداد و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشامت میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری طغای سراسیمه شده با امیر
وخباثتش
تورین ملاقات نمود حقیقت اتفاق خود و تاشتیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال
با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابو سعید نیز از بعضی اینیاقان شمهٔ ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقدهٔ مشکل را بانامل چگونه
بگشاید در آن اثنا ناری طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسهٔ که متصل سرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت
هرگاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست بردی نمایند و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را در
خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که حکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را باز ستاندند و نوکرانش را نیز از دخول منع
ناری طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه بامن ابواب الطاف مفتوح

گردانند و خواجه این معنی را قبول فرموده فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم نارین طغای بیرون رفته و بنوکران خود دست
بهمان عنان به در مدرسه منتظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد در دیگر نیز در داشت خواجه ازان در سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید
که چند روز شد که نارین طغای بامید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشید پادشاه از غایت سلامت نفس و زیرکی متعجب شده فرمود که هیچ
میدانی که نارین طغای در حق تو چه اندیشه دارد و خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس جهتی در باره من بداندیشد بمقتضای و لا
یحیق المکر السیّئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان همان لحظه بأخذ و قتل نارین طغای فرمان داد و آن حرام نمک ازان حکم خبر یافت و بصوب فرار شتافت بخیال
آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان آنجائی را جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم
ایلچیان با امثله واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا نارین طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت بحدود ری در کوه
رود فرود آمده یکی از نوکران را جهة آوردن طعام بیورت حاجی ایتماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایتماس کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار
شد و او را گرفته و دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد ازان سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز
غرّه شوال سنه سبع و عشرین و سبعمائه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمائه امیر شیخ علی بعمارت خراسان و خواجه
علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد نارین طغای را بمراهم مراحم مندمل گردانیدند
و باندک زمانی بار دیگر آن بلد لطافت اثر بسرحد معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمائه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر
برده بغایت مقرب و گستاخ بود و در فارس حکومت مینمود ازان منصب معزول شد و منشور ایالت آن ولایت باسم امیر مسافر ایناق در قلم آمد و چون امیر
محمود شاه در شیراز و توابع آن مقدار اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر
سلطانشاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد بیل تن را که از جانب مسافر ایناق نقار تمام در خاطر داشتند با خود متفق ساخت و با جمعی کثیر سوار شده بیک
ناگاه بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بحر محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانهٔ سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته
تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان سپارد و در آن اثنا امیر سیورغان بن
چوپان و خواجه لولو با غلبه تمام بمدد سلطان عالی مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشانرا گرفت و حکم قتل فرمود
اما خواجه غیاث الدین محمد خون آن جماعت را درخواست کرد و امیر محمود ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاه دارد و سلطانشاه
بن نیکروز در قلعه سیرجان محبوس شد و محمد بیل تن در بم و محمد قوشچی در نطنز و محمود شاه اینجو در تبرک اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن
فرستادند و تمامی این طایفه در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که بعد ازان از جریمه او بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمائه که از غایت حرارت هوا جوشن در تن مبارزان
صف شکن سیماب سان در اضطراب و ذوبان بود سلطان ابوسعید بهادرخان خبر توجه سپاه دشت قپچاق استماع نموده بجد و دار ارّان نهضت فرمود و در ان
سفر مزاج پادشاه بحرور از نهج استقامت انحراف یافته بسرحد سقم و علت شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالی مقام بحمام رفت
و مرض نکس کرد و بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سعی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان
در سکرات افتاده کار از تدبیر بیرون درگذشت مصراع بر خیز ای طبیب که بگذشت کار از ان در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید دلشاد را در
اوقات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان در سلک خواتین خویش انتظام داد و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنا بر ان بغداد
خاتون بزهر دادن پادشاه جسارت نمود و بدان سبب طایر روح شریفش بمستنزهات آنجهانی پرواز نمود عجب آنکه تمامی مورخان باتفاق بغداد خاتون بنت چوپان
و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان را معا از جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادرخان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در
نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس این معنی قابل میباید شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانیده
بعد ازان دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره مدبر طبیعت سلطان ابوسعید دست از تمشیت امور بدن کوتاه

کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد و افسر پر نور سلطانی که سر بسپهر بتقصیر فرود نمی آورد روی بزمین بر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از حجاب
سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت کر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت
در لباس سوکواری بفغان و فریاد و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در منزلی که در نواحی آن بلده جهة همین مصلحت بنا فرموده
بودند بخاک سپردند بیت روانش بنور الهی باد بباغ جنان شاد و مغفور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام

از جملهٔ عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعهٔ لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض
پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود و دیدهٔ بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیدهٔ دست قدرت ایزد تعالی مثنوی امامت
نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر ز بطن بطول و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان نقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب دثار قبلهٔ
اصحاب علم و عرفان قدوهٔ ارباب تحقیق و ایقان مخصوص سعادات ازلی و تأییدات لم یزلی **شیخ صفی الحق والحقیقة والدین الاردبیلی** قدس الله
تعالی روحه و زاد فی الصدیقین فتوحه و در آن اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبهٔ حاجات میدانستند
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبهٔ لازم الاحترامش را بر الواح خواطر میکاشتند طبقهٔ اتراک باوجود کمال بیباکی هرگز از فرمودهٔ آن مهر سپهر ولایت
سر تجاوز نمیکردند و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای
ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه‌ای از احوال آن قدوهٔ اولیاء ستوده خصال که پدر پنجم آنحضرت است مرقوم کلک بیان
خواهد گشت درین مقام خامهٔ مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است
و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان ظفر قرین میرسانید
و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و فاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در بلدهٔ مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از آنجمله شیخ سعد الدین
قتلغ خواجه خالدی قزوینی است که در سلک احفاد شیخ نور الدین کیل انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالمی متبحر بود و بزعم حمد الله مستوفی غازان
خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و فاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمائه در قزوین روی نمود مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال
بود و از آنجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده قلمی
کرده که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بوده و پدرش در مرتبهٔ وزارت بعد از آن تائب شد و در عبادت درجهٔ
عالی یافت در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بوده و در سن پانزده سالگی بخدمت
سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در شهور سنه سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن
کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین آورد
و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر بر آورده بود و وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه
در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیرهٔ قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هفتاد و هفت سال بود از نتایج
طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از آنجمله **شیخ اوحدی اصفهانی است** در نفحات سمت تحریر
یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت بمعنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت
لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقهٔ شیخ سنائی جام جم نام و در آن بسی لطایف درج کرده است
و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و وفات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغهٔ تبریز مدفون شد
رحمة الله و غفرانه علیه و از جملهٔ اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است
و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتکمیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی مینمود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت مسلوک میداشت و پیوسته بمدح و ثنای جناب صاحبی رطب اللسان بود و در دیباچهٔ مصنفات خود میگاشت شرح
مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی و بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل محتجبه صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین
محمد در سلک تحریر کشیده و الحق بکمال علم و دانش خود را در آن رسایل بفواید بلیغ عبارات ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنه ست و خمسین و سبعمائه
روی نمود علیه الرحمة و الرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی مولانا قطب الدین رازی است و آنجناب را
نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تالیف نمود و از آنجمله دیگری حافظ عبد الرزاق الغوطی است
که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و فاتش در بغداد فی سنه ثلث و عشرین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین
عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانهاش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله
دیگری فخر الدین فتح الله بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که مطلع صد گره بازبر آن زلف معنبر زده
عالی را چو سر زلف بهم بر زده و از جملهٔ مورخان آن زمان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آنصاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مؤلفات حمد الله دیگری
نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد ذکر
ارپا خان ۲ که او را قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد درین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن نسب ارپاخان ۲
منکقان بن ملک تیمور بن ارتق بوکا و سلطان ابوسعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان هلاکو خان کسی که شایستهٔ امر پادشاهی باشد
نمانده این کار بار پاکاون میرسد و در آنوقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بمحل خانهٔ ارپاخان فرستاده او را بارد و
طلب نمود و چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشان است ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند
و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند آن روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت بسپهر مکار ماهیدر رسانیدند و
روز دیگر ارپا خان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین سابق بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زرنگار کلاه نمد روسی و بجای کمر فرزده
کارمیان بند ستیمه مرا کفایتست از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناسب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابوسعید
مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه او را بمعز الدین و الدنیا ملقب خواندند و بی شائبهٔ تکلف و غائلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبائی بود در بالای او زیبنده
و شیمهٔ جهانبانی خلعتی بود قامت قابلیتش را برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون بر سائر
دولت افتاده بود در روز کار ناساز کار آن شهریار عدالت شعار را امان ندادهم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه
خروج نموده در سابع عشر رمضان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده و نه بسیر بطرفی گریخت و تخت خواجه
غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در آ
شوال همان سال در مقام اوجان از عقب وزیر روان گردید گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از
اسباب طغیان مخالفان چون ارپاخان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان معتبر
بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن با فنای بعضی از امرا و اعیان دولت پیش نهاد همت ساخت و
بغدا دخاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابوسعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول
سنه ست و ثلثین و سبعمائه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند
شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفهٔ از سپاهیان را از آب گذرانید
تا از عقب اوزبکان در آمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و همین معنی موجب انهزام مخالفان شده ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرموده شاه
مناده مانی بیکت جنت او لجایتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش در آورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانهٔ خود پنهان کرده داعیهٔ خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و امیر شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت اربا خان دم میزد ملحق گشت و همدران اوان اربا خان توکل قتلغ را که نسبش باوکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر بی جهتی سیاست کرد مقارن آنحال زمرهٔ از امرا مانند امیر محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز و محمد بیلیس که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان مقید بودند از بند نجات یافته بملازمت اربا خان شتافتند اما بمقتضای عادت جبلی ضمنا در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت اربا خان رضا نداشت خواجه لولو را نزد امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت اربا خان تحریض نمود و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم ایرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی اربا خان است مقابله و مقاتله مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت اربا خان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بایدو خان را بپادشاهی برگرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار اربا خان و جناب وزارت پناه

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع اربا خان مقصور گردانید علم نهضت برافراشت و خبر بار باخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امراء مخالف پیغام نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با امیر علی پادشاه تفویض باید تا این فتنه تسکین گیرد وزیر باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در خلال این احوال اربا خان قصد کرد که زمرهٔ از امرا دغا را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم کری نکنند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد در اثنای اشتعال تیر دلدوز و سنان شعله افروز محمود ایسن قتلغ و سلطان شاه بن نیکروز از اربا خان روی گردانیده با امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب بظفر فایز گشته پادشاه و وزیر هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آنخواجه عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و اربا خان نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه انجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بقصاص پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد از این وقایع بابلهٔ ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین محمد و اتباع و ملازمان غارت و تاراج یافته چندان تحف نفیسه و اوانی مرصعه و نقود نامعدود و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر والا منقبت علمای اعلام تاج مکرمت از سر نهادند و فضلای کرام را مهجوری از خلعت شکیبائی دست داد و یکی از ایشان بیتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست کاختران امروز بر سر از دست چرخ خاک کنند دردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه دردناک کنند که وزیری بآن عزیزی را اینچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و ترتیب و رعایت علمای ثقات رواة حکایات از آن وزیر فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطابخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال حالا نواب

دیوان شماعشر حاصلات آنرا سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند و امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات آن وزیر حمیده صفات آن بود که در هر شب جمعه با علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفهای باطن فرخنده مبانیش حکایت کردی می نشست و احکام را علی اختلاف مراتبهم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس سخنی سنجیده میشنید او را بجود زند دیگر میگردانید و اول نوبت که من بدان انجمن رسیدم در صفه که آن وزیر صافی ضمیر نزول گزیده بود جا یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدیم نموده بودند غالب آمدم و همچنین بر ایشان مرتبی اهل فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر مردمی که در آن صفه جای داشتند مقدم گشتم و با بعضی بحث [illegible] غلبه دست داد وزیر اشارت فرمود که نزدیکتر بصفه نشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس [illegible] بواسطه مرا بپهلوی خود نشانده و فرش و اوانی آن صحبت را بمن انعام فرمود خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را درباره من مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع این حکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال برسم مال و جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و بر طبق کلمه هذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار آن فاضل افادت دثار از این عطیه بهره ور گردید رباعی ای گشته ترا مسند اقبال مقام رای تو امور ملک را داده نظام خواهی که شوی در دو جهان نیکونام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از مهم اربا خان بازپرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام کامرانی را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استغنا افراشته بی استصواب امرا امور ملکی و مالی را فیصل میداد و بنابر آن نوئینان از متابعتش تنفر نموده پای در دامان انزوا پیچیدند و مخالفتش را با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه و قوم اویرات در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیاربکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت و او را به مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن یول قتلغ بن ایلتیمور بن انباجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت و تسخیر مملکت ایران را با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم ذی حجه سنه مذکوره در موضع نوشهر یا قراده از توابع الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیله اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که دو پادشاه بر سر مملکت باهم نزاع دارند چه ضرورت است که ما و تو در این خون ریزی با ایشان شریک باشیم مصلحت چنان مینماید که هر یک با اتباع بر سر پشته برآمده ایشان را بهم گذاریم و هر کدام از این دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال بباد حمله ابطال رجال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد ملک ستیزه کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور نموده بعد از اعمال در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد درآن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرود تاخت و بر جسم تیغ تیز امیر پادشاه را ریز ریز ساخت موسی خان بعد از استماع این خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی با امیر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغا تیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشانده و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت و دلشاد خاتون را بمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود در حباله نکاح درآورد و نوای عیش و عشرت و صدای فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما همدر آن ایام بعضی از امرا باقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز دادند و هر یک خیالی کرده روی بطرفی نهادند از الجمله امیر محمود دیسن قتلغ بخوزستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر شیخ علی ولد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آن طرف شده طغا تیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن تور بن جوجی قسار بن بیسوکا بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیدند

آن ولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از این حال خبر یافت از تبریز جلوریز بآران شتافت و شاهزاده ساتی بیگ و پسرش سیورغان را بعهود و مواثیق
با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال شد و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز بایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن آوردند
و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی قعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از استعمال
سیف و سنان عنان یکران بجانب خراسان منعطف ساخت و موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بر دست
امیر شیخ حسن کشته گشته موسی بمیان ملک هزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در روز
عید اضحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بحدود بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که در سلک
امرای عظام خراسان انتظام داشت و در آن یورش تکلف نموده بود دیوی پیوست و امیر شیخعلی را در روز عید اضحی بی جهتی بشمشیر عذر بگذرانید و دیگر دو دشمن
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده
و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر اکرنج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بودند در آن ایام از توهم وی در زی اهل تصوف سلوک مینمودند در قشلاق موقان بیاسا رسانیدند ذکر خروج امیر شیخ حسن
بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که بشیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از
توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خواطرش استیلا یافته در باب تمشیت مهم خود حیله اندیشید
و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که بپدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی حمزه بود از خود برده و جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش بیگ از جانب مصر تشریف آورده و تا مردم را این سخن باور آید مادر را بخانه قراجری فرستاد و در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر
در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرا اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید و امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه مذکوره
در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون جبلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مفطور بود در حین تسویه صفوف آتشی بلند برافروخت
و مردم را تصور نمودند که جمعی با وی مواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان از امیر
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهة امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی افتاد
و در گلشن صبی رخت هستی بباد فنا داد امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست تظلم و بیداد برآورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش
را بخاطر خطور نمود که تا بنای زندگانی امیر شیخ حسن چوپانی منهدم نشود او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر نگردد و منتظر فرصت بوده بیک
ناگاه کاردی بر امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیگ و امیر سیورغان پیوست و حال پدر بزرگ
اظهار نمود و تیمورتاش مزور بعزم رزم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب
بغداد گریخت گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیگ بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی
و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعاء امیر شیخ حسن ایلکانی چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از
تمرد پدر مزور تمشیت پذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیگ بنت اولجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه
و سکه مندرج گردانیده عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از این خبر شنوده عازم قزوین گشت و ساتی بیگ
و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد علیشاهی را بوزارت مقرر ساختند و علم توجه بطرف قزوین
برافراختند امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شد و شاهزاده ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک بآران و
آذربایجان شتافته امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنا بر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت اتابک خود تاش تیمور و دیگری را بخواهش از طغاتیمور خان
که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان فرمانفرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب تختگاه ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه متوجه

علاء الدین محمد وزیر متوجه آن صوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بساوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانیدند اما چندان
فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که هنوز بر ایشان قرار نیافته بود آغاز کفایت
کرده بتغییر و تقلیل مضایقه مینمود چنانچه بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از مال و جهات معاف بود در خراج حواله داشت
لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت ولیکن غیر اطاعت چاره نمیدانست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان
از اران بآذربایجان آمده مقارن وصول ایشان مردم اویرات قراچری تیمورتاش شده را بند کرده باردو رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشید بحسب ظاهر قاصدان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود
و ضمنا بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در قصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت درآورم و بنده وار طریق خدمت
مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آمد شد سفرا وثیقه مبنی از آنکه چوپانیان در قصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس
بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردوی
امیر شیخ حسن بزرگ رفت و یکی از نوابش را طلب داشته گفت هر چند شیخ حسن آقا با دشمنانی که درباره او این نوع خیالات فاسده دارند دم از دوستی میزند ما
نمیخواهیم که مضرتی بوی رسد و آن خط را تسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید دود حیرت بکاخ دماغ او تصاعد کرده فی الحال یکی
از مخصوصان طغاتیمور خان را طلبیده و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید آن شخص سر خجالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت طغاتیمور
از حیله شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی با الاتاق رفته در حدود تمسیان منزل
گزید

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن آلافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در حیز بیان آمد صورت یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن آلافرنگ را
بپادشاهی برداشت و بجانب عراق عرب رفته بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق تحت تصرف درآورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه بخاطر امیر شیخ
حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش صفحه مشیت نخواهد پذیرفت بنابر آن سلیمان خان را که از احفاد یشمت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و
ساتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدواج کشید و در ماه شوال سال هفتصد و چهل در اوجان منزل گزید سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند و مقارن آن حال
امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن آلافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی بآذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال
نموده در روز چهارشنبه آخر ذی حجه سنه مذکوره در نواحی جغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه سونتای
و ارده بوقا و نوربینی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه زکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر اینانق را که در میمنه سپاه سولامشی
جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان هزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور
به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان
را نامزد حکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
و خواجه سلمان ساوجی که در اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده بنظم فرمود که چند بیت از آن این است قصیده خسروا لشکر
منصور اگر رجعت کرد نیست بر دامن جاه تو از آن هیچ غبار عقل داند که در ادوار فلک سیر رجعت استقامت پذیرد بنجوم سیار این یقین است
که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی نیست بتمکین و وقار دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خرد کم هنر بیمقدار وقت باشد که نظر بر سبب مصلحتی
نزند شاهش و بکشود از راه کنار نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر نه از این حزم بود منصب شاهی را عار آخر او دست برآرد اثر دولت شاه
ز نهاد دشمن بسم اسب و پی پیل دمار و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده باز بآذربایجان
درآمده و در ذی حجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و تومانیان جهة دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی و له چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ
حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش افکنده میراندند بحسب اتفاق گذر او بحاجی

بر جانبی افتاد که نزدیک بمعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بعد از آن گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده بمنازل خویش بازگردیدند و مقارن آن حال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ علی کاون باستصواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق و آذربایجان گشت و از جانب ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک ملک اشرف الغان را باستقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخ علی کاون انهزام یافته بخدمت طغاتیمور خان پیوست و بموجب فرمان او عنان بحرب سربداران تافته در جنگ آن طایفه کشته شد و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه طغاتیمور خان نیز بر دست خواجه یحیی کراوی سربدار بقتل آمد چنانچه کیفیت آن حادثه در اثناء ذکر سربداریه مشروح خواهد گردید **ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و بقتل رسیدن او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم** امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در آن ولایت نهب و خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده بسیورغامیشی اختصاص یافت و از آنجا حاجی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر شیخ علی جعفر و قراحسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون لشکریان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزن الروم زر بسیار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بجهت این امر متهم داشته مقید و محبوس گردانید عزت ملک خاتون امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر اطلاع یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را العشرون جنیبه بعالم آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد **قطعه** بهجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار در آخر رجب افتاد اتفاق حسن زنی چگونه زنی خیر خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی مخدره زنی خایه دار مرد افکن و چون از آن مخدره تا بکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح امرای دار الاماره گریخته با هم پیکان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سیوم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که بچه سبب امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا آن کیفیت شنید لاجرم علی الفور بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جستجوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بخواری هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند **ذکر بعضی از حاویان فضایل انسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی** مورخان سخن پرور آورده اند که از طبقه افاضل دانش اثر خاتمه الحفاظ جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان امیر شیخ حسن چوپانیان را از نتایج طبع خویش بهره ور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی سیما فن حدیث بمرتبه که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی پیدا نشده و له تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار ارتحال در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از جمله اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبدالله بن محمد العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر آن از ایام میمون در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر میگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مؤلفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را بتدریس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزیکه منتهی بشب ملت امیر شیخ حسن چوپانی میشد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر شیخ حسن ملاقات کرده میپرسید اثنای محاوره از آن عالم تحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان راند و همچنین آنرا نیز بر دل نگذرانده باشد حکم باسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی مسالک طریق مسلمانی بوده باشد مقتضای

حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی یکی باشد وچنانچه مذکور شد بهمان نسب امیر شیخ حسن بر دست آن زن بهمان طریقه کشته گشت و در تاریخ امام یافعی
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است مثل الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات وشرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیه وشرح الهدایه
وشرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنه ست واربعین وسبعمائه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بتدریس و افاده قیام مینمود و ذکر
الیافعی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عروض القصادی و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و فصول النسفی و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بگذاردن حج اسلام
فایز گشت و در شهور سنه ست واربعین وسبعمائه در گذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نویان زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ذمد در شب روز معراج بر دست
زنش تباه شد پنهانی

ذکر ملک اشرف بن تیمورتاش

ملک اشرف حاکمی بود بافروختن آتش ظلم و بیداد معروف و بانگیختن غبار فتنه و فساد
موصوف دوست و دشمن از وی هراسان و خویش و بیگانه نزد او یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادیه طریق موافقت سلوک میداشت و گاهی مسالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می افراشت و در اوایل سنه ثلث واربعین وسبعمائه لشکر بطرف شیراز کشید و بی آنکه مهمی سازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی
بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان آنجائی را فریب داد تا بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما البته
اعدا ابد الجانب ارسال او اشته انتظار میکشم که مهمی را که متکفل شده اید بتقدیم رسانید و تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت آنکار نمی یابید اعلام نمائید تا تدبیر
دیگر کنیم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده مهم ایشان را از مجال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان تنگ پا بیرون بردند و بهزار مشقت خود را بابهر رسانیده در آن قصبه شنیدند که رای ملک بن الیس قتلغ با احشام بسیار در آن نواحی منزل دارد
و با مغولی چند که همراه داشتند بسر رای ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بینهایت گرفتند و باصفهان
شتافته بر متوطنان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی را شنیده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن مملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی بر گزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
دودمانها بر آورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ سیاست بگذرانید و این قضیه
در شهور سنه ثمان و خمسین وسبعمائه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبد الحی بود

گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال

ارباب اخبار آورده اند که بعد از
واقعه امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان و قوچ حسین بن امیر حسن بن امیر چوپان را گذاشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه مولای و چوپان آختاجی بمنصب امارت رسانیدند
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانیدند و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از مشیئت امور ملک و مال عاجز آمده کس باستدعای ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید بتسخیر شیراز اقدام موقوف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و در وقت ورود بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بفرمان
امیر شیخ حسن کوچک در حصار روم بهم رسانیده و بجانب تبریز در حرکت آمد یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

بعد از واقعه امیر شیخ حسن چوپانی بدو سال

که در آن زمان پادشاه اوزبکان

ملک اشرف

محبوس سازد کوتوال القلعه را که شروت نام داشت کشته از دخایر حصار یراق

آوردند و در معموره میان ایشان ملاقات واقع شده از انجا بعقبرتاق و کوکچه تنگیز که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و پنداشت که امرا غاشیهٔ اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس پروای او نکرد بطرف
دیاربکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند در ان اثنا عماد الدین
سراوی را خیال تنگ بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یک دو فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جبیه پوشانیده قصد شما دارد و بنابران یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده منتظر بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده‌اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که ما هنوز مملکتی نگرفته‌ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سوگندان یاد کرد که من ازین معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده‌ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستید
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون او بقتل ملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سیورغان پسران بی واسطه چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و ازین جهت نایرهٔ حسد ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شبیخون بروی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر مکمل شده متوجه شهر گشت در اثنای
راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته‌اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای اغتا با تلاقی فریقین دست داد
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در تبریز نزول نموده نوشیروان نامی را که قپچاقی الاصل بود
بخانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع بانی رسیدند
قاضی محی الدین بردعی و فخر الدین حبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسبت آنکه امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیاربکر شتافت و در آن دیار بدست امرای ایلکان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف هم در آن اوقات یاغی باستی را بوجهی هلاک
ساخت که هیچکس بر کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بغرا اعمال دست بظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمائه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قفص
آهنین محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و السکیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز وبائی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و بدان
جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بامنی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمائه ملک اشرف با سپاهی جلادت آیین عزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون
حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نمیتواند برد مراجعت کرده بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمواخذه رعایا
و فقرا اقدام نموده از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمائه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی
که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق اینجو حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و جنگ پرداخته
بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف از ایشان بدان مقدار راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در ان مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهة خود عمارتی بنا کند
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بران نتواند بود و چون ملک اشرف
از خویشان و قرابتان امرا ترسان گشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس عقاب این جرایم بر ضمیرش مستولی شده در خانهٔ تاریک بنشست و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می‌آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خشم خیمه ... و پنج هزار مرد را مرسوم
بیشتر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها را اطراف آن بسته بودند از در گریاس تا نشستنگاه خویش بیاویخت

بار دوم

و سبعمائه

پنجاه هزار مرد ... اصفهان گشت

و ملاء یان

و آن زنجیر عدل نام نهاد و هر کس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش میپرسید و هر سال امرا و وزرا خود را مواخذه کرده جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنهٔ اثنی و خمسین و سبعمائه دختر تاج الدین را خواسته به تبریز آورد و در ربع رشیدی آئین بسته طوی سکین کرد اما بعد از ملاقات آن دختر از او پسندیده و زیاده از یکشب او را ندید

گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمور تاش بن چوپان و ذکر بعضی از وزرای آن سردفتر اصحاب ظلم و عصیان

چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنهٔ ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان از دشت و فور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیی الدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون این خبر بدو اشرف بتحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهار صد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جوهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردید خواجه لولو و خواجه سکر خازن را گفت که شما خزاین و خواتین را سر کرده روید و در کریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید توقف نمائید تا من باوجان روم اگر خبر غلبه من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی نهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بمرند برده ملک اشرف در کنار مهران رود فرود آمد و اخی جوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان بر بالای پشته برآمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا بشهرتی در اوجان جانی بیک خان از راه سراو رسید و فرمود تا عساکر منصوره جرکه کرده ایشان را در میان گیرند امرا چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از آن حال واقف گشته بشنب غازان مراجعت کرده بخیال آنکه بود آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمده جمعی که با او بودند متفرق شده قدغنش باد و غلام گرجی در مرند بآن عرق بپیوست و مردم آنجا از کیفیت شکست آن جاهل وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلات متفرقه در داده ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانهٔ شیخ محمد بالیجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام آن حال قاصدی بعنان برق و باد باردوی جانی بیک خان فرستاد و امیر بیاض بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر بپاشیدند و او را دشنام داده لوازم شکر بتقدیم میرسانیدند و امیر بیاض آنشب اشرف را در خانهٔ والدهٔ خواجه شیخ کجوجانی نگاه داشته روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بر روی او افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر او را به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد گذارد و حکومت آن مملکت را بپسر خود بردی بیک خان باز گذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را با خزاین همراه خویش برد بیت ندیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و جانی بیک زر و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالما غانما بدشت قپچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بردی بیک خان این خبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق باستظهار توابع و لواحق ملک اشرف به تبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عماد الدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوهٔ نامسعود ملک اشرف بظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در آن اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما بود خواجه عبدالحی بمنصب وزارت تعیین نمود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف او را گرفته و جهاتش را ستانده بقلعهٔ الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل رودباری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل بچشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه عبدالحی بملوک گیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام گیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از ارسال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهد لاجرم آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را که گرفته بود مطلق العنان گردانید بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستادند که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفات است مراجعت میباید نمود و بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضورش کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روح او طیران نماید لاجرم همراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست همدرین ولایت بفراغت اقامت نمای بجایی مرسید و چون خواجه نزدیک به تبریز بمنزل کرمرود رسید بجری بشتیب بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب او را در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر ترا طلبیده خلعت وزارت خواهد پوشانید و بجری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف او را گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید ساز و بجری خواجه منتظر الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بقلعه النجق برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل آقا حاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی جنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاد و در آن اثنا وزیری بتدبیر عرضه داشتی پیش ملک اشرف فرستاد بمضمون آنکه موسی در محافظت این طبقه تغافل میورزد بیش از آنکه گرد از استیلا یابند درین باب فکری میباید نمود بیت چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نباید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای العریضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جمیع خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را اظهار کرد اند و موسی بدلایل معقوله خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی باصفا رسانیده بدانجا بازگشت و خواجه کامل العقل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آن را بسنگ و گچ برآورد و سقف خانه سوراخ کرده هر روز دو نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ بپایان می انداخت و حال عبدالحی برین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود **خواجه مسعود دامغانی** داماد خواجه عبدالحی بود و بعد از عزل او بمنصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چند گاهی رایت وزارت برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمایه او را گرفته در قلعه رویین دز مقید گردانید مآل احوال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید والعلم عند الله الحمید المجید

نزد بعضی حروف

ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی چون امیر شیخ حسن بزرگ در دار السلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تازیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمایه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر سزاوار شدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده ثبت افتاد قصیده

جلال الدین

مبشران سعادت برین بلند رواق همین کنند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بیاری خلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

و بی شایبه تکلف و سخنوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت علم رایت امن و امان اندر ممالک برافراشت بر در و دیوار گیتی نقش نکوئی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد درگذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمایه بفردوس برین شتافت

مدیحت

گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمایه که خبر مراجعت بردی بیک خان بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت اما روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان هزیمت بطرف تبریز تافت و سلطان اویس تبریز عنان ریز بدان صوب توجه نمود و اخی جوق پیش از وصول آنجناب واقف گردیده بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدی نزول اجلال فرموده امرای اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز عذری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بمحاربه او نامزد کرده خدمتش بنابر نقاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزید و منهزم بازگردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را با اخی جوق بازگذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بر آن ولایت استیلا یافته بعد در تبریز ظلم و عدوان مشتغل گردانید و در بهار سنه

کامل

ستین وسبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید مقارن آن حال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان
به تبریز درآمده خانه خواجه شیخ کججی را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قتانی که پدر خوانده او بود برد و سلطان
اویس محبان لعقبان فرستاده او را بعواطف خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسوده باتفاق علی
بیل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنه قهر آن هر سه مفسد را بر خاک هلاک انداخت و در سنه احدی
وستین وسبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از همنشینان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق ولد سلطان شاه
نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاد تا او را به تبریز آوردند و در سنه اثنی وستین وسبعمائه سلیمان بیک
دایه سلطان را که امرا عظیم الشان در تفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حباله نکاح کشید و نثار آن وصلت منصب امارت رسید و هم در آن ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر
شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بر سلیمان شد مقرر وزارت
بر نجیب ذنک حیران فلک زار و همی گوید جهان را که آنیک آصف و آنیک سلیمان و در سنه خمس وستین وسبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت
مینمود لوای عصیان و خلاف ارتفاع داد و سلطان بدان جانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بجانب
شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر عنایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام باز گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف
را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد درآمده از جریمه خواجه مرجان درگذشت و این لآلی آبدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت
نظم تا بگشادند کیستی در دار السلام در طواف آرید غلمان را بکاس من مدام زاده خار است گل را زان منیتش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام
لاله را لا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه رو نی سرانداز پیش چون اهل عزام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت اینچنین باشد چو بر مولی
برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب
موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجه فکر سلمان سمت اشتهار پذیرفت قصیده موصل رسید آورد اخبار فتح موصل
باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل رسید که از قدوم امروز نیل و مصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان اویس از موصل بصحرای موش
رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قراکلیسا به تبریز رفت
و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که آبا عن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت
بایالت اشتغال دارند دو نوبت بقراباغ اران شتافته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس باذربایجان رسید و این خبر شنید
بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لا تعد و لا تحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس و بعضی از
قلاع بتحصن جست و امرا در آن بلاد مدت سه ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت سلوک نمیدارد ملک موروث بکلی ویران
میشود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را بند کرده پیش سلطان اویس برد سه ماه پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت سلطان برد نسخه
آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنه تسع وستین وسبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش
اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و هم درین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شد و بار دیگر خواجه مرجان حاکم
دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت نیله
سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیه بیرام شاه قصیده نظم نمود
بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان با سینه پر آتش و پشت دو تاه شد بهایا های گریان بر سر بیرام شاه و در سنه احدی وسبعین وسبعمائه در تبریز
وبائی صعب دست داد و قریب سیصد هزار کس بر خاک هلاک افتادند و در سنه اثنی وسبعین وسبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر ولایت جرجان
استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان متوجه حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد و امیر ولی منهزم
گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلقشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه از ری باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را ساروق عادل
گویند در مبادی احوال شحنه دار السلام بغداد بود و بعد از ان نوکر سلیمان بیک شد و روز بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنه ثلث و سبعین و سبعمایه
امیر زاهد که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک اوجان بیفتاد و فنا داد و در آن مرثیه که خواجه سلمان جهت او گفته سه بیت بخاطر بود خامه بتقریر
این زبان گشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تندباد خزانی دریغ آن مه سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چه افتاده است
ای زمانه فتاده است قصر کرم را مبانی و در شهور سنه اربع و سبعین و سبعمایه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی
چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و بعد از ان
بنای زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنک را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنه خمس و سبعین و سبعمایه
والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسر انجام مهام آن مملکت آورد و در سنه ست و سبعین و سبعمایه آب
دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را
امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از لم برانی دار السلام بگور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق
عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت **ذکر انهدام بنیاد زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی** در اواخر
ربیع الآخر سنه ست و سبعین و سبعمایه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از ان بتاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بزمان فوت
خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیه احوال سلطان ظهور نمود ارکان دولت
باتفاق قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن پادشاه جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ایالت
بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما گذارید امرا این سخن را اظهار تحمل نمود و شیخ حسن را مقید ساختند و در شب
دوم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در پیران شروان زیر شیخ حسن
در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیه آن پادشاه عالیشان گوید قطعه الفلک
آهسته رو که کار نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر کرد بحقیقت امیر دین مقصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده
زین مصیبت در زمین واقع گشت از دوازده آسمان تا زان زمان کاغاز دوران کرده روزگار از روزگار دولت سلطان اویس یاد کن وان بر خلایق رحمت
سلطان اویس **ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس** سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذار نوخطش کلیه عطری و لوامع رخسارش رشک ماه
و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچه سوری منفعل با چه لوای کشورگشایش ثالث ماه و مهر و غبار موکب
گردون سایش ثامن هفتم سپهر بیت خدیو جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق قدم زیب تاج و سریر زر دست و دلش بحر و کان در نظیر سلطان
حسین همان ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در غایت علو
در باب تهنیت جلوسش نظم کرد سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملکت
ایمن از صدمه تزلزل هم دولتت فارغ از وصمه تناهی ای زانکه بست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین
به تو اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمایه رایت
ظفر پیکر بقصد سر ام خواجه و قرامحمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امرا ترکمان برسم پیشکش
هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را
استقبال ننموده بعد از وقوع قتال عنان ببوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنید عازم
شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط بر گشاد و شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

در بغداد در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بدان سبب شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران
بکرّه نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید **گفتار در بیان مخالفت زمرهٔ از
امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا** در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیار از زمستان خانه حوت جهة اظهار عمل برج حمل انتقال
کرده جان نو در قالب عالم کهن دمیده فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز باوجان شتافت و عادل آقا از سلطانیه
باردوی همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند اسرائیل و عبد القادر و رحمن شاه و درویش قاصد جان عادل گشتند
قاضی شیخعلی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام شتافته که مدت العمر آنجا باشد باز آوردند و روزی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده بزبان
گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی ما تعلق بتو میداشت دیگر ترا قبول نداریم آقا جواب داد که اختیار پیش شماست و فی الحال برخاسته بقبول خود رفت
و روی بسلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذرخواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند
عادل آقا ایشان را ابا نموده ملتفت نشد و تا خرق سلطانیه عنان باز نکشید مقارن آن حال شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته پناه بعادل آقا برد
و آقا او را در همدان حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی بدیشان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر و شکار سوار گشت
و از اوجان بیرون تاخته عنان عزیمت بتبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون آن حال مشاهده نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی
به بغداد نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با پنجهزار سوار جرار از عقب ایشان ایلغار کرده
شاه منصور منقلای روان شد و در نواحی التون کوپروک بدشمنان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه پناه بشاه منصور برده گفتند ما بندگان
پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخعلی و امرا عاصی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بمراغه رسیدند بموجب التماس شاه
که سلطان حسین بخط خویش آب ندهی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود نشنود اما قاضی شیخعلی را زنده گذاشته
از وی صد تومان خون بها ستاندند و شاه منصور کوفته خاطر بهمدان رفته عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و بیش از پیش بعواطف خسروانه سرافراز
گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاه زاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل
بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاه زاده شیخعلی بن سلطان اویس که درانولا
بی اعتبار بسر میبرد آن جماعت را اضلال نمودند تا در روز جمعه از جمعات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کس اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نام
که ترکش او را بر داشته بود پیش دوید و شمشیری بر رویش زد چنانچه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمد امیر اسمعیل آواز برآورد
که یا عم مرا دریاب و امیر مسعود بجانب برادرزاده روان شد مبارکشاه بجنس و بخش دیگر که قرا محمد نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد
شاه زاده شیخعلی رفته کیفیت واقعه باز گفتند والده شاه زاده بقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را بیاورید و ایشان در ساعت سر او جدا کرده
پیش او آوردند و از عمارتی که بنا کرده امیر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه در وقتی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان کار میکردند
نجاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از آنجا
آویختند القصه چون این خبر به تبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین منشور سلطنت بغداد را بنام
شاه زاده شیخعلی در قلم آورده نزد برادر فرستاد و پیغام داد که ما در ایالت ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرای بزرگ
نزد خود نگاهداری تا بیاسا مشغول رعیت و سپاهی قیام نماید کنون هر یک از تومنیان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاه زاده شیخعلی فرستاده برادر را خوشدل
و مسرور باز گردانیده بر سریر پادشاهی متمکن گشت و منصب وزارت را بعبد الملک تمغاچی تفویض فرموده قاتلان امیر اسمعیل را باوج عظمت و اقتدار رسانید
و چون دید که مشیت امور مملکت از ایشان نمی آید قاصدی نزد پیر علی بادک که از ملازمان قدیم آباء او بود و در آن زمان از قبل شاه شجاع در شوشتر حکومت مینمود
فرستاده او را به بغداد طلبید و پیر علی بدار السلام شتافته سرانجام تمام مهام را از پیش خود گرفت و سایر بلاد عراق عرب را تحت تصرف آورد و چون

انجبر بسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پاییز سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه زاده شیخعلی و پیر علی تاب مقاومت نیاورده بغداد را بازگذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراشتند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هرچند عادل آقا گفت مناسب نیست اکه بمهمات اجتماع شوشتر رویم و مهم شیخعلی و پیر علی را فیصل دهیم بسمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد بر انجمله که شیخعلی بشوشتر قناعت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل تصرف ننماید و از آنجا ببغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و بنابر رنجش مذکور پادشاه را هم آنجا گذاشته با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسرانجام امور مملکت و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبدالملک اتغاجی و بعضی از اعیان بغداد مبلغ با بعضی تومان نزد شاه زاده شیخعلی و پیر علی فرستاده استدعاء حضور نمودند و ایشان متوجه دارالسلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر قبچاقی را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بلکه هزیمت بصوب تبریز انعطاف داد و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع غبار تفرقه و تشتت و کشته شدن سلطان حسین** در ان اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدارالملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهت استمالت خاطر آقا بکومک نامزد کرد چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنهٔ اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او بیباکی در خطهٔ خاک پدید نگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود در پیش گرفت سلطان حسین هرچند کسان از عقب او فرستاده التماس مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل باران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در یازدهم صفر سنهٔ مذکوره بیکناگاه بآن بلده درآمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشهٔ خزید تا هم در آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید بیت تیغ نیلوفری آخر چکند بر تن او که ملالش بدی از رایحهٔ نیلوفر و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و گاهی بر افعالی که مناسب مرتبهٔ سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام میفرمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین ملغز بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفایت و معموری شهر و ولایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل مینگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین ملغز معتقد بود با آنکه بعبارت ملغز تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبدالله و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهت مطلبی که بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که پسر عبدالله و جان فیض الله که در متین با چند این متن موجود نیست که عصافیر منافیر مسطوح کشند نوکر بیچاره معنی این کلمات را ندانسته بار دیگر گفت بیک سمان سیلای دوس خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولو الالباب بعید است و آن ترک چون دید که هرچند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا را گفت هرچند من از خواجه کاه مطلبم او قرآن میخواند **ذکر شمهٔ از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد** سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز بقساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از بعضی اقسام فضایل بهره ور بود و در علم موسیقی پیش و ارباب هنر را عزیز و گرامی میداشت نظم ز شمشیر او چرخ بودی دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر بدیدار و مقدار مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دولتخانهٔ تبریز تیغ تیز مهم سلطان حسین را بفیصل رسانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سهند اسپ کله بای بدستش افتاد و پای در رکاب آورده تا زمان وصول بسلطانیه هیچ جا نایستاد و عادل آقا او را پادشاهی برداشته شاه منصور را در قلعهٔ کراو مقید گردانید و با سپاهی جنگجوی تندخوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه باغی باستی ولد شیخ علی ایناق و ابوسعید ولد پیر ملک از عادل گریخته بسلطان احمد پیوستند و او را از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمکینی پیدا نکرده بود شهر را گذاشته هزیمت غنیمت شمرد و عادل آقا به تبریز رسیده عباس آقا و مسافر ایواجی را حاکم ساخته بر مذر رفت و محمد دوانی و قرا بسطام بکنار آب... فرستاد و ایشان پل ضیاء الملک را محکم کرده در محل اقامت انداختند و سلطان احمد در خفیه قاصدی نزد دوانی و عباس و مسافر روان گردانیده پیغام داد که شما نوکران منید بچه جهت خدمت عادل میکنید و ایشان بجانب سلطان مایل شده چون این خبر بعادل آقا ظاهر گشت بسلطانیه شتافت و سلطان احمد از مراجعت آقا خبر یافته حمزه و باغی باستی و ابوسعید را به تبریز ارسال داشت و چون ایشان نزدیک بآن بلده رسیدند از دور سپاهی عباس و مسافر را دیدند که سه چهار ده

سلطان [illegible] اند باهم گفتند که بر کاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند ممکن که از ما بیشتر اعتبار یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغهٔ ایشان فارغ
گردانیم و در میدان ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تلعثم شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و یافمی بستی سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
اخیجی [illegible] سلطان بغداد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت ناگاه خبر
[illegible] رسید که شاهزاده شیخعلی و پیرعلی بادک باغوای عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنا بر آن سلطان باستقبال ایشان روان شده در حوالی
هفت رود محاربه دست داده عمر قپچاقی از جوانغار سلطان احمد صف [illegible] گرده شاهزاده شیخعلی بپیوست لاجرم شکست بر جانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی بنخجوان رفت و در مرافقت عمر نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته از او استمداد نمود قرا محمد گفت این ملتمس وقتی بحصول انجامد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم تو
با لشکران خویش [illegible] بایستیم توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در غنیمت طمع نکنی سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا
محمد پنج هزار مرد ترتیب داد و بر سه صد کس یک قشون ساخت و هر قشونی را سی دسته کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیراندازی کنند و چون خصم قصد
ایشان نماید گریزان گشته دو نفر دیگر قدم پیش نهند تا اتصال اعدا از هم فرو ریزد و بدین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیرعلی بادک حرب کرده شاهزاده و پیرعلی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیرعلی را بر سبیل استهزا نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در اثنا مابین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان را
[illegible] منتظر مراجعت ایشان میبود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنا بر آن متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و قاضی
شیخعلی [illegible] هوشنک که حاکم آنجا بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و بنوازش و عواطف خسروانه اختصاص یافتند آنگاه امیر هوشنک واسطه
شده مابین الجانبین صلح گونه اتفاق افتاد بر این موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا در عراق عرب شریک سلطان
احمد بود و آقا بر این قرار بسلطانیه بازگشته امرای بغداد بوی گفتند معتمدی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب
[illegible] و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النخجی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا روان فرمود و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبدالملک
تمغاچی که صاحب اعتبار آنجا بود با طایفه که امیر اسمعیل را بشمشیر غدر کشته بودند بدین او رفته فی الحال با مصاحبان بقتل رسید و مبلغ دو هزار تومان از منزل او
واصل مفلسان شد و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسید بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراد خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت از راه یعقوبه بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بر آن رسید که روزی چند تورسون را با قوام الدین
النخجی [illegible] سلطان احمد همراه ایام امیر علی و هندوی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند به تیغ بیدریغ گذرانیدند و شاه منصور
[illegible] حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندید و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار سنه خمس و
[illegible] خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرد و خود روی به تبریز آورد و امیر عادل در نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب دلیران قدم
[illegible] جمعی کثیر کشته گشتند [illegible] طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از آنجا به نخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان [illegible] اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و همعنان یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد شاه
شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و مخدوم منست و مرا ملک و مال ازو دریغ نیست و برچه شاه در آن باب میفرماید اطاعت مینمایم اما عادل بنده
ماست که روی بآن درگاه آورده مطبوع آنکه او را تقویت نکنند و مجال التسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستاند و نواب
خویش دهد و عادل آقا را مغلوک سازد و آنچه مکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاده هم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرای تبریز ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرای خود و ابراهیم شاه و عبدالکریم از ملازمان شاه شجاع روی بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرط کرد که زمام اختیار امرای فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امرای سلطان بایزید عمر قپچاقی و

آوردن [illegible] از باب افسرده

ملکت و دال در قبضه [illegible]

عمر چپاقی و محمد جمشید با هم گفتند که چگونه اختیار شهر و قلعه را بدست امراء شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبدالکریم را در شهر فرود آورده اندک نزلی بایشان دادند و خود بحصار درآمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبدالکریم و ابراهیم شاه بقوت لایموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز بازگشتند و سلطان بایزید قرب پنجاه روز در سلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر چپاقی را بقتل آورد و امراء دیگر از وی متوهم شده گریختند و سلطان احمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته مضبوط ساخت و پسر خواق بوقا را که ده ساله بود بحکومت نصب فرموده زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال قلعه ساخت و سلطان بایزید را مصحوب خویش بتبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی از ایلچیان آنحضرت بتبریز رسیدند و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد ببینند و ایشان را بدانجانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور دیده و نوبت دیگر آن بلده را بحیطهٔ تصرف درآورد و دو هزار کس بمددتش پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع و هیجان آمد و هنوز از جانبین طریق مخالفت می پیمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحب قران آفاق پرتو وصول بر حدود و ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که بعد از آن هیچیک از آن دو سردار بدیگری نپرداخت و سلطان احمد مدتی مدید نسبت بصاحبقران و او منقبت نیز در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر بروم گریخت و روزی چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار میگذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چندروزی در مقام تربیت ایشان درآمده بالاخره بر دور او محبوس کردانید و میخواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد در اثنا خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر ایشان را مطلق العنان ساخته سلطان و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بر عراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و در وقتی که بجانب روم رفته بود سلطان بنا بعهدی را که میان او و قرا یوسف بود منهدم تصور کرده بتبریز خرامید و بران خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و ششم ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان افتاد و در تبریز مختفی شد و همدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضاء آلهی در ضمن قضایا حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان احوال چنگیزخانیان باز پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

بسر بردو درانا اوقات که امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بر افقت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید بود

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
قصهٔ شاهان چنگیزی نژاد
تا نماید از سر رافت نظر
مشتری کردار خورشید اقتدار
ترک خونریز فلک روز ستیز
می نویسد مدحتش از روی مهر
در کرم بی مثل آمد زان سبب
جز حبیب الله نارد بر زبان
تا کند کلک سخن ور گفتگوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام

جزو اول زین مجلد شد تمام
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
جانبش آصف پناه دادگر
روشن از دیدار او چشم امل
میزند بر فرق خصمش تیغ تیز
زهره در بزمش بود خنیاگری
ذات او را شد کریم الدین لقب
هست بحد چون ثنای ذات او
تا بود طبع سخندان نکته جوی
خامه دایم در ثنایش نکته زای

کرد کلکم از سر دانش سواد
گشت این اوراق پر در ثمین
سرور دریا دل عالی تبار
دیده بان قصر اقبالش زحل
کلک زرین عطارد بر سپهر
باد بر فرق لوایش پیکری
هر کرا دادند از نامش نشان
ختم بهتر بر دعای ذات او
باد یارب آصف عالی مقام
نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم بتاریخ
غرهٔ شهر ربیع الاولی سنهٔ ۱۲۷۳ هجریهٔ نبویه
علی ید اقل خلق الله میرزا محمد علی شیرازی

جزو دوم از مجلد سوم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیزخانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایت نامتناهی الهی نوشیده

یارب سخن چند مرا حالی ساز   در غیر حدیث خود دلم خالی ساز   پیوسته چو از شاهان ملکت گویم   در ملک سخن دری مرا والی ساز   بعد از تقدیم سپاس و ستایش پادشاهی که بخامه منشی تقدیرش منشور اقتدار سلاطین کامکار بتوقیع وقیع والله یؤتی ملکه من یشاء موشح میگردد جل جلاله و پس از تبلیغ صلوات صلوات دین پناهی که بهدایت ملت مستقیمش سرگشتگان بادیه ضلالت راه وصول بدرجه بلند من یهدالله فلا مضل له بحصول می پیوندد صلی الله علیه و آله معلوم میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیزخانیان سلطنت نموده اند حالات هشت طبقه مطرز این ذره حقیر در آمده بدین تفصیل ملوک مصر قراختائیان والی کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک رستمدار ملوک طبرستان ملوک سربدار ملوک کرت و کلک سخن گذار شمه از احوال این ملوک بامداد این جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود اندکی از حالات اکابر و افاضل زمان هر یک ازین پادشاهان گیتی ستان مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التأیید

گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض ایام اقبال آل ایوب تا این عصر

بر الواح ضمایر مستحضران احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در اواخر مجلد ثانی ذکر آل ایوب گذشت پادشاه مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان خود کشته گشت آنگاه ممالیک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعز الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قرب دو سال آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه اثنین و خمسین و ستمائه امر سلطنت بعز الدین متعلق شده او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بر غلامان قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است سمت استمرار پذیرفت **ملک معز الترکی الصالحی** پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت مینمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد نکاح خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک جمعی را فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند **ملک منصور علی بن ملک معز** بعد از قتل پدر باستصواب امرا و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بقتل رسانید و چون دو سال بدین کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر و کشتن او کیبوقا را بضرب تیغ ظفر پیکر** نام سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایتی نامش قطز بود بالقاب والطاف الملهمیه از اراده و در بعضی از کتب تاریخ نام او ماقوز نوشته اند و بر هر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت تمکن یافت استماع نمود که هلاکو خان بلاد شام را استیلا تمام یافته کیبوقا نویان را در دمشق حاکم ساخته و عنان بصوب آذربایجان تافته بنابر آن بدفع مغولان از ممالک شام نظر همت ساخته علم توجه بصوب دمشق برافراشت و کیبوقا نیز عازم میدان قتال گشته در اواخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ۶۵۸ در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفه از ابطال رجال را در کمین گاه باز داشته با سایر سپاه رزم
پیشه با بیدا و کیبوقا با جمعی موفور بر آن بیشه تاخته ملک مظفر بموجب کلمه الحرب خدعه پشت بجانب او گردانید و روی بوادی فرار آورد و کیبوقا بی اندیشه
مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسید بیکبارگی سپاه مصر اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری
از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا غبار معرکه هیجا در هیجان بوده آخر الامر ملک مظفر ظفر یافته نام خویش مظفر گشت و کیبوقا در
جنگ اسیر گرفتار شده و هم بجا بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر باز گردید اما هم در آن ایام بعضی از امرا بر قتلش اتفاق نمودند بهادر معزی در
موضع صالحیه زخم تیری جان گزای او را از پای در آورده و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را
ملک ظاهر لقب نهادند

ذکر ملک ظاهر نامش بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال
در سلک ممالیک امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیه حالش مشاهده کرده او را
از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی قعده سنه ۶۵۸ بر سریر سلطنت مصر صعود نمود بصفت
شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانیده همواره همت عالی نهمت بر غزا
و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بالله الناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را المستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم
بامر الله ابو العباس احمد بن ابی علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در ۲۶ محرم
الحرام سنه ۶۷۶ بعالم آخرت منزل گزید

گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علما و افاضل آن روزگار در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه ستین و ستمایه که ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر بالله
العباسی که اسود لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را بثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر ملتمس او را
بقبول اقتران داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را ملقب بالمستنصر
ملقب ۴ بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید
و ملک ظاهر قاهره معزیه را آذین بسته با خلعت خلیفه سوار شد و گرد شهر برآمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و استاد الدار و منشی تعیین نموده صد
سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بملازمتش باز داشت و مستنصر بجز و این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد در وانشد
تا آن دیار را از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال بنشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف
و جوانبش در آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و تراکمه که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص
کشته شد و از جمله مردمی که از آن غرقاب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت
مقام ۲ و چون او بمصر رسید بموجب صواب دید بندقدار قایم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند درگذشت
و در سنه ثلث و ستین و ستمایه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه
نسخه ۶۶۹ متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعه اکراد و اعمال طرابلس و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه زیر تحت تصرفش قرار
گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خفا
بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورده و بدار الملک خود باز گشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشای
ولایت روم رفتیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را بر سبیل گرو بمقدار طعام گذاردیم مطلوب آنکه پادشاه بارسال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال تهور و جرأت
ملک ظاهر تعجب نموده قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را
از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود روایت تاریخ وصاف آنکه این حرکت از وی بنا
بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تتار

در روم محاربات اتفاق افتاد و صورت ظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام برکشید و معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان نماز گذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال را بدیار شام ارسال داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را بر بال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر فور جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم ازین تاریخ از افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار مرخص اند و سیاح فضاء هوا الطیر بطریقیکه آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب یام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آنوقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع یام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان همایون موکب ظفر انتما بوی پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد بکنار آب فرات که میان او صح و بیره حائل بود در برزیر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و ما
ملاداز آب فرات گذشته مغولان چون آنحال مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذو الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در ۲۷ ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده در صغر سن از حفظ قران فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را آن مقدار ترقی دست داد که در سن هفده سالگی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه ع بباد داده ورقهای درس و فتوی را سر در پی قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریای مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود را بعقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد و او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تالیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهه آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات شریفش میپرداخت روزی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما
بزر نتوان فریفت بفرست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آنوقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش اینست نظم ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر مینمود
روزی شیفته پسر کفشگری شد و پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر مصاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر این
حرفه نداریم اگر چرم خر بدندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

که من هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشک افشاندی چون این خبر بسلطان رسانیدند از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی آنگاه دوات و قلم خواست و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چند گاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد نظم

در سابقه چون قرار عالم دادند / مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کان روز افتاد / نی بیش بکس وعده نی کم دادند

وفات شیخ عراقی در هشتم ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائة اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در قفاء قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است** در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیاتش بعقد ثلثین رسید فوت شد و اگر او را اجل امان دادی در حفظ حدیث بمرتبه میرسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میگردید غروب کوکب زندگانی نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائة دست داد و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الجیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه ❁ حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه ❁ در زمان سلطنت بندقدار در سنه ۶۷۴ از لباس حیات عاری گشت و از جمله دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النووی است و نام امام محی الدین یحیی بود و اسم شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اواسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهة تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه رواحیه قریب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات خود را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ بصحوب والد بمکه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائة که وفات یافت بان کار مشغول بود روضه منهاج المناسکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التفسیر و التقریب و کتاب ریاض الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نووی است **ذکر ملک سعید محمد بن ملک ظاهر** محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب یافت و چون قریب دو سال بتمشیت امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان قصد خلع او نمودند و ملک سعید بمعنی را دانسته برادر خود سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون که در سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساخت و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در آن حصار وفات یافت و خضر زمام حکومت کرک را بدست آورده بملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۵ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون لشکر او را طوعا و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقاتله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی از آن بلدان مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائة میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف درآوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره معزیه آن پادشاه غازی از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بوده اند با ملک منصور** از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی و در تاریخ امام یافعی مسطور است

نسخه سنه ۶۷۷

که ابن خلکان در سنه ثمان وستمائه تولد نموده ودر موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت وچند گاه در آن مملکت ساکن شده بعد از آن بقضاء علاء وشام منصوب
گشت ومدت ده سال بآن امر اشتغال فرموده در تحصیل قضا بالشرایط دیانت وامانت بتقدیم رسانید وچون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
در مدرسه امینیه ونجیبیه بتدریس وافاده میپرداخت تا در سنه احدی وثمانین وستمائه عالم آخرت را منزل ساخت واز جمله مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است وآن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند واز جمله مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد
ابراهیم
الجعبری است وشیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود ودر سنه ۶۸۷ در مصر از عالم انتقال نمود ودر ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی
وفات یافت وشیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت وبواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور میگردانید بامر حجامت اشتغال مینمود
وشیخ محیی الدین امام نووی را نسبت بشیخ یاسین قریب بهشتاد سال بود وهم درین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در
ارادت تمام بود وپیوسته بزیارت او رفته طریق تلمذ مسلوک میداشت عمر شیخ یاسین
دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل وشبیه نبود از عالم رحلت نمود واز تصانیف آنجناب موجز مشهور است وبسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح
نوشته اند ودیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است وابن البخاری در سنه ۵۹۵ تولد نموده بود ودر بغداد تحصیل کرده
واز مشایخ آن بلده اجازت روایت وحدیث یافته واو بصفت صلاح ودیانت وتقوی وامانت موصوف بود ودر صالحیه دمشق فی
سنه تسعین وستمائه بجهان جاودان نقل نموده سبب شهرتش بابن بخاری آنکه پدرش چند گاهی در بخارا بسر برده بود وهم درین سال شیخ عفیف الدین
سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرموده وآنجناب منازل السائرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است
شرحی نیکو نوشته است ودیوان اشعارش نیز در غایت سلاست وعذوبت واقع شده وآنکه بعضی از فقها شیخ عفیف الدین را بزندقه والحاد نسبت
مینمودند ظاهرا بنابر کمال حسد بوده والله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذیقعده سنه ۶۸۹ بر تخت سلطنت نشاندند واو پادشاهی
صایب رای گیتی آرای بود وچون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود ومنصب سرداری سپاه را ببدر الدین بیدرا
متعلق گردانیده باستخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد وپس از وصول بظاهر آن حصار در امر محاصره وپیکار غایت سعی
رومی
واهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر از یکماه آن بلده را مسخر گردانید وبسیاری از کفره فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید واساس قلعه را انهدام داده متصل بآن
شهری نو بنا کرده وآن را نیز اطرابلس نام نهاد وبعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور وجنود غیر محصور که از آنجمله هژده هزار غلام زر خرید او بود
متوجه آن حصار شد ودر چهارم ربیع الآخر سنه تسعین وستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره ومحاربه نمود ومخالفان دین مبین که در آن قلعه متین مسکن داشتند
در مقام دفع ومنع آمده از جانبین تیر چرخ وسنگ منجنیق پران گشت ودر آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض
سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند وجسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته از مشاهده آن حالت آتش غضب ملک اشرف
وعصبیت
در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد وخرمن حیات متوطنان آنجا را بباد قهر نابود نگرداند دست از جنگ باز
ندارد ونقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند واز خندق گذشته ستونها در زیر برج وباره نصب نمودند وتمامی شب
قلعه را مجوف ساخته یکبار آتش در آن ستونها زدند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد ودر صباح روز جمعه هفدهم جمادی
الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند وخون اکثر آن بی دینان را بر خاک هلاک ریختند وبعد از دو روز از وقوع
این صورت مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام ولشکریان آن بلده چون از صعوبت قضیه مردم عکه خبر یافتند فرار بر قرار اختیار نمودند و
رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده واظهار اطاعت وانقیاد کرده داروغه طلبیدند وهم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار
صیدا وعثلیث وطرسوس وطباخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود وابواب فتح وسرور بر روی روزگار اهل
اسلام گشود ودر همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر بیبرس وفات یافت وچون مدت هزار روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق
اهل اسلام تافت بیدره برومی خروج نمود ودر سابع محرم الحرام سنه ثلث وتسعین وستمائه نقش وجود آن سلطان عادل را بیدرا بنوک شمشیر تیز از لوح

از لوح زمانه کانی بسترد و برادرش ملک محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد و ابن سلعوس وزیر را مؤاخذه کرده آنقدر شکنجه نمود که از عالم انتقال فرمود

ذکر اقبال و ادبار بیدره و کیبوقا و لاچین و رسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک اشرف مبادرت نمود اسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود برگرفت و ملقب بملک قاهر شد چون یکسال از این منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع و تسعین و ستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده
عادل
بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین و غلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت و ملک عادل لقب یافته متصدی سلطنت مصر گشت و او در آن وقت که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود پنجاه ساله بود و بعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست و تسعین و ستمائه اعاظم امرا پیمان دولتش را بسرپنجه بیوفائی در هم شکستند و عروس آن مملکت را بحسام الدین عقد بستند و کیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین
لاچین ۳
که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه سرخد ساکن گردانیدند و اسباب فراغتش را بهم رسانیدند و در سنه ثمان و تسعین و ستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند و بعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت و غیر از قاضی حسام الدین الحنفی و امیر عبد الله و یزید البدوی و امامه بن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا با شمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند و قفس قالبش را شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند و روز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر آوردند و پادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند و منصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند و در سنه اثنی و سبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن علی بن دقیق القشیری در مصر فوت شد در تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده و در همین سال کیبوقا که بعد از خلع از سلطنت مصر در سرخد بود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر و آنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین و راس العین که حکام آنجا خراج گذار غازان بودند فرستاد و اموال و جهات ساکنان آن موضع را بباد غارت و تاراج داد و بنابر آن میان او و سلطان محمود غازان نوایر نزاع در هیجان آمده غازان در اوایل سنه ۶۹۹ لشکر بصوب شام کشیده و در نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید و ایالت آن بلاد را به بعضی از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت و امراء عظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد و بعد از وصول بحلب قسمت شام را بعهده قتلغشاه نویان و چوپان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد و ملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته همه ایشان را از حسب دلخواه فیصل داد و غنیمت بینهایت گرفته قدم بر مسند حشمت و عظمت نهاد و امر خطیر نیابت و لشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود و منصب وزارت فخر الدین عمر الحنبلی مشغولی فرمود و قراسنقر را در دمشق حاکم کرد و جمال الدین اقرم در حلب روی بتمشیت امور سپاهی و رعیت آورد و صیت کمال قدرت و استقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت و لشکری و رعیت مطیع و منقادش گشته تمامی بلاد مصر و شام صفت معموری پذیرفت
نسخه بیکتمور
در سنه احدی و سبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر و شام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت ملک ناصر و امرا و اکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند و بر منابر اسلام در دیار مصر و شام خطبه بنامش خواندند چون تا هشت سال از رشحات سحاب عنایت الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضر و ریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده صرصر خلاف امرا از وزیدن چند بهار دولت را بخریف حرمان تبدیل نمود تبیین این مقال آنکه سیف الدین سالار و حسام الدین بدر چاشنی گیر که از اکابر امرا بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی بودند هوس استقلال بخاطر گذرانیده در سنه سبع و سبعمائه قصد ملک ناصر نمودند و سلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر و جواهر و حرم و دختر و پسر و صد و هفتاد نفر از غلامان جلادت اثر شبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود نهضت نمود و بعد از وصول برج و باره را استحکام داده بطمأنینت خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار و چاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند المستکفی بالله و اشراف و اعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند و خواطر

همکنان بر سلطنت چاشنی‌گیر قرار یافته او را بر سریر عزت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و چاشنی‌گیر زمام حل و عقد مهام ملک بکف
کفایت سالار داده منصب نیابت را به پیرحلی قبچاق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین قلاوون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی را با سی کس از سرداران و سپاه فراوان جهت محافظت حلب بحدود آن ولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماه را بقبچاق
و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باسنبیمور داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بنهایت داشت بنابر استصواب امرا قاصدی بحصن
و ان نزد او ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجبی طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بازگذاشتند اشراف و اعیان مسلمانان
این کمینه را بر تخت سلطنت نشانده ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه بصوب سلطان است و ما را جهت تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راتبت
الحرام بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت آستان سپهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات
ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آن جماعت را بمصر فرستند تا باتفاق دیگر بهادران آنجائی بامر غزو و جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که
محقر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته‌ایم و اگر آنرا باز فرستیم هر آینه جهت ما یحتاج وجه معاش در یوزه
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده بصوب این جانب آمده‌اند غایت نا انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده‌اند و ما بر سبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آن جماعت برداشته‌ایم و وجود و عدم ایشان را یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهت این
جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بچاشنی‌گیر و ملازمان او رسید دم درکشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبیدند بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرمود، سرّا و علانیه بانهدام بنای زندگانی ایشان جسارت نمود و منکوتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بگریخت و بقلعه کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکایک و دو دو تقلید منکوتمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر
فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آن خطه بودند از تغییر عقیده قراسنقور نسبت بملک
مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد تا تمامی یراق و جهات ایشان را
گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافته هراس بقیاس بخود راه داده عنان بصوب مصر تافت
و ملک ناصر بلطف پادشاه قادر واثق گشته با سپاهی متکاثر از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب اشتباه
التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه بنواخت و قواعد عهد و پیمان را بتغلیظ ایمان مشید گردانیده لوای
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه ۷۰۸ باعظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون چاشنی‌گیر نیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعد در دو داغ و وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه عدد را از خزانه بار کرده با چهار صد
غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و منکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا بآیین عزم دلیل
شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانیده و بنفس نفیس در طی مسافت مسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه
خرامید و روز دیگر مصر را بیزاد و عید روی نموده بنشاط و انبساط سماط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید
خبر آمد که قراسنقور و منکوتمور در منزل جابی با تابک بسر وقت چاشنی‌گیر رسیده و او را دستگیر کرده می‌آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق بنام قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و چاشنی‌گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون
چاشنی‌گیر در غایت خجالت بمجلس همایون درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت باوجود آنکه من از غایت رعایت و عنایت بتقدیم
رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی چاشنی‌گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا بر آن

مرا برین حرکت باعث شد ملک ناصر با مرا گفت که من بواسطهٔ سوگندی که خورده ام اینجا ام نمک رانی کشتم اما دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم
بینا نباشد کور بهتر و امرا بقصد میل کشیدن جاشنی گیر کرده خدمتش بتضرع و زاری التماس قبل نمود امرا و ارکان دولت این ملتمس مستبعد داشته او را بزه
کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست سبالار رسید حکم شد که بقلعهٔ شوبک بقیهٔ عمر آنجا بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقوش ترک
سپاهی گری کرده دیگر بر اسپ سوار نشود و اگر مرکب احتیاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قرا سنقر را از حکومت دمشق عزل کرد
این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقوش با پنجصد کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام
بسیار یافتند و سلطان بنابر اغواء ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که با اهل رحبه صلح
وسبعمائه کرده باز گردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر بمکهٔ مبارکه شتافته بگذاردن حج اسلام فایز گشت و در غرهٔ محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهرهٔ معزیه باز آمد و در
سنه ۷ نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری بآن سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال
متوطنان مصر و شام تافت **اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام** بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور
دمیاف و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان حالات ملک ناصر تا بدین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام
دارد و نزد راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذوالاقتدار و آنکه بعد از وی سلطنت اندیار بکدام یک از غلامان آن روزگار رسید
بوضوح نه پیوست بنابر آن پیرامن ذکر آن نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران استماع افتاد آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک زر خرید
سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و مهم غزو جهاد سعی و اهتمام نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین تحقیق می انجامد
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان آن امر تعلق به برقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد اما بعد از فتح روم ایلچیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند تنگچه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوائل زمان
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم
سلطنت برافراشت و ظفر و تاتار که در سلک اعیان امرا کبار منتظم بودند صاحب اختیار شده برتق و فتق و حل و عقد امور آن ملک
قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخی چقماق بیک که میرآخورش بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نمود و طریق
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم ازین مجلد پرتو اهتمام بر تفصیل الحکایات خواهد تافت ان شاء الله تعالی و از جملهٔ ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بود و از آنجمله دیگری ملک قانصو است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه
عالم پناه شاهی سلطنت نمود و چون چند سال از حکومت قانصو درگذشت ملک الامرا حلب خیربک نام بادی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان
سلیم بنابر تحریض و ترغیب خیربک لشکر بمصر کشید و قانصو را شربت شهادت چشانیده خیربک را قائم مقام گردانید و ظاهراً تا غایت که تاریخ سنین هجری
بجمادی الاولی سنه تسع عشرین و تسعمائه رسیده خیربک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل الحکایات ان شاء الله تعالی در جزو چهارم ازین مجلد بر
وضوح خواهد پیوست **ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده اند**
و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی می نموده اند در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر
در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه مسعود بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضاء ولایت مصر اشتغال می نمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انشا کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزه المقدسی
که قاضی بلاد شام بود صبح زندگانی را وداع فرمود و هم درین سال سید فاضل و عامل کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
و آنجناب حافظ قران مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مولفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری
وسبعمائه گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد درگذشت و در سنه اربع

و سبعمائه

و ثلثین سبعمائه صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس و ثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح بخاری
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه قاضی حماة شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمه
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در دو
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی مدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ۷۳۹ قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلدهٔ دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر او را طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هر چه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق برایا پرداخته در اختیار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقرانش را آن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که و کان فصیحاً حلو العبارة یعرف العربی و العجمی و الترکی ملیح الصورة و له من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی و البیان المسمیان بالتلخیص و الایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را کتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ۷۴۰ در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم العنانی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تألیف فرمود منها انتحابه لکافیة لتنبیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضة فیما بین الرافعی و النووی من المعارضة
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت و بلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
۷۴۸ محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع و اربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید و لادتش در سنه ۶۷۹ در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد سال عمر داشت و در مدة حیات مصنفات
جلیله بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات و الاحادیث و المتشابهات و منها ترتیب الام فی مسائل الروضة فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضة و منها رسالة فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها و له دیوان خطب یوم الجمعة و له فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین و سبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ۶۷۷ متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ۷۶۴ خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح اتصاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت بر افراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد
المصابیح
و در سنه ۷۶۸ عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود و کنیت آنجناب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات
ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تألیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضائل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین و سبعمائه کلیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن میبوده و در آن بلدهٔ طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه ۷۷۱ قاضی شام تاج الدین ابو النصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ۷۷۲ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و هم درین
سال بهاء الدین تمام که ملقب با حمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مؤلفاته شرح

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ۷۷۸ ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیلة المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل خود بجوار حق پیوست و کان صالحاً خیراً ثقةً حافظاً للقرآن ذاکراً للحدیث و در سنه ۷۹۹ برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در سنه خمس و ثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن الملقن و تصانیف کثیره دارد وفات یافت و در سنه ۸۰۶ در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو آخر حفاظ الحدیث و محلیه جامع انواعه و المؤلف فیه و به ختم هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان** نزد جمهور مورخان بتحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختای ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که ازین طبقه افسر سروری بر سر نهاد براق کلدوز است و آخرین ایشان قطب الدین شاه جهان براق بن کلدوز در مبادی حال بملازمت پادشاه قراختای کورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولاً بتفویض منصب حجابت مخصوص ساخت ثانیاً امر رسیدن بعرض و رسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه این منصب گردانید و دران وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت شحنگی اصفهان را ببراق حاجب داد و مقارن انتقال خرجاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهیچه رایت چنگیزخانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که دران زمان حاکم کرمان بود طمع در اموال براق بسته بروی گرفت و میان الجانبین محاربه اتفاق افتاده علم دولت براق بسمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشره و ستمائه براق بکرمان درآمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه اوکدای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی بخدمت او با پیشکش فراوان بآستان معلی ایشان فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و قتلغ سلطان لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سیاس بود و قریب پانزده سال باقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود بظاهر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و ازو یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه حق نام داشت و اسامی دختران اینست سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمیتیر تانیکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیراکه رکن الدین خواجه حق دران زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه تکین الدین ضیاء الملک الطالبی میداشت و خواجه تکین الدین در اوایل حال در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم نصفت و نیکنامی برافراشت **سلطان رکن الدین خواجه حق بن براق حاجب** بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید دران اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود یلواج بسر میبرد و چون منکو قاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهت او حاصل کرد و رکن الدین ازین معنی خبر یافته جهت استمداد روی ببغداد آورد و اما او را ازانجا کاری بگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکو قاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه تکین الدین بود و آخر الامر خواجه تکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذ گشته آنگاه ظفر الدین ظهیر الملک متصدی منصب وزارت گشت و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف رای و سوء تدبیر از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد و اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او نیز در سال اول سلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی ازان

کار معاف شده بار دیگر ظفر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن حمید تاینکو
در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از محرمان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود در آن
اوقات در حرم قطب الدین جای داشت با صابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قریب پنج سال بعز اقبال سلطنت
کرده در ماه رجب سنه ۶۵۵ مریض گشت و در شهر رمضان همان سال درگذشت با مرور ارتش خواجه ظفر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه
بن حاجی زوزنی مشارکت یکدیگر قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج
سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشته‌اند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته‌اند پادشاه خاتون بی بی ترکان اردو قتلق و تول قتلق پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد و بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکوخان ارسال داشته کیفیت واقعه را
عرضه داشت کرد هلاکوخان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکوبندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی
داشتیم و چون ایشان خورد سالند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابران قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان
اطلاق نموده سرانجام کلیات و جزئیات مهمات را پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد
بر و اتقان سعی تمام نمود و در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبه اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو
شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهرهٔ احوال عادیان فضائل نفسانی
بسترد و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی ساخت
حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بی حرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم او را الزام نمود که
رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردوی گشت و حجاج سلطان هراس عقابش بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت
ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف در آورد و حجاج سلطان
با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون بمنزل بکر رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمائه وفات یافت او را چهار (نسخه بکره)
پسر بود و هفت دختر اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران
معلوم نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی و ثمانین و ستمائه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان
رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب
اردو میرود با وی ملاقات کرده آن نشان را برو خوانده و ملکه از وقوف بمضمون آنچنان متأثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت
سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در بردع گذرانیده تابستان به تبریز رفت و از غایت حزن و اندوه مریض
شده وفات یافت و نخست همانجا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی
عمدة الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکرشاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان مینمودند و
خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام این قتلغ نوشته شده تصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین
سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمائه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن
اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لواء کامکاری برافراخت باستحضار سیورغتمش فرمان داد
و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو بازداشتند آخر الامر بوقا چنکسانک خاطر بر سرانجام مهمش گماشت و خواهرش

و خواهرش پادشاه خاتون را که منازعش بود در سلک ازدواج کیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را بپسر سیورغتمش داد و دوستان
حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بمملکت موروث خرامیده بر مسند
دولت و اقبال صعود نمود خانزاده کردوچین دختر شاهزاده منکوتیمور بن هلاکو خان بود و مادرش آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است
و کردوچین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای اعتقاد و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعت خیرات و مبرات و ارتکاب
طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در
گذشت ارغون فوت شد و کیخاتو عزم انتقام را در جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود بستاند و بعضی بر حسب تمام بجانب کرمان در حرکت آمده
در شهور سنه ۶۹۱ سیورغتمش را ندوا و را گرفته در قلعه شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوچین و بعضی دیگر از هوا خواهان در مقام استخلاص سلطان شده
طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا سیورغتمش بان وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشته
عمرش باتمام پیوسته بود بار دیگر بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید
و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان نام داشت و دختر عصمة الدین شاه عالم و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه
نظام الدین و پسرش یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی
استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود **صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان** ملکهٔ فاضلهٔ زیبا
صورت نیکو سیرت بود در ایام دولت به تمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نموده بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشعار
آبدار بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال اهل فضل و کمال تافت
و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمائه که کیخاتو خان کشته گشته بایدو اغول بر سریر فرماندهی بنشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان
از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیراز رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کردوچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت
نموده بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امرا و متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده
عاجز آمده بقضا رضا داده دروازه باز گشاد و کردوچین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو
خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از جام شربتی که برادر را چشانیده بود جرعهٔ در کشید ع چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه بر نوش کجا کرد ستم جانا گر
خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این قطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست همیشه باد سر زن بزیر مقنعه که مار و بود ز عصمت و نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین
محمود وزیر پادشاه خاتون بود **سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان** در اواخر
ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمائه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و آن خسرو خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود و وزارت قاضی
فخر الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و در ایام
جوانی حرارت حمی ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمائه بعالم جاودانی انتقال نمود مدت حیاتش بیست
و نه سال بود در اوائل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن کفشار **در بیان**
وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنزهات اخروی قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاکم
فنون محسوس و مفهوم بود و در جمع فضائل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و در سنه خمس و تسعین
و ستمائه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و با یرلیغ و پایزه بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان

۳ از روم بآذربایجان آمده پادشاه گشت پادشاه خاتون ۳
۷ جلوس سیورغتمش

محمد شاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالم پناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزرا عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعید الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور غازانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین میشمردند
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و تسعین و ستمایه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفا کار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش نیم شبی خروج نمود و قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غمازی آن نمازنهادی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بظاهر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشت سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از آن نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمایه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربه روزگار عاری مینمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را حمایتی ایلخان ۲
رعایت متنفر نمود بنابر آن چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز رفته
در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان بتعلق ملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمایه بدان ولایت رفته مدت سی
و چهار سال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیک روز سمت امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه آن مملکت در حوزه تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

آغاز گفتار خامه سخنور در ذکر احوال آل مظفر

مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در نشتغان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود و باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای نشتغان
چنگیز خانیان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبه عظیم خلقت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیر یکه بر میان می بست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد ملازمت علاء ابوبکر و محمد و منصور ۳
الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار باردوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسرحد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانیده
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد نیز تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگر چه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

او در مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهت تعبیر آن بوصول مراتب علیه رسید و از کرد کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از
خانهٔ اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب بپنجاه پاره شده از دامانش بیفتادی و امیر مظفر این خواب را
بعرض شیخ داد آن سپاهی‌ند شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعد هر قطعه که دیده سالی
بماند و بعد ازین واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قایم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهم او
ترقی نمود و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک
یوسفشاه مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اعدا بقلهٔ جبل گریخته امیر مظفر از بارهٔ جهان نورد
پیاده شد و بپای جلادت بمصاعدان ذروهٔ رفیع تصاعد نمود جمعی از ایشان را بتیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را برسن اسیر مقید گردانید و اول
شجاعتی که ازوی در وجود آمد این بود و مقارن آن احوال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید بوسیلهٔ امیر محمد جوشی منظور نظر تربیت ارغونی شده
بمنصب بساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبهٔ امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان
غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الاخر سنهٔ سبعمائه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن
مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان اولجایتو سلطان بیشتر از پیشتر در تربیت امیر مظفر کاهی در جهد
پادشاه اوقات میگذرانید و احیانا در میبد مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنهٔ ثلث عشر و سبعمائه مریض گشته قرب
سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی از حساد سقمونیا در نخود آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت
و در مدرسهٔ که از جملهٔ مستحدثاتش بود در میبد مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را به برادرزادهٔ خود امیر بدر الدین ابوبکر داده بود شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین ازو در وجود آمدند اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر
هفت نفر بمرتبهٔ حکومت رسیدند و اکثر ایشان بصفت صفت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت انصاف داشتند تا چون بقطع صلهٔ رحم
و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام مینمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چهار سال امتداد نیافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید والتایید من الله الحمید المجید

ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر

چنانچه سابقا کلک سخن آرا ادا نمود امیر محمد بن مظفر در
اواسط جمادی الاخر سنهٔ سبعمائه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیهٔ حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور
موفور دست داد و در سنهٔ ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته بملحوظ عین عنایت گردید
و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنهٔ ۷۱۹ حکومت ولایت یزد ضمیمهٔ مناصبش گشت و در سنهٔ ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض
رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیزخان پادشاهی با قدرت و فرمان نماند و در هر سری سودایی و در هر دلی تمنایی پدید آمد امیر مبارز الدین
محمد نیز خیال استقلال کرده بوسیلهٔ کمال جلادت و پهلوانی بر زین ملک ستانی نشست و بعد از تهیهٔ اسباب قتال و اجتماع ابطال رجال در محرم الحرام سنهٔ ۷۵۱
زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنهٔ اربع و خمسین و سبعمائه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر صفاهان
بر روی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروهٔ کمال استقلال نهاد و بقدر مقدور در تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی شایبهٔ تکلف و تحذوی امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر بزبان ظرفاء شیراز
ملقب بمحتسب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف
از خود مقصری را مصنی میگردید و در میدان مبارزت بچوگان چستی و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام
سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سفاهت و درشت گویی و قساوت قلب و قلت رحم انصاف داشت

نسخه
داد

نسخه
پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و یزد و ایالت میبد منصوب ساخت و امیر مظفر
۱۲

و بر علم و تاریخ خوانی بسیار حریص و مشعوف بود و کتب تاریخ عجمی را بالحفظ زنده میکذاشت از مولانا لطف الله ولد مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان
امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از اصیاد بدر خرکاه آن پادشاه عالیجاه آوردند
و او ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده بر جست و بدست خویش آنجماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد
الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایتست که گفت اخام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هزار کس بدست خود کشته باشید
گفت نی ولیکن ظن من آنست که عدد مردمی که به تیغ من مقتول شده اند بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه
شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو سایه گستر بودند پیوسته بی جهتی برنجانید و از شاه شجاع
بکبر منظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح متأذی میکردانید بالاخره برادران از ایذاء و اضرار پدر نامهربان
بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و مقید کردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ۷۶۰ جهان
بینش را میل کشیدند رباعی یکچند شکوه همتش پیل کشید یکچند سپه ز بند تا نیل کشید پیمانه دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خودش میل کشید
و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ درگذشت خواجه تاج الدین عراقی
و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کماینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می
نمودند

گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن سپهر سروری

در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابوسعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان
بودند بسر راه یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق بیدا برآوردند و امیر مبارز الدین محمد از آن خبر شده با شصت نفر از دلیران شجاعت سیر
عنان یکران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سر حوض عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود دهم از گرد راه
برایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و هفتاد تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در پناه
جنتیه عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت کر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر و در اثناء اشتعال نیران
قتال بارگیر امیر محمد بزخم تیری از پای درآمد و میراخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز به تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب
جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته
نوروز را که او از اکابر آن قوم بود و در برید پهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کربه را که یکی از رؤساء ایشان بود اسیر کردانیده مظفر و منصور به یزد
باز گشت و کربه را در قفص آهنین کرده و سر نوروز را در گردنش آویخته باردوی سلطان ابوسعید بهادر خان فرستاد و سلطان محمد را پرتو التفات
بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان از قبیل
خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده با چهار صد سوار شمشیرزن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم بدکردار
بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت نکبا و خیبت
گرد ادبار بر چهره روزگار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و نوتمن که سر خیل نکودریان بود با فوجی
از لشکر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان بمستقر دولت معطوف ساخته رؤس نامبارک
قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد از این واقعه چند کرت
دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آنجماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع
گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین
و سبعمائه امیر محمد مخدوم شاه بنت شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ۷۳۳ شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد کردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه
مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابوسعید بهادر خان رفت و شهریار ایران پدر و پسر را منظور نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابوسعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آسا بملازمت
موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن
مقام لازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابوسعید بهادرخان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی
الاولی سنه سبع و ثلاثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود بن امیر محمد مظفر از کتم عدم طالع شد بر افق ظهور جلوه کرد

ذکر شمه از احوال ممالک فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابواسحاق

بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان و فقدان
پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متقلبی رایت علم انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت
برآورده خیال سروری با خود مخمر داشت هر کنیزی میخواست که امیری کند و هر فقیری در فکر آن شد که آیا نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد و
اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق ملکی و تسلط تملکی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از
برادران بود اطراف آن بلاد را باواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابواسحق بمزید مکارم اخلاق استثنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر (که از سایر سرداران آفاق ۱۲)
محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه احوال امیر شیخ ابواسحق ظهور نمود و بزبان آورد که ما بواسطه تعنت
امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و الا بالکلی همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی نهمت بر حصول کمالات انسانی محصور بیت حدیث من
ز مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت ز کجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی
بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را تبجیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد و
بخیال آنکه بمکر و حیله و نیرنگ آمده بمصوبه انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه های
یزد را مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین علی با عمران
که امیر مظفر هرگز از صوابدید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و صورت ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما را
بر لوح خاطر نگاشته بزلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز
نهاد

گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر

در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته
از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روان شد و در صحرای فارس
اجتماع سعدین دست داد و چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر صواب دید
امیر پیر حسین او را تعاقب نمود امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ آرمید
و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه طریق سعی و اهتمام مسلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند
که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و نفطچیان تیر آتشبار و چنگ کار کرده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر
زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده بنظر امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا
چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه ها باز گشادند و امیر
پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر درآمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر مآثر بدانجانب فرستاد و جناب مبارزی
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود ترک سرکشی اختیار نمود و بجانب هراة
توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف مطرح امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب
الدین نیکروز در هراة اقامت فرمود تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هراة بود آسان نمود و ملک

با فوجی از سپاه عوزبعد داو تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت طی مینمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و
جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرجد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز بهمعنان
ملک داود بشهر در آمده ضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرجد سپاه پراکنده جمع ساخته نوبت دیگر لواء توجه بصوب کرمان
برافراخت و تا دروازه چهار طاق رانده در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر
و شاه سلطان کمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده عوزیان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین پیشگاه محکمه مرد کار از محل نزول زنده دلان ساخته
در محاصره شهریان بقدر امکان اهتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب
الدین نیکروز خود را بدروز دیده و دیده بختش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف
نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را بنظر کیمیا اثر امیر محمد مظفر رسانید بمنصب وزارت یافت و
باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال و جماهیر ابطال از ملک داود روی گردان شده با امیر محمد می پیوستند
لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاد و التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر را بازگذارد
و روی بصوب وطن مالوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در
جمادی الآخر سنه احدی و اربعین و سبعمایه بار دیگر بکرمان در آمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان در نوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر
کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دور سلطان ابوسعید بهادر خان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین
بود و جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی
الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و شجاع
اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن از روی خیال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمایه میان امیر پیر حسین چوپانی و
امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر جهة دفع مواد نزاع
و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و هم در این سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان
را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق
رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا
نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی پلنگ از وی گریخته بملک اشرف ملحق الدین
شدند و از این جهة اختلال باحوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن
بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف بی کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب مالک ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و
قبل از وصول مقصد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز
اختصاص تمام بود در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر در آمده بترتیب
نزل و ساوری بپردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را
مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که ثریا صفت فراهم آمده بودند بسان
بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را بآتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان
آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بدانجانب
تکمیل فرموده امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت به برادر بزرگ باز گذاشته شیراز زمان آستان جلالت آسانش الملاذ مرجع خود دانستند

دانستند باغی باستی از مشاهدهٔ این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی با امیر شیخ ابواسحق پیوستند و طایفه جانب باغی باستی گرفتند و چند روز بین الجانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره باغی باستی بجانب آذربیجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمامش بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوائف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بحدود نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهت تاراج و غارت بجانب قصبهٔ نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمعی از پهلوانان از دروازه بیرون تاخته بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانید که ایشان را یقین شد که القلعه منیعة نتوانند گرفت بنابراین در وقت وصول خورشید بسر حد غروب ترک حرب کرده بازگشتند در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی مایل آن است که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک باشد باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت این خاطر حقیقی میگشاید ماخوذ و مقید بدین جانب فرستد و ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفقتاً انگیخته مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و مقارن این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان تافته اعلام جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آن جناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده بر آن جمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعهٔ سیرجان را که در تصرف گماشتگانش بود تسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابواسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیهٔ ضمیرش فرو شوید و او بر قوت شبانکاره را داخل دیوان امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابواسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی نقض عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ع ای عهد من و عهد تو سراسر همه باد و چون کیفیت بیوفائی مولانا شمس الدین بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغواء او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت بلکه از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی ز سر لطف ببخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا جناب مبارزی او را ترحم فرموده ببخشید و بدستور معهود وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجریمه متهم شده شهید گردید والحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابواسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر حکیم مهیمن

چون امیر شیخ ابواسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت در سنه ۷۴۵ عنان عزیمت بصوب سیرجان تافت و در راه خرابی بسیار کرده بیگناگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی دارکی که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود از بیم در قلعه تحصن فرمود امیر شیخ دانست که دست امید بدامن مالک ریز الحصار نمیرسد بنابراین آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریهٔ بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمانی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و ازین جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او با جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت با امیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابواسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز بازگردانید و مواضعه فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

مظفر شاه

برکوه

رفتن بشیراز طلبید و مرخص شده متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ غیاث الدین و مولانا شمس صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب را من حیث الاستقلال بامیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از رای صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امرا و ارکان دولت را بر بست و یکی از نود در از طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بزخم تیر جناب وزارت مآب را بقتل رسانیدند و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون هر گاه در میان آن دو وزیر منازعت روی مینمود سید غالب می آمد مولانا بهانهٔ استخراج اموال ولایت هر مو تر رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زده فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بجار پیدار بکاخ و ماغ راه داد و خود را اسیر شجاعت آثار تصور نمود و در آن اثنا پسرش عمید الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت ننماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرمایند و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابو اسحق و دو هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر بر آشفته با وجود عارضهٔ درد پای با هزار مرد رزم آزما متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین در حملهٔ نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکهٔ ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظمای آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و بنفس نفیس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بتکامیشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست نزد امیر شیخ ابو اسحق بتحقیق پیوست سپاهی مانند اوراق اشجار بسیار و بسان قطرات امطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل و پولاد پوش و چون سیل تند و با فغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر تحصن گشته شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هزبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حملهٔ اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخته این معنی موجب دل شکستگی مخالفان شده چند روز می از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و توابع بسیار پیدا کردند و چون شعاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان از شرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما القوم که صورت بت پیکری داشتند و آن را تعظیم مینمودند بواسطهٔ عداوت ملی و شرارت جبلی در هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج اموال مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان در آمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابو اسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده دست تعرض بجانب آینده و رونده دراز ساختند و با علان شعار عصیان مبادرت جسته لوای مخالفت افراختند و چون کثرت فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید بخیال آنکه دفع شر ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از کار ایشان چندان حسابی بر نداشت و بی آنکه یراق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و با چهار هزار خاوران بر سر دشمن تاخت و در حملهٔ اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیأت اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورد فرداً وحیداً با اعدا کارزار میکرد تا هفت زخم بر بدنش رسیده از اسپ خطا شد در این حال پهلوان علیشاه از سر جان که متاعیست بس گران بر خواسته اسپ خویش پیش کشید و امیر مبارز الدین بران بارگیر باد رفتار سوار شده جان از غرقاب بلا بیرون برد و مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند بیت

زمانه بنیک و بد آبستن است ستاره گهی دوست گه دشمنست

و این خبر بعبارتی که از آن بدتر نتواند بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق مبشران بهر طرف دوانیده دروازهای شهر را مضبوط گردانید و روز دیگر مژدهٔ سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر داد ا

و اوانی و ظروف نقره و زر از خاصهٔ خویش سرانجام نموده بمصحوب اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نیکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابواسحق کرّهٔ بعد اخری بر نقض قواعد میثاق پیش از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مرتضی

سعید سید صدر الدین مجتبی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابواسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بتغلظ ایمان تأکید یافته بود و ابواب محبت و اتحاد مفتوح شده بنابران چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که او را بلشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف مقصود سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانید و همت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعمایه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و بنفس خویش با لشکری از قطرات امطار بیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه بآن طایفهٔ بکراه پیوسته باتفاق بظاهر کرمان نزول اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابرآنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود آن خطه را تحت تصرف در آورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهت محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدان جانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابواسحق محمدی وزیر دار السلطنهٔ اصفهان را روانهٔ میبد گردانید و آن دو سردار بظاهر آن حصار رسیده چون ندای آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه بیرون تاخت و در حملهٔ اول هفتاد نفر از نامداران اسیر گردانید و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بشیخ ابواسحق رسیده شنوده با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق از امتداد ایام محاصره ملول شد چون دانست که مشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر متیسر نیست لا بد قاصدی بمیبد فرستاد و سخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابرآنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره بدر قلعه رفته و از اسپ پیاده گشته گفت بیت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت
بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت

آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را فیصل نمی توانند داد بار دیگر بتوسط سید صدر الدین مجتبی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محمود برنا و پیر بودند و در شیوهٔ تقریر و تحریر مقتدای پیر و دبیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را باز طلبیده بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان باعتذار و استغفار بکشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جراید جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید اما بعد از چند روز بار دیگر مخالفت آغاز کرده چون گردنکشان سر بر زدند امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنهٔ تسع و اربعین و سبعمایه بسمع شریف جناب مبارزی رسید که طایفه‌ای از بقیة السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابران شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جرفه و رودبار روان فرمود و اوغانیان بقلعهٔ سلیمانی تحصن جستند شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج بر داد و آغاز محاصرهٔ آن قلعه کرد و مقارن آن حال بار دیگر امیر شیخ ابواسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمانات و حدود و ثغور فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابواسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص امرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعهٔ سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنهٔ ۷۵۱ امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل شیراز به یزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند که کمند تسخیر بر کنگرهٔ آن حصار استوار نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برد از یزد برخواسته بشیراز شتافتند و در سنهٔ ۷۵۲ امیر شیخ ابواسحق امیر پیکار را که از امرای معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی عظیم

کشش و

باستان اقبال آشیان جناب مبارزی فرستاد زبان

و در آن اوقات از ملک اشرف چوپانی گریخته دو بی بسته

شاه مظفر

در پای ایلچی گشتند و آخر الامر بهمین مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده و ایلچیان ناچار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت
و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوستند **گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر
بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز** در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمائه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر آن داشت که کمند اندیشه
بر کنگره تسخیر مملکت شیراز انداخت و سپاهی که از غبار سم سمندشان آئینه سپهر تیره میشد و از رؤیت شعشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت
علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشوره عمدة المتاخرین قاضی عضد الدین الایجی را
که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صفت تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای

از این مجلد

دشت رو بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بعد امکان مبالغه فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار جهة خاصه آنجناب و ده
هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد شاه شجاع مفصل ابن حاجب پیش قاضی بنیاد نموده با نواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از
رنج راه برآسود در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بران مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق
مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نمود و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده
بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پرجوش همه خنجر گذار و جوشن پوش پنج فرسخی شیراز را محل نزول ساخت
لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم برو غالب گشته بشیراز درآمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بعد
امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و هابط گردید چند ماه هر روز از وقتی که از افق مشرق علم نورانی
صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از حجاب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال
آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و انجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدة الالام صبح و شام در محفه نشسته بدستور
ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربتخانه و اذا مرضت فهو یشفین شربتی نافع نوشید اما در همان اوقات شاه شرف الدین مظفر
مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده
دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور هر روز سوار شده روی بمیدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بمحروسه میبد ارسال فرموده اولاد امجاد
او را تسلی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی **ذکر فتح دار الملک
سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی** چون مدت شش ماه از محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال سنه سبعمائه و پنجاه و چهار امیر
محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست
داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر امیر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته بحکم انعام و احسان
آن پادشاه دل شیرازیان میگماشتند بقتل رسانید و بدین جهة رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم آن دیار از سوء خلقش متنفر گردید
دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را
بایالت قلعه سربند امیر و سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی
حصار حصانتش با انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول ایام محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی کما یجب
و ینبغی باعزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن
بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرمود و او در شیراز انعقاد اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی
پرسید که آیا هیچ با محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم انهدام بقواعد قصر جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا
خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است **بیت** دریای اخضر فلک و کشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی قوام ما دیگر
آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود و امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

ونشاط گسترده بتجرع اقداح گلفام ومشاهدهٔ رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود ودر ارتکاب شرب مدام مرتبهٔ مبالغه میکرد که در اثنای آن امیر محمد مظفر
بشهر درآمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنیده پرسید که این چه غوغا و آشوبست جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان ستیزه
روی هنوز اینجاست و دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محلهٔ موردستان که مسکنش بود جوق را محکم ساخت و قاصدی
نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی دراندازند دروازهٔ موردستان را بگشاید القصه چون آن اسباب که موجب نکبت امیر شیخ
ابو اسحق و جهة دولت امیر محمد بود دست درهم داد در بیست و سیوم شوال سنهٔ مذکوره امیر محمد بن مظفر بن منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ درانداخت کلو
عمر بموجب مواضعهٔ مذکوره میان خدمت بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمد امیر شیخ بطرف شولستان گریخت
و از آنجا بقلعهٔ سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد در رفته محکم شد و قاصدی ببغداد نزد امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیرزن
بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر بامیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین
امیر شیخ ابو اسحق به نفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آنحال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خط و جودت
طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و با جمعی از ارکان دولت پدر خود مثل سکچار و رئیس تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شد و هم
در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان نوخیز آن گل نوشکفته بصرصر بیداد بخاک
هلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه اکبر
در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور مبذول داشت و در
امر معروف و نهی منکر بمثابهٔ مبالغه کرد که ظرفای شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که
مطلعش اینست بیت اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است — به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در اثنای آنکه امیر محمد مظفر
خواهرزادهٔ خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفرآیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدرآمده در قصر زرد
بپدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که ایمور که از جملهٔ امرای امیر شیخ ابو اسحق بمزید تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و
با داماد امیر شیخ امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را
بدان صوب گسیل فرمود اما قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافتند
و آتش در محلهٔ موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در اثنای راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع
بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیک ناگاه با سپاه ظفرپناه بشهر درآمد مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایرهٔ پیکار ایمور
خاکسار بزخم تیری کشته گشت و سایر دشمنان پا و سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر بر سر اصفهان برده بمحاصرهٔ امیر
شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرمود و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابو بکر المستعصمی العباسی که در مصر دعوی خلافت
میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصرهٔ اصفهان امتداد یافت و لشکر برد
دست به بیداد برآوردند امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم
لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بعز نموده پدر بزرگوار را بجنود نصرت شعار بطرف اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده در آن ایام شنود که امیر
شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته
بجانب کنیمان در حرکت آمد و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شد و امیر شیخ
توجه سپاه شیراز را شنوده از آنجا به شوشتر خرامید و نور الورد نیز برهگذر سیل برخاست و شاه شجاع بطرف اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در
نواحی ماروانان لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون

اسباب حکومت امیر شیخ ویران گردید و هر یک از متابعان او سلوک طریق دیگر گزیدند

فرستاد تا از در شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمائه ملک اردشیر که از امیر محمد حکومت ایک و شبانکاره بتعلق
بوی میداشت نسبت بدودمان مظفری در مقام مخالفت آمد و قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی باجنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهرا و قسرا آن ولایت را تحت تصرف در آورد و ملک اردشیر فرار برقرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمائه میر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق
کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان بظاهر آن بلده رسیده مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت برج حمل هوا استولی گردید آن مهم را بشاه سلطان بازگذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا مواد انتعاش نور الور در از آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هر چه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میرمیران در
مضیق حصار محنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم منزل کوتوال حصار نجم عزامید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران اصفهان بجان رسید و فوج فوج از شهر میگریختند و دست اخلاص در دامن شاه سلطان آویختند در ان اثنا پیشوای قلعه طبرک قاصدی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کس روی بجائی آورد از جمله میرمیران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بگران باز نکشید اما امیر شیخ بواسطه قرب اجل فرار ممدود یافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان در آمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان
برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه از اهل اعتماد بگرفتن امیر شیخ فرستاده تا کاه مردم بوثاق
شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی استحقاق را از انجا بیرون کشیده
از وهم هجوم صفهانیان در غراره پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ را شنود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان با صد نفر از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدانجانب روان ساخته ایشان
او را در روز پنجشنبه از اواخر ایام جمادی الآخر ۷۵۸ شصت از راه مجهول بجنگاهی که در ظاهر دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علماء و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهة شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب تو کشتی جواب داد که بلی بموجب فرموده ما او را تقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را با ولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آخیا آتش را بصر
تیغ شعله کردار منتفی آری سر پنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل هیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی زاده طبع امیر شیخ
ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا
که درین مدت عمر از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر در میامیز و برو یک کاسه زهر است که
مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان خجسته نشان
گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش
بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او
کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف ❊ بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان ببخشش و داد نظیر خویش نه بگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسائل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت ۳ در عیش و ساز عادت جمشید
بنا نهاد در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت نگر که روزگار چه مقصود می نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال نی بر ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال قبض شاه سلطان رسانیده او ۳

سعی مجد دولت و دین

۲ شاهی که مصاف داد ... ۴

اسمان گرفت   و از مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و خواجه را فضلاء سخن آرا نخل بند
شعر لقب داده اند زیرا که در تزیین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک
نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمایه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفتصد
و چهل و چار کاین نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان**
و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمایه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده نخست
بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر ما یحتاج سپاه مرتب سازد آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از انکه بحدود اصفهان رسید
شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابواسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتکاری و اخلاص تقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع
اصطناع یابد و پرتو عنایت خال بر چهره حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ معتد به تومان از مال اختصاص
عراق تصرف نموده نظر شفقت در وی نمی نگریست شاه سلطان پس از روزی چند طویی گرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و
چون چشم او بر اسباب ضیافت افتاد نایره حسد او را اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هرچه بهم رسانیده بود تاراج
نمودند و بسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آنحال سعید سوار از نزد جانی بیک خان
که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیدند تا امیر محمد را نزد خان برده ایلی سازند و جناب مبارزی سخنان درشت
در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت تقیض بسیار رسید و چون اوزبکان باذربایجان معاودت
نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قبچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی ترددی
بتصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار خنجر گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده
در موضع میانه گردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی
وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان تکاور باز کشیده
سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد بازگشتند و آنجناب بسبب از سخنان درشت و دشنامهای
ناخوش مکدر و مشوش گردانیده جلدی فسیح بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاهزادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند چون جناب مبارزی
مدتی دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنابر انکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تورا از جوانی ترک
چهره بلند بالا ملالتی روی خواهد نمود و آنجناب مصداق این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان میبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه شجاع بروی
خواهد رسید تبریز را بازگذاشته روی باصفهان آورد و در اثناء راه بیشتر از پیشتر اولاد را رنجانیده بکشتن و میل کشیدن تهدید کرد بلکه گاهی سخنان نسبت
بآنجوانان عالیشان بر زبان میآورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنابر علیه ای شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار دادند و شمه
ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و
سلطان بایزید را بر تخت نشاند خود لشکرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته
مقید سازند و بعد از وصول آن بلده بمشی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاهزاده از سبب تجاوزه پرسید جواب داد
که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق خبر یافته اگر این سخن راستست فردا همه را میباید کشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح میکشید پس آورا
خاطر از مهم پدر فارغ گردانند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را باجوقی متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی
در آنوقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود و شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون بنشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران
در پای نردبان بایستاد و مسافر ایواجی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بودید جواب دادند که شاه شجاع خرجی ندارد و جناب
مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر ایواجی خود را بر بالایش افکند آنجناب از زیر آن برجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شاه

سپر باز پایهایش را گرفته بکشید تا بیفتاد و فی الحال جماعت شیر مشیه شجاعت را در هم بسته در خانه محبوس ساختند و او زبان بدشنام گشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گویی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جیبه پوش گشته جناب مبارزی را بقلعهٔ طبرک
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمایه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت و حشمت آیین میل کشیدند
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعهٔ سفید فرستاد و خواجه برهان الدین وزیر نیز در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی او بباد فنا داد و امیر محمد بعد از آن بیست روز در انحصار سر برده با کوتوال قلعه اتفاق کرده طبل مخالفت فرو کوفت و بنابر
اولاد و احفاد از کردار خویش پشیمان بودند از سر صفای خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانیده مهم بران جمله قرار
دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب مبارزی
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا ننمود و بعد از چندگاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگو همت بران گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
بایزید را بر تخت سلطنت نشانند و شاه یحیی را لشکرکش گردانند شاه شجاع ازین معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب در آن حصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع بتصور آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحت روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ
بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشد و در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمایه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعشش را به میبد
نقل کرده در مدرسهٔ مظفریه بخاک سپردند و جهة ترویح روحش ختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه
شجاع شاه محمود سلطان احمد سلطان بایزید و از جملهٔ اعاظم فضلا و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار مشهور است و آن سیر بزبان اهل خبر بسیر کازرونی مذکور وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بوقوع انجامید و از شعرا زمان
یکی مولانا رکن الدین الهروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد
گرفتن امیر محمد مظفر کردند غیر از رکن صاین هیچکس پیش جناب مبارزی نبود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از آن بالاخانه پایان انداخته زبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر شکمش زد و خدمت مولوی از پای در آمده احشا و امعاء
وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا ترحمی فرما شاه شجاع در خنده شد گفت معذور دار که این امر نادانسته واقع شد و جراحان
را طلبید تا زخم او را دوخته بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه
شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل با رکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد

ذکر پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع

طبع آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الا
تباع بر فراز آشیانهٔ سدره پرواز مینمود طینت طیبه‌اش بصفت کرم و تواضع موصوف و ذات خجسته‌اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وفور شجاعتش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ اطوار معن بن زایده و حاتم و در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری
معادل و در تحصیل مسایل محسوس و معقول سرخیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه‌اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیکبار خواندن از بر میکرد و وجودت
افکار صایبه‌اش بمثابه که مراد نحاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام الله
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بمرتبهٔ مهارت در علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهرهٔ کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و مادراک علوم   ز کمال عقل و ادراک علوم   پیش طبعش آب حیوان مرده دل
فهم تیزش کرده آتش را خجل   اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار بیت
نظم و نثر در عالم علم بود   پناه اهل شمشیر و قلم بود   و چنانچه سابقا پرتو اشارت بر آن تافت ولادت باسعادتش در ۷۳۳ وقوع یافت

بر شاه شجاع بگذشته از غایت خوف و حیرت شاه را نشناخته همچنان ناسزا میگفت

شاه شجاع

یافت و در سنهٔ ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاده ضبط مملکت را پیش نهاد همت گردانید و در سنهٔ ۷۶ میان او
و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنهٔ خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنهٔ سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت
شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنهٔ ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود را سفر آخرت پیش گرفت و بلدهٔ
اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنهٔ ۷۸۶ شاه شجاع نیز بعارضهٔ قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۱
شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و پنجسال و دو ماه سلطنت نمود پرتو اهتمام خواجه
قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن
الدین حسن بن سید معین الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش علو یافت چنانچه شمهٔ از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده سمت تفصیل خواهد یافت والتوفیق
من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء **گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طریق**
خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خواطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد
و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضهٔ اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی
در قلعهٔ قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زیلوچهٔ وزارت بنشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان
و طغیان هزاره جرما و اوغان و تحصن در قلعهٔ منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی
بیکران منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و شین در هیجان بود بالاخره اعیان جرما
و اوغان از مقابله عاجز گشتند و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب
الدین تورانپشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پناه
بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنهٔ ۷۶۴ بنابر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه شجاع
مال ابرقوه را بحیطهٔ ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت
آخته خطبه در ابرقوه ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکری قیامت اثر بصوب
اصفهان شتافت و شاه محمود بقدم مقابله پیش آمده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد
و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه
شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید در حملهٔ نخست شاه محمود پشت بمعرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از فریب او غافل
بوده عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه عبور نمود شاه محمود بازگشته آغاز حرب فرمود و آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک
بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود پسر عمه را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که بامیر
محمد مظفر داده بود جرعهٔ بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ هواخواهان امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی گر دست
قضا چشم ترا میل کشید در ذات شریف تو نشد نقص پدید آن کس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران
صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعهٔ
قهندز جمعی را با خود متفق ساخت و بهمان مکان متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلتها انگیخت
و بدست تضرع و نیاز بدامن عم بزرگوار آویخت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب
یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشتهٔ شاه محمود بود گریزانیده بار دیگر
عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصرهٔ
یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود و اندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی
میگوید که ملتمس جان‌بخشی است که اولاد مرا مستاصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابر آن شاه شجاع در استیصال شاه یحیی سعی نکرد
و بمجرد ملایمتی که از آنجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعده همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین
صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت بامرا و اعیان تعظیم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بفیصل مهمات اقدام میفرمود مواخذ
و مقید گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی بمنصب وزارت رسید
و از سر وقوف و اهتمام بتمشیت امور ملک و مال مشغول گردید **ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی**
در سنه خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان سخندان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق
کرده اشارت نمود تا از امرا و خاصهٔ وی اقچه باشی و ساتی و مبارکشاه و دولی و ارکان دولت امیر شیخ ابو اسحق و امیر غیاث الدین منصور شول
و سلغر شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی انباق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز
آمد و شاه یحیی را الطمع ابرقوه از راه یزد باشعار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان
و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و معتبران طریق مشورت مسلوک داشته کرت
منشی آستان سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مثنوی بمحمود بنویس کای ارجمند رساینده بر دولت خود گزند نه محمود دلیم بجنگ آمدن
مرا و ترا تیغ بر هم زدن تصور کن ای نامور شهریار که گر زانکه هر دو بباشیم یار که یارد کشیدن سپه پیش ما چه باکه شود از کما بیش ما اویس بما ترک
تازی کند مگر با سر خویش بازی کند ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن که گر دو برادر بهم داد پشت تن کوه را باد ماند
بمشت و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب
کرده و هنوز از مزاج ایشان ایمن نیستم بناچار استعانت بسلطان اویس بردم که شاید ایمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ
شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار سمت انطفا نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابر آن
سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب اصفهان در اهتزاز آمد و این قطعه را گفته نزد برادر فرستاد قطعه ابو الفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل
مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت همت من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ گذار و چو صبح عالم گیر چو عقل
راهنمای و چو شرع نیک نهاد بکمال صولتم از جبلهٔ کسان ایمن بنای همتم از منت خسان آزاد بپرده عجز بدرگاه هیچ مخلوقی که بر بنا و توکل نهاده ام
بنیاد به هیچ کار جهان روی دل نیاوردم که آسمان در دولت بروی من بگشاد تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شوهر بیت نیاید ز دختر دلشاد
مکن مکن که پشیمان شوی بآخر کار ز مکر روبه پیر و ز لشکر بغداد القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل دشت رس یا صحرای خانسار و سرچاه بهم رسیده
دست بآراستن سپاه صف شکن بر آوردند شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و خود بنفس
نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی انباق و امیر غیاث الدین منصور شول و بوکم ترکمان را در میمنه بازداشت و ضبط میسره را با میر ساتی و سلغر شاه
ترکمان بازگذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که
تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را بسوخته در حرم فلک اثر کرد و هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد و یافت آهنگ جان پهلوانی
نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ میری کشود بیت چکاچاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه
محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی
بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز
درب فسا را معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرای عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال
فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شد و زمان محاصره بتطویل انجامیده آثار عجز و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب مصالحه جمعی از

از اشراف و اعیان متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود بر وفق مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوهٔ اهل فضل و هنر مولانا معین الدین یزدی جهة سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلاء امرا و سلطان اویس مرا چندان اختیار نمانده اکنون مناسب چنان است که آقا ام شاه شجاع با برقوه روند و انعقاد محل نمایند که من امرا بیگانه را بوطن ایشان بازگردانم آنگاه ممالک موروث را بر سبیل راستی قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعه ببرادر نوشته التماس نمود که بپای قلعه قهندز آید تا بمشافهه گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگرچه دل بکسی دادیار ماست هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است وگرنه از طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعه قهندز قران سعدین دست داده مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سربند امیر بجانب ابرقوه رود و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقه حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت با برقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سربند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند رفیق یاس و حرمان بازگردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در عین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بمرحله خانکشت رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت و شاه بنظر عاطفت در روی نگریسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضاء دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام می‌نمود بخاطر شوده ماثر شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینهٔ قتلش در سینه دارند درین محل جمعی را اضلال کرده فتنه انگیزند بنابران هر یک از آن جماعت را ببهانه از شهر بیرون فرستاد از آنجمله ملک محمد و دولتشاه را بتحصیل مال کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون عرصه کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان پس از تحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قائم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین حاجی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزغو بود و خواجه بدر الدین بلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام می‌نمود ببهانه بدیوانخانه طلبیده فی الحال اخترزنندگانی هر دو را باحتراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه بلال فرار نموده امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار بگریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر جنگر محبوس گردانید و رسولی از عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیله انگیخته بشهر خرامید و این اخبار متعاقب و متواتر بشاه شجاع در شیراز می‌شود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل می‌فرمود و چون از شیراز با برقوه رفت و هجوم لشکر بر ماکم گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنه ۷۶۶ شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثناء راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از امراء عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبرافشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجرگذار در برابر آمده آنها تاب یک حمله نیاورده بچهار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او بالتجا باستان خسرو گیتی‌ستان کردند و بعد از آنکه ماهچه رایت آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال الدین توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه‌داری درگذشت و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته

اختیار

واضح باد که در تاریخ الفی و روضة الصفا کوشک سبز مرقوم است حرره محمد تقی الشوشتری ۱۲

الدین

الطاف

با اشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه دریا نوال اصناف عواطف مبذول داشته آن بلده فاخره را بیمن مقدم تشریف مشرف گردانید و خواجه علاء الدین
اتابک این قطعه بر بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند بعد از هر نماز اجل را دست کوته باد یا رب ز عطف دامن
عمر دراز برون می باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایاز و بهمدران ایام که شاه گردون احتشام بکرمان در آمد دولتشاه همراه قصد غدری
کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید امیر درسون از این مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه
شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست فرمودم امانش چو عجز آورد
بخشیدم بجانش دگر چون عذر در دل داشت غدار سر انداز ان شد این شمشیر خونخوار سگ مکار و دون بی وفا بود مکافات جفا کاران جفا بود کفشار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر

چون خسرو عالی مکان از
تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته گوشمال هزاره جرماوا و غان را وجهه همت ساخت در اثنای طی مسافت در هر منزلی مقبلی بشرف ملازمت
میرسید و بهرکامی کامی مشاهده میکرد و چون امیر سورغتمش و اعیان هزاره جرماوا و غان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال
تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران جرماوا و غان بهنگام مجال پای در میدان جدال نهادند و متانت و حصانت آن مواضع دلال
آن گروه ضلال را شایان آسان تسخیر نمی پذیرفت و زمان محاصره سمت امتداد گرفته اوغانیان از شاه محمود استمداد نمودند و شاه یحیی را بمعاونت نامزد کرده چون
یجد و گرمسیر رسید مکتوبی نزد عم بزرگتر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد اوغانیان کرده بدار العباد یزد شتافت عنان
انحلال عارضه در دیپای برشاه شجاع مستولی شده یکه و کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند در آن اثنا جمعی از مسافران علی سبیل تحفه از مدینه طیبه بپادشاه
آوردند و آنجناب دست اعتصام بذیل آن رایت متبرکه دراز کرده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر اوغانیان رسید چنانچه مجال فرار
بذروه جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده امیر سورغتمش با سایر رؤسا آن طایفه بملازمت مبادرت نمود و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود
و مقارن آنحال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه پادشاه سلطان را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده مبذول داشته حجله
نشینان تتق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور شقاوت تمام مهام خسرو سپهر احتشام پیدا شده فوج فوج
از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شجاع جمع آمد در آن اثنا اصول و اعیان فارس از تحکمات
تبریزیان بجان آمدند و کلوحسین را جهت استدعای لوای کشورگشا بکرمان فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلوحسین بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بجانب
شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهارگنبد از نزول همایون غیرت افزای هفت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست
و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال برادر توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیرازیان وقوف یافته از
دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود این معنی را دانسته و نیز روی بسوی شیراز آورد شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزید بیت برابر نشستند
دو گیتی فروز چنین تا بر آمد برین چند روز آنگاه آن دو پادشاه گیتی پناه بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند و بنا بر حمله ابطال رجال لهیب
آتش حرب بنایره طعن و ضرب بنا بر زدن گرفت و از هیجان غبار معرکه پیکار انوار نورانی خورشید فایض الانوار صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع
بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمد و بعد از آن سه چهار روز بعضی از اعیان فارس بنهانی قاصدی بآستان اقبال آشیان فرستاده پیغام دادند که هرگاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر شهر اندازد ما دروازها را بگشاییم ابواب دولت و سعادت بر روی موکب همایون آن خواهیم گشود و شاه محمود این مواضعه را شنوده در اواخر ذیقعده سنه ۷۶۵ که پرده ظلام نور باصره
از رویت اشباح مانع بود با طایفه از خواص بصوب صفاهان نهضت فرمود در اثنای راه سلطان احمد از وی تخلف جسته ببرادر بزرگتر پیوست و دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ فیروزه
رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس در آمده تخت سلطنت را بوجود همایون زیب و زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام
رسانیده ابواب نصفت و احسان برگشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت ارکان شریعت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مبالغه بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول
داشته قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوئی تفویض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه با خواجه محمود کمال رایت وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و
سبعمائه بالقاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد شرط مبایعت بجای آورد و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب قصر زرد توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس علمای کرام اختیار فرمود و منصب
۱۲

و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز اصفهان با بنده مضایقه نفرمایند از کرم بعید نخواهد بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضاء فصل عازم یزد شد شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد و شاه شجاع بشهر در آمده و چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر فتنهٔ خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب قتل او

خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صبیهٔ سلیطهٔ جمیله بود و در حبالهٔ نکاح شاه محمود بسر می برد بجهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیله می انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد جنگ و نزاع در هیجان می آمد در شهور سنهٔ ۷۶۸ مکتوبات مهرانگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب همایون بظاهر اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیلهٔ ایشان سخنان نیازمندانه بعرض رسانیده و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را طلب نمود و شاه محمود باردوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمان برداری بتقدیم رسانید قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد آنگاه روی بولایت خود آوردند چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان شاه وزیر را گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسن را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف بود بمرتبهٔ وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بمسند وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بتسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضروریه پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه برادر آن را امسال از مال اصفهان مددی فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرتست و بواسطهٔ عبور لشکر باویرانی اصفهان بمرتبهٔ رسیده که این برادر بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه حملی که لایق خزانهٔ آنحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید گفت ما با آن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز نماید اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بدانجانب روان شد در آن اثنا شاه محمود از منهی استماع نمود که مهیج آن فتنه کیست و منشاء خیال برادر چیست بنابر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون مادهٔ وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه بر سر عنایت آید شاید و بار دیگر میان برادران [illegible] آمیخته در خود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده شب و روز از حرمان معشوق در کانون درون آتش [illegible] افروخت و از اشتعال نیرهٔ هجران آتش بر اعضاء خویش داغهای سوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتلهٔ او با شاه شجاع بمعاونت مردان شمشیرزن

در سنهٔ سبعین و سبعمایه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان اویس استمداد نماید و ازین جهة اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدرهٔ از مخدرات سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهة همین مهم خواجه تاج الدین مشیری را که مشیر و وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر بنزد آنجناب ارسال داشت و چون این دو قاصد بپایهٔ سریر سلطان اویس رسیدند بنابر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در کتابتی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب را مطرز باین دو مصراع کرده بود که شعر العبد و ما فی یده کان لمولاه ما از آن توایم و هرچه داریم و شاه شجاع در نامهٔ خود سلطان اویس را برادر خوانده بود ملتمس شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین حسن هم عنان یاس و حرمان بشیراز بازگشت خواجه تاج الدین بحسن تدبیر مخدره نشین تتق املکانی را در حبالهٔ نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل و حشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفت که چند بیت از آن ابیات ثبت افتاد نظم

آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور — که از آن سور شد اطراف ممالک مسرور

چند اسوار و سروری که اگر در نگری — خانهٔ زهره بود خجل از آن عالی سور

اجتماعیست منور قمری را با شمس انفصالی است مقرر ملکی را با جور عهد ملتقی بنیان داشته است ارزانی سپرا پرده چم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست بهمه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت گشته ملازم هر بکر کوست در پرده غیب
از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعی ها کرد درین باب بغایت مشکور دری از بهر بری که بکنارت آورد که چنان دو شوان
یافت در اطراف دهور و چون این مواصلت دست درهم داد سلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده
درهم شکست و میسره شاه محمود نیز بر میمنه شاه شجاع غالب گشته و هردو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله را بقائمی برچیدند
و هر یک بطرف مملکت خود گریختند

ذکر حیله شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر

شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بدودمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم علیه التحیة والتسلیم انتساب
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده هیچکس از اشراف و اعیان مملکت و سلاطین ماعد فرمان را اعتبار
نمینمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملک و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال الدین
تورانشاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشارالیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هرگاه رایت نصرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر درمی آوریم والتماس نموده
بودند که جواب بر ظهر قلمی شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت پادشاهانه
امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه تورانشاه و خواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیگناه روی بر خاک راه نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه
شجاع پرسید که این رقعه خط شما هست یا نی جواب دادند که بمرتبه مشابه خط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه
در غضب شده گفت چون اقرار مینمائید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن امید
واریم که پادشاه حمایتی تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهت درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدواتدار خواجه تورانشاه تسلیم کرده این مکتوب را ازو
گرفتم فی الحال دواتدار را در لت و شکنجه کشیدند اما هرچند در آن ار مبالغه نمودند مقر نیامد شاه شجاع دیگرباره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر ایذائی که متصور بود نسبت بدواتدار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد [illegible] گفت که خواجگان از شکنجه بیابد نمود تا بحجت
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرج است این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد
تا در مدرج دفتر نهد آنگاه حکم شد که امیر غیاث الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از روی زجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است
و امیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد درآمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی عمر منشی را بدان داشتم
که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورد زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل
نمایم باقی رای عالی حاکم است و چون صورت مکر و تزویر وزیر بی تدبیر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایره غضبش اشتعال یافته فرمود تا او را
بره کمان بر داشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز
جنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت جد بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد سادات را با ظلم و عدوان
چه کار جد ما را جهة رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی
معذب و معاقب شود بیت فرزند خوش است اگر خلف زاد ورنا خلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال
الدین تورانشاه پای بر مسند وزارت نهاد

ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بسعی و اهتمام علیشاه مرتیانی

شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان بپهلوان اسد که صورت خوب و سیرت مرغوب داشت بیشتر التفات مینمود و بحسب اتفاق

۷ با سپاه جرار از شیراز بیرون خرامید شاه محمود نیز عازم میدان قتال گشته در یکسحری چاشت خوار غبار معرکه پیکار ارتفاع یافت و شاه منصور از میسره لشکر شیراز حمله کرده میمنه شاه محمود را ۲

۳ خطاب ۳

۳ رکن الدین ۳

۲ اشرف ۲

۲ وفیق ۲

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته یخ میشکنند تا وضو سازد و بواسطهٔ مشاهدهٔ همچنین اعتقاد شاه
شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کریمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکستست و دست و روی شسته است و در آن وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش و غانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنا بر اغراض فاسده خود
پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و بار می نوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والدهٔ شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدوم شاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدوم شاه بمرتبهٔ آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمهٔ بسمع پسر رسانید شاه شجاع آن
سخنان را نخست حمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بمرمت برج و باره پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد
او متواتر بوده پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس شاه
شجاع بنام اسد نوشته مضمون آنکه بلدهٔ کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
نسبت الملک هست هرگاه این نشان ظاهر شود بیبهانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد اولا و سلطان اویس با طایفهٔ از سپاه جرمان و اوغان بنواحی کرمان رفته
چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و باین سبب نخوت و استکبار اسد یکی بهزار شده خیال استقلال او بتحقیق
انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنهٔ اربع وخمسین وسبعمایه بآنجانب خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزید و عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام بود چندان اغوا کرد که بهانهٔ توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه
شجاع رسیده بر سبیل حزم دانست که حزم چنیال دالاجرم طریقهٔ حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصرهٔ کرمان
تعیین نموده و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من جرعهٔ صبر میکشیم فرزانه وین غصهٔ دهر میخوریم مردانه تو میدیدیم که
عاقبت حق ز فلک روزی برد او پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصرهٔ اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و اطراف
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد بنابر آن قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد باضطرار
انجامیده فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهة قرب صد و بیست هزار کس بچند دفعه از کرمان بیرون آمده طایفه
باصفهان و زمرهٔ باذربایجان رفتند و بعضی بر دوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را از نزدیک بآن رسانید که فیصل دهد
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت تعلق باو گیرد در ضمن عریضه شمهٔ از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عرضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصهٔ جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همین ممکن که جاویدان
مددباد از توفیقت دصورتی که بواسطهٔ برادهٔ اسد فی جید با حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب اخوی است اثار سعی که از آن برادر
بوقوع انجامیده ظاهر میشود موجب ازدیاد اعتقاد میگردد هرآینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رساند آنرا بانعام و اکرام مقابل و مماثل دارد
و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان نباشد بر مواجب و ملوک و اقطاع او بر و دارد ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان
احمد از این جواب در تاب بالکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سدهٔ سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش از این تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصرهٔ کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه مرینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بقامیکرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از پدر رنجور شده بمیان یزد راه کریخت و مکتوبی مزور از زبان شاه

شاه شجاع

اضافت خورد کرامند

مزروع ضمیر هر بینه دانه و تخم سیاوش و سپستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه
و پهلوان خرم خراسانی مهم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعهٔ میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را
بقاعدهٔ رهن روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم برادر اسد که موسوم به محمّد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه
با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده بیکمن غلّه بسیار دادند و دومن روغن می ستانند و اسد در قلعهٔ کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و هر لحظه
اندیشهٔ غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعدهٔ مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در
دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی
مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را
امتحان کنیم اگر بشایبهٔ تأخیر تأثیر نماید بخورد او دهیم آنگاه اندکی از آن در جوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند
و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آن که پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدرالدین شاعر این بیت نظم فرمود
بیت زنبیسان که گل سرخ فرو ریخت زباد یارب که گل زرد فرو ریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند
که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع تبع ملازمان را به تیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی
و سراسیمه شده بود و بمجرد وقوع اندک امری که مخالف مزاجش روی مینمود نزدیکان خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را
طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید در آن
اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود به مجلس درآمده گفت آوردم پهلوان بی تأمل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان
چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست
که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من مست پنداشتم آنگاه دویست
دینار بحلواگر بهم جان داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون دشمنان پهلوان مصلحت در آن ندیدند که او را زهر دهند رأیها بر آن
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند
کیفیت این اندیشه را بپهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقبچیان را فرمود که تا آن نقب را که اسد انباشته بود باز کردند و در روز معهود پنجاه شصت
مرد مصلح و مکمل از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار آن جماعت بسر وقتش رسیدند
و همان لحظه او را قطعه قطعه ساخته از قصر بپایان انداختند و گرسنگان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع سعدین
مذکور است که قصابی شش سیری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهاء آن حاصل کرد و این واقعه در چهارم رمضان
سنه ٧٧٦ بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزادهٔ پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه قواعد عهد و پیمان استحکام داده مقالید
حصار تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاده کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب
الحکم روی بآن ولایت آورد

ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان

چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب
کوکب حیات تمامی ناصبان رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه ایست محتوم در شهور سنه سبعین و سبعمائه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا
بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنهٔ مذکوره تاج و تخت سلطنت را
وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید
شاه شجاع بر فوت برادر و بیکنکت اختیار اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیرکمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا بر آساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طایفه از اشراف و اعیان

واعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند زمرهٔ مایل بفرمان برداری شاه شجاع گشته با ایشان مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم غزا لواء کشورکشائی بصوب صفهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در هر مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش بموقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب مراتب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از کردار خود پشیمان شده عریضهٔ مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد نامدار فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جادهٔ مستقیم اطاعت انحراف ورزید اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمهٔ او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر گشته با اصول و اعیان صفهان رکاب نصرت انتساب را چند میل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را ملحوظ عین عنایت گردانیده بکلمهٔ مصحی امضی تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بعد از آن ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و احشام و صحرانشینان و حکام جرباد قان و قم و کاشان با تحف و پیلاکات فراوان روی بآستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی به بستند نام آوران سربسر باخلاص در پای تخت شاه کمر گشادند بهر دعایش زبان شدند از عنایات او کامران

ذکر مراسلهٔ شاه شجاع و سلطان حسین وارتفاع غبار نزاع بین الجانبین

در آن اوان که در بلدهٔ اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام نصرت نشان جمع آمد این خبر بتواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات بی سامان سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند و وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار میبرند بنابران شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان ازین واقعه وقوف یافته مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت جناب قصر جلالت بلند باد چنان که اوج ذروهٔ افلاکش آستان باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و ملکت بر سنن استقامت بر روزگار آن یگانهٔ روزگار برگزیدهٔ دست تخلیق اشیا و نتیجهٔ خلد الله ظلل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و در تمنی نکردن مرادات و مرامات مایل مصرع چنین خود هست و تا باد چنین باد درود و ثنا و امداد و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و معرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوهٔ ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع نمیرود که آن جواهر لطایف تو بی پایان است که محققان اخوان صفا و خرده‌بینان بغمزه سوی یکدیگر اشارتهای پنهانی مقصود آنکه تاکی دیوار در لباس ملک آئین داشتن و تا چند مقنع در معرض بدر فلک آراستن و چشمهٔ خورشید از گل توبه تلبیس انباشتن و در محاضر و نوادی بجواهر و بوادی لاف انا خیر منه زدن چرا نباید که در خزانهٔ حکمت و انصاف نقد خزانه را بر محک صراف عقل زدن تا آنچه از غل و غش و از رذایل مشوش آمیخته بود در بوتهٔ مصابرت گداخته شود تا عیار امتیاز آن پیدا گردد و اگر برخلاف این رود و فرمان هوس را نافذ الحکم دارد و بر زبان قلم دو زبان شود آنچه نتیجهٔ آن باشد والعاقل یکفیه الاشارة مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان مخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی مأخذ گردد و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت مجنون عاشقان داری دلبری مکن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان معتقد صادق ترین چاکران بیت آنکه تا بود بود بندهٔ تو وانکه تا باشد اینچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معروض عرض و موقف انها میرساند اشتیاق بمطالعهٔ طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و حکم تمنای آن کاشته ورای آنست که بر بدیهه کام و هم و فهم بسر حد بادیهٔ آن رسد یا شاه باز بلندپرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قلهٔ قاف آن تواند نشست سعادات ملاقات حضرت خداوندی سلطانی که نوبدهٔ آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه ازین عتابات فتنه انگیز هیچ بار غباری بر خاطر فاتر ما نه نشست چراکه بنا بر مدعای آنحضرت و رجوعا عن الغرور را در لباس ملک آئین داد و نه و ناه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعهٔ دختران برفرق نشانها انداختن و پیراهن و ازار والا پوشیدن بیت نه هست آئین شاهنشهی شهنشه نه این است آئین نه این حمدا لله تعالی که بقوت عفاف توفیق

بیت چه محتشم است
بیت خلان وفا بنظر بصیرت و عین بصارت بهر قسیکه منشی تقدیر بر ناصیهٔ احوال کائنات رقم کشیده بدانند تا نوشته بخوانند بیت برون از عالم حسن است جان خورده‌بینان را ۴۰

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و دراعهٔ فضیلت[۲] بر هوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان است (بر دوش)
همواره بیت بجای می سرخ کین آوریم بکمان و کمند و کین آوریم و عرصهٔ مملکت بمعاونت رجال که بیت قلم زن نگه دار و شمشیر زن نه مطرب که مرد
نیاید زن زن و پاشیدن مال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضهٔ اقتدار در آورد و هیگوید که بیت مرا ز حملهٔ دشمن نرفت پای از جای که
شرط کوه نباشد ز جای جنبیدن انچه در باب تخویف و تحویل الجنانی فرموده اند از آن روز باز که نقاشان تقدیر و قلم زنان تصویر نقش نیکی و بدی
با مرا یزدی ثبت فرموده اند کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ما ئیم کزان نمودات منزل است
آیات عز و علم و شجاعت نشان ما برذروهٔ معارج دولت کند قیام هر طایری که بر پرد از آشیان ما و انچه در باب ما ساق شاق و یرلیغ
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامهٔ دوربان باستحقاق و محذوم علی الاطلاق رفته بود هرچه آن خسرو کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر بهر (سلطان)
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسنده است سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسید دانست که شاه شجاع لشکر بقصد
خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان رزم خواه مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ و روز همایون فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه با دوازده
هزار مرد جوشن پوش خنجر گذار از اصفهان بصوب آذربایجان روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت آثار او را استقبال نموده در صحرای جرماه خواران
بیت خروش کوس و بانگ نای برخاست زمین چون آسمان از جای برخاست غبار معرکه یکبار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت (بهم پیند)
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش وزید و دبور ادبار و نکبت نکبا بر خاک خست
و خسار در دیدهٔ بخت تبریزیان پاشید احمال و اثقال با سیوانان کوه مثال در عرصهٔ قتال گذاشتند و مضمون من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت پنداشته و
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بر بشیر این فتح
سجدهٔ شکر بجای آورده امرا و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرموده و اسیران را در آذربایجان امان داده
بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف بساط بوسی استسعاد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت و حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش زهرهٔ خنیاگر را برقص می آورد
و مجلس همایون از نغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشید و بلبل طبع خواجه سلمان همدران او ان در مدح پادشاه کامران قصیده
سرایید که مطلعش اینست شعر زهی ز دولت کز اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد بومی که بودش روی ویرانی شاه شجاع را این مطلع بلکه تمامی
ابیات این قصیده مستحسن افتاد و سلمان قصیدهٔ دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف خوش چون ز خاطرم سر زد
ز مطلع سخنم آفتاب سر بر زد و بسبب این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان خجسته بیان گذرانید که ما آوازهٔ سه کس از مشاهیر این
ولایت شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان از انچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه
شیخ کججانی متناقص چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه به دولت و کامرانی بگذرانید بسمعش رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این معنی
بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده مقارن آن حال دو سردار از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی داد نام و دیگری
عمر چوب کشتی و بقولی طرب چوب دستی صبحگاه بر سر امیر اصفهان شاه که در اوجان بود تاختند و او را اسیر کرده آوازهٔ وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع درد پا داشت با وجود غایت برودت هوا عزم مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسیده ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیرزاده از امرای ما در آن جانب گرفتار اند اگر ایشان را بفرستند ما نیز امیر اصفهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر اصفهان شاه را تشریف
پوشانیده اجازت فرمود **ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر از حوادث چرخ اثیر** چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و بتحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود و طایفه از ابطال جبال بمحاصرهٔ یزد نامزد فرمود
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه

وشاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده وپیغام داد که شما در جنگ مسارعت ننمائید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هرچه حکم شود از جانبین بدان عمل نمائیم امرا ولشکریان
اعتماد برین سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند ودر خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید وشیرازیان سراسیمه
شده هزیمت غنیمت شمردند وبعضی از جهات ایشان بدست یزدیان افتاد وچون شاه شجاع بر غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس
لشکر بدر یزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید وشاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه داد ۲ وآن ضعیفه
پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح درداد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند وشاه منصور قصد
فرمود که به یزد رفته روزی چند بیاساید شاه یحیی بآن همداستان نشد وشاه منصور در عرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه
در آخر جزو اول ازین مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت ومصادقت کرد وچون شاه برین قضیه اطلاع یافت با هیچه علم آفتاب شعاع بصوب
یزد برافراخت وشاه یحیی مضطرب گشته پادشاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش ودیگر قرابتان جهت اظهار اعتذار واستغفار بیرون
فرستاد وآن جماعت بملاقات پادشاه سرافراز گشته بتضرع وزاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام استیصال شاه یحیی گذرانیدند تا سوگندان بر زبان
راندند که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید واین واقعه در شهور سنه سبع وسبعین وسبعمایه روی نمود
ودر سنه ۷۷۸ بسمع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده وداعیه دارد که ابواب تعرض
بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنابران با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا وشاه کشورگشا حربی صعب دست
داد ودر نخست هزیمت بر شیرازیان افتاد ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب وما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده وسارق عادل روی از معرکه برتافته
در قلعه سلطانیه تحصن جست وآخر الامر مهم بمصالحه انجامید وبشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت بمستقر کرامت
تافت ودر سنه ۷۷۹ سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در آخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان
اویس را بپادشاهی برداشته میان او وسلطان احمد منازعت قایم گشت ودر اوایل سنه خمس وثمانین وسبعمایه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت
دیگر عازم سلطانیه شد ودر اثناء راه بواسطه سعایت مفسدان وخیانت مفتنان از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان را از عین
بقلعه اقلید وسرموق فرستاد وبعد از سه روز در وقت بیشعوری حکم فرمود که رمضان اختاجی بآن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشد وچون از
خواب مستی درآمد بنابر التماس خواجه تورانشاه وزیر مسرعی از عقب رمضان ارسال داشت که بچشم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول
آن شخص قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر ✱ همه عاقلان کور گشتند وکر ✱ القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن
سفر بنواحی سلطانیه رسیده وآن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف ششتر آورد وشاه منصور که در آن اوان حاکم ششتر بود
نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده وشاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت
بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر ششتر قرین فتح وظفر
بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح وشام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشید وپیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر
کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نمیگردانید ودر آن ایام غذا بسیار اندک ۳ شد وضعف قوت گرفته ودست تصرف اطبا از دامن معالجه ومداوا
قاصر آمده فایده بر استعمال شربت ودوا مترتب نشد وشاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیکست زلاتی را که
بقلم تقدیر در جریده اعمالش مثبت گشته بود بمقتضای فحوای وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات تدارک نمود واز تکاسلات ایام
شباب واوان گیتی ستانی را باستمالت خاطر ضعفا ونوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده حافظ را بانعام کرامند مسرور
ساخت وابواب لطف وکرم بر روی ایشان بگشاد وگفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نمایند وهر روز یکنوبت ختم کلام ملک العزت قیام
فرمایند ودرین اثنا امرا واعیان متفرق بدو فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند وبرخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العا
بدین آوردند وشاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود ومنصب ولایتعهد را بوی تفویض نمود واصفهان را برادر

نسخه ۲ محاصره کرد شاه یحیی را در خود را کرد والده شاه منصور نیز بود جهت تمهید بساط مصالحه نزد برادر فرستاد

نسخه فلک ارتفاع

نسخه ۳ میخورد وبنابر آن حرارت باده در مزاج بانه اشتعال تاثیر کرد وعلل متضاده در عنصر لطیفش مجتمع گشته قوت ضعیف

خود در خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبداشت و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال
تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه شجاع تسکین یافت و پیر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبیده و گفت از زبان من بسلطان
احمد بگوی که دنیا منابه است بظل غمام و حلم نیام نه آن سایه بر یکجا قرار گیرد و نه از آن خواب جهتی تمشیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی
دارالامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی و در تهییج فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را
قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از امر وصیت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان و دیگر بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک را مصحوب معتمدی روانه کرد
و یکی از علمای متقی را جهه غسل تعیین نمود و فرمود که امیر اختیار الدین حسین قورچی را از کرمان طلبدارند تا نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین
شریفین بحف گرامند تعیین فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع (٧٨٦) بوضوح می پیوندد از این خارستان
پر اذیت بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از
اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جمله علمای اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبدالله
فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه سوده ما تر شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتاخرین قاضی عضدالدین است نزد آنجناب مطالعه نمود
و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند
خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل میفرمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب
مینمود و خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با فلک حقه باز کرد بازی
چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان آمد دگر بجلوت و آهنگ ناز کرد این مطرب از
کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ بازگشت براه حجاز کرد ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچه آستین کوته و دست دراز
کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست غره مشو که
گربه عابد نماز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را
خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه
و افواه مذکور و دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان
مناظم سخنوری ندارد و بماهتاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه که اسرار
و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را
مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است
و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه
میگذرد عین صدق و محض صواب است اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون
نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شد و حسب اتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است
شعر گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان
معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقها حسد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از
این بیت آن معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت
رفت و کیفیت قصد بداندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم بر این مقطع درج کنی مشعر بآنکه فلان
چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

غزل مندرج ساخت بیت این حدیثم چو خوش آمد که سحرگه میگفت ... بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی ... و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنهٔ اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت **ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی**
از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند بموجب وصیت سلطان
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اعتبار تمام پیدا کرده سلطان
بایزید را از رفتن اصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر اصفهان
شاه سر انجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه تورانشاه را معذب و معاقب ساخته و بترتیب
آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والدهٔ سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حبالهٔ نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحهٔ یکی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بفریفت تا در ماه رمضان سنهٔ ۷۸۶ او را زهر دادند و امیر اصفهان
شاه امیر حسیب و نسیب بود و با رعایا و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده با سپاه عراق روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثنا در انتهض سلطان بایزید باتفاق
بعضی امرا که رحیه بشاه یحیی پیوست و از آنجانب نیز طایفهٔ از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو ملاقی
فریقین دست داده ولی آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاهی
زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذر خواهی نموده التماس فرمود که حکومت
ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید برادر را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین با وجود آنکه عمو بایزید در وقتی
عجب از وی برگشته بود این ملتمس مبذول فرمود و منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان
بایزید بابرقوه رود و منصور از شستر لشکر بیاحمد و کشیده خرابی میکرد چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش اینست بیت
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ... تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری ... اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدانجا رسید
پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانهٔ سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید
و حیران باصفهان بازگشت و در سنهٔ ۷۸۷ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامرا ساخت و امیر غیاث الدین منصور
را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانهٔ استخلاص اموال سربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان شیطنت نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق
جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانشده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله بازپس نشست تا باصفهان
آمد و چون سلطان زین العابدین ظاهر اصفهان را مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته
از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز نیز کرّ از ابتدا آمده از نصف النهار تا وقت عصر بلوازم پیکار اقدام نمودند و چند روز برین حال منوال گذرانیدند بود
فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و هم درین سال
اشراف و اعیان اصفهان بواسطهٔ بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت
کرم و سخاوت بود آمدند و بیک ناگاه قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی را فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب
انجرات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما باین ولایت تشریف آورده بود ندامید چنانست که حالا نیز سخن ما قبول کرده ازین
شهر بیرون روند که بعد ازین اصفهانیان طریقهٔ خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب
رحلت بشهر یزد بست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی میر میران بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین را بانعام خلعت فاخره
و کمر مرصع سرافراز گردانیدند و بسرعت هر چه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امرا و روسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم

و نسیب

آنگاه میان سلطان زین العابدین و شاه یحیی عهود و مواثیق در میان آمده سلطان زین العابدین متوجه کازرون گشت زیراکه شاه

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خال خود سید مجد الدین مظفر را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال التعرض مملکت فارس بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده مددتش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در پناه دولت اتابک که تربیت یافته پدرش بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید

ذکر شمه از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود بوفور لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقاً مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب تکسیل فرمود و چون سلطان احمد نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نمود و مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین بتسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمد گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه برسد آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد ترا ما را بجای پدر است از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسین معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد سیورغتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماوغان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمد و یک دو نوبت بین الجانبین ستیز و آویز نموده در معرکه آخر سیورغتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب پیشوائی جرماواوغان بتعلق پهلوان علی قورچی گرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد و سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و مایحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم برزدند و این خبر بسلطان احمد رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سر حد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه یزد شد و سلطان احمد نیز بدان جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد رفته ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاده و سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر آن در وقت وفات یافتن مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نموده میباید که بدرگاه عالم پناه آئی تا ترا بنوعی منظور نظر کرده ایم که علم مفاخرت و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع در توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده اندیشه بعید از طریق صواب بخاطر گذرانید و چون این خبر بحضرت عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه آب جیحون را در ری گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از نزول موکب همایون بحدود آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهة تحصیل آن توجه بقلعه طبرک در آمده میر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد سلطان شاه بشهر در رفتند و محصلان و نوکران امرا بار رعایا آغاز نشدند کرده و معولان بیباک متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت آن مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود بیطاقت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نمودند و آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا و محصلان بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند و بشمشیر خون ریز آشفتگان شبیخون در آمدند آشفتگان در اول شب بهجوم عام از خروج لیام بار دو همایون احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام بر ابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه توبچی شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف و

مغلوب گشته چند روز هم گریخته بجهة کرمان در آمده و خواجه عماد الدین سلمانی را پیش سلطان احمد فرستاد

نبرد نمود و بیرد

ترتیب

دو توجیه

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد
بیرون ریخته بمیدان نبرد آمدند بود **نظم** هراسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ بنی نامور باز و شاهین شاه ز منقار
زاغ و زغن شد تباه ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آن شب سه باره هزار اما علی الصباح که حشر کواکب تاب دیدار آفتاب نیاورده
خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران فریدون فر از غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد و فرمود که هرکس در اردوی همایون از وضیع و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده و در آن روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که در ملازمت صاحبقران بودند نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان میخریدند مظفر لوا
و نزد خدام بارگاه سلطنت میبردند و در اول هر سری به پنجاه دینار بود و در آخر که دینار سر فروختند و بعکس میخریدند القصه در اصفهان غیر از زنده رود
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی و یوسف شاه را
بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت
شاه منصور که حاکم آن دیار بود ظاهرا او را بامداد و امیدوار ساخت و ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر آن جماعت خاک بیشرمی
در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل محبوس گردانید و چون حضرت
صاحبقرانی بی مانعی و منازعی بشیراز در آمد سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستقبال سپهر ایضاً
شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر خبر الیچی رسیده خبر رسانید که تغتمش خان لشکر بجد و سمرقند و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج
مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه نصیر الدین عنایت نمود و کرمان را بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان از سلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع بهزاره
اوغانان بوی پیوسته چون سلطان احمد خبر شنود با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داد و بعد از نماز
عصر برسم تفأل مصحف مجید گشاده آیه بشارت بر آمد و سلطان همچنان روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بپیغمبر واجب التعظیم علیه مناجات
التحیة و التسلیم نازل گردانیدهٔ بایزید برادر مرا بدست من گرفتار ساز تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکوئی کنم و همان
با آن مقدار لشکر که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورده و بین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد بظهور پیوست و لشکر یزد
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت و سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر درگذشت و مشمول مرحمت و مکرمت گردانید و بعد از مراجعت واو را
بکرمان بنوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعه نوجان را بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی کرامند بستاند و بخدمت برادر
فرستاد و سلطان احمد ببسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود **نظم** باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم از اقتباس
قدح اقتباس عیش ساقی می که در قدح عشرتست ریز بر عاشقان غمزده پیمانه کاس عیش بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون
لباس عیش بید از چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش هرکس قیاس کار دگر باری همی کند باری نمیکند دل ما جز قیاس عیش
احمد بملک دینی و عقبی ز لطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی
مقاومت برادر خود برنیاورده دار الملک فارس را بازگذاشت و شاه منصور باسان ترین وجهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت
برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داد و بیت از آن بخاطر

بود ثبت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل
بفریاد دادخواه رسید و در آن ایام که شاه منصور در شیراز بانتظام مهام اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزرا هشت هزار تنکه از ادرارات موظفه ارباب عمایم
را که مبلغ هفتاد تومان بود جهة اظهار کفایت مناصفه ساخت و بر شعور شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وقوف یافته از روی غضب فرمود که چگونه
سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته اند ناقص گردانیم فرمود تا ادرارات یومیه را صد تومان ساختند بتسویت در میان سادات و علما
تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر بلبل طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این نوا آغاز
نهاد که بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز خرم و سرافراز بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و اقعه چنان بود
که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل با هم گفتند که غدر روا ندارد که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت پناه به پسر عم خویش
آورده و او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را مقید و محبوس گرداند آنگاه جماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود
و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق موکلان گریخته بعد از میرفت با وی دو چار خورده خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان
آورده بی کلفتی بر آن بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته
بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین را شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته باز گردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارتیده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شد و میان او
و سلطان احمد محاربتی در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جریمه او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه ۷۹۱
سلطان زین العابدین با عم خویش نیران قتال اشتعال یافته بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بدین پیکر نصرت فائز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بری گریخت و موسی جوکار که مشهوری بود غدارا و را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور از
عذاب قیامت نبیند شنیده در شهور سنه ۷۹۲ جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده بجای خود باز رفت ناگهان بطرف کرمان رفت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما ایمن نیستم
و الا بحر انه کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر در طریق مصادقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان را بر طاق
نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ
و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکر است بتعداد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از ری
تا سرحد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته اند امثال ما غالیبک بکدام استطاعت با چنین پادشاهی حسنا شوکت در مقام مقاومت توانند
آمد چون شاه منصور این جواب استماع نمود حدود کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و هم در آن
سال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی زیبا طلعت پسندیده سیرت بود مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار آبدارش این رباعی یادگار گذاشت رباعی از واقعه ترا خبر خواهم کرد و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت و ز مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد

گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم

فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحایف روزگار اوراق لیل و نهار نگاشته اند
که در کرت ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر حدود عراق و آذربایجان انداخت چون استماع
که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل خویشان میکاشته دفع شر او را بر ذمت همت

عزیمت سلطان احمد اتفاق کرده عازم استخلاص شیراز شده و شاه منصور ایشان را استقبال نموده در موضع خفر که میان ایشان ۲

رفتن بطرف اصفهان رفته و شاه منصور استقبال بحدود اصفهان رسید سلطان زین العابدین بطرف ۲

برذمت همت عالی نهمت واجب داشت و در خمس و تسعین و سبعمائه با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت شهود شد
اشتغال مینمود گریخته بشوشتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه مسعود
سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت غایت قلم
متانتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ در جوانب آن آب روان بی پایان و در درون آن
قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان از جبالش بشدت آمده تنگ وز سپهرش برفعت آمده عار و پیش از پنج سال شاه منصور سعادت نامی شقاوت
فرجام را کوتوال آن حصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده
صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر آن حصار آوردند و قرب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای
نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفرنشان سپر جلادت در سر کشیده
دلهای دشمنان را بر پیکان دیده دوز مینواختند و سه روز بر این منوال آتش قتال در اشتعال بوده قهراً قسراً قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بتیغ انتقام
درگذشت و سلطان زین العابدین مکحول بپایه سریر گردون مصیر شتافته صاحبقران گیتی نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله
تعالی داد تو از منصور مقهور خواهیم ستاند انگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام
هرچند صاحبقران سعادتمند از احوال شاه منصور میپرسید همین جواب می شنید که موقوف بخبر تحقیق است که مملکت باز گذارد و روی براه فرار آورد و فی الواقع
معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرافراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز بطریق گریز بیرون
رفت و در پل فسا منزل گزید و در آن مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که اینان که ترکش هفده من و یراق ده من داشتند اکنون مانند بره که از پیش گرگ بگریزد میگریزند عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و حلول اجل موعود او را بر آن داشت که علی الفور بشیراز بازگشته باستعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن یا چهار
هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و در روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین بتعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان
دو قول ترتیب داد و یک قول از فر وجود همایون آرایش بخشیده دیگری را با میرزاده محمد سلطان که نبیره و پسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاهرخ را
هراول و عثمان عباس را قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون
چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد بر سی هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب نصرت شعار بودند حمله
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت را برهم زده کارزاری نمود که دوست و دشمن بر آن میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحب
قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میکشاد نظم برانم که گردن فرازی کنم بشمشیر با شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سرآید جهان و دلیران ستیز در آن ستیز
و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود
آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی روی ننمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و عادل اختاجی سپر بر سر
آنسرور گرفته عمادی بساول و محمود شاه و محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حملهای بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شد و عثمان بطرف
توامات میرزا شاهرخ شتافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده بودند حضّال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از
اهل تایید اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و امیرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان
ثبات قدم نمود که لشکریان ظفرنشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب درافتاد و از دست برد بهادران شهر
مات کشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آن سر را پیش پدر برده
در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او بارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین اینانی در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او / در زمین ملک تخم داد کشت / ملک هشت از دار دنیا چون برفت / لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون قضیه شاه منصور بر نهج مسطور فیصل یافت بقیه آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام بموجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهمدران روز تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود انگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان در حرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه یا ماهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسا رسانید و نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبارگی مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر / شهانی که گوی از سلاطین ربودند / که در هفصد و خمس و تسعین بهجرت / دهم شب ز ماه رجب چون غنودند / چو خرمابنان در زمانها رسیدند / چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب راستان مرقوم خامه بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت نموده اند نقلست که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را به محمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانوار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلای وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله کاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن بآن معنی تفال نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خایه مهتر قوم را بخایید تا مرد و سگ بخانه خویش باز گشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعه پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود و او را بخانه برده علاج کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سنقر یاین شتافت و بواسطه شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود بشجاعت آراسته ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آن وقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس باز گشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسبی نیک بوی داد گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد بلرستان روم و آن ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش بهمین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند نه واقعی چه اتابکان حقیقی جمعی از امرا سرحد بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاهزادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزار اسپ بود

اتابک نصرة الدین هزار اسپ

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز بحیطه تصرفش در آمده خلیفه بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودان

جادو دان نهاد **اتابک تکله بن هزاراسپ** که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاده در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین وستمائه تکله بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتوبوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و شکست اهل اسلام تحسر و تاسف بجوز دو هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشه پادشاه خبر یافته بر جنت عنان بلرستان تافت و هلاکو کیتو قانویان را با دیگری از امرا بدانجانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن ولایت درآمدند و تکله در قلعه تحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را باپایان طلبیدند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو خان انگشتری خود بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بران اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از رسیدن یرغو و ثبوت گناه بقتل رسید **اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسپ** چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه **اتابک یوسف شاه بن الب ارغون** بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت با اباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جربادقان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را باردو آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم دران ایام درگذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد **اتابک افراسیاب بن یوسف شاه** بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقه ناپسندیده ظلم پیش گرفته هریک از نواب اسلاف خویش را ببهانه مواخذه و مصادره نمود و عاقبت الجماعت را به تیغ ستم بگذرانید و طایفه از اقربا و منتسبان ایشان پناه باصفهان بردند و اتابک عمزاده خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هرکس گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغرشاه نامی خروج کرده شحنه اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفه از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله بند کرده رود را ارسال داشت لران در آن سرحد با صد سوار مغول دوچار خورده دست بجنگ بازیدند و مغولان انهزام یافته لران درخانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از عقب عزیمت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر برآوردند و گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جراید جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفه از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساط بوسی سعادت یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان بغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویین که از فارس متوجه اردو بود دوچار خورده بهرقداق ورا طوغا وکرکا باز گردانیدند و بعد از وصول بپایگاه غازان اطوار ناپسندیده ورا بتفصیل عرضه داشت کردند در ان باب انقدر مبالغه نمودند که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید **اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون** بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهره احوال آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید در سنه ۷۳۳ باجل طبیعی درگذشت و پسرش یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید و با رعایا بروجه احسن معاش فرمود و وفاتش در شهر جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمانش تابوتش را بایدج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد و در ایام دولت او ماهچه رایت فتح آیت امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و ملک الایام نداولها بین الناس تعالی بقای خدائیست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار و اذهان اخبار بلاد و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاوباره میداشت و نسب کاوباره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست اما در اثنای سلطنت آن طایفه گاهی نواب خلفای بغداد و گاهی خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا می یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیو بند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن کاوباره اتفاق افتاد و کاوباره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت فرمود میان او و ابو الفضل بن محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگرباره در آن ولایت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد بن شهریار اصفهبد حسام الدوله زرین کمر بن فرامرز بن شهریار بن جمشید سی و چهار سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله با حرب سی و هفت سال پادشاه بود و ولدش حسام الدوله اردشیر بیست و چهار سال سلطنت نمود و پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزار اسب چهل سال روی بتمشیت مملکت آورد و **بعد از** فوت هزار اسب پسرش شهر نوش بر مرکب سروری سوار گشت و این شهر نوش پادشاهی عالی همت صاحب شوکت حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران ابا عن جد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن اوان قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست

بیت

جنت عدنست گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصفهبد اصفهبدان

مدت سلطنت شهر نوش سیزده سال بود و بعد از وی برادرش استندار کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسب جلادت سوار شده مخالفت شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار روی بمملکت خود نهاد و در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و در زمان اقبال علاء الدین حسن بروی دی پسری کشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود حستان نام که بمنصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت اما بحسب تقدیر حستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش سی و هفت سال بود و استندار هزار اسب بن شهر نوش بن هزار اسب بعد از فوت عم در دیار رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضائی نمود اما بخلاف و کیل پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده روزبار صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابران اعیان از وی گردانشده بملک اردشیر پیوستند و کیفیت حال او را بازگفتند ملک مازندران قاصدی بسخن دان نزد استندار فرستاد و او را از دوستی ملاحده و دوام ارتکاب شرب طامات کرده بطریق سلوک رشد ارشاد نمود هزار اسب جنبان از سبب غرور سوار شده آن نصایح سودمند را بقبول تلقی نمود بنابران ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزار اسب جنگ و جدال روی در داد و آخر الامر هزار اسب شیر آور زهاجر گشته بپای اضطرار نزد اردشیر رفت و اردشیر او را اعزاز و احترام تمام نموده در منزل مناسب فرود آورد و در آن اثنا برادر هزار اسب امیر جلیل درگذشت و پسرش هزار اسب را نزد فرستاده خود نیز بعد تعزیت سر تشریف برد اما فرود نشاند و همچنان سواره بازگردید بنابر تعظیم خاطر هزار اسب گران آمده و خیال کرده ما فی الضمیر را بعرض ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

[margin: الاشرف بن]

[margin: بعد از آنکه]

[margin: بعلت خناق و ملک اردشیر از ارکان دولت]

گردانید و خواست که در قلعهٔ محبوس سازد اما هزبر الدین خورشید که یکی از اعمام او بود بحکم هزاراسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بکیفر
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت**
رستمدار به زرین کمر بن جستان در تاریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند شنود که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیهٔ احوال او لایح گردیده خاطر
بران قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشد و زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضهٔ اختیار او نهد و اعیان
رویان بر مافی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه دست بیعت بیکدیگر داده بیستون نامی را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشتند و بیستون زرین کمر را سر بریدند و زرین کمر بگوشه گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را بتیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را باقتداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانیده در سنهٔ عشر و
ستمایه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود و بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت
مینمود و در سنهٔ عشرین و ستمایه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نامآور بن بیستون** بعد از پدر بتخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسرحد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نامآور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله** اردشیر در حدود گیلان لواء
حکومت افراشته ولد خردترش اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون اسکندر از اردشیر وفات
یافت استندار شهراگیم که برادرش بود قایم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانیده در سال پانزدهم از سلطنتش
در الوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهراگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصرهٔ قلعهٔ گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار تیسیر پذیرد هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امراء بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهراگیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراگیم نیز بخت خیال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیرات
لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانیده چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان (شتافته غازان نیز از)
دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود و خود در آمل ساکن گشت و بعد از چندگاه میان شمس الملوک و شهراگیم مخالفت وقوع یافته شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران بتعلق برادرش علاء الدوله علی گرفت وفات استندار شهرا
گیم در سنهٔ ۶۷۱ اتفاق افتاد پس از وی پسرش فخر الدوله نامآور بن شهراگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور مرحمت گستر بود و پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریض مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در دار الملکش
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیهٔ کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه هیچ آفریده به بیع و شرا و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا و صناع
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد و اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان ایذا می یابیم حکم چیست شاه غازی فرمود جهة مردم ضعیف شهر و بازار وظیفهٔ معین سازند تا هر
سال از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد نورزند دیوانیان حسب الفرموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی را
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید آن شخص گفت آنچه ملک ابن عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگران کار مقرر نمایید و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و[۳] شاه غازی مدت سی سال در اقبال
گذرانیده در سنهٔ احدی وسبعمایه متوجه عالم باقی گردید و از وی پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک
زمان هست ملک شاه کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش اغش کمر خدمتش
بربست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قرب صد فرزند کرامت فرموده و فوتش در سنهٔ احدی عشر وسبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت پسرش
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود
و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بران مواضع وقف ساخت اوقات ایالتش
پنجسال امتداد یافت و در سنهٔ سبع عشر وسبعمایه عنان بعالم جاودان تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر
نهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر به یکضرب
تیغ آبدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدة سه سال باستقلال
حکومت نمود و فاتش در موضع کویر در سنهٔ ۷۳۴ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و ولایت
ناتل و رستاق را به برادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرمود و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادرخان وفات
یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار متوجه حال شده در اواخر سنهٔ ۷۴۳ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غنیمت بسیار بنهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال
الدوله اسکندر بدرجهٔ کمال رسید و لشکر بحدود ری کشیده چند قلعهٔ معتبر مفتوح گردانید در ظهیر[۳] سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان
و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستار نمی بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران او سر تراشیدند و دستار
پیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۲ ذوالحجه سنهٔ ۷۴۴ قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی آن عمارت عالی اتمام ساخت و چون
مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضا قضا در سنهٔ احدی وستین وسبعمایه زخم خنجر سیاولی متوجه عالم عقبی گردید مفصل این مجمل آنکه
جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینهٔ خاطر میزدود
و در آن اثنا یکی از اهل صحبت آن مسخره را سخنی درشت گفت و قزوینی تحمل آن ناورده نادانی بران داشت که کاردی از میان کشیده برخاست که بر آن شخص زند
و بدین جهة مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار
بر دستش خورد و رستمداری فریاد برآورد که ملک را بزو نه یعنی ملک را بزدند و در آنحال ملک پای از خانه بیرون نهاد و سیاولی که حاضر بود تصور نمود
که او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد بنابران خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاد و بمرد
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنهٔ ثمانین وسبعمایه
بملک عقبی پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قائم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در وقت
محاربهٔ کلنور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت
بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران
بملازمتش شتافت و درست نمود

گفتار در بیان شمه از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بناء دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در سنهٔ سبع وثمانین وسبعمایه در طالقان بدست جمعی از ملاحده
افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلاء امیر تیمور گورکان بر مازندران خود را از ره و از منظور نظر آفتاب آثار
پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعهٔ نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی
با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنهٔ او مأمور گشتند ملک کیومرث بنا بر نزاعی که

نسخه ۲: برای مزد
نسخه ۳: فرمود تا ثلث نتیجه جهت گذاردن نماز برای شخص معین ساخته بودند در وظیفه او افزودند و چون
نسخه: زیاد
نسخه ۳: تاریخ رشید
نسخه: کلیو
نسخه: گستهم

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه یعنی را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی
قلعهٔ نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را گرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن
ترا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را درباره خود معلوم نمائی و من بعد بادیهٔ مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن راهی التفات نکرده
ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده
رستم بنسبت با او واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان بملامت
میرزا رستم و سلیمانشاه بگشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد اما بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد
رسانیدند که کیومرث داعیهٔ خروج دارد بنابران ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بکر بحیت و روزی قلعداران با جمعی از آن
طایفه خود را بنواحی قلعهٔ نور رسانید و در هر چند روز یکبار به بهانهٔ دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا مابین
الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که به بستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشهٔ خزینه

نسخه دربان ۲

و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در نیمشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحهٔ او بود
کرده و بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرأت بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را
کشته و سرهای ایشان را برداشته ببرجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد برآورد که ای متوطنان قلعهٔ نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که
بقلعهٔ نور درآمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکر زادهٔ من و پدران منست
تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود بتقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده همان ساعت فوجی از ملازمان
قدیم ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن
شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبتی دیگر
بحت تصرف کیومرث درآمده باندک زمانی بلدهٔ رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را مسخر گردانید و چند کرت تا حدود ری و دماوند و قومس
برد و گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم
گردد بمذهب علیهٔ امامیه درآید بنابران درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعهٔ علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب
کلمهٔ الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میرالیاس خواجه که از قبل شاهرخ
میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخی فرستاده از

نسخه از اندازه جرات ۲

خویش عذرخواهی فرمود و معقول افتاد فوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه دست داد و او را هشت پسر
بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک
اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند

اختتام حکایات ملوک رستمدار

چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعهٔ نور و توابع آن را پسر بزرگترش
ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و سفکت دماء موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر
شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود
بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنهٔ ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند نسبت
با عم خویش طریقهٔ اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطهٔ افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت
و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرمود عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند
و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر همان مواضع که در تصرف پدرش بوده قانع گشته نسبت بملک

اسکندر در مقام متابعت باشد و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت بار
دیگر نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک سکندر از حضرت
سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدان جانب فرستاد
و من بکجور شتافته و مدت دو ماه دران مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر گردم تا با یکدیگر طریق صلح و صفا سلوک داشتند و تا غایت که تاریخ در بعضی نسخ
هجری بماه شعبان ۸۸۱ رسیده بنای مصالحه بین الجانبین انهدام نیافته و بدین واسطه پرتو امنیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت تافته جامع این
اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار مذکور
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه ازان باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید ان شاء الله وحده ذکر ارتفاع طبقهٔ سیم
از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
وثلثین وستمائه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کیخوار
بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهرمردان
بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عجم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نمود و بعد از وی هفت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین وسبعمائه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید حسام الدوله اردشیر ابو الملوک
لقب داشت و او در سنه خمس وثلثین وستمائه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هرچند بواسطهٔ قتل و غارت چنگیز مغول رواج
و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امراء چنگیزی در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود
بسیار روی مینمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع واربعین وستمائه هادم اللذات دو اسبه بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش شمس الملوک محمد بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او هلاکو خان همت بر تخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهراکیم بمحاصرهٔ گردکوه بازداشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود بازگشته بنابرین جرم
در سنهٔ ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لواء ایالت مرتفع میگردانید علاء الدین علی بن
حسام الدوله اردشیر بعد از برادر باتفاق امراء مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس وسبعین وستمائه
دست قضا روزنامهٔ دولتش در نوشت تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او را در
مازندران اقتدار تمام پیدا شده نوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال افسر اقبال بر سر نهاد وفاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شد شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه اربع عشر وسبعمائه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهة تردد و آمد شد امراء ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را برستمدار فرستاد و در آن
ولایت قریه خرید مسکن آنجماعت گردانید وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع وثلثین وسبعمائه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوند است بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ میر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن
آنحال بلا و وبا در مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی از اولاد صغار او از آن قوم
شخصی متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیا جلالی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین
واسطه تفرقه بسیار باهالی مازندران رسیده کیا بیان جلالی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سرانجام

سر انجام امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن بمباشرت ربیبه نسبت کرد
از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نمود و در روز شنبه بیست و هفتم ماه محرم سنه خمس و سبعمایه [2] فخر الدوله بحمام رفته چون از انجا بیرون آمد پسران افراسیاب
جلابی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بحال الحوانان بنفس خود شاهنامه بر ایشان میخواند در
سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را کشاده خنجر خویش را بر بالای کتاب نهاد و عبیت بیت ایشان را تعلیم میداد که ناگاه یکی از ان دو غدار حق
خنجر برداشته بر سینه ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود انگاه جلابیان بر مازندران تسلط تمام یافتند و چندین هزار جوق ناحق
ریخته اکثر خاندان قدیم را بر انداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند
و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند بر آسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچ کس [3] را بت ایالت نیفراشت گفتار در

مجملی از حال قدوه اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت نصابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید
قوام الدین ولد سید صادق بن عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم
السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتداء اوان نشو و نما بتتبع سنن سنیه آبا بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقه صلاح و رشاد مشغولی فرمود و بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مالوف که ولایت
آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالیمقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب
داده یک اربعین در خدمتش گذرانید انگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه
جاذبه سید عز الدین آن قدوه اولاد سید المرسلین را بخود کشید و سید قوام الدین بار دیگر بخراسان رفته بشرف طواف روضه منوره رضویه علیه
الصلوة و التحیه مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از ان بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد فرقه عباد مشغولی فرمود و در آنزمان
افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و
هیچیک باطاعت دیگری فرود نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران بحیطه تصرف داشت دفع طایفه که مدد و دو لایت آتش فتنه
و فساد برافروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن صمان را که همشیره افراسیاب در حباله نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در
لارجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابران مرا و سایر امرا و ولایات را شرعا و عرفا متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جاده شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر قبول فرمود و بپای نیازمندی خود را بزاویه سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمه استغفر الله
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد رباعی از شرب مدام و لاف مشرب توبه وز عشق بتان سیم غبغب توبه در
دل هوس گناه و بر لب توبه زین توبه نادرست یا رب توبه وجناب سیادت مآبی آثار سکنت و انابت در بشره افراسیاب جلابی مشاهده
نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیه در و پشانه بر فرقش نهاده مردم چنان
پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد
او را شیخی ملقب ساختند و یکی از انجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت
کرد القصه چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار هر روز فوج فوج بعتبه علیه سیادت پناهی شتافتند و بدست
نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسله خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بریان

[2] واربعین
[3] ازآن قوم
[3] چون فائده چنان بود که سپاهیان مازندران بیکبو برسر گذاشته از کلاه کلک خواندی و خود را کلاه کلک دار گفتندی چون مخالفت نمودند پیبه

باری از روی احتیاج خود مطلبیدند و بدست گستاخی جامه او را بر آبی داشتند و بپوشیدند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمائی و چون
افراسیاب ازین معنی تنگ آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علماء آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد آن جماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین برین منوال جاری باشد باندک زمانی اختلال بامور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد
مناسب آنست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که مبتدع است
و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع آنگاه قدمش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب تشریف حضور ارزانی داشت هرچند فقهاء حسود سعی
نمودند که [۲] مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب — [۲] چیزی که
بهمین سخن متمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که باو بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار دستار از سر آن زبده ابرار برداشته
بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس فقر بیرون آمده توبه بشکست و آغاز شرب شراب کرده بمجلس عیش و نشاط نشست
بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست اما بحسب اقتضای قضا همان شب که سید سعادتمند بزندان
رفت کیا سیف الدین پسر افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر کمر متابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و در مقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش درگذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخته و در صدد
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که عوربی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داده چون
زمین آن منزل در غایت لینت بود و لای و گل بر بشه رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود
تا اصحابش بقصد سید و یاران تیرباران کردند و از آنجانب نیز درویشان دست به تیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینه افراسیاب خورد چنانچه از اسپ درگذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر چلابیان یکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را همدران معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیده تا دروازه آمل در عقب
گریختگان تاختند بسیاری از ایشان به تیغ بیدریغ بگذرانیدند اسکندر شیخی و سایر اولاد و نبایر و اقارب و عشایر افراسیاب چون آنحال مشاهده نمودند
بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل ببلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان را در پناه دولت ملوک
کاوباره گذرانیده از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب چون افراسیاب بجزاء سیئه اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت چلابیان درگذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام بآمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و عناد و شیوه ظلم و فساد ممنوع گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت و آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش آرامگاه اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ درویشان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار برستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار برافراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شده آن سید ستوده خصال

حصار و ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات صاحب سعادت سالها فراوان
صفت ارتفاع پذیرفت ابتداء سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا سنه
احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
ننموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام
الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد** چون خازنان قدر و قضا از جامه خانه تؤتی الملک
من تشاء خلعت سلطنت و ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب چنانست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه نسخه نظام
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبدالله را بریاست نامزد کرده آنجناب
جواب داد که نزد من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوایی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه
ریاست آمل را با برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهة سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری را باسم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده مستعد مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول در را معسکر ساختند از آن
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آیین بسر جلالیان شتافته از جانبین مردان مرد بمیدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه
رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروشده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت شعار جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سیدزاده
عبدالله شدند و بآمل رفته بدر خانه آنجناب شتافتند و پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت آشیان آمده میخواهیم
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سیدزاده عبدالله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامید حسن دولت چماقی بر سر آن زبده اولاد
خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از آن حال خبر یافتند سلاح برداشته و از عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدستیاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ روانه ساختند و این خبر بعرض ردوآن
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردید و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف
آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته بار دیگر متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پردازد و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید عز الدین شبی هنگام خود را بر مخالفان زده کیا وشتاسف را بقلعه گریزانیده سالما غانما مراجعت نمود و بموکب قوامی پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و چند
کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند دعای مستجاب و رشحات سحاب صاعد و نازل گشته

بحسب تقدیر هفت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر قتیل گردیدند و آخر الامر بحلقوم او تیری رسیده از پای درافتاد و بحفظی علی کرمادهٔ رود نام خود را از بارو انداختند کیفیت حال معروض سید ستوده خصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا بیکبار عساکر نصرت شعار از اطراف آن حصار درآمده جنگ در انداخته و بدر قلعه رانده در را بزخم دهره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانهٔ کیا وشتاسف در رفت منکوحهٔ کیا وشتاسف که همشیرهٔ ملک فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده بپیش سید زاده رسید و سلام کرد و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر تو را از پا درآوردند جبار شدید الانتقام ایشان را استیصال گردانید اکنون کیا وشتاسف و هفت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال چند گز کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقهٔ سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین از کمال تهور آن عورت تعجب نموده جمیع متملکات و دخترانش را بوی مسلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند و بخاک سپردند بعد از فتح توجی از فرزندان و قرابتان کیا جلالی هر کس مانده بود گریخته در اطراف امصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته در کوحمول ساکن شدند و چون خاطر سادات ستوده مآثر از جانب دشمنان مدبر فراغت یافت حسب المقرر سید کمال الدین بساری شتافت و در سنهٔ ۷۶۹ از ولایات آمل و ساری مرد و مدد طلبیده فرمود تا خندقی عمیق در گرد بلدهٔ ساری کندند و در درون شهر قصری عالی و حمامی و دیگر عمارات طرح انداختند و استادان بنا بنیاد کار کرده در سنهٔ ۷۷۲ آن ابنیه باختتام انجامید و چون دشت مازندران تمام در حیطهٔ تصرف سادات عظام قرار گرفت سید کمال الدین از پدر استجازه نموده متوجه تسخیر قلاع و جبال آن ولایت گشت و بهر قلعه که رسید ساکنان آن بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند و کلید حصار با ذخایر و اموال بخدام سید ستوده خصال سپردند مگر متوطنان قلعهٔ فیروزکوه که کوتوال آن کیا جلال متمرد دم از استقلال زد و چون در آن اوان بواسطهٔ دم سردی محاصرهٔ آن حصار متعذر بود سید کمال الدین بساری مراجعت نمود و در اوایل فصل بهار باتفاق برادران نوبت دیگر بفیروزکوه شتافت و درین نوبت نیز آن مهم فیصل نیافت و کرت سوم سید قوام الدین باتفاق اولاد سعادت قرین بپای قلعهٔ فیروزکوه تشریف برده آغاز محاصره کرد و کیا جلال متمرد مضطر گشته سید علی کیلانی را که جامع اصناف کمالات نفسانی بود و آن اردو را بیمن مقدم شریف مشرف داشت شفیع جرایم خود گردانیده طلب عهد و پیمان نمود تا ابواب صلح و صفا بر گشاید و از مضیق حصار بپای خدمتگاری بیرون آید و سید علی کیلانی مدعای او را بسمع سید قوام الدین رسانیده جناب سیادت پناهی ایالت دستگاهی قواعد میثاق و پیمان را بایمان موکد گردانید و سید علی کیلانی آن خبر بحصار فرستاده کیا جلال بیرون آمد و شرف ملازمت سادات دریافته با عیال و اطفال و اموال و جهات خاصهٔ خود متوجه ساری گشت و ایالت فیروزکوه تعلق بدیگری گرفته سید قوام الدین و اولاد بمنازل خویش مراجعت کردند

ذکر فتح ممالک رستمدار و انتقال سید قوام الدین بجوار رحمت و مغفرت پروردگار

چون خاطر سادات نصرت شعار از ضبط حدود مازندران فراغت یافت سید فخر الدین بن سید قوام الدین بموجب اشارت برادران خود سید کمال الدین و سید رضی الدین از پدر بزرگوار اجازت طلبیده با سپاه بسیار عنان عزیمت بصوب رستمدار تافت و ملک قباد که در آن زمان حاکم رویان بود بمقابله اقدام نموده در منزل هیراما دشت تلاقی فریقین و مقاتله واقع گشت و نسیم نصرت بر پرچم علم سید فخر الدین وزیده ملک قباد بقریهٔ کنس گریخت و از آنجا بکجور نقل کرد و در فصل بهار وقت جلوس لشکر سبزه و ازهار سید فخر الدین با سپاه جلادت آثار متوجه کجور گشت و ملک قباد با جنود کوهستان رستمدار روی بمیدان قتال نهاده در منزل الکیران دو لشکر بهم رسید و حربی صعب روی نموده نزدیک بود که جنود مازندران منهزم گردند اما از آن کمین از شصت قضا تیری جان گزا بر گردن قباد خورده از اسب درافتاد و رخت بقا بباد فنا داد آنگاه جناب سیادت پناه با سپاه نصرت دستگاه بپای قلعهٔ کجور تشریف برد و چون کوتوال آن حصار دانست که ملک قباد را چه پیش آمد امان طلبید و بپایان شتافته مفاتیح ذخایر و خزاین تسلیم کرد و بدین قیاس تمامی قلاع و بلاد و دشت رستمدار باندک زمانی تحت تصرف سید فخر الدین بن سید قوام الدین قرار گرفت و در آن ولایات قاعدهٔ عدل و داد ممهد گشته اعلام شعار اسلام صفت استعلا پذیرفت و سید فخر الدین موضع دابانشان را دار الملک خویش ساخت و بر گرد آن منزل خندقی عمیق فرو برده قصر و حمام و بقاع خیر طرح انداخت و چون دوام و ثبات جمیع ممکنات از مقولهٔ محالات است و فنا و زوال تمامی مخلوقات از قبیل واجبات مقارن آن حال که کوکب سعادت و اقبال سادات ستوده

ستوده خصال بدروه کمال رسید آفتاب حیات سید قوام الدین بحضیض وبال تحویل نموده مریض گردید اولاد کرام و احفاد عظام آن سید عالی مقام که این خبر استماع نمودند از مقر عزت خود نهضت کرده به بارفروشده که مسکن پدر بزرگوار ایشان بود تشریف حضور ارزانی داشتند و سید ایشان را منظور نظر اشفاق گردانیده و بسلوک طریق زهد و تقویت شریعت غرا و ملت بیضا ترغیب نموده لوازم نصیحت و وصیت بتقدیم رسانید و سید کمال الدین را وصی ساخته در محرم الحرام سنه ۷۸۱ بریاض رضوان خرامید فرزندان عالیمکان آن سید عظیم الشان بعد از آنکه بلوازم گریه و زاری و مراسم تعزیت و سوگواری اقدام فرمودند نعش آنجناب را از بارفروشده بر دوش گرفته بآمل بردند و بمقتضای سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه و آله تحف السلام والتحیه بخاک سپردند و بر سر مرقد منورش قبه عالی بنا کردند

ذکر تعداد اولاد امجاد آن سید عالی نژاد

باتفاق جمهور اولاد ذکور سید مرحوم مغفور چهارده نفر بودند باین ترتیب سید عبد الله که بخنجر غدر جلابیان شهید گشت سید کمال الدین که والی ساری و وصی پدر بود سید رضی الدین که در آمل حکومت مینمود سید فخر الدین که در رستمدار کامکار گشت سید نصیر الدین که بعضی از قصبات و ولایات آمل تعلق بوی میداشت سید ظهیر الدین که در ولایت میان رود و توابع که داخل آمل است رایت ایالت می افراشت سید زین العابدین سید علی سید یحیی که در زمان حیات پدر بعضی از قصبات ساری با ایشان متعلق بود سید شرف الدین که در قراطوغان که داخل ساریست ریاست مینمود و چهار پسر دیگر سید قوام الدین در صغر سن وفات یافتند و اسامی ایشان معلوم نیست

ذکر پریشانی احوال اولاد سید قوام الدین بسبب استعلاء لواء دولت صاحبقران ظفر قرین

چون سادات عظام از تعزیت والد بزرگوار خود باز پرداختند بدستور سابق سید رضی الدین در آمل توقف کرده سید کمال الدین بساری رفت و سید فخر الدین به رستمدار مراجعت نمود و سایر برادران بمقر عزت خود شتافته تا زمان توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بجانب مازندران ایالت آن ولایات بر ایشان مسلم بود و در سنه اربع وتسعین وسبعمائه آنحضرت باغواء اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که پدر و اقربا او در دست اتباع سادات کشته گشته بودند بجانب مازندران توجه فرمود و سید کمال الدین از این معنی وقوف یافته پسر خود سید غیاث الدین را با تحف و تبرکات بملازمت آستان صاحبقران کشورستان فرستاده در باب اطاعت و انقیاد خود سخنان نیازمندانه پیغام داد چون آنحضرت را توقع چنان بود که سید کمال الدین با سایر اخوان بملازمت شتابد بنظر شفقت در سید غیاث الدین ننگریست بلکه او را مقید ساخته کوچ بر کوچ بجانب مازندران نهضت فرمود و در آن زمان سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیار که از اولاد ملوک کاوباره بود در حدود رستمدار میگشت بنابر آن سادات اندیشیدند که مبادا او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رود و مانند اسکندر شیخی در تهییج غبار فتنه و فساد سعی نماید لاجرم قاصدان سخندان پیش سعد الدوله فرستاده حکومت ولایت رستمدار را باو باز گذاشتند و او را سوگند دادند که پیرامن خلاف نگردد اما چون حضرت صاحبقران بجرجان رسید سعد الدوله ذیل عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده باردوی همایون ملحق گردید و سادات در بحر اندیشه فرو رفته چاره جز آن نداشتند که قلعه ماهانه سر که داخل ولایت آمل است مضبوط ساختند و تمامی اموال و ذخایر از ساری و آمل بدانجا نقل کردند و لشکریان ولایت را جمع گردانیده دل بر محاربه نهادند و در روز دوشنبه سنه ۷۹۴ بصحرای قراطوغان قراولان سپاه حضرت صاحبقران و سادات عالیمکان بهم رسیده لشکر مازندران منهزم و پریشان گردیدند و بسادات پیوستند و ایشان با تمامی جنود بقراطوغان رفته دو روز متعاقب بمقابله و مقاتله پادشاه شرق و غرب قیام نمودند و بسیاری از سپاه مازندران کشته گشتند شب سیم بقلعه ماهانه سر گریختند و روز دیگر اسکندر شیخی که قراول صاحبقران ظفر قرین بود سادات را تعاقب نموده در برابر حصار ماهانه سر فرود آمد و اولاد سید قوام الدین نوبت دیگر قدم جلادت از قلعه بیرون نهاده جمعی کثیر از اتباع اسکندر شیخی را بتیغ بگذرانیدند و جنی خواجه ولد شیخ علی بهادر که از عظماء امراء صاحبقران ظفر لوا بود گرفته بقتل رسانیدند و صاحبقران هفت کشور همان روز بظاهر ماهانه سر رسیده مازندرانیان را منهزم گردانید و قلعه را مرکز وار در میان گرفته مدت محاصره بدو ماه و شش روز کشید آنگاه سید کمال الدین و برادران مضطر شده طالب مصالحه گشته سید کمال طویل و سید عماد را که در سلک علما انتظام داشتند با تحف و هدایا بیرون فرستادند و امان طلبیدند و حضرت صاحبقران آن دو سید عالم را مشمول عواطف و مکارم ساخته سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را از بند نجات داد و فرمود که همراه ایلچیان بقلعه رفته پدر و اعمام خود را بعنایات پادشاهانه امیدوار گردانند و به مجلس همایون رسانند

بیست و ششم ذی قعده

بیست ربیع

وسید غیاث الدین موجب فرموده عمل نمودند و در ششم ذی حجه مذکوره سادات صاحب سعادت بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا
ببارگاه صاحبقران مظفر لوا شتافتند و آنحضرت بتعظیم ایشان قیام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد
اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بدر بردند و در برابر
بارگاه بنشاندند در اینحال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که بجماعت پدر مرا کشته‌اند بمن سپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک
طوس نیز حاضر میباید کرد تا ازین طایفه هر کس خونی شما باشد باو سپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمائیم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحب
قران از وی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچیک ازین مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبا ما را ریخته‌اند تا دعوی قصاص
نمائیم و دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن
شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم سازد
آنگاه سادات را بجان امان دادند و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته و بنقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر بماهانه سر شتافته یک
لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر
الدین که در آنوقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانهٔ عامرهٔ امیر تیمور گورکان انتقال یافت
ششصد هزار تنگهٔ سفید و دویست هزار تنگهٔ مسرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیاء
برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر ازین امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرمود و سادات را همراه برده از آنجا ایشان با جمعی
از معتمدان از راه دریا بما وراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین و سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد
ما وراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار مغفرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نمود و هو
العفو الودود **گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی ساری** چون امیر تیمور گورکان از روی — آملی قبض سید علی
غلبه و قهر سادات مازندران را بما وراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس با ایالت رستمدار سرافراز شده
اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را به شمس الدین
غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان
سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بتفصیل انجامید ایالت آمل بسید علی بن سید کمال
الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین بآمل شتافته پرتو عنایتش بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت
تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بیهمال بسر حد زوال رسیده از احفاد سید قوام الدین هر کس در ما وراء النهر بود عنان عزیمت بدار السلطنه
تافت و بعد از وصول بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد
رسیدند پیرک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نمودند
و بیکناگاه بشهر بوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیدند و جهت مخلص مخادیم خود خاطر بر سفر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال بسید کمال الدین که در — سید علی حسن
آمل بود عرضه داشت کرده روانشدند و از مردم آمل نیز بسیاری باهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع پیرک پادشاه رسید بترسید و سادات را از
حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام
الدین رسیده دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت الحمد لله که مردیم و بدیدیم دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم
و آن فرقهٔ واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و
بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب صواب دید پدر ما مدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین
در ساری حکومت مینمود اکنون انسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا درین باب مضایقه نیست اما چندان صبر باید کرد که

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا رسید و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده درمیگذرد یا نی و من کس بهراة فرستاده ام لکن که عنقریب باز آید و هم در آن ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه ما عنان اختیار ساری و آمل بقبضهٔ اختیار سادات بزرگوار باز گذاشتیم و جریمهٔ قتل شمس الدین غوری را که بواسطهٔ هجوم عوام اتفاق افتاده نابوده انگاشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بارفروشده را ببرادر خود سید غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال ازین مقدمه در گذشت آملیان از سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود می آمد سیاست نمیفرمود متنفر گشته بر حکومت سید علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمهٔ ازین معنی بسید علی ساری عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر مطاوعت و فرمان برمیان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید صفی که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده در سنهٔ ۸۱۲ دختر برادر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی آملی بنا بر اغواء سید غیاث الدین بن سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمده از سید عز الدین هزارجریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بسروین خرامید و در موضع سرو کل منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین و قرب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون ازین معنی خبر یافت مانند شیری خشمناک با هزار سوار بیباک از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را به تیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باستراباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال الدین را در ساری بر ریاست بنشاندند و هر یک بمقر عز خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باستراباد رسید برادرزادهٔ خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بملازمت آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه بمعروض گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند اما قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از برادر خود سید علی آملی جدا گشته باستراباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردی در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد بنابران سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در حمام خبر وصول برادر شنیده از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده به توی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و هم در آن ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری درآمده استمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ مخالفان کشیده بواسطهٔ وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنهٔ ربع عشر و ثمانمائه در رود بار ریا قلاپران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار شتافت و سید علی ساری بآمل درآمده باز حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنهٔ ست عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شایبهٔ توقف فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل درآمده بنا بر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین درآمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی رفتن ساری را قبول نفرموده از وی بترسید و بار دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت نشست و بعد از انقضاء شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل زاغ سرا بجانب آمل ایلغار فرموده ما بنجهٔ علم او بر موضع میان رود پرتو انداخت و سید قوام الدین از غایت پردلی و پهلوانی پای در رکاب فرار آورده و تا بلدهٔ ساری در هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر عز خود آمده بواسطهٔ یمن قدوم او امور ملک و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنهٔ ۸۲۰ بتقدیر

بن سید قوام الدین

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده و دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنا بر دغدغه که از جانب سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بکیناگاه بسار فرو شده فرستاد تا سید غیاث الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود مدت سلطنتش یازده سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بعد از فوت برادر زاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات التماس جهت او بیعت بستاند و مقتضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقتش بود و اصلا شایبه مخالفت در خاطرش خطور نمی نمود اما در آن ولا سید مرتضی اسکندر روز افزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطر نشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین را بارتکاب این مهم مامور میباید گردانید و اگر قبول ننماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را با مادر در میان نهاد و آن ضعیفه برین حرکت انکاری بلیغ نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاده سید نصیر علی الفور بپاراک که ملک او بود رفت بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت با یکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر شکست یافت و در کرت سیم از موضع لبور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاهکله رود رسید سید محمد کیا که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند آنجا بسر برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نفاق ارتفاع یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه زاغ سرا نشیمن دارد و در انتظار لطیفه غیبی روز میشمارد بنابر آن سید نصیر چنان فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد عیال و اطفال و اثقال را همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته و بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند و چون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد سرعی بهمعنان برق و باد بساری فرستاد و کیفیت توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر بعد از استماع این خبر متوجه قری کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان باوطان خود پیوستند و پس ازین واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر سید علی با اندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما تیری خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون باوطان خود پیوست بعد از آن ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای در افتاد و روی بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز بهشت برین خرامید مدت سلطنت سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نماند مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق بگشود و از سفک دماء و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و با آشنا و بیگانه مراسم عواطف و مراحم بجای آورد اما بر شرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته همت بر بسط بساط عیش و نشاط میگماشت و در اوایل ایام اقبال سید محمد سید غیاث الدین بن سید کمال الدین در محبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از آن اوقات والی آمل سید قوام الدین بهشت برین خرامید پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در وجود آمدند و دخل ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی نمود بنابر آن بهرام ولد اسکندر روز افزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنست که سید کمال الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از مخدوم زادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد باین امر

سید مرتضی

در این سنه بیعت نمود بسید کمال الدین

باین امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چه چیست باین بهانه متمسک جست که عم من سید مرتضی خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت می شتابم خروج نموده بر آمل استیلا مییابد لاجرم صلاح دولت آنکه مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود این نوبت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کنون از اولاد سید رضی الدین در حیات باشند آملیان راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند و یقین دانند که حیلهٔ ایهام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید بالشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بتنکابن شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود بعرصهٔ تنکرود مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبدالکریم ارزانی داشته بساری بازگشت بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظهٔ رعایت عهد نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و جهت اعلام این معنی کس بتنکابن رود فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبدالکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر عز خویش در آمده بعد از آن ایام سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او کرد و او را لشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بنقارن آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیکبار ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایرهٔ قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی در آمده بنا بر آن سید مرتضی منهزم گشته تا ساری در هیچ مقام آرام نگرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندو که حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هندو که با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از آنجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع مرزناکت میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از آملیان بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته سید ظهیر الدین لحظهٔ ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم باو رسید بمتابعت سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندو که و سید محمد نزدیک بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده برستمدار شتافتند و در مقام میرانالو اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندو که سید مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هریک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطهٔ آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون امید آنکه رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل بسلطنت سید کمال الدین بودند همداران ایام بروی جمع شده قصد سید مرتضی نمودند سید مرتضی بمافی الضمیر آملیان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریهٔ لنگرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح فرموده باستمالت سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه نخست او را غلبه دست داد اما بالاخره منهزم گردید و سید کمال الدین کرجیکان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار به تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعاء آملیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد

سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از برق و باد بسرعت سیر استعجال کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسید و افسر ایالت بر سر نهاده بلبط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبدالکریم کرده روز نامهٔ زهد و تقوی در نوشتن لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافلهٔ امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شر بناصیهٔ احوال همگنان تافت و تعا

این احوال سید شمس الدین فوت شده سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبد الکریم نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبد الله قایم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبد الله علی بن بهرام بن اسکندر روزافزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود بنابران سادات بابلکانی که بکثرت تبع از امثال و اقران امتیاز داشتند بهجوم گروه زوری در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را بگرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده ساری جسدش را بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبد الله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امثال این امور نداشت و علی بهرام را نا بوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید در آن اثنا سید عبد الله از پسر عم خود سید مرتضی متوهم شده بدست خود میل آتشین در چشم آن قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته حبس کرد و او در زندان بیمار شده بود بنابران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه با سه دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبد الله در حمام بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش ریخته رخت بقایش بباد فنا بر داد مدت دولت سید عبد الله مقتول هفت سال بود و در سال شهادتش میرزا سلطان ابو سعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبد الله سید عبد الکریم در سن چهار سالگی بملازمت موکب همایون می بود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین

چون سید زین العابدین کار سید عبد الله را برنهج دلخواه ساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق مخالفت سپردند و این اخبار بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا جلال شغاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبد الکریم را طلبید و میرزا ابو سعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده سیدزاده را بدان جانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبد الکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روزافزونی و سادات بازواری بر وی جمع گشتند و بتوقع امداد سید اسد الله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و دفتر حقوق سید عبد الله مقتول را یکطرف انداخته در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابو سعید بمغرب فنا غروب کرد و ابو النصر حسن بیگ ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف در آورد والده سید عبد الله مقتول باردوی امیر حسن بیگ رفته کیفیت شهید شدن سید عبد الله و اضطرار پسرش سید عبد الکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیگ بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی بشلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبد الکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد از وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیل نامزد امیر عبد الکریم گردانید و ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبد الکریم متوجه ساری گشته سید زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب گذشت سید هیبت الله بابلکانی از ساری فرار نموده بسید زین العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار میان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و بشلی ترکمان بدان طرف تاختند و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید هیبت الله زخم تیر بر نشان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری بساری رفته سید عبد الکریم را از انجا ببارفروشده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در حصار بگشاید تا شما را بسلامت رخصت گیلان دهم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید هیبت الله بابلکانی بحصار در آمد و لشکر گیلان را بغارتید و در مذمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره بدوستی سید زین العابدین متهم شد و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لامیر مقید گشت در خلال این احوال برادرزاده سید اسد الله آملی سید ابراهیم بن سید رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شد و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسد الله را از آمل بیرون تاخت و سید اسد الله

عبد الکریم ۲

گریخت و سید عبد الکریم بدار الملک باعمن خود رفته رستمطرزیا را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون بروزی چند از سلطنت ۴

اسد الله بر ستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبد الکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملک زادکان ستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید اسد الله آمده ایلچی بساری فرستاد و میان او و میر زین العابدین طرح مصالحه انداخت آنگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت آمد آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسد الله رفتند لاجرم سید ابراهیم از آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسد الله بآمل درآمده نسبت بمیر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید ابراهیم بسید عبد الکریم ملحق گشته بمرافقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بملازمت امیر حسن بیک که در بلدهٔ قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میر زین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانهٔ عامره میرساند اکنون اگر سید کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبد الکریم نویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم مقدور نبود مشار الیهم بگیلان بازگشتند و سیدزاده عبد الکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم بر ستمدار شتافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسد الله و بیان تتمهٔ احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه

سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان گردانیده که سید اسد الله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون آن اسد الله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا بر آن حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من یسمع یخل مزاج نازنین میر زین العابدین بر اسد الله متغیر شده ضمناً نامه بسید هیبت الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسد الله مامور ساخت و هیبت الله بموجب فرموده روزی نیز از سید قوام الدین رفته سید اسد الله را بهانه طلبید و اسد الله که از روبه بازی زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران هیبت الله گرگ صفت در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسد الله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسین بازگذاشت و خود ببارفروشده رفته سید اسد الله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه ازین واقعه سید هیبت الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعا حضور سید عبد الکریم فرمود لاجرم میر زین العابدین سید اسد الله را در بارفروشده بمعتمدی سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسد الله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان مقدم شریفش را مغتنم دانستند و سید حسن این حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسد الله بآمل درآمده قاصدی بگیلان و دیگری بر ستمدار فرستاد و سید ابراهیم و میر عبد الکریم را بمبالغهٔ تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم بسیار در آمل جمع آمدند و سید اسد الله قبل از آنکه سید عبد الکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزار جریب گریخت و سید اسد الله بعز و موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبد الکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایرهٔ قتال اشتعال یافته سید اسد الله در اثنای کر و فر اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در ذی القعدهٔ سنهٔ ۸۸۰ دست داد و سید ابراهیم چون حال بآن منوال دید بجانب آمل بازگردید و مقارن وصول او سید عبد الکریم نیز بآنجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید عبد الکریم رفتند و سید هیبت الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزارجریب شتافت و سید عبد الکریم بساری درآمده پرتو دولتش بر وجنات احوال ساکنان آن دیار تافت مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا اکنون که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنهٔ احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده سید عبد الکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزارجریب بسر میبرد و از اولاد سید اسد الله سید حسین در ساری مقام دارد و سید حسن در هزارجریب نسبت بمیر زین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله علیه و آله اجمعین سنهٔ ۹۲۹ سید عبد الکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت

رسید ۲ ۴۵

مشغولی دارد و نسبت بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع مازندران از حیطهٔ تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری مستولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان ملایک آشیان میشمارد و کیفیت مآل سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده‌اند که در باشتین که قریه ایست از قری بیهق خواجه بود در غایت مکنت ملقب و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر با امام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبد الرزاق امیر وجیه الدین مسعود امیر نصر الله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی سرخ خوافی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده بود ملازمت سلطان ابو سعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهة آوردن عبد الرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایهٔ سریر اعلی رسانیده شکل و شمایلش مطبوع پادشاه عادل افتاد و همدران دو سه روز امیر عبد الرزاق ببازار سلطانیه در آمده دید که کمانی و بدرهٔ زر از طاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد صرهٔ زر ازوی باشد امیر عبد الرزاق کمان را فرود آورده چنانچه شرط است بکشید و زرها را بستد و این حدیث بعرض سلطان ابو سعید رسیده عنایتش نسبت با میر عبد الرزاق از پیشتر بیشتر گشت و فرمود تا با ابو مسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم بگذشت ابو مسلم خجل شد و سلطان فرمود که عبد الرزاق را در امری اهم نافذ فرمایند و دیوانیان تحصیل مال و جهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهة خاصهٔ خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانهٔ عامره فرود آورد و امیر عبد الرزاق تمامی آن وجوه را در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یکدینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابو سعید بهادرخان شایع شد و امیر عبد الرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در قریهٔ فریومد اقامت داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبد الرزاق از کرمان تشریف آورده چون بر حقیقت واقعه اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بر وفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهة همان مهم بباشتین روانه کرده امیر عبد الرزاق در مقام خلاف آمد و بین الجانبین مصاف واقع شد دو سه کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبد الرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنهٔ عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساکن باشیم کشته شویم و بمردی سر خود بر دار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهة این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه رایت اقبال امیر عبد الرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهة حفظ ناموس از فریومد متوجه استراباد شد و امیر عبد الرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش بشتافت و در درهٔ شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبد الرزاق سالماً غانماً بباشتین مراجعت کرده معتقد مردم گرا بخدمتش کمر بستند و سربداران در شهور سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسیکه با ایشان مقاومت

مقاومت تواند نمود و سبزوار را بتحت تصرف در آورد و بندد امیر عبد الرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحبالهٔ
نکاح در آورد و دختر چون میدانست که غرض عبد الرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشد و شبی از سبزوار
گریخته بجانب نیشاپور توجه نمود امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در شکلید
بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه بزبان تضرع و زاری امیر مسعود را گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من میدانی
بدوستی حیدر کرار که طریقهٔ مروت پیش گیر و از سر من درگذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست
داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هرچند اسپ تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبد الرزاق
زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است
عبد الرزاق خشمناک برجست که برادر را آویزد امیر مسعود شمشیر حوالهٔ او کرده عبد الرزاق خود را از دریچهٔ بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را
بر زبر برادر افکنده شر او را از سر خلق باز کرد و این واقعه در ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره دست داده امیر مسعود روی در تمشیت مهمات سربداریه آورد **ذکر امیر**
وجیه الدین مسعود امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور جوشن بلیاک پوشیده و مانند سیل
تند رو از فراز و نشیب نیندیشیده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعدهٔ دولت
مستحکم کرد و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغونشاه جونی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را ضبط فرمود
در سیزدهم صفر سنهٔ ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معز الدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده نخست امیر مسعود ظفر یافت در
اثنا شیخ حسن جوری کشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران اتفاق
قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم امیر مسعود وزید و شیخ علی در معرکه کشته غنیمت موفور نصیب سبزواریان گردید امیر مسعود بغرور موفور باستراباد در آمده
طغاتیمور خان بلار قصران شتافت و امیر مسعود خطهٔ جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت و در
اوایل ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بدین روایت که اصح روایات است پنج سال بود و بعد از وی محمد تیمور چند روز حکومت
سبزوار نمود **گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویهٔ مهجوری** واقفان اخبار نو و کهن عارفان
غث و ثمین سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریهٔ جور و در عنفوان اوان شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در اثنا
آن شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته
از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد ورقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال بمازندران دست
ارادت بشیخ بالوی آملی داده بود و بعد از چندگاه در عقیدهٔ که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن
الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبهٔ بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین
هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و بآواز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد و بنا
بر آن جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات ننمود آخر الامر
جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم نمیشنود و اصرار مینماید آیا چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی
اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابو سعید بهادر خان فرستادند سلطان فرمود که من حکم قتل درویشان نمیکنم آنچه
مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ
حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن الحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ ۷۳۶ مریدان
شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی معلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن به بلدهٔ نیشاپور
و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسهٔ رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت نمود و هر کس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

بسعی بسیار

اختفا است و میفرمود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشد و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن بود و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک
خلق بسیار بمرتبهٔ مرید و معتقد او گشتند که مریدی بران تصور نتوان نمود بنابران امرای خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی
بیک بود و نیشاپور را در تحت تصرف داشت شیخ حسن را بگرفت بولایت یازر در قلعهٔ تاک که آنرا طاق نیز گویند محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین
مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جویان سندی شد که بآن وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بآن قرار داد که شیخ حسن
جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بودند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابران چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافتند و شیخ حسن
را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانیدند و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با هفتاد نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن
را از قلعهٔ طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنای موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود و سبزواری محکم گشت خلق بسیار در
ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال
و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بازگذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان
رفت و پسرش محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان خود را محکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود
بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن به معظم ترین آفات و بلیات** چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و
نیشاپور انتظام یافت تسخیر تمامت مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود ده هزار مرد شمشیرزن هر یکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب
دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی خونخوار از غور و ساخر و خنسار
مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش
گردون را کر ساخت و آواز غریو و شور و افغان دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم** چنان شد بانگ کوس و نعرهٔ جوش
که گردون پنبه محکم کرد در گوش غبار خاک زیر پای باره شده چون سرمه در چشم ستاره بهادران تیز چنگ ابی لبث و درنگ در هم آویختند
و بر هم سهام و ضرب حسام خاک راه با خون برآمیختند **نظم** زمین از خون مردم موج زن گشت سپر با خشت و جوشنها کفن گشت تن از اسپ و سر از
تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد در ابتداء حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردمان کشته و خسته گشتند و ملک حسین با
اندک مردمی بر سر پشته رانده و تدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها برپای کردند و نقارها فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند
و رایات را برپای دیدند روی بملک آوردند ۷ امیر مسعود باتفاقی خود زخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر من کشته شوم
زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف
ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفهٔ از ایشان را بتیغ بیدریغ
بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی** گر خسرو کرت بر دلیران نزدی و ز تیغ یلی گردن شیران نزدی از بیم سنان
سربداران حشر یک ترک دگر خیمه بایران نزدی **ذکر محاربهٔ امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی
در معرکهٔ پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار** چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران
بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفهٔ
از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال مبادر روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسرهٔ هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان
ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر جگر بسیاری از جوانان ماه پیکر بریده و گرز گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد گردانید
امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای گیر و دار تیری بر جان بر مقتل او خورد و از اسپ در افتاد
از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند
طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار ۲ برافراشت و امیر مسعود بغرور موفور باسترآباد رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران

۷ آوردند و سیصد کس جمع آمد امیر مسعود و شیخ حسن بر آن جماعت حمله کردند در آن اثنا شخصی از سربداران بقفر نمود ۲

۲ قیصران

مازندران در قلم آورد و ایشان را با طاعت و انقیاد خویش دعوت کرد و کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی‌پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید تشویش که بیک ناگاه در ولایت مازندران تاز و دست بیداد بر آورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه را براندازد و بنابران با دو برادرزاده کیا تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و بحاکم آن دیار جلال الدوله اسکندر که سابقاً شمهٔ از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر برستمدار در آیند ع روی بمیدان کارزار آرند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر مسعود در منتصف ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای توران را معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها و درها دیوار گونه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبها بر اسپان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مراسم قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردید و کیا احمد جلال باقربای خود و سایر مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود را بحلیهٔ مردانگی بیارایید و در دفع سربداران بقدر امکان کوشش نمایید از شنیدن امثال این سخنان اکثر مردم مازندران کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود را غارت میکردند و فریاد زده بر زبان می آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشهٔ شیر ژیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همه عنان بمرغزار عدم خواهید تافت و هیچکدام ازین مهلکه نجات نخواهید یافت امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته نه حرکت میتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد ع نی رای سفر کردن و نی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریهٔ یاسمین کلاته رسید از پیش اسکندر رستمدار و از پس شیران بیشهٔ مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آوردند و خود را بر اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال را بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لارنج روی بوادی گریز نهاد خورد و بزرگ و خاص و عام آن دیار آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و بدار بسیار در دست رنود و اوباش اسیر گردید و امیر مسعود با چند نوکر معدود براه رودبار بالو روان شده چون نزدیک بنزیان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیاد در آن موضع بهم پیوسته اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در قریهٔ بادور بدست ایشان افتاد و آن جماعت او را مضبوط ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند روز سیم حسب الحکم بقتل آوردند در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده بیفتاد و شخصی او را برداشته نزد ملک فخر الدوله [برد فخر الدوله] خواجه بهاء الدین را منظور نظر مرحمت ساخته از کمیت لشکر امیر مسعود سؤال کرد جواب داد که در مازندران دواب خاصهٔ امیر مسعود چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر استر و چهارصد شتر که هر شب بعلم من علیق اینها مقرر میشد عدد سپاه را برین قیاس باید نمود

ذکر محمد آیتمور

در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در استمالت خواطر کوشیده از روی استقلال بسرانجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال بر آن منوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور در آمد و او را مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان را پیش تو اصلا قدر و قیمت نمانده با وجود آنکه مهم تو و خواجهٔ تو بهمین تقویت این فرقهٔ واجب التعظیم تمشیت پذیرفته پیوسته اراذل و اوباش را بر ایشان تقدیم میفرمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آورده محمد آیتمور متحیر مانده و چون سلاحی با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده‌ام و در ضبط این مملکت لوازم

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه حال اصلاح باشد آنچنان میکنیم ایشان گفتند برخیز و باین خانه درای که ما حکومت ترا میخواهیم محمد آیتمور بالضروره بخانه
درآمده مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی را گفتند که بهتر و مهتر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان تا همگنان در ملازمت تو کمر را گفتند
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هرچند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آیتمور را حمل بر غرض دنیوی ننمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بر سلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آیتمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
آن جماعت در ساعت بر موجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آیتمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسب و نه
فضل و نه ادب بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد ولا
جرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آیتمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادرزاده
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود بنابر آن خبر
فتور ملک سربداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده با خود گفت **بیت**
دلا گدائی در رندی ز پادشاهی به ‌ ‌ دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی به ‌ و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده به بسط بساط فراغت و انبساط مشغولی مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده و خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشته و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود که خوردن بنگ و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب بپانصد زن فاحشه کشته دفین مطموره خاک ساخت شبها تنها گرد محلات طواف مینمودی و اخبار کلی و جزئی را معلوم
فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکرکشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت نقلست
که خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که شغلی تعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی شد
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هرچه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت
یافته شمه از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بروی فحاش و دشنام دهنده بود در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مصمم گردانید و از آن
باب شمه با خواجه یحیی کراوی ظاهر ساخته رخصت یافته و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی
برگشاده گفت ای خواجه بحال من ترحم نمای و پیش دویده خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاه دار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که **بیت** ای در نبرد حیدر کرار روزگار ‌ ‌ وی کرده راست خنجر تو کار روزگار قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج در نوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان از جرجان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر حسب الظاهر شرط اطاعت فرمان خان بجای آورده در اواخر سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از
وصول سلاح بسته در وقتی که خواجه غیاث الدین بحرآبادی و یکی دیگر طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر یحیی و فراش و خواجه سرا کسی نبود ببارگاه واقعه یحیی
درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی در افتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و غوغای
محشر در میان مغولان برخواست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر هیچکس ابقا نکردند و با اموال بسیار

بسیار و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران بار دوم بطغا تیمورخان رسیدند سه روز بشرط ملازمت بجا آورده در روز
چهارم بوقتی که خان ایشان را طوی میداد قدم جرأت پیش نهادند و خرمن زندگانی طغا تیمورخان را بباد فنا دادند و علی کل التقدیر سربداران جلادت آثار کاری
از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب خواهد گزید
و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و خمسین و سبعمائه برادر زنش علاء الدین فرصت
نگاهداشته در وقتی که خواجه سواره بدهلیز سرای خود در آمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن گرمی دست بسر برده
او را بگرفت و هر دو راکب از مرکب افتاده خواجه یحیی قاتل و مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهر
زاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار
شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسرانجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را
معزول گردانیده خود متعهد آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان
حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنابر اشارت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه ۷۵۶ او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه
الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن
میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ۷۶۲ در سبزوار بر مسند
ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمده
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدان جانب کشید و طوس را گرفته چند جزو از
ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه ازین قضیه خواجه علی مؤید سبزواری
در دامغان خروج کرده امیر نصر الله را که گماشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود رضا را گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش
عزیز را آورد محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه سخن او را قبول فرموده
محمود باصفهان رفت و درویش را بفضول بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم آن حدود کمر
خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شغان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته و سبزوار را
خالی گذاشته بدان جانب شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر خلو عرصه سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند
و بی مشقتی بشهر در آمده بدارائی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بخیال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسرداران
سپاه مکتوبات نوشت که نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند بازمانده بازگشتند و بیکبارگی در
اثناء راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب علیه امامیه مبالغه نموده بانهایت
الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و بامید ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء انتظار میکشید لطف و کرم آنخواجه محتشم را نهایت نبود
و جهة رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را
بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده مکتوبات نزد اعیان سپاهیان روان ساخت که
درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایید آن جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرموده
خواجه طایفه از عقب ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمائه ملک غیاث الدین پیر علی نیشاپور را که داخل قلمرو

خود را زخمی زد و فی الحال قاتل

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنهٔ ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جملهٔ مریدان شیخ حسن جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمده اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران بر افراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن یافته در سنهٔ تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنهٔ ثمانین وسبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه علی آمده بموافقت یکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر کارزار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضهٔ اقتدار در آورد و در سنهٔ ثلث وثمانین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحب قران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه علی مؤید بر اسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمهٔ ایام حیات در ظل دولت آنحضرت بفراغت و رفاهیت گذرانید

ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان

پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشرهٔ او مشاهده می افتاد در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاوقی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حبالهٔ نکاح کشیده امیر ولی بعد از چند روزی با امید بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از هزاره امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده کمر خدمتش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی راند و امیر ولی پای ثبات فشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را بشمشیر تیز بگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسپ و سلاح و آنچه محتاج الیه بود بی نیاز گشتند و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایات امیر ولی جمع آمدند و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت مینمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار شتافت و پهلوان حسن بخیار مرد شمشیر زن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه از شیران بیشهٔ یکدلی از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم امیر ولی بیکبار غریو بر آوردند که تات قاشتی یعنی تاژیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را بر آب گرگان زد اما بیرون نتوانست رفته مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته گشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف در آورد و تا زمان رسیدن حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد

گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمهٔ از حال اجداد آن حکام عالی نژاد

بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه در بعضی تواریخ بعبارت قاضی قوشنجی در مدح ملک فخر الدین گفته که بیت

قاعدهٔ دودهٔ سنجر توئی ٭ واسطهٔ ملک سکندر توئی

دودهٔ سنجر تو خواهد نوید ٭ ملک سکندر بتو دارد امید

و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر

ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم ٭ به نال فخر آل کرت بن سنجر

و ملک شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دخترزادهٔ ملک رکن الدین بود و نسب ملک رکن الدین بعز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از اعاظم امرای سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنهٔ هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا نهاد و بدست دریا عطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جملهٔ اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین عبد الله قاضی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده بنظم آورد که پنج بیت اول آن این است بیت

در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی ٭ فرخنده خسروی که ز کلک سخای او

دارد همیشه دیدهٔ حاجات روشنی ٭ خورشید با ترفع و گردون باعلو

با جاه او محقر و با قدر او دنی ٭ از هفت چرخ همتش ار چه بلندتر است

هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی ٭ بی هیچ شبهه روز سخا و که عطا

* [illegible]

اوراست بزم حاتمی و رزم پیژنی و در انوقت که عز الدین عمر بر حکومت دار السلطنهٔ هراة رقم اختصاص کشید کوتوالی قلعهٔ غیسار را ببرادر خویش تاج الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت غیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیهٔ حال آن نبیرهٔ دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیزخان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده نسبت بایلچیان آن پادشاه گیتی ستان خدمات پسندیده بجای آورد چنگیزخان بر لیغ شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطهٔ حدت فهم و وفور فرایاسا و توره مغولان نزد امرا و ارکان دولت چنگیزخانیان اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکوقاآن بترکستان رفت و در یکی از معارک که قاآن را با مخالفان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هرات حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکوقاآن تا محرم الحرام سنهٔ ثلث و ثمانین و سبعمایه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین **ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت** چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکوقاآن بخراسان بازگشت بلدهٔ هرات را مرکز دولت ساخت و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام وفاق زندگانی نمی نمودند بدست آورده بکشت و قلعهٔ تکبر را که در غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت بلاکوخان باردوی اباقاخان شتافته در معرکهٔ برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی بتقدیم رسانید که اباقاخان در امنظور نظر عاطفت گردانید و تشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنهٔ ۶۶۷ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان درآمد ملک شمس الدین محمد طوعاً او کرهاً بملازمت شاهزاده رفت و سیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعهٔ غیسار تافت و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقاخان رسانیدند که اگر هراة آبادان نبودی و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابران اباقاخان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده تبشین اغول و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان او را ازین مقام گذرانیدند که مناسبت آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بجنگ آوریم بعد از آن فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة بازداشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورد و آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه فروغ ملک شمس الدین محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی مشفقی که بحضرت رسید بر دل بگفته آن نرسد فهم انسی و جانی بچشم من که در و هر دو کون در ناید غبار موکب تو هست کحل انسانی ز رای روشن باریک بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه بر خوانی ز باد پای براتگیزی آتش عزمت آب حزم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسد بر دل غمین ضعیف اگر تو هیچ بدین سو قدم نرنجانی چه فتنها که ز روی زمانه بر خیزد نعوذ بالله اگر عزم را بگردانی و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها بخار و روزه و استمداد همم و دریوزه محبت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق والدین نزید قدره بهبیند و غمان نو و کهن باز گوید فاما رباعی با دشمن من و دوست چو بسیار نشست با دوست نشایدم دگر بار نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن مگس که با مار نشست و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشهٔ قلعه و حصاری گیرد می میخورد و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

فرستاده حکومت غیسار و غور و توابع را بروی مسلم داشت و ملک مرکاه باردوی سلطان سلاطین چنگیزخان میرفت

و بعرض رسانیدند

قراری گیرد و در شهور سنهٔ اربع و سبعین و ستمائه اباقاخان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز ارسال داشت و وعده انجاسوکند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعهٔ خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از انجا بموافقت خواجه بهاء الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقاخان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاهداشته پسر و برادرش را بجانب دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنهٔ ۶۷۶ بسبب شرب شربت مسموم رخت بملک عقبی کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جملهٔ فضلا مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه

بسال ششصد و هفتاد و شش بشعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت
برآمد آیت والشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بدار عقبی در اردوی اباقاخان بسر میبرد و در اثنا تبشیر اغول بر ویرانی بلدهٔ فاخره هراة اطلاع یافته شمهٔ از آن معنی بعرض برادر رسانید و سعی نمود که اباقاخان در شهور سنهٔ سبع و سبعین و ستمائه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و فرمان داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از ان ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی آن بلدهٔ فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنهٔ تسع و سبعین و ستمائه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند ماه در قلعهٔ خیسار ساکن گشت و رعیت را بر زراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنهٔ ۷۰۱ لشکر نکودار کشیده آن مملکت را مسخر گردانیدند و سالها غائبانه بدار الملک خویش باز گردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضاء روزگار پسر خود علاء الدین را در هراة بحکومت بازداشته بقلعهٔ خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را گشته بپناه بملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان ساخت و اگرچه پادشاه را این خدمت موافق مزاج افتاده جهة ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعهٔ خیسار بپایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید تا در شهور سنهٔ خمس و سبعمائه متوجه جهان جاودان گردید از جملهٔ فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود در تاریخ وفاتش این قطعه نظم نمود قطعه

روز پنجشنبه از صفر ده و دو
سال هجرت رسیده هفتصد و پنج
شمس دین کرت خسرو آفاق
شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از ریعان اوان صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد بهنر و کاردانی موصوف بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عطوفت گردانیده همت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعهٔ خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادب جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طائفهٔ از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه فرصت یافت و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاده او را بپایان طلبید بر قول پدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بهمین دولت غازان رتق و فتق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بدینجانب میباید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز نقل در آورد که از ناصیهٔ حال فرزند فخر الدین چنان تفرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجنابست و نه صلاحیت مصاحبت آنجانب امید آنکه از سر این سخن در گذرند و او را هم برین حال بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه بپایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادرزادهٔ خود را باوی در سلک ازدواج کشید و کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

او را با طبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنهٔ هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هرچه تمامتر بآن بلدهٔ فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف کوشیده آن مملکت معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول ازین مجلد مذکور شد در سنهٔ ٦٩٩ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد حقوق تربیت امیر نوروز را نابود انگاشته او را بتغلقشاه نویان سپرد تا بقتل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او در قلعهٔ اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و بعد از آن ایام در شهور سنهٔ ٧٠٦ ملک فخر الدین در حصار اشکلجه بعالم آخرت توجه نمود قلعهٔ اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة ببازار ملک و بعضی از جمله بناهای ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه بنام او نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم ببست کوشش او نام حاتم ببرد بخشش او و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادر او را سیاه کنند و سر برهنه گرد بازارها برآورند و ریش معماران را فرمود که بتراشند و شراب خواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بخشت و ناوه کشیدن تکلیف نمایند و در انشا و اختراع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و بخوردن ورق الخیال گاهی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صحیفهٔ روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی برگی که من از سبزه طربناک شوم شایستهٔ سبز خنگ افلاک شوم با سبز خطان سبزه خورم بر سبزه زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم **گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلدهٔ جنت صفات** چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان بنابر فرمان برادر جهة طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار دینار کپکی صلح اتفاق افتاد و چون غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خانیت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامان استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابر آن اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالم پناه رسانند و چون دانشمند بهادر بجلگاه هراة درآمد و مهم او و ملک فخر الدین بصلح فیصل نیافت حکام فراه و اوق و قلعه کاه و سفزار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بظاهر شهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلدهٔ هراة تعلق بوی داشت قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهة مهمی بنیشاپور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته در این ایام از غایت دیانت بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت مشروط بآنکه شوارع رخنها مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتواند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران هشیار بر هر طرف گماشت و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود بعد از آنکه ده دوازده روز از جانبین بحرب و ستیز پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند و ملک فخر الدین بمصالحه مهم یافت بر موجب که ملک فخر الدین بقلعهٔ اشکلچه که آن را امان کوه میگفتند رود و تا مغولان در اثنای راه مضرتی بملک نتوانند رسانید از ابنای دانشمند بهادر لاغری با وی همراهی نماید و طغامی ببلدهٔ فاخره هراة درآید و چون ملک بحصار رسد لاغری را باز فرستد و بر موجب عهد و پیمان در میان آورده عهدنامها نوشتند و بقلاد ایمان تاکید یافت آنگاه ٢ با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعهٔ اختیار الدین بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت و شهامت اتصاف داشت سپرده در محافظت استحکام و نگاهداشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصهٔ خویش بوی داده گفت هرکس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن سرکشد بدین تیغ بیندازد و جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جانسپاری بتقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار نامدار و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از شب بگذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را قرین انعام و اکرام باز گردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما بعهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز از مقتضای پیمان تجاوز جایز ندارند و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشته فرمود تا نای رویین در دمیدند و کوس بشارت فرو کوفتند و ایشان اژدها پیکر برافراختند و بغرور موفور [illegible] سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه خاکریز و رفعت فصیل تعجب نموده بتخریب سبعه فرمان داد و دو دروازه را بمعتمدان خویش سپرد و روز دیگر کسی نزد محمد سام فرستاده پیغام داد که ملازمت پادشاه درست نمای و از فرموده تجاوز جایز ندارد محمد سام در برابر کلمات خشونت آمیز بر زبان راند و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصرهٔ قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را با طو ملک بامان کوه نزد فخر الدین روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنان اعتبار دارم که فرزند لاغری باردوی همایون فرستم تا عرضه

٢ طغای

دارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلدۀ هرات را بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشیم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار
الدین را تسلیم کردی یا نی و این سخن را لاغری جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعه بمحمد سام نویسید که مرا لحظه بقلعه راه ده تا مقر را آنگه
مقام را نظاره کرده بیرون آییم و بپادشاه عرضه داشت کنیم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون این معنی برای انور سلطانی واضح
گردد البته یرلیغ جهان گشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت تعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بلا این ملتمس را بعرض
ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت
گشاده و طوطک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه به محمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشا حصار خواهد آمد
باید که در استرضاء خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت بموجب فرموده ولی نعمت عمل
خواهیم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود القصه
چون خبر اطاعت محمد سام بامیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با اولاد خویش طغای و لاغری گفت که در حصار منتظر من باشید و تبر کاره
که بمکان خود از قوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه هندوی منجم را طلبیده گفت رملی بکش و ببین که صلاح ما در رفتن قلعه هست
یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که از اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغواء مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست
کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده
کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه در می آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه
با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورده امیر دانشمند
گفت که ای تازیک بوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در
سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن بیندازند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که خدمتکار را شایسته آنست که باوامر و نواهی مخدوم خود قیام نماید و پیمان نشکند و در ایمان
حانث نشود و سبب تاخیر در احراز شرف پایبوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بملازمت
هیچ آفریده نروم عذر محمد سام بقبول افتاده و دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشید و گفت تو را بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا
بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براند چون فرود آمد پای بر زینه نردبان نهاد تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود پیش آمده دست
او را بوسید دانشمند گفت پیش برو و مارا دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم بلد گفت راه نزدیک است و تاریک نیست امیر دانشمند
بخندید و روانشد و همانجا بلد ریگ دست گریبانش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر رسید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت
از جانب بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال بر آن منوال دیدند بازپس جستند
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ بی امانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آنمقدار از مغولان کشتند
که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان بغنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخزانه خیال ایشان نگذشته بود و آشوب
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با مشهوران غور از قلعه بیرون تاخته شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول
پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل دروازه آورده و از حکام ولایات خراسان و لشکریان
اولجایتو سلطان هر کس از تیغ بیدریغ بر دیار نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در
تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کردگار بی مانند ز دست برد قضا از کف محمد سام کشید جام
شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش بگشاد

بگشاد و ضمنا مبتهج و مسرور شده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه بایستی که این جسارت از تو صادر نگشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود بتقصیر راضی نشوی و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده ایشانرا
بمطاوعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضه اختیار امیر یساول
داد و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی بامان کوه
ارسال داشته بملک فخرالدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر مارا بفرموده تو کشته اند اعلام نمای و الا نامه بمردم هراة
نویس که قاتلان ایشانرا بمن سپارند ملک فخرالدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام
و بر مردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با میرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرّار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر سکان
درین قضیه با او شریکند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غرّه شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بعزم هراة شتافته در پای برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة
و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال مییافت
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر برخاسته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ بوجای
کس یکمن بار بشهر نتوانست برد در خلال این احوال ملک فخرالدین مریض شده درگذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر بظاهر
شهر هراة خرامیده آغاز محاصره و محاربه نمود در آن ایام پهلوان یار احمد که بیمن تربیت ملک فخرالدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ترقی
نموده بود و قریب دویست نوکر داشت با محمود فهاد و نیک پی تبرگر متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رساند
و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوه بفعل رسد نیک پی تبرگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد
و محمود فهاد را گرفته بچهارسو فرستاد تا گردن زنند و قریب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره افکنده ببوجای پیوستند القصه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قریب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طایفه از گرسنگان در مسجد جامع بتخت مقربان برآمده گفتند ای
محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب
الدین توکلی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید و ملک
قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بحدود خراسان و هراة میرسد
و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص
بقلعه رفته شهر را بگذاشت و در روز یکشنبه ۲۴ ذی الحجه سنه ست و سبعمایه لشکر بوجای بهراة درآمده دست بتخریب برج و باره برآوردند و خلایق
از شهر بیرون کرده گفتند که درکار و بار اقامت نمایید و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشیده گفت
از سر انتقام تو درگذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من بانجا روند و محمد سام سر قبول
جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانید و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از
سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز بهانه کاهش خرامیده و آنگونه قرین اعزاز و احترام
بازگردید بدین قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسپ و خلعت گرفته باز میگشتند مقارن اینحال امیر یساول که
بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب
توجه نمای تا تربیت یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر و اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی آنجماعت را

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زده محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بطرف مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول این خبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن جوان گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة درآمده مردم را بر زراعت و عمارت ترغیب فرمود و انجای بود تا زمانیکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود و در قصبه فوشنج بامر خطابت مشغولی مینمود بواسطه جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندماء و خواص ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارة ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم درآورد و در آن مدت که بانشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده هر دم چیزی میطلبید و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال میجوید و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنابر مباینت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته خدمتش بر خصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت ملک فخر الدین بگشاد و باین جهة شاه علی از وی رنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی بود و بعضی نواب شاه علی باوی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که همچنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه بعد از ده سال که مشمول انعام و اکرام ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده غیبتش مینماید و هیچ شک نیست که بر کار ما نیز بر بجد جای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد بیت هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد · بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق کرد ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت نماید بنابر آن مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعه آن نامه مسرور گشت اما جهة رعایت حزم عزم جزم نکرد که بهراة رود و عرضیه مصدر بقطعه که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه سلامی که بر قصر ادراک او · نیفکند فکرت کمند گمان بان شهریار جهان کرعلو · چو صد سپهر است و چه صد ارد وان و پیغام داد که اگر جواب عرضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة میشتابم و الا فلا و چون نوشته ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه قصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی بمطالعه نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را پرسش کرم کرده در سلک ندما انتظام داد اما طالب بهانه میبود که بها حیاتش را از صرصر بیداد بخزان ممات رساند در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیهمی گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت یکی گفت من پیل شیر افکنم · بیک حمله کوه از زمین برکنم · دگر گفت چون من خروش آورم · زمین و زمان را بجوش آورم · یکی گفت خورشید رای منست · سر آسمان زیر پای منست · دگر گفت گور سیستم زابلی · که بلند زکند آوران پردلی · و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد شهسوار اعظم و سام و دیوبند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش از جمله نامهائیست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی که از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مامور گردانید و ربیعی با هفتاد نفر از یاران گرفتار شده چون ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال این مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

نسخه: بیگمان

نسخه: بعد از

ملک گفت که مذیل باین دو بیت بود نظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است آفریننده میان من و تو خصم و حکم در پناه تو گریزیم بتوبه به
از آنکه گوشه دامنت از و نگیریم محکم و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضا چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز
خویش بنظم آورده ارسال داشت و بر آن نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن مطلع نگردید

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان درآمده بود

دار السلطنه هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنا بر آزاری که از برادر در خاطر داشت بار دوم باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شد و در
وقتیکه قتل محمد سام و سایر قتله دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمایه بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلتش
بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امراء خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و در باب مخالفت و عصیان
متهم داشتند بنا برین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعمایه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر امر فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمایه قلعه زره را
فتح کرد و بعد از آن اوقات حصار تولک را نیز تحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکه شریفه و مدینه منیفه زادهما الله
تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضه مکرمه خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمایه چنانچه در ذکر سلطان ابو سعید بهادر خان سمت ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابو سعید شتافته بنا بر کمال اعتنا بعد
خاتون بنت امیر چوپان نویان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمایه مریض شده درگذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود
بنا بر آن در آن بقعه متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضا مدرسه غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کرده معمار همت
آن پادشاه وافر مکرمت است از جمله مشایخ عظام و فضلاء کرام قدوة السادات و النقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از گزیو بود و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبه امیر
حسینی آن شد که روزی بشکار بیرون رفت و باهوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن درآمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدای تعالی تو را
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهة شکار بنا بر آن آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ
رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلده
فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفور است کنز الرموز
و زاد المسافرین از جمله منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جمله منثورات اوست امیر حسینی در شانزدهم شوال سال هفتصد
و هفده درگذشت و در مصرع هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در این باب این قطعه نظم نمود شعر اضاءت
بشمس الدین کرت زماننا واجری فی بحر المرادات فلکه و من عجب تاریخ مبداء ملکه یوافق قول الناس خلد ملکه و ملک شمس الدین بر اوان
شراب شعف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان حکومتش بود دو روز هشیار نبود و وفاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمایه روی نمود

بهادرخان

حافظ

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین — ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب مینوشت بعد از فوت برادر خویش ملک
شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته بی استصواب ملک مهمات را فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۲ در حرم
حصار او را بقتل رسانیدند — ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین — ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هراة بود
و نقاوه سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرافرازی معروف بتقویت ارکان شریعت
غرا بغایت راغب و مایل و همگی همتش مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل بنیت حوا علام دین پروری برافراخت تا جهان دل خلق را شاد ساخت
بعدلش نبودی رشا بان کسی رعیت نوازی نبودی بسی — و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حافظ
ملک موروث گشت و با وجود صغر سن بتدبیر پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جادهٔ مستقیمه اطاعت انحراف یافته بود بحال اعتدال باز آورد و در شهور

و کنت و لقب ملک حسین معز الدین محمد اما شهرت ملک معز الدین حسین یافته

سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادرخان بعالم جاودان انتقال نمود و اختلال باحوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان باواز
عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی ببلدهٔ فاخرهٔ هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داد و ابواب انعام و احسان و
اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امراء خراسان طغاتیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور و مهام
هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند تا نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دخترش سلطان خاتون را بحباله نکاح
در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۲ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر و نصرت
ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده
بمصالحه بازگردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تلمش بیک و محمد خواجه ایردی محاربه دست داد و در آن جنگ

دخواجه

تلمش کشته شد لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش
سی و نه سال بود خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة واقع است و مدرسه شیر فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان
از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبهٔ کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان
بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود — ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنهٔ هراة
و بیان کیفیت مصالحه او با ملک حسین بعد از وقوع محاربات — مستحفظان وقایع و اخبار و مخبران حوادث و آثار آورده اند
که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربدار عجب و پندار بکاخ دماغ راه داد و ترفع چتر سلطنت و نقش نوبت جبارت نمود چند
کرت لشکر بتاخت حدود و اندخود و شبرغان فرستاد و امرا ارلات و اپردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده
علم نهضت بجانب بادغیس برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهت دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقبتول مخالفان
چندان از ایشان بقتل آورد که از روس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان لشکر وارمی الوس جغتای و ایالت

از جمله ابنها

بلاد ماوراء النهر بامیر قزغن قرار گرفته بود و بیمن دولت حسن معدلتش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که
خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد
امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی نیز درین باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت مگر نسل چنگیز خان بر فتاد
که کس گوهر شاه نارد بیاد خیال عزه شد غوری بدگهر که جز خود نیارد کسی در نظر — امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال
استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بار طغیان او را فرو نشانم و از صرصر حمله مبارزان خرمن قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانم انگاه
سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو ایردی و امیر بیاول بلدوز و امیر تلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه فی
توشقان ئیل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از

ده افل

قریه موی مرغ تا النگ کهدستان دیواری بنا و ارک کشیدند و خارج شرقی هراة مسدود گردانیدند آلات حرب و ادوات طعن و ضرب آماده

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده جرار تیشه جنگ و کارزار کشته ایستادند و از آنجانب امیر قزغن با مردان صف‌شکن از راه دره باشتان درآمده بالنگ کهدستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان علی و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه بر بالای پشته بلند برآمد و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط درآورده گفت که این تازیک شیوه مقابله و مقاتله میدانند زیرا که این موضع که جهة کارزار اختیار کرده‌اند از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دیگر آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب از پس پشت ما طالع شده بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته غنیم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هر دو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب مواکب از افق مشرق طلوع نمود گروهی بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد و امیر قزغن با مردان شمشیرزن سوار گشته عنان بادپایان آتش‌نعل را بجانب قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند ز کین رشته مهر بگسیختند از غمام شمشیر آبگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله سنان جانستان خرمن زندگانی سالکان میدان پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تا تمام قوت در جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و بواسطه آبی که جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکریان در سر کوچه با عدا جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتائی نگذاشته که بدیوار بست درآیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین بانداختن تیر و سنگ شام می‌پرداختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیرپذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراءالنهر مراجعت نمائیم و سال دیگر یکباره جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم دل بود گفت ما بر قول سخنان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا بیچاره در مشقت افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود و آنگاه سفرا در تردد آمده ملک معزالدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد و قبول نمود که سال دیگر به ماوراءالنهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بترا جع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امراء غور بر او استیلا یافته در مشیت امور مملکت بمقتضای رای خود عمل می‌نمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک هنگام سواری از سگالش آن قوم بداندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از باد غیسیان افتاد که چند سر اسب ببازار آورده میفروختند غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص عادت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادغیس گشتند و ملک فرصت غنیمت شمرده بقلعه اشکلجه رفت و در شهور سنه ۷۵۲ برحسب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراءالنهر رفت و وقتی که امیر قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات امیر قزغن درباره ملک حسین در تزاید بیشتر میشد اما امراء الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن بر کید بداندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین درمیان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح در آنست که هم امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند بر اسبی سیاه با و پیاکه همراه داشت سوار شده روی بدارالسلطنة هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر مسند سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و همانجا بسر میبرد تا وفات یافت

ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه ایرزی

سنه ۷۵۲

وتیلمش بیک بن عبدالله مولای وبیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه ملک
بخش تعالی شانه وعظم سلطانه ملک معزالدین حسین کرت کرت دیگر در دار السلطنه هرات بر سریر دولت متمکن گشت وبتمهید قواعد عدل و
انصاف پرداخته بساط ظلم واعتساف درنوشت نایرهٔ رشک وحسد درکانون درون امیر تیلمش که حاکم قهستان بود ومحمد خواجه ایرومی که در
اندخود وشبرغان حکومت مینمود اشتعال یافته رسل ورسایل بیکدیگر فرستادند وبرحرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه
هراة نهادند ودر آن اوان شیخ محمود نامی که درجبابذا اقامت داشت بشید ورزق تیلمش بیک را مرید ومعتقد خود ساخته بود وتیلمش در وقت
توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود ومحمود نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی
من دوازده هزار مرد سبزپوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد وآن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف با میر محمد
خواجه پیوست وبمرافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف وباخرز را تسخیر کردند وچون ملک معزالدین حسین از طغیان مخالفان خبر یافت با فوجی
از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت وچنانچه در روضة الصفا مسطور شده درصحرای زره با میر تیلمش ومحمد خواجه رسید وبعد از تسویهٔ صفوف پیش از
همه کس تیلمش ومحمد خواجه شمشیرها کشیدند ودر میدان تاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند وچون نزدیک بقلب
سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر مقتل آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و
هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معزالدین حسین پی از رکاب شفقی بدیدن
چهرهٔ فتح وظفر فایز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود ویکی از شعرا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفصد وپنجاه
نه بود ربیع الاول ایام خجسته که شد روز دوشنبه نیمهٔ ماه تیلمش با محمد خواجه کشته **ذکر فوت ملک معزالدین حسین کرت**
چون ثبات ودوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنهٔ احدی وسبعین ملک معزالدین حسین کرت را مرضی
روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید وملک دل برامری که لازمهٔ ذات امیر ووزیر وصغیر وکبیر است نهاده ولد ارشد خود
ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد وپسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بوده در آن زمان بفرمان پدر در سرخس
حکومت مینمود بهمان دستور مقرر داشت وگوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند ومواعظ دلپسند گرانبار گردانید
بیت بدو گفت ملکی چنین نامدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی کردم وداوری درانگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین
حزم است ورای بجای آر تا دیر مانی بجای ودر سیم ذیقعدهٔ سنهٔ مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبرهٔ سلطان
غیاث الدین محمد سام بپهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت توگفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد
ذکر بعضی از مشایخ وافاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل از جملهٔ علماء تقوی شعار زبدة المتورعین **مولانا نظام
الدین عبد الرحیم الخوافی** در عصر ملک معزالدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت وپیوسته بامر معروف ونهی منکر میپرداخت
وسالار را که در سلک امرای کبار منتظم بود ودر تقویت وتمشیت امور ومهمات مولوی اهتمام مینمود وملک حسین نیز آنجناب را حرمت بسیار
میداشت بلکه فرمودهٔ او را نص قاطع می پنداشت ومولانا نظام الدین ایمان را که علماء متقدمین ومتاخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم
تعبیر نمود وبدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند ودر آن باب میان مولانا وخاوند صدر الشریعة بخاری معارضات بوقوع پیوست
ومولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنهٔ ... در هراة تکیهٔ جهاد بست وآن امر محدث تا سنهٔ ۸۷۰ باقی بود واز ثقات استماع افتاده که در اوایل ایام دولت
ملک معزالدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز ودیگر احشام ترک اقامت داشتند واز رعایت احکام شریعت کردن پیچیده نقش ارتکاب در باب مجلس
ظلم وضلال بر لوح خاطر مینگاشتند بنابر آن مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت وسرداران جماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنهٔ
ثمان وثلثین وسبعمائه بهیارت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند وچون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در
شهر تحصن نمود ومخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال و

که مال و جان ایشان در عرصهٔ هلاکت نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر ویران باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام
جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمد و غسل کرده و جامهٔ تا
پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون درب ملک او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و دشمنان ترک محاصره هراة کرده روی بمساکن خود نهادند و
دیگری از انجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت بوفور علوم ظاهری
و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی میبود و خال مانند شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در اطوار
جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی
مشرف گشته و هفت نوبت طواف حرمین نموده وفاتش در شب یکشنبه بیست و یکم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمایه روی نمود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة در
بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از انجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود اماجی** بود و آنجناب بواسطهٔ عظم شان
و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیاری نمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب قضوی رقعه نوشتی بخط خود
بر حاشیه ثبت نمودی که بندهٔ مخلص دولتخواه حسین کرت وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین سبعمایه روی نمود و دیگری از انجمله مقبول درگاه
حضرت سبحانی **امیر نصر الله سبحانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام با او
ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که سلمش
بیک مولای متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود و چون بخواف رسید جهت دریوزهٔ همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان
بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و بالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله را این
داعیه ناخوش آمده فرمود که ای غوری کافر کیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن شحنه سلمش باشد دانی که در آن شهر چه شورش
باشد و سلمش از سخن امیر بهم برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد نوابش مانع آمدند و چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد زراقی است
که خلق را گمراه میسازد و این معنی بروی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب
سامی آن قدوة الامجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد بدین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین
اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق و الدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والدهٔ آنجناب صبیهٔ
ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بود و خواجه معین الدین از جملهٔ اعاظم مشایخ و اکابر علماء خراسان بوفور فضل و
کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و علما و اکابر و اشراف بوده همواره تعلیم سعادت نقش بر الواح جنان
بر الواح خواطر طوایف انسان میکاشت در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ نبویه علیه الصلوة و السلام
فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از بیخنان و منظومات افاضل سخندان در گذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه
هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است
رباعی ای باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت
از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** بود
و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامهٔ تفتازانی باکتساب کمالات
انسانی فایز گشت و بواسطهٔ تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران در گذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و تسعین و سبعمایه
بواسطهٔ نابایکاری فلک پرتنبیر در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسهٔ جام آورده در برابر مرقد پدر عالی گهرش
بخاک سپردند و در شرح تفتیش نکات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد کردند و از جملهٔ شعراء آن زمان امیر فخر الدین محمود ستونی است که ابیات
و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است این بیت در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

در گازرگاه مدفون گشت

مشهور است

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنابر آنکه دیوان ابن یمین
در آن مصاف تلف گشته بود قطعهٔ در آن باب گفته مذیل بمدح ملک معزالدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه
گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من   شکر ایزد را که او میساخت دیوان با من است   ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار   زان
چه غم دارم که طبع گوهرافشان با من است   ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد   گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با من است   ور تهی شد گنجینه
از لؤلؤ لالای من   پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با من است   بی عنایت گر بود گردون دون با من چه باک   چون عنایتهای شاهنشاه
ایران با من است   **امامی هروی** از مادحان ملوک کرتست در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او
بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و
مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین زوزنی این استفسار از مجد الدین همگر نموده ملک پروانه گفته ز شمع فارس مجد ملت و دین سوال
میکند پروانه روم مولانا نور الدین رصدی ز شاگردان تو هستند حاضر ربتی و افتخار و صاحب روم صاحب دیوان چو دولت
حضرتت راست لازم دعاگو صاحب دیوان ملزوم ملک افتخار ز اشعار تو و سعدی امامی کدامین به پسندند اندرین بوم تو کن بتفضیل این
چو ملک انصاف بود در دست تو چون مهرهٔ موم جواب خواجه مجد همگر ما گرچه بنطق طوطی خوش نغمیم بر شکر گفتهای سعدی مگسیم در شیوهٔ شاعری
با جماع امم هرگز من و سعدی با امامی نرسیم **ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک
پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد** ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک
معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر ببرادر خوردتر ملک پیر محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب عذب موافقت
میان اخوین از خاشاک منازعت مصفی بود آخر الامر ملک پیر محمد بنا بر افساد اهل فساد نسبت بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده
نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آئین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب
حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره پرداخت مشغولی کرده یکبار لشکر دست به بیداد برآورده شدت
سرما بمرتبه رسید که آفتابهٔ مسین بترکید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی میل مراجعت کرده مصلحان درمیان آمدند و بین الجانبین گرگ آشتی واقع شد
ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر بسر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه علی مؤید سبزواری قوی گشته شعار مذهب اثنا عشری علیهم السلام ظاهر گردانید فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه
بر ملک اسلام واجب است و بآن واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشاپور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل
و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی بیشتر مبالغه نمود و علات مسلمانان را چرانیده باغات را زمین
هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکند و کاریزها بینباشت عجب آنکه این حرکات از فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض ولایت
خواجه علی مؤید بود دید و نامشروع نمی نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در ظاهر نیشاپور نشسته بامثال این امور
ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل ساباتین نیشاپور شخصی بنظرش در آمد او را پیش طلبیده گفت ای مردک بنای مسلمانی بر چند چیز است آن شخص بی تأمل جواب داد
که بمذهب ملک بر سه چیز علات مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از شنیدن این سخن منفعل گشته مراجعت
نمود اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشاپور دست داد و زمام حکومت آن خطه
در قبضهٔ اختیار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه ۷۸۳ ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقهٔ دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت گردد و یگانگی بیگانگی
پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت رسوخی تمام دارم امید که فرزند آن پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی
شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزادهٔ خود سونج قتلق آغا را دختر شیرین بیک آغا نامزد ملکزاده کرده در

خواجه علی مؤید
در بلده [illegible] خبرهٔ پیراه

سر منبر و روی زر را باسامی ائمهٔ معصومین رضی الله عنهم اجمعین بیاراست

و در شهور سنه ۷۷۹ ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چندگاه در اردو نگاهداشته بانعام اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلادوز مفتخر و سرافراز گردانید و رخصت معاودت ارزانی فرمود و سونج قتلق آغا را با تجمل و زینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهارسوق درون شهر بنا چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند بعنایات شایسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان همت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقرانی با سپاه بیقیاس ظاهر بلده فاخره هرات مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً و قسراً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ بپای تضرع و نیاز از شهر بیرون خرامید و در باغ زاغان بعز دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که باز صاحبقران سرافراز از ایران بتوران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابراین در وقت معاودت امیر کهسیرتوکه توچین را بداروغگی هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقرانی مبین خواهد گشت دست قضا ورق نامه حیات ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد او بلکه کرت را که در سمرقند در بند بودند درنوشت آری سلطنت ابد و ملکیت مخلد خاصه مالک الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات زندگانی و بقای اعزاز جاودانی مخصوص بخطاب کبریای سبحانی است و بس کارپردازان قضا هر روز لوای اقبال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایه گردون خطبه استقلال بنام کشورگیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش و لله الحمد والمنة که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامه عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

(حاشیه: دمیمن شهر — نسخه ترکه چین)

مثنوی

چون قلم خوش رقم مشکسای
گشت درین جزو بلاغت فزای

در ره اخبار و حدیث ملوک
کرد باقدام بصیرت سلوک

قصه ایشان همه پایان رساند
رخش سوی ذکر دگر خان دواند

تا شود این نامه بزودی تمام
در نظر آصف جم احتشام

از شرف فضل و هنر بهرور
سرور دین پرور عالی گهر

در شب افروز دل عادلش
ابر درربار کف بارش

طبع منیرش بود آئینه سان
عکس پذیر صور بیکران

هست نمایان صور نیک و بد
لیک در آئینه چشم خرد

نیست در آئینه طبعش پدید
غیر صور نیک بخت سعید

چون ز کرم مرجع اهل وفاست
اسم شریفش لقب مصطفی است

واقف اسرار جهان کهن
ای ز شرف سرور اهل سخن

خامه نیکو روشش نکته دان
کرد درین نظم چو نامت بیان

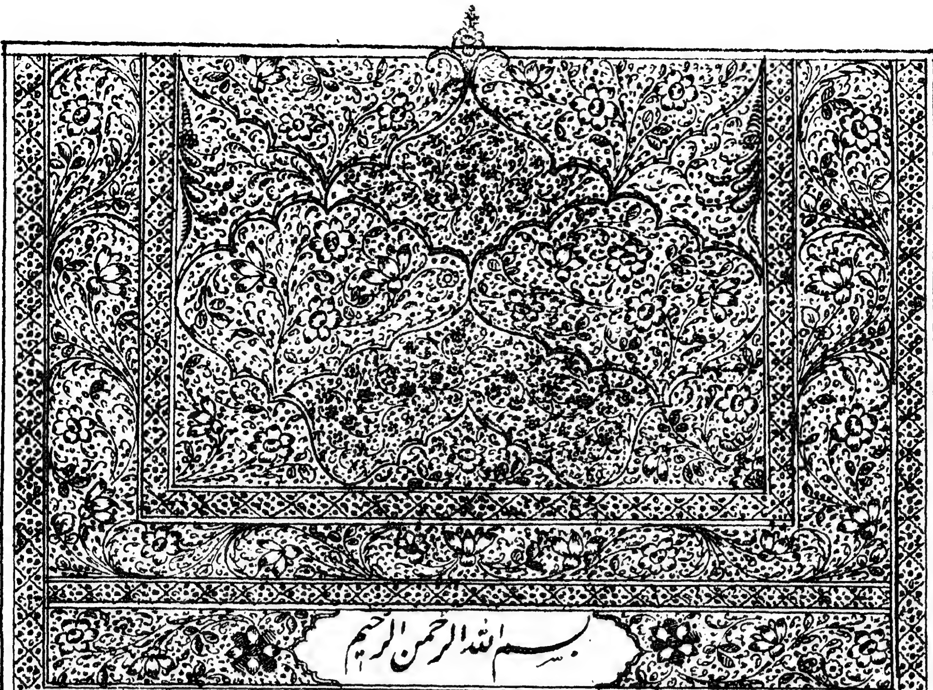
هر که درین جزو همایون اثر
عنبر دعایت نویسد دگر

تا سخن از خامه مبین شود
تا ز قلم نامه مزین شود

نامه ارباب فضیلت تمام
نامور از نام تو بادا مدام

کوکب آمال تو تابنده باد
دولت و اقبال تو پاینده باد

تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر



بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمهٔ از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر / وی ذکر تو عنوان سخن را زیور / هرگز نشود کسی بافسر سرور / تا دست عنایتت نیاید بر سر / حمداً کثیراً مبارکاً للملک القدوس السلام وصلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام / ای فرق ترا تاج لعمرک زیور / وی خیل ترا افسر دولت بر سر / بگشاده زبان بنعت تو نوع بشر / بربسته کمر بخدمتت هفت اختر / وتحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء الله العظام شاه علی / سید اشراف سلف داماد نبی / جامع اسباب شرف / درّی که چو او نبود در هیچ صدف / یعنی امیر نجف و سلطان نجف / سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام واما بعد بر ضمایر مالکان ممالک عقل و دانائی و خواطر سالکان مسالک فضل و بینائی در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفهٔ از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بسیرهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده اند جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند و با مثل فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع با حسن عبارات و امین استعارات بر منصهٔ عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و منشآت غرابت آثار در دقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبه ایست که نوا سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر دبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کائنات تحریر مینماید و دست تقدیر صانع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مستدیر بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ تاریخ عذار اجزاء تالیف را بمثل آن خطی مشکین زینت نبخشیده اند و در هیچ زمان چهرهٔ جمال عرایس تصنیف بچنین لعلی عنبرآگین مزین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات مهذبش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مستعذبش مانند عتاب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شورانگیز سوادش که بحقیقت کحل الجواهر معاینست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش را که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی

سوادش نوربخش دیدهٔ حور / بیاضش چون رخ خورشید پر نور
جهان افروز چون روز جوانی / نشاط افزا چو زلف زندگانی
چو زلف مهوشان سطرش دلاویز / چو لعل دلبران نظمش شکرریز
حروفش منتظم چون عقد گوهر / عروسان سخن را گشته زیور

بنابرین مقدمه انسب آن بود و اولی چنان مینمود که این فقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ بدایع وقایع آنحضرت را از آن کتاب فاخر

بیاض چشمگاه

افاوت آیات حواله نماید زیراکه سها در پرتو آفتاب فروغ ننماید و هیچ عاقل خزف را در برابر درّ مکنون ننهد نقد مغشوش در جنب طلاء تمام عیار رواج نپذیرد و جاه و جود
ظهور نگیرد زر صراف عقل دراهم ناسره بر نگیرد بیت چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم همنفس اما تا سالک سخن از یکدیگر انفصال نیابد
و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق نتابد بلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوای ادای این حکایات پروان
داده و این روایات را بیت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر طبق عرض نهاد بیت فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است مفضی باطناب و ملال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع و حکایات
سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود **گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت
باسعادتش در شهر دلکش کش** هر چند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فر مکرمت از شرح فضایل
آبای کرام و نشر مناقب اجداد عظام استغنای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا امراء مغول همیشه سلسله نسب
آبا و اجداد را محفوظ داشته باولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب
امیر تیمور گورکان را مورخان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برکل بن ایلنگیر
نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیجن بن ایردمچی بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان (تومنین صح)
بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بیافث بن نوح علیه السلام (بود نسب قیان)
می پیوست و چون شمه از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان مستفاد میگردد تکرار آن مبادرت
نمینماید و مرقوم میشود که امیر برکل عافیت طلب بود و باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود بیت بغیر از حدود و نواحی کش نگردد از ممالک
دگر جای خوش و بنسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برکل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر بیتیه و امیر ترغای که پدر صاحبقران
کشورگشاست بیت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف میبرد و نسبت
بسایر صلحاء و فقراء طریقه اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی باهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فرو نامدش سر بچرخ کبود همین
بخوابش آمد فرود و در سنه ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران
بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت (تکینه صح)
غراء در حباله امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در بیست و پنجم شعبان همین سال صورت ولادت
حضرت صاحبقران در قبة الخضراء کش روی نمود بیت یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نماند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو صدق (در شب سه شنبه)
خواب قاچولی بهادر و تعبیر که تومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردید و چون منشیان دیوان
و جعلناکم خلایف فی الارض پروانچه برحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح (نصیب)
گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری
میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعه برق از سحاب آذاری میدرخشید مثنوی بلی در سحر بر جبین سپهر نمایان
بود نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و
حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسب تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا آن زمان
که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی **ذکر شمه از سیر مسعوده صاحب
قران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار** صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب حزم و دلخوش
در بلده کش که آن را شهر سبز گویند روزگار بهمایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و
شبی بروز میرسانید در آن اثنا نوبتی با سه چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برده و در آن روز شیخ سر در جیب مراقبه

بر آورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که بمرتبهٔ بلند پادشاهی خواهد رسید هر یک را از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر
گذشت که صعود بدرجهٔ سلطنت مرا دست خواهد داد اما بر ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت انتما خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان و فقدان
جمعیت اسباب پیکر این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که سلطنت ظهور خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت
آدم در گنبد فیروزهٔ مقرنس گردون افتاد و از اهتزاز نسیم عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة بگوش هوش نشینان عالم
علوی و سفلی رسید زمرهٔ که تعلق حیز الصافات داشتند با خود مخمر کردند که خمیر مایهٔ طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود و بخاری که
بکاخ دماغ آتش و باد و آب صعود نمود آتش متنادر کانون درون ایشان اشتعال یافت و هر یک در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل پرداخته هوای خلافت
سخنان باد انگیز بر زبان آوردند و ابواب معارضه و نزاع بروی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت ع
من خود چه کسم ز من که گوید با وجود پستی این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه پستی و افتقار بهستی خلیفهٔ پروردگار چگونه صورت بندد تواضع
خاک مقبول درگاه صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
بروید گل که بجز خاک نیست مظهر گل اکنون در مجلس ما نیز هر کس امروز دم از فقر و مسکنت زد فرمانفرمائی او را میسر خواهد گشت قطعه چون خاک
باش در همه احوال بردبار تا چون هوات برهمه کس قادری رسد چون آب نفع خویش بهر کس همی رسان تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع این سخنان امیدوار شده که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود و بجد تمام و جهد لا کلام بترتیب
مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب هر مرادی که رخش همت جولان داد و پیکر مطلوب دو اسپه در
استقبال کرد و در تحصیل هر غرض که سالک طریق گردید چهرهٔ مقصود چون دولت و اقبال علی اسرع الحال روی بجانبش آورد گوئیا هر عضو از ذات بی نظیرش
عقلی بود مصور و هر موی بر عنصر لطیفش لشکری بود جوشن در بر و در شب دیجور حوادث هرگاه رای عالم آرایش در لمعان آمدی همچون ماه چهارده صبح
گیتی را منور گردانیدی و در روز ظهور وقایع هر وقت فروغ شمشیر بهرام تاثیرش هر کجا پرتو انداختی انوار آفتاب ظفر از افق مراد و مرام طالع گردید
بیت ز رای روشن و شمشیر خونبار بیکدم عالمی را ساختی کار لاجرم در اندک زمانی سپاهی بیشمار با عدت و اهبت بسیار در ظل رایت نصرت
شعارش مجتمع گشتند و بمظاهرت بازوی جهانگیر و معاضدت افکار صایب آثارش بساط ابهت حکام زمان و سلاطین نافذ فرمان را بر
طبق والخواه در نوشتند مثنوی بگردش نگردان هر کشوری باندک زمان جمع شد لشکری بگسترد سرخیل کار آگهان بساط بزرگی برسم مهان و
آن پادشاه کامیاب باستصواب اعاظم سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان ستوده مآثر در قبة الاسلام بلخ در سنهٔ احدی و سبعین
و سبعمائه قدم بر سریر پادشاهی نهاد و سرپنجهٔ قدرت قادر کن فیکون مقالید ایالت ربع مسکون بمقتضای ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده بقبضهٔ
ولایت او داد و ماهچهٔ رایت ظفر آیتش از مشرق عظمت طلوع کرده آفتاب کردار تا اقصی مغرب پرتو انداخت و آفتاب رای کشورگشایش از افق حشمت
نور افشان شد ولات شرق و غرب را کواکب آسا معدوم و ناپیدا ساخت بیت چو خورشید بردارد از رخ نقاب ستاره
نهان گردد اندر حجاب از ابتدا زمان اقبال تا انتهاء اوان استقلال در هیچ معرکه شکست بر لشکر آن خسرو فریدون فر نیفتاد و همواره یمن دولت شوکتش ملازمان
موکب همایون را فیروزی و ظفر دست داد و قلاع و حصونی که از غایت رفعت سر شرفاتش بر آسمان سودی و کنگرهٔ این از فراز فصیل آن کنگره از زهره نمودی
به تیر قهرمانان صف آرای و گرز گران گردان قلعه کشای مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش در آمد علما و فضلا و مهندسان و هنرمندان را
کوچانیده قرین اعزاز و اکرام بما وراء النهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی بفتح بلاد و امصار ترکستان و مغولستان
و خوارزم و توابع آن پرداخت و چون گلزار آن ممالک را از خار عصیان و طغیان مخالفان و مفسدان پاک ساخت در اواخر سنهٔ اثنی و ثمانین و سبعمائه
از توران بایران شتافته در سنهٔ ثلث و ثمانین تمامی بلدان خراسان را مسخر گردانید و در سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان و قندهار کشیده آن وسبعمائه
ولایات را نیز در سلک سایر ممالک محروسه منضم گردانید و در سنهٔ ست و ثمانین و سبعمائه میرولی را مقهور ساخته در استراباد لواء اقبال برافراشت و
در سنهٔ ثمان و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته همت عالی نهمت بر فتح المواضع مصروف داشت و چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

مشهور است بازگشت بجانب دشت قپچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ۷۹۷ در موضع قندرچه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و
در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه ۷۹۸ بعزم یورش پنجساله نوبت دیگر از توران با ایران رایت نهضت
برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیار بکر را بر نهج دلخواه ساخت در جمادی الاولی سنه ۷۹۶ از راه دربند بجانب
دشت قپچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید در اوایل بهار سنه ۷۹۸ از همان راه بآذربایجان بازگشته ایالت آن مملکت بمیرزا
میرانشاه تفویض کرد و آنگاه بسمرقند شتافته در سنه تسع و تسعین ولایات خراسان را بامیرزاده شاهرخ سپرد و در سنه ثمانمائه میل غزا و جهاد فرموده لشکر به
هندوستان کشیده در روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه بظاهر دهلی رسید و میان آنحضرت و حکام آن ولایت سلطان محمود و ملو خان محاربه
عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی بر شقه رایتش وزید بعد از آن عنان مستقر سریر کرامت معطوف داشته در روز سه شنبه ۲۱ شعبان در ضمان حمایت
رحیم رحمان در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب نصرت انتساب
آورده از توران با ایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم گردانید
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و آن خطه را از فرج نامی که گماشته سلطان احمد جلایر بود قهراً قسراً انتزاع نموده در بقیه
سنه مذکوره بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب آن شهر با ایران و آذربایجان شتافته در ۱۳ رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم رزم عالم
روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره در نواحی انکوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده
لشکر سمرقند سپاه روم را منهزم گردانید و قیصر اسیر سرپنجه تقدیر شده منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت اما دست قضا بساط امنیت و فراغت
را از آن مرز و بوم در نوشت امیر تیمور گورکان را داعیه بود که بار حکومت روم را بایلدرم بایزید مفوض سازد و کرت دیگر لوای حشمت و عظمتش را
در آن دیار برافرازد و لیکن در ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را به پسرش بازگذاشته
عنان بصوب آذربایجان تافت و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را بزخم تیغ و سنان بگرفت و گرگین که
در آن ولایت حکومت میکرد جزیه قبول نمود و متابعتش را پذیرفت و در اوایل فصل بهار که خسرو ثوابت و سیاره به بیت الشرف خویش خرامید
امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید
ملخص سخن آنکه صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصاء شام و از اقصاء هند تا ناحیه فرنگ با وجود چندین سلاطین
با فرهنگ بحیطه تصرف و حیز تسخیر در آورده و جبابره دیگر و قیاصره عصر و سروران آفاق و گردنکشان باتفاق را بلطف یا بعنف مطیع و منقاد خویش کرد
مثنوی
امیر جهانگیر عالی نژاد چو پا بر سر پایه ایالت نهاد ز سرحد چین تا باقصای شام غلط گفتم ربع مسکون تمام که از راه صلح و که از روی جنگ در آورد
از لطف ایزد بچنگ سلاطین ایران و توران زمین سران دمشق و بزرگان چین بدرگاه او با نیاز آمدند بالطاف او سرفراز آمدند حضرت
صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تنسیق امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده با وضع کرد که دستور وزرای کامل عقل و منشور حکمای صاحب تجربه
را منسوخ گردانید و هنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت
بمقتضای نص و شاورهم فی الامر سنت مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا و سرانجام مهمات را بر مقتضیات رای صواب نمای خود دیهما
و بنص فاذا عزمت فتوکل علی الله بر لوح خاطر نگاشته عنان نهضت بصوب صواب انعطاف میداد و پیوسته در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و صلحا
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین بقدر امکان مبالغه میفرمود مثنوی چو بنشست بر مسند سروری برافراخت
اعلام دین پروری به تعظیم سادات کوشش نمود در انعام و اکرام ایشان فزود کرم کرد با اهل فضل و هنر بدانشوران بلاغت اثر در سفر
و حضر همواره زمره از آن طبقه عالی گهر در خدمتش بسر میبردند و در مجلس همایون بمباحثه علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل یقینی شرایط اهتمام بجای
می آوردند بیت بدانشوران بود مایل بسی بیاموخت زایشان مسائل بسی و آن پادشاه دریا دل در ایام اقتدار سیورغالات و انعامات جهت
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا و خیل و حشم و عبید و خدم رایت اهتمام برافراخت

[حاشیه: نسخه قتمش]
[حاشیه: نسخه و سبعمائه]

و در تعمیر مدارس و خوانق و اربطه و مساجد غایت سعی و جد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش بمرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام صحیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارا نبودی که سر راه برو گرفتی بنابران تجار بحار و سوداگران بر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه جزایر و دریابار باقطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بر سودا و معامله ایشان ترتب پذیرفتی بیت میشدی یک تنه از معدلتش مهر فلک قاف تا قاف جهان طشت زرافشان بر سر و امیر صاحبقران را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر میساخت و بر ممالکی که فتح میفرمود نخست شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس با آن لعب مشغول میشد شطرنجبازان دیگر نیز با آن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زمانی بحث علم و درس تنزیل که باشد نفس انسان را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی غذا نیست آنکه ذات بمثالش نگردد هرگز از حالی بحالی و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خریفی مقرر در شب هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار در اترار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و زمان سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود رباعی سلطان تمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین قرمی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه گیتی پناه لواء صدارت و تولیت اوقاف می افراشتند خواجه محمود شهاب و خواجه یحیی سمنانی و خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزرای صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه مشکین عمامه بر سبیل اجمال شمه از حال صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید بموجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات معطوف گردانید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی الاشیاء بالتحقیق

گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا

ناقلان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد از شهادت امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافته در هر شهری متغلبی بشاهبال همت در هوای استقلال پرواز داده و در هر قصبه متهوری بهوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد بیسومنکا بن قراچار نویان بود در شهر کش لواء ایالت برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجایتو سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر به تکبر فرو نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکر با جمع آورده هر لحظه تاختن بولایتی برده خرابی میکردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان بن ایلچی اوغلان بن دوا خان که در الوس جغتای جنبه پادشاه بود رسیده در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید بعد از وصول بمنزل چاناق یلاق که نزدیک آب خجند است الغ تولقتمور و حاجی بیگ ارکنوتی و بیکجیک را با فوجی از سپاه مغلای ساخت چون این طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تبع تیغ خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق گشتند و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس هراس بر خود راه داده بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب آمویه با امیر حاجی همعنان بوده جهة انتظام مهام ایل و الوس از آنجا مراجعت یافته باردوی امرای مغل اشتافت و آن جماعت را که خاطر بر غارت و تاراج خطه کش قرار داده بود و بتقریر دلپذیر از مقام خشم و کین بگذرانید و امرا آثار رشد و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده فرموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عم او امیر حاجی برلاس متعلق بود با امیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیاری در ظل رایت نصرت شعار جمع آمدند در آن اثنا تغلق تیمور خان عازم تختگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ۷۶۲ از امیر بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان مدد طلبید که جهة انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشد و امرا ملتمس امیر حسین را مبذول داشته صاحب قران مظفر لوا متعلای آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورده

(حاشیه: ۱ علاء الدین — ۲ دولت و اقبال پای در وادی طغیان نهاد امیر بیان سلدوز در سمرقند با مهوشان نوشخند بسط نشاط عیش — ۲ سمی تیموری — ۲ مصلحت — ۳ طلبید و رخصت ۴)

بناورد بکوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیر حسین در آمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را که همیشه مایه شر و فساد میدانست
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امراء و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند نسبت با امیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از و جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون ثانیا توغلقتمور
خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنه ٧٦٣ بدانجانب شتافت و پس از طی منازل و امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان
بقدم انقیاد پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خائف گشته بر سبیل هزیمت عنان عزیمت بصوب
خراسان منعطف گردانید و چون بخوزار شاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بر دست جمعی از اشرار بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطه امیر حمید
که دوست پدرش بود در مجلس خان راه سخن داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در قلب
زمستان تا عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سردار تعبیه سپاه و تهیه کارزار
پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود قندز
و بقلان را تاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفه از امرا و سپاه جغتای را نزد
او گذاشت و بیگ جیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از رفتن
توغلقتمور بیگ جیک دست عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در بیابان جنوق بسر چاه سایغ بوی رسیده امیر حسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربه امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بتیر اجل** امیر حسین و امیر تیمور
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم جنوق که تکل نام داشت رفتند و او قصد گرفتن ایشان کرده امرا با شصت سوار عنان بصوب قراتغفاف دادند
و تکل با هزار مرد مکمل کربحیکان را تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کشش و کوشش تا بمرتبه
انجامید که از هزار نوکر تکل پنجاه نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بر ستیز اختیار کردند آنگاه امرا به
بیابان در آمده تکل بجنوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسبان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمه بازخوردند و آن طایفه قصد تلبس کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
بشناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران با مدار آنشب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو تومغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد در برابر سه سر اسپ و مایحتاج ترتیب نموده قولاچی نامی را گفت تا آنحضرت را بامیر حسین رسانید و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شدند
و بآن موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند **ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیگ جونی قربانی و بیان
بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی** چون علی بیگ جونی قربانی که بر حدود مرو و ماخان مستولی بود کیفیت حال
امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنود شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش حبس کردند برادر بزرگترش محمد بیگ
برین جسارت اطلاع یافته از حد و خویش چند اسپ تحف و پیلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیگ گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید
و علی بیگ از غایت خست هدایا محمد بیگ را متصرف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داد و ایشان را مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری بامیران رسیده بنابر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان نیکو پیشکش کرد و صاحبقران در باول آن کرا
بامیر حسین بخشید و امیر حسین بطرف گرمسیر هرمن روانشد و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در اندبار در لباس اختفا
روزگار گذرانید بخراسان رفته با ملک معز الدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ خاص و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار
دویست خروار غله از مال سرحس پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین ازین معنی وقوف یافته او نیز آن هوس اختلاط ملک در خاطر
افتاد و بهراة رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا توغلقتمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعه گزیو روانه کرده یکی از نوکران خود را برهان شاه نام بصحوب ایلچی توغلقتمور خان بپایه سریر اعلی ارسال داشت و چون برهانشاه به مقصد

نسخه: کنار آب خجند نزول اجلال فرمود

نسخه: تطمع و بیداد بر گشاده ابواب منافع امراء و تحکمات را بر بست و حضرت صاحبقران توقف نکرده

نسخه: امیر تیمور گورکان

در سمرقند

رسیده و خان حال ما آل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کرز بود که محبسش بود از عالم انتقال نمود و تغلق تیمور این عذر را بسمع قبول جای داده بر بانشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بما وراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده و نهان بسر میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش قتلغ ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ آچغی میبود و از آن قریه بشتاب بکنار آب آمویه رفته و در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندبار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعهٔ کرز گریخته بدانجانب رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در هیرمن بمنزل تومن نکودری با امیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند و با آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قوی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشت بد او را بر سلوک طریق غدر باعث آمده جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت معاودت داد و سیستانیان در اثنا راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای مبارک رسیده و ملازمان موکب عالی دشمنان را باز پس نشانده امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهة معالجهٔ جراحات در خانهٔ تومن نکودری توقف کرد و امیر حسین با نود کس روی بصوب بقلان آورد و در راه از اجونی پراو بیکجیک شکست یافته دوازده کس بموضع سیرتو رفت و چون جراحات امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و پس از وصول بکهمرد نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند و از کهمرد نیز کوچ فرموده در اثنای راه قرانجی و لد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه پیاده بدانجا رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب قلعهٔ اولاجو روند و منکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار بر افراشت و در این اثنا ازایل دولان جاون سعید مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الجس ولد تومن با دویست نفر سپاهی رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدره گز رفته در میدان ایلچی بوغا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن جلو خان بن قاوان بن شیر عبد بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال ابنه و کاو برلاس بترمذ آمده اند و عازم ملازمت اند و مقارن اینحال خبر رسید که منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر با شش هزار مرد صفدر بخیال آتش قتال بر کنار آب سیاه نزول نمودند امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح و ظفر فایز شدند و منکلی بوقا و معاونان او هزیمت غنیمت دانستند

و منکلی بوغا سلدوز [illegible] را که در قلعه [illegible] داشت از پای در آرند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از مر منکلی بوقا و ابو سعید و حیدر فارغ ساختند روزی چند در حدود بلخ و قندز و بقلان و طایکان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند و با شاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ایلک نمودند و پس از وصول آن آب گذشته براه سالی سرای عازم ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که تغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را سر کرده هشت هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از آن شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت آثار ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا بر افراخته در سر پل سنگین بسان شیر عرین بر ایشان تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب دلاوران جانبین بموافقت خورشید خنجرگذار پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صایب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوج قرا بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین نبرد رستم دستان را غاشیه کش خویش می شمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر دیگر بجانب بالای آب توجه کرده در جوف لیل مجموع آن خیل بشنا از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند که طایفهٔ از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم مانده شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر کنار علی علم نمایان شد صاحبقران

صاحبقران گیتی فروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر و رود و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجرائی تکامیشی نمود و در آن منزل آنحضرت پیوسته از اهتزاز نسایم این فتح مبین بنضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بر امیر حسین پیشی گرفته چون بنزدیک آهنین رسیدند اهالی شهر سبز فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگر از آنجا توقف نا نموده بساخت و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسپ در آویزند تا داروغهٔ کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت وصول سپاه نماید و بگریزد و امرا برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاد و داروغهٔ فرار بر قرار اختیار کرد آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق گیرد از انوار تیغ ضمیر منیر شعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و کاه از اهتزاز نسیم رای صوابنمای گردی برانگیزد که بمجرد مشاهدهٔ آن سپاهی بگریزد

رباعی هر کس که بفضل ایزدی بهره ورست بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است اندر نظرش عروس اقبال و ظفر هر دم بهانهٔ دگر جلوه گر است

ذکر محاربهٔ قبچی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغهٔ کش بنجات خاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل تاش اریغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقعست اقامت داشت و در خلال آن احوال توغلقتمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و اولوس توقتمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را بدانجانب برند القصه امرا بعد از اجتماع لشکر با از کش بحرب الیاس خواجه نهضت فرمودند و در آن مقام مهتر خواجه یمشی رفته با یکدیگر لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقهٔ موافقت مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت بنابران قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید در موضع قبچی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی کثیر از جنود جته جنبهٔ پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز شبه کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را جریح و قتیل گردانیدند انگاه یکباره مردان میدان پیکار تیغ و خنجر در یکدگر بسته ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکر اوغلان ایش کشته گشته از اعیان امرا اسکندر اوغلان و امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شدند و روزی چند معتقد بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر و تکامیشی دشمنان بدآختر و اشتغال بنشاط شکار در موضع آقار در ضمان عنایت حضرت حداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود بر پادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جغتای

در بهار سنهٔ خمس و ستین و سبعمائة که خاقان کل با صناف حشمت و تجمل روی بانجمن الوس ریا مین آورد و برخم پیکان خارجنود دشتوی را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کارزار قبچی میتن با جمعی کثیر از لشکر پرکر و فرّ بجانب ایل و الوس جغتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را تعبیه فرمود و آن دو امیر بلند سر بر سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم مور و ملخ خود خیمه و خرگاه منصوب ساختند و از آنطرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را مخیم عسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از التقا اعدا به تعبیهٔ دلیران صف آرا مشغول گردیدند امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده مقتضی پیش ما لشکری هنگام کارزار اسفندیار پیش در برانغار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه زره پوش در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از میمنه و میسره طایفهٔ از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخته از آنجانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته بباد حملهٔ آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور تهور موصوف بودند سرداران جته جنبهٔ تکبر و بسر کشیده بعمل سنگ یده اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن سنگ که از بدایع صنایع الهی است

امیر حسین

ص
وکنار آب بادام را از خون نوشش لبان گل اندام عنابی ساختند از هر دو جانب داد شجاعت و پهلوانی دادند مثنوی
زمکر و ز لشکر صعب قرانی
عیان کردی طریق جانستانی
ز پیکان خدنگ تیز اسنگ
زمین را دادی از خون جا نرنگ
وز انسو لشکر جرار خانی
نکردی کار غیر از تیغ رانی
زدی بر فرق دشمن تیغ خونبار
دو تا گشتی ز سر تا پا بیکبار
۵

ص ۹
وان زمستان از عمر و دولت حظی تمام یافتند
۵

بی لبث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گویا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل بآب شده یکبار
فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به
علت استسقا مبتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از رشحات غمام گوهر بار بسان ابا زنم بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته
بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه قورلای و گل از حرکت باز مانده و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه نشانده
قطعه پیاده گردند سروران جنبه تا زمین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای بط شناور شد وچون از سیلان باران آنچه
مقصود مخالفان بود بحصول پیوست تیغها از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند مع ذلک
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان شجعان سپاه الیاس خواجه خان بود
بگریزانید و تا پایان بهادر و ملک و بهمدی را متعاقب نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت نزد امیر حسین
هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه
تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را بنا خوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال
مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک بقلم ستیز علم نورانی مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جته انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بمعرکه
رسید و گریختگان را چشم بر توقش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین
و امیر تیمور با چنین و چشم پشت بر معرکه گردانیده اسپان ایشان بر بالای لای و گل افتاد و ده هزار نفر از لشکر جغتای عرصه تلف گشتند اما جوالی سمرقند
و شهر سبز شتافتند و امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شیر تو منزل گزید اما امیر صاحبقران تا مدتی
انکه شاید مهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرده دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چادرچی و عباس را با هفت قشون
منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با عدا پیوستند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید
که روزی چند بار روزگار ببایدساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش را نابوده انکاشت **ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک
بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری** چون امیر حسین و امیر تیمور شکست
یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان بی ایمان بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطرار بنای ثبات و قرار متوطنان آن دیار
منهدم گردانید مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب حمایت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه مولانا زاده سمرقندی اقتدار
و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بروی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند
کرده بر جاده ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند و چون بنزدیک بآن رسید
که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهار پایان سپاه الیاس خواجه خان
افتاد چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پرتل زین بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند
و چون سربداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این اخبار
بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاده از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور
بطرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور ملک و ملت
بایکدیگر سخنان گفتند و از وفور تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

مقرر کردند که دران زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید در بیت الشرف از دو طرف بسمرقند روند انگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده دران زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده تبرکات و تنسوقات جهة صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی روان ساخت

گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

در اوایل فصل فروردین که فراش نامیه جهة نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از اقتضای هوای راحت افزای اردی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانا زاده سمرقندی که بنا بر التفات خاطر صاحبقران ستوده مآثر ازان مهلکه نجات یافت و دیگر پیرامن فضولی نگشته بکاشانه انزوا و انقطاع شتافت و چون مشیت ایزد متعالی مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسمت زوال رسید محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد و امرای عظام و مخصوصان صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحمیل نمود و محصلان بهرام صولت جهة تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال در جنگ لای دست امرا بجهری بمیر سید از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست دریا نوال گشاده امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین و آقبوقا بهادر و ایلچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرده در برابر زری که محصلان مطالبه مینمودند اجناسی که دست مکنت آنحضرت بآن میرسید بر طبق عرض نهاد و ازانجمله یاره و گوشواره حرم خاص خود اولجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا از خواهر اوست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند امیر تیمور اسبان خویش در عوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسبان را قبول نکرد اما گفت که من بسالی سرای میروم میباید که مبلغ باقی را نقد نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند که تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد پیرامن خلاف نمیتوانند گردید بنابران علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بجمع آوردن لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغولست نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید ثانیاً ارسال داشت مبنی از آنکه امیر تیمور با جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته‌اند نزد ارده خاتون رود تا تحقیق آن صورت نماید و ارده خاتون دختر ترمشیرین خان و مادر زن امیر حسین بود و القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و دران اثنا اولجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت و علاقه خویشی و نسبی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پاییز سنه سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران ظفرقرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم در حرکت آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آنحضرت حشمت صایب تدبیر را به مکر و تزویر در دام انتقام کشد ملک بهادر و عبدالله پیر را با عهدنامه سست تر از اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان بوثیقه امیر حسین و سخنان بیهوده ایلچیان التفات نفرموده و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنخسرو عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایت و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون انسب چنان مینماید که جز یک از جانبین در جغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک باهم ملاقات نمائیم و بی شایبه نفاق قواعد عهد و میثاق مؤکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد اما بنا بر مبالغه امرا بسر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهة رعایت حزم در قرینه نو توقف نماید و با صد کس بتنگ چکچک رود و امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و خلف وعده مسلوک داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجرگذار بجانب صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم با آنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردانیدند و دشمنان

بخل و خست که بدترین صفات ذمیمه اصحاب ریاستست بر مزاج او غلبه کرد و بکلی همت و جبلتی نهمت

امیر حسین

تا قتلش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و اینخبر بجزار رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران
از قتلش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بجول در آمده سر چاه شورات را
منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی تا بجوت برتق و فتق مهمات آنجا
مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه گردانید
تا معلوم نمایند که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته
و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بسر آنچاه میرسید پادشاه عالیجاه ایشانرا بتوقف مأمور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند
آوازه در انداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هراة آورد و چون
بجای بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکریان امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم
خویش پیش ملک هراة رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه نصف بیرون آمد و با هفت هزار سوار بموضع ییراغ را منزل ساخت
و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغاشون توپه و کنبد لولی علم اقامت برافراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب
کاروانیان را اجازت داده بر سمت هراة روانشد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و موازی مدتی که کاروان از آنجا
بقرشی تواند رسید توقف فرمود و آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدا و دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن
زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما بتیسیر در سلک اعاظم امرا و شجعان انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان
و امیر داود دوغلات و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیله قبچاق و اقبوغا بهادر از
قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن مهر سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شنا از آب گذشته و از قریه خسار کشتیها گرفته بکنار آب برد
تا سایر سپاه عبور نمودند و از [۷] مؤید بواسطه قلت عدد این رای را نپسندیده و سپاه را بتوقف امر کرده بهمراهی مبشر و عبدالله روی براه نهاد و چون
بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده مبشر را بحراست اسپ مأمور گردانید و با عبدالله از ممر ناوهی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق
گذشته بخاکریز بر آمد و بدروازه که بجانب خزار است رسیده بنفس نفیس دست بر دروازه نهاد و دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت
فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جائیکه دیوارش پست بود بعبدالله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است و
از همان ممر آب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و بمرافقت ایشان باز روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را
پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر دلاور با نردبانها که از بوزدالع برگرفته بودند بخاکریز فرستاد و تا انها را
بر محلی که بعبدالله نموده بود نهاده بقلعه روند و بنفس نفیس با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستاد و آن صد نفر بعنایت فرازنده
حصار اخضر بر همان ممر نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل بلکه مست لایعقل یافتند
و همه را کشته و پیش بگه بتبر قفل دروازه بشکست و ملازمان موکب همایون بر غو کشیده بقلعه در آمدند [۲] مغولان شوله مست سراسیمه از خواب بر جستند
و رعایای بیچاره حیران مانده با هم سخن در میپیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازها و برجها را
مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفرلوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود در راه گذر باز
دادند تا بپدر پیوندد غرض آنکه چون بیکناگاه این خبر بقبقول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافت و در همانشب محمد بیک نزد امیر
موسی رفت و کیفیت واقعه باز گفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای نبرد و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس بظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند و امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته همگی همت متوجه

[۷] آنجا شب در میان شتر گنبت رفته امیر جاکو ملازم در آن دیده شبخون بر سر اعدا دون برند و صاحبقران ح

[۲] و زلزله در قرشی افتاد ح

متوجه دفع اعداء دولت گشت و در آن روز امیر مؤید آلات با سی سوار که هر یک در میدان پیکار هژبری بود خنجرگذار از شهر بیرون تاخته کارزار نمود
که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ اولجه کرده بقلعه درآورد و دور که بهادر در ماند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر کرتجیه در سلک سایر عساکر نصرت مآثر انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و اقتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون
تاختند و علیشاه و درویش یرغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا
گشته بیکضرب شمشیر آقتیمور بهادر را کشته و اوزبکی که یکی از نوکران امیر موسی بود بغرور موفور پای در میدان نهاده قران بوغا هر دو دستش را محکم بگرفت
و بنکی بهادر درهمش را بتمام رسانیدند و امیر سارتبوغا و ایلچی بهادر از بالای دروازه آغاز شبه کرده طایفه از مخالفان را که در پا و توبره پای حصار آورده
بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز نبرد نمود و در آن محل صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت
و بهر طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار غبار بلی ها موسی و ادبار بر فرق خویش بخته از پیش اندک نفری فرار
برقرار اختیار نمود ولیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خرابهای ثبات و قرار تا آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید بتایید ملک محتجب بنفس همایون متوجه اوست
تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بمعرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنان
تاکیشی فرمود و جمعی را که بر ساقه لشکر مخالف بودند بگریزانید از اسپان کوتل ایشان را گرفته همچنان میراند تا بملک بهادر رسید و او و همعنان آرزو و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود طی مسافت می نمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگرچه گذشتنی نیست
درگذشتم مشروط بآنکه از نسوان جدا شوی و ملک آن معنی را فوزی عظیم دانسته بمضمون کلمه من نجا برأسه فقد ربح عمل نمود و ضعفا آغاز تاختن کرده صاحبقران
سرافراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق نام نام تیر و کمانی بر دست و هر گاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق نام تیر را
بر میکشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود دمی انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد دلیرش نمیرفت تا بجهت
طمع در غور آسیبی بذات خجسته صفات نرسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران گردون سریر را بجو گرفته
از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی از پی زنان تاخته عاشق نام با کام تیری بینداخت و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسیده عنان مراجعت انعطاف داده بموکب عالی ملحق گردید و امیر تیمور گورکان از نواحی قرلقاق بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنگ چکمک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفه دیگر را که گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام
دوستان بقرشی درآمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و اینحکایت
که خامه سخن گذار بر سبیل اجمال شرح نمود بیشائبه تکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تأمل در مضمون
آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از تفکر در تفصیل آن غایت تأیید الهی که شامل حال آن طریق سالک
پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشا ذکر مصالحه امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله
بین الجانبین چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته با امیر حسین پیوست و کیفیت حال باز گفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو بردی
و جهانشاه ولد تایغو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور بعزم
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بنابر حصنت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول بخارا و نزدیک رسیدن قراول دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که برسم شبیخون بر
سر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول ننمود بنابر آن امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
ماخان بایشان ملحق شد و بعد از آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق پدر زن خود علی سیوری گریخته و از آب عبور نمود

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ماخان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با ششصد کس از ملازمان رستم اثر که در آن سفر
در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسر پنجه قلو همت عنان بارهٔ جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خزار بحدود قرشی رفت جمعی از
نوکران امیر موسی را که آنجا بودند کشته و در آن اثنا خبر یافت که پنجهزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی هنداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون
نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دست کاه را هفت فوج ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس در آمده شورش انداخت. رعب و هراس بر ضمایر
آنجماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد از پیش اندک نفری بگریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوچ قرابها در که از
قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست پر دو ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر
در آمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغرچ فراغت آشامیده و در آن اثنا شنید که امیر حسین جهة انگیختن غبار جنگ و شین با جنود نامعدود در قرشی ساغرچ
منزل گزیده و بمعظمای لشکر او بشهر سبز رسیده بر ضمیر منیرش گذشت که مناسب آنست که چند گاهی مقابله و مقاتله را در توقف انداز و عنان عزیمت
بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان ششصد سوار آقبال وار دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سمرقند بتاشکند
شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت
لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را پیکر فتح و نصرت روی نمود و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده
بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران ستوده خصال امیر سارو بوغا و اقبوغا بهادر را جهة استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاد و در سنه تسع و ستین
و سبعمائه ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین از این خبر شنوده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ تاشکند و خجند توسل جست تا امیر تیمور را
نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگذرانند و بجادهٔ مستقیم موافقت رسانند و آنجماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایرهٔ خشم آنحضرت را تسکین
دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نفاق امیر حسین را بمکارم اخلاق از لوح خاطر فرو نشست و بنفس نفیس عازم
ملاقات او گشته نوکری بخشیشه نام را جهة اعلام آن عزیمت از پیش فرستاد و متعاقب او در حرکت آمده در اثنا راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از مصالحه
تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قنیاز منزل گزید بخشیشه باز آمد و خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان رانده که نسبت
بصاحبقران وافر منقبت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین بمصحوب بخشیشه بخدمت رسید و قواعد عهد و پیمان را با یمان موکد
گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
و اولجایتو اپردی را با ده هزار سوار ارسال داشت تا با صاحبقران ستوده خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روزی
که امیر تیمور گورکان بعلیا باد رسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علی با انجاست فرود آمد و سفر آغاز نرد گرده متهم بران قرار یافت که از طرفین هر سرداری
با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر موجب تقدیم رسانیده امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی مبدل اجلال
شد و امراء لشکرها را اجازت داده هر یک بیورت خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بیر بقعهٔ الخضر ارکش خرامیده متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدالتش
ارتو جانی یافتند ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان بنابر مخالفتی
که از شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از مهم صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب آن مملکت برافراخت
و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هراة را بجد و بلخ و شبرغان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآورند و خبر تعدی غوریان
بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسید جهة تادیب ایشان از آب آمویه عبور نمود و آنجماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و امیر
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نمود و عنان مراجعت بطرف سالی سرای
انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار یکدیگر را دیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانیدند
و باتفاق یکدیگر بکابل رفته آن خطه را از حیطهٔ تصرف پولاد و اقبوغا که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر معظمی الوطن مراجعت نمودند امیر

امیر حسین قصد کرد که قلعهٔ هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیر زاده عبد الله
ترک مسکن پدر خود گفته سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بر وی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه در گذرید امیر حسین این سخن را بسمع رضا
نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش ببلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجبال تاخت و تاراج ماوراء النهر آب شیرو آمده اند
و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاد و خود نیز متعاقب از آب آمویه عبور نموده در اخر بهار زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده طبل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید بنفس خویش توقف نمود و جهان ملک را که پسرش بود بمصحوب امیر صاحبقران بر سر بدخشیان فرستاد و آنحضرت در آن ولایة
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود در ایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند تا امیر حسین آن راز سر بسته را نگشود
ازین جهة غباری بر حاشیهٔ خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنا بر آن روزی
بر بارهٔ گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ از حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار ایستاده
بود و پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیکست و امیر حسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و بادحملهٔ گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را ذره وار متفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خدم که پیش رفته اند از عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الفرموده بتقدیم رسانیده چون
با امرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بمسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله بر تافتند و کیخسرو از راه قیر تنگ بطرف
الاهی رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تا کامیشی کرده مظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی چون بنا بر مشیت قادر
که کلام معجز نظام والله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لایزالش دلالت میکند نزدیک بآن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سود
حصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر غروب جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود و اموری که سبب تنفر قلوب جمهور نزدیک

بیشتر از پیشتر

و دور میشد در شهور سنه ۷٦۷ از امیر حسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که هنگام فرصت
دست بردی نماید و تواجیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطهٔ کش ببلخ برند و شیرین بیک آغا را که خواهر صاحب
قران والا گهر بود به بهانهٔ آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات پسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطهٔ ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان را خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامید
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و املی فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت امرا
و نوئینان الوس جغتای که از کمال بخل و خست امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش لحظه بفراغت نمی غنودند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکرها فرمان داده هندو قرقره را بطلب شیخ محمد بیان

روان شد

سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطهٔ کش نهضت فرمود و امیر موسی را در قول تعیین نموده بنفس نفیس در مقدمهٔ سپاه و چون حوالی خزار
از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی بتهیج هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامگار گردون اقتدار وجود و عدمش یکسان تصور

ساخت

کرده سیورغتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر ظفر اساس را منغلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون سیورغتمش
بترمد کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمهٔ سپاه امیر حسین بودند سیاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا عالی
جناب سیادت قباب ولایت انتساب سلیل ائمهٔ معصومین مستغنی از آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم اشراف مکه انتظام داشت

و در آن ایام جهة اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود و از آب آمویه عبور فرموده در موضع بیاکه بسه فرسخی ترمذ
واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرده و بزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه
حیث ثلث فاتک مصروف حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من بذل التقبیل دقیقه نامرعی نگذاشت و اوقاف
حرمین را بخدام آستانه مقامش مسلّم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت و اخلاص سلوک نمود و چون شاهیته اورنگ و تاج بمنزل
اوماج رسید شیخ محمد بیان سلدوز و هندوی قرقره بموکب همایون پیوستند و در منزل علم شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر اولجایتو اپردی که از قبل امیر
حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده در سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند و برین قیاس امیر کیخسرو ختلانی و هر کس
از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر پاس گردون اساس آمده بغر بساط بوس مستعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والانژاد زهر
کشوری سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هر یک میان برای دعایش گشاده زبان و بعد از اجتماع امرا و اشراف صاحبقران ستوده اوصاف
سیورغتمش اغلان ولد دانشمند خان را که از نسل اوگدای قاآن بود بپادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن و سور و لهو و سرور بگذرانید و بعد
فراغ از آن امور متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل و حشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت و حضرت صاحب
قرانی نیایید آسمانی در ظاهر بلخ قبه بارگاه باوج مهر و ماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند و از طرفین مستعد جنگ و پیکار شده بخنگ افراشته
در آلات کارزار زدند و در روز اول مردم بسیار فوج پیاده و زمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند و شاه زاده شجاعت
آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرأت و تهور بر ایشان تاخته با وجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب
تعجب دوست و دشمن شد و چشم اصابت عین الکمال بتری بشست پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد جراحان سیخی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند و شاه زاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب نفرمود در روز دیگر که شهسوار عظیم المقدار آفتاب بیرق زرنگار افراخته بعزم تسخیر قلعه
فیروزه کار گردون از جانب دروازه شرق نهضت نمود در راه فرار بر حسری که بر بروج الحصار قرار گرفته خود نمائی میکرد نیکو صاحبقران
کامکار اعلام جنگ و پیکار ارتفاع داده روی بقلعه نهادند و از جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون
تاختند و بعد از عقد و رلوازم ستیز داوری بجای آورده آخر الامر سلوک طریق گریز اختیار کردند و امیر حسین آثار عجز و انکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده
فرموده در حصار فرو بست و زبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک و مال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع
میدارم که بجان امان یابم تا بمکه شتابم و شرف زیارت بیت الله در یافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم و آثام قیام نمایم بکرم ذاتی خسروانه مکه مبارکه
این ملتمس را بسمع رضا جای داد و فرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود اما امیر حسین برین سخن اعتماد
ننمود و میان خوف و رجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده نوکران را بجهتی مشغول ساخته بالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت و چون صبح صادق
رسم غمازی بجای آورد و جمشید خورشید قلعه نهند و ان شب را مسخر گردانید شخصی که اسپ گم کرده بود در طلب گم شده خویش هر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب آنست که بر بالای این مناره برآیم و اطراف و جوانب از دور احتیاط نمایم شاید که اسپ بنظر من درآید و باین خیال روی ببالای مناره آورد
و امیر حسین را آنجا دید و بشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بریان بهیچ پهلوان نمیداد در آن محل از خوف مشتی مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان سر خویش شرط مبالغه بجای آورد هیهات هیهات مشتری تنومند بر زبر کوه الوند
چه سان پنهان ماند و آتش سرکش را بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از مخادیم واجب التعظیم درین محل این بیت را نوشته اند و الحق بغایت نیکو گفته اند
بیت بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا مکنید آشکارا القصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال بآستان صاحبقران
عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید و فوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند امیر حسین چون دید که گروه انبوه
از پیاده و سوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزیده و بنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود اندکی از دامان جامه اش بیرون ماند و طلبکاران ببالای مناره شتافته او را نیافته مراجعت کردند و پی بشگاف دیوار مسجد بردند و امیر حسین را

و امیرحسین را که سر بخدمت دارا و اسکندر فرود نمی آورد دست و گردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه در آوردند ع کدام سر که بران آستانه خاک نشد
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیرحسین افتاد روی بامرا آورده گفت که من از مقام ریختن خون او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته و موکلان
امیرحسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیرحسین را بمن بباید سپرد تا بقصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثناء گفت و شنید صاحبقران ظفرقرین را یاد ایام اتحاد و مصاحبت امیرحسین آمد و رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخسارهٔ مبارکش روان شد امیر اولجایتو اپردی که بواسطهٔ تجارب ایام بر نیک و بد طبقات انام واقف بود دگرباره آنحضرت را امارت نجات امیرحسین از
گرداب بلا تصور کرد و بگوشهٔ چشم بجانب امیر مؤید و کیخسرو ختلانی اشارت نمود و ایشان غرض پرکار دیده را دریافته در عقب امیرحسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند و رشتهٔ حیاتش را بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست و پای او نفکند دو پسر امیرحسین خان سعید و نوروز
سلطان با خانی که دست نشان او بود بهمان روز بقتل رسیدند و دو پسر دیگر جهان ملک و خلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند و چریک منصور بر قلعهٔ هندوان استیلا یافته خزاین و دفاین امیرحسین را با خواتین و متعلقان او باردوی همایون رسانیدند و آنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا بنت امیر بایان سلدوز و اسلام آغا بنت امیر خضر یسوری و طغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد و سونج قتلغ آغا دختر ترمشیرین خان را ببهرام جلایر ارزانی داشت و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر
همایان و دختران امیرحسین را باز دواج امرا و مقربان نامزد فرمود دنیا عروسی است بد مهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند و حریفی است پر چشم
که هر ساعت چشم بر دیگری افکند بیت دل برین پیرزن عشوه گر دهر مبند کین عروسی است که در عقد بسی داماد است و این واقعهٔ عظمی در رمضان سنهٔ ۷۷۱
بوقوع انجامید و حصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید **گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران**
مقرون بحصول اصناف آمال و امانی قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیک بختی حمیده آثاری که ز فیض عدالتش عالم چون بهشت
ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد زآب شمشیر عدل و تیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد ز اهتزاز ریاح لطف کریم در هبوب نسیم و حسن شمیم دوستان را بدر جوانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر
سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم و تقوی را مقتدایان دین و دنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود با ایشان کند همسازی بود غیر
مکرمت کارش پرورانی وفا جامش در ره دین که هست بیچاپیچ نکند غیر خیر و احسان هیچ و چون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فراشان قدر و قضا بساط جهانبانی امیرحسین را در
نوشتند منشیان دیوان و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معمورهٔ توران و ایران را بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائه موافق ایت ئیل که سن شریفش بسی و چهار سال شمسی رسیده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند فخار اولاد خیر الانام
سید برکه و قدوهٔ احفاد ائمهٔ اثنی عشر خان زاده ابو المعالی و خان زاده علی اکبر و اعیان امرا و الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد بن بیان سلدوز و امیر زنده حشم
اپردی و امیر اولجایتو اپردی و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود دغلات و امیر سار بوغا جلایر و امیر جاکو جلایر و شاه شیخ محمد بدخشانی و غیرهم از اشراف و اعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشورگیر اتفاق نمودند و در ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود و در زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب و زینت دادند و سرداران قبایل چنانچه رسم و عادت مغولان است زانو زده زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار و یمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان که شاها ز زیب و فر و تخت و تاج
جهان تا بماند ز آدم نتاج ترا بندگانیم از جان و دل ولی بندگانی ز خدمت خجل نه ما چاکرانیم و تو شهریار که ما بندگان تو خداوندگار و چون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت و جهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین و دفاین امیرحسین را که سالها بسیار بدست حرص و ظلم اندوخته بود بگشاد و مجموع

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوائف خدم را مواهب فراوان و عطایای بیکران داد و بلیت رعیت از اصناف آباد و شد بخشش
سپاهش همه شاد شد و هر یک از امیران و بخشیان را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مفتخر و سرافراز
گردانید و چون از مثال این مهام بازپرداخت حکومت بلخ را بامیر داود پسر جوغام برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول متوطنان آن بلدهٔ فردوس
مانند را مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیهٔ سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم ایردی و کشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از
استماع خبر قتل امیر حسین روزی چند در کستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران ظفر لوا
باعث و محرض گشت و در سنه ٧٧٢ که صاحبقران کشورگشای قوریلتای فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور گورکان خواجه یوسف
و الداو و لجایتو ایردی و تایان بهادر را جهة نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخرد ایشان را مقید گردانید و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش
خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان بطرف شبرغان تافت و بعد از محاصرهٔ آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو
ایردی و بعضی دیگر از اعاظم نوئینان را شفیع جرایم خود ساخته و انجاح زبان شفاعت گشاده امیر تیمور گورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید
و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده حشم نی مرده نی زنده از قلعهٔ شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستادگان پایهٔ سریر سلطنت مصیر
سپرد و پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضهٔ اختیار او نهاد و عنان عزیمت بر
صوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت
ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید و در سنه ٧٧٣ کرت دیگر زنده حشم باغوا خانزاده ابو المعالی ترمذی یاغی شده بتمرد رفت و در آن حدود دست
بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغون شاه بورد الیغی را با لشکری بلیت همه با دل شاد و با ساز
جنگ همه گیتی افروز با نام و ننگ بدفع شر مخالفان بداختر نامزد فرمود و جنود شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر آب آمویه
از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت
قرین دیدند بترسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر تاختند و بعد از آنکه بمیان پل رسیدند آنطرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر
گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت تیرباران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب و اجل در شتاب
خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمرهٔ از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گردون
اساس بمحاصرهٔ شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده چون طلیعهٔ لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار
از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایهٔ سریر اعلی برده زبان شفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرت دیگر
از سر خون زنده حشم در گذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر مسلمیت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت فاخر
در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران ستوده خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن
دیار مظفر و منصور عنان مستقر سریر سلطنت سپهر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنید که زنده حشم و ابو اسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خان
زاده ابو المعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن آفتاب آسمان جهانبانی
گزند رسانند و امرای یرغو حسب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم
که خواهرزادهٔ او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حبالهٔ نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خانزادهٔ ابو
المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم علماء وطن اختیار نموده روی بیثرب آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه
ابو اللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطهٔ شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در افعال او پیدا شود و زنده حشم را مقید

معقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت بیت بنزد خرد این سخن دور نیست که زندان دشمن به از گور نیست

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع

جنگ و رزم حسین صوفی قنقرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون الخیر را
از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کمند همت بر تسخیر آن مملکت انداخته علقه تواجی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق
بالوس جغتای دارد باید که آن را بدیوان سورغتمش خان بازگذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی با آن سخن التفات نکرد و گفت که من این
مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته‌ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و علقه این جواب را بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم
خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی را طراز خلعت کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت
ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبیده تا بخوارزم رفته بهرگونه موعظه و نصیحت حسین صوفی را
از خواب غفلت بیدار سازد و در حضرت یافته بدانجانب شتافت چنانچه سزاوار علماء دین دار تواند بود در طائف نیکخواهی و خیراندیشی بتقدیم رسانید اما
حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه
سنه ثلث وسبعین وسبعمائه بود و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع وسبعین با سپاهی ظفرقرین عازم خوارزم شد و چون ماهچه رایات نصرت آیات پرتو وصول بحدود وسبعمائه
کات انداخت داروغه آن قلعه پیر محمد خواجه سیاول باتفاق قاضی خیوق در حصار خزیده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال آثار روی توجه بقلعه نهاده
و دست باندا ختن تیر و راندن تیغ بر آورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم
گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عطیت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و تبرکات پادشاهانه
بدرگاه عالم پناه فرستاده طالب مصالحه شد در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر
سمرقند پریشان گشته‌اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید
لشکر خود را یاسامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه نصرت انجام بتاخت رفته بودند و صاحب
قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر
آب گرفته راه عبور خوارزمیان بر بست و بعضی تیرانداز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون آنحضرت ناچی کلته و جرغتو و شیخ علی
بهادر و امیر مؤید و اقیمور بهادر و ختای بهادر و ایلچی بهادر را پیش آن آتش آهنگ بعزم جنگ در آب راندند و ایلچی بهادر غرق دریای فنا شد و دیگران در ضمان صحت
و سلامت بساحل نجات رسیده‌اند و آغاز جرسا کردند و متعاقب شجاعت صاحبقران عالی منزلت نیز خواست که مانند برق و باد از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز
مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و اقتدار کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرموده بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه
مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قایم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد
و اظهار برادرانه نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده مشروط بآنکه دختر برادر خود آق صوفی را که سوین
بیگ نام داشت و از دختر جانی اوزبک در وجود آمده بجان زاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد و یوسف منت داشته قبول نمود که هرگاه فرمان صوفی ۴
واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرموده و چون بولایت صغانیان رسید کیخسرو ختلانی را
بموقف بیر عفو حاضر گردانید و گناه بر آن جوان کرفته ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند
و یوسف صوفی را به اقتدار و سوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور گورکان آن زمستان
در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام خضرت آثار برافراخت با سپاهی افزون از ریگ بیابان خوارزم بعزم رزم
یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هرگونه وسائل نوبت دیگر صاحب
قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور گورکان بمستقر دولت مراجعت نمود و

در شوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوای نامیه را بآوردن عماری عروسان گل و ریاحین نامزد کرد صاحبقران
ظفرقرین امیر بایزید کاربرلاس را که از اولاد لالا بن قراچار بود و امیر داود دوغلات و لچاپتور را جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراعظام را
بتعظیم و تکریم نموده خان زاده را بآئینی که از آن لایق تر نتوانند بود بصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قتلغ‌ترکان آغا و سرای ملک خانم را که عروس سمرقند و خان بود با
دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و کمر بستگان آستان سلطنت آشیان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و
سرور قیام نموده رعایا و محترفات دار السلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید
بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهة آن کار اختیار کردند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته ناهید حجله خانی را
با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثنا خوانی و دست نیاز بگوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم
رسانیدند بیت ز بس گوهر و زر که افشانده شد ز بر چیدنش دستها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجلهٔ سپهر عروسان کواکب
جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر نامداری و مقارنه سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست با کمل وجهی و احسن صورتی دست داد
مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بصد آرزو در کنار چه خوش ساعتی گر بسر کام دل نشینند با هم دو آرام دل چه خوشتر از آن در سرای سپهر
که گیرمی در آغوش ماهی بمهر خوش آن روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار **گفتار در بیان بعضی از وقایع و احوال علی
سبیل الایجاز و الاجمال** صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از سرانجام مهام ماوراء النهر و ترکستان عزم تسخیر مغولستان فرمود بروایت
ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط قطغان محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف و برد
بر بنه و دست استیلا بر آورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوان بعالم عقبی و چراگاه عدم برد بنابران حضرت بسمرقند مراجعت فرموده انعقاد توقف
کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته جبه و یسه و امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و
عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای گردانید و در آن یورش قمر الدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست بردسپاه منغلای شکست
یافته پای او بار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس تا موضع پای تاق رفته امیرزاده جهانگیر تا منزل اوج فرمان عنان باز کشید و قمر الدین را
در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل و الوس جدا گردانید و تمامی منازل او را بغارت ید و خاتون میر شمس الدین بویان غار را با دختر ش دلشاد آغا اسیر
ساخته با الای قر اقسماق نظر با دو شاه باتحاق رسانید و صاحبقران مظفرلوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازواج معظمات منتظم گردانید و چندروز بعیش
و سرور گذرانیده بسمرقند باز گشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطهٔ عذری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش بآتش خشم دشمن سوز
محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنابر سببی که هیچ یک از یوسف صوفی خان بانظار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور کورکان با سپاه فراوان
بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغای و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال
قمر الدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون نامچه توق آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایهٔ وصول بر موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات یاغی شده
بگریزان گریخت و فولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسیده ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب پولاد
تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد در تکاپوی ترکن تیز گشته خود را تنها بوی رسانید و رگ جانش را از طبق دلخواه ببرید و مظفر و منصور بار دوی همایون
مراجعت نموده از جماعت امرا که بجانب جته رفته بودند ساری بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل
جلایر و قبچاق بطرف سمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر آقبوقا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهة اعلام آن حال قاصدی همعنان برق و باد
نزد امیر تیمور کورکان فرستاد و ایلچی در موضع خاص بتقبیل بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفر نشان بموجب کلمه العود احمد
معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلای پیشتر روان گشت و شاه زاده در موضع کرامینه بدشمنان پر کینه رسیده بر ایشان غالب آمد و ساربوغا و عادلشاه
گریخته بدشت قبچاق رفتند و ملازمت ارس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که ارس خان به ییلاق رفته بود داوجی پولاد که در دشت قبچاق از
قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و بقمر الدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران مظفرلوا اغوا کردند که بار دیگر

نکاح ۴

صاحب قران ۴

دستور جشن ۴

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که بتصرف امیرزاده عمرشیخ بود درآمد و هزاره قداق از شاه زاده روگردان شده بوی پیوستند و میرزا عمرشیخ در
کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهت اعلام این حال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بتجرد شیوع آن خبر قمر الدین
بازگردید و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین ایستاد و چون میر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمر الدین
غافل بوده تمامی سپاه را بتکامیشی عدار روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و در آن حال قمر الدین با آن چهار هزار سوار از سوی
ازکمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بغرور هرچه تمامتر باستیصال حیات صاحبقران عالی گهر او جهت همت ساخت آنحضرت بتلقین ملهم دولت انتقام
مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی به
دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی درپیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی
شامل حال صاحبقران شده مآثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مأتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده متعاقب آن حال
امرا و لشکریان که بایلغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بتکامیشی قمر الدین منعطف گردانیدند و در آن صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساخته ایل
و الوس از وی بازستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمر الدین و سار بوغا و عادلشاه در سنگیر یغاج بار دیگر بهم پیوسته خواستند که با جمعیتی سازند که نا
گاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسیده همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمر الدین تاخته از پی او بازنگشت تا بر دو تنها ماندند
و قمر الدین عطف عنانی کرده تیری بر اسپ اوچ قرا زد که از پای درافتاد و اوچ قرا سپر در سر کشیده و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد قمر الدین در او بدانسان
دیده گفت وظیفه مردانگی همین است که بجای آوردی از هیچ سوی باین قدر راضی باش و بازگرد و اگر نه در ضرب شست من نگاه کن و تیری انداخت که یک وجب
در سنگ نشست اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و درین یورش امیرزاده عمرشیخ و ختای بهادر بکاشغر رفته آنخطه را
از خضر خواجه اوغلان و خدایداد معزول ساختند و متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران عنان بارگی جهان پوی بمستقر سریر سلطنت
و استقلال منعطف گردانید جهت اصابت عین الکمال از مآل زمانه غدار نیل ملال بر چهره احوال خدام آستان عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران
ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند بنیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاه
زاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه
خوابهای پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه با وقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند
روز اقداح تلخ مذاق اندوه نوشیده و لباس عزا ماتم پوشیده با پنجه دست تسلیم و رضا در جیب شکیبائی زد و جهت ترویح روح شاه زاده اصناف خیرات
و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز بردند و بخاک سپردند و بر سر مرقد شریفش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر میرزاده جهانگیر بیست سال
بود و از او دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاه زاده
بچهل روز متولد شد وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمأیه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سرانجام
امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان
قراجق سرگردان است و آنحضرت برانتخواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در آقسوما گرفته کشتند و سار بوغا که
باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای بپناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش درگذشته
سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد ازین وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمر الدین شده محمد بیگ ولد امیر موسی را که داماد
آنحضرت بود با امیر عباس و آقتیمور بهادر منقلای ساخت و ایشان تا موضع آتی کول رانده و بقمر الدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان درین
یورش تا موضع توجعار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود درآن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و احترام
و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توجعار بسمرقند شتافت حکومت ولایت سغناق و صبران را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه
توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسر وی کشید و میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

ودر اثنای کرّ و فرّ تیر خورده و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان باز نزد حضرت صاحبقران سرافراز رفته گرته بعد از حرمی خدّام سدهٔ
سدره انتما اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بعد ازان فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته بر دست خود زخمی خورده و پای در
وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد در آنحین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوئی نموده و همراه گردانیده
بسمرقند رسانید و خسرو صاحب تائید تجدید اسباب سلطنت او را مرتب ساخته در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالمپناه رسیده و بسلیم
نواب کامیاب از زبان خان بعرض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بما سپارید و الا روی بمیدان کارزار
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را باز گردانید و بالشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار مضرب
خیام نصرت شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بصغناق رسیده فرود آمد در آن اثنا سپهر تیز گرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری بر انگیخته انعقاد برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال امکان نمود بعد ازان حضرت صاحبقران بارق تیمور
و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبیخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان
شب با پسر اروس خان قتال نموده تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خوردند و آغاز جنگ کرده بارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابران عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد ازان اروس
خان بی آنکه قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بازگشت و صاحبقران گیتی ستان نیز خرم و دلخوش بشهرکش رفت و هفتاد روز آنجا بسر برده بار دیگر روی
بتاختن دشت قبچاق آورد و پانزده روزه مسافت قطع کرده صبح دوشنبهٔ بحیران قتش بسر ایل و الوس اروس خان رسید و ایشان را غارت کرده بازگردید
مقارن این حال اروس خان جان بقابض ارواح تسلیم نمود و پسرش توقتیا قائم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را یراق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان مقاتله دست
داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و بر اسپی خنک اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع باو بخشیده بود سوار گشته
خود را بسمرقند رسانید ع یکبار بمرد هر کسی بیچاره جامی بار با   امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر این منوال دید مجدداً پرتو التفات بر تدارک اختلال
احوالش انداخته تومن تیمور اوزبک و پسرش بختی خواجه اوزبک تیمور و غیاث الدین ترخان و ینگی قوچین را مصحوب او بصغناق فرستاد تا در اواخر سنه ۷۷۸
موافق تیلان ئیل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معمول را رعایت کرده ع نثارش بآیین برفشاندند   **ذکر طلوع اختر میرزا شاه رخ از
مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد**   در اواسط تیلان ئیل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حمایت خانه میرسانید
بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سیر میکرد و عرصه پیل رنگ لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد درخت بخت آن زیبندهٔ
تاج و تخت بمیوهٔ مراد دیگر بار بارور گردید و در چمن زندگانی آن دوحهٔ ریاض کامرانی گلی از نو شگفتید بیت چو بخشش باقبال منشور داد   سپهرش یکی نامور
پور داد   یعنی طلیعهٔ طلعت همایون خسرو عالیمکان معین السلطنة والدنیا والدین شاه رخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع
و سبعین و سبعمائه از افق ولادت طلوع نموده دیدهٔ اقبال صاحبقران ستوده خصال را از دیدن آن قرة العین پادشاهی روشنی در افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازهٔ سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم   چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم   و همدرین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال
رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از صغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی نافذ فرمان گردید
و همدرین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبهٔ کعبه مثال و استلام سدهٔ دولت و اقبال سرافراز شد و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و همدرین سال صاحبقران بهمال جهد علیا تومان آغا بنت امیر موسی را در حبالهٔ نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت داخته او معمور گردانید

ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و در آمدن خوارزم بتحت تصرف صاحبقران خجسته صفات

در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری ببخارا فرستاد آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهة باز خواست اینحرکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرد و آنحضرت نامه عتاب آمیز مشتمل مصحوب بیگی بدانصوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنا بران صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق قوی ییل با سپاهی در شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول بظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از فغان کورکه و سورن گوش گردون کر ساختند و نفیر کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند و هر لحظه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ مینوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب چنانست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم به بینیم تا این شتابان سپهر دراین داوری بر که گردد مهر ز بازیچه چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال متسلح و مکمل شده و برباره گیر فلک سیر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را از این عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان نفرموده مانند جمشید خورشید که یکتنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق رانده آواز بر آورد که یوسف صوفی را بگوئید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم مناسب آنکه بقول خود وفا نمائی و از این حصار بیرون آئی تا لحظه با یکدیگر بکوشیم و بخت آزمائی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفته پشیمان گشته دم در کشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز بر آورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از رعایت ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بلطف الهی مفتخر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه صاحبقران والا اثر را نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جادهٔ صحت انحراف یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و از این جهة خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و باقدام غلبه و قهر بشهر در رفته دست بقتل و غارت بر آوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنرمندان را بسمرقند کوچانیدند و بنسبت بدیشان بحرمتی بتقدیم رسانیدند و این فتح نامدار در قوی ییل موافق سنهٔ احدی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ما وراء النهر انعطاف داد و چون بمستقر سریر دولت و اقبال نزول اجلال نمود حصار کش را بنا کرده و در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرای تعمیر فرمود

گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از توران بایران و ذکر استیلاء خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان

صاحبقران وافر مکرمت از کمال علو همت ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده میخواست که هیچ آفریده در منقبت سلطنت با وی مشارکت نماید لاجرم پیوسته بر زبان الهام بیان میگذرانید که عرصه ربع مسکون آن مقدار وسیع نیست که در وی دو پادشاه باشند بیت جهان را بسند است یک شهریار ز بسیار و شو هر نیاید بکار بناء علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای والوس جوچی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در تیرماه سنه ۷۸۲ موافق بیچی ییل امیرزاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امراء عالیجاه و پنجاه قشون از سپاه ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شادمان بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از آثار مدد فضل پروردگار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آئین بیت ز آب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز و ملک محمد ولد خورد ملک حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال بآن آستان جاه و جلال شتافت و بشرف بساط بوسی فایز گشته بسیورغامیشی و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی را نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده سنیه مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید و منصور بملاحظه آنکه لشکر نیشاپور بملک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبه کوسویه تافتند و در
اوایل ذی حجه مذکوره بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمانفرمای بلاد و عباد
از کوسویه بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود و آنگاه عنان عزیمت بصوب فوشنج انعطاف داد
و عساکر نصرت مآثر در منتصف ذی حجه قلعه آن قصبه را در میان گرفتند و فوشنجیان بقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و بکیفیتی جنگهای مردانه کردند پس از آن
حصار منسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن ژاله در کشت زار نه گل ماند آنجا سلامت نه خار بباد فنا رفت چه که چه مه ز نا دانی
پیشوایان ده آنگاه ماهچه رایت ظفر شعار پرتو وصول بر ظاهر بلده هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی بمحاصره
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده بیکفت همه کس جهة محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند نمود
و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا جریک منصور دیوارهای بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندق کندند و حصار ساختند و از طرفین سه
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عناد برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیده جمعی از سالکان
طریق پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی از مجری که آب انجیل شهر درمی آمد قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل
بود برآمده و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و نخست خلیل یساول بفصیل برآمده امرا بر انعقاد یکبار حمله نمودند و خس همت تیز کرده در
عین سستیز خود را در شهربند انداختند و کار مخالفان را که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دید از
نهیب سپاه فیروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیوسار در جنگ اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
درگذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر بگویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل و باره نماید اهل و عیالش
در امان باشند بنابران بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون ننمایند و ملک از مقاومت عاجز گشته سفرا آغاز تردد کردند و بساط
مصالحه تمهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملکزاده را استمالت داده خلع فاخره پوشانیده فرمود که ملک را
بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده از شهر بیرون آید که اگر بمقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دماء رعایا در معرض تضییع افتد
و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت حالت سروریان را از وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه از شهر بیرون آمده غبار بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک را
باصناف الطاف بنواخت و بکلاه و کمر مرصع مفتخر و سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جنت نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرمود و فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بران منقور بود برکنده بار کرده بشهر سبز بردند و آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست کدخدای معتبر بلدهٔ کش کوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه
هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نیشاپور و سبزوار تافت در نواحی نیشاپور امیر ابو مسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و کلات بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نیشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعه آن خطه را از گماشته امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی
حصار را با هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال مثال بدرگاه جاه و جلال اشتابد تا عنایت و التفات یابد و الا
ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین
به ییلاق اولنگ جالتور رفته جهة آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

از کمال غفلت ۲

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخیره سرای قشلاق نمود در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمده و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشاند و صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آقا بیکی لقب داشت وفات یافت و آقا بیکی در خانهٔ محمد بیگ بن امیر موسی بسر میبرد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک پسر ماند سلطان حسین نام القصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدرهٔ بلقیس آیین بغایت حزین گشت و چندروز باقامت مراسم تعزیت پرداخته جهة ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود بیت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چونش توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخیره سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید بسدهٔ سدره آثار رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیگ جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابران حضرت صاحبقران در آخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۲ بود اعلام نصرت نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بحوالی قلعهٔ کلات که مستقر علی بیگ بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی را غارت نموده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت چون نگین در انگشتری فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیگ باظهار عجز و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بتقبیل بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال او گشته اجازت طلبید که بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی بشرف رخصت ارزانی داشته علی بیگ بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده بار شعار خلاف و خطا ظاهر ساخت و امیر تیمور گورکان قلعهٔ قهقهه را که در برابر دروازهٔ کلات بود عمارت فرمود و حاجی خواجه را کوتوال آن حصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راهها را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم تدم و ترشیز متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران انجانی را مشمول انعام و احسان بترکستان کوچانید تا محافظت قلاع انجانی نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سکرات موت نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیهٔ و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمهٔ از خاندان مظفری جهة امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهة اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و از راه رودغه بکبود جامه و شاسمان در آمده امیر ولی مقاومت بآن حضرت در حیز قدرت ندید لاجرم تنسوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان سخندان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید متعاقب بآستان بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت علیهٔ صاحبقرانی گذراند و آنحضرت این ملتمس را قبول نموده از راه شلقان و جرمغان بجلگاه رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیگ جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی رسانید بیان این سخن آنست که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود دشتی خیال نمود که بقدم احتیال خود را در قلعهٔ کلات اندازد با طایفهٔ از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند بر آمد و بجرحی راه غلط کرده جناب شجاعت پناهی در عقبهٔ دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیگ بردند و امیر علی بیگ شیخ علی بهادر را در تعظیم و احترام تمام نمود و خرگاهی بتکلف نزدیک بوثاق خویش برای او نصب کرده شلان بعتین فرمود و زبان بتضرع بگشاد که چون مرا از صاحبقران مظفر لوا در میباید خواست امیر شیخ علی این معنی را قبول نمود و چون رادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیگ و اتباع او را بعرض رسانید و گناه ایشان را عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر کرة بعد اخری جریمهٔ جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیگ بخدمت شتافت و بمزید تربیت و اعزاز و حرمت یافت اما مثال لازم الامتثال بسمت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیر علی را با اولاد همراه آنه و امیر که پسر موکه را داروغه هراة تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر غوری ولد ملک غیاث الدین پیر علی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بشاهرخیه ارسال داشت و ملک غیاث الدین پیر علی را با پسر بزرگترش ملک پیر محمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و هم در آن ایام از اقتضاء تقدیر خالق افلاک و انجم در بلدهٔ فاخرهٔ هراة صورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و بلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیر علی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد را که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیر علی بود بگذاشت و در سنه خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور با زمره از اهل سبزوار و شور بهراة خرامید و ابوسعید بی سعادت با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعهٔ اختیار الدین بردند در آن اثنا امیر کرد داروغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانهٔ بیکدخدا و کشتی بی ناخدا گشت و شیاطین انس از شیشهٔ ضبط بیرون جسته اراذل بر افاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چند نوبت هجوم بدر حصار اختیار الدین برده آتش در آن زدند و مغولان با امید نجات قلعه در گذاشته خود را از بالا بر انداختند و غوریان بی رحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر انتما برسم منغلای روانهٔ هراة گردانید و خود متعاقب بدان جانب در حرکت آمده غوریان تا سر کوچهٔ خیابان امراء منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آنحال امیرزاده میرانشاه نیز رسیده سپاه قیامت اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر را بقتل رسانیده از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از انهاء امیرزاده میرانشاه بر آئینهٔ ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیر علی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوزئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر باره و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پاییز سنه ۷۸۵ امیر تیمور گورکان جهة استماع خبر جسارت غوریان ظفر همعنان نصرت از پی سوء متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت گشاده بمهم اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم هرویان اطلاق کرده بودند نامقدور بود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند در آن اثنا شیخ داود که بحکم امیر تیمور گورکان در اسفزار بحکومت مینمود یاغی گشت و ما چند رایت نصرت شعار پرتو وصول بسبزوار انداخته لشکر قیامت اثر قهرا قسرا قلعهٔ سبزوار را که موسوم بسید آباد بود مسخر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگر متمردان گردد و در آن واقعهٔ هایله در هراة و اسفزار و سبزوار و شور غبار ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده هیچکس مجال تجهیز و تکفین نمییافت القصه چون خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک نیمروز تافت و شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی از قلعه بیرون آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره‌ور گشت و سپاه جوشن پوش پرجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته و جنگ در انداخته در روز ان مسخر ساختند و بسیاری از سیستانیان را بتیغ بیدریغ گذرانیده علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان و تاج قلعهٔ کهی و سراج از شهر بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بسته و صف لشکر آراسته ابواب جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندین اسپ و شتر از لشکر قیامت اثر بزخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشته بقیة السیف مجروح و خسته بشهر جستند و برین قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود منصوره و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که مالک آن ملک بود بپای عجز و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرافراز شتافت و روی بر خاک نهاده بزبان مسکنت عفو و مرحمت مسالت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

از ایشان ۲

بلطف و عنایت مقابل ساخته در وقتی که با لکیتا قلعه بر باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جوانغار مشغولی مینمود ناگاه قرب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون ریختند و تیرباران کرده تیری بران بارگیر صاحبقران رسید و سر بریدند و آنحضرت عنان یکران بقلب سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جیبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بغلبه و قهر مسخر گشته سپاه
قیامت سا بهیب خلقی بی‌نهایت بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا سرب و نحاس و از نفایس و اجناس تا پوست
و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرای قوت غضبی زمام ایالت ویرانه ربع سیستان را بشاه شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و علما و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از طنطنه لشکر قیامت اثر زلزل در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفرپناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زندگانی تومان نکودری و ممقتوی هرکس را که هوس سروری و شرارت در سر داشت
درهم شکست بیت ز فرمان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان کرد در زیر پای و اعلام ظفرشعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفرآثار آن دیار را نیز
بغلبه و قهر در حیز تسخیر کشیده سردار قندهار را از صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیر تیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق فرمود و
جاکو برلاس که در مملکت قندز و بقلان و آنحدود حاکم بود فوت شد و صاحبقران والاگهر آن خبر شنیده مناصب امیر جاکو را بپسرش امیر جهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فضل پروردگار با کوکبه ریاحین و ازهار بصوب چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرمود و کما
ماسند فرموده امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود بیت صعود سوی یمین و فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر ستیز امیر ولی و گریز وی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقاً مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که باستان امیر تیمور گورکان شتابد تا تربیت یابد
اما برین وعده وفا ننمود بنابران امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمائه موافق سیچقان ییل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و ایلچیانی که پیش ازین جهة خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاهزاده پیر محمد بن عمر شیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
انبساط یافته چندروز لوازم سور و سرور تقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران جهان از
راه نسا و درون در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیر ولی را منهزم ساختند و قلعه درون را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار را برانداختند و رایات ظفرنشان از آنجا نیز در حرکت آمده نواحی کبود جامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیر ولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منقلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود در روز بیستم امیر ولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کشش و کوشش نمود اما مغلوب و منهزم بازگردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبخون آورد و بدست جرات چوبها و سیخهائی را که سپاه
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند درهم شکست و بمیان خیام درآمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیر ولی کرت دیگر عنان یکران بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در جرها و چاههائی که جهة سقوط جنود منصور
کنده بودند افتادند و از امراء و اقربا بکوتمور و خدایداد بهادر و غیرهما امیر ولی را کاهیشی کردند و او دل از ملک و مال برگرفته کوچ و متعلقان خود را در کرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری درآمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافتند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بحمایت جنگل و شانک اشجار از
چنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بلقمان پادشاه ارزانی داشته در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم تیزرفتار هوادار
حسن و ثوابت و سیار قلعه غنچه را بی استعمال پیکان خار و دست برد سرپنجه خیار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و بحال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش اقبوقا با بعضی از امراء در آن قلعه بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
بی شائبه اهمال اقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش بیشتر

و تمام حدود آنرا در حیز تسخیر آورد و امیر ۲

بازآمدند و ۲

بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر عطیه بسلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی بهمعنان برق و باد بشیراز
فرستاد و تا عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرده
ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهة کومک و امداد او تعیین پذیرفت انگاه رایت ظفرپناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا مصحوب
امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات و لایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت و انقیاد
مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان آنجا
گذرانیده در زمستان جهة قشلاق عازم بخیر سرای گردید **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد
آذربایجان و عراق** در آن زمستان که بخیر سرای بمن مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان تحریک سلسله
مخالفت قیام نموده بیک پولاد اغلان با عیسی بیک و یغلی بی و قراجی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند ساخته
بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه در بند بجلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی و محمود
خلخالی را که پناه بدانجا برده بودند بر خود حاکم ساختند و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قرب یکهفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت
امراء توقتمش خان غلبه و قهر شهر را مسخر گردانیده امیر ولی و محمود گریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قبچاق دست استیلا بنهب و تاراج برآورده از جور و بیداد
و فسق و فساد آنچه توانستند بتقدیم رسانیدند و هم در آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند چون این
خبر در بخیر سرای بسمع شریف صاحبقران گیتی کشای رسید ظلم و بیدادی که بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور
ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمانین و ثمان و سبعمایه موافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس
بضبط ماوراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امراء عالیشان و سپاهی مانند آب دریا بی کران از جیحون عبور فرمود و بعد از طی منازل و مراحل نواحی فیروزکوه
مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف عتبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و لشکر
نصرت اثر از آنجا بجانب لرکوچک در حرکت آمده ور و جرد را از جهات و اموال تحریر کردند و خرم آباد را اعلکده گردانیدند و بسیاری از دزدان
و مفسدان را بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند تا در بعضی از آن معارک آقتیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی مؤید
سربدار بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آنحال ساروق عادل و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفرپناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشت
بنابران حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانشد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود از
آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران بتبریز رسیده عادل آغا بنابر شکایت امیر محمد سلطانشاه در روز
چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره مقید و مواخذ گردید و هم در آن چند روز دست قضا سجل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاکت امیر ولی دانسته او را بگرفت و با میر قماری اینساق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قماری سر امیر ولی را از
از تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد و تتمه آن بلیت الجناست حواله کاه سرهای هیران بر سر که بپای خود نیایید برند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی
ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرد و بصوب نخجوان
روانشد و از مرند و دره در عبور نموده از آب ارس بپول ضیاء الملک بگذشت و تحصار کرنی رسیده عساکر نصرت مآثر آن قلعه را بجنگ مسخر گردانیدند و شیخ سلطان
حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص را گرفته ویران کردند آنگاه ماهچه رایت ظفرنشان پرتو وصول
بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بئس المهاد فرستاد و حاکم آن قلعه ملک
بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع بر طبق عنقد والوثاق صادر شد که او را مقید نگاهدارند و بعد از آن خسرو جم اقتدار
نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخچیر در جرگه جمع آمد که سپاهی بآن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ راندن فارغ گشتند دست به پشت
جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بود بکشتند و هر چه لاغر بود میگذاشتند و در آن یورش امراء نامدار و نوئینان کامکار اطراف و جوانب ولایت

ولایات گرجستان را تاخته بنیاد کفر و ضلالت بر انداخته سالماً غانماً بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بروفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غرا دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای بلاد و عباد فروغ ایمان بر سراچهٔ
دل بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت متبدل گردانید و بصحت عقیدت فایز شده کلمهٔ توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تائید تالیف
دل بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر ترتیبش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر ضمایم مضافات ارزانی داشت و مقارن
عبودیت و
آنحال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بعظم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آنزمان ممتاز و مستثنی بود بارشاد عقل نیک اندیش که را[2] اخلاص بر
سیمای جان آن از راه انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت قاید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات
بعز عرض رسانید و از جملهٔ نکات بدیعه که بتعظیم عز و حرمت دران ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والاگهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاد تا تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن را شمرد
چو گل شاه بشکفت از کار او ازآن کرده شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داد و زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضهٔ درایتش نهاد ذکر بعضی از وقایع یورش
سه سالهٔ صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهت عصیان و طغیان توقتمش خان در بهار سنهٔ تسع و
ثمانین وسبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکت نمود پادشاه دشت قبچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربیجان روان فرمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تمور و عثمان
عباس را بدفع باغی نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بساره دشت قبچاق رسیده و دست به تیر و کمان
یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند که ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاه
زاده بیک حمله اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت
داده رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگوئید که چون بین الجانبین حق پدری و فرزندی ثابت است میباید که بر پیمان عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جمجاه کمند همت فتح بر قلعهٔ بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار ایدین را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
باطاعت خواند و او سر بحلقهٔ متابعت درآورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن جسته
یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربهٔ آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عزالدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصرالدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی بثبات قدم ورزیدند و تا بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
که الفراد توانا بود
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان القلعه را بقتل رسانیدند و امیر بادیه کار راند خودی تجربه کار[2]
که از اجلهٔ شداد عاد است مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
ابرو و بروت و نصف ریش ناصرالدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی سنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عزالدین بر تقبیل رکاب سرفراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تسطیر یافت بعد ازین وقایع صاحبقران منصور جهت تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بارهٔ جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مفتخر و سرافراز قرین اصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراءالنهر خبر ایلچی بهفده روز رسید و عرض کرد که توقتمش خان باغی گشته دخان طغیان باوج آسمان رسانید بنابران حضرت صاحبقران حکومت
بلاد عراق و فارس را بآل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک

وحیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر چون قمرالدین
و اغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق و مریخ در وبال مشوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان
برنداشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لواء مخالفت برافراشت و بیک یارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و علیسی بیک و ساتقن بهادر را با لشکری گران
بصوب ترکستان فرستاد و آقخواجه اغلان راهمراه سپرکجنیر و ختلانی کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر شتابند و ورا ندیار هرچه یابند بربایند و این اخبار در آن
ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده ازندکان لشکر بسرحد ترکستان
کشیده از آب سیحون بگذشت و در منزل چوکلک که از آنجا تا ازنیج فرسخ شرعی مسافت است بیاغی رسیده جنگی سخت در پیوست و امیرزاده عمر شیخ بنفس نفیس حمله کرده
بر قلب دشمن تاخت و از آنجانب بیرون رفته از لشکر خویش دور افتاد و سپاه میان چون او را ندیدند متوهم گشته پای در طریق گریز نهادند و امیر عباس بزخم تیری مجروح
شده بعد از چند روز وفات یافت اما میرزاده عمر شیخ بسلامت از میان اوزبکان بیرون آمده باندکان شتافت و بار دیگر سپاه متفرق شده را جمع
گردانید و در آن اثنا شنید که انکاتورا برادرزاده امیر حاجی بیک از کنوت ببیرام و تاشکنت لشکر کشیده و تعذیب عباد و افروختن آتش عناد مشغول است بنا
بر آن بتجدید توجه نمود و آنجا معلوم فرمود که مخالفان از راه دیگر بصوب اندکان روان شده اند عنان مراجعت انعطاف داده در کنار آب خسیکت که عبارت
از سیحون است بمغولان رسید و شکست یافته بقلعه اندکان بازگشت و انکاتورا متعاقب بظاهر اندکان شتافته خواست که بمحاصره مشغولی نماید میرزاده عمر
شیخ را عرق حمیت در حرکت آمده مانند شیر خشمناک از قلعه بیرون تاخت و نوبت دیگر محاربتی در غایت صعوبت روی نمود و چون لشکر خصم بسیار بود توکل
بهادر خان اسب شاهزاده را گرفته از معرکه بیرون برد و انکاتورا مصلحت محاصره ندیده راه کاشغرستان پیش گرفت اما امیر سلیمان شاه و امراء عالیجاه چون
از معرکه چوکلک منهزم بسمرقند رفتند بمحافظت شهر مشغول گردیدند و فوجی از لشکر توقتمش خان که از راه خوارزم متوجه ماوراء النهر بودند چون بحدود بخارا
رسیدند بخارا پندار بکاخ دماغ راه داده بقصد محاصره در ظاهر شهر بنشستند و طغابوغای برلاس و ایلمش قوچین که در بخارا بودند قلعه را مضبوط ساخته بمدافعه مشغول
نمودند و چند روز بین الجانبین بمقاتله دست داده چون اوزبکان دانستند که تسخیر شهر تیسیر نمی پذیرد کوچ کرده بخرابی ولایات ماوراء النهر پرداختند
و زنجیر سرای را آتش زده تا کوی تن غارت و تاراج نمودند و این اخبار در شیراز بعرض صاحبقران سرافراز رسیده در ساعت امیر عثمان عباس را با سی هزار سوار
جلادت آثار از راه یزد بجانب سمرقند روان کرد و بنفس نفیس در اواخر محرم الحرام سنه تسعین و سبعمایه روی بمستقر سریر سلطنت آورده در ولایت ری با عز
همایون پیوست و حکومت آن مملکت را بموسی چوکار رجوع نمود و ایالت همدان و قم و کاشان و قزوین را به پیر احمد ساده تفویض فرمود و فیروزکوه و خوار ری
و توابع را با سکندر شیخی عنایت کرد و سمنان و هزارجریب را با میر عزالدین ولد سید عماد الدین مسلم داشت و دامغان را باسم امیر جمشید قارن که از قهستان
خراسان بود رقم زد و چون لقمان پادشاه فوت شده بود استراباد را به پسرش پیر پادشاه داد و جمیع حکام را به تمهید بساط عدل و انصاف وصیت کرده بتعجیل هرچه
تمامتر بخراسان در آمده به مجرد استماع صیت نهضت آنحضرت لشکر دشت دست از ماوراء النهر باز داشته روی بدیار خویش نهادند و چون رایت نصرت
آیت از افق بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران سعادت انتما امرا و سرداران واقعه چوکلک را بموقف یرغو طلبیده شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار
و جمعی را که در آن جنگ سستی کرده گریخته بودند بازخواست بلیغ فرمود و امیر خداداد و شیخ علی بهادر را بتعاقب لشکر توقتمش خان مامور گردانید و ایشان
تا منزل بولان شتافته جمعی از دشمنان را کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد چون صاحبقران
والاتبار نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده درهای انصاف و آزرم فرو بسته اند بنابر آن دفع شر آن جماعت را بر ذمه همت پادشاهانه
لازم نمود و در سنه تسعین و سبعمایه موافق لوی ییل بآنجانب نهضت فرمود و مخالفان بر این معنی اطلاع یافته طریق صواب منحصر در فرار دانستند و بر جناح استعجال
بدشت قبچاق شتافته بتوقتمش خان پیوستند و صاحبقران بی همال بدولت و اقبال در خوارزم نزول اجلال فرموده امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه
و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر را با سپاهی پر تهور بتکامیشی مخالفان ارسال داشت و ایشان از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده بدشمنان رسیدند

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته سالما غانما باز گردیدند آنگاه صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراء النهر کوچانیده عنان عزیمت بمستقر
سریر سلطنت معطوف گردانید و خوارزم مدت سه سال بمرتبه ویران بود که هرچند سپهر دوار در گرد آن ولایت گردید دیده اعتبارش ساکن داری و نافخ ناری
در آن حدود دمی ندید و خسرو صاحب تایید بعد از مراجعت از دشت قبچاق در سنه ۷۹۳ همت بر تعمیر آن ولایت مصروف داشته موسی پسر جنگی قوچین را بدانجانب
فرستاد تا خوارزم را بحال عمارت باز آورد و از جمله وقایعی که در اثناء یورش خوارزم روی نمود یکی آنکه محمد میرکه ولد شیر بهرام که بشرف مصاهرت امیر تیمور
گورکان مشرف بود و سلطان بخت بیگم را در حباله نکاح داشت و در ولایت ختلان رایت حکومت می افراشت بسبب تلقین بخت بد یاغی شد و از سمرقند
بحصار شادمان گریخته خانه داد ملک برلاس و اقبیمور بهادر را غارت کرده جمیع خزانه خاصه پادشاهی را تصرف نموده جمعی از اوباش که بحبال پرخاش برو جمع گشته
بودند بخشید و متشمر جنگ و قتال گردید امیرزاده عمر شیخ بر این معنی مطلع شده از سمرقند بدانجانب نهضت نمود و بمجرد آوازه توجه شاهزاده سلک جمعیت محمد میرکه بهادر
از هم گسیخته هر طایفه بطرفی گریختند و محمد میرکه بختلان رفته از آنجا ببدخشان شتافت و حاکم آن سرزمین شاه بهاء الدین دست رد بر سینه امیدش باز نهاده
میرکه خائب و خاسر از در دروازه بازگشت و در اثناء راه عثمان پسر اردوع میرکه بسمرقند میرفت بسر چشمه رسیده محمد میرکه را دید که با چهار نوکر بر نشسته
و اسپان را بعلف گذاشته فی الحال او را گرفته بامیرزاده عمر شیخ که در ختلان بود خبر فرستاد و فرمان شاهزاده نفاذ یافته محمد میرکه بقتل رسید دیگر آنکه در آن
ایام که رایات نصرت آیات متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در بخارا بیمار گشته وفات یافت و نعش او را بجلکا کش نقل کرده در گنبدی که از محمد تاش
بود دفن نمودند و چون امیر تیمور گورکان از خوارزم قرین سعادت و اقبال بمستقر عز و جلال رسید طوی عظیم فرمود و ولد سیورغتمش خان سلطان محمود را
بخانی برداشت و اشارت کرد تا نامش را علی الرسم بر اوایل مناشیر نوشتند و در اواخر سنه مذکوره توقتمش خان بعزم رزم امیر تیمور گورکان با سپاهی
فراوان متوجه ترکستان گشته تا سبی و صبران عنان تکاور باز کشید و منغلای لشکر او که سرکرده ایشان ایلتیمش اوغلان بود بزرنوق رسید و صاحبقران گیتی ستان
از طغیان مخالفان خبر یافته با وجود شدت برودت هوا و کثرت برف و باران در سرما متوجه دفع ایشان شده صباحی که خورشید خنجر گذار اعلام زرنگار
برافراخته متوجه مواکب کواکب بود ناگاه بر سر ایلتیمش و لشکر توقتمش راندند و ایلتیمش مجال قتال و جدال نایافته هزیمت غنیمت دانست و جنود ظفر ورود
او را تعاقب نموده بسیاری از اوزبکان بر تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم تیغ آتش فشان خود را در آب خجند انداخته خاک وجود ایشان
بباد فنا نابود شد و حضرت صاحبقران از آن منزل معاودت فرموده در ماه صفر سنه ۷۹۱ در منزل آقار فرود آمد و چون از فر طلعت سلطان فروردین
و هجوم سپاه سبزه و ریاحین لشکر سرما از فضاء صحرا و بساتین رخت هزیمت بربست در ماه ربیع الاول سال مذکور موافق اوایل ئیلان ئیل حضرت صاحب
قران نوبت دیگر بزین ملک ستانی نشست و در آب سیحون پل بسته عبور نموده تیمور قتلغ اوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای پیش
فرستاد و ایشان شبیخون بر مقدمه سپاه توقتمش خان زده جمعی بکشتند از ایشان فزون از شمار و بقیة السیف بلطایف الحیل خود را به توقتمش خان رسانیده
و کیفیت حال معروض گردانیده اقدام ثبات و قرارش بهمت تزلزل پذیرفت و با وجود لشکری در غایت کثرت و وفور استعداد و ابهت عنان
عزیمت بصوب هزیمت منعطف ساخته راه دشت قبچاق پیش گرفت و امیر تیمور گورکان بر فرار مخالفان اطلاع یافته عنان بکاهلی ایشان تافت و فوج اول
سپاه منصور بجغداولی توقتمش خان رسیده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و سالما غانما بازگشته در اثناء طی بیابان بقعه درخان که با صد خانه دار نشسته
بود دو چار خوردند و او را گرفته در موضع اقسو ما بدرگاه پادشاه مظفر لوا رسانیدند و امیر تیمور گورکان از آنجا کوچ فرموده موضع آل قشونان معسکر همایون
گشت و در آن منزل خبر رسید که حاجی بیک جونی قربانی که از حضرت صاحبقرانی تربیت یافته بود و در قلعه طوس حکومت مینمود و ملوک سربدار که بحکم میران
زاده میرانشاه حاکم سبزوار بودند یاغی شده اند و بواسطه شآمت افعال ایشان دیار خراسان پر فتنه و آشوب است و صاحبقران والا اقتدار امیرزاده میران
شاه را جهة دفع شر آن جماعت بصوب خراسان فرستاد و شاهزاده بهمعنان ظفر و اقبال رایت نهضت برافراخته چون بسمرقند رسید بنابر ملاحظه مادة
فساد خراسانیان ملک پیر محمد ولد ملک غیاث الدین پیر علی را با دو پسرش زین العابدین و محمود شربت شهادت چشانید آنگاه از آب آمویه گذشته
باتفاق والی هرات امیر اقبوغا متوجه دشمنان شده مهم ایشان را بر طبق دلخواه دوستان ساخت و ملوک سربدار و حاجی بیک فرار بر قرار اختیار کرده حاجی
بیک بدست سادات هزار جریب گرفتار گشت و بقیة بدرگاه عالمپناه رسیده کشته شدند و امیرزاده میرانشاه بعد از فتح طوس قریب ده هزار کس از مردم

انجامید بقتل رسانید و دود از دودمان اهل ناموس برآورده حکومت آن ویرانه را بپهلوان بایزید عسس که در زندان حاجی بیک معتقد بود تفویض نمود آنگاه بهزار رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید و در سنه ۷۹۰ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما امرا و نوئینان زانو زده متفق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان مینماید که نخست بمغولستان رفته مواد استظهار و اعتضاد دولت توغلقتمور خان و خضر خواجه اوغلان و انکا توره را منقطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و صاحبقران مظفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکوره بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان اسفندیار آثار و نوئینان رستم کردار را از طرف سمرقند با جنود نامعدود باطراف و اکناف و لایات خضر خواجه اوغلان و انکا توره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بنعل توسن عالم گرد و سم سمند جهان نورد پیموده پیکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارتیده و عیال و اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه صاحبقران عالیجاه میرزا سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را با جمعی دیگر از امرای عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای جلادت و پهلوانی پیموده چون بقرتاقال که یورت انکا توره بود رسیدند شنیدند که اولجایبوغا چلکاچی که با چهار صد سوار بشیر نخجیرگری رفته بود در شکارگاهی با قمر الدین دوچار خورده جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و ملش و پکیش را ارسال داشتند و ایشان تا رزمگاه شتافته از کشتها پشتها دیدند و از قوم مغول شخصی یافتند زخمدار که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای انجی بوجی رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر مانند باد صرصر از عقبش در حرکت آمدند و بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف تولس که بمورد قاقم انجا میباشد گریخته و امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تمغا بنام ایشان بر درختان آن بیشه نهادند آنگاه عنان مراجعت انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادتمند فایز شدند و چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از آن مهم جمعیت کلی حاصل نمود رایات نصرت آیات در ضمان عنایت واهب العطیات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار و بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت قبچاق و ذکر بعضی از امور که در اثناء راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرافرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز آئین بمسامع سالکان طریق یقین میرساند الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار این فریده مجیده فروغ اللمعی بر پیشگاه ضمیر هوشمندان آگاه مینماید که نضارت روضه دولت و اقبال از سر چشمه شمشیر آبدار و اضاءت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب آثار بر روشنی دیده امید و غبار معرکه پیکار توان دید و فروغ حدقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشید از میان تیغ جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد گردد بریاض ملک دایم دلشاد در سایه شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران ستوده خصالست که از مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرات شمشیر مصقول میدید و پیوسته از عزایم متوالی بدرجات مفاخر معالی فایز میگردید بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند بنا بر علی هذا در پاییز سنه اثنی و تسعین و سبعمایه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر نخجان و لشکریان را بانعام اسپ و زره و جوشن و مغفر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق کرده در آن اثنا مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف جست و مرضش اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفاء کلی قرین ذات خجسته صفات گشته مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان باردوی ظفر نشان ملحق شد و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود فرمان صاحبقران باستحقاق در باب امضاء سفر دشت قبچاق نفاذ یافته مع بجنبید ایران و توران ز جای و با بخت لوای کشورگشای آغاز طی منازل و قطع مراحل کرده چون بموضع قرا سمان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان بآستان اقبال ایشان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمده یکدست شنقار و نه سر اسپ راهوار پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند ملخص سخن آنکه توقتمش اظهار

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقهٔ انقیاد و اطاعت بیرون نیارد ثبت یکی بنده باشد بفرمان
شاه نپیچید دگر سر ز پیمان شاه امیر تیمور گورکان بدان سخنان التفاتی نکرده بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از اینجانب نسبت بتوقتمش
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باعتذار و استعفا
میکشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان ازو مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید ثبت زبان و دل او بهم راست نیست فریب است این قول و درخواست
و ایلچیان را طوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر بارهٔ کوه پیکر نشسته متوجه دشت گشت
و روز چهارشنبه ۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شد و امیر تیمور گورکان جهة نظارهٔ
دشت قبچاق که ششصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار بنظرش در آمد و فرمود که لشکریان
سنگ آوردند و در آن محل منارهٔ بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بر آن مثبت ساختند و روز دیگر از آن
منزل نیز کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب ییلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع انا قراغوی محل نزول دلیران رزمجوی گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا آن غایت چهار ماه گذشته بود بمقتضای تمام آذوقهٔ لشکریان را یافت و چون آن دشت از آبادانی و زراعت بسیار دور است
در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یکسر گوسفند بصد دینار کپکی رسید و ایضاً قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرد و اکثر افراد لشکریان در آن بیابان تخم مرغان و گیاهی که شایستهٔ خوردن بود میگذرانیدند و بمعنی ضمیر منیر خسرو جهانگیر وضوح
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی بسمت نفاذ پذیرفت که با امرا و تومان و هزارجات و دهجات جار رسانند که هیچ
آفریده نان و کماج و نقرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ به بلماق قناعت نماید و امرا بتجربه فرموده از یکمن آرد بسنگ انبار که کنایت از هشت من شرعیست با انضمام
مقداری سبزی شصت کاسه بلماق از دیگ بیرون آمد و مقرر شد که هر یک از متعینان مانند سایر افراد الناس روزی بیک کاسه بلماق اکتفا کنند لاجرم
جمعی از گردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بطرفی بلماق سر فرود می آوردند مثنوی شکمها فتاد از پی خشک و تر
چو انبان دریوزه گر در بدر گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم که همسایهٔ گوشت بود است پشم و صاحبقران ستوده مآثر بملاحظهٔ آنکه توشه و ماکول در قشون
ملازمان همایون پیدا شود در روز دوشنبه غرهٔ جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا برانغار و جوانغار بجرگه روان شدند و آنمقدار صید راندند که
چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند
و لاغر را میگذاشتند و در آن صیدگاه نوعی از آهو یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آن را بکین گویند القصه مدتی قوت
سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چند دید و متفکر بود که آیا
کدام یک از امرا و سران لشکر را منقلای گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آنحضرت رای بوی رجوع فرمایند و این جرأت از آن
شاهزادهٔ بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظما امرا و تویغیان پیشتر روانه شد و شب و روز کوچهای دور کرده تفحص
کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در بعضی مواضع آتش افروخته دیدیم و هرچند تفتیش کردیم از فردی زنده
آتش نیافتیم ع اگرچه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا اعلام نموده آنحضرت
بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنقلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد
آورده هرچند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بقوت دولت روزافزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بخبرگیری روان فرمود و داود دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسپ رانده در شب دوم الاجوقی چند دید و در پس پشته پنهان
شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده بطرفی روانشد شیخ داود او را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را کمر ترکش
زرنگار و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

بمغول آنرا قندغای می گویند ۳

ستوران ۲

گرفته ۲

و از خان خبری نداریم اما چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است بسر میبرند و نمیدانیم که چه کسانند امیر تیمور گورکان عبد خواجه
یاسی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجو قهار اکو جاینده بار دور سانند و قماری بیاول را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بجنگ آورند
و قماری با آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده
و چند مرحله دیگر پیموده صباح دوشنبه غره رجب بکنار آب ایبک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طائفه بر روی جسر و زمره از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنا بران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و بر این منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور گورکان چیبها بخش کرده
و بسیار بسرداران بخشید و بیشتر فرا میدید و قراولان شخصی گرفته بنظر انور رسانیدند چون از وی خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آزوق نایابست لاجرم میخواهد که شما را بیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفت کشته گشت بعد از آن مبشر را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نمود جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بدانجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور گورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجعان رستم توان بقراولی تعیین
فرمود و ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کل ولای عظیم گذشته با میر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را از زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر کوه شکوه بجانب آنجماعت روان گردانید و مخالفان از آنجانب پشته بپایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان بر آمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور را بر این حال مطلع گردانیدند امیر تیمور بر ان پشته بر آمده بنابر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای باز کشید و اشارت فرمود تا مردم او بیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اما چون بر قلت اتباع امیر ایکو تیمور وقوف
یافتند عنان ریز بجانب او شتافتند بیت ستیزه کنان در خروش آمدند چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را انقدار باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند تا خود بپای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب
بر روی زمین افتاد بیت پریشان شدش ترک و تارک به تیغ بگردون بر آمد فغان و دریغ و در آن معرکه هر ملک سیر یادگار برلاس و رمضان
خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آنحال ماهچه علم همایون فال صاحبقران ستوده خصال با طائفه از ابطال جبال پیکر پرتو وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور گورکان
باردوی نصرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرافراز گردانید
و خویشان امیر ایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک ولد تقجهای ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بدو
و چون قرب شش ماه بود که رایات نصرت مآل بصوب شمال مسافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح صادق لامع میگشت
و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بحسب اقتضای شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود نظم بیابان نوردیدن از حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت در آن ناحیت آخرش داد کام که بودی در آن توامان صبح و شام در آن بیکران وادی بوالعجب نمی بود در بعضی
اوقات شب القصه چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود تحقیق پیوست که توقتمش خان بعبور ویرانی عساکر منصور بجنگ نمی ایستد و ایشان را
بطرف خود میکشد امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رسانند تا ایشان را توقف ضرورت شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند **گفتار در بیان
تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه** صباح روز استفتاح که لوای کشور گشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
تعبیه سپاه نصرت علیه گردید و در موضع قندرچه هفت قول ترتیب داد و در تمام یاساهای هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد و قول
اول بفر طلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

وسیم بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین تزئین گرفته او نیز بدست راست شتافت و
قول پنجم بعقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم شده و جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر نیز بصولت و صلابت امراء عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه درگذشت
مثنوی براراست صاحبقران هفت صف عنان سمند سعادت بکف بران هفت سد سکندر اساس مهندس شده هفت اختر شناس دران هفت البرز
پولادپوش نهان هفت دریای آتش بجوش و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان بیت ببیشت تکاور درآورد پای برآورد آواز رویینه نای
وقلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادکان جوجی نژاد مثل تاشتمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش و بیک پولاد اوغلان و علی اوغلان و امراء شجاعت
نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و اقتاد و آقبوته و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات وحسن بیک و سرای وکوکه بوغا
و یغلی بی بهترین و قونقور بی از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام استکبار برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج محیط صلابت درآمد
بموج جهانی درآهن چه دریای قیر ز دستور چینگیز آیین پذیر زریگ بیابان فزون لشکری ز جوجی نژاد انش سرسری همه دشت زادان درنده
خوی ربوده ز شیران درنده گوی همه روز دشمان دیر آشتی بسر رشته خشم سر رشته پنداشتی وچون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان را
فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام بنصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند
و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن دشمن بند انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و
حیرت صف آرای گشته بنیاد حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و درین وقتی که چون از غمام تیغ ملمعه سهام باران از جوف میغ فرو میبارید و
سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان هر طرف میگردید صاحبقران پاک اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گذارد و
روی نیاز بر خاک استکانت سود و بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک ملک بخش تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض
حاجات مثنوی نشست از تهور به پشت سمند برآمد چو خور بر سپهر بلند گرفته بکف تیغ ممار اگذار عنان تافت سوی صف کارزار [2] ودران حین
ثمره شجره نبوت و شعبه دوحه فتوت امیر سید برکه و از مشایخ عظام جام نقاوه خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین
اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا برآورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسئلت
نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بحضرت و کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتداء بسنت سنیه قاید اندار میدان
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوة اتمها و انماها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان
گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امراء ظفر پناه تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا
وا‌ثرون اختر تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند زبانه سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و باد
حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضاء صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته اندشت بلند کشته از کوه الوند درگذشت
نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب درو کشته سرها بسان حباب شد از کشته در هر طرف پشته به هر پشته افتاده سرگشته آخر الامر مبارزان موکب ظفر
پناه بضرب اسنه و سیوف صفوف لشکر دشت را درهم شکسته و توقتمش خان بمقاومت صاحبقران گردون قدرت در خیر مکنت خویش ندیده بر شاه
زاده و امیر تیمور عمر شیخ بها در حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای برجا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار کردانید و توقتمش
خان از آنجانب نیز عنان برتافته بر سر هر اراباسند ورشتافت و تیرباران کرده انجاعت را از پیش برداشت و در پی لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان
دلاور صف کشید و چکه تواچی از عقب صاحبقران مظفر لوا که گریختگان را تعاقب نموده تاخته این خبر بعرض رسانید و متعاقب چکه قاصدی از پیش امیر
زاده عمر شیخ آمده جهة همان مصلحت کومک طلب بید بنابران امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن خدیو رستم نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر چه نخجیر
روبه ز میدان شیر ولا عجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم سپاه کواکب بریزد زهم وشامت کفران نعمت پادشاه صاحب تایید شامل حال
توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت به تیغ مبید ریغ کشته گشته بفحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

و جبینه اوغلان ۲
اوغلان ۲

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث وتسعین وسبعمائة روی نمود و صاحبقران ظفر لوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند و بر غایت انعام و عنایت آنحضرت مفتخر و سرافراز شده رایات مباهات برافراختند و حضرت صاحبقرانی مراسم محامد جناب جلال سبحانی بجای آورده و شکر آن موهبت درم و دینار بسیار ایثار کرد و از تمامی لشکر از هر ده نفر هفت نفر برگزیده بکامیابی دشمنان ارسال داشت و آن سپاه فیروز جنگ از عقب اعدا شتافته نزدیک آب آتل بدیشان رسیدند و جمعی کثیر از گریختگان بر تیغ بیدریغ گذرانیدند و اوزبکان را از بیم شمشیر آبدار آتشبار خرمن زندگانی بسوخت و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرو می نشاند بیت سیل خشم و آتش قهرت چو زهر قاتل است   در میان آب و آتش زندگانی مشکل است   و توقتمش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس با صحرای اورتوبه شتافته و بیست و شش روز علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد بیت زبس عیش و نشاط و کامرانی   جهان را تازه شد روز جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون مهم توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت اثر جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرمود و لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران قطع مسافت میکردند و منزل بمنزل خرم و خوشدل راه پیموده لوازم نشاط و شادمانی بجای می آوردند و از جملهٔ مواد عیش و عشرت که سپاه ظفر پناه را در آن سفر میسر گشته بود یکی خرگاه گوتره است که در وقت نزول و ارتحال آنرا از هم نمیگشایند و بر گردون بسته بهر طرف میخواهند میبرند بنابران هر یک از سپاهیان در هم چنان خانه با جانانه دست در آغوش کرده روی بمقصد داشت و بکام دل همت بر استیفاء لذات نفسانی میگماشت و بعد از عبور از آب اتیق صاحبقران ظفر قرین ضبط اغرق را بعهدهٔ امیر حاجی سیف الدین گذاشته بنفس نفیس بر جناح استعجال روانشد و در ذیقعده سنه ۷۹۳ در ضمان دولت و اقبال باترار رسید و از آب سیحون عبور فرموده سمرقند فردوس مانند را محل نزول همایون گردانید و بعد از چندروز که ببسط بساط نشاط پرداخت امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان روان ساخت و خود بتاشکنت شتافته طرح قشلاق انداخت در محرم سنه اربع وتسعین وسبعمائه امیر حاجی سیف الدین با تمامی سپاه ظفر قرین بتاشکنت رسید و چون امیر تیمور گورکان زمستان را در آن ولایت بپایان رسانید مانند خسرو خاوری پرتو التفات به بیت الشرف خویش افکند و بجانب سمرقند روان شده صحرای اقار از غبار مواکب فیروزی شعار مشکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر بایالت ولایات زابلستان سرفراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از شاهزادگان عالیمقدار پرداخته چندروز بساط جشن و سرور و نشاط و سور مبسوط ساخت و چون از آن امر فارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله برافراخت بیت سعادت قرین توسن بخت رام   عروس ظفر ملو کر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجسالهٔ صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک ملک اوست قدیم

جمشید خورشید کلاه و رنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال اوست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب نشتابد شب ظلمت اندوز جهانیان را بروز بهجت افروز نتواند رسانید و ماه عالیجاه که مواکب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه اوست تا هر شب بپای ظلمت ساحت وسیع فلک منیع نه پیماید هلال ذات ناقص خود را بدری کامل نتواند گردانید مثنوی خور که مسند ز چرخ چارم ساخت   هر سحر رایت سفر افراخت   تا ز نورش جهان ظلمانی   گشت همچون بهشت نورانی   ماه عالم نورد تا هر شب   ننهد پای در طریق طلب   نرهد از حضیض برج وبال   نرسد سوی خانهٔ اقبال   تقریب این تشبیب آنکه چون صاحبقران آفاق بعد از مراجعت از یورش دشت قپچاق چند روزی در سمرقند بعیش و نشاط بگذرانید عزم جزم فرمود که کرت دیگر بولایات ایران عبور نماید و هر کس را که در غیبت موکب همایون پای از حد خود فراتر نهاده باشد بسر پنجهٔ غضب تادیب فرماید بنابران فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تواچیان جار بلشکریان رسانند که استعداد یورش پنجساله کرده در سایهٔ علم بلند پایه مجتمع شوند و بعد از جمعیت سپاه و یراق خدام درگاه در روز جمعه پانزدهم رجب سنه اربع وتسعین وسبعمائه موافق پیچی ئیل نهضت همایون اتفاق افتاد و در یکشنبه غرهٔ شعبان مزاج اشرف از نهج اعتدال انحراف دست داد و تا یکشنبه منتصف ماه مذکور مرض امتداد یافته در شب برات بیمن مداوای اطبای مسیحا نفس بلکه بمحض عنایت حکیم شفا

موکب نصرت نشان بهیبت سعادت و اقبال ملازم جنود فتح و فیروزی ملازم اعلام اسلام

شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان واذا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از مزاج بی ندکه داخل ولایت
بخاراست و در اوقات مرض آنجا اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان عساکر سعادت و اقبال ملازم ظفر اعلام از
آب آمویه عبور نموده منازل و مراحل قطع فرموده روز دوشنبه بیستم شوال حوالی استراباد معسکر اقبال آمال گشت و در همان روز مرتضی ممالک اسلام سید رکن
که پیش ازین برسم رسالت نزد اولاد سید قوام الدین رفته بود باز آمد سید غیاث الدین ولد سید کمال الدین را بپارگاه جهان پناه رسانید و چون سید کمال
الدین خود از ملازمت تقاعد نموده بود آتش غضب امیر تیمور گورکان اشتعال یافته بمازندران شتافت و چنانچه مذکور شد قلعه ماهانه سر را که در جبال فرح بخش آمل
و محل تحصن اولاد سید قوام الدین بود گرفته سادات را بماوراء النهر فرستاد آنگاه عنان عزیمت بجانب جرجان تافته در بیستم محرم الحرام سنه خمس و تسعین
و سبعمائه منزل شاسمان از فر نزول صاحبقران کامران غیرت افضای ساحت آسمان شد و ایالت ساری را بجمشید قارن مفوض گردانید و آمل را باسکندر شیخی ولد
افراسیاب جلابی مسلم داشت و در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از آنجا کوچ فرموده از راه دامغان و سمنان بری رفت و حکم همایون شرف نفاذ یافت
که شاهزادگان عالیمکان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد ابنا امیرزاده جهانگیر سپاه مغولی را سر کرده پیشتر بعراق روند و ایشان بقزوین و سلطانیه
رفته و کل آن مملکت را از خار طغیان مفسدان پاک ساخته از سلطانیه بکردستان شتافتند و بدفع شر قطاع الطریق آن کوهستان قیام نموده در بعضی
از آن مواضع شیخ علی بهادر بضرب کارد کردی که بجرحی بود از عالم رحلت فرمود و شاهزادگان را با میر ابراهیم شاه که حاکم کردستان بود صورت مصالحه
روی نموده عنان بکران بملازمت حضرت صاحبقران انعطاف دادند در خلال این احوال پادشاه مسموع حضار شد که ملک عز الدین والی لرستان
حقوق را بعقوق مبدل ساخته در وادی مخالفت سلوک مینماید بنابر آن بنفس همایون متوجه دفع او گشت و بعد از نزول در خرم آباد ملک عز الدین دست
از ملک و مال بازداشته روی بصوب گریز نهاد و آنحضرت از لرستان لشکر بشوشتر کشیده در روز چهارشنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره از آب چهاردانگ
عبور نموده و بظاهر شهر در میان گلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد با لشکر مغولی در آن منزل بموکب همایون پیوستند آنگاه پادشاه
عالیجاه بصوب شیراز خرامید و بموجبی که در جزو ثانی ازین مجلد مذکور شد شاه منصور را مغلوب بلکه مقتول گردانید مقارن نصرت و اعزاز بشیراز رفت و تمامی
حکام آل مظفر در آن بلده بملازمت مبادرت نموده بعد از چند روز مواخذ گشتند و حکومت شیراز تعلق بامیرزاده عمر شیخ گرفته لواء کشورگشا در
روز جمعه ۲ جمادی الاخری بجانب صفهان در حرکت آمد و در موضع تو شته یا ما هیار فرمان شهریار کامکار بقتل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه
هشتم رجب الحکام عالمیقام بقتل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز
پنجشنبه دهم در صفهان نزول نمود بیت روان باجبران پایمال حادثه شد هنوز غمزه خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان بفتح بلاد عراق و آذر
بایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دارالسلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرد آنحضرت
کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه سبعمائه و نود و پنج از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت
مهیمن منان بفضای دلگشای آن ولایت رسید و چند روز بسط بساط عیش و نشاط انبساط داده زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو را با توابع
و لواحق در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار معز الدین میرانشاه نهاد و در روز سه شنبه سیم شهر شعبان از همدان نهضت فرموده در اثنای راه چند گاه بنشاط
صید و شکار پرداخت و در اوایل ماه مبارک رمضان بدشت قولاغی شتافته با ساروق محمد ترکمان و حشم آن که بحصار علیشکر تحصن جسته بودند پیکار فرموده
آن گروه را منهزم ساخت و غنیمت بی نهایت گرفته شیخ تیمور بهادر ترکمانان را تعاقب نموده و جمعی کثیر از ایشان کشته بموکب همایون پیوست و روز یکشنبه
دهم رمضان صاحبقران گیتی ستان از دشت قولاغی بازگشته بآق بلاق شتافت و بقیه آن ماه در آن مکان بپایان رسانید و در یک شنبه غره شوال به
شرایط و لوازم روز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ عبدالرحمن اسفراینی که از اعاظم مشایخ روزگار بود از نزد سلطان احمد جلایر برسم رسالت تشریف آورد
و امیر تیمور گورکان تعظیم و احترام آن بزرگ قیام و اقدام فرمود و شیخ پیغام والی دارالسلام را بعبارتی لایق ادا کرد و پیشکشی که آورده بود عرض نمود
و چون سلطان احمد ملتزم خطبه و سکه نشده بود هدایا و تحف او منظور نظر قبول امیر تیمور گورکان نگشت و شیخ بخلعت خاص و انعام اسب و زر نوازش

یافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد آنگاه تواچیان بموجب فرمان جار بلشکریان رسانیدند که مصلحت نمود از جمله هر یک دو شاخ ترتیب نمایند و روز جمعه ۱۳ شهر شوال موافق قوی ییل نهضت همایون از آق یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روزه طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی که بعقبه ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان بفرموده سلطان احمد جلایر کبوتری به بطرف بغداد پرانیده‌اند و کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابران فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعه دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سپاهی که ما سپاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرانشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده‌اند و آن نامه را بعینه بستند بر بال مرغی دیگر که بغدادیان را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعه رقعه اول مضطرب گشته احمال و اثقال را از دجله بگذرانیده و از دیدن رقعه ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سواره ایستاده انتظار میکشید و از ینجانب صاحبقران گیتی ستان ایلغار فرموده بیک نهضت بیست و سه فرسنج مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر بدرید از هم سپهر اثیر سراسیمه گشتند بغدادیان به بستند بر عزم جستن میان و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد اما لشکریان بسفینه التفات نکردند و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصه سلطان احمد که بشمس نام داشت نشسته از آب عبور نمود و داعیه داشت که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدرخواست بسیار آنحضرت را باز گردانیده بکامیابی تاغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب می شتافتند تا دشت کربلا اینباج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد با دویست مرد جلد عنان بحرب تونیان تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست تیر و کمان برده شبه کردند بیت زپیکان چنان آتش افروختند که پر ملک بر فلک سوختند گذر کرد تیر از زره‌ها چنان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بآن وسیله جان تبک پا بیرون بردند و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبه کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبدالله حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت زخاک درش چهره آراستند همه یافتند آنچه میخواستند و صاحبقران کامران قرب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیده و داد عیش و نشاط داده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق درکشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می با شط بغداد بیار دجله عمر سبک تر و تازه خوش میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار

ذکر فتح قلعه تکریت بیمن دولت صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی دیگر از بلاد عرب

چون بغداد بحوزه تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی از آنجا بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته‌اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و کمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده در بیست و چهارم ذی حجه سنه خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۹۶ بظاهر قلعه تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازه وصول موکب ظفر قرین وقوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیه خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون نیامد و بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از آنجهت نسیم انتقام شعله غضب جهانسوز را بر افروخته دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب جنگ

جنگ درانداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواچیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را طناب زده بامرا
و ارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پرکار داشته بروج الحصار را مشبک سازند و آنجماعت بجد هرچه تمامتر بدان کار اشتغال نمودند و
اراضی تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدهٔ این حال دانست که مهم خالی از اشکالی نیست لاجرم مادر و برادر خود را متعاقب بیرون
فرستاد تا زبان بشفاعت جریمهٔ او گشادند اما فایدهٔ بران آمد شد مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد
و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسانیدند گرپای در دامن صبر و شکیبائی پیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار
بیکبار از اطراف و جوانب الحصار در آمده شب چهارشنبه بیستم محرم آتش در ستونهائی که در زیر بروج قلعه برافراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یأس داشت
درجهٔ قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی
آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و تواچیان از برای اعتبار نظار از رؤس القوم کله منارها ساختند
و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را برانداختند و روز شنبه غرهٔ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والا گهر از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته امیر
زاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرای عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پردازند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر سازند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هرکس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج بر گردنش نهادند و از هرکس سرکشی مشاهده نمودند از پایش
در آوردند و سالما غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند ذکر نهضت لواء کشورگشا بجانب دیار بکر و
رها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای عازم
دیار بکر شد و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون بناحیهٔ طوق ظفر کار
بقلعهٔ کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه بر رسم سیورغال التعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریا دل از راه موصل
متوجه رها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکمه قراقویونلو فرستاد و آنجماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد از
طی منازل بظاهر رها رسیده و کزل نامی که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و این معنی بر ضمیر خسرو کشورگیر گران آمده
زمرهٔ از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در ذریت و اموال ایشان زدند و بعد از تفحص در رها منزل گزید گویند که آن شهر از بناهای نمرودست
و تمامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیهٔ القاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمهٔ
آبی که از زمین مقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقیست و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام منبیدهٔ ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورگشا از رها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول نهضت فرخی القلعه والی
آنجا سلطان عیسی در روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره باصناف تحف و هدایا بسدهٔ سدره انتما شتافت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی با متوطنان القلعه مواضعه کرده که تا توانند زمام اختیار
حصار بکسی ندهند بنابران فرمان واجب الاذعان بأخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابرآنکه در آنوقت آخر زمستان بود و علف در حوالی
ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین اظهار
خلاف می نمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامید و ایالت
آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیگ گور
کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده در
دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذشته
بقلعهٔ مختصر که آن را اخرماتو گویند رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان طغار طلبید و
ساکنان آن قلعه نوکران آنجناب را نومید بازگردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر تپه بر آمد تا بتهیهٔ اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا
تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیرژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم بالا گردید **نظم** پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان
کش قضا شست کس جان ز جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزادهٔ مغفور همان لحظه قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر صد ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود بود باتفاق
امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة الخضرا کش نقل کردند و چون خبر شاهزاده بعرض
امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد شاهزادهٔ مرحوم میرزا همایون
پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمائه روی نمود و بنا بر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر منوال جاری شده
که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری نور گستر
طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید
منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط از سر جریمهٔ اهالی آن قلعه در گذشت
و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیک لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنا راه بوضوح
پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حصون مغرور گشته اند و سر بچنبر اطاعت در نمی آورند بنا بر آن حضرت صاحبقران در
روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنه مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت مانند
حصار گردون از منجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود مرکزوار در میان گرفتند
و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیده کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ
آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود در بد و سه روز قهراً قسراً مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در آمد زده رایات نهضت بصوب الاتاق بر افراختند
و در اثنا راه بدفع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراق عجم
و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ
افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن بدرگاه خسرو صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند
پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن آنحال خیال تسخیر قلعهٔ اونیک که در تحت تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنه مذکوره با جنود تائید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان
نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج مهر و ماه بر افراشت و سپاه منصور خندق در اطراف
قلعهٔ زیرین را مسخر ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را
نظر در نمی آورد شتافت در روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
داد که بنده را حد مقاومت با خدام سدهٔ سدره مرتبت نیست اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امیدوار آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته
بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمهٔ مصر در گذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه
بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر بازگشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده
روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرا و نواب
خود را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفر نشان نمود تا بجائی نرسید و بالاخره مهم بجائی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

از دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصریان چون حال بران منوال دیدند روز شنبه دوم شوال سال مذکور شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بدر آمده و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که چون او از صاحبقران مظفر لوا درخواست نماید شاهزاده مصریان را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که عنایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بالعفو و اغماض مقابل سازد و امیر تیمور گورکان خون مصریان را بشاهزاده بخشید اما همدران ولا حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه برند و عیسی را دران قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند و فرمان بران بر آن موجب عمل نمودند **ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن سلطان احمد جلایر بدار السلام** صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را بامیر ایلتمش سپرده روز پنجشنبه هفتم شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و در روز جمعه هشتم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و همدران ایام طهرتن بانواع نوازش و انعام مخصوص گشته و یرلیغ موشح بالتمغای همایون حاصل نموده روی باولکای خویش آورد و مقارن آنحال امیر یزید حاکم قلعهٔ آیدین بخدمت خسرو روی زمین رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوش دل گردانید و ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران دین پناه بگرجستان شتافته دران مملکت لشکریان نصرت نشان هر جا که باهل کفر و انکار دوچار میخوردند پیکار میکردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود دران سفر فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی نمود از جمله آنکه در روز سه شنبه بیست و ششم ماه مذکور و باب شکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بمسامع علیه امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یکروز دران منزل فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از آن از قارص کوچ فرموده منیک گول محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه سیزدهم ذیقعده از منیک گول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست سیم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نموده حضرت صاحبقران شکارکنان بکوهستان گرجستان در آمده و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانیدند و در نواحی شکی خبر رسید که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و بیغلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانیده از حلب بدمشق رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ معزیه رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب عالی سلطانی را استقبال نموده غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسب تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلادوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقهٔ مصریان داده بعد از انقضاء ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعهٔ مشورت در میان انداختند و رای هر دو بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام بدان صوب گسیل گرداند چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابران مصریان را باز گردانیده و با نوکران خاصهٔ خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف تستر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۲ بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان** چون عساکر برودت ماثر زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی دثار ریاحین و ازهار از اعتدال هوای اشجار در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید **مثنوی**

سلطان بهار از تجمل … آراست سپاه سبزه و گل

برخواست بعزم کشت لاله … زد خیمه بکوه و دشت لاله

رای کشورگشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت قبچاق کشند و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تغماق را بجدّ گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه اعلام اقبال

اشراق برافراخته از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و افواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم بادپایان از ایوان کیوان درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحبقران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهة تمهید بساط مصالحت از محمودآباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین بوس نامه خان را بعرض رسانید و بنابر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت انگیز مرقوم بود ع برآشفت سلطان صاحبقران و بعرض سپاه حکم فرمود و برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زرهای داودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور درآمد بموج علمها برآمد بچرخ بلند شد از شقها مهر و مه پرده بند امیران و شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار رقم زد نویسنده ششصد هزار و کنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرزکوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد و قتیل دست چپ دلیران صاحب شکوه دامن کوه البرز بود و قتیل دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که حکیمی نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد در یکموضع دیده نباشد نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه درآمد در آن عرصه گاه بمقدار ریگ بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بعون عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت و سیاره تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سردار آنجماعت را نوازش نموده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده اسپ پیشکش میدادند و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل با آن سپاه پردل منازل و مراحل پیموده در اثناء راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار میخوردند در قتل و غارت تقصیر نمیکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با سپاه بیکران افزون از تخمین مهندسان حساب دان متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در یراق جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش

روز دیگر که خسرو خاور گرد آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغش دشت خیل انجم ازو گریزان گشت صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول هفت قول تکمل ساخت و قول بزرگ با میرزا محمد سلطان سپرد و قشون همایون با بیست و هفت قشون امیران دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم در پس صف زدان سرفراز پس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاهزادگان جوجی نژاد و امرا غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند و باد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین تیز گردانیدند نظم وز آن سوی خان قیامت شکوه بیاراست دریا برآراست کوه ز رستم کمانان پولادپوش درآمد بصحرای قبچاق جوش و نیران قتال با دحمله ابطال رجال اشتعال یافته ناگاه بسمع صاحبقران ظفرپناه رسید که کونجه اغلان و بیک یارق اغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیرودار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بجد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن بیست و هفت قشون فوجی ایشان را تعاقب نموده گریختگان چون بقول رسیدند عنان بازگردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با میر تیمور گورکان رسانیدند و جمعیت قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین شیر بیشه وغا امیر شیخ نورالدین ساربوغا جان فدای ولی نعمت کرده با پنجاه نفر از قادراندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده بزخم پیکان دیده دوز مخالفان را از جای باز داشت بلکه بیت هر تیر کز شصت او درگذشت یلی نامور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه و توکل باورچی هر یک ارابه از ارابهای مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند جسر بر هم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار رسید

بعد در رسیده فی الحال از اسپ پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاد و شبه آغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتگاری بر میان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که هتیل دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از غنیم خود کوچه اوغلان در گذشته از پس پشت آمد که در برابر امیر
تیمور کورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز رسیده بیکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو نیز عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند بیت ز چوب
خدنگ آتش افروختند ¤ وزان جان بسیار کس سوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تغلی بی که بهترین مقربان توقتمش خان بود بمیدان
شتافته و زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر و تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که تغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلشکستگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران مردم ربای روی باوزبکان آوردند و بضرب تیغ
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و بیروح کردند نظم سر دیو خویان پرخاشجوی ¤ بمیدان بگردید مانند گوی ¤ تن نازنین پری چهرکان ¤ بیفتاد
بر خاک ره ناتوان ¤ آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری باکمل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر با تفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از گریختگان زخم سنان و پیکان
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت ز کشته فتاده هزار انجمن ¤ نه تابوت نی نوحه گر نی کفن ¤ و صاحبقران عالیمقام از باره خوش خرام
فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده درباره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت
آمده در کنار آب قورای قبه بارگاه با وج مهر و ماه بر افراشت و امیر شیخ نور الدین که بهمیان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص
داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسپ و جامه زر دوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و الحمد لله الملک المعبود

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب اتیل در عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر وجنات حال قوریچاق اوغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب سلطنتش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل و الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچاق از معبر توراتو گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت بر افراخت و توقتمش خان عروس ملک را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولغار در آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا آنزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم نامحصور بر دوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر پناه
دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اوغلان و تمور خواجه اوغلان را که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و جهات
احشام آنحدود را در حیطه ضبط در آورده عنان عزیمت جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران خورشید
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغبال از قتل و غارت الوس صاحبقران ناموس با لشکر قیامت اثر عنان فرس بجانب قوم چرکس تافته صدای اروس
قتل و غارت در آن ولایت نیز انداختند و از آنجا عنان بارهٔ پر شکوه بصوب البرزکوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جمجاه بواسطه همی
که نسبت بامیر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانیدند و چون سپاه پرخاشجوی بالبرزکوه رسیدند ساکنان آن موضع را بهزار شربت
انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهراً و قسراً گرفته هر دو مفسد را بالجنت التی فرستادند و قلعه بولاد و تمیم
نیز تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را باتش غضب در هم سوختند و بموضع بوغازقم رفته آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود بسیر
و برنامه جان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای حشمت آئین را در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور کورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب
اتیل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را گوچانیده بمکافات زنجیر ¤ سرای که او در بکلی

سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اوّل بهار سنه ثمان و تسعین و سبعمائه موافق تیجقان ئیل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق
براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنای راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخّر ساخته متمرّدان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول
اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب نصرت شعار بود طوئی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران بنده
نوازی تجدید داده او را بانعام خلعت خاص و کمر مرصّع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده بمنزل
اقسام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقسام میرزا امیرانشاه را بولایاتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و شاهزاده
آذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخچوان تا آونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان علم اقامت
افراختند و امیر تیمور گورکان از اقسام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در آن قلعه محبوس
بود ترحم فرموده او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و اغماض پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهانمطاع ارزانی داشته اجازت
فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون داروغه نهاوند میر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانیده
و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی
با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بدان صوب انگشت و قبل از
رسیدن موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخّر گردانیده اتباع بهلول را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته بسوختند و صاحب
قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای جنت
فزا بپایان رسانید **ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند** پادشاه عالیجاه صاحب واقدام ۴
تایید در همدان بآداب فرایض و سنن روز عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر اغون شاه احتاجی بجانب
فارس فرستاد و فرمود که تا به هرموز بروند و تمامی سواحل و گرمسیرات را مستخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هفتصد و نود و هشت بجانب
ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید از کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده داروغه گان عادل را بانعام و احسان خوشدل
و بهره ور میگردانید و چون بولایت خراسان در آمد والی هراة میر قتوغا باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای
لایق کشیده بمزید عز خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده بکشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت
بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین عفت آیین با امیرزاده شاهرخ قاعده استقبال مرعی داشته سعادت ملاقات دریافتند و نثار پا کرده
لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران حمیده آثار از خزار بکش رفته بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آنجا بار تشریف برده و در باره حفاظ و مجاوران
آن مزارات انعامات کرد و در روزی چند بخرّمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط
عیش و نشاط مبسوط گردانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت
دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اوّل فصل بهار بقصر باغ شمال را تعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم
خسرو تاج بخش تخت نشین — شاه دارا سپاه جم آیین
چند روزی بقصر باغ شمال — در کمال سعادت و اقبال
بگذرانید در نشاط و سرور — کرد از عدل ملک را معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراچار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهور سنه ۷۹۹ بعنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در اوایل
شعبان سنه مذکوره موافق او دئیل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در الکای کهدستان نزول اجلال نموده قبّه خیمه و بارگاه
برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید آنگاه در ضمان حمایت
مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۲۱ ذی حجّه سنه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولّد گشته موسوم بباینسغر

بپا ایستغر گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک
رمضان در آن کشور گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و دران مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود و
بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانید مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه بشرف عرض رسانید و دران اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال سیر خضر خواجه اوغلان ۲
شمع جهان را که در آستان اقبال آشیان سپهر مسیر با نوار عواطف خسروانه فروغ زینت داده مصحوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره
از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و موکب مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پاییز
همان سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه باغ دلگشا قصر از التعمیر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد آنگاه امیر عالیجاه تا شکنت رفت
و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداخت و دران زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد
محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر
خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت بزیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام باردوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام ترتیب طوی
فرمان فرموده بآیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ
بیت الشرف خویش گرد آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و حفظ الهی در حین نزول و ارتحال نگهبان و حارس و تاییدات نامتناهی
در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رفع اعلام جهاد جهة تقویت دین و دفع اشرار کفار و متمردین بموجب نص کلام الهی و مقتضای احادیث حضرت
رسالت پناهی که عاجلا منتج علو مراتب جاه و جلال است و آجلا سبب وصول بدرجات امانی و آمال بنا بر علی هذا صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ... سنه
ثمانمایه موافق بارس ییل به نیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطار امطار زیاد و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان
نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا میرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آهوبه گذشته عنان یکران براه اندراب انعطاف داد نظم بجنبید و جنبش
بعالم فتاد بعالم چنین جنبشی کم فتاد ز بانگ دهل و هم نعره نای فلک کر شد از نعره کرنای و چون بموضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو
عالیجناب گشت طایفه از مردم آنجائی برسم دادخواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مال می
ستانند و هرکس که در ادای خراج اندکی اهمال نماید کشته عیال و اطفالش باسیری میبرند بیت زنان را بس انگشتان کدخدای برندو شد آتش اندر سرای
از شنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین
و قلاع متین بشجاعت بی دین را بزخم تیر و شمشیر در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و جهات اهل ضلال را عرصه نهب و تاراج گردانید
بیت پس انگشتان اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روس نامبارک آن زمره بی دین که هرگز بسجده
معبود حقیقی تعالی شانه فرود نمی آورد مناره برافراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی مثبت
ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بد اختر فراغبال حاصل کرد باغرق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز
در مرغزار دورین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه اریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن مهم فراغت روی نمود
و صباح جمعه بیستم ماه مذکور صاحبقران موید منصور بر اسبی بور که آن را انگشت روان میگفتند سوار شده گرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید
از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و از آواز گذشتن تیر اسپ رمید اما گزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایره
خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته باخذ موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و فرمان
بران در ساعت بشجاعت را مقید و معلول گردانیدند و هفت بی سعادت که تیر بجانب آنحضرت کشورگیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کس را

رخمی ساختند آخر الامر کلمه کی سیستانی آنجماعت را بگرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت اریاب بملک محمد نامی
که برادرش به تیغ سید ابو موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز بیستم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب از اریاب کوچ فرموده روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ائیل از آب سند عبور نمود و کنار بیابان جرو که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود براهنمایی
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالم پناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آوردند و شرایط مالگذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل و مستظهر اجازت آنطرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم خسرو مؤید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نور الدین را با فوجی از سپاه جلادت آیین بدفع شر شهاب الدین مبارک شاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرمود و خود نیز
متعاقب بدانجانب نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نور الدین و وصول صاحبقران ظفر قرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقانش
بدست عساکر نصرت مآثر افتاد و اکثر لشکر او رخت هستی بباد فنا داد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمتی کوچ فرمود و روز شنبه غره صفر سنه احدی
و ثمانمایه حوالی آن حصار مضرب خیام عساکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هرکس هر جا غله یابد بردارد و بدین بهانه شبی که دماغ زمانه
از غلبه باده سودا بهم بر آمده بود لشکریان بتلمتی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی از آن
بلیه نجات نیافت و روز شنبه هشتم صفر رایت ظفر آثار از تلمتی نهضت نمود و عساکر نصرت مآثر در اثنای راه نصرت کوکری را که با دو هزار کس از
هندیان جهالت نشان در کنار کولی عظیم ایستاده میخواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هرچه یافتند بغا
رتیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفر نشان پیوست
و از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت **گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران
گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر** چنانچه سابقا خامه لطائف صریر در سلک تحریر انتظام داد و عقد تقریر
صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار را بشاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون آن ولایت را بحیطه ضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نمود و از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بظاهر ملتان شتافته علم محاصره و جنگ
برافراخت و در آن وقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملو خان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروز شاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره بشش ماه کشید اهالی مولتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ
ترک جنگ داده از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و میرزا پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون مولتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برشکالی عظیم روی نمود و اکثر اسپان لشکر تلف شد و حکام آنحدود این معنی را دانسته شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان شبها در شهر آمده هرچه می یافتند میبردند
و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران بادپای بدفع ایشان قیام نمیتوانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
ناگاه ماهچه رایات نصرت آیات صاحبقران خجسته سمات از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش آن اطلال را روشن ساخت دیده بخت بداختران
از مشاهده آن حال تیره شد و خفاش صفت در بیغولها خزیدند و امیرزاده پیر محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و ملحوظ عین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفرپناه از آب بیاه عبور نموده
سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش
کشید و آنحضرت سی هزار اسپ بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۴ صفر لشکر قیامت اثر آنحصار را در میان گرفتند و بطنیر
از مشاهیر قلاع هند است و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابانست و آب آن از کولیست که بر در شهر از برشکال پر میشود و حاکم آن قلعه را راو
دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولچین تا آن غایت سر متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج میستاند
و هیچ تاجری از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفرپناه در نواحی آن قلعه اعلام اقتدار برافراختند از افغان سورن و آواز کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند

انداختند و هندیان نخست تقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال تسلط و تهور سپاه منصور مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال
ایشان شده در روز جمعه ۲ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بعز بساط بوسی استسعاد یافته سه تقوز اسپ تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامهٔ زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت مقارن آنحال جمعی از اهالی دیپالپور که
پیش ازین از اتباع میرزا پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین معنی موجب هراس مردم بطنیر گشته راو
راو دولچین کمال الدین و پسر او در سلخ صفر دروازها بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفر قرین روی بتسخیر حصار
آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیده کلید دروب ارسال داشتند و غرهٔ ماه ربیع الاول امیر شیخ نور الدین و امیر الله داد جهة تحصیل مال امان
بشهر در آمده رایان آن در اداء مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعهٔ بطنیر در آمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب
روی نموده آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاد و تمامی عمارات آن
اشرار بآتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار والحمد لله الملک القهار **ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال
حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول شیران بیشهٔ یکدلی بعد از طی منازل بدار الملک دهلی**
چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی تا شهور سنه سبع عشر و سبعمائه تعلق بسلطان علاء الدین میداشت و چون بواسطهٔ حلول اجل آن
پادشاه عدالت آیین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمهٔ تقدیر عروس ملک دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه خمسین و سبعمائه لشکری جمع کرده کمند همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایات
تا کنار دریا بار در حیز تسخیر کشیده مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام میفرمود
و مولانا جمال الدین بن حسام بداونی بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست شعر آلهی تا جهان باشد نگهدار این جهان
بان را محمد شاه تغلق شاه سلطان ابن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهدهٔ صلهٔ تمامی ابیات این قصیده بیرون نمیتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشانید
و اشارت کرد که خازنان صرهای زر بیاورند و در گرد مولانا چینند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین
بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورده و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه احدی و خمسین و سبعمائه در وقتی که بگجرات لشکر میرفت اتفاق افتاد و در
بیست و چهارم محرم الحرام سنه احدی و خمسین عم زاده‌اش سلطان فیروز شاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره
بدان بلده در آمده سلطنت بر وی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروز شاه نماند کار پردازان قضا پسر
او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امراء سلطان فیروز شاه بمزید اقتدار امتیاز داشت صاحب اختیار ملک و مال آن مملکت گشت
و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفر نشان امیر صاحبقران خبر یافته باستظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار
گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بارهٔ گردون سیر بجانب
دهلی انعطاف داده و در اثناء راه بهر بلده و قصبه که میرسیدند خانمان کفار و مخالفان را بآتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری
میگرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از انهار و مجاری بسیار مخافت در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ۸۰۱ از آب جون بگذشت
و متوجه قلعهٔ حصار لونی گشت و همان روز بظاهر آن قلعه رسیده میشومی که موسوم بمیمون بود موکب همایون را بقدم اطاعت استقبال نمود و شیخ راشد بارشاد
عقل دوربین طریق ارادت و سلوک داشته خود را بسدهٔ سنیهٔ صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی سر مخالفت بر زدی
کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرضهٔ تیغ جهاد
ساختند و غرهٔ ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی بلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

تیره‌رای

خمسین

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنهٔ آن جبل میگذرد و روز دیگر رای صواب نمای صاحبقران کشورگشای مایل به
تماشای قصر جهان نمای شده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهة معرکهٔ پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن آن حال ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیادهٔ جرار و بیست و هفت زنجیر
فیل از میان درختان خارج شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تائید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه نصرت
نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت اثر بمقابله و مقاتلهٔ مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع
نایرهٔ قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر و الله داد را بمدد قراولان روان گردانید و ایشان چون از آب گذشته بزخم پیکان جان ستان شکاف
در صندوق سینه بسیاری از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک پیل کوه پیکر که بهنگام پیکار شیر فلک
دو از او روی در خطر بود بیفتاد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت بفتح و نصرت واثق گشته همدیگر را بشارت دادند و روز جمعه سیوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرای نامدار و اعیان سپاه و اشراف درگاه را جمع ساخته
در باب توره و یاساق سلاطین با استحقاق کلمات خردمندانه بر زبان آورد و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی رایق
و تقریری لایق بیان کرد بیت ز هر در فنی نکته گفته شد ز هر گونه گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان ستوده خصال بعرض آن نقطهٔ دایرهٔ جاه
و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در وقت
مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیزند و این سخن باثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هرکس که در امتثال
این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده بروایت اقل صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب علم
انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمهٔ شمشیر غزا ساخت و در همان روز لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب
دهلی در حرکت آمده کنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته بآنطرف رود چون معسکر نصرت
مآب شد و یساقیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری
مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را بیکدیگر بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند گفتار در بیان محاربهٔ جنود ظفر ورود
با والی هنود سلطان محمود صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو مواکب آسمانی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شد و تیغ فتح و فیروزی سپر شب آهنین
سلب را بینداخت و هاتف غیبی بالقای فحوای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد را
منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر بارهٔ بلند تومند برآمده [illegible]
سپاه نصرت شعار را با میرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیر یادگار برلاس و تمامی یساول و تیمور خواجه آق بوغا
سپرده جوانغار را از صولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ ارسلان
مضبوط و مستحکم کرد و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصهٔ آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان
درگذشت بیت بقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند
ز سوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آیین کیخسروی و خود باتفاق ملوخان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی مولتانی
داد و ضبط میسره را در عهدهٔ طغای خان و میر علی موجه کرد و با ده هزار سوار شمشیرگذار و بیست هزار یا چهل هزار پیادهٔ جرار روی بمیدان قتال آورد
و مادهٔ اعتماد و عمدهٔ اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر نهنگ منظر بود که عدد ایشان بصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوبست و در مطلع سعدین
بیست هزار و از هیبت هیأت آن امثال جبال مثال اسپان ابطال رجال میرمیدند و امرای کشور هندوستان فیلان کوه توان را بکجیم و سلاح آراسته بودند
و بر پشت نشسته مانند آنها تختها و صندوقها مستحکم ساخته و بر سر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و نفط انداز نشسته و رعد اندازان در پهلوی
صف پیلان آمادهٔ قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولادپوش تهی کرد مغز سر از جوش و اگرچه لشکر قیامت اثر جغتایی همین

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسرانگشت جلادت از هم گسسته تا چون پیش از این جنگ پیل ندیده بودند و در باب مهابت دیدار و صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار مبالغها شنیده اندیشه عظیم داشتند و مغلوب ساختن فیلان را از محالات می‌پنداشتند و مدغه ضمایر اشراف و اکابر از این جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علماء عالیشان و فضلاء متعالی مکان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که جای ما موضعیست که عورات آنجا میباشند آری بیت گر بود بهرام را در دل هراس — مهر ناهید را سازد لباس بناء علی هذا صاحبقران مظفر لوا بفرمود که از آهن خارهای خسک بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در جمیع احوال شامل حال آن بزرگوار بود آثار بروز نمود چه پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت ترک را گل فتح و فیروزی در چمن آمال شکفت و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر — دوحه اقبال آمد بار ور کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از تساوی صفین و تقارب طرفین صاحبقران پاک اعتقاد بدستور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص بر خاک راه سوده از کریم عطابخش ظفر و نصرت مسألت نمود و آثار اجابت دعا بر ضمیر منیر صواب نما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورد و علی سلطان تواجی و التون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال رجال بمدد امراء هراول فرستاد و حال آنکه بشارت در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی بمدد ما فرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون آن جماعت بدیشان پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار که در کمینگاه نشسته و چندانی صبر نمودند که منقلای دشمن از ایشان درگذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب بپانصد کس را بر خاک هلاک انداختند و از برانغار میرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته شمشیر بفیل رسانید و طغای خان را که برابرش بود منهزم گردانید و از میسره همین دولت قاهره شاهزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تمکین ملک معزالدین و ملک هادی بسان کوه آهنین استوار نموده در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب هیئت را مجروح ساختند و پیلبانان را از فراز آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی یکی کرد پیلی زبون — بتیری دگر پیلبان سرنگون و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده سالگی بود فیلی قوی بنیه اسیر کرده بنظر شاه والاگهر آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران ستوده خصال رخ نموده فرزین بند اعدا بباد فنا رفت و سر پیادگان اهل عناد بسم اسبان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز — بود در رسم هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده اسیر کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود و ملوخان را به تیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سپاهان هند از بسیار ره بین — فتادند چون سایها بر زمین سر هندیان زیر پا لخت لخت — فرو ریخته جوز هندی از درخت ز ترکان صف پیل اندر هراس — بچرخ آمده همچو گاو خراس و سلطان محمود و ملوخان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی‌ستان کنار حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریا دل سلطان فیروزشاه است و آن مقدار وسعت دارد که تیر تیزپر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می‌آشامند و گازران پیوسته در آنجا جامه میشویند القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاهزادگان و امرا و نوئینان بخدمت شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غرایب امور که بفر دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور نعم الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده رقت نمود و زبان بتحسین امراء جلادت آیین گشوده در باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملوخان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقد جمعیت حکام دهلی از هم بگسیخت و هر یک از لشکریان ایشان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملوخان بشهر در آمده طریق مشورت مسلوک داشته جز فرار چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر سیاه رنگ بود شهر باز گذاشته رایت گریز برافراشتند و نیمشب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بینهایت گرفتند و دو پسر ملو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باردو آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار خسرو
ثوابت و سیار را بر بام این نیلی حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
وقضات واکابر واشراف دهلی بفر بساط بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و ملحوظ عین عنایت
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لواء کشورگشا و نقارهای بلند آوازه را به پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست زنجیر پیل کوه پیکر عفریت منظر که بتحت التصرف لشکر ظفر اثر درآمده بود بنظر صاحبقران والاگهر درآوردند و آنها مانند کسانی ۲ و چند سپهر گردن
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد زدند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصرالدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام
والقاب صاحبقران گیتی ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی زر ارجمند وچون بتاریخ این بیت تاب یاری دولت بباغ نصرت شاه بسال خارگل فتح هند شد بویا صاحبقران مظفر لوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی بعشرتخانهٔ ناهید رسانید و در نزهت آن کوست کامی جامهای می ارغوانی درکشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از بتکچیان عظام بر در دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از سپاه
نصرت شعار جهة تحصیل قند و غله بدهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج برآوردند و امرا هرچند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان ع برسم فریدون و آئین کی دربزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نمیتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فساد در دهلی اشتعال یافت و هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداخته غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان زخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح میریختند و امرا دروازها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر درنیایند و قریب پانزده هزار کس از نماز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداختند
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعلهٔ جهان سوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید آنقدر بدست سپاه قیامت آثار افتاد که ع
صفتش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان پناه میگفتند در تاراج
و تالان بیک سمت مساوات گرفت و شرح انجال المسامع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ تراشان را جهة خاصهٔ همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

ماهچهٔ طوق گیتی فروز بعد از آنکه پانزده روز افق دهلی را منزل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع آن ولایت
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحلهٔ وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت پناه گشت ایلچیان بهادر بهادر که حاکم لاهور بود بخدمت رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان سخنوری و شیرین گوئی میکردند بنظر آن شاه بارقلعه معالی رسانیدند و آن تحفهٔ گرامی بنظر قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با پسر خود قلتاش بشرف بساط بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید و امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برد و دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب قلعهٔ
میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانیسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی نمودند و آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر بدانجا رسیده عساکر منصور آغاز جنگ کردند و قهرا و قسرا قلعهٔ میرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و پسرش را با آتشی که هیمه بسته بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندر و افتد بسوزد

غرهٔ ماه جمادی الاول لشکر گران ان حصار بدست اهل اسلام گشته بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار به اعتقاد بکنار دریای گنگ رفته چند نوبت با گبران بی ایمان مقابله و مقاتله نمود و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و در شکویله باتش دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از ان غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
گنگ بهوای سمرقند فردوس مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندویان کافر پیشه بود
روانه شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کویله اوقات گذرانیده در ان مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر طبق کریمهٔ ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده آنمقدار غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف می نمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ بابه معسکر
همایون گشته در ان مرحله ایلچیان شاه سکندر والی کشمیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار طاعت و خدمتگاری کرده نوازش یافتند و در هیجدهم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان باز گشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبهٔ جمو از غبار مرکب ظفر آثار مشکبو شد و در آنحدود بیخ جمو ولصرت ورود مراسم تاخت
بتقدیم رسانیدند و روز جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهت قتل و غارت سامی جمو و اتباع او که در مواضع حصین تحصن گشته بودند
باز داشت و بنفس نفیس جلیس دولت و اقبال از آب جمو عبور فرموده هندویان کافر پیشه آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و آنجماعت فرصت غنیمت شمرده از کمینگاه بر ایشان تاختند و کار اکثر را بر طبق دلخواه ساختند و دولت تمور تواجی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالمپناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده باکل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مفتخر و سرافراز گشته ملازمت سدهٔ سنیه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب چناب عبور نمود جمعی از مجره غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم محفهٔ پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر تل منزل گزید و در ان یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راهی معین روی بمسکن آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفر کردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و برلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضر خان که از هند سارنگ گریخته
و در آن اوان در آستان اقبال آشیان بسر میبرد منظور نظر عاطفت پادشاهانه شد و حکومت ملتان تعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج بخش تاج ستان
ضبط اردوی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه ۲
بیستم هوای خلم از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و همانروز از آنجا ایوار فرموده شب کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار گشت و روز یکشنبه ۲۱
آن بحر معدلت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراء النهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات خجسته صفات دریافتند و زبان بهجت و شادمانی
بمبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نثار نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در ترمذ توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که صحت انتسابش بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز سه شنبه ۲ از ترمذ کوچ کرده
روز یکشنبه ۲ موضع دوربلجین معسکر ظفر قرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنه هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادت مند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از یمن مقدم همایون فردوس نشان
آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رود لک قبهٔ بارگاه عالمپناه تا اوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بوقوع انجامید روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوبه کوشک جهان نمای از فر طلعت عالم آرای رشک افزای گلستان ارم گشت
و روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد در آید بنفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چندروز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتمهید مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

و معبر زر

یازدهم رجب در ضمان ایزد تبارک و تعالی بشهر کابل رسید و روز جمعه از انجا نیز نهضت کرده دو دهلی بسنده و مراحل بسرعت بجای آورده روز شنبه ۲

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از تلقین ملهم سعادت ابدی مهندسان هوشمند را بعمارت مسجد
جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام **ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا
معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت ساله صاحبقران عالیجاه** در پائیز سنه ثمان و تسعین و سبعمایه شاهزادهٔ
جلادت پناه میرزا امیرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکوخان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید جرگه بهم زد
و در جوار مزار پیر عمر نخجیربان آهو و نخجیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده تهمتن در اثنای تاختن و صید انداختن قوچ کوهی را زنده گرفته بقربوس زین رسانید و صید طپیده
و اسب رمیده آن شهسوار شیرشکار از پشت زین بسر در گردن بر روی زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد از جهت
شدت سقطه خللی فاحش بدماغ آن چشم و چراغ دودمان تیموری راه یافته طبیبی که در صدد معالجه درآمد سهوا یا عمدا در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد
اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید گاهی بمجرد ادنی توهمی خون بیگناهی بر خاک میریخت و احیانا براه اسراف و اتلاف
گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان که بواسطهٔ حرارت هوا جوشن در بر مبارزان دستان می تافت بی تقریبی عنان بجانب بغداد تافت و از غایت
سرعت دو منزل را یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون میدانست که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام اشکال تمام دارد پای در دامان تمکن و ثبات کشیده بهیچ طرف
حرکت ننمود و میرزا امیرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب ایلچیان از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که
طائفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ غدری دارند بنا بر آن شاهزادهٔ عالیمکان بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز معاودت
فرمود و اهل فتنه و فساد را که یکی از آنجمله بمنصب قضاء تبریز اشتغال داشت معروض تیغ سیاست گردانید و چون گرجیان بسبب اختلال دماغ شاهزاده حشمت
آئین وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده بهنگام فرصت بعضی از قری و قصبات آذربایجان را غارت نمودند و میرزا امیرانشاه تمامی اوقات را
بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از تنسیق امور مملکت غفلت میورزید در آن اثنا حرم محترم خویش خانزاده را بسخنی تهمت آمیز
گفت و آن بانوی عظمی از شوهر رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان بازگشته در باغ چنار اقامت داشت به
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا امیرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان باینجانب رایت نصرت آیت پرتو وصول بر ممالک
آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنا برین جهات صاحبقران پسندیده صفات
بجمع لشکرها فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود **گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر از توران
بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا امیرانشاه گورکان** بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور گورکان از نهضت یورش هندوستان بپای سریر پنج شش ماهی در مستقر سریر دولت و اقبال بمهد بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را بهراة
فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و
شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجاجرم رسید توکل قرقرا از نزد صاحبقران مظفرلوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه شماسان [illegible]
قطع مسافت نمایند که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب شماسان تافت و امیر تیمور گورکان بعد از تصمیم
عزیمت میرزا محمد سلطان را در دار الملک سمرقند جهت ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین
نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۲ که اول روز پائیز بود مطابق توشقان ئیل صاحبقران بعد از تعظیم رای صواب و تصدق درست با آهنگ فتح
میان گره چست در آورد و پا در رکاب سمند سعادت شد آن آفتاب سعادت بلند قد افراخت از هر طرف رایتی خرامان زهر سو سهی قامتی و رایات
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده منازل و مراحل پیموده چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید
تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد بجانب بغداد در رود و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور از راه
نیشاپور ببسطام شتافت و از بسطام بجوار ری رفته از آنجا عازم قریهٔ یوانک گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ که امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر بعراق

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت خبط دماغ میرزا امیرانشاه نزد او بتحقیق انجامید وهم نموده به تبریز رفت
و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا امیرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب امارت
مآب بدان بلده رفته بعد از دو روز میرزا امیرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از ییلاق
ری بگذشت میرزا امیرانشاه باستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و در روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده در آغوش
کشید اما بنظر التفات در وی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق حقایق به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا
میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده دو دانگ مال چندساله را که تعلق بخزانهٔ عامره میداشت و شاهزاده برطبق مدعای خود بهرکس
بخشیده بود واسپرد نمودند و چون دران ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا امیرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان
سیم اندام بسبب ترغیب طایفهٔ از مردم ندیم پیشه و زمرهٔ از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند نایرهٔ غضب صاحبقران بهرام
قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا امیرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول
و منقول در شیوهٔ نظم و نثر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هریک در فن موسیقی
و ادوار در زیر گنبد دوار شبیه و نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب آورده
گفت مدت استادی پیوسته پیرو پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز همان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و مزاح است و جلاد نخست
ریسمان در نای قطب الدین نائی انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار و آخر عمر است ملحدا
گر پای دست و گرنه بدست اختیار نیست ⁂ مردانه وار گر بهر دست بپای دار ⁂ مردانه پای دار جهان پایدار نیست ⁂ و همان زمان سایر
رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لاراد لقضائه و لامعقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران آفاق پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قرا
باغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی قطور گشت که یورت عمر تابان بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام
گشت و دران زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار آن بمسامع خدام ذوی الاقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلغ اوغلان که بعد از
شکست توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود و بکفران نعمت اقدام مینمود فوت شده هرج و مرج باحوال دشت
قبچاق راه یافته دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده و در میان
امرا و ارکان دولتش اختلاف پدید آمده دیگر آنکه امیرزاده تغوزخان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن
مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اوغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش باهم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از
فوت خضر خواجه اوغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنجا را مفتوح گردانیده و سالما غانما باندجان باز گردیده و از استماع
این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه ظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت
و در درهٔ جمشا لوازم قتل و غارت بتقدیم رسانید جمشا که حاکم گبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصور آثار در منازل او زده کلیساهای مشرکان را ویران
ساختند و بعد از یکماه که دران دیار کمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده
رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیرمحمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالک ستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیرمحمد
باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان شولستان رفته بهانهٔ مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر
سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و مخالفان را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات مفسدان را بر انداختند
اما امیرزاده پیرمحمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریک دل خیال بیحاصل بدماغ راه داده سمتی قابل ترتیب کرده هم از
نوکران و جمعی کیفیت حال را با میر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعهٔ قهندز محبوس ساخته درین باب عریضه بدرگاه عالمپناه

موکب همایون پیوست

استاد

آفتاب اشراق

نخبه تابندگان

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بدآموزی
نموده اند بیاسا رساند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گرداند و امیر الله داد چون بشیراز خرامید خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایه آن
فتنه بودند کشته و مستوفی قوچی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز را
از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در مندلی آن نشان بامیرزاده رستم رسید و شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر
مندلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آن حال از امارات
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورگشا حکومت خوزستان را بشروان نامی ارزانی
داشته بود و او از متمولان آن ولایت مال بی نهایت حاصل نموده با هزار سوار از آنجا ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در خفیه
با امرا و ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را مبلغی گرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از
قضا و تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسنده شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بازیافت
و پیش سلطان برد و از ملاحظه آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر را که در آن
مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آن وقت شروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بنا حنت
ابروات فرستاده بود و بعد از این واقعه یادکار توقچی را از دامرا ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آورند و
سرش ببغداد روان کردند آنگاه بلطائف الحیل در عرض یک هفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و ابواب
قصر بر روی خود بسته هیچکس را بار نمیداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بچهرگان می سپردند و باز گشتند و چون سلطان احمد وقات
تیره چند روز بدین و تیره بگذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویله خاص زین کرده بانجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت
و با آن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش پخته بدرگاه میبردند و خانگیان
آنرا ستانیده دعوت صوفی مهجور زدند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته بمرافقت یکدیگر متوجه دار السلام
گشتند اما بعد از وصول سلطان احمد از تاراج آن بلده پشیمان شده مقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نزد قرا یوسف داد که از وی راضی
گشت در اواخر سنه اثنی و ثمانمایه بسمع سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سواس دارد و بنابراین اندیشیدند که
اگر لشکر ظفر اثر بحدود روم و شام در آیند حمر مقر ایشان نسند و گرد بغداد را بالفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول
ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهة ایشان تمغه مخرج بموجب دلخواه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن در انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده با امرای مملکت
آرای مشورت نموده خاطر اقبال مآثر بر غزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده
نخست لشکر بر خشم و کین ببلاد ملک گرگین کشید و گرگین گریز بر ستیز اختیار کرده سپاه خونریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانیدند آنگاه صاحب
قران بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا باستان دولت آشیان نمود و غازیان نصرت قرین در آن ولایت
نیز آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدای دین را سوخته حصار زریت مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان بر انداختند در آن
اثنا بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و درب القلعه را مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان تکاور بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه پادشاه حشمت آئین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت و جنود
ظفر ورود او را تعاقب نموده بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین نیم جانی بیرون برده اسمعیل نامی را بدرگاه عالم پناه فرستاد و از تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب آلنی کرجی اتفاق افتاد و آنحدود نیز حکم سایر مواضع کرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنک بملازمت صاحب افسر و اورنک رسیده از قبل فرستندگان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و مکنت امتیاز تمام یافته بود بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین مال و خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الا فوجی از دریای ذخّار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون پرتو شعور صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر افتاد خاطر عالی مآثر متغیر و متأثر گشته اندیشهٔ توجه بجانب روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمهٔ از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان رسیدن سلطنت روم با ایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار بتحریر نامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التأیید

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمانفرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان روم و مستحفظان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از ترکمهٔ دشت قبچاق با ده هزار خانه وار از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل اقامت انداخت و چون دو سال اوقات فرخنده فال بفر اقبال گذرانید روزی سلطان کیقباد را گذر بر نواحی منزل او افتاد جمعی کثیر بنظرش در آمده زبان بسؤال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دویده مضمون این مقال ترنم نمود که بیت گذر فتاد بسر وقت تشنگان غمت ‌ هزار جان گرامی فدای هر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که ما بندگان در دشت صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی آستان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده مدتی شد که بدین ولایت آمده ایم و در ظلال مرحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظهٔ کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد تا شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور پیوندد کیقباد را استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیدهٔ داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن ساوری و پیشکش لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود حاضر گردانید و پسر رشید خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از شجعان زمان می ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و تبرکاتی را که آن قوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود و قبیلهٔ او در حدود ادرنه و بروسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنک بود رحل اقامت اندازند و بامر عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور و آبادان سازند و داود حسب الفرموده بدان جانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرموده بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت نمود و یراق جنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنک از اینمعنی تنگ آمده قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما در میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره لشکر بدین حدود میکشد و هر کس مییابد میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنکان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنک مصلحت اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق سخنان ایلچی که در باب احضار عثمان اصدار یافته بود دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنا بر آن کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داد و اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدینجانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که جراتی که از من صدور یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بوده و ظاهر آنست که این معنی موجب وفور غضب پادشاهان دین پرور نشود لاجرم انسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان بجانب منزل پدر انعطاف داد و بعد از وصول ایلچی دیگر از نزد کیقباد بدانجا رسید و نشانی دیگر رسانید مضمون آنکه عثمان بدستوری که سابقاً گفته بود نسبت بما در کمال مرتبه فرزندی دارد باید که بنهایت عنایت پادشاهی مفتخر و مباهی بوده بدرگاه عالمپناه آید تا وفور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و سبب ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود بر کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافته بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در دیار کفار این مقدار آثار اقتدار ظاهر ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو جهاد و قلع نهال شوکت اهل کفر و ضلال بیشتر از پیشتر سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم ثانی بعثمان رسید قوی دل و مطمئن خاطر گشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول باصناف اعطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و نوشکی و شامیانه و شمشیری بقبضه تصرف در آورد و بدیگر نفایس و نقره و جواهر نامعدود التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد زیرا که آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه سنجقی که در آنوقت صاحب آن بعرف رومیان خداوند پنجاه هزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوستکام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ادنیک را باچند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخته لشکر به برسا کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آغاز محاصره کرده در آن اثنا کیقباد درخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله عثمان بود فرزندی نماند تمامی امرا و ارکان دولت باردوی عثمان شتافته سر بچنبر مطاوعتش در آوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده برسر سلطنتش اتفاق کردند مقارن آنحال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیره دختری کیقباد بود بپادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت (نسخه: قایق) مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آنرا قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تفتیش کفار برسا کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند آنجماعت انگشت قبول بر دیده نهاده همدر آن دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره برسا لوازم اهتمام بجای آورد و چون بدیدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی را که معبد فرنگیان بود و اهل اسلام آنرا مسجد ساخته بودند عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلدان فرنگ مراسم اهتمام بجای آورد و اورنه را نیز بضرب شمشیر تیز تسخیر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و چون مدبر طبیعت او در شهور سنه ۷۵ دست از تمشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاد و در زمان کشورستانی او آق حصار و قرا حصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی سال پادشاهی کرد درگذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۸۷ رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد درگذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگونسار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچه رایت آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسبب مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و وفور خزاین و خدم مغرور شده از ظهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی ماثر بر آن قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر قلم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رساند بنا بر آن دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد

بتعد طور ملخص مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمورهٔ ربع مسکون در تحت تصرف بندکان آستان اقبال آشیان ماست و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقهٔ اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیهٔ متابعت ایستادکان درکاه عالم پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همکنان روشن است که سلسلهٔ نسبت تو ترکمان کشتی بان منتهی میشود و پس انسب آنست که در سفینهٔ عافیت و عاقبت اندیشی نشسته بادبان جسارت در زورق مخالفت بر نیفرازی تا بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون درین مدت استماع میرفت که تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشته به ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها ظاهر شده از ممر عساکر فیروز مآثر گرد ملالی بر چهرهٔ احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از شیوهٔ آبا و اجداد خویش در تجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شده و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتهاست که مرا داعیهٔ مقاتله و محاربهٔ امیر تیمور در سر او سودای مقاتلهٔ او در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون

نظم
برآنم که رانم بسر حد خویش ... گرا و پیش باید زنم خیمه پیش
روم تا بتبریز با بیش تر ... زنم بر رگ غیرتش نیشتر
برم آنچنان فتنه بر سرکشش ... که تخم دهد یا دهم افسرش

و چون ایلچیان بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند برآشفته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود اونیک مضرب خیام سرادقات عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهت دفع فتنهٔ امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود شاه زاده را مقید باردو رسانیدند و امرای عظام در مقام پرسیدن برغو شده میرزاده پیر محمد را چوب بیاساق زدند و بند برداشته بگذاشتند و شیخ زاده فرید و مبارک خواجه را که از جملهٔ بدآموزان شاه زاده بودند بسیاست رسانیدند و رایات نصرت آیات از آنجا نهضت نموده در ارزروم امیر طهرتن با جمعی کثیر از مردان صف شکن باردوی همایون پیوست و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحب قران کامکار ایلغار فرموده بسوی شهر سیواس آورد روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازهٔ عراق مجوره ساختند ملبیت ز بسیاری خلق و جوش سپاه نواحی سیواس شد حشرگاه و سیواس را که بنا کردهٔ علاء الدوله کیقباد سلجوقی است باروئی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره سنگهای بزرگ تراشیده مربوط و ملبست کز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن متیسر می پذیرفت و از سمت دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقابله و محاربه جهت حصول مقصود پرداخته مدت هژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون بروج و بارهٔ سیواس بزخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تگ دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر چوب گرفتند و دود حیرت بکاخ دماغ مصطفی بالا رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خایف و هایم بدرگاه گیتی پناه شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمان داد که امرا و نوابان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری و بی دینان را نهب و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ بالات جنگ برده بودند و زمرهٔ از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بموجب تقدیم رسانیده از ابنیهٔ عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن صاحبقران نصرت عطیه ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود در المفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضهٔ اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

گفتار در ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعهٔ بهستی و عنتاب بهمین اهتمام سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنه خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعدهٔ پادشاهان حزم منش کمر بایلچی کشتن و بند بست شیخ و رفیقان او را بعز شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت قبچاق بمقابله و مقاتلهٔ توقتمش خان مشغولی مینمود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعهٔ اونیک با تلمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و بسبب

تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید و دران ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآمد ایلچیان
سخندان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن رانده اتلمش را طلب فرمود
و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام را
از منازعت قیصر اولی دانسته عنان ابرش گردون خرام بصوب ولایت شام انعطاف داد و نخست بظاهر قلعهٔ بهستی رسید و مقبل نامی مدبر فرجام
که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشته در مقام مقابله و مقاتلهٔ سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست
بانداختن تیر و سنگ بر آورده نقبچیان درین جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و بر ستونها گرفتند و در روز
یکشنبه هفتم صفر سنه ثلث و ثمانمایه آتش در آن ستونها زده برجها مانند بناء دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلان رعب و هراس اساس وقار سایر
ساکنان حصار را اندراس داده سادات و قضات و علما از بهستی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند
پیشکش کردند و شاهرخ میرزا از زبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جریمهٔ آن غلام کم بها کشیده و از
بهستی عنان بکران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون در آن بلده غیر از رعیت کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب فتح تیسیر پذیرفت و رعایا
ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی شگفت

ذکر فتح شهر و قلعهٔ حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بحدود بهستی و عنتاب نزول کرد خوف و هیبتی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامهٔ متضمن الاستغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال نمود و فرج بحکام اطراف دیار شام مثال فرستاد که جنود آن
حدود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر راضی نشوند بموجب فرمان سلطان شدون که ملک الامرای دمشق بود ع
درآمد بخیلی عجب در حلب   و برین قیاس نایب کنعان و از رمله و از کرک رسیدند گردنکشان یک بیک   و در آن بلده انقدار سپاه
جرار جمع گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهرهٔ تمام داشت با شدون و سایر امرای بلاد شام
قرعهٔ مشورت درمیان انداخته گفت نظم با آن کس که مارا بود داوری   نباشد باو داوری سرسری   بلند اختری آسمان صولتیست
قیامت شکوهی قوی دولتیست   نماند بدیگر ملوک عجم   قوی تر بود از فریدون و جم   و چنانچه بتحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا همت خود در تسخیر این ممالک رسانیده
بیت همان به که با او مدارا کنیم   همه بندگی آشکارا کنیم   سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم
و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم بیت با این حیله شاید که این برق تیز   بصحرای دیگر شود ژاله ریز   و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا فاقت
یابند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمورتاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال رجال امثال شدون و دیگر اعراب خسارت مآل از
قبول آن سخن اعراض نموده بر زبان آوردند نظم که چیل تمور ز آسمان نیستند   بدیو و بدد توامان نیستند   ز سنگ و ز آهن نیند استوار
بر ایشان کند تیر و شمشیر کار   رعب و هراس بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و املی فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید
بسیار همم بران قرار یافت که پشت اعتضاد و استظهار بدیوار حصار باز نهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
اصرار مینمودند کار بدور و دراز می انجامید و از آنجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل پیشتر تحلی فرمود و چون بر تجسس شامیان
مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسنگ راه میرفت و هرگاه فرود می آمد میفرمود که گرد معسکر همایون خندقی میکندند
حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابران دلیر گشته بپای
جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمایه ماه پیچهٔ لوای کشور
کشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صایب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده بیت   سیم روز کین شهسوار سپهر   برافروخت
از آتش کینه چهر   بتعبیهٔ سپاه پرداخته ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای ظفرپناه

ظفرپناه باز گذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امراء عالیشان را باز داشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از فیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفر اثر بودند بآراستگی هرچه تمامتر پیش صفوف لشکر فرستاد
و از آنجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب طلب و جباهین آراسته خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند
و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم دو لشکر بمیعادگاه آمدند بخون ریختن کینه خواه آمدند ز هر دو طرف سورن
انداختند ببر برانه بر یکدگر تاختند و نخست از جنبل برانغار امیرزاده ابابکر و از منقلای جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسره شامیان تاخته
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند دلاوران قول بسان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شدون و تمورتاش
حمله کرده بیکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز همت بر افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شدون و تمورتاش
با زمره از اتباع از راه دروازه منقوصه بطرف شهر گریخته طایفه دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تکامیشی
نموده همه را از پای در آوردند مگر یک سوار که جان تنک با بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بدمشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که به حلب
میگریختند بواسطه ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت علی مسافت نمایند و اتراک پرتیر عنان ریزا عقب شتافته بهر که میرسیدند
به تیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم انبوهی از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد بیت یلان عرب خفته در خون و خاک ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک وهمان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
شدون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی به تسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبیان آغاز کار کرده در عرض دو سه روز
بروج آنرا غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید شدون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر وجنات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان بتنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و شدون و تمورتاش با هر کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت القلعه که بی نهایت بود در میان ملازمان شده بمنزلت تقسیم یافت
و فرمان واجب الاذعان بهمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را بمتین قهر از بالای بروج بر زمین افکندند و صاحبقران سعادتمند اطلس بوغا
دواتدار را که از جمله اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شدون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوف بفرج
رسیدن اتلمش است میباید که علی اسرع الحال او را بفرستید تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از آن صاحبقران گیتی ستان اعرق را در قلعه حلب
گذاشته سید بدرالدین هزارجریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را به محافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعه حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایه التفات بر مفارق متوطنان آن بلدان گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد **گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک
ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل** صاحبقران ظفرنشان چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تاخت در حال آنکه از زمان ملک فرج بموجب استدعای دمشقیان
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت بروج و باره قیام و اقدام نمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان
پیما مشک بیز گشت پادشاه بصیر شخصی از اهل مشید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهر
آلود داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بداندیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم
معتمدان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهرآلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آورد و کیفیت حال با امیر تیمور گورکان عرض کرد حکم
بقتل شیخ زراق فرمانداد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبه سیار اشتهار دارد منزل گزید

و بکندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بهر بند و استوار گردانید و در آن روز میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه شرقی انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قهرمان بر بختین خون اسیران شده و دمور تاش و سایر بندیان طلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از معسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین باغوای جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را بسبب طلوع ستاره مانی از مطلع آمال و امانی دانسته از لوازم تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قتیه سیار در سیر آمده بصحرای وسیع که در طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را از نزدیک ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب بر ضمایر اقارب و اجانب وضوح تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس نام است و اگر نه سیم مالی روزی تمام است بکرات قاصد فرستاده اطلمش را طلبیده ایم فایده بران مترتب نگشت لاجرم دست حمیت عنان سپاه قیامت بهیبت را بدین جانب کشیده مهم از مدارا درگذشت اکنون مناسب بحال شما آنست که اطلمش را ارسال نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایید تا بساط نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مانند سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق در آمد ملک فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان باستان اقبال آشیان باز فرستاد و پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر اطلمش را بملازمت میفرستیم امید آنکه صحایف زلات ما بارقام عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه خدمتکاری و اخلاص بتقدیم رسانیم امیر تیمور گورکان ایلچیان را تشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم باز گردانید و چون رایات نصرت شعار ده روز در آن منزل توقف نمود علف باتمام رسید از آنجا کوچ فرموده بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب ظفر نشان را بصوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بد دلی فرار مینمایند بنابران فرصت غنیمت دانسته حشری عظیم و لشکری معتبر از صمت و هم و بیم از شهر بیرون ریختند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاراج و یغما اندیشه غلبه و استیلا دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان یازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده لاجرم عنان مراجعت بانعطاف داده بیاسامیشی برانغار و جوانغار سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اعراب نهاد و در آن روز مقاتله روی نمود که بهرام خون آشام بر قلعه ازرق فام از مهابت آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول و عده اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت زرد گشته بترسید

نظم

نهان گشت از سختی آن مصاف مروت چو سیمرغ در کوه قاف
سر نیزه پر دلان سینه سوز شده چاک شمشیر با تیر دوز
اجل آمده ز آسمان بیکان کمین کرده در گوشهای کمان
پذیرفته بنیاد مردم خلل گشاده شده دستگاه اجل

آخر الامر تباشیر صبح فتح و نصرت از مطلع دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان نهایت پذیرفت و در اثنای کر و فر میرزا سلطان حسین که میسره دمشقیان از ما بچه علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاد، تویلاق قوچین که از جمله ملازمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورد و این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بقید و حبس او اطلاق یافت و بعد از چند روز میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و بعد از آن ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه ۲۲ پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب مصر منعطف گردانید و امیر جقماق از وی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال داشت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند و غنیمت فراوان گرفته باز گشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا دروازه گشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک و امیر الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و لقب همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال ثبت بنیاد تحصنات تحصنات استوار باز نهاد و دلاوران جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی بروج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها گرفته آتش دران زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از مقاومت عاجز گشته بپای عجز و اضطرار بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون او در ازمان حلول اجل معتقد بود ازین اطاعت فایده روی ننمود و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و جندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفته مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و منشیان بلاغت شعار و کتاب براعت آثار فتح نامها مرقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایت نصرت آیت از آن ولایت

در آن ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در آن زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی بتخصیص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل درباره آن زمره واجب التعظیم بتقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بوده اند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل این معنی را بغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسرچشمه معرفت رسیده باشند تجویز تاویل جانب اهل بیت او را فرو گذارند و باعمال لغات ایشان بهداستان گشته ستم و بیداد درباره اولاد و امجاد خیر العباد روا دارند بیت نه اینست آیین دین مبین واکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزا از نوال من یعمل سوء یجز به با ایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر صیانت پذیر سر برزد در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مرد و زن و خرد و بزرگ دمشق اسیر سرپنجه تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جواهر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت آن غنایم بمرتبه رسید که چهارپایان اردوی با آن عظمت تحمل آن وفا نکرد و بسیاری از مردم نفایس اقمشه و رخوت مصری و روسی و قبرسی را که در اوایل حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین بازمیگرفتند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در روز پنجشنبه دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنا بر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا بیشتر از چوب میباشد بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منار شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت و بعد از آنکه حال دمشق بدین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ئیلان ئیل رایت مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که منشیان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند بمضمون آنکه خدایداد حسینی و بیردی بیک سار بوغا را بمحافظت آن سرحد باز داشته متوجه درگاه عالم پناه گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد اوست و دانه خواجه بایصال آن مثال مامور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرمود و در اثنای راه شاهزادگان و امرای احتشام ذو القدر تا کنار آب فرات را تاخته اسپ و شتر و گوسفند بینهایت اولجه کردند و چون ظاهر حلب محل نصب لوای کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان بجاروب نهب و تاراج رفتند و بعد از آنکه ماهچه اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید شکوه آمده

محفوظ مین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید انگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان پیچ و پره را جرگه انداختند و در سر چشمهٔ راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هر کس از هر نوع جانوری که میخواست بدست میگرفت و بشمشیر میزد و از آنجا موکب همایون بروحا رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار رایات لوای نصرت انتما روح افزا گشت و چون بخلاف منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت نموده هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد امیر تیمور گورکان کرت دیگر بتادیب او رایت نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قرا عثمان را بمحاصرهٔ الحصار باز داشت و بنفس نفیس بصوب صنبلیین خرامید و اهالی آن موضع کلید قلعه آورده عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعهٔ النجق بوقوع پیوست و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشهٔ مخالفت اهالی الحصار باز رست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا بجنگ و تدبیر تیسیر پذیر نیست بنابران صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصرهٔ آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه سیواس بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از ارکان دولت امیرزاده شاهرخ امیر فیروزشاه در ظاهر الحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات میجوشانیدند و سد رمق میساختند و آخر الامر آنرا هم نیافتند بنابران معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد اغلشائی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز بقتلش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی رجوع نمود

ذکر فتح دار السلام و قتل فرق انام صاحبقران ظفر قرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرای شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف قبلهٔ دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار ثبات قدم نمود و دروازها بسته زبان بتقریر این معنی برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمائی و الا ابواب دار السلام بر روی هیچکس نگشائی و امرا سخن فرج را عرضه داشت استادگان پایهٔ سریر اعلی کرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری بستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریة العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبهٔ بارگاه از آشیانهٔ طاوس سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون رنگ نقصان مینمود مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و تفنگچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ روی بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال جال بمحاصره و قتال دو چوبهٔ تیر از شست تقدیر گشاده یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین مسعود سمنانی خورد و دیگری مسکلی خواجه را از پای در آورد و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شستند فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله جنود منصور لوازم سعی و کوشش بتقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم نبود که امیر تیمور گورکان خود بظاهر بغداد رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و باز گردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلا از قحط و غلا شیوع یافت مردم از فرج ملول شده گریزان گشته خود را از باره می‌انداختند و موکب همایون پیوسته بفتح فرج بغداد رشدت میرسیدند و روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده نیمروز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند خود را بر چپرها

و اشتغال

چوبها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه بیکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار بانهادند و طناب برکنگرها استوار کرده چون مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نورالدین بتفصیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران بر زبر برج برآمده آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای ع زمین چون آسمان برخواست از جای و لشکریان رخنه در دیوار باافکنده از اطراف و جوانب در بغداد در ریختند و صورت فزع اکبر نمودار دشت محشر مشاهدهٔ بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص و نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نعرهٔ فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد و بسیاری از پادشاهان خاکسار از بیم شعلهٔ تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای سنان جان ستان گوشت بدن را طعمهٔ نهنگان دجله ساختند و فرج در آن شدّه با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالا آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رخنه بنوک پیکان آتش بار دمار از روزگارش برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از قچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از احباد در وقت محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان قتل بقتل عام بغداد و بقتل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان سپاهی سری بیاورد و سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد در میان بستند و بمضمون این مصراع از شاه یک اشاره و ز ما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرها نهادند لا اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروختند و در نایرهٔ غضب مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت بیت بسوخت آتش عشق تو جملهٔ تر و خشک چنین بود چو در افتد بنیزار آتش از سادات و علما و فضلا و صلحا هر کس که توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آن جماعت را با کوالح ملبوس عنایت کرده بحامی رسانید و چون کار ساکنان دار السلام تمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت مگر مدارس و مساجد و خوانق که از حکم مستثنی بود کسی و تخریب و انهدام آن سعی نمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور و وضوح انجامید باد بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضای فحوای و یهلک الحرث و النسل بظهور رسانید و ذالک تقدیر العزیز العلیم ع چاره کار چیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور کورکان از بغداد بآذربایجان و تقریر شمّهٔ از حال وزرا و نوئینان

چون آب دجله از خون کشتگان بسان سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از نتن جیفهٔ مردگان مانند نکهت انفاس خستگان سمت تعفن پذیرفت امیر تیمور کورکان در اوایل ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بحسم مادّهٔ فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در ییلاق آق شهر نزول اجلال فرموده در آن مقام سادات عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بآنفرقهٔ واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده هر روز در پایهٔ سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی و تفتیش دلائل یقینی میگذشت و از آنجا ماه چه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افضای بروج آسمانی شد و چون چند روز در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید عزم [illegible] بتبریز رفته در دولتخانه فرود آمد در آن اوان خواجه شرف الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید شده بود این هر دو خواجه بمنصب مشرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران تو نوشته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرای عظام تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام را آنمقدار تعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم را دوختند التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او سردار لشکر تازیک بوده دیگر در مهمّ ما دخل نکند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و حبس که تسلیم نمود بر دویست هزار اسپ بسط القیمة قرار یافت و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را آب زد التماس و شوی داده هر روز بر در دولتخانه می نشست و بدریوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان فاضل نمی آمد در آن اثنا صاحبقران کشورگشای از تبریز عازم نخجوان شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل

گشته گشت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن بادلی پر درد و داغ

امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالمپناه رسید عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در ۲۲ ربیع الآخر سنه مایه لوای جهانگشای سایهٔ وصول بر آن دیار انداخته قبهٔ بارگاه خسرو جم اقتدار و شاهزادگان کامکار با اوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود چون به نیشاپور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده حشمت آیین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورده حالا از اردبیل گذشته است و در اقیام منزل گزیده صاحبقران حمیده صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تاسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة برج دولت و اقبال مامور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب آق قویلوق شرف ملاقی دست داد و از جانبین طریق نثار و پیشکش بتقدیم رسید و باتفاق عازم پایهٔ سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت زانو زده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش مهربانی کشیده ببسط بساط نشاط اشارت فرمود و چندروز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام درباره میرزا محمد سلطان بجای آورده از جمله نه تقوز اسب نقره خنگ مجموع مزین بزین زرین بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران برخاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه ما آثار پادشاهان گذشته را مشاهده میکنیم باید که بعد از ما نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس بحفر نهری فرماندادند و تواچیان زمین را برامرا قسمت کرده بمدت یکماه جوئی کنده شد که ده فرسخ طول داشت و آن را بنهر برلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین بروی بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیکناگاه ببغداد رسیده سلطان احمد از آن غفلت سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بنوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب برآمد و بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیرهٔ خالد و مالک بیرون رفت و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هرکس که یافتند بغارتیدند و سرکشان را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد واقعست بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمهٔ از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحب تایید

در آن اوان که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد شام لوازم اهتمام بجای می‌آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت و بشفاعت سلطان احمد از سر جریمهٔ طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد اما زن و فرزندان او را بر سم نوا با خود ببرد و در آن وقت که امیر تیمور گورکان از تبریز بنخجوان حرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بزبان آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بود و در مجالس گاهی باظهار ما فی الضمیر زبان الهام بیان گشود و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را بامیری جهة آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ از آن آستان صاحبقران کامران رسیده

تذییل ٢

نوئی ص

بامیر تیمور ٢

رسیده نامهٔ ایلدرم بایزید را که از مضمون آن رعایت طریقهٔ اطاعت مفهوم می گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون رومیان همواره با کفار فرنگ
جنگ میکنند من با تطمیع خوابان توجه بدان جانب نمیتوانم زیرا که نمیخواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و آن معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام
گردد اما قرایوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته التجا بقیصر برده مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب
فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین بیگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه بغزاء کفار پرتو امداد ما بر وجنات احوال مجاهدان روم تابد ایلچیان
بقبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داد و فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بسجد و در روم میشتابم اگر آنچه فرمودیم قیصر بجای آورد فهو المراد و الا لابد
به بینیم تا آسمان بلند کرا گردن آرد و کرا نجم کند و صاحبقران بایزید جمسیار کسیم رسالت بمصحوب ایلچیان کردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر همیشه
ایلحیاده را ۳
طلب خیال اتفاق داری میباید که مهم قرایوسف را چنانچه گفتیم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرار وغا
مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التأیید **گفتار در بیان توجه صاحبقران**
عالی گهر بجانب ممالک قیصر سلاطین سایه پرورد کارند که دشوار جهان آسان شمارند بود اطوار ایشان نوع دیگر نباشد
کار شان جز فتح کشور مخالف گر بود چون کوه خارا نگردد در دل ایشان مدارا بسان کوه کن سویش شتابند رمیدن داریش کردن نتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر کنندش صید چون آهو و نخچیر نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع اسفار مشقت آثار
و تکرار مقابله و پیکار که در آن چند سال متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت اجناد ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف مقتضای
رای امرا و صنوف ارکان توکل بر تایید ملک ملک بخش عزم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت مأمولست لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سنه اربع و ثمانمائه نزدیک
بپایان رسید و انجماد از طبیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر عبور نمود
و در بعضی از مجالس شمهٔ از ین معنی اظهار فرمود امرا کبار بحسب باطن برین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش می کنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم بصلاح آن نزدیکتر که شمهٔ
از ین معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را از ین داعیه بگذرانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطهٔ کیاست و سخندانی در مجلس صاحبقرانی راه
سخن داشت برآن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب امضاء عزیمت روم تامل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین
این سخن را بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران ستوده خصال از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال
الاسلام جرأت کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و استصواب اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امید میداریم که فتح روم تیسیر پذیرفته قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران دانشور جهت رفع دغدغهٔ خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبدالله لسانی را که مقتدای افاضل حکماء دوران بود طلب فرمود و بمبالغهٔ تمام از اقتضاء اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روزافزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقل ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
در روز یکشنبه هفتم ماه شعبان موافق اول روز نوروز جلالی و مطابق ایت ئیل از قراباغ اران متوجه بیابان شمکور گشت مثنوی میان بست ترک قیامت
هجوم بخونریز رومی و تاراج روم بجنبید و در جنبش آمد جهان فلک سای بر کلاه مهان و چون حوالی منکول از فر نزول همایون رشک
روضهٔ رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاریست موسوم بتر توم و قریب دویست نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

نفاذ یافته عساکر ظفر آثار فی الحال روی به تسخیر حصار آوردند و مدت بیست روز به محاصره و محاربه پرداخته روز بیست و ششم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب شمشیر آبدار غازیان با تیش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ارزنجروم پناه به درگاه عالمپناه آورده عفو پادشاهانه او را امان بخشید و صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان خود را از سلطانیه باز گردانیده و از اونیک بنهضت همایون اتفاق افتاد صحرای ارزروم مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت به موکب عالی پیوستند آنگاه صاحبقران کشورستان کمند همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هفت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت آن دیدهٔ فلک حیرانست و امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح الحصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه نصرت نشان بدانجانب شتافت و ایام محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را از روی غلبه و قهر مسخر ساخته خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدانجا خرامیده و آن قلعه را بنظر احتیاط در آورده کوتوالی آن را بطهرتن مفوض گردانیده و ما یحتاج اعلام کرده و ن محاس از آنجا نیز در حرکت آمده چون پرتو وصول بر ولایت سیواس انداخت بایزید چلبی ایلچی که برسم رسالت نزد ایلدرم بایزید رفته بود با جمعی از ایلچیان قیصر باز آمده فرستادگان بوسیله امرا عالیشان بعز بساطبوسی در یافته چند جانور شکاری و ده سر اسب پیشکش گذرانیدند و پیغامی که موافق مدعاء صاحبقران کشورگشا نبود بعرض رسانیدند مزاج همایون از استماع آن سخنان متغیر گشت و تبلیغ کلمات رار و کرده فرمود که چون سعادت مساعدت ننماید نصیحت و نیکخواهی کسی را فایده ندهد ایلدرم بایزید دم نخوت میگوید و هر نفس طریق مغلوبی میپوید اگر قرا یوسف را منهزم فرستاد و قلعه کماخ را بگماشتگان ما سپارد آن مملکت بسلامت می ماند الحمد لله که بی منت او حصار کماخ بتصرف بندگان این آستان در آمد اکنون او را بگوئید که چون سخن نشنید مردانه و از پای ثبات استوار دارد که من اینک رسیدم تنگه دار جای

ذکر نهضت صاحبقران ظفر عطیه بجانب قیصریه انکوریه و نزدیک رسیدن قیصر و تعبیهٔ سپاه و لشکر

صاحبقران هفت کشور در صحرای سیواس خیمه دیده فرستادگان قیصر را اجازت مراجعت ارزانی داشت آنگاه قلعه باروک را فتح کرده عنان عزیمت بصوب قیصریه بر افراشت و بعد از وصول رعایت رعیت آن بلده فرمود سپاه ظفر پناه را به برداشتن ذخیره اشارت نموده از آنجا سه منزل بطرف انکوریه رفته روز چهارم اراضی شهر معسکر نصرت بهر گشت و در آن مرحله از قراول خبر آمد که سپاهی سپاه ایلدرم بایزید نمودار گردید لاجرم فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته لشکریان روی بسوی دشمن نموده فرود آمدند و طریقه حزم مرعی داشته گرداگرد اردو خندق کنند و چپر و منند و مستحکم گردانیدند و رایت نصرت آیت از آنجا نیز در حرکت آمده چون سایه وصول بر قیصریه انداخت یعقوب نامی که کوتوال الحصار بود برج و باره مضبوط ساخت و دروازها فرو بسته ابواب عناد باز کشاد بهادران کینه ور آن ظفر شعار روی جلادت بحصار آوردند و آغاز انداختن سنگ و تیر و تفنگ کردند در آن اثنا خبر رسید که ایلدرم بایزید بچهار فرسخی اردوی عالی منزل گزیده بنابر اشارت علیه سپاه دست از جنگ انکوریه باز داشته یک اسپه تا خندق پیش رفتند و آب را در عقب گذاشته بتوره فرود آمدند و در آنشب لشکر منصور از هجوم سپاه روم دغدغه تمام داشتند و از وقت جولان جنبش در فضای سپهر تا زمان طلوع ترک رومی روز نقش خیالات عجب بر لوح خاطر منتقش گشتند چه ایلدرم بایزید لشکری داشت در غایت کثرت و استعداد و همگی اوقات ایشان مصروف غزا و جهاد و سپاه میر تیمور گورکان از مدت سه سال باز لاینقطع در سفر بودند و با دشمنان قوی دست در کمر زده شهر و کشور میکشودند و صاحبقران سعادت قرین بشیر شب را بتضرع و زاری گذرانیده از حضرت باری یاری مطلب میطلبید و در وقت تباشیر صبح صادق که رایت زرکاری آفتاب مشرقی انتساب در فضای سپهر زنگاری بلند گردید تیغ مسیاست بر قصد بدخواه چست و بر باره کوه پیکر نشسته بتعبیه جنود فیروزی اثر مشغولی فرمود و دلاوران جوشن پوش و مبارزان پر جوش و خروش فوج فوج

مصرع

چو دریای جوشان بهنگام موج در جنبش آمدند از اشعهٔ اسنه و دیده روشنان فلک خیره شد و از هیجان گرد و غبار آئینه آفتاب تیره گشت پشت استظهار انصار سپاه نصرت شعار از صولت میرزا شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از تهور امیر سلیمان شاه و امیر بادیه کار اندخودی و رستم طغایبوغا و سونجک بهادر و دولت تیمور تواچی اعتضاد همت تضاعف پذیرفت و قبیل میرزا سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی و تومو غا و دیگر انصار لشکر فیروزی آثار علم شوکت و اقتدار میرزا امیرانشاه بذروه مهر و ماه

مهد و ماه رسیده و بیرونی شجاعت امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و ملی سلطان قوچین و مبشر و طهرتن و حاجی عبد الله عباس و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین
و تابان و شیخ ابراهیم شروانی آنجانب را مزید مکنت بخشید و قبل ایشان امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز بود
و ماهچه رایت خورشید پرتو صاحبقران کواکب مواکب از مطلع قول طلوع نمود و جمعی کثیر از اعاظم شجعان جنگجوی و اکابر دلیران بهرام خوی بسایه چتر همایون
فال استظلال جستند بیت شد آراسته قلب محشر نهیب ز پیشرو عنانان بهمن رکیب و هراول قول امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش
امیرزاده اسکندر و امیر شمس الدین عباس و امیرشاه ملک و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و زمره دیگر از ابطال تهور قرار گرفتند و امیر تیمور صاحبقران چهل قشون
آراسته در پیش خویش باز داشت تا که در هر طرف بکومک احتیاج افتد فوجی از پردلان را بدانجانب فرستد و چند زنجیر فیل فلک شکوه مند پیتون مانند را
که از بقایای کرایم غنایم هندوستان بود در پیش انداخته و باسلحه و اسباب رزم مکمل ساخته بربالای هر یک فوجی از اصحاب قبضه که خدنگ ایشان بسان
تیر قضا هرگز خطا نشدی معد و مهیا کشتند و مقدم بر صفوف جنود ظفر ورود بایستادند العقبه بعقبه ملازمان عتبه علیه بترتیب و آئینی صورت بست که پیکر
ظفر واله و شیفته پرچم اعلام ایشان شد و توسن سپهر بدلکام بکام ارادت رام کام و مرام ایشان گشت نظم سپاهی بیاراست صاحبقران که لرزید
از هیبتش آسمان سراسر کمان دار و شمشیرزن بجان رزم خواه و بدل تهمتن زره پیرهن کرده آهن قبا در آهن نهان گشته سر تا بپا و از آن
جانب ایلدرم بایزید بترتیب و آراستن سپاه قیام نمود و در میمنه پسر لاس افرنجی را که برادر زنش بود با بیست هزار مرد شمشیرزن باز داشت و
نشان ایشان مجموع ملبس بلباس آل عباس بودند و در میسره پسر بزرگتر خویش اسلمان چلبی با لشکری کثیر از روم و میان جلادت نشان تعیین کرد و خود در
قلب جای گرفته سه پسر دیگر موسی و عیسی و مصطفی را در عقب قول مقرر داشت و محمد چلبی که ارشد اولادش بود و بکرنجی مشهور شده بود با سایر امرا متهور
مثل بال قوج پاشا و علی پاشا و عبید بیگ و تمورتاش و فیروز و عیسی بیگ و حسن پاشا و خلیل و مراد و یعقوب و یوسف و تنکری برمش و احمد و محمود
و بقیه غیر ایشان از شجعان پردل در مواضع مناسب قرار گرفتند رباعی دو لشکر نکویم ز آهن دو کوه بدوران نمودند فرو شکوه میان دو دیوار
آهن بها یکی کوچه آمد بشهر فنا

شیخ عبید

ذکر محاربه امیر تیمور گورکان با ایلدرم بایزید و گرفتار شدن قیصر بتقدیر پروردگار مجید

صفت محاربه

صباح روز جمعه ۱۹ ذی الحجه سنه اربع و ثمانمائه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه پرخشم و کین در برابر یکدیگر رسیدند و سپاه طرفین مانند دو دریای اخضر از باد
صرصر در تموج آمده غریو سورن و نفیر باوج فلک اثیر رسانیدند و صبر و شکیب از دل مبارزان رمیدن گرفت و مرغ تیر از آشیانه کمان پرواز آغاز نهاد
سپر چین قهر در ابرو افکنده بخت روی پیش آورد و شعله سنان بهلوی پهلوانان زبانه کشیده زبان طعن دراز کرد و شمشیر نهنگ آهنگ رخنه در اساس
حیات جوانان انداخت و گرز گران سنگ سر گردن کشان نرم ساخت نظم چکاچاک شمشیر بند مغرق زمین را بدریای خون کرد غرق
بسا خون که از تارک اهل روس برآورد سر همچو تاج خروس چنان ریخت گوپال بر مرد جنگ که گوئی ابابیل میریخت سنگ و در آن روز بخت
میرزا ابابکر کرایان مسابقت در میدان مبارزت راند و از قبیل برانغار سپاه نصرت شعار بجوانغار مخالفان تاخت و از زخم پیکان خدنگ اساس
ناموس اسلمان چلبی را چون آبگینه حلبی از ضرب سنگ درهم شکست و امیر جهانشاه و امیر قراعثمان نیز بدانجانب حمله کرده دست چپ رومیان
برهم زدند و محمد چلبی که ولد ارشد قیصر بود و بکرنجی اشتهار یافته بود در آن معرکه ستیز و آویز بسیار اظهار نمود و چون دانست که مقاومت با سپاه منصور
مقدور او نیست پشت بر معرکه کرده بطرفی بیرون رفت و امیرزاده محمد سلطان بفرمان صاحبقران کشورستان بجوانغار شتافته برق تیغ جهان
سوزش بر فرق برانغار دشمنان تافت و برلاس فرنجی در برابر شاهزاده دست باستعمال آلات قتال برده چند کرت از هر دو طرف کر و فر بوقوع انجامید
نظم که تند دریای توران زموج رسانید آسیب طوفان باوج گهی آتش رومیان گشت تیز بعیوق بر کرد دود ستیز آخر الامر آثار ضعف در
جانب رومیان عیان گشت و صاحبقران گیتی ستان تمامی اعیان سپاه نصرت نشان را فرمود تا یکبار جنگ پیش برند و شاهزادگان و امرا
حمله کرده بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند زگیتی قیامت برانگیختند سحاب تیغ از بس که خون افشاند گرد از فضای معرکه اینجا فرو نشاند و شعله سنان
جان ستان چنان و چندان برافروخت که مرغ روح کشتگان را در جوف هوا پر بسوخت بیت سنان آتش کین برافروخته پر مرغ را در هوا سوخته
و در آن حین امیرزاده رستم نشان محمد سلطان شش قشون از رومیان که برزبر پشته ایستاده بودند رانده بجای ایشان برآمد و ایلدرم بایزید با سپاه قول

بر شاهزاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بچشم احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و حیرت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیر زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و جریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات بفشرد و هنگام غروب که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از معارضه و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد سپاه منصور کوچه داده ند و دست به تیر و کمان برده شتابه آغاز کردند بیت شپاشاپ پیکان الماس گون بدریا رسانید سیلاب خون و قیصر بسان باد صرصر از آن دریای خونخوار خود را بکنار کشیده بسرعت هرچه تمامتر مسافت می پیمود و سلطان محمود خان با فوجی از بهادران بتکامیشی ایلدرم بایزید اسپ برانگیخته بوی رسیده و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه پادشاه مظفر لوا آوردند بیت رسانندش هژبر کیانی کمان بدرگاه صاحبقران زمان در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بدر خیمه حاضر گردانیده اند فرمود تا دست او را گشاده بتعظیم و احترام بهر چه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق نشاندند اما حضرت مخدومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه رحمه الله نقل نموده اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه همایون در آوردند و آنحضرت نخست قیصر را سخنان درشت گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق مورخان امیر تیمور گورکان در آن محفل زبان عتاب از روی رفق بقیصر را گفت هرچند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق بشر است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول جزیاتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمیفرمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطه عبور موکب منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و تیر ظفر و نصرت دست سعی دا از آثار سخط و غضب تو چه امور ناملایم در باره من و منتسبان بوقوع می انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو و اولاد تو جز نیکوئی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و دغدغه بخاطر راه مده ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر تیمور گورکان مراحم خسروانه شامل حال قیصر گردانید و خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانید و بوعده های جمیل دل پریشان او را جمع ساخت ایلدرم بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امید آنکه ملازمان درگاه بتفحص حال ایشان مشغولی فرمایند و هرکدام را زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از چند روز موسی را پیدا کرده باستان اقبال آشیان آوردند و مکارم اخلاق صاحبقران قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانید و نزد پدر فرستاد و در آن ایام نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی بتکلف جهة قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس و بایزید جمیای بمحافظتش قیام مینمودند

ذکر شمهٔ از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم

چون امیر تیمور گورکان از هجوم سپاه روم فراغت یافته قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعهٔ انگوریه باستانه علیه آورده مال امانی از آن بلده بحصول پیوست و هم در آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نورالدین و امیر سونجک بهادر ببروسا که در آن زمان تختگاه قیاصره بوده میروند و امیر شیخ نورالدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان تا کنار آب اسریقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغابوغا و سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آقشهر و قراحصار و علائیه و عدالیه گردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال اقتدار ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسریقه تاخت کرد و پسر کلانتر قیصر ارسلان چلبی را که بانجا گریخته بود و غلبه از گریختگان فراهم آورده بگریزانید تا از آب بغاز گذشته باسریقه رفت و کوچش اسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نموده در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نورالدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع باتجه الویهٔ علیه برفق قیصر پناه

و میرزا امیرا نشانه ۸۰۴

و امیر شیخ جهلیاه ۸۰۵

از برسا بطرف مله شتافته بود القصه چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید با
منکوحهٔ او و ستینه بنت برلاس افرنجی و دخترش باردوی همایون برد و حسب الحکم نزد قیصر فرستاد و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کیجیک یرلغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرای مصیبت زبان بکلمهٔ استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داد و فرمان
فرمای بلاد و عباد از نواحی انکوریه کوچ فرموده بصحرای سوری حصار رایات نزول همایون عزت افزای قلعهٔ فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ و دولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقتوفا در هرات وفات یافته بود امیر مضراب حاکم
بجای او روان فرمود انگاه ماهچهٔ رایت آفتاب عظیمه از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنابر آنکه آن بلده بلطافت
هوا و عذوبت ماء موصوف بود مدتی آنجا مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقوزلغ فرموده از کوتاهیه نهضت نمود
و چون بحوالی التونتاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانید و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء می ارغوانی گرم گشت اصناف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سرانجام مهام جهانبانی
انداخت و مولانا بدرالدین احمد ولد شیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار باسم و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش از قید نجات یافته بدینجانب شتابد و الا تهاجم لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و مقارن آن حال ایلچی تاکور حاکم قسطنطنیه که اکنون باسلامبول اشتهار یافته بدرگاه عالمپناه رسید و اشرفی بسیار و تحف
بسیار بگذرانید و خبر اطاعت فرستندهٔ خود بعرض رسانید و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنقوزلغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب رجمنه قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسرش امسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفهٔ جریمهٔ قیصرزاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوی که آنچه در پردهٔ غیب مسطور بود بظهور آمد اکنون
مضی ما مضی ع که گفته اند بزرگان که از گذشته نگویند بیدغدغه باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینهٔ موافقت بسمت انجلا پذیرد و شیخ رمضان
بانعام کلاه و کمر و اسپ و زر محظوظ و بهره ور گشته جهت معاودت یافت و چون حریف خریف آغاز دم سردی کرد و لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان بر آورد صاحبقران کامران بتعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیت
بجانب دست راست برافرازد و هرکس سر خلاف داشته باشد از بنیاد بر اندازد و در شهر مغنی سیا قشلاق کند و شاهزاده حسب الامر نموده بآنطرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوانغار بود ولایت گرمیان ایلی مقرر شد و ماهچهٔ اعلام نصرت انجام از تنقوزلغ در حرکت آمده و بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند قلعهٔ گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار باستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شده
او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرد امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دخترش را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن منازل
که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن باب دریا اتصال دارد و یکجانب
بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنگ آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانانست و آن را نیز ازمیر می نامند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و گبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنابر آنکه
فرنگیان را نگاه داشتن ازمیر گبران اهتمام بسیار است تا غایت هیچکس از سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقرانی بدین
منصور بر چگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدانجانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر گبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار را

با زمین هموار کرد و غایت استواری آن و ایام محاصرهٔ آن ازین قطعه که در ظفرنامه مسطور است بوضوح می‌پیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از امیر تیمور مؤید جهان
گیر در آن قلعه که هیچ شاه نفکند بر کنگره‌اش کمند تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر ننشاند بران غبار تغییر بگرفتن و کندنش ز بنیاد زین شه بدو هفته
یافت تیسیر اینست کمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر گران باز پرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان را
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحهٔ بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام
مقابله و مقاتله توانند آمد و در تضاعیف این حالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد مسلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمد و پیشکش بسیار از اسپان راهوار
و جانوران شکاری و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود همراه آورده و بوسیلهٔ امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص
و دولتخواهی مسلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت اسریقیه و توابع
و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغاء همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر
سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپایبوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید
و او نیز نوازش یافته بازگردید آنگاه رایت ظفرپناه از ازمیر مراجعت کرده سایهٔ التفات بر تسخیر حصار الغ یرلق انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری
بسینهٔ امیر جلال الاسلام رسیده شهید گردید و همان لحظه قلعه مسخر گشته تمامی مردان آنجا بمعرض القتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ
یرلق با خاک راه یکسان شد بعد از آن کرزی و نیز بسبب همین توجه صاحبقران ظفرقرین مفتوح گشته حکم سایر قلاع آنجا گرفت و در آن اثنا از پیش میرزاده محمد سلطان
پیسر شبر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضهٔ قوی طاری شده است و ازین جهت در عزیمت خطا فتور راه یافته است
بر جناح استعجال بر دوی میرزاده محمد سلطان فرستاد که کسی دانسته بنفس رسید تا کیفیت حال را کماینبغی باز نماید و موکب جهان‌گشای از ظاهر نسبین بطرف
آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس در
گذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم شد و مقارن آنحال دانه خواجه از پیش میرزاده محمد سلطان آمد و تقریر کرد
که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داده و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصرع انجامید ملال خاطر همایون بسمت ازدیاد پذیرفته دانه
خواجه را دو اسپه بازگردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر بیاورد و بنفس نفیس بآق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان
ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و پسرش موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داد و یکصد سر
اسپ بادپای تپچاقی بخشید و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نمود و فرمان فرمود که قیصر را نعش پدر خود را که در آق شهر بامانت گذاشته بودند با آئین سلاطین
ببرسا برده در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بودند دفن کنند و چلبی آنرا بموجب تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته
بر جناح سرعت سوار و روی بر دوی میرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمقصد شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین
جهت ملالی عظیم بر باطن خجسته صاحبقرانی مستولی شده همه راه روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هژدهم
شعبان سنهٔ خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثهٔ کبری صاحبقران سعادت‌قرین تمامت عنان
اصطبار را از دست داد و لآلی آبدار از چشم دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید جیب سران ملک پیراهن
دریدند دم و یال ستوران را بریدند و آخرالامر بمقتضای رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده
و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان روزگار آن گوهر نفیس را بسلطانیه برده در مزار بزرگوار قیدار
پیغمبر علیه السلام بصندوق خاک بسپارد مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده رباعی
بگذشت بهژدهم ز ماه شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان چون نور قمر کنی جمع بنام تاریخ وفات کرد دست جمله عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر بآستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین محمد و سایر فرستادگان امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

که آفتاب در برج حوت بود

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته بیقین دانست که در مخالفت صاحبقران وافر حشمت صرفه ندارد بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش کرده باطلاق تلمش فرمان داد بلکه او را ببارگاه خود طلبید و مراسم تعظیم بتقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذر خواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و شام خطبه و سکه باسم صاحبقران کرده و در مقام آراستن تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و اقتتام بجانب سده سدره مقام روان ساخت و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و عقود جواهر و حوت و اقمشه فاخره و شمشیرهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و خراج بخزانه عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب بوسیدند و تبرکات سلطان مصر را گذرانیده کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیدند آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از تربیت پدر مهجور گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرآینه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده فصول چنان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً و تکریماً اقدام فرماید و احمد و اقتتام را بانعام و خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داد و مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج و قبا و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم جزم فرمود و خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته الویه ظفر عطیه بجانب یورتهای ایشان که در صحرای ماسیه و اراضی قیصریه بود حرکت نمود و قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان بایران آورده بود و جهت شرارت نفس بمملکت روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون پرتو وصول بر حدود منازل قراتاتار انداخت دو کس از کلانتران ایشان اخی ترکت و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برضا ماوراء النهر را موکشته طوعاً و کرهاً زبان بقبول گشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان گرن گرن و جوق جوق ساخته بر امراء تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چهارپای نخرد تا سبکبار شوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان شبدیز صاحبقران گیتی ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا حدود قلعه اونیک جهت همایون فال استقبال نمایند و چون رایات ظفرآیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه میر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت فرمود که بولایت خود رود و دیگران عزم برحلی بوادی مواظبت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و پیشکش کشید و یکدو منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و چون از روم در تی سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران کامگار فرو دوید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوسته آن واقعه هایله را بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بروجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند و تمامی آغایان لباس سوگواری پوشیدند و بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند و تعزیتی در غایت عظمت داشته و جهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از آن فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت و جهت احراز مثوبت عزم ملک گرجستان را پیش نهاد همت ساخت

ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت گرجستان و تفویض ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان

چون ماهچه لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود گرجستان انداخت و ملک گرگین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال نمود عصبیت دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر تیمور گورکان بار دیگر عزم گرجستان جزم کرده بطرف منکول روان گشت و در آن نولا پسر اقبوقا گرجی با تبرکات لایقه بدرگاه عالمپناه رسید و مقالات او کوستندیل برادر ملک گرگین نیز ساحت آستان دولت آشیان را مقبل و ملثوم گردانیدند و همچنین در هر منزل سرداران و حکام بخدمت شتافتند

و پیشکش گذرانیده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر مرحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد
بار دیگر حکومت شیراز با توابع بهمت و اختصاص بدو پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد این خبر شنیده عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جربادقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت صفهان را بتو عنایت فرمودیم آغرق را
بدان بلده فرست و خود ببروجرد رفته قلعهٔ آنجا را با کمال عمارت باز آور و همدران مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک
روی باولکاء خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه بتعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت
ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الحند [?] و دیار میرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار
بکر شتابد و مفسدان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گردانیده در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرا یوسف که در آنوقت بر آن دیار مستولی بود دفع
ساخته در زراعت و عمارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و شرح استیلاء قرا یوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساختن وصول موکب صاحب
قرانی بقیصریه استماع نمود هراس بی قیاس بر ضمیرش راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای هیت نشست و سلطان
احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بحیله [?] پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آغا فیروز را که جملة الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء عظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده و در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرا یوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرا یوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کرده او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسپ از جوی بجهاند با جیبه و اسلحه در آب افتاده شعلهٔ حیاتش فرو نشست بعد از آن سلطان احمد از صولت قرا یوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرا یوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشهٔ خزیده شخصی قرا
حسن نام او را بدید و در شب بردوش گرفته قریب پنج فرسخ برد آنگاه بجبهتی [?] رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارق عمر او یرات [?] که در آن دیار بود چهل سر اسپ و از نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مغلوکی چند بهم کشیده از آنجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرا یوسف ماند القصه چون امیرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از بروجرد بموجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان دو قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرا یوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم تلاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرا یوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابابکر ببغداد در آمده بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کرتین و انجا از و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان در آمد و امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بمسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو درهٔ عمیق واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبهٔ جدا گشته و بارتفاع از او بر گذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پای مردی
نردبان یا ریسمان و امثال آن بر زبر آن کوه بر نمیتوان رفت و آن جبل یک راه باریک پیچاپیچ ندارد و پیرامنش بواسطهٔ تنگی دره جای نزول سپاه
و نصب خیام نیست بنا بر علیه جمعی کثیر از گرجیان بی ایمان آن را قلعه ساخته بفراغت نشسته اند و کوتوالی دارند نزال نام و ذخیرهٔ بسیار جمع
آورده اند چنانچه فتح آن حصار منحصر در طول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکرتین
بود انداخته لوای نهضت بر افراخت و مردم از آن عزیمت بالغایة متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار تیسیر پذیر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی آنمقدار توقف که ذخیرهٔ اهل قلعه باتمام رسد مصلحت نمی نمود القصه در روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست
و ثمانمائه ماهچه علم نصرت شیم سایهٔ وصول بر ظاهر کرتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از ابر نیسان ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امراء بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین بر سر حصار متین برافراختند

برافراختند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه متیسر نشود جمعی از لشکریان تحمل نشسته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته مهم جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه ۱۲ ماه مذکور بیلجیک نامی از قوم تکریت که در کوه روی نظیر نداشت بران سنگ پاره تکیه نبرد و بلندی آن بگشت و بازگشت و هیچکس از گرجیان را بر آن اطلاع نیفتاد در روز دیگر سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه‌گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبها سری در یکطناب و سری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند و حکم شد که شصت چهار کس از لشکریان بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فروگذارند تا جمعی از دلاوران بران جبل صعود نمایند و بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق رایت نورافشان برافراخت و گرجیان تاریک دل از خواب غفلت درآمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود دبل احتیاط آواز برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران زور کار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده دود و حیرت بدماغ گرجیان کرتین بالا رفت و میدانستند که بدافع این مردم پردازند یا دفع جمعی را که از بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاد همت سازند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مصدوقه الحق یعلو و لا یعلی مجاهدان دین بر آن کفار بعین ظفر یافتند و قلعه را در حیز تسخیر کشیده نزال کوتوال گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و کلیساهای ایشان ویران شد و شعایر شرع شریف در آن دیار بهمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان بیلجیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک را با دیگر امراء ظفر لوا برسم منغلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را نیست و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز درآید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده نماند ایلچیان سخن‌دان با تضرع تمام و پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علمای اسلام با اکثر امرای ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایات ایشان شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آسا ملازم موکب همایون بود ممنون گردانیده فرمود که بجهت خاطر تو از سر جرایم گرگین درگذشتم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته آن خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با سایر نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی داشت و علم مراجعت از آن دیار برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر عاطر افتاده بجانب قراباغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت و سرما بود ابر چون کف کریمان گاه سیم بار گاه گوهر نثار مینمود خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بغایت ویران از خاطر بانی مبانی عدل و احسان سر بر زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و بیوتات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطناب پیمودند و بر شاهزادگان و امراء قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و بیمن توجه ضمیر همایون ارتسام کاری که از دست اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و بهمدران ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزادگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت و در آن اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهت تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجالس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء نحریر و فضلاء روشن ضمیر ازدیاد

حضارت می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و علو مرتبت پادشاهان عدالت نشان منجر شده امیر تیمور گورکان بخواست
که آن صحبت بتجربه کشاید اهتمام یابد بنا بر آن علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغکان فرمود هر یک آنچه از نیک و بد خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال احوال سابقه اشتغال نموده درباب رعایت رعیت و زیردستان حمایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بهمه دران اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
بهر دو نفر از ایشان را بقطری از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان دیگری آن بود که امیرزاده عمر ولد معزالدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد بر حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پابوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای او رشید او تفویض یابد دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز برنهج عدالت سلوک نکرده بود مواخذ و معتقد گشته و دست
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف بمحل اعتبار او را در نوشت بتبیین اینمعنی آنکه در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را جهة استخلاص اموال شیراز و فراغ محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ سیصد
هزار دینار کپکی از رعایا و محترفات بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده بود این مضمون را بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش الهی آنجناب را دو
شاخه و زولانه کرده بشیراز برد و آن وجوه را بتمام از وی بستاند و بصاحبان مال رسانند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بیاویزد
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید نخست ارغون نام را بر دار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زولانه آهنین و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر برآمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بمسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب غلغله دعا و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را بوقوف قضاة و اعیان مملکت بمقصود و کسور بخداوندان اموال رسانید
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه بادین ورداد چون از تعمیر بیلقان فراغت یافت جهة قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قوریلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکوخان بامیرزاده عمر مشیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه بود مانند بود خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار بهدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند پیادگان لشکر
جمع آورده بنیاد دش را براندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و در آن اوقات قدوه اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و بلاد ماوراءالنهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبدالرحمن و خواجه عبدالحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال دیالمه و شهر
گیلان تا آن غایت بسبب سده رفیع منزلت نیامده بودند بمجرد ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آنولا بموجب اشارت علیه امیرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغای بوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول الغ قران یقاج حکام گیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بودند
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال بوزن شرع پانزده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو فرود آرند و صاحبقران کهتر نواز مشارالیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه از ین جمله به سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشد

نسخه یقاج

باشند از قرار صفت مستخلص گردانند و بقیه را انعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد راضی و شاکر
و مباهی و متفخر بدیار خویش بازگشتند و مقارن آن حال سید ستوده خصال امیر سید برکه برکه ذات شریف از عالم کثیف بازگرفته بریاض قدس انتقال نمود و از آن
جهت خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند دیگر از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان
ایالت ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع لر کوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در اواخر همان زمستان سلطان عیسی حاکم ماردین
بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آئین آمده مخدره را که نامزد امیرزاده ابابکر کرده بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان دررسید از وفات شاهزاده
سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند
و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند
نقل نماید و هم در آن ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی
داشته بقناعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان آسمانی منازل زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران آفاق
از یورت قشلاق نهضت نموده ۱۴ ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرمود و قریه نعمت آباد را که از قری شهر برلاس است بیمن همت خجسته نهمت مکرم
ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و هم در آن ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه
و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان
و ارمینیه و منسوبات آن را با میرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجا و ملجا امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرا عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل بادیکار برلاس
و جلید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین امیر جهانشاه
مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ دلپسند و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و انهدام اساس جور
و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا
عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولایات
بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان کنار آب آقلق را که ییلاق دررود مشهورست محل
نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهة تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و ایشان
بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والا گهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته
و پسر خود را با فوجی از مازندرانیان آنجا گذاشته و خود بکوهستان چلاو و رستمدار گریخته بنابر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان
و آوه و ساوه را جمع آورده متعاقب اسکندر رستم وار برستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه نور بیرون آمده بود و بدیشان پیوست گرفته نزد
اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن ترا مواخذ گردانیده ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت
مبادرت نمائی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته بآن سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت
واقعه را امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب آقلق بعرض امیر تیمور گورکان رسانیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب
جاکو براه ساری آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از صدود میانه بجانب ری
روان گشتند و آنحضرت از کنار آب آقلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرچم انداخت و از آنجا نیز کوچ واقع شده بیستم شوال
سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد دو اسپه آمده بود

خلاف ۲ سـ

روز نهم بدان منزل رسید و بعز دستبوس جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزا امیرانشاه در بغداد با او باشد و ملتمس او مبذول افتاد و صاحبقران دریا نوال چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سه سر اسپ بمیرزا امیرانشاه بخشید و او را در کنار گرفته شرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران باستحقاق در سوق بلاق میرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست جیبه انعام فرمود و فرمود که پیشتر عازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاهزاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در لجور با میرزاده رستم و امراء الغار ملحق گشت و شاهزادگان و امرا بیست روز در لجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان درخت انداخته راه مهیا ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف میتاختند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه دوم ذی قعده بفیروزکوه رسید عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته و اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران عادل را شفیع جرایم خود ساختند و بسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور باستان اقبال آشیان شتافته امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفه احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را با میر زنگی توبی مفوض گردانیده در خلال این احوال الکای کران قوم قراتاتار در ظاهر دماوند دست فتنه و طغیان از آستین عصیان بر آوردند و لشکری پریشان را که متعهد کوچانیدن ایشان بود چند زخم زدند و آغاز گریز کردند و چون این خبر بسایر کرنهار رسید همین طریق مسلوک داشتند و امرا عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و اتلمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفه از آن قوم جان تنگ با بیرون بردند و زمره در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت **ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر** امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و آغرق همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر شیخی برافراخت و در اثنای راه میرزا شاهرخ را عارضه طاری شده رخصت توجه بجانب هرات یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه بیست و نهم ذیقعده بچلاو رسیده بوضوح انجامید که اسکندر رو بستاق جهنم دره گریخته اند و آن عقبه ایست بغایت تنگ و پر درخت و پیوسته انجا بارندگی میباشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه نمیتواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطه آن صعوبت بجهنم دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بدان دره در آمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر ویران کرده لاجرم به بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند روز دوشنبه بیست و سیم ماه مذکور نخست چهل بهادر که قراول بودند بر آن پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزا سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره بر آمده بجنگل سیر بردند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را مطلبیدند روز پنجشنبه ۲۶ ماه مذکور شاه ملک برلاس و صمد برلاس و غیرهما از قراولان باسکندر رسیدند و با آنکه بیست نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را غاشیه کش خود میپنداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و قیتول اسکندر را غارت نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود عم زاده اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان و بنه خورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بر قراولان پیشی گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و ببادحمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر شکست یافته باهنگ مرزی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرا عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار آب قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفتند و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود بایشان بپیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشه جلادت بآن جنگل در آمده در طلب اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالمپناه بازگشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب و معاقب ساخت و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز دیگر در میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلک بیان گردانیده که چون امراء ایلغار بملازمت صاحبقران فلک اقتدار بازگشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت برایشان غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا بازگشته در راه افتاده بولایت تنکابن درآمدند و بسوی نزد سید هادی کیا که در آنوقت حاکم آن حدود بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد از استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مردک را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد مناسب آنکه شما در کنار شکار رود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت را بطلب اسکندر شیخی بآن جنگل ارسال داشت و سردار آنجماعت را بهزار اسپ محمد میگفتند سید ظهیر گوید که من بهزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست وجوی اسکندر مشغول گشتیم جمعی از کانشان نشان دادند که حالا دو نفر مازندرانی با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خوردند باین بیشه درآمدند لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود بهر دو طفل انگشت ما در اطفال آغاز نوحه کرده او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی بنشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن مردم بروی تاخته همانجا کارش فیصل دادند و سرش را نزد سید بردند و سید آن سر را پیش امراء صاحبقران روانه گردانید تا بمعسکر صاحبقران والا گهر رسانیدند مؤلف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطهٔ کفران نعمت عاقبت حالش بانهزام انجامید و چون اجل موعود فرا رسید ازین همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت ندانم شوم تر ز کفران نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین

ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنة و اقبال

چون خاطر همایون فرمانده ربع مسکون از دغدغهٔ شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بجلگاه کلار دشت شتافت و در آن منزل امیر سید علی ولد سید کمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت تربیت رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد آنگاه بر سبیل سرعت عزیمت ماوراء النهر فرموده شاهزادگان و حکام عراقین و آذربایجان شرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و ماهچه لوای کشورگشای روز سه شنبه ۲۳ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروزکوه انداخت و صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرموده بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت داد و روز چهارشنبه غرهٔ محرم سنه سبع و ثمانمائه بر پلسنا پور عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا آنجائی از داروغه چیچکتو باق تلبه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سرنگون آویختند تا بمرد و رایات نصرت آیات در طی مسافت سرعت نموده از گذر ترمذ بر آمویه عبور فرمود و خانه خانزاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خانزاده لوازم طوی و پیشکش بتقدیم رسانید و از آنجا صاحبقران کشورگشا بکش رفته اقسرا ازین مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد و چون باغ قراتوپه محل نصب سرادقات سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بقرب دستبوس رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند درآمد و بمدرسه میرزا محمد سلطان که تا عمارت یافته بود و نظر کیمیا اثر بر آن نیفتاده بود در رفته شرط زیارت بجای آورده بباغ چنار عود نموده بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی آیدکو از طرف دشت آمده شنقار و سلاکات گذرانید و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانید و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان با تبیان صاحب افسر و اورنگ رسیده تبرکات فاخر و تنسوقات نادر بعرض رسانیدند از آنجمله پردهای منقش مصور بود که نظیر آن در آئینهٔ خیال هیچ مصوری بر گرد جمال ننمود بیت در لطف و صورت آن حیران بماند مانی والحمد والشکر لله واهب المقاصد والمعانی

ذکر طوی فرمودن صاحبقران کامران جهت تزویج شاهزادگان عالی مکان

علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت تصرف بندگان آستان سلطنت آشیان درآید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط بسیط

اسکندر

عنبر افشان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فزای سپهر خضرا بی مشارکت عنبری بال اقبال بگشاید بنا علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله مراجعت
فرموده روزی چند در سمرقند اقامت نموده خاطر عالی مآثر بر آن قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برده لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند و
کسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای تناکحوا تو الدوا
تکثروا ابتهاج آورده بعضی از شاهزادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان
قمر سرعت باشراف اطراف ایران و توران جار در رسانند که بقوریلتای حاضر گردند و از خسرو زادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان می‌نماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ متضمن مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل و مستظهر اند و ایلچی به
طلب امیرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده موضع کان گل از
برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهت مسکن خاصه
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه دویست سری با اوج فلک نیلوفری مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو نیلی
سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر دوازده پایه عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و طنابهای ابریشمین ستونهای
منقش نگین تزئین داشت در عرض یک هفته برافراشتند و وسعت آن دوازده پایه بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان سعادت قرین و عظمای امرا و خواص پایه
سریر اعلی آنمقدار خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراختند که عرصه زمین را مانند سپهر برین از هوا کب کواکب پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه تو
گوئی که سپهریست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن هنگام از بخارا و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی و مغولستان
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن ایام منکلی بوغا حاجب که از امراء ملک طاهر سلطان برقوق که به
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد بسمات
اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسید و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند و حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد امیرزاده
آمده مثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاهزاده را آفتاب وار جامه
زرنگار پوشانیده و لباس مشکفام او را چون پرده ظلمانی شب بخنجر نورانی روز برهم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانید و صناع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و از آن چهار طاقها و قبه های مقبیه های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح گشادند
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیختند مجلس بزم و بساط نشاط باحسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صورتی بر وجنات کاینات
تافت بیت نشاط و سرور آنچنان عام شد که رسم غم از دهر گمنام شد و از برای تزویج شاهزادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
و جمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر جمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا امیرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابناء میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و
عفایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقرائت خطبه نکاح برسم و عادت ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بیشمار و درم و دینار
بسیار افشانده گشت بیت چنان افشاندند گوهر دست مردم که گفتی از فلک میبارد انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی برآمده خواتین
بلقیس آیین همه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بفر حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاهزادگان جمشید قرین و نوئینان و افرکین

وافر تمکین وسادات عظام وقضاة اسلام واکابر واعیان در سایهٔ دوازده پایه مقرر کردانیدند علیت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستادند در
پیشگاه وسایر خلایق از امرا واعیان روزکار واشراف هر بلاد ودیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند وبساولان بهرام توان بساولی
حلقه‌های طلا دوری در بر کرده وبر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند وفیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلها گوناگون آراسته
وبر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند وخوان سالاران از شیرهای زرین وسیمین مشتمل بر اوانی مرصع آنمقدار حاضر آوردند که نطق ناطقه
از احاطهٔ آن بعجز وقصور اعتراف مینماید واصناف اطعمهٔ لذیذه واشربهٔ لطیفه وثمار حلاوت آثار در آن طوی خانه چندان موجود بود که بتحریر شرح نتوان داد
وسوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نموده وبغیر شیرها سلطانی چندین خم خسروانی پر از بادهٔ صاف آماده کرده صلای عام در دادند از پیش
وساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت بادهٔ گلفام وفروغ جرعهٔ فرح انجام هر دل را سروری دیگر وهر منزل را نوری غیر
مکرر بخشیدند وهر یک از مجلسیان واله وحیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان کردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است ودر آن ایام از غایت الطاف
عام نظم بفرموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است وهنگام عیش می ناب نوشید از جام عیش درین
جشن کس را مگوئید سخت اگر تیره روز است اگر تنگ بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود وسرود وز ساقی وجام آواز رود وسرود مطربان نغمه پرداز ومغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورد ونوای نای وقانون وصدای
عود وارغنون در ضمیر پیران چنگ پشت وجوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی را نی نگویم نیشکر بود ز نیشکر چو شیرین کارتر بود نوای ارغنون و
نالهٔ چنگ از آن منزل بر فتی تا بفرسنگ وچون چندی ز صغیر وکبیر وغنی وفقیر بنای ونوش وجوش وخروش گذرانیده صبوح را بغبوق وغبوق را بصبوح
متصل کردانیدند صاحبقران دریادل شاهزادکان وامرا ونوئینان وایلچیان مصر وشام وفرنگ وبلاد هند ودشت قبچاق وسایر اکابر واشراف الکای
را بخلعت گرانمایه وانعامات موفوره مباهی ومسرور ساخت وبساط ملاهی ومناهی را طی کرده بتمشیت معظمات امور مملکت پرداخت وارباب احتساب
را باجرای امر معروف ونهی منکر اشارت نمود وخلایق را از ارتکاب شراب وسایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله
المنعم المنان وعلیه الاعتماد والتکلان **ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا واجازت یافتن حکام وایلچیان
اطراف وانحا** صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاهزادکان وامرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر فرخنده
مآثر جهة احراز مثوبت غزا عزم سفر پر خطر ختا قرار داد وفرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند ودر دفاتر ثبت نمایند وامرا تواچی از میران هزاره وصده مچلکا ستانند که بجهه یراق ودستور یورش آیند ونوئینان
وتواچیان بموجب فرموده کاربند شده حکام ولایات وسرداران اطراف بعد از قرار سان جهة جمع آوردن چریک متوجه مواضع خویش گشتند مقرر
آنکه سیلجار معین باردوی کیهان پوی پیوندند وامیر تیمور کورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسهٔ سرای ملک خانم نزول اجلال فرمود ودر آن بقعه امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ وکمر وخلعت وافسر معزز وموقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید وامیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بسر میبرد وخود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت وایشان براه هرات متوجه قندهار
شدند وامیر تیمور کورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت وکمر ارزانی داشته واز انعامات دیگر نیز محظوظ وبهره ور ساخته دستوری داد ومولانا عبدالله
کشی را با جمعی رفیق او کردانیده مکتوبی بعرض سه گز ودر طول نهصد گز که آب زر طلی شده بود بخط ید مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوش نویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود وچون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر وقرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد در بارهٔ ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند وقرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند وتحف گرامند ونفایس ارجمند با رسول ونامه ارسال داشت وبرین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود وآنگاه از مدرسهٔ سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده معماران همت بلند همتش بود نقل نمود

وامر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق نسخهٔ لشکریان را بنظر احتیاط درآورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جناب امارت مآبی بتفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروضداشت که بموجب سیاقتی که در کان کل قرار یافته از بلاد ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تقایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند در روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه میفرمود که دفترسان صاحب قران گیتی ستان پیش منست و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین توجه بجانب ختای سعید و هشتاد و دو هزار و ششصد و دو نفر در شمار آمده بودند عدد مجموع سپاه ظفر اثر در آن سفر هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقشلاق آقسولات

چون بمقتضای قضای سبحانی و اقتضای تقدیر ربانی در اثنای کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی ارتکاب بعضی از امور هایله مانند غارت و اسر و مقاتله نموده بود لاجرم لولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هند و ستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهة تدارک جرایم و آثامی که از عقدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال نایرهٔ خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با زمرهٔ دیگر از امرا ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه بر یغار در یسی و صبران زمستان گذراند و ضبط سمرقند بعهدهٔ ارغونشاه شد و محافظت خزاین بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که عارض خیال از کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصای آن بعصور اعتراف مینمود روی براه نهاد بیت روان شد در آن راه چندان سپاه که شد تنگ صحرا و گم شد گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت بیت بند زمین ذره را جایگاه نه اندر هوا باد را ماند راه و ماهچه رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل سایه وصول بر تالق انداخت و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سردی هوا درجه کمال یافته سراپردهٔ سحاب گران تا کران آسمان را احاطه کرده باد شدید وزیدن گرفت برف و باران عظیم باریدن بیت طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز و ز دود آه چشم سحاب است اشک ریز و موکب نصرت نشان از انجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده با قسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که قبل از آن بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقاً مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیرزاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید و صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بار ابها بار کرده همراه برده و در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور جهة آذوقه تنقیص نیابند و چند هزار شتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدر قدرت شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده پیش از آن بمقدار سپاه با آن همه استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق را از مشاهدهٔ کمال عظمت طوی کان گل و دیدن جمعیت آقسولات دغدغهٔ عظیم در خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال پادشاه سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات باترار

در اواسط زمستان که آفتاب تابان در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقرهٔ خام مینمود از بسیاری برف قلهٔ کوه و فضای صحرا و بساط هامون و روی

بر مطالعه کنندگان این اوراق پریشان واضح باد که در ظفرنامه مولانا شرف الدین علی یزدی تاریخ چون مسطور است حرره محمد تقی شوشتری

و روی دریا طغی شده بود و باهم مساوی و از فور طوفان و باران کره خاک غدیری نمود و تمامی جبال و تلال با دریا یکسان صاحبقران مظفر لوا از غایت حرکت
بر اهم مهمات غزا از آقسولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و در روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار بسرای بیری بیک برادر امیر شیخ نور الدین از فر نزول همایون طراوت و صورت خانه چین پذیرفت و مقارن وصول از ممر بخاری آتش در سقف
خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهت پریشانی خاطر روی در ازدیاد نهاد چه در آن اوقات اکابر
و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهورش نزدیک رسیده بود نشانها مینمودند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را
فرستاد که تفحص نماید که از راه پیپل میتوان گذشت یا نه و او باتمثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف بیرام
و عقبه قلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه دو نیزه بالا برف افتاده درین اثنا قراخواجه ایلچی توقتمش خان که از دیر
باز در دشت و صحرا سرگردان بود بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکن بر مسند ابهت و کامکاری داشت
و از شاهزادگان چنگیزی زاده تایزی اوغلان و تاشتمور اغلان و جکره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از
فرزند و امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امرای عظام قراخواجه را بشرف پابوس رسانیدند و او بزبان اعتذار
عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر ازین آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم
خسروانه کرت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات قیام نمایم لطف
عمیم صاحبقران هفت اقلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قبچاق و الوس جوجی
خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش بدستور پیشتر از آب تیغ زمرد پیکر نا ضرور یا[ن] سازیم و در خاطر خطیر خسروی و صفای
ضمیر چنان بود که بعد از آن چند روز قراخواجه با ایلچیان نامی و تنسوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای
در حرکت آرد اما نگاشته قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود والعبد یدبر والله یقدر ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور

کورکان از جهان گذران بجنان جاودان

چون عنایت بیغایت خدا وند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
مؤید منصور بود در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرمود خاطر خطیر و ضمیر آفتاب تنویرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته
ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم بیش از آنکه یکجا تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزوه کفار چین و ختا جزم کرده در
وقت شدت سردی هوا و کثرت بارندگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که هرگز
هیچ ممکنی را از حلول آن گزیر نبوده و نیست آنحضرت را در آن سفر روی نمود و هر اینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله رحمت بیغایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع
ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی گرچه زگناه جستجو خواهد بود و آن یار عزیز تندخو خواهد بود از خیر
محض جز نکوئی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر بر آن
قرار داد که خواتین طعیش آئین را بجانب سمرقند بازگردانند و بعضی بعضی از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا با مضا رساند میل بتجرع کرده چند روز پیوسته
جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع صباغ صهبا صفت روشنی می پذیرفت در آن اثنا
رغبت عرق فرمود و جوهری آوردند برنگ آب و بصفت آتش مانند بلور مذاب و دوشبانه روز دیگر صاحبقران والاگهر چنان بعرق مشغول بود
که اصلا میل طعام نفرمود بنابران مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر دادند و لحظه حرارت تسکین
یافته چون مدبر طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه
امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمره اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی ید بیضا

و معروض داشت

و بصورت ... بآنحضرت

مینمود هیچ دوا نافع نیفتاد و اصلا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال بقوی دماغی راه نیافته بود صاحبقران سعادتمند بیقین دانست که حال
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع منهیات
توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان درمیان آوردند که از مطاوعت شاهزاده گردن نپیچند و سر حلقه متابعتش را از گوش
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دهشتی عظیم و دلی از بیم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود
بامیرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند و
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند ع از دیده بسی فرق بود تا بشنیده آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده غایبان حاضر نمی توانند شد و شما را نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر خسرو هفت
اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه حفاظ و موالی بقراءت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله ولد مولانا
عبید الله بدرون خرگاه درآید و بربالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری کواکب
کواکب لباس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی
والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرمود و طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی
در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
منغمر بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای
همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه جناح نجاحش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آئین دین را رواج دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در هشتم درجه حوت بود روی نمود و افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از
جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفده شعبان سوی
علیین تاخت فی الحال از رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد
و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و یاغی شدن امیرزاده سلطان حسین

در آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت و رخنه از آثار علامت روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین حشمت آئین روی نازنین و گیسوی مشکین
بدست بیطاقتی برکندند ع هم روی بکندند و هم گیسو ببریدند امرا ملک آرا جامه در پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پایه سریر اعلی
از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده
غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال محال یورش ختا اعاظم امرا نمیخواستند که آن واقعه هایله ظاهر گردد بهنگام صبح خواتین و
آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تغسیل صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم بنده و شاه
خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امر نوئینان عالیشان و بردی بیگ سار
بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم بتاکید عهد و پیمان درمیان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند
و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران درنگذرند و تخت سمرقند را بامیرزاده پیر محمد سپارند آنگاه ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

جهانگیر

نیلوفری و پلاس

خلیل سلطان و امرائی که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس تعجیل نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین و بیسی فرستادند و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بدرگاه عالی توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانشد که میرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و وصیت بنصب ولایت عهد آگاه گرداند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش کربیک بجهة اشتهار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و میرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت بجای آورند و ادا امور بهمین کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانشد و در شب پنجشنبه هجدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین تابوت محفوف برحمت حی لایموت را در محفه نهاده از اترار بیرون آوردند و در همان شب از آب خجند بر روی یخ گذشته در دو فرسخی اترار فرود آمدند چون گریبان افق بدست تاثیر صبح صادق چاک شد شعلهٔ اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را بیکبار بسوخت نظم

آبی کجاست کاتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سحر اکنون ببین که مگرش بال و پر بسوخت

صیحهٔ صبح محشر و فزع اکبر در عالم اصغر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال در گذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از وفور نصیحت مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان حضرت با خواتین ملتبس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند بار گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و میرزاده ابراهیم سلطان عزیمت غزوهٔ ختا بامضا رسانند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانهٔ سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن بلده در آمده جسد مطهر را بمرقد عطرسا رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود سید برکه را از اندخود نقل نموده بر زبر حضرت صاحبقران والاگهر دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با میرزاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی اترار فرود آمدند درینولا شعبده باز سپهر مشعوذ بر انگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته و با سپه عازم سمرقند شد تا خود را در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت این حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود فرستادند مبنی بر آنکه میرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیهٔ میرزاده سلطان حسین ایشانرا آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا ارد و بدیشان رسد و برین قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکنت ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیک در اترار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت بآب فرو رفت و ارد و بنزدیک آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا میرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امراء عظام که در آن زمستان در تاشکنت بودند از کیفیت میرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بقیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و برندق برلاس باتفاق میرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان بیست و یکساله بود بسلطنت برداشتند و دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابود انگاشتند و این خبر در اثنای راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و بقلم تغیر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند ملخص سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان منصب ولایت عهد را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان عریضه

نمود که بدین زودی دفتر حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این سخنی
در میان آوردی بمنع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب با مرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که ما بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده ایم بجهة ملاحظهٔ استدامت دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما آیین مرا بهداستان باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و هرچه
شما در باب مصالح و صلاح آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم میرسانیم و امیر برندق از راه قتولات بار دوم رسیده بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرد و نامهٔ امیر خداداد و یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان در نگذرند و بغیر از امیرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب با مرا تاشکند نوشته با میر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرجق رسیده از آنجا امیر شاه ملک باستصواب همگنان متوجه بر سمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مواعید میرزا خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیر شاه ملک بدروازهٔ چهار راه آمد
که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیر شاه ملک فتح الباب
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هرگاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعدهای امیرزاده خلیل سلطان فریفته شده و دروازه بار نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشت و در صحرای علیا با حضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و هم آنجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازهٔ چهار راه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیر شاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود امیر برندق چون از قتولات بتاشکند رسید و مکتوب امیر شاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و سایر معتبران امیرزاده خلیل سلطان رسانید نطایفه باتفاق
گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیکبختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر بعقود وصیت آنحضرت راه
نخواهیم داد و در همان مجلس در این باب عهدنامه نوشتند و امرا آن وثیقه را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز حسب ضرورت خط و مهر خویش
بر آن نهاد و ملتمس با عهدنامه پیش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک فرستادند تا آن کاغذ را پیش ایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده
بعد از آن زمرهٔ از خواص و مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریض نمودند و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بداد احسان و انعام صید باید کرد و الملک بعد الیوم لمن غلب امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استرها و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود
بحیطهٔ تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او بشائبهٔ نفاق زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که منغلای سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل ویران کرده باتفاق رستم طغای بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجق فرکنت رفتند و با وجود
این حال شاهزاده اصلا دغدغه بخاطر راه نداد و بکنار آب شتافته ببستن جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نمودند
روز دیگر امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی دوابه رسید از جلال باورچی شنید که امیر شاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداده و خاطر بر اطاعت امیرزاده خلیل سلطان نهاده بنابر آن از اختیار مفارقت امیرزاده
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته بتجدید بیعت اقدام فرمود ذکر توجه میرزا

میرزا الغ بیگ و میرزا ابراهیم سلطان در مرافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا

رستم طغای بوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیر مشار الیه بعزیمت خود را بشیخ بوده نزد امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمد و کیفیت تسلط میرزاده خلیل سلطان را بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح باز گفت امرای عظام بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که در رکاب شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بخارا روند و حضرات عالیات را بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان میرزاده الغ بیگ و میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم طغای بوغا و الهمش و توکل قراقرا و حسن جنداول و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کمال و بستری وغیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب سمرقند گسیل نموده عنان یکران بطرف بخارا تافتند و در محل خیر باد درین مصیبت جان سوز حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمده بعد از جزع و فزع بسیار سرای الملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاه زادگان صغار مثل میرزا ابا بکر و اجل و سعد وقاص و علیا با دلباس تعزیت پوشیده بدروازه چهار راه شتافتند و ارغونشاه و خواجه یوسف توجی بجای پیکاه بخود راه داده شب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب گذرانیدند روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر بر جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مرقد مقرون بنور و نعیم مخلد صاحبقران سعید بود آنجا محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا و لوله در جهان سست عهد بیوفا انداختند و سرها گشاده و موها پراکنده و رویها خراشیده و خود را بر خاک افکندند و خانزاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاه زادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته همه جمع آمدند و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاه زادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر که میرد انشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بمقبره منوره رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی آغایان و شاه زادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده و لوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند بیت

زمین بالا گر آمد ز فریاد
صدا در گنبد فیروزه افتاد

اما شاه زادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که امیرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بتقدیم اطاعت استقبال کرده و بسمرقند در آورده لاجرم زبان بطعن و لعن او گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز با امرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده حمزه طغای بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاه زادگان را استقبال نموده و در مزار ابو سعید با امرای عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با نصف قلعه بتعلق با میرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک داشته باشند و محافظت دروازه دیگر که بجانب بیرون است با نصفی دیگر از حصار بتعلق با میرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و الهمش و توکل قراقرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب حراست و محافظت برج و باره لوازم سعی و اهتمام بجای آورند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و بنای انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند

چون امیرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده و طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید میر خواجه یوسف با تنسوقات و پیشکش از شهر بیرون آمده در قریه شیراز که در چهار فرسخی سمرقند واقعست بتقبیل بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مضرب بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز و خزاین بخدمت شتافت و میرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در ششم درجه حمل منزل داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاه زادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظه وصیت امیر تیمور گورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان و برادر زاده پیر محمد ولیعهد بود بخانی برداشت و فرمود که نام او علی الرسم بر سر منابر بخطبه رسانند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبره صاحبقران سعید نیز آنجا بود رفته کار تعزیه از سر گرفت و تمامت شاه زادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس سوگواری و درد گریه و زاری در آمدند و پس از اقامت لوازم تعزیت جهة ترویح روح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بار باب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بمستحقان داد ند که قافلهٔ جوع از معدهٔ گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گورکه خاص با تبغان
و ناله و رآورده پوشش پاره ساختند و از کار پیدا ختند آنگاه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا
بیرون آورده قامت قابلیت همه را بخلعتهای فاخره و جامهای طلا دوز و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده آنمقدار زر و گوهر بمردم داد
که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال او عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی
ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والانژاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود
بودند بر موجب از نسل امیرزاده جهانگیر یازده چه از واصل جوار غفار مستعان محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی یکساله سعد
وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قید و نه ساله خالد
هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ هیجده
ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی هفت پسر و نبیره داشت
ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر ایلنگر نه ساله عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله
سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیگ و ابراهیم
سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیگ پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود و بایسنغر هشت ساله بود و سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله
جان او غلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات مهد مخدره در پردهٔ عصمت منعنو ند صبیهٔ صلبیهٔ
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حبالهٔ نکاح امیر سلیمانشاه بسر میبرد و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا امیرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیر
زاده سلطان حسین دختر زادهٔ حضرت صاحبقرانست و مادرش آکه بیکی بود و پدرش محمد بیگ بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی
ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خامهٔ عنبرین شمامه از نسب نامهٔ که در زمان خاقان
سعید عالیشان میرزا شاهرخ تالیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحبالهٔ نکاح درآورد و اسامی
ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خانزادهٔ پاک سرای ملک خانم بنت قزا
سلطان خان تومان آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی بود دلشاد آغا دو غلات که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام تو غدی بی ساق
صوفی قنقرات تومن آغا بنت امیر موسی تایجوت بگل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا برهان آغا الوس آغا بنت امیر بیان
سلدوز خانی بیگ آغا موندوز آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا نگور نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و
دو نفر بنظر درآمده برین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی متولد شد جهان بخت آغا نگار آغا پیروز آغا و لتیک
آغا بیبی بیگ آغا ارزو آغا منکلی بیگ آغا جونی قربانی که والدهٔ امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا خند آغا تولون آغا که والدهٔ
میرزا عمر شیخ بود دولت بخت بیگ آغا ملکات شاه آغا قیلونی **ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحب
قران معاصر بودند** بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمرهٔ عظیم الشان و طایفهٔ متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر در زمان فرخنده
نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال
تمامی این طبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمهٔ از احوال ایشان براقم این سخنان معلوم شده اختصار خواهد افتاد و من الله
الهدایة والرشاد **مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی** در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

نسخه
آغا در سلطان
آنما دلشاد آنما
مراد بیگی آغا
پیروز بخت بیش
نگدیری آغا و
دل خوش آغا
براة آغا سیح
ملک
۳

نسخه
ستوده
خصال
۲

نسخه
پریشان
۳

می افراشت وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان وسبعین وسبعمائة اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال بقدم ارادت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی نمود و اما
از شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب روش طریقت فرمود و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان جلیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصا بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد ولی
رسید و چهار صد را در یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد وفاتش در سادس ذی الحجه سنه ست و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد مرقد عطر افشانش در ولایت ختلانست
بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه ٧٨٢ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران این معنی
تفال نموده گفت خدایتعالی سینه روی زمین را که خراسانست بما ارزانی داشت وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست
مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان نصیحت آنحضرت
گشوده سخنان سودمند فرمود نقلست که در اثنا قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا
ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین گفت او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را برو
گماشت و اگر تو نیز راه بندگان خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن فال نیک گرفته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال باجل طبیعی خواهد بود وفات مولانا زین الدین ابوبکر در یوم پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ٧٩١ روی نمود و ملک عماد الدین
زوزنی در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود قطعه سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته بهفصد از سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه بنه باخر صاد خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول بفرزندی از خواجه محمد بابا سماسی بود
و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما موروثیست یا کسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بناء طریقه شما برچیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه وتعالی بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائة اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهت ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد بکمال المنش مسکن و ماوی او چون بود قصر عارفان قصر عرفان
زین سبب آمد حساب رحلتش خواجه علاء الدین عطار موسوم بمحمد بن محمد البخاریست و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بدانجناب حواله مینمود و بعضی میفرمود که علاء الدین بار بر ما سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوچغانیانست مولانا سعد الدین
مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در قریه الرجال تفتازان
که از ولایت نساست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معلوم کرده در اندک زمانی فرید آن

کوه سنکش بود
و همچنان شد
ابوبکر جواب داد
و قبر آنجناب در قصر عارفان است

دانش قصب السبق از علمای متقدمین و متاخرین در ربوده شمیم قلم مشکین قمش مشام جان مشتاقان روایح فضایل را معطر گردانیده و فروغ خاطر افادت
مآثرش ریاض امید مقتبسان انوار کمالات را نضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی آغاز تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت
بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که
شمهٔ از عدالت و احسان او سبق ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مولفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می پیوندد
لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمهٔ همت بلندنهمتش واجب
و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود و ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین برادرزادهٔ خود ملک پیر
محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعد الدین
را به سرخس روانه گردانی بناء علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان صاحبقران مغفرت نشان آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت فرمود
ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داده زانو زده
جناب مولوی به سرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم
بندگان آستان سلطنت آشیان را میسر پذیرفت اما حاصل آن بتعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت تفصیل این مجمل استفسار نموده آنجماعت عرضه داشتند علمیت
که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع
خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مولفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت
و نضارت بخشیده نظم چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش که آفتاب بود ذره بوقت ظهور دقایق سخن او خفی است همچو سها ولیک گشته چو
خورشید در جهان مشهور صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از اشعهٔ
ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند میرتیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف
روزنامهٔ کار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت استدعای حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست ببهانهٔ عزیمت سفر حجاز
آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیا فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن
شهر بافاده بل بکمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلا دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه
علما و خسرو دانشمندان مبالغهٔ بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش
خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۷ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی
علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و هر جزو جزوه دان تفصیل آن کتب را از جملهٔ تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین
یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود و از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی سیف
الملة و الدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی
در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بزبادمرغاب و بعضی دیگر از علما تقوی مآب رسید که مولانا
سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفرقرین با کل طعامی که حلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند
چگونه جایز باشد که مقتدای علما روزگار لقمهٔ شبهه خورد و مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعهٔ بپدر بزرگوار خود نوشت
و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی
مکتوب مولانازاده را با سایر مکاتیب در درون همیان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول همیان را بجنس پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعهٔ
مکاتبات چشمش بر نوشتهٔ مولانا محمد افتاده مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند
گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده صاحبقران ملتمس منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانازاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کپکی تسلیم خدام مولانازاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود بنابر تعیینی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن وجه دیرتر بوصول میرسد و ما میخواهیم که مولانازاده درین شهر تعیش کند خواجه گفت مبلغ مذکور از ممر معتاد در عرض دو روز بتحصیل می پیوندد اگر فرمایید آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانازاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده برات را برداشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پای در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقرانی کس فرستاد و تا غندیش را ببارگاه درآورد و در آنهنگام تبسم فرموده گفت مولانازاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش و کسی بنسبت از خوردن طعام همو منع کند مولانازاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از نزول برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشره شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودید آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنجهزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحبقران در بلده فاخره هراة ساکن بود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریه طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاده فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علما محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه هفتصد و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی آن در آمده خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطه کمال خویش دانا گرداند در آن اثنا مولانا سعدالدین مسعود انسی را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز و از ولایت مازندرانم بآن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه هنگام فرصت ملتمس مرا بعرض رساند و در رکاب مولانا سعدالدین تا در بارگاه پیاده آمد مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه درآمده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد شاه از مطالعه آن صحیفه بکمال میر سید شریف دانا شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفا را خود را بآن سید فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافاده اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان بآن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعدالدین تفتازانی مباحثات روی نموده در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید زبر دست هر زیر دست آفرید و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن قدوة اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداوله متقدمین و متأخرین حواشی دقت آئین بلاغت قرین دارد و چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالباً هیچ درسی از افاده حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و بنسبت مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبدالله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی نمود بیت همه زیج فلک جدول بجدول باسطرلاب حکمت کرده بد حل و صاحبقران خورشید محل بنسبت آن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

وآنجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت مولانا نظام الدین شامی آنجناب را
شیخ غازانی نیز گویند واکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کاملست و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا
نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من ببارگاه عالم پناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از
متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضاً در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین
در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح حلب کافل الاسلام او را پیش فرمانفرمای انام برد و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر بر ضمیر راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه
بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف
فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود بزهد و تقوی محققان
معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید میرزا
محمد سلطان و امیر شیخ نور الدین را ببرسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته بعضی از آن مردم را
گرفتند شیخ شمس الدین محمد جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند و امیر شیخ نور الدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر
اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن
جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را آنجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنهٔ هرات شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات
یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی
مدید در کمال استقلال در آن مملکت بتمشیت منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام مینمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چندین گاه بتعلق بخدام عالیمقامش میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر سجل ضمیر و
صحیفهٔ خاطر مینگاشت نسب شریفش بابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب
میگردانید سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت
و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم ارباب
بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اظهار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که
ظاهرا اشتغال شیخ کمال بشعر جهت آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای
منست از حضرت ولایت پناه خواجه عبد الله مرویست که فرمود شیخ کمال چند گاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت
نمی نمود روزی والدهٔ من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمائید بر وجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاو خود را بکشی ما گو
بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد و شیخ جهة خاطر
ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل کلک نغمه سرای حقایق پناهی حضرت افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده
در بهارستان این نوا بگوش فضلاء سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما مبالغهٔ
وی در آن طریق شعر وی را از سر حد سلاست بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آن قدر معانی لطیفه که در نظم وی
در شعر حسن نتوان یافت و اگر شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنابر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دیوانهاء آنجناب این بیت مسطور است بیت
کس بر هنر هیچ رخنه نگرفت مرا معلوم نمی شود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا میرانشاه نسبت بشیخ کمال ارادتی

ارادتی تمام و عقیدتی لاکلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد و همه را متعجب یافته پرسید که یاران چرا متحیرند یکی از حاضران گفت که در کمر دارند
شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنهٔ ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت را بر سنگ
لوح مزار آنجناب ثبت کرده‌اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ، هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینیست و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده‌اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته‌اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیاتش در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم ، از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنهٔ تسع و ثمانمائه روی نمود مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثناء
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت بهمراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم ، علی ترک و محمود زنگی عجم ، و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنهٔ ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهاد اشتغال داشت جمعی از اکابر کرمان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذرانند و خود را بتجدید منظور نظر التفات آنحضرت گردانند اما حسب تقدیر
در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب بسته‌اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد ع غرق دریای کرم بادا
همیشه جان او ، و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره‌ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت بنویس شعر محمود اگرت پسند افتد ، که بلطف ابن زنگی دگر از عجم نزاید مولانا علی بدر از جملهٔ شعراء دار السلطنهٔ هراة بود
در سنهٔ ۷۹۱ که میرزا امیرانشاه جهة دفع فتنهٔ حاجی بیک جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته ، عالم از نکهت زلف تو معطر گشته ، خط مشکین تو
بر صفحهٔ کافور عذار ، آیت حسن و جمال است مقرر گشته ، و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صلهٔ مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیهٔ صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیدهٔ مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست ، تخت کو بر خاک بنشین چون
سلیمان غایبست ، و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرمود
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب ، گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست ، شعر او چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست ، و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه ، هر کس که شنید گفت آه ، مولانا نجم الدین الطارمی در فن انشا و علم املا بی بدیل زمان خود بود و ملازمت میرزا امیرانشاه
مینمود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را بفرموده شاهزادهٔ مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و کمال فصاحت و بلاغت در آن
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بود و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمة الله علیه قرائت
فرموده در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج آنقدر وقوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضرانه بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته بآن لعب میپرداخت **مولانا حسام الدین ابراهیم شاه کرمانی** حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز از جمله شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان مینموده اند

گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان

واقفان تصانیف روزگار و عارفان تصاریف اخبار باین حکایت عارف و برین روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا انغایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والا نژاد از روی نسل و نسب نبیره پسر صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی نشان که در تاشکنت بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول بنواحی آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آنشهر بقدم فرمان برداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بلوازم مراسم پیشکش و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند در آنزمان شهری بآن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس و جواهر بمثابه بود که قوت دراکه مستوفیان از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جیبه و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان شرح آن میسر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی رقم سعادت سرمدی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده بانف قضا نشان زوال آن دولت فروخواند آری انوار ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی بحر و جنبات روزگار خواص بارگاه تخصیص برحمته من یشاء رنتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان بعد القضاء ربانی و تقدیر سبحانی آنشد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح درآورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد حکم فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که آن مقولات محل نصب رایات نصرت آیات بود نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم همایون بقتل او نفاذ یافته سرا ملک خانم بنا بر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان معروض داشت که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل سلطان آبستن است بنا بر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بیان آغا بسپارند تا بعد از وضع حمل فرزند در محافظت نموده مادر را بغلامی سپاه دهد و تقاعد آن احوال صاحبقران بعجال بازار ارتحال انتقال بآنجا وفات یافت و شاهزاده بغرا عنبال آن گلعذار پر غنج و دلال را در آغوش کشیده بمرتبه شیفته جمال و مشغوف وصال وی گشت که از استصواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت بیت بجان بود در بند فرمان او نمیزد نفس جز بفرمان او لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز خزاین را که سیاق محاسب وهم از جزر و تخمین آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بشیر را لحیعی داد که در آخر سبب ویرانی قصر کامرانی او گشتند و حقیقت آن روش و بخشش اتفاقیه بود کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری میبرد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هریک را قرینهٔ قارون ساخت و بدرجهٔ امارت و سروری رسانید از آنجمله خاطر
امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان مختبط شده مواد فساد سمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزهٔ شاه ملک در نظر مخدرات
سراپردهٔ صاحبقران مرحوم نمی‌نمود جهة انحطاط مرتبهٔ آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را برانداشت که هریک از خواتین و سرای آنحضرت را طوعاً
وکرهاً بیکی از ملازمان استان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت باو رتبهٔ مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین کرد و بند جوهر
فرشته سرشت را با عفریت زشت همدم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با آشیانهٔ زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه پرداز را با غلیواز در یک قفص جا داد و بواسطهٔ صدور امثال این افعال نامنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر خاقان
منصور مظفر لوا معین السلطنة والدین شاه رخ میرزا خاقان سعید میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم بازو بادولت ابراهیم ادهم همعهد است و هرگز خیال تجاوز از جادهٔ ملت بیضا بپیرامن ضمیر منیرش نمیگذشت مدة العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد مگر بمقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می‌شتافت و بهر دیار که در میآمد اول شرف طواف مزارات اولیاء و
اتقیا در می‌یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم میورزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که تیر درنا توانی نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با گنجشک دمساز بصحرا گرگ با آهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر عوانی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاج بخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضهٔ
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمائه ماچه رایت نصرت آیتش بتسخیر ولایت
ماوراء النهر تافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار یافت در سنهٔ ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید در سنهٔ ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید در اواخر رجب سنهٔ مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم شاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدبختی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی ببدن آنحضرت رسانیده بهمان لحظه احمد کشته شد آنحضرت را حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدانجانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و جرجان
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته فاهمیت خلایق درجهٔ کمال پذیرفت معمار همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و اربطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع بر آن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید مدت چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری در ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد اوقات
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و پسر عالی گوهرش مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید فروحی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین
رایت صدارت می‌افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

میر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی البجه در سلک وزرای میرشاهرخ انتظام داشتند گفتار در بیان

جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان خاقان سعید و سلطان صاحب تایید فارس مضمار تفاخر معین السلطنة والخلافة شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور کورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هرات تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد و امتثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بپای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتگاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده در بارهٔ همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مامور گردانید درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را بر انداخت بنا بران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراء النهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دار السلطنه هرات بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند بجد تمام رسیده بعز بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهت تعمیر برج و باره دار السلطنه هرات که از ایام استیلاء امیر تیمور کورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید و اتیمر خواجه را بطوس فرستاد تا قلعه آنجا را تعمیر نماید و خود بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون لنگر شیخ زاده بایزید باتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و باصناف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید امیر حمزه قنقورات را برسم رسالت نزد میرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی برابری و هر چه تمنا داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما اکبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و امرا بسبب بعد مسافت و توهم مس آفت در غیبت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم بصیرت پیش آئی و بر آنچه متضمن استقامت مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از اندخود گذشته بساحل جیحون رسید و در آن مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آن حال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا عرضه داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت و معاودت فرموده حکومت آن مملکت را به بنده بازگذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیرشاه ملک را جهت آوردن شاهزادگان ببخارا فرستاد و عنان نگران بجانب دار السلطنه هرات انعطاف داد و چون باندخود رسید میرزاده سلطان حسین بموجبی فرار نموده بدانجانب آب رفت و بعد از آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را بازگذاشته امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مامور گشته چون بدانجا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا امیرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا با ایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف بآستان سلطنت آشیان آمدند و از اینجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نمود و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از امرای صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و سلطنت ماوراء النهر

ماوراء النهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین بار دوم ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش سپاه ولایت خود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرمود **ذکر شمه از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جم جاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه** امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از نشاء جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت بجهتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانیده و بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر در نمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در روی نگریست بار دیگر جنون او را بر آن داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغون شاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده و بهانه کنکاش امرا و سرداران را طلبداشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغون شاه و مبشر آنحال مشاهده نمودند بتضرع و زاری امان طلبیدند میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از وی برنگردند و نایب خویش گردانید مقارن آنحال رقیه خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارتیده متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر سبیل کره ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شدند و نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنا بر آن در هشتم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان با امیر سلیمان شاه پیوست و بین الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی بآن سخن ملتفت نشد و غیرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بر آن داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاره منحصر در گریز دانستند و بهراة شتافته بجدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسب قیمتی بامیر سلیمان شاه عنایت کرده سرحس را سیورغال گردانید و حکم فرمود که با امیر مضراب و سید خواجه که در سبزوار بودند بپیوندد و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرای شاهرخی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانستند و شیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنحدود شده امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمان شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دولتخواهانه گفته لی حصول المقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمان شاه میر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد بازگردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مأمور گردانید و چون فصل شتا بگذشت و بار دیگر لشکر سلطان بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهة مصلحت ماوراء النهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید **ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان** در آن اوان که امیرزاده الغ بیگ و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیر شاه ملک را طلبداشت و آنجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

نمود و ایلچی سخندان جهة گفت و شنید وصیّت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بسمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که آنحضرت اوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را با میر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیرشاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک را
با خود ملحق گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر در هم آویخته میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده و ایشان را از
جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک قرین صحت و سلامت با آن
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک در اثنای راه شرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی بهانه ضعف الاغان رخصت یافت که مدتی یکماه در بادغیس باشد و چون منزل قستون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاه زاده معروض داشت که ع ما بران عهد و فائیم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت ضرورة پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوگی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان بدان
صوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز ع بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود لیکن با کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدانجانب آید تا سخنی که
باشد بگوئیم و قواعد عهد و پیمان را مجدداً تشیید گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چند روز موکب نصرت شعار در ییلاق یورقان
و ایلار توقف نموده و دران یورت مرید باز آمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاه زاده معروض داشت
که آنحضرت هر کرا مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر اللهداد و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب شریعت
پناه قاضی عبد الله را جهة تمشیت آن مهم ارسال نمود در خلال این احوال بعرض رسید که امیرشاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیر الامرائی داشت در تاب است و بدان جهة ضعف الاغان را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان سیفل
تواچی را پیش امیر مشار الیه فرستاد و پیغام داد که مقرر چنان بود که چون یکماه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنة هراة گشته امیرشاه ملک از راه
ایکه النک بلخ رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبد الصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوچ قرا بهادر
و جمهور ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام غرهٔ ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در نیمشب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روانشد و علی الصباح
در صحرای نوبرک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهة خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسپ فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته در رکاب ظفر انتساب متوجه گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار بسریر مستقر عز و جلال آرامید
و بعضی از موافقان سید خواجه با وی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فردا هریکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد بار دیگر
همه متفق شده بقدم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر نسخه حسین
صائب تدبیر بسید خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد اما فائده بران مترتب نگشت و مقارن آن حال
توکل تمور تواچی از پیش امیر مضراب و قاضی عبد الله آمده معروض داشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و سیم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت
نموده روزی چند مرغزار سبز مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در ان مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و مقارن آن حال
از جانب طبس نوکر امیر یوسف خلیل که داروغه آنجا بود آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب برادر خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود نسخه ملازم

بود و در اتخاذ کرکرده که عنقریب ممالک خراسان از جهت برادر شما مستخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه بر گرفته بتاریخ غرهٔ محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شد و چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف الصلوة و التحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعهٔ کلات تحصن نموده بود روی بصوب استرآباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بیلغر نواحی خبوشان امیر شاه ملک ایلچی رسید و منشور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده ییلاق سلقان از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت و از آن مقام خسرو جم احتشام سنکی تیمور نام یکی را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده بودیم او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدان جانب التجا کرده است طریقه آنکه گلشن عهد و پیمان قدیم را آب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهید ورزید نسیم لطف دوست نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پردهٔ غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و سنکی تیمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالمپناه رسید و اظهار اخلاص و نیاز فرمود و چون خامهٔ داستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه پرتو اهتمام بر تقریر فتح استرآباد تابد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت نهاد

صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را بمیرزاده عمر بن میرزا امیرانشاه عنایت فرمود و ایالت دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نموده مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بچاره و ملجأ میرزا عمر گشته از استصواب او در نگذرد بنابر آن چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حساب برنگرفت و خطبه و سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامرای میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و داراب قوشچی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیگناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپردهٔ پادشاهی نهاد و میرزا عمر پای وقار استوار داشته طایفهٔ از ایناقان و خانه بچگان را مکمل و مسلح بجنگ امیر جهانشاه فرستاد و لحظه فلحظه مردم شاهزاده زیاده میشدند و مردم اتباع جهانشاه بامارت او کمتر میگشتند بنابر آن امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده نماز دیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف متصور عمر تابان را معاتب ساخت و بازماندگان امیر جهانشاه را بنواخت مقارن اینحال میرزا ابابکر از کرمان بعد از شکست آمده قصد ییلاق همدان کرد و جهت استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش نموده پیغام داد که ملتمس چنانست که آن برادر بزودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر از آن سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همانروز گرفتار شده در قلعهٔ قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قید و حبس میرزا ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استرآباد عنان بگردان باز نکشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و گریختن پدر بفراغت هرچه تمامتر باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در آن اثنا درویشی بابا پیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت و میرزا عمر بقتل درویش حکم فرمود و بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها حادث خواهد شد چون از واقعهٔ بابا سه روز گذشت در هفتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین اینمقال آنکه میرزا ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار گردانید متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اختاجی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را که از جملهٔ محافظانش بودند بر انداخت و قلعهٔ سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جبه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استرآباد به پدر پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از رسیدن اینخبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه سجاس و سرای باقا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسرو شاهی از جانب سمرقند رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانه سلطانیه برده باندک زمانی کفایت نماید و عمال را در مصادره کشیده بر متمولان تبریز تحمیلات نامعقول نمود و میرزا عمر بداعیه آنکه امیر بسطام جاکیر را که بادی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهراو فرمود و بسطام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم شروانی پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایره نزاع اشتعال یافت و هریک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از هفته خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعه سلطانیه استیلا یافته هرکس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم گرگ آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از نزول بمنزل سیانج کزمرو و عمر تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عبدالرزاق صدر و اولاد امیر ساربان قوچین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا امیرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او را منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر کرنجکان بسیاسات رسانید آنگاه باستصواب بعضی از مصلحت اندیشان بتختی زرین ترتیب نموده میرزا امیرانشاه را بر آن نشاند و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کادرود بمراغه رفته بمدد امیر خالق ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان مستظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکه بن قالی پیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم خاص و عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و ترا کمه را از شهر بیرون کرده دروازه ها را مضبوط ساختند و میرزا عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت حاکم آن بلده میرزا رستم بمراسم استقبال قیام نموده لوازم تعظیم و تجلیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی دقیقه نامرعی نگذاشت آنگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر اغرق میرزا ابابکر که در سوق بلاق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر درآورده جشنهای خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و ناز اوقات گذرانیده در اوائل فصل بهار بمرافقت میرزا پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر اطلاق کرد رقم خلع بر صحیفه حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا فرود آمدند و تفرقه بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از وصول بجرباذقان شنید که امیر بسطام جاکیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بکیران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در فرقون ارغون بسمع میرزا ابابکر رسید لشکر باجنین را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین ملادت آئین دست داده از هر دو جانب مردان مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افناء یکدیگر پرداختند و در آن روز قرب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین کشته گشته بهنگام شام هریک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید بتیغ زر اندود میان مواکب کواکب تاخت بازار هر دو جانب افغان و غریو کوس برخاست و نایره قتال التهاب یافته میرزا مظفرالدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ حاجی عراقی بمحاصره سلطانیه مشغولست بنابر آن با اصفهانیان صلحگونه در هم پیچیده عنان بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاهرخی آورد و در غره ربیع الاول سنه ست و ثمانمائه ییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد مفتخر و سرافراز شدند و مقارن آنحال سنکلی تیمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بر وفق صواب نیاورد بنابران خاقان عالی‌مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بیلقان نهضت نمود

ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید با پیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه

در اوایل فصل خریف که خریف برد در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از آتش از صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتأیید ملک مجید بجلگاه مازندران درآمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد حاجی سیف الدین و شمس الدین اوچ قرا قلب میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف‌آرای گشته میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و دو لشکر چون دو دریای اخضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد و غبار معرکهٔ پیکار بتصاعد نمود و شمشیر آتش فعل آبدار سرهای گردنکشان را بر خاک مذلت و هوان افکند نظم

زمین شد ز خون یلان لاله گون
بهرسو روان گشت دریای خون
ز شمشیر خون بار ببر نامدار
بنفتاد سر از بدن بیشمار

آخر الامر نسیم عنایت سبحانی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و پیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و پیرک پادشاه بخوارزم گریخته سید خواجه و عبد الصمد راه دار المرز پیش گرفتند و شمس الدین اوچ قرا و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه بدرگاه عالم‌پناه التجا کرده عنایت یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک‌ستان درآمده سید عز الدین هزارجریبی برادر خود را با پیشکشهای لایق بآستان معدلت آشیان فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده التزام باج و خراج نمود و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار خویش گشود آنگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و بازر و سبزوار و نیشاپور را بمیرزا الغ بیگ تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت ایزد تعالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر

میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام امور ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بجرعهٔ آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی میفرمود و آواز دلربای نای از انتقال سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح‌افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او بی‌شعور از شراب ناب میبود که گفته اند بیت

چو سلطان سر انداز باشد زمی
فتد بیخبر از سرش تاج کی

لاجرم تمکن پیر علی همت از دیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه تسع و ثمانمائة که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع مثال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک برگرد سراپردهٔ پادشاهی محیط گردیده در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث این واقعه ترسان گشته پیادهٔ دوران بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه انبوه بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روانه ساخت و بنوعی مقرر شد که بنفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت

ذکر مخالفت میرزا عمر با حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی

چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال رجال را بجانب ری فرستاد تا هزارجانه و ارمغول را که در آن ملک باتغرق میرزا ابا بکر بودند کوچانیده بمازندران آورند و مکنت میرزا عمر بدان واسطه سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آنحال شیخ حسن مخفی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر شعار بدانجانب نهضت نماید اکثر بملازمت میشتابند میرزا عمر این سخن باور کرده دفتر حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استراباد عنان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا شاهرخ بهادر چون این خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا را استقبال نمود در روز دوشنبه نهم ذیقعده در حدود قریهٔ زردیه از

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف بتسویه صفوف پرداختند در آنحین جلکه تواچی که از اعیان عمرتابان بود و بسیاری
دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والاگهر آورد سایر امرا و لشکریان که آنحال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی
رفتند و آن فتح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست برد خنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران
امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل امرود باردوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده مجهه عنایت نمود و طبیب
و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هراة روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط از این رباط زودرو روی بعالم دیگر آورد
و در مقبره عمدة العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غره ذی الحجه دار السلطنه هراة از وصول موکب خاقانی طراوت
جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت

ذکر دفع شر پیر علی تاز به یمن توجه حضرت خاقان سرافراز

چون ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید و در
نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول بر خطه
اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطیب پیش باز آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی
ببادیه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد را با امیر یادگار شاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان تبکامیشی او روان فرمود و امرا به پیر علی
رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او باندک مردمی بجانب بکه و لنک بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که
خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه هندوان که از زمان ظفر یافتن امیر تیمور گورکان بر امیر
حسین تا آن غایت خراب و ویران بود انداخت و در اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قیدو
ولد میرزا پیر محمد گرفته رایات عالیات بجانب دار السلطنه هراة معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بحدود قبة الاسلام
خرامید تا از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردید و در اثنای گریز جمعی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نمک بحرام سردار ما خواهد بود
بواسطه کثرت ادبار و شبگیر و مخالفت با اصحاب تاج و سریر تفرقه و تشویش بما خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سردفتر اهل شقاق را از بدن
جدا ساخته بدار السلطنه هراة فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند

ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی

در آن اوان
که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تأیید بدار السلطنه هراة رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف
عرض رسانید که بیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و اراذل بوکلی در هم کشیده بمازندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که کوتوال قلعه
استراباد است در مضیق حصر و معرض خطر افتاده بنابر آن خاقان عالی مکان ابو الفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هراة بحکومت بگذاشت و در بیستم
جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیرشاه ملک بعز بساطبوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک
گورکان بشرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون بوضع خواجه قنبر از سعادت وصول چتر نصرت اثر غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم ولد اوج قرا
از مازندران آمده عرضه داشت که بیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه
بدار الفتح استراباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزارجریبی باستان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و خطه
دامغان سیورغال آن سید مسعود خصال شد و ایالت مملکت استراباد تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در نهم
ذیقعده مانند روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هراة در آمد و مقارن اینحال جهان ملک ملکت و بعضی دیگر از امراء بلند مرتبت باغی شده بجزای نسخه مملکت
اعمال خویش رسیدند تبیین این مقال آنکه در آنسال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که بمنصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفتری مرتب
ساخت و آنچه اصحاب مناصب از هر جا گرفته بودند بنام ایشان جمع کرد بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را خرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اجناس در آن
اوقات قیمتی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر بعرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی تفحص از ایشان حواله خواهند داشت

داشت و بدان جهت بی تعرض نخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود باتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمورتاش و برادرش بهلول بهادر تمور و سلطان بایزید عثمان و محمدک با یکدیگر عهد کرده یاغی شدند و بیک ناگاه از شهر بیرون رفته در چرغ النکت بایستادند و خاقان سعید فی الحال با پی ظفر انتساب در رکاب آورده میر مضراب بهشتی بخالفان رسید و جنگی عظیم کرده زخم خورد و چون هما(ی) چتر همایون فال بال اقبال در فضای چرغ النکت بگستر(د) امیر جهانملک و اتباع از آب گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت درین طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفرپناه جوق جوق بموکب اعلی پیوستند عاصیان ترسیده هر یک بطرفی جستند سعادت با شقاوت و برادرش واحمد واقبوغا مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش واحمد واقبوغا آزاد شدند و جهانملک و محمدک را امیر جرکس در ماخان بدست آورده بندی بپای نهاده بجانب هراة فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از راه بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت **گفتار در بیان بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان** چنانچه ضمن وقایع یورش هفت ساله صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان استفاده میگردد سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی از بروج قلعه مقید گردانید اما ایشان را کسی از حسناه مانع نمی آمد و در اثنای حصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و هم در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی در واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتر(ها)یی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن رؤیا را با سلطان احمد در میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چندگاهی آن دو پادشاه در محبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک پانصد نوکر نگاه دارند و مایحتاج هزار کس از اسپ و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد جز بندگان و شاگردپیشگان کسی در مصر نبود لاجرم آنچه از مصر بار گرفت بدیشان داد اما از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آنجا بودند و او پانصد کس جلد چکل ساخته هر روز که سوار میشد آن جماعت در غایت آراستگی ملازمتش مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده قاصد اذلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر با خواص امرا بمیدان چوگان بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج درآمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد نوکران میر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف توهم نموده بیچبان سوار(ه) نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه در باره ما عنایت دریغ نداشت اکنون برخصت متوجه دیار خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده با مجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال را همراه کرد و روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن آن جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان را تعاقب نمائیم پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهوراند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی در عقب ایشان شتابد بگذارید تا بوطن خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در هیچ موضع با کوتوالان قلاع سر راه بروی گرفتند مقابله و مقاتله روی نموده او در تمامی آن معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاط ولبیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید و میر قرا یوسف باغوای ملک شمس الدین لشکر بحدود وان و وسطان برد و دواب و مواشی و اموال و اثقال آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل و الوس ترکمه بوی پیوسته قلعه او نیک را بحیطه تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از رفتن قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شد و چون آنمقدار یراق نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود کپنک پوش گشته با معدودی

واستعداد

چند از مخالفت وی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته از دیار بکر بحله شتافت و در گوشه نشست مردم اوباش و فتنه جوی در ملازمتش انجمن گشته بر وی گرد آمدند و وصول سلطان
احمد در عراق عرب شیوع یافت و چندان از حیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولتخواجه اینانق را مجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی
میرزا عمر آورد و بعد از کیفیت از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مألوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در اواخر سنه ثمان و ثمانمائه که میرزا ابابکر بمحاصره صفاهان اشتغال
داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی پیشتر به تبریز در آمده همت بر دفع شر اهل ظلم و تعدی میگماشت سلطان احمد گروه انبوه از اوباش کرد و اترات و احشام ترکمه فراهم آورده متوجه تبریز
گشت و این خبر در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که آذربایجان سالهای فراوان تختگاه آبا و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت بآن
خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد سلوک میداشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلمه از دامان عرض رعایا کوتاه گردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده مناسب
آنست که ما نیز بولایت خود رویم و خواطر بر آنجمله قرار یافته امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر همان ماه سلطان احمد جلایر در دار الملک تبریز نزول کرد و تبریزیان شهر را
آیین بسته اظهار فرح و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان مدتی کربت غربت کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده ترک بعضی افعال ناهنجار کرده باشد اما او اصلا تغییر اطوار خویش را
نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتربازی و مصاحبت پسران ساده عذار قیام مینمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و بعد از آن
اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح گونه در هم بسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون
در آن سال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود بعلت طاعون نیز روی نموده و مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در هشتم ربیع الاول آن بلده در آمد هیچکس را ندید لاجرم اظهار عدل
و داد کرده استمالت نامها باطراف و انحا ارسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست ولد دولدی
انتزاع نموده و بسیاری از ترکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین قتال و مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بی طایل قدم در وادی فرار نهاد و ترکمه غنیمت بینهایت گرفته میرزا ابابکر تا مرحله
عنان باز نکشید و سپاه او هر چه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج بر آوردند و چون شب شد شیخ قصاب که
با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار بر افروختند و مردم میرزا ابابکر آتشها را دیده پنداشتند که ترکمانان بیکبارگی ایشان
آمده اند بنا بر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سید محمد کججی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از بلیاتی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و وارد وعده و استمالت نامه ستانده مقتضی المرام
مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافته بمنصب
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بروجه احسن معاش کرده وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم
رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته ابلغه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آیین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه
حدود تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۲ ذیقعده سنه تسع
و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جوانغار و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند
از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را اسیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیز جمعی را زخم زده
گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روی بصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین زبرک را از پشت
زین بر زمین انداخت و ترکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته غلبت ز تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی چو رود
و میرزا ابابکر پیر بیک و برادرش یادگار شاه که در برانغار قرا یوسف بودند از پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز نکشید تا وقتی که سر پیر بیک بر سر نیزه
نکرد اما در غیبت او ترکمه قلب سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسپ
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب پیر بیک باز گشته
از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم بقصاص فرمود

بقدر امکان

❁ و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردی رعایت میکردم و ورودی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواتین حرم فرستاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را به بدنش رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی تشمیز(؟) عوری استخوان او را بماوراءالنهر برده در قبة الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید ومنه العون والتأیید

ذکر رفتن میرزا ابابکر به دارالامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه بسیامان

میرزا ابابکر چون از دست سپاه میر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که بفرمان میر تیمور کورکان مدتی مدید حکومت آن مملکت تعلق باو میداشت وفات یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورد و میرزا ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت نایره رشک در باطنش شعله زد و قصد استیصال سلطان اویس نموده سلطان اویس نیز فهمید و حبس شاهزاده را با خود مخمر گردانید و در آخر روزی طبل جنگ فرو کوفته قصر میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بران قرار دادند که کرمانیان قصد عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته بی آنکه ویرانی نماید مملکت دیگر تشابد(؟) آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده همعنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بهراة و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الاخر سنه احدی عشر و ثمانمائه حظه بم مخیم او شد و سلطان اویس از این خبر در حیرت افتاده مقارن آن حال لشکری که بجانب کرمسیر فرستاده بود در سیلاجرم مستظهر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا ابابکر چند کرت محاربه دست داده گاهی میرزا ابابکر بدین سبب بر ظفر مسرور میگشت و احیاناً سلطان اویس را صورت نصرت روی مینمود و در نوبت آخر شاهزاده شکستی فاحش یافته زخمی کاری خورد و از این دار فانی بسرای جاودانی بردله الحکم والیه ترجعون

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران ممالک ستان امیر تیمور کورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دارالملک شیراز استیلا داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا بنت خضر اوغلان در سلک خواتین حضرت خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این بیت در عرضه داشت مندرج ساخت که

بیت

همه بند کانیم شهرخ پرست ☆ من و رستم و اسکندر و هر که هست

و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده رخصت انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند برپایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهار ره طبس بند را شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جناب اسکندری را فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بقدم مخالفت پیش آمد جمعی از اعاظم امرا و نوئینان را برسم منغلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند و عنان میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند و زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان چون دانستند که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست کرمسیرات فارس را غارت نموده عنان بصوب اصفهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر بسیار جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر نهضت نمود در آن اوان میرزا رستم جهت آسیب و با از اصفهان بیرون رفته در گندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب نمودند جواب داد که خاطر جمع دار که قافله شیراز از برای ما تبرکات و تنسوقات می آورند بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز برد آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه درهم آویختند و نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد فتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و همه کس را در ظلال امان جای دهند اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرک و کنده مان نشست تا الاغان فربه شدند آنگاه کاشان و جربادقان و سایر توابع اصفهان را بتحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود وغله اصفهان را بواسطه وبا تا آن زمان نادرویده بود نه همین بمقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز نامت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کنده مان عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هراة خرامید و باصناف عوارف و عواطف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشاء آن راز زبان گشاد نیم شبی از آنجا بیراهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا فهمید که حاکم بلخ بود بقصد وی نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاهزاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب سفارش میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رقعه را بمیرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبید و آنقدر اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بهمین التفات پادشاه پسندیده اطوار از مرتبه طبابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بپیرامن خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب را شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود در رفته کیفیت حال باز نمود تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند و حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او تیغ و همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز همان زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بتجملی تمام احاطه دایره خیال بیرون بظاهر شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایره حرب و جنگ پرداختند و بهنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری متشرف گشتند و روز دیگر آن نعداد بد اختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه با امرا و میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش را تراشیده و رخساره او را غازه کرده و کلاه نکبت بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیأت آن خر طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بد نیامد و نایره غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پرشر او را باصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست برد لشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت

ولایت اصفهان کرت دیگر در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت بآذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبانشاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند اما بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ باختیار مفارقت کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر سایان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد به یکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبانشاه بایشان پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را تحریک نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی آن شهر آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهة اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند اما آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزید و هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و خواست که اسب از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاهداشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسیده و هم در کنار آب شعله حیاتش بآب تیغ فرونشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نگشاد بنا بر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر در آوردند میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و مقارن آن حال امرا او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف جلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح دانند بدینجانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با طبل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون همایون مشحون عرضه که باخلاص مشحون بود ملاحظه فرموده برادر تر که آثار نجابت و اقبال بر ناصیه احوال خجسته مآلش لایح است بآنجانب فرستادیم لایق آنکه سلسله لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات الجانبین بر وفق مرام سمت التیام گیرد و السلام والاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمهٔ از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیداد

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت مملکت آذربایجان و اران را تحت تصرف در آورد و شعار عدل و داد اظهار کرد و پسر خود پیر بداق را ببهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثاً و اکتساباً تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مثالات و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغیدن ابو النصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیر بداق بمجلس در آمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید ایلچیان با تحف و پیلاکات بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهة پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند گاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از سمرقند نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجازت داد

که پیش پدر رود و علاء الدوله بنا بر آنکه خیال فضولی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز درآمد و طایفهٔ از اهل شرارت جمع
آورد و قرا یوسف این خبر شنوده کس فرستاد تا حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعهٔ عادل جوز مقید
ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و بارهٔ بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطهٔ ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در الکای همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب قید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از عدم التفات
متاثر گشته چندان توجهی بالجیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق آلاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجین و عادل جوز رفت و از آن
طرف سلطان احمد با غلبه و ازدحام تمام به ییلاق همدان خرامید و گماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند و هم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان
احمد تابستان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم به معصوم بود در آن بلده حکومت مینمود اطراف شهر را
مضبوط ساخت و سلطان هژده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و
جمعی از اوباش بگرد وی درآمده اند لاجرم عنان بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفهٔ از مفسدان را بقتل رسانید و در آن
زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنا بر تعرض امیر عثمان بولایت آذربایجان و استغاثهٔ ولد طهرتن که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه نمود
و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم
سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در غرهٔ ربیع الاول بتجمل و حشمتی هرچه تمامتر بدار الملک تبریز درآمد و امیر قرا
یوسف بعد از آنکه ارزنجان را به مصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان
مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شنب
غازان بین الجانبین مقاتلهٔ صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی نادانسته دو ضربت بروی زد تا از اسب
در افتاد آنگاه جامه و اسلحهٔ او را گرفته بگذاشت و سلطان از آن گرمابه بباغی در رفته پیری کفش دوز او را شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ایسلطان
عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم زر و اسپ و آنچه خواهیم
از ایشان بستانیم و بتو ارزانی داریم و هرگاه به بغداد رسیم بلوک یعقوبه را نیز برسم سیورغال بتو مسلم داریم و پیر کفش دوز این معنی را قبول کرده بخانه رفت و
حال آنکه او را عجوزهٔ بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال دیدن
کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعیداست و از آن عمر تقضی باید نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب درآید بمقدار
مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را
بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را ارسال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و قبا کهنه در برش کردند و طاقیهٔ پاره بر سرش
نهاده بباره‌گاه درآوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را پهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بر نقض بنیان عهد و پیمان
ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرو دنمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل با بغداد را فرمود تا بخط خویش
در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی بآب زر نوشت و منشور دیگر قلمی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان
مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف نمیخواست که بجان سلطان تعرض رساند اما امراء بغداد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی
مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز با آن امر همداستان شده شکمش سلطان احمد را بمدرسهٔ قاضی شیخ علی برد و خواجه جعفر از سالکان طریق خونریزی
او را بخبه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر غدر او کشته بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در معرکه اسیر
شده بودند و علاء الدوله که در قلعهٔ عادل جوز محبوس و مقید اوقات میگذرانید از همان شربت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در
هرات شیوع یافت میرزا شاهرخ خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که
برای دوست خود چه گفتهٔ خواجه عبد القادر این رباعی را در علی الفور درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبد القادر ز دیده هر دم خون ریز بادور سپهر نیست جای ستیز

بیت
پیش قرا یوسف روی و صورت واقعه را باز نمود و از روی مژده کالای بیکیست بستانی پیرک را سخن عجوزه مقبول افتاد ۳

بیت
تبریزی و جمعی دیگر ...

منظم
گوینده

جای شیر کان مهر سپهر سروری را ناگاه   تاریخ وفات گشت فقد تبریز   اما شاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد صغار سلطان احمد در شهر متحصن گشتند و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب متولی شد و خطبه و سکه بنام خود کرده دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت

ذکر شمهٔ از وقایع ماوراء النهر و درآمدن آن مملکت بحوزهٔ تسخیر خاقان سعادت بهر

در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنهٔ هرات شایع شده داعیهٔ فتح سمرقند در خاطر خاقان سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذیقعده سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابر آن امیر الله داد و ارغون شاه را با سه هزار سوار نامزد آن طرف نمود و هر دو لشکر در حدود دیزق سپاهی یکدیگر دیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار کرده از میرزا خلیل سلطان کومک طلبیدند شاه زادهٔ جلادت شعار با چهار هزار سوار بدانجانب روان شد و از سمرقند گذشته بقریهٔ شیراز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاه زاده آگاه گشته شبی مانند باد بجانب شیراز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین بمیرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بقلعهٔ ویرانهٔ شیراز برد و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاه زاده متولی شد و نشانها نوشته او را امیر نمود که مهر کند و هر جا میخواست می فرستاد تا تمامت ماوراء النهر بتصرف در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در بیستم ذیقعده سنهٔ احدی عشر و ثمانمائه روی نمود چون حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدانجانب نهضت فرمود و در ششم ذی الحجه کنار آب معسکر ظفر مآب گشت و امیر شیخ نور الدین که در سمرقند بود و بهواخواهی حضرت پادشاهی خود را انجا رسانید تا امیر خداداد را تعقب و ایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانید و موکب شاه رخی بفیروزی و فرخی از جیحون گذشته میرزا میرک احمد و میرزا سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه سرافراز گشتند و چون هوای حرارت غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد این خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید همراه برده در بیست و یکم ذی حجه سمرقند از یمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعاظم شرف بساط‌بوس دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند در آن اثنا لدینار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان پیش امیر خداداد رفته او را نصیحت کرده بعز ملازمت رسانید امیر خداداد جواب گفت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت منست اما ظاهرا شیخ نور الدین فساد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میخواهد که عن صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند میرزا شاهرخ بهادر از استماع اینجواب دو باره صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنهٔ اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان در حرکت آمد و بعضی از شاه زادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آیینهٔ خیال عکس مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باضارت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه بین الجانبین ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بیوفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق که از امیر تیمور گورکان درباره او بوقوع انجامید طریقهٔ کفران نعمت مسلوک داشته نسبت باولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار داده شعلهٔ تیغ تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت نمود سر خداداد و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منظور نظر اشفاق گردانیده بایالت ولایت اورجند فرستاد و هو یهدی الی سبیل الرشاد

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت

حضرت خاقان سعید و تفویض مناصب ایالت و ولایات بشاهزادگان صاحب تایید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد
موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده
امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و بنفس نفیس رایت نهضت بصوب سمرقند بر افراخت و امیر شاه ملک بمقصد شتافته
قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه
ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت و در آن اثنا خفیان معلوم شد که امیر شیخ نور الدین خیال عصیان دارد و بنابر آن خاقان
عالیشان مولانا قطب الدین قرومی و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف میجوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده
این جواب شنودند که الطاف خاقانی درباره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم ملتمس آنکه مرا حالا تکلیف
ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید باستان بوسی شتابم و متعاقب آن حال میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بیرون آمده
با میر شیخ نور الدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نور الدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه مخالفت استشمام
نموده عنان عزیمت بدان جانب معطوف ساخت و در آقتولات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کا نام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده
سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته مقتضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی کا فرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورد
هر کس از نوئینان اصلاح دانند بفرستند تا بخدمت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کا قسم یاد کرد که مدة الحیوة بصدد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان
نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کا روان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی
آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر
حسن صوفی و امیر علیکه بازار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بغایت عنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند
و در موضع اوزن آق شاهزاده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته حریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان جهانبان عنان یکران بصوب خراسان
انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیگ گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت
حصار شادمان بمیرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان
داد و میرزا قیدو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۲۶ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران
بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه قوتوقو و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن
و خواجگی را با قریب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند
در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هشتم ذیقعده سال مذکور بدان جانب نهضت فرمود **ذکر عصیان و طغیان**
امیر شیخ نور الدین و کیفیت کشته شدن او و بیمن توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را
بمیرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار السلطنه هرات
برافراشت امیر شیخ نور الدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و
مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه قسراق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نور الدین گرفتار شده
مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال در آمدن شهر در جمعه ششم ذی حجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین
و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین تبریزی و ساغرجی آن بلده را مضبوط ساخته بودند و دل بمحاصره نهاده شیخ نور الدین بقدم
یاس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار از تعقل رسانید و حضرت خاقان سعید
خبر طغیان امیر شیخ نور الدین شنوده میرزا بایسنغر را بحکومت هراة باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد از
طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیگ گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس مشرف گردید

مشرف گردید و در روز جمعه ۲ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا میرک احمد و امیرشاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیرشیخ نورالدین بقدم
جسارت پیش آمده در حوالی قزل بامد و آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرای گشت و در آنحین بسبب آنکه امیر مبشر بدگمان شده کارش آخر ساخته
انگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان وزید و گریز
امیرشیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور همای چتر همایون خاقان
در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف
گردانید و امیرشاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیرشیخ نورالدین باترار فرستاده بنفس نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در
دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و هم درین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلدهٔ فاخره هراة بمحاذی قلعه اختیار الدین واقعست
بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی العمارت باتمام رسید و همدران اوان باغ سفید را که در میان شرق و شمال هراة واقعست طرح انداخت
و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت بعد ازآن
از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیرشاه ملک[۲] با ولجهٔ فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیرشیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و
میان میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشارالیه کرت دیگر جهت دفع شیخ[۳] متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال
بکجا منجر خواهد شد بنا برین مقدمات خاقان خجسته صفات دغدغه بخاطر دریا مقاطر راه داده باز بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل
و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان یکران تا موضع قشقا باز کشید و در آن مقام میرزا الغ بیک گورکان و اشراف
و اعیان سمرقند بشرف بساط بوسی در یافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و منزل کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر
شاه ملک از ترکستان بملازمت رسیده و سر امیرشیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیرشیخ نورالدین چنان بود که در کرت
اخیر که امیرشاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیرشیخ نورالدین بود رسیده امیر مشارالیه مضطرب گشته بعضی از امرا
پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیرشاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیرشاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر بواسطه
با یکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هر چند امیرشاه ملک امیرشیخ نورالدین را نصیحت کرد که از مقام
مخالفت درگذرد و بملازمت درگاه عالم‌پناه شتابد بجائی نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیرشاه ملک میل مراجعت نمود و امیرشیخ نورالدین
گفت که از برای ما شما میانه و مقداری طعام بفرستید تا لحظه درین نواحی بیاساییم و از قلعه دورتر رفته توقف کرد و امیرشیخ نورالدین همچنان سوار بر در حصار
ایستاده بود و امیرشاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این بی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان
سعید نمی‌آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما بآن بهانه مراجعت نماییم و امرا نزدیک امیرشیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند
و در آن حال امیرشاه ملک سهرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرأت پیش نهاده بنحوی که ترا تعلیم نمایم بتقدیم
رسانی امیدوارست که چهرهٔ فتح و فیروزی از پردهٔ غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند سهرقداق جواب داد که هر چه
اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیرشاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو نزدیک او روی و
هیچ شبهه نیست که چون او ترا ببیند پیش طلبیده در آغوش کشد باید که دران وقت او را از اسب پایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم
سهرقداق این جسارت را بطیب النفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیرشیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی آواز
بر آورد که سهرقداق آقا پیش آی و سهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیرشیخ نورالدین از بالای اسب خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که دستهای
سهرقداق بر پشت امیرشیخ نورالدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسب فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینهٔ او نهاده شمشیر از غلاف بیرون
آورد و نوکران امیرشیخ نورالدین که بر در قلعه سوار ایستاده بودند بر سر سهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرفش انداخت و سهرقداق تیغ بلبهای او رسانید
و امیرشاه ملک آن حال مشاهده کرده تازیانه بر اسب زد و با جمعی از مردم کاری بدان جانب شتافت سهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و سر بکید و ضربت

[۲] از ترکستان
[۳] نورالدین

شمشیر سر امیر شیخ نور الدین را بر خاک تیره انداخت و چنین امری بدیع بقوت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیر شاه ملک سهراق را نوازش بسیار
نمود و در حق او انعامات فراوان فرمود و دوستکام و مقضی المرام بازگشته در کان گل بشرف ملازمت خاقان وافر مکرمت استسعاد یافت و بهر نوع عنایت
والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراء النهر بدار السلطنه هرات و
بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات** چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نور الدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراء النهر فارغ شد امیر
شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمستقر سریر دولت روز افزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد
فوت صاحبقران مغفور بحباله نکاح امیر شیخ نور الدین در آمده بود متعاقب از صوب ان بدار السلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام
بجای آورده قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیر آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت
انتما احرام طواف آستان ملک آشیان عتبه شهید خاک خراسان امام طیّب و طاهر علی موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص بآن عتبه
کعبه اختصاص شتافت و نقبا و کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده
بجانب دار السلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمائه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و مقارن آنحال
ایلچیان خان ختای و ایمنکت خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و ثنا
و محمدت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان
و امراء عالیشان ایشان را طوی دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام
عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاده قبول
باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در وی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور پیشتر بوی عنایت فرمود و مهمات ایلچیان ختای را نیز
بکفایت اقتران داد و شیخ محمد بخشی را مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت
بحوزه دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم** از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق
میتابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی کا داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمائه امیر ایدکو که امیر الامراء پادشاه
دشت قبچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی کا بماوراء النهر گریخته ایدکو امیر انکا را آنجا حاکم ساخته بطرف دشت بازگشت شادیخان
و در شهور سالی که شادیخان فوت شده سلطنت دیار اوزبک بفولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده تغلچه را بجایش فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳
بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قبچاق گشت و قصد ایدکو کرده و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی
آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشستند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشته داده بر تخت
پادشاهی متمکن گشت و مقارن انتهای آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخته یکی از نوکران خود را
که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای
خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان با ایدکو صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده زبان
تشنیع گشاده گفت که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودید جواب داد که ما با ده هزار مرد هفت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز
گشتیم مصلحت آنست که تو نیز باز گردی زیرا که با این چهار هزار کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی توان کرد قاجولی گفت که من تنها ایدکو را خایف می آیم و بغرور بی حد
تا سرحد خوارزم رفت و ایدکو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و از دست برد شمشیر قضا قاجولی بر خاک هلاکت افتاد و در سنه
۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر ملیکه کوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی کا را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاه آنجا
بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند سخن صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه بطرفی
از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند ازین جهة اهل خوارزم خاطر بر جنگ و رزم قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

بیرون آمده بکرّ و فرّ تا شب جنگهای مردانه کردند و شب نقارهٔ شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابران بعضی از امرا احمال و اثقال را گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیرشاه ملک به تسخیر آن ولایت ارسال داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر امیرشاه ملک را استقبال نموده مقالید شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم در آمده چندروز جهة ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و درهمان اوقات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن را بامیر معالی انتما تفویض فرمود و تا اواخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود

ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر

در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت ما بین فراغت یافت فروغ همت بلند نهمتش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بوزنه رفته قلعه آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بظاهر آن حصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این معنی خبر یافته امیر تولک و امیر یوسف خلیل را با طایفه از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت و آن جماعت چون قوت معاودت نداشتند پناه بقلعه دستجرد بردند و در آن اثنا میرزا بایقرا که عازم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر گرد دستجرد نشستند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصر زر رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داده میرزا اسکندر از عقب او نهضت نمود و در سه فرسنگی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آن شکست خیمه و خرگاه بر افراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاده از روی التماس کرد که بادی مصالحه نماید بجائی نرسید لاجرم از روی نومیدی گشته ناگهان باصفهان در آمد و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجهٔ قصوی یافته میرزا رستم شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرا یوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چند روزی بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر دو سول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در اهتزاز آمدند و جناب سکندری نیز ترک محاصره داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان بلا جوع و عسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان از محافظت آن شهر سیر آمده مراجعت فرمود اما میرزا رستم چون بنواحی تبریز منزل گزید امیر قرا یوسف قرب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده طویهای پادشاهانه داده آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت باهم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف مایل بآن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن جمیع یراق بهم رسانیده فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم این معنی را قبول ننمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابران امیر قرا یوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان در ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آنجناب بدانجانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بحدود اصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب عالی را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات آنجا را بتفصیل نمیرسانید معروض تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابران اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمائه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته اصفهان را دار الملک گردانید درین اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متألم شد و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت ع داغی نگشته نیک که داغ دگر بسوخت

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی گری ملازمان جناب اسکندری

از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معز الدین میرانشاه در جنگ امیر قرا یوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منتقش و مرتسم کردانید اما از جهة حدوث وقایع عزیمت از حیز قوة بفعل نمی آمد در شهور
سنه ۸۱۶ که خاطر عالی ماثر از امر ولایات ماوراء النهر و خراسان دغدغه نماند و خبر استیلاء قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق
بمسمع همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر با ممالک محروسه باطراف و اکناف بلاد و امصار در حرکت آمدند و سپاهی
بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و
چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف
ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یکانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون بپیوندد و ابوسعید
ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و هزارجریب
و گیلان که بشرف ملازمت رسیدند غریق بحر انعام و احسان ساخته رخصت معاودت فرمود و ابوسعید چون باصفهان رسید و مکتوب حضرت
خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان را بجهت مصلحت وقت بر زبان می آرد
بنابران از مضمون کلمه ان بعض الظن اثم غافل مانده ابوسعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کردانیده اجازت مراجعت داد
و ابوسعید در قشلاق مازندران نوکر میرزا اسکندر را بپای بوس خاقان عالیشان رسانیده جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان
التفات نکرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر
بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در قلمرو خویش از خطبه بینداخت و بنام خود سکه زده
نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه کردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت
کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که القائم بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر بن امر المطاع و حاکم سیستان ملک شاه قطب الدین
ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة بنیابت پدر بزرگوار خود بود فرستاد
و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود
و در اوایل بهار میرزا بایسنقر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون
خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر
فوجی از امرا و لشکریان را بمحاصره ساوه فرموده صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت نصر الله
ساوه قاصدی بدرگاه عالم پناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر
رسید امیر یوسف خلیل و جلبان شاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از جانب
نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه اینیاق و امیر چهارشنبه را با ده هزار سوار
بنصرت نصر الله و رعایای ساوه مامور کردانید امرای میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده ترک عهد و پیمان
میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امرای الیغار خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند
در نواحی قلعه شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته در مقام
امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امرای میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فریدون فر رسانیدند و آنحضرت در باره آن زمره اصناف عواطف و مراحم
مبذول داشت و در فضای دلگشای ساوه بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت **ذکر وصول موکب نصرت نشان
بظاهر صفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان** چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر
شکار باز پرداخت شنقار همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرور زاده یورش صفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رستم
که در دو فرسخی آن بلده است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سیصد سوار

نسخه: هژدهم

سواران میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل سعادت بساط بوسی استسعاد یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان انجدو دیزبارد وی کهیان بوی شتافته در سلک
سایر بندگان آستان سلطنت آشیان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهدهٔ این صور در لجهٔ اندیشه افتاده با امرا و ارکان دولت طریق مشورت سلوک
داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته با لشکری چون فیض سحاب بی‌حساب و مانند قطرات امطار بی‌شمار از درون اصفهان
بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آوردند
بعد از تسویهٔ صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نمود دانست که تاب مقاومت آن حضرت
از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بیراق و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آوردند و دلاوران موکب ظفر
نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امرا و لشکریان را بمحاصره و محاربه امر نمود و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با داروغهٔ میرزا اسکندر
شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد و شیخ بساول یوسف قورچی و
داراب که از جملهٔ معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این نیکو خدمتی عرضه داشت فرستادکان پایهٔ سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید
چون این خبر شنید بتهیج و مسرور گشته تکبه بخشی و لطف الله بیان تمور را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبانشاه برلاس را جهت آوردن وله
میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبدالصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکبه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله تصور آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج
خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله باران و تکبه بخشی را از آن منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب
قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصرهٔ اصفهان بگذرانید و هرچند مدارا نمود میرزا اسکندر بطاعت مایل
نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداختند و دلیران عسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در گشته آواز نفیر و نای زرین
غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد بیت چنان شد زخم کوس و نعره و جوش که گردون پنبه محکم کرد در گوش و از شهر نیز سپاهی بسیار
با ساز و سلاح بیشمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالآخره مهم بدست و گریبان رسید و سرهای سروران بسان
گوی در میدان غلطان گردید بیت سرهای سران فتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و آن روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار
فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر می‌پیمودند
فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردکان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عاقبت بتصلیب
ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و خیاط بخت بر پرچم علم میرزا اسکندر دریده سپاه او منهزم گردیده و میرزا
اسکندر با جمعی از خاصان و امرا و اعیان بقلعهٔ اصفهان در آمده جنود نصرت در ورود نردبانها بر دیوار باشهر نهادند و بعد از فرار ترک رومی روز
بجانب دیار مغرب مشعلها زر زرنگار برافروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت
میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان
بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند و چندان زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامه از در دلها برگشت و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و میرزا
شاهرخ قوچی از لشکر ظفر اثر بتکامیشی میرزا اسکندر فرستاد و آن جماعت او را گرفته بپایهٔ سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم
خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشید و میل آتشین در چشم جهان بین در کشید بیت بکینک کشتن و کور بودن آرزومند است زبان و گوش کسی
کین حدیث گفت و شنید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات**
و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة چون نیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود خطهٔ اصفهان
بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان اماکن گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا و مستحقان

رسانید و ثلث مال را برعایا آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همدان و قلاع کرو و جرد و نهاوند و لرستان را بامیر
زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایلچل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا سعد
وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از درر نصایح خاقان بلندمکان صفت آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط و نسق مهمات عراق فراغت
یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و اهتزاز بدار الملک شیراز شتافت و حکومت تختگاه سلیمانی نامزد امیر مضراب شد و دران ایام بحسب تقدیر
مفتح الابواب جناب امارت مآب را عارضه دست داد و اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح طیران
نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی‌نهایت گردانید سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار و خلاصه نتایج
خواقین بصفت وقار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان
عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از آنجا براه بیابان قهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکوره
ببلده فاخره هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و احسان
بدار السلطنه مانند دولت و اقبال بآستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش شتافتند و امیر
بسطام جاکیر که از قرایوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر امیر کیومرث رستمداری و نصرالله صحرای ساوه از آنجمله بودند و هم دران ایام سید عبد
الملک الکهف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اظهار محبت و
مودت بود رسانید و من الله العون و التایید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیگ
گورکان بآستان خاقان عالیشان** دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیگ گورکان از سمرقند ایلچی نزد میرک
احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بمعاذیر ناپذیر تمسک جسته جناب الغ بیگی میر بایزید
پروانچی را که در سلک خواص و مقربان انتظام داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید و امیر بایزید نیز مانند ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیگ عازم
اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اخسی و در احکام ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیگ قلعه اخسی را مسخر کرده به پاینده بکاول سپرد
و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مغری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم
میرزا الغ بیگ رایت مراجعت برافراخت و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با جمعی از تابینان جلادت آیین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک
احمد از مراجعت جناب الغ بیگی خبر یافته از آن کوه پایان آمد و امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافتند ناگاه میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت
و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود را بقلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا
میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت و چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هرات
در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیگ به نیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت آشیان
رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مفتخر و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام
پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده ستوده خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس
و ابیورد و بیلقان و جرمقان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و شماسان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات بتعلق نواب کامیابش
گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا ویران
کرده بود پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه شاید معمور و ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین
مذکور است که هفتصد هزار مرد در آن قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق
و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب
دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد** از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق و فارس

و بعد از آن نسخه

نسخه عبد الکهف

د فارس روی نمود دیگر آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون
این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنکیر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت
ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر قلعهٔ سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در انحصار فرمان فرمائی میکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزادهٔ ساده امیر بسطام را بند نهاده صورت واقعه را
عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی فرمود خاقان صافی ضمیر را قید بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیفتاده باطلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد ولیکن میرزا
سعد وقاص بآن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه را در قم بر سر اغرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر تربیت نمود و میرزا او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمان
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا بیکی بنت میرزا امیرانشاه را با آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ به قم رسید آغا بیکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد
وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و ممکن که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و
حال ما در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همهٔ ترکمه را گرفت و ایشان را بکتو شیخ و قتلق خواجه و شیخ علی زنده که محرک میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داده و میرزا شاهرخ از کمال مردانگی آن شیره
زن تعجب نموده فرستادگان او را رعایت فرمود و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کان النساء مثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعهٔ دیگر آنکه شاهزادهٔ جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد بتحریک برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن در
ظل عاطفتش بسر میبرد یاغی شده خیال تسخیر شیراز فرمود و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدانجانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافته
جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادران فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباد قان بدیشان بازخورده از قضا از گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیک
واصل گرفتار گردید و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانیدند بدین سبب میرزا بایقرا تیر قصد در جعبهٔ توقف و تیغ سعی در غلاف تغافل مانده
و روزی چند درنگ گذرانید و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمرهٔ از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل سونج
خواجه و اردوان و مزید بند کرده مصحوب معتمدی روانهٔ خراسان گردانید و بندیان در حبس خانه موکل خود را بقتل رسانیده کمند وار شتافتند و نزد میرزا بایقرا
مجال سخن یافته گفتند مدعی جهانگیری توقف نشاید بنا بر آن بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته به
استقبال شتافته در نواحی بیضا بمخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند برانغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حملهٔ اول دست
چپ و دست راست میرزا بایقرا را پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید خنک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در اثنای گریز عنان یکران بطرف قول انعطاف داده نسخه خنک
بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر مشار الیه اسب جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان از دفع آن حمله عاجز گشته رو بصوب ابرقوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای می ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشیده و میرزا رستم
بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایهٔ آن فتنه بود بقتل رسانید و چون حضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق را شنید رای عالم آرای چنان
اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت حاصل نماید خطهٔ فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنا بر آن باجتماع لشکرها فرمان داد و بتاریخ ۱۷
جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هر چند امرا میرزا بایقرا کیفیت وصول
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند تا از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب نموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پردازد بجائی نرسید و چون دید که خاقان سعید پادشاهیست در غایت جلالت بجهة تسخیر شیراز خود بدانجانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال نماید بمجرد مشاهدهٔ اشعهٔ اسنهٔ سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه ماهچهٔ علم ظفر پیکر خاقان هفت کشور در سیحگاه مبارک رمضان از افق پیشهٔ الله اکبر
طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تامل و اندیشه امیر ابو سعید خنک را نزد میرزا بایسنقر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده وفور محبت بسیار داشت متکفل این معنی شده فی الحال میرابوسعید را ببارگاه عالمپناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر رقم عفو بر جریدهٔ جرایم میرزا بایقرا کشیده میرابوسعید را منظور نظر عاطفت گردانید و قسم یاد فرمود که چون شاهزاده بیرون آید درباره وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقضی المرام از پایهٔ سریر اعلی برخواسته و تا درگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند نخست بنده را بسیاست رسانند و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر بسخنان شفقت آمیز زبان آورده میرابوسعید را مطمئن خاطر باز گردانید و چون جناب امارت مآبی از مجلس همایون بیرون رفت حضرت خاقانی فرمود که هرکس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چرا خیال استقلال نکند القصه میرزا بایقرا بعد از مراجعت امیر ابوسعید در شب شنبه پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا بایسنقر شتافت و میرزا بایسنقر روز دیگر او را بعتبهٔ علیا برده خاقان سعید چنانچه وعده فرموده بود متعرض عرض و جان شاهزاده نگشت اما او را در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقندهار فرستاد تا در قید میرزا قیدو بسر برد و بار دیگر بمحض عنایت مهیمن کارساز دار الملک شیراز در تحت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلدهٔ جنت نشان بپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان را مشمول عواطف و اشفاق گردانیده بدستور پیشتر زمام ایالت آن ولایت را در قبضهٔ اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و رستمدار تا حدود جیلان بامیر الیاس خواجه بهادر داد و امرا و حکام ولایات از حضرت انصراف ارزانی داشت و بنفس نفیس رایت عزیمت بصوب دار الامان کرمان برافراشت

ذکر نهضت خاقان عالیشان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان

حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و مشمول عاطفت خدام بلندمکان خاقانی مقتضی آن بود که چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس همایون شاهرخی زینت یافت والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بملازمت پایهٔ سریر اعلی شتابد و خود را ذره وار منظور نظر آفتاب کردار گردانیده در ارسال تحف و هدایا و قبول باج و خراج طریق اهمال و اغفال مسلوک ندارد و چون او بخلاف طریقهٔ اخلاص عمل نموده درین مدت خدمتی پسندیده بتقدیم نرسانید و با آنکه چند نوبت ایلچیان بطلب او رفتند اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاورد حمیت خسروانه و غیرت پادشاهانه حضرت خاقان سعید را بر آن داشت که بعد از ضبط و نسق مهمات فارس و عراق بدان جانب نهضت فرمود و سلطان اویس از توجه اعلام ظفر اعلام وقوف یافته مرتضی ممالک اسلام و قدوهٔ اولاد امجاد خیر الانام سید شمس الدین علی بمی را جهة تمهید بساط مصالحه باستقبال موکب ظفر مآل ارسال نمود و جناب سیادت پناهی معارف دستگاهی در قصبهٔ سیرجان بآستان اقبال آشیان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب همایون بدار السلطنه هرات شتابد سلطان اویس را بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رساند و حضرت خاقان سعید سخنان سید را بسمع رضا جای داد و آنجناب را راضی و شاکر بطرف کرمان باز گردانیده روی توجه بخراسان نهاد کامیاب و کامران از ولایت قهستان عبور نموده در اواسط محرم الحرام سنه تسع عشر و ثمانمائه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة نزول اجلال فرمود عنایت ربانی در سفر و حضر حافظ و معین و عاطفت سبحانی در نزول و ارتحال رفیق و قرین والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

ذکر مآل حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

در آن اوان که خاقان عالی مکان از یورش فارس باز گشته بمستقر سریر جاه و جلال رسید میرزا میرک احمد که سابقا با میرزا الغ بیک گورکان مخالفت نموده در اندکان جمعی از نوئینان را کشته بود اعتماد بر کرم خاقان عدالت نهاد کرده بدار السلطنه هرات شتافت و منظور نظر عنایت بی‌نهایت شده با میرزا ایلنگر بن میرزا ابابکر آغاز مصاحبت کرد و آن دو شاهزاده بموافقت یکدیگر خاطر بر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منهیی شمه از این معنی بعرض رسانیده مقارن آن حال ایلچی از پیش میرزا قیدو بدرگاه عالمپناه رسیده و عریضه بعرض گردانید مضمون آنکه میرزا بایقرا با طایفه از مردم مفسد متفق شده قصد این مخلص نمود بنابران او را گرفته مضبوط ساخته تا هر چه حکم فرمایند قیام نماید حضرت خاقانی حکم فرمود که میرزا قیدو میرزا بایقرا را از آب سند بگذراند تا هر جا خواهد برود و میرزا میرک احمد روی بکعبهٔ معظمه آورد و میرزا ایلنگر در کشتی نشسته سفر دریا اختیار نماید و چند معتمد حسب الحکم ملازم این دو شاهزاده شدند تا ایشان را بر انفاذ فرمان واجب الاذعان تکلیف کنند و مشار الیهما رفتند چنانکه آمدن نیست دگر اما میرزا قیدو بجهت ملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر که دوست میرزا بایقرا بود شاهزاده را از آب نگذرانید و در سنه ۸۲۰ که خاقان عالی بعد از توجه قندهار بازگشت او را باردوی همایون فرستاد و حضرت خاقانی امیرزاده را با فوجی از اهل اعتماد بصوب سمرقند

سمرقند فرستاد و دیگر از روی جبری پیدا نشد و چون رای ملک آرای خاقان کشور کشای کلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست و مسند امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست - اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان نشسته قضایای فرق برایا را بر نهج عدالت تفصیل سازد و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند بیت بفریاد فریاد خواهان رسد بدرد دل دادخواهان رسد و میرزا بایسنقر بموجب فرمودهٔ میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت بتازگی صفت خضرت پذیرفت مصرع ریاض ملکت شد از فیض دولتش خرم **ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس** امارت العترة الطاهرة سید شمس الدین علی بمی که سالک طریق مردمی گشته تمشیت مهم کرمان را قبول فرموده بود چون از سیرجان نزد سلطان اویس رفت هر چند او را بر توجه بپایهٔ سریر اعلی ترغیب نمود بجائی نرسید بنابر آن جناب مرتضوی صفات بدار السلطنه هرات شتافته کیفیت تمرد سلطان اویس را بعرض رسانید و از اهتزاز نسیم این خبر نایرهٔ غضب خاقانی التهاب یافته فرمان عالی نافذ شد که امیر جهانشاه برلاس و امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ باتفاق حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه نصرت نشان متوجه تسخیر کرمان شوند و امرا بموجب فرموده روی براه آورده بعد از وصول بدان حدود سلطان اویس در شهر تحصن نمود و سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه کرده پس از انقضاء چند روز سلطان اویس رسولان نزد امرا فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان سعید گناه بنده را ببخشد و شما مراجعت نمائید قدم از سر ساخته بملازمت آستان رفیع الشان مبادرت نمایم و امرا کیفیت حال عرضداشت پایهٔ سریر اعلی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان اویس در قول خویش صادقست باید که یکی از معتمدان خود را بدینجانب فرستد تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کنند و الا امرا تا کرمان را نگیرند باز نگردند امرا سلطان اویس را از فرمان واجب الاذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را که از جملهٔ ارکان دولتش بمزید تقرب اختصاص داشت نزد امرا فرستاد و ایشان از ظاهر کرمان برخواسته عازم خراسان گشته در اواخر رجب شیخ حسن را بعز بساط بوس خاقان زمین رسانیدند و او بزبان تضرع و نیاز گناه سلطان اویس را درخواست نمود و التماس تاکید قواعد عهد و میثاق کرد حضرت خاقان ملتمس شیخ حسن را بحسن قبول اقتران داده سوگند یاد فرمود که در حق سلطان اویس بد نیندیشد و رقم عفو بر جرایم و زلاتش کشد آنگاه شیخ حسن بکرمان بازگشته خاطر سلطان اویس مطمئن گردانید تا احرام عتبهٔ کعبه مرتبه بسته در دوازدهم شوال سال مذکور متوجه شد و بعد از طی منازل بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده باصناف الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه اختصاص یافت و در اواخر ماه ربیع الآخر سنهٔ عشرین و ثمانمایه حسب الحکم بصوب سمرقند شتافت و در اواخر سالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی سنهٔ ۸۱۹ خاقان والا شان میرزا سیورغتمش را بایالت ولایت بدخشان فرستاد و در شب پنجشنبه غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ عشرین و ثمانمایه ولادت باسعادت میرزا رکن الدین علاء الدوله ولد میرزا بایسنقر اتفاق افتاد بیت وهان او فلک آرا قباب پر در کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بکشاد **ذکر شمهٔ از حال سید فخر الدین وزیر و گرفتار شدن او بغضب خاقان صافی ضمیر** وزارت خاقان صاحب سعادت میرزا شاهرخ بهادر در اوایل اوقات سلطنت تعلق بسید فخر الدین میداشت و چون جناب سیادت مآب دو سه سال علم اقبال وزارت برافراشت خواجه غیاث الدین سالار که در سلک عاظم نویسندگان دیوان صاحبقران مغفرت نشان منتظم بود و دار الفتح یزد بنا کرده حسن اهتمام اوست بسبب سعایتی که بر ضمیر شاه بر خیر شتافته در سنهٔ عشر و ثمانمایه بر سید فخر الدین تقدم نمود و سید معزول گشته خواجه غیاث الدین سالار وزیر شد و او بعد از شروع در آن کار نسبت برعایا و زیردستان مراسم عدل و احسان بجای آورد اما با امرا و ارکان دولت بتغیر و تطمیر مضایقه و مناقشه کرد بنابر آن اکثر خواص و مقربان بخون غیاث الدین سالار چون مستسقی بآب زلال مایل گشتند و پس از آنکه یکسال از شروع او در امر وزارت در گذشت سید فخر الدین مبلغ سیصد تومان بر وی تقریر نمود و در سر دیوان جنایت و خیانت بر خواجه غیاث الدین و کارکنانش ثابت شده امرای عظام تیغ انتقام از نیام برآوردند و آن وزیر بی تدبیر را بعالم آخرت روان کردند آنگاه سید فخر الدین از روی استقلال بر مسند وزارت نشسته بتمشیت امور ملک و مال اشتغال فرمود و سید اگرچه بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت و در قضای حوائج سادات و علما و اکابر بحکم لطف و احسان میکاشت اما جبلتش بصفت ذمیمهٔ عجب و نخوت و کبر و انانیت و خویشتن داری و مردم آزاری مجبول و مفطور بود و بعد از قتل غیاث الدین سالار مبلغ سیصد تومان بتکلیف عنیف و تعذیب شکنجه از عمال دیوان حاصل نمود و روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش ترقی یافت تا بنهایت اختیار و اقتدار رسیده فرمان او در اطراف و اقطار ممالک خاقان عالیشان بسان احکام قضا و قدر نافذ گردید و درگاه او

سعید

ارتفاع

امیدگاه صغار و کبار اهل بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشرار بلدان و امصار آمد بیت زایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرسیدند پیشانیه انتظار مجلسش را بار میدادند و چون رخصت شدی بعد از آنکه مردم از چند دربند در گذشتندی غیر از معدودی که نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید آنکه سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از اطوار ناپسندیده او را معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را شریکش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجودت طبع و لطافت ذهن اتصاف داشت باندک زمانی بر کلیات مهمات و معاملات سید فخرالدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب در خدمت سید میزد و دست سید از دور تغلب کوتاه گشته از غصه این قضیه بی آرام شد مع ذلک عمله دیوان که بر معایب سید فخرالدین صاحب دیوان وقوف داشتند از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند بادی میلرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید امیر علی شغانی در مقام معارضه آمده خط سپرد که مبلغ دویست تومان کبکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این قضیه نمود و امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید بر این سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار بیصبر و قرار شده جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از آنجمله خواجه پیر علی بن خواجه محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او هر روز دفعی میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی متجاوز گردید و کیفیت آن مبحث معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید بر انکار اصرار نموده پیر علی بموجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر را منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته باز دهد بعد از آن هر کس هر چه بر سید موجه سازد بستانند بنا بر این خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخرالدین با این عنایت مستظهر شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از بیم سیاست آهسته با خود نمی توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخرالدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح حال چنان دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را در معرض معارضه مقرران نیاورد و خط سپرد که دویست تومان کبکی در عرض یکسال بقسط فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران بر پای سید نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخرالدین باضطرار انجامیده عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عرضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گر آئی رحمتی وقتش کنونست شاهزاده جواب داد که هیچ شک نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیده ناپسندیده که از سید فخرالدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل امیداری طمع اینت محال شربتی دادی بمردم هم از آن شربت بنوش سید چون این جواب که حکم ستم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا گوهرشاد آغا برد و آن جناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنا بر آن حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده قسطی را که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبات بهم رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد و با وجود اشتغال شب و روز در خیال وزارت بود و گوش هوش او بپنبه غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پرواز می نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده بر او استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبای ماهر از دامن معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

مانند قطرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس تعزیت رمز داستان بشارت ادا تهنیت می‌نمودند و مدح نوید امن و امان خواص و عام میدادند **گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار** در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر سرعسکر گرمسیر بپایه سریر خاقان کشورگیر آمده عرضه داشت نمود که پیر سیفل قندهاری و ملک محمد که هر یک حسب الحکم حاکم ناحیه از نواحی آن ولایت بودند پیوسته بایکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهة رعایا در زحمت و محنت می‌افتند بنابران رای ملک آرای خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی متوطنان اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هراة نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه وصول بر یورت قشلاق انداخت و دران منزل میرزا سیورغتمش با امرا بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا بجهة مخالفتی که از اوضاع و احوال میرزا قیدو تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور اعلام منصور از افق آن دیار طالع شده سیم ماه مبارک رمضان اشراف اعیان غزنین باردوی ظفر قرین آمدند و شخصی از قبول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاهزاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد و هیچ کس بتکامیشی نفرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نمانده آنگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه آن صوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدر الدین ابراهیم که بمنصب جلیلة المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند از مقام سرکشی گذرانیده بجاده فرمانبری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی روسا القوم اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان صبا رفتار و شتران باربردار با بستان بمهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کردند و چتر ظفر نگار از حدود نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و دران یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب دشت و کوه می‌پیمود که ناگاه اسپ بسر درآمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و بدست همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت که ایکاش راه گم کردی و همان لحظه ایلچیان برق سرعت جهة آوردن استاد میروی جهانگیر که در فن شکسته بندی ید بیضا می‌نمود بجانب دار السلطنه هراة تاختند و علی سریع الحال استاد را بپایه سریر اعلی رسانیدند تا بجبر آن کسر پرداخت و چون ذات اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد میرو را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که کلک نافذش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بفیصل رساند و بعد از تامل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات حساب دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بنوعی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فتوری واقع نمیشد و مدت سی سال بیشتر ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر رزین قلم طراوت بهشت برین و لطافت نگارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه صفت نهاد انعقاد آثار خیر بر اوراق روزگار بگذاشت که عقل دوربین حکایات عدل و احسان وزرا سابق را خواب و خیال پنداشت **بیت** وزیری چنین شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان **ذکر تتمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق** چون رایات آفتاب اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در پانزدهم رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر همان ماه امیر ابراهیم جهانشاه از جانب کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و دران اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهة تحصیل اموالی که هزاره تقبل نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در ادای مال اهمال می‌نمایند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی کا و امیر تونمور حسب فرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و جمع ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ بیستم ذی‌قعده با گرایم غنایم بازآمدند و در اوایل فصل بهار خاقان رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم بیت الشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر علیکه و امیر فیروز شاه را دران دیار بازداشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را بهراة آورند و الا مردمش تاخته و او را پیاده ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله عشرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفر آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد بیت ایام بکام و عمر آن فرمان بر افلاک نهاده بر خط فرمان سر و موکب همایون معزز و محترم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را بیمن مقدم مکرم رشک گلستان ارم گردانید و در اوائل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا سعد وقاص که قم را گذاشته پیش امیر قرا یوسف رفته بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار باز آمده میرزا قیدو را همراه آوردند و منظور نظر التفات شده و متعاقب آن حال خبر متواتر گشت که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان بر افراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید امیر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بقلان و ارهنگ و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمده و شمامهٔ نسیم بمشام بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه شهریار عالی مقدار فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت خواجه حسن را بحسن قبول تلقی فرموده رقم عفو بر جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا قیدو حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر بار مره از شیران بیشهٔ تهور بتعاقب وی دوان شده در قریهٔ سبز میرزا قیدو رسید و او را گرفته و مقید گردانیده بدرگاه عالم پناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داد و گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گرانبار گردانیده بدانجا فرستاد و در اوائل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد معطر سا و مشهد جنت آسای امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما بسته بدان روضهٔ منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورد و قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر سبیل نذر از سقف گنبد مقبره در آویخت و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بالصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواچی که در شهور سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دای مینگ خان و خان ماچین و غیرهما بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانیده مکاتیب دای مینگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید ایلچیان ماچین و ایلچی خان ماچین را باصناف الطاف نواخته درباره ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و برخی جهة ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوارزم آوردند و در سنه ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیگ گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت خاقان سعید امیر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغدان و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته اداء سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفرقرین در بلدهٔ مرو قشلاق کرد و در اول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان تصمیم گردانید

ذکر محاربه و مصالحهٔ امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش از شمشیر قاطع منفصل داد امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و ارّان هر کس که در هر جا بود سر بر خط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بر وی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهّم شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهة امداد بمعسکر بغدادیان روان ساخته بود اتفاقا چون هوای نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از گرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار سوار گرجی بوی پیوست و امیر قرا یوسف از خیال اهمال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و ارّان و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده در کنار آب کر میان آن دو سردار پر تهور آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از گرجیان بقتل رسید و امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار کرده و در اثناء فرار خواست که اسپ از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش شکست و ترکمانی مجهول

مجهول یوی رسیده اسپ و جامه اش بستاندند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار بجان رسیده خود را بریکی
از ترکمانان ظاهر ساخت و آن شخص فوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کوستندیل با جمعی کثیر از یلان گرجستان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و
امیر قرا یوسف گرجیان را بتمام عرضه تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او
بودند هر کس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانیدند
بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم را
کاسه داشتند و چون بخار باده خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تاثیر نمود چندان کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شیفته وی گردید و
بند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار با اورده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که هر مبلغی که امیر شیخ
ابراهیم از نواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرو آوریم مشروط بآنکه محصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را
بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان باو ارزانی داشت و
شروان دار و عکان ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده و آن زمستان حریف بزم و انیس مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان بروات تقبل او را
بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه برات دار را داده از امیر شیخ ابراهیم عوض بر مال شروانات
برات می ستاندند و باندک زمانی مهم هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر عز خود شتافت و چون
طنطنه کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان ستوده خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف
ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی
بپایه سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالیمکان رایت ظفر نشان بقصد تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید گفتار

در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره
بر سر انجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و عزایم ارجمند بنده دودمان صاحبقرانی پیوسته جهت وصول باعلی مراتب کامرانی روی می نمود و چون
آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه می نمود
جنود دولت و اقبال در منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و بقلم اندیشه صورت هر تمنا که بر لوح خاطر خطیر نقش می بست پیش از ترتیب
اسباب حصول بر منصه ظهور نمایان شده در نظر انورش باحسن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آن زیبنده اورنگ شاهی نکردی بینش جز خیرخواهی بهر سو
روی می آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت
نهضت آنحضرتست بنیت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان بتفصیل این اجمال آنکه چون حضرت
خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان با خود مصمم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و نواحی سان عساکر ظفر مآثر باز طلبند و سپاه ممالک محروسه از
اقصای ترکستان تا سر حد هندوستان جار رسانند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال
فرمودند و امراء عظام عرض کردند که سی هزار دست جیبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دست دیگر سرانجام میباید کرد و بدستور
معهود میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر سید احمد ترخان
بحکومت دارالسلطنه هرات مقرر گشت و همای چتر همایون فال در پانزدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده
بمرغزار جنت آثار نزول اجلال دست داد و جهت شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر
غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای
لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکارکنان بر ولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنغر مقدمه عساکر منصور گشته و در بیست و نهم

قصبهٔ بحرآباد از فر وصول موکب پادشاه والا اثر غیرت افزای فضای بهشت شداد شد و حضرت خاقانی در آن مرحله بلوازم فریضه و سنت عید فطر
پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خبر انجام لشکر با سیستان
و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین بضمیمه سپاه ظفرقرین شد و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت
آشیان شتافت و ماهچهٔ رایت منصور بیستم ماه مذکور از درهٔ نمک عبور نموده و در اراضی ری را بیمن مقدم خجسته غیرت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام
میرزا ابراهیم سلطان از جانب دارالملک فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث
الدین که بعد از عزل سلطان اویس حاکم کرمان شده بود باردوی همایون رسیده امراء تواجی چند روز احتیاط سان لشکر بیان کرده دویست هزار
سوار بحر شمار در آمد رباعی لشکری بحر جوش موج شکوه ثابت و پایدار همچون کوه همه بهرام طبع و کیوان هوش همه پولادترگ و آهن پوش و از آنجانب
امیر قرا یوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد بیشمار در مقام عناد و استکبار بثبات قدم نموده بعزم جنگ و پیکار از دار الملک تبریز بخطهٔ اوجان آمد در خلال
این احوال امیر غیاث الدین شاه ملک یکی از ملازمان سخندان برسم رسالت نزد امیر قرا یوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید پادشاه
رفیع مقدار و قایم مقام صاحبقران گیتی ستان مغفرت شعار بنابران مناسب چنان مینماید که ایشان زبان باعتذار و استغفار گشاده از اموری که سابقا بغایت
بخلاف رای شهریار کامکار واقع شده اظهار ندامت نمایند و قلعهٔ سلطانیه و بلدهٔ قزوین را که ابتدا از اصل باز گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام کینه
نشان ایالت آذربایجان و اران و بغداد را تا حدود روم و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قرا یوسف چون بوفور اعوان و انصار و قوت بازوی
شجاعت آبا مغرور بود از استماع این کلمات برآشفت و فرستاده را محبوس و مقید ساخته مضمون این مقال بر زبان راند نظم به بینیم تا اسب اسفندیار
سوی آخور آید همی بی سوار و یا بارهٔ رستم جنگجوی بمیدان نهد بی خداوند روی و چون وفور جرأت و جسارت دشمن بعرض خاقان صف شکن رسید اسباب
ظاهری را از نظر اعتبار انداخته روی نیاز و افتقار بدرگاه پروردگار عز اسمه آورد و در مظان اجابت دعوات از حضرت واهب العطیات ظفر و نصرت
مسألت نمود و جماعتی از قرا و حفاظ را فرمود که دوازده هزار بار سورهٔ انا فتحنا ختم نمایند و بعد از آنکه گوش هوش آن پادشاه دین دار از سروش غیب مژدهٔ
فتح و فیروزی شنید امیر یوسف خواجه را با هزار سوار جرار بطرف قزوین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قرا یوسف حاکم آن سرزمین بود شهر را گذاشته بسلطانیه
شتافت و میرزا جهانشاه ولد امیر قرا یوسف را که بضبط آن حصار قیام مینمود از کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر یوسف خواجه بقزوین در آمده متوطنان
آنجای را در ظلال امن و امان جای داد و طایفهٔ از اشراف و اعیان را بآستان اقبال آشیان فرستاد و چون میرزا جهانشاه در سلطانیه از وصول لوای آفتاب
اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب استحکام برج و بارهٔ قلعه کمر اهتمام بر میان بسته بترتیب اسباب تحصن اشتغال نمود که ناگاه قاصدی عنان ریز
از تبریز در رسید و بعرض رسانید که امیر قرا یوسف در اوجان جان شیرین بملک الموت سپرده وداع تخت و تاج بجای آورد لاجرم میرزا جهانشاه سراسیمه
گشته سلطانیه را گذاشته روی بگریز نهاد و همدران ایام ایلچی از قزوین بصوب اردوی ظفرقرین که در منزل آقخواجه بود در حرکت آمده یازدهم ذیقعده
بدرگاه عالم پناه رسید و کیفیت فوت قرا یوسف را بتفصیل معروض گردانید و حضرت خاقان سعید لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده متوجه سلطانیه گردید
و میرزا بایسنغر را با امیر علیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب الامر نموده روی بمراغه آورد و ماهچهٔ طوق جهانگشای در
یازدهم ذیقعده پرتو وصول بر ظاهر سلطانیه انداخته رعایای بیچاره از خوف لشکر قیامت اثر موکب همایون خاقانی استقبال نمودند و آنحضرت بر حال
آنجماعت ترحم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ آفریده از قلعه بیرون نیاید تا وقتی که تمامی چتر رایت منصور بگذرد و امیر موسی را بمحافظت سلطانیه
مأمور گشت و خاقان کشورگشا باردبیل تشریف برده شرف زیارت عتبهٔ علیهٔ حضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین
قدس الله سره العزیز دریافته بعز ملاقات فیض بخش شیخ علاء الدین خواجه علی فایز شد و از آنجا براه موغان نهضت فرمود و در ششم ذی حجهٔ مذکوره از آب ارس
عبور نموده روز دیگر در قراباغ اران فرود آمده طرح قشلاق انداخت بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف سبحانی والحمد لله علی
حصول الآمال و الامانی **ذکر انتقال امیر قرا یوسف از عالم پر ستیز و رسیدن میرزا بایسنغر بدار الملک تبریز** چون امیر قرا یوسف
افسر غرور و پندار بر سر نهاده از روی عجب و انانیت خطهٔ اوجان را معسکر گردانید و سپاهی چون ذرات آفتاب و افزون مانند قطرات سحاب متکاثر

سکان آن همه جوانان نوخواسته و سراسر بحسینه بکثر آراسته مجمع ساخت ناگاه پیک اجل در رسید و مرضی مهلک بر ذاتش طاری گردید و مدت طبیعت دستگاه امیر شهریار
بدن کوتاه کرده در روز پنجشنبه هفتم ذیقعده سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه ایام حیاتش باختتام انجامید نطع بساط جلادت که گسترده بود ولی هیچ فرصت نداد تا
حیات چنین طرفه منسوبه کس ندید ز نکیوی شهرخ زنکیوی مات و چون اولاد امیر قرا یوسف در آن زمان بیکدیگر در اردو نبودند امرای ترکمان بعد از آن
واقعه هایله پریشان شده هر یک روی بطرفی آوردند و میت را بیجان در خرگاه بگذاشتند و آحاد والناس دست بغارت و تاراج دراز کرده گوش
قرا یوسف را بجهة حلقهای طلا ببریدند و در جمعه ششم ماه مذکور سید محمد کججانی و باقی اعیان تبریز نوکران امیر شاه ملک را از مجلس بیرون آورده لوازم اعتذار
و استغفار بتقدیم رسانیدند و جثه امیر قرا یوسف را بطرف ارجیش فرستادند تا در مقبره پدرانش دفن کردند و میرزا بایسنقر در منتصف ذیقعده دولتخانه تبریز را
بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و خطبه و سکه باسم و لقب والد بزرگوار خویش زیب و زینت داده رایت عدالت برافراخت و در آن اوان امیر علی
بیک بن امیر قرا عثمان که در اردوی امیر قرا یوسف معتقد بود از محل خویش امیر قرا اجازت یافته کلینک یوش بملازمت شاهزاده رسیده باصناف مراحم
و الطاف مفتخر و سرافراز گشته بعد از چند روزی که بلوازم ملازمت پرداخت استجازه نموده نزد پدر خود رفت و چون میرزا بایسنقر از تمشیت مهمات تبریز فارغ شد فرمان
حضرت خاقان سعید بوی رسید که بطرف کاورود رفته امیر بابا حاجی را که تا غایت بپای اخلاص مساحت اردوی همایون نپیموده و روی نیاز بدرگاه عالمپناه
ننموده بدست آورد شرح این سخن آنکه امیر بابا حاجی ولد امیر شیخ محمد عراقی بوفور شجاعت و جلادت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و در زمان میرزا عمر پدرش را
امیر جهانشاه چاکو کشته بود و او بقصاص پدر امیر جهانشاه را بقتل رسانیده و در زمان استیلاء امیر قرا یوسف میان او و قرا که چندین مخالفات و محاربات
بوقوع انجامیده و بالاخره خود نزد امیر قرا یوسف رفته و بایالت ولایت کاورود و عنایات دیگر سرافراز گشته بنا بر علی هذا درین ولا که ماهچه اعلام خاقان گردون غلام
پرتو وصول بر قشلاق قراباغ انداخت امیر بابا حاجی وهم کرده برادر خود را با تحف لایقه با تشان خلافت آشیان ارسال نمود و نقش خویش پای در دامان تمکین و وقار
کشید و این معنی بر خاطر خاقان ستوده مآثر گران آمده میرزا بایسنقر بیورش کاورود مامور گردید و در قلب شتا که عقلوب آن بقبول پیرو برنا بود با جنود ظفر
درود و لطا هر قلعه کاورود که موضع محصن بابا حاجی بود شتافت و ایلچی سخندان نزد او فرستاد و بسخنان لطف آمیز و کلمات عنایت انگیز پیغام داد که از وخامت
عاقبت مخالفت تحذیر نمود و امیر بابا حاجی چاره بجز موافقت ندانسته باقدام نیاز از قلعه بیرون خرامید و شاهزاده درباره او باضعاف آنچه وعده
کرده بود انعام و احسان فرمود و امیر بابا حاجی در رکاب سعادت انتساب شاهزاده کامیاب متوجه اردوی همایون گشت و در شانزدهم ذی‌حجه به
مقصد رسیده بعواطف حضرت خاقان سعید مفتخر و سرافراز گردید و در سلک سایر امرای عظام انتظام یافت

ذکر وقایعی که در قشلاق قراباغ بوقوع انجامید و بیان فتح اسفرزن و تسخیر قلعه بایزید

چون حضرت خاقان سعید رفیق توفیق و تایید در نهم ذیحجه سنه ثلث و عشرین و ثمانمایه
بقراباغ اران رسیده جهة قشلاق آن منزل را اختیار کرده قبه بارگاه جهان پناه باوج مهر و ماه رسانید ملوک اطراف و حکام اکناف باصناف تنسوقات
و انواع پیلاکات متعاقب و متواتر باردوی کیهان پوی شتافته شرف زمین بوس دریافتند و پرتو التفات خاقان خجسته صفات بر وجنات حالات همگنان
تافته سر افتخار و مباهات باوج سموات برافراختند از آنجمله امیر خلیل الله شروانی که بعد از فوت پدر خویش امیر شیخ ابراهیم شروانشاه شده بود و آثار نجابت
و جلالت از شمایل و خصایل او روشن و هویدا می‌نمود در چهاردهم ماه مذکور بعز ملاقات خاقان مؤید منصور سرافراز گشته ملحوظ عین عنایت شد و سوابق
اخلاص پدر نامدار خود را بلواحق اختصاص انضمام داده خاقان گردون غلام صبیه میرزا بایکرا که در حرم سرای امیر قرا یوسف بسر میبرد با وی در
سلک ازدواج کشید و در چهاردهم محرم الحرام سنه اربع و عشرین و ثمانمایه میرزا ابراهیم سلطان که سابقاً بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب مراغه رفته
بود و بمقضی المرام بمعسکر نصرت انجام رسیده بشرف دستبوس پدر عالی مقام مفتخر و مباهی گردید و مقارن این احوال قاصدی از دهلی آمده تنسوقات هندوستان
برسم پیشکش گذرانیده از زبان خضرخان که در آن دیار حاکم شده بود سخنان نیازمندانه بعرض رسانید و چون ایام استیلاء جنود زمستانی گذشته سلطان
سریر فیروزه فام سپهر متوجه تختگاه بهرام گشت خاقان عالی مقام بتاریخ نوزدهم ربیع الاول از یورت قشلاق عازم تبریز شده در بیست و دوم ماه در سلطانیه
نزول جلال فرمود و از آنجا بر نهضت همایون اتفاق افتاده در موضع قراگز ملک بعرض رسید که یار احمد قرامان عدو دلیجه و بروج را تاخته و لوای فتنه
و فساد برافراخته و فارس مضمار تهور غیاث السلطنه میرزا بایسنقر بدفع شر آن بداختر مامور گشته یار احمد بطرف دیار کردستان گریخت و بپای قلعه سفرزن

و اصح آنست که در تاریخ الفی اسفرین مرقوم است و در روضة الصفا اسفراین حرره محمد تقی شوشتری ۲۲

بردو میرزا بایسنقر بظاهر آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمد و روی نیاز بر خاک درگاه شاهزادهٔ عالیجاه سوده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود و در منزل حسن خالی کردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون جلگاه از آب مضرب خیام سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصاریست موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و متانت و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بیشمار و ذخیرهٔ بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید کمند همت بر تسخیر قلعهٔ بایزید انداخت و بیست و سیم جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده کس فرستاده کوتوالان را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و آنمردم از تسلیم قلعه سر باز زدند و لشکر قیامت اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمان کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خنهادر دیوار حصار بایزید انداخته بتائید الهی پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار نصیب جریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول حضرت خاقان سعید اغرق همایون را در دامن کوه زر بخی توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار باخلاط تشریف برده در انتقام حاکم قلعهٔ اونیک امیر ولدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عز الدین بشیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شدند. و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از اخلاط با جیش فرامیده از آنجا باق بلاق تشریف برده در آق بلاق امیر قرا عثمان بموکب همایون پیوسته بشرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش گذرانیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و همعنان خاقان عالیشان بجانب تبریز روانه شد

ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب اشراق خسرو آفاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از چون و چند خیال ستیز کرده بحدود عادلجوز و اخلاط آمده اند بنابران خاقان ستوده خصال عزم استیصال دشمنان نکوهیده افعال فرموده عنان یکران بصوب میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر الیاس خواجه مقدمهٔ سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از جانبین بتسویهٔ صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند و دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید خنجر گذار تا زمانی که اطراف فضای سپهر دوار از عکس خون کشتگان معرکهٔ پیکار گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور درهم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افنا و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند بیت

چو شب لشکر خود بهامون کشید ... همه دامن چرخ در خون کشید

هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز دیگر که خاقان مشرق انتساب آفتاب بعزم جنگ مواکب کواکب بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت مآب آورد و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بمخالفان نهاد و از آنجانب امیرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند نیز با سپاهی لشکر قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر اخضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب شمشیر و سنان جان ستان رخنها در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده محمد عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خاطرها روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد را که در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسر حد افراط رسید و ظلام لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و سپاه نظاره کیان میدان آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعهٔ صبح صادق دیده برهم نزدند صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام مقابل آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر آیات اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح دلاوران از آشیانهٔ کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خارا شکاف جهت گریز جانهای اهل مصاف روزنها در قصر اجسام ایشان گشود و بعد از آن مدت سهام

نسخه خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و دران روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد مشرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی طعمه
تیغ تیز گردانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بملازمان موکب همایون رسد دران اثنا خاقان سعید که شجاعت اسفندیار با عبادت ... الکث ... داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه برافراختند و بعزم نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تانی تمام وضو ساخت
و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت شرایط تعدیل ارکان بجای آورد و پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی انباز
ظفر و نصرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگاه بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان بکبران
بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش بایستاد درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بخاطر رسیده فرمود
تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته ترکمه
عنان از صف ستیز بوادی گریز گردانیدند و لشکر منصور دلیر گشته بیکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار او اتباعش
تزلزل پذیرفته باصناف تحسر و تاسف عنان انهزام منعطف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بینهایت
گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری نعم نامتناهی پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف
ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روانشده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت
و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت **ذکر معاودت خاقان سعید
از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات** چون خاقان سعید از تنسیق مهمات آذربایجان فراغت
یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه
انداخته اکثر حکام و داروغگان ولایت را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا بر نهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و صفهان شتافتند و موکب ظفرنشان بمملکت خراسان درآمده امیر غیاث الدین شاه ملک نیز رخصت
یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و در نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت ریاض
رضوان بخشید و درهمین ماه شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان و صدر الاسلام از مغولستان بآستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیک کورکان آمده نوازش
بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و سارق اوغلان توهم بجایگاه بخود راه داده با گروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشان را
تعاقب فرموده بکنجکسته یلاق بکبر بحکیان رسیده شیر محمد و سارق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول بسمرقند رقم عفو بر جریده جرمیه
گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشید و بسلطنت مغولستان روان گردانید و در سیزدهم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب

نسخه کنجیک

العطایا میرزا بایسنغر را پسری سعادتمند کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده ابو القاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منزهات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانید و بساط عدل و انصاف مبسوط ساخته
حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیک کورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف
برافراشت بنابران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان جهت دفع شر معاندان
متوجه مغولستان شد و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قنوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شد و در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی
در روی آورده سوران انداختند و از غریو کورکه و غریدن کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده
در فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده بزخم شمشیر و خنجر سینه و فرق سر یکدیگر بشکافتند دران اثنا شیر محمد اوغلان چنان اقتضا کرد
که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکبار بر جوانغار لشکر سمرقند حمله فرمود امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم
نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک کورکان توامان مراجل را بمدد
جوانغار ارسال داشته شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان بکبران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند و در

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته بموکب عالی پیوستند و میرزا الغ بیگ مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی قمرتسیر بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان بدار السلطنه هرات رسیده کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردیده و در اواخر همین سال میرزا الغ بیگ عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و لطفیات عطوفت و عنایت اختصاص یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوگی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند بازگردید و در عرض یکهفته از هرات خود را بماوراء النهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۹ میرزا محمد جوگی از جانب الغ بیگی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال امیر کبیر ستوده خصال غیاث الدین شاه ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخ سلطان ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباط و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش میرزاده ابراهیم سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در سلک معتبران بارگاه حضرت خاقان عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ای دل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زارند برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در خاک بکینگش چو کور بود دل پلنگ شهملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو سجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه مصاحب همه با شاه د شنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدسه است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان تحکاء جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش ملبس سیم و زر آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرموده در شانزدهم محرم الحرام سنه ثلثین و ثمانمائه شاهزاده والا گهر میرزا سیورغتمش بهادر در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و غره صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شد و لوازم تعزیت بجای آورده کامت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود ع تا بقا باد بقا هذا بیت و ملک ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیگ گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیگی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بیمن عاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثلثین و ثمانمائه بحدود سغناق درآمده قاصدی نزد میرزا الغ بیگ ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایت بغایت شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیگی چون شنیده بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شرعا و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت میزنند بنابران میرزا الغ بیگ گورکان اراده جنگ براق فرموده جهة استجازه قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد حضرت خاقان سعید از نزاع و خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری معتبر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوگی متوجه ماوراء النهر گردند و شاهزاده در هفدهم ربیع الاخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیگ بطرف سغناق نهضت کرده و میرزا محمد جوگی از سرعت آن عزیمت خبر یافته

بعد از حصول ...

نسخه هشتم

خبر یافت و بیشابیشه توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعد از عبور جیحون تمامتر عزم رزم
براق جزم کردند و او نیز بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخت و بیکبار
بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
و هامون روان شد غریو کوس و کورگه از سپهر نیلگون در گذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد ز مین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیک
کورکان که بوجود جنود نامحدود مغرور بود بر طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات بسیار ننمود اما آن جماعت را بمقتضای آیه کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر بدست اضطرار عنان بوادی فرار تافته حیرت و حسرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی
غالب شد میخواستند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلکه نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله که توانستند از آن دریای خونخوار بساحل نجات رسانیدند
بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین بپشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در ادای واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات خجسته ساعات را صرف اصناف
طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوای مناجات و عرض حاجات
می افراشت و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی رجوع
و روان شده کپنک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرابادی بود بصورت دادخواهان کاغذی در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان
را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای و احمد لر فرصت یافته و بی اندیشه پیش دویده ❁ کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی
ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نیفتاد و نکات زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت منع
آن لعین حاصل نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه بر در مسجد سواره ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود آغاز
نقاره زدن کردند ناگاه آن خبر قیامت اثر شنودند و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر
فیروزشاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد درآمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی
که در محفه بنشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بینند در حیات و ممات تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد شد
بنابران خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه
بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطبا و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفاء کامل الحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید
قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات قصه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هراة کجروی در بساط چون فرزین
خواست تا شه رخی زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا بایسنقر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در میان
رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تیمچه باز کشاد یافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری
از معارف پیش او می آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع
مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلا انام بود و نمدی اعلی پوشیدی و طاقیه بلند هم از آن جنس بر سر نهادی
و الف نمدی بر گرد آن پیچیدی در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن
زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد
بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننمود و چون آنچه تعیین در مجلس میرزا اسکندر مقرر شدی قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده
از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه
و شامیانه برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم تراشیدن تعیین فرمود و تا نماز دیگر مشغولی
نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور گردانید و حضرت خاقان سعید

(حاشیه) و شاهزادگان بسمرقند شتافتند و براقان بعد الم ترافی جوانب ترکستان و حدود ماوراءالنهر خرابی بسیار کردند

(حاشیه) در آن زمان

(حاشیه) میل فرمود

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة آورده در کتابخانهٔ همایون بکتابت فرمود و مستفیدان خراسان بعضی جهة تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت صحبت او مایل گشتند و او بمثابهٔ خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهة کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته نانوشته باز فرستاد و باین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت ادرا حکم قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آوردند و آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کردند این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز ترک چشم تو هر تیر غمزه که آمد راست در درون سینه نشست الحق چنان که دل میخواست اما خواجه عضد الدین که دختر زادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا بعرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشند و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته غزلی گفت که مطلعش اینست بیت نمیدانم چرا قاسم را است قسمت ازقدر ما را که زین درگاه میرانند دایم دربدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین بتاییدات الهی ببلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیک گورکان مقدم شریفش را مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیک گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات خجسته صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهة تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود در غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمایه از دار السلطنه هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود بموجب التماس میرزا الغ بیک و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراجعت فرمود و در شب یازدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر کپکی را در اردوی شاهزاده بقتل رسانیدند و قاتل معلوم نشد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال فرمود و خاقان منصور حصار بعد از رخصت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون بدان بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت محاربهٔ براق تفتیش فرمود و جمعی از امرا و سرهنگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیک چند روز از درجهٔ اعتبار و اختیار افتاد اما آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک صاحبقرانی مفتخر و مباهی گشت و براق از وصول خاقان آفاق بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرد آتش فتنهٔ او زبانه در ترکستان صفت انطفا پذیرفت و پس از آنکه خاطر عاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در یازدهم محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسید و باغ زاغان را بیمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید. در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چند روز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمایه بسمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و حصار شادمان و قندز و بقلان و بدخشان و سیستان و خراسان و غزنین و کابلستان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر و امیر شیخ لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای از پیش روانشدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزارات مشایخ عظام اقدام نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بخشی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج سپهر فیروزه فام برافراخت جهة اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده بشرف ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لواء ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه انداخت

انداخت وقبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آنقلعه را گذاشته گریخته بودند وحضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانید با داب معهود عید قیام نمود واز آنجا به تبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضه رضوان گشت واز تبریز ماهچه اعلام خورشید اقتباس بسلماس رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر بتواتر پیوست وحضرت خاقان بنصرت آئین بتعبیه سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم سلطان را با شجاعان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بفر وجود همایون مزین گردانیده و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک تقلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط معاونت مبذول دارند واز آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره وقلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست ع که خیره مانده در آن دیده اولوالابصار وصباح روز شنبه هفدهم ذی حجه حجه مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق بمیدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بنا حمله شیران مقابله وآتش مقاتله مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفه از مردان شمشیرزن بلکه گردان لشکرشکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات وقرارش بسمت تزلزل پذیرفته با مداد برادر مرکب برانگیخته خون بسیاری از مردان را بر خاک خذلان ریخت واز اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در چادر ناهید گریخت ضربت شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین بود حال یلان تا سپهر بخون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر عنان بمعسکر خود تافته آنشب تا صباح حارس و مراقب بودند و لحظه از اندیشه آنکه فردا مآل حال بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ خضر سپر اندود آفتاب بر سر کشیده واز رماح خطوط شعاعی حشر کواکب را منهزم گردانید بیت بر آمد ز هر صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر بتسویه صفوف لشکر پرداخته غریو کورکه و سورن زلزله در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان بهمن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود بوقت استوا که خاقان مظفر لوا از اداء نماز چاشت وعرض نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد تیر فتح و فیروزی از مطلع تأییدات ربانی طلوع نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد اسکندر چون حال را برین منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد وحضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک محروسه فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان به تکامشی دشمنان توجه نمود تا آرزوم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت فرمود و از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن یورش ظفر آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده اند منقول است که نوبتی تقریر نموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده اگر عشری از عشیر آن مسموع میشد البته عقل معقول آن بنطق زبان نمی گشاد رباعی زآئین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ خون شد رخ صبر در بیجاد ز سنگ ایجال ز کوههای سلماس بسرین گرزان صد اشرح دهند از دل تنگ و تاریخ این واقعه عظمی را مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی اسکندر ترکمان چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو گرگ بخت رخ بنگ تاریخ شد از قرار ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصد میرزا الغ بیک کورکان از جانب ماوراءالنهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و هم در آن ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا مظفر بن میرزا بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بیهمال از استماع خبر فوت دارای سپهر مداری اظهار ملال فرموده جهة ترویح روح ایشان بمحیات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراءالنهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان تتمشی سلطان محمود اغلان یاغی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند تو را هم بمکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعه النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنحصار در رمضان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از ظاهر سلماس کوچ فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بصوب قلعهٔ النجق تافت و پس از وصول بمقصد متعلقان اسکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب نیاز شتافته و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت با سد سکندر برابر است خاقان والا گهر بهمان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده و در نوزدهم صفر آن منزل سعیده مقارن الحال امیر ابوسعید بن امیر قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساطبوسی استسعاد یافته عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را بامیر ابوسعید مفوض گردانید و در پانزدهم ماه شعبان بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیده و چون هلال شوال بسعادت و اقبال اجمال نمود بآداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هرات در حرکت آمده و هشتم ماه محرم الحرام سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت

بیت
خسرو عادل جمشید وش پاینده باد
همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید

اکابر ممالک محروسه عموما و اعاظم خراسان خصوصا مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و بزبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانیدند

رباعی
خجسته باد و تا بنده باد ایزد متعال
وصول رایت شاهی بمستقر جلال
بهر مقام که آید بهر کجا که رود
معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنة و الخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشا جهت بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر در سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاهزاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارهٔ جهان نورد بصوب خطهٔ جرجان معطوف ساخته و بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد در آمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر باذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابوسعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا در گذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پسر اسکندر را میرزاده یارعلی از پدر گریخته نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگهٔ شاهزادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهة نظارهٔ کمان رعد که استاد فرخ ریخته گر ساخته بود و سنگ چهار صد من بدعوی می انداخت سوار شده و در شمال کوه باولیکاه که محل سنگ انداختن بود غلبه از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشتهٔ سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه میرزاده یارعلی بدان مجمع شتافت و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظارهٔ کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهدهٔ آن صورت متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا میرزاده یارعلی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبد الله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور کورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و ایضا امیر محمد درویش که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغهٔ هرات بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابوسعید بمیمنت تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته بآن افتخار کردندی و رفعت شانش بمثابه که تخت نشینان عالیمقدار در رکاب سعادت انتسابش غاشیهٔ چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی همای عدل و رحمت گسترش در هوای فضای جهان جناح پر و بال

پر و بال اقبال گشود که کبوتر و قمری در آشیانهٔ شاهین و باز فراغت می‌غنود و عنان دست سخاوت پرورش آن سان گوهر بار گشت که شعشعهٔ صحن زمین از اشعهٔ سپهر برین در مراتب در گذشت لمعهٔ از رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایهٔ نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور حوادث شایع گردیدی ظلمت مصایب نوایب را با ضیاء سعادت حصول نور در مآرب مبدول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می‌بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضیلت و هنر دقیقهٔ از دقایق اهمال و اغفال نمی‌نمود و خردمندان کامل از اطراف و اکناف ایران و توران بهراة آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و بلغاء وافر فراست و فصحاء صاحب کیاست از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاهزادهٔ عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفهٔ گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوشنویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد به همگی همت بحالش میپرداخت بیت بودی شه چو سلطان بایسنغر بعقل و عدل و احسان و هنر   و آن شاهزادهٔ عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی او اوقات زندگانی براح ریحانی و بادهٔ ارغوانی حرام می‌پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار مے خوشگوار طلب نمودی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش در آمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام بادهٔ گلگون بر در کشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریفش تصرف تمام کرده اسباب مرض قوی گشته استقامت ذات خجسته صفات روی بانحراف آورد و اطباء حاذق و حکماء مدقق هر چند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید ازین حادثهٔ هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاهزادهٔ مرحوم بود شتافت بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نعش آن همای رایان باغ بر نعش مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی بهمانجا توقف نموده امراء عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسهٔ شریفهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه و کافهٔ رعایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نمونهٔ فزع اکبر و صیحهٔ صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز هر روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسهٔ شریفه مجتمع گشته بتلاوت کلام ملک علام میپرداختند و امراء عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوا محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه والا فر احسان خلایق را از جامهٔ کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت اثر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهت اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را در نوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند مصرع آیین جهان همیشه بود است چنین   مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت این رباعی در تاریخ وفاتش نظم نمود نظم سلطان سعید بایسنغر سحرم   گفتا که بگو باهل عالم خبرم   من رفتم و تاریخ وفاتم این است   بادا بجهان عمر دراز پدرم   از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماند بدین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید مناصب اورا بمیرزا علاء الدوله تفویض نموده جهت میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهت دفع شر اسکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانهٔ غدار و مصایب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه از انهاء امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیهٔ حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان فارغ گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان را پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اگر چه امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را بفسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی معروض داشت که چون امسال میرزا بایسنغر از عالم انتقال نموده بعضی از مردم کوته نظر تصور کرده اند که بدان جهت قصوری بحال عساکر منصور راه یافته مناسب آنکه سفر آذربایجان بامضا رسد و این سخن در ضمیر خسرو کشورگیر جای گرفته فرمان همایون باحضار جنود ممالک محروسه نفاذ یافت و امیر قرا بشیخ بحکومت دار السلطنه

هراة مقرر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تولی بضبط اموال دیوانی تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی از مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیاء و اهل الله مبادرت مینمود و مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عباد و زهاد استمداد همت مینمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف و باران بمرتبهٔ انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امراء ارکان دولت بوریاها ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفر اثر واقف شد مملکت آذربایجان باز گذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آنجا باردوی معلی شهریار ملک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف اختصاص یافت و معارف اکحال امیر جهانشاه بن قرا یوسف برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان را در شیراز عارضه روی داد و که هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاه زاده سعید از قفس قالب بآشیانهٔ قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سایر سلاطین دودمان صاحبقران ظفر قرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامهٔ حکیمان اهل علامه هرگز چنان تالیفی در سلک انشا نکشیده بیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصهٔ ظهور رسیده و اشرف الفضلاء و ابلغ الفصحاء مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخهٔ شریف بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانیده که صیت آن اطراف آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاه زاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید نایرهٔ اندوه خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورگشائی را محترق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بمقتضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باطعام طعام و ختمات کلام ملک علام اشارت فرموده و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاه زادهٔ مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور ملک و مال آن ولایت بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و بعد از وفات امیرزاده صدرالدین خاوندشاه بن امیر اغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در ری بعالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة بلیهٔ وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت الحال بمرتبهٔ بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر صعوبت اثر چه تمام متعاقب و متواتر باردوی همایون میرسید و موجب توزع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد کسی آنرا مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در حقیقت از ارکان بود بنا بر عرض مرض از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده راوکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال عنایت فرمود

ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دار الملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از عقب اسکندر باذربایجان

چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانهٔ حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکرگاه از طلیعهٔ سپاه ربیع عزیمت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نبات بخشید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمده و فارس مضمار شهور میرزا محمد جوکی بهادر را برسم منقلای بعقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک منان بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار اوجان را از یمن مقدم خجسته صفات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و تیرماه در دار الملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جستجوی اسکندر تا آذربایجان عنان یکران باز کشید و چون از وی نشان نیافت روزی چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی بمیل مصاهرت انجذاب کرده کریمهٔ از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان آن ملتمس را اجابت نموده زهرهٔ برج امارت قرین مشتری سپهر سلطنت گردید

نسخهٔ چهاردهم

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۸۳۲ علیهما عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بعرض حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرموده بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و هم در این ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ تافت و بیستم ربیع الثانی بمورد قشلاق از پرتو ماهچه رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نور الدین محمد بن شیخ مرشد الدین حنید کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و بپادشاه آن دیار سلطان مراد پیغام داد که اسکندر بن قرا یوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان می شود و چون چند نوبت منصور در دفع او می کردند فرار بر قرار اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند

گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت آذربایجان بامیر جهانشاه

نظم

چون باد بهار نزهت خواست
از سبزه و گل جهان بیاراست
شد برج حمل چو صحن گلشن
از پرتو آفتاب روشن

خاقان ستوده خصال در پانزدهم شوال سال هشتصد و سی و نه از قراباغ اران بصوب اوجان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرا یوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده جشنهای خسروانه ترتیب داد و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشور گیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دار السلطنه هرات معطوف ساخت و دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت همه را بتواجهی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت عامه رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد و هم در آن ایام شیخ نور الدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد از این وقایع چند سال خاقان ستوده خصال در متنزهات ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشت و همواره در انتظام مهام ملک و ملت و سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالامال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر کشته شدن اسکندر بدست پسر بد اختر

از ثقات روات مرویست که اسکندر بن قرا یوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بتاجی سلطان بود و لیلی لقب داشت بتعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بد مزاجی کرد بنا برآنکه شما بجهت ساوری و پیشکش برای مولانا جج یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد و لیلی هرچند باقامت عذرهای معقول زبان میگشودند مقبول نمی افتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابرآن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تعرض ایشان برده با یکدیگر بشرط مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه خفته بود لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا کشید و قباد ببام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب درآمده بتصور آنکه متصدی قتل او هیچکس نیست بزبان استعانت قباد را آواز داد و آن پسر بد اختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد

ذکر آمدن ایلچی جیجکتو قانام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث ایام و وقایع مشهور عوام

در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود و میر آخورش چقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در خواب دید که حضرت شاهرخی او را برداشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت یقظه و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری تبسم نمود و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر بر این قرار داد که هرگاه غنچه مراد او در چمن آمال از پرتو انوار ایزد عز و جل بشکفد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظماء امراء چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود که میرآخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشاندند و الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر سلطنتش نهادند چون چقماق بیک در ملک داری متمکن گشت بنابر مقدمه مذکور جیجکتو قا را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات بعیده

جهت تمهید بساط وداد ووفاق ورفع شیوهٔ خلاف ونفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد وچیچکتو قا در شهور سنه ثلث واربعین وثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بعد از سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان کردون غلام دریافت وآنحضرت بزبان لطف ومرحمت احوال ملک ظاهر از وی پرسید واظهار محبت و ودد نسبتی فرمود وجهت او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود ودر آن روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند واکثر ظروف واوانی که بمجلس همایون در آورده بودند مجسم از طلاء احمر بود ودر وگوهر ترصیع داشت وچیچکتو قا بعد از اکل طعام بتوقی درکمال اعزاز واحترام بمقام خویش بازگشته شاهزادکان عظام وامراء ذوی الاحترام بنوبت اورا طوی دادند واسپان تازی نژاد بازینهای زرکار وخلع شاهوار جهت او فرستادند ودر آن ایام چیچکتو قا بموقف عرض رسانید که چقماق پنج کتاب معتبر از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت وجماعت مؤلف شیخ ابو منصور ماتریدی تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه مسعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین بهلوان روضه در مذهب شافعی وبا آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر پنج کتاب را بخط خوب نوشته وجدول کشیده تسلیم چیچکتو قا نمودند ودر وقتی که چیچکتو قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر اورا طوی داد وجهت سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه وسلاکات خسروانه تعیین فرمود ومبلغ پنجاه هزار دینار کپکی بایلچی انعام نمود وهریک از پنجاه نوکر اورا اسپ وجامه وهزار دینار عنایت فرمود ومقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه بر وایلچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود ودر هژدهم رجب سنه مذکور چیچکتو قا مرخص گشته روی براه آورد وچون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که بر اصفهان وشیراز ویزد وکاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید بسرحدان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت در آمدن ایلچی بشهر آیین بندند وازهر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی باو رسانند ودرین سال واهب متعال میرزا علاء الدوله را در شب سیم ماه شعبان پسری کرامت فرمود وآن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت ووجه ضبط تاریخ ولادت این مصراع که ع تاریخ شود شب سیم از شعبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت وهمدرین سال امیر قربان شیخ که در آستان سلطنت آشیان خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت واز آثار خیر او در خیابان هراة مدرسهٔ تکلف موجود است و[illegible] تا زمان تحریر این اجزاء ضیاء الدین محمود زرقه الله علما نافعا در آن بقعه بلوازم تدریس اشتغال دارد ودر سنه اربع واربعین وثمانمائه امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود ودر گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته وپرداختهٔ معمار همت اوست مدفون گشت از آثار خیر میر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال وآن بقعه بود در کمال وسعت ورفعت وتا غایت که سنین هجری بسنه تسع وعشرین وتسعمائه رسیده اکثر بیوتات آن عمارت بر جاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت میر علیکه مناصب اورا بولد ارشدش میر ابو الفضل تفویض فرمود ویکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریادل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان لو یکت رحمت حق بر روان بست در تدبیر ملک زان شود تاریخ فوتش رحمة الله علیکت وهم درسنه مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در غزه که از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیچکتو قا نزد سلطان چقماق رفته وپرتو عنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل وغزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا ابنت خضر اوغلان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد ومیرزا اسکندر ومیرزا بایقرا از وی متولد شدند وبعد از شهادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید اورا در حرم خویش جای داد ومیرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض جهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسهٔ رفیع ووسیع درکمال تکلف وتزیین موجود است ومدفن آن خاتون محتشمه گنبد همان بقعهٔ شریفه است ودر بلدهٔ فاخرهٔ هراة ملکت آغا خانقاه ودار الحدیث ودار الشفاء ودو حمام ساخت ودر نه فرسخی هراة درمیان دره تنگ وچهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت ودرین سنوات بواسطهٔ تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده وتا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری ورفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت وشهریاری

در سنه خمس واربعین وثمانمائه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامکاری در طریق چاکری وفرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه

کتب سلطان

بنا فرموده

از سپاه رستمدار را تاخت حدود ری روان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنه ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون نواحی نیشاپور از فر مقدم خاقان منصور برتبت از سپهر خضرا در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را اندراس داده قاصدان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه نصرت پناه را پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و مملکتست بهرکس فرمان شود بسپارم امرای عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بزبان حسن مقال نایره خشم خاقان ستوده خصال را منطفی گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروزشاه گفت که درین اوقات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هرات رسید چنین فرمود که در باب تخته قزوین بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاه زاده جوان بخت را در آن ممالک برافراشتند بنا علی هذا خاقان مظفر لوا حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا آن [illegible] کشورستانی ارزانی فرمود و گوش شاه زاده را بدر نصایح سودمند زینت داده بشرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروزشاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام رفیق اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لوای عدل و احسان برافراشته در [illegible] اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاه زاده آوردند و سروران گردن کش و لشکرکشان رستم وش در سلک سایر خدام شرف انتظام یافته خاک قدم همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاه زاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بجهة بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده خاقان عنایت پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سیورغال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاه زاده باز ستدند معین شد و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدان انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان را ع گر عمر بود قلم بیان خواهد کرد

ذکر شمه از احوال امیر جلال الدین فیروزشاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروزشاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال را بقبضه اقتدار در آورد و بی شائبه تکلف و سخن‌وری آن دوحه چمن سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سرانجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمه همت خود واجب و لازم میشناخت و در رفاهیت احوال کافه برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصاً لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هرات و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و اربطه و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع و قری بسیار ارتفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هرکس از جفای روزگار و آسیب زمانه ستمکار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگرچه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار پر شد بیت در ابر اگر ز دست تو یک صنعت عاریه نهند دست تهی برون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروزشاه از پیشتر بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هرکس را آن جناب بمهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون می ساخت در سنه سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروزشاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بر ضبط اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هرچند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید و بکراهت تمام بموجب فرموده امیر سید عالی مقام متوجه قبة الاسلام بلخ گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن تولا از ربلی از راه بلخ بهراة آورده بودند چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروزشاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضاً سید عماد الدین بافراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مأمور گشت و چون در آن سال حسب الاتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود حضرت خاقان سعید میدانست

که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد و سید علی نتواند که بی مدد آن مهم را تفصیل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند و حال آنکه شاهزاده را نسبت با جناب امارت منقبت سوء مزاج تمام بود ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب دفتری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنهٔ مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال رسید و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف هفت کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و امداد قلم و مداد تیسیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطباء مسیحا دم و حکماء خضر مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ترتیب ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال می نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفاء ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسألت می نمودند عاقبت عنایت ایزدی شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و ازدیاد مرض روی در انحطاط نهاد و مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد و الحمد لله العلی الکبیر و الصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشیدن خانهٔ کعبهٔ معظمه زادها الله تعظیماً و تکریماً و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد زرمی را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقماق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابراین درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشید تصمیم عزیمت فرموده شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مأمور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار بپردازند حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامهائی را که در دار العباد یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امراء و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقماق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را باعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبید و منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت و چون با حجیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفا و حکام و مدد الطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و آداب حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنهٔ مذکور یعنی ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایهٔ سریر اعلی آمده سید عماد الدین محمود دفاتری را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از مال و جهات آنسرکار مبلغهای کلی سر از گریبان اقرار وکلاء امیر فیروزشاه بر می آرد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را مجال آن خاطر نرسید که امثال این مقال را جواب تواند گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر همایون خطور نکرده بود که جهة تصرف اموال بلخ وکلاء و منتسبان او را باز خواستی کنیم اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاهی پرهیز نماید و امیر فیروزشاه ازین مقام استشمام رایحهٔ انتقام نموده از آن حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما مفید نیفتاد و روز بروز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزدی انتقال نمود مدفنش گنبدی است که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بمزار حضرت مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تدبیر متأسف گردید

۲ میرزا محمد جوکی بهادر ۲

۲ سکینه ۲

گردید و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد معوض گردانیدند و هم درین سال امیر سلطان شاه برلاس در دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در غایت اختیار در آن کار دخل کرد

ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر

۲ پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می‌نمود و شمشیر تیزش خون از دیدهٔ سپهر کشادی و حسام انتقامش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب همیشه در خدمت والد بزرگوار بسر می‌برد و آنحضرت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می‌آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بجانب او نمی‌گذاشت و پیوسته در باب قبح اعمال شاه زاده سخنان بعرض می‌رسانید لاجرم پادشاه جم حشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادر زادگانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می‌گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاه زاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود آن حال از غایت غیرت خود را نمی‌انداخت و دایم در محفه نشسته در اطراف دیار خراسان سیر می‌نمود تا در شهور سنه ۸۴۸ بنواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع این واقعهٔ هایله بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاه زاده را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنقر دفن نمودند و امراء عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که سیورغالش بود در میان اولادش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بفرمانفرمای آفاق و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق

مورخان پسندیده اخلاق و مستخبران موفور الاستحقاق صحایف اوراق باین نقوش آراسته‌اند که چون فارس ضمایر جمهور سلطان محمد بن بایسنقر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاه زادهٔ عالی مقدار جمع آمدند و مدخل آنحضرت در یاد از خرجش وفا نکرد بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف شیخوخیت بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبهٔ ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ اصفهان و شیراز را تحت تصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت اصفهان تعلق بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می‌افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیک ناگاه بر سر اصفهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت محاربت نداشت دروازهٔ شیراز را مضبوط و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالیجاه رسید با وجود ظهور امارات مخالفت و وفور ضعف شیخوخیت بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عفت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور هشتصد و پنجاه لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق برافراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم برسم منقلای پیشتر روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمد میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصرهٔ شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاه زاده را معلوم نموده از منزل کندمان عنان انصراف بصوب اصفهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر آن قوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آن که حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاه زاده میخواند که بیت چه خست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر دولت خود با جوان دهد و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه این جانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من باینجانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نمی‌گفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه میداشتم زیرا که شاه زاده نهالی است خجسته ظلال بر جویبار دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسروانه از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان بحر و بر از وصمت زوال و عقدهٔ کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه مخلص جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا را بشاهزاده سپرد و آنحضرت حسب المشار الیه خفیه بجانب دار السلطنه هراة تکمیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در نسای قشلاق کرده بعد از انقضای فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امرای عظام سلطان شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و مبارک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاهزاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را بزجر و تکلیف بملازمت رسانند و امرا متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده میر شیخ ابو الفضل پیشتر از رفقا بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید تا در آن اثنا صورتی روی داد که هر کس در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد ❀

گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از وقایع اردوی ظفر قرین

حکم نافذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم جمشید خورشید که سپهر چهارم مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه داریست ✿ رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز کمالش بزوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در آن اوان که یمین دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید ظفر لوا اکثر معموره ربع مسکون عبرتکارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا بکشود تبیین این واقعه جانسوز و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اول نوروز شراب مخلصه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده عزیمت زیارت مراقد مشایخ قلعه طبرک نموده عنان نگران بدان طرف انعطاف داد در اثنای سیر سمندی که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی کرده قوت ماسکه با مساک عنان وفا ننمود بنابر آن از اسب فرود آمده بمحفه نشست و همان لحظه درد معده بمرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار از تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر در گذشت و بر طبق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بپایگاه فلک اشتباه عازم سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید مثنوی دلا نیست دایم بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات رسد تخت و بخت ار باوج کمال چو خورشید تابنده یابد زوال بیا تا بگویم باواز نی که جمشید کی بود و کاوس کی و در آن روز محنت اندوز از شاهزادگان گیتی افروز غیر میرزا ابو القاسم بابر ولد میرزا بایسنغر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک و میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر نبیره دختری خاقان مغفور کسی در اردوی همایون نبود و از امرای عظام نیز بجز لقمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که تومانیان سایر نزد میرزا سلطان محمد رفته بودند و بقیه آن روز و آن شب حقیقت آن واقعه بعلت مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیک گورکان معتمدی نزد میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و ایل و الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو غلامی را دستگیری نموده نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او را مبذول داشته از برانغار بپای طوق ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر که از هول آن واقعه محنت اثر خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کردن در بر افکنده ع افغان ز جهانیان برآمد صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم صغری ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ماهرویان پلاس شبرنگ پوشیدند و روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب حال عمل نمودند و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب تهور که مخصوص او بودند رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز عازم آن طرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و ملازمان آن دو شاهزاده در اردو بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در هیجان آمده غوغای عام برخاست و میرزا عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ آتشبار گرد آن آشوب را تسکین داده دو سه روز در غایت سعی و اهتمام بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و روز سیم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یک دو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امرای ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و وفور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست بیقین

وسپهبد بهرام که حصار نیلگون هفتم خانه عزت و اقبال اوست ع از وهم وبال بیقرار نیست ۱۲

اینحکم نا ورگرده بمیان خوار ری و سمنان در سلخ ذی حجه مذکوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از بهر کس این بود او را بند فرمود و از
جناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب بمرتبه مبالغه نمود که چون کوچ و تعلقه
آنجناب الا غنی نیافت که سوار شود عصائی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد در آنحال یکی از نوکران امراء برلاس بدانجا رسیده اسپ خویش پیش کشید تا
مهد عفت شعار سوار شده و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آن شهر متحصن گشته اظهار مخالفت نمود شاهزاده بعد از محاربه و محاصره قهرا و قسرا شهر را
گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باستدعاء امیر هندوکه بجرجان
شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آن صوب شده و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمد در اثناء راه خبر رسید
که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گرامی شیخ ابو الفضل که هم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراه شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار به نیشابور
خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات نفرموده در نهایت غفلت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری وی روی نمود تفصیل این اجمال آنکه همدران
روز که در مملکت ری واقعه هایله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراه فرستاد و کیفیت حال را اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون آن خبر شنود از فواره دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ نموده مبلغ کلی بسمرقند ارسال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار فرماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزید میرزا علاء الدوله بر آشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و بقلعه اختیار الدین خرامیده ابواب خزاین بر گشود
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که بیش از آن در کان امکان نمی گنجید آنگاه میرزا صالح و لله میرزا محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر شجعان
بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرموده و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر بی سامانی اردوی شاهزاده را بتواتر شنود لاجرم بفتح و ظفر امیدوار گشته بصوب
نیشابور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر بیکبار ناگاه در قول میرزا عبد اللطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در موضعی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون طاق رسانیدند میرزا عبد اللطیف تا آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست و بنفس نفیس بر صف اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرده سر گردنکشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا شدید تیر قضا رسش بسر در آمد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد مراد مخالفان بر آمد جمعی از سپاهیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایت اقتدار بلند گردانیده قول شاهزاده را غارت
کردند نبیت همی تا بگردانی انگشتری جهان را دگرگون شود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت انتما و مرافقت مهد علیا گوهرشاد
آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بیدار جده عفت دثار روشن گردانید و بر تخلص آنجناب و
گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانید و بر تخت بخت و دو سکامی نشسته و اطراف بارگاه را بجوی تر و جهی آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان فرمود و فرمان بران شاهزاده را مانند گناه کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند میرزا علاء الدوله
بغرور موفور او را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بیحرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی
میرزا علاء الدوله جریده جرایم عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانید و خرگاهی خاص جهت او تعیین نمود و برای حراستش معتمدان یقین فرمود آنگاه بدار السلطنه
هراة شتافته شاهزاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز
بتعزیت کلام و اطعام خواص و عوام فقرا و ایتام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بایسنغر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان باردی جان اوغلان و باردی در صغر سن روی بعالم آخرت آورده و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کردند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبد الله نام و شاهزاده
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته بود میرزا سلطان مسعود و میرزا قراچار و از میرزا بایسنغر سه پسر داشت
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا احمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا بود و میرزا خلیل سلطان ازوی تولد کرد **ذکر صدور**
حضرت خاقان مغفور چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا کمال الدین
عبد الحمید بن مولانا قطب الدین قرمی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیده بودند و در
باب تمشیت مهام سادات و علما و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیدند مولانا لطف الله بر سایر شرکاء
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آنصدر فضیلت شعار مدرسه ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پر انوار خواجه ابو الولید احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند امتیاز تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علما و افاضل و تربیت اکابر
و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمینمود لاجرم تا آخر ایام
حیات شائبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از بیشتر بر جنبات احوال آنجناب می تافت
انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در نیسابور فی شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا
عبد الحمید ولد مولانا قطب الدین قرمی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبد الحمید در زمان
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سر انجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط
اهتمام بجای می آورد مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود
و چون حضرت خاقانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید هرچند میرزا ابو القاسم و میرزا سلطان ابو سعید آنجناب را تکلیف قبول منصب مورونی نمودند بجائی نرسید فعاش حمیدا و مات سعیدا فی شهور
سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هشتاد و هفت سال بود و از آثار آنجناب مسجدیست که درون بلده هراة [illegible] است تعمیر فرموده تقبل الله منه اما حال
وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر شمه از حال وزراء خاقان مغفرت انتما**
از سیاق اوراق سابقه و فروع ابواب متناسقه خاطر آگاه انتباه یافته و پرتو شعور برین معنی تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند در اواخر سنه
عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا
نمودند و آن دو وزیر صائب تدبیر همواره بساط انبساط مبسوط گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می ستردند
و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید
انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف و ولایات بقاع نفاع بنا نهاد و قری معموره
و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین بازگشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر و گرفتاری میرزا عبد اللطیف
بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلاء میرزا الغ بیگ گورکان
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال در ضمن داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم درین

نسخه عبد المجید
جلال الدین
جلال الدین
از جهان فانی
بنا از جهت قشلاق بنا نموده و دو رباط که در دو جانب کوتل قریه قلیچ که از قری ولایت نوبنی
بسر روزگار

در این مقام خامهٔ خوش‌خرام از سر تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی بنباهت ذکر و علو قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت و آنجناب در ماه صفر سنهٔ ۸۳۳ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهت مهمی بخانهٔ مولانا فصیح خوافی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق تتماج بدنبه کشیده خواجه سیدی احمد بچشم عبرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند و در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت
روز دیگر مولانا در سر دیوان بعضی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانهٔ ما آمده بودند دستارخوان ما
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بریختن آن دستارخوان چرب شود وفات
خواجه سیدی احمد در ششم شعبان سنهٔ ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعشش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض
آثار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین علی شقانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن تصرف و تقصیر شریک خود را بعرض صاحب تاج و سریر
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و حال
آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریهٔ یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی محصول داشت بجزئی چیزی بصفی الدین ولد خواجه عبد القادر گوینده
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امرا و ارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی کیفیت توفیر آن را دانسته بجهت
تحقیق محصول قریهٔ یحیی آباد پرداخته در قریهٔ مذکوره صفی الدین آن وزیر را بتعین بخانهٔ خود فرود آورد و آغاز طبخ کرده حقهٔ مفرح که یکجانب آن مسکرات
و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این بنگ
و هیچ مخدری ندارد و اشارت بطرفی کرد که نداشت و موازی یک دو جو از آن برگرفته بخورد بنابرین خاطر امیر علی مطمئن یافته قریب نیم مثقال از آن
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر زمین نهاد و صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری
که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده ابد اول بمزرعهٔ که من فقیر مستاجر آنم آمده بمقدار بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را ببرند متنبه
نمیشود پادشاه دین پرور از وقوع این معنی استبعاد کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهدهٔ حال امیر علی نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیشعور
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته احتیاجی بطلب او و ارسال داشت و احتیاجی در
قریهٔ یحیی آباد در حالتی که کلمهٔ لا یموت فیها و لا یحیی بر امیر علی صادق می آمد او را بر اسپ نشانده بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب
گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد از این واقعه در فیصل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می آید که در
روز چهارشنبه آخر صفر سنهٔ هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج مال ولایت جام تحقیق بعرض خاقان عالیمقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی را
که بر ضبط اموال ولایت مذکور اطلاع داشت پیش آمد و شمه‌ای از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آن مواضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین
علی بتقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شقانی سخنی دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق
مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمد و در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر امیر علی شقانی
ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسیده حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی مالیه بعد از عزل امیر علی شقانی در سنهٔ ۸۴۸
بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگ‌زادگان سمنان بود و بفنون فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر تربیت و
رعایت اهل علم و درایت میگماشت و چون نصب خواجه شمس الدین علی بآن منصب مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متاثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه‌داشتها بپایهٔ سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد مضمون

آن کتابتها بعرض رسانیند و در جواب احکام نوشته و مُهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هرچند وقوع اینحالت ضمیمهٔ کدورت خاطر خطیر جناب وزارت مآب
گشت اما از غضب حضرت شاهرخی رهیده آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی
بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت مآل حالش بوضوح نه پیوست **گفتار در ذکر**
بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل بر ضمایر اولی البصایر مخفی و مستتر نخواهد بود که بنابر امتداد
ایام دولت حضرت خاقان سعید و کمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تائید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک
ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال می‌نمودند
و بیان حالات مجموع آن طائفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از احوال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشأن می‌آراید و
هر کس که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می‌نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک اعاظم اصحاب
خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه از اولاد عبد الله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ماه محرم سنه ۸۲۲
گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول
بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی اعانت دیگری طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی
بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده در اثنای راه روی باصحاب کرده یکی از ایشان را فرمود تا این کلمات را املی کرداند که بسم الله الرحمن الرحیم
جاء نی سید الطائفه الجنید قدس الله سره فی صحوة یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنه اثنی و عشرین و ثمانمائة عند انصرافنا من مکة المبارکة زادها الله تعالی تکریما
و نحن نسیر مع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیارة و بشارة القصد مقبول فحفظت هذه الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالة و الواقعة بین
النوم و الیقظة و الحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده روز پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری و اهل قافله برو
نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخهٔ نفیسه
از مناقب و مفاخر ائمهٔ اثنی عشر سلام الله علیهم ما طلعت الشمس و القمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب
گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده‌اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهة تاریخ وفاتش شمرده‌اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا ثمرهٔ
شجرهٔ وی خواجه حافظ الدین **ابو نصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود مبدل موجود کار از روی
گذرانید و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجهٔ اعظم ابو نصر آنکه شد
مکتبه کاهش مسند دار البقا سر او چون باخدا پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز و اعظمی با علم و تمیز بود و سالها
در مقصورهٔ جامع هراة بنصیحت خلایق مشغولی می‌نمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامهٔ رازی مدفون گشت
امیر غیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ ناظمان مناظم دین بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر اسرار کمالات
نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان اوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب یقظه و انتباه بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات
خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بساعیی سابقه درین محل که حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک
زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر
غیاث الدین بمرتبهٔ رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنهٔ هراة جهة ملاقات آن خجسته صفات
بلنگر مقدسه میشتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکدو روز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای
آوردند منقولست که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروزشاه را
طلبیده مقالید انبار و حویجخانهٔ لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان ما از عهدهٔ تقسیم چیزهایی که درین خانهاست بیرون نمی‌توانند آمد امید آنکه
شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از اینجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروزشاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب الامر نموده بتقدیم

بتقدیم رسانید بنا بر علی هذا در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروزشاه دعوی تولیت لنگر میکردند و بدین واسطه چندگاه امیر عبد الخالق فیروزشاه صاحب عهدهٔ آن امر بود و وفات امیر غیاث در شهور سنهٔ اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه علاء الدین عطار است و منتظم در سلک مشایخ کبار فوتش در اثنای سفر حجاز در سنهٔ ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بصغانیان نقل کرده بخاک سپردند شیخ محیی الدین محمد الغزالی الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود با سلاطین و امرا در کمال مهابت و استغنا ملاقات مینمود چند نوبت بگزاردن حج اسلام فایز گشت و در کرت اخیر که بحجاز میرفت در حدود حلب فی منتصف رمضان سنهٔ ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلای زمان باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی میانهٔ حلبست و میانهٔ رمضان مولانا جلال الدین یوسف اوبهی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی تحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول و علوم منقول بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازاتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات اینجانب بر سهو و نسیان اطلاع یابد بعد از تامل و احتیاط به تغییر بیانی و تغییر بنائی اصلاح فرماید در سنهٔ ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت بخت رقم تدریس بر وجنات حال جناب مولانا یوسف کشید و در روز اجلاس بنفس نفیس مجلس درس شریف حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضاً حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء مولانا بالی مولانا جلال الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را در آن مدرسه بمنصب تدریس تعیین فرمود و امر مشیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی چشتی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که بعد از چندگاه از نصب علمای مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد جاجرمی قایم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس او اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری و از امرا امیر علیکه و امیر فیروزشاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیهٔ شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط درس گفت و تقریر نمود که بر حاشیهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمیکرد اعتراضات خود را بلغت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمائید تا امرا و سایر حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد جاجرمی این التماس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس روی بامرا آورده گفت چهار سخن دیگر را برین قیاس نمائید و بدانید که اگر مولانا سعد الدین بمثابهٔ کسی بودی که بر یک حاشیهٔ او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروزشاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که بر حقیقت مولانا سعد الدین در ذمه بود داشت ادا یافت آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نمی شود و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار امیر سید قاسم انوار ارادت تمام بود فوتش ببلدهٔ هراة در شب شنبه پنجم شعبان سنهٔ ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین خلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود و بلند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می نمود وفاتش در ماه شوال سنهٔ هشتصد و سی سه اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آن خواجهٔ عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی امیر نور الدین نعمت الله ولی مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت شیانش مینهادند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف آن ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار آن سید ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیست مسطور است انتقال آن صاحب کمال از دار ملال بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد طوطی طبع شکر افشانش به نظم این ابیات لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه

نعمت الله جان بجانان داد و رفت
بر در میخانه مست افتاد و رفت
کل شیء هالک الا وجهه

نسخه: مولانا یعقوب چرخی مولانا نظام الدین خاموش در سلک مشایخ ماوراء النهر انتظام داشتند و همواره همت بر متابعت حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند می گماشتند

نسخه: بایمان ها

نسخه: اعاظم

نسخه: ناصر الدین

واضح باد که در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی وفات میر مرحوم در شهور سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمائه مرقوم است حرره محمد تقی شوشتری ۱۲

نسخه: و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد ورفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا نپنداری که
که رفت از یاد رفت **مولانا نور الدین لطف الله** المشتهر بحافظ ابرو در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشاد و تألیف
منتظم بود وآنجناب هروی المولد است امّا در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار
داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی نهمت بر استرضاء خاطرش میگماشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سدۀ
سنیۀ شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنغر بر صفحات احوالش تافت وآنجناب زبدة التواریخ بایسنغری را
که مشتملست بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر
سبیل تفصیل تا شهور سنۀ ۸۲۹ در آن کتاب افادت آیات درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بپا سخن بر فشاند تاریخ وفات
و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکورست بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر
زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنۀ هراة بتدریس و افاده قیام
و اقدام مینمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف
آن وحید زمان تیمّن و تبرّک میجستند و جناب مولوی در ایّام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید
و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقرّ اعزاز پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان فرمانفرمای
شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرد و چند نوبت استسعاد حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نموده
بحجاز شتافت و بکرات حج اسلام گذارده شرف زیارت روضۀ منوّرۀ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام دریافت چون از آن سفر مبارک
بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در ۲۲ شوّال سنۀ اربع و ثلثین و ثمانمایه روی نمود و مدفنش
در ظاهر بلدۀ فاخره هراة بقریۀ عوزه دروازه واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** بتکمیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی
ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهورست و بعضی از رباعیات بلاغت
آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم
ار معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم وخواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و هم در آن ولایت مدفون گشت
مولانا کمال الدین حسین خوارزمی در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر
مقرّب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت ای در همه
عالم نهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفه از اجلاف فقها رخنه معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف مسائل
فقهی تصوّر نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت العرض نواب پایۀ سریر اعلی رسانیده خدمت مولوی را جهة پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند
امّا هر چند سعی نمودند مدّعای خویش را به ثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن بلیه خلاص
گردید بمقصد رفت و ترجمۀ مستقصی از جملۀ مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب افادت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت نوشته شده
امّا بعضی از حکایات آن از خلل خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آن جنابست شهادت مولانا
حسین در خوارزم بزخم تیغ طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه ثلثین و ثمانمائه بوقوع انجامید و قبرش در پایان
پای مرشد خواجه ابو الوفاست **سیّد صدر الدین یونس الحسینی** از جملۀ اجلّۀ سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک
مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین و زیر شبی حضرت رسالت را صلّی الله
علیه وسلم بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شماست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و
احترام آن زبدۀ اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضۀ اقتدار او بود نگذاشت که هیچکس از

در ایام دولت حضرت پادشاه

[illegible] منتخب [illegible] مولانا [illegible] صدر الدین [illegible] الدین [illegible] مولفات [illegible] ۱۰۷۲

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم ننماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة و الرضوان من الله العلام خواجه صاین الدین علی اصفهانی بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه ۸۳ بوقوع پیوست مولانا جمال الدین عبد الغفار ولد مولانا جلال الدین محمد سمرقندی و برادر بزرگتر مولانا کمال الدین عبد الرزاق مؤرخ بود در تکمیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه بر امثال و اقران فایق و سابق نمود وفاتش در ۱۹ ذی حجه مذکوره اتفاق افتاد حضرت ولایت شعار میر قاسم انوار عظم شان آن سرور با علی نقابت عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالها فراوان در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است و ز نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال مشتری اطوار است بی شبهه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات بمشام جان سالکان طریق ایقان میرسید که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چند گاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده بسلسبیل نسبت بدان جناب نیز در شیوه اخلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تکمیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشا خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف برده بارشاد فرق عباد مشغولی فرمود و بأندک زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد و عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمیفرمود از آن رهگذر غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنغر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نمیتوانست که بی مستمسک بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنغر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل کردانیده آنمعنی را بخدام عتبه علیه اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشید که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد کز جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا حضرت نقابت منقبت التماس نماید که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات ببارگاه سلطنت تشریف آورند یا آنکه میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بشهر سمرقند در آمد بحسب اتفاق گذر ایشان بر در ارک افتاده دانستند که میرزا الغ بیک اینجاست بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة و السلام من الله الملک الغفار فایز گردید و از زبان گوهر بار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکند و چند سال امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید از آثار قلم درر نثار آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة و الرضوان من الله الرحیم المستعان مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا بوفور علم و دینداری و مزید فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود اصلا بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت

شاه رخی اکثر قضایا شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی نمود نفاذ حکمی از احکام دینیه در آن نمی کشود و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمر عزیزش از هشتاد متجاوز بود به بلده فاخره هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه در گذشت و در کازرگاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادر زاده مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم خواجه علاء الملک خانزاده نجیر الملک بنت خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی میبود و خواجه ابو المکارم با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن وقاد موصوف بوده بقلم بلاغت رقم ابیات و منشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار رقم می نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آن جناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مأمور گردانید و خواجه ابو المکارم حسب الفرمان بدان خطه که اقصی ممالک هندوستانست شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان محمود که حاکم آن دیار بود رسانید و بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات آن خواجه خجسته صفات بهمدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را معلوم نبود خامه سخن گذار بتحریر آن زبان نگشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله مدتها ملازم پدر عالی گهر بودند و بعد از آن ولایت توطن نموده دیگر بوطن مألوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قائم مقام پدر ذوی الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدین درگذشت **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق اشهرست پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آن جناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علمای افادت مآب بتحصیل علوم محسوس و مفهوم قیام نموده و باندک زمانی بدرجه کمال ترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربوده و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف سمو نسب و وفور علم و فضل و حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و فراخ دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از رنجش ایشان اندیشه نمی نمود در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بمنقصت امیر علیشیر میگشاد و بواسطه آن خاقان منصور بجلای وطن آنجناب فرمان داد بنا علی هذا از جانب خراسان بعراق آمده باذربایجان شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده التفات و رعایت بسیار یافت و در شهور سنه تسع و تسعمائه بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر نیز شنیده بموجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ لوای توجه بعالم آخرت برافراخت خواجه شهاب الدین ابو المکارم نسب شریف آن عمده الاکابر و الاعاظم بشش واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی قدس سره القدسی میرسید و والد ماجد مولانا حمید الدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در آن زمان فرخنده نشان چند سال در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود در شهور سنه ۸۶۳ در صباحی که باداء نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یک شعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موصی الیه اتصال مییابد خامه مشکین شمامه در تعریف خدامتش زیاده ازین مبالغه نمی نماید **شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی** علیه الرحمه من الله الوافی از جمله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه الصلوة و السلام اعتنای تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بر ارشاد امت میگماشت خلفاء شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تأیید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت حسن تربیتش بیمن خجسته لوازم اعتقاد بجای می آوردند وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مزار شیخ عمارت عالی ساخت و هنوز آثار آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی میر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلاء وبا در بلده فاخره هراة و توابع شیوع یافت جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسألت نماید شیخ

شیخ جواب داد که منتقم جبار بمرتبهٔ در قهر است که هرکس دست بدعا بر می آرد بر دستش میزند و اگر زبان بشفاعت گردان میسازد زبانش از کام می افتد
و انجماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن درمیان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش بر آمد و بآن علت وفات
یافت **قاضی صدر الدین محمد** بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنهٔ هراة و نواحی و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام مینمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمینمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان مینگاشت در ششم شوال سنهٔ ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در گازر
گاه بحظیرهٔ قضات امامی مدفون گشت **مولانا ضیاء الدین نور الله الخوارزمی** عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود سالها در مسجد جامع بلدهٔ هراة بامر امامت
و خطابت مشغولی مینمود و مشهور است که قوت عربیت و بلاغت آنجناب بمرتبهٔ بود که هر جمعه در راه مسجد جامع خطبهٔ غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنهٔ مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین بر افشاند قبرش در گازرگاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
متصل بمقبرهٔ جناب مغفرت انتما مولانا فصیح الدین محمد علا رحمهما الله تعالی **مولانا جلال الدین محمد قائنی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند
گاه در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بلوازم امر احتساب قیام مینمود و در حضرت حدیث از شیخ محمد جزری داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبهٔ حدیث
مینگاشت و در سنهٔ مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریهٔ خفرتانست و از آثار او مدرسه ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسهٔ پیش پرد **مولانا شمس
الدین محمد اوحد** مدرس مدرسهٔ سبز را امام و پیشنماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنهٔ مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال
شیخ ابوسعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزادهٔ قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنهٔ مذکوره بعلت مسطوره از
جهان فانی رحلت فرمود **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از ابنای روزگار
با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمیگذاشت و در علم قرائت و شعر و خط بغایت ماهر بود و در نوشتن کتابهٔ بقاع خیریه بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان از وی بسیار عزیز و معتبر مینمود و پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون فراشان
قضا و قدر بساط دولت سلطان احمد جلایر را درنوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار عاطفت شاهزادهٔ عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس خیابان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه جهت خبط دماغ
مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بتادیب او و ندیمانش نهاد همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر
مجال اقامت نیافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران نزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد باواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهدهٔ آنحالت خسرو جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که ع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش بگشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالیمکان شاهرخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنهٔ ۸۳۸ بواسطهٔ عارضهٔ طاعون آهنگ سفر آخرت کرد **سید نور الدین
محمد** بن الامیر الکبیر الشهیر بسید شریف الدین علی الجرجانی بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنهٔ
ثمان و ثلثین و ثمانمائه در خطهٔ شیراز بمبرات جنات قدم انتقال فرمود **مولانا شمس الدین محمد** بن مولانا شیخ علی بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسر انجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفهٔ ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور است
که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر نامشروع آنحضرت را و در آن باب قدری
بر زبان آورد خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بچه نمیشنود خاقان سعید مغفور از
شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را بر اندازند و وجه تحقیق صابون رعیت را مواخذه ننمایند و مولانا محمد در روز جمعه ۲۱
ربیع الاول سنهٔ ۸۴۲ از عالم انتقال نمود اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوهٔ مهندسان

نسخه صد و هفت سال

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هراة عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایتی مشهور است
و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسبب عمارتی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت در آمدن بپایه گاه عالمپناه ارزانی نداشت
و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر روی خواند
که بیت تو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه ۸۴۲ اتفاق افتاد مولانا عماد
الدین عبد العزیز ابهری سر آمد علماء روزگار و اعلم فضلاء فقاهت شعار بود و در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت
سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرمود و بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به
ولایت شام در قریهٔ علا بتاریخ ۱۸ رجب سنه ۸۴۳ رخت بعالم بقا کشید مولانا یحیی سیبک در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره
بقلم گوهر نگار نقش تالیف و تصنیف بر ورق روزگار می نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در
نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بالفتاحی مبدل ساخت و خماری و اسراری نیز
تخلصهای آنجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر این داغ حسرت
را دوا کی میکنی همچو بلبل های هوئی کن بر خواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع
خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت از ره برگ گشت ای ز آن تیر شد تا بر دهیچ نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا
یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون از صفت تعبیر و کلام داور بیدار و حی لاینام و از مؤلفات شریف آن
فاضل پسندیده صفات شبستان خیال و حسن و دل اشتهار است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور و وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق
افتاد مولانا شرف الدین علی الیزدی اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و سخنوری علم گشته و بکمال فطنت و هنر
پروری از امثال و اقران در گذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران متبصر بهتر از عقود جواهر بیت
روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و
محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است
که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم
سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن
معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور
سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبتش از جانب
مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و بیمن
عاطفت آنحضرت آنجناب را چندان اموال حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد و از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرائی که در بازار فیروز آباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام
رسید و مولانا بآنجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار آن شخص متعجب بوده از حقیقت این
سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر مایحتاج بیشه و مصالح آن را ترتیب نموده و بنابر آنکه غلام ملعقی
گر نداردم دی روز هشت دینار دادم که بجهت ابواب این عمارت را تلعی کردند وفات مولانا شهاب الدین در روز شنبه ۲۸ جمادی الاخری سنه ۸۵۸ سنه ۸۵۸
اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در غایت
عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت
افاضل و علما بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آبا و اجداد گفته شرط ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

می آورد و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصور فرمود که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابران
طریقهٔ خدمت اختیار نموده از ینجهة نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی
و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و این فن موروثی تست لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا ملاحظه در آن صحیفه نکرده
سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید تردّدی که در خاطر اشرف اعلی افتاده در اصل نخست یا وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا
درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بتقریر دلپذیر جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیک بر جودت طبع او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید اوقات حیاتش مانند پدر و برادر بشصت و سه سال بود میر مرتضی
صحاف در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی تعهد منصب احتساب نمود و پادشاه شریعت
پرور دست تصدی او را در تمشیت آن امر خطیر قوی ساخت تا در خانه هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوچی خمها را
بر انداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از کشته شدن اندیشیده در شهور سنه [illegible] بعرض
حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین جمالان ختائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهای
شاهزادگان سعادت انتما میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشه وصول بآن حجرهٔ رنگین شراب امری محال ع
آنجا که شمال ورزد یا صبا رسد پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانهٔ آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی
و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با ملتبسان خود باندرون رفته تمامی شرابها را ریختند و بسیاری بادهٔ حمرا در آن خمخانها بمثابهٔ بود که از شراب ناب جوئی از
یاقوت مذاب درمیان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحهٔ آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یا لیتنی کنت ترابا بر
زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر در قریهٔ از بلوکات هراة سوچخانه طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس برین امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیدهٔ او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه
درگذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هراة رود لحظهٔ بتجرع بادهٔ خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر ملازمان غضب فرموده بدست
قهر شمشیر از نیام برکشید و آن جماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسپ برانگیخت قضا را در آن وقت سید مرتضی جهة مهمی متوجه پل مالان بود
بیکبار نگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده و از مرکب فرود آمده کلمهٔ
توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسپ پیاده شده زبان بادای سلام گشاد و
گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین
بس است که از اسپ فرود آمدید طریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آوردید غرض از ایراد این حکایت آنکه چون در آن زمان سلاطین عالیشان باین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و نفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند یوماً فیوماً ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساعة فساعة ریاض دولت صفت خضرت
و نضارت می پذیرفت رباعی سرسبزی نهال سعادت بباغ ملک بی رشحهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست
شاهان کامکار مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبد الله نام داشت و از جمیع شعرا در زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز
و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج نموده بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح
و ثنای میرزا بایسنغر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن
شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنه ٨٩٣ در ولایت استراباد بمرض وبا
مبتلا گشته ببستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان به بیان آن بگشاد قطعه ز آتش قهر وبا گردید ناگاه خراب استرابادی که
خاکش بود خوش بو تر ز مشک اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک بابا سودائی از ولایت

وفات مولانای مذکور در سنه [illegible] دست داد

ابیورد بود و نخست خاوری تخلص مینمود ناگاه جذبه بوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می گردید چون نوبت دیگر بحال خویش آمد سودائی تخلص
کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا بنظم می آورد و گاهی بگفتن غزل نیز میل میفرمود و زبان بادای سخنان هزل آمیز می گشود چون عمرش از هشتاد متجاوز
گشت در سنه با بیورد درگذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب
مرجانست مولانا محمود عارفی که از مشاهیر شعراء زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در آن
اوراق مسطور که بیت عهد کردم که نیایم بدر از میخانه تا بآن دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال
جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گرد پستی میدان میدان چو گوی جستی هر گاه که در عرق شدی غرق باران
بودی و در میان برق آویخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم
بآق ملک بود و چون نسبش بسرداران سبزواری میپیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب است
که این تخلص را بما گذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی این معنی را قبول نکرد و بنابر آن حضرت بایسنقری آن مهر سپهر سخنوری کم التفاتی آغاز نهاد
گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابناء جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی
در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ای که در بزم طرب جام دما دم میزنی خون دل ما خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن بازی
که با اهل ستم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای پرغم میزنی باز کن از خواب آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میگشائی
طره و دلها بغارت میبری میگشائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم ازین در شاهی درمانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات
استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشید و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان
ساخته تتمه را بآب ابطال بشست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس
بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش
او را بسبزوار برده در مقبره آبا و اجدادش دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن اینست
بیت گو بشو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط
بود و بهمین تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرد و بصیران نکته دان این معنی را قبول فرمودند
مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبد الله قدس سره و
مولانا شیخ محمود که چون ابن مقله صیرفی وقت و یاقوت زمان خود بودند در شاگردی مولانا جعفر بآن مرتبه اتصاف نمودند راقم حروف گوید که چون شمه از احوال
افاضل زمان خجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آنست که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام
پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة
والتوفیق ذکر رکن السلطنة والخلافة میرزا علاء الدوله اختر نور بخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله
که اسن اولاد میرزا بایسنقر بود و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و وفور صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاهزادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی مینمود و
ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل آن انجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط
بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بوده غیر خیال شرب می گلرنگ و استماع آواز دف
و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمینگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک
و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه الولد الحر یقتدی بآبائه الغر عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایت نصرت آیت جهة دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت
میرزا علاء الدوله را مجدد منظور نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان فانی

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بجناح استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان برگشود و تبیت در گنج بگشاد و لشکرا
بخواند مبادا من زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از انکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل ترناب
از دست برد سپاه میرزا الغ بیک کورکان منهزم شد و باسترآباد خرامیده چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره
که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چندگاه آنجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا
سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که مباشر آن فعل شنیع
بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی مدید
در اطراف عالم سرگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر
کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون رستمداری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفرة مهد علیا گوهر
شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت
می افراشت **ذکر میرزا الغ بیک کورکان** میرزا الغ بیک که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر
اولاد حضرت خاقان سعید منفرد بود در عدالت و دادگستری از تمامی امثال و اقران منفرد دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده در سایر فنون
خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقرائت سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال
میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران ستوده خصال سبق ذکر یافت ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه
جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیکی
در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۸۱۴ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی
آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که برتبت از سپهر برین در گذشت و در سنه ۸۲۳ الخیر و بی مانند در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاهی
منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید آثار بران بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان
در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنیاد نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی
در ترتیب آن بنا داد سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و اکنون اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج
نمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متصدی
امر جهانبانی گشته لوای جهان گشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما آنرا نگاه نتوانست داشت
و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب
غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند ناخردمند شربت شهادت چشیده بریاض عقبی شتافت
خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرای میرزا الغ بیک انتظام داشتند و بقدر امکان نقش
کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند **گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از
آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله** میرزا الغ بیک چون در سمرقند فردوس مانند از وفات
خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرمود و بنا
بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود می پنداشت لاجرم بعد از
اقامت لوازم مصلحت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع
نمود که میرزا ابا بکر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات سیورغال او بود خبر واقعه هایله خاقانی را شنوده است و خیال
استقلال نموده بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را ضبط فرموده بنا بر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسل و رسایل متعاقب

بیت
کسی استقلال

ومتواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بمصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بارودوی عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت استقلال برافراشت در آن اثنا قصهٔ شبیخون نیشاپور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر کان پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجرهٔ نفاق فصلی مشبع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم سپاه سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت مآب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده سخنان میرک محمود را بسمع قبول اقران داد و بدار السلطنهٔ هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته میرزا الغ بیگ فرزند نکبت پیوند را بلکه دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان بتسلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از احوال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز بسخنی درشت خاطر جلیس را نخست و در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار و مهرهٔ بیمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان بخشش یکروزهٔ او نبود و فانی

رباعی
دیده دریا بخشش پیوست او ‌ ‌ زد کف خجلت بروی از دست او
با کفش گوهر در دعوی هیچ ‌ ‌ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ

و میرزا ابو القاسم بابر در زمان حضرت خاقان سعید نسبت ببرادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بمجرد مواجبی که جهة او تعیین کرده بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر می نمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب بهمراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمد و چون ببسطام رسید قاصدان میرسیدند و که در آن سال بموجب فرمان خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و مستحسن و مقبول افتاده آن مملکت در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ ثلث و خمسین و ثمانمائه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته ماهچهٔ رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان دار السلطنهٔ هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و حروف ذات او را از لوح دل بآب خنجر شسته بنیاد حیاتش را برانداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته آن ولایات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان بازگردید وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمائه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف الصلوة والتحیة روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش شیخزاده پیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری معماری رایت صدارت می افراشتند

در نسخه محمود

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود بهادر

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت از غایت تهور عنان یکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار بایستاد و میرزا علاء الدوله این خبر شنوده و با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد بعد از وصول بآن مقام متبرک بنفس نفیس توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ بابر ارسال داشت و چون آن سپاه رزمخواه در برابر جنود ظفر ورود میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار دا

قرار دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت جنوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت و میرزا ابو القاسم بابر عنان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید چنان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچید و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آورد بنا بر آن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمائه با لشکری بزرگ از ایشان چون شیر ژیان و پیل دمان از بیشهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار بهمه مازندرانیان دیو سار در هم آورده بعدم جرأت موکب همایون استقبال فرمود و در منزلی که از تشابک اشجار و تداخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پر پیچ و تاب محال می نمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب نصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچهٔ علم کشورگشای آن مهر سپهر کامگاری اطراف آن مملکت اضارت یافت انگاه سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر التماس جنابش سیادت مآب را امیدوار داشته از سر جرم او درگذشت و نوبت دیگر سلطنت ساری را برو مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت و در شب شانزدهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و خمسین و ثمانمائه وهاب بی ضنت و عطا بخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت فرمود و میرزا ابو القاسم بابر مبتهج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی و نوای مسرت و شادکامی بسپهرگاه ناهید رسانید نکهت بوستان دوستان افشاند زین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد و تعهد کرد که زمرهٔ از نوکران ترا که در واقعهٔ نیشاپور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا علاء الدوله بخیال تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین جهت بر آشفته بیکناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف گردانید بعد از وصول بچدو و اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیک آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود که فرزند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا هر چه یافتند بردند و چون میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید هزار دستان بصد زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان بر اورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله جهة سنت ختان پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهة آنکار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند و پیشه وران شهر هر یک مناسب حرفهٔ خویش تعبیه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صادر یافته صغیر و کبیر برنا و پیر ببسیط بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهر جبین شرابی صافی تر از آب معین در کشیده نقش

غم از لوح دل بستردار تناب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لالهٔ سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت بادهٔ گلگون در نظر بلبنید تجسم از یاقوت ناب می‌بود و مغنیان بنغمهٔ ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود را برقص آورده‌اند و خوان سالاران بارگاه سلطنت آشیان بانواع اطعمهٔ گوناگون از هرچه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و آن اشتها ره زن ناکسان کار عادت و دیرینهٔ خویش بظهور رسانید و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبدل گردانید ع وای نعیم لا یکدره الدهر و در روزی که مقرر بود که طوی عام دهند و وضیع و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسید و خبر رسانید که میرزا الغ بیک بعزم رزم ده قاضی را که در دو فرسخی بلدهٔ مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات و نعم بر ناصیهٔ حال هیچکس ننوشته اند راحت دنیائی جراحت بنیست و رافت سپهر خضرائی مخافت نی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیک و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیک گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده بالشکری چون امواج دریای بی پایان از آب آمویه عبور کرده ده قاضی را معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته بساط بزم در هم پیچیده و باهتمام تمام تر زر و سلاح بسپاه بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابوسعید داروغه را بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد بساول را که از جملهٔ معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعهٔ عماد که مخزن نقود نامعدود بود ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با آقا حاجی بیک تفویض فرمود آنگاه رایت نهضت آیت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از کوتل سنجاب بگذشت بمعنی در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایرهٔ آن فتنه را بآب تدبیر منطفی سازد بنابر آن جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیک رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه بروی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ بیک گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش در حرکت یومی و طی منازل شناخت و مانند برق و باد از آب مرغاب گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از آنجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطراب پیش رفته از هر دو طرف بتسویهٔ صفوف و تهیهٔ اسباب سنان و سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت میرزا الغ بیک گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زرنگار میرزا عبد العزیز باوج سپهر دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که بهر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود خراسان را از طرف قول حشم امید بنور رایچه لوای میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فر شکوه میرزا صالح مستحکم نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان میرزا سلطان خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بوسون کومک علم شجاعت برافراشت بیت همه سر پر از خشم و دل پر ز کین   بابروی مردی برافکنده چین   و چون آن دو سپاه کینه خواه باین ترتیب و آیین بزرمگاه رسیدند نغمات کرنای و سورن و غریو کورکه و شیپور از دروهٔ منزل بهرام در گذرانیدند بیت چنان آمد از هر دو لشکر غریو   که از هول دیوانه شد مرد دیو   در آنحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان ویران کرده عنان باد پای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و بمعنی برجا بر طرف میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک ثبات قدم نموده بیک دو حمله آتش کارزار تیز ساختند و سمرقندیان بشمشیرهای آبدار از بیم انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند بیت بسی کشته افتاد بر یکدگر   ز تیغ یلان جلادت اثر   میرزا علاء الدوله در آن معرکهٔ هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیک گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان بیکبار از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا نظر اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در جنوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابوالقاسم بابر بهادر آنجناب را در آغوش مهربانی کشیده خاطر حزینش را بمواعید

تعطف بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار تفقد و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد
آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابوسعید داروغه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابوسعید در اثنا
راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خزینان
مقهور منع فرمود و شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک خراسان و ما وراء النهر روان گردانید با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف عنایت
مردی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خورد تر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و باین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست
اظهار و اینمعنی منجر بآن شد که باخر مخالفت پدر بزرگوار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده در منزل چهل دختران سپاه سمرقند بشیخ بهاء الدین عمر که جهة تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود
رسیدند و هر چه داشت عرصه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد در آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی تحف آمیز بجای آورد و فرمود تا الاغان
تحفه آنجناب را باز دهند و چون هوای نواحی هراة از غبار موکب آن شهریار بعدالت شعار عنبر سرشت سادات و قضات و موالی و اهالی بمراسم استقبال
استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول
الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آنحال کوتوال قلعه نیرتو مقالید قلعه و ذخایر ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا
آقا حاجی بیگ که در قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیازمندی بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنه هراة میرزا
یارعلی ولد اسکندر بن قرا یوسف را که در ملازمتش میبود و سلطان ابوسعید داروغه را بند کرده بقلعه نیرتو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استراباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابوسعید داروغه و میرزا یارعلی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست اکثر ترکمانان که در معرکه
ترناب عنان توجه بدان طرف تافته از دهای عظیم و دریای علم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ از آن خبر شوده خواست که سلک تفرقه در سلسله جمعیت ایشان
اندازد بنا بر آن بدانجانب نهضت فرمود و بعد از وصول مشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة
بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار دلفروز رایت اقامت
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالمپناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا
الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت اسفراین عنان نگران
بازکشید و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی کثیر از شیران بیشه سرافرازی
بطرف بسطام روان ساخت و بنفس نفیس تا پل ابریشم رفته بی جهتی عنان مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر بر آن قرار داده
بودند که هرگاه ماهچه رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر النگ بسطام اندازد دست از ملک و مال بشسته بولایت عراق گریزند و بنیچه عجز و اضطرار در دامن
متابعت میرزا سلطان محمد آویزند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سر حد بسطام از مراجعت تعجیل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل شهرستان بدنش گشته
جنود مرض رخت اقامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یارعلی و سلطان ابوسعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعه نیرتو مقید و محبوس بسر بردند بعضی
از هواداران سلطان ابوسعید سوهانی در میان کوماج تعبیه کرده نزد او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله آن سوهان بند پاره نموده و دور انداخته جمعی
قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابوسعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یارعلی ابواب خزاین
و ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یارعلی باستظهار آن مردم عازم تسخیر دار السلطنه
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا بایزید پروانچی که بحکم خاقان الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی مینمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بهمعنان
شمال صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یارعلی بولایت کرخ در آمد میرزا بایزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هرکس الاغی

داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هرجائی بلکه پایه اربابان سودائی همعنان او بجانب کرج روان گشتند و سحری میرزا یارعلی بر ایشان تاخته تمامی
براق ترک و تاجیک را بگرفت و هرویان بشهر گریخته میرزا یارعلی در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت هفده روز در تضییق و
تشقیق هرویان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیک از جانب مشهد مقدس معلی بحدود هراة رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره تو تاز
گردید و میرزا الغ بیک در دار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصره
این بلده میسر نمیشد و چندان اغوا نمود که بباد خیانتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیک حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
لشکریان در اواخر رمضان سنه ٨٥٢ مدت سه شبانروز به نهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه
اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست بیرحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فطری که هرچه داشت بباد غارت و تاراج بر داده
بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیک میدوید و میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای بعمر تو برکت کند و
در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاه پر تهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیک عزم توجه بجانب ماوراء النهر
جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نمود و فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از بیت المغفرة گوهر
شاد آغا برداشته بماوراء النهر برند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپرند و بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از
آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت تیغ بشهر خود در روم و شهر با بر خود باشم **ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر**
بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل احوال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود
بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیک گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید بتسخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه
از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا بسر راه سپاه عم فرصت
گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و بابا خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانید و بنفس نفیس عنان بکیران بطرف
سرخس منعطف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیک رسیده میرزا ابراهیم ایکوتیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة بازگشت
و امیر خلیل و بابا خواجه چون بقصبه فوشنج نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود نیم شبی هزیمت غنیمت شمرده
روی بماوراء النهر آورد و امراء میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند و در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بظاهر هراة
شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود زمره از اکابر و اعیان که از جور و طغیان بابریان بجان رسیده بودند در سحر جمعه از جانب دروازه عراق
یارعلی را بشهر در آوردند و امراء میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و بار شب بقلعه رفته
و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال عقل و دانش بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ اشتغال و استماع
آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازه ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت با خبر باشد
و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر مستعد و مسلح
از دروازه ملک در شب تاختند و جلو ریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شوله مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپابوس میرزا بابر رسانیدند
و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهار سوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی سترد و
بیت چنین بود تا بود گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسید و میرزا ابراهیم ایکوتیمور را بپایه سریر
اعلی رسانید و زبان بتضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش
از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت شرکار تون برسم سیورغال بمخدوم میرزا علاء الدوله
صفت تعلق پذیرفت و آنجناب پسر خود میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و همدر آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض
و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده و یکی از امراء معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه

پادشاه جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را بایکدیگر اتصال داده از حال رعایا
که ودایع حضرت خالق البرایا اند غافل ماند امرا بلند مقدار از غایت ظلم و ستم و به تحمیلات نامعدود جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر
هندو که از آن شیوه ناستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم ایکوتیمور عزیمت بادغیس فرمود و در سنه ۸۵۳ بسمع شریف میرزا
بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنابر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک
نیمروز برافراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منقلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر
شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استعفا برگشاد و باج
و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جراید جرایمش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد در خلال این احوال امیر هندو که ابواب مخالفت باز
گشوده امیر ابراهیم ایکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید
و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهندو که رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب بابریان
افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر میر هندو که مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و
همدرین سال قلعه عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله
بحسن تدبیر میر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنها
نادیده با امرا و ارکان دولت بخشید و مقارن این حال بعضی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و خیسار به
سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد اما آنجناب تجویز ملاقات نفرمود و فرمود که باید که آن برادر در مفازه یزد
توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان محاربات میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف بایکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر وارون اختر

بعضی از مهره
علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ
نیز در این فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت این حال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه
فرستاده شمه از این امر بدیع در آن کتابت درج فرمود و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله و رمل وقوفی تمام داشت و پیوسته از قضایای مخفیه خبر
میداد در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد
بنابرین مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره نسبت بمیرزا عبد اللطیف طریق بیعنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا
عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالاخره اظهار مخالفت کرده ابواب شقاوت بر روی
روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را بازگذاشته روی توجه بسمرقند نهاد بعد از عبور از آب آمویه
قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بضبط
آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر
بر عصیان پدر قرار داده رایت مخالفت مرتفع گردانید و صندوق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از این جهت متعرض مردم نگردد و باعث برین جرأت
آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ
متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان بکنار جیحون شتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خرامیده انجا را
از عبور مانع آمد و پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشتعال نایره قتال اشتغال نموده اکثر اوقات
سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال
این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده بتهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گرفته بمیرزا عبد اللطیف سپارند در این اثنا از پس پردهٔ غیب صورتی روی نمود که بر صحیفهٔ خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید و نقش مآلیت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحهٔ خاطر مرتسم و منتقش میگردانید در آن اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته متحصن بود و میرزا الغ بیک پس از آنکه این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان بکران بطرف دار الملک گردانید و میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف هم در آن ایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بسوی پسر آورده در قریهٔ دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خونریز و آن دو طایفهٔ فتنه انگیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و مقاتله مشغول بودند که قاید تقدیر ملک قدیر عنان بارگیر میرزا الغ بیک را گرفته باین طرف پشته پایان برد و آن پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورده بتحسر و تأسف میگذرانید و چون بدروازهٔ شهر رسید میر [illegible] قوچین که گماشتهٔ آنجناب بود دروب قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند در آن حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار میان آن بر آساید بعد از وصول بکوتوال آنحصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد ولی نعمت کرد و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که پای خویش بدام صیاد در رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف از کمال قساوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بلاواسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید حضرت صاحبقران کرده مغلولی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاند و عباس نامی را که پدرش بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان رفته زانو زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هر چه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ بیک را قصاص کنند مگر قاضی مسکین رحمه الله که بآن امر همداستان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف خطاب الغ بیکی را بامیر حاجی محمد خسرو سپرد کیچ برد حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب [illegible] اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید باز پس نگریستم یکی از قوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف راه سخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آید و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشرهٔ همایونش ظاهر گشته در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب فرموده عمل نموده ناگاه شرارهٔ از آتش بردای پادشاه رسیده و اندکی از آن بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که سن هم بلدینک یعنی تو هم دانستی که حال چیست در آن اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد بیخود از جای برجست و مشتی بر سینهٔ عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین التائی جناب پادشاهی از دوش او برداشت و عباس جهت آوردن ریسمان از خانه بیرون رفته من در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمشعلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش از این واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزادهٔ بعاقبت بجهة محبت سلطنت جهان پدری را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی قتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آنشاه جم اقتدار که دین نبی زو بود پشت ز عباس شهد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ٨٥٣

ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک گورکان

چون پادشاه عالیجاه

عالیجاه میرزا الغ بیگ بوفور علم و فضل از سایر اولاد و امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلدهٔ سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیگ رصد میساخت (نسخه: مساحت) آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زادهٔ رومی بمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجهٔ مرضی بیامن انفاس مسیحا ظاهر مینمود و از جملهٔ مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچهٔ شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیگ مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیگ گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم بواسطهٔ لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیگ بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبهٔ پادشاهی بجای نمی آورد بنابر آن میرزا الغ بیگ آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنهٔ هراة آمده در آن بلده ساکن گشت تا وقتی که در گذشت این مطلع از منظومات اوست که بیت ما یتیم و بدروزیم و اختر سوخته شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایت بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بوده همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت خواجه فضل الدین کشی از جملهٔ دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیزکاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغهٔ تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیگ منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سید کما ینبغی در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجا می آورد از اتفاقات اتفاق افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیگ جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان گل طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بردند در روزیکه اکابر و اعیان سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت غلظت بآن محفل درآمد و روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیگ ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تأمل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن رسیده ظاهرا میخواهی که بشرف شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از چند روز ازین قیل و قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان میساختند زنان مغنیه بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق برین صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت ای شیخ الاسلام بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد میرزا الغ بیگ رفت و بزبان دادخواهی آنچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیگ بواسطهٔ استماع سخنان کان گل از سید آزرده دل بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تادیب فرمائیم و روز دیگر آن زمرهٔ عظیم الشان بر آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذوبابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیگ او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون درآید و هر سخن داشته باشد بی واسطه بعرض رساند بدار السلطنه درآمده و پیش از اکابر نزد میرزا الغ بیگ رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل ما را گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشرف علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعهٔ این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال سپاهی را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده و میخواهیم که زن برادر را بحبالهٔ نکاح خویش درآورم تا برادرزادهای من

ضایع نشوند اما آن زن میخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح بزنی درآید و از وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیگ یساولی را فرمود که برو و آن ضعیفه را بگوی
که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادر را از عقد او منع کن مولانا ابوالفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت آنچه سید عاشق نسبت بشما گفته
بود دور از کار نیست پادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعاً اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد درآید شما بکدام مذهب او را
تکلیف مینمایید که زن برادر شوهر شود و بمصالحت این معقول رضا دهد آن پادشاه معدلت پناه از این سخن بغایت متاثر گشت و یساول را از آن کار مانع آمد و فرمود
که اکابر و اشراف را اجازت دهید که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه میگفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس باز گشتند
و بساط منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند **مولانا محمد اردستانی** اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع مسئله مهارت
کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و مقبول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی مروی است
از مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی قدس سره در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ
نشسته بودم که مولانا محمد درآمد جناب الغ بیگی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت
سوال از حرم است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله
نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نمود و بعد از آن چند روز خاتونی را که مولانا محمد بکشتن او حکم کرده بود بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع این حادثه شادمان شده چنان
فرمود که میرزا الغ بیگ در غضب رفته او را طلاق داد **قاضی محمد مسکین** بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت و دیانت
بلوازم منصب قضاء سمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیگ کورکان در ایام
سلطنت و کامرانی مبلغی کرامند بیکی از تجار تسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده مرابحه آن را بخزانه عامره رساند بعد از چند گاه سفینه حیات آن تاجر غریق بحر
فنا شده جناب الغ بیگی در بهره و کاتش طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت
و چون مافی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و گذرانیدن این
گواه درین قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر جناب التجه میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم درین وقت که هوا در غایت برودت است
مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بطاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن نایب
این سخنان را بعرض میرزا الغ بیگ کورکان رسانیده پادشاه با دین و داد در رقت فرمود و بر کمال دیانت جناب اقضی القضاتی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب
نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی استجازه کشتن میرزا الغ بیگست و حال آنکه اگر پادشاه جهت مصلحت ملک یکی از احاد الناس را بقتل رساند بروی
قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب اقضی القضاتی را از آن مناقشه درگذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجایی
نرسید و التوفیق و التایید من الله الحمید المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آراستگی داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده صرف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود این مطلع از جمله
منظومات اوست بیت قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان سویم ای سرو روان شو که فدا سازم جان **مولانا علاء الدین علی قوشچی** اعلم علماء
زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده بیمن تربیت آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود
و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخواند و جهت کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش مینشاند بنا بر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح
تجرید خواجه نصیر الدین طوسی مشهور است و مستحسن طباع جمهور علماء نزدیک و دور مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاد و در آن مملکت بمرض
موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المومن** ندیم مجلس خاص و امین حرم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و حدت
ذهن از ظرفاء و فضلاء سمرقند ممتاز و مستثنی مینمود از ثقات استماع افتاده که در زمان خجسته نشان آن پادشاه عالیشان قاضی قرشی یکی از قضاء شرعیه طریقه

شماتت ۳ شمس الدین

طریقهٔ مداهنه بجای آورد و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیگ ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المؤمن کرده آن جناب در پایهٔ سریر سلطنت انتساب زبان شفاعت بگشاد بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسب تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المؤمن سپرد و خواجه آنها را بگلهٔ خود فرستاد اما بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد شاید که پادشاه برو غضب نماید بنا بر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از ممر آن مهم غباری بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبد المؤمن را طلبیده گفت که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبد المؤمن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعراء بخارا منتظم بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق نظم سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیگ سر آمد شعراء سمرقند بود این مطلع از جملهٔ منظومات اوست بیت ای زلف شب مثال ترا در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب

ذکر میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر

میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانید و پرسید که چونست که شما درین امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این گسسته عنان و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات مدت یکسال در مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آن وقت که آنحضرت در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزادهٔ صاحب تایید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلدهٔ جنت نشان عنان یکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته پناه بقلعهٔ اصطخر برد و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و ظفر بشیراز در آمد و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنا بر استدعاء میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود در هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله بامید مصاهرت میرزا الغ بیگ سفر خراسان اختیار کرد و چون بهراة رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعهٔ ترناب چنانچه سبق ذکر یافت صف سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق متمکن گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن دلیر ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بهمایون حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد بدین مضمون که شهریار اعظم امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این صورت بیقاعده واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بممالکی که حضرت خاقان سعید مغفور جهت او تعیین فرموده قناعت نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی چه بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و بنفس نفیس با لشکری بیقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون امیر جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعتست یا از نشاء جنون بهرهٔ تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت نزدیک شد رسل و رسائل از طرفین در میان افتاد و منازعت و مخالفت را بمصالحت و موافقت تبدیل دادند و میرزا سلطان محمد بشیراز باز گشته

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار یکسال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برد و در سنه خمس و خمسین
و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او را در نوشت چنانچه عنقریب سمت تسطیر خواهد یافت
و نیز باهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد یافت

گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنه هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات

چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم
میرزا الغ بیک بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدانجانب توجه فرمود
و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنه هراة باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان
هر دو کشور و مردان هر دو لشکر درهم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن
گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا انجه پذیرفت و میرزا بابر با هفت نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده ابو القاسم
خود را بقلعه عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنه هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تشیید
مبانی سلطنت روزی چند بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده میرزا علاء الدوله که مصحوب خویش
آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلده فاخره هراة قحط و غلای عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار از عراق
کپکی رسید و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغه کرمان بود و در آن اوان از سایر امرای میرزا سلطان محمد بمزید اقتدار
و اعتبار ممتاز و مستثنی می نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در
دیوان میرزا محمد در جرگه امرای عظام مهر میزد جناب امارت مآب را از اشتغال بایره جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک
و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنه هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چند روز
در قلعه عماد بسر برد بدستور سابق آن حصار را با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باستراباد آورد و کماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون
کرده بار دیگر لوای سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را
بحکومت گرمسیر روان کرد و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استراباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین را با سایر امرای جلادت قرین برسم منقلای پیشتر روان
ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد انار با امرای عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ تا حد
تیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و به نیزه ثعبان نشان روزنها در سینه یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا ابو القاسم
بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امرا و نوئینان را در نوشت از آنجانب میرزا سلطان
محمد چون خبر فوت امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس ضبط آغرق را بعهده خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرموده و در اثنای راه بکرجیکان مشهد را
رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی
در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعه عماد رفت و میرزا سلطان محمد بتصور آنکه
شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم سر
خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان
لشکریان افتاد و هر چند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود جلگیری آن گروه نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید
و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله بهراة شتافته و کماشتگان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرمان دهی نشسته از گرمسیر
آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعه مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن بلده
لوای سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان می نماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان
نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله قلعه

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد یساول سپرد و روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنه هراه درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد یساول پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بر بموجب تقدیم رسانیده مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید

ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند

میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف و بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودائی مزاج و تندخوی و درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده آنمقدار محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه بنفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر پیش نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود داپوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیک اتباع امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بملازمت میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرای برلاس و ترخان سایر بوقلیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام نوکران میرزا الغ بیک و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه غدر نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از چهارباغ بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسب زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشتند و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیک آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف ششماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را تکرار مینمود بیت پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید ازغرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بردست باباحسین نامی کشته شد و برطبق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت نبشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت ۸۵۴ و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت جهانبانی مرتفع گردانید

ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک بدار الملک خراسان

سابقاً خامهٔ مشکین شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنه هرات باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکر جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از بنیاد برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را بامیر پیر درویش هزاراسپی و برادرش امیر علی که بصفت نصفت و سخاوت و شجاعت موصوف و معروف بودند ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنه هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال در مستقر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون صورتی در غایت غرابت دست داده و دست قضا ابواب شداید و فتنه بر روی برنا و پیر گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم بابر در وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرده اویس چند روزی بامر کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ راه داده بخیال استقلال اسباب حصارداری مرتب

روزگار

ساخت و بدست بی شرمی علم فسق و فساد و ظلم و غنا در افراخت کار بی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می نشست و شراب میخورد و بعضی از ارباب حسن و ملاحت را بزجر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار میبرد و با آنکه میرزا ابو القاسم بابر مظفر و منصور از یورش بلخ بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرمود او همچنان در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبهٔ نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون انحصار در متانت با قلعهٔ سپهر دوار لاف همسری میزند و در آن وقت به ذخایر بسیار و اسلحهٔ بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان کشای بر حل این واقعهٔ مشکل گماشته یکی از محرمان را نزد اویس فرستاد و پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد ناگاه آن پادشاه بجاه شبی بشهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد و فرمود که مایر متعاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا رسید و اویس تا بدهلیز حصار باستقبال آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک زخم خنجر او را هلاک ساخته دلاوران دیگر خود را باویس رسانیده و بضرب تیغ بی دریغ روح خبیثش را بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود بسعی خیر الدین از حصار بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری نیز نزدیک بشهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان سلطنت آشیان فی الحال بتفحص مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شهور سنه میرزا ابو القاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرور ریاض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر کرت دیگر لشکری بی تهور از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان یکران منعطف گردانید و میرزا ابو القاسم بابر در ولایت بسطام از آن خبر شنوده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا که در آن اوقان بواسطهٔ استیلاء میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده و عاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغهٔ خواجه مولانا میرزا رضا جلبانیده و مهم بر موجب قرار یافت که محقرو لایتی از مملکت خراسان در حل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا بابر پس از مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد ذمهٔ عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بحلکاه اسفراین درآمد میرزا بابر از شنیدن این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان یکران بجانب استراباد تافت و در موضع چناران آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حملهٔ دلیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ جلادت آخته و بنفس نفیس بر سپاه خراسان تاخته

بیت
بهر سو که تیغ و سنان برفراخت
سر و سینهٔ خصم را خورد ساخت

و میرزا ابو القاسم بابر نیز صلای گیرودار در معرکهٔ کارزار انداخته

بیت
به تیر و کمان و بشمشیر تیز
برآورد از دشمنان رستخیز

و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد گریخته نزد میرزا ابو القاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکریان کوچ باز دهند تا او بمیان صفوف درآید آنگاه از اطراف و جوانبش درآمده نگذارند که بیرون رود دمقارن این حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم محمد بن بایسنقر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون بپیوندند و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمانفرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر بر زبان تکرار اختلاط طلب ساخته بر زبان سخن آشتی گفت که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را بدین روز کار گرفتار گردانیدی میرزا

جلوس

میرزا سلطان محمد تخت از قبول آن امر سرباز زده

میرزا سلطان محمد جواب داد که همواره در تمشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته‌اندیش بقتل برادری چنان که در
شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرمود و موکلان انتخاب را سوار ساخته بطرف روان
شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند در اثنای راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند که مهم این در گذشته است
انتخاب فرمود که بابر مروت نکرد جواب دادند که نی گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی دردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایرهٔ زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر
امید مدار کز تیغ ستم کسی نیابد زنهار — و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالی گوهر را بدار السلطنه هراة برده نزدیک پدرش میرزا بایسنقر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتفصیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیهٔ روئیت عاری گردانند تا شخصی که
مباشر این فعل شنیع بود در آن جناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورد و میل را بروجهی در پلکهایش کشید که بر مردمک دیده‌اش آسیبی نرسید هرچند مناسب
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابو القاسم بابر آن بود که جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گردانیده
و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمهٔ العفو عند الاقتدار من علو الاقدار بظهور رسانیدی اما چون سررشتهٔ اختیار در قبضهٔ قدرت کارفرمای قدر است
و وقوع خیر و شر محض تقدیر مالک الملک اکبر تو توفیق ازلی بر جمال روزگارش نتافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان رفتن میرزا ابو القاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن بنا بر مشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل کرد روی توجه بممالک فارس و
عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرموده و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرا میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین ابنای امیر فیروز شاه
بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان اعلی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالم پناه رسیده منظور نظر شفقت گردید
و موکب ظفر قرین از دار العباد یزد مفتح و سرافراز شهر بهتره شیراز خرامیده پادشاه دوست نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داد و با جوانان
ساده عذار و مه پیکران ناهید رخسار بتجرع بادهٔ خوشگوار اختیار کرده چند روز قدم از بزم انبساط بارگاه سلطنت ننهاد در آن اثنا خبر استیلای سپاه
ترکمان بر بلدهٔ ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکهٔ رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح جنپایان میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرمود و از آن جمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را با میر درویش علی تفویض نمود و ایشان از راه ری ببلاد مذکور خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایت را در مصادره و مؤاخذه
کشیدند و چون میر شیخ علی در اشتعال نایرهٔ ظلم و ستم بیشتر میکوشید طایفهٔ از اعیان ساوه بجمعی از ترکمان که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان یکبارگی
بر سر میر شیخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است رایگان بحیطهٔ تصرف امیر جهانشاه
ترکمان در آمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفهٔ از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته
متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت
و بنفس همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان باردوی نصرت نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده و در
شانزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمائه از کوشک زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هراة منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه
بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هراة در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال در مستقر جاه

و جلال نزول اجلال فرمود و بوضوح پیوست که مهم میرزا علاء الدوله بیمن شجاعت امیر پیر درویش هزاراسپی فیصل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری
شتافته چنانچه مشروح میگردد کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از
وقایع و حالات** در آن اوان که دیده ستمدیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ ماند بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدسه
رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت امیر سلطان محمود بن امیر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه
عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آن حدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری بر میان جان بستند و میرزا
علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده بین الجانبین حربی صعب
دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای در افتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه لنگر مقدسه غیاثیه متوجه دار السلطنه
هراة گشت و غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه امیر پیر درویش
در نواحی هرات رود با آن شهریار بیطالع رسیده و بیک حمله سلک جمعیتش منفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراة و سیستان گریخته از آنجا بری
شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بر وجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه رسید و دریافت
که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامیده نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران
خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی میاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از مراجعت میرزا ابو القاسم بابر
خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و کماشتگان بابری از مقاومت آن پادشاه وافر حشمت عاجز گشته روی بجانب
خراسان آوردند و در شهور سنه ۸۵۷ میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند
و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که از وی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی از وی
گرفته دیگر چیزی میطلبید تا آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزهات آنجهانی آورد و در
عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معمار همتش بوده مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب
تایید میرزا سلطان ابو سعید** میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری نقد مبالغه مبذول میفرمود که
هیچکس زیاده از آن مرتبه تصور نمینمود فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ما تحت چتر گردون سایش نور ماه و خورشید را مفقود
و نابود میپنداشت و در فیصل قضایا از جاده شریعت بموی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علماء و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجای
می آورد در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری
رسید و از حسن معدلتش مملکهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان
ممدود و مبسوط گردید نظم عدالتش بست به نیروی خویش کردن ده گرگ بیک موی میش تا در عدلش بجهان برگشاد بید بلرزید ز طوفان باد
میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه سکندر فطنت میرزا
الغ بیگ گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صبای صبی و افتتاح اشتعال نایره نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه
ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را از ابناء زمان بتکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب پرتو حسن اصحاب فطنت
و اولیاء استمداد همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا میفرمود چنانچه سابقا
مذکور میشد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمها اقامت برافراشته
بودند آنحضرت باستظهار ارغونیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیگ این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد
و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی کشیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده حبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از حبس گریخته بجانب بخارا شتافت و بحسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین در اکثر اوقات از وی
بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیق شکنجه از حوصله بخیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا
عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا القدم اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که غایت علو همت
آنخسرو عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر دار السلطنه سمرقند
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده برسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب
گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را تحت تصرف درآورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی از امرای شجاعت پناه بدان جانب فرستاد و آن طایفه در قلب زمستان عازم یسی گشته
سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سپاهی بمخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکریان
میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند در پیش نهادند و سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول
و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون گریختگان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم مصمم نموده
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید متوجه نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان
بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بمیرزا سلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه صاحب
تایید بعنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالیجاه صفوف
قتال آراسته ساختند از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا نم قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند زمین
از خون کشتگان رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه هیجا سمت تضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد
و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه پای گیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه
بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمایه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم
محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند درآیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق
عباد خواهند گشود دفع ایشان را پیش نهاد همت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرای ابو الخیر خان را که مصحوب موکب علی بودند غافل گردانید
یکسواره بدروازه تاخت و مستحفظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بگشایید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بر موجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و برج و باره شهر را مضبوط گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه نزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بیمن امداد حضرت خانی دار السلطنه آبا و اجداد بتحت تصرف اینجانب درآمد مناسب
چنان است که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابو الخیر خان
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع قواعد عدل و انصاف و خفض ابنیه جور و اعتساف قیام نمود و در قتل نواصی و ادانی و اقاصی را
در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را بسیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت
بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود [illegible]

در حضر وسفر آن پادشاه سعادت نشان بوده و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی وسبعین وثمانمائه روی بجانب عراق وآذربایجان آورده در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب بسمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبدالله اخطب در سلک وزرا سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبدالکریم سمرقندی و شرف جهان میرک عبدالرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن از جهت آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تهور میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط سنه سبع و خمسین و ثمانمائه نوبت دیگر خیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه هراة در حرکت آمد بعد از قطع منازل و مراحل بلغر یغاج چنوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بمسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امرای عظام بلوازم تفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن شخص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی معتقد بوده در ۲۲ ماه رمضان ع او نیز بسوی ملک عدم گشت روان و میرزا ابوالقاسم بابر در آن مقام بآداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال السعادة و الاقبال عزیمت قشلاق جرجان فرموده در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استرآباد از یمن مقدم خسرو بادین و داد غیرت ساخت ایوان سبع شداد گشت و آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا باخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق بنیت امضاء یورش عراق در حرکت آمد در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نمود و امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله هر دو برادر بزخم تیغ زهرآگین از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابوالقاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع این حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابوالقاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده در غره ماه رمضان سنه ۸۵۸ از معبر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در اربنک لشکر اقامت انداخت و امرای عظام را بجمع آوردن کشتیها مأمور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امرای با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر اربنک جمع آوردند و بتدریج در آمد کشتیها بسته پادشاه دین و امرا و لشکریان زمره زمره و طایفه طایفه بکشتی از آب گذشته چند روز در سالی سرای محل نصب اعلام کشورگشای گشت آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتوناک رفته مبیت شد و لشکر از رنج فرسودگی رسیده لحظه‌ای بآسودگی و در تونداک خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب تأیید رسیدند و با امرا و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ یک سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض رسانم پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را کپنک پوش گرفته ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از سر چیزی نخواهم رسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم داشت امرا از استماع این سخن درشت خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابوالقاسم بابر بعرض سپاه

و استدام

سلطان سعید

سپاه و ملاحظهٔ یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنهٔ سمرقند گردیده و در روز چهار
شنبهٔ سیم شوال بسعادت و اقبال در یک فرسخی بلدهٔ مذکور نزول اجلال فرموده قبهٔ سراپردهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از انجانب میرزا سلطان چهاردهم
ابوسعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داد و رعیت بیرون شهر را
درون آورده برج و باره را بمرتبهٔ مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابو القاسم بابر در قریهٔ خسرو منزل گزید از دلیران سپاه
خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه
تاختند و شور انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفهٔ از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر
خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی عرضهٔ تیغ و تیر گشتند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا
احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امیدست که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن
موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم مانند شیری خشمناک با نهایت دل آن عیالک روی بتسخیر شهر جمعی کثیراز
آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و
در آن نبرد از امراء بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب سپاه
از نظارهٔ آن معرکهٔ هولناک ملول گشته حصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده بمنزلگاه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز
در ظاهر سمرقند هر روز نایرهٔ قتال التهاب می‌یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون می‌تافت و در آن ایام از امراء سلطان
سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد فضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر برد و سرما سر
برآورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید
کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه میران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات
خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابوسعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت
داد و میرزا ابو القاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امراء سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد
و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنهٔ هراة در حرکت آمده در اوایل ذی الحجهٔ مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر
جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ
بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و جاریک شتافت و خطهٔ اندخود بامیر شیخ ذو النون و برادرش
امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک‌بخش قندوز و بغلان را بامیر سلطان
برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاد و در چهارم محرم معزز و مکرم ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رسید و زبان حال و قال متوطنان
آن دیار بمضمون این مقال گویا گردید بیت هزار شکر که بار دگر بصد اقبال رسید رایت شاهی بمستقر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنهٔ مازندرانیان در قلعهٔ عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر روی داد

در اوایل سنهٔ تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام کما ینبغی
مرعی نمیدارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد و بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه
با طایفهٔ از اتراک بلیاک بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایت الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت
نمود و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشهٔ شجاعت در حیز مکنت خویش ندیده و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل
مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه
حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت درگذشت و بر دست یکی از نوکران

خود گشته سرش را نزد امیر خلیل بردند و او بدار السلطنه هراة فرستاد تا بر دار اعتبار آویزان کردند و درهمین سال میرزا ابو القاسم بابر تجدید نظر التفات
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیول غال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیوساران مازندران که بفرمان میرزا بابا حسن در قلعهٔ عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از کوتوالان را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سردار و داروغهٔ قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغهٔ مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه بقوت دولت روز افزون لطیفهٔ سازند
و سعادت طالع همایون آوازهٔ فتح قلعهٔ عماد در خم ایوان سبع شداد اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و سلجور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید بساط مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران میرزا بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز بایکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستها دراز
کردند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعدهٔ عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و بقیة الطایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود معتمدی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی ست
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر بیشتر منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج ببینید بی دغدغه
بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه عزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمندها فرو گذاشته و قریب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بسلامت بیرون بردند و باقی به تیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردیده و نسبت بآن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود با میرزا بابا حسن مفوض گشت طنطنهٔ آن فتح مبین بسبب آن لطیفهٔ غیبی از ایوان کیوان درگذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
اشرف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ثور مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراتست و هشتم خانهٔ طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان اهل باب نجوم پیدا شد و از آن جهة دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر و امیر و وزیر و غنی و فقیر راه یافت و بعد از آن باندک زمانی انواع بلیات متوجه مرویان گشته نایرهٔ اصناف نکبات بر وجنات روزگار همگنان
تافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد**
و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد چون حکیم علی الاطلاق از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در ۵ شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی الرضا ابن موسی جعفر علیهم السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برد و ماه صیام در آن مقام باداء طاعات و قضاء واجبات گذرانیده و در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذی القعدة الحرام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم
ماه مذکور چهار باغ مشهد بیمن مقدم همایون غیرت فزای فضای گنبد بوقلمون گشت و روز دیگر بحمام رفته و غسل فرموده بلوازم زیارت روضهٔ
منوره رضویه قیام نموده سدهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرد و در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان برای قشلاق در بجان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش برگشاده در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

امام عالی گهر ع

و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشانرا ملامت میفرمود لاجرم امرا اعظام بصلح و صفا راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ منورهٔ قدوهٔ خاندان پیغمبر آخر الزمانی درآمدند و لوازم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر نسبت بیکدیگر بدنیندیشند و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع که آشتی همه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحهٔ امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی خوارهٔ جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب شراب تائب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکوروی نزدیک بپادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده بیدرنگی خواندن ترجیعی آغاز نمود و آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بندش این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون ذره نیست پیش اهل جنون خواطر اصاغر و اکابر از ملاحظهٔ معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش تخمیناً به پنجاه میرسید بغایت محزون گردیده و درویش بعد از اتمام آن شعر بدایت نظام از نظرها غایب شد چنانچه ملازمان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل شتا مانند ایام بهجت و نشاط ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابوالقاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عزم النگ رادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آق شنقار که شهریار عالیمقدار را بچنگال او اهتمام بسیار بود شکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه ز می کردم و آمد بهار ساقیا توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را به بسط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای بادهٔ ارغوانی و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار درکشید و در صباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در حین نشاط و کامرانی از چهار باغ مشهد در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج سمت تغییر پذیرفت و بر بعضی از امرا غضب کرده برخواست و بحرم درآمده و در چاشتگاه چهار روز روز حیاتش بسر آمد و آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و نیر آسمان سلطنت و استقلال از اوج عزت و اقبال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهدهٔ این حال امیر و وزیر صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند سیلاب خون از فوارهٔ دیدها چون رود جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت ز ابر مداری ز باران اندوه فرو بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرا عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداختند و جسد مطهرش را گنبدی که در جنب روضهٔ منورهٔ رضویه علیه السلام والتحیة واقعست مدفون ساختند اطبا در آن احساس سمی از سموم میکردند و اکثر ارباب فراست انتقال قرب جوار امام ثامن علیه السلام را برین مدعا دلیل می آوردند جناب بلاغت شعار مولانا عبدالقهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان نماند کی چنان خورشید پنهان در خوراست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پراست چرخ از غمش جگر با چاک شد دیدها از اشک و دامن پر دراست این چه حالست و چه تاریخست گفت موت سلطان مؤید بابراست و میرزا ابوالقاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد و اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز ذکر شمهٔ از احوال مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن پادشاه باذل از جملهٔ اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابوالقاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزادهٔ شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت در وقتی که از راه هرمز بمکهٔ مبارکه میرفته در منزل مونجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بر روی ظاهر بوده چنانکه پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می نشانده تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینموده سلسلهٔ شیخ بهاء الدین عمر بسلسلهٔ مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله مانند او کسی بر سجادهٔ تقوی ننشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان خاقان والا گهر میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت جنت رتبت حضرت خیر الانام علیه الصلوة

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمده جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا قطب الدین خمیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرح و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه مکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود اصحاب جهة عارضه مذکوره تکلیف افطار کردند قبول ننمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب محفهٔ شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز بگذشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی درا توقف که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده بودم از آن جهة زود برفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در پنجم ربیع الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمائه در قریه جغاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر همان روز که این خبر شنود بقریه مذکوره رفته ولد آنحضرت شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و بیشتر از برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه عالیجاه از باره کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی مسود این اوراق سید برهان الدین خاوند شاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گذارد مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر آن مزار عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب ملاذ الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد بقوم امامی امام ده و دو زماه وفات نبی ز دار القضا شد بدار السلام بجای نبی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام **مولانا سعد الدین الکاشغری** در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نموده اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود و بالاخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفاء مولانا نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده میامنش را روشن گردانید و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید و در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعه بر زبانش گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر ساختند من بنا بر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بدو روز فی یوم الاربعاء سادس جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین محمد عرب مردی درویش وش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را باغراض دنیویه کمتری آلوده تا آثار پاست دوست میداشت و چون میرزا بابر بوی التفات نمی کرد پیوسته سخنان فریبنده بنقش محبت میرزا علاء الدوله بر صحیفه خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه سید عبد الله نامی از جانب لرستان در شیوه سپاهیان بدار السلطنه هراة رسید و با جناب مولوی در هواداری میرزا علاء الدوله همداستان گردید مقارن آنحال داروغگان هراة شخصی را گرفته پیش میرزا بابر آوردند که بطریق تجسس از نزد میرزا علاء الدوله آمده بود و بگذشت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنا بر آن میرزا بابر سید را بانجوی فرستاد و جناب مولوی را بسیستان گسیل کرد و جاسوس را بکشت و مولانا محمد هم در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ز احوال شه جز شه آگاه نیست **قاضی عبد الوهاب مشهدی** از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی بدارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تاملی کرده بهمان صنعت جواب داد که برآید یارب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزراء میرزا بابر اعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم وزیری کز برای مسندش زیبد که هر روزی قضای چرخ دیوانگه شود خورشید قالیچه اگر مقدار گردم موکبش دانه فلک سازد ز ماه چارده زرین نهندش نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل بن محمود بالیچه **مولانا جلال الدین ابو یزید پورانی** پیوسته باداء وظایف

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطهٔ رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع باویسی کردی بنفس خود با او ملاقات نمودی و نقش خیر خواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهت آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده است و گفته است که هرگاه مرا مشکلی پیش می آمدی بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رجوع میکردم تا آن مشکل آسان میشد و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در قریهٔ پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد مظهر السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز نمود خواجه شمس الدین محمد کوسوی از اولاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما صحبت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق مشغولی مینمود و بر سر منبر ببیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا جلال الدین ابویزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در ضمیر منیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان ابوسعید در جمعه اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد و سلطان سعید از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورد و گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا دل این عزیز از جای دیگر پر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این قطعه نظم فرمود نظم

شیخ اکمل قدوهٔ اهل کمال که بود اهل صورت را معنی رهنمون
خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون
ساخت جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطهٔ امکان برون
چرخ دون چون پایهٔ قدرش نمود سال تاریخش ببرس از چرخ دون

مولانا شمس الدین محمد اسد بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع و ستین و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش در کارزگاه در پایان قبر مطهر حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقعست شیخ آذری اسفراینی از مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت طریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آن دیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق احترام مسلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت ابا کرده این بیت در سلک نظم آورد بیت

من ترک هند و حیفه چیپال گفته ام با دو بروت جو نه بیکو بنجرم

وازآنجا باسفراین شتافته باداء طاعات و عبادات مشغول گردید وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار از منشآت شیخ آذریست و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابنای روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک شعرا مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت

جهان که حجرهٔ شش طاق و خانهٔ دو در است زچار رکن بساطش فغان الحذر است

و مولانا طوطی مداوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهت ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم

فصیح زمان طوطی آن شاعری که بودش ز بکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس

سید غیاث الدین فضل الله رادکانی بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و اماثل ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سر آمد افاضل دوران میبود

پیر آمده

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته بمزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی وفاتش در روز یکشنبه ۲۲ جمادی الاخری سنه ۸ در هراة روی نمود و بگورستان مصرح در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید کمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد و در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام را در نظم ابیات از آن قصیده حکیم انوری که ع چون مراد خویشتن را ملک دی کردم قیاس گفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده مشتمل است بر مدح میرزا علاء الدوله و مطلعش اینست بیت شاهد اجلال رای ملک او بنمود لباس بلک اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا بهزار اسپی در بلخ مقیم بود و بعد از آن از عالم انتقال نمود **مولانا نسیمی** از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهره تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت بنابران این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت یکروز بمدح شاه پاکیزه سرشت نسیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا نسیمی نیشاپوری الاصل بود و بواسطه علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا نسیمی بیست من خرما میتواند خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما برداشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاقا در آن روز مولانا را ضعفی بود و تکیه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرماها را نزدیک بفراش من بنهید تا ببینیم که کار بکجا میرسد و چون بموجب فرموده عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه از آن دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی دانه گفتند هیچکس خرما با دانه نمیخورد گفت من همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشتر دان درویشی پاکیزه روزگار لطیف گفتار بود و بعد از آن زمستان که میرزا ابو القاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات و عنایات بسیار یافت درویش منصور بصفت تقوی و پرهیزکاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفه خاطر می نگاشت در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم التصوف سند بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض ده رساله تالیف کرد و در جواب قصیده مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت پس دو دیدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای اصل کار از جمله منظومات درویش منصور این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بجود نتوان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد چو بی قبول ممکن نبود آن را که قبول کرد رد نتوان کرد

ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود

در همان روز که آفتاب زندگانی میرزا ابو القاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهة بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخزاده پیر قوام که بعالی منصب سرافراز بود به مصلحت استدعای میرزا معز الدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر بجانب هراة نهضت فرموده در اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردنکشی دارد و سر بحلقه مطاوعت کسی در نمی آرد و آنحضرت قاصد امیر حسین علی آمده عرضه داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید میر حسن داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از محبس بیرون جسته بخانه احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی را از مشهد شنیده بکنار آب خرامیده و لشکر فراوان بر وی مجتمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغه خواطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود و سادات و قضاة و صدور و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و داغ مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایره ظلم و عدوان بر وجنات حال برویان تافت بتبدیل انتقال آنکه امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و بیباکی موصوف بود و از سایر امرا بازیادتی حشمت و مکنت ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهة محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که برسم سر شمار مبلغی کلی از متوطنان ان دیار بستانند شهر را دو بخش کرده تحصیلات نوشتند یک قسم بمحصلی ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در هفتم جمادی الاخری محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آن حال خواجه کلال زرکش و خواجه علی میر خواجه در دیوان میرزا شاه

قصیده که در جواب

میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایت کرده اولاً از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیاً آنچه برسم سرشمار گرفته بودند بر دیناری را
ده دینار جمع نموده بتحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد رعایای بیچاره را گرفته بستند و هر چه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه متعذر بود مردم بستدند
دود جان سوز از دودمانها برآمد و نایرهٔ جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پردهٔ اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا ناپدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان
درگذشتند عورات مستورات سر باکشاده و موها باد داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی تأیید از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متأثر نگردید اما بعد از آن ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء پادشاه عطابخش دستگیری در
ماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود مشئوم امیر شیخ ابوسعید برآورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر رفع شیخ ابوسعید بداختر کمر بسته درا
جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بدرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سرشمار هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هر چه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هر جا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیخ حاجی متفق
گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود بمرافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد
و امیر شیر حاجی با خلقی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واقع است
بشیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ محاربه ملتهب گردید خرمن زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از متابعان امیر شیر حاجی سرش از بدن
جدا گردانیده بدروازهٔ ملک برده عبرة للناظرین ساخت و برادر و نوکران آن بداختر هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم اینچنین است مدام و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که ازدحام تمام در ظل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده باتفاق امرا و مونلیان همت عالی نهمت بر تسخیر دار السلطنه هراة بسته بنابر آن امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرای ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد یابد تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه را که در سلک نوکران عتبهٔ آن عفیفه
انتظام داشت جهت تمشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمرهٔ از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی گردانیدند
که شدت مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزندش میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و وفور اخلاص و
دولتخواهی امرای ترخانی نسبت با آن ستر عظمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشتهٔ اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنابر آن امیر
شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرای ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانهٔ جانقی ایشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه تون گشت
زیرا که برادرش امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند و امیر اویس که
کاردی در دست داشت و گوشت ریزه میکرد بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کاردی بر شکمش زد و امیر شیر حاجی بروی در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و حسن ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمد و در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دوچار خورده قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد سیاه از آن فتنه جان بکنار کشیدند در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض داشتند گردانیدند
و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا را
فرمود که در مدرسهٔ حضرت خاقان سعید که در برابر انقلعه است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دار السلطنه هراة است بنابر آن امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برد و هراة از وجود

امرا و ارکان دولت بابری عاری ماند قاضی قطب الدین احمد الامامی باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا قلعهٔ شهر را مضبوط ساخت و مستحفظان بر دروازها گماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حدّ خود فراتر ننهد ع تا ببینیم که من بعد چه خواهد بودن

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی

چون مشیّت حضرت احدیّت عظم سلطانه مقتضی آن شد که بر طبق کلمهٔ گرامی و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شادی آرایش یابد و پرتو انوار خلّت و اجتبا از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره و فتن مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بیحساب در ظل لوای جهانگشای آنحضرت و صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ سیره تو روان گشت و اقتضاء قضا و اعدیت بساط جمعیت بابر میرزا در نوشت در نصف النهار همان روز میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بکامشی اعدا روان فرمود زمرهٔ از آن طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی طغائی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل برادر حاجی عبد الله را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا گوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نامبردگان بقتل رسیدند و فرقه که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده دست بتیغ و سنان یازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار سیره تو درآمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان بر گشاده قدم بر سریر سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی

شاهی که بعدل دستگیر ملکست / چون دولت بخت ناگزیر ملکست
بنشست چو بر سریر شاهنشاهی / تاریخ جلوس بر سریر ملکست

و میرزا سلطان ابراهیم همت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغکی شهر را بامیر قرا بهادر که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود و بعد از استخلاص زر و لشکر و مال و جهات بتاریخ اواسط شعبان سنه مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد سیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدسه جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود دل گرفته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوسته و معتقد و مؤاخذ شده در ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و ایضاً میر حسب که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود و میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی بر افراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزادهٔ رزمجوی بهم رسیده تسویهٔ صفوف بر دوختند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته میمنه و میسرهٔ مخالف را گریزانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با بردلان قول متوجه دشمنان شده کمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت بینهایت گرفته دشمنان را کالمنثی کرد از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود بفتح و نصرت مخصوص گردیده و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت وقت نصف النهار همین روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورده نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفوز و نجاح موکب همایون در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان ابو سعید در ابتدای جلوس بتخت سمرقند بواسطهٔ همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن خبر

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر اندا عیه عزیمت ارو یا دپذیرفت دران اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاده عرضه داشت
کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده سلطان
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تائید از آب آمویه عبور کرده و بسرعت برق
و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورده و در روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان به پشت قریهٔ سافلمان رسیده قبهٔ خیمه و بارگاه باوج مهر و
ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید آنجماعت بعدم استعجال پادشاه سود خصال را استقبال نموده و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده زبان
بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعه اختیار الدین مولانا احمد یساول و داروغهٔ هراة قرابها در نخست میخواستند که شهر را مضبوط کردانند عاقبت بر حسب
اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق بشهرستان آسمان در آمده قدم بر
اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را بمقدم همایون زیب و زینت داد و در تخت
سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوایف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و ستمگری
مرتفع گردانید و بهمان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد یساول فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نموده وعدهٔ عنایت و رعایت
فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آوردن مجالست که کفران نعمت جایز دارم و سالک
طریق خیانت گشته قلعه را بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب جدال
بر روی خصم نخواهم گشاد سلطان سعید از شنیدن این جواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات فرموده
باغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از اساطین پایهٔ سریر سلطنت
مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزش بتقدیم رسانیدند اما چون تحصن از کمال استواری عزیمت قلعهٔ شهر دو ارا بستند و در آن
زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصار داری مشحون بود فایده بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام مدافعه
و مقاتله در نگذشت درین اثنا جمعی از مفسدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بخدمت علیه مهد علیا
گوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده بازمیگردند و ایضا ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعهٔ تیره تو رفته بود باز آمده
عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که گوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید
بنابرین دو مقدمه میرزا سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن بلقیس زمان فرمان داد و این واقعهٔ شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت
آن پادشاه ستوده خصال ظهور نمود و گوهرشاد آغا بصفت عفت و بصفت اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعهٔ مبرات
میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسهٔ رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف
ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها العفة بعد از حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعهٔ تیره تو را
بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و هم دران ایام دران حصار امری در غایت غرابت
روی نمود کیفیت واقعه آنکه یساقی مجهول بیرکه نام روزی نماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب آنجا باشد
ملتمس مبذول افتاده به تیره تو در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان
تیغ جرات آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و بیرکه قلعه را مضبوط ساخته نام پهلوانی بر آورد سلطان سعید از
انکه شرح این قضیه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید در نهم شوال عنان بصرف ماوراء
النهر کردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ بمیرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ مخالفت
در میدان جلادت میتاخت باز خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود
و میرزا سلطان ابو سعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود اما میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنحضرت خبر یافت چند شبانه روز نقارهٔ شادیانه زده امیر احمد ترخان را بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا کمال مرحمت و معدلت بتقدیم رسانیده دوحهٔ آمال و امانی را که از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و عید اضحی جهة ترویح مهد علیا ضیافات کلان و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نمود و بساط تعزیت ممهد گردانید

ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان

ارقام عنبرین فام فضلای عظام شمایم عنبر مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه محمود از معرکه میرزا ابراهیم انهزام یافت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آن دیار امیر بابا حسن بنسبت بشاهزاده خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم از جمعیت ایشان مطلع شده از راه نسا و باورد رایت نهضت بدان طرف برافراخت و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عمزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذربایجان بعقبهٔ صندوق شکن رسید سبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدان صوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از تحکمات امیر بابا حسن تنگ آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهان گشا سایهٔ وصول بر حدود این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد بأحسن وجهی طالع میگردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام آرزو ساحت تسخیر آن ممالک میپیمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جا داده بنیت نزهت پادشاه بسعادت قرین شتابنده شد بسوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ صندوق شکن بگذشت و آن خبر نزد میرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر بابا حسن عنان بکران بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را باور نکرد و قریب اعدا حمل نموده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک فرسخی استراباد رسید و هرچند امرا از نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه بتحقیق پیوندد بسمع رضا نشنید و از آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منغلای پیش فرستاد چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسر پنجهٔ قدرت سلک جمعیت خراسانیان را از هم بگسیختند نظم چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین قراولان از آن جمع گردون شتاب رمیدند چون سایه از آفتاب در آن اثنا میرزا ابراهیم با دلی از بیم دو نیم به منغلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست اضطرار عنان به بیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر بر تیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان را اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سعادت خاوندشاه از جملهٔ مردمی بودند که در آن معرکه کشته گشتند و امیر ابوسعید میرم پسر دیگر امیر سید خواجه را زنده نزد میرزا جهانشاه بردند و حسب الحکم او را بقتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمایه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر لحظهٔ در هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز بخیابان در آمد قلندری از دکانچه برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اگر یک یورش دیگر بکنی تخم چغتای از عالم بر می افتد القصه امیر احمد ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاهزاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و استران قطار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و امتعهٔ نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آورده نوبت دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد یساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض استسعاد یافت و چون خدمت مولوی با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابوسعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بمجالسش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنابر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار خلاف نمود و هرچند احمد ترخان جهة خواهی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی

بجائی نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار با اختیار
بتصرف او باز گذاشت **ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله به**
دار السلطنه هراة بعد از مدت مدید چون میرزا سلطان ابراهیم در بلده هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت
مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابوسعید اساس موافقت را موکد سازد و وصلت نموده بنیاد مخالفت بر اندازد و برای سرانجام این کار قرعه
اختیار بنام سه بزرگوار بر آمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد کوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد اعلی مسود
اوراق است و امیر غیاث الدین کنجکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر بخدمتکاری آن سه بزرگ
عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب وصلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید آن کلمات
را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی وصلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذولست مشروط بآنکه دار
السلطنه هراة بتصرف اینجانب باز گذارد و مرو ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد در عوض متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک
دارد و سخن برین قرار یافته مخادیم عظام مشمول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه از میرزا سلطان ابوسعید شنیده بودند بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف و ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی
نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بقبضه اقتدار در آورده بود و میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم
در دار السلطنه هراة نشسته سر بدیگری فرو دنمی آورد و مولانا احمد سیاول قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخته تمامی سلاطین را معدوم میشمرد و میرزا سلطان
سنجر در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در طوس نقش استقلال بر لوح خیال مینگاشت و پیر کته مغول قلعه تیره تو را مضبوط ساخته بود و امیر عبد الله پیر زاده
محافظت حصار سرخس مینمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خبوشان
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه مبین می گردد که در آن اوان که از دست
برد سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان بر افراشت روزی چند در ان کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت
قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد در آمد
و قاصدی جهة بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاهزاده اظهار نشاط و انبساط فرموده چنان بهجت آمیز پیغام داد و تحف شایسته ارسال
نمود اما بحکم الملک عقیم ضمنا از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلده هراة گشته چون بمقصد نزدیک رسید میرزا ابراهیم مراسم
استقبال استعجال نمود و در کنار آب نجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن کرده مضمون این مقال بر زبان آورد که بیت لله الحمد که بعد
سفر دور و دراز شده ام بار دگر دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور نمود ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم تکریم
و اجب التعظیمات بتقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب مصالح
ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در تخت بلک توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران بر آساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه منتصف جمادی الاخری سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بقریه سافسلمان رسید سادات و قضات
و موالی و اهالی استقبال موکب همایون نموده شرایط نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهة تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون رفتند
که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه
خیابان در آمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برد و مراسم زیارت جده بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید بساط عیش
و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان ببک بر خواستند بزم عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه گیتی افروز بمساعدت بخت فیروز چند روز
همدم جام مدام و همنفس خوبان گل اندام بسر برد و حظی تمام از زندگانی برداشت و هنوز از ان کار بانصرام نپرداخته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده

واجب التعظیم

رایت هزیمت برافراشت؛ بیت: بهر جام مرا دراکه بر دست نهی / گردون ز حسد خسی دران اندازد **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چندگاه ولایت اسفراین را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید بالشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان هزیمت بصوب کوهستان غور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بصدد درود وداع وداع سلطنت کرده در غرهٔ شعبان سنهٔ اثنین و ثمانمائه روی باردوی بسپر آورد و پس از فرار آنجناب کافهٔ ساکنان بلدهٔ هراة از سادات و علما تا فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهدهٔ شرح آن بیرون نمی تواند آمد و رنود و اوباش هر بقعه دست بغارت و تاراج برآوردند که قلم دو زبان متکفل تقریر آن نمی تواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر پیرزاد بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داد و بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایهٔ وصول بر باغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد یساول روزی چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر باامان بیرون آمد و ملحوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان کماینبغی قیام نمود و با معتبران شهر و حکام خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند الکای کهدستان که در شرقی هراتست مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت مکنت و شوکت آن خسرو صاحب حشمت از ایوان کیوان درگذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة** دران اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان بمنزل گرندیه و پسر در غور بالا خیمهٔ اقامت منصوب کرد دران اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراهبادر که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برد و تمامی جهات او را در عرصهٔ نهب و تاراج آورد و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده سخنان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراهبادر که غلام منست غبار نقار بر حاشیهٔ ضمیر انور نشسته بود بنابر این سبب بدو رسید و بدین جهة میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یگانگی به عداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امرا و رعایا از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم اضطرار نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفهٔ از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نقب کشیده میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب ساغرو تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آن معنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد باردوی پادشاه ترکمان رفت و میرزا جهانشاه در روز عید اضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و بزبان تلطف و تفقد استمالت داده دقیقهٔ از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هژدهم همان ماه میرزا پیر بداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس حکومت مینمود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطهٔ دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید **گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه و اتفاق میان آن دو پادشاه عالیجاه** چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت بالشکری که محاسب وهم و خیال از استیفاء اعداد ابطال و رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی ساحت بیان کمیت آن بعجز و قصور اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبهٔ بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه درگذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت و اغا

وستین

مرمت

و آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظهٔ خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا در روز عید اضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطار از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب تائید سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بر سنن سلاطین ذوی الاقتدار بایلچیان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهة تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول معسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده درباب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز برزبان رانده میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرموده میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از الکای کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر انتما ارتفاع داد و در تضاعیف این حالات احمد ترخان باتفاق بعضی از قراتبان از میرزا ابراهیم روی گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه جمجاه میرزا شاهرخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر میرغیاث بولایت هراة رود در آمد و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت از درون او زبانه زدن گرفت و مستعد جنگ و جدال گشته میرزا پیربداق را که ارشد اولادش بود برسم منقلای از پیش روان فرموده خود نیز از عقب شتافته در قریهٔ یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیربداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفهٔ از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال بپایهٔ سریر پدر رسیده کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آنحال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکر جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بهمگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهة تفصیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید می‌یابد که بمملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی بازگذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران بازدارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریهٔ یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل ماه صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة و پایان قریهٔ مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر سید مزید ارغون و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند

گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی

چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیدهٔ دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بلکه هزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود بهمعنان جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر والظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضاة و علما و اکابر و اعیان که برسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید سعادت بهجت غیرت افزای فضای ریاض جنت گشت و قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری نهاده صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان در گذشت از غایت حرص بادخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی نماز روز جمعه بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه بمیامن القاب آنحضرت و عالیجناب تبارکی بلندآوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرمانده کامیاب پر زیب و زینت آمد نظم

ما همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد
مهر از مهرش دهان سکه پر زر میکند
منبری کز خطبهٔ القاب او زینت گرفت
مشتری گوهر نثار فرق منبر میکند

و چون در آن سال بواسطهٔ عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دوران نقصانی فراوان بغلات و حبوبات ولایات خراسان راه یافته بود در زمستان سنهٔ مذکوره در بلدهٔ هراة و توابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بسیار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاوید نهادند و سلطان سعید چون حال
بدان منوال دید رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراءالنهر فرستاد و بدست لطف و امتنان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان سعید خبر یافتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال
داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان
سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بحکم موهبت حضرت آله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان محمد
تمور تاش با سپاهی جویایان پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا
علاءالدوله و پسرش میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت
و بهادری ظاهر ساختند و در اثر زور برانغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان نگران باز نکشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و
سلطان سعید بعد از گریز برانغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشیده و شبدیز گردون شتاب را مهمیز
پهلوانی تیز ساخته آثار روز رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون تا سر سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه چو بالابلندان بیرحم دل رسوم تطاول
بجای آورد نظم چون ریزی روان شد تیر دلدوز دلی بجست و جانی میستد مرد مبارز تشنه شمشیر گشته چون آشامی از خود سیر گشته و هنوز
ساعتی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر با ماهچه لوای کشورگشای سلطان سعید مقارنه نمود میرزا علاءالدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر
گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید را الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک خراسان
و ماوراءالنهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتکامشی میرزا علاءالدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مزینان سبزوار گریخته بودند مامور گردانیده
بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاءالدوله و میرزا
ابراهیم از مزینان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر کن فیکون بمستقر دولت و اقبال تشریف برد و
عیدگاه دارالسلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنای راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد **ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد**
و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد از ریاض حکایات سابقه شمایم این خبر بمشام جان مستفیدان اخبار سالفه میرسد که
هر که بجهة تدبیر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه عدم و
اضعاف قرات و ظهور انواع حادثات پرتو اندیشه هیچیک از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نتافت تا درین اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر
از مهم ولایات مملکت خراسان فارغ ساخته کمند همت بر کنگره تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
الحکیم حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین از نظر احتیاط در آوردند و فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمع منکوب
باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری مقالید عنایت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد تیسیر پذیر نیست و بر استعمال تیغ و تیر فایده
مترتب نشود علم مراجعت برافراشتند و آن جماعت که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روزافزون سعید
نیل نکبت گرد و دست کینه گذار خاک ادبار بر مفارق هر که غدار ریزد و بمجرد آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه اندیشناک
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و هر که نسبت بمتابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانیدند و بقیة السیف از وی متوهم شدند و صبحی باشتعال تیغها
آخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثلث
و ستین و ثمانمائة دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بجد و دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از آن ولایت سپاهی بهم رسانید و عنان

عنان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هرچند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند سلطان ابوسعید بموجب فرمان واجب الاذعان لولد فتحات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و هم درین سال فرخنده متعال سلطان ابوسعید را پسری عنایت فرمود و چون آن مولود عاقبت محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان ستوده خصال امیر علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل میرزا بابا حسن مشهد ضبط آن بود بتقدیم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد را با زمین قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از سپاه میرزا جهانشاه بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان او و امیر خلیل هندو که حاکم کابل میرزا بابر بود دست داد شربت شهادت چشید و همدران معرکه شهزاده میر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید **گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندو که در وادی عصیان** فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات آینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۲ فوجی از سپاه پادشاه مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان ابوسعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابوالغازی سلطان حسین میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را بازگذاشت و رایت عزیمت بصوب اتراق برافراشت و سلطان ابوسعید روزی چند در خطه جرجان بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت موکب همایون امیر خلیل هندو که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابوالقاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت مینمود بنابر دغدغه که از سلطان ابوسعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه نیمروز علم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان ابوسعید در شهر حاکم بود و امیر نظیر داروغه باتفاق سادات و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان بکمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار و ادعیه مردم پرهیزکار را بطرف صاعد بود و چون نکوهی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه قطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب عسکر او انداخت و مطالعه آن ابیات امیر خلیل و حاضران مجلس او را بغایت منفعل ساخت قطعه اینست که قطعه یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر سر باختن بود هر روز روزه در دسر ما و خود مده عیدی بیا که وقت قبق باختن بود القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت بتسخیر هراة آورده مردم او بکمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق بلند گذشتند و رخنه کردن برج و باره مشغول گشتند و نزدیک بآن رسید که بر شهر استیلا یابند و هرویان بعد از ادای نماز جمعه بهیأت اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را با خاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکریان سیستان متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب فرار گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان ابوسعید در وقت مراجعت از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود و از پی آنکه سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال رسید و در باره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل نگردانند بازنگردند و امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشید و روی نیاز بآستان خلافت آشیان آورده در نواحی اسفزار بامیر کریمداد که متوجه دفع شر او شده بود دوچار خورد و امیر کریمداد بنابر سبق محبتی که با امیر خلیل داشت بطریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و او را همراه بسپاه گاه جهان پناه برده سلطان ابوسعید رقم عفو و بخشش بر جراید جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بممالک موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در بلدهٔ استراباد** در اوایل سنه هشتصد و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان سعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت یکبار در دریای قلزم در خانهٔ ملک بیتون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۱۲ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا خاک سپردند و صبیّهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنا بر آن سلطان سعادت نشان در هشتم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روانشد و میرزا محمد جوکی بمجرد شنیدن توجه لوای کشورکشای سلوک طریق فرار اختیار کرد و بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید همعنان نصرت و تائید از جیحون گذشته بدار السلطنهٔ سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت و بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار ملازمان موکب نصرت شعار بافروختن آتش پیکار اشتغال نمودند و مدتی از وقت دمیدن فلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول بودند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر طبق مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل اغون و امیر سید مراد را جهة ضبط حدود آن مملکت روان فرمود و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان در آمده بجانب نیشاپور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از تحقیق عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان هزیمت بجانب دار السلطنهٔ هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر در آورده اسباب قلعه داری بأکمل وجهی مرتب ساختند و میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال از کانون درون مردم بیرون و درون تافت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة شنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته تا حدود میمنه و فاریاب عنان بکران بازکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سنگی باستقبال آن پادشاه ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خوارزم خانه پیش آمد و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان بکران بصوب آواق گردانید و سلطان سعید گل افشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشته و در آن ولا امیر خلیل هندوکه بجزای اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده بعد و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و اضمحلال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود مجسّم گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید و چند نوبت امثال این صورت از حرکات و سکناتش بابلغ وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظهٔ آنکه شاید از بادیهٔ نفاق بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق آید در تفتیش افزود و امثال این معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین شتافتند قصد کرد که نتیجهٔ ضمیر خود را بظهور رساند بنا بر آن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب یاغی نهضت فرمایند آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور کجا شده که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنا برین اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرا عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را ببهانهٔ کنکاش بچکی خانهٔ همایون برده بمکافات بقتل آوردند و پسرانش را نیز در همان روز از عقب پدر روانه کردند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان بمیرزا سلطان محمود تفویض نموده رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرمود و در ۲۲ ربیع الآخر سنه ۸۶۶ باغ سعید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید و هم در آن ایام سلطان آفتاب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی ببهانهٔ تخریج بنه لشکر و نامیرزا را ضرر بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده نایرهٔ غضب پادشاهانه اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان اندازند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان بران در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان واجب الاذعان قیام نمودند و پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده زر لشکر و نامیردار از متوطنان هراة و بلوکات و ولایات نطلبند و نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل کرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطهٔ تقصیر و تصرف بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان غش میکند

گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع دوران

چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران باز گشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب و متواتر ایلچیان از ماوراءالنهر بدرگاه عالمپناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابران رای جهان گشای سقیای نهال اقبال شاه زاده را مطمح نظر همت گردانیده در ۲۷ جمادی الاولی از دارالسلطنه هراة بصوب ماوراءالنهر نهضت نمود و چون قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایهٔ وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابر آن جمعی از امرا و لشکریان را بساختن کوب مامور ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراءالنهر تشریف داشت در بلدان خراسان خصوصاً دارالسلطنه هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و وبا طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساختند و در اوایل سنهٔ سبع و ستین و ثمانمائه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بعزم محاصرهٔ شاهرخیه خرامید و عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب بیکسال فتح میسر نشد بعد از آن کار بر اهالی حصار باضطرار انجامیده ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبیدالله قدس سره فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت انتما درخواست نماید و خواجه ملتمس شاهزاده را مبذول داشته باردوی سلطان سعید تشریف برد و جهة متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت دربارهٔ شاهزاده اظهار لطف و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در عین کامرانی در باغ سفید نزول اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاهزاده در انحصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بملک عقبی آورد و چون مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود بنفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان گشت و صاحب عظام خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا پیر دفتری که متکفل کرده بودند عرض فرمودند سلطان سعید مهمات وزراء عظام را نپسندیده رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت الله رسید نسبت بخواجه شمس الدین محمد سخنی تقریرآمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی گرفته‌ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هرچه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول گردانیدم زیرا که گاهی وزیر الغضب من گرفتار میکردند و بسبب خدمتها که از تو صدور یافته نمیخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن شنید زانو زده و انگشتری از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده باز گشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول نشده است و در سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو قشلاق نماید و تواجیان بموجب فرمان جار بامرا و لشکریان رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد و شاهزادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دارالسلطنه هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در قصبهٔ پنج ده توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در ضمان عنایت

مقابل ۳

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار که زمان استواء اللیل والنهار است مانند خورشید فایض الانوار بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در نوزدهم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده بتجدید ابواب عدل و رعیت پروری برگشود و در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از نهج اعتدال بمقام اعتلال شتافت و چون بعنایت حکیم علی الاطلاق عظم شانه صحت یافت مال سر درخت را در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحه آمال و آمانی طوایف انسانی که شجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء نضارت یافته سر باوج ثریا کشید و هم درین سال از فیض سحاب عنایت و آب متعال در چمن دولت و اقبال گلی نو شکفت و غنچه مراد پادشاه بشکوه خصال از دیگر ابنا صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده بمیرزا بایسنقر موسوم گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب در باره سایر شاهزادگان سنت ختان بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز برافراختن چهار طاق کرده آن روضه بهشت آئین را بقعهای رفیع و ایوانهای وسیع که مزین بود بدیبای روم و زربفت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه خود تعبیه بدیع ترتیب کرده نقد هنر خویش بر طبق عرض نهادند و در آن سال مهندسان جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت ذهن و دقت طبع امور عجیبه ظاهر مینمودند از آنجمله خواجه علی آرزه گر اصفهانی در یک شیشه سی و دو جماعت محترفه صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش موجود بند بحیز ظهور آورد چنانچه سی و دو دکان و کارخانه گشوده هر پیشه وری بمهمی که مخصوص او بود مشغولی مینمود و بعضی از آن صور که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند مثل خیاط و نداف و نجار و حداد بهیاتی جنبش ایشان مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آئینه خیال صورتی از آن زیباتر نمی نمود سلطان سعید چون آن تعبیه غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته در باره آن نادره دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته شد شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده اندوه از روی دل خاص و عام برگشاد ساقیان سیمین ساق مجالس انس را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و ساغرهای مالامال پیران چنگ پشت را سرمست ساخته لباس ایام جوانی پوشانیدند چون انسال از آن عتبه علیه همایون را طمطمه گونا گون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند و از اوایل شوال تا روز جمعه پنجم ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا مسرور بعیش و نشاط بودند و در آن روز طوی بزرگ بوقوع انجامیده شاهزادگان عظام بآئین دین اسلام مختون گشتند آنگاه پادشاه بجاه پرتو اهتمام بر سرانجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی مقام بساط لهو و طرب در نوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة اوقات همایون را بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر بار نخواهد آمد کفشار

در حرم سرای ۳

در بیان شمه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیر بداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

از مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق نیر این اخبار عرصه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا احمد بن بایسنغر از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل درخت زندگانی آن نهال گلشن کامرانی را در منزل جنیاران از پای درآورد ماهچه لوای جهانگشای میرزا مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسیده تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و گرجستان آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت حکم و نشان او نمودند و شرایط فرمان برداری و لوازم خراج گذاری بجای آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن امیر قراعثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهانشاه طریق اطاعت سلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفه خیال مینگاشت و این معنی بر خاطر میرزا جهانشاه گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بقاع امیر حسن بیگ پیکر آن مراد بر وجه

مدتها چهره نمی‌گشود در خلال آن احوال از پس پردهٔ تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال طوطی کلک شیرین مقال بر این منوال رقم میفرماید که میرزا پیربداق که اشجع و ارشد اولاد میرزا جهانشاه بود و بنیابت پدر در ولایت فارس
در غایت اقتدار حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه ع در خراسان بصلح انجامید از راه طبس و یزد بشیراز باز گشت و بخیالات
باطل و تصورات بیحاصل از مقام اخلاص و متابعت پدر درگذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مأمور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداد و مطلقا پای از
طریق عناد بجادهٔ صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والدهٔ میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی النصیحت گرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود امیرزاده یوسف عنایت
عروس ۲ فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی عراق عرب را معمور ساخت اما خیال وصال ملک شیراز اصلا از دماغ
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حواشی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل را
شعار خود میساخت و بوسیلهٔ رسل و رسایل بنصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجائی نمیرسید و آن شاهزادهٔ خویشتن دار خود را از مقام خلاف و شقاق
نمیکشانید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار بظاهر دار السلام بغداد شتافت و میرزا
پیربداق برج و بارهٔ شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع بثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنا بر متانت دار السلام و شجاعت اتباع
شاهزاده و بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام جنگ میکردند و میرزا
پیربداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی نهفت
و قحط و غلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی تره نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازه‌ها باز گشادند و گرسنگان محصور بفرح و سرور موفور روی باردوی میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان میبرد که پدر دربارهٔ او قصدی نیندیشد و بعد از آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مأمور گردانید و ایشان یکبارگاه بارو بیهای بسته بسر شاهزاده رسیده دست براندن تیغ گشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر دیوار
زده دیگران مهم او را انفصال دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از استماع این قضیه متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بهمگی همت متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنا
بر عدم استطاعت مقابله در عقبه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش از روم شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیگ خیمهٔ اقامت
نصب فرمود و امیر حسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان نیازمندانه پیغام داد و
میرزا جهانشاه همه را بر عجز و ضعف آنجناب حمل کرده تابستان و تیرماه در همان موضع اوقات گذرانیده و بعد از هجوم جنود شتا و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در آن صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغولی کرد و امیر حسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه دشمن شکن آگاه شد با دو هزار سوار مکمل جرار
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفه از مردم شهریار ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع
ومیرزا یوسف ۲ یافته مانند ماهی در شبکه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاوردند و بعسکر باز گشته پدر را از آن واقعهٔ هایله واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانو بند بسته بود که آن خبر مشنود و پیش از آنکه زانو بند دیگر مستحکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیر حسن بیگ همان لحظه باردو درآمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

میرزا جهانشاه بکر بحیث مجهولی از لشکریان امیر حسن بیگ اسکندر نام بوی باز خورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته باردو باز گشت و هیچکس برین قضیه مطلع نشد و امیر حسن بیگ بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیگ آن سر را نزد محمدی میرزا و یوسف بیگ فرستاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود امیر حسن بیگ باز تفحص و جوی نموده شخصی عرض کرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر دارد و ممکن که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیگ اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیگ فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیگ بلوازم شکر و ثنای الهی پرداخت و محمدی را به تیر کشته میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت بیت چو دولت ازان خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعهٔ میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیگ از مطلع فتح و ظفر طالع گشت و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد از هم بگذشت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که از اولاد جهانشاهی بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و ظاهراً هیچ شاهزاده را این معنی میسر نگشته و بزبان قلم هیچ مورخی مانند این قضیه نگذشته و میرزاده حسینعلی با آن سپاه آراسته اساس مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالمپناه سلطان سعید پیغام فرمود والتماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و بلاد بخدام آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان ستوده خصال تافت و حکم همایون باجتماع لشکریان ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه خواجه ناصر الدین عبیدالله فیصل میداد جهة طلب ملاقات آنجناب میرک کمال الدین عبدالرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آن حضرت شرط مشورت بتقدیم رسانید بعد از گفت و شنید بسیار خاطر بر امضاء آن عزیمت قرار یافته خواجه عبیدالله بماوراءالنهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت و یراق در اواخر حوت و اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید خورشید تحویل التفات بر درجهٔ شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین عبرت افزای نگارخانهٔ چین ساخت ماهچهٔ توق ظفر نگار در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار دلفروز گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال پیوسته از اطراف ممالک فارس و عراق صنادید عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو باستحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملازمت رسیده نثار و ثنا عرض میکردند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش زمرهٔ از امرا و معتمدان را بضبط آن ولایات نامزد نمود بلکه همه را فرامین مطاع ارزانی داشته روانه فرمود از آنجمله صاحب السیف والقلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن امیر علی برلاس فارسی راه شیراز پیش گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد برادر امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه را پیش نهاد همت ساخت همدان و درگزین بامیر حسین علی قوچین تعلق گرفت و یزد بامیر قرمان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان عزیمت انعطاف داد عنایت خالق بلاد و عباد نقد آن مقصود در آستین مرادش نهاد و تا اکثر ممالک عراق در قبضهٔ اقتدار ملازمان آستان سلطان کامکار قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایهٔ مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیگ خاطر از مهم میرزا جهانشاه فارغ گردانیده تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیگ بدرگاه عالمپناه رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیلهٔ امرا بمسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان [illegible] حضرت

فضائی

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که آباً عن جد طریق مخالصت مسلوک میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیهٔ خاطر نمیگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک دگلهٔ زردوزی و کلاه نوروزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از اینجانب متوجه اند تا بیکبار مواد فساد اهل عناد اندفاع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار باستان آسمان مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن تا اکنون در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد ملک یمین آن پادشاه ظفر قرین میداند ع ما ازان توایم و هرچه داریم امید آنکه نظر عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که بشمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید ایلچیان او را نیز بشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و هم در آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفهٔ از امرا برسم منغلای از پیش روان شدند و عنان ریز بتبریز در آمدند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی حیران گردید والحکم لله العلی المجید

ذکر حیران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادتمند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه و جمعی دیگر از امراء درگاه را برسم قراولی ارسال فرمود آن جماعت سوابق حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر بیوفائی امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی امیرزاده حسینعلی شیوع یافته نوعی بهم بر آمدند که ضبط ایشان متیسر نبود بعضی از لشکریان باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیهٔ تسخیر آذربایجان بیشتر از بیشتر در ضمیر آنحضرت متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون آنکه امیر حسن بیک رقبه از ربقهٔ طاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که مراجعت باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود اغورلو محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی اسرع الحال پرتو التفات برین دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینهٔ مقصود چهره گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش امیرزاده یوسف مکحول با جمعی کثیر از امرا و ترکمه با قرب پنجاه هزار نفر از لشکر باردوی همایون رسیدند و سلطان سعید اولاد میرزا جهانشاه را بشرف تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید درین اثنا امیر حسن بیک برادرزادهٔ خود یوسف بیک را برسم رسالت بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بر آراسته امرا عظام بآئین تمام یوسف بیک را پیش بردند و او بموجب فرموده بیست و هفت جا زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیلهٔ امرا از زبان عم خود معروض داشت که قریب صد سالست که آباء ما نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این مخلص نیز همان طریقه را رعایت نموده و ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخاسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک عرضه داشتی مبنی برهمین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد

القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آندیار است بعد از وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عمهٔ خود میرزا محمود خواجه لاق را مصحوب یوسف بیک[۲] فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

[۲] نزد امیر حسن بیک

امیر حسن بیگ رسید آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه بیاراست و تختی زرین نصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را برآنجا نشانده و خود بعظمتی هر چه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هر یک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود را بار داد و او در غایت دهشت تا آن مجلس درآمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیگ بخت میرزا یادگار محمد را دریافت و بعد از آن بعز بساط بوس امیر حسن بیگ فایز شد و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید

گفتار در بیان اهتزاز صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال ادار ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن به بسیاری سپاه جز از مشیت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک ذوالجلال بتفرق جنود گیتی ستانی تعلق گردد جمعیت او باصابت تدبیر عقلا و کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا ما اراد الله تغییر دولة فان قضاء الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکمة قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنای دولت و ذهاب کامرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور ابطال رجال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب را در آذربیجان صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب و ما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابو النصر حسن بیگ وزیده دست عنایات سبحانی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود شرح اینحال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل همایون مضرب خیام سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانهٔ دشت محشر ظاهر می نمود بیکبار جنود سرما و برد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما برآورد و خسرو سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرمود و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیگ را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بجای آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بهفت فرسخی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد گشت قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید که بهای یک من غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیگ شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود اما روزی چند از جانب شروان بکشتی اطعمهٔ فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان خراسان بغایت ضعیف شده بودند ترکمانان که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته بنواحی اردو ایلغار ساختند و هر کس را که می یافتند بعالم آخرت روان می ساختند چون روزی چند حال برین منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیر حسن بیگ یاغی گشت و این معنی موجب آن شد که موکب همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثنای راه به محلی پر وحل رسیدند و چهارپایان بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بلطایف الحیل از آنجا گذشتند و بموضع تابستان بمنزل گزیده در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر حسن بیگ روانشد ... در اثنای راه چهارصد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده سید مراد را گفت که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صدساله را دوست و دوستان صدساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود و نباید که فردا امرای بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیگ نیز جهت تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد باز گشته روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم خود را از آنکه زیاده دید بغرور تهور بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک ندارند توقف می باید نمود امیر مزید سخن او را بقبول نظر ننمود و چند فرسخ تعاقب گریختگان نماند در آن اثنا امیر حسن بیگ با دو سه هزار سوار آراسته از کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرد و سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی ارلات و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قورچی با

نسخه ابا عن جد

باقرب پانصد نفر از متعینان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بقیة السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسینعلی میرزا بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش دراز زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی همایون شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبد الوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن میر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت جهة تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیک فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خود را مصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال داشت امیر حسن بیک نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دبیلی که قبل از این امیر حسن بیک او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمد و معروض داشت که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار مینمایند بنابر آن امیر حسن بیک مهد علیا و سید صدر الدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود

ذکر واقعهٔ هایلهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرمودند هنوز سخنان تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیر حسن بیک سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن سلطان سعید در نیمروز شنبه نهم رجب همعنان محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیک بکامی شتافته آنجناب را گرفته بمخیم باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیک بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالیجاه را طلبید و چون نزدیک ببارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مدعا داشت نشاند و سخنان شکایت آمیز بزبان راند و سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیک نمیخواست که بجان آن خسرو عالیشان آسیبی رساند بلکه داعیه داشت که او را یراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شیروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان خاطر بران قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و همانجا شربت شهادت چشانیدند

نظم

دریغا که آن شاه عالی نژاد — که در عدل مثلش زگیتی نزاد
بتیغ ستم نقد جان را فشاند — از و غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست — بجز خون شاهان درین طشت نیست
جهان با همه زینت و زیب او — نیرزد بدین رنج و آسیب او

گفتار در بیان شمهٔ از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات رستخیز در معسکر نکبت اثر باکمل وجهی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه جلوه گر گشت و افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان در گذشت

بیت

فرو ماندگان را در آن رستخیز — نه روی بهائی نه رای گریز

همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیک هر یک سنان جانستان در دست و خدنگ خون افشان در شست بلشکرگاه تاختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد بر انداختند اما هنوز خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه برجای بود که ابوالنصر مظفر الدین امیر حسن بیک تشریف حضور ارزانی فرمود و سواره بر در سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از ارتکاب امور ناشایسته منع نمود و خواجه سرایان و متحفظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرد و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی بسرانجام سایر مهمات آورد و بنفس مبارک بمنع طایفهٔ از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چند کس را از آن مردم بتیر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که تراکمهٔ آذربایجان و سپاهی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر متعینان را در سایهٔ عنایت بغایت خویش مأوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بگشاد از امرای عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود موسیکه و امیر احمد یار و میرک عبد الکریم و میرک عبد الرحیم صدر و امیر عبد الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبد الرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان فتنه انگیز که گفته بود

گشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا یادگار محمد اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و بیشتر سپاهیان براه شروان
و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از وزراء سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیک رفته منصب اشراف دیوان
یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع آن خبر بدرگاه پادشاه ظفر اثر شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه
قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال مشغولی مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود ذکر احوال اولاد امجاد
سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم تحریر نمود آنجناب یازده پسر
نیک اختر بود برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا شاهرخ میرزا سلطان محمد میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا
سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی
ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان
سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر تحریر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و هر یک را که بسلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم
مینماید معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنة
سمرقند از دختر ارده بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح خراسان
ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خورد تر سلطان بیک کاشغری را
باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید آنخسرو صاحب تایید
در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکوخواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات
خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بحدود اندخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا استماع گشت عنان مراجعت بصوب سمرقند
معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال آن پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلافت
محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خود در ترشیح جمال ارغون که نعمت نام داشت در نواحی ازمن و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و نعمت
بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادر خورد عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نیز پرتو فتح
و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بچاینکه مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی
تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده
سمرقند بعزم اشتعال نیران پیکار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و بر تل بعضی مغولان جابقوچی را گرفته چون بکنار آب چرکه محل نزول
چرکیت سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند
چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده اسپ جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا بار دیگر از ابطال
رجال دفع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان یکران بصوب معسکرش انعطاف داده در نواحی یایلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته
میرزا سلطان احمد منصور و مظفر بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ
کورکان بغایت متضرر بودند بایکدیگر اتفاق کرده بقصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقلال لشکر کشیدند و سلطان محمود خان از
جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست
داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوتر خانه
اخسی پریده شاه باز جان نازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجد تر شده
اراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق ان شاء الله سمت تحریر
خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح گونه کرده مراجعت فرمود و بعد از قطع

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اعتلال مایل شده تب محرق قوی مهر که آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال
سال مذکور بنواحی اراتیبه در کنار آب اقسولات شعلهٔ حیاتش بزلال اجل مقدر منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات
گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و در اداء صلوة بکونه شرایط اهتمام تقدیم رسانیده در هیچ
وقتی از اوقات ترک نمیفرمود و همواره مضمون آیت اوفوا بالعقود در مطمح نظر عالی اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد
و پیمان بود پیرامن خاطر عاطر نمیگذاشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی
از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیر انداختن و قبق انداختن بر اکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر گزینش در اکثر اوقات
بر هدف مقصود رسیده خطا نمی کرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته اقداح بادهٔ خوشگوار از کف
ساقیان گلعذار درکشیدی و در محفل بزم در غایت انسانیت بسر برده هرگز امری ناپسند از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی پیوسته بمحوای کلمهٔ
من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز نمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحبالهٔ نکاح درآورد
و ایزد سبحانه و تعالی هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زیبندهٔ تخت و تاج بدین ترتیبست که مسطور میگردد اول مهرنگار خانم بنت
یونس خان دویم ترخان بیگم که نسبش بامرای ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ اتصال
می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادر زادهٔ سلطان ارغون آقا و اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و
هر دو خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جملهٔ دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان
بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز می گفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحبالهٔ نکاح سلطان محمود
خان درآمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم می
گفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحبالهٔ نکاح پسر عم خود سلطان مسعود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین
محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش درآورد اما دختری که از حبیبه سلطان بیگم
تولد نموده بود و معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختری
از وی در وجود آمد و مادر بهمدران ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت **سلطان محمود میرزا** ولادت با سعادتش
در سنهٔ سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود بصفت شجاعت و مردانگی
موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انتساخ قواعد ظلم و اعتساف
سرآمد اساطین سلاطین بود و تیغ تیزش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعدای دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای
ملک و ملت پیرامی عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ تدبیر صواب نمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع
طبع وقادش در ادراک حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف بادلش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل نظم
گشتست ملک از عدالتش معمور ظلم شد از سیاستش مستور ذات او بود زیب تخت و سریر نور رایش چو مهر عالمگیر کف جودش چو ابر گوهر
بار جوهر طبع او نکو آثار و آن شاهزادهٔ عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرموده در کنف
صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال
نمود و در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلدهٔ فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان
احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعهٔ جانسوز سلطان سعید بتحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری
باوج فلک زنگاری رسانیدند بیت بگرید عالم از آیین خویش که آمد عجب مشکل صعب پیش و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعهٔ اختیار الدین
یاغی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا ظاهر کرده کار از حیز تدبیر درگذشت بنابران در وقت سوار سلطان محمود میرزا باتفاق

امیر بایمغول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فردوس‌مانند
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چند گاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود
روزی بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آنوقت حاکم آنولایت بود میرزا سلطان محمود را بسلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
و حصار و ختلان و قندز و بقلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه‌پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان
محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا اکثر اوقات جنگ و گاهی صلح اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامهٔ دوربیان
بتقریر آنحالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر استدعای
اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و باستمالت
امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا منوچهر
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان تیموری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت‌پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حادثات زمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او باولاد امجاد حضرت خواجه بسیار رنجید
و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده‌عذار و جوانان خورشیدرخسار جسارت می‌نمود
ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور می‌گشتند و دست ظلم و تعدی به بنین و بنات مسلمین دراز کرده بساط حرمت اهل ناموس درهم
نوشتند سمرقندیان که قریب بیست سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بفراغ بال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده
زوال آفتاب اقبال آن پادشاه باستقلال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنه تسعمایه سلطان
محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفرلوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانید و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت‌پناهی
عمدة العلماء مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می‌نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب‌نمای والد مسود اوراق
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و سلطان محمود میرزا پنج پسر و یازده دختر داشت پسر
نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از پشت بیگم
تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغا است از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود نبیرهٔ امیر بزرگ
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار مغفرت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا
سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آن شاهزادهٔ سعادتمند در دار السلطنه سمرقند فی شهور سنه ۸۵۶ اتفاق افتاد و سلطان را از دیدن
آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود عاقبت محمود در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی
پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردیده والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل
دره گز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایهٔ سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهت
سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت
رتبت باشند بنا علی هذا عمر شیخ میرزا بسدهٔ سنیه والا مراجعت فرمود و بعد از انقضاء ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بنجابت طرف
اعلی چنان خطور نمود که همچنانکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود
عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ما نیز ایالت آنولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض گردانیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب
اتابکی آن درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیمورتاش متعلق گشت و شاهزادهٔ صاحب سعادت عنان دولت و اقبال بمملکت فرغانه که مشتمل

که مشتمل است بر هفت قصبه معموره شتافته اخسیکت را که ظاهر اسمش در سوابق ایام اخسی‌کت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا بر اخسی قرار یافته دارالملک ساخت و چنانچه از شیوه ستوده نواب کامیابش متصور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغه منصف تعیین کرده در انجاح ملتمسات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و تبیت برحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطه علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض مملکت سلطان احمد میرزا شده ابواب نزاع میگشود و برین قیاس احیانا بطرف مغولستان لشکر می‌کشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار می‌گردید و بدین جهت میان آنحضرت و یونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت و نایره خلاف و عناد در کانون درون مغولان زبانه می‌یافت مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظه حقوق پدر فرزندی سببی میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبید و مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافه الکاء موروثی آنحضرت گردانید اما چون مدعای عمر شیخ میرزا از آن زیاده بود بزلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله سمت وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال قصبه اندجان بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه از عمر شیخ میرزا غایت جلادت و بهادری بتقدیم رسید اما بحسب مشیت حی قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزید و بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را عرق شفقت اتو نسبی در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد

دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مالی افزون از چون و چند بطرف منازل خود مراجعت کردند و این خبر بسمع آنحضرت رسیده با فوجی از شجعان کینه کوش و بهادران جوشن پوش بکاشی اوزبکان توجه فرمود و از آب مرش بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید و آن جماعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بباد حمله صرصر اثر نخل قامت بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایره خون از دیده و دل پهلوانان بگشاد و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقه بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمد و اوزبکان منهزم گشته ملازمان موکب نصرت نشان تمامی اموال سمرقندیان باز گردانیدند و بی‌شایبه نقصان بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه یاران عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا عمر شیخ نیز با لشکر بعزم ستیز در راه استقبال فرموده در قریه خواص که در میان شاهرخیه و اوراتیه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از آنکه غبار جنگ و شین برانگیخته توق میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدارالملک خویش انعطاف داد بیت چنین است آئین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی کاه مهر و بر وجهی که سابقا مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطه سقوط از بام کبوترخانه اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنه ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آنحضرت

اولاد پادشاه

سه پسر عالی گهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماندند اما از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر غازیست که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از او خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امراء تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده‌اش از اندجان بود و مسمات باُمید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیره اعیانی حضرت کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والده سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیره اعیانی سلطان ناصر میرزاست چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قوبجی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده‌اند میرزا عمر شیخ بعد از آنچه مذکور شد و منکوحه و یک سریه داشت از جمله زوجات یکی زوجه الوس آغا بنت خواجه حسین بیگ بود و دیگری قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و تمانون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا الغ بیک گورکان** در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و ایام دولتش امتداد یافته مدتی مدید در کمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری از هشتصد در گذشت آنخسرو نصفت آئین متوجه ریاض جنت گشت و پسرش میرزا عبدالرزاق بجای پدر بنشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهده ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

مقیم ولد شجاع الدین میر ذوالنون ارغون از قندهار بلشکر بسر کابل کشید و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره حضرت سلطنت پناهی ظهیر الدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بعنان اقبال و تأیید بجانب کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف و ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بغزنوی شد ز عدلش چو یثرب بنوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن خسرو معدلت آیین در آن مملکت بر مسند دولت و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه میرزا معزالدین جهانگیر و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند **میرزا سلطان محمد و میرزا شاه رخ** در روز ویرانی حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر حسن بیگ گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بحال پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاه رخ عازم دار السلطنه هرات گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد تا نعش او را بهراة آورد و بآیین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بهمدان مملکت میبود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود **میرزا ابابکر** اشجع اولاد سلطان سعید بوده و در زمان حیات پدر در مملکت بدخشان بامر فرمانفرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت نخست نسبت بمیرزا سلطان حسین طریق مخالصت مسلوک داشت و بالاخره لوای مخالفت برافراشت چندگاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه حدود استراباد گرفتار گشته دست سیاست بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرحوم کلک بلاغت انتما خواهد گشت **میرزا سلطان مراد** در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت شاه زاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص برگشاد و در اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد حکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد متوجه کرمان گردد و شاه زاده بدان جانب نهضت فرموده در اثناء راه خبر واقعه هایله پدر شنیده و آهی سرد کشیده عنان بصوب گرمسیر باز گردانید و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان یاغی شده بعضی از احمال و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج برداد لاجرم شاه زاده بهراة رفته روزی چند در ملازمت مغفرت السلطنة والخلافه سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادران فرستاد و میرزا سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تیره تو فرستاد تا دیگر خبری از وی بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام پدر بود و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین در آمد او را بسمرقند فرستاد و شاه زاده در آن ولایت خروج کرده بدست یکی از امرای سلطان احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امرا ارلات اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چندگاه از آن قضیه در گذشت میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاه زاده بمیرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بجد و نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را نخست در قلعه اختیار الدین محبوس کرد و در رجب سنه ۸۸۳ بقلعه تیره تو ارسال داشت تا دیگر خبری از وی نیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

و بدامان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایات ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است لاجرم بر بیان شمه از حال زمره از ایشان اختصار کرده خواهد شد و من الله الاعانة والتوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و معقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال باین شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان را از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

و بهره ور میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله را به بستن خجند
و لایت هراة رود باز داشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را فیصل داده بدار السلطنه هراة شتافت و در سیم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت **مولانا
محمد جامی** برادر افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای زمان در مطالعه از علوم بر آنجناب فایق مینمود و مع ذلک در رعایت
تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید و فاتش در سنه اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در
سلک نظم انتظام داده و دو بیت از آن اینست نظم من بودم از جهان و گرامی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که در اطوار
علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری **مولانا شریف الدین عبد القهار** حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم
اشعار از سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تنسیق
اسباب کیمیا میگماشت و بشرف گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیر الانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب سنه
در بلده فاخره هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خوردترش مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ سال ۸۸۲
وفاتش خبر داد و مدفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا معین الدین تونی** از اکابر علمای زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش اعتبار
تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محفوظ و بهره ور
میبودند و فاتش در شهور سنه واقع گشت و مدفنش در مزار چهل گزی بوقوع پیوست **شیخ صدر الدین رواسی** از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی
علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام اربعینات برآورد و چون از
عربستان مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شد و بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدار السلطنه
هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تایید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و فاتش در عاشر ماه رمضان
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید متابعه جنازه فرموده بر و نماز گذارد و پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید
و شیخ قطب الدین والد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید **مولانا جلال الدین لطف الله** از اصناف علوم
بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و فاتش در بیستم ذیحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دار السلطنه هراة اتفاق افتاد
و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبد الرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبد الوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام
فرمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشانرا پرسش نموده خلع فاخره پوشانید و نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کردند و در موضعی
مناسب بخاک سپردند **شیخ کمال تربتی** سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود و از فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر اوقات
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود بقصبه تربت
که مولدش بود وفات یافت **سید کمال کجکولی** در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشت و او را
قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم
قلم خجسته رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیه خواجه ابو نصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که چند
بیت آن قصیده از ین قبیل بود که از هر مصرع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام از آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت
که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت
ای روشنی از نور رخت دیده جان را بر خاک نشانده قد تو سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن بود و هم در آن ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام
شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید ابو الخیر انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه
ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان این معنی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع منظم آورد بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان
به پر روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقهٔ نهانی خواجه را شهید گردانیدند خواجه مؤید مهنه بعلوم ظاهری و
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی مینمود و همواره بوعظ و ارشاد خرق عباد مشغولی میکرد و سلطان
سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات اوست مطلعی که طرح بود جانش بجنسه موبه ۲
بتقریر آن زبان گشاد بیت از همه روی تو آئینهٔ جان ساخته اند و اندر آن آئینه جان را نگران ساخته اند خواجه یوسف برهان در سلک
اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک مینمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بنقش تالیف و نظم اشعار بر لوح
خاطر مینگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر منشآت اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفائس مسطور
بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب خواجه مولانا سمرقندی ولد ارشد خواجه عصام الدین
بود و مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهرهٔ تمام داشت و در تفصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت
بر سجل خواطر مینگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغهٔ تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید بر
مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف
و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلدهٔ هراة معزز و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعای سلطان سعید عنان
مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمائه در مدرسهٔ امیر چقماق شامی وفات یافت سید برهان الدین خاوندشاه نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسلهٔ آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین
علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوندشاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود بریاض رضوان انتقال نمود سید خاوندشاه در
صغر سن بود و بواسطهٔ نوائب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ روی بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و
باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بینهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوندشاه
بر من نماز گذارد و هم در آن ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید میخواستیم که باهم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته
بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خواند محمد که والد بزرگوار والدهٔ مسود اوراقست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات ظهور مینمود
شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغهٔ بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و سیوم ماه
رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه ۲ و خالش شیخ جلال الدین محمود شاه بروی نماز گذارد و در حظیرهٔ والد خود مدفون شد قاضی قطب روی نمود ۲
الدین احمد بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار جهان بود از اواخر زمان
دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در تفصیل قضایا بر
دستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را
از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت و فاتش در غرهٔ شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه بحظیرهٔ والدهٔ سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجاة اتفاق افتاد و در مزار علامهٔ رازی مدفون گشت مولانا قطب الدین یحیی ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
مسعود التفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان استقلال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

شیخ الاسلامی مشغولی مینمود از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه مینگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت بتفصیل میرسانید و
هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیر میگذرانید وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار مقرب
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم قمی** از جملهٔ اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید
میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایهٔ سریر سلطنت مصیر سر برهنه کرده
خون آن پادشاهزاده طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذر خواهی بر
گشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال نهال آمال ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضهٔ اقتدار ما گرفتار ساخت اطلاق نفسش اقبال
سبب فتنه و فسادی نمود بنابران دیروز درخواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر
بوضوح پیوست اما شنیده ایم که آن میرزا ال فقیر یعنی گوهرشاد آغا پناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن
این سخن کنایت آمیز متغیر و متاثر گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود
مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار میفرمود
و چون نسبتش بمؤلف کشف کشاف میر سید بصاحب کشف مشهور گردید سالها در بلدهٔ هراة در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و نقوش
دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد بر صحایف ضمایر طلبهٔ علوم مینگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا جناب مولوی چند
گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالاخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و پرتو انوار عواطف میرزا سلطان محمود بر
وجنات احوالش تافت و همدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و
کمال یگانهٔ زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام مینمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت مسایل
و دقایق را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفهٔ ضمیر طلبه مینگاشت و مجالس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و این معنی موجب رشک و حسد سایر علماء
خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب
مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود را باستادی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هرچند جناب افادت مآب از تکفل
آن امر ابا نمود بجایی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت مصروف شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان
محمود میرزا میبود و وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود از مؤلفاتش حاشیهٔ شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین
النسفی** در علم طبابت از اکثر اطباء زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بلوازم
شغل مهرداری قیام مینمود و جبههٔ مهر کردن فرامین بمطالعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات مینمود و بعد از شهادت آنحضرت و صاحب
سعادت چند گاه در حبس میر حسن بیک اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته ملحوظ عین عنایت سلطان محمد رومی گردیده مدتی
در آستان آن قیصر دین دولت و اقبال بسر برد و چون بمتقاضی اجل در رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعرای سخن آرا سایر
ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار دلفریب بنظم میاورد در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی نود و نه ساله قصیدهٔ ردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعراء زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت ای زلف شب مثالت
سایه پرور آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
جز آنکه سیه خوئی همبر چنین افتد منظوم ساخته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته
در دیوان خود درج نمایند و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق
درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** بمولانا محمد معمائی مشهور بود و سالها
در غایت اختیار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت سلطان ابو سعید میرزا نیز اعتبار تمام داشت و پیوسته الفاظ هزل آمیز و سخنان فرح انگیز بر لوح خاطر

میگذاشت و در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگرچه جمله اوقاف شهر غارت کرد خداش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد و در روزیکه خدمت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت می‌کرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان در آمد مولانا محمد را جهة
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میزد ارسال داشت و در اثناء راه جمعی از سپاه ترکان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه بنا
بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را معتقد نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از محمد میرزا سلطان ابو سعید فارغ گردانید
آنگاه شرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهراة آمد با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکیچک میرزا اشتهار داشت بحجاز
رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست **مولانا عبد الحی منشی** در خط تعلیق سرآمد
خوش نویسان متقدمین و متاخرین بود و در زمان سلطان سعید مدتی مدید صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاعه قیام مینمود و بعد از واقعه
قراباغ منظور نظر تربیت امیر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت نیابت و تقرب
می افراشت **مولانا کمال الدین شیخ حسین** اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان بتبیین آن کماینبغی محال بشمارد و در آن ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی آثار
اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا
کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن قدوهٔ ارباب کمال تجاوز نمینمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صناع و محترفات میگماشت و امیر تومان دار السلطنه هراة در استخلاص مقرریات جماعات و حواله
اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که برواة برقبت آنجناب نرسد هیچکس از بازاریان فلسی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضا مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا چند گاهی محتسب بوده میرزا بکیچک
جهة تلمذ بدرس آنجناب می شتافت اما بدستور پیشتر اختیار و اعتبار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت
خواجه ناصر الدین عبید الله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ماوراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود و در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده
میامنش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت بر افراخت و بهدایت سرگشتگان بادیهٔ غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب
بدعت از شعلهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبهٔ کعبه مرتبه اش ملاذ سالکان مسالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش ما بیج
منابیع سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بدانجناب ارادت
و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می‌شنودند بی مانند در مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش را محال می‌پنداشتند بتخصیص
سلطان سعید شهید زمان سلطان ابو سعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته با حضرت خواجه مشورت می‌کرد و از غایت نیازمندی
گاهی پیاده برابر اسپش رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد و امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنت پدر بزرگوار خود نموده از جادهٔ متابعت
حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شان و تمشیت مکانش می‌گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور
که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا با یکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتلهٔ برادران را
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بمیدان
معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهة حرمت آنحضرت عنان کشیده و دست از استعمال آلات قتال باز کشیدند تا معلوم شود که سبب آمدن

آمدن خواجه جهت عهد و پیمان لحظهٔ خواجه عبید الله بدان کار رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داد و هر سه پادشاه را بصلح و صفا راضی ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان جا رفتند و بر یک زیلوچه نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد با یکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بسپاه خود پیوسته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند و وفات حضرت خواجه عبید الله در سمرقند فی شهور سنه ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ماوراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بلیات مانی روی بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید قطعه خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالکان راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر هدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ماوراء النهر از احوال آن دو بزرگ حمیده خصال شمهٔ بر صحایف روزگار نگارد تتمیمه چون قلم سوده رقم با مداد در شحات مداد احوال میرزا سلطان ابوسعید و اولاد امجاد آن خسرو شهید را بذکر بعضی از مشاهیر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و سلطان مؤید ذو اقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان اهل فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع اطوار آن پادشاه معدلت دثار فضای راحت فزای این صفحات لطافت صفات را در طراوت و صفا بساحت فردوس نضارت سپهر اعلی رساند بیت کند گنج ارکان ادراک پر چو فیروزه فیروزتری چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن خاقان گرامی در اثنای تقریر حکایات بی تصدیر باوصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد مصدر باوصاف و القاب مقتضی تطویل و اطناب میشود و بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از اختصار و ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا بجهت تکرار ایراد مدح و ثنا مطالعه کنندگان را کلال و ملال نیفزاید و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسبت آنکه پدر عالی گهر آن پادشاه عالیجاه موسوم بمنصور بود و ایضا در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بحضرت اختصاص یافته دست عنایت مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار همایونش گشوده چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و معروض خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی هو الفعال لما یشاء

ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

مشاطهٔ رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال از منصهٔ ظهور می آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتائیدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مصراع چو خورشید تابنده و افر عطا و در آسمانی مهر و وفا چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و خرمی هنگام سلطنتش مانند هنگام خرمی و دوران عمر (چون بهشت) از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل با صفا و ریان و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال مثال طوبی از رشحات آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ امانی عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکهٔ شجاعت و دلاوری از کمال جلادت و میدان داری روح رستم خجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد شجاعان اسفندیار توان را برانداختی از سهم گرز گران شکنش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر عدو کش چشم مریخ شبی بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا همه وقت بگردن خصم میرسید و شعلهٔ سنان خونبارش در صحرای وغا مدام خرمن حیات اعدا محترق میگردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بجوانان حور عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نفار خارآزار پیراسته طبع نقادش در صفا و حدت غیرت افزای آب و آتش و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت لسان سحبان سخنان مطبوع و دلکش بیت پیش طبع پاکش آب افسرده پیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل تکبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی ستردی و بهنگام اظهار تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا

وتمشیت مهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت
گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و وصول
سیورغالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضاة و علمای مجلس شرف اعلی
طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین بتفصیل رسانیدی بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و بتعظیم و احترام
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی ببناء بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و اربطه بغایت میل
راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی
و اهتمام کردی در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بنفس نفیس لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل تنسیم نسیم صبای صبی و مبادی
احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری برلوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را
معدوم و نابود انگاشتی بنابر علی هذا در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در بلده
مرو بر زمین ملک ستانی نشسته خروج کرد و[2] روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نموده بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورد و در ذی حجه باندک مدتی
سنه ۸۶۲ دار الفتح استراباد را از حسین سعد لو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت مصلحت در مقابله و مقاتله
ندیده بصوب آواق توجه نمود و در سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بعنان ظفر و تائید بدار السلطنه هراة شتافته تسخیر آن بلده
فاخره طلازمانش را باسهل وجهی میسر گردید در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نایره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع
وسبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست افتادند و اخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیک مستظهر شده روی بدار السلطنه
هراة نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز
بار دیگر بمرافقت فتح و ظفر مستقر دولت و اقبال الغار نمود و در شب بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان در آمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع حلیمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و نصرت
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال
آن اوقات بجهه عارضه مفاصل جام پاپیمای پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده بهر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نایره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده
بالاخره صورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بحکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هراة نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک
بهفتاد سال در دار ملال اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصانعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادرش
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی میکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال الدین

منقبیه

جلال الدین قاسم تخودی در سلک وزراء خاقان مظفر لوا انتظام بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین
حسین کرمکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین عادلشاه گیلانی و خواجه شهاب الدین عبدالله المروارید و قاضی برهان الدین محمد مروری و
میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجلی از سیر ستوده خاقان
منصور سمت تحریر یافت خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانه و التوفیق **گفتار در بیان شمهٔ
از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت باسعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا** از کرایم
نعمای و جسایم آلاء که ایزد عزّ و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت علوّ انساب است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است بنا
علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده اند و بتعظیم شان و تمهید مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و بی شایبهٔ
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصهٔ دودمان صاحبقران بود و نقادهٔ خاندان خواقین گیتی ستان زیرا که والد خجسته
آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزاده بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والدهٔ سلطان غیاث الدین
منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم ایلچیکدای که نسبش بواسطه چنگیزخان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی
فاطمه بود بنت امیر کیخسرو بن جنقل بن سودون بن بابت کیلکای بن تومنه خان و والدهٔ بی بی فاطمه قتلق خانم بود بنت ایسن تیمور خان که از اولاد کپک
خانست و مادر قتلق خانم تکینه خاتون بود که او را بی بی توختی نیز میگفتند و بی بی توختی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب
ولد شیخ عبدالواحد بن شیخ عبدالواحد پسر خواجه عبدالهادیست و آنجناب خلف صدق مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری و مادر نیک
اختر خاقان منصور فیروزه بیگم است بنت امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
مهد علیا آکه بیگم است بنت امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود بنت میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوروک
سلطان بود بنت سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن قیدو خان بن نورخان بن اوکدای قاآن ع کس را نبود چنین نسب در عالم ولادت
باسعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنهٔ اثنی و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل توتکی در سرای
که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعهٔ آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت
و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگرباره خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیهٔ بهجت افزایش بهره ور
گردید سرمایهٔ سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچهٔ گلزار کامکاری از نسیم صبا صبحی بتمام شکفته بود که شمایم فرمانفرمائی از احوال و اقوالش بمشام
جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سر نکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورگشائی از حرکات و سکناتش
ظاهر میگردید نظم همانا دم که گل بر فروزد بباغ شود بوی او عطر بخش دماغ همان دم که تابد از شرق مهر کند غرب را روشن از نور چهر و خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد رعایت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد
امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صادرات افعال و واردات اقوالش ظاهرتر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیدهٔ فراست
در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب براوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده اش را مشاهده میفرمود بخاطر میگذرانید که علی اسرع الحال بمفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
از آنکه نشان ضرب اعلاست بر چهرهٔ او چو نور پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان
جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاهرت میرزا سنجر در عین نشاط و کامرانی** چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان
منصور ستوده خصال درگذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف بهفت سال
دیگر مقیم دولتخانهٔ خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نموده از زبان حال هاتف اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

سلاطین ۳ بیاذر ۳

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کار سازیست باوالده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک داشت و بخدمت میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر نگاشت و میرزا ابو القاسم بابر آنحضرت منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده و مواجب مناسب تعیین فرموده بهره ور لطف محمدت و تفقد گردانید مهد بظهور میرساند در شهور سنه ۸۵۸ که میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملاقات میرزا سلطان ابوسعید میل فرموده و از میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آنحال میرزا سلطان اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با تنی چند از اقربای آن حضرت در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت علیا باید شد از کید اخوان و قید زندان مضرت و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت هب لی ملکا فرمان فرما باید بود از غدر دیو سیرتان و مکر بد اندیشان متاثر نگردد بیت نافه مشکین اگر بندش کنی در صد حصار سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس تخلص ولد ارجمند نمود ملتمس او مقبول افتاد و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون لقای یار از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور والا جناب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر به خدمت میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد از آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان مشاهده فرموده مقدم شریفش را مغتنم شمرد و بنهایت اشفاق و عطوفت ظاهر ساخته صبیه صلبیه خویش را که پرده نشین حجله عفت بود و بیگه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاحش درآورد و چند روز لوازم جشن و سور و مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق بادۀ بهار چون آفتاب جامهای شراب ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ماهی و عشرتگاه خورشید درگذشت از فروغ چهره ساقی بزم طرب گلزاری بود پرآب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری می نمود و نغمات سیراب مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزای جنگ لشت را بقانون جوانان جنگ زلف برقص درآورده و سازندگان دلنواز و نوازندگان پرده ساز مضراب نشاط در راه انبساط هر دم با آهنگی دیگر و نوای غیر نگرده دلهای مجلسیان را با وتار عشق و محبت مقید کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز هر دو هر یکی ببهاند دل چون شود جمع هر دو در یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضاة و اعیان امرا و نوئینان را خلع فاخره پوشانید و میان خاقان منصور و آن عصمت افزای پری وجود عقد الفت و مواصلت انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف وجود بلقیس ثانی بدر دانه بستن گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح و نشاط از ایوان کیوان درگذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالاخره بین الجانبین صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین شمامه بشرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

چون عنایت وهاب بی منت عز شانه مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر از روی استقلال بر تخت سلطنت بنشاند و تاج خلافت را بفرق فرقدسای او سرافراز گرداند در اوان آنکه در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در مخالفت میرزا سنجر بیچاره شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو به نیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از برکشیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و منهی خیال باطل آن جاهل را بعرض رسانیده خاقان پردل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید و متعاقب نهضت موکب گردون مراتب جان علی بیاول با جمعیت

مبتدا ول

و اقبال

معز الدین ۹ مقدسه

بیساول با شصت سوار از مردمان جرار بدان حضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و ولی
دغدغه بمرو درآمد و امیر حسن را مقید ساخته پای دولت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد (بیت) زمین بمقدم شاه جوان بخت برتبت برگذشت از آسمان هفت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیگ شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرای ایل اوغلی باهم اتفاق نموده در وقتی که خاقان منصور جهت جانور پرانیدن
از شهر بیرون رفته بود بیکبار شمشیر عناد از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خاقان عالی مکان را در سر دیوان شربت شهادت (خواص)
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان در
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی برادر جانعلی بجنگیه که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود معروض
داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از نهاد درآن برجی که بطرف کاجنگانست برآمد و مردمی را که در آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در پایان
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیاره از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مردم ایرانجی ارتاق بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آن حال میرزا سنجر مستقر عز خویش (نصرت شعار)
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرو و تلخستان نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا بهیأت اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جانعلی بساول را بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دلشکسته گشته میدان کارزار بمخالفان کینه گذار گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن هژبر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته هر لحظه بر صف مخالفان (سابق)
میتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قل احمد از اصابت عین الکمال اندیشیده بدست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان باستحقاق بجانب مروچاق شتافته یازده روز در میان نجده و برکتاش رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع اخته
آخور را از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آن وقت میرزا سلطان ابوسعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اخته آخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدان جانب گریخت بنابران توقف مناسب نمود و خاقان منصور از اخته آخور پای مبارک
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل باباجیبر شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و بر شدت آلام ایام ناهنجار مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر بر سبیل
ایلغار لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانست برد و مطلقا او را صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید **گفتار در بیان
توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشیز و ظفر یافتن بر امیر باباحسن** چون سلطان بدیع آئین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا
در بادیه اختفا ناپیدا بود بتختگاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز گنبد خضرا البیت الشرف
خویش رحل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوکت گنبد مرو
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی بیساول با چهار نفر دیگر جهت طلب اسب بپایان آب فرمود و ایشان از الخد و دویست سر اسب رانده بنظر
آن شهسوار کامکاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرشیز روان شدند و بعد از وصول بدان موضع امیر خواجه ملیش (میدان)
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده لوای

جهان‌گشا بصوب نسا برافراخت در اثنای راه مصرو میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب
نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کولی محل نزول آن شیر بیشهٔ پردلی گشت خبر رسید که امیر باباحسن بواسطهٔ هجوم سپاه میرزا
جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر
پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورد و لشکر انجم را مغلوب و منهزم
گردانید در منزل انبو با امیر باباحسن رسید و آن پهلوان صف‌شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال
آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت
و بنوک شمشیر خونریز در خرمن نشان فتنه‌انگیز جمعی از لشکر امیر باباحسن را مجروح و بی‌روح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بباد حملهٔ دلیران نیران
حرب افروخته گشت و به تیر دلدوز شجاعان جسرهٔ سلامت بردوخته شد و گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر
آتشبار از سوز دل سرکشتگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت بیت لمعهٔ تیغ و خنجر چنان برفروخت که در چشمهٔ چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حملهٔ
خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقهٔ ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان باباحسن را گرفته شعلهٔ حیاتش آب تیغ
آتش‌فشان انطفا دادند و طایفهٔ از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم‌پناه آورده لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و از دست
عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمهٔ فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنهٔ اثنی و
ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از انبو بولایت بسا رفته و مال آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت فرمود والتوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت بعنایت آفرینندهٔ بلاد و عباد در آن ایام که ولایت
بسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردان شده بموکب
همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظهٔ حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بایلچی فراق مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمروشاهجان نزد
میرزا سنجر بی تامل محمود را حبس نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب نسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده
خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان
باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعد
لو که بر اکثر عظمای امرای ترکمان سمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطهٔ جرجان لوای حکومت برافراشته عنقریب رانحشیم و رومی آرد درین باب توجه خاطر همایون
مغلوب گردد و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و کل ممالک موروث از خار طغیان مخالفان پیراسته گشته هر کس از امرای الوس جغتای در هر
جا باشد درگاه عالم‌پناه را ملاذ و مرجع خویش داند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از نسا بجانب استراباد نهضت فرمود
مقارن وصول بفیروزکند محمد خداداد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت
پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و روز دیگر از مردم دلو قمش و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش
بملازمت رسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار سرمهٔ دیدهٔ بخت بیدار می‌گردانیدند از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه
خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی‌حجه سنهٔ ۸۶۴ خاقان منصور مانند سلطان
انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین بتعبیهٔ لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات
مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو بانگیختن غبار جنگ و ستیز پرداخته از نوک
گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سر چشمهٔ تیغ آبدار یکی از شجعان سپاه
ایشان را شربت هلاکت چشانیده و دیگری را پیش خود در انداخته او نیز از همان قدح جرعهٔ ناخوشگوار درکشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین
جلادت بیرون آورده بر یکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم برآمد خروشیدن گیرودار

درآمد بر نهار از آن روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران
موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمانان را
بتیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر تیسیر این فتح نامدار لوازم محامد حضرت پروردگار عظم
سلطانه بجای آورده جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از پای
دستخط لشکریان ایمن گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت فرمود نظم چو از عنایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر
نماند از سپاه مخالف اثر بر اطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بی راه رو ز محض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت
روی برفراشت سپه را ز اضرارشان باز داشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان زود سوی وطن **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور**
بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع
آمال آن زیبندهٔ سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان بالیچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار
مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بعنان دولت
و اقبال گلفشان استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان
و اشراف را بمواید انعام و اکرام بنواخت و برشحات سحاب محاسن شیم نوائر ستم فرو نشاند و بلمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از
ظلمات ظلم باز رهانید جنبهٔ عنایتش رعایای بیچاره را از آسیب خدنگ جواذب حوادث که روزگار بر کمان ترکمان نهاده بود نجات داد
و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد حشمت او دست عدل
عالم گشای ببست هیبت او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بقدوم میمنت مآثر عید بود در روی نمود محمد فدا ایدا دوستکی
امرا و الاثرا بعرض خاقان با دین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبهٔ عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقهٔ پسندیدهٔ
موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام آنحضرت خوانند و روی زر را نقش القاب فرخنده
انتساب بسکهٔ قبول رسانیدند بیت خورشید در زمانش میخواست عین باشد تا سکهٔ جبینش سلطان حسین باشد مقارن آنحال قتلق درویش ایلچی
از نزد سلطان سعید بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانید و ایضا
معروض داشت که سلطان سعید فرموده که آن برادر باید که در دفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدا مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای
آورده در سلوک منهاج طریق مخالفت و معاضدت ایجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه هر ولایت که از تصرف آنجماعت استخلاص نماید
بردی دی ۴ بر ملازمان آنحضرت مسلم بود و بهیچکس ابواب تعرض نگشاید خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهة سلطان
سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از محمد میرزا جهانشاه
ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب بیارجمند که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد
قوچین بعون دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و ماسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام
و خلعت نوازش کرده مصحوب امیر سید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظهٔ عهد و میثاق ننموده بولایتی
که بضرب شمشیر از مخالفان بتسخیر رسانده بودیم درآمد او را مشمول لطف و عنایت نموده بسدهٔ منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مواخات
و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هرات رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور نپرداخت
و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و روز بروز
آشکار ۲ بآب یاری باغبانان تقدیر نشو و نمایی یافت تا ثمرهٔ آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت**
سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل

اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود دبیارجمند اقامت دارند همواره متعرض مستوطنان آن ولایت شده بسنت آینده و رونده نیز طریق سراهی بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مأمور ساخت و عبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی میناپور و سبزوار تاخته اعلام استبداد برافراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید امیر علی فارسی برلاس و حسن شیخ تیمور و امیر نور سعید و امیر سید مزید را بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت نمود و چونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امرا سلطان سعید بعد از وصول بالنک رادکان عریضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بمجرد استماع توجه خبر بندگان عنان بجانب استراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته غیری را سزاوار شهریاری نمی شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امرا سلطان سعید بالنک رادکان استماع نمود با فوجی از بهادران خنجر گذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بمخالفان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده باستراباد بازگشت بخیال آنکه بتهیه اسباب کارزار نموده دیهها را مضبوط سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربت خصم پردازد در آن اثنا احمد و بابا یاقوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پدید گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد باز گذاشت و رایات آفتاب اشراق بصوب اغرنجه و خطه آواق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون افشان روان ساختند و از سبزه زاران دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار متحیروار سر بهوا برافراختند و در آن شب بموافقت باز ماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران گردانید و تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بود و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس بکنار آب آمویه رسیده بکشتی و زورق عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود بهمعنان نصرت و اقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمه از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیر بداق و مصطفی خان و بیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم ساخت مردم میرشاد و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده بعز بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جادو روی برد مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد بوضوح پیوست که پیر بداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور آن مردم را گذاشته به پیر بداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنیاد مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و نیک اختر پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود در حباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والانژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بتمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید ملتمس

پیر بداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغه امرا بسر رضا جنبانید و درّة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت عقد ازدواج یافت و درج برج
دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمره از امراء مصطفی خان که همراه پیر بداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بخدمت
خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابر آن میانه برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیر بداق سلطان به پیوست و از جانبین
مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک بود متحصن شد خاقان منصور باتفاق
پیر بداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل و یک روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت
مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طایفه از
اهل بسالت را انهدام بنا زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را براندازد و از در مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس و را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان بایمان تاکید پذیرفته مصطفی خان شنقار خاصه خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت توبچاق
بهبود نام را که نظیر آن بازگیری در عرصه جهان بجولان درنیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره شهر وزیر فراغت
یافت بنابر مصلحت اسباق صوقی بصوب آداق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید
که سلطان سعید از هراة جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابر آن خاقان منصور فرصت غنیمت
شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امیدی بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل پدر
حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال استقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال
خاقان منصور طلوع نمود و از امراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شده شاهزاده
عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطه
جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده چهره
این فتح از ذروه منبر به پایه گردون درگذشت و الخسرو و الاثرا در تنزهات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت
فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید و بعد از ضبط آن مملکت را بعبد الرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه
هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه طراز رایتش نصر من الله **ذکر محاصره بلده فاخره هراة و ایراد**
بعضی دیگر از حوادث آن اوقات صاحب حشمتی که عرصه هفت اقلیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بمجرد تسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار درنیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چه سان گشاید بنا علی هذا چون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب اشتمال از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت
فرموده کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده میر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور
و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هراة رسانیدند و در شوال سنه ۸۶۲ مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری بالکل
وجهی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که داروغه آن بلده بهشت نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبد النصیر دروازه عراق را تکفل فرمود
و دروازه فیروزآباد بحاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قپچاق با میر احمد یاسمت انتساب پذیرفت دروازه خوش
بدارائی امیر سلطان حسین ارهنگی مقرر گشت و شهابرقراز برج و باره فریاد و فغان حاضر باش از منزل کوتوال حصار بچرخ درگذشت سید اصیل
ارغون و سید مراد بطریق کومکت مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج
هنگام احتیاج معاونت مینمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد
کرده عنان باره جهان نورد بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۴ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان درآمده باغ زاغان را نشیمن

اوج سلطنت ساخت و تصور آنکه شاید مردم هراة بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز اشتعال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت حال
آنکه هرویان هواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند
در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بر ابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که بعزم حمام
در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر بامرا رسانید ایشان این معنی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز فلک دولت و
اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سر خنگ فلک
سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام نیندیشد و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را گله گله هر سو دواند نظم اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر یکذره وزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار کی بدرد و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام
در عروهٔ وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر بیکران
تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود را
ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال بر این منوال بگذشت و ساکنان هراة را خیال اطاعت و انقیاد
در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النگ کهدستان قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر
نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ درانداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و فور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر
پناه از کهدستان در حرکت آمده در خیچه بادرزول اجلال نمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر
گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازهٔ فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند
و بزخم تیر زرهدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح و بیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هراة نیز در اکثر آن ایام دروازه
باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیران ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند
و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجهٔ تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند در این اثنا بعرض خاقان مظفرلوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
کرده از آب آمویه عبور فرموده بنا بر آن نهضت همایون از خیچه بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل نودان از
عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته می
فر نزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هراة حسب الحکم جهة تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود در رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندو که با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور ... را
همه تندخوی و همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تاختن تمور حرب بمنزل المتوری آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان
منصور بعد از استماع این خبر با امراء و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده موجب اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که بیک حملهٔ ابطال رجال نیران جنگ و جدال
برافروزند و خرمن حیات دشمنان از شعلهٔ سنان جانستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع نودن کوچ واقع شده در منزل
ترتاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفرمآب از ترتاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت
آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرای سلطان سعید آویخت و چون بمنزل سیرکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت آن مقدار اختلاف
در رای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ۸۶۴ علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمده بعد از
وصول خاقان منصور آنقلعه را بامیر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده
قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبدالرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت
مینمود طریقهٔ نثار و نیاز بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوئی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمرهٔ از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
ابواب فرح و نشاط برگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد مثنوی

مثنوی بگردش درآمد می لاله گون ۞ بآهنگ چنگ و نی وارغنون ۞ گرفته بکف ساقی گلعذار ۞ شرابی به از لعل نوشین یار ۞ مغنی بالحان مردم فریب ۞ ببرد از دل اهل مجلس شکیب ۞ ز بس خوردن رطلهای گران ۞ نشد هوش دور از سر سروران ۞ نشه عشرت اندیش صاحب کرم ۞ کرام سپاه و سران حشم ۞ بقانون جمشید و آیین کی ۞ ببودند یکهفته غافل ز می ۞ در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید چون از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته بتخت بقلعه حسن سر شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده عنان یکران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید و با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی انجماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که چون اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را بازگذاریم و دست در حبل متین شکیبائی زده مهم حرب و جنگ را چند گاهی در توقف داریم و چون خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب آذاق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود در راه غلط شده عبور بر گمری افتاد که بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان آنحضرت ایاب رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر کشتی زر اندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن شهر سپهر سلطنت از آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امراء سلطان سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانروز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آذاق نزول اجلال نمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته همگنان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود

ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح خیر اثر

چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آذاق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آنديار را در سایه علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با طرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر میرسد که بدان جانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورکشائی موجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید و دولتخواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین معنی موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی توغرات و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواجه اوزبک را رخصت داده بنفس خویش روی باستقلاق نهاد و دولتخواجه بپایه سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آذاق در حرکت آمده کنار جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان توغرات بخلاف فرمان مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصف اوکزی مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور باهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب ضلالت از آن بلده بیرون آمده در میان بناهای فتانه شهر تحصن نمودند و آن شب بتقدم محاربت پیش نیامدند و روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاع افراخته حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان توغرات که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و شور برخاست از هر صف کین مردان جلادت آیین آتش محاربت افروختند و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف نبرد بصفت احتراق پذیرفت و در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار که سرکرده آن دولتخواجه اوزبک بود درآمد و او را دستگیر کرده بقلعه درآورد و آنگاه مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند و در دروازه بار استحکام داده بر زبر برج و باره برآمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و توره ها بر سر کشیده

ی باجنود نامعدود

بپای مردانگی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاکریز صعود نمودند و همان زمان نسیم عنبر شمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد و روایح مشکین فوایح ظفر و بهروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن گرفت و عثمان قونغرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را باز گذاشتند و بندگان موکب همایون بتایید مفتح الابواب آن بلده درآمده رایت تسلط و اقتدار برافراشتند و اشراف و اعیان و رعایا و مزارعان را در ظلال عدل و احسان جای دادند و بر سحاب غمام بر و امتنان ریاض مملکت را ناضر و ریان گردانیده رسوم ظلم و عدوان بر طاق نسیان نهادند و بهمه آن ایام عثمان قونغرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم و آثام خود گردانیده بعتبه سپهر احتشام درآمد و عفو پادشاهانه شامل حالش گشت در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض آن زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی جایز داشته ما را باین دیار آورده امید آنکه این بیچارگان بجا و مای بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس درجه قبول یافته خاقان منصور علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت جرجانیه را معمور و آبادان ساخت و بعد از چندگاه زمام ایالت آن مملکت در قبضه اختیار سید زین العابدین جنوقی نهاده جهه مصلحت یورش خراسان بار دیگر باوداق خرامید و مقارن آنحال متوطنان جنوق بهواداری خدام آستان خاقانی با قتلق درویش الهی که از قبل سلطان سعید حاکم ایشان بود اظهار مخالفت نموده بسرش ریختند و کیفیت حال عرض داشت ایستادگان پایه سریر دولت و اقبال کردند و موکب همایون بدانجانب شتافته و پرتو انوار معدلتش بر مفارق اهالی آنولایت تافته بعد از چند روز بار دیگر خطه خوارزم از لمعات ماهچه رایات نصرت آیات روشنی پذیرفت و خاقان منصور آغروق همایون را آنجا گذاشته کرت دیگر علم عزیمت بصوب خراسان برافراخت و چون بحدود مرو رسید بوضوح انجامید که سید اسمعیل ارغون و حسن شیخ تیمور و سید مراد با جمعی کثیر از سپاه سلطان سعید آنولایات را مضبوط داشته‌اند عنان مراجعت بجانب خوارزم معطوف ساخت

گفتار در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امراء سلطان سعید در ولایت ترشیز

در شهور سنه ۸۶۹ که میرزا سلطان ابو سعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی چون چشم و نهر مراجعت کرده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود ابو الغازی سلطان حسین میرزا از خطه خوارزم عزم انگیختن غبار رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داد و مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل نیاسوده از راه نسا و یازر و ابیورد بحدود سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر بهر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت قونیج شتافت و از امراء کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه جرار بدفع ملازمان موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امراء بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار نموده فوجی کثیر از یکان فتنه انگیز در نواحی ترشیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از سیصد سوار تیغ گذار کسی در ملازمت رکاب نصرت انتساب نبود و آنحضرت دست در عروه الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانید و با جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از گله آهوان طعمه طلبید و چون باز بلند پرواز که کثرت تیهو را بنظر همت در نیاورد بر ایشان حمله کرد و تیغ سیماب رنگ را از خون اهل بغی و جنگ گونه یاقوت رمانی داده بکمال مردانگی بجای آورد و سمند برق مانندش سمند مثال در میان شعله معرکه پیکار در جولان بود و شمشیر اژدها آهنگش همچون نهنگ در دریای هیجا شناور گشته کشتی حیات اعدا را در گرداب غرق میفرمود و ناوک پیکان خون افشان دیده و دل مخالفان را چون لعل بدخشان می ساخت و از طعن سنان جان ستان دوحه زندگانی سالکان طریق عصیان را از بنیاد و بیخ برمی انداخت لاجرم گرد و غبار از بساط اغبر باوج گنبد اخضر رسیده و سرها و سران و تنهای دلاوران با خاک راه برابر گردید

بیت

سرهای سران فتاده بر خاک
پهلوی دلاوران شده چاک

مسود اوراق بواسطه عنصری از لفظ گوهر بار آنخسرو باستحقاق استماع نموده که فرمود که در روز محاربه ترشیز پانزده کس از دشمنان بر تیغ نصرت شمشیر خون ریز من مجروح و بیروح گشتند و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا را در نوشتند امراء سلطان سعید چون حال بر آن

خاقان منصور منظفر شد

عنان تماسک از دست داده

یکان شیر بیشه ... همایون

برآن منوال دیدند عنان بوادی گریز گردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند از کثرت جثهٔ کشته صحرا انباشته
برابر شده وحوش و طیور را مائده مستوفی مقرر گشت نظم در مصافی که اندران دو نفس تیغ را با کفش قران بودی صد قران وحش و طیر را پس ازان
فلک از کشته میزبان بودی و خاقان منصور بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد گذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت
روضهٔ رضوان گشت و از آنجا بنابر استصواب زمرهٔ از امرا بطایفه مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهه سرانجام مهمات خود بشهر درآمدند و طایفه
بمصلحت غارت و تاراج در قری و قصبات متفرق شدند در آن اثنا امراء سلطان سعید که بعد از انهزام بیکدیگر پیوسته بکامیشی موکب همایون
می آمدند شتابی نمودند و چون بنابر تفرق سپاه صلاح توقف نبود خاقان منصور بر اسپ ارلاتی که از سایر اسپان طویلهٔ خاصه بمزید قوت و جودت
رفتار امتیاز داشت سوار گشت و براه جوی نو روی بصوب بیابان خوارزم آورد و بعد از وصول بمزار ایلتیش بخاطر همایون خطور نمود که بیخبر بر سر
خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقانی متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت جسته نسبت بقرابت
امیر نور سعید که شادمان نام داشت لوازم فرمان برداری مرعی میداشتند مقارن آن حال بابر تن از معسکر خاقان صف شکن گریخته بخیوق رفت و
مردم آنجا را از وصول آنحضرت آگاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط ساخته شادمان رایت مدافعت و ممانعت برافراخت پس رای
صواب نمای چنان اقتضا فرمود که چند کس را از شجعان بر بالای جبیبه جامهای کهنه پوشانده و بر دراز گوشان سوار ساخته بقلعه فرستد و چون ایشان
بحصار درآیند بنفس نفیس بظاهر آن بلده شتافته جنگ در اندازد تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد و باین خیال هفده نفر از امرا جوش در مثل
امیر مظفر برلاس و امیر ولی بیک و عبد الرحمن ارغون و حیدر علی کوکلتاش و دیلو مشایخ و شیخ ابوسعید جان درمیان و میر علی میرآخور و قلیجی چهره و شاه
قلی بکاول و آقا جان قورلاس و یوسف طنبورچی و داود میرشکار و غیرهم بهیاتی که مذکور شد متوجه قلعه شدند و شبلی چابر جوی را خاقان مظفر لوا متعاقب
آنجماعت ارسال داشت تا هرگاه ایشان بخیوق درآیند بازگشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا درآمده اند و او نیز بی توقف بشهر درآمد
و درین اثنا قاضی مؤید از شهر بیرون آمده بملازمت خاقان صاحب حشمت شتافت و سعادت تقبیل انامل فیاض دریافته عرض کرد که حالا جمعی باین
هیات بخیوق درآمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روان شد و چون امرا بدر قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را که آنجا بود بقتل رسانیدند
و ببالای فصیل خرامیدند و همان زمان مردم شهر هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و عبد الرحمن ارغون را دو زخم زده از زیر
فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان افکنده صلاح توقف ندید و فرمود که عبد الرحمن
را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و جمعی از پیادگان خیوق حمله نموده خواستند که او را باز ستانند و جراءت آنجماعت مشاهدهٔ حضرت
خاقانی گشته بنفس نفیس بر ایشان تاخت و عبد الرحمن را بر شتر خوابانیده متوجه شد و روز دیگر عبد الرحمن وفات یافته خاقان دوست نواز اشارت
فرمود که برادرش قادر بردی او را در جائی مناسب مدفون سازد و اثر قبرش را ظاهر نگرداند آنگاه موکب همایون بهزار اسپ شتافته از آنجا
بقلعه ترسک خرامید و آن را بتجدید عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان
جهه استمداد بنزد ابوالخیر خان چون خاقان منصور چند گاهی دیگر بار در کار ناساز کار در ساخته در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید
خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیر خان که در آن زمان قاآن دشت قبچاق و عمدهٔ خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد
نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقهٔ از ابل ماچی سبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد و بعد از اختصاص ۲
قرب وصول بدشت ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلادت نهاد باستقبال
خاقان سعود خصال فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت تا آن نقطهٔ دایرهٔ حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهة نزول همایون
منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاهزادگان و نوئینان
و اشراف و اعیان را بپایهٔ سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را ببارگاه درآورند و مدعای
خان و نواب نوئینان چنان بود که آنحضرت جهة تعظیم خان تابوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تابوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از سر

بر دارند و یک گوش را بدست نیازمندی گرفته مانند راکعان پشت خم کنند خاقان منصور بنصورت را قبول ننمود و درین باب گفت و شنید بسیار
واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده او را دریابد بعد از آن خاقان عالیشان ببارگاه سپهر اشتباه درآمد و چون
چشم ابو الخیر خان بر بشره همایون و اسره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال ذات در تقلد امور شهریاری مشاهده
نمود از روی شفقت و مهربانی آن بانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده و نزدیک بخود جای داد و بلوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده به
ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و پیاله و تیز نوبه گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابو الخیر
خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان منصور نهاد و آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا
تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشد و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاد و بمبالغه تمام آنحضرت را
بخود نزدیک تر کشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسید و بنا بر آن که در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانوهای
خاقان سعادت انتما بسندش رسید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال
ترقی خواهد نمود امید است که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات منست بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس هر لحظه اظهار دلجوئی و غریب نوازی نموده
تا آنکه طلپاق از سر برداشته و خاقان منصور را تایوغ کرده گفت تو هر چند ما را در وقت ملاقات تایوغ نکردی ما جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و
حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال برجست و رسم تایوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابو الخیر خان معزز و
محترم اوقات گذرانید و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر بعد از اتمام
اوقات حیات خان بانقضا رسید و بعلت فجاة تدبیر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بمرتبه پریشان
شد که خاقان بالاستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب

اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم سلاطین را بتایید الهی مرتب
میشود اسباب شاهی رسد امدادشان از عالم غیب مدد از غیر ایشان را بود عیب اگر از محض تقدیر خداوند بماند کارشان در بند یکچند
چو فضل ایزدی یاری نماید در دولت برایشان برگشاید بهر جانب عنان عزم تابند ز فیروزی و نصرت کام یابند نظیر این تقریر و شاهد این
تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین بهادر تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی
مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکری تعیین نماید فوت شد و آنحضرت
نصرت پیکر از امداد و سپاه و اعانت اوزبک قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نسبت فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان
فرمود و بمقتضای کلمه کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة وثقی توکل استوار کرده دیدن پیکر فتح و فیروزی را از عنایت حضرت
پروردگار دانست نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود هاتف غیب این سروش بگوش هوش
رسانید بیت بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود مبشر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال
مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که گرد جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال
بدین سان رقم مینماید که چون عدو و ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان
ابو سعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت
بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی بزبان حال و قال گشودند و اینخبر بدار السلطنه هراة رسید
امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر علی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمع
عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان موید از جیحون عبور نمود و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با پانصد مرد
جلادت انتما که در آن ولا در سایه لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

قطعه

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرد جام با میر ولی بیک رسید بین الجانبین صورت مقاتله روی نمود و شاهزاده منهزم بهراة شتافت و حدیث واقعهٔ ناگزیر سلطان سعید از زبیر و یان بتحقیق انجامید چنانچه سابقاً مسطور گشت اکثر خلایق بتقاضای هواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنا بران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبهٔ پنجده رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از نیم فرسخی اردوی کیهان پوی میگذرد بعضی از امرا از نوزده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بران شاهزاده گیرند خاقان منصور از غایت کرم جبلی تجویز این معنی نفرمود و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته پدر کشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان دادند و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند اما خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبهٔ پنجده کوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب همایون رسید و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون آرزومند پا و تارکت است آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان درمیان را بداروغکی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلدهٔ فاخره در آمد جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند تادیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن نصفت و رافت آنجناب هرویان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبه رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت بعنان اقبال و نصرت در رکاب بشمال کوه بولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا کشودند و تخت حاجی بیک از قدوم همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزئین پذیرفته زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حضار آن بقعهٔ متبرکه غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نهایه گردون رسانیدند نظم خسرو کامران عدل طراز شاه عالی مکان بنده نواز چون قدم زد سوی سواد هراة گشت ظاهر ز مقدمش برکات روی زر شد مزین از نامش نقش سکه موافق کامش یافت از نام شاه دین پرور سر منبر چو روی زر زیور آب تیغش غبار فتنه نشاند آتش ظلم فتنه جوی نماند از سحاب عدالتش عالم گشت چون گلشن ارم خورم والحمد لله علی ما انعم والصلوة والسلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم

ذکر وصول آن شاهنشاه اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بروفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم بیت شایستهٔ افسر کیانی زیبندهٔ تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی در سایهٔ لطف و انصاف جای داده از تاب آفتاب جور و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فزای بر و امتنان رساند گلزار رعیت و سرافرازی انان درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامگاری نهال اقبال ایشان نشاند که سایهٔ مکرمت و دلداری بر مفارق سرگشته گستراند مصابیح قصور جهانبانی بآن قصد مشید سازد که قصور بقواعد مبانی شریعت آخر زمانی راه نیابد و انوار نقش اوراق کشورستانی بآن نیت لامع گردد که شرار شرور جنایات روزگار سالکان مسالک مسلمانی نتابد نظم بود مقصودش از گیتی ستانی رواج ملت آخر زمانی چو اعلام ایالت بر فرازد رعیت پروری را پیشه سازد پی آسایش اشراف انسان کند تعمیر قصر عدل و احسان و چون در ان اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید گورکان در قراباغ ارّان بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان غیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که مصداق این مفهوم تواند بود موجود نبود پادشاهی انبار که کلام معجز طراز له مقالید السموات والارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت و ولایات خراسان را بر طبق و اقتدی تؤتی الملک من تشاء بقبضهٔ اقتدار

بیت ۲ هشتم ماه مبارک ۴
بیت ۲ استعمال ۴

آن خسرو کامکار داد تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از فلک هفتم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و املی فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افگند جناح مرحمت و احسان بر مفارق طوایف انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا فرامین مطاعه بنفاذ انجامید و در باب رعایت سادات و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیضش گشت گیتی چون گلشن ز فتنه اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت و غنچه نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین صورت بر خاتم دل می نگاشت دران ایام که بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب ائمه معصومین مزین گردانند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هراة بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آن جماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور پیشتر زبان بقرائت خطبه گشود و هم دران اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج با درة التاج سلطنه شهربانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر همایون سر بر زد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآئین شریعت غرا در حباله نکاح در آورد و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار ایثار کرد و در وقتی که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب بطالعی چون آفتاب بحجره مهد عفت آیات خرامیده مقارنه برجیس کامکاری با ناهید اوج نامداری بسمت وقوع پذیرفت اما حسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چندگاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و (سلطان) بین الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و هم دران ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس ابکار مراد و مرام روشن بود باحداث باغ مراد که بعد از چندگاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود و معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد و چهل جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت (ولطافت) آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرای قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشورگشای از باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما دام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد بذل میفرمود لاجرم فضای دلگشایش چون عرصه بهشت پر گل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل غمگین گشت از نضارت ریاض خضرت انگیزش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت مآبش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوایی مبارک منزلی فرخنده جایی درختان چون بتان قد برکشیده زیکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو گر جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر برگ کاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده قصورش از قبه گنبد سپهر بلند بر کوی تفوق برده بیت از عمارات (قصور عالی) اوست در تشویر قبه نه سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر

ذکر وصول زمره از امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از مهمات و عظایم امور

هم دران اوقات که دار السلطنه هراة بیمن جلوس همایون شد غیرت کارگاه گردون امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعاظم فضلا

فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولو الابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابو القاسم بابر مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بهمدران ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هراة بلما قته روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب رعایت نیافت بنابر آن
از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط مینمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر نیز همراه اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلاء خاقان مظفر لوا
بر بلده فاخره هراة از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهراة آورد و قریب بعید فطر سعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بینهایت شامل حالش شد و در
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از ان رشک لؤلؤ آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و بمعنی موجب
ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجایی
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله
تعالی و هم در اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد و غلام حی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قراتیان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس بشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت اختصاص
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن اینحال میرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچیک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ آران بدار السلطنه هراة
رسیدند و خاقان منصور ایشانرا منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده میرزا کیچیک را بعنایت طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخت و
عنان اختیار امور مملکت و مال را بقبضه اقتدار او داده کمانیچی نیز پیش پرداخت و همدران ولا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و ملحوظ عین عاطفت و مرحمت گردیدند و همدران اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسید
و بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر یادگار شاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنحدود بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایات را بحیطه تصرف در آورد و
یار علی مغول را مغلولا بشهر هراة فرستاده بشحنه سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانید و همدران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را
بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از فتح
قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال در خاطرش نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخته
تخته وجود او را از حوالی حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال بر آید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب روی
نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید در ان اوقات که نیر سلطنت و استقلال خاقان ستوده خصال ابو الغازی سلطان حسین میرزا

اطراف و ولایات خراسان منوّر ساخت و ما بچه لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ حشمت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام سنه ۸۷۴ درگذشت و در بهشت برین بازمرهٔ حورعین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده چند روز بخیرات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهت مرقد معطّر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیرهٔ در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی یومنا هذا آن گلستان جنّت نشان معمور است و زیارتگاه جمهور مردم نزدیک و دور است تغمدها الله بعفو الغفور

گفتار در بیان نهضت میرزا یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان

در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید گورکان صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ مینمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند گاه در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید. و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیک در تعظیم و احترام میرزا یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از ممر سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امراء خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده گردانید و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بغرور موفور علم جهان گیری افراشته نخست بجرجان شتافت و امیر شیخ حاجی از صولت لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر فیروزشاه و امیر مبارزالدین ولی بیک را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشاپور بسملقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا کیچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سملقان بامراء ایلغار پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از ولایت استراباد بیرون آمده بود نهادند و بعد از وصول بمنزل شوراب بمقتضای نشانی که از پایهٔ سریر اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه فروس ییلاقی که برفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سدّ سکندر بود تحصّن نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی بر افشاند و بار دیگر قدم بطرف اسفراین راند درین جانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۴ از دار السلطنه رایات ظفر آیات افراخته مشهد مقدّس محل نزول همایون ساخت و لوازم طواف مرقد معطّر ساور روضهٔ جنّت آسا امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورد و خدام و مجاوران آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا کیچیک و امراء ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه فروس ییلاقی پائین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین و توقف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و برالنک رادکان عبور کرده از جلگای جنوشان و تلغر یغاج شعب کوهی که در میان جنوشان و اسفراین حائلست درآمد و میرزا کیچیک و امراء ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیدند و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرآخور و تخیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منقلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت و امراء ایلغار با امیر علی جلایر دو چار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته امیر سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند

ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد

صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم اقطاع مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا انتشار ساخت خاقان منصور مظفّر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا بعزم ترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را بجوشن حمایت عنایت الهی بپوشید و بر بلدکیر تائید نامتناهی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفرپناه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آیین مبارزالدین ولی بیک مفوض داشت و ریاست میسره بامیر بحیه شهامت میرزا کیچیک و امیر عبدالخالق باز گذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول و امیر شیخ ابوسعید چاپلق سپاهان را همراه ولی معزز نمود و بنفس نفیس همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام تیر چنگ بر اوج سما از بیم چکانیدن خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ بیجونک دریا از خوف سنان جانستان ایشان جوشن گیرد

پوش کردند نظم خدیو جهانگیر دشمن شکن سپاهی بیاراست پولادتن همه تندخوی و همه تیزچنگ بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ گرفته بکف خنجر خون‌فشان ربوده به نیزه سر سرکشان و از آنجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بشدید عزم بهمن پهلوانی تیز کرده بمیدان ستیز خرامید و روی تعبیهٔ لشکر آورده خود در قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارهنگی بجوانغار فرستاد ایوب و یحیی جلایر و محمد کوکلتاش را هراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه شاهزادهٔ عالم‌افروز در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بودند و تفوق از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند نظم همه تیز خشم و همه کینه کوش همه همچو دریا بجوش و خروش گرفته بکف تیغ بران همه که حمله چون شیر غران همه و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و سورن انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب جهانتاب تیغ زر اندود از نیام تهور برکشید و مانند بهرام خون‌آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد پیکان دلدوز بزهر قهر آب داد و خدنگ چهارپر بر زه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید نایرهٔ حرب آتش فنا در خرمن جانها فکند و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند نظم دلیران بکین رایت افراختند بقصد سر یکدگر تاختند چنان ریخت خون تیغ خاراشکاف که شد لاله‌گون خاک دشت مصاف در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته تندباد حیات فوجی از دشمنان را بر انداخت میرزا یادگار محمد چون آن شیر بیشهٔ تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار ندید بر آن طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته از عقب ایل ظفرمآل گشت و خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهام خون‌آشام را از آشیانهٔ کمان در پرواز آوردند نظم دلیران دشمن‌کش تیزچنگ سوی ترکش و تیر بردند چنگ بهر تیر کز شست انداختند یکی را از زین سرنگون ساختند و با وجود وفور باران تیر مرگ تأثیر فوجی از شجعان سپاه ترکمان بجلادت متواتر خود را نزدیک موکب ظفرمآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار مشتعل گردانیدند در آن محل خاقان پردل بقوت شجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخته بصرصر حملهٔ قیامت‌نهیب تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت رباعی هر چند که نخجیر بود تند و دلیر فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر تیهو ز مصاف باز بگریزد زود آهو ببر ببر کی ماند دیر سنجابی که در تاب و توان خود را از رستم دستان زیاده می‌پنداشتند و در جرأت و جلادت اسفندیار روئین تن را غاشیه‌کش خویش می‌انگاشتند مانند پشهٔ ضعیف نهاد که با تندباد ستیزد و بمثال کواکب که از اشعهٔ نور آفتاب بگریزد از آن صرصر قهر پادشاه شجاعت‌پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت‌دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و مبشران تأیید الهی و کارسازان تقدیر شاهنشاهی صیت روح‌افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمرهٔ از ایشان بضرب تیغ بهادران موکب نصرت‌نشان بقتل رسیدند و فرقهٔ اسیر سرپنجهٔ تسلط و اقتدار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کوکلتاش و امیر ایوب و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارهنگی از جملهٔ اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت‌آشیان نجات یافته بقیهٔ نام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن شیخ تیمور را با ایالت ولایت استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدار السلطنه هراة در تخت حاجی بیک نزول نمود و منتظران زوایای خدمتکاری و معتکفان خبایای امیدواری دیدهٔ انتظار کشیده از غبار موکب سپهر مراتب روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بایفای نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید براق قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رأفت بر مفارق متوطنان بلدان خراسان مبسوط فرمود والحمد لله الشکور المعبود

ذکر وصول بعضی از امراء میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق‌پناه خاقان آفاق و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق

در آن زمستان که خاقان وافر تهور ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورده بتجرع اقداح افراح پرداخته غبار شداید سفر و متاعب

وخطر از لوح دل مستتر و یار علی ترکمان تونکسران محمد علی شکر که از اعاظم امراء آذربایجان بودند بمراه مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از امیر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف دادند و بکریاس گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مفتخر و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب ۸۷۶ قاضی علی که از جمله مقربان امیر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بسمع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آباء عظام شما و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بقضای قادر مختار اینجانب با دفع فساد میرزا جهانشاه و میرزا سلطان ابوسعید از شیوه مودت بخلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند از اینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بران مترتب نگردید عاقبت منتقم جبار اوراتباه نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور فرمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعت ترکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امراء جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب آن
بحنان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و دران زمستان امیر مغول با ایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه جناران بحدود دامغان و سمنان
رسید کیفیت واقعه را بامیر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که
در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو و دو هزار سوار مکمل مسلح بکومک میرزا یادگار محمد نامزد کرد و شاهزاده
آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داد و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاد و همدران اوان جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بجبر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش را براندازند و این اخبار بدار السلطنه
هراة رسیده بعضی از مردم کوته اندیش مانند امیر ایوب و شیخی جلایر و نعمت خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد گریختند آنحضرت بفرار آن جماعت التفات نمود و امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرمود و چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در نیشابور بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردو
شاهزاده پیوستند و امراء ایلغار بالنک رادکان رفته خیمه اقامت بر افراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و پرتو
این خبر بر پیشگاه ضمیر خاقان عالیجاه تافته واضحت که تا نفس همایون متوجه دفع اعداء دولت روزافزون نگردد آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابران
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هراة نهضت فرمود و در النک رادکان با امراء ایلغار الحق گردانیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد امتیاز داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
با بعضی دیگر از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و ارباب آن ولایت سید نصر الله
کسکنی و خواجه معین بحکم آنکه دم از هواداری خدام رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب نصرت شعار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع پنج دهیه پایان ولایات بحرآباد معسکر خاقان ولایتمدار گشت قراولان سپاه شاهزاده
بیار علی ترکمان و تیمور ایل اوغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دوچار خوردند و در سر پل حاجرم بشعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند و بیرام ترکمان ۲
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امراء عظام نعمت خوارزمی و عبد الله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپایه سریر
اعلی آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه امیر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر آن طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند آنگاه رایات
علم مثاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه حاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار شیوه ناسازگاری ظاهر ساخت یعنی
کار فلک همچنین بود پیوسته کهشار در بساتین بالتغییر یافتن ملت زرم و معاودت رایت خاقانی از حاجرم جهة عنایت

رعایت حزم درآن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور بسان گلستان ارم ناضر و خرم بود زمانهٔ بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرده و اخبار
در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دهنهٔ استراباد نشسته بود بسرپنجهٔ شجاعت از هم گسیخت و حسن بقلعهٔ شاسمان
گریخته بعد از چند روز بیرون آمده بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بمجرد انتشار این سخن فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب
خاقان بهمن فر ابا نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا بی اعتماد گشت و جهة رعایت حزم روزی چند از اقبال بمیدان رزم وارکان دولت
درگذشت و از جاجرم کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسهٔ رضویه شتافت التحایا بعتبهٔ علیهٔ امام واجب الاحترام افتخار آل خیر البریه
علی بن موسی الرضا علیهما السلام والتحیه نموده آداب طواف آن قبهٔ عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب
العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بان منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هراة غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده و تبیین این مقال آنکه در خلال احوال گذشته خواجه عبد الله
اخطب بنسبت بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر آمیز بعرض حضرت خاقانی رسانید و خواجه طاوس مواخذ و مقید شده مبلغ سیصد هزار
دینار کپکی فرود آورد و خواجه عبد الله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و درین اوقات که هرویان از سایهٔ چتر معدلت خاقان منصور
دور مانده بودند خواجه عبد الله باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هراة بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر عجزه و رعایا زیادتی
حواله کرده آتش بیداد دود آه از سینهٔ مظلومان بر آورد و کار رعایا باضطرار رسید و مهم بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبد الله را
بوقتی که در دار العدالهٔ میرزا شاهرخ نشسته بود و ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته به
هزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبد الله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید
بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هراة ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت
و امیر علیشیر بدان بلدهٔ فاخره شتافته بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان خجسته نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق
مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر
باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار معتمد و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بر مسند اشراف دیوان نشست
بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب قلعهٔ نیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هراة نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجهٔ مذکوره
بباغ نظرگاه نزول فرموده در بقعهٔ سیم ماه از آنجا بالنگ مشرتو که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب
ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز نکشید و هم دران ایام میرزا سلطان محمود
از آب آمویه گذشته در حدود بلخ رایت طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفته طایفهٔ که پردهٔ شقاوت چشم بصیرت
ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و این معنی موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از تعاطی
و معالجهٔ اعدا تغافل ورزد و از النگ مشرتو بدشت ساقسلمان نقل فرموده و درین منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان
بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت ساقسلمان براه
تقوز رباط متوجه نیره تو گشت مصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در آن حصار که مانند قلعهٔ سپهر دوار از گزند نوائب روزگار مصون و محروس داشته
مضبوط سازد و بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافرازد بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توقچی که از خاک برگرفتهٔ تربیت
آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بیکدو نوکر تشریف می آورند در قلعه را میگشاییم و الا طریق اطاعت سلوک نمی نماییم خاقان سعادت
انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بمقصد رسید از آنجا که میرزا ابراهیم و پیر علی و یار علی آنها

و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قوچین مسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر
طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید دران اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه
داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم
دولتمند در نواحی حصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه اشراق این مهجوران بر
افق مقصود نورافشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای حصار از غبار سم سمند
پادشاه کامکار مشک آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سرافگندگی بجای آورد
و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمالش وزیده بحصول ثمرهٔ مقصود و محصول شجرهٔ بهبود امیدوار گشت و از قضایا نهضت همایون بدان
ارلاتیان اتفاق افتاده میر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه
از امثال و اقران امتیاز و استغنا یافتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ قصبهٔ میمنه از طنطنهٔ کوس نزول همایون بلند
آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شده بلند مرتبت رسیده بمکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق
سرافراز گردانید و حضرت خاقان در همان منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب مستقر سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمهٔ از حیف و تعدی امرای عراق و آذربایجان دران

اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از الکاء شبرتو بصوب قلعهٔ تیره تو کوچ فرمود چون ابوالمظفر میرزا یادگار محمد در ولایت طوس بود
اتابک شاه زاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هراة داشت بشهر درآمده آن بلدهٔ فاخره
را ضبط نمود و نقارهٔ شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمایه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و دران ایام جهت برادرزادهٔ
مولانا حسن شاه شاعر قصیدهٔ در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را رسید
ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسید و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام خرامید باسم اکابر و اشراف بلدهٔ هراة استمالت نامها روان گردانید
و استمال شهر گذشته از عقب سلطان ابوالغازی سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت
و عظمت برافراخت و از راه رباط سنجاب بسواد هراة درآمد سادات و قضاة و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاه زاده بتعظیم ایشان
قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و از روز که قمر در طریقهٔ محترقه بود در النگ کهندستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم
که دیگر روز ترجیح تحسین بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید را که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از
پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امرای آذربایجان که قرابتان ابوالنصر میرحسن بیک و کومک شاه زاده بودند در خراسان میل اقامت
نمودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آئین فرود آورد و غایت رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان
مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیرحسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر
جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را بقبضهٔ اختیار پاینده سلطان
بیگم بازگذاشت و چون آن شاه زاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع بادهٔ گلرنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ صرف
مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمیکرد و از هر کس ظلمی صادر میشد شرط بازخواست بجای نمی آورد امرای ترکمان در اطراف و ولایات خراسان
ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد
امیرحسن بیک در النگ رادکان خیمهٔ اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود گشت و ظلم و تعدی امرای برادرش زینل بیک که در ولایت
قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیرحسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتی که از امیر علی جلایر
در خاطر داشت از راه سرخس بجانب طلقان و چرمغان که سیورغال او بود توجه نمود و ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت

دولت خاقان منصور از افق دار السلطنه هراة طلوع فرمود **گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت
و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای وافر حشمت** دران ایام که قضیهٔ هایلهٔ اهمیت مقام
معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا عشرت افزای فضای فردوس علی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال
میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاء بادهٔ غرور بغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط
ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکرکشی و کشورگشائی بر لوح دل نمی نگارد و از بطالت اعیان حضرت او صورت
فراغت در بلاد خراسان مشهور گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف با نهدام و انعدام نزدیک
رسیده بنا بر علی هذا حضرت منصور مظفر لوا بدیدن پیکر فتح و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بران قرار داد که بیکبار ناگاه بجانب
دار السلطنه هراة تازد و بصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان را از بیخ و بنیاد براندازد و پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی
غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت بازگشاد و شمهٔ از مخطور خاطر خطیر با آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و آنجناب بشرایط تحسین
و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه
و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جملهٔ واجباتست زیرا که مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار
محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و هرگاه بر شعور شاهزاده بر مکنون ضمیر آفتاب
تاثیر افتد سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود ماست بحصول نه پیوندد القصه بنا بر تاکید امیر ستوده خصال شهریار بیهمال بی آنکه این
خیال را بسایر امرا ظاهر سازد رایت نصرت را افراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل در بوکن نزول
نمود آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان انجم احتشام را در مجلس جانفزا نقش ما فی الضمیر خویش ظاهر ساخت و بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ و شاورهم فی الامر
با امرا مشورت پرداخت تمامی الجماعت متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عاطر عالی ماثر قرار یافته بود تحسین کردند و بطوع و رغبت اظهار اطاعت
و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بوثوق تمام و اعتضاد ولا کلام از بوکن روان شده سرپل تابان را مخیم نزول
همایون عزیمت سپهر بوقلمون گشته و دران مرحله امیر پیر محمد ارلات و امیر سارنبان چند بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت
اغروق همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت منقبت بتصمیم عزیمت فرمودند **ذکر نهضت رایت
ظفر مآل بجانب دار السلطنه هراة بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال**
مثنوی سلاطین که کشورگشائی کنند بتوفیق حق پادشاهی کنند چو تائید یابند از لطف حق شود حال ایشان بدیگر نسق نباشد چو دیگر کسان کار شان
بود بوالعجب جمله کردار شان نترسند از دشمن کینه خواه ندارند باک از جهانی سپاه چو سازند اعلام همت بلند به بند اند خلقی بخم کمند
دگر کشور تسخیر گنند بیک حمله ملکی مسخر کنند مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه دران ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هراة
در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود چند هزار بدوی سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان
تا بغداد کوماک پی در پی میداشت و هیچکس خیال انتقال آن دولت بیزوال از خاطر نمیگذاشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت
عدد و عدد مخالفان نیندیشید و با اندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب
معطوف گردانید مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی طی نموده بیکبار ناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود قطعه شنیده ام که شه مشتری جبین بهرام که داشت رایت او بر فلک سرافرازی رساند بر سر خاقان
چین منیچونی که تیغ او بسر خصم کرد سربازی هزار بار ازان قصه این عجیب تر است که ساخت دولت سلطان حسین ابو الغازی
شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال مآثر حضرت خاقانی جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در
کنار آب مرغاب چیده قسمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خاره اشکاف کلف از روی ماه ربودندی و بمرجم چنگال بیدر

بجای آورده ٢

چون از شهریان شهاب ثاقب کشوندی بیت تیغ آهختگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یا رب النصر در غایت استعجال بجانب مستقر سریر جاه و جلال
ایلغار فرمود و بعد از طی منازل نیم شبی در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوهٔ اهل جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود مایل ملاقات خاقان خجسته صفات گشته خود را بمنظور نظر آنحضرت گردانیده علی و گوسفندی و کوماجی پیش کش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بنور حضور منور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانه درویش نشست که
ما حضری کشید آنگاه روی براه آورد و بابا خاکی تا قله کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و نیزه خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت غضب بطرف هراة سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوران انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان سمند عالم نورد براه هواداشتک انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم زبان گیری پیش
فرستاد و در صحرای هواداشتک شخصی که در نماز دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسید و از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت بیشتر از پیشتر سرعت فرمود و
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسید و خبر رسانید که تا چشمه خیر دوک رفتیم و غیر غفلت و عدم شعور از میرزایان خبری نشنودیم و آن شب
سه شنبه ۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد شجاعت صفات جهة گشادن دروازهٔ بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو بمصلحت
زبان گیری از عقب امرا ایلغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت مانند
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بسان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامهٔ رازی میرزا ایجیک بکوک را با امیر مظفر ارسال نمود و دولنک اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از اوزبکان
بدان دروازهٔ باغ که متصل مدرسهٔ مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبد الخالق و امیر ولی بیک را بجانب امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میر آخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرای عظام دروازهٔ باغ زاغان را که اساس مبانی دولت دشمنان درهم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاه باز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان یکران باز کشید و خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت که بآن خرگاه درآیند و هرکس آنجا یابند بملازمت رسانند مقرب حضرت فرمود
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکر او بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمده
عرض کرد که درین خرگاه هیچکس نیست آنگاه خاقان منصور گوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر آن جماعت استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده اسب خود را بتیر با علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد و بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر قلیعلی را نیز
بآن مهم مامور گردانید مقارن آنحال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دسته شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ درآورد
و بدان سبب چراغ دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بسوختن خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدده بران
قصر برآمدند و حاجی علی پیاده میرزا یادگار محمد را بر وسادهٔ تنعم و ناز خفته یافته دستگیر کرد و امیر قلیعلی شاهزاده را از وی ستانده از راه

از راهی که امیر علی شیر صعود نموده بود پایان برد و گلستان گلشان بنظر پادشاه عالیشان آورد بیت نو را که گفت که در باغ عیش و مسند ناز می شانه خرم و خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد اما امرای عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند بتجویز تجاوز از ین معنی نمودند لاجرم همان لحظه مثنوی اجل خانهٔ تن به پرداختش پس از تخت بر تخته انداختش جهان کار از ین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همانست این چرخ فیروزه فام که گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال بهاد نش دهد باز خبر و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بمسامع امرای ترکمان که طایفهٔ در باغ نو و زمرهٔ در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست داده طریق فرار در مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر بوصف الحال ایشان گشت و عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای خاقان کشورگشای گریخته به میرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید و العظمة و الکبریاء لله العلی المجید گفتار در بیان جلوس خاقان منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهة مخالفت بعضی از سالکان طریق جنگ و جدال نظم روز دیگر که سر تو آفتاب برگرفت از چهرهٔ زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری شد کامیاب خاقان و الاجناب ابو الغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از فر طلعت خورشید سیما غیرت افزای سپهر خضرا گردانیده و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید بساط عدل و انصاف فرامین مطاع نفاذ رسانید خاتم شهریاری که دست بدست بیقرار میگشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازکار که غبار آزار در زمین دل صغار و کبار میبیخت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علمای روزگار و فضلای عالی مقدار که در انتظار روزی چنین شبها بدعا گذرانیده بودند اقبال آسا ببارگاه سدره انتما شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی ادا کردند و سوختگان نایرهٔ بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی بافاضهٔ عمام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار گشته مضمون آیهٔ همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبهٔ تکلف و تحوری و غائلهٔ تصلف و مدح گستری مردم هراة را آن روز مانند عید سعید بود و بسان ایام نوروز خرم و فیروز می نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت ز فر طلعتش فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک اختلال احوال مظلومان شکسته بال گشته در حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هراة مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال و دیوانیان جهة طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهة زیارت مقرب بارگاه حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برد و روی نیاز و اخلاص بران سدهٔ سنیه سوده نسبت بمجاوران آنجائی لوازم نوازش بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک بمسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هراة را بدستور زمان سلطان سعید ضبط میباید نمود و اگر بنفس من پا از دمن بافراز نهم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نفرمایند و برین قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سایر اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه نفاذ رسانیده و در تشیید ارکان دین قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و بعد از آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیگ ولد سلطان ابو سعید میرزا که از کابل بحدود بلخ آمده بود باتفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا محاصره آن بلده مینمود و از آنجا بجانب مرو تاخته و شعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر غضب خاقان

والا که در اهتزاز آمده و رایات ظفر طراز جهة استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرموده چون بند چرکس از فر نزول همایون رشک افزای سپهر فیروزه مفرش شد بوضوح پیوست که اعداء دولت روزافزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هرچه تمامتر از همان معبر با شنه باد از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا الغ بیگ و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده بسان خیل انجم که قبل از طلوع خورشید گریز بر ستیز اختیار نمایند عنان به صحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو درآمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور مسلمانی و تربیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر درآمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متسقه شمایم این خبر به مشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن اوقات که میرزا یادگار محمد ثانیاً بمدد امیر حسن بیگ مستظهر گشته روی به تسخیر خراسان آورد حسب اتفاق میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی چکلینه که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجتمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که پرورده مهر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نورافروز از شاهزاده روی گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع اصطناع اختصاص یافت اما از سرداران بلخ سلطان علی چکلینه بفریب نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی شده قدم در طریق غدر و مکر نهاد و باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازه خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود را فتح بلخ میسر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب یادگار اتکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار اتکه در اثنای راه مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاد و بمرافقت امیر مغول عنان عزیمت به صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سر کویت خبرش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول عیدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و بندهای بارگاه اختصاص از هر جانبی سخنی در پیوسته در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور حضور نمود و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر به نیت خلاص او فاتحه قراءت نموده همان لحظه امیر مغول و یادگار اتکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت حیرت بهجت متعجب گردیدند و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیگ بایالت مشهد مقدسه نامزد گشته رخصت توجه یافت و شرر سیاست سلطانی بر خبیثات احوال محمد معین و عبدالهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت و در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت انتما برسم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر گریبداد که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر گریبداد را اسیر سرپنجه قدرت گردانیده تا نایره آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت **گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چلکین** چون خسرو خاوری بازده درجه از منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی و ربیعی درهم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنة والخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورد و در اواخر ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای لب تشنگان رمضان گشته آن ماه فلک سر افرازی بمنزل سار قمازی رسیده در آن مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را درهم نوردیده بنهدم اعدای دولت وجه همت عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان بامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت و کهسار کشیده و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل بجده از فر نزول همایون نضارت مرغزار هفتم سپهر یافت قاضی علی که در اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلاء میرزا یادگار محمد مراجعت نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و باصناف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از بجده بموضع گل باغان شتافته از انجا بچیچکتو خرامید چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چیچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون فال بمنزل المال نقل نموده خاقان بیهمال در المال جبینه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن گشته خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نامعدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده خیال آنکه از عقب مواکب کواکب طنطنه در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اصابت گستر خیال اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است شکست یابد بنابر آن از منزل چلکمن کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجه همت بلند همت ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی بدو فرسخی چلکمن رسید و بنابر قرب جوار باغی اشارت علیه بنفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشمر معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید نظم صباحی که آفتاب افراخت رایت رسانید اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس درنده ببر بپای تکتی درآورد و نفر دو دریای خونین درآمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست الهی در بر پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشورگیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگتر بیش بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبدالله عباسی و امیر عبدالخالق امیر فیروزشاه با بسیاری از سپاه بمدد او تعین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابوسعید خان در میان و میر مغول و التون اشق بهراول

مقرر گشتند و از انجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار
مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم نای رویین برآمد باوج دو دریای لشکر
درآمد بموج یلان فرق غره جنگ انداختند بمردانگی تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خون افشان پهلوی
پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود را بشکافت خدنگ خاراگذار بدل شیران بیشه پیکار میرسانید شمشیر الماس گون آن رگ
تارک اعدا میشکافت و تیر مرگ تاثیر آن سفیر اجل سوی جانها میشتافت در آن اثنا قنبر علی میراخور بهمعنانی فوجی از سالکان طریق تهور
از جوانغار میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده بر امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیزپرواز تیر را از آشیان کمان رم داده بر
در شیوه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمان دار
بهرام جنگ گشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت بسیار باران تیر که کفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور
از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمیپرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان
مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد که تیغ کین از نیام انتقام بیرون نمی آورد و بنابران برادر امیر
نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی اتکه و بخشیکه و شاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره و امیر قلی علی و علیکه کوکلتاش
را با سی صد نفر از بهادران رستم اثر بسهم قشون تونغمه بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن
حیاتش بسوزند و چون قنبر علی میراخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند
حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور تورها و چپرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف بر کشید و سنان شیر ژیان
که رو بگله آهوان آورد بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند
بیت بیک حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانغار لشکر نصرت آثار سلطان احمد میرزا و امیر شیخ
عبدالله و امیر عبدالخالق و ملیک بداغ سلطان و دولتخواجه اوزبک و از هراول امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس بر صف
اعدا حمله آورده آثار زور و سختی ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان ستیز
و خونریز بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند
که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هباء منثورا آهنگ هوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار
انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نکشود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و
پیکان سهام چون آتشام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت شمشیر آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز
گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت
از تیغ وازنان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت مبشر اقبال مژده و ینصرک الله نصرا
عزیزا بگوش هوش خاقان مظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای و ان
جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرقت بایقرا میرزا
که با سی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب
از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنحضرت و عالی نژاد را گرفته همراه
گردانیدند و چون قدمی چند بطرف معسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان بتحقیق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته
پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانید و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان
منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر و فرار دشمنان و اثر ... اختر در منزل بهشت اثر نزول اجلال فرموده امرا و اسفندیار آثار و نوئینان

میسیه پیه بند

۳ عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح انجامید جنود ظفر ورود خاقانی رایت صحیح

رستم کردارها که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مفتخر و مباهی
گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایه قدر و منزلتشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت
در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون
از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر
وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تأیید چنانچه در اثناء
بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاهزاده شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاهزاده بر دوش گرفت و بدان واسطه
جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده و مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه
ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه ماهچه نصرت آیت باطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا
ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه‌ئی از دودمان پادشاهی در عقد
ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه‌ئی از مکنون ضمیر منیر بنواب درگاه
عالم‌پناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد
که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده
نوعی سازد که بملازمت سدره مرتبت شتابد امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاهزاده عالی‌مکان رفته چنانچه از کمال فراست
و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق آینده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که
شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در دو قاضی بشرف تلاقی دریافت
و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرموده چند روز بجشن سور و عیش و سرور پرداخت
و حجله‌نشین تتق عفت و عصمت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده کرده خاطر شریفش را فرحناک و خرم ساخت و بعد از انقضاء
ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری
بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاهزاده را
بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید
از امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از ایلچیان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت
رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده
شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین
مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله
تعالی و تقدس ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور
در آن اوان که بواسطه استیلاء میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف
نموده طریق فرار می‌پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان
باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت سلطان از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر
و قندهار آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظماء امراء سلطان سعید بود و در قندهار
حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد و میرزا محمد عمر بقصبه بار خرامیده پای بر مسند سروری

میرزا
سلطان

نهاد و در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان
شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتیکه خاقان منصور از اندخود معاودت
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر متواتر انجا میرسید خاقان منصور باستیصال نهال اقبال او را پیش نهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل
اخته آخور عنایت ملک وهاب خاقان بلندجناب را بپسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبنده تخت کشورگشائی عنایت
فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بهندادن خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن موضع اسپناک
که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرمود و فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد تا نه کس را اسیر ساخته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاهزاده در ظاهر قصبهٔ قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد انگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاهزاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در ضمان عافیت
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلدهٔ جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت
دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبهٔ فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امراء ظفر اقتباس را با فوجی از حضرت شریف ۲
سپاه نصرت انتما بدانجانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثناء کر و فر تیری بمقتل شاهزاده جور رسیده و مملکت قندهار
بتحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ گهرور نشست ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت
بتربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهدهٔ انتساب کرد و امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چندگاهی که بلوازم مهرداری امر پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر ابا نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگهٔ انکه‌چیان آستانهٔ سدره مقام انتظام دارم و صاحب منصبی منیع‌تر از جمیع امراء عظام به سریر سپهر احتشام نزدیکتری منتسبم و
هرگاه متصدی منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود پس تکفل امر امارت
دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را بپذیرفت و حکم همایون از منصهٔ عنایت بنهایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعاء خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب امارت دیوان
اعلی گشته به پوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه توزروزی مفتخر و سرافراز شد و تصور فرق انام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد اما چون در آن روز نشانی بدست انتساب دادند که علی الرسم بسیاغی نیکت
مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایان‌تر هیچکس را جای نماند بیت هر از نقش برارد زمانه نبود یکی خیال مکن

یکی چنانکه در آینه تصویرهاست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سلب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف الموضع الذنشان که مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از ان هرکس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که انجا مهر زند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه

میر فلک جناب علیشیر کز شرف   عاجز بود ز درک کمالات او خرد
دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل   از لطف شاه غازی والحق چنین سزد
چون مهر زد بدولت سلطان روزگار   تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد

و بهمدران روز که امیر نظام الدین علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بهمدرین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرمود و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضاء بعضی از قصبات ولایت خواف قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بیهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی اثر گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجهٔ افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایهٔ سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و برروی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان منصور بوزارت میرزا ایچیک قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاهزاده طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم

شد از عدل آن میر نیکو سیر   زمان تا زمان ملک معمورتر
ز تدبیر آن خواجهٔ پاک دین   اساس ایالت بغایت متین

و مقارن تربیت و رعایت آن جماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزاء اعمال سیئهٔ خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامهٔ زندگانی آن شیر بیشهٔ پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ تیمور در زمان میرزا ابو القاسم بابر یساول بود و بواسطهٔ وفور قوت شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود و آن حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امراء عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی از اکثر سخنوران زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت سلطان سعید روزی چند غاشیهٔ خدمتکاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بیجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان سعید رفت و بعد از واقعهٔ قراباغ باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرایدجرایمش کشید و ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید و او بار دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب بولایت طلقان و چرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرّهٔ بعد اخری ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و باوجود این همه مراحم واشفاق غشاوهٔ کفران نعمت دیدهٔ بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال گذشته بخیال انگیختن غبار فتنه قلعه خویشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر ساخت که شبی از ظاهر بلدهٔ فاخرهٔ هراة قدم در وادی فرار نهد باین داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود و شخصی از نوکرانش مردانه تمام حقیقت اینحالت را بوسیلهٔ یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعهٔ اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار درباب مهم آن غدار با امراء کبار شرط مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت ع رخنه گر ملک سر افکنده به • در روز یکه حسن بسوبانی که یکی از دوستانش

بدو رسانیده بود بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه پایان گریزد تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و خویش
از شرپایان در سرپایان آمده با خاک راه برابر گشت نظم فلک گردپر مهر و زود کین است درین حرمان سرا کار وی اینست یکی را برکشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد
احمد مشتاق چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام و جهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة سمت شیوع یافت رای جهان کشای خاقان قضا
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد بنا بر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق چنان بر سازند که
ما را جهت مدد باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا از آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه *
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده بود و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده مستقیمه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی ماثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را
بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف
یافته برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قرمیر نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شده
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدانجانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین چین قهر بر جبین مبین افکنده به
ترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را بامرا تقسیم یافته هرکس بمورچل خود نزول نمود و فرمان نصرت
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزید و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه شترخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت انحصار سپهر کردار را در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته لب سیاقیان جهت هموار
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با سپاهی
از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس بمعبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته بنهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از آنجانب هر صباح که شهسوار تیزگذار آفتاب بکمند همت برج حصار
سپهر دوار رحل انداخت خاقان منصور بر بارهٔ کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال ماثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروهٔ کرهٔ اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها در چیره

وچیرها بر سر کشیده پای در میدان قتال می‌نهادند و بدست جلادت وجرات عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت وجرات از پهلوانان رستم
نشان ممتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفر اثر جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که بر زبر فصیل باند اختن تیر و سنگ
میپرداختند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بر آن منوال دید جمعی از

و از خندق فصیل گذشته پای بهتور پیش نهادند تا بکنار خندق شیخ حاجی که در میان خاکریز است رسیده و می‌خواست

دلیران لشکر خود را از باره پایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آنجمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید بلند قدر بسر پنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه بر زبر او نشسته
خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده و نیزهٔ
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن
حضرت آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسپ و زر
و خلع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنابر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایرهٔ قتال مشتعل بوده از شام تا بام نعرهٔ
حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقراجاجی هر شب بر زبر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولتخانهٔ
همایون می‌ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد
و آنحضرت را جهت تأدیب و فکر عاقبت بر دفع شر آن بد اختر گماشته شبی سه چهار کس از قادر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بیکدیگر ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاجی آغاز سب و شتم کرد بهمانجا آوازش بیکبار شست دست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت
الثری هیچ جا قرار نگرفت و همین معنی موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت او امر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می‌آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندق
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بر آن قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و برین موجب بتقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغلهٔ فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی باردوی خویش آورد و مخالفان آغاز رشقه کرده هر تیر که در ترکش
داشتند بپرواشتند و بنابر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی انطفای آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از پیکان آبدار سهام

انداختند

اعدا بوی نرسید و بوسیلهٔ اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نباید کار گر بی حکم تقدیر وگر عالم سراسر آب گیرد نمی بی حکم یزدانی نمیرد و امیر مظفر اگر چه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بالتماس و کان پایهٔ سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

وچون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون آن عریضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا بواسطهٔ امتداد ایام محاصره قحط و غلای عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهت عدم وجدان قوت قوت پیکار مفقود شد و هرکس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشید و باردو فرستد و آنجناب حسب المأمول عمل نموده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در شهر بود میرزا ابوالخیر که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و مقرب حضرت سلطانی او را تعاقب نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید

ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب وگریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند که بمرافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان قمر مسیر بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت تا حکام و داروغگان را گویند که جنود اتخذ و در مجمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بمعسکر نصرت اثر شبیخون برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ و تیر برآرد و بحسب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر پارهٔ کوه سنگ نشسته گرد مورچلها برآمده در آن اثنا نظرش بر پل نهر شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل ویران است چنانکه کرده بود بظهور نتوانست آورد و از همان جا سوران انداخته بازگردید و روز دیگر خاقان منصور طایفهٔ از اهل بسالت به کامشی او فرستاده تا بعضی از پرتلهای سپاهش را تاراج گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرأت اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بگردان بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه درهٔ گز بسان و چهار خوامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل قدم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان نگشود و برادران از تسخیر آن بلده مأیوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جیبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سر پل تابان شده در اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیدند موجب مزید استظهار شاه و سپاه گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل و یماقات ولایات مروجاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایهٔ سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان

گردان ساخته بشمشیر جنگ و پیکار میکوشیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن یلان سرافراز دشمن شکن پی خدمت شاه بسته میان کشاده بمدح و ثنایش
زبان بدرگاه عالی رسیدند شاد سپه شد ز ریگ بیابان زیاد واز انجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند و بیمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا بابکر که از موکب خاقان
منصور طریق فرار گزیده چون به بدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلند نهمت گردانیده بنابران برادران از تکاپو
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب اساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز
نکشید و اگر چه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما بر قتل بعضی از لشکریان ایشان متصرف گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده
او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپیماید و بجاده مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرأت و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید و امیر عبد الخالق
نمیتواند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا اندازد آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با میر مظفر سپرد و روی
توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون آن عریضه در کنار آب مرغاب بنظر
انور همایون رسید خاقان کامیاب ع ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول به
بلده فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته بود و لطف
و مرحمت آن مهر سپهر دل بسته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی دیده عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت نبرد
کسی کو بدانش براست ز مجرم کشی جرم بخشی براست عرض بعضی احوال بر سبیل اجمال چون خاطر عاطر خاقان آسوده حال از تسخیر بلخ فراغت منصور
یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بایقرا نهاد و از آنجانب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس بآستان
آسمان اساس باز آمد و بعد از چندگاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته در گذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق محمد بن ق
امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردان شده بدار السلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و
امیر محمد بمنصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواجی و مال مقدم بر جمیع امرای عظام جهرزد و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر
مایل بآن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابران بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده
رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاق های رفعت نشان غیرت افزای ریاض رضوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفه
اعتبیه مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اختر شناسان حکمت اقتباس با سطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضاة
و علما در مجلس شرف اعلی مجتمع گشته ع مه را بستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش در آوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز نشاط می پرستان را
زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنمقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام مرتفع
و ایام جشن و سور و لهو و سرور بیکماه امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی معظمات مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷۶
خواجه فضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان سعید بلوازم منصب استیفا قیام نموده ملحوظ عین عنایت خاقانی
گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد مؤاخذ گشت

و امیر بدر الدین به محصلی او مقرر شد و بعد از آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه فضل در پایهٔ سریر سپهر مقدار
یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر برآمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقهٔ انصاف آنست که یکیک
با او سخن کنید و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانو زد و بعضی از مقرران چون این صورت
مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب گوید و بشرکت امیر محمد علی اتکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید
و تا شهور سنهٔ ٨٩٢ حال خواجه مجد الدین محمد برهمین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر تربیت یافته اعلام اقتدار و اعتبار برافراشت چنانچه
مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بر زبان خامهٔ بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شمهٔ از کر و
فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانهٔ پر مکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر
مآب خاقان کامیاب تخلف جست بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین بساول
و امیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب بجانب بلخ گریخت
و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان بکران بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه ظاهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغهٔ کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرده
میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان پس از
اطلاع بر این واقعه یکی از امرا بایندر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز امکان
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس ورد پای حضرت خاقان منصور را مبتلا
دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال آنکه
همچنان که خاقان منصور از میمنه و فاریاب الیغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گزند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسر پنجهٔ تسلط و
اقتدار به بند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بمکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز قلهٔ معالی را از قصد صعوهٔ
ضعیف بنیاد مکروهی روی ننماید بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کاینجا همیشه باد بدست است دام را القضیه بعنایت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن
زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبهٔ اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده باجتماع
سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و بآن واسطه میرزا ابابکر ویرا نشد
عنان بصوب [illegible] نتافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و خردمندی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر
از نواب پایهٔ سریر اعلی اجازت یافته جهة تحصیل علوفهٔ خود بجانب فراه توجه نمود و در حدود سبزوار شبی قراولان میرزا ابابکر بار جو
در ساعت او را گرفته و پیش شاهزاده بردند چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سوال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که درین
ایام آنحضرت از کیفیت اندیشهٔ خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلدهٔ هراة در کمین نشانده تا هرگاه علم نصرت
شیم سپاه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمهٔ این بنده
بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت مقصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر این خبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را بانعام اسب و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراة را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده

شاه زاده همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریهٔ بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید آنحضرت لوازم تحسین و احسان درباره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل اردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بمثابه مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره از سینه راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زر اندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده نخست امیر علی میرآخور و پلنگ پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و بابا محمد سارق چوپلی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب نیز عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فرار یافت و جمعی از بهادران موکب نصرت نشان به تکامشی او مأمور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را تنها دید عنان بازگردانیده تیری بر حلقش زد و امیر حیدر نیز خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شده و میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانهٔ یکی از کلانتران آنموضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایهٔ سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا ابابکر مأمور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته بیکبارگاه بر گرد خانه که محل نزول شاه زاده بود محیط گشتند و در پنجم رجب سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشتهٔ حیاتش را به تیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن دیار را که دغدغه تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در ضمان صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت **ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون** امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفاء عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و بهنگام گیر و دار و ایام رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابرآن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشته و به اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبهٔ او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعهٔ قراباغ امیر ذوالنون بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابرآن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغر یغاچ جنوشان عنان یکران بصوب دیار ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منافرتی که در میان امراء ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آنولا اقوام هزاره و نکودری بر آنحدود استیلاء تمام داشتند و بکلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مینگاشتند و امیر ذوالنون

فی شهور سنهٔ اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آنجماعت محاربت
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر ۲ — بتصرف درآورد ۲
نظم اگر چند بودی بهنگام کار — از او یک سوار از هزاره هزار — به پیکان خونریز و شمشیر تیز — برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام
هزاره و نکودری چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمانبرداری نهاده دیگر سر من خلاف
نکشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار در گذشتند و نیکو خدمتی امیر ذو النون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام
رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساخر و تولک و زمین داور را در قبضهٔ اقتدار او نهاد تا چند سال بعضی از شاهزادگان را
بنوبت ۲ حکومت قندهار میفرستاد و بالاخره امیر ذو النون در ایالت آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو — باسم ۲
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستون و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی‌شائبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف آنجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان
گذرانیدی و از بام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذو النون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین
بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود — شب از بهر طاعات بیدار بود — ز شمشیر خونریز او روز جنگ — همه روی صحرا شدی
لاله رنگ و چون امیر ذو النون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در اداء مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیک تفویض فرموده داروغگی ساخر
و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را با میر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن
شده و در آن دیار عمارات عالیه بر افراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذو النون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال در گذشته لایق
دولت ابد پیوند چنان مینماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن — اندیشه ۲
الولایت مستصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر یورشها امیر ذو النون با لشکر قندهار و زمین داور
بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدتی بسخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع یحل قصد کرد که بموجب استصواب
آنجماعت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذو النون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت
هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی

ذکر ظهور مزاری بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریهٔ خواجه خیران

در شهور سنهٔ
خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنه و الخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبتش بحضرت زبدهٔ
اولیاء کرام و عمدهٔ اصفیاء عظام سلطان ابو یزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنهٔ مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیاء و عمدهٔ اصفیاء محیط انوار عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب سلام الله علیه در قریهٔ خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمانبران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد

پیدا شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جان حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص برگشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمرهٔ از مجاوران آنجائی بسیاری از آن طایفه صحت عاجل
یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سدهٔ سدره مقام بمرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتوان بود
و کثرت نقود و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید
قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنهٔ هراة فرستاد و صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبلهٔ آمال و آمال بست و با فوجی از امرا و خواص بدانجانب نهضت فرموده
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورد و قبهٔ در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستانهٔ علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جملهٔ اقربا سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخرهٔ هراة شتافته ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پرنور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هرکس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چندگاه آمد شد خلایق بآن عتبهٔ کعبه مرتبه
بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدانجا می آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف ضیافت
صادر و وارد و راتبه و عمارات می کردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی آنمقدار جمعیت
در نواحی آن سدهٔ سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تذویر که در سلک عراقچیان دار السلطنه
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعهٔ ساخته مردم را فریب دهد و بوسیلهٔ مزاری مزور زر و جوهر بدست آورده پای
بر مدارج عزت نهد نماز شامی در کازرگاه نزدیک باستانهٔ انصاریه آغاز صیحه زدن و جامه دریدن کرد و چون مردم بروی جمع
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار درین صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضهٔ فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیه در فلان موضع است و اشارت بجائی کرد که نزدیک بحظیرهٔ شمس الدین سنگ
تراش بود و مردم بموافقت عراقچی بآن سمت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبرائیان بر وی جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و غوغا کردند روز دیگر که این خبر در بلدهٔ هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نسا روی بکازرگاه آوردند و خاک قدم عراقچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک برگرفته
بهرکس که میخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز
خلقی بینهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند و چون لنگی یا کوری بر سر
آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراقچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر میگفت بلی
صلوة فرستاده و او را برداشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند و اگر بر زبان می آورد که علت من بر حال خود است آن بیچاره را
در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و بقتل و حرق سزاوار است و لایق القصه عراقچی در عرض ده پانزده روز باین وسیله
زر و جوهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانهٔ خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهیر را نیز این
هوس در سر افتاده امثال این واقعات دروغ ساختند و هریک در محلتی از محلات درون و بیرون هراة و بعضی از ولایات اصدای

کیفیت حال

ظهور ایام دراندخته‌اند عراقچی چون حال بران منوال دید از رسوائی بترسید و منهزم گردید و بطلان اختراعات نزد خاقان منصور و علما و اعیان
هرات ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شد و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشه باطل بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه خواجه خیران
تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق بر ذلک و در و الله اعلم بحقایق الامور گفتار بیان در شمه از حال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچیک میرزا و ذکر انتقال آن شاه زاده فضیلت انتما از محنت سرای دنیا بجنت اعلی شاه زاده
محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفاء طبع و نقاء سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و
منقول متفرد شرح فضایل عقلا نسبت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلغا قیاس با الفاظ آبدارش قطره از بحر بیکران نظم

روشن اندر دل چو مصباحش کشف کشاف و فتح مفتاحش
عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون

و آن دُرّی برج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعه
کتب متداوله بجای می‌آورد و از باطن خورشید سیماس شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از واقعه
قرا باغ مصحوب والده و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قرا باغ اران بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال
آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال همین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال بر همین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شد
آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردید و خاقان منصور بنا بر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روزی چند تغافل پادشاهانه شعار
روزگار همایون ساخت و متصور آنکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیمه عبودیت انحراف ننماید بنا دلیش
پیرداخت بیت

هر شاخ پایدار که از رسته سربلند مشکل بدست خویش که اهم شکست ست

در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق
آن شاه زاده مغرور بکازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زاده جلادت پناه جهة دفع حرارت خورشید برقع چتر جسارت نمود و حال
آنکه خاقان کامیاب نزدیک بود در اعقاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب قیامت لهب مشتعل گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون بأخذ میرزا کیچیک فرمان داده کار از مدارا در گذشت امرای عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم

چنین است رسم سپهر بلند فریبنده اقبال او را گزند
گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید

و چون میرزا کیچیک چندگاه مانند
لعل در صمیم کان و دُر در جوف صدف عمان اوقات گذرانید عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد از آن شاه زاده در غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می‌آورد ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش پیدا شد و بمبالغه تمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرده با
طایفه از افاضل انام روی بدان مقام فیض انجام آورد و قافله توفیق پادشاه متعال رفیق مدام ذوی الاحترام و بدرقه تایید مالک
الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام بیت

توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه

و چون تبریز از غبار سم شبدیز
آن خسرو صافی ضمیر عنبر سرشت پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچیک

میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال با دا ر کلمهٔ لبیک اللهم لبیک کشاده مناسب نمیدانم که درین سفر ملازمت هیچ مخلوقی قیام نمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی بیالایم اگر آنحضرت لطف نموده غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای حدیث خیر القادم یزار عمل نمایند بیت از آن ظرف پذیرد کمال و نقصان ور نه ظرف شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس متلقی بقبول نگشت و میرزا کیچیک نیز پای در دامن استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بدان قرار یافت که میرزا کیچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز بیلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچیک از مصر مبتهج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه الصلوة والسلام عنان بارگی خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و آکه بیگم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند شنید دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای ایشان دو معتکف زاویهٔ فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد باد ابتثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده عیونی را که در بیت الاحزان هجران بصفت و ابیضت عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بسلامتی ذات حجسته صفات شاهزادهٔ عالی مقام و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی مراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند و خاقان منصور نیز چند فرسنگ میرزا کیچیک را استقبال نموده آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بر آن متصور نبود و میرزا کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود درآمده همواره در متنزهات هراة با فوجی از علمای حجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی میگماشت نظم نشستی بارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی حذر جز دآموزکار بجستی به از خطر خسار یار و چون بحکم آنکه سپهر غدار در هیچ مرحلهٔ ناپایدار ارباب وفا آسوده و برقرار گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاهزادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی و الله یدعو الی دار السلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاهزاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بصنیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امید بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و درّی آفتاب درخش برج استقلال از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیدهٔ بخت گشت پنهان والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاهزادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک ماتم نشاندند سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهر وی اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و استادکان پایهٔ سریر آسمان

نشان با آیین سلاطین تمکنت آیین ملکه بتجمّل و حشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاه زادهٔ
در محفّهٔ نهاده برداشتند تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده از آن متابعه روان شده
از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حیّ لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در
کازرگاه جهة همین مصلحت بنا یافته بود بردند و بطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه الصلوة و التحیة بخازن خاک سپردند رباعی
ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیدادگری عادت دیرینهٔ تست ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست اصحاب
آن مصیبت عظمی و تعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا و مساکین و ضعفا و ختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه و تعالی قیام نمودند
و روح مطهر شاه زادهٔ والا گهر را باصناف صلات و صدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلّفات زیب و زینت افزودند
و حضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نوّر الله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم
انتظام داد مطلعش بر خاطر بود و ثبت افتاد بیت رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است و ایضاً
جهة نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم گردانید که رباعی ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از
محنت ایام تنگ بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده سنگ ذکر وصول بدیع الجمال بیگم
بدار السلطنهٔ هراة و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که
همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابو سعید باز گذاشته در خطهٔ آذاق رایت آفتاب اشراق
برافراخت در سلک ازدواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت و بعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قپچاق
بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن دُرّة التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر
و یک دختر متولد گشت آنگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمد و پسر
کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرده ولد خوردتر بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم موافقت
والده اختیار فرمودند و چون محفّهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور جملهٔ منتسبان آستان خلافت و شاه
زادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مأمور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و
لوازم ساچیق و نیاز و نثار بجای آوردند و ستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید و حضرت خاقانی بنظر
عطوفت و مهربانی در همشیرهٔ عزیزه و اولادش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون خاقانی
ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ درایت
امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهند و بعد از وصول بایقرا میرزا جهة ختان شاه زادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا ترتیب
اسباب طوی و برافراختن چهار طاق فرمانداد و در باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافت هر یک از شاهزادگان و امرا و نوئینان در
گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب و زینت غیرت رواق سپهر خضرا مینمود
برافراخت نظم بهر سو از آن حوض کوثر اثر شد افراخته چهار طاقی دگر مزین بدیبای روم و فرنگ ز اجناس زردوزی هفت
رنگ بهر یک نشسته بسی مه جبین چو در قصر باغ جنان حور عین ز مردم ربوده دل و دین همه فرح بخش جانهای غمگین همه و صناع
و محترفات راسته کوچهٔ در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پر تزیین و دکاکین غرابت آیین غیرت نگارخانهٔ چین و رشک
افزای بروج چرخ برین گردانیدند بیت بهر سو دکانی شده آراسته مهیا در آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان
آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز بمجلس نشین با زمرهٔ از مقربان بارگاه بهشت آیین در چهار طاق خاصهٔ
همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود در بزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرا و شاهزادگان در چهار طاقهای خود فرا

قرار گرفته بتجرع راح ریحانی و استماع الحان و اغانی قیام می‌نمودند و در آن ایام فرح و سرور در خواطر جمهور نزدیک و دور سرایت کرده هنرمندان
هر پیشه و صناع نیکو اندیشه انواع لعبتهای غریب و اصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند و هر طایفه مناسب حرفهٔ خود صورتی نادر
و پیکری بدیع مآثر ظاهر گردانیدند و در آن اوقات از ارباب حسن و ملاحت و نغمه سرایان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس
ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و نغمات دلگشای و ترنمات فرح افزای نشاط برنا و پیر و صغیر و کبیر می‌افزودند و فروغ جامهای بلورین
که از شراب ناب مالامال بود بزم می‌پرستان را انور و صفای بخشید و تاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری می‌نمود محفل مستان را
چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم پری پیکرتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز نوای عیش و عشرت می‌سرودند نشاط
باده نوشان می‌افزودند و در آن ایام بحسب الحکم بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مائده‌های طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام
معد و مهیا میساختند و از وفور اطعمهٔ لذیذه و اشربهٔ لطیفه رسم از و جوع از عرصهٔ عالم بر می‌انداختند مثنوی بزم خسروی هر دم مکرر
شدی خوانهای نعمت روح پرور بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چند آنکه خواهی و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی
که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت بمظفر حسین میرزا سنت ختان بتقدیم رسید و دست عنایت حضرت خاقانی
امرا و ارکان دولت و نوئینان و مقربان سده سدره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید و بعد از انقضاء اندک زمانی از آن جشن و سور وصول
مظفر حسین میرزا بحد و بلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را با وی در سلک ازدواج کشد — خاقان ن
و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان امر جشن چهار طاق و سایر موجبات سرور بوقوع
پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعتی مسعود و زمانی محمود سادات و قضات و علما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت
شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نثار و ایثار و الباس حضار صحبت
بهشت آثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در آن لیالی میان ابو منصور مظفر حسین گورکان و خانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید بیت — لوازم ن
چو جان و تن بهم پیوستند ز انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی ولن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن
بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین عزائی و هر سروری متصل بغم جان گزائی در خلال این
احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز و علا انتقال نمود و این معنی موجب
ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا
و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد و احفاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان بحضرت شاه
خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد و در زمستان آن سال بقشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل و داد و تشیید اساس
صلاح و سداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی و تربیت یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته
بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر ولی بیگ والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان
آمده در خدمت باشد و مقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر متقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر را
با امیر صایب تدبیر در میان نهاد بنا بر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شعف بسلوک طریق حصول مرضات سبحانی
نخست بقبول آن امر زبان نگشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدان جانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر
نظام الدین بابا علی و امیر بدر الدین را همراه برد و چون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر باز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو بر افراخت
و گلستان استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات و علما و اشراف مفتخر و مباهی
شدند و رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند رقبهٔ ربقهٔ اطاعت در آورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جبههٔ اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والا حشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را بانعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهة سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود و جناب نقابت مآب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید قطعه

آن میر علیشیر که دارد
اوصاف برون ز حد تقریر
چون کرد قبول بار امارت
تاریخ شدش امارت میر

و هم در آن زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور نموده داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه از آن زمان باز که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان تغیرآمیز بر زبان آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر بجهة آن معنی متغیر بود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت موکب خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهة مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میبایست این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید بزانو در آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه بی برکت که هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر مکرمت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد و هیچیک از امرا و صدور و وزرا و اینکچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه آنخواجه والانژاد را المعتمد السلطنة و مؤتمن المملکة نویسند القصه چون خواجه مجد الدین محمد در یک لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال کشاد نظم

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید
یافت قفل غمم از فاتحهٔ صبح کلید
دل اگر خار جفا دید جدا از منت
که گلستان وفا بار گل بخت بچید

و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل به مبدأ الشرف خویش گشته به صوب دار السلطنه خرامید و در آن اثنا خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهة مخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسرکار استرآباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجد الدین بنابر ملاحظه آنکه هر گاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسانتر بخاطر نشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

تمامی
بهراة

و خواجه فضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باسترآباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین
محمد بدرجهٔ کمال ارتقا صعود نموده جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آن خواجهٔ عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات
و پیشه وران از دست ظلم عمّال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمّال و متصدیان
اشغال را از مصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت
بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت او بدان میرسید فرود آورد. لاجرم در اندک مدتی قرب دو هزار تومان
کپکی از بابت وزرا و عمله دیوان اعلی و بقایا و تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنان شبی محتاج گشته کار ایشان
بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملداری یارا نبود که یکمن بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی زهره نداشت
که بمقدار سر موئی آزاری ببازاری رساند نظم پاس عدلش رسید تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد
مگر از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی
میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طائفهٔ از افاضل روزگار و علمای رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و
لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبولتر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته
خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با
وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش
و دشنام میگشود و امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید و اثر بدزبانی او باکثر اینچکیان و مقربان آستان خلافت آشیان
میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظّاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ
و العافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتهز فرصت
نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مؤاخذ و معاقب شده از خراسان فرار
نمود و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون
و التأیید **ذکر فوت بیگه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم** والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیگه سلطان بیگم بنت میرزا سلطان سنجر
ملکهٔ تندخوی و درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور می نمود و هرگاه که آن
پادشاه عالیجاه نسبت ببعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان
وافر نکبت بجای آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طلاقتش درگذشت بنا علی
هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار می گذرانید تا در شهور سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه مریض شده بریاض جنت انتقال
گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه اش را بتعظیمی هر چه تمامتر
برداشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم
رسانیده باطعام طعام و خیرات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کیر وست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعهٔ
اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رأفت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک مزار سادات
مصنع مدفون گشت عمارت تکیه بر سر آن مزار فیض آثار واقعست ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل
الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان**
چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و حمایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و
رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فراین مطلع

در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی که بباد سعایت
خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنابر استصواب امیر علیشیر
متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل شرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان بیکران
گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه
الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در حفظ
جرجان بضبط امور ملکت و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد بعد از استخاره امیر بدر الدین
را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنهٔ هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت
بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب بیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده در آن اثنا امیر حیدر را
جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون امیر حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقتیکه کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکاول را
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن
این سخن مضطرب شده ایلچی همعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط
جلالت مناط حاصل کرده بواسطهٔ عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صریحست و هرگز این نوع سخن بگوش
من نرسیده بنابران امیر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارات بمبالغه تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب
حضرت سلطانی بفراغ بال در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و
تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بموجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت عمدهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرة السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از
حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود **گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد
معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا** در خلال احوال گذشته بمسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب
گردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار خایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوش خرامش پای در گل و بنفشهٔ مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو
فتنهٔ روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر لقب در آویخته آفتابی دو شب لبش رشته بر جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بسته
گره چو خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت
با میرزا الغ بیک مستحکم گرداند بنابر آن قاصدان سخندان بالتحف فراوان جهة تمشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

دایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت
و جهانبانی را برای ورود در اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و بیراق مهد علیا اشارت
علیه مبذول داشته در بارهٔ ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانید و در اوایل سنهٔ خمس و تسعین و ثمانمائه محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت دثار
بحشمتی که دیدهٔ گردون سپهر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که برجیس روشن ضمیر جهه دفع اصابت عین الکمال آیت و ان یکاد الذین کفروا بر زبان راند بجانب
خراسان روان ساختند و چون خبر قرب وصول آن دختر قمرپیکر بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان والا گهر ترتیب طوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آیین بستند و چهار طاقها برافراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیباهای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و تافتهٔ هفت رنگ بیاراستند
و انواع تعبیها بصورتی پیراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر حجله نشینان تتق
خلافت و جهانبانی سایرها ترتیب کرده و در محفهای گوهر نگار نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر مالان با آن نامیهٔ سپهر
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بمقدار زر و گوهر ساچق کردند که قافلهٔ نیاز را از مرحلهٔ حرمان رخت بربست
و دست عنایت بخشندهٔ کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا بگشاد و همان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که
زیاده بر یک فرسخ است از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و صدای چنگ و عود ادای تهنیت مینمودند و در هر چند
قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود موفور و اجناس نامحصور نثار عماری زهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیدند قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زردوزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت تیسیر پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمرپیکر زهره جبین را در برکشیده کام دل از او
حاصل گردانید بیت بالماس تخیله گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای
بزمگاه سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را منور و مزین ساختند بیت روز دیگر که بزمگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه طوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت
آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال همگنان تافت تاب آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورد گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران
شیرین زبان هر زمان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه با حاطهٔ دایرهٔ احتمال درآید بیرون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهی که جوعی ممکن بود می کوچانیدند بیت ز جنس خوردنیها
هر چه خواهی ز مرغ آورد حاضر تا بماهی و برین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دولتکامی نشسته بلوازم جشن وسور
قیام مینمودند و چون از آن کار فراغت دست داد بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
برگشاد ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او با شآمت حقوق حلیفی در مملکت عراق
سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت نالیت
بامیر مغول رجوع فرمود و از آنجا که امیر مغول در جرجان بفرمان روائی اشتغال داشت در شهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
ایاب افتخار الاعاظم و الاعیان خواجه فخر الملة و الدین خواجه مجد الدین تکچی که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایهٔ سریر خلافت مصیر

شاید و چون مشار الیه برحسب مثال لازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنا بر سعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه
فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان احمد چوکابخی و امیر درویش محمد سوجی باسترآباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین
پردازند و اولاد و امراء و وکلاء آنجناب را مواخذ و معاقب سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روزی در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تکچی و بعضی
دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گرفتن نجات داده بدست بی بشری ابواب فتنه و فسا در گشاد عالیجناب
سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده هشتاد
و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود
و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل پای بستهٔ دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده کمال الدین
نمودند از دار الفتح استرآباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نمود
زمام سلطنت استرآباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول
بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب میرزا وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت
نشسته به تبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند
ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد در روزی که شاهزاده با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف خامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رتق و فتق مهمات میرزا بایسنقر کفران
بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب تیغ عقش قربان فرمود ع رخنه گر ملک سر افکنده به
ذکر مواخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر در آن
اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار تمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در متابعتش روزگار گذرانیده آخر الامر مانند ماهی در شبکه
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر وفور التفات و عنایت
آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکنون ضمیر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور
داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مذکور علت شده خواجه نظام الملک
مع اولاد و اتباع مقید و مواخذ گشت و محصلان بهرام صولت آن جماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت
یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ هراة فتن کردند و چون ایذا و اضرار خواجه آصف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و متملکات
او و اتباع بخواه و وجوه بر اندازان گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را
مطلق العنان گذاشتند معاندان آنحال نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امراء و ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و با هم اتفاق نموده قواعد
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان موکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده
بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه
نظام الملک را بر سر وزارت نشانند خواجه کمر مخالفت بر میان بسته انتقام در آید بنا بر آن خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت در رسید
که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می نهم بشرط آنکه لوازم
عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان
و دشمنان من طرح موافقت و یکانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوز عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرد

بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسر انجام مهمات وزارت آورد و هم دران ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش
علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت
در مجلس اشرف همایون زبان بعیبش گشاده محاسن احوال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه میکشد
خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت دران دانست (که خواجه)
که خواجه مجد الدین محمد چند گاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی احتیاط از اشغال ملک و مال
استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار
دینار کپکی انعام فرموده خلعت طلادوز پوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سر انجام امور ملک و مال دخل کرده
خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد

گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفه احوال امیر نظام الدین درویش علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تائید حضرت پروردگار

چون امیر درویش علی بکرات و مرات از
ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا بسخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی
که مقرب الحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چند گاهی حال برین منوال جاری باشد شاید
که تنزل قدر امیر علیشیر باو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه
مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امرا شوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم منجر بسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کندند و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم
آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از کمال عنایت خاقان منصور صدور یافته بنا
بر آن عنان نگران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون
ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا
رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امرا عظام یراق سفر فراهم آورده بلشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا روزی
از غم خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالتی است
که باوجود این همه حقوق تربیت و عنایت که ما را در ذمه درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و چون
بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان میر درویش علی بی وقوف برادرش میر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب الحضرت نیز
دران مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت و در آن حین آنجناب بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متأثر
گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد دیدار که بفرط دها و کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات (ذکا نسخه)
هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما چه بی ادبی این غلامک کتابدار
را اعتقاد ارم بخاطر مبارک راه میدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را باسلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان
منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او بهمان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات میر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت
خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران
نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه
غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه دیدار پیشتر بملازمت شهریار عالی
مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نزدیک بپایه سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

اگر حکم شود از اردو بازار حدادی برده او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدّین را مشمول عواطف خسروانه ساخته فرمود
که قلم عفو بر جراید جرایم درویش علی کشیدم باید که بیدغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دهدار روز دیگر در تخت خاتون امیر درویش علی را ببارگاه
همایون در آورد تا بشرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک اعاظم امرا منتظم شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و عنایات
انفعالی که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منوّر گردانند تا باحسن وجهی و ابلغ صورتی لوازم
اخلاص و خدمتکاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعزّ اجابت مقرون گردانید دران روز امیر نظام الدّین درویش علی در
اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملوّن بود برافراخت و از کثرت خیام منقّش رنگین و بارگاههای پر زیب و تزیین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت آنچه ضروری
از اسباب تجمّل بمقدار حاضر گردانید که دیده نبیند کان از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون در آن
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیّت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود بنظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآن
جناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد و آنگاه خاقان جهانپناه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول در چهار باغ امیر مزید ارغون که در خارج
آن بلده است ازین مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق دران مکان اتّفاق افتاد و خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پیدا شد لاجرم ایلچیان قمر مسیر جهة اجتماع لشکر بجانب امیر ذوالنون و سایر امرا و ولایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم با گهر بود و هم تیغ زن ذکر توجه خاقان منصور به
عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضاء قضاء ایزد سبحانه و تعالی در اوایل
فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمّل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدّین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور
نهضت نمود و در منزل بابا شاهو بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و دران روز بنابر قضای اهل فنا امیر درویش علی مؤاخذ شد و خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ بازگردانید تا در قلعه آن بلده مقیّد نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و افغان
رواروو غبار مراکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا ازین معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن در از حصار
شادمان بیرون آمده بجبال جغانیان تحصّن جست و خسروشاه را از قندز پیش خود طلبید و برادرانش امیر ولی و بیرولی را بمحافظت آن بلده
مقرّر ساخت و چون حضیضهٔ ارهنگ از فرّ نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و امیر اورنگ ص
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته تا وخش عنان یکران باز نکشیدند و اموال متوطنان آنجایی را عرضه نهب و تاراج گردانیده
سالماً غانماً باز گردیدند آنگاه خاقان جهانپناه خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان تعاقب
و مقاتله نهد و تیغ آتشگون آشام از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد امّا چون آنحضرت بسبب عروض مرض نقرس و وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عنادی می افراشت امیر شجاع الدّین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شده
گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود زحمت پا محاربهٔ سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقهٔ حزم مستبعد است زیرا که هرگاه
رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسروشاه که در قندز منتهز فرصت نشسته اند گذرهای آب آمویه را محافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود و بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردّد گشته ناگاه امری دست
داد که اصابت رای امیر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیات بجانب قندز اتفاق افتاد و تبیین این اجمال آنکه امیر شجاع الدّین ذوالنون
ارغون که بموجب فرمان همایون از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیز جنگ با

امیر ذو النون

بآن بلده رسید و از غایت غرور و پندار آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری باو بپیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بآن جانب نهاد و خبر توجه و قلت لشکر او بقندز رسید با هفتصد مرد مکمّل مسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذو النون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن اندیشیده مستعد رزم و پیکار گردید و هرچند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه رزمخواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر کار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته مهتوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذو النون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آن هنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب بنگی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که نیر عالم افروز بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر برج و باره از سر جان که متاعیست بس گران برنجو استند تیر ولدوز ترک بر تارک سرکشان میدوختند و پیکان خاراگذار شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش پردلان میرسانید و تیر تخش مانند خون در شریان سریان کرده جان را از مسیر تن میربایند نظم

ز باریدن تیر همچون تگرگ بهر گوشه برخواست طوفان مرگ

ز غریدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ

و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آن هنگ معلوم نمود و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی یکبار بر اردوی همایون رسید و بنابر آنکه لشکریان مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک بیکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هرگاه شور انداز د شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدین جهت آشوبی در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز شور بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار بامرا و بهادران رسانند که اصلاً از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم در کشید و عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امرا و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابو المحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابو المحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه بمتعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد او ارسال داشت و ابو المحسن میرزا در کنار آب بمخالفان خذلان مآب رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خیر مکنت خویش ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شصت قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو المحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر بر زخم پیکان جانگداز از آن دلاوران در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند و دریای جیحون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن روز بر کشتگان با کوه و پشته سمت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید و از کنار آب بنگی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید

ذکر مصالحهٔ خاقان منصور با میرزا سلطان محمود و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود

چون گریختگان معرکهٔ محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجدداً از دو آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست بیت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنا بر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانزادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملکت و ملت بمضمون کلمهٔ همایون وان طایفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایهٔ سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت بادا رسانید و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت منتسبان دودمان سیادت التماس ان بسمع قبول اصغا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در تتق خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و عجالة الوقت امراء قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذو النون را از قید غم نجات داده متجمل و مکرم بدرگاه عالمپناه رسانند آنگاه مواکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان را بدستور معهود میرزا سلطان محمود گذارد و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرتگاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذو النون را از محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و براسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والا جناب فرستادند آنحضرت امیر ذو النون را منظور نظر مرحمت گردانیده پرسش فرمود و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده بزبان شفاعت امراء قندز گشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از افعال اقربا شرمنده و سر انفعال پیش افکنده عز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست عنایت خسروی نوازش پذیر خلعت عفو و امان بر قامت قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را بجامهٔ خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و همدران ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسپ و زر و نفایس اثواب و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته بمقتضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور ازین وقایع و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم و سار باغ را احاطه نمودند و جرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل بابا شاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امراء مریخ انتقام بر حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن جمهور قاتاخته از زخم تیر تیز و شمشیر خون ریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان امر پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدستور با کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة تمشیت مهمات اتالیقی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنه شده کامران و کامیاب از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده و ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر ایزد متعال نیل ملال بر رخسار اقبال خاقان بیهمال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

مبارز الدین

ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان منصور و حالا آن شاهزاده با والدهٔ خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد

ذکر صعود خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی

چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبهٔ وزارت برتر نهاد و در روزی چند به منصب اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در جرگهٔ امراء عظام مهر زد و دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و اینکیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان بر فرامین مطاعه تعقیبش را امین الدولة القاهرة قلمی میکردند و بی شائبهٔ تکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود و هرگز حاجب و دربان بر در خانهٔ خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر که میخواست نزد خواجه رفته حال خود را عرضه میداشت و اولاد امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک اینکیان و مقربان خاقان عالی مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش در درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایهٔ سریر اعلی گاهی زبان بتعقیبش میگشادند و محاسن افعال آنخواجهٔ ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت تمول او را شرح میدادند بحکم من یسمع یخل بعضی از آن در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور در بلخ قشلاق فرموده بود اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نمودند و آنجناب متوهم گشته در گوشهٔ اختفا منزل گزید و بعد از آنکه رایات علم شارهٔ حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه با امراء برلاس امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک ازین معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندهار امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت بردارند و سایهٔ ذراری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق بسبب سخنان درشت که در اثنای یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیهٔ مذکوره ضمیمهٔ رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را باخود مخمر گردانید و چون آن دو امیر مهم خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب خاطر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحب تاج و سریر قانع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت میباید نمود و سخنان اصحاب غرض را در بارهٔ او بسمع رضا نمیباید شنود و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیلهٔ امراء برلاس بعز بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریاری را نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان
منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را ملازمت نمود و هم در آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ
جهان آرا در بزم عیش و نشاط نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود و امرا عظام را بمؤاخذه و مصادره
ایشان امر نمود و امیر محمد علی اتکه که محصلی خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت
آشیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید
نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس ماند بعد از آن خاقان عالی
مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبّهٔ زردوزی و افسر نوروزی سرافراز گردانید و بدستور
پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده در بارهٔ آن امیر عالی گهر لوازم التفات و مرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی
او حکم — چند که در خانهٔ امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش مهم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و امیر احمد علی
فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقربان
و اینکیان در دیوانخانهٔ باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجد الدین محمد را با بندی گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای
خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند و آنجناب بدلی قوی و املی فسیح تمامی سخنان بد
اندیشان را جوابهای نیک گفت و هر چند اعدا سعی نمودند یک دینار و یک من بار بروی ثابت نتوانستند کرد و خواجه نظام الملک عاجز گشته
آخر الامر محمد عمروآبادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد بنشست و آنجناب روی بامرا آورده گفت
کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمروآبادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت
من زیاده است زیرا که من حر الاصل ام و مادر تو مملوکهٔ خواجه پیر احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا
مدعای شماست — و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورد و گفت بآنچه اعتراف مینمایم مرا از معارضهٔ محمد عمروآبادی معاف دارید که
بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده و گناه خود اقرار دارم و امیر محمد
علی اتکه او را به مجلس بازبرده خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا بپایهٔ سریر اعلی شتافت و کیفیت خطی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود
عرض نمود و حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را در شکنجه و تعذیب کشیده آنمقدار زر
و جوهر و کتب شریفه و اجناس نفیسه و فاد زهر حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در خزانه
خیال متخیلین نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفهٔ
نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض
رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تنسوقات و تبرکات بحصول پیوسته غالب ظن آنست که اگر
او را بتعذیب نمایند دیگر اشیاء نادره ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد و آخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم
فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد و مردم دانند که هر کس در قطع رشتهٔ حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه
نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد از این سخن فهم کردند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت نماید
لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند و نزد
ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان
اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقهٔ امداد و معاونت مرعی میداریم و چون خواجه مجد الدین
محمد مخلص خود در انحصار در قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی بتقدیم رسانید و از بند نجات یافت اما هم در آن هفته نظام الملک وجه بقتل را

وجه تقبل التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک وشاگرد پیشگان تنخواه نمودند و بنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود و مهم بی ناموسی سرایت
میکرد و کرت دیگر درگوشهٔ مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفهٔ از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روانشد و بهمین سال
امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود و اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعدهٔ سنهٔ تسع وتسعین وثمانمایه داعی
حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید و امیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت و عافیت بهراة بازآمد و نوبت دیگر
بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد و بیان
شمهٔ از وقایعی که دران اوقات اتفاق افتاد** چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت
شاهزادهٔ عظمی هرچه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران ورستمدار رسل و رسایل با پیشکشهای لایق
باستان سلطنت آشیان فرستادند و جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت و انقیاد وعده دادند و بدیع الزمان میرزا
ببسط بساط نصفت و رافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نمود و بدست معدلت ابواب
انعام و احسان بر روی رعایا بل جمهور برایا بگشود و امیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیرالامرائی و اختیار ملکی و مالی
و جزئی و کلی را بوی داد و زمام امر وزارت و امور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صدارت
و پیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج بامور دولت
سلاطین آق قویلوق راه یافته بود و بسیاری از امرا ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان
میرزا بنابر تحریض امرا آذربیجان فی شهور سنهٔ ۸۹۹ قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد و بری شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد و بمجرد ادراک جوقه
که استماع نمود بجانب دارالملک جرجان مراجعت فرمود و از جملهٔ عظایم اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد
یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد تنکچی که از حبس قلعهٔ اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرش خواجه شمس الدین محمد
بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذ گشته کردیدند و چون
خلقی کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجهٔ عالیشان وابسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه
فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک
امراء عظام انتظام یافت و در اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی
پوشیده میرزا بدیع الزمان را بد آموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب
فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابران فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده به
درگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال تکید و روز را بمماطله و اهمال نموده آخر الامر حسب الصواب زمرهٔ از امرا و خواص که اعتبار
و اختیار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود و امیر حسین قلی جفاکش موجب فرموده عمل نموده بند
گران بر پای محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت و چون خاقان منصور خبر آوردن امیر محمد امین را شنود
نشانی بنام امیر حسین قلی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در رادکان بامیر حسین قلی رسیده حسب الحکم
بتقدیم رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی
شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر وفور
اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بملک هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت و مقارن انتقال رایات همایون فال خاقان بیهمال بجانب حصار
شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند**

وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نظم درین نوبت که صورت پرستی زند بهر کس نوبت کوس هستی زند رنگ
از چمن رخت ار ببندد تا شیر بهاران گل بخندد گر از گردون نگردد نور خورشید کم نگیرد رونق بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمود در غرهٔ ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و انجه که بر
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلدهٔ فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنقر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مائه آن پادشاه عالیجاه بعص ثه علم توجه بعالم عقبی افراشت
آنگاه بایسنقر میرزا باتفاق اکابر و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و بتشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنقر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیهٔ تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنقر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کتابی
ملاقی فریقین بوقوع انجامید و نایرهٔ حرب و شعلهٔ طعن و ضرب اشتعال یافته در آن اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده دو شبه نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب جماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته پشت بر معرکه گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقری وزیده لشکر سمرقند
سه هزار مغول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنقر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامید و بدلاسای رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانید و برادر خود سلطان علی را که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید اما بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی
بنور دیدهٔ شاهزاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر سید
مزید اغوان انتظام داشت و بمیمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بقلان
اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولی نعمت داعیهٔ استقلال پیدا کرد و اگرچه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده نخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنهٔ هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت با شیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی وتسعمائه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاهزادگان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاهزاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحسنت در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظهٔ رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید زمام امور ولایت
جرجان را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار محمد مؤمن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان یکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بجد و قبة الاسلام بلخ رسید شاهزادهٔ سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور انظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز الشک آسیاب ریگک که در یک فرسخی بلخ جنت معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از آنجا بعزیمت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر سنگ ریزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه لشکری جلادت
اثر بلکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرد که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج ممالک
محروسه اعلام اقتدار بر افرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد و آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان را

شادمان را بزنجیر تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که بخدمت رایات اکثم از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را با سردار فوجی از امراء ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهة مقابله و مقاتله خسروشاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیبا اعلام اقتدار برافراخت و مردم انجا که بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسر انجام پیشکش و ساوری قیام نمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند بباد غارت و تاراج بردادند و از انجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و بعضی دیگر از امراء مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاهزاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از بنابر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از قطع منازل در صبحی که لوای صبح آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ماهچه رایت ظفر مآب بر النک جوزی که از انجا تا حصار یکدو فرسخ مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره وزراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاهزاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و انجکیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان محمد میرآخور که قراول ایشان بود در دره وزراب بجنداول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم شمشیر یکی از اعدا از پای در آمده پسرش نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدر رود و جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نمود و چون دران کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و ازان جانب کوه بپایان شتافته و عنان عزیمت بطرف شهر سبز تافته بنابر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا صلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الاخری باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میرآخور تاسف خورده اقربا و اتباعش را به پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانید و همانروز امیر عمر بیگ و سلیمان بیگ کان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خواطر دور و نزدیک و ترک و تاژیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جو و یکبرگ کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر شتری سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت

و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت قرین از النک جوزی کوچ فرموده موضع سمک محل نصب سرادقات سلطنت و استقلال شده همانروز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده فریدون حسین میرزا و امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید اغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز نموده جهة همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسروشاه پردازند و در روز شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین گورکان حکمه نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاهزاده را با مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم
قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید
و به تقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دولت
امارت سلطان مسعود میرزا مهر میرزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت
و در روز سه شنبه بیست و نهم موکب همایون از سبجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
دران منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا با سلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت
بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال
دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری واقع شده است که چون خسروشاه بعد از پیوستن
مظفر حسین میرزا با بدیع الزمان عنان از معرکهٔ قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نموده و تنها
که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر ابواب مساوات برگشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد مهم حصار را بصلح
منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می گردد ان شاء الله الاعانة والمدد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات دوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان
نمود که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویشعلی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ مطاوعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش
گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما انجماعت
برعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت بسند التحصنات حصار
باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنابر علی بدا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ متحصنان
قلعه مستحیره ساخت و شعشعهٔ برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که امرا و انجم سپاه ناصرالدین عمر بیک و محمدعلی آتکه و شاه حسین جانباز و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف ابو
و امیر بیک ترکمان و تنگری بردی سماکچی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که قراول با غلبهٔ بسیار از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار را محل
نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق آن حصاریست که در رفعت و حصانت
شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور نظم فضا کنگرش با برج زحل ببالا برآورده چنید
محل ته خندقش از زمین در مغاک دو چندان که از چرخ تا روی خاک القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکز
وار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده لوازم
محاصره و محاربه بجای آوردند کاهها رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ [illegible] آشیان ساخت چون چند روز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید
قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جهانیان بر مسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید
خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور عظام به مجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده به
تقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و کنایات محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه
بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرخنده آثار سر و گردن کشیده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه در
مکنت ایشان بود از مهر سیم و زر پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکرپابیس گردون اساس شتافته بعز بساط بوس

بساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سر افراز شده دست مرحمت پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را فرو نشاند و قواعد صلح و صفا موکد شده خواجه حسن باصناف الطاف بدیع اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده بمقضی المرام بقلعه شتافت بیت مهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر و امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حبیبه محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود در اثر سلوک طریق اطاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم ارکان دولت سلطان مسعود میرزا التجا بسده سدره انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول انواع لطف و اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داد و مواجب مناسب تعیین نمود دیگر آنکه قدوة الصدور العظام میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بریاض جنان انتقال نمود و خاقان منصور بملاحظه حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متاسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را برنهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار مسلح متکفل با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او راه بلخ برده در مزار خواجه ابو نصر پارسا قدس سره حضرت قدوة اولیا بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود بیت چو رفت روز برات از جهان دعا خوانان بماند سال وفاتش دعای روز برات

ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب قندز و بقلان

چنانچه سابقا خامه سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خود ندید و در حیز نکبت خویش ندید و چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داده و شعله کین و دار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست باندختن ناوک دلدوز گشادند و بنابر کمال متانت آن قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان و امرا عنان عزیمت بدان صوب تافته و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطرافشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا در قرب و جوار کشتیهایی که بر روی آب آمویه در جمع گردانیده نجاران اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوباج بود آغاز بستن جسر کردند و در اثنای بستن کشتی موضع بستن پل رسید و از شدت سیر جهه تمام تر کشتیهای جسر خورده اکثر آنها را درهم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنابر آن فرمان همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته یکبار و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جایی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمام سپاه از آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در آب افتاد و بسهولت بآنجانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیله جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همان زمان از آنجا عبور فرمود و شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز با اسباب از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیم شب آب طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت و دولت خاقان کامیاب بوده و الا اگر آن شب در جزیره مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر گذشتی و لا عجب بیت بود هر کرا لطف حق راهبر ز طوفان دوران نیاید ضرر القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم و در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب و التوالی قاصدان بخدمت ملازمان آستان خلافت آشیان ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که هر چند بنده از آن بازرگ است که باقدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله تواند آمد و جرات و جسارت که غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه دفاتر زلات این بیچاره را به آب عفو و اغماض فرو شوید بهر آنینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جاده خدمتکاری فراتر نهم و چون موکب همایون از اینجا مراجعت فرخ

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیدهٔ رمد دیده را از غبار بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود و انگاه خسرو شاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جملهٔ مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیلهٔ امرا عظام شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهت امیر خسرو شاه و برادران و عزیزان [illegible] نمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت و دیوان علی بخسرو شاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام بمقضی المرام بقلعهٔ قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسرو شاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد بکاول سپرده بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنهٔ هراة شده بر جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول مستقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب الفرمان همشیرهٔ خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود در عراق نموده بجانب دار السلطنهٔ هراة گسیل فرمود و خاقان منصور امراء عظام و وزراء کرام را بترتیب اسباب سور و تهیهٔ موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده تعبیها بعرصهٔ ظهور آمده دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهرهٔ برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طریقهٔ محبت مرعی گشت و چون بر حسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار فنا هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی در پی و هر بهاری آبستن بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بنهصد و دو رسیده بود شاهزادهٔ جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت نحافه درگذشت و موجب کلمهٔ محنت اولاد نا اکباد نارحلت شاهزاده موجب ملال خاقان شده چهل شب چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقاً مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضهٔ اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بآن نبیرهٔ سعادت سند مسلم دارد و اندیشهٔ عزل او را پیرامن خاطر عاطر نگذارد اما بخلاف متصور آنحضرت در روزی که میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهت تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابرآنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصرهٔ قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد از تصور [illegible] مینمود از این معنی بغایت متغیر گشت و بنابر تحریک مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنهٔ هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و به محمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بسرانجام اسباب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد امر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتلهٔ او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنای اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنهٔ هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود

که باوجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بجد و جهد ببلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را تادیب بلیغ نموده از سلوک
طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته میرزا بدیع الزمان را
نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیهٔ دلآزاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون
افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را معظم شمرده
در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر همایون تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده
از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار تحریض فرمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان
مؤثر افتاده بنحوی است که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا بازگذارد و مقرب حضرت سلطانی را تا حصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه حسب
تقدیر امری ظاهر گشت که اثر مصالحه بیکبارگی در گذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ
نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه
بسعی امیر علیشیر تیسیر پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال بلخ بود نشانی ارسال فرمود بمضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون
رود باید که دروازه را بر وی کشیده نگذارد که دیگر بآن بلده در آید تا بمزید عنایت و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضای قضا
بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت در گذشت
و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایهٔ سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفای آتش غضب پادشاهی
که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق
برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیگ بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف بلخ تافته در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق
ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا اینخبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امرا
و لشکریان بازگشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعهٔ بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال
والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال و جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنگ چکی شتافته در دهانهٔ درهٔ پل چراغ
باوج مهر و ماه رسانید و از اینجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته از آن طرف درهٔ مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن
شب پرتعب پدر و پسر بقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشهٔ کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیهٔ اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خواطر
لب نگشودند

ذکر واقعهٔ هایلهٔ پل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که از اهتزاز صرصر قضا و قدر چراغ
نمایش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردید و از اقتضای مشیت مالک الملک اکبر لوای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید
خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفرپناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده بمیدان
جنگ و معرکهٔ نام و ننگ فرستاد و عنان همایون متعاقب ایشان بر سبیل تأنی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بتعبیهٔ لشکر فتنه انگیز قیام
نموده بتشدید عزم مهم ستیز تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت در میان درهٔ پل چراغ تقارب فریقین بتلاقی
انجامید و غریو کوس و سورن زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانید و باد حملهٔ یلان چراغ زندگانی پردلان فرو
نشاند و شعلهٔ سنان پهلوانان خرمن حیات شجعان بسر حد احتراق رسانید گوهر حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحهٔ خنجر
الماس آثار از حلق افتادگان گونهٔ لعل بدخشانی پذیرفت نظم ز خون یلان سنگ شد لعل گون روان شد بروی زمین جوی خون ز هر سو سر سروران
نامجوی بمیدان در افتاده مانند گوی در اثنای آن احوال و خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال بال اقبال سایه بر آن معرکه
انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچهٔ لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده توقف در برابر رایات پدری از مقتضای
رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بمیدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد و لاجرم دلاوران موکب نصرت

بستان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاه زاده بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا عنان انکسار بصوب فرار تافت بواسطهٔ تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از عقاب بیجا جوذر (؟) را بساحل نجات رساند و با طایفهٔ از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشتهٔ صعود نموده از طریق غیر معهود آغاز طی مسافت فرمود ناگاه بر فراز کوهی بلند رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا حکم خاقان مظفر لوا بعقب گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می‌آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان رکاب عالی چند تن ودستار بر سر هم بسته آن شاه زاده دست در آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطهٔ از لفظ گوهر افشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدهانهٔ دره پل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسب خویش پیش کشیده سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاه زاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسپ و استر که از آنجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه دست داده بود و دیگر روز چهارشنبه غرهٔ ماه رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان تاشکر بروک و چهار الحسن مغلوب شده بدست مظفر حسین میرزا افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغایی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از وقوع پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بر تحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردیده و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت فرموده چون سایهٔ وصول بر ظاهر آن بلده انداخت جریکات منصوره آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چندی علیکه بخشی که امیر شیخعلی ضبط برج چهل حجره را بعهدهٔ او کرده بود نقش دولتخواهی میرزا بدیع الزمان از لوح دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من این برج فوجی از شجعان را بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در نماز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینهٔ امیر عبد اللطیف در سینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بوساطت او صورت پذیرد صورت مواضعه را بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول چند گاه مقاومت نموده آخر الامر خود را از برج چهل حجره در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و بار دوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آنشب جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصرهٔ بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از ابتلا بغلا بسعت معیشت رساند و در آن اثنا ناگاهی مطلع لطف ایزدی ناگاهی همنود فروغ روی زیبا ماهی شد سرور اهل بلخ عالیجاهی یعنی از عدم بعالم آمد شاهی یعنی نیر وجود فایض الجود شاه زاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از انوار جبین مبینش دیدهٔ دولت و اقبال

و اقبال روشن شد طنطنهٔ کوس بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن درّ درج کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم تحف
نزد جدّ نامدارش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهدهٔ جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی
ایلچیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پرکاول را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود
و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور مصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط
خلافت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون امیر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد رخصت حاصل
نموده با شاهزادهٔ نورسیده و والدهٔ او که صبیهٔ صلبیهٔ تهمتن بیگ بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود
و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را با براهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و آنا بدیع الزمان میرزا
از معرکه پل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بکران بصوب قندز انعطاف داد و بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر خسرو شاه تحف
خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف
امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت
آنگاه آنحضرت عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط مشورت بجای آورد
چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آنجانب بحدود
خراسان در آید و امیر خسرو شاه ازین طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا نتیجه
مدعا بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده دری از اوج سلطنت را بارگاه سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با حجله
نشینان تتق عصمت در قندز گذاشته رایت عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بآن مملکت امیر شجاع الدین ذو النون
و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند و بقدر امکان در استرضاء خاطر همایونش
کوشیده بکلی همت انتظام مهام آنحضرت عالی مقام را پیش نهاد همت ضمایر اقبال مآثر ساختند و همدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدرهٔ امیر
ذو النون را که ناهید اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نمود و بآئین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز در بساط سور
و سرور مبسوط داشته بعیش و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت
و قواعد قصر اقبال شاهزاده صفت رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت دفع اصابت عین الکمال امری در غایت غرابت
روی داد و بآن واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گزند افتاد صورت حال آنکه در روزیکه امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات آن بلاد
اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آن حرکت
را از انگیز امیر شیخعلی دانستند و امیر ذو النون و اولاد قصد قتل آن بیگناه نموده امیر شیخعلی بسراپردهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و
ارغونیان با دو سه هزار سوار سراپردهٔ عالی را مرکزوار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و هر چند بدیع
الزمان میرزا در ابراز ذمهٔ امیر شیخعلی سخنان پیغام فرمود بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند
بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با امیر ذو النون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر
شیخعلی را چندگاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید آخر الامر اجازت داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان
منصور شتافته در سلک سایر امراء عظام منتظم شد و همدران ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثهٔ محنت اثر محمد مؤمن
میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی
و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقد سایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم اورنگ
در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم لبان ارمنیان از رشحات دست گوهر
بارش گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ
دولت در درج شاهی فروزنده شمعی بنور الهی ز انصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی مباهی چو آئینه مرآت طبعش منور مصور
درو صورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکار و سپهر مردم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن دُرّی آسمان جلالت بیاسایند
و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتندباد اجل از پای درافتاد و در مبادی اوقات
شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عزّ و جلّ از اوج کمال روی بسرحدّ زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاهزادهٔ سعادت انتما
از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عمّ بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال بوی باز گذاشته بجانب قبة الاسلام
بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرّار فراهم
آورده قدم در میدان مقاتلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابران محمد مؤمن میرزا با لشکری جرّار از استراباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب
معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از آنطرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس را یاسامیشی کرده در روز چهارشنبه
غرّهٔ ماه مبارک رمضان در میان تاشکربرد و مهرانجین تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیپور و نفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران نبرد
طعن و ضرب برگشود نظم دو لشکر بهم درزدند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد
زمین لاله‌گون در خلال این احوال امیر عمر بیک وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مؤمن میرزا حمله کرد و دست راست
شاهزاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت درآمد محمد مؤمن میرزا چون حال بر آن منوال دید با مبارزان قول مانند سیلی که از فراز کوه بنشیب
آید بجانب عقب سپاه عمّ عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای
کرّ و فرّ بسبب کج رویهای سپهر بدمهر تنگ بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد و یکی از لشکریان
خراسان در وی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مؤمن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریرش
رسید و شاهزاده برادرزاده را تسلی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باستراباد درآمده او را به بند نقره مقیّد ساخت و بعد از
چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هراة گسیل فرمود و امیر محمد برندق محمد مؤمن میرزا را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمائه بمقصد رسانیده در قلعهٔ
اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط‌بوس مشرّف گشت و کیفیت حال عرض
کرد و مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا ابقای شاهزاده را مستلزم غبار سپهر خود تصوّر فرموده بکلی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض
دولت و اقبال را بصرصر قهر از پای دراندازد و بیخ شجرهٔ عدالت و احسان را بر خاک نیستی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک
و اولاد او را که در آنزمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشغول
بود حکم قتل آن شاهزادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبدالواحد یساول و معتمدی دیگر را جهة آن مهم نامزد فرمود و صباح روز
دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب ایشان الیهم ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان ثمرة
الفؤاد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن جماعت بنابر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده بشبی
بادهٔ بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او درآمدند و شاهزاده کیفیت حال را دانسته بر حسب
و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بعاقبت آنچنان جوانی را که در دودمان امیر تیمور گورکان نظیر نداشت بخفه هلاک ساختند و جهة
مغلطهٔ مردم از برج قلعه بخاک ریز انداختند گل رعنای آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل قامت

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود اوراق بقا بباد فنا داد بیت هزار سرو که بر حد اعتدال بر آید بقامتش نرسد گر هزار سال بر آید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بوده بودند بهمان شب بجانب اردو توجه نموده و در سر خیابان بایلچی که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار خوردند و چون قضا کار خود کرده بود و عذر تأسف و تحسر فایده روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته بامل اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هراة از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والدهٔ معصومهٔ شاهزاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در گردن کرد و بیشایبهٔ تکلف و تجوزی اگر از حیرت آن واقعه بابلهٔ سپهر تیز گرد از رفتار باز می ایستاد جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شامله ماه عالم نور بر خاک می افتاد لایق می نمود آفتاب را مهر نشاید خواند که بعد از و طالع گشت و بهرام را شدید الانتقام نباید گفت که از سر خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین حادثه واقع و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر ساربان جنید که در مهم بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال و الاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در آن ایام چند نوبت راقم حروف از زبان الهام بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان ممالک و ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ شناعت اینچنین فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بعقب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشور گیر از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاهزاده سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم بگذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع بر بیت الشرف خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد و مقرب حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف و اعیان هراة تا رباط درهٔ زنگی باستقبال رفتند و همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید بباغ جهان آرا خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون لشکری زیاده از چند و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشور گشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آورند و مجموع حصون آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعهٔ باشلنگ که اگر مور بران صعود نمودی پای لنگ شدی منزل گزیده بدیع الزمان میرزا در دیگر قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید شجاع بیگ در حصار قندهار مسکن کرد و مهم و ضبط قلعهٔ زمین داور بشرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا بآهنگ جنگ از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم نخست بمدافعهٔ میرزا بدیع الزمان پردازد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرمود و بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در
اردوی اعلی دست داد و از صعوبت این حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفرپناه متفرق و پریشان گشته بعدم متابعت نزد مخالفان روند درآن
اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبدالرحمن ارغون است غلهٔ بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت
متیسر میشود بنابران موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبدالرحمن
ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و مقالید قلعه تسلیم
نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از
اطاعت او عساکر نصرت مآثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت بنعمت رسیدند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از
همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هراة بازگشت و در اثناء راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده در دست
و پا روی نموده در یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه خاقانی
و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مفیده شرایط جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از
دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته سقم بشفا تبدیل یافت و روزگار ناسازگار از سر اصرار صغار کیاد
درگذشت بیت بار اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد
خاقان منصور بوفور تهور و جرارت ممتاز بود قبل ازین تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی احوال
توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایت شکسته بال و
پریشان حال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان
نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال التجا کرده آنحضرت
با آن جماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان بخدمت آستان سلطنت آشیان خاقان
عالی مکان فرستاده و شمه از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نموده آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت
نامها ارسال فرموده در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست
بلکه بخیال غدر و بد اندیشی بدینجانب توجه مینماید بنابران خاقان منصور امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و بابا علی را با دو هزار
سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانیده و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون
امرا بمشهد مقدسه رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرموده بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش
اشتعال یافته به نیت دست برد پای در رکاب آورده امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را محفوظ ساخته
شاهزاده را استیلا بر ایشان متیسر نپذیرفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا گهر
شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابوالمنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر
محمد حسین میرزا روند و ایشان بر حسب فرمان بتقدیم رسانیده میرزا مظفر حسین باستظهار آن لشکر جرار مقابله و مقاتلهٔ برادر را که در حدود آن ولایت
خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا ادبار رفیق
شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی را بشمول انعام و احسان اجازت انصراف داده و بتمهید مبانی عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر قبول

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد او بغضب آن بانی مبانی جهانبانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بعز اعمال و ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند خاطر آنجناب مایل بوطن مالوف گشته بمصحف مجید تفاول نمود و در سطر اول از صفحهٔ یمنی این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد و حال آنکه دران زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه درجهٔ کمال داشت و نقش هر مهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلاء اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بیکبارگی صباحی بباغ جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورتی تمام در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق باباخاکی شد سایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه افضل در ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید خواجه عمادالاسلام که خال حسنا و اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول فتوری بود که در سر کار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکای باباخاکی از فر وصول آن مهر سپهر شهریاری غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در محال تفتیش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش درآمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بتصریح و کنایت بعرض رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل باباخاکی بسر برد روی توجه بجانب الکای نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ ولد امیر ذوالنون ارغون سپاهی افزون از حد تجمیع ساخته و رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابران حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بعقبهٔ اسفزار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت ع وای بر حال کسی کش غم کند غمخوار کی و خاطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافته نشان رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطانی اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز وقایع نویس را که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الکای نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زر و جوهر و کتب شریفه و امتعهٔ نفیسه و اسپان رهوار و اشتران بارکش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای نیکو چهار ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بتحریر بنان و تقریر خامه و زبان تیسیر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عمید الملک بنی از حصار فرار نموده روز دیگر عسس پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو دری اوج وزارت را در یک
برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر
کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود و صدور یافت
جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول نشان که داخل ایام اوسط ذیقعده سنه مذکور بوده سوار شده در قلعه ایستاده جلادی
بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عمید الملک را در نظر پدر گردن زد آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند
و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی
بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا برانش ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون
از آن ایوان در افتی ز بهر افتاده محکم تر افتی اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در
ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف دیوان اعلی تعلق بوی گرفت و چون روزی چندین
الامرا و الوزرا مهر زده بتشیر شرایط نیکوخدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم مرتبه دیگر ترقی نموده بمنصب امارت دیوان
اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امراء عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکی و مالی
گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرا نویسان بارگاه فلک
اشتباه در مناشیر مطاعه آن جناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملکت صلاح اندیش
خواجه افضل الدین محمد و فاکیش و خواجه افضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن
ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان بمخالفت و
منازعت دست داد و خواجه افضل جناب امارت مآب را بی اعتبار و بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آن خواجه
وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند وزراء عظام علیه
ابشر را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر طاعتش بر میان بسته در مقام فرمانبرداری می نشستند و خواجه افضل الدین محمد از صبح تا شام
در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام پرداختی و احکام قضایا و مدعیات خواص و عوام بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون
ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم محبت
در فضای دل اهل کمال کاشتی باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و
خانقاه و حمام بنا فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی
روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ الانک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

بر ضمایر دانش مآثر ازکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی
را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی رایت
صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تزاحم غبار نوائب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مفهوم
و ایدناهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی برونق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عاطفت
ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم زلطف ازل هرکه یابد سپر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نلیند شد از شکر
سعیدی بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی بر و مدار زمین نیزه وار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایتی
که نامه مشکین شمامه بتبیین آن زبان میگشاید نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در الانک نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر
کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در الانک نشین بدولت و اقبال نشسته بود به

ازاقی ماشید مبدکا

بود و بمصادرهٔ خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغولی مینمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و
و شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون که در ولایت کرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بران قرار دادند که با سه چهار هزار
سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیک ناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب
فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت بر بادپایی تیزسیر نشسته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار
رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرا ایلغار خود را در قلعه محفوظ گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت
نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالنک نشین رسیده بابر خلقت سپاه مقربان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند
اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب
مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس بجا باشد باردو فرستد
و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت
دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصرهٔ قلعه اسفراین التفات نکرده و از رباط آدینکن و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد
طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده گشت بمعسکر
میرسید مهم آنحضرت را بی ارتکاب تعب تفصیل میرسانید اما تاییدی نیافت و در سر کوچهٔ اسفراین مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح
که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهرنشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعهٔ لوای بیضای آفتاب بیتاب
شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل بیت سپاهی همه یکدل و
جنگجوی چو دیوان بوقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی
گشتند و آنحضرت بتایید ربانی و امداد معبود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد بیت سلیمان صفت بر صبا زین
نهاد برآمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب تعبیهٔ سپاه انعطاف داد و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله پا بیستاد
بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه در بن تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که غبار آن اندیشه از شاه راه
اقبال برخیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب سعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن دغدغه را بروشنی فراغت بدل
و درین حین نیر سعادت مآثر غیبی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نمود معسکر ظفر اثر منور گشت و ماهچهٔ رایت فیروزی آیت کوکبهٔ سلطنه بمفارق
منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخته طنطنهٔ کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بجهت
عصیان امیر خسروشاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر
دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از شیران بیشهٔ مصاف همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیک ناگاه باردوی همایون رسیده
بیمن مقدم آن شاه زاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین
محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر
فیروزی مآثر رسیدند و تشمر جنگ و پیکار گشته صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن رزمیده دیهیم دار زنگ بمیدان دلیران کرد آهنگ
ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف برکشیدند بلی هر که جنود بخت سرمد کند امداد سلطانی مؤید هزاران عقده گر افتد بکارش
بآسانی گشاید کردگارش و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بنواحی النک نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را
از پیاده و سواره بسیار مشحون دیدند و از غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در خم
طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروختند

که دل بهرام خنجرگذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شد و چشمهای کواکب ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان
خیره گشت نظم ز جوش سواران در آن تاختن گذرگاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار الکنگ نشین گشت چون لاله زار
بگوش جوانان پولاد ترگ ز نای سنان گفته پیغام مرگ وهنوز نصفی از روز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر صفحات
احوال لشکر زمین داور روشن از ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه گرمسیر بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرای لشکر نشان
خاقان مظفر لوا تکامشی شاه زاده عنان عزیمت انعطاف دادند و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر
بیگ بدان حضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان رکاب سعادت مآب بازگشته برو حمله میکردند باز می گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر
یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی آنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیگ زد که چند دندانش
شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاه زاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین که اعلی میرآخور از مردم معقول خاقانی
خود را بشجاع بیگ رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر دوش وی زد
که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده نذور
و صدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات
ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامهٔ دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و الاحفاد میرزا سلطان محمود بیارآید و من
الله تکوین الکون العصمة والعون

ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امراء ترخانی روی نمود

چون فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چند گاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت و اقبال
روزگار گذرانید و بتشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مضبوط و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار
در کار آمده سپهر کج رفتار از نهاد غدار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاه زادهٔ کامکار برگشاد و امراء ترخانی که مخالفت آن بانی مبانی
جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلک بدیع مثال تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بر این منوال مشروع می نماید که بایسنقر میرزا
در ایام فرمانفرمائی امرا حصار و نوکران قدیم خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر
سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و بنابرین بر ضمایر امراء ترخانی گران آمد و والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه
و جلال از اقران و امثال امتیاز و استغنا داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی میرزا قرار داد و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که موضع
جلوس بایسنقر میرزا بود برده ملازمان آنشاهزاده را متفرق ساخت و هر دو شاه زاده را بارک سمرقند درآورد و مکنون ضمیر غدر پذیرش آنکه
چون خورشید عالمتاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوکسرا مقید سازد و میرزا
سلطان علی را بر سریر سرافرازی بنشاند و لواء اقتدار برافرازد و بایسنقر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته ببهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخاست و در
خانهٔ که در شرقی شمالی بستان سرا بود درآمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا تیغه کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تیغه را انداخته
با محمد علی قوشبیگی و حسن شربتدار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کا که در
خواجه کفشگیر بود رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته روز دیگر بهیات اجتماعی متوجه عتبهٔ
کعبه مرتبه خواجه کا گشتند و شاه زاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجهٔ عالی مقام بآمدن میرزا بایسنقر بآنجا معترف نگردیدند و ترخانیان
ادب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانده در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز عالیجناب
هدایت پناه افتخار الاکابر و الاعاظم خواجه ابوالمکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب هدایه
میشمارند و آبای عظام او از اعیان و اشراف ماوراء النهر بوده منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بدین خاندان عالیشان میداشت بموافقت میر
احمد حاجی و بعضی دیگر از شجاعان سپاهی و جمعی کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهة مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از حمایت قطعت
قلعه عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازهٔ چهار راه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشتند و در وقتی که
بایسنقر میرزا خانهٔ امیر محمد حاجی را بعز وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را پیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته
و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر از وی یکدو سخن پرسید و جوابی مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان
بقتلش نافذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان
بین شاهزاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکه سر از بیرون آورده شخصی که مباشر آن امر بود به اختیار یا بغیر اختیار بر وجهی میل کشیدن را
بدیده آن قرة العین سلطنت در آورد که آسیبی بقوت باصرهٔ او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آن حالت ساکت بود و در خانهٔ حضرت
ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آن جناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام
زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشتهٔ لوازم اخوت گسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا بود و خواجه یحیی سلطان علی میرزا را
تقویت و تربیت میفرمود القصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا بیلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی نیز سپاه
بخارا و حدود آن را فراهم آورده باتفاق امراء ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون تلاقی فریقین روی نمود دست قضا ابواب نکبت
و شین بر گشود و سلطان علی میرزا بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت و امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار
گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده از عقب
برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در
قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و حدود آن شهر میمنت بهر را مضرب سرادقات نصرت آیات
گردانید بر ضمیر هوشمندان سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنان است که درین مقام خامهٔ عنبرین فام نخست از شمامهٔ مبادی احوال
پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود را بمسامع مستخبران
وقایع رساند و من الله الاعانة والتوفیق **گفتار در بیان مجملی از نوادر احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت
تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند** در ششم شهر محرم الحرام سنهٔ ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ
گورکان غیرت افزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزود و دری خورشید درخش از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت
و کامیابی از کتم عدم بسر البستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت **نظم** بفیض کردگار لایزالی دری
افزود در عقد لآلی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بی زوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش بر حسب اقبال جاوید یعنی
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان از حضرت واهب العطایا
از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی
اوان نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح میگردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تباشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ خورشید
تأثیرش ببیان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود بدین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقادهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز
بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت **نظم** بلی صبحی که گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر
و چون بنابر تنسیم نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن سپهر عالی گهر را

در گوش جانش گفت در غایت مسرّت و سرور بتهیهٔ اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح بادهٔ خوشگوار از
کف ساقیان گلرخ عذار بجرعه نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابلهٔ زهره جبین جهة ارضاع آن مولود
سعادت قرین تعیین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید
انگاه بایالت خطهٔ اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزادهٔ عالیشان در
عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثهٔ شاملهٔ مصیبت
کاملهٔ میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپایهٔ سریر شاهی بر داشتند و سر عبودیت بر خط
فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنا بر انکه در آن ایام که سابقاً مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان
احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر مقدور سعی و اهتمام مینمودند امیر
شیرم طغائی آن دری اوج کشورکشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنهٔ جبال اوزکند برد تا اگر حکام و لایات طریق بیوفائی مسلوک
داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لوای مخالفت برافرازند حضرت
پادشاهی در پناه جبال حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیج می پیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلیک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آنخاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و
اشراف و اعیان در فیصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیهٔ میر شیرم وقوف یافته خواجه محمد
که از امال عنایت عمر شیخ میرزا بدو خلعت کسوت تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضای آن
عزیمت منع نمود و بسخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آنحال حسن یعقوب و امیر
قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان باز آمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر
ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اوراتیپه و خجند و مرغینان بچهار فرسخی اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام تحکم
ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت در ان اثنا پادشاه سعادت انتما یکی از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به
درویش گاو بود بسبب سخن مخالفت آمیز که از وی سر بر زد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن
بلده خواطر بر محافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان
احمد فرستاد و در رعایت طریقهٔ ادب بعد ده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان اقامت نخواهند
لایق دولت چنان مینماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و بستن درب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق
و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابهٔ فرزند است مدت العمر بر شارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف
و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی حیلتش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و خیال صلح
فرموده اما میسر نگردید و در جواب سخنان سنجیدهٔ ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید و در آن اثنا بمحض
مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول انکه در زمانیکه سپاه سمرقند در حینی که از سر آب که نزدیک باندجان در جهت میگذشتند بواسطهٔ ازدحام خواص و عوام اسب و شتر
بسیار در سر آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دوم دیگر انکه همدران ایام در معسکر سمرقندیان وبا و اسپ وقوع یافته طویله طویله
لشکریان سقط شده دیگر انکه بوفور اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر بیشتر میگشت و هر کس
از ایشان اندک جراتی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان در میگذشت بنابران سلطان احمد میرزا ابطال

بروجهی که سابقاً ثبت یافت از دو طرف

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حصار حالش بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد بعید
تاه شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
بزرگوار و برادرزادهٔ عالیمقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثناء راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافته
خیال محاصره نمود و در آنوقت جهانگیر میرزا در قلعهٔ اخسی تشریف داشت و امرا علی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشیک آغا
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن درّی برج فرمانفرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و نوئینان را اندراس داده از اخسی بکاسان که الکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس اتکهٔ او بود در آن حصار روزگار میگذرانید و خان از این معنی خبر یافته بدان جانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بنوّاب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث طغائی حلقهٔ ملازمت آن آستان در گوش کشیده ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بظاهر اخسی خرامیده چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه‌ای که روی
داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آن حال ابابکر کاشغری که داعیهٔ سروری داشت و سر در هیچ صاحب افسری فرو نمی آورد
و در کاشغر و ختن حکومت میکرد لشکر بحدود اورگند کشید و قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مأمور گشته ابابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع سخنان فریبنده
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر عاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تنسیق مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی با حسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش را
در قبضهٔ اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و اینچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس برجی و اتاسایجق بنظر پادشاه عالی
گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام نمود و چون میان او و حسن بن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانیده از جادهٔ دولتخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید و پس از مراجعت عبدالقدوس
پنج شش ماه حسن اطوار مستحسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابراین خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من باب صوابدید دولت بیگم که جدهٔ آنحضرت است خاطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بصحرا
رفته بجانوران پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشهٔ فساد
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر مظفر لوا متوجه استیصال او
گشتند و زمرهٔ از ایشان برسم منقلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمهٔ سپاه صف شکن وقوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیری یکی از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزاء اعمال سیّئهٔ خود گرفتار گشته از آن زخم جان نبرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منگلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطهٔ صدور جریمه مردود شده بود بقلعهٔ اسفره درآمده خطبه بنام بایسنغر میرزا
خواند و حضرت پادشاهی بر این معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اسفره شتافت و ابراهیم سارو باستحکام برج

و باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران
گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم
خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه
بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب شغاول که در آن حصار متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه پادشاه
اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بنزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهة دفع کدورات سابقه مایل به
ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه
درآمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام
پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجوئی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت
خال فرخناک و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب مستقر دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن درج خلافت و استقلال با جنود
از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می‌پیوندد و اوراتیپه سالها داخل [illegible] میرزا عمر شیخ گورکان
بوده در فترات مذکوره بتصرف گماشتگان بایسنغر میرزا درآمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی میرزا از توجه لوای کشور
گشای پادشاهی خبر یافته شیخ ذو النون را بمحافظت قلعه مأمور ساخته نفس نفیس بجانب کوهستان بلغر و بچا شتافت و پادشاه سعادتمند
بعد از قطع منازل از خجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را
برسم رسالت نزد شیخ ذو النون فرستاد و شیخ بنابر اقتضاء بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات آنجناب
نمود و آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر انتما رسانید و چون در
ظاهر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته
و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عمل نموده عنان یکران بصوب اندجان معطوف گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود
خان لشکر فراوان با اوراتیپه فرستاده شیخ ذو النون بگریخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان درآمد حکومت آن ناحیه تعلق به محمد حسین گورکان گرفت
و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش ممان سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک
رمضان در قصبه اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمد
لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیه تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از
وصول بنواحی آن ملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مأمور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه درّ درج
شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور
میرسانیدند در اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد
سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب
سغد دو سه فرسنگ پایان‌تر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار
آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین صورت تلاقی روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک سخنان در میان آمده چنان مقرر شد که آن منتسبان بر

هر یک از آن دو شاهزادهٔ عالیشان بمقر عز خود رفتند و در اوایل فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهارست بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا ببخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبد الله برلاس مشغوف بود او را در حبالهٔ نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون رایت علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنقر بودند از آنحضرت نیز روی گردان شده التجا بسایهٔ لواء محمد خان شیبانی نمودند

ذکر توجه دارای سپهر کشورستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و درآمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اوایل فصل بهار که خسرو ممالک علوی از طول مکث در بروج شتوی ملول گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا از بلدهٔ فاخرهٔ بخارا لواء نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنقر نیز با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامید و سرپل الشکرگاه کرده در برابر برادر قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه مبارک رمضان از بلدهٔ اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پرول طی منازل و مراحل کرده در یاز ییلاق قبهٔ بارگاه سپهر آثار از ایوان کیوان درگذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنقر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بدرگاه عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از مردم قزاق و دلاور پیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنقر میرزا راه یافت و ویران شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با اتباع در شب بکینا گاه بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ انجام مجروح و بیروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالما غانما لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را بنوازش و انعام مفتخر و مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسید و قصد تسخیر قلعهٔ آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز او لکاء قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار چند یار قیام مینمود و در اواخر ماه مذکور با آنکه لوای فلکسای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و کماشتهٔ قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم ساربوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر بادای نماز عید و سایر واجبات و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق ربیاز نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیرهٔ سلطان محمد سیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند سخن ایشان آنکه در وقتی که بایسنقر میرزا از سرپل کوچ کرده روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی محافظت شیراز از بایسنقر میرزا اجازت طلبیده بدان صوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآمده بقدم اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل ربیاز بقرا بولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرد و از آب کوهک گذشت بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنقر بازخورده اسپ جلادت در میدان مبارزت تاختند و باد حملهٔ آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند و در آن اثنا تیری جان گزا بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیک بود رسید چنانچه همان ساعت از پای درآمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و مدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده قصد دشمن داشت یکدو نوبت با فوجی از دلیران میدان محاربت بنزدیک سمرقند شتافت و میان آنحضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایرهٔ مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میباید مهمی از پیش نرفت و سلطان علی میرزا از طول مکث در ظاهر آن بلدهٔ فردوس آثار ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی بروزی چند که در باغ بود بمحاصرهٔ سمرقند پرداخت و بعد از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر تخمینا یک فرسنگ مسافت است مضرب سرادقات عزت ساخت

و قرب پنجاه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد
و در بعضی از آن معارک میر ابراهیم سارو و ابو القاسم کوه بر و میر شاه قوچین غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح و
مجروح گردانیده لواء تفوق برافراختند و روزیکه در سر خیابان در میدان مردان جولان مینمودند زخمی بروی میر ابراهیم سارو رسید و بدان
جهت بابر ابراهیم جابوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاده ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت
کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه
شهر گردد تا کمر خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابران شبی پادشاه کامران پای مبارکت در رکاب آورده بپل مغاک شتافت
و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر از این معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جرار بپای ممانعت پیش آمدند
و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تائید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم
پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ ماهچه رایات نصرت نشان روشن تر از مرغزار جنان بود تمام مردم
قلاع و بقاع الحدود قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب امن
و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین از محترفه و پیشه وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و اردو بازار بشهر معمور و
آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه ایست که آن را از کنیت گویند و جمعی آن قلعه را
محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون نواحی آن حصار مطلع ماهچه بیرق
ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی درآمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و
عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایت ظفر آیت بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قبله که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند
و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان
سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه سوده سیر از آن منزل نهضت فرموده بر النگ قبله نزدیک آب کوهک محل
نصب خیام سپاه ظفر نزدیک شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر شعور بخیال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنابران مردم فراوان
از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ رانده صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز برجهیده
سینه مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و برچم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان نبرد
باوج فلک تیز گرد رسید و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و شمشیر چشم بهادران جوشن در را خیره ساخته معنی آیت یکاد سنا
برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان
بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گردند شده بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ
دولدای و دیگری برادر جونه دوتر محمد قاسم نبیره حسین پیر بود و ابیضاء دیوانه جامه باف و گل قاشون که از جمله فتیان سمرقند و سربداران لوند
بودند در آن روز اسیر سرپنجه تقدیر شده بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد از این شکست دیگر لشکر سمرقند از در و دیوار بست
شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجه می گرفتند و در آن اثنا آفتاب
عالم آرا از برج میزان تحویل کرده حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سران
سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر همگنان بران قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار
گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده النگی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول
همایون غیرت سبزه زار گردون شد و فرمان واجب الاذعان بساختن تو رو با باو کتهادر درون حصار نفاذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نموده

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه درآمدند و در همان روز که مابقیهٔ رایت عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد خان
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که بنابر استدعاء بایسنقر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان الکا رسید چون دانست که
حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار درآمده اند متحیر و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه
جهانبان اندک مردی بودند بتهیهٔ اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننمود و از آنجا
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنقر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بمالش نپرداخت و شیبانی خان
نومید و حیران بصوب ترکستان علم منصف برافراخت آنگاه بایسنقر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق محاصرت حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده
بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش نگشود با دویست سیصد کس از جنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت و چون در معبر ترمذ نزول نمود
سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی باردوی
میرزا بایسنقر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و با اندک مردمی در یورت مانده بدانجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنقر را دستگیر
گردانید و لشکریان او اندک پرتلی گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنقری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم استقبال و
لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین با حسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از آن او آن که بایسنقر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت
پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی
خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساط بوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرده
بانواع اصطناع والتفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الآخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از
فر طلعت همایون غیرت افزای گلشن گردون گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن
مقدم میمنت شیم بسان بستان ارم خضرت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث
ایمن و مطمئن گردانید رعایا و بیچاره را که پایمال فتن و دست خوش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد نوید داده سرپنجه تعدی ظلمه و متغلبه
از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و بابری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار در هر که کارزار برافراخت و مدت
صد روز بلده سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقندیان
از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت بعرض خواهد رسید و خامهٔ شیرین مقال در باب تفصیل این اجمال
لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنقر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان

چون میرزا بایسنقر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسروشاه با سپاه بی‌پایان عدد و جنود وافر عدد در ملازمت
آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور بر آب آمویه و وصول بچغانیان قاصدان سخندان نزد سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد
که لایق دولت چنان می‌نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بدینجانب تشریف آورند و باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند مقرر آنکه پس از تسخیر آن خطهٔ دلپذیر یک
برادر در آن بلدهٔ فرخنده متمکن بود و دیگری در حصار علم خلافت برافرازد سلطان مسعود میرزا این سخنان را شنیده میان رد و قبول متردد بود و از مکر و فریب اعدا غافل گشته در آن باب
تامل می‌نمود و در آن اثنا امرا و اتچکیان آن شاهزادهٔ بی‌سامان که بواسطهٔ کمال اختیار و اعتبار امیر شیخ عبدالله برلاس آزرده خاطر بودند یکیک و دودو باردوی میرزا بایسنقر توجه
نمودند لاجرم آنحضرت با ادراک فتح و ظفر واثق شده عنان امیر خسروشاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نقاره سحر
گرد آن قلعه فرود گرفته روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود و بدولت سرا موسوم
گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت با پدر حرم خویش امیر شیخ عبدالله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر
اوباج بر آب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربهٔ سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگر نشین رسیده ملحوظ عین شفقت
گشت و خسروشاه میرزا بایسنقر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بجبال مستحکم پامی

در کتاب آورده نظر بهادر را برسم منغلای از پیش فرستاد چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور** چون خاقان منصور در النگ نشین فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک این سعادت را از یمن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و بر رعایت و تربیت او پرداخت آنمقدار که توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را بسارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز زیب و زینت داده با انعام اسب و زر و مایحتاج دیگر نقد مراد در آستین ملازمانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر محله نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقانی بود و از ستر عالیه بابا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون به هراة رفتند و در روز جمعه غره ذی القعده شاهزاده نیز بآن بلده خرامید بعد از آن مسندآرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراسته کنند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت ازدواج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای باده خوشگوار تجرع کرده در تنزهات هراة عشرت نمود از شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنچه دل شاهزاده بباغ باغ میشکفت و مغنی خوش الحان صوت دلنوازش بگوش ناهید نغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت **نظم** ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود میرزا چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلده فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان گیتی ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را به بابامش میرزا که داروغه سرخس بود سپرد و بابامش اورا شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه بهمدران سال که دیده میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت عقب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت می نمود در پیش نهاد همت گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته مآل حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ از حدود قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نمود امیر ذوالنون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنا بران بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف برسین شتافت و از آن جا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذوالنون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات لوازم حمد پادشاه متعال بتقدیم رسانید و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور و ساغر و تولک مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل هزاره

هزاره و نکودری و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جان سپاری بر میان جان بستند چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هراة رود گردید اما همدران ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح راضی شده خاطر جوی شاه زاده را بیش بها و همت ساخت تبیین این مقال آنکه قبل از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بر سبیل استعجال لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد اما شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذو النون بغور رفتند و هنوز انجا تشریف داشتند که بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با امیر ذو النون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاه زاده گفت و شنود نموده آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی درآمده از ممالک محروسه بمقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیهٔ عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذی القعده که هنوز خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود ببارگاه حشمت آئین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانید و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت سده سدره مرتبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نمود و در اوایل ذو الحجه جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر بار امر مخالفت نکرد آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول اصغا نموده از النگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روی نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو شتافت و از آنجا عنان یکران بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمهٔ کریمهٔ الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنهٔ اربع و تسعمائة به نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمهٔ گویان بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرت را باسترضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخعلی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاه زاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت پیکر در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روزافزون اطراف دار السلطنه هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویشعلی که بعد از مواخذه و مصادره بمکهٔ مبارکه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعظیما و تکریما رفته بگزاردن حج اسلام فایز گشته بود و بمعتقی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب امارت دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود عنان عزیمت بدار السلطنه هراة تافت

ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفرینندهٔ عباد

در اواخر سنهٔ ثلث و تسعمائة محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنهٔ مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد نبرد بر اوج گنبد آبنوس رسانیدند در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان او دست از کارزار بازمانده از معرکه روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد درآمده ابو المنصور مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان یکران

باز کشید و چون این خبر در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بعرض خاقان منصور رسید در اواسط صفر سنهٔ ۹۰۱ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال آن حال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون چنان بود که بنفس نفیس نیز متوجه آن صوب گردد اما بسبب مخالفت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد تا لکفتا

در بیان سلوک ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مؤمن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و از شرر شناعت آن امر آتش اندوه و الم در کانون درون دور و نزدیک و ترک و تاجیک تافت هر یک از شاه زادگان که در ناحیه‌ٔ از نواحی خراسان حکومت مینمودند از مکر و خدیعت چنگیکی آقا اندیشه‌مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یکانکی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هراة رسیده خاقان کامکار جناب نقابت قباب سلطنت شعاری امیر قوام الدین حسن ساری را در ماه ربیع الآخر سنهٔ مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ عدوان میرزا ابو المحسن را فرو نشاند و شاه زاده را بران دارد که کسی نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذراند و امیر قوام الدین حسب الامر موده تقدیم رسانیده فایدهٔ بر رسالت او مترتب نکشت و ابو المحسن میرزا بمعاذیر نا دلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نکذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاه زادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهار شنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نمود و در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی پیر کادل در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر بسر کوچه ساقتلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهار شنبه دوازدهم رباط پریان از میمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضهٔ رضوان گشت و آنحضرت از رباط پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاد و پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهة دفع محمد محسن میرزا که بلکیک تیر شهار دارد متوجه ابیورد گردد آنکاه لواء ظفر پناه از راه دهانهٔ کوتل سنجاب بصوب مرو در حرکت آمد و چون ابو المحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بتحصن قرار داد و ماهچهٔ علم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول برظاهر آن بلده انداخته عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابو المحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین سفیر تیر آغاز آمد شد نموده نشتر پیکان خون از شریان سپرونیان و درونیان مکشود و گاهی صدمهٔ سنگ رعد برجی از بروج آن قلعه را از هم ساخته صفت هباء منثورا می بخشید و احیانا وصول قاروره نفط آتش در عسکر ظفر اثر انداخته جان پرتلان را محترق میکردانید مدت سه چهار ماه حال بر همین منوال جاری بود بعد از آن پدر و پسر از طول ایام جنک و جدال ملول گشته بین الجانبین صلح کونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر نهضت موکب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه داشت که قدم از سر ساخته و آن را سرمایهٔ همه مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و بشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هرگاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایهٔ سریر سلطنت مآب لب بطلب رخصت میکشاد خاقان منصور بنابر کمال میلان خاطر بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام کردانیده بود و بمحاصرهٔ ابو المحسن میرزا قیام می نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و ملازمان سدهٔ سدره انتساب بجانب مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب زبان گذبی را که در بهارگاه حضرت پادشاهی

پادشاهی را سخن داشت جهة استجازه بپایهٔ سریر خلافت مصیر فرستاد و چون میر صافی ضمیر بمشهد رسید جهة وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام
متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهة سرزدگی یک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب
مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاه زاده و امیر شیخ احمد پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف و مهربانی
بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آنحال مولانا عبد الحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از عزیمتی
داشتی که مولانا عبد الحی بنظر نواب کامیاب رسانید خیال توجه آنعالیجناب هدایت مآب بجانب مکهٔ مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت
خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر ارباب
حقایق نمای واضح خواهد بود درین اوقات بواسطهٔ تواتر فترات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان مرتبه ارتفاع یافته مناسب آنست
که مزید بر آن مقصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظهٔ رضای خاطر اشرف ما علی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد علاقهٔ
خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق بتحقیق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب
مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزهٔ اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک [داشته]
مجموع آنجماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور
و ابو المحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا بر علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان
روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه قبة الاسلام است صورت قضیه
آنکه چون مدت محاصرهٔ بلدهٔ مرو بسه چهار ماه امتداد یافت و بکر فتح و فیروزی در آیینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته نوید آن میرزا
نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویش علی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب
الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمهٔ من در گذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هراة انعطاف دهد من ترتیب
پیشکش کرده روی توجه بپایهٔ سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن ابو المحسن میرزا را بعرض رسانید
و ملتمس شاهزاده درجهٔ قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرگان تو به مقرب الحضرة السلطانی ببساط جلالت نشاط سرافراز گشته بمنایاب [بتقبیل]
الطاف اختصاص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جاروبکشی مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره نمود
رخصت انصراف بطرف دار السلطنه هراة طلبید خاقان منصور فرمود مادام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بعز اجابت
مقرون است انشاء الله و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکین نهاد شتافته قائم
سادات و اکابر مشایخ و قضاة و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هراة را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آنجا عظیم ترتیب
نمود و بنیت استقامت بر جادهٔ درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و همگی همت بر ترویج و تعمیر بقعهٔ متبرکهٔ انصاریه مصروف داشته ارباب
وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در رابطهٔ درویشان و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان در افزود
و در خلال این احوال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هراة حکومت و داروغگی نمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق بن
امیر احمد میر فیروز شاه علم عزیمت بسفر آخرت بر افراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام
و ختمات کلام حضرت باری پرداختند **ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر**
در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو بنشسته محاصرهٔ ابو المحسن میرزا قیام می نمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بینهایت بحدود
قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنا بر قلت لشکر طریقهٔ حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و همین معنی موجب مزید جسارت خسرو شاه شده
جنود قندز در ولایات اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج بر آوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمهٔ اقامت افراشته از روی اهتمام
بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر گشودند و بانداختن

تیر مرگ تأثیر و خدنگ رعد پر داخته در افنا و اعدام یکدیگر سعی می‌نمودند و احیاناً بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا پای جلادت از قلعه بیرون می‌نهادند و نصرت
تیغ و سنان روز عمر قندزیان را بشام اجل می‌رسانیدند از آنجمله روزی از جانب امیر خسرو شاه نظر بهادر که بوفور تهور از سایر شجعان قندز و بقلان ممتاز و مستثنی بود
جنگ پیش آورده نزدیک بکنار خندق رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بردی سماچی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی بغایت
صعوبت دست داده امیر تنگری بردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان بمعسکر خسرو شاه تافت و امیر تنگری بردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر
رسید و او بازگشته و شمشیر کین از نیام انتقام برکشیده بر آن پهلوان رستم توان حمله کرد و امیر تنگری بردی بتأیید ایزدی تیغ خصم را به سپر رد فرموده بیک ضرب
حسام نظر بهادر را از پشت زین بر روی زمین انداخت و زخم دیگر مهم او را باتمام رسانیده دست کام عنان توسن گردون خرام بجانب قلعه معطوف ساخت
از وقوع این حادثه لشکر خسرو شاه دل شکسته شدند و مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت با امیر تنگری بردی اصناف الطاف بتقدیم رسانید
و بانعام اسپ و زر و خلع قیمتی آن زبدهٔ شجعان دوران را خوشدل و مسرور گردانید القصه در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در حدود سرخس
بود خبر طغیان خسرو شاه و محاصرهٔ بلخ را استماع نمود لاجرم میرزا محمد معصوم را با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید
و موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمد چون خسرو شاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته
بطرف قندز شتافت و محمد معصوم میرزا کیفیت حال را بپیچکیتو عرضه داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر ناصر الدین
عمر بیک ببلخ رفته کومک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد و بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل
بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید و درین اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسرو شاه بدرگاه عالم پناه رسید و دست سیاست
خاقانی بساط زندگانی او را در نوردید مجملی از حال امیر حیدر آنکه او پسر امیر سید آقا بود که سلطان سعید در سرخس او را قتل نمود و امیر سید آقا خال امیر
علیشیر است و امیر حیدر بلطف طبع و حدت ذهن و حسن صورت و وفور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان امتیاز تمام داشت لاجرم خاقان منصور در
اوایل حال او را منظور نظر تربیت گردانید و در سلک ایچکیان آستان خلافت آشیان انتظام داد و در آن اوقات که امیر علیشیر بایالت ولایت استرآباد
سرافراز شد او را همراه برده میخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد اما امیر حیدر چنانچه سابقاً مسطور گشت در وقتی که برسالت از
جرجان بهراة رفته بود بواسطهٔ نشاء جنون سخنی غیر واقع بعرض حضرت خاقانی رسانیده مؤاخذ و مقید شد و چون از آن قید نجات یافت از امر
ملازمت استعفا نموده بلباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سر در پی او نهاده امیر حیدر در عمارت سر چشمهٔ ماهیان که نزدیک بعیدگاه هراة
واقعست منزل گزید و یکدو نوبت بازارهای آن بلدهٔ فاخره را دوران چند زده زر و اجناس بسیار از کبار و صغار روزگار اخذ نمود و همه را
صرف قلندران و مصاحبان خود فرمود آنگاه بقبة الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق در وی نگریست و امیر حیدر در آستانهٔ علیه
متوطن شد و جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت در اثنای آن روزی درویش ولی که در سلک اهل سلوک منتظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت باو
ارادتی تمام داشت جهة طواف آن روضهٔ بهشت آثار قدم رنجه فرموده ولی از آنکه با امیر حیدر ملاقات نماید بمزار فایض الانوار شتافت و بعضی
خاطر حیدر قلندر گران آمده خدام آستانهٔ علیه را فرمود تا درویش ولی را گرفته دویست کف پائی زدند و بخدمت مطبخ باز داشتند بنا علی هذا ابراهیم
حسین میرزا قصد ایذاء امیر حیدر کرد و او از بلخ گریخته روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه نسبت باو لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و در وقتی که از
ظاهر بلخ برخاسته بقندز رفت او را برسم رسالت روانهٔ آستان خلافت آشیان گردانید و بنابر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر
در مجلس خسرو شاه پیوسته غیبت ملازمان درگاه عالمپناه می‌نمود و او را بسلوک طریق مخالفت ترغیب میفرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت و چند
روز مقید بوده بقتل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در هراة این خبر شنیده بغایت متغیر و متأثر گردید و کس فرستاده جسد او را از منزل بابا خاکی بفضای حسینیه
ماهیان نقل نمود و اولاد و متعلقانش را بقدر امکان رعایت فرمود اما خسرو شاه در اواخر سنه ۹۰۴ از میرزا بایسنقر متوهم گشت و بهانهٔ یورش بلخ آن شاه
زادهٔ صاحب سعادت را مصحوب خود گردانیده علم نهضت برافراخت و چون بباباج رسید در اواسط محرم سنه ۹۰۵ آن خسرو صاحب کرم را بدرجهٔ شهادت
رسانید ولادت میرزا بایسنقر در سنه ۸۸۲ در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و نصفت و فضل و رأفت سرآمد ابنای زمان می‌نمود و خط نسخ و تعلیق را نیکو

نیکو مینوشت و از تسمیر نقاشی وقوفی تمام داشت و از غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار میپرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت را محظوظ میساخت مطلقه
چون خسرو شاه کافر نعمت بر بیجان امری خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بغلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان بامر جهانبانی قیام نمود
مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش به تیغ انتقام منتقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی گفتار در

بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان وافر حشمة و انهزام یافتن ایشان از دست برد ملازمان موکب ظفرنشان در موضع چلواچشمه

در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده به سرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بکنار آب مرغاب تافت ابوالمحسن میرزا که از مبتدا ایام قلعه داری نسا به تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرای معتمد سپرده و بنفس نفیس با فوجی از ابطال رجال هژبران بیشه رزم و قتال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورد و بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باقدام عز و احترام استقبال کرده مراسم پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر سلطنت و جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانگیری قرعه مشورت در میان انداختند و خواطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار داده پنج شش هزار سوار جرار مجتمع ساختند و این خبر در منزل باباخاکی بسمع اشرف آن آفتاب اوج شرف رسیده امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را باعلاء درجه رعایت و تربیت رسانیده بمنصب حکومت دار السلطنه هراة سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفرنشان جهة اطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود و خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون از قرب وصول لواء جهانگشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفته عنان بازگشت بصوب ولایت نسا تافتند و خاقان منصور در اثناء راه خبر توجه فرزندان را استماع نموده تصور فرمود که داعیه مقابله و مقاتله ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار کرده نقش کلمه الفرار مما لا یطاق بر صحیفه خاطر مینگارند بنابر آن ابوالمنصور مظفر حسین گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بندق برلاس را با اکثر لشکر ظفر اقتباس بتکامشی ایشان روانه ساخت و بنفس نفیس در حرکت تأنی فرموده باهستگی رایت نهضت می افراخت و چون شاهزادگان نزدیک بچلواچشمه رسیدند بخلاف مقصود شنیدند که ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور موفور منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته ماه رایت علم نصرت نشان مظفر حسین گورکان از افق قول طلوع نمود و در برانغار حیدر محمد میرزا توقف کرده جوانغار را بوجود ابن حسین میرزا استحکام افزود و از آنجانب ابوالمحسن میرزا در قلب لشکر جای داشت و کپک میرزا در برانغار رایت شوکت برافراشت و ابراهیم ترخان در جوانغار بایستاد و باین ترتیب هر دو سپاه روی برزمگاه نهاده در دشت چلواچشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و دلیران روز پیکار در هم آویخته کام جان جمعی از جوانان بسبب جرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید پیکان تیر دیده دوز چشمه خون از فواره دلها روان ساخت و شعله سنان سینه سوز جان جهوشان را در مغاک احتراق انداخت شمشیر آبدار از خون خوبان شیرین گفتار جوی جاری گردانید و نیزه ثعبان کردار اجل تا دلیران کبک رفتار را از پای در آورده بر خاک هلاک خوابانید نظم

ز تیغ خونفشان و خنجر تیز
ز پیکان خدنگ فتنه انگیز
چنان جوی خون ریختند اهل نبرد
که چلواچشمه شد جوئی ز خون پر

و در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان نگران بوادی فرار تافت و کپک میرزا با میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین گورکان که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست که او نیز اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطان علی فراسبقل عنان بارگیر شاهزاده را گرفته از حرکت مانع گشت و گفت اگر فضای معرکه از موکب عالی خالی گردد مخالفان دلیر شده شکایت این هزیمت بحضرت اعلی سرایت کند لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده بثبات قدم ورزیده و خاقان منصور در وقتی که متوجه صحرای چلواچشمه میشود و فتنه که در ملازمت موکب همایون غیر خواجه شمس الدین محمد منشی و خواجه شهاب الدین اسحق صدر و بعضی از نویسندگان و جماعت میراخوران و اختاچیان و شاگرد پیشگان کسی نبود و از گریختن برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال تهور جبلی و غایت وثوق بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده با وجود ضعف مزاج جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده بر اسپ دلدل نهمت آتش آهنگ سوار گردید و عنان گران بسرعت باد وزان بجانب معرکه پیکار انعطاف داد

فرمود تا نقاره و کورکهٔ همایون را بلند آوازه ساختند و سوران انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و بدین طریقه از آن دره بیرون آمده چون چشم ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر ماهچهٔ علم ظفرشیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم بر بارهٔ کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاه زاده عنان فرار بطرفی تافت ابوالمحسن میرزا بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گردنکشان سپاه خاقان جمجاه کیفیت واقعه مشهود نمودند تیغ انتقام از نیام کشیده بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاه زادگان را تعاقب نموده سالماً غانماً مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته صدقات و نذور بمستحقان رسانید و درباره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد خراسان روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان** از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین کورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه بدان صوب صواب مکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت آن داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه چلو حسینیه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد تمهید یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و روی توجه باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاه زاده را اسباب اضطراب از سر درگذشت و با کپک میرزا و فوجی از خواص امرا طریق مشاورت مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان تراکمه آن سرحد گذشت و در اثنای راه کپک میرزا اردو بازار برادر را غارتیده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایات درآمده کیفیت حال با ابوالمحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانده نزد شاه زاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هرچند تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت متبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی اما نظر بشفقت اصلی و عطوفت جبلی رقم عفو بر جریدهٔ آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق بدان عزیز فرزند مفوض گردانیدیم میباید که از ارتکاب افعال سابقه نادم و پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بیمن معدلت و رعیت پروری معمور و آبادان گردانی و بعد از آنکه پیغام خاقان منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمان برداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انقباض خاطر خاقان آفتاب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطهٔ استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد ساخته ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت و در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف آورده و علم طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذوالنون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را بمصحوب مولانا شمس الدین علیشاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاه زاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار امیر بدر الدین نهاده و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده نمود و لوازم تبلیغ رسالت بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانیده رایت نخوت و عظمت برافراخت **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات ظفر آیات** در آن اوقات که خاقان والا فر منصور ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان تکاور بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر ولایات خراسان کرده سپاه هزاره و نکودر و قبچاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراخته با حوزه تا مقصود و بالای ولایت هراة رود

هراة رو و شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کرده اغنام عزیمت بصوب لنگر مقدسه غیاثیه تافتند و از آن سرکار نیز گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سائر امرا که در آن بلدهٔ فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و بارهٔ شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در آورده خواطر بتحصن قرار دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبهٔ اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصرهٔ هراة نموده لاجرم بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک دعوی بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابد مقارن آنحال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چهلکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته مکمل ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم اندیو از بست شهر بیرون رفت و در قلب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاد و ضبط میسره را بعهدهٔ سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی یک لنگ خانه با امیر ذو النون پیوست و در محلی که اسپ کشیدند قراولان خبر رسانیدند که سیاهی سپاه باغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر ارغون پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه پیکار گشت و در نواحی النک نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه هیجا باوج فلک اثیر گرد رسانیده عذار آفتاب را در زیر نقاب غبار مستور ساختند زبانهٔ سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر دل پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر بارک شکاف بیک ضربت از فرق سر تا بناف میشکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت نظم بر آمد فغان از زمین و زمان در آمد تزلزل بکون و مکان ز تیغ سر انداز تیر خدنگ هوا خون فشان شد زمین لاله رنگ و در آن اثنا لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخته باغیان از مشاهدهٔ آن هیبت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین ولی بیک نیز گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر گریختگان بشهر در آمده دروازه ها بر کشیده بروج را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النک نشین نزول اجلال فرموده چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرد و طمع میداشت که بی آنکه بمباشرت جنگ و پیکار گردد شهر بدست او افتد بنابر آن بمدارا و مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر بترسانید و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نیران فتنه و آشوب اشتعال و التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان به پل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و علما و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانید **ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بسایهٔ سریر خاقان مظفر لوا** چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلدهٔ هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر بادغیس و چهلکتو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعهٔ مرو جاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودری و سایر افراد لشکر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیده دست بتیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بریده از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مرو جاق را مسخر گردانیده میر بریده را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت جریمهٔ او را

فرمودن ۲

بعفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد و خاقان منصور در بلدهٔ هراة از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والانژاد وقوف یافته بغایت متعطف
شد زیرا که در آن اولا سپاه نصرت انتما از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و نمیتوانستند که بی آنکه چند
گاهی آسایش یابند مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده
بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارای استرابادی را جهة تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب صاحبی در زمان
مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عبارتی ادای رسالت فرمود و شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب
و تحریص نمود و آنحضرت بملاحظهٔ حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا امر بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع آن از کنار آب
آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزادهٔ گرامی را در خطبه در ردیف اسم همایون
حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقهٔ ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند
گاه با خسرو شاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آنخطه را ببرادر بزرگتر
تسلیم ننماید و ازین جهة فتنهٔ دیگر حادث گردد بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله فرمود که بر جناح استعجال ببلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه چنان
سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هراة نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و خواجه عبدالله بر حسب فرموده
کاربند شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا بدان خطه شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار
مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری درج نامداری بایکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نثار و پیشکش پرداخت
و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده بزبان تفقد و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید
و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماه چهرهٔ رایت فتح
آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو
شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاد و اظهار مطاوعت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بغلان
و ترمذ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزئین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را بصنوف
عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون
و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را ببرادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی ارغون عنایت
کرده در غایت عظمت علم فرماندهی برافراشت **گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی
و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی** چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد
اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در ماه خجسته خمس و تسعمایه با سپاهی شجاعت
نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه دایرهٔ گرد منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشهٔ هیجا فرستاده او را
باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر از ربقهٔ مطاوعت شاهزاده در کشید و با اندک
مردمیکه در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرد. امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله
مینمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روز بر بهادران بیشه میگشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف
و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار میگردانیدند
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بضعف و معرض هلاکت نیارد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت
تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در سبزوار از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از
سبزوار بیرون خرامید و محمد قاسم برلاس ولد امیر شجاع الدین محمد برندق را با فوجی کثیر از سپاه جلادت شعار برسم منقلای پیشتر روانه گردانید و میان امیر محمد قاسم و مقدمهٔ لشکر استراباد

استرآباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن امیرزادهٔ پسندیده اخلاق که خلاصهٔ اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال از زخم تیری از پای درافتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را بتیغ بیدریغ بگذرانید و زمرهٔ را اسیر گردانید چون گریختگان به معسکر شاهزاده رسیدند و کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم بمثابهٔ بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نساء آورده تا قصبهٔ بنا عنان یکران بازنکشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نساء و ابیورد برافراشت و از آن جانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استرآباد تا نیشاپور و سبزوار جلوگاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقهٔ عدالت مرعی داشته بتقبل و عمارت و تخریب شهر و ولایت پرداخت و چون این اخبار در دار السلطنهٔ هراة شیوع یافت و پرتو شعور خاقان منصور بر کیفیت آن وقایع تافت باوجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفهٔ محفوف بانوار فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را در هراة گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استرآباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان کمر خدمت بستند و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسید صلاح توقف ندیده کرت دیگر عنان یکران بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از اهتمام قطع مراحل دار الفتح استرآباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید بساط معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بتوفر تعهد و اساس سرافرازی رعیت نوازی پرداخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده مافی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور ازین معنی بغایت مبتهج و مسرور شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرموده و محمد محسن میرزا بعد از مطالعهٔ مکاتیب مطاعه بجانب اردوی همایون در حرکت آمد و خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بر زبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زرنگ است مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رساند و دست بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و بنابر نسبت بجناب امارت منقبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته همعنان رایت عزیمت بصوب اردوی اعلی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل می‌نمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرمودهٔ پدر بزرگوار طریقهٔ حزم رعایت نمی‌نمود و محمد حسین میرزا ازین معنی وقوف یافته بدان جانب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو پریشان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا سیاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که آنچه بر ضمیر نور همایون گذشته بود بفرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق میرزا کپک را از خاصهٔ همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرای خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده با آنچه محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود بیک ساعت در اردوی همایون سامان یافت و امرای عظام آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت مفتخر و مباهی گشته پایهٔ قدر و منزلتش درافزود و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزادهٔ سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی آن دری اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا بتلقین ملهم عالم غیب و ارشاد هاتف قضای لاریب محمد حسین میرزا را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد و جهت عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند را بسمع قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان را بوی تفویض فرمود و بعد از آمد شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان منشور ایالت آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

و عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثناء راه حاشیت قابلیت میرزا محمد محسن بخلع طلادوز و کمر خنجر مرصع
زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و باورد و درون با برای صواب نمایش معلق گردانیده و او را شرف رخصت
ارزانی داشت و با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت تقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی** بر مطلع ضمایر فضایل مآثر ناظمان
مناظم سخندانی تیز قلم افروغ این معانی طالع است که جناب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و بتشریف
خطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده پس نتواند بود که دار قرار و فضای اقتدار
آن نوع گرامی غیر این مرحله بی اعتبار و سرای ناپایدار جائی باشد بیت دنیا بر اهل همت و بس مختصر است با آفتاب قدر تو ذره کمتر است بلکه منازل
علوشان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شاهد آنست که بیش از چند سال درین منزل پر ملال
نپایند و چون ندای یا ایتها النفس المطمئنه بشنوند بمنشأ بهجت مآل بریاض دلگشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت و تنگنای بسعت باقتضای خجسته
و بدیده بصیرت نظاره عالم ملکوت نموده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بیارامند بیت بر این سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند قصور
هر چند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه ناگزیر کیست خامه مشکین عمامه کسوت سوگواری پوشیده
کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه پنجم جمادی الاخری قاصدی قمرسیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هراة رسید و این بشارت
رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از اهتزاز نسایم این خبر بهجت اثر در قلب زمستان ریاض
امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت پذیرفته خواص و عوام فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه نماز پیشین مقرب حضرت
خاقان ظفر قرین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیده و روز
دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده و در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نمود و در اکثر آن شب از غایت شغف بادراک شرف ملازمت
خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که رایضان تقدیر محفه زرنگار ثوابت و سیار را بر توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب رباط
امیر محمد ولی بیگ که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش
رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش مییافتند و در موضعی که مشهور است بخواجه عباس محفه شریف بدولت و اقبال خاقان منصور جلال اثر
دور نظر درآمده عالیجناب معالی ماب خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشیده و مراسم پرسش تقدیم رسانیده و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغیر تام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله
از من واقف باش و مقارن آن سخن محفه حضرت خاقانی نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسپ فرود آمد تا پیش رفته بشرف معانقه پادشاه
عالمپناه معزز گردد و چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یک دست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم
خواندامیر انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک محفه رسانیده و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطه استیلاء ضعف همانجا نشست و هر چند خاقان
سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
گشته فرمود که آنجناب را در محفه خاصه که کوتل بود درخوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال باز داشته
بنفس نفیس متوجه رباط پریان گشت آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند
که این مریض را فصد میباید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت میزد در طریق خلاف سلوک نموده گفت
که بعد از وصول هراة و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله سامی ثانی را مستصوب شمرده مقرب
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آوردند و بنجواه که غریق بحر نعیم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید
که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده سرعتی نزد خاقان منصور فرستاد کیفیت

و کیفیت حال را پیغام داد و آنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما تا زمان باز آمدن قاصد و پیدا شدن ضیا دسته
فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته درهمین شب جمعه بنجبانگا
هبرش رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر بقصد فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و درهمان لحظه خاقان منصور بسر
بالین امیر هدایت قرین تشریف آورد و او را بغایت بیشعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاده قطرات اشک از فواره دیده فرو بارید و در روز شنبه مرض
آن عارضه زیاده بیشتر شد و صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفص قالب بگشت و از تنگنای هیکل جسمانی بمتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود رباعی دیدی که
پاکیزه جان از جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاه باز معارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاوری از باطن نیلوفری شاید شعله اندوه از فروغ ماتم زده کان ظاهر شد اینخبر محنت اثر در دار السلطنه هرات اشتهار یافت
و نایره حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را افروخته آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد مینا ندور انداخت و سپهر خضرا بموافقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علما و اعلام را عمامه عزت از سر افتاده متحیر شدند
که دیگر تربیت از که یابند و فضلا لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته ندانستند که من بعد بمجلس که شتابند زهی سنگدلی کوه که از صدمات
این حالت متزلزل نگردد و بیوفائی سپهر که از الم این حادثه خیل نجوم را بساق اشک غم در دامان فرو نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام درهم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی همان لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقه شریعت غرا غسل دادند و جنازه رحمت
اندازه اش بعیدگاه هرات برده بعد از ادای نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت
سنیه خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانیدند ع اینجا که چه دانی که چه در بر داری وحضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود و مساهم و از مفارقت آن امیر صایب تدبیر صاحب حشمت غمناک بود و متالم و آن
کاه بترتیب آش نهم اشارت فرمود امرا و نواچی و خوان سالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش کشیدن
آن اطعمه داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی فرق
برایا در روز نهم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هرات است جمع آمدند و خاقان منصور در خیمه دوازده پایه
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنه سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر آنچنان
جمعیتی نیفتاده بود امرا و نواچی سوار بلوازم جادوشی پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش کشیدن آغاز کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقرائت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از لبس کسوت تعزیت مامور گردانیده
لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آن جماعت را نزدیک بپایه سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود
شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر بلاغت شعار را بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیه آن ذات خجسته صفات قصاید و مقطعات منظوم
گردانیدند از جمله میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل در رایش ملک و ملت
پناه در هدایت هادی راه هدی در ولایت والی دین آله عاقبت زین تنگنا آمد بتنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه در جنان چون
از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شامله این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر از و گشت آثار رحمت شد از خارزار جهان سوی باغی که آنجا شگفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بر روحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنابر آنکه قلم دو زبان در بیان مکارم اخلاق آن نام در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق
انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب تبیین سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور بر گشود گفتار در بیان
آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور

آن جامع

شاه زادهٔ وافر شعور معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت ببرادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و یازر و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت باز بانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت اوقات گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائه شاه زادهٔ سعادت انتما محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاه زادهٔ مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ ستم آئین نیل ملالی دیگر بر چهرهٔ احوال خاقان پسندیده خصال کشید شاه زادهٔ عالمیان میرزا حیدر محمد را فی سنه ثمان و تسعمائه وقت حلول اجل طبیعی در رسید و دری نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض و بال نهاد و ماه تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس بود کمال او پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داد و لباس سوگواری پوشید و والدهٔ غم دیده‌اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیدهٔ خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک زنگاری رسانید نظم ز مژگان دم بدم خوناب میریخت مگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانی دفن کردند و جهة ترویح روح مطهرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر زاده و داماد خاقان منصور بود در اختیار سفر آخرت اقتدا بحیدر محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده و جده بسلاطین آق قویونلو می پیوست و مراد بیگ حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقاً در حبالهٔ نکاح سلطان ویس میرزا بسر میبرد با وی در سلک ازدواج کشید بیت درین صندل سرای آبنوسی گهی ماتم بود گاهی عروسی

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان

در سنه ثمان و تسعمائه حاجم حاجی لار که کوتوال قلعهٔ لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یاغی شد و عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر میگردد بنابر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیگ روی بطرف معسکر شاه زاده آورد و در طی مسافت مسارعت کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگاه علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت شاه زاده متنبه شده با قریب صد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منغلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند مقارن آنحال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیگ با فوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده را شکاری وار در میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثنای کر و فر رانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان فرار بصوب هراة تافت و امیر ذو النون رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه ۹۰۹ فریدون حسین میرزا [illegible] بنا بر خیالی گریز کرده بهانهٔ شکار از دار السلطنه هراة بیرون

بیرون رفت و ساه استرابادیش گرفت بعد از وصول بجد و د آنولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده دیگر باره برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر
کرد و بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری
دیوان ۴ بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری **ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ تصرف**
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر بسبب اغواء بعضی از امراء درگاه سلاطینی که کشور گشایند ز احوال گیتی
دولت میربایند نباشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک نهضت گهی ملکی ستانند گهی در کار خود حیران بمانند ثمر نوشند
گاهی زهر قند زمانی نی شکر یابند نی قند چنین باشد در اول حال ایشان بود در رأفت و خیر اقبال ایشان ولی باشد آخر سرفرازی چو سلطان جهان
خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده دین پناهی خدیو کامران پر هنر ملاذ ملک و ملت شاه بابر و کیفیت حال خجسته مآل آن
پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده
بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم و تقاوی مسألت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنخطهٔ جنت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را
چیزی نرسید و جزئی که از هر طرف بدست گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید و اوزون حسن که در اخسی بموجب فرمان واجب
الاذعان حاکم بود و پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفهٔ ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر مآل خبر یافته نهانی قاصدان
بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان را بسلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطهٔ
افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود رشتهٔ اخلاص را بانامل عدم وفا گسیختند و یک یک و دو دو روی باندجان آورده از سمرقند گریختند و
خان قلی و بیان قلی و ابراهیم بیگ چپک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت ایشان جماعت فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده
خصال چون حال بر آن منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخسی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان را
بسمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرماید چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان
فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصد
بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنهٔ سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمد و لایق چنان مینماید که ولایت
اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه خورده دان این ملتمس را بدو جهة اجابت نفرمود اول آنکه در آنولا سلطان محمود خان همین توقع کرده بود
و بحصول نپیوسته دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجهٔ قبول
مییافت مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا از فرغانه مراجعت
کرد و جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در اخسی که مقر عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوهٔ بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده
ایلغاری بسر تولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال فرمودند و آن طایفهٔ باغیه در میان دو آب ناگاه بسر تولون خواجه
رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان مضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست
طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشور گشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه مضبوط ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب
اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آنولا موازی هژده هزار گوسفند از خاصهٔ خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون
ایام محاصره بمدت امتداد پذیرفت و آتش فتنهٔ اوزون حسن و سلطان احمد تنبل بآب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده و جدهٔ
حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام
دادند در آن اثنا مواد فاسده جسم بدن پادشاه زمن را احاطه نمود و اعتدال مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامیده مرضی صعب ابواب فساد
برگشود و سلطان طبیعت در مقام مدافعت ثبات قدم نمود و بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت بار دیگر بی پرهیزی واقع شد
مرض نکس کرد و درین کرت شدت حالت بمثابهٔ انجامید که آن نور دیده عز و مرا مجال تکلم نماند و هر کس بکار را در بود به نیت صحت آب بر لب آنحضرت

میحکاندارکان دولت ابد پیوند صلات و صدقات بفقرای سمرقند رسانیدند و اطبای مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صلحای خضر مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بهذا دعاء لایرد لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بعد از چند روز از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آئین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دور ی خجسته قلعه شادمانی معرب بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان در گذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت مخالفان و مبنی بر استدعاء لواء ظفر نشان و وصول یافت بنابر آن پادشاه کامران بعد از آنکه صدر و ز خطه سمرقند را بیمن طلعت عالم آرا خرم تر از فصل نور و ز داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرد و در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز سه شنبه قصبه خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت همان ساعت قاصدی از اندجان رسید و بشرف عرض رسانید که قبل از این بهشت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را بر روی ایشان گشود کیفیت اینحال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه جهانبان صعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه صحت آنحضرت یابد او را رخصت مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمن را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت آنحالت را شرح داد بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و مایل بمصالحه گشته بعضی از مخالفان را بدروازه خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد متقابلین قلعه و شهر را تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت را مسخر اندجان بشیر بذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بخجند سمت شیوع گرفت خواجه مولانا قاضی را که موسوم بعبید الله بود و بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی سعی مینمود بر در ارک شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آنجناب را غارت و تاراج کرده رایت بیباکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله بود و بنابر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرئت ظاهر میساخت القصه چون این اخبار ناهنجار بعرض پادشاه عالیمقدار رسید از ناسازکاری زمانه غدار و شهادت جناب شریعت شعار طول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت والتماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده متوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب عالی خان وقوف یافته از خجند بمراسم استقبال استعجال نمود و در حلکا آهنکران منزل کند و لیک قران سعدین واقع شده از جانبین شرایط اتحاد و محبت بتقدیم رسید و چون مخالفان از اینمعنی وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایه سریر خانی فرستادند و بقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از حلکای آهنکران بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بایک را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان باسلوب طریق موافقت دعوت کرد و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده بخان فریب آمیز بزبان آوردند والتماس مراجعت لواء خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود خان بغایت ساده مزاج بود و کلمات روی اندود مخالفان را بسمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکنت آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب هفتصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند و علی درویش بیک و خان قلی و جان مرید قوچین و محمد باقر و شیخ عبد الله ایشک آغاسی و میرم لاغری از آنجمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم سارو و شیرم طغائی و سید قرا و میر شاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست و لد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توقچی مغول و یارک طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر مکرمت ثبات قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان بخجسته بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جا نیست بغایت تضییق تشخیص جهات بحدی تام موکب عالی میرسد داعیه چنانست که این زمستان در قریه ساغر قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغر انداخت و پس از روزی چند ابراهیم سارو و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه پای ییلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آنحدود را مسخر گردانند و در آن اوان

ادوان برادرزاده سید یوسف ارغلامی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار ییلاق جهات
سعی و اهتمام بجای آورده بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون این خبر بسمرقند رسید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت
پادشاهی بجهت بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمناً در سلک دولتخواهان پادشاه نافذ فرمان انتظام دارد و لاجرم او را بتسخیر
خراسان تکمیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا
از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرروند و از پادشاه نیکو سیر طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته
و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم
دانسته بتعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بمسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه
یحیی مقضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزیده در تدبیر تسخیر ملک متحیر گشته توجه بطرفی که
مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور نمینمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی گشود
بمصراع نی رای سفر کردن و نی روی اقامت و در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابوالمکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر
رسید و شرف ملاقات پادشاه والا گهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست
و بنیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست
طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمرۀ دشمن و مخالفت پادشاه همتن ملتفت
پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بانامل الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری موکب
شهریاری استقبال نموده بعد از آن جادۀ عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه سخندان راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخست در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم ضیا خورشید عالم آرا از افق مشرق
هویدا گشته شب محنت منتظران زوال ایام ناکامی را بنور بهجت و شادکامی مبدل گردانید ناگاه بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت دروازه
مرغینان افکند و علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بستان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال بازگشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه
و امرا و سپاه از تعب راه برآسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفر آیین متوجه کوهستان جنوب اندجان
شدند تا مردم انجانی را از بادیه خلاف بشاهراه وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند
بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر گذار نگاه دارند و بعد از رفتن امرا بخجند اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت
غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا عنان یکران بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون بنزدیکی آن قصبه رسیدند
در قریه سیبان که در شرقی مرغینان واقعست نزول گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز رو بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت
پناه فوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام ایماقات انجانی را تمام ایل و منقاد ساختند و
ابراهیم سارو و رفقا او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه پاپ و یکدو حصار دیگر را گرفته رایت نصرت برافراختند و چون مردم ولایت دعا
خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافر کیش بد اندیش بودند تنفری تمام داشتند در آن ایام که امرای عظام
پادشاه گردون غلام در حد اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع میپرداختند یکی از کلانتران اخسی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش
و اتیام جمع آورده قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا باتشلیغ سپاه پادشاه را بدان جا درآوردند و از اتفاقات
حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغیت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعیین فرموده بود

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در اردوی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیشه
بکومک قلعهٔ اخسی ارسال داشت و آن جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود بکنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه و نوئینان
و لشکریان خان عالی جاه آگاه شدند و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند تا همگنان
دریای هیجا یعنی دولتخواهان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت ندادند که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار
گشتند و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه استقبال نیران قتال نتوانستند گشت
غایتش آنکه قاربوغاچ بخشی بطریقهٔ فریب یکی از اولاد امرا مغول را بدست آورده بکشت و بسبب این حرکت مغولان در استیصال آن زمره بیشتر از پیشتر سعی نموده
اکثر نوکران اوزون حسن ببلا و قتل ممتحن شدند چنانچه از قرب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از غایت حیرت عنان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آن خطه بود چون کیفیت این حالات را شنود دانست که بنای
آن جماعت از تار عنکبوت بی بنیاد تر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوار تر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعهٔ اندجان را مضبوط ساخت و قاصدی جهت اعلام این حال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمده
سلطان احمد تنبل بصوب اوش که اولکای او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شد و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بپایهٔ سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه و صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان یکران بجانب اندجان انعطاف داده تا
پیشین بمقصد رسیده ناصر بیک و اولاد عظام او دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نموده و از مراسم نیاز و نثار دقیقه نامرعی نگذاشتند
و باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند دار الملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود بار دیگر در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین
صورت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قزل یباغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعهٔ اخسی مضبوط گردانید و پادشاه مظفر لوا
لشکر بدانجا کشیده و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیلهٔ امرا امان طلبید و التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه
بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نمود و مهمات آن قصبه و قصبهٔ کاسان را بسرانجام اقران داده امرا مغول را بشمول انعام
و احسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده فتح و ظفر همعنان بنصرت از پی روان علم نهضت بصوب
اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز بیدولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن
اند امرا و لشکریان بعرض پادشاه جهانبانان رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مخصوصان
پادشاه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشتهٔ وفا و عهد را بانامل غدر گسیخته اند و هنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده و بکرات تخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن شیوهٔ خلاف اولو الالباب است و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کشتن
منافی شیمهٔ اصحاب آداب قیت زبده عهد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
نفرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هر چه یابد بستاند
و بر موجب حکم شد مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند نگرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتساب بعد از تخلف آن گروه بی شکوه با صواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه
از ادفع شر ایشان نامزد فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب سکرپر رسیده نایرهٔ حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عزوجل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سید قرا و چارنچ

و چهار پنج نفر دیگر از چهکیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغای بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النکی که متصل است به بیشهٔ عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت بیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته و در دامنهٔ عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نمودند و دلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بفضا و صحرا خرامیدند و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک مدار الملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب یکماه در آن نواحی بوده از امرا گرفتار توقه و میرم لاغری را از صنعت حیات بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم سارو والی بود و آن شخص از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هژدهم محرم الحرام سنهٔ خمس و تسعمایه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ بیک از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز اتفاقاً توقف افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار دلیران بیشهٔ کارزار استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی این خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان کیفر کوش از ظاهر اوش نهضت نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند پادشاه دریا فر هوش با بهادران جوشن پوش از قریهٔ لات که در حدود اوش واقعست عنان تکاور بصوب دشمنان انعطاف داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چریک حضور بهر چه در آن حدود دیدند غارتیدند آنگاه پادشاه نامجور بجانب قلعهٔ مادو آورد و آن حصاریست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر بروجش عاجز و کمند خیال تیز چنگال از وصول بکنگرهٔ فصیلش قاصر مرغان هوای فضایش با نسر طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز نظم

حصاری در بلندی رشک افلاک * به بی مثلی مثل در خطهٔ خاک
زبان کنگرش همراز انجم * درو قاصر کمند وهم مردم

و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان لیعدیل در آن قلعه اقامت داشت و اسباب حصارداری آنچه ضروریست فراهم آورده بقصه چون ظاهر قلعهٔ مادو مضرب خیام سپاه جنگجو گشت حصاریان از بالای برج و باره آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده روی بخندق قلعه گرنا آوردند و از اینجانب سیغهٔ تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا رو نمود و از آنطرف سنگ مرگ آهنگ بسان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی بنشیب آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی بلال و جمعی دیگر از ابطال رجال از زخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفه از مردم حصار نیز صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان در گذشتند و از صباح که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پردهٔ ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایرهٔ محاربه و حرب التهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیدهٔ بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه درست پیمان بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران در گذشت و خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفه از خدام موکب ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده مصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه الجو توبه که قریه ایست از قرای اوش مضرب خیام عساکر پر خروش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند حیله بدان بلده درآید و اندجانیان از اندیشهٔ خانیان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته منزل آب خان را که از اراضی قری رباط سرهنگست معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه تردد میکردند بهم بازمیخوردند و دست باستعمال اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از او کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن منزل امیر سلطان احمد قراول که پدر قوچ بیک و بعد از واقعهٔ میرزا بایسنقر با برادران و کوچ و متعلقان از قراتکین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود بعز بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی نیز که جهت مرض باوش رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر شجاعت پناه قوی شده صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان سروری

روی توجه بصوب عسکر مخالفان آورد و جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و بنه
ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه از مجمع پریشان زمره دولت پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر
با تنبل در قریه خوبان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل گزیده روز دیگر که خورشید جهان علم ظفر پیکر از افق مشرق برافراخت و نصرت با تیغ زراندود
هوا کواکب را منهزم ساخته صدای فتح و فیروزی به عالم انداخت نظم صبح زده خسرو انجم نشان بر افق طارم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام کشت روان
جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعقیب سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشه کشورکشائی بودند مقرر ساخت و در
جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا و محمد علی جنگ جنگ بیگ برادر کلانتر خواجه کلان بیگ را برافراخت هراول لشکر ظفر اثر
میر قنبر علی بود و او بار مرة از همگنان بهر یکی آن امر خطیر را اختیار نمود و چون لوای پادشاه کشورکشای از افق قول طلوع کرد امیر قاسم قوچین با فوجی از بهادران
پرخشم و کین در ظلال آن رایت اقبال آیین روی به اتصال اعدا آورده سحر خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب اهل خلاف روانه شد و ایشان نیز صف
قتال آراسته و استقبال سپاه ظفر مآل نموده چنانچه از خاشاک چمن بپیراستند و در میان شرق و جنوب قریه خوبان بموضعی که سقا نام داشت اندو لشکر
بیکدیگر رسیدند و سمند جلادت بمهمیز ستیز تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و زخم نیزه و شمشیر مشکهای خون در آن صحرا سرنگون کردند کیچیک بیگ از جوانغار
بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خوبان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز متعاقب کیچیک بیگ حمله آورده و بشوکت سنان نقش وجود
جمعی را از صحیفه هستی بسترد و بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور دقیقه‌ای از کوشش و خونریزی کوشیدند و گرد نبرد باوج فلک اثیر رسانیده
آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما نسیم اقبال دلیران موکب بابری را خطاب ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح اختصاص بخشید و مبشر آمال کوکب طالع آن
شهریار کشورگیری را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از
سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدار القرار آوردند بعد آن روز قریه خوبان از فر قدوم پادشاه کامران در دل ربائی بر عارض خوبان تفوق
نمود و لوای حضرت کشورکشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و بعد از آن پادشاه عالم پناه باستصواب امراء عالیجاه تفحص مخالفان
را که باوزکند رفته بودند مطمح نظر اثر ساخته بموضع رباطک که بنواحی در میان [illegible] واقعست خرامید و طرح قشلاق انداخته چریک منصور
بتاخت مواضع مخالفان مأمور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه مظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بر سایر امرا
رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرده روی توجه بصوب خجند که اولکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید
قنبر علی میل بجایهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت گذرانیدند در خلال این احوال سلطان احمد
تنبل چند نوبت ایلچیان بآستان سلطان محمود خان فرستاده و مدد طلبیده بیک تیپه که برادر بزرگتر تنبل بود و در سده سنیه خانی منصب [illegible] داشت
و احمد بیک که خویش مشار الیه و اتکه ولد خان سلطان محمد خانیکه بود اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد را با
با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچه کیفیت بظاهر کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و از
باندجان رسیده پادشاه جهانبان در عقب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران بسان لآلی عمان منجمد گشته و مرغ
آبی اگر توانستی خود را از مرغ کبابی در یک سیخ کشیده از سر متاع جان بگذشتی بصوب کاسان نهضت نمود و تجنب قرین سرما و تعب طی مسافت
صباح در اخسی نزول فرموده در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آوردند و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول یک فرسخی آن
بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که بمحاصره
کاسان نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شد از آنکی سوار که در آن محل قراولش بود بصوب کاسان ایلغار کرد و در روزی بین الصلوتین بنزدیک
باردوی پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال چنینست و سرداران عسکر کمیت متحیر شدند زیرا که گمان میبرد که با وجود شدت سرما و صعوبت
راه در زمستان با لشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی نتوانستند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد دلجوا
امراء دولت را طلبیده و بزبان الهام بیان راند که غنیم را پروردگار کریم بکنار رسانیده فی الحال بروی باید تاخت و مهم او را بنهج

دلخواه میباید ساخت و پس لاغری و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است ان شاء الله صباح رایت اجلال بر افرازیم و در استیصال ایشان از قبل و
اعدا کمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمرهٔ نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعهٔ اخسیان گریخت و روز دیگر
پادشاه شجاعت سیر او را تعاقب فرموده در یک فرسخی اخسیان منزل غزنه عنکان را معسکر گردانید و حرب چپاول روز آن منزل محل اضطراب اردوی
پادشاهی بود و تنبل در اخسیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا سید یوسف که مقدم مردم عجم
بود و بواسطهٔ وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبهٔ کلانتری اغوقوم پای بر سریر سروری نهاده داعیهٔ امارت و سروری داشت قاصدی نزد
تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب اخسیان نوید داد و پادشاه دین و داد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل سید
یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی اخسیان شب در میان به پشتغاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر اخسی حصار شد اما قبل از آنکه آن
مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه در آمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد در آن اثنا علی دوست
و قنبر علی سلاخ که کاخ تنبل ایشان از خاک و آب عذر و نفاق تعمیر یافته بخلاف رضاء پادشاه مظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در
میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه مؤید منصور بر تدبیر آن
آن دو امیر افتاد باطنا انکار نمود اما بحسب ظاهر ملتمس ایشان را بشرف اجابت در آورد زیرا که علی دوست و قنبر علی آن قدر اعتبار و اقتدار یافته
بودند که در آن زمان پادشاه را قبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج مؤکد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا
باشد و ولایات اندجان بتوابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هرگاه کوچهای خود را از اوزکند بیرون
برند آن ولایت را نیز بتصرف نواب پادشاه کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر
بسمرقند کشند و هرگاه آن بلدهٔ فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر انجا بر سریر خلافت مصیر نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر مسلم
دارد آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان
توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب در آید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد
و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیگ و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که مقید
داشت بجاها عنایت نمود و بشرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت
مرتفع گردانید و پا در برون از حد و عد گذاشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب بتفصیل میرسانید بلکه مقربان آنحضرت را بخلاف
رضاء پادشاه ستوده اوصاف اجازت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند و ابراهیم سارو و ویس لاغری را بجهتی مؤاخذه و مصادره نموده
حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر نور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان بمقتضای مطلب علی
دوست بود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر گشاده کار کم جوی هر کار بصبر برگشاید مقصود که گنج نهفته از خلق رخسار بصبر میگشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان اویس بسوی سمرقند و بخارا

در آن اوان که پادشاه عالیشان
بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از حفظ بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند باز داشته لواء جهانگشا بصوب اندجان بر افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار
چنین روزی میکشید محمد باقی ترخان را بایالت آن خطه منتخب گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آبا و اجداد رسید زمام مهام سرکار سلطنت را در قبضهٔ اختیار محمد مزید
ترخان نهاد و امرا ترخانی بمقتضای کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت و محمد باقی ترخان
از اعمال و جهات بخارا و مضافات آن تنکهٔ دیناری و یکمن باری بدیوان سلطان علی میرزا نمیداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش خود گرفته دست امرا
الغکیان از تصرف در مهمات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر حقیر حصه برای جهت ضروری سلطان علی تعیین نموده اموال اکثر ولایات و تومانات سمرقند را باولاد و قرابتان خود
مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از الغکیان اتفاق نموده قصد محمد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی برین معنی اطلاع یافته بهمعنان سلطان
حسین ارغون و برادر خود اوزون حسن پسر حمید و قرا برلاس و جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و مقارن آنحال سلطان محمود خان محمد حسین

دوغلات و احمد بیک را با بسیاری از مغولان بکومک میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان بر
توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آن صورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت
کرد که مناسب چنان مینماید که بسرعت هر چه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیابست بحصول انجامد
و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی سادوار رسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورده بتقبیل انامل فایض سرافراز گردید امّا امرا
مغول چنانچه میباید بمجالس میرزا نپرداختند بلکه بمؤاخذه و مصادرهٔ او را با خود متهم ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید
آنجناب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیاز ییلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند
ناگاه سپاهی سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال
نگذرانیده بودند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت خان
میرزا ابواب مراد بر روی او نگشود مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلکسای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته
در فتح سمرقند سعی بلیغ نمایم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می آسایم و مغول عبد الوهاب علی منازل
بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابران پادشاه عالیجناب عزم
توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبد الوهاب را نزد جهانگیر میرزا باخسی فرستاد تا آنحضرت را بتصمیم عزیمت مطلع گردانیده بسلوک طریق موافقت
ترغیب نماید و موکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعدهٔ سنهٔ خمس و تسعمائه روی بمقصد آورده چون
حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوچ بیک با برادران باردوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای
فلکسای از مرغینان باشیره رفته قریهٔ مجن محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفهٔ دیگر از
اعاظم بدرگاه عالم پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت خستان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در اورایتپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه بر افراخت
و در آن منزل این خبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه
عالیمقدار از اورایتپه بسکرار رفته داروغهٔ آن موضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید
و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست
نواز در باب فتح سمرقند با آن جماعت مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلدهٔ محفوظه در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه
قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود
ممکن که صورت مطلب در آئینهٔ مقصود چهره گشاید بنابران پادشاه کامران چند نوبت قاصدان سخندان جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاده هر
کرت آنحضرت میان خوف و رجا جواب داد و علم نصرت شیم از یورت خان بحرکت آمده در موضع درغم بادل شاد نزول فرموده و از آن منزل
مقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بهمان مهم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه ماهچهٔ رایات نصرت آیت نزدیک
شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نوابست بکفایت مقرون سازد و پادشاه فلک احتشام نزدیک وقت
شام از درغم متوجه سمرقند گشته در آنحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نمود و بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی
رسانید لاجرم صورتیکه در آئینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم ساری و بعضی دیگر از امراء که بشامت علی دوست بهر طرف
رفته بودند یکیک و دودو مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و ملحوظ عین عنایت شده کمر عداوت علی دوست بر میان جان بستند و
علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب آستان خلافت آشیان رخصت طلبید و مسؤل او عز قبول یافته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن پدر و پسر شرارت سر بر زد و بعد از یکدو سال ملی دوست بجزاء اعمال ستیئه گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز بگریخت و خود را بکوه پاره اندجان رسانیده آغاز اشتعال نیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه مظفر لوا ملی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد عوزی برلاس با چند کس از جنود بی هراس حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و عوزی بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابران توقف در آن مکان مصلحت نمود و ما بچه توق خود نیز بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امراء سمرقند که بتجدید غاشیهٔ عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطانعلی میرزا بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته این حرکت موجب آن گردید که اسباب دولت بابری از آنجا پریشان گشت اکنون سیاق سخن مقتضی آنست که شمه از احوال محمد خان شیبانی در حیز بیان آید آنگاه خامه نکته گذار بتتمهٔ اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانة والتوفیق من الله و هو الکافی لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابوالفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

راویان فضایل نفسانی و ناظمان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابوالخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و ما دام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت و چنانچه سابقاً مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید را بمین امداد آن خان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نموده فاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمائه روی نموده هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده بر بستر خاک غنود جدش ابوالخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابکی او را بیایقور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید چون ابوالخیر خان باجل موعود بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امراء اوزبک منتظم بود محافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را متعهد گردید و آن دو شاهزاده را بعد از قتلهٔ یبارق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جملهٔ اعاظم امراء سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان ایشانرا به تیمور بیک که امیر الامرائش بود سپرد مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند و قاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعهٔ حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشترین در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بمعیت قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی شبی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر باستعمال شمشیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیهٔ جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعهٔ مذکوره طایفهٔ از امرا و لشکریان اوزبک با خود متفق گردانیده در هر چند روز مزاحم ولایت یکی از سلاطین صاحب شوکت میشد تا آنکه در حدود صبران از حاکم آنجا ایرانجی خان بن جانی بیک خان شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبدالعلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کرد و عرضه داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آن عریضه نشانی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و باحسن وجهی با وی ملاقات کرده مراسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلدهٔ فردوس مانند بفراغت گذرانیده نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبدالعلی ترخان بدان خطه معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه وطن مالوف گشت و چون منجوق طوق خانی پرتو وصول بر حدود دفعهٔ ارقوق انداخت قاضی بیکجیک که بر سایر قاطنان آن حصار رتبهٔ تقدم داشت غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته با کلید قلعه و فوجی از ارباب آن بقعه بخدمت شتافت و تبرکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قپچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لواء کشورگشاء خانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمت کاری ایستاده آنحضرت را بسریر خانی نشانم و بکمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد سعادت نشانست ظاهر سازم شیبانی خان بتصمیم عزیمت

نسخه بداق

نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت رسید موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال نموده از لوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن الحال فرمان فرمای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی بر صفحه ناصیه رایت محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از ان شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود نموده موسی میرزا بنابر عدم رضاء امراء توقف در قبول آن نمود محمد شیبانی سر باز زده آنجناب بسغناق مراجعت نمود و یکدو نوبت میان او و حاکم سوزاق سلطان محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب منقشلاق انعطاف داد و از منقشلاق براه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آن ولایت بود ساوری و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نمود و شیبانی خان از خوارزم بعزم بیع کول و از قرابیع کول ببخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بدستور نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورده و آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه تاشکنت گردید و بعد از وصول بحوالی شاهرخیه شیبانی خان که براول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا ویران شده عنان بگران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعه ارقوی شتافت و قلاع اتخذ و درا استحکام داده بسغناق رفت بعد از ان یکدو نوبت برندق خان با نقلان زمرهٔ از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال نهال اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نه پیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد چه در آن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از ملازمان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر یهبود که بفرمان خاقان منصور متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده بقلعه بر حصار بولدم رفت و با بابای آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی آمده فرود و متوجه شهر وزیر شد و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکدو روز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا بادق رفت و از آدادق بساه استراباد پیش گرفت و بعضی از حدود آن ولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف ملازمانش بود رایت توجه برافراخت بعد از ان باستدعای محمد خان سلطان محمود خان اترار را بتصرف شیبانی خان باز گذاشته بنفس نفیس عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن الحال مردم صبران بهواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغه ایشان بود غدر خواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب بحصار صبران درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما در آن ولا برندق خان باغوای امیر محمد مزید ترخان لشکر بصبران کشید و ساکنان صبران باستصواب عنان شیبانی از دست داده و بیک ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کردند و قلعه را ببرندق خان داده محمود سلطان را با قاسم سلطان که معتبرترین سلاطین آن زمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده مصحوب جمعی از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باو کورتاقی رسانیده جهت اعلام الحال قاصدی نزد برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باترار شتافتند و بعد از آن اوان برندق خان و محمد مزید ترخان باترار خرامیده شیبانی خان در حصار اترار متحصن شد و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده نعره دیاده از ایوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهه کومکی که از جانب سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح رضی گردید و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد ع بشهر خود روم و شهریار خود باشم و بعد از آنکه گلزار ولایت اترار از خار آزار سپاه برندق خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب بیسی که مقر محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان گرفتار گشت و او را باترار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان از این حال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

از شیبانی خان ستانده جهت خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد

ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی

در سنه خمس و تسعمائه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال دهر و سپاهی بهرام خشم و قهرمان بیکران بدان جانب منعطف گردانید
جنگ ۴ سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه بلند ساخته قریب ده روز تمکن ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخزاده رفته در کمین گاهی خزید و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر فرستاده از سمرقند طایفه از اهل نجدت و باس از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق انهزام گریز نمودند و سمرقندیان از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و بهم بسیاری از ایشان را حسب المدعا ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را گریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخزاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه چهار راهه شتافت و در آن مقام نیز بلوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان بصوب اردوی خود تافت مقارن آن حال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید سلکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساطبوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا محمد باقی ترخان قریب ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و بمصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت نهضت بدین جانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده روی بطرف معسکر امیر محمد باقی آورد و در نواحی قلعه دبوسی بین الجانبین حربی صعب وقوع یافت و عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر مخصوص گردانید و امیر محمد باقی از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی در آمد و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول باغاز محاصره و محاربه نمود بخاراییان سه روز شهر را نگاهداشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و شفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاراییان در گذشت و سادات و قضات و موالی و علما و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافته فتح متشهر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با امیر محمد صالح تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پیش از وصول بقریه نانکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقی از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و عظمای بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آن صوب شدن باقی رای عالی حکمت شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقی ترخان که نزدیک بدان نواحی رسیده بود بطرف قرشی باز گردید و خان شیبانی ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متوطنان آن ولایت را عرصه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمانها برآوردند و دخان عدوان باوج آسمان رسانیده اکثر بخاراییان را تالان کردند پس شیبانی خان بترتیب شهر بند بخارا فرمان داده زمام حکومت آن خطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکنده با زمره سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان متهور بظاهر آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکزوار در میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعسر است بنا بر آن مهم را بر مکر و حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب قلت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی قاصدی نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج در آرد من کمر خدمت بر میان جان بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر در آرند سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارند شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آمد و وصول معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا آغاز اغوا نموده میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان در گذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجناب ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده بر مسند سروری می نشانند و در ظلال معدلت

آنحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث بر بایند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از واله شود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم
فرمود و کیفیت این قیل و قال و توهم میرزا سلطان علی از عدم اقدام خواجه بهدایت خصال بعرض شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مفاوضات
نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد و تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را بمتابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را بالتفات بی غایات
امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه هدایت آیاب ملاقات فرموده هر چند سعی نمود که آنحضرت
بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام
که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح
انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت
ببارگاه عالم پناه آئی تا در مسلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بدیع فراغت فرمائی و آن شاهزاده ساده باین سخنان واهی مفتخر
و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که بهنگام مجال باقدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش انداز و بتقبیل
انامل بانی مبانی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی
خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتما بدو سه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی با اکابر
سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان دروازه چهار راهه را گشاده عنان یکران بصوب معسکر شیبانی خان که بر در باغ میدان بود
انعطاف داد و مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه درآمد بملاحظه توره چنگیز خانی زانو زده خان شیبانی را دریافت و او اظهار
عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تابع بوده از جاده موافقت
تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارکت در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت
برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود. اما امرا مانند ابراهیم جانی و مهیت تومین و سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب شغاول و غیرهم مایل
بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع قضا زمانه شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی
گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی درآمده خان بواسطه آزاری که از ان هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش نپرداخت
و سخنان عتاب آمیز بر زبان آورد اما در وقتی که خواجه از ان محفل قصد بیرون آمدن نمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که مضی
ما مضی ما زنگ کدورت شما را بصیقل ارادت از لوح خاطر ستردیم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه
سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان و مال هر که از قوم تابیان بود بدیشان و ملک سمرقند تعیین فرموده فرمود
که دروازهای شهر المحفوظ مضبوط گردانیده هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده درآید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت
تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضه نهب و تاراج میشد بعد از ان شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزید و
پس از دو سه روز حیدر بیه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال
برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند برباط خواجه رفته بود که ملازمان خود را
جمع ساخته و یراق کرده بشهر درآید چون از کیفیت آگاه شد بر بافت پیشکشهای لایق مرتب کرد... در منزل مذکور بخدمت خان
شتافت و همچنین جناب افتخار الاشراف والاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر عظماء و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت انتما آمدند و
بعنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند **ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان
شمه از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلده محفوظه سمرقند** چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر
سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراء النهر در پایه سریر خانی جمع آمده مهمات آنجا بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت بکلی همت
متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنا حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان بگذرانند و گشت

و نخست میرزا سلطان علی را با جانعلی از پای درآورد چنانچه بتیغ بدعهدی نقش وجود آن دو جوان نیکو خوی را از صحیفهٔ هستی بسترد آنگاه فوجی از معتمدان را بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خرد قاضی مأمور گردانید و در باب تاراج اموال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام مطاعه نفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی اتجر[?] و کلی دخل مینمود بضبط متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خرد قاضی پیش نهاد همت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت تصرف درآورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد اعظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند را بخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر شریعت قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در سفر و حضر ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال میفرمود یکی از اسپان طویلهٔ خاصه را که بقوت بنیه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاد و پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ مسافت طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما را بیرون فرزندان و متعلقان مقید نباید بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور میباید نمود زیرا که مقصود است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و بارتکاب امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان اینچنین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش قرار [illegible]طر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعدهٔ فرزانگی مهجور آنچه مقتضای قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کاردزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیدند و جزیاتی که همراه داشتند عرصهٔ نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق عنایت لایزال طالع شده بلاد ماوراء النهر بلکه اقطار بر و بحر و شهر را بصفت اضاءت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحهٔ گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده سایهٔ لطف و مکرمت بر مفارق ساکنان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای درافتاد نظم

درین دیر فانی که آرام دید · که بود آنکه جاوید از و کام دید
کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد · که تیر بلائی ز گردون نخورد
چه گوییم ز گردون ناپاکباز · که با پاکبازان کند ترکتاز
فغان از سپهر ستارت اثر · که زو عالمی گشت زیر و زبر

و بنابر تکلفات نشیبان سخنور بعد از آن حادثهٔ منکر ظلمهٔ قوم اوزبک در اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند و از برای فریدهٔ که حصول آن کدی نیاره و یکمن باز مقصود بود دو را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا وصف الحال گردید و جمهور قاطنان آن دیار از تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم

سر فتنه از خواب بیدار گشت · بساط فراغت قضا در نوشت
ممالک شد از جور غارتگران · پریشان تر از زلف سیمبران
ز سیل بلا شد عیان رستخیز · نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار · نه در کوچه دیدی طریق فرار
کس از خانه گر پای ماندی بدر · نه دستار بر جای ماندی نه سر

لاجرم معتکفان صوامع سعادت و صدر نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن دیان نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب مینمودند و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند بعد از آن تیرهای دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده ماه رایچهٔ لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق صنیل[?] سمرقند طالع گشت و شب غم اندوز سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار ضعفا کوتاه چند گاهی درگذشت چنانچه عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر نهضت حضرت پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش

چون اخبار مذکور بر نهج مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت دغدغه و اندیشه کانون درون بعضی از امرا و حکومت پیشه را فرو گرفت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که متابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت امیر خسروشاه اختیار نمودند و پادشاه و افر شعور در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال آثار خطور کرد که از راه قراتکین و لای نزد والنجه خان که خال آنحضرت
بود روند و از شهر کش کوچ کرده روی توکل براه آورده بر بعضی از حدود مملکت خسروشاه عبور فرمود تا از رفتن بطریق قراتکین تیسیر پذیرفت و از بالای کمرود طی مسافت
نموده را سره تاق پیش گرفت و چون بنواحی نواداک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورد و از نوا نداک آسنور و اهل دوراک در حرکت آمده در روز وصول بدبانه کمرود شیر علی چهره فرار نموده نزد امیدولی رفته
نوکر شد و روز دیگر قوچ بیگ نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده و بپای توکل سر بالاطلع مسافت میکردند و در راههای
تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار بازماند و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام برین منوال راه در نوردیده روز چهارم بسره تاق
رسیدند و کوتلی دیدند دامنش با قله البرز برابر و قله اش از قبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای بریده وهم از اندیشه صعود بر آن لنگ
و آن کوه گردون شکوه پایندده انبوه مغول شده نواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
آستان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک سر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان
خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کسنو توجه نمود و از کسنو بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر یاری از آب کوهک گذشته
بیارسیلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن آن حال امیر قنبر علی ارسکار و ابو القاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بعز بساطبوسی رسیدند و بنوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از یارسیلاق بقلعه سعید شتافت و از آنجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت ذکر
خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهت بدیدن صورت فتح در آئینه امید مستیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رؤیای صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیای و لا نبی بعدی علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات میفرماید که الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین
جزوا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول البعثت مده شش ماه وحی بطریقه رؤیای صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات
میدیده بتباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع امید میدمیده و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داور بیدار و حی لا
ینام بذکر آن ناطق است مشهور و حقیقت خواب که آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق از آن خبر مینماید بر السنه و افواه مشهور آن
فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن گزیده صورت باز رسته نه سحر چشمبندان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب
به پوشیده نه ما پاینده دیده ولی پوشیده از آینده دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی دین حنیف نبی حجازی ظهیر الدین محمد بابر غازی
دیده و بآن بشارت مستظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی یارسیلاق و قلعه سعید ک
اقامت داشت و نقش تدبیر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله
متوجه بارگاه سپهر اشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه نشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداخته شد و ازین جهت خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرد و مولانا تغییر مزاج هدایت رواج را فهم کرده و در پادشاه نگریسته بایمای اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مراد در وقوع این امر گناهی منسبت کسی که دستارخوان گسترده تقصیر کرده و حقیقت این سوال و جواب برای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخاسته روانشدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان همانخانه
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان برداشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت بیرون و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رؤیا بحالت انتباه آمد و دانست که عنقریب بتبسیم نسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه
امنیت در چمن مراد خواهد شگفت و علی اسرع الحال در ظلال عاطفت لایزال دیده بخت بیدار در بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم بالطاف الهی صبح امید دمد از
مطلع اقبال جاوید برآمد مهر از برج عنایت نهان گرد و شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی الحکیمان در بارگاه سپهر اشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر
فتح سمرقند تیسر شود هر کس از حاضران در آن باب متکلم بکلمهٔ گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمر
تیسیری پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضاء چهارده روز
اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد و الرشاد **ذکر فتح بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند به محض عنایت بی‌نهایت سبحانی و افتادن**
محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفرینندهٔ انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در ید
قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضهٔ مشیت او و چون در بارگاه کبریا و تختگاه یفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور تؤتی الملک من
تشاء از اینجا شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد و فرق فرقدسای
کشورکشای را بافسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت بهجت آیهٔ اقتدار الملک مزین سازد و هر آینه
مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را بوی عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات جهانیان
بر روی روزگار دولتش برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ایمن الفعال مقرر
گردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم نظم سرآرای ملک پادشاهی مدد یابد چو از فضل الهی مرادش شود و در دو عالم
حاصل بر و آسان شود هر کار مشکل اگر خیلش عدو باشد چو انجم نباشد هیچ جز او را تو هم بلی هر گه برآید مهر انور بود اختر برش از ذره کمتر
چو گرد درایت خور عالم افروز شود بر قبهٔ افلاک فیروز و از اشتباه این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه شود چنانکه
که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیادهٔ جرار در نواحی قلعهٔ دیدار نشا در وان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار برافراشته
بود و جانوقا میرزا با قریب ششصد ازبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه‌کش خویش میپنداشتند در درون شهر اقامت داشت و حمزه
سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قرورق بودند که گویا یک شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلای اعدا اندیشید و کلام معجز نظام
و من یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانیده با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلدهٔ
محفوظه در آمده غلغلهٔ روز رستخیز در عالم انداخت خاتمه نگاران شمامه انگیز دماغ جان جهانیان را برین وجه معطر ساخته اند که در آن فرصت که پادشاه
بزرگ همت نواحی قلعهٔ سفیدک را مضرب خیام عساکر ظفر پذیر گردانیده بود که خاطر اقبال مآثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب لباس
ملبّس
سواد و جعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام بپوشانید و پردهٔ قیرگون قوت باصره را از احساس صور اشیا معزول گردانید پنهان و پوشیده بخندق
سمرقند در آید و شاتو بر فصیل نهاده و بالا رفته فضای آنخطه را بفر وجود فایض الجود بیاراید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضهٔ نماز پیشین فتح
و دولت در رکاب عز و نصرت همنشین از یار ییلاق متوجه آندیار گشت و همه شب منزل جان از فروغ ماهچهٔ علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان
چنان معلوم شد که اوزبکان سمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند کمند همت بلند بتسخیر آن حصار افکنده متوجه است تهیهٔ اسباب کارزار نموده اند
لاجرم عنان مراجعت بطرف یار ییلاق انعطاف داد و ع این بار بر نیامد بار دگر برآید چون دو سه روز برین آمد شد بگذشت بار دیگر پادشاه
عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یار ییلاق بنواحی حصار شتافته بمقتضای فرمان عالیشان و اذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایات
بی‌نهایت ملک ملک‌بخش نموده نماز پیشین پای مبارک در رکاب سمندی تو سند آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب قدوة الاعاظم
خواجه ابو المکارم که بسان فتح و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت
همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرده نقش کمال دولتخواهی بر صحیفهٔ روزگار نگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضاء نصفی از شب
بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تایید قریب هشتاد نفر از جوانان رستم اثر شمشیر فرسا دو فرمان داد که در همواری غار عاشقان عیاران شب
پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازهٔ فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سایر کمربستگان موکب فیروز
نشان بگشایند و حسب الفرمان با زمرهٔ دلیران شجاعت اثر آهسته بصوب دروازهٔ مذکور روان شد و آنجوانان شیردل از همان موضع که پادشاه عادل

فرموده بود بر باره صعود نموده خود را در شهر افکندند و شمشیرها کشیده و بدروازه فیروزه خرامیده دیدند که فاضل که داخل بود و اکثر از ترکستان بود بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود با جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آن جماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یا راقد اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران نسخه ظفر همعنان
بنصرت ازلی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی که در جان آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیارآید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
لب بتکرار این کلمه طیبه بگشاد که سلطان البلد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هر کس در آن وقت بیدار بود و بچشم سر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت حال زمانه
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه معارف پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر مهیمن منان گردان شده صیغه تهنیت و مبارکباد از ایوان سپهر شداد در گذشت نظم در شب غم کوکب سعود نما که رو نمود خلق را در شام
نومیدی عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان رو بجمعیت نهاد باز رستند اهل ملت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
چهره اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکان بکان در کوچه‌ها افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و پرخاش و اوباش آن روز برگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطایف الحیل بحبائل فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بپانصد نفر بودند کشته ببئس المهاد شتافتند و آن شب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در خم طاق سقرنس کردن انداختند آوازه شیون و غوغا بدر
گنبد خضرا میرسید و هر کس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه منزل گزید و ارباب حرفه و کلانتران متعاقب یکدیگر بشرف ملازمت دریافته هر کس فراخور حال تحفه پیشکش مینمود و چون خسرو
ثوابت و سیار بر سمند خنگ فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان کرد
خبر بپادشاه عالی گهر آمد که طایفه از لشکر اوزبک میان بر دو دروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده‌اند و حال آنکه در آنزمان در ملازمت رسید
آنحضرت زیاده از شصت کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهة اخذ غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنخسرو وافر تهور
پای همت در رکاب ظفر انتساب آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از این حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون دید که ملازمان در ملازمت پادشاه بلندهمت زیاده از بیست کس نبود بمقابله خصم شتافتن مصلحت نمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین ببوستان سرای ارک رفته ساخت
ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و بر تخت بخت و کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهة مراسم
تهنیت آمده بودند بارداد و آن جماعت دعاگو و ثنا خوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال که
گویا بکر دیده‌اند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدورت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس بیک شب بقرشی و گرفتن آن بلده در کمال بخوشی چنانچه شمه از آن قضیه در ضمن وقایع آنحضرت مسطور گشته و کیفیت
غرایب آن بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید بیقین داند که این جرات و تهور که حادثه
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد بر تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را بچند وجه صفت مزیت دارد اول آنکه در آن شب که

در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا و امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و سپهر امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و درینوقت که پادشاه عالیجاه بسمرقند درآمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آیین در ظاهر سمرقند خیمه و خرگاه باوج چرخ برین بر افراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی گوی تفوق از سایر نوئینان محمد خان شیبانی می ربود با قرب شش صد اوزبک دیو سیرت در شهر بود دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ماوراء النهر است شهریست در غایت بزرگی بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور هرگز هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بسبیل علبه و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام انام ببلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعی است مختصر که پوشیده از روغن نشین بوده و در متانت و محکمی در هیچ وقتی با سمرقند دعوی همسری ننموده مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فرح اثر فتح سمرقند در اطراف دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان متفکر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان بقرشی درآمده آن حصار و قلعه خزار را محکم کرد و پادشاه عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رافت و احسان و تاکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلائی مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان می ربود در زمان استیلاء شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز را آن فتح میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما امیر قاسم قوچین رعایت طریق حزم نموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چندگاه پادشاه فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده منظور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام نامی آنحضرت بجانب [illegible] فرجام پادشاه عالیمقام عملی ساخته این رباعی را در آن درج کرد که رباعی نی غله مرا کران تو انم نوشید نی مهمل غله تا تو انم پوشید آنرا که نه خوردنست و نی پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواب این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی

انشلار بار می کونکول ارکی دینک بولغوسیدور انعام و وضیفه باری بوبرولغوسیدور اول غله و مهمل که دییت آمد نیک بیلدیم مهمل عه بوی و غله دین اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیه مصرع اول این رباعی را ردیف گردانیده دو بیتی در سلک بیان کشید که یک بیت آن بیت و نظر پادشاه نکته دان رسانید بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور سیر مهمل او چون بوبخه عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابو البرکه که فراقی تخلص مینمود بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده و بتتبع نظم گوهر بار پادشاه در نثار رباعیه گفت که یک فرد آن بخاطر است بیت بو جور که قیلدی دورکه تولغوسیدور سلطان کرم بو عذرنی قولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که رشک سرافرازی مکنت داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر مینگاشت شیبانی خان از بخارا بقلعه دبوسی که والی آن برادر ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را قهراً و قسراً تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و الحکم لله الحمید المجید ومنه الاعانة والتائید

ذکر محاربهٔ پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلدهٔ محفوظه سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن و دین پناه بهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر نورانی مینگاشت و چون شنید که بنا بر تقدیر ربانی بتعجیل حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا یافته و تمامی متوطنان آنرا بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما درآنوقت چون در آستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس احدی نبود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هر یک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی چند مصالحه عزم رزم در حیز تاخیر افتاد و درین اثنا سلطان محمود خان ایوب بیگچیک و قشقه محمود را با قرب پانصد نفر مرد دلاور بکومک پادشاه والاگهر فرستاد و ایضاً از نزد جهانگیر میرزا در سلطان احمد تنبل جلیل با دویست سوار شجاعت آثار بامداد رسید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ٩٠٦

بخیال قتال محمد خان شیبانی یراق سالکان مسالک پهلوانی کرده از سمرقند سفر نمود و باغ نو از ماهچهٔ علم سعادت پرتو حضرت نضارت یافته پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سرانجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سرپل گذشته منزلی را
که شایستهٔ مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه ستوده خصال آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاهی
یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات را افراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران صف
پهلوانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد با اوج سپهر تیزگرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرأت و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبیخون یکبار اردوی پادشاه ربع مسکون آمده اما چون گرد معسکر خجسته اثر خندقهای در دیوار و چپر استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمهٔ نعوذ و احمد بر زبان رانده روی بمعسکر خود آورد و آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بزودی بمقاتلهٔ خصم توجه فرماید و مجدداً
ادیم زمین را از خون عدو گلگون ساخته عرصهٔ گیتی را بر شیبانی خان تنگ نماید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نمود که مملکت دشمنان دون را بیش ازین
مهلت نمی باید داد و علی اسرع الحال از زخم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار رقعهٔ وجود ایشان پیدا باید کشاد اما چون اول خبر رسیده بود که محمد باقر ترخان با دو
هزار سوار آراسته بشهر کش آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضاً میرزا محمد دوغلات بفرمان سلطان محمود خان با هزار و پانصد نفر مرد دلاور در این
دو سه روز بمواکب گردون مراتب ملحق میگردد سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر نباید
زد و حضرت پادشاهی بنابر اقتضای قضاء آلهی رای امیر قنبر علی را اصوب و اقرب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت
و مواکب کواکب را از درع زرانده دیو شایند دفع جنود ظلمت و رود رایش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه خورشید مهر تعبیهٔ سپاه شوکت دستگاه توجه برد
مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی و برادر خوردش میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و فوج حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران در یمین و کین
در هراول رایت توکل برافراختند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابوالقاسم کوه بر و جوقی دیگر از اهل تهور در برانغار یکجا عدد معین نظر همت ساختند و
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین با جمعی دیگر از اهل جنگ و شیر جوانغار روی بمعرکهٔ کارزار آوردند و امیر قاسم قوچین با زمرهٔ
از یکجنبان در سایهٔ علم بلند پایهٔ پادشاهی در قول توقف نموده و محمد سلطان را در برانغار باز داشته ضبط جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان تفویض
فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش خوی بدین ترتیب و آئین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران پردل ناوک پیکان جان گسل با تیر خونریز
در جسم پرتیر کشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه در جان خوبان انداخته خرمن بقای ایشان را بباد فنا بردادند نظم غمام کمانها زباران تیر
رسانید طوفان بچرخ اثیر حسام دلیران چو جوبار گشت ز خون رود جیحون پدیدار گشت در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب موکب
عالی تاختند و پادشاه سلیمان مکان عنان بگردان بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که بمزید شجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن توقف و پیش
الحشر و جنگجوی کسی نمود و با وجود این حال نیز حمله آور بکمان قیام نموده زخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانیدند بیت هر که را شد یقین که حمله اوست
پای سعیش بر کمان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان مغلوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس بقوایم
اساس ثبات بعضی از ازبکان شیبانی خان را متزلزل گردانیده باوی گفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و مهم از اشتغال بدین قتال در گذشت لایق
مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و باقتضای فحوای الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین تجاوز ننمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را استمالت
داده بتهییج غبار معرکهٔ پیکار امر فرمود بار دیگر ازبکان پرشور و شر حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه نصرت آثار را از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان بگردان بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت آیات کسی نمانده
بود و جنود ازبک از اطراف و جوانب در آمده شبه کردند ایشان را استیلا میسر شد و از امرای عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضاً در آن روز جانسوز ابوالقاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلانتر قاسم بیگ قوچین و خداوردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل باقتضای حق عز و جل مرتبهٔ شهادت یافتند و در آن اثنا مغولانی
که از نزد سلطان محمود خان بکومک آمده بودند مانند اشرار ازبک بتاراج لشکر نصرت دیگر اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه تا وقتی که امکان

دیدهٔ فوج جیبه علی ۲

بهمت برادر واقعات اعدا کار از آنجا محمد خان شیبانی بر صف سپاه آراسته خود در قول توقف نمود ۳

داشت در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با علام فیروزی اعلام رسید از آن غرقاب بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و با جنیبه کیچیم
اسب در آب رانده بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و کیچیم را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود النگ قلبه بار دیگر بر آب مذکور عبور کرده میان
دو نهار از دروازه شیخزاده بشهر در آمد و در ارک نزول اجلال فرمود و زمرهٔ از امرا و اچکیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قندز پیش گرفت و کریمداد و خداداد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابای ساغرچی بطرف اوراتپه
رفتند و در روز دوم از آن حادثه عسکر خواجه ابوالمکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم متعین که در ملازمت پادشاه عالیجاه مانده بودند در
مجلس اشرف اعلی مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و خواطر بتحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بعهده برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه کازرستان بهمین شهامت شیرم طغائی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین و امیر
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومکی باشند و در مدرسهٔ میرزا الغ بیک که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت ایشان بجمیع دروب
بروج شهر علی السویه باشد و در هر طرف که مدد احتیاج شود بزودی توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه قبه خیمه گاه باوج فلک مهر و ماه برافراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند آمده دورتر فرود آمد و ایام و اوباش
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه شتافتند و بعد از اداء دعاء دولت پادشاهی استجازه نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بباد جراءت و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک شهر نمی آمدند تا آنکه شهریان
دلیرتر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی شتافتند و بسیرچه بهتر غارت میکردند آنچه مییافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه آهنین
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه باز داشت و پیادگان که بدستور سابق پیش رفته بودند در وقتی از فریب اوزبکان واقف شدند که سواران
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آوردند و میان الجانبین جنگی عظیم در پیوسته نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و مزید و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو صاحبقران به
حمایت پیادگان عنان بکیران بحرب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان را
مغلوب گردانیده بضرب تیغ پولاد تا دروازهٔ آهنین دوانیدند و بطرف مسجد خواجه خضر تاختند و در آن مقام قوچ بیک جنگهای نیک کرده داد مردی داد و پادشاه
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از همانجا بازگشتند و روزی
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش بمیان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده آماده مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت بهشت دروازه شیخزاده شتافته بدستور معهود حق پرست به تیر و کمان بردوازشست دست درست پادشاهی تیر مرگ تاثیر گشاد
یافته بر اسب بوزکه یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی از ایشان
در نواحی برج ستر گردن خود را بپایان فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر کمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمده بودند
و در باره دروازه کازرستان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که نوک پیکان سوزن مثال قطع رشتهٔ حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
راندند و شصت و پنج نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از بهادران
رستم سیر پای ممانعت در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجماعت گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بباره بر آمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن پهلوانان
فیروز جنگ خود را بدانجا رسانیدند و آثار روز رستخیز ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر برده نقش
وجود جمعی را از صحیفهٔ هستی سترد و قرابرلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مورچل خود را از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین بتبلیغ جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشیر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته رؤس نامبارک ایشان را بنظر انور پادشاه همایون
اثر رسانیدند و برین قیاس قریب چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و جدال و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلدهٔ جنت نشان بقدر امکان سعی می‌نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی نمی‌گردید و در آن اثنا بلاء قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را افروخته چند گاه جز قرص دمندهٔ خورشید که هر صباح از تنور افق بر می‌آمد چشم شهریان بر گرده نمی‌افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجرهٔ سنبله و وصول بآن هم دست نمیداد گوشت و روغن مانند کبریت احمر و عنقاء عزیز الوجود و نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یتحلل حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت در گذشت زمرهٔ از امرا و کلانتران از برگ درختان علیق الاغان بهم میرسانیدند و طایفهٔ چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشهٔ چوب را ساعتی در آب گذاشته غذای اسبان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه سکندر رتبت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان ایلچیان فرستاده کومک طلبید و ولاة آبات مذکوره در ارسال مدد اهمال و اهمال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یک یک و دو دو خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می‌پیوستند و اکثر مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تایید در برابر آمده در کوی پایان قبهٔ بارگاه مرتفع گردانید

ذکر باز گذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را با بو الفتح محمد خان شیبانی

چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود معلوم فرمود که بواسطهٔ شدت قحط و غلا و عدم وجدان بدل ما یتحلل و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفهٔ ضمیر نگارند مصلحت چنان نمود که چند گاه دیگر بار روزگار ستیزه کار را در سازد و آن بلده را باز گذاشته علم نهضت بجانب تاشکند بر افرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاخ صماخ عا[illegible] می‌نمود و بجز دیدهٔ روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود با معدودی خواجه ابو المکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قرب صد نفر نوکر سعادتمند از دروازهٔ سمرقند بیرون رفته روی توجه باندجان آورد و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب اندجان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثام مثل زلات عفو پادشاه سپهر احتشام از صفحهٔ ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه باستحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک باندجان رسید بوضوح انجامید که بواسطهٔ وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده متصور نیست بنا بر آن عنان یکران بجانب تاشکند گردانید سلطان محمود خان و الچه خان که احوال آن مهر سپهر دولت و اقبال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرهٔ بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد بر افراشت و خیال استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت و علی التعاقب و التوالی سپاه بی‌پایان اوزبک را بغارت و تاراج آن حدود نامور میگردانید و بباد حملهٔ ابطال جبال نیران قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید

گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون

چون بمقتضای کلمهٔ کریمهٔ کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصهٔ ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیاء دون لازم وجود محدث فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو کل پیوست و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن   گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد شیرم ذکر سر انجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صباح عید اضحی که شیرم ذکر در دیوان خانهٔ سلطانی نشسته آش میکشید با سید مرد مکمل بجبر بکابل در آمده بر سرش تاختند و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال نهال حیاتش بر انداختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد تر امیر ذو النون محمد مقیم ارغون رسید و در اواخر سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودری بهم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحبالهٔ نکاح در آورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون در کنار آب اتسویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید

ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا العزم رزم خان

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابو الفتح محمد خان
شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و صولت سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا صدق
نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبکان بدنهاد استغاثه نمود
و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان باردوی کیهان پوی خواهم
پیوست و درین یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته
امثلهٔ واجب الاذعان بنام امیر ذو النون و اولاد و اخوان در قلم آورد بمضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آمده در جمع ساحت بقبة الاسلام بلخ آیند
تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذو النون لوازم اطاعت و فرمان پذیری بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار
بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی
روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذو النون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمویه تعجیل نمود و چون آن زمستان
بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در اواخر
سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ روان شد و امیر عمر بیک را بدار السلطنة
هراة فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید و در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنهٔ کوس حربی باوج فلک سیمای
رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت
و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاد
تا او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده و فرمود که بزودی بعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال دفع اعادی
ملک و دولت میسر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذو النون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرمان
بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذو النون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم
مساعدت توفیق از اطاعت فرمان کردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت
سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته
خلف وعدهٔ امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شد و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایهٔ
سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف متصور لشکر بمدد نمیفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذو النون طریق
مشورت مسلوک داشته حبل مراجعت فرو داشت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع
الدین ذو النون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بمستقر عز خود برافراشت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا
راه یافته انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بتسخیر بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود **ذکر فتنه که از خواص بدیع
الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید** در خلال احوال گذشته سید جعفر
خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و نسبت بخواقین اوزبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر
بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی روی
گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بر آن سید مزور اعتماد
فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و جناب سیادت انتما ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت زبان
بمدح و ثنای محمد خان شیبانی میگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جملهٔ امرا و خواص بدیع الزمان میرزا ابراهیم
سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قراپیچه و تینک کیلدی اوزبک بهم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که هنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش بگشاید در آن اثنا از محمد باقر ترخان که سابقا بواسطهٔ استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده در اندخود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب همایون خانی از آب آمویه عبور نماید بنده قلعهٔ اندخود را بخدام آستان سپهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی بدا جماعت مذکوره باستصواب سید جعفر خواجه خاطر بر آن قرار دادند که هرگاه بدیع الزمان میرزا جهة دفع فتنهٔ محمد باقر بجانب اندخود در رود و شعار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد باقر ارغون از بدیع الزمان میرزا برنجید و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از عاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند تا بوی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابونصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک نداریم تا این مهم مشیت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بخانهٔ خویش رفتند اما امیر محمد باقر را رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا دامن گیر شده همان شب بچهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه میباید بسمع قبول نشنود امیر محمد باقر عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابونصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داد و مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان حسن علی را در یکی از حجرهای جماعت خانهٔ آن عمارت نشاند و در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار بنشست و همان لحظه آن جماعت بدان مقام رسیده و بآن جماعت خانه رفته در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را بتفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آنجماعت سلطان بدیع الزمان میرزا از امرای عظام عمر بیگ و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق آقتوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مأمور گردانید و امرا بهمان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مأخوذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط درآوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و تینک کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قراپچه محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که بقتل سید جعفر خواجه بود گفت که چون خمیرمایهٔ این فتنه جناب سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بحلق بر کشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهارباغ ابراهیم سلطان عنان یکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچهٔ رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل پاییز سنهٔ تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده بنواحی اندخود در آمد و مضرب سرادقات سلطنت شد و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را با آن طرف آب کوچانید و خبر عبور خان گیتی ستان در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید و بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت توقف ندیده و نور حدقهٔ سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک و امیر شیخ ابو سعید عراقی و قرا حسن الغوث نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و آکه عمر بیگ بکومک قنبر بیگ که داروغهٔ شبرغان بود رفته در محافظت آن بلده طریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات غالیات سلطانی از راه دره گزنیسان و چهار بیک رفته از آنجا بقرابغاج شتافت و از قرابغاج عنان عزیمت

عزیمت بجانب جبال غرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود در تحصیل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان
نامزد کرد و چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیگ با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آن جماعت
و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای ستیز و آویز تیری باسپ امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باردوی
خان بردند و ماهیچهٔ رایات ظفرآیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نموده امیر سلطان قلیخان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند
خواطر بر تحصن قرار دادند و ضبط دروازهٔ عراق تعلق بپهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت و دروازهٔ عکاشه بیمن جلادت
و پهلوانی امیر جانقلی و جان احمد قلیخان و امیر درویش محمد کتابدار سمت استحکام پذیرفت صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرکی دروازهٔ شتر خوار را
ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابوسعید عراقی و قراحسن العوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیخان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و مددکاری
محافظان جمیع بروج و دروب را پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازهٔ
شتر خوار منزل گزید و جای برادر خود محمود سلطان را در دروازهٔ عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوجی نژاد در برابر دروازهٔ عکاشه جای داد
و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرای میرزا بدیع الزمان را باطاعت و انقیاد دعوت
نمود و چون آن سخن در سمع قبول ایشان جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و تور بسیار بهم رسانیدند
و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه نکاک زیر مرتب گردانیدند حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آوای
سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق حصار سپهر انداختند و مانند مور و ملخ روی بخندق بلخ آورده آثار روز رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن
صباح جوشنی سبز رنگ پوشیده برابسی کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار اوزبک جبه پوش پیاده پیش او روان گشتند و چپرها و تورها در سر کشیده
بخندق دروازهٔ شتر خوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن
زمان که اوزبکان نکاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکند
و آن حجر بر چپری خورده بردارندهٔ آن را بخندق غلطانید بعد از آن سایر دلاورانی که بر آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ
مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چارهٔ منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر
بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کمانهای رعد الغرش در آورده ابواب محاربت و مدافعت بر گشادند نظم
مسبان ز ناله از ابر بهاران بفرق اوزبکان شد تیرباران   سهام تحمش از دل گشت پر خون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون   و اگر چه در آن روز اوزبکان
نیز بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر بسبیل قهر از قبیل محالات است عاقبت
انهزام یافتند و در آن جنگ قرب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و بر این
قیاس دو نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و مانند روز اول بی آنکه مهمی از پیش برند مراجعت نمودند بعد از آن خان
از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی
امیر علیخان فرصت یافته بند برپا بگریخت و بکنار خندق دروازهٔ شتر خوار شتافته فریاد بر کشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه
میرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که
تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا بازگشاید و بآن وسیله آن خطه را بحیطهٔ تصرف در آورد بنا بر آن امیر درویش علی را که
بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد بسر میبرد و در آن اوان که ماهیچهٔ رایت خانی پرتو وصول بحدود بلخ انداخت بحسب اختیار
یا اضطرار بسلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آن خاندان
نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسد ابواب لجاج و عناد
قیام نمایید و بدست متابعت دروازهای شهر را برگشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادای

رسالت بجای آورد خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب بیکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت اولاد امجاد امیر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده دایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که عجالة الوقت با محمد خان در مقام مقابله و مقاتله درآید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت با سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون فال خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان سایه اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر شکر خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و منشاء این سخن آن بود که در آن ایام دراز گوش بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویش علی چون این سخنان استماع نمود دانست که بوساطت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود و بازگشته آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنقدار خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد بنا بر آن در باب تاریخ آن حادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از جنگ از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمهٔ از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیگ ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدرجوز تحصن فرموده چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده و کیفیت استیلاء لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد و خاقان منصور چون آزار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف خان تاتار و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل یاران رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را محفوظ و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیکتو شتافته بقیه ایام زمستان آنجا بپایان رسانید و چون سلطان بدیع آیین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بصحرا و دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جرجانان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نموده در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود امیر خسرو شاه باز دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان عقیده بی نیند شد خود با لشکر حصار و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در یک فرسخی اردوی عالی منزل گزید قبل از آنکه بتقبیل ملبوس بدیع الزمان میرزا معزز گردد امیر عمر بیگ خیالی باطل کرده نیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاهزاده بترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته بصوب شبرغان شتافت و عمر بیگ در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قنبر بیگ بود توقف نمود و امیر ولی عنان یکران بقندز تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیگ آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده شیخ شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانیده زمام اختیار امور ملکی و مالی بکف کفایت او نهاد و امیر عمر بیگ را مقدم بر اکثر امرا و نوئینان در دیوان امارت جای داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سر انجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنابر آنکه در آن اوقات از افعال و اقوال امیر عمر بیگ آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور مینمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جرجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بر تبت تربیت سرافراز ساخت و در دیوان تواچی مقدم بر تمامی امرا مهر نشان کرد و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد از دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیگ و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان بخلاف

بخلاف پیشتر بعضی از مهمات رابی مشورت ایشان تفصیل میداد بنابر آن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور رخا برساخته صدای مخالفت در انداخت و در آن شب که بسان باطن اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز اضلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و همانساعت که این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا اتفاق نمودند که عمر بیک را در شب دیگر بگو مکرده شمرده روز دیگر خواجه تاج الدین عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند امّا فایده بر آن رسالت مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر عناد درنگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذو النون فرستاد و پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفرمآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان بر کیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته بمعرکهٔ قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزادهٔ عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عروض مرض از منزل ترناب

چون خبر تحصن امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحلهٔ ترناب را معسکر ظفرمآب ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از امضای آن عزیمت درگذشت حکماء مسیحا انفاس و اطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربهٔ مناسبه کردند و بهمگی همت در ابرای آن عارضه طریقهٔ اهتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آئین و شاهزادگان بالکین و امرا و نوئینان و خواص و مقربان صلات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه‌نشینان صحت ذات ملکی صفات را از حضرت واهب العطیات مسالت نمودند زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بعز اجابت رسید و از دار الشفاء وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ شفا عاجل شامل حال خاقان عادل گردید ع دعا را اهل عبادت بلا بگرداند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا بدامان کوه آلمتو رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیض قیام نموده بار دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بگرباس کردن اساس فرستاد و بنواب بارگاه سپهر التماس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی و فرق جرایم و آثام این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشند حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده بپایهٔ سریر اعلی بیایم و غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می‌آسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت مبتهج و مسرور گشته مسرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را باردوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند امّا در اثنای آن خدیجه بیگی آغا و بعضی از امرا و نواب راحیان بخواطر رسید که اگر درین محل که هنوز شمّهٔ از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در اردو دست بدیع الزمان میرزا بپایهٔ سریر خلافت مصیر آید محتمل است که اکثر لشکر بسایهٔ لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته بموافقت و متابعتش را از لوازم شمرند و این معنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشته اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تاخیر انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلدهٔ هراة کوچ کرده خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آن الکه بطاهر شیرغان و بازآمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا کدام مملکت را از خارجیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعهٔ شبرغان متحصن گشته بود بچه طریق از عناد که زاینده مرتبهٔ بجادهٔ اتحاد رساند مقارن آن حال مبشر خجسته مقال از نزد امیر ذو النون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور

فراه و غور و ساخر و تولک را جمع آورده برجناح استعجال عنان توجه بصوب شبرغان انعطاف داد و لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بتقبل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و ظفر واثق گردیده از آله تور در حرکت آمده عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید و چون ماهچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذو النون از آنجانب رسیده انامل فیاض را بلب ادب بتقبیل و ملثوم ساخت و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذو النون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و دربرج و باره شبرغان را مضبوط ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر را افراخته و امیر شجاع الدین ذو النون سپاه جلادت اثر را مکمل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه بود از سه شنبه بازار بظاهر شبرغان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذو النون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهه برساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذو النون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهة تمهید بساط صلح و صفا قاصدان بخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با میر ذو النون پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان بدیلیز قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید قواعد عهد و پیمان اطمینان بخشند در وازهای شبرغان را بنسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشاییم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان سپاری سلوک مینماییم امیر ذو النون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانید صباحی عازم درون شهر شبرغان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برد و در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم هدایت و بنده نوازی بقلعه درآید و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند مرا بیه در حصول مقصود ادخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا از صوابدید امیر صاحب تدبیر درنگذشت و بمعنان امیر ذو النون و دو سه خدمتکار عازم شهر شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه نقاره بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان را انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک کفن بگردن و شمشیر اندر دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از قلات و عثراتش را بآب عفو و اغماض فرو شست و او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانیده سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایت بی غایت مستظهر و مطمئن خواطر ساخت و باردوی عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده بنواحی سه شنبه بازار معسکر شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت

ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابو الفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر خطیر بر آن قرار داد که امراء عظام شجاع الدین ذو النون ارغون و ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را استمالت و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر ازبک تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسود اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روان شد و بهمدر آن ایام خسرو شاه دوراندیش سید حسین ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان رسانیده و خصال رسانیده طلب عهد و پیمان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمده امراء عظام که متوجه قندز بودند چون یکدو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسیده و خسرو شاه را بر توجه امراء عظام مطلع گرداند خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از
سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبد الرحمن بیک را که در سلک
اقربا جانبش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال اعادی فرستاد و عبد الرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید
و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبد الرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و گریختگان آن معرکه در محلی که امیرشاه منصور در قندز بود بشهر
در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسر حد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخایر
بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد
و امیرشاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذو النون از کمال غیرت و شجاعت
فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوهٔ مردان مرد و شیمهٔ دلیران صف نبرد نیست
بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضاء این عزیمت با امیر ذو النون
اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ وغا همان ساعت جلیبه بخشش کرد و آغروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت
هر چه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسروشاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی نیز
بدان صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت بر گشاید و این ضعیف در درهٔ جز بغز بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر
خسروشاه و همتش امیر ذو النون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود بدان جانب نهضت
خواهد شد و چون امیر ذو النون در ظاهر قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را
بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد و امیر ذو النون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر
قندزیان فرستاده ایشانرا از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که مناسب آنست که دروازها بگشایند تا من با سایر امرا عظام بشهر در آمده
اطراف و جوانب آن را مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و صرامت
تقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد بنا بر آن امیر ذو النون با
سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در درهٔ جز بغز بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان
بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضاء خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ
بیرون آورد و بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی خان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت
و بعد از وصول بجوزجانان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را بقلعهٔ شبرغان فرستاده از راه اندخود بالنگ
نیکی شتافت و در آن منزل امیر حسین بار دومی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود
معروض گردانید و همین موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را از یمن مقدم همایون بنضارت ریاض رضوان رسانید و
در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت
چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربهٔ محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان بر زبان خامهٔ سخندان
خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهة معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر ابو الفتح محمد شیبانی خان

در زمان
اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیر الدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دار السلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشعال
نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان بر گشود و با آنکه جهانگیر میرزا ببستان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور
پیشتر تمرد نمود بنابر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث میسر نشد بتاشکند شتافت

وچند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بر آن گماشت که لشکر باندجان کشند و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورده در تاریخ سنه ست وتسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شدند تا قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران دررسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان بکران بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و در دیدهٔ امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی بمهمان برق و باد بتاشکند فرستاد و بمغولان انجانی پیغام داد که خانیکه و الچه خان در دست ما گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شما را التماس آنست که نایرهٔ غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که اورا از گریز مانع آئید و خواجه ابو المکارم را بهر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بگریخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده محاسن شریف را تراشید لیکن بواسطهٔ کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر عدو ایمن ماند هم در نواحی آن شهر پناه بخانهٔ یکی از مردم انجانی برد و آن بیمروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و همان لحظه قهرمان سیاست آنخواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد و بعد از این وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیش از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان که والدهٔ ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه با میر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکهٔ سلطان محمود خان و الچه خان عنان بکران بصوب مغولستان گردانیده یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانهٔ دره که گذر آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بحبال دست برد پای جلادت را محکم کرده تیغ عناد آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته باساوری و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صایب تدبیر بعرض آن زیبندهٔ تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شمه از تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته مناسب آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مداری اگر با عدو زور جنگ طریق مدارا گزین بیدرنگ ز ملکش بجائی نما انتقال که یکچند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرده و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و عذر مکاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت و [illegible] روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال [illegible] و حلقهٔ عبودیت در گوش کشیده غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال را بر آن منوال دید بغایت متوهم گردید و شبی گامی

تمامی یراق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیرا که او را دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آنی برم اندم که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیائی چکنید کس و چون قضیهٔ میمنه خبر وصول امیر خسروشاه بعرض آنحضرت عالیجاه رسیده بنا بر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقهٔ او را نابوده تصور نموده و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن موضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانیدند و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب بکنت امیر خسروشاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نامعدود انعام فرمود و امیر ذوالنون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رائقه نزد امیر خسروشاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانیدند و از میمنه کوچ کرده در النک چیچکتو قبهٔ خیمه و خرگاه بذروهٔ فلک مهر و ماه رسانیدند

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلدهٔ کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بار تبرک و تعالی و ارادت شهنشاه مقتدر در ازل متعلق بآن بود که از فیض عام عدل و احسان خسرو افریدون فر ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن در درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان شکسته بال آن آنحضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه حفظ لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از ممر یراق و جهات امیر خسروشاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه نهضت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده بظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان آنجا بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسألت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده در دروازهٔ شهر بگشاید چنانچه باید و شاید او را رعایت فرمائیم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان جهت رفتن بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطهٔ کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم علم عدل و داد ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند بس که در ملک تخم احسان کشت کشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بارور

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسروشاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده داعیهٔ ملاقات حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر خسروشاه مضای آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرد و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پای مبارکت بمیمنت انتقال آورده از راه سرپل تابان بجانب لشکرگاه معدلت پناه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب بلدهٔ هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردیده بیت ز شادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید از آن خجسته

مقیم

در رکاب

مزید اطمینان میرزا بدیع الزمان و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان
علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة تمامی
خراسان بودند به مجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست به کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان موکد گردانید که نسبت
بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم و آن اکابر نتایج
بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان آن جماعت نمایند تا بی‌دغدغه عزیمت ملازمت را بامضا
رسانند و اکابر عظام و ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردون غلام گشته در لنگر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق کشیدند
کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا نسبت بآن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانید
بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابوالمنصور
مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که بین الجانبین
حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تاکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الآخر سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور
از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند سعادت صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمد و بوقت نماز پیشین بنواحی غار عباس که نیم فرسخ
از قریه کرخ پایان تر است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت غیرت افزای فضای سپهر اخضر گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت روان والد عالیشان
افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهده این صورت رقت
فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یکبار زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و قطرات عبرات
از فواره دیده انتظار کشیده روان گردانیدند تا پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار میگریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان
میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده و در روی یکدیگر نگریستند نظم گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع چشمان
بخاک کف پاش سودی و همدران مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امراء کبار امیر شجاع الدین ذوالنون
و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بتقبیل ملثوم ساخته لوازم اخلاص
و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مفتخر و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان
راند و عنقای خاطر ایشان پرداخت و آنشب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن لنگر داعی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند
و بجرعه راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام از زندگانی برگرفته رایت شادمانی برافراشتند و روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر محفه زرین پیکر خورشید خاور را افرشتند ۲
بجانب شهرستان سپهر اخضر کشیدند و از ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را ببشارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان
نشسته مانند باد وزان روی بمستقر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان پیش پیش آنحضرت روانه شده
و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام قلبه تمام بنشاط و
سرور لا کلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که هیچ عید و نوروز مانند
آن کسی مشاهده ننموده نظم در آن روز از کثرت خاص و عام ز بس پای ز ازدحام عوام در آن راه بالجنس بسته بود ز حمل خلایق زمین خسته بود
خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کرده همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام
و مومنان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون
و امیر خسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروزبخت را برداشتند و بمدرسه شریفه درآوردند و هیبت سیران عساکر پیاده شتابان چو انجم بمه پیرامن تابان
خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال خجسته مآل خاقان منصور باطراز مشاهده آن صورت فریاد برآورده لوازم دعا و ثنا باداء رسانیدند و جمعی فصح
اصابت جمیل الکمال آیت و ان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر را بمقدم سلطان بدیع الزمان

بنضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت فراغت بسر برده از رنج
راه برآسودند **ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود** در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر
سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده بصحبت مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزاده عالیشان بجای آورد
و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور مظفر حسین گورکان جهت برادر بزرگتر و امرا جشنی
خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تاکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد روز افزون نیز بزمی در غایت عظمت مرتب ساخته
میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برد و اسپان تازی راهوار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و برین قیاس سایر امرا
و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جواهر دولتخواهی و هواداری بر طبق عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع
الدین ذو النون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد باقر میرزا با پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان
بطرف قندهار و زمین داور نهضت پس از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبید مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان
بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان
بیگم بسر میبرد در حباله نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین
بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات
خجسته صفات خواجه فضل الدین محمد کرمانی که کمال اعتبار و اختیار او در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مرقوم کلک بیان گشت روزی چند مریض
بوده درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی نژاد را مشایعه کردند
و بگازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوای امیر مبارز الدین
محمد ولی بیگ بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن ممر اموال موفور و نفایس غیر
محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه فضل نسبت قرابت سببی داشت و بیمن اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه
جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بدرجه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط مینمود در بند بلا افتادند و چون
آنچه داشتند فرو آوردند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند **ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان حمجاه و
بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسروشاه** چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد و خسرو
ثوابت و سیار از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود
که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی به نیت
کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام فرماید بنابران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه از منزل
مقرب حضرت سلطانی سفر کرده بحظیره جنید کوکلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آنحال از نزد ظهیر السلطنه و الخلافه
محمد باقر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت
یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جنید کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده
چون منزل [illegible] از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه
برادران کامران باتفاق یکدیگر از راه پنجده بمرغاب رسیدند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة
باز گردید و امیر خسروشاه عنان بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و جناب امارت مآبی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر
از مردم هر جانبی بر وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی از جنود امیر خسروشاه را استقبال نمود و بین الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع
خسروشاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و بقیة السیف روی بانهزام آورده آنجناب اسیر سرپنجه تقدیر شد و سردار سپاه اوزبک او را بر دروازه [illegible]

نشانده بقندز بر دو فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می‌افراخت بقتل رسانیدند نظم همین دور سپهر و مهر گردش که هیچ از
کین گذاری نیست شرش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسروشاه امیر عادل عقیدت پرور بود و مدت ده
پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می‌افراشت و آن
جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب مینمود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قراءت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات مثنیات سبحانی قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بتجرد توهم
انتقال ملکت و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقهٔ حدقهٔ یکی از مخدوم زادگان خود را بنشتر عصیان نابود ساخت [بیوفائی]
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شآمت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجهٔ انتقام
ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفاکن بهرکس ولی نعمت است
که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاه زادهٔ مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرضی
صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداده در آخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون شده
قطرات عبرات از فوارهٔ دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمهٔ کریمهٔ انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت
قاین را که سیورغال شاه زاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب ملجاب ملجاب کوهستانیست که آب دره بهزو مرغاب و هراة رود از آنجا
منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و بیشهای پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی‌آورند و در
شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت
انتما بتادیب متوطنان ملجاب و استخلاص اموال بدان جانب فرستاد و میان امیر محمد باقر و ملجابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآبی منهزم باز آمد
و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در بیولا که لب آب مرغاب معسکر ظفر مآب
بود اندیشهٔ تاخت ملجابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدان جانب ایلغار فرمود و بیک ناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم [پیش آمدند]
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز عدو ملجاب معسکر ظفر مآب بود که از نزد امیر ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر این ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان ملاطفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایهٔ چتر همایون فال ریاض این مملکت از آفات آفتاب حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانست و فرستادگان امیر ذو النون را بمقتضی المرام باز گردانید و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد **گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا بمملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث**
لیل و نهار چون ماهچهٔ رایت نصرت شعار شاهزادهٔ کامگار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولاد
شجاع بیگ و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستان و غیره و ساخت
و تولک و اوماق و قلعه کاه و فراه و خشک رود و داور بیش فوز معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و افراغ طعام جهة رسانیدن بار وتاچیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند
امیر سلطان علی [illegible] با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع عساکر نصرت

بحضرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاد و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز
پیغام فرمود و قواعد مصالحه سمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیه صلبیه امیر ذو النون که در
سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره عاقله بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان
میرزا و امیر ذو النون از وقوع این دو مصیبت که در عرض بیست روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهت ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان
دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خواطر بران قرار یافت که زمستان در قصبه فراه
گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون
بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد
زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده بمکمل همت بر تعهد حال خجسته مالش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طوی های
پادشاهانه ترتیب کرد و در روزیکه شاهزاده را بوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی
و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهت طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت قندهار
تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که مدارائی سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بسر انجام
امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت آثار بدیجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر میگردانیدند و
در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهوا کاه مقصود میرسانیدند و در پاییز سنه مذکوره جمعی کثیر از آن لشکر برق اثر تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج
فرق عباد پرداختند و اموال بسیار غنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و لد امیر ابو القاسم از لات محمد قاسم میرزا که نسبش از جانب مادر بمیرزا
بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیرم جلایر و امیر بابا جان و لد خواجه جلال الدین میرکی که در آن حدود اقامت
داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و چون بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته او رکان از صورت ظفر و نصرت روی نمود و آنسه سردار بدرجه شهادت
فایز شده لشکر ایشان روی بصوب فرار آوردند بناء علی هذا امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلاء وطن اختیار کرده
دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده بباغ شهر درآمده
رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده با امرا و ارکان دولت
مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بران قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبید و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را
برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین
محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاد و فرامین
عنایت آمیز ارسال فرموده سخنان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در طی مسافت مسارعت نموده سدره انتها رسیده کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض
رسانید و بعبارات دلفریب ادا رسالت نموده ضمیر آن زیبنده تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای
داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهت رسانیدن آن خبر بشیر بهراة فرستاد و امیر ذو النون را بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد
و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساغر و توالک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان بکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه
مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط ادرشکن رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر
شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات
حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده کامکار روشن ساخته غایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش
کشیده بتجویز نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از
نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر ترفیه عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت آن

پادشاه شامل رافت پیوسته بر دفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام تکبیر و می بر فراشت
بجز دفع بیداد کامی نداشت بنا بر علی هذا در آن اوان که خبر اسر و قتل و نهب و تاراج که در حدود بلخ و اندخود و شبرغان و میمنه و فاریاب از عساکر جلادت مآثر
اوزبک وقوع می یافت بدار السلطنه هراة رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرة بعد اخری بوضوح انجامید
خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت متحرکه در دست و پا از کمال خسروانه و وفور حمیت پادشاهانه عزم رزم سالکان عزیمت
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عظام و احتشام براق سپاه و استعداد مردان شجاعت نژاد امر نمود و میرزا
بدیع الزمان را زیاده از بیست روز در دار السلطنه هراة نگاه نداشت و برفتن کنار آب مرغاب مامور گردانید و شاه زاده حسب الحکم رایت نهضت
برافراشت و در اواسط ماه رمضان و اواخر حوت روی براه آورد و وجه شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و تتمه
آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال از روی هوا داب روز عید تقدیم رسانید آنگاه از آنجا نهضت فرموده در قنطره مروجاق امیر
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیخان را بنابر آنکه پدرش شیخ عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هراة توقف کرده بود از ایالت شبرغان
معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروجاق بسر پل بابان خرامیده در انتظار وصول چتر همایون
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردیده اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت
صانع جزو کل کرده دوازده هزار سوار خنجر گذار را علوفه و مواجب داده با صنوف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو بر برج
حمل فکند پرتو افراخت برای نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی از باغ
شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه ظفر دستگاه بسان عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان
ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از امضای
آن عزیمت و ارتکاب ایوار و شبگیر در گذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور قاطبه علمای عالم را معلوم و طایفه فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حق قدیم و قدرت کامله
پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که سریر سروری که در تختگاه انا مکنا له فی الارض بافسر زیور تؤتی الملک من تشاء آراسته گردد
عاقبت دست از تشبث امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله
تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرد که اقدام همت انجام هر ذوی احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون بخت خجسته تحت و جعلناکم خلائف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم دلا عمر ابد امر محالست
بقای دنیوی زود انتقالست بنا شد خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید دارا کجا رفت سکندر سوی آن عالم چرا
رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان نشست
بر تخت بآن عالم چرا بر داد جهان رخت همیشه هیچکس را زندگی نیست بدنیا خلعت پایندگی نیست هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از تمهید این مقدمه
مسلمه مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه دبیر کیفیت حال را بر این منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول آن
مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض با آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم سقم با آن ذات میمنت صفات سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی
مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاه زادگان عظام و امرای ذوی الاحترام
از تنبیه اطبای حاذق و حکمای مدقق دانستند که آن عارضه شفا پذیر نیست و آن واقعه بالکلیه ممکن التدبیر نی بنابر آن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که
سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در هیجان آید و هر فرقه از لشکریان بطرفی رفته صورت مخالفت میان برادران
روی نماید و از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان در منصور

در اوایل ذی الحجه در سر پل تابان بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغرق ما بعد را بان منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب بلده الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه حجه حلم بحضرت سمیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر بارگاه فرخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین
عمر بیک و خواجه نظام الدین عبداللطیف جان نثار و غیرهم بمراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم دعا و ثنا و نیاز و سپاس اقدام فرمودند و بدیع الزمان
میرزا آن روز بهمدران موضع توقف کرده از صعوبت مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را سخت سست و قوی ضعیف دید بغایت
حزین و غمگین گردید و جهت رعایت حزم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف باز گشت و کس بسر پل تابان فرستاده تا آغرق موکب عالی طی گردانند بعد
امرا و ارکان دولت و خواتین ملعبس حشمت طریق مشورت مسلوک داشته مصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه
ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا هیچ یک از ایشان
دیگری رقبه از ربقه اطاعت و انقیاد نپیچید و بشارع مستقیم وفاق آمده باستیصال شجره خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبداللطیف از اردوی همایون بملازمت مظفر حسین میرزا میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان
بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر استاد امیر محمد برندق را با آن جمع طلبیده
آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بجادۀ یگانگی و اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا عن صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتگاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام
مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت بیت
ارکان قصر ملک خراسان مدار یافت ز آن حسن اتفاق خواطر قرار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت صعوبت انجامید
بود و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان
حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده معتکفان عالم بالا و مقیمان ملاء اعلی بگشاد و روز دیگر که
دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامگاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح
مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بحظایر قدس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی
از فروغ عطیتش بفراغت بوده در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرو نشست و آواز فغان بیکبار
رعیت و سپاهی که درین مدت کسی نشنوده بود از صعوبت این مصیبت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آن سایه لطف حضرت سبحانی کز شمع رخش بود
فلک نورانی افسوس که نور دولتش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و در آن شب بر حسب خواص شبستان سلطنت بر نهج سنت سید المرسلین
بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پرنم گشودند بیت علم ز آتش
از دلهای محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر
محفه جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تند رو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب روانیدند امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هراة انعطاف دادند و بدیع
الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه قلعه تیره تو محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال آن حصار استوار سالک طریق
یکدلی امیر زین الدین علی بپایان آمده مقالید قلعه با مفصل ذخایر بعرض رسانیده منظور نظر عنایت و ملحوظ عین عاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف اتفاق

افتاد و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار متانت آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نفوذ نجوم را جهت تصرف در آورده رایت حشمت برافراخت
نیرین برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با فوجی از نواب و خواص بقلعهٔ تیره تو صعود نمودند و آنحضرت آسمان خصایص بنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچق و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
آن قلعه بدان جناب تعلق گرفت و بهمان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال شدند
و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبد الله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجلهٔ سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده شرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بامداد روز دیگر که تاب چشمهٔ آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر حشمت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تغیر
و تعفن مصون و محفوظ بود دیگر بار غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازهٔ رحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف
برحمت حی لا یموت را بگنبد مدرسهٔ شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بود بطریقهٔ شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عادل
یکهفته متصل باطعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام قیام و اقدام نموده روز هفتم چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود بگنبد آتش بزرگ بر داختند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام معظمات مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند **ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان
منصور عالی نژاد** بخشندهٔ بی منت و واهب المواهب بی ضنت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بر این موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحهٔ سلطان ویس میرزا بود و آخر در حبالهٔ عبد الباقی میرزا از زندگانی ممود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابو القاسم ارلات انتظام داشت بیکه بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید
آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچیک بیگم که زوجهٔ میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا بود از ستیر عظمی پاینده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابو المحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغاچه که نسبش بامرای جهانشاهی می پیوست فرخ حسین میرزا
محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا محمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان مسعود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان اسکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان یکی از ابنای میرزا الغ بیک را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور
داشت از ستیر علیه پاپا آغاچه ابوتراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا مریم سلطان بیگم که صاحبهٔ سید عبد الله میرزا بود فاطمه سلطان بیگم که زوجهٔ میرزا یادگار
فرخ میرزا شاه بود و از مهد علیا منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بود مملوکهٔ شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود دو شهربانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را بآنحضرت بخشیده بود عایشه سلطان بیگم که در حرم میرزا قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زبیده
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هفت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه خجسته صفات نقاب
تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچیک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زبیده
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعهٔ آنحضرت باندک زمانی هر یک
بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست **ذکر صدور خاقان منصور** چون در زمان خجسته
نشان خاقان عالی مکان موقوفات بلاد خراسان بمرتبهٔ رسیده بود که یک کس از عهدهٔ ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بمنصب صدارت متعهد سرافرازی ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام
آن منصب مشغولی نمودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود و بازندهٔ آل عبا سید برکه نسبت خویشی داشت و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

ومقدم بر تمامی صدور عظام توقیع کشید تا بسبب عدم وقوف وکثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد ودر کمال بی اختیاری سلوک میکرد تا زمانیکه معزول شده روی بگوشهٔ انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت وفضیلت موصوف بود وبوفور فراست وکیاست معروف در انشاء مکاتیب وفرامین وپروانجات مهارت تمام داشت ودر فیصل معاملات موقوفات بر امثال واقران رایت تفوق می افراشت وآنجناب در زمان سلطان ابوسعید نائب شرف جهان مولانا عبد الرحیم صدر بود وبعد از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض نمود وچون جناب مولوی چندگاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست وسیم محرم الحرام سنهٔ اربع وسبعین وثمانمایه بسبب افساد اهل فساد ماخوذ ومقید گشت ودر عرض بیست روز مبلغ یکصد وپنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد ودر عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید وچند سال در کمال استقلال مهمات موقوفات وحاجات ارباب عمائم الکفایت معروض میگردانید ووفاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنهٔ خمس وتسعین وثمانمایه روی نمود وچون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرمود وسه چهار روز صبح وشام اعاظم امرا ووزرا وسادات ونقبا وقضاة وعلما وسایر اشراف واعیان دار السلطنه هراة دران تعزیت سرا جمع میشدند وحفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد چلاوا واطعمه فراوان میکشیدند وچون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور وشاهزادگان وخواتین بلقیس مکان خلع فاخره واثواب وافره بمعتمد السلطنه وسایر اصحاب مصیبت فرستادند وخواطر ایشان را باصناف پرسش ونوازش تسلی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی منصب صدارت خاقان منصور معزز بود وبسبب ارتکاب امور نامناسب مؤاخذ گشته در شهور سنهٔ سبع وسبعین وثمانمایه در سر خیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال الدین قنبر کیرنکی عمدهٔ اکابر وقدوهٔ اعاظم ولایت ابیورد بود وبمزید مکنت وحشمت وافزونی جاه وعلوّ همت از سایر اعیان خراسان ممتاز ومستثنی میبود وچندگاه در غایت اختیار واقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت ودران اوقات یکدینار وکمین بار از رسم صدارت طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض وحسد الخواجه مجد را بتغلب وتصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان غمز وسعایت گشادند وآن سخنان در مزاج همایون تأثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت ومبلغ کلی بدیوان فرود آورده بقیهٔ اوقات حیات را بفراغت گذرانید ودر رمضان سنهٔ تسع وتسعین وثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسهٔ که در جانب قبلهٔ مسجد جامع هراة که ساخته وپرداختهٔ اوست مدفون گردید سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سربرهنه بود وسبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد ودانی سلطان مهر ومحبت کنکر پسری را در شهرستان دل جای داد وبطور قلندرانی که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد وگاهی سر برهنه با آن طایفه کوچه وبازار را دور میکرد وپیش جلوه شده رباعیات بنظم می آورد واین رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه پرستندهٔ خورشید ومهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنکر اگر امنیست که من می بینم خوبان دگر تنبک تعلیم کهند ومیر سربرهنه بحسن کردار ولطف گفتار وسرعت فهم وحدت طبع از فضلای زمان وظرفاء دوران [illegible] فراوان داشت وهمواره نکات شیرین وحکایات رنگین وکلمات هزل آمیز وسخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت وچون از جانب ترکستان بدار السلطنه هراة تشریف آورد منظور نظر اشفاق ومرحمت مقرب حضرت سلطانی شد وبمنصب شیخی وتولیت مزار حضرت عتیق الرحمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب گشته مدت بیست سال دران مقام فیض انجام بضیافت صادر ووارد پرداخت وهر سال قریب صد وپنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف واتلاف منسوب ساخته نزد خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند وهمین سبب عزل سیادت مآبی شد میر سربرهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابران در جواب این مطلع آنجناب که بیت اینکه خاکستر گلخن شده آرام کهم شاند دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آنشهی هرکه در سایهٔ خود داد رهم کرد غمازی ونشاند بخاک سیهم وامیر علیشیر ازین کنایت رنجیده چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت وآخر الامر مقرب حضرت سلطانی نسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان منصور بوی تفویض یافت ومیان آنجناب وخواجه کمال الدین حسین کیرنکی در تقدیم وتأخیر صورت نزاع روی نموده میر سربرهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که باوجود شرف سیادت وکبر سن وانتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده را حاصلست خواجه حسین داعیهٔ تقدیم دارد وامید آنکه بیمن التفات شما مرا بروی تفوق میسر گردد ودرین حال امیر ستوده خصال را از ایام گدائی وسؤال جناب سیادت مآب یاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات ۳
عطف
سلطان سعید میرزا ۳
داعتبار ۳
مسبی
بزرگوار ۳
ونذورات ۳

چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی و کوکب آمال میر برهنه بدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده بعد از چندگاه که بلوازم آن امر پرداخت استعفا
نموده کاشانه عزلت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی آنکه مقید بمنصبی باشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر بگذرانید و در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه
مریض گشته بعالم آخرت منزل گزید خواجه غیاث الدین عادلشاه در سلک اشراف و اعیان ولایت جیلان منتظم بود و چند سال بامر صدارت
خاقان منصور قیام نمود و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشابور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت ملاذ
الاعاظم میرک جلال الدین قاسم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قایم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سال در کمال اختیار و استقلال
بر اسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود
قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال بمنصب قضا ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بود و بعد از آن بواسطه سوء مزاجی که
شاهزاده را نسبت بآن جناب پیدا شد از مرو بهراة شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت صعود نمود و در اواخر
سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و مرخص شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مواخذه
و مصادره کرد لاجرم اعراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه درگذشت سید غیاث الدین مشهدی
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع
نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اختیار و اعتبار می افراشت سید در آن منصب دخل تمام داشت و در سنه ثلاث و تسعمائه
که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن
سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذ شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون
توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بالسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و سید چندگاه در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و
ردآءت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابوالمحسن میرزا
فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ ندهند آنگاه اولاد میرک شاه و سید قاسم را که مشهور است بمیر مخدوم از آن
بلده عذر خواستند و ایشان پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر
بحدود مشهد مقدسه رضویه آمدند میر مخدوم از دارالسلطنه هراة باردوی همیون سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دارالملک
خراسان ترغیب و تحریص نمود بنابر علی هذا چون نوبت ثانی ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته ممدوداً عن وصمة التناهی
پرتو وصول بر بلده فاخره هراة انداخت سید با اولاد مواخذ شده مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار
کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت مولانا غیاث الدین جمشید قاینی پدرش مولانا
سلطان بخت کاتب دار القضاة جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد امامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور
گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمودی میپیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسائل شرعیه و کتابت صکوک و سجلات وقوفی تمام داشت
و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چندگاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شائبه شبهه و حرمت بسر حد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی
ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان اختیار خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنجناب نظام الدین
گشاده مواخذ و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر
اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در ششم رجب
سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد برادرزاده و
داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود و در زمان وزارت و امارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا
قطب الدین بود چند سال قایم مقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه مواخذ گشته مبلغ کلی فرود آورد و بعد از آنکه

انکه از چنگ محصل نجات یافت در زاویهٔ عزلت تتمهٔ ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل طبسی الاصل
و مادرش در سلک بنات سادات عظام نیشاپور انتظام داشت و آنجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره‌مند بوده و در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مؤلفات لوازم فصاحت بجای می‌آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت طبس
باذربایجان شتافته چندگاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراة آمد خاقان منصور امر شیخی و تولیت موقوفات مرقد حضرت
باری خواجه عبد الله انصاری را بآنجناب مفوض گردانید و در سنه اربع و تسعمائه منصب صدارت و رسیدن مهم دادخواهان را نیز بر رای صواب‌نمایش
تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب دارا در تاریخ صدارت آنصدر عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج
صدارتست مه بدر قریش الصدر قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مؤلفات
امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خامهٔ سخن‌گذار یک بیت بر لوح بیان می‌نگارد بیت ازین باغ جهان آرا چسان آرم قدم بیرون که
باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبد الله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سرآمد ابنای روزگار مینمود طبع پاکش از اقسام فضایل و کمالات بهره‌ور و ذهن دراکش نقاد فنون علم و هنر
منثورات مؤلفاتش مثال شخصان سحبان بزیور جواهر آراسته و منظومات منشآتش مانند لآلی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته رشحات خامهٔ بدایع
نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و اثرات کلک لطایف آثارش همچون عقود جواهر مکنون پر زینت و زیب در فن موسیقی و ادوار بقانون ادراک
خرده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار اتباع و پیروی ملت بنی حجازی را پذیرفته نظم فضل را نوبت تو آیین زد چنگ دولت
بدامن دین زد جز بقانون علم لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دوحهٔ جویبار فضل و افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو
و نما یافته در ریعان اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و گرا کثر صدور توقیع کشیده چند سال در رفاهیت اختیار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که رایت اقتدار خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبد الله از وی سوء مزاجی سلطنت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه مقید بمنصبی باشد ملازمت سدهٔ سنیهٔ سلطنت مینمود و بعد از مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک کرت دیگر کوکب
آمال و امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب سرکار سلطنت بود
سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگهٔ امراء عظام مهر زده جای امیر علیشیر نظام حاتم آیین تزئین داد و تا آخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و شایست آن خواجهٔ فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشهٔ انزوا منزل گزیده اکثر اوقات
خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و فاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیهٔ
آنصدر عالیقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطهٔ بلاست یکدل که مبتلای غمش نیست
در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفاتست در مرثیهٔ مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل بدر دو که
کوکب شرفش در وبال رفت آمد ز اوج عز قدمش همچو روح قدس در عالم مثال ولی همچنان رفت بر لوح دل نوشت امینی بدود آه تاریخ آنکه قدوهٔ اهل کمال
رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبد الله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و رسالهٔ که محتوی است بر
مکاتیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فطنه و انتباه مذکور و هو العفو الغفور
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم با کابر واجب التعظیم ماوراء النهر مثل صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شانش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویداست بثبوت
پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه شیخ ابو العلا محدث القفال بپا بدایا پدر والدهٔ سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبد الرحمن بن مولانا عبد الله
لسان بود که سالها بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن جنسیهٔ سفینه از یکجانب بمقتدای اهل سلوک و میر سلطان ابو سعید ابو الخیر
قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف بامیر عبد الحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسهٔ رضویه بوده و سید کمال الدین عربشاه سبزواری نیز در سلک اجداد

عالیجاه

مادهٔ آن ستوره انتظام داشته و جمال حال امیر سلطان ابراهیم امینی بجهت زیور شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است در حسن
سیرت و نقاء سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت قریحت جامع انواع فضایل انسانی و ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجهٔ کمال
ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون فضل قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوهٔ نظم و نثر تصنیف مهارت موصوف و در شیمهٔ جد و هزل بغایت بلاغت
معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت و المرجان قرین حسبان
ابکار عرایس افکار رباعی الطبع تو مشاطهٔ ابکار سخن از نسخهٔ کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر وز نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاه زادهٔ ستوده خصال ابو المنصور سلطان حسین میرزا قیام نموده و در سنهٔ عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان

صواب نمایش

منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصهٔ همایون را بوی تفویض فرموده و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت اختیار
بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابو الفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور روزی چند بمؤاخذهٔ مولانا عبد
الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشهٔ انزوا و عزلت منزل گزیده و در سنهٔ ست عشر و تسعمائه که ماهچهٔ لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت
بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شده و در سنهٔ ست و عشرین
و تسعمائه از دار السلطنهٔ هراة بار دوم بهمایون رفته مجدداً باصناف الطاف اختصاص یافت و تالیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق
گرفت و حالا بجد تمام و جهد مالا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت
دقیقهٔ نامرعی نمیگذارد و از جملهٔ نتایج طبع نقاد آن فاضل والانژاد رباعیاتیست که در ترجمهٔ دیوان معجز نشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق
و مغارب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آیین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان
در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جملهٔ مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضهٔ مهر و مکتوب بعبارت
خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع
طبع لطیف تو همه فکر نکو کند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال مکرمت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود ممکن
آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از سحابات کلک گوهربار و
قطرات غمام خامهٔ گوهر نثاره ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را ناضر و ریان گرداند بمنه و فضله و عونه و طوله ذکر شمهٔ از حال بعضی از

منصور

مشاهیر وزراء ابو الغازی سلطان حسین میرزا از جملهٔ عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که زود بعزل و نصب وزرا و
دیوانیان میپرداخت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب بایکدیگر شریک میساخت بنا بر علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمهٔ از حال زمرهٔ دیگر اینست که مسطور میگردد خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی بسمو حسب و علو نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد
در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابو سعید مدت مدید بامر وزارت قیام نموده و پس از واقعهٔ قراباغ بدار السلطنهٔ هراة شتافته
بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزراء عظام دخل نموده اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلاء یادگار محمد میرزا در جرگهٔ
امراء و مال دیوان مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال
در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی فرموده و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنا بر طمع اموال نسبت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از ازالهٔ عرض و ناموس اندیشیده عنان عزیمت
بصوب عراق و آذربایجان منعطف گردانید و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمهٔ اوقات حیات بپایان آورد و در سنهٔ تسعمائه که سن شریفش بهفتاد
و دو سال رسید گوش هوشش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب بشکسته بیت همای پر طاوسی بینداخت جهان از فرکاوسی بپرداخت خواجه

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان بجانب سمرقند توجه فرمود و در وقتی که خاقان منصور در هراة بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و باندک زمانی ملحوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و عاقبت عافیت طلب شده از آن کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده در ضیافت آینده و رونده اهتمام تمام بتقدیم رسانید و فاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۴ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد امجادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد الله را بپرسش و انعام خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الصانعی** در سلک اشراف ولایت باخرز نسبت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برمکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بحدت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و ایثار درم و دینار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر آنکه بر صفت کفایت ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و نسبت بسایر وزرا رقم تفرد و ترفع پیوسته بر اوراق ضمیر میکاشت مزاج شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی جد یا هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا که شود معرکه ضرب شمشیر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و آنمعنی سبب ازدیاد کدورت شده دیگر اسباب مدد و علت گشت و خواجه صانعی صباحی که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آن روز خواجه صانعی مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرو داد آورد در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا منظوم گردانیده نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع آنکه هرگز نشنود گوش تو فریاد منست و آنکه هرگز نگذرد در خاطرت یاد منست اما هیچ فایده بر آن مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذا او درنگذشت و خواجه صانعی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را تا مختصر تلخیص بنظر مطالعه در آورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع شعری را بقلم بیروی در آن قصیده درج فرمود و مآل حالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از بزرگ زادگان مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از فراغ اران بهراة آمده در منصب وزارت دخل نمود و بعد از چندگاه جمعی از مردم شریر او را بصنوف تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن معهود خاقان منصور گشته در زندان بلده هراة محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه شحنه قهر تقبل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده و العهدة علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود و بکشتن خواجه مظفر حکم فرموده یکی از نواب بنابر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صانعی تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز که داخل ایام اوایل محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صانعی را از طاق چهارسوق هراة و خواجه مظفر را بر دروازه ملک بحلق کشیدند یکی از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صانعی برو تجربه کن در حال مظفر شبانکاره نگر **خواجه امین الدین محمود** برادر خواجه فضل الدین محمد بود و بمشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان ناهید سیما شغف تمام ظاهر مینمود و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال بی تشبیهی و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح نظر مینگاشت و در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چندگاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

و خواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و معاتب گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته مقید
عورات از بالاخانهٔ زندان بگریخت و تا زمان حصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشه مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه
امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطهٔ خدمات سابقه و مسایل لاحقه مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند یافت و چون
تقاضی اجل در رسید در اوایل سنهٔ عشر و تسعمائه بجهان جاودان شتافت **خواجه علاء الدین علی میکال** بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خلق مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت **خواجه نعمت الله سرخ** در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال می نمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله را
بمؤاخذه کرده آنچه داشت از وی بستد آنگاه او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته
در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد بگشاد و خواجه مجد الدین محمد باز در قید خواجه نعمت فرمان داد محمود حمّال که یکی از اشرار عمال بود بر روی تقریر نمود
و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمّال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز گفتن
لطیفه کرده فرمود که مردک حمّال تو ئی مرا چه ضرورتست که جهت حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت
از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت سفر آخرت بربست رباعی ای شعلهٔ جهان تاکی مهرگسل با تن نهی
دل و بناشی غافل بس زلف چو مشک ارزوست در نافهٔ گل بس روی چو گل از دست در پردهٔ گل **سید زین العابدین علی** پدرش سید زین الدین
محمود مدتی متصدی مهمات دیوانی مدخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات ارجمند می افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام نمود و پس از آن که انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش بر پیشگاه ضمیر انور
حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاصهٔ همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک پای بر مسند اعتبار و اقتدار
نهاد سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمائه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحهٔ مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه افضل خاقان بلند محل کرة بعد اخرى سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرای عظام
بی استصواب جناب سیادت مآب بتفصیل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین از پیشتر بیشتر اعتبار یافته بر جمیع امرا مقدم می نشست و بر قلم اطلع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود بهیچ جهتی
دخل نفرمود و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرد و در اثنای گریز
با فوجی از اوزبکان بستیز در چار خورده بهم جنگ و جدال سرایت نمود و تیری جان گداز بمقتل سید زین العابدین رسید و مانند اجداد بزرگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر گهیش زهر قهر است و گه نوش مهر نیازار کسی پرورد در کنار بخاک افکند
آخرش خوار و زار **خواجه معز الدین حسین** برادر خردتر خواجه سیف الدین مظفر بتکچی بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام نمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت
بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر ساخت

ساخت و کما ینبغی ترتیب و رعایتش پرداخت و در روزیکه محمد خان در نواحی مرو شاه جهان بضرب تیغ سپاه نصرت پناه شاهی کشته گشت همدران معرکه
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن **خواجه جمال الدین عطاء الله** در زهد و تقوی درجهٔ
علیا داشت و همواره همت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب دین داری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود تقصیر راضی نگشت در علم سیاق
و فیصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطهٔ وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلاع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کارروانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملکت و مال از ادای فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال اوراد
رسالت و | که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب پروانه علاوهٔ سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم عاطفت
خاقان وافر رافت لقبش را در فرامین مطاعه عمدة الصلحا نوشت و بعد از فوت آنحضرت الخواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استعلاء لوای ظفر انتماء شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرا دار السلطنه هراة هرگز هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آنجناب فیصل نمیدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار جهات مزارعات
و محرفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمائه که حکومت بلاد خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیرخان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا درگذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه وفور طمع امیرخان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و تملکات خود را
مفصل کرده مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیرخان نمایند و بهر یک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریقهٔ سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر آوردند و کفن را بریده دوختند آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز اول وفاتش تا روز
هفتم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر ما یحتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که هر یک از غسال و حفاظ و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان را
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاولی سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازهٔ آنجناب را مشایعه کرده در پیشگاه مدرسهٔ شریفهٔ خاقان منصور بر نعش آنخواجهٔ مغفور نماز گذاردند و جسدش را
در مزار شیخ صوفی علی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالک
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان   جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بکوی جنان   **ذکر بعضی از سادات و نقبا**
و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنه و الخلافه سلطان حسین میرزا مقدم این طبقهٔ عالیشان و اشرف اینطایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضهٔ مقدسهٔ رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام بمنصب جلیلة المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو همت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبای سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت
وتقمیم | صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره همم عالیه بر ترویج آن مزار قدس آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و مقدم دودمان و رفعت خاندان ایشان آفتاب در وسط السماء ظاهر تر و حالا نیز امر نقابت آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه تعلق
باولاد امجاد آن سه بزرگوار میدارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در آن لوح خاطر نمی نگارد **سید غیاث الدین**
افضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها فراوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

و فیصل قضایا شرعیه اقدام می‌نمود سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت
می‌افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر می‌برد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عماد الدین
محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان رومی توجه بجانب کلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت
انداخت و بعد از آن بولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از مهمانخانه روح باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه
هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان خری نیم امیر سید
اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و
دین داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی می‌نمود زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان
بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته میامنش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و در بی شائبه مدح
گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشاء تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز
که وطن اصلی آن جناب است بهراة تشریف آورده رایت اقامت برافراشت هفته یکنوبت در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق
می‌پرداخت و در هر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با سعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور می‌ساخت
از مؤلفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتوی است بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان
مشهور است و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه زبانزد السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آیین بریاض بهشت
برین در بعدهم ربیع الاخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور بتسلی خواطر اولاد و احفاد آن جناب توجه کرده سیورغالات سید مرحوم را
بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بتادکانی در سلک خلفا شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت بر
اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان رشد و هدی نسبت بآن جناب در غایت ارادت و اعتقاد
سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده باوامر و نواهی خدام عالی مقامش مفتخر و مباهی بودند از آثار انامل فیاض
جناب مولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهور است و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطور است بیت آنها که
بحر فات سروت نگرانند گر راست بگویی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة
مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در استرضاء خاطر عاطر ولد رشیدش مولانا حمید الدین
کوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر
و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه
ست عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر پیش نمازی اوقات شریف مصروف میساخت
و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قرائت رسایل می‌پرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و
ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حرف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشاء منقح را باسم همایون خاقان سعید
موشح گردانیده بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت برسالت پادشاه بجانگر مامور گشته بجانب هند
شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید
بر سبیل نوبت بعز ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شد و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و
ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الاخری سنه سبع و ثمانین و
ثمانمائه روی نمود از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهور است و در آن تاریخ شریف معظم
وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

الاحوال و الامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت
سادات
خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقباء خراسان انتظام
داشت می پیوندد و سلسلهٔ آباء سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام منتهی میگردد قاضی نور الدین محمد الامامی
ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین احمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی
قیام مینمود و در فیصل قضایای شرعیه غایت امانت و دینداری و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع
و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا از فرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام
تجاوز نمی نمود و بعد از مدت هیجده سال از آن شغل اشتغال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در سیم جمادی الاخری سنه احدی و تسعین و ثمانمایه دست قضا سجل حیاتش در نوشت
و در کازرگاه بحظیره که جهة همین مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی ایاب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی صدر الشریعه
نور الدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر
اشفاق خاقان منصور گشته سیورغالات و معافیات حضرت اقصوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب
شد و در فیصل قضایا اقتدا بسنت سنیهٔ آبا عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان به محمد شیبانی خان انتقال یافت
بدستور معهود آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصهٔ ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی بسلطنت اضاءت پذیرفت و قدم عدالت
و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت بمنصب شیخ الاسلامی
دار السلطنه هراة و مضافات مفوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطهٔ سلامت نفس و عدم میلان
خاطر بسرانجام اشغال دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت ز منصب روی در بی منصبی کرد
هر منصبی بی منصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر ادخار مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز
طوایف انام
و احترام و نهایت اجلال و اکرام در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود ذات فایض
الجود ایشان مستظهر و مطمئن خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند مولانا محمد بن حسام الدین در میان فرق انام بابن حسام اشتهار داشت
و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن
ابیات بلاغت آیات بغایت مشهور است و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جملهٔ مثوبات ابن حسام کتاب خاورنامه است که بر وزن شاهنامه
در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده و وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث
و سبعین و ثمانمایه در قصبهٔ خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست قاضی مسعود قمی از جملهٔ اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن
مألوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی بنظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع
کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده هزار بیت در سلک بیان آورد و قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جملهٔ منظومات اوست و
این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می بینم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
روی نمود و در مزار پیر سیصد ساله مدفون شد قاضی شمس الدین عبد الله خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین
عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلدهٔ هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسهٔ شریفهٔ
سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه [illegible] عزیمت بعالم آخرت بر افراشت مولانا یوسف بدیعی
از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ما وراء النهر بهراة تشریف
آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رسائل
مفیده تالیف فرمود و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت گر بدین آب و هوا کوثریست بود منزل کیهم فی زلال خضر باید فی دم روح اللهم وفاتش

[illegible]
محمد تقی شوشتری

در شهور سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوهٔ ارباب علم و عرفان و عمدهٔ
محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلدهٔ هراة بافاده قیام نمود و فاتش در سنهٔ سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار شیخ
بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصهٔ ربع مسکون
و رشحات اقلام فیض انجام این زبدهٔ شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظمش صدف افلاک پر در شب افروز و از
لآلی نثرش عرصهٔ عالم خاک پر جواهر اند و از تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بیحد و در هر تصنیف خزاین معانی بعید لاجرم حاجت بآن نیست که خامهٔ دو
زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان بر گشاید
نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گویند از نور مهر منور بود عرصهٔ نه سپهر ولادت با سعادت آنجناب
در شب بیست و سیم شعبان سنهٔ سبع و عشرین و ثمانمایه بقصبهٔ خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد
و تقوی نهاد و بواسطهٔ مناسبت اصلی و ملایمت جبلی در مبادی متنسم صبا صبی از نفحات انفاس فضایل اقتباس ریاض نظم را خضرت و نضارت بخشید و مهارتش
در آن فن بمرتبهٔ رسید که دواوین متقدمین و متاخرین را از درجهٔ اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه وافر شکوه
حلیهٔ حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و سایر مؤلفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور تحریر یافت و لوایح آن کتب افادت
آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تافت میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعدهٔ مودت و ارادت ارتباط
و استحکام مالا کلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نیکو کیش را بر لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت
سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعهٔ کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی
راست گوی بشمارد و وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هژدهم محرم الحرام سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و
یکسال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف
آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آن افاضل مآب را بعیدگاه برده و نماز گذارده بصحبت مولانا سعد الدین کاشغری
باز آوردند و در پیش روی پیرش دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علمای اطراف را در عیدگاه
براه جمع ساخته جهت ترویح روح خدمت مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیبی
غرا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت کرده شد مطلع هر دم از انجمن چرخ جفای دگر است هر یک از انجم او داغ بلای دگر است و تاریخ وفات
مولانا عبد الرحمن را افاضل آن زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام دادند از آنجمله مولانا انوری که شاعری ابدال وش بود و نظم دلکش داشت
این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت
تاریخه و من دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی
بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی میداشت
و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنهٔ ثمان و تسعمایه بفضای جنان
انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران در گذشت اما بواسطهٔ سعت
مشرب گاهی با شاهزادگان عالی مکان مصاحبت میفرمود و بخلاف طریقهٔ آبا و اجداد بتجرع شراب ناب قیام مینمود و در صفت جود و سخاوت و
سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة آنچه از هر جهة حاصل میکرد صرف آینده و رونده نموده تخم محبت و اخلاص در زمین
دل همگنان میکاشت و در شهور سنهٔ عشرین و تسعمایه علم عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم و
عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و
ارشاد سالکان سبیل هدی متتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میگردد و همواره بر سجادهٔ پرهیزکاری و دینداری نشسته شرایط افادهٔ علوم ظاهری و باطنی

اشعار
در زمان خاقان سعید سلطان ابوسعید ترتیب دیوان اول ... بعضی از رسایل ... پرداخت

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه عشرین و تسعمائه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین مطهر باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات در ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار نمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندید و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی بهزل می نمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان رسالات تالیف کرده بیادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر و ماه هم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آب و این امارت را مال آن کمال دین و دولت در همه بابی رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال بر سر زند از مهر و مه آن در علا وین در علو بر تر زند از بحر و کان آن در سخا این در نوال از جناب آن نخواهد گرد دولت اجتناب وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود و مدت مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بمراسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایای شرعیه طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد و فات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه تسعمائه دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا سجل عمرش طی شد از صفحهٔ دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود در زهد و تقوی درجهٔ علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفهٔ تحریر مینگاشت در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصورهٔ مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میگفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با عاظم امرا و نوئینان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت آن طایفه سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا که مدت تکمیل صاحب منصب قضا بود آنگاه ترک آن امر داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود از آثار قلم لطایف نگار مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمائه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت یاری خواجه عبد الله انصاری بپهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفرایینی** در ایام (نسخه: اسفرازی) جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نمود و در میدان درس و افاده از اماثل و اقران قصب السبق در ربود و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخری سنه تسعمائه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بمرض حصبه اوراق بقا بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای بهر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و ملحوظ عین عاطفت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته عزیمت آن سفر مبارک با مصار سانید و بعد از مراجعت هم در دار السلطنه هراة توطن نمود و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که بمولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

ربیع الاولی سنه احدی وتسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم وسرعت فهم وجودت طبع از اکثر فضلاء و دانشوران ممتاز و مستثنی بود و بسعت مشرب و میل بصحبت اهل طرب و عدم تعین بر تمامی ظرفاء هنرور فایق می‌نمود و مدتی مدید تدریس مدرسه خاقان سعید مغفور و خانقاه خاصه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف ضمایر بسیاری از طلبه علوم مینگاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آئین بخلد برین در ماه رمضان سنه اثنی وتسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد عظام امیر خاوندشاه بلکه از اکثر علماء فضایل پناه بجودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا مرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات در درجه داشت که بیان فصحا توضیح آن را کما ینبغی از جملهٔ محالات میشمارد تالیف کتاب افادت مآب روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست متین و تلطیف عبارات آن نسخه فصاحت انتما بر وقوع این معنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی خود را در سلک شاگردانش میشمارد سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الاعاجیب

نظم

چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید خرف در عقد گوهر
اگر خواهم که باشد آبرویم همی گویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام مثل این ذره در ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنابر نسبت مذکور بخودستائی حمل نمایند و گفتار این هیچمدان را داخل لاف و گزاف دانسته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده مرقوم قلم خجسته رقم میگرداند که حضرت مخدومی را در اواخر ایام حیات میل انقطاع و انزوا شده از اختلاط خلایق دامن همت برچیده مدت یکسال در کازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنه اثنی وتسعمائه بواسطه عروض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی القعده سنه ثلث وتسعمائه از محنت آباد جهان برياض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و نعشش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجه مرضی و ازاله علل برایا یمن انفاس مسیحا ظاهر مینمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنه اربع وتسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی دار الشفاء امیر هدایت انتما مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطه عروض مرض کس بهرات فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نمود و بعد از آنکه از آن سفر دوستکام باز آمد مزید عنایت و لوای اختصاص یافته روز بروز پایه قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفته تا کار بجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور پسندیده صفات شده و در حرم سرای در آمده محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر ایام حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد روحی** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قرب هشتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیه حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه سعی نمود و جمعی کثیر از ... نیشان و طالبان طریقه ایشان هر روز بآستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنه اربع وتسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان همراه نعش مغفرت صفاتش بالعیدگاه همراه بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند تا پس از روزی چند بعضی از مریدانش [illegible] بآن مقبره رفته و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بکازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری تختی ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

رسانیده قطعه آن سپهر که سر عشق او را از عین شهود بود مشهود منسوب بروج و در حقیقت ز نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شنبه
که ز صوم شانزده بود **مولانا میر حسین معمائی** در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ باطن شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال تواضع
و حسن خلق همواره تخم مهر و محبت در فضای ضمیر صغیر و کبیر میکاشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر متداولات
فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال در گذشت و در
گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن
نسخه بکمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود و ثبت آن درین مقام مناسب نمود
قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثهٔ دهر نجات نور رحمت چو بر و نازل شد نور رحمت
شد و شد سال وفات **مولانا کمال الدین مسعود شروانی** در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول بکمال دقت
و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیه مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت
قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بیگم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکردند
امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علماء دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علماء خراسان در آنجا مدرس
باشند در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی
شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار قلم افادت رقمش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از
اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بسوز سینهٔ مستان برقت می ناب که نیست سوز مرا ساز کار غیر شراب انتقال مولانا مسعود
شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید ساله مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل
سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و آغاز
درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال
داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می افراشت اما چون بشرب مدام مشغولی
مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شد بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة ببلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن
ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندز آورد و در ظل عاطفت امیر خسرو شاه میبود تا از ماتمکدهٔ عالم انتقال نمود **مولانا مسیح
الدین حبیب الله** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبا در زمان در
میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل برایا آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور
تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بر درگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشرهٔ شگفته
ببالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بتکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می آورد و در شهور سنهٔ خمس و
تسعمائه نبضش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود بلیغ و شیرین
کلام و از حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعراء انام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از
دقایق ندیمی و نکته پردازی نامرعی نمیگذاشت و پیشانیه تکلف در آن شیوه تمثیل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نمود بیت در شعر و در ندیمی
در فضل و در ادب مثلی در عجم یکی چو منست و نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بسبب لطف
طبع و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشور گیری می سترد و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین
ماضیه را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاهلی هیچ نقصی در ذات شما نمی بینم پادشاه
گفت که کاهلی ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی گوئید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاد

پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت از غایت کاهلی در میان راه ماند مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحید خاطر ابیات بسلک نظم درمی آورد و از جمله آنکه نوبتی داروغه هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات وسمه کبودی را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و ملتمس مبذول افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس درآمد و بیان التماس کرد مظفر حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مظفر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظفر عودی هست بر خود در فسق کس نیاید در بربست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه زن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارهنگی مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او ترتیب آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن گذار سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسیده قضارا در روزیکه آش میکشیدند او را مهمی روی نمود و در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متأسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و ز غصه میخوردن دانم بیقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من فکر کنید کز غصه این آش بخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود **میر حاج** بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام والتحیة قصاید غرا بر لوح بیان مینگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش اسنی بود و قصه لیلی و مجنون را بنظم آورده و باین بیت افتتاح نموده بیت العشق تو را جهان طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا بمثل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و بآواز خوش و صوت دلکش بامر وعظ و نصیحت میپرداخت و عبارات لایقه و اشارات رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در سر چهار سوق بلده هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر لوازم آن کار بشرایط اهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و روز چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد و ایضا در اواخر اوقات حیات چند گاه در حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه آن کار پرداخت و چون متقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آثار خامه بلاغت نثارش بیشمار از آنجمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهدا و انوار سهیلی و مخزن الانشا و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع سر خط از مشک تر غالیه بر سمن مزن سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن و در این تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اجزا سمت ترتیب می یابد فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فیوضاتست بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند و الحق در انواع محاسن وجهی و انواع صوری رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند و همواره نقش تتبع سنن سنیه مصطفویه بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور **مولانا عبد الحی** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چند گاه در دار السیاده سلطانی بتعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه خواطر طلبه میکشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاده و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس آن مهر دانش کش بود جوهر شیوه انفاق زان عبد جمیل گشت نامش کیدانسته شد بحسن اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بیمثال آفاق **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر مفتیان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چندگاهی بمنصب قضا سرافراز شده بتحصیل قضایای شرعیه قیام مینمود **مولانا سیفی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز بتحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بجانب آنشهر آورد و بشرف ملازمت شاهزاده سعید بایسنغر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنغر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

چندی مولانا سیفی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت
بخاطر بود و ثبت افتاد بیت ای تراجون دل عشاق پریشان کاکل قامت فتنه و سر فتنه و دوران کاکل همچو دود دلیست که برگرد سر شمع بود حلقه حلقه بسر آن
مه تابان کاکل و ایضا مولانا سیفی در باب صنایع ساعات دیوانی اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جملهٔ آن ابیات این مطلع بغایت (علامت مده ۳)
مشهور است مطلع تا بنقد جان بیت خبازمن بنان میدهد عاشق بیچاره نان میگوید و جان میدهد **مولانا ریاضی** از مشاهیر شعرای خراسان بود و بنظم فتوحات
و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشاء و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطهٔ شکایت کلانتران
ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک شسته بآب خضر اگر دامان من بودی هنوزم دست
و ورا ز دامن جانان من بودی **شیخ صوفی علی** در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات
شیب همواره همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شریف را
مستغرق ذکر الهی گردانیده از مجالس اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اواخر زمان خاقان منصور داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبدخشت
و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بلخی** مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان
خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم بپرسیدن مهم دادخواهان مشغولی میکرد از نظم اشعار وقوفی تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان میگماشت این
مطلع از جملهٔ ابیات اوست که مطلع بر روی لاله تهی دیدم و آغشته بخون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون **مولانا نظام الدین استرابادی**
سرآمد قصیده گویان زمان خود بوده گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال آرزو
نشان که بار آرد پشیمانی **مولانا محمد بدخشی** بحلاوت گفتار و بلاغت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت
مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جملهٔ معمیات آنجناب این
معما باسم حبیب بخاطر بود و ثبت گشت معما زانجاله بر لبهای چندان حبابی شد بطرف آب حیوان **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب
پدر نبیرهٔ مولانا جلال الدین محمد قاینی بود و از طرف مادر دختر زادهٔ مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسهٔ اخلاصیه تحصیل نموده بتکمیل
علوم موفق گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردید بنا
بر آن فی سنه خمس و تسعمایه از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعهٔ آن بلده آغاز درس
افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت بآن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت التعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین
محمد بواسطهٔ حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت دیوان صدارت بدو مفوض کرده و میرزا
بدیع الزمان این ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را تنزلی تمام دست داد و کار بجائی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار
رفت و تتمهٔ اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه در قندهار وقوع یافت و همانجا
مدفون گردید **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** عمدهٔ مترسلان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود از حسن خط تعلیق بهرهٔ تمام داشت و اکثر
اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جملهٔ مؤلفاتش تاریخ بلدهٔ هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردمان مشهور است
و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زنم بر سینه سنگ آنکه می بینی بچشم هر پری پیکر که از غوغای چشمش میکند خاک سیه بر سر **مولانا حاجی محمد نقاش**
ذو فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه امور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر و تذهیب مهارت تمام داشت و چندگاه همت
بر تحسین چینی فغفوری گماشت بعد از تجربهٔ بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفایش چنانچه
می باید نبود و از جملهٔ مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانهٔ امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود
که چوبی در دست داشت و چون یکساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو
نوبت آن حرکت میکرد و حاجی بنا بر التماس و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر از آنجناب رنجیده در شهور سنه اربع و تسعمایه نزد بدیع الزمان

بمحاصرهٔ بلدهٔ هراة اشتغال داشت بکرسخت و بشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی درگذشت خواجه
میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتاب نویسی رایت بی‌مثلی برافراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و وفاتش در زمان
تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر مینمود و از علم تصوف
و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا روا
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلدهٔ هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن امیر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطر
نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن مملکت بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم
گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با اولادش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بفرمان واجب مرتب امور جهانبانی ۳
الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشید و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنار حیات مولانا بنائی بزخم تیغ غازیان
عظام صفت انهدام یافت دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی
در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرمود شیخ الاسلام امجد مولانا
سیف الدین احمد علامهٔ عرصهٔ عالم و ملاذ علمای بنی آدم بود بغایت امانت و دینداری موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف و در علم
تفسیر و حدیث و فقه بی شبه و بدل بود و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان افضل و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در امر شیخ الاسلامی دخل کرد و قریب سی سال در خطهٔ خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه
رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطهٔ سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی بمؤاخذه و مصادرهٔ آنجناب صدور یافت و همدران
ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسهٔ که نزدیک مسجد جامع بلدهٔ هراة به نواحی درب خلیفان واقعست از آثار جناب شیخ الاسلام است
و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تالیف یافته در میان طلبه مشهور است و مضامین آن رسایل بر الواح خواطر مسطور امیر مرتاض در
علم حکمت و ریاضی بی شبه و نظیر بود و در سایر علوم بر بسیاری از دانشمندان زمان دعوی تفوق می‌نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف
طاعات و عبادات مؤدی میگردانید و در زمان خاقان منصور در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در
مدرسهٔ سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که ماهچهٔ علم ظفر شعار نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت میر مرتاض بسبب
تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و همدران ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانازاده
ابهری عالمی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت مینمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
اما پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسهٔ خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسهٔ سلطانی و مدرسهٔ
اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانازاده نیز راه بلاد هند پیش گرفت و دیگر
از وی خبر نیامد و در ولایات سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بحدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سرآمد
فضلای استرآباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر مینمود و در نظم قصاید و معمیات نهایت بلاغت بجای
می آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور
پرداخت و داروغهٔ کتابخانهٔ همایون شده در سلک انگلیان رایت تقرب برافراخت از جملهٔ نوادر اشعار مولانا صاحب قصیدهٔ ایست که در مرثیهٔ
مقرب الحضرة السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف
مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمایه در ولایت استرآباد
دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما بنگر
دل ویران مرا کان عیاره در زاویهٔ نهفت و بازش آورد بجا مولانا محمد طالب طالب علم خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

ممتاز و مستثنی مینمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت در شهور سنهٔ ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما

چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من ** محبت همه اشیا بغیر وجه حسن

امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک فضلای سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد بهراة آمده بتحصیل علوم مشغول شد و در آن اثنا بمجلس شریف کیچیک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و در وقتیکه میرزا کیچیک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نمود و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر بلکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمد و بخدمت امیر علیشیر پیوسته ملحوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر مینمود آنجناب ورا برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرمود و مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی با دیگر کتب نفیسه از کتابخانهٔ خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار میستاند خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتب را احتیاط نموده با دیگر تحف و تبرکات مصحوب ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق ورا پرسیده بر زبان مبارک گذرانید که درین سفر بواسطهٔ بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطرم نگذاشت سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادتمآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی فرستاده اند همراه داشتم و هرگاه اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده نمایم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آوردند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادتمآبی از چند حیثیت منفعل گشت و ازین جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را بشیخی آستانهٔ علیهٔ شاهیه نصب کرد و در سنهٔ ثمان و تسعمائه آن منصب را با امر صدارت مبدل ساخت و در سنهٔ عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده بابیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده در سنهٔ اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت متوجه درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود و در وطن مألوف مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنهٔ عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جملهٔ معمیات آنجناب این معما باسم شاه زمان بر خاطر بود ثبت افتاد معما

شاهبازی که طرح عدل افکند ** نام خود در نگین دولت کند

خواجه ناصر الدین ابو نصر مهنه باصناف سیر سنیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل اسباب بزرگی و سعادات از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی مینمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه مؤید مهنه که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشت انتظام داشت و نسبت بسیار بمشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره بواسطهٔ وفور علم و فضیلت رایت تفوق می افراشت و چون آنجناب را زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغهٔ مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات و متملکات خواجه او را مؤاخذه و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت آثارش این مطلع بر خاطر بود نوشته شد مطلع

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم ** از آن چون شعله بنشینم دمی صد بار برخیزم

مولانا سلطان علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ و تعلیق بمقدار مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز

میکشاد از انجمله این مطلع مثبت افتاد مطلع گل در بهار از آن رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنه تسع عشر
و تسعمائه در مشهد مقدسه در گذشت و هم در آن بقعه متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد میر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین
الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمه از علو شان او را خامه مکسور اللسان در اثناء ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نموده و امیر صدر الدین یونس
با وجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسه شریفه میرزایان و مدرسه بدیعیه و مدرسه غیاثیه بقلم دانش نقش افادت بر
صحایف خواطر طلبه مینگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار خراسان بمنصب احتساب متعلق بآن سپاه کامیاب گشت و یکدو سال در رعایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر پرداخته بالاخره بطیب نفس از سر آن منصب در گذشت و بعد از آن بموجب استدعای قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بآنجا توجه نمود
و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت
دیو سلطان انتقال کرد در کمال عزت و اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بعیب جویی گشادند و خرمن حیات آن
سید عزیز را با پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلده فاخره هراة تشریف
دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بر تحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمده علماء زمان و
قدوه سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسه شریفه سلطانی و مدرسه بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده
قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت بر افراشت و دو پسر نجیب بسیار یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این
دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسه اخلاصیه بلوازم
منصب تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسه جمالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان
خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا فصیح الدین محمد النظامی** جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول
و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سر آمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر
مخزونات مصنفات فضلاء متاخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده و آنحضرت آنجناب را آخوند
تعبیر نموده شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد تدریس مدرسه اخلاصیه و مدرسه غیاثیه و مدرسه بدیعیه گاهی معا و احیانا فرادی تعلق بآخوند میداشت
و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطه بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة
رایت عزیمت بجانب بلخ بر افراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد او بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه
روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آیین مولانا فصیح الدین حاشیه هدایه حکمت و حاشیه تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عوامل
و حواشی مختصر و مطول و غیرها سالها در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعه آن رسایل فایده تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاء الله**
در عنفوان جوانی از بلده نیشابور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از
امثال و اقران در ربود و در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه رفیعه اخلاصیه
همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رساله قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه در
صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را دولتی کامل ز فر رافت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا
هژبر آسا شوند از بیم او اعدا چو روبه خایف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل
و امیر عطاء الله در اواخر اوقات حیات دیده ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلده فاخره هراة بمشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام
و التحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه در گذشت **شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی** نبیره مولانا جلال الدین ابو یزید بود و بصفای خاطر
و تزکیه نفس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در رعایت خوشخویی همت بر ضیافت
صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در باره وی شرایط

شرایط انعام و احسان بجای می آورد و آخر محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار
شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطان علی الموسوی** با اظهار زهد
و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشغوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده واقعات تقریر مینمود و بنابرین بخواب بین مشهور گشت
و در زمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و پسرش سید فضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار
ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانیده چند گاه همت بر پرسش رعو میگماشت وفات سید سلطان علی در شهور سنه
احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید فضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطان علی
فرماید قطعه سید عالی نسب سلطان علی آنکه میگفتش خرد از اهل یقین میر را چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه صفی**
ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چند گاه بوزارت سلطان سعید قیام مینمود و آنجناب بصفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء رفیع
مقدار امتیاز تمام داشت گاهی در سایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت دیوان غزلیات
آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع بسی چو در در آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا قلاب زلفش را بکام خویشتن دیدم وفات
خواجه صفی در شانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط ماه و سال مذکور بلبل طبع امیر سلطان ابراهیم امینی این ترنم آغاز نهاد
قطعه چون صفی آن چشم خرد را مردم در ره اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین محمد**
از اشعه اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در سر مزار جد خویش بر سجادهٔ تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین هم در آن مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک
اجلهٔ سادات و علماء و اعاظم افاضل و نقبا انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش افاده بر حاشیهٔ ضمیر طلبه میگاشت
منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود وفاتش
در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قلم خجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه باین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم
یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربا قریبه حضرت اشرف الانامی مولانا خواهرزاده
عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسهٔ شیخ نظامی را مانند لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر تتبع کرد
و در برابر اسکندر نامه ظفرنامهٔ تیموری بنظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه
بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معرف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش
کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد رو بروضهٔ پاک رسول و گفت روحی فداک الصنم البطحی لقب رفت از جهان کسی
که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنهٔ عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین**
عبد الاول پدر بزرگوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والدهٔ
ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت
تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ
غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه مدرس شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبه یازدهم
ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت فرمود پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از مشاهدهٔ این واقعهٔ
جانسوز و حادثهٔ محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک بازی باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال
در گوشهٔ بیت الاحزان حرمان و ملال نشسته بزبان حال و قال مضمون یا اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت
فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الآخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجوار

مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل شعراست بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود زبدهٔ اولاد و امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد مقیم کوی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی مخبرست از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بوده و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می نمود و در اوقات جوانی از ولایت زاوه و محولات بدار السلطنهٔ هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات باتمش نهاد همت ساخت و در فن انشا و شعر و معمایه صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنهٔ هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو التفات و عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز بآن امر منصوب بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بمرض سوء القنیه درگذشت و در قصبهٔ تربت بمقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلا رونق کار مشهور است و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده هرگز کسی ندیده منبر بسنگ مرمر تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین خوافی منتظم بوده و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علما ستوده خصال ممتاز و مستثنی می نمود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار ضمیر دانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل مآثرش بلآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران درگذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نفاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بوده و در اوان دولت شاهی بنابر تعصب مذهب لسان زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه تسع و عشرین و تسعمایه از وطن مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنهٔ هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نموده بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و بشرف ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه دریافت و چندگاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات گذرانید و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمایه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادرزاده اش شیخ زین که از اقسام فنون بهره مندست و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان بسر میبرد و منظور نظر الطاف پادشاهانه بوده در سر انجام مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح ملتمسات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکارد و عطیهٔ کف بادلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مولفات اولو الالباب بیت **شیخ ابو الوجد فارغی** خال جمال احوال این دو برادر صاحب کمالست و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیت عنایت آئین وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می آید و مدتها در دار السلطنهٔ هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بوده و هرگز قدم از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة و اکمل التحیه بیرون ننهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و فانی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو تیر خود کشی از سینه ام بگذار پیکان را مراد دل ده که تا مردانه در بازیم جان را و آنجناب حالا در سدهٔ سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می آورد و از موائد کثیر الفواید نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام دارد **مولانا صدر الدین محمد** در سلک اعاظم علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزگاری موصوف بوده و همواره همت بر افادهٔ علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان ستوده مآثر و تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و مولانا میرزاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود شروانی و حضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و درین

چون بعد از روی نمودن واقعهٔ ... زوال دولت بابر و ...

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاد مولانا صدر الدین محمد برادر بیست مولانا زین الدین محمود و مولانا زین الدین محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضروریات جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنهٔ هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان و قندهار آورد و حالا در قندهار مشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند عارف صاحب کمال شیخ جلال بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده میامنش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ شهر ابیورد مثل او سالکی نبود بدار السلطنهٔ هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ شوق بجانب خود کشید و با بیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرمود و حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة مسجد جامع هفته یکنوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و بسخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند مولانا قاسم علی از جملهٔ اجلهٔ علماء کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم محسوس و مفهوم میگمارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوف است و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام فایز گشته و از کمال سلامت نفس بقلم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمانیکه امیرخان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت در آن ولایت ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن مولانا شمس الدین بردعی در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرمود و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شد و در شهور سنهٔ ست و عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید مولانا اسمعیل تبریزی در علم و کمال از اقران مولانا شمس الدین بردعی است و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت مولانا حاجی محمد تبریزی در سلک علماء محقق و فضلاء مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنهٔ هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت و بعد از چندگاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید مولانا عصام الدین ابراهیم اسیم ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر و انشاء سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع و حدت ذهن و تکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون مفهوم و منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور بکسب کمالات اشتغال نموده بپایهٔ ترقی فرمود و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه بگشود و در ماه رجب سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنهٔ هراة بجانب بخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان محظوظ و بهره ور میگردد امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه سدهٔ سنیه اش ملاذ طوایف اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه اش مجمع اعاظم اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عالی مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینهٔ بی کینه اش بجواهر زواهر علوم مشحون و عقود درر کلمات در مخزن باطن خجسته میامنش مخزون بشر شمایل نبوی از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ آثار فضایل مرتضوی از مطالع خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل و طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیرش مظهر انوار توفیق جمال دین مزین از اهتمامش علوم شرع واضح از کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه از محدثان باستحقاق درگذشته چند سال در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در هفته یکنوبت در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة بتعلیم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر مینگاشتند اما حالا بنا بر حب عزلت و گوشه نشینی بامتثال این

امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته با دخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین ایام و حکام اسلام باقدام
ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شایبه شبهه عقل دراک نظیر
آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال از محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند ایضاً در تکمیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف انار الله برهانه در مقبره منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افاده
قیام مینمایند و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان
سالها فراوان در بلده فاخره هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتفصیل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام
بسرانجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود
و در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد و اما بواسطه کمال حلم و تواضع
و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و بی سامانی اوقات میگذراند مولانا شمس الدین محمد المحقق بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم تمثیل زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند و از شرایط امانت و دین داری دقیقه نامرعی
نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبه دار السلطنه هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش
محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کربالی بود و سالها بوزارت
بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادرزاده امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مناظم فضیلت و خرد
مندی در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سر انجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل مزاح بغایت مشعوفست و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور بیت ماله تحت العقش ماه را مطلع خور کرده سحرگاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل نفسانی
موفق گشت و پایه قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلاء سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بر روی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در قصبه اوبه توطن دارد و از ثمر زراعت همت بر کسب وجه معاش میگمارد این مطلع
از جمله منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چنان باشد و ایضاً این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت
سمات آنجنابست معما رند زاهد را انشاندی الصنم عاقبت از تشو بار جای هم مولانا جلال الدین محمد الکهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد
قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بسببی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاه زاده او را از خدمت معاف داشته جناب مولوی چندگاه در
اطراف بلاد خراسان سرگردان و بی سامان اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب علیه شاهی درآمد مولانا الکهی بهراة شتافته
ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیده شهر آشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و
اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیرخان که در آن زمان والی خراسان بود رسید بسعی بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا الکهی حکم فرمود
از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار جد و هزل میگشاید از ابیات قصیده مذکوره بیت
اولش بخاطر بود و ثبت افتاد بیت عرصه شهر هری خوش سپهر اخضر است در کنش اشمشه خورشید کلیچ زر است حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد عرب بالی
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بود و حافظ علی نیز بجودت ذهن و جودت شعر
موصوف است و اکثر خطوط را خوب می نویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت مقلوب

مقلوب مستوی که مشکلترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد مارا درد و درد آرام داد دارم آرامی و دمی مارا مراد و در صنعت مقطوع و موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحهٔ بیان نگاشته که رباعی ای در دل زارم زده در د دت آذر خالت بر جنت بر گل تو نافه تر خطت لب شکر شکن شکسته ختن حشمت عنبر شمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جملهٔ منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری باله کنان این شکفت می نوش که بی تشنه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسن علی در سلک فضلاء فصیح زبان و بلغاء ملیح بیان انتظام دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم فرموده و از آنجمله این رباعیست که چه انتقام می بر آتش بر کت وان گفته رباعی تا آتش عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری میکن حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین احمد الحقیری بلطف طبع و صفاء ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و در بن اوقات همواره در مدح و ثنا حضرت مملکت پناهی حبیب اللهی اشعار غرا بر لوح بیان میکارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوه کین بس است گر یا بنوا م نماند کمان و فا چه باک شد قتل من بتیغ جفا بهت همین بس است گر بر فلک نسود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است گو در حرم مباش ز آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده در اشرف من همین بس است ما را چه حد آنکه نشینیم با حبیب هستیم پاسگان درش همنشین بس است ز آشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجهٔ دنیا و دین بس است و ایضاً این معما باسم ملکت از جملهٔ معمیات آنجنابست رباعی در هجر تو هست ای برج مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بیمار رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور مولانا نورالدین ملالی زبدهٔ شعراء زمان و عمدهٔ بلغاء دورانست و قصاید و غزلیات اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحهٔ ظهور می آید پرتو اهتمام آنجناب به مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش وصفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود در السنه و افواه مذکور مطلع یکدم بسی زمین کان ماه را منزل کجاست منزل او در دولست آتا ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جملهٔ منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت نمکت ریخته اند ذرات وجودت ز نمک ریخته اند با شیرهٔ جانها نمکت آمیخته اند تا همچو تو صورتی برانگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع نمو در میان شعرای زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمهٔ ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار ترشح میسازد و نظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام شعر می پردازد و بخلاف سایر شعراء مضمون الذلّ مع الطمع را منظور داشته از شوائب طمع پیوسته اجتناب مینماید و طبعش از نظم شعری که مشعر بطمعی باشد متنفر بوده هرگز بطلب نمکستان یا قصیده بال مرصع اتتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و شه بیت اول قصیده مذکور بیتست که ابیات خورد بسی پیچ و تاب دلو طلوع زمین تا بدر آمد ز چاه یوسف گلپیرهن کرد ز سیمای صبح پیرهن صبر چاک راز دلش فاش گشت بر سر مهر انجمن داد بزال سپهر طرفه ترنجی زمهر طرفه که شده هم ترنج بر کف او تیغ زن و این مطلع نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع بخوابی کرد یاور خار خار سینهٔ چاکم بگر روزیکه گیرد دامنت خار سر خاکم مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشربست و اشعار سلیس همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع بهوفا بودی من اول ز رشته ساختم حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده نیز از جملهٔ منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر را انگشترین بست روی زمین تمام بزیر نگین بست استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صورست و مظهر نوادر دهر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نمایش ماحی تصویرات هنروران بنی آدم تیت موی قلمش از اوستادی جان داده بصورت جمادی و جناب استادی بهمین تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین انام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام ع بی شبهه همیشه همچنین خواهد بود مولانا سلطان محمد بن مولانا نورالله عمده نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زبدهٔ اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان باوجود حسن خط و لطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلدهٔ فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد و ع توفیق رفیق

شمع پیش

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اجتناب ازین معنی شیوهٔ ستودهٔ اولو الالباب لاجرم خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استیلاء لوای دولت محمد خان شیبانی را در ولایات خراسان بر طبق عرض میرساند مثنوی کار بسیار است در پیش قلم گشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق بادا یاورم تا دهم این داستان را اختتام ره نهم سوی دیگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا کورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلاء دانشور حقیقت این سخن مصور خواهد بود که سبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاه آنست که هرچه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت صورت وجود میگیرد و پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست میباید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سبحانی تواند بود و کما یجب و ینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس چو خدای جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هرآینه بر طبق آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال یابد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد تابد ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی کلمهٔ حکمت آیات لا یصلح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور باز پرداختند بمشورت آنکه میرزا بدیع الزمان را استقلالا متصدی منصب سلطنت یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر همگنان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد اولاد و امجاد خاقان منصور است و جبلت بی حیلتش بر بنیاد اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و سلوک مظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را باو مسلم دارند تا سایر شاهزادگان که در اطراف ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آمده خیال استقلال بر ضمیر خواطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیدند و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا میان جانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید بیگانگان را در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسر حد تطویل انجامید و مهد علیا خدیجه بیکی آغا که والدهٔ مظفر حسین میرزا بود در اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان میرزا استقلالا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امراء برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه از جمعات اواخر ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی سامی ایشان را نقش کرده وجوه تمغات بآن مزین گشت و ملوکات و محترفات آن بلدهٔ فاخره را بحسب جمع تقسیم نموده بعضی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند برین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ صدور بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدور مظفر حسین میرزا در آمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان میرزا با میر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد لکور بنیابت امیر شیخعلی و محمود ترتک بنیابت امیر یوسف علی بامر محصلی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیک ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار تیره تو بعز مظفر حسین کورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین کورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین و خواجه

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بمسعود اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا خواجه قطب الدین یحیی و درویش احمد فایض دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار با میر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه بدین ترتیب و آیین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنه هراة بمداراي رعیت و سپاهی قیام نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاه زادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از جمیع حیثیات بر ما رتبهٔ تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان در آمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بوفور لطف و عنایت نواخته بود و بکمال مرحمت و تربیت سرافراز ساخته هم در دیوان مال و هم در دیوان تواچی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة را علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را روز افزون می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آنجناب بود بیت
بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار
بنا بر علی هذا آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصاً امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و همگی همت متوجه آن بود که بصرصر غمز و سعایت نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و چو بسیار اعتبار و اختیار او را بخاک مذلت و ادبار انباشته زمام سرانجام مهام ملک و مال بقبضهٔ اقتدار در آورند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان طعنش گشادند و درین نوبت سخن ایشان تأثیر افتاد و سبب قرب و تأثیر آن تدبیر آنکه در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امراء شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امراء برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردمی که کینهٔ میر محمد در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که گریخته نزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هر چند حقیقت حال میدانست نمیخواست که کسی متعرض میر محمد شود اما بملاحظهٔ رضای برادر و برلاسیه بآن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی نشسته بود دیگر مثل او فرمان فرموده در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته از روز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون مهمسازان تقدیر میرزا را از قصر سپهر مسند بنهانخانهٔ مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین بردند و بامیر درویش بیگ سپردند و همدران روز امراء و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذ و مصادره کرده بتحقیق بر ان وجهات او مشغول شدند و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امراء و ارکان دولت اعتبار تمام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباءً منثوراً گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر تخلص خود بست و در آن باب فکری بصواب اندیشیده یکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بچه مخدرات در آن تعبیه کند و بقلعه فرستد و آن شخص بموجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن حلوا را بجمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیم شب با یک رکابدار یوسف نام خود را از زیر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل بازار است رسانیده و بطناب پایان رفته بر اسپی در رفتار که بعضی از ملازمان او تهیا نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سبق استعجال ربوده روی توجه بمشهد مقدسهٔ رضویه آورد و صباح

روز دیگر که محافظان قلعه اختیار الدین چشم از خواب ناز باز کردند از امیر محمد ولی بیک اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قائم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان نواحی و مال بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بفر اقبال نوبت دیگر بر مسند امارت متمکن گردیده بزبان حال و قال بشکر قادر ذو الجلال گویا گردانید

ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و شکست یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون ارغون

در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار چنان روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان بتاخت ولایات ایران مامور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بکار و بار نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی از جنود را از مرورود گذرانیده در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت این حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابرآن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرا عظام با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان نامزد فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غور و ساغر و قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی همعنان شمال و صبا نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون تشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و ازبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه بروز از رنج راه برآساید میر سلطان بابر بدیر لاس را بخود ملحق گردانیده بجانب مروجاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قهر وقوف یافته براه چول نزدیک علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان درآمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هفتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آن جناب شجاع بیک و امیر محمد مقیم نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند

ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان

چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در الکای باغ جهان آرا بتقبیل بساط جلالت پناه میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان فایز گشته پیغامی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز بسنت سنیه پدران خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت معمور و آبادان ماند و رعایا که ودایع خالق البرایا اند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آن سخنان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قپچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا شهر را ذخیره نمانده و فقدان قوت قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرت باتفاق متوجه این حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند و مجدداً قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند
و در اوایل پاییز سنهٔ مذکوره از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب مواکب چهرهٔ مهر و ماه را تیره
و دیدهٔ روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان نکوکیش سپاهی بی نهایت از پس و پیش بتایید الهی گشته خرم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون
نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلدهٔ فاخرهٔ مرو تشریف
آورده دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا اگر چه از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود و بتوره زانو زده مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت
دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از ابو المحسن میرزا خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز
و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا
و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بگردون صدا و تنگ بسته میان
گشاده بمدح سلاطین زبان و بهمدران ایام که کنار مرورود بمضرب جنود ظفر ورود بود روز بروز بتایید مهیمن منان جمعیت سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان
می افزود ناگاه مبشر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده و بشارت طلوع اختر جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر
تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی
و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد
رسی می آید

گفتار در بیان پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب

در آن اوقات که طنطنهٔ کوس شوکت و
سرافرازی و غلغلهٔ نفیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات
و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بعرض خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید بنور فراست و وفور کیاست دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال
آن سرور بیاض سلطنت و اقبال از اعلی درجهٔ کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سر پنجهٔ عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده
مآلش خواهد گشود بنا علی هذا سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آیین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت
و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک مآرب و امانی بقوت بازوی معاضدت و مرافقت میسر است و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت
و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابهٔ فرزند دلبند و برادر برابر با جان ارجمند است باید که در رفع بیداد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی
طریق اتفاق مسلوک دارد و طریقهٔ یکجهتی و وفاق نامرعی نگذارد تا بیگانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش از این در بلاد و امصار ماوراء النهر بتخت
ابهت و جهانبانی دخل ننمایند و چون سید افضل بپایهٔ سریر پادشاه بلند محل رسید و این سخنان سنجیده را بموقف عرض رسانید آنحضرت بمضمون کلام اعجاز انتظام
و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل نموده سید افضل را از اعطاف و افضال انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود
در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف رضای پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آنحدود بودند توجه فرمود و بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که
امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بچنبر اطاعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع برگشاید
لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای خلافت فرسا برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد
آنگاه پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرا شجاعت نهاد که از اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده
بتاریخ سنهٔ احدی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روانشد بسوی هرات
ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر نکرده همگنان
با نثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر وش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز تجدید غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور پیشتر باصناف
اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون هوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه وافر احسان مشک افشان شد خبر فوت

چه … و پیشکش کشید

خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید بر ضمیر الهام پذیر گذشت که ممکن که بعد میان اولاد آنحضرت مغفرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی از ممالک ایشان بحیطهٔ تصرف مخالف آن آستان سلطنت آشیان درآید بنابراین رایت ظفر پیکر بدستور پیشتر بدان صوب طی منازل و مراحل نمود و بعد از وصول بولایت خابران کیفیت جمعیت شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر عاطر آن پادشاه خیراندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان ایشان نماید و همت عالی ساز(د) و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان عزیمت بطرف مرو و انعطاف داده و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قرشاب بمرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر و اقبال از افق امانی و آمال امیدوار شده به ترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان امیر محمد برندق برلاس و امیر ذوالنون باستقبال موکب ظفرمآل پادشاه حمیده خصال شتافتند و در منزل درمام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق امتیاز و اختصاص یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته بهمعنان اخوان برسم استقبال از مرو جاق نهضت نمود و در منزل کل باغیان مشام جان سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن دوحهٔ ریاض خلافت سمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد خاقان فردوس مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمت گذاری سعی و اهتمام تمام نمودند آنقدر که توانستند قواعد اتفاق و یکانکی را به استواری عهد و میثاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت مشورتها کرده غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بیمن مقدم آن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بمجرد تحریک بنان تیسیرپذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامهٔ دو زبان ممکن التحریر نی و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آیین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطا نیست از کردگار نیاید ز بسیاری خیل کار ببد بهر دولت نیاید بدست نه تقدیر دان در جهان هرچه هست خدا در ازل هرچه تقدیر کرد بتدبیر نتوانش تغییر کرد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر درآمدن بلخ بحیز تسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر عز خود یعنی مشهد مقدسهٔ رضویه علیه السلام و التحیه ساکن بود و هیچکس از امرا و ارکان دولت را بمدد نفرستاد و از این جهت فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی و امید فسیح بمیدان حرب و معرکهٔ طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک بخش فتح و نصرت مسالت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پردهٔ غیب جلوه گر شود و امیر محمد برندق برلاس فرمود که هرگاه ما بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیهٔ تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقهٔ اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلدهٔ فاخره هراة خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیگ اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را بحیطهٔ تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی گردان شده بهراة خواهند رفت انسب و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چارپایان بسیار خواهد بود از روی جمعیت خاطر بمقابلهٔ سپاه اوزبک اقبال نماییم و در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قلنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از محمد شیبانی خان بکان امان طلبیده اند و خان ایشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خان پیوسته و سپاه اوزبک بکار و بار غارت و تاراج بلدهٔ فاخره بلخ را پاک ساخته اند و پس از آنکه بمسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب بجمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار

انتشار یافت و فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی مافوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال
مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانهٔ جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنة و الخلافه محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا بطرف
قاین رفته ابوالمحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی ارغون روی بسبلاوکر مسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
بمستقر سلطنت خرامیدند و بعد از آن چند روز بنابر مصلحت تفصیل مهم محمد محسن میرزا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان بقصبهٔ کوسویه تشریف برده در آن مکان
طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان بستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر
نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هراة ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و اداء فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و فی ترتیب بعید جهة ترویح
روح مطهر حضرت خاقان منصور بترتیب آش عظیم فرمان فرمود و چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف
برده از روی نیاز باداء نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسهٔ شریف سلطانی را از فر نزول همایون عزت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف
دار السلطنه هراة از سادات و علما و قضاة بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمهٔ لذیذه زیاده از چند و چون و حلاوا از هرچه در حوصلهٔ
خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مایدهٔ پر فایده بحظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره ور گردانیدند و سلطان گردون احتشام بعد از
اطعام و ختم کلام ذو الجلال و الاکرام بر ابرش تیز خرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و ببسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط
مشغولی کرد بیت هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران استیلا فصل شتا بنهایت و اختتام رسید
و سلطان بدیع آثار بهار سپاه ریاحین و ازهار بفضای بساتین صحرا کشید جنود برد و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان شرقی انتساب
آفتاب خانهٔ بهرام را مستقر ساخته رایت نکوشش از چرخ هفتم درگذشت نظم سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتختگاه بهرام افراخت علم ز لاله در دشت عالم
زسپاه سبزه پر گشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هراة گذاشته رایات عالیات بجانب
ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در منزل مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت در آن ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگوار
نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجهٔ سنهٔ اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنهٔ نیرین دست داده برادران دیده
بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنابر آنکه مقصور چنان بود که در اثنای بهار
محمد خان شیبانی بقصد ملک ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاهزادگان و امراء عالیشان فرستاده بجمع آمدن ایشان فرمان دادند از آنجمله
جهة طلب شجاع بیگ این ذرهٔ بیمقدار را نامزد سمرقند بار نمودند و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهراة شتافت تا یراق
کرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هراة از جهان پر آفات رخت
سفر آخرت بربست و امیر ذوالنون و امیر شیخعلی بآئین سلاطین عظام تجهیز و تکفین جثهٔ عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساختند و جهة ترویح
روح پر فتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و
احتشام طالع شده بر بحر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین
ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را باردوی همایون طلبید و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلدهٔ هراة بدرگاه خلایق پناه شتافتند
و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و پنداشتند که تیر تقدیر را بسپر تدبیر دفع میتوان ساخت
و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز میتوانند داشت هیهات هیهات ع واقع تیر قضا بود سپر چون اراده مالک الملک
علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزهٔ تصرف محمد خان شیبانی درآید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و
تدبیر امراء صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و همراهان سپاه بهرام قهر ماوراء النهر سپاه سیلی که از فراز رو به نشیب آید از آب آمویه عبور نموده غبار
طوفان بلا از سر درگذشت نظم چو تقدیر الهی بود زینسان که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور شنیدم

ذوالنون ۲

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمدخان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بحدود اندخود شتافت امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال مثال بارگاه سلطنت و استقلال خرامید و غاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نمود و بعد از وصول بر وجاق کوتوال قلعهٔ آن بقعه در اطاعت و فرمانبرداری اقتدا بشاه منصور کرد و تا آنغایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن مظفر حسین کورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه بصحت نپیوسته بود و پس از وصول محمدخان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذوالنون بنابر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید و امیر محمد برندق را تحصن در بلدهٔ فاخرهٔ هراة مصلحت نمود و قبل از آنکه خواطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهد صباح روز پنجشنبه هفتم محرم الحرام سنه ثلاث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمدخان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منغلای آن سپاه مظفر لوا که سرکردهٔ ایشان ولد محمدخان تیمور سلطان و عبیدالله خان بن محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیهٔ سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضهٔ خاک نمناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از رفتار باز دارد در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو بروی صف بر کشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران تهمتن و آواز نقاره و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر لمعان برگستوان و جوشن بقضیهٔ آیهٔ یکاد سنا برقه یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت در گرد سپاه شعلهٔ تیغ بنمود چنان برق در میغ عقاب تیر چون طعمهٔ حیات برنا و پیر دهان باز کرد و اژدهای سنان بطعن زمرهٔ صغیر و کبیر زبان دراز گردانید نظم در آن میدان سنان آتش انگیز ز نهر طعن گردان شد زبان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پردلان روز پیکار از جملهٔ امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشهٔ رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار رستم ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آسا و زخم تیر مرگ تاثیر ورق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در عرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت پیکر اوزبک با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و نیز لشکر ایشان دریای پر موج فوج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند و پریشان و بیسامان هر طائفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون که زبان حال و قالش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت نه بیند ز من دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجای می آورد آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب درآمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسپ پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن بسته نزد خان برند امیر ذوالنون تن بعجز در نداده و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت و سپاه قدر قدرت اوزبک تا حدود نقوزرباط گریختگان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دوربان از تعداد اندکی از آن قاصر مصراع عاجز است از شرح آن شیدا قلم والله تعالی بحقایق الامور اعلم

گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمدخان بالنگ کهدستان

چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان رباط امیر علیشیر و منزل مرال نسیم فتح و ظفر بر شقهٔ علم محمدخان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید و سید عبدالله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار بابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده و لحظهٔ غنوده ع سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر خرامید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر باین بلده در نیامده اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه اوزبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزادهٔ عالیشان بصد هزار درد و داغ

وداع ملک و مال و نادره و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروز آباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد
و صباح روز جمعه بیستم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده بود قرعهٔ مشورت در میان
انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بآن معنی در قلم آورد و آن
نوشته را مصحوب برادرزادهٔ مولانا زاده مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان
نزدیک تبعوز رباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضهٔ هرویان
در آخر همان روز النگ کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال و خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان ساخت
من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز جمعه مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان دروازهای شهر را مانند
ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند لشکر قیامت اثر اوزبک در محلات بیرون آن بلدهٔ فاخره علم اقتدار افراخته غارت
و تاراج مینمودند امری در غایت غرابت دست داد و قتل طایفهٔ از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین پشابکاه و خواجه شمس
الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از معرکه مرال گریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه آن روز خیال فرار
نموده جهت مخلص خود حیله اندیشیده مسلح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت دولت کپک میرزا است و هر کس که دو چار خود دیدند
گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسید و بعزم رزم و پیکار متوجه پادشاه اوزبکان گردید رنود و اوباش هراة که این خبر شنیدند مانند تیر از خانهٔ کمان
از دروازهای شهر بیرون جستند و از لشکریانی که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر بیقین
پیوسته جهت کشته شدن آن جماعت دغدغهٔ خواطر اکابر و اصاغر روی در ازدیاد نهاد و خلایق در بحر حیرت افتاده قوافل حزن و اندوه در فضای ضمیر برنا و پیر بار بگشاد
سادات و قضاة و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجهٔ تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش هر دم اندیشه میکردند
صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آسمان سالک طریق جهانگشائی بهراة رسید و نشانیکه منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار
الدین حسن قلمی کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورکشا منهزم گردید
و امیر ذو النون ارغون کشته گشته شیخ علی طغائی اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و ما النگ کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر ترفیه حال عامهٔ سکنهٔ بلاد
خراسان گماشته ایم باید که چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة
بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان زمان شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام
امیر کمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد
الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان گشتند و چون نزدیک بمعسکر
نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت بلکه اختیار بی‌نهایت داشت و خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی که بامر اشراف دیوان مشرف بود آن فرقهٔ واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان
حکم فرمود که نخست کمیت مال امان و پیشکش و ساوری هرویان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه
کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکچهٔ کپکیقالی که هر تنکچه از آن در آن اوان شش دینار کپکی جاری بود
سرانجام نمایند و اکابر عظام و سیورغال داران تمام مبلغ بیست هزار تنکچه جهت پیشکش خاصهٔ خان فرود آورند و پانزده هزار تنکچه مولانا عبد الرحیم را خدامت
کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و
مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعهٔ مذکوره میان خوف و رجا بدان خرگاه سپهراشتباه درآمده سلاطین و امرا
بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان حضرت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بمعاودت اشارت فرمود و جان وفا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هراة

منهزم و سرافراز گشته بهراة اکابر متوجه شده و جهة سرانجام سایر مهام مولانا عبد الرحیم توجه کرد و جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمده و مولانا عبد الرحیم
در خانهای ملای دروازهٔ خوش نزول نمود

گفتار در بیان درآمدن وزرا عظام ببلدهٔ فاخره هراة و ذکر شمهٔ از شدهٔ مطالبات و صعوبت وقایع و حالات

چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک
بلاد خراسان که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود در دست تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت
بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه اکابر قبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفهٔ از تحصیلداران
و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة درآمدند و تحصیلات نوشته تشخص تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض
یکهفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر
حسین گورکان را تمام گرفته آن جماعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بشرف ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهر
زادهٔ خاقان فردوس مکان و منکوحهٔ مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویان امر مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل ازین
تاریخ بدو سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت
و مهر انگیز بیگم که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا بود و از ستر عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحبالهٔ نکاح درآورد و محمد خان بقیهٔ مخدرات شبستان
تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهة مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرد و آنمقدار لآلی آبدار و درر شاهوار و یاقوت رمانی و لعل
بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه باستقلال نمیگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت
آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را بهانه گرفته در تعذیب و
شکنجه کشیدند و آنچه توانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیهٔ ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی
ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال بکمال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان
بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند نظم

علم زد آتش ظلم اندر آن بوم ‖ جهان تاریک شد از آه مظلوم
برآمد ناله و شیون ز مردم ‖ نبود القوم را اصلا ترحم

بالاخره بسعی خواجه کمال الدین محمود آن آتش
تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت و در روز جمعه پانزدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام
ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقبش را امام زمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت
فرمان داد که نیم دانگ بر تنکچات سابقه اضافه نمایند و چون سکهٔ همایون زیب و زینت یافته هر یک را شش دینار کپکی جاری داشتند و تنکچات یکمثقالی
سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدی اوزبکان
در جبال حدود هراة تحصن جسته از غایت خشیت لحظهٔ بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین
مطاعه در باب استمالت آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته مناصب مناسب یافتند از
آنجمله خواجه معز الدین حسین بنباکاره و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر
دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باقبال امیر جلال الدین محمود ملازمت شده سلطنت اختیار کرد و امیر
سلطان محمود دروی متکفل مهمات جان وفا میرزا آورد

ذکر تسخیر قلعهٔ اختیار الدین و حصار شیرتو

چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد
که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین با میر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید تفویض کرده بود و در وقت توجه بمراحل حرم
محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابو سعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از معرکه مرال امیر عاشق
محمد ارغون و شیخ عبد الله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال فرار یافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضاً صاحب السیف و القلم خواجه جلال
الدین میرک با حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون آن جماعت از سطوت اوزبکان بهرام

بهرام صولت بغایت هراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود بتقصیر راضی نمیشدند و محمود خان
بهکی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت
خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند و چون نتیجه بر آمد شد سعی از ترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و نقبچیان
آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون سه چهار روز بآن کار پرداختند قوالجی که بجانب باغ شهر است مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهدهٔ
آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم الاعلی مولانا
عبدالرحیم بدر قلعه رفته هردو عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی بپایان آمده و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را با ایشان موکد گردانید
و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی
باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیده هردو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان
امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکابل روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال
الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که از اقربا ایشان بود بی شائبهٔ تفتیش نجات یافت و از روی پوشان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ
نکاح در آورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوال قلعه اختیار الدین پهلوان درویش محمد تغلق گرفته جان وفا میرزا نیاز بیرون
درب خوش به الحاق کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو را که در تصرف
امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و بنا بر آنکه آن حصار از بدایع صنایع قدرت آفریدگار
و گرفتن آن بجنگ بیرون از حیز مکنت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بران قرار یافت که بارسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند
و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطهٔ محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید
و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر
تسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصهٔ خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت **ذکر بعضی از احوال مولانا
عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف**
مولد و منشا مولانا عبدالرحیم صیرامست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی در سمرقند بتحصیل علوم
مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست
عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود مثنوی که حاصل کند نیکبختی ز نور ❊ بسرمه که بینا کند چشم کور ❊ توان پاک کردن
ز زنگ آینه ❊ ولیکن نشاید ز سنگ آینه ❊ طرفه تر آنکه بمجرد اندک مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان
بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمدرس هر کس از علما شتافتم خود را از وی داناتر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را
مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را خلل در ضبط دماغ کردند و در وقتیکه محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجد و
ترکستان رسید مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان رفته منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایهٔ قدر و منزلتش رفعت
ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از پیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت منقلب الاحوال
و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا
نظم دماغی داشت از افیون مشوش ❊ از آن رو قول و فعلش بود ناخوش ❊ ز طور عقل فعلش دور بودی ❊ ز قولش راستی مهجور بودی ❊ راقم حروف مکرر
از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابوعلی سینا زنده شود در حین مباحثه
او را الزام نمایم گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته اصلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تمشیت جزئی مهمی توی بی آیین سوار شده
در بازارها سیر فرمودی و مجلس شریف اکابر و اشراف بی هیئت پیراهن و قبا ن پوشیده می آمد و بمجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

کذرانیدی اما میر خان هیچکس را غیبت نکردی و در منع ارباب ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون بتسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات
و مشایخ و قضاة و علما و سایر ارباب عمایم را طوعا و کرها در سرانجام مهام خود در رجوع بمولانا عبد الرحیم مبایعت نمود و جناب مولوی در مرتبهٔ اول چنانچه
مذکور شد پانزده هزار تنکچه یکمثقالی از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس از وی التماس مهمی مینمود مبلغی دیگر طلب میفرمود
و مشکلترین امور که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابهٔ غلبه داشت که اگر فی المثل عزیزی ده روز متعاقب
او را ملازمت کردی و هر روز تحفهٔ لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر اکابر قیام نمینمود اما چون آن زمره در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافتند نسبت بهمه ایشان
و اخور قدر و منزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورده مناصب مناسب جهة هر یک تعین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نمایند و امر جلیل القدر نقابت را بامیر نظام الدین عبد القادر تفویض فرمود و اقضی القضاتی ممالک خراسان
علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را نیز بقاعدهٔ استمرار متصدی فصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را
بلا مشارکت غیری بسید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید
زین العابدین مرتاض و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفهٔ احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقف منصوب گشته
بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان
داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت اقران دهند اما آن جماعت را بتکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسود اوراق از سایر امثال و اقران امتیاز تمام دارند در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن نوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازهٔ خوش
پایان آمده در منازل جان مزید میرآخور که نزدیک بدروازهٔ مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید
جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکچه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد
جواب گویید ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین
دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس درجهٔ قبول نیافت و ما ناکام عوض عصاها که بتکلف در ایام
صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن بچند روز ما را
در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب راهوار سوار دیده بودند بآن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را نیز خنده
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بران قرار داده بودیم که در زمان اوزبک بتنهایی
کنیم اما نمیدانستیم که درمیان بازار خوش باین امر مامور خواهیم گشت نظم زر و زر کار همین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
بر این صحیفهٔ مینا بکجا خورشید نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم که ای بدولت ده روزه گشته مستظهر مباش غره که از تو بزرگ تر دیدم و بعد از آنکه
هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکچه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بیشمار مهم بران قرار یافت که سیزده هزار تنکچه
از خاصهٔ ما دو کس وجهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف گرفته زیاده تعرض نرساند و حال آنکه در آن زمان بواسطهٔ غارت و تاراج هیچیک از ما را یک پیچ
تنکه نقد نبود و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسانرا در میان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده دو جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانها
پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه وصادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون
بخلاف قاعدهٔ زمان تیموریان در آن اوان اموال وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصانی تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

نهاد و بنابر اقتضاء حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ تسع وعشرین وتسعمائه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و تعمیر و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث رباع العنا این اجرا توجه خاطر ستوده آثار دست تا این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش برگشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء. ذکر پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر وشهید شدن آن دو برادر بنابر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر

فریدون فر اسکندر دستور معین الدین ابو المحسن بهادر پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیهٔ عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سرانجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بیت ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطهٔ وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنهٔ ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اوروق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه برافراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگ خود را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته مبسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت و نوا مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز عشرتخانهٔ ناهید در گذشت نظم شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه ز آواز بهر مجلس نوائی می سرودند نشاط می پرستان میفزودند در آن اثنا گریختگان معرکه مرو متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان قرمسیر جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاهی جنگجوی درشت خوی بایراق بسیار و سلاح بیشمار آمادهٔ جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت مأمور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت آثر بیت سپاهی همه پردل و کینه جوی بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة و السلام برافراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا استماع نمودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعهٔ آن حادثه مشورت نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان مسالک پهلوانیرا در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکای کهندستان ایستاده بنابر علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دو اسپه ایلغار نمائیم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حملهٔ آتش جنگ برافروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمرهٔ دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقهٔ حزم مقتضی آنست که ابو المحسن میرزا با اوروق و طایفهٔ از سپاه بحصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیهٔ لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق خدعه بدافعهٔ اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبهٔ سپاه خصم اندیشه ننمائیم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال برگشائیم ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسر حد زوال رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرک بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند و خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در

صباحی که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلسی دیگر برلوح
ضمیر می‌نگاشتند که مخبری بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ما وراء النهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا
مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متحمل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان یکران بطرف
طرق انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان
روزکار و شیران بیشهٔ پیکار آراسته بودند و مشتمر حرب و جنگ و آمادهٔ طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف
شور انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسپ جلادت برانگیخته در میدان کین تاختند از فور صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبهٔ سپرهای زرنگار و لمعان سرنیزه‌های شمع کردار ساحت میدان منور شد
دیدهٔ مردان خیره گردید نظم بپوست بچرخ گرد لشکر بربست نقاب مهر انور از بس سپر ولیک آمد روز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یلان آغاز سرافشانی کرد
مرغ روح السنانیرا از تنگنای قفص بدن فانی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مغز سرگردان و سروران طعمه گردانید نیزه خطی خط کل
من علیها فان بر ناصیهٔ احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمردرنگ از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود
نظم از شعلهٔ شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از وفور شجاعت و دلاوری
داستان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری با رستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفه از خواص خود که هر یک شیر
بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله بسیار را زیر خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو سلیمن در آویخت اگر خود کوه آهن بود از هم
فرو ریخت و بر هر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از جا رفته از یکدیگر بگسیخت نظم چو آن شیردل سوی میدان رسید بهر حمله
پیلی زهم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده
فایده بر آن کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر برفت و پیر درگذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها
در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از رؤسا لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر اوزبکان بر خاک هلاک
افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفرپناه ما وراء النهر
روی بتلیه و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بزد و را اسیر پنجهٔ تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری
بهیبت را از پای در انداختند نظم فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زیست و در کین درشت

ذکر شمهٔ از ستیز و آویز میرزا ابن حسین و التجا کردن او بدرگاه فرمانفرمای شهر قبین شاهزادهٔ سعادت نشان ابن حسین میرزا اگرچه بحسب سن از

اکبر اولاد خاقان منصور خورد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعهٔ جبر مرلل بخیال تخت
آرمانی و نیت کشور گشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبد الباقی میرزا
بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تام در ظل رایات نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبد الله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان
جهانبانی آن شاهزاده مطفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه
اعدا مطلع شده بموضع یکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس حربی
نمونهٔ صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کره نای بلند گشته بسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست
بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چارپر از آشیانهٔ کمان گردان صعد رجان و چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسار آفتاب بست و بیکانها
آبدار از شست دلاوران خنجرگذار در وی جبهٔ ملتند پر دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقهٔ ساطع نایرهٔ بیداد می‌افروخت
ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می‌غرید و بزخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت
اثر اوزبک مثال پلنگ زود آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ می‌افروختند و بخدنگ خاراگذار عقد ثریا برگرفتند چو زاسیه و ختند و دار و نبادی احوال

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسرهٔ سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و بیکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان باولجه مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرا خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از زمرهٔ سپاهیان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خود بحواز تلقین ملهم غیب و الهام ملقن لاریب بخاطر گذرانید که بمضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمل نموده بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت واصل شویم و بمقتضای فحوای انی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزادهٔ فریدون فر از معرکه بکیده بیرون آمده بودند ظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضاء این عزیمتست و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت تمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شده و بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر میبرد و لا عجب نظم

برین آستان هر که ساید جبین   باقبال و دولت شود همنشین
که آمد برین در زروی نیاز   که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجبست نزد مورخان

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و احفاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و درباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت منصب حکومت و داروغکی هراة بجان وفا میرزا تعلق گرفت و امر وزارت آن خطه بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت مقیم چهره روی بداروغکی ولایت فوشنج آورد و سید هادی خواجه که پسر عمهٔ خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق بزمش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان درگذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در باخرز بفرمانفرمائی قیام نمود و اوایل این زمان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشود زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزادهٔ ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود در آمده و مقرر شد که قنبر میرزا کوکلتاش در آن ولایت در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان تکاور بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیک و محمد مقیم ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد و در خلال این احوال امیر مبارز الدین محمد ولی بیک روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعهٔ طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیک میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد ولی بیک عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بخلاف معقول امیر بردی بابا اظهار عبودیت نواب

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر رویش نگشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و همدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان بسفر ماوراء النهر مامور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و همدران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه مکید اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول مکث در منازل صیفی ملول گشته رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمهٔ سپاه دی و موسم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت باجماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خواطر همگنان سعی و اهتمام کرد و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه مکید بطرف ولایت درون و نسا گریخته بود لشکری در هم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید هادی خواجه بنابر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرارت شاه زاده واقف شد عبید الله سلطان را بدفع آن حادثه مامور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبر بی و سید هادی خواجه را با خود ملحق ساخته بر جناح استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا مدد دو از بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد و بعضی از اوزبکان بشاه زاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسهٔ رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران روضهٔ امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و همدرین سال ظهیر السلطنه والخلافه محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین بنیت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیک با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بباد حملهٔ شجعان نایرهٔ معرکهٔ جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیک شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردید و تمامی مملکت قندهار و زمین داور تحت تصرف حضرت پادشاهی در آمده خزاین امیر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا و سپاهی قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضهٔ اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد اما بعد از چند ماه شجاع بیک و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاه زاده بکابل شتافته هر یک از اولاد امیر ذوالنون روی بسرانجام مهام ولایت خود آوردند مقارن آن حال محمد مقیم را مقتضای اجل طبیعی در رسید و مریض شده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منّان

در سحرگاه پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن یک از باغ نو و این یک از شهر براسپان باد رفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمانفرما بود بدان جانب توجه نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقهٔ نامرضیهٔ بیوفائی مشاهده فرمود رایت عزیمت بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده اخراجات کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال فرمان واجب الاذعان بجای آورد و شاه زاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنهٔ سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پس از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته بود با مالیات ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید حجله نشینان تتق سلطنت

سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان و فا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و
از سپاهیان الوس تموری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود بنابران کرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء
مدقق هر چند در ابراء آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند جوهر ذات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف صفت
قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفص قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد نهال ثمر بخش گلزار اقبال از تندباد صرصر بیداد عالم
پرملال از پای در افتاد و کوکب آفتاب درخشش فلک اقبال از اوج شرف و کمال روی بحضیض خانه وبال نهاد نظم ز بیداد سپهر و جور ایام برد الحذر و
نیکو سرانجام هنوز از غصه آن جور بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت
سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر مجتبه سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم ناخن
روی خست و موی برکند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت مخلصان دست در
حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود

گفتار ده بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران به ممالک ایران کرت ثانی

سلطان ربیع چون دگربار ز خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم
بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت از غرش رعد سوران انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی
ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی
بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود و سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبر یافت و دانست که باستطاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله در نمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب
آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض ملازمان
پایه سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزیکه حضرت شاه عالیجاه
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنجناب را
بمجلس اشرف اعلی در آورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و خلو عرصه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میر خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت
خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود و در واقعه مرو بوی پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکند پس از وصول
بظاهر آن شهر جریک بهرام قهرمان ماوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان
آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان سخندان بآستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی
فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصدان ایشان را با نواع انعام و احسان نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورد که
چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول
الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر بر گشاده به بارگاه محمد خان شتافته ملحوظ نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن آذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی اجازه از اردو جدا

عقبت شمار آب اترک و منازل ترکمانان بقیه توجه فرموده چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرفش قرار گرفت تابستان در الکای رادکان قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدیع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز و استغنا داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره نکودری که در کوهستان گرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون روزی چند در باغ جهان آرا از رنج راه برآسود خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون را از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر بطرف خراسان بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه قوت دولت شاهی لازال مصونا عن وصمة التناهی عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در ضمن وقایع آینده کیفیت این حکایت مشروح صفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین فام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اکرم یار شود الطاف شهنشهی مددکار شود شرح سخنی که گشت مجمل مذکور از نسخهٔ کلک من نمودار شود الکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان حسین میرزا را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم از این مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التأیید انه حمید کریم مجید

ذکر مآل احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از رشحات سحاب قلم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوسته که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت از آنجمله ابو الحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدسه شربت شهادت چشیدند و از ابو الحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد باقر نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعهٔ پدرش بعضی از ملازمان بطرف باورد گریزانیدند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین کورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم بعد از آن ایام که محمد خان هراة را فتح کرد بحبالهٔ نکاح عبید الله سلطان در آمد و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد میان ترکمان بقیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان در آمد و بر قلعهٔ کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت الحصار عاجز شده قنبر بی را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاءة روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم مملکت ری رحمة ساکن گردید و بنابر آنکه از تحکمات سلطان بایزید برلاس و شیخ عبد الله بکاول تنگ آمده بود در اواخر آن ولایت پیر احمد و رساق را بقتل آورد و عزیزا اشاره نمود آنگاه با فی الجمله سپاهی که در ظل رایتش جمع گشته بودند متوجه استراباد شد حاکم جرجان خواجه احمد قنغرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد علی که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته رایات تولا بهندوستان پیش گرفت و با تتهه شتافته حاکم آن مملکت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی داشت فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملایک آشیان رسیده ملحوظ عین التفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

و در آن مملکت از ملازمت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بعز اجابت اقران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه مدد معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنهٔ عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضای قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیهٔ کریمهٔ و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی ای دل نبود دولت دنیا جاوید زنهار وفا مدار از وی هر امید انوار کمالت رسد آخر بزوال هرچند بر اوج ملک باشی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعهٔ دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنهٔ عشرین و تسعمائه در ملازمت سدهٔ سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات و عنایت بیشتر می‌یافت و در سنهٔ مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه با استقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم فتّان از آن یورش تخلف کرده روی باسترآباد آورد و بعد از وصول بجده و هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظهٔ رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجداد وی ثابت داشتند مثال مخدوم زاده را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون این خبر بسمع بیرعیب بیک تاش که از قبل برادر خود خلفا بیک حاکم استرآباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باسترآباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بتکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بود بمنصب امارت دیوان عنایت فرمود و پسر نیک اختر آنجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با آقا میر کفشگر داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمانبرداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امراء ایشان بملازمت شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سپاه پوشان جرجان غاشیهٔ خدمتکاری آن دری برج شهریاری بردوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقهٔ مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بعد از این فتح خود را پادشاه باستقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو ماه هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزادهٔ خجسته فرجام از ساقیان گل اندام اقداح مدام طلبیده بجرعه پیمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامامی از خراسان متوجه آذربایجان شد و در منزل کلیدر خبر استیلاء میرزا محمد زمان را بر استرآباد استماع نموده از آنجا باسفراین شتافت و برون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بخود ملحق گردانیده با یوکدین بیک نیز از عقب رسیده بنابرآنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی سیف الامامی و سایر امرا با تأنی طی مسافت نمودند و چون بقریهٔ خوراشار رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابران امراء عالیشان مبتهج و مسرور گشته باداء صدقات و نذور پرداختند و عزیمت استرآباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند در اثنای راه قاصد داروغهٔ بسطام رسیده سر خواجه میر کفشگر رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغهٔ بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم جلد سر راه بروی گرفته بباد حمله آتش جدال اشتعال داد و بیمن قوت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشت محمد آقا سرش را پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان باین مهمی تغافل نموده بجانب استراباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر بیگ بسمع برادرش آقا میر رسید مضطرب
و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانید و شاهزاده را بر اخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریص
نموده و امیر حسین هزاره جریی نیز مدد و علت شده آن دو خواجه عالیشان را مأخوذ و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزاره جریی و سرداران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد
بیرون خرامید مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندرسکی با دویست کس و سید فخرالدین کبودسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوستند و در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمایه در حدود آق مشهد که از آنجا
تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافتست تلاقی فریقین روی نمود و مقاتلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف ده سه کس کشته شد و چون بواسطه
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش کشید باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح
روز شنبه باز صف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سر افشانی کرد و نیزه خطی خط فنا بر صحیفه
احوال پیر و برنا کشیده بلوازم تیر زبانی بجای آورد و سفیر تیر کرک تأثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله
زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه بمحض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر ملک قدیر روزنامه جمعیتش درنوشت و امیر حسین هزاره جریی بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان میرزا
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاسلامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون عوض سلطان
که حکومت استراباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا نژاد نامزد او شده بود از نیشاپور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاسلامی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را تسخیر فرموده و ایضاً این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان ابیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون به بکاب لوم که داخل ولایت مذکوره است
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرمود و از اسباب سلطنت آنچه دست
مکنتش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن و آن از اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود در روی نمود مسود اوراق در قریه پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را ذره وار منظور نظر آفتاب آثار گردانید و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده بدعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده موروثی را نوازش فرموده فرمود که بدستوریکه در ملازمت آبا و اعمامی بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هر چند معاذیر دلپذیر نسک جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجائی نرسید و مخدوم دمباعدت
زاده اسپ و زر انعام کرد امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراة رود و شافلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودر کشیده اسپ و گوسفند بسیار الجه کرد و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان امیر درویش و امیر فخرالدین اسپان
راهوار و اشتران باربردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هر چه تمامتر در رکاب مخدوم زاده فریدون فر از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در چقچران
رحل اقامت انداخت در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادر لو سپرده و بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمایه از چقچران با سپاه فراوان
عازم سمنان و جهار یک شده ندو در اواخر ماه مذکور بقریه [illegible] باد رسیده از آن موضع تا داب و سمن عبید ظفر برو اختند و از آنجا بولایت مذکوره درآمده طرح

طرح قشلاق انداختند و در آن زمستان ملوک درجوف و برادران حکام ملجاب عبدالعلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایماقات
سرکار بلخ بتمام غاشیهٔ متابعت بر دوش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و قوت نامیه سپاه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین ولایات
کشید نسایم سحری جهة گشادن قلعهٔ غنچه طری جنبش نمود و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا حکم فرمود محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده دره جز را مرکز رایات فتح آیات ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهارلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگوی و ثناخوانی
بامر ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهارلو متوهم شده قاصدی
نزد مخدوم زاده فرستاد و پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد و بنابران
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهارلو
در نماز دیگر روز گذشته از آن صورت واقعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه آنجماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال باز گفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون محصول بدرو
رسید ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشانرا خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهارلو با خواجه ناصر الدین حیدر علی قرچی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سیوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت ملکت آغا که نزدیک بدروازه
عکاشه است شتافته تا جنگ پیش فرستاده بودند دروازهٔ مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده همعنان اردوشاه ببلخ در آمده امیر محمد بهارلو در ارک متحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قبچاق که حاکم شبرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت بآستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مقالید بلدهٔ مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود خواجه بیک نهاد و
ولایت شبرغان را در بسته مبشر عم خویش امین بیک عنایت کرده داد و علی سان و چهاریکت را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران
آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ تعلق بدیوان عالی گیرد و شبرغان بیکی از امرا خاصه سمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از استحکام
بلخ و شبرغان فارغ شد میرزا محمد زمان را بکراهیت تمام از آن بلده بیرون آورد و بمیان مردم تولکچی که در حدود مکرومی بودند شتافت و از آنجماعت اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشانرا همراه کرده بر سر مردم بکه النکت تاخت و بعضی از متوطنان آن مکانرا غارتیده عنان بکیران بطرف سان و
چهاریکت معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده روی بجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که ضمیمهٔ آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
قریهٔ چهاریکت امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا معقول که کلانتر موضع اسراب بود و تمول تمام داشت فوت شده قوت طامعه اش در حرکت آمد
با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اول روز جدی بود با
سی کس از خواص خود ببهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه حزم و ساربانغ شد و بمجرد رفتن امیر اردوشاه از اسراب باز آمده چون بر هجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت بغایت محزون و متألم گردید و رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرماید و بوی ملحق گردد تا او تدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس مقبول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده التجا بدرگاه محمد زمان میرزا میکردند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از حزم و ساربانغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریکت انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قرانتاج
بود بر توجه آنحضرت مطلع گردید مضطرب شده در روز عید اضحی اغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم جزم کرد که صباح روز دیگر خود نیز متوجه
آن ولایت گردد و در آن شب امرا مغول قبایچی بتمام و مردم حلی دانشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه سحر دوم عید اضحی

که آفتاب دولت او از جدی بود و چشم سحاب مانند غمزه کمان اشک فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست بیکلدی
از وی جدا گشته روی بسایه دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیر اردوشاه از آق مسجد گذشته بعقبه که درمیان آن منزل و جرزوان واسطه است درآمد
بیکی کاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر برلاس و امیر جعفر علی قراکوز و میر التفاق و شاه حسین بایکی میرآخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود ایشک آقاسی
از عقب دررسیدند و ارکان دولت امیر اردوشاه محمد بیر که با ایشان متفق شده شمشیرها کشیده روی بار دوشاه آوردند و او با هفت کس از قرابتان
خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آنجمله بودند بطرف شبرغان گریخته سایر ایاقاتی که همراه داشت با اموال و جهات بحیطهٔ تصرف امرا محمد زمان میرزا
درآمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبهٔ مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر بآق مسجد بازگشته افراد حشم و احباد خدم را بلطف و عنایت
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیر اردوشاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهاریک
برافراخت و در منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیر اردوشاه از شبرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده
مسوّدات او راق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیر اردوشاه آن مملکت را که اباعن جدّ تعلق بدان حضرت میداشته بتصرف خدام عالی مقام
بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بود درود تا غبار نفاق که بین الجانبین ارتفاع یافته بآب صلح و صفا تسکین یابد و درین باب نشانها بنام امیر اردوشاه
و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمده این شکسته حسب فرموده تا آن بلده شتافت و هرچند بسخنان نصیحت آمیز و کلمات مودّت انگیز امیر
اردوشاه رسانیده سعی تمام نمود که از مقام مناقشه درگذرد و بلخرا باز گذاشته بغرجستان رود بجایی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با عددی اندک بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که بقصد خون و عرض من و برادران و قرابتان نکند بین الجانبین
قواعد مصالحه تأکید مییابد و الا فلا و بنده از آنجا مایوس بازگشته در قریهٔ سان بآستان اقبال آشیان رسیده و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
میرزا بخیال آنکه چون بظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده حقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند کشود متوجه آنطرف گردید و قرب یکماه بمحاصره قیام نموده فتح الباب میسّر نگشت و هرچند رسل و رسایل نزد امیر اردوشاه
فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن ترتّب نیافت در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیر اردوشاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا نموده تا حضور آنحضرت مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون معلوم
بود که عنقریب ماهچهٔ رایت نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود خواهد انداخت محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و گدا امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیهٔ دولتخواهی بر دوش گرفتند
و میرزا علی بیک متعهد تمهید بساط مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده به بلخ رفت و با امیر اردوشاه ملاقات نموده
بدلایل معقول خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیر اردوشاه با کسی اندک در قریهٔ توخته که در دو فرسخی بلخ است بایکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان درمیان آورده همعنان یکدیگر به بلخ روند
آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیر اردوشاه را در بلخ نگاهدارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده خبر
مصالحه رسانید شاه [illegible] آورده جریده بانه ارپرشتافت و از جانب امیر اردوشاه سید عبد الله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیر اردوشاه بد نیندیشند و از ین طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد
زمان میرزا انتظام بود به بلخ رفت و خاطر امیر اردوشاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خواص خویش که همهٔ ایشان جهت رعایت حزم جیبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رستم بکاول را نزد شاهزاده فرستاد که آن
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابد و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قرب هزار نفر بودند از بانه ار بصحرائی که واسطه است
درمیان آن منزل و قریهٔ توخته شتافته آنجا لشکر را بتوقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد بعزم ملاقات اردوشاه روان شده و با امرا
مواضعه نمود که آن مقدار مدد آنموضع توقف نمایند که اردوشاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

لشکریان و

بوخته رسید امیر ادوشاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جملهٔ نوکران فرمان بردارم و فتنه
که مرا از درگاه راندید بگوشه رفتم و چون طلب فرمودید باز بملازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته همعنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و
همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیر ادوشاه از آن کثرت نهایت هراسان گشت و خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم میرزا
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی بر ضمایر آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بگذرگاهی تنگ رسیدند امیر ادوشاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و از آن چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده زمرهٔ ببلخ گریختند و کیفیت حال را بقوام بیگ باز گفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان سخندان متعاقب و متواتر بکابل فرستاده استدعا نمود که بسرعت هرچه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاه والاگهر بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن غلات نیابد و بعد از آنکه قریب بیکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته باغروق خود پیوست و مقارن آن حال خبر رسید که فقیر علی بیگ از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا انتساب حکومت بلخ آورده و قوام بیگ مقالید شهر و قلعه بدو سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالیگهر سایهٔ
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا میر محمد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث بآستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة والدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرایغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میرحسین که بعلو
شان و قدم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر امتیاز تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی بصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسیده و
باصناف الطاف اختصاص یافته نوازش نامهٔ آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را بمصلحت دولت آن عزیز برادر ارتکاب نموده ایم
زیرا که اگر لوای کشورگشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیگ غاشیهٔ اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد و اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده ببارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضهٔ اقتدارش نهاده بطرف
کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعهٔ این مکتوب و شنیدن سخنان مرغوب از شاه میرحسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیرهٔ سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش بابو الخیر
خان می پیوندد و همشیرهٔ حضرت پادشاهی بابر میرزا در حبالهٔ نکاح او میبود از منزل دره جز از آنحضرت روگردان شده نزد محمد زمان میرزا آمد
و مخدوم زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنا بر علیه محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میرحسین بآستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابم
ان شاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میرحسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شبرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیگ فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیگ مصلحت آنکه آنحضرت را از قرایغاج که عقبه ایست در غایت استحکام
بیرون آورد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نماید بیتابانه کلفت بدیدار عروس فتح و ظفر فایز گردد سخنان نیازمندانه پیغام
داده عرضه داشت کرد که اگر ماهچهٔ رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شبرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از موائد
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرایغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شبرغان برافراشت بعد از وصول بسر پل امیر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون افسر
پس از ملاقات شاه اسکندر اشتعال یافته و بر جناح استعجال عنان یکران بصوب قرایغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرایغاج شد بامید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة شاهی باغروق عالی رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثنای راه جمعی که دیوانه از قرایغاج
رسیده معروض گردانیدند که حضرت پادشاهی بقرایغاج در آمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد در اثنای راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

و لله امیر بابا علی خواجه حیدر علی قورچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت گریخته بقرا الیغاج رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان
حرکت فرموده در پل چراغ سید مهدی خواجه نیز از آنحضرت رخصت طلبیده و راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید
امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب کلانتران
آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه دست تمکنت ایشان بدان میرسید پیشکش کردند مخدوم زاده در قریهٔ استو رحل اقامت انداخته
بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات بار دیگر بموضع آق گنبد که میان آن ولایت و چیچکتو واسطه است سایه افکند اما چون کامی
غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان درنتوانست آمد و بطرف فیروز
کوه غور رفته آنجا براه یکه النگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعدادی بهم رسانیده از غرجستان بچیچکتو نقل کرد
و در منزل چراغ عدوان چراغ اقامت برافروخته متردد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجهة و بلخ شتابد که ناگاه طلیعهٔ لشکر امراء
خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار بودند بموجب فرمان والی هراة امیرخان لله بدانجانب شتافته بودند پیدا
شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیر ارد و شاه میرزا بیگ و امیر برانغار اسلام علی و لله یار علی بخشی و امیر شاه حسین یارگی ترخان
را با اکثر مردم معول غایچی و لشکریان در برابر امراء خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت افراخته بسوی بصوب بندگی ارغنده جات غرجستان
برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیدند میرزا بیگ را با ده دوازده کس از کلانتران
معول غایچی و بسیاری از احاد و اجناد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بند عزم قندهار کرده و راقم
حروف بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده بدر و بر رسید شاه محمد بیگ که از معرکه چراغ عدوان بدان طرف
گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان
بطرف ولایت سان و چهار ریگ انعطاف داد و لشکریان در نواحی هزروان آغروق میرزا بیگ را که عازم شبرغان بود غارت نموده فی الجمله یراق
بدست آوردند و بچهار ریگ رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بخشی و مردم معول غایچی که جهة تجهیز و تکفین کشتگان خود در
بند ر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیگ این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت
پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا تجمع کنند بتعجیل مهم آنحضرت
بپردازیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیگ بدو پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته میان الجانبین حربی صعب دست
داده و در آن اثنا گرد فرس میرزا محمد زمان بسر درآمده و در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسیده و آنحضرت را دستگیر گردانیده اما مراسم
تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورده و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و کرم جبلی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده جریمهٔ او را نابوده تصور نموده ابواب
انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرموده نظم پادشاه کریم بنده نواز خسرو جرم بخش عفو طراز از سر جرم خویش و
بیگانه بگذرد زانکه هست فرزانه صد خطا بیند از خیل و حشم کندش عفو از کمال کرم پادشاه عالیشان بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان زمام
ایالت بلخ و توابع را در قبضهٔ اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی نامزد
کرده راضی و شاکر و مباهی و مفتخر ببلخ فرستاد و بی شائبهٔ تحوزی و غائلهٔ مدح گستری آنچه غایت کرم و رافت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند
بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزادهٔ عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازهٔ این عفو و امتنان در اطراف و اقطار
جهان اشتهار یافته هرکس بزبان تحسین و آفرین پادشاه عاطفت آئین گشود ... یا سریع اللطف تو سرمایهٔ انواع فرح مجموعهٔ عنایت آیت
رب اشرح گوئی که بود ذات تو در عالم کون مقصود خطاب فاعف عنهم و اصفح و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین
و تسعمائه است محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بآستان آسمان نشان پایهٔ سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر اعلیحضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد در جای واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب شاهنشاهی بر وجنات احوالش تابد رباعی آن اختر نورگستر اوج امید شایستهٔ افسر و سریر جمشید خواهم که بظل دولت شاه جهان بر مسند اقبال بماند جاوید و چون بموافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت بسلک عبارت کشید و از رشحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاهنشاهی معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون ماند و کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و امین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

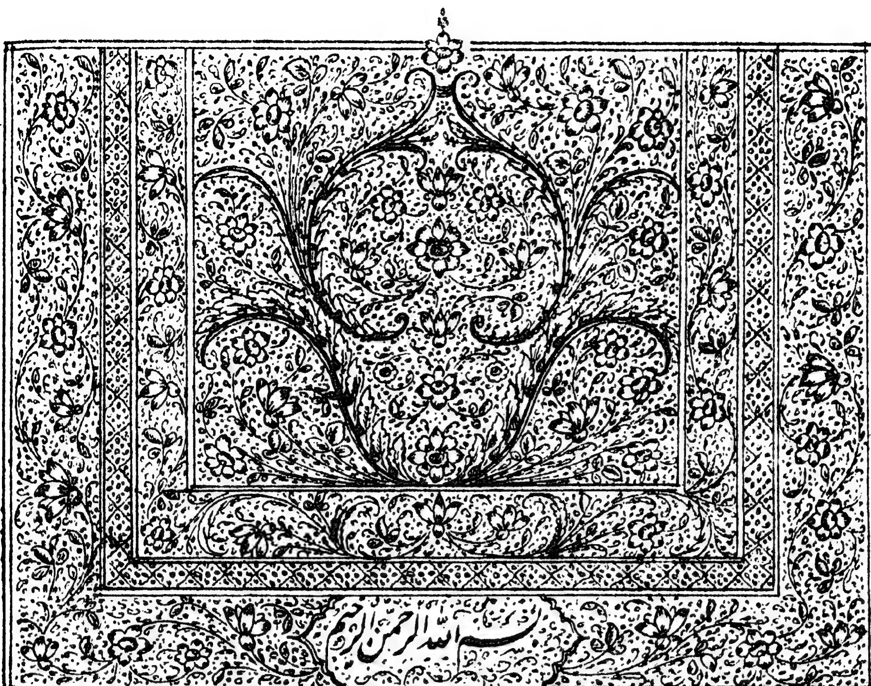
مثنوی

چون بعنایات خداوند کار — بخت موافق شد و توفیق یار
بار دگر ابر گهربار شد — سحرفن و معجزه آثار شد
گرچه مرا قوت این کار نیست — خامه باین کار سزاوار نیست
فیض سماوی دهدش یاوری — کوکب طالع کندش چاکری
صیرفی طبع جواهرشناس — خاطر نقاد هنر اقتباس
گر شود گوش خرد این نوید — بشکفد این غنچه بباغ امید
کی شود این عقد گهر با نظام — گر نکند معدن جود استمام
اختر برج شرف سروری — ده چه گلزار نکو اختری
شعلهٔ تیغش بظفر همدم است — ملک ز رشح قلمش خرم است
زانکه بود بخشش دستش مدام — کی همه که قطره فشاند غمام
بهره ور از فضل دل آگهش — مرجع اصحاب شرف درگهش

کلک سخن پرور معجزبیان — گرد عیان ذکر تمور خانیان
تا کند از ذکر شه کامکار — جیب فلک پر ز در شاهوار
هست امیدم که بفضل خدای — کلک چو بر عاج شود مشکسای
تا ز حدیث شه کشورگشا — عتبهٔ افلاک شود پر صدا
از در این خبر حسنه اثر — نه صدف چرخ کند پر گهر
گر نوزد بر چمن این رقم — تا ز نسیمی ز مهب کرم
جیب جهت کرم و کان جود — دست و دل آصف ملک وجود
ملک مداری که بتیغ و قلم — گرد خراسان چو بهشت ارم
هست در این بارگهش ابروار — نیست ولی چون کفش ابر بهار
ذات وی از عدل بود محترم — دست و دلش مظهر لطف کرم
تربیت اهل هنر کام اوست — زیور عنوان سخن نام اوست

جوهر نامش ز شرف با نصیب — نزد خداوند چو ذاتش حبیب
ملک ز عدلش شده پر زیب و زین — هست دعایش همه را فرض عین
هرکه بود از کرمش بهره ور — غیر دعایش چه نویسد دگر
تا که ز رشح قلم مشکفام — جوهر الفاظ پذیرد نظام
باد همیشه قلمش درفشان — بهر سرانجام امور جهان
بحر عطایش همه که موج زن — بهر فراغ دل اهل سخن
سیر فلک باد بکامش مدام — نامهٔ امید بیاسش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۲



جزو چهارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل سه ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح
جهانبانی فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی است اولی فلله الحمد فی الآخرة والاولی له ملک السموات والارض وما بینهما رباعی
ای گشوده دل به نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد مزین آغاز کلام یابد شرف از شکر تو انجام سخن و افتتاح ابواب
بدایع وقایع شاهنشاهی باریدن نعت و درود حضرت رسالت پناهی لایق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون
تاج یک پایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عالم خرم شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و آله و
صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک العز و العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا
پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف
شاه دلدل سوار دریا کف پس حسن آن امام پاک سرشت که بدل نهال احسان کشت هست او را نظیر غیر حسین قرة العین سید الثقلین
بعد ایشان امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار
چون بنه جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی بن امام
نقی عمده خاندان علی نقی حسن عسکری ملاذ کبار حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام
یا الهی بحق آل رسول مقبول مکان زوج بتول بکمال ارادت زهرا که مجمل کرد طلعتش ما را بمحبان اهل بیت نبی بهدات شریعت عربی
کرامت نما به همدم توفیق تا نویسیم نامه تحقیق حال مهر سپهر شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت مسلمانی وارث حشمت سلیمانی
پادشاه ممالک عالم مه تمام جهان بعدل علم تاج بخش شهان تخت نشین مشرق و مغرب بزیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد
عرب ستانده باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر و خاقان دربانش همه اعدا او خجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا بچه
لوای خورشید سیمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانید ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمهٔ سار امن و امان رسیده اند و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از ریاض حوالی
و گلزار احوالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت ملوک و اولو فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقهٔ مطاوعت
در گوش جان کشیده اند نظم سکهٔ دولت چو بنام تو شد پادشه مصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو قیصر خبر کرد برون نخوت افسر ز سر خسرو چین بندهٔ دربان تست
خان ختا ریزه خور خوان تست شاه تولی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند دین پناهی که بمرافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم
مذموم بغی و جهالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از اساطین سلاطین را رفع آن تیسیر نپذیرفته در عرصهٔ سبعهٔ اقلیم منسوخ ساخت
و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت مکنت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و تمهید قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات ملوک کامکار و ماحی آثار خواقین
رفیع مقدار تواند بود طرح انداخت نظم در ایوان سعادت هیچ گاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم برانداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت
تعالی الله زهی شاه مکرم مباهی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهاندار قبهٔ زرنگار چتر نصرت شعارش منوّر عرصهٔ
سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیدهٔ ماه و مهر از اشعهٔ اسنهٔ غازیان سپاه فراوانش آئینهٔ فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و
از صفحهٔ سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش شعشعهٔ امانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشور گشایش مصرع عبرت افزای زلف پرچم حور و
خدم مجلس بهشت آسایش محیر عقول غلمان دار السرور و در ایام رزم صدای کوس دولتش نفخهٔ صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای
عمر دای مرحمتش جان اولیاء دولت را مبتهج و مسرور گردانیده سموم قهر جانسوزش جان گداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل افروزش نضارت بخش ریاض
امید ستمدیدگان نظم سموم قهر تو بهر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرند خفتگان قبور سهم
خدنگ تیر آهنگش خون از دیدهٔ مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشهٔ اضطراب انداخته خنجر سر تیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز
خون ریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و وسعت مملکت اسکندر در نظر همت عالی اثرش تنگتر از حوصلهٔ مردم بخیل و رفعت تخت ساحت
قدر کسری و قیصر در برابر عظمت شان علو مکانش بی وقع تر از وقوع بخیل رباعی ای تختگه ملک تو را عالم تنگ یکپایه ز تخت قدرتت هفت اورنگ لطف تو نموده
سوی هر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاج بخش خسروان روی زمین باج ستان سلطان روم و خاقان چین مصرع سکندر سپاه ستاره حشم
سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خرام پیوند
مکنت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بندهٔ فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او
معتکف چرخ ششم روز و شب جز بدعایش نگشاده است لب کلک عطارد ز سر اهتمام غیر ثنایش ننویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی
ز شبستان اوست ثابت و سیار برین آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان جمله حکام بروی زمین سوده باخلاص بپایش جبین هست وجودش در درج شرف
دری تابنده ببرج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشته مصادف آن گهر مظهر خاک رهش بوسه زد از روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف
تا که برد از کرمش خصم بهر ظاهر ازو شد همه جا ضد قهر کردگار دشمن او را جهان کرد خوار دید خداوند چو آن کرد و کار جلیل میل دلش
نیست بجز سوی لطف هست جلی فیض وی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی بر آستانش بهند از مهر و ماه عالم نور دلش زد
چو بعالم علم جسم عدو گشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف گاه ازو یافت بنا قاعدهٔ جاه ازو اسمعیل نام وی از غربلا انتها گشت
مرا سلک در بی بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعهٔ آفتاب سطح معلای فلک نور یاب باد ز عدل شه روشن
جبین روی زمین غیرت خلد برین اهل هنر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی شائبهٔ تکلف و تحنوی و غائلهٔ تصلف و مدح گستری از نتایج
صادرات افعال و ملاحظهٔ واردات احوال این پادشاه دین پناه مشهود خصال واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای همایون بال جاه و جلال بر سر هیچ
تاجداری مانند ذات بزرگوارش سایهٔ سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تائید ایزد متعال بر دست اقتدار هیچ دولتمندی کامکار بسان
وجود فایض الجودش ننشسته بر ذمهٔ همت هر یک از ناسجان دیبای زیبای براعت و ناظمان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد
وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آئین جهانداری

وکشورگشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا دامن روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذره احقر که خود را خوشه‌چین خرمن اصحاب فضل و هنر می‌پندارد و جرعه‌خوار از کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایت الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل دولت ابدقرین است مناسبت پیش نهاد همت گردانیده امید بکمال کرم جاوید آنکه از نتایج خامه دُرربار ریاض اخبار شاه فلک اقتدار بروجهی نظارت یابد که طاوس سان حظایر قدس را هوای تماشای آن از فضای دماغ همت انتفا گیرد و از لمعات طبع سحرگر دار گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار بصوری طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی نگنجد این سخن در طی نامه نباشد این تمنا حد خامه ولی چون با همت کرد پرواز ترغیب آمد بگوش هوش آواز که کلکت گرچه باشد بی‌بضاعت ز فیض شاه یابد استطاعت بظاهر گر قلم افتد درین راه سخن گوید بمعنی دولت شاه از آن رو طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد به پرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمّه از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصه مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان عمام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی حسب اما چون بر طبق کلام معجز نظام و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسله نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف بثبت میساخته اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می‌افراخته اند خامه مشکین علامه در تبیین سلسله نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمّه از مناقب و مفاخر این فرقه ستوده مآثر زیب و زینت در افزود بر ضمایر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به پنج واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام همام هادی اعالی و اعاظم موسی الکاظم ملحق میشود برین موجب که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة اولیاء آفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزه ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون شمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را صفت نضارت بخشیده درین مقام زبان بیان بتکرار آن مبادرت نمی‌نماید و رخسار این صحایف را بنور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والانژاد می‌آراید و منه الاعانة و التوفیق

آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبا شیخ صفی الدین اسحق عامه علماء عالم و کافه فضلاء بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمره کریمه را فایز بکمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دنیوی و اخروی می‌شمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالت را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم از ایشان بوده هر یک دین پناهی سریر مکرمت را پادشاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده بر برج کرامت شعر فهم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت بآن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هر یک ازین فرقه واجب التعظیم که سلسله نسب همایون بادشاهی سامی ایشان منتهی گشته نغمه سرائی نماید اما بنا بر تیمن و تبرک بذکر مجملی از حال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد آن قدوه آل رسول الله عالیجاه لسان مقال میگشاید فیروز شاه بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیه مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشره همایونش ساطع بوفور منقول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدامش زیاده از مرتبه حساب و شمار نظم فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف قمر بود و نیک کرده از جوان او جهانی مرفه باحسان او و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین طراز این نیاز شده فیروز شاه در کنار بیشه جیلان

[illegible]

در موضعی که موسوم است بزنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل زنگین کوچ فرموده در قریهٔ سفراسحاق فارغ بال وشادکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز درگذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هرچند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت بگشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بر زبان حال در گوش هوش هر یک بمضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ عنابی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان خجسته بیان بزمزمهٔ تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آن آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان از آنجناب کیفیت حال پرسیدند جواب داد که مرا طایفهٔ اجنبیان که در سلک ارباب ایمان انتظام داشتند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و آنجماعت متعجب و متحیر گشته غاشیهٔ خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمان برداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان بآبیاری گلشن سلسلهٔ آبا و اجداد تشریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمده علم عزیمت بصوب ریاض جنت برافراخت تربت روانش بمثوبه پر از نور باد و در آن نزهت آباد مسرور باد صلاح الدین رشید ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرموده و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید قطب الدین قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسا کفار گرجستان با لشکری از دو صد تن بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و بنفس نفیس خود در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری از آن بلیه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن سرداب ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت برآورده یکی از ایشان متوجه آنخانه شد و آن جوان در روی او جسته بر طبق مرویهٔ الحق یعلو و لا یعلی غالب آمد و شمشیر آنکافر مقهور را بقبضهٔ اقتدار درآورده بر حلق شومش کشیده و در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدانخانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر حال جمله نشینان سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشید و بکندوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود گردانید و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد و همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده شمشیر انتقام از نیام برکشیده رشتهٔ حیات آن جوان پسندیده صفات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا خبری از آن بهتر پیدا کند قضارا جمعی از گرجیان تا آن جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهت تفحص حال شهیدان در سیر بودند بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آنجماعت زخم را بستند و او را بدانخانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد آلهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و همگی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولیعهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی سنن ملتیه

اولیای کرام را احیا نموده چون آنحضرت نیز عازم بهشت عنبر سرشت گشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سید زاده بی عدیل در وقت ترقی سن شباب مخدره را که صبیه صلبیه عمر بارقی بود و از بارقه غمام عنایات ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش هویدا بخشید بعقد نکاح خویش در آورد و واهب المواهب والعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده سعادت بود و دولتی نام داشت پسری عالی گهر کرامت فرمود خبیث برآمد آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آثار تصفیه باطن از ناصیه خجسته میامنش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره میمونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت دری افزود در درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز رویش چشم اختر شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و بایفاء نذور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب آن فرزند سعادتمند را ابوالفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب والعطایا والصلوة علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء **تزیین این صحیفه بلاغت آیین از تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق** باتفاق اکابر آفاق ذات میمنت صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش لسان انوار عنایت الهی عرصه کون و مکان را اضارت بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه دایره تصور لآلی کلام هدایت نظامش زیور گوش هوش عالم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دانهای سبحه اش همواره در طیران و مشاعل کواکب در تمنای کسب شعله قنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت با استقامتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل ریاضت کشیده اش در مرآت رخساره رویان جز پرتو جمال حقیقی صورتی ندیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام بر رکوع و سجود قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چه چشمی که نشناخته خواب را شبش چشم پرآب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب و دیده آن سالک کامیاب ببسته ز خوردن گشاده ز خواب بشب زنده داری مدام بود همه شب ز قدرش شب قدر بود قدمگاه او عرش را بوسه گاه درش بود مر قدسیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نمودار معراج پیغمبرش نا گشادی چو گاه فصاحت لسان فشاندی در و لعل بر مفلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات خجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازدیاد الطاف الهی و تضاعف اعطاف شاهنشاهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت یقظه و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تأمل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رؤیا دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آنجناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب بآن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو [illegible] آفتابی طالع خواهد گشت که ماهچه رایت سلطنت او سنان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی بثبوت می پیوندد و همچنین منقول است که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته است و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر بر گرفته کرة بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب درآمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر آنخواب تأمل نماید بیقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر آفتاب
تباج و تاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن ما قیل بیت رهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده بهانهٔ ملاقات برادر خجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلدهٔ شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبد الله خفیف
نزول فرموده هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواسته که آنحضرت را بخانهٔ خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید التماسش را
بعز اجابت اقتران نداد و شیخ همدران بقعه بادای وظایف طاعات و عبادات مشغول شد و در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از
مقربان بارگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از آنجماعت نداد زیرا که مرتبهٔ خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبد الله فارسی
که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمهٔ از حال خویش عرض کرد امیر عبد الله رحمه الله آنجناب را گفت ایعزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی
دیگر کسی نیست که ترا بمطلوب تواند رسانید بنا علی هذا شیخ صفی الدین اولیاء شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده دریافته تفحص حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و انتساب
از سید جمال الدین گیلانی رحمه الله یافته بود و نسبت خرقهٔ سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی
می پیوندد و سلسلهٔ مشایخ شیخ جنید قدس سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانیده از شخصی که او را محمد بن ابریمان میگفتند و از اردبیل جهة آوردن برنج بگیلان رفته بود
شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریهٔ هلیه کران از توابع گیلان بر سجادهٔ ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الوفی از عشق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در غایت کمال داشت پیاده و تنها متوجه هلیه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسیده
در زاویهٔ شیخ زاهد فرود آمد و بادای نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس از
طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت برین منوال جاری بود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوهٔ
خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آنجوان گلیمک پوش را که در گوشهٔ زاویه نماز میگذارد بخلوتخانهٔ خاصهٔ من درآر
تا آنجا بسر برد محمد خلیلان بموجب فرموده عمل نموده همدران ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین
پرداخته بدیدهٔ بصیرت انوار ولایت در بشرهٔ مبارکش مشاهده نمود و بهمگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان
مجاهده و ریاضت نهاده کار بجائی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم بدانجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت از جنس ماکول
و مشروب چیزی نمی چشید و در شب صلا پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهة مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال برین منوال
از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی با گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبهٔ کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را
نیز بتدریج از آن مجاهدات و ریاضات باز آورده بخوردن گوشت اشارت فرمود و برین قیاس حضرت ولایت پناه در سایهٔ تربیت شیخ زاهد قدس سره
از درجه بدرجه تصاعد مینمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد باوجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
و ارشاد خلایق را رجوع بدانحضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که بیبی فاطمه زهرا علیها السلام بود در حبالهٔ نکاح او درآورد و صیت این حکایات از
روایت مؤلف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایهٔ قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانیده بهمگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت کوشید نایرهٔ رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع
بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند هرآینه رواج و رونق در خاندان شما نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصف است قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم
و این سلسله از هم گسیخته نگردد شیخ زاهد رحمه الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

و زمام مهام ارباب ارادت را بقبضهٔ درایت او داد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من همین آن چنان
سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسنگ مسافتست شیخ گفت هر دو را آواز دهیم مشاهده نمائید که کدام یک جواب باز
داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز آنجناب را شنیدند که گفت لبیک و همان لحظه
شیخ صفی الدین قدس سره بدان خانه در آمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت
توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نغنود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ
زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی
آنمقدار حاضر که از نیم فرسنگ مسافت آواز مرا شنوده بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطهٔ مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی
نموده ع باخود آورده از آنخانه بخود برسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیهٔ ارادتش بر دوش
گرفته از سر عناد در گذشتند و شیخ صفی الدین بمدت زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحه مراجعت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
گمشدگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هر گاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بروی غلبه میکرد بگیلان خرامیده بشرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم
میرسانید و این معنی موجب مزید عظم شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد باردبیل تشریف میبرد و نسبت بآنجناب لوازم محبت و اتحاد
بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد عرصهٔ اردبیل را بنور حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود
نزول فرموده بود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل در ملازمتش نشسته بودند سر از جیب مراقبه بر آورده گفت که مرغ دل من هر چند
بال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهة توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه
عمارت نمائی که آستانهٔ سنیه‌اش آشیانهٔ طایران عالم بالا باشد و ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که فرق انام
بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت کنی و ندای ادعوا الی الله بچهار طرف هفت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الخلق و خلق را بتو حواله کرده است
روی اهل دل بسوی روی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقهٔ معرفت در آری و خلفا باطراف
امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضهٔ درایت تو نهادم و سررشتهٔ هدایت
امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را
نمودادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنه سبعمائه بموضع سور مرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت را
که موسوم بخضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبید و گفت میخواهم که بیک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را باینجا رسانی و الیوانی آنمعنی را
قبول نموده شیخ دست مبارک بپشت و پهلو و رانش فرود آورد و او صبحی از سور مرده متوجه اردبیل شده به برکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده
بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود نماز دیگر در قریهٔ کلخوران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب تهیهٔ
اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح براسپ چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسیدند
و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانهٔ عالم قدس است و هر یک از اصحاب در باب مدفن من موضعی اختیار
مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن مألوف حضرت شیخ است جهة مقبرهٔ منوره از تمامی مواضع مناسب تر
مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاد و شیخ صفی الدین آنحضرت را بساور و گیلان برد و بعد از وصول بچهار ده روز آن سرحلقهٔ ارباب یقین
ودیعت حیات بمقتضای اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و حظیرهٔ متبرکه‌اش را تعمیر نموده عنان
انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجادهٔ هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت
و جهة دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده همگی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت تا بندک زمانی صیت کرامات

کرامات و خوارق عادات آن سلطان نقبا و سادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقبان مدارج سعادت روی
بدرگاه کعبه اشتباهش آورده از ازدحام خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام
آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیاربکر و شروان از ارباب ارادت
آنمقدار کس بعتبه امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوت
نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هر یک از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده مهیا میبایست
کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یکذره بد و هم در کتاب مذکور مذکور است که نوبتی در قریه دارور در زاویه پیر محمد داروری در یکروز
قریب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل راز
بود روایتست که گفت شبی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از
راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار در آمد و عدد مردمیکه از سایر طرق در آن شهور
بخدمت شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیداند و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه آن قدوه اولاد خیر البریه مطاف طوایف اصحاب مجد و جلال و
مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از آن طایفه ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه بثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبه لامع و لایح بود که هر که را چشم
بر آن جمال خورشید مثال افتاد در دم چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش مینهاد و لوامع معرفت الهی و لوایح دقایق حقایق
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت میامنش پیوسته بمثابه طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت اضائت پذیرفته طالبان را
راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم هر گاه بصحبت جنت سرشتش رسیدندی از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خواقین
باطبل و علم چون ذره وار بسده سدره پیرایه اش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بغایت تواضع و فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فراشان انوار
بهر شمع شاهی در سرای فقر او افروختند حلقه بافان قضا در کارگاه کاف و نون رقعه فرماندهی بر خرقه او دوختند و چون در اکثر بلاد اقالیم سبعه
صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بینهایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی بتقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی
دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که
هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را
دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تزاحم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر نماز تجدید وضو میفرمود و در وقت قوت ضعف
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را بقیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر اوان ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شیخ صدر الملة و الدین موسی که نبیره شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز دختری
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار در غایت هیبت کلمه الله
گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا بقاء لساکن لکان رسول الله فیها مخلدا و ما احد ینجی من الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا بیت اگر عمر بشر پاینده بودی صفی حضرت حق زنده بودی از وقوع این حادثه شامله نایره حزن و الم بر کانون درون اشراف
بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه کامله فزع اکبر در عالم اصغر باکمل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده
گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و تحسر از روز تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت نه بمثابه بود که زبان
قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن درین اوراق مبین تواند ساخت رباعی

یارب غم دل چگونه آرم بزبان وز درد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه بر گرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای اوج
سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر بکدورت تبدیل یافت و پردهٔ ظلمانی شب بکسوت سوگواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر آن مقرب
بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادا رواجبات و سنن اذکار جسد آنحضرت باندک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که بنشنید بی
آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه دارد می نشست و آن اشارات بان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که بسم یک نوبت
و نیم بلفظی تکلم نمود که مفهوم نگشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنت سنیهٔ حضرت
ختم المرسلین بر آن جنازهٔ مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضهٔ مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاقست بخاکش سپردند
از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبدهٔ اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والدهٔ ماجدهٔ شیخ صدر الدین است از
غایت اندوه و اضطراب دست بدعا بر آورده گفت الهی بحرمت سینهٔ شیخ زاهد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحهما که مرا پیش از آنکه یکماه ازین واقعه
بایله بگذرد بجوار مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از هژده روز از آن مصیبت شامله آن مستورهٔ مستجاب الدعوه وفات
یافت دوست بر دوست رفت و یار بر یار و بعد از آن اوقات شیخ صدر الدین موسی حظیرهٔ منورهٔ والدهٔ بزرگوار تعمیر فرموده در زیب و زینت آن
روضهٔ قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و نظافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت
مثنوی برافراخت کرد مزار پدر باندک زمان آسمانی دگر پی مرقد آن امام زمان زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سر تا به
دو شد کعبه و آسمان گشت ده والی یومنا هذا روز بروز جمعیت و معموری آن حظیرهٔ بهشت آیین از بیشتر بیشتر بوقوع می پیوندد و همواره انوار مراحم
و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطر ساحت محیط بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهرتر میگردد مثنوی ز هر روزن آن روضهٔ دلگشای نموده
دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاکان مقام که مرغ حرم را کنند احترام بآن بام مرغی که از زنده است یکی روح لقمان پرنده است
سقای آن مزار عزیز خضر مفتخر بوده الیاس نیز ملک کرده این ازو بر سپهر که روید درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد و الثناء و الصلوة
علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیا و عترته البررة الازکیا و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا **عطر افشانی خامهٔ مشکین سواد در گلزار**
اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة و الدین پس از انتقال شیخ صفی الدین ببهشت برین در آن زاویهٔ عرش پیرایه بتمهید بساط
هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجادهٔ تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیهٔ طلب را از سر چشمهٔ باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی
گسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلسش سالکان همه ملک توحید را مالکان براه هدایت فرس رانده تکمیل
ناقص نفس رانده در صفوة الصفا مسطور است که در آن روز که شیخ زاهد روح الله روحه صبیهٔ خود بی بی فاطمه را بحبالهٔ نکاح شیخ صفی الدین قدس سره
در می آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و باز نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند اینکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهد
نمود در من عرض کردند بتعظیم آن فرزند صاحب کمال که قایم مقام من و صفی خواهد بود برخاستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصهٔ عالم را بنور وجود همایون بیاراست
و لوامع رشد و رشاد از ناصیهٔ حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین است
و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را تول و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه
پیوسته هوا و نزاع هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایرهٔ خصومت ایشان تسکین یافت
و بعد از انتقال آنقدوهٔ اهل کمال کرت دوم مردم تول در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان
بنا بر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رؤیا
مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش بنزد تولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه با الارقیان منع نمایند اگر آن سخن را
قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه میباید کرد و پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعهٔ خود چیزی ظاهر سازد آن
افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب را که هر دو سفید ریش اند بنصیحت نزد تولیان

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله دهند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند آنگاه آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الاقیان از مصالحه مایوس گشته بجد هر چه تمامتر آغاز جنگ کردند و بامداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری از تولیان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتعال آتش قتال سواری سبزپوش که بر اسپ نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الاقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست همگنان از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز آوردیم بیت

با اهل دل ار کسی بر ستیزد ‌ ‌ اگر کوهی بود از هم بریزد

مثبوتست پوشیده نماند که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت بشیخ صدر الدین لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در اواخر حال بواسطهٔ شرارت نفس عیار وفاق را بنفاق و غش مغشوش ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شد و زهری جانستان بیکی از محرمان داد تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام عتبه علیه بوضوح انجامیده آنجناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمد و ملک اشرف اولاد شاه نجف را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در آن اثنا یکی از نزدیکان او شبی شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصای سفیدی در دست مبارک گرفته در غایت غضب با اشرف میگوید که فرزند مرا چرا درین شهر باز داشته من ممالک آذربایجان را بتو میتوانم داد تو یکبار بسیر مرا بمن نتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن مخدوم زاده آنست که میخواهم بصحبت شریفش یمن و تبرک جویم و شیخ باز دیگر میگفت که او را رها کن تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاد و زبان اعتذار برگشاد و شیخ میگفت راست میگوئی و او میگفت بی آنکه شیخ بهمان عصا اشارت نماید کرد تا بدستور اول درست شد و آغاز رفتن کرده میفرمود اگر فرزند مرا رها کردی فهو المرام و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح آن محرم کیفیت واقعه را بر سبیل راستی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرموده آن حضرت قرین صحت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور مستمر همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گشت و ارغونشاه نامی را جهت طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب اردبیل فرستاد و آن قبلهٔ اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بر ما فی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضهٔ مقدسه را وداع نموده بطرف گیلان نهضت فرموده و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش فرستاده و بزبان نیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنست که آن برگزیدهٔ پروردگار بجلیل خطهٔ اردبیل آمده در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعدهٔ معهود ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار فرق عباد بگشاید که ازین مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سر حلقهٔ اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننمود و بهمان دیار اوقات میمنت آثار باصناف طاعات و عبادات میگذرانید تا زمانی که ایزد سبحانه و تعالی آن شده را بفرج تبدیل داده دوستکام بطرف مسکن مالوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطهٔ غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود گاهی بعضی از آن طایفه رؤیای صالحه میدیدند و بدفع اعدای خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف برنغی شیخ صفی الدین را بخواب دید که با لشکری عظیم که عمود ها بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند جواب داد که جماعتی اند که با من و اولادم مخالفت میورزیدند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و فرقتاهم کل ممزق و بهمان اوقات بر وجهی که بعد ازین در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بولایت آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین فرستاد و التماس ملاقات فرموده شیخ از گیلان متوجه اردوی نصرت نشان گشته در وقتی که اشرف اسیر سرپنجهٔ تقدیر شده بود بمعسکر رسید و جانی بیک خان آن بندهٔ خاندان شاه مردان را بتعظیم و احترام تمام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گویند که در آن ایام که شیخ صدرالدین موسی در اردوی جانی بیک خان تشریف داشت بر قرار در خیمه که مجلس ملک اشرف بود گذر افتاد
و او مرا عقب خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین نابت سود
الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من ارتکب بعقبه علیه بازگشته آنچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدرالدین از غایت صفای نیت
و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیک خان رفته زبان شفاعتش بگشاید تا جمعی از مشایخ اسلام
و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند تجویز این معنی نمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابران شیخ عالیشان بر طبق کلمه الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار را بقبضه ارادت فاعل مختار بازگذاشت و من
یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بهمدران ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود تیغ سیاست جانی بیک خان درخت هستی
اشرف از پای درآمد و شیخ صدرالدین در غایت حشمت و عزت بمستقر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل
نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام نمود تا وقتی که از دار زوال میل ارتحال فرمود و در ایام مرض نهال گلزار
امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قایم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت [illegible]
گردانیده قلاده ارشاد و فرق عباد در گردنش انداخت بیت نمود الهی عزم دار السلام پسر شد بجایش بپایه کرام شیخ خواجه علی قدس سره
چون بحکم وصیت قایم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت باستقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر تبت از سدرة المنتهی درگذشت
نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سرافراخت سرو نو از سروبن اگر صبح فرخنده فر شد نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در اوا
اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت نمای ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات
اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانید و با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم
محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گر انجا یه شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و دیده پر نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور
و بعد از چندی روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر سوده ماتر بطاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد تمنای
آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده هر دو کعبه را بیکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن
کرده پدر و پسر در موافقت یکدیگر باداء مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله تحف الصلوة والتحیة مشرف
گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثناء راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را بشیخ ابراهیم تفویض
کرده ازین مرحله ناپایدار بمتنزهات جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود شیخ ابراهیم بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال
طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آباء هدایت قرین بر سجاده تقویت شریعت خاتم النبیین صلعم نشسته فروغ انوار باطنش بر صفحات
احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش حلقه ارادتش زینت داده زبان
حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوده ز فرقت دل از غصه دو نیم از آمدنت فرح بجان گشته مقیم صد شکر که شد مشرف این خرقه مقام
چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب دار جنت برافراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را
به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان بدستور آباء خود یاد کرد پسر را
بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت سلطان جنید همائی بود همایون فر در هوای
فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث ایمن غنوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار
معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطرح انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش
سر عارفان کشته خاک رهش مشعله انوار ارشادش جسم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت بسکه اخته و اکسیر صحبت با
برکت ارشادش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال طلاء جعفری تمام عیار میساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم تا بستان آن مظهر لطف و کرم

بلطف و کرم شکافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند نظم
بفیض ازل کرد سلطان جنید — بسی کس ز اصحاب اقبال صید
چو آهن ربا هر کجا میرسید — دل خلق را سوی خود میکشید
حسینی نسب بود حیدر سیر — مریدش شدی دم بدم بیشتر
و ازدحام خاص و عام در دره سدره مقام آن ملاذ اهل اسلام بجائی رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابران فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آن ترس که — بسیار شاهانه دیدش اساس
ز رتق از دیار خودش عذر خواست — که با هم مه و مهر نایند راست
و سلطان جنید از اردبیل با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که بحصن کیفا اشتهار یافته بمقدم همایونش عزت افزای گنبد گردون شد ابو النصر حسن بیک که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه در طریق خلاف و نزاع سلوک مینمود از وصول سر خیل ارباب قبول بغایت مبتهج و مسرور گردید و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بتقدیم رسانید خواهر پاکیزه گوهر خود را که درة التاج صدف شهریاری و زهره اوج شرف و نامداری بود و خدیجه نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد و سر چشمه باطن خجسته میامنش افاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر گشاد نظم
حسن بیک از کمال حسن اخلاص — فرستادش بخلوتخانه خاص
سیمین بر دختری صاحب جمالی — زلیخا صورتی مریم خصالی
باسم و رسم مانند خدیجه — بعفت همچو فرزند خدیجه
و سلطان جنید با آن صاحبه عفتش مدتی چند گاه در حصن کیفا قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام بگذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق جمهور سکنه آن بلد مبسوط گردانید چون میرزا جهانشاه از مراجعت آن مخدوم عالی مقام در غایت جاه و احتشام خبر یافت و بواسطه وصلت آنحضرت با میر حسن بیک توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار شرکانون درونش فروتافت و همگی همت قاصد نهال جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال گشته گاهی در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطر شآمت مآثرش خطور مینمود و این معنی نزد سلطان جنید ظاهر گشته آتش غیرت از ضمیر مهر تنویرش زبانه کشید و از غایت حمیت بلیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب و کرام احباب را طلب فرموده درین باب قرعه مشورت در میان انداخت و آن طایفه ناجیه را در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و خفیه اجتماع ارباب ارادت قاصدان باطراف بلدان روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند و زبان باظهار نیاز و اخلاص گشاده دل بر مقابله و مقاتله اعدا از دودمان ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید ملک گیری پرواز داده باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داد و امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم
چو دانست شروانشه کینه کوش — که دریای فتنه درآمد بجوش
روان گشت با لشکری پر شکوه — که گیرد سر راه دریا چو کوه
در منزل آن دو سپاه جنگجو بهم رسیدند و در برابر یکدگر دست بنیزه و خنجر برده صف بر کشیدند مثنوی (بر سر آن)
ز یکسو کشیده صوفیه صف — دلیران شروان ز دیگر طرف
برآمد فغان نفیر و خروش — درآمد دو دریای آهن بجوش
از جولان ستوران غبار میدان هیجان آمده از اوج آسمان درگذشت و از غریو خنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزه خطی خط فنا بر صحیفه احوال پیر و برنا کشید و شمشیر مصری بدن مردان صف شکن را غرقه بخون گردانید شعله پیکان آبدار خرمن پندار نام جویان بسوخت و زبان سنان ثعبان کردار در سرزنش تیز شده اسباب کین می‌انداخت نظم
دو لشکر بهم در خروش آمدند — دو دریای خونین بجوش آمدند
یکی را در افتاد از سر کلاه — دگر را سر افتاد بر خاک راه
چنان شعله فتنه بالا گرفت — که آتش درین چرخ والا گرفت
و چون دمیدن صبح سلطنت خاندان صفوی و شکفتن غنچه مراد مصطفوی را هنوز مهلتی مقدر بود در آن معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه ننمود و صوفیان شکست یافته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید نظم
ز بیداد گردون ناسازگار — گرفتار شد آن حسینی تبار
بشمشیر خونریز ارباب شین — شهادت نصیب آمدش چون حسین
روان گشت سوی بهشت برین — شدش حیدر رهبر جانشین

سلطان حیدر نیر سپهر سیادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری بود و شعشعه خاطر خورشید نشانش نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و ظل ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعاظم و اشراف بنی آدم جبلت بی حیلتش بر احیاء سنت سنیه و متابعت

شیمهٔ مرضیهٔ آبا و اجداد بزرگوار عظام و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیهٔ همایونش در کمال بروز و ظهور مثنوی
مظهر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شرع پرور سپهر معرفت را بود ماهی بمحراب امامت دین پناهی دلش روشن ز انوار حقیقت ز رویش
ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزادهٔ امیر حسن بیک بود لاجرم سجادهٔ امامت و دین داری و سریر سلطنت و جهانگیری
را لایق و سزاوار نمود نظم برافروخته از هدایت چراغ در اندیشهٔ پادشاهی نه داغ بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی
از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک می نهاد و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می آویخت از همان جنس افسری بر وی
می نهاد و آنحضرت پیوسته وفور مثوبت ارباب غزو و جهاد در مطمح نظر همت داشته با طایفهٔ از مجاهدان دین و زمرهٔ از اصحاب معرفت و یقین که بواسطهٔ
تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این نام بجهت اولاد آن خاندان باقی مانده رایت مقاتلهٔ کفار می افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت
شمشیر دین پروری قمع و استیصال نهال ظلم و ضلال را با خود مخمّر گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیک بر میرزا
جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیلهٔ حسن عقیدت و اخلاص
که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیهٔ صلبیهٔ خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا را که رابعهٔ سجادهٔ عفت و بلقیس سراپردهٔ خلافت بود در سلک ازدواج
سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن
مشتری ماهیت ناهید نجابت سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را درّی نور بخش و برج خلافت را در تابان آفتاب درخشان بود تولد نمود و عمدهٔ آن اولاد
کرامت نژاد پادشاهیست که دست عنایت واهب العطایا ابواب سلطنت مشرق و مغرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش گشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید منقبتان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر

از شمع رخسار نقاوهٔ خاندان صفوی بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی
لم یتخذ صاحبة و لا ولدا هر گاه به بقاء ذکر جمیل جلیل جلی تعلق گیرد از افق امید او مطلع خورشید طلعت اسمعیل نبی تبی که داند که ساکنان سپهر خضرا از پرتو رای عالم
آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآلش از تابش آفتاب ظلم و ضلال بیاسایند بنا علی هذا
صدر نشینان بارگاه اصطفا بزبان مناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند نموده اند و دعای ایشان بشرف اجابت اقتران یافته
ببشارت حصول مقصود می شوده اند کما قال من قایل حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و با آنکه جامع اسباب سعادت صوری و
معنوی سلطان حیدر الصفوی چند ولد رشید صاحب تایید داشت اما چون بدیدهٔ بصیرت انوار ارتقا بدرجهٔ علیّهٔ اقتدا در ناصیهٔ حال یکی از آن فرزندان
اوج نامداری مشاهده می نمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن می بود که بخشندهٔ بی منت روضهٔ امید او را بدوحهٔ برومند که اغصان طوبی نشانش سایهٔ
لطف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد بیاراید تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی
آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوهٔ اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که مضمون همایون قیمتش لها بشرا سویا وصف الحال
بود و محوای بهجت افزای ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم جمال یوسف مثالش را تعریفی لایق می نمود مثنوی درخشیده اختری از برج شاهی ز رویش لایح انوار
الهی گلی شکفت در باغ امامت که فایح شد از و عطر کرامت بر آمد آفتابی فایض النور که شد از پرتوش خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی
که در همه حال شامل و رتبت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزال نیّری در لمعان آمد که فضای عالم خاک را رشک افزای طارم افلاک
گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهانیان رسید و دودمان پادشاهی بجنت لولاک مثنوی تعالی الله زهی خورشید انور سر زد و آفتاب از ذره کمتر
چو از اوج ولادت گشت طالع چنان نوری ز رویش بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو در فصل بهاران صحن گلشن مشام جان سلطان حیدر
از شمایم اقبال آن شکوفهٔ بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را اسمعیل قرار داد و بلوازم ستایش و آداب بی علت قیام نموده زبان حال و قال بکلام اعجاز
مآل الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل بگشاد و بهمان اوان که صبح دولت آن سرو ریاض جهانبانی از مشرق آمال و امانی دمیدن آغاز نهاد و لمعان تباشیر
احوالش مشیر می بود بآنکه عنقریب آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسیده عرصهٔ هفت اقلیم را در حیز تسخیر خواهد کشید و نهال آن تازه نهال گلشن خلافت و استقلال

واستقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق اخلاقش دلالت بران میکرد که علی اسرع الحال سایهٔ سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد
گردانید نظم همانا دم که خورشید کرد دعیان بگیرد جهان را کران تا کران همانا دم که گل بر فروزد بباغ شود گلشنش عطر بخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت
دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیتش مقصور ساخت و منصب ولایت
عهد را بنام خجسته فرجامش رقم زده از روی جمعیت خاطر با حیای سنن سنیهٔ آبا و اجداد بپرداخت اما قبل از آنکه ثمرهٔ شجرهٔ منقبتش از مهد طفولیت قدم بر ساحت
سن صبی نهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکهٔ قتال از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله
تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان بگشاید و بعد از آن صحایف روزگار را بشرح کیفیت ظهور
و جهانگیری شاه عالم پناه بیاراید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سالکان
طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسلهٔ سخن از تکرار ارتباط یافته
از اخباری که موقوف علیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیهٔ مبهم نماید دیگر آنکه نزدیک مستخبران اخبار عالم بپایهٔ ظهور رسیده که بمعنی بر منصهٔ اظهار جلوه گر شود که
تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت
ارتفاع میگرفت و چون عیار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت ایشان بتمامت بصرصر بی نیازی انهدام
یافته سمت هباء منثورا پذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی الفهم و جزو ششم ایم الحکایات معطر میگردد
که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیاربکر سرافراز بوده
اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آنجناب میر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیک قایم مقام پدر بزرگوار گشته
چند گاه جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیک ثمرهٔ شجرهٔ زندگانیش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیک بر مسند
دولت و کامرانی تکیه زده نسبت بامیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک
مینمود و مدتها بین الجانبین مواد نزاع و هیجان داشت تا بموجبی که سابقا مسطور گشت سرپنجهٔ اقتدار امیر حسن بیک بساط حیات جهانشاه را در نوشت و همدران
سال پادشاه ماوراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابو سعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شد و بر وجهی که پرتو اهتمام بر تبیین آن افتد تمام
مهم او نیز بقوت دولت امیر حسن بیک تحصیل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان
در حیز تسخیر آن زیبندهٔ تاج و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده جمهات طبقات انام در سلک
نظام انتظام پذیرفت نظم حسن بیک چون عدل بنیاد کرد بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن سرفراز موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در رسم
دل روشنش بغیر از عدالت نبودی خوشش ممالک بدورانش آباد بود رعیت ز بند غم آزاد بود مزارع ندیدی محصل بخواب نبودی ز توجیه مدعی عذاب
باقبال او مردم آزار نی بعهده ز عمال آزار نی و حسن بیک را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان
بود و بنابران چنانچه مذکور شد خواهر پاکیزه گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطهٔ
این مواصلت میمنت نشان و یمن همت آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایرهٔ دولت و اقبال
صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی در رسید و ایام حیات بمقتضای سمت اختتام پذیرفت و این حادثهٔ هایله در شهور سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه
واقع بود و نعشش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنة تبریز ودیعت نمود خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه
مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیک انتظام داشتند و بنابر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند
و امیر حسن بیک را هفت پسر بود بدین موجب اغورلو محمد مقصود بیک زینل بیک خلیل سلطان یعقوب میرزا یوسف میرزا مسیح میرزا ازین جمله اغورلو محمد و زینل بیگ
و مقصود بیک در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از ابل

سمت

تصنیف و تألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک است و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشاء نمود و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر رسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که اکبر اولاد امیر حسن بیک بود و بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمانفرمائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب امراء و ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز برافراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت و ولایت دیاربکر را ببرادر ایشد خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر و عدم رویت کما ینبغی از عهده دارائی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امراء و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته علامات یعقوب میرزا آشکارا شعار مخالفت برادر را اظهار کرده با سپاه بسیار سر از جوش و خنجرگذار از دیاربکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود تبریز قاصد معرکه ستیز و خونریز شده رایت نهضت مرتفع گردانید در حدود دمرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باستعمال آلت قتال برده گرد ستیز باوج فلک اثیر گرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد نهال اقبال شامخ او مستاصل گردید بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنا بر مشیت حضرت علام الغیوب** چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امراء و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده رایات عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده شرط ملازمت بجای آوردند و یعقوب میرزا بر خنگ دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف ساخت و در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی تکیه زده جناح بابه وشاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نمود و در تقویت شریعت غرا کوشیده جهت سادات و قضاة و علماء سیورغالات مقرر فرمود قاضی مسیح الدین عیسی ساوه ولد خواجه شکرالله وزیر که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور عینیه منصوب گردانید بلکه آنجناب را در مشیت امور ملک و مال دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهمات سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امراء و وزراء و ارکان دولت را متابعتش مأمور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم ختم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار یافت و انوار رحمت و مکرمتش از مطلع کمترنوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر مقربان و اهالیان تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشته وجمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر مینگاشت پادشاه و امراء و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمه الحق از ملامت هیچکس نمی‌اندیشیده همواره زبان بنصیحت همگنان میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از نزد سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت ابهت و حشمت آراسته دگله زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هر کس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی به مجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دگله را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی آن جناب که در بر داشت بنفت خود در رو پوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آن صدر عالیقدر پیوسته شهریار ذوالاقتدار را از ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و با فاضه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض میفرمود و شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی عنایت معدلت بجای آورده در تزیین دل رعایا تخم عاطفت میکاشت و همچنین با امراء و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال برین منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آباد گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

مائل شدند و یعقوب میرزا

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاخر سنه ثلث وثمانین وثمانمائه بتقدیر ملک جلیل اتفاق افتاد من لب التواریخ حرره محمد تقی التستری

دولت ملوک آق قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه برگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی وتقدس

ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثناء قتال به متنزهات ریاض رضوان

سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت نهضت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانیکه در آنطرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمه اقتلوا المشرکین کار فرماید و چون شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بران مملکت متعرض تشویش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث والبغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی همعنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاد و پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از مردم قزلباش بعزم رزم و پرخاش متوجه شروان شد و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت تیسیر پذیرد هوس فتح دیگر ممالک فرماید و باین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد و هرچه آید از آن خلل در کار هست اول علاج آن را چاره پس انسب آنست که مدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر نشان بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آبدار تسکین دهم یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه تنگی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت درآمده بطرف دیار کفار لوازم شبگیر و ایوار بجای آورده از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند بموائد انعام و احسان خویش محفوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی تیمور قالی معسکر حضرت سیادت مآبی ولایت مآبی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده شیوه ناستوده تمرد و عناد اظهار نمودند و دروازهای آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر مآثر از مخالفت آن زمره مدبر متغیر گشته غازیان منصور را بفتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی لبث و درنگ بکار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تیمور قالی را بسمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آنحال قراپیر قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و اکنون آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیه کریمه و ما لنا ان لا نقاتل فی سبیل الله را بر خاطر فیاض گذرانید و از کثرت اعدا اندیشه نکشیده و رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی تبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان

بیت
همه را تیغ کین برون ز نیام
همه خنجر گذار و خون آشام

نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین تسویه صفوف پرداخته مستعد استعمال اسلحه و سیوف گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن متمکن عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان مناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریص فرموده صدای گیر و دار در عالم انداختند مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام وقاحت برکشیدند و در مقام مکاوحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند

نظم
دلیران سناها برافراختند
ز هر سو بمیدان کین تاختند
کشیدند بر کینه گر تیغ تیز
گشادند درهای جنگ و ستیز
فلک گشت دریای قیر از غبار
زمین شد ز خون یلان لاله زار

در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بار مره از ابطال رجال بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر نیلوفری و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و تراکمه آذربایجان بر خاک هلاک انداخت

نظم
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف
درافکند چون جسم اعدا شکاف
بپیکان خونریز و رمح ستیز
برآورد از جانستان رستخیز

در فتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که در آن معرکه هولناک بهنگام جولان سنجاق بیباک سلیمان ترکمان بآن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده داشته او را بجان امان داد بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند فغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده

تا منشور حیات من به رقم ختم مرقوم گردیده مرا درین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چند گاه دیگر مقاسات دنیای بیوفا میباید کشید آنگاه کرّهٔ بعد
اخری آن سلطان کرامت انتما بر صف اعدا حمله نمود و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسرپنجه قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیمود و چون نزدیک
تا بآن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان از معرکه ستیز عنان بگریز بوادی گریز منعطف گردانند از شست تقدیر تیر عمر فرسا گشاد یافته بسبب انقطاع رشتهٔ
حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجه بلند شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض قدس
پرید نظم فغان از جور گردون ستمکار که جز آزار مردم نیستش کار بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست پی خونریز دایم در کمین است
ز خون سروران گلگون جبین است کمان کینه را هر گه کند زه نشانه گردد از قلب که و مه شوی گر همچو حیدر ز اهل ایمن نجات از تیر قصدش نیست ممکن
القصه بعد از وقوع آن حادثهٔ عظمی و داهیهٔ کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروان
شاه و سلیمان بیک بدیدن پیکر نصرت ظفر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند و حسب مظهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم
تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاک سپردند و جهات و یراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند

ذکر محبوس شدن دُرّ دریای ولایت و سروری در قلعهٔ اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر و دولت یعقوب بیگ به تقدیر

پادشاه بی نیاز از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب والعطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر فضای خواطر اشراف
طوایف انسانی میتابد که چون ابواب عنایت ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نعمت ابتلا را در کسوت بلا بدو نماید و چند گاه چشم تمنایش
را از دیدن چهرهٔ عرایس آمال مهجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بخار ناکامی رسد نباید رنجید چه عاقبت
غنچهٔ مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال پای سعی بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد زیرا که آخر الامر طی طریق بهبود بسمت سهولت پذیرد ابراهیم
خلیل علیه السلام تا القای آتش نمرود را باقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب مستطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت
و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بر طبق کریمهٔ یا ابت افعل ما تؤمر گردن انقیاد ننهاد در پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش
نتافت و یوسف صدیق تا نکبت اخوان از حجر عطوفت یعقوب دور نیفتاد در روزهٔ عزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت
نکشید نسیم فیروزی شمیم انا فتحنا لک فتحا مبینا بر پرچم رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم براه عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام
چو اسمعیل از فرمان مبرم نه پیچد هر که سر گردد مکرم ز بعد ابتلای چاه یوسف برآمد بر سریر جاه یوسف بگلزار امید جمله اخیار نروید هیچ گل بی
خار از آن پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال و نیر سپهر سلطنت
و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی افروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعهٔ
هایلهٔ پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن اینحال بدان مصیبت چندگاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش
شهید شده عنان اضطرار بصوب عزیمت انعطاف داد چنانچه هر یک از این وقایع احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی
و آمال عنقریب بمحل خود مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقهٔ صوفیه در خطهٔ اردبیل مجتمع گشته بنا
بر صغر سن شاه عالی گهر برادر کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده طنطنهٔ بشارت بگوش ارباب
ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمره جهة ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه بی تحریض بر
طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون اینخبر بسمع یعقوب میرزا رسید از ازدحام ارباب بدایت بترسید و یکی از امرای عظام را با فوجی
از سپاه آذربیجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والدهٔ ماجدهٔ ایشان حلیمه بیگی آغا را گرفته
بشیراز برده بحاکم آن مملکت منصور بیگ پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره نداشت و با والده و
برادران مصحوب ترکمانان بشیراز رفته منصور بیگ پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در حدود سالی تا آن غایه نشاطله
گرفتار شده فغان از جان معتکفان ملاء اعلی برآمد که آیا آفتابی که عرصهٔ سپهر بوقلمون جولانگاه یکران بخشش خواهد بود در محبس تنگتر از دایرهٔ نون چگونه تحمل تا

تحمل نماید و کامیابی که ماهچهٔ رایتش سایهٔ مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گسترد مانند خورشید در عقدهٔ کسوف بچه طریق سپاه بنظم نشاید در صدف درّ شب افروز نرسید بوره جور مستور در روز کسی کور از شهنشاهی تعیینست کام دشمنان قیدش غریبست هرچند بعضی از سالکان مسالک هدایت سلطان یعقوب را از آزار آن درّ یتیم بحر امامت منع نمودند بجائی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه جبار منتقم اساس دولتش را زیر و زبر گردانید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمائه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن ارد و متواتر گشت نخست یوسف میرزا که عزیز مصر مکارم اخلاق بود مریض شده درگذشت و مادرش میموزا از سوگواری پسر بار بیزار داخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و همدران هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مدبر طبیعتش از حفظ مملکت بدن دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد و یکی از شعرا درین باب گفته بیت از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ارگشتند چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا و اکثر امراء بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا بملک بر ملک اختیار نمود صوفی خلیل و امراء موصلو پسر ناکت پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند و نوئینان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا ولد امیر حسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف برافراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا با اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در غایت بهجت به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل زمام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را بقبضهٔ اختیار درآورده پایهٔ اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت و بنابر ذخیره که از نواب سلطان یعقوب در خاطر داشت قصد اخذ و قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی روزگار آن طایفه برگشود از انجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگرچه از چنگ اجل جان برد اما بی اعتبار گردید و در خلال این احوال محمود بیک ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد و داعیهٔ استقلال کرده شاه علی با بسیاری از امرا و لشکریان دست بیعت بدو دادند و اکثر بلاد عراقین را بحیطهٔ تصرف درآورده با سپاهی جلادت آیین روی توجه بصوب دارالسلطنه تبریز نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردید و در صحرای گرین آن دو پادشاه بر خشم و کین با یکدیگر محاربه نموده پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیک از غایت سرگردانی بناه باسیائی برده سید نعمت الله همدانی که دران نواحی بود از صورت حال وقوف یافت و متوجه آوردن دانه حیاتش شده بیک ناگاه حوالی طاحونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده در حوالی اردوی بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا بنابر صوابدید امرا سر عم را جنبه کرده بدین ترتیب تراب هلاکت انداخت و بعد از این فتح عظمت و جبروت و نخوت و باد بروت صوفی خلیل از حد عهد درگذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شد و همین معنی سبب مخالفت سلیمان بیک گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیک که دران زمان والی دیار بکر بود چون کمال عتیا صوفی خلیل و آزار خاطر امرا آذربایجان را استماع نمود خاطر بمخالفت قرار داد و باتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال اعدا منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امراء آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل بیک طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و اوزار خوغا و کره باز دسلیمان بیک بردند لاجرم صوفی خلیل مغلوب گشته در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده مهمش بسر رشته تیغ رسید و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از پیش خود گرفته رایت استقلال مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بر در درآید که منم خود در اجهانیان نماید که منم تا کار جهان بدو قراری گیرد ناگاه اجل ز در درآید که منم

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیک بامداد ابیه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان

رستم بیک ولد مقصود بیک بن امیر حسن بیک که آثار اقبال از ناصیهٔ حالش ظاهر بود بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نمود و چون مسیح میرزا در معرکهٔ سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید سربدست صوفی خلیل افتاد و در قلعهٔ النجق که کوتوالش قرق سیدی علی بود محبوس گشت و ابیه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان انتظام داشت همواره بتعلیم اندیشه نقش وصول بمنصب امیرالامرائی بر لوح خاطر مینگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ اران عازم النجق شد و معتمدی نزد قرق سیدی علی فرستاده پیغام داد که مناسبت آنکه رستم بیک را بپادشاهی برداریم

وجنود این حدود را فراهم آورده همت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان بگمارند و قرق سیدی علی باتفاق همداستان شده میان او و رستم بیک قواعد عهد و پیمان
بالفاظ ایمان تأکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعه النجق بیرون آمده با ابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش همعنان یکدیگر متوجه تبریز گشتند سپاهی بی
شمیر در ظل رایت ایشان جمع آمد و این خبر بعرض میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسیده مخالفان را استقبال نمودند اما هر فوجی را که بقراولی فرستادند طریق بیوفائی سلوک داشته
بنزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنقر بار دیگر که داماد شروانشاه بود باتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود
عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک عنان عزیمت بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفت
و همت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سلک امور جمهور نزدیک و دور بیمن معدلتش سمت انتظام پذیرفت
حکام ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده بیخمان اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و اعانت او را در امیش نهاد همت گردانید و ابواب انعام و اکرام
مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنابر قصد بعضی از امرا مخصوص جلعای سموم خرد عزم
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید و روزی چند بتعلل و عیش اوقات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاد یافته رشته حیاتش را منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بنابر اسبابی گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت
نمود نور علی بیک بن واله خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت بانتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام
حصن کیفا بسر وقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش را بشام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بهجت اثر خال خود قاسم بیک را والی دیار بکر ساخت
و او بدان جانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن دراری سپهر امامت و نامداری و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون بمقتضای حکمت بالغه ربوبیت دراری درج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها
یافته نسیم راحت شمیم ولا تیأسوا من روح الله از مهب الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات در وزیدن آمد بر طبق مرویه صحیحه اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه چند
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعه بدین یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرد [illegible]
مرض بدانجا در آمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگی آغا بود خروج کرده بایسنقر میرزا و سلیمان بیک را بکرات
دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود و جهت امداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف باز گشوده لشکر بمیرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث
ترغیب نمود و چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید قلعه اصطخر مطلق العنان
گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقه صوفیه و غازیان عظام حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند و مقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود
آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده باظهار اخلاص و اعتقاد
زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت
سلطان علی پادشاه جمع آمدند. آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آنطرف رود سپاهی سیاه
مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و چپر مضبوط ساخته چند گاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد مینمود و بهر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال
یافته بکر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نمیگشود و آخر الامر بی آنکه غالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ابیه
سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه بتبریز آورد و در همان اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر نیز از شروان در حرکت آمده اسب بهور تا منزل هار و مشکین راند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف
سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قرا پیری توأچی را با جمعی کثیر از جوانان
پر تهور بحرب کوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین نوبت بر میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانید و قرا پیری توأچی

نواحی درگزین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بر وی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بهجت اثر در یکشب بتبریز رسید
و رستم بیک فرحناک و مسرور گشت و تمامی کنار ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار تعرض معاندان مصون ماند و دوحهٔ اقبالش از ذروهٔ
آسمان درگذشت

ذکر شهید شدن سلطانعلی پادشاه و مشرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب یاغیان بدکردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطانعلی پادشاه و شاه دین پناه و سید
ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم شرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجادهٔ امامت و دین پروری تمکن ورزند در
بقعهٔ زاویهٔ حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بارشاد طایفهٔ صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایای هجران
و منتظران خبایای حرمان از غبار مواکب هدایت مراتب روشنی دیدهٔ امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گردان
ساخته غلغلهٔ نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند [illegible] اوثقین که چند سال از وجود فیض الجود اولاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود
بار دیگر از جلوس همایون پادشاه و شاه مرتبت سپهر زینت یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع نیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل
فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و رشاد از نسیم شمیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شکفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو
انوار این سعادت در گلشن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص
در دامن متابعت مخدومزادگان زده ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون خبر ازدحام خواص و عوام انام بر درگاه کرامت پناه سلطانعلی پادشاه
بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت متردد گشت و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آن سه برادر عالی گهر را بار دو برد و جمعی از معتمدان
خود را تعیین کرد که ایشانرا بچشم نگاه دارند و بجلگی طایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطانعلی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در
اردوی رستم بیک تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود ابیض و احمر و اجناس
نفیسه دیگر نذورات میگذرانیدند و چون نمیتوانستند که بخلاف حکم در اردو باشند عنان مراجعت بمنازل خود منعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از
هجوم آن زمره ناجیه هراس بقیاس بخاطر راه داده و در سنهٔ ثمان و تسعین و ثمانمایه که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد قصد نمود که قطع صلهٔ رحم کرده سلطانعلی
پادشاه را شربت شهادت چشاند و سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاشاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر را از آن دغدغه فارغ گرداند و منهی کیفیت این اندیشه را معروض
داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده شبی حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم را مصحوب خود ساخته تا خطهٔ اردبیل عنان یکران باز کشید
از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در آنحدود بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتلهٔ اعدا بستند و رستم بیک
بعد از وقوف بر فرار سلطانعلی پادشاه ایبه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مأمور گردانید و ایبه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روزی که
نزدیک آن بلده رسید سلطانعلی پادشاه بنور باطن هدایت مآثر دانست که تقدیر ملک قدیر مقتضی آنست که در آن روز اتباع رستم بیک آنحضرت را
از سرچشمهٔ تیغ آبدار شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کارپردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه گیتی پناه را بر ذروهٔ ثریا رسانند
بنابرآن امرای صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده از احوال خود خبر داد و بارتفاع رایات دولت شاهی مژده داده تاج و دستار خویش را بر فرق مبارک آنحضرت
نهاد و همان لحظه طلیعهٔ لشکر ایبه سلطان نمودار شده آن مقتدای علی نام عالی مقام جامهٔ جنگ در پوشیده و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام
با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید

نظم

دریغا که سرور پاکی کرم / درافتاد از پا بتیغ ستم
دریغا که خورشید اوج کمال / پذیرفت از جور گردون زوال
دریغا که سیر کواکب مدام / بود بر خلاف رضای کرام
دریغا که یکلحظه چرخ نگون / ز خون ریختن می نجوید سکون
بود دامنش سرخ از خون ما / ندارد غم جان محزون ما
درین باب هر چند گویم سخن / نگردد ز دل دور زنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر / کنم عرض حال شه دادگر

شاه والاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت امرا و دولت در مملکت رستم بیک مصلحت اقامت
ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و دده بیک و غیرهم از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته همگنان بعزم گیلان مصوب شمردند و آنحضرت
با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان مختص در کلاستر خود و سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

سلطان علی

فرمان فرمای آن دیار میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن نقطهٔ دایرهٔ دولت و اقبال را باقدام تعظیم و
تبجیل استقبال نموده جهة مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندی
سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور آق قوینلو طاقیه بر تارک (تراکمه)
مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت تا حضرت شاه تا زمانی که ضمیر منیرش باین معنی الهام پذیر شد که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن است
و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطهٔ لاهیجان مقیم بود و آنگاه دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت ساخته و رایت نهضت بجانب آذربیجان افراخته
ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ ذکر ملوک آق قوینلو اینحکایات مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامهٔ بلاغت
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء ، **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم
بیک از ستم زمانهٔ فتنه انگیز** احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قراباغ گریخته بروم رفت و پادشاه
آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را با وی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال بعز اعتبار در ظلال عنایت قیصر بدولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و تراکمه بصوب
آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع اینخبر علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت (با یکدیگر)
بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین امراء عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوک داشته
ناگاه بر گرد سراپردهٔ رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را از
استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ارس او را بزه کمان از میان برداشت و اینصورت در ذیقعدهٔ سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت
ابیه سلطان** چون مشاطهٔ کلفی و غایله مشقی عروس مملکت آذربایجان در نظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال
ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود مزین ساخت و رعایا و مزارعان
را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بحسب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت
باشد وزرا و دیوانیان یکدینار و یکمن بار بر هیچ آفریده حواله ننمایند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و تلفات
کسی را نیازارند و آثار قلم ابطال بر مقرریات ارباب سیورغال کشید و نشان معافی همگنان اصحاب عمایم را بامضا رسانید و اینمعنی بر وی مبارک نیامد زیرا
که هم در اوایل اوقات سلطنتش ابیه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیدند و لواء مخالفت و محاربت برافراخته او را هلاک گردانیدند مفصل اینمجمل
آنکه چون احمد پادشاه افسر شهریاری بر سر نهاد و حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امرا و ارکان ممتاز و مستثنی بود بنابر کینهٔ دیرینه که از مظفر بیک
پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و اینخبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد
رسید خاطر بر آن قرار داد که بکام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند در این اثنا احمد پادشاه نشان ایالت (ولایت) کرمان بنام ابیه سلطان رقم زد و ابیه سلطان از
آذربایجان بصوب کرمان روان شد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاده او را بطلب خون برادر تحریض نموده من الجانبین قواعد عهد و
پیمان بایمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک بابیه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت اینحادثه را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت
بدفع ایشان منعطف گردانید در کنار الکای اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکهٔ جنگ در هیجان آمده زمانهٔ فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریزی برگشاد
سبزه زار کنار الکای اصفهان از خون کشتگان رنگ لالهٔ نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جیفهٔ از پای فتادگان با کوه دماوند صفت
مساوات پذیرفت بنابر اقتضاء قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ابیه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود در اثنای
گریز و فرار بقتل رسید و ابیه سلطان چون چنین مهمی بزرگ از پیش برد روی توجه بقشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

که بعد از قتل برادر خود بایسنغر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده مسندی در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امرا سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و بسر انجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال بر همین منوال جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بوی ملحق گردید

ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ابه سلطان بتقدیر مالک الملک سبحانه

اولاد یوسف بیگ بن امیر حسن بیگ محمدی و الوند در روز جنگ کیزالنک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباده یزد رفته حاکم آنجا یار مراد بیگ بایندر باتفاق اشرف بیگ او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیاربکر شتافته بمعاونت خال رستم بیگ که پس از واقعهٔ سلیمان بیگ بحکم خواهرزاده خود رستم بیگ بر آن مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون ابه سلطان فصل زمستان در بلدهٔ قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ابه سلطان عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را بحیطهٔ تصرف آورده در ملک ری رحل اقامت انداخت و ابه سلطان لشکر آذربایجان را فراهم کشیده بجانب او نهضت نمود و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیهٔ فرار خوانده نزد حسین کیا جلابی بقلعهٔ استا رفت و ابه سلطان برادر خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ری گذاشته بقم مراجعت فرمود و بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعهٔ استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیگ روی توجه بری آورد و شبیخونی بر کزل احمد زده تمامی یراقش را بگرفت و کزل احمد مفلوک و پریشان حال ببرادر پیوسته ابه سلطان در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان بر اسپ فرار سوار شده عنان تا رباط دانک باز نکشید درین اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتلهٔ مخالفان بست و محمدی را در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امرا عراق بقدم اخلاص پیش می رفتند و غاشیه خدمت بر دوش گرفته سلطنتش را ابد پذیرفتند و محمدی میرزا همگنان را بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عدد بسیار و عدد بیشمار متوجه ابه سلطان گردید و ابه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در عزیز کیشی آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان تاخته بصرصر حملهٔ قیامت اثر آتش کینه و ستیز تیز گردانیدند و محمدی بتایید سرمدی اختصاص یافته ابه سلطان بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکهٔ قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد و آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور بتبریز آمده بر تخت سلطنت نشسته لوای مکنت بایوان کیوان رسانید

ذکر ابتداء سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها

چنانچه سابقاً در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکهٔ کیزالنک بدیاربکر رسید قاسم بیگ اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملکت و مال شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاه داشته ابواب نخوت و تکبر بر گشاد بنا بر علی هذا الوند میرزا از صحبتش متنفر گشته اکثر امرا و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیگ جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا چون از توجه برادر بدان لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خیر مکنت خویش ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی درد سر بتبریز آمده و آمد شد بیکان بدار الملک آذربایجان درآمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیگ را بمرتبهٔ وکالت رسانید اما محمدی میرزا باتفاق بعضی از امرا عراق که بوی پیوسته بودند از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز ازین معنی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع بر گشود بلکه بعد از ایام با سپاهی بنصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید و محمدی میرزا باستقبال پسر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید بعد از تسویهٔ صفوف و تحریک رماح و سیوف محمدی میرزا الکند کرند مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضا قضا بساط جمعیت ایشان را در نوشت از جمله اعاظم امرا پیر علی و پیر محمد و قناق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیگ ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نموده قناق بیگ در کاشان رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر محمدی را مقید ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیگ را بایل ساختن امراء مشار الیهم نامزد کرد و بیرام بیگ بساوه رفته با پیر علی بیگ ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد و قناق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آنسه امیر مصحوب بیرام بیگ بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون بمرد و برادران در کزین منزل گزیدند هراس بی قیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیگ را که در خواب غفلت تنها بود گذاشته هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد بعد از اطلاع برین کیفیت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیگ اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت

وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هرچه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهرهٔ مراد فایز نگشت و قاصدان سخندان درمیان انداخته مهم بر مصالحه قرار یافت بر این موجب که از اولاد پیر علی ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیهٔ ملازمت سلطان مراد بر دوش گیرد و او ترک محاصره داده پیر علی بیک بدستور مستمر حاکم ساوه باشد و همان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان نکران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان مصالحهٔ سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشورستان** چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرمود هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی صاین قلعه را معسکر ساخت و سلطان مراد بچهار فرسخی اردوی پسر عم رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراخت درین اثنا درویشی نیکخواه که موسوم بود به بابا خیر الله بآن دو پادشاه ملاقات کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیار بکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق بدیوان سلطان مراد گردد و بر موجب عهد و پیمان درمیان آمده الوند روی بدار السلطنهٔ تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد از مصالحه پیر علی بیک و پیر محمد بیک و قشلاق بملازمت سلطان مراد شتافته پیر علی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پرچشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه خبر یافته طاقت مقاومت از حیز مکنت خویش ندید و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد باردو رسید سلطان مراد و امرا از اطاعت او در حکم ایمان یاس دادند جمیع امراء پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید و درهمین سال شاه مرتضوی خصال ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در دلیجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر بآذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع تباشیر صبح امید از افق عنایت بغایت الهی** همت بلند شاه عالیجاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی تنسم صبا صبحی اوایل نسیم گلزار نشو و نما همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام ریاض دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک و با بیاری شمشیر زمردفام چمن ملک و ملت ساز د صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد

مثنوی

برافرازد لوای پادشاهی ... کند تسخیر از مه تا بماهی
براندازد به نیروی هدایت ... اساس دولت اهل غوایت
زند بر فرق اعدای بداختر ... لسان حیدر کرار خنجر
بامداد امامان کرامی ... بگیرد عرصهٔ عالم تمامی
کند نو شیوهٔ دشمن گدازی ... ببخشد دوستان را سرفرازی
نهد بر طارم افلاک مسند ... بنای شرع را سازد مشید
ز نور خاطر اقبال پرتو ... دهد دین را نضارت از سر نو
بلطف اهل یقین را چاره سازد ... ز قهر اعدای دین آواره سازد
دهد از عدل معموری جهانرا ... جمل سازد ز بخشش بحر و کانرا

بنا بر علی هذا بعد از آنکه چندگاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملقن لاریب خاطر عاطر عالی مآثر بران قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطهٔ جنت نشان اردبیل گردد و از ارواح مقدسهٔ آبای کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند جمعی را با طائفه از اعیان جان نثار که اقبال امثال ملازم آستان جاه و جلال بودند ظاهر ساخته جماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است ریاض شوکتش را هنگام وزیدن نه بر هم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان نیاز بادا مضمون این مقال گشودند **مثنوی**

که ای سرو رباغ خیر الانام ... کواکب سپاه و فلک احتشام
وجود همایون تو زیب تخت ... ملازم بدرگاهت اقبال و بخت
بهر سو که خواهی توجه نمای ... که گردی چو خورشید کشورگشای

و بعد از تصمیم عزیمت نهمت آنقدوه خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نیت نهضت همایون را باو الی لاهیجان درمیان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شأن اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چندگاهی دیگر با روزگار ساختن انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب **نظم**

تحمل بود شیوهٔ دلپذیر ... خصوصا بکاری که باشد خطیر
درین امر نیکو نباشد شتاب ... زراه تانی عنان بر متاب

و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه عالیجاه جهت ملاحظهٔ خاطر میرزا علی دران دیار فی الجمله توقفی نمود و پس از روزی چند بنفس نفیس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده بزبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی را بصبر و شکیبائی امر کرده در باب فتح

قناق

ونسایم

فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد و آن التماس او درجهٔ قبول نیافت و پرتو اجابت بر مدعایش نتافت لاجرم شرف رخصت انزوائی داشته
پس از عرض خدمت از روی نیاز زبان کرد در عذرخواهی دراز که شاها ز تقصیر شرمنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه همت توان بست در کار تو بود همت
تو سزاوار تو بروای پسند که تا جهان وجهان مرادت دهد کردگار جهان بعد از آن پادشاه سلیمان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که نظم ظفر همره و گردون
یار بود سعادت چو دولت مددکار بود باهنگ رفتن میان بست چست برای صواب و بعزم درست گران کرد از پای دولت رکاب برآمد بگردون
بلند آفتاب به تدبیر پیر و بخت جوان ز گیلان شه کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعه نمود و پس از مقداری مسافت
اجازت یافته مراجعت فرمود و چون بموضع ارجوان که از بلوکات همان ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شاه دست بیغما برآورده تا شیر سر
بجائی رسید که کار از ارتکاب ایوار و شبگیر درگذشت بنابر آن خسرو با استحقاق بعد از آن بمنزل ایرق قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان ثوابت
و سیارات منازل شتوی را طی نموده در اوایل برج ربیع منزل ساخت اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با ملازمان یکدل طی مراحل فرموده قرین الطاف
کریم عطوف بوطن معهود و مسکن مالوف رسید و چنانچه لازمهٔ اطوار گزیدگان پاک اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبا
بزرگوار خود بتقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسؤال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین سوده از بخشندهٔ بی منت
و واهب بی ضنت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد و حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر دین
کرام در افشاند از لب ز روی نیاز بپروردگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثنا و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام
برآرندهٔ حاجت خاص و عام کرم دستگیری شوم سرفراز ز امداد خیل و حشم بی نیاز وگر تاج شاهی بخشی بمن چکار آیدم مرد شمشیرزن الهی باعزاز خیر البشر بحق
امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر برخ غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف مهی بود تابان ز برج نجف خدایا بعرفان اهل الیقین بحق
تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری برافراز دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی مهم ساز اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر غزو و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت بر عارض ضمیر منیر فیض اثر پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیگ چاکرلو در اردبیل متولی بود و میرزا محمد طالش با وی در طریق هواخواهی سلوک
مینمود و بنابر لشکر بسیار آنها و سرداری اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آنجا مناسب ننمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی خاص با زمرهٔ
از اهل اختصاص مانند مبارز الدوله و الاقبال عبدی بیگ تواچی و حسین بیگ لله و خلیفة الخلفا و غیر ایشان از اعیان امرا قرعهٔ مشورت در میان انداخت
و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقهٔ حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب
آوریم که منهج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که بر هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تائیدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابدپیوند خواهد بود
و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آنحضرت خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بزبان الهام بیان گذرانید
که انسب آنست که کلمهٔ کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة را مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان
قتال اهل کفر و ضلال تابیم تا بمقتضای مصدوقهٔ کریمهٔ من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهدهٔ چهرهٔ بهبود فایز گردیم امرا عظام بنابر آنکه در آن هنگام
از غازیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضاء آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنین مینماید که
بسنت سنیهٔ حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست مسرعان باطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بار باب ارادت رسانند که یراق جهاد معد
بمیعاد مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن مقبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
چارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع ماهچهٔ رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوکچه تنگیز برافراخته در
اثنای راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوکچه تنگیز اقامت دارد و بخانه نشسته از کاخ دماغ
راه داده دیگری را بهیچ چشم در نمی آرد و شاه دین پناه با امرای عالیجاه در باب کیفیت مهم او آغاز مشورت فرموده در آن حین یکی از حجاب سراپردهٔ سپهر آئین خبر رسانید
که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسید و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

ستاره مهود خصم اعمال

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون فال ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانبی اندازد بنده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ جان‌سپاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود تقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین سو عنان تا بدار شهریار بخدمت ببندم کمر بنده وار ز ملکت فراغت شوم گوشه گیر در آیم بخشم مخالف چو تیر کنم دل ز اخلاص غیرش بری نپیچم سر از طوق فرمان بری و این مسئول از شرف قبول مهجور مانده چنان مقرر شد که همان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از استماع این خبر با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این ممتحن دولتخواه بیمن مقدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که کرت دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بدمهر از اضرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت ملتمس او ندانسته و در ضمان امان سبحانی بجانب عسکر سلطان حسین بارانی توجه فرمود در خلال این احوال غازیان عظام و لشکریان بهرام انتقام که جارچیان جهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبهٔ علیهٔ شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایت نصرت آیت بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت اضارت پذیرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی‌گشای از امتزاج آن زمرهٔ غدار اجتناب نمودند و خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراخته نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانیده سلطان حسین بارانی شرایط میزبانی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب موافقتش غیر از باران غدر تقاطر نمیگردد و از اقامت مجاورتش اضارت ریاض دولت بظهور نمی‌پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرد و این داعیه مسموع سلطان حسین گشته امرای پایه سریر اعلی را طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام پیوسته در مرافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقهٔ اتفاق بجای آورده در قلع و استیصال نهال اقبال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفا و وفاق پیموده بیمن دولت روزافزون هیچیک از اصحاب عناد و شقاق را آسوده و برقرار نگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان افکنم در ستیز اگر شیر پیش آید و گر هژبر برو سیل رزم چو غرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نمیشاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را تسلیم کرده خاطر غدر مآثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب برج سلطنت را بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف اعتقال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را غمام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را شعبدهٔ ایام در نافهٔ خفا مستور نتواند ساخت نظم اگر چه ابر ظلمت در فزاید طلوع صبح را مانع نیاید و گر صد حیله سازند اهل دستان نگردد شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین بآن خیال محال صحبتی طرح انداخته حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه استدعا نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف عزت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهاتش را بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر پرتزویرش را معلوم داشتند آن خسرو ریاض پادشاهی را بهبانهٔ عارضه که فی الواقع عارض ذات میمنت صفاتش نبود در دولتخانهٔ همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیک لله را از خدمتش باز داشته عبدی بیک و خلفا بیک نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف یافته بنابران میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته و با امرا الوای عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داده چون عبدی بیک و خلفا بیک بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند مصلحت در آن دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت فرموده چتور سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پر زیب و زینت گردانند و در وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون بنهانخانهٔ مغرب نقل نموده در حجاب تواری مستور گردید و در خیمهٔ نیلگون سپهر گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان منام حواس فرق انام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام بر حسب استصواب امرای عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل نمودار سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در زیر بار کشیده رایت نهضت برافراختند نظم پس آنگاه خاقان والاجناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پرخطر دوان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی از

باب ۲ بقایت

و اتباع او شمع و مشعله بسیار در اردوی نصرت آثار مشاهده نمودند در آنشب از کیفیت نهضت همایون غافل بودند اهل غنود ند و روز دیگر از توقف پادشاه عالی گهر خبر یافته دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابران پای شکیبائی در دامن اصطبار پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین صحت و سلامت بحیره سعید رسیده بدان روزی چند بفراغت بگذرانید آنگاه از آن منزل فرموده موضع وقوزالام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال میسر آمال خدام عالی مقام موکب همایون تبت بخت و دولت بخشش بدوام فتح و نصرت در نظر هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام **ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعه منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش** از عبارات دلکشای ثقات و مسودات نور افزای رواة صحت سیر و تحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازه طلوع نیر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد قدم از سر ساخته بجانب معسکر خجسته اثر بشتافت تیت رسیدند از هر طرف سروران بدرگاه شاه بلند افسران از انجمله قراچه الیاس که لباس اعزاز او بطراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبه علیه کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی در منزل شوره گل فرود آمده بارکشا دمنتش که بهادری بود سرکش و در آن نواحی حصاری گذاشت سپهروش چون بر مرور قراچه و فرقه رومیه مطلع گشت بقدم استعجال استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد آنگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج اینان مامور گردانید و نایره سپاه و بیاد هم و تی مشتعل گردید غازیان بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند و بعضی بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برده عنان باردوی نصرت نشان گردانیدند و قراچه الیاس در موضع وقوزالام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعه مذکوره را مشروح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتاز ملتهب شد و شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعه منتش ایلغار فرموده و او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشه ضعیف نهاد در برابر تندباد و فتح بمداهنت است و میدان داری نخجیر مرغزاری با شیر بیشه کارزار منافی سلوک طریق سلامت رباعی چو گنجشک با باز بازی کند بخود بر زیر خود ترکتازی کند کبوتر که پهلو زند با عقاب بقصد سر خویش دارد شتاب لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش تبت از بیم سپاه شه دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه وسحرگاهی که بناشیر صبح فیروزی از مطلع امید مبارزان موکب نصرت نشان در و میدن بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب وزیدن شاه دشمن سکن با دشمنان تهمتن تن بظاهر آن قلعه رسیده عساکر بهرام مانند دست بنهب و تاراج بر آوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت خسارت رایت جسارت برافراشتند و فرمان قهرمان پادشاه ظفر بهر بتقبل آن گمراهان فرمان داده تیغ بلالی غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدها سان بجاهدان شرایط جان ستانی بجای آورده لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و ندامت جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم با قنای عنان عزیمت از راه تاغزمان بصوب ترجان گردانیدند و از آنجا جهة مصلحت ییلاق بسیار و قایه رفته قبه بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند مثنوی در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران کرامت سرشت باقبال طرح اقامت فکند بر شکل از سر برش سپهر بلند یخ سر فرازان بخاک رهش سر سروران بوده بر در گهش دلش گشته فارغ ز بیم خطر جنابش پناه جنود ظفر و در آن منزل العرض همایون استماع نمود که در این نواحی خرسی بمغاره وطن گزیده و بجهه تعرض آینده و رونده پاره بیده شاه شیر شکار عازم دفع آن جانور نابکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد دام تقبیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند و خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش هنوز از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دریتش گشاده یا فته هر دو مانند تیر تقدیر بهدف مراد رسید و خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغله آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهه دفع اصابت عین الکمال ان یکاد ورد زبان ملک گذشت مثنوی تعالی الله زهی شاه فلک قدر چه حیدر در شجاعت منشرح صدر که از آن شیر گردون از نهنگش پلنگ چرخ رانی بر درنگش نهاده چون بمیدان دعا کام زهیبش خون فشاند چشم بهرام که افشان بخار در شنایش ملک از صدق دل گفته دعایش گشاده در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان **و ذکر فتح قلعه منتش و غزو دیار گرجستان** چون مدت دوماه موضع سار و قایه در سایه علم ظفر پیرایه سپهر قدر و بلند پایه بود شاه

وین پناه پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل بطرف ارزنجان نهضت فرمود و پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان و کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایات نصرت آیات بصوب کدام ولایت
مناسب دولت ابد پیوند است او نوئینان حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن هریک از غازیان دشمن شکن را رائی روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در
ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول اجنحه خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمره بر زبان آوردند که
انسب آنست که رخش همت بجانب الکاء مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار آن دیار شتافته صدای گیرودار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقه دیگر را حرکت
جهت سعد مناسب نمود و طایفه را سفر دیار بکر ملایم مزاج بود و از جمله امرا خلیفة الخلفا و حسین بیگ لله این سخنان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفرلوا بر زبان
الهام بیان گذرانید که هیچیک ازین آرا صواب نمینماید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید ما امشب درین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعه انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و بلوامع ضمیر الهام
تاثیر آفتاب منیر عرصه آفاق صفت اضاءت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایه سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد
ارواح طیبه دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما بتحقیق پیوسته که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و
حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه برحسب دلخواه بسازیم نظم بامداد توفیق پروردگار برآریم از شاه شروان دمار حسام یمانی برافرازیم
کنیم بیک حمله خیلش پریشان کنیم و امرا این وارده غیبی را بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان بمتفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که بیت نشه رایت جنگ
افراختن زما بر صف دشمنان تاختن و عزم یورش شروان جزم شده نظم دم صبح کین مهر گیتی نورد بگردون برآمد بعزم نبرد برافروخت از نور اقبال چهر
برافراخت رایت بصوب سپهر شه کامران فلک احتشام برآمد بشبدیز گردون خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد در
اطراف مهر سپهر اقتدار روان شد سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام نصرت قرین بمنزل ایاسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیگ با
فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران بصوب کرجستان منعطف گرداند و کفار آن دیار را از سر چشمه شمشیر خونبار جرعه هلاک و بوار چشانند و خلفا بیگ برحسب فرمان
واجب الاذعان بدان دیار ایلغار کرده مراسم جهاد بجای آورد و جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز بگذرانید و غنیمت بی نهایت گرفته بر طبق لحوق
بپایه سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و هم در آن ایام الیاس بیگ ایغور اغلی
را بفتح قلعه منتش ارسال داشت و امیر الیاس با زمره از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته منتش کرت دیگر رایت هزیمت برافراشت و بعد از وصول
جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بناء ثبات و قرار قرابتان و متعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و
با تیغ و کفن باردوی الیاس بیگ شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و آنجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عفو بر روی متوطنان آن مکان بگشاد
و کلانتران ایشان را باستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در آنجماعت نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست
و ضبط قلعه منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نموده اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان شاه والا احسان از آن منزل روان گشته چون
پرتو وصول بمنزل احسن آباد انداخت منتش که از کمال الطاف خسرو سلیمان وش خبر یافته بود قدم از سر ساخته و آن را سرمایه سعادت دارین شناخته بدرگاه
عالمپناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد و پادشاه پوزش پذیر جرایم منتش را بآب عفو و اغماض بشسته
او را بانعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار محظوظ و مباهی گردانید و منتش بدست اخلاص میان خدمت چست بسته حسب فرموده متوجه قلعه
خود گردید **گفتار در بیان عبور فرمودن آن نگارش مضمار تفاخر از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت**
و تهور فیاض علی الاطلاق هر ذو اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی بسازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بوسیله زورق
و ثبت پیرا او را بساحل نجات رساند و خلاصه انفس آفاق هر صاحب اعتباری را که پایه قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازد بهنگام طوفان حوادث ایام شهود
هادی توفیق رفیق گشته او را در سفینه امن و سلامت نشاند ع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس
و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بوده متفکر بودند صورت حال بسبیل اجمال آنکه در زمان پادشاهان که خاطر دریا مقاطر

دریا مقاطر پادشاه بهجال از جانب گوشمال کرجیان و فتح قلعهٔ منتش فراغت یافت چنانچه درازبر بیان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون بنفاذ پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرهٔ از قوم ذوالقدر پیشتر از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قومین اولی عبور نماید و گذر قوین قفانج را ملاحظه کرده هیچ یک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مامور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیگ بر حسب فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدهٔ آن دو معبر هیچ یک را قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در باب تدبیر شناوری ابواب رکوب بر سفینهٔ مقصود بر روی خود نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال می‌یابد خیمهٔ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی حبال ترتیب کشتی و سفینه می‌نمودند و جمعی در اندیشهٔ ترکیب سیل و کلک می‌بودند که ناگاه آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسید و بر تحیر و تفکر ساحلیان دریای هیجا اطلاع یافته بی‌شائبهٔ تدبر سمند خوشخرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالای آب راند آنگاه عنان یکران بطرف دریا انعطاف داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مدد کشتی عبور بر آن محال می‌نمود بهدایت بخت سرمد ع بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث همایون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح بابلغ وجهی ظهور نمود و بواسطهٔ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بزبدهٔ اولاد صاحب مقام محمود بیفزود مثنوی

چو دیدند آن کرامت اهل ادراک ز دریای کرم شاه شرفناک
در اخلاص و هواخواهی فزودند زبان بهر دعاگوئی گشودند
که شاها حشمتت هردم فزون باد رخت از نور دولت لاله‌گون باد
چو بگذشتی از این دریای زخار شدی مانند حیدر معجز آثار
نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری
توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی

و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در همان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا سپهر خضرا رایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زرافشان جنود ظلم را از فضای عالم انهزام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم دشمن کینه‌خواه از آن مرحله کوچ فرموده از دو آب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینهٔ بحر اخضر بود بی‌دغدغهٔ خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی انعطاف داد و پس از وصول بمنزل کل ذنیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعهٔ قبله که قلهٔ آن شرفهٔ همت از اوج سپهر درگذرانیده و کنگره‌اش سر تیغ رفعت بسپهر زرنگار آفتاب رسانیده شتافته و بتشمر استعمال آلات رزم و پیکار نشسته بنابر آن پادشاه عالمیان عازم قصبهٔ شروان گشت و در وقتی که برید سریع السیر فلک بشهرستان آسمان در آمد یکی از خدام سدهٔ سدره مقام را که موسوم بقلی بیگ و ملقب بچش میرزا بود فرمود که بشیران رفته مژدهٔ امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند چوش میرزا همدران شب بمقصد رسیده طوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و در روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روانشده در اثنای طی مسافت جادهٔ که منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای الهام نمای رفتن آن طریق را مناسب دولت دانسته از راه شروان عنان یکران بدان صوب گردانید و چون پایچهٔ علم انجم حشم پرتو وصول بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آن دیار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال التحصن جسته‌اند و شماخی یکدو روز محل نصب خیام عساکر دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه سپه را که در میان قلعهٔ گلستان و حصار بیغرد واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بچپر و شاخهای شجر استحکام تمام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر پیکار دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بمجرد توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار شروانشاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعهٔ گلستان کوچ نمود

ذکر محاربهٔ شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم پادشاه عالی گهر

سبحان قادری که هر گاه لوامع انوار مواهب از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر صحایف احوال فرخنده مآل سعادتمندی تابد مرآت ضمیر خورشید تأثیرش بر وجهی صفت اضائت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و بر عکس این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آمده بناصیهٔ اقبال صاحب شقاوتی وزد بصر بصیرتش را بشائبهٔ تیرگی و تکدر گرداند که حقیقت آیهٔ ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید نظم

چو از انوار لطف حق اکبر ضمیر سروری گردد منور
بهر کاری صواب اندیش باشد ز هر فرزانه در پیش باشد
بعقل کامل و تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب
عدو پیش گردد از فهم و خرد دور

قوری

نکبت لشکر

بجنبش چهره بهبود دستور فتند در وقت رزم وگاه جولان ز اوج جاه اندر چاه خذلان مصداق این سباق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بر این منوال سمت جریان پذیرفته
بود که آفتاب اقبال شاه سعود خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصهٔ کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیاتش
انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد بعد از رنجان از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران گردن پیچیده و بالهام هاتف غیبی و تلقین ملهم لاریبی یورش
شروان را اختیار فرموده عنان تکاوران بدان صوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع آن حادثه هر چند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب بر روی وی
کارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی از شماخی بمرتبه سراسیمه گشت که از بیشه که در میان قلعه بیغرد و گلستان استحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب زندگانیش بسر در آمده
مقتول گردید کیفیت حال آنجنان بود که چون رایت ماهچه منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید بخت عنان مرکب شروانشاه را گرفته بی اختیار
بدانجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال تعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان بهفت هزار میرسید اقدام فرمود و شروان
شاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت بر زبر پشته صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت و بعد از
تسویه صفوف از هر دو جانب آواز نفیر و سورن و غریو کوس و شیون بلند گشت و اسپان تازی در زیر ران سالکان طریق سرافرازی در جولان آمده صدای
گیرودار از اوج فلک دوار در گذشت غازیان موکب همایون شاهی در پناه حفظ تایید الهی تیغ جهاد از نیام انتقام کشیدند و مبارزان لشکر شروان با حمیت
توکل عریان دست بتیر و کمان یازیدند نظم دلیران جنگی دران رستخیز سنان بهر خونریز کردند تیز گرفته بکف تیغ الماس گون سترده ز دل نقش صبر و سکون
فرقه ناجیه را گل رخسار و لب امل بنسیم وجوه یومئذ مسفره ضاحکه مستبشره شکفته و خندان و طایفه باغیه را صفحه چهره و جبهه بهجه در غبار ادبار وجوه یومئذ علیها غبرة
ترهقها قترة محجب و پنهان پیادگان شروان پیش صف آمده از فراز آن پشته عقابان تیر مرگ تاثیر را بقصد صید طایر روح مجاهدان کشورگیر در پرواز آوردند و
بهادران سپاه شاه جهانیان با تیغ بران و سنان جان ستان بسر بالا روان شده حمله کردند غمام کمان بد اندیشان را در باریدن باران سهام تاخیری و نه اقدام
جلادت پیشگان را از مشقت صعود بر آن بلندی تاثیر نیست فراز و نشیب ره از بهر وان گرم سیر بس که پیش مرغ هوا کوه و دشت یکسان است آخر پیکان نشان
شروانیان روی بنشیب آورده ترک بر تارک میدوخت و سنان آتش فشان غازیان بسوی بالا زبانه کشیده خرمن زندگانی میسوخت دران اثنا بواسطه هجوم
مانند کار ایشان نیست ۲
شه میمنه و میسره جنود ظفر ورود بهم بر آمده شروانشاه چیره شده با سواران سپاه یکبار حمله کرد و پیادگان شروان بدست و پای ستوران در آمده و بکرم مجال تیرباران
نیافتند و غازیان رستم شیم از سهم خدنگ تیر آهنگ این کشته عنان جلادت بجانب دشمنان تافتند نظم گران شد رکاب و سبک شد عنان فرس خورد مهمیز و
دشمن سنان برانگیختند اسپ و انگیخت گرد بگردون بر آمد غبار نبرد بدشمن کشی تیز شد تیغها بر آمد ز دریای خون میغها و شروانیان نیز در مقام مدافعت
ثبات قدم نموده دست باستعمال شمشیر و خنجر و شکافتن فرق سر و جگر بر آوردند و هر دو لشکر در یکدیگر آویخته فضای میدان رزم را از سیلان خون آلوده
جیحون کردند نظم شد از باد کین آتش فتنه تیز زمین فتنه خیز آسمان فتنه بیز سلامت برون برد رخت از جهان پدیدار شد سستی نهان در خلال آن احوال
پادشاه ربع مسکون بقوت باطن همایون شمشیر ذوالفقار آثار از نیام انتقام برکشید و بحمله صف شکاف و صدمه صرامت اتصاف زلزله در عرصه کون
و مکان انداخته غایت قدرت دست ولایت ظاهر گردانید نهال حسام خون آشامش از کاشته سر دشمن آب خورده رنگ شاخ ارغوان گرفت و شعله
سنان ثعبان نشانش در خرمن عمر خانخانان افتاده کسوت وجود شان صفت احتراق پذیرفت قطعه ز بسکه روز دغا او بهم توجولان کرد سواد گنبد فیروزه گون
غبار گرفت نهال تیغ تو از بسکه لاله بار آورد بنفشه زار فلک عکس لاله زار گرفت و چون شروانیان آن تهور و میدان داری و آن تجلد و خنجر گذاری
مشاهده نمودند و سقشان از کار و کارشان از دست رفته پشت بر معرکه ستیز کردند و کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره پای در بادیه فرار نهاده روی
بصوب ادبار آوردند بشیر عنایت مهیمن بیچون صدای دلگشای و ان جندنا لهم الغالبون در حرم طاق گردون انداخت و نسیم روح گستر فتح و ظفر بر پرچم علم پادشاه
والا گهر وزیده مشام جان مشتاقان الا ان لله فی ایام دهرکم نفحات را چون اطراف گلزار در فصل بهار عطر پرور ساخت نظم چو گشت از خون زمین مانند گلشن
جدا شد تن ز مرکب سر ز هم از تن نسیم فتح آمد روح گستر مشام غازیان شد عطر پرور شکست از تیغ شاهی قلب اعدا کلید فتح بود آن تیغ گویا و شروانشاه
با بسیاری از امرا و سران سپاه در معرکه کشته گشته بر خاک مذلت و هوان افتادند و غازیان منصور بکشتگان آن قوم مقهور را تماشا کرده شیر کین در خون دو برگ

و بزرگ ایشان بنهادند نظم فرو ریخت انکوه امان زلزله گسسته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان در آن رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز تعلیة السیف کرد ازان معرکه خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان پهلو بر خاک و خاشاک نهاده از خنجر عزرائیل جان سپردند نظم ازان صید کی هیچ صیدی نرست نبودی تنی کش نشانی نخست شدند آن همه کشته یا دستگیر چه پردل چه بیدل چه برنا چه پیر و چون خاطر خطیر شاه کشورگیر از مهم اعدا فارغ گردید همان منزل نزول اجلال فرموده قبه بارگاه با اوج مهر و ماه رسانید تخت دولت و کامرانی را بمقدم همایون مشرف ساخت و امرا و شجعان را بار داده تفقد حال ایشان پرداخت انجماعت روی نیاز بر زمین نهاده لوازم عبودیت و اخلاص بجای آوردند و زبان بادای تهنیت گردان ساخته جواهر زواهر دعا و ثنا نثار مجلس بهشت آثار کردند پادشاه مخلص نواز هر یک از ایشان را بالتفاتی خاص اختصاص داده باصناف انعام و اعزاز مفتخر و سرافراز گردانید و پایه قدر و منزلت جمعی را که در آن معرکه غایت جلادت بظهور رسانیده بودند بمزید اکرام و احسان از فرق فرقدین بگذرانید لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان سرهای قتیلان را جمع آورده منارها برافراختند و اجساد ایشان را همچنان گذاشته طعمه کلاب و ذباب ساختند نظم شاه چون تیغ برکشید زنیام بهر خونریز اهل ظلم و ظلام آنقدر کشته کرد از اعدا که مناره شود ز سر پیدا کرد از کشتگان افتاده روزی وحش و طیر آماده یارب این پادشاه کشورگیر خسرو تاج بخش چرخ سریر تا ابد باد در جهان منصور چشم بد از جمال جانبش دور

ذکر توجه خلفا بیک جهة دفع شیخشاه بجانب شهر نو و منور شدن آن دیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو

شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه سه روز در همان منزل بجمعیت خاطر و فراغ دل اوقات خجسته ساعات گذرانید آنگاه رایت ظفر پناه افراخته بلده شماخی را از طلعت همایون غیرت افزای گنبد گردون گردانید و در آن خطه بمسامع جاه و جلال رسید که ولد رشید شروانشاه که موسوم بشیخ ابراهیم و ملقب بشیخشاه است در روز محاربه جان تنک پا بیرون برده بود و حالا در شهر نو که بر کنار دریاست لنگر اقامت انداخته و بخیال مخالفت حشری از پیاده و سوار مجتمع ساخته بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و خلفا بیک با بعضی از سپاه نصرت نشان جهة دفع شیخشاه عنان بطریق شهر نو تافت و موکب همایون نیز متعاقب بدان صوب نهضت فرموده چون این خبر مسموع شیخشاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانست و باتفاق اتباع و اشیاع در کشتی نشسته و بدریا درآمده بادبان بطرف گیلان برافراشت و خلفا بیک از استماع این خبر با فتح بطالع مسعود و بخت نیک نواحی شهر نو را مضرب رایت نصرت پرتو گردانید و همان روز اهالی شهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان بآستان امارت آشیان آمدند و خلفا بیک ایشان را منظور نظر مرحمت گردانیده باصناف الطاف خوشدل و مطمئن خاطر ساخت و آنشب در کمال عیش و طرب بسر برده صباح روز دیگر علم انجم حشم پادشاه دین پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و منزل شیخشاه مضرب سرادقات دولت و اقبال گشته خلفا بیک بپایه سریر سلطنت مصیر شتافت و بتقبیل بساط جلالت مناط قیام نموده بعد از ادای مراسم دعا و ثنا کیفیت اطاعت متوطنان شهر نو را معروض گردانید و این معنی موافق مزاج اشرف اعلی افتاده کلانتران آن بلده با نعام تاج و خلع فاخره سرافراز و مباهی گشتند و حکومت شهر نو بر خلفا بیک قرار گرفته پس از چند روز پادشاه روی توجه جهة قشلاق عنان عزیمت بصوب محمود آباد انعطاف داد و چون بدان منزل رسید بیلاق قشلاق فرمود بعضی از منهیان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانیدند که متوطنان قلعه باکو بحصانت حصار و توافر اسباب پیکار مغرور شده طریق خلاف سلوک میدارند و شرایط خدمتکاری و لوازم خراج گذاری بجای نمی آرند از استماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که از امراء عظام استاجلو محمد و الیاس العیوزلو علی با فوجی از سالکان مسالک یکدلی بجانب باکو نهضت نمایند و در فتح آن حصار و دفع مخالفان بدکردار بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمایند و ایشان بموجب فرمان واجب الاذعان بدان صوب روان شده بعد از وصول بمقصد قلعه دیدند مانند بروج آسمانی مشید جدار بلند معمارش از سنگهای املس ارتفاع پذیرفته و فصیل سپهر عدیلش چون سد سکندر صفت متانت و استحکام گرفته سه طرفش را دریای محیط آسا از حوادث دوران صیانت نموده و یکجانبش را که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق متانت در افزوده متوطنانش بوفور جلادت و پهلوانی مغرور و مستظهر و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه امرا با عساکر مظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز محاصره و محاربه کردند و مجموع آن در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست باندختن تیر و سنگ برآوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون نشست و از قوت طاقت بشری افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آندیار نیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان فتح قلعه باکو بمعونت دولت پادشاه جمجاه

چون شاه مظفر لوا بحصول شتا در منزل محمود آباد

شجعا

منصور

با خاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانید و نسیم روح افزای فروردین براطراف دشت و بساتین وزیده طبقهٔ غنچه را مفتوح گردانید پیکان خار بقصد دیدهٔ اعدای دولت پایدار سر تیز شد و شاخ شکوفه و نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهرآیین درم ریز گشت نظم شد عازم باغ خسرو گل بغایت حشمت و تجمل افراخت علم بسر و آزاد عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والانژاد پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظهٔ خندق و فصیل آن حصار مثال لازم الامتثال نفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال شعله پیکان دیده دوز آتش قتال برافروزند و دل مخالفان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعهٔ بلند پایه عنا و استواء دارند بسوزند و زمرهٔ دیگر بمیتین و تیشهٔ اندیشه نقب زدن نمایند و جهت توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و آن دو طایفه بجد تمام آغاز کارزار و پیکار کرده خروش تکبیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداختند و صدای نفیر و نای زرین گوش ساکنان قلعهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی کرد و جان بی تاب و توان مخالفان بی نام و ننگ از بیم آنکه پیکان در چشم ایشان میزد روی بجهت الثری آورد نظم ز شست غازیان قادر انداز عقاب جان پر آمد به پرواز ز مغز فرق اعدا خسته جسته ز خون چشمشان منقار شسته چو پیکان رخنه در تن میگشودی بجان راه برون شد مینمودی در آن اثنا رای اشرف اعلی چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه پلنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بعضی از باره کوه پیکر فرود آمده فوج فوج عظام و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانیدند و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان طلبیده گفتند نظم که شاها ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چو هستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل حال موفور الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار شمشیر بدست و کفن اندر گردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته کمر فرمانبرداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیگ جهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر شروانشاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس و اجناس دیگر بتصرف وی در آید بار دوی همایون فرستد تا بر جنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیگ اشراف و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش و ساوری لایق از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را بآتش انتقام بسوخت و عمارات عالیهٔ آن طایفه را انهدام داده با خاک راه یکسان ساخت پس بمقتضی المرام ببارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امرا در گذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر آن حصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بطرف حصار گلستان تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توطن داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمان بری بر صحیفهٔ ضمیر نمی نگاشتند و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی آدم انداختند و امرای کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آن جمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاده و آثار عجز و نیاز ظاهر ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرمایند و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز گشت زار اهالی گلستان را محترق نگرداند و آینهٔ ضمیر مهرتنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده صورتی تمام با تمامی که در محاصرهٔ آن حصار میسر نمود بظهور انجامید و دیگر آنکه عزیزی از اهل عبادت که بصدق سخن اتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از من این حدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل پسر قدوهٔ پاک آل پیغمبر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بمراتب

برمرآت خاطر خطیرت صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که درآن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی با خود مقرر نمودی
که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسام گرداینده خلعت امن و امان پوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته
کیفیت خواب را بعرض شاه عالیجاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیاء صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را با خود
نذر کرده بودم و تا غایت آن راز سربسته را پیش هیچکس نگشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار
ساکنان این حصار میگشایم دیگر آنکه در اثناء این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهة تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسید و بشرف
عرض رسانید که امیرزاده الوند سپاهی افزون از چون و چند فراهم آورده و نخچوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه
فرستاده تا از قومین و لمی گذشته ببلاد شروان درآید و حسن بیگ شکراوغلی را بکرمارود ارسال داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه
چون بر خیال محال مخالفان بد افعال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان درگذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امراء و ارکان دولت عزم
رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدانجانب شتافت و
بهمراه آن ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوشخرام بکنار آب تافت و مواکب کواکب مراتب شاهی در ضمان تائید الهی از جسری که در جواد گتیل یافته بود عبور
نمود آنگاه مدبر رفع اعداء دین و دولت گردیده قراول التعیین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در آن
زمان بر بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبانی را در ممالک شروان روی نمود اندیشمند گشته با خود گفت که چون عنان همت
آنشاه از فتح شروان فراغت یابد احتمال قریب دارد که عصهٔ تسخیر آذربیجان نموده بدینجانب شتابد پس مصلحت چنانست که پیش از آنکه این معنی از حیز قوه بفعل
آید سپاه انجود را جمع آورده به دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمائیم و باین خیال
محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخچوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیگ شکراوغلی را برسم منغلای بکرمارود روان ساخت و چون
شاه عالیجناب از آب عبور نموده بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیگ قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن در
بدن بسر حسن بیگ شکراوغلی روان فرمود و پیری بیگ بجانب کرمارود ایلغار کرده حسن بیگ تاب مقابله و مقاتلهٔ او نیاورده سلوک طریق فرار بر قرار
در میدان پیکار اختیار نموده و در نخچوان با الوند پیوست و پیری بیگ بعضی از ماندگان او را به تیغ بیدریغ گذرانیده براق ایشان را غنیمت گرفت و بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر باز گشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمهٔ فتوحات دانست و خوشدل و مسرور در عازم قراباغ شد و قرچقای بیگ و بعضی دیگر از متابعان الوند
که در آنجا بوده بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب نخچوان
حرکت فرموده بار دیگر پیری بیگ قجر برسم منغلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از قتال
الت پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیگ او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر تعلیقش فرمان داد و این خبر بالوند رسیده
از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چخور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشید
و دل بر محاربه پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب
فروغ ندهد **نظم** کوه را در دیده گرچه رفعتست هست در پیش فلک بسیار پست نور اختر گرچه باشد چون حباب کی نماید پیش نور آفتاب **القصه** چون شاه
کشورگشا هوای فضای نخچوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبر افشان ساخت کیفیت فرار و قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدانصوب نهضت
فرموده و آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و قبهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرده
از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظارگیان آسمان بسبب ارتفاع علم نورافشان آفتاب تابان دیده بر هم نهادند جانبین لوازم پاس
مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تامل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربهٔ فرقه اخیار**
با زمرهٔ اشرار در مقام شرور و شمیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور علی الصباح
که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب ناز باز کرده نقرهٔ خنگ گردون را بنقرهٔ وجود همایون زیب و زینت بخشید و تیغ قهر و خشم جنود شب ظلمت

انهزام داده اطراف آفاق با نوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی
خیل مخالف خرام مهر بگو بهشاری ابل غلاف تیغ نزد اند و دکشید از غلاف پادشاه کشورکشای با پیچ همایون فلک فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده
از سر اعتماد بر قوت دولت روز افزون و وثوق بعنایت بیغایات و رکن چگون عنان سعادت نشان تقاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده و غازیان نصرت
قرین و مجاهدان سبیل دین را بر کوب امر کرده روی به بقیه لشکر آورد نظم بتوسن بر آمد شه کامران چو خورشید بر بارهٔ آسمان ز هر سو هژبران میدان کین
یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده به بر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند همچون ظفر و زبان با دای
دعای شاهنشاهی شاه مظفر لوا گشاده صدای اخلاص و یکدلی در میمنه و میسره روزگار انداختند و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولولهٔ صهیل اسپان شامی
و حجازی کرهٔ زمین را متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت همگنان را بمزید تربیت و رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال امیدوار گردانیده برنغار
و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه طلعت افراجمشید حشمت استحکام داده و ماهچه رایت نصرت آیت از مطلع ملک مطالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ
آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب ز بخت جوان خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بتعبیه جنود
شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و بزنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشکر باز داشتند بمصلحت آنکه هر کس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و غریو
کرنای و کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک هفتم درگذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب بمهمیز ستیز تیز کرده دست
بجوی نیزه کشودند و غبار فتنه انگیز نسیم بادپایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز نمایان نمودند پیکان جان ستان حروف امن و امان از صحیفه
زندگانی محو ساخت و سنان برق افروز شعلهٔ فنا در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر پر کرگس تا پر از شست درست دلیران کشاد یافته مانند پند در دل بی قبول
و تا خبر در دل جای کرد و نیزه ثعبان مثال از کف ابطال جان ربا زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد نظم بجائی کمان تیر گردید جفت ز پیکان همه مهره پشت
سفت شده جان ستان نیزه هر کسی چو طوبی قدان فتنه در سربسی و چون بجوز آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز مهم دشمنان بدرو فیصل [illegible]
غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شگاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت
جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزی غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند
نظم ز هر دو طرف مردم تیز چنگ بجوی نیزه هم تیز کردند جنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک بر کرد یک حشرگاه بجز این بس که جان رفت
سپردن ز تن زمین را در آورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز نمیشد گره های آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گداز مانند
سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را از ساحت روزگار فرو نشاند یا آفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گرداند صمصام
ذو الفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف درافکند در جان دشمن شگاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو
نشاند آن گرد را در زمان چو شه را باقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران سنگش از پا فتاد قدم جانب ملک هستی نهاد و متعاقب
پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان مهابت [illegible] جاهی بر جانب خان حمله نموده بیکبار دست تیغ برآهن و سر افشانی برآوردند و اعاظم امرای الوند
لطف بیک نام و سیدی غازی و حمزه بیک و قرجه‌ای را بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان نکبت قرین مانند
زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب آذربیجان آورده از سر نام و ننگ درگذشت نسیم عنایت الهی گل مراد
ملازمان موکب شاهی از چمن دولت نامتناهی شگفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیأسوا من روح الله دمیده بمشام مستنشقان و ما
النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از عنایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شرع پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون اقبال
جمهور زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دیگر بخت برگشتگان آن معرکه پس آنکه بسلوک صف شتران راه نجات مسدود دیدند و سپاه پادشاه صاحب تایید از عقب
در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از عقب جا خود را بساحل خلاص افکندند و از شناوری آب سیاه رسیدند که هر کس دست در

دران رود و راند سفینهٔ حیاتش در گرداب فنا فتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا قصد
دشمن کرد معنی ایما مبین کرد در برابر کسی که گردستیز ریخت خونش بخنجر سرتیز و آنکه بگریخت بر کجا که گریخت شیشهٔ جان او بزهر آمیخت هستیش را قضا
عدم انگاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از یراق وجهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفاست آثار و اوانی نقره
و زر غنیمت غازیان و اوفر حشمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان خاسر همدران منزل
نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورد و دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند
بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور کرد و آن شب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دار السلطنه تبریز افراخت
و بعد از طی منازل مثال روح که بجسد درآید قدم در دار الملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار جل ذکره الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بر طبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مائة سنة
من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات
سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز بیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات
همایون مآلش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آینهٔ ضمیر منیر مهر تنویرش باحسن وجهی چهره گشوده
و همیشه تا نظم جهانگیری که هست از بخت سرمد بتایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد
و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بچشم از هر چه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون
بظهور معهود این پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک بخش خلعت باهجت و الله یؤتی الملک
من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انتقام منتهج و دوستکام متوجه دار السلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود و بستان عید
دلگشا و مانند روز نوروز فرح افزا می نمود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای و صیقل
معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمة تراکمه زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آئینهٔ ضمیر اهل ایمان بمرتبهٔ انکشاف و انجلا رسانید در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی از برکت
وصول بر فرق همایون آن زیبندهٔ سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی بر سر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو
ملک ستد ز راهی شاها زان ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیهٔ امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهرهٔ مصطفویه
مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمهٔ اثنا عشر سلام الله
علیهم الی یوم المحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد و معابد لفظ
اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا سازند
لاجرم صیت منقبت ائمهٔ معصومین و دعای دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب
میمنت ایاب خسرو حشمت قرین مزین شده برتبت از همه اشیا درگذشت رباعی افسر ز سر تو بر سر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر ز نامت
چون زیور آمد شاها به از همه چیز بازر آمد شاها ناظمان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان ائمهٔ هدایت نشان را از خوف تعظیم
نام می توانستند برد زبان بطعن و لعن بر ایشان گشادند و سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از وهم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب
و حیران و با تعب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچهٔ تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید و از پرتو آفتاب
عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتگار در گلشن مقصود بنهج نمو سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر بیسر مشتری طبع آفتاب ضمیر
چون مه دولت نشست براورنگ جانب عدل و داد کرد آهنگ نصب کرد اند رایت احسان بر سر مومنان لواء امان دوستان از دست گوهربار

ساخت چون بوستان از فصل بهار لیک چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مکر اندر میان نار سقر منصب وکالت
نفس نفیس همایون بحسین بیک لله قرار گرفت و مهم وزارت و صاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین جیلانی پای بر مسند صدارت
نهاد و موقوفات ممالک را بحیطهٔ ضبط درآورده ابواب دین پروری برگشاد و سایر امرا و ارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر و سرافراز گردیدند و در مسند
اختیار و اعتبار تکیه زده بر نشیمن سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری برآمد شه بتخت شهریاری امیران را بلطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر
ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد سریر جاه و تاج سروری داد بر آنکس هر که از اخلاص دم زد بفرق خسرو خاور قدم زد و آن زمستان پادشاه عالمیان
در دار السلطنه تبریز قشلاق فرمود و متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل و احسان از برودت جور و بیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را
بهمت داد یاری ولایت را ز فتنه رستگاری ز بس کافتاد کار از داد و می داد جهان را عدل نوشروان شد از یاد گفتار در بیان لشکر کشیدن
آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشورگیر
سوی بیت الشرف چو کرد خرام خیمه زد در منازل بهرام سر و افراخت رایت منصور گل برافروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمن تیز شد باز
خنجر سوسن تیر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند در ارزنجان کرت دیگر سپاهی
فراهم کشیده و بخیال محال استقلال اسباب حرب و قتال معد و مهیا گردانیده و دفع شر آن بداختر بر ذمهٔ همت شاه والاگهر واجب نموده از دار الملک تبریز
با لشکر ستیز عازم خونریز معاندان گشت و بطالع مسعود مانند رایت نصرت آیت بصوب ارزنجان در حرکت آمده آوای نفیر و صدای طبل کوچ از ایوان
کیوان درگذشت نظم برآمد ز کوس روارو غریو غریوی کز آن شد سراسیمه دیو ز بانگ دهل گوش بگرفت ماه ز گرد سپه مهر گم کرد راه و موکب همایون پادشاه
آفاق از راه آلتاق بترجان شتافته چون آن خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن و ثبات از دست داده متوجه کیفی گردید و از کیفی نیز راه گریز پیش گرفته شاه قضا نشان
در ییلاقهای ترجان و ارزنجان چندگاه بامر شکار پرداخته رایات عیش و نشاط افراخت در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه شکوه هند
بار عزم رزم نموده و از تبریز باوجان نقل نموده از شنیدن این خبر اخگر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت و دریای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم
آورده عنان بگرایان بطرف آذربایجان تافت و چون مدد و دلقه باکو مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بر آن قرار گرفت که با
فوجی از ابطال از جانب سبیل استعجال کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم و ضلال رساند و صید مقصود را بکمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مهم فارغ گرداند ایلغار
و با این عزیمت پای مبارک در رکاب شبدیز گردون شتاب آورده عنان بزیر کشید و بتبریز شتافت و الوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته بار دیگر
گریز بر ستیز اختیار کرده از اوجان بهمدان رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد و پادشاه گیتی ستان چون باوجان رسید و بر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار
آنجا توقف فرمود که غازیان عظام احمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال در اوجان گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر سواد تبریز از غبار
موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت و در آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری و رایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیاربکر توجه نمود و در آن دیار بمرض صعب گرفتار
گشته دست قضا سجل حیاتش در نورد و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که مملکت آذربایجان بحیز تسخیر پادشاه کشورستان درآمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد
دمادم تهی بود و باین سبب زبان الهام بیان شاهی از وی بنامراد تعبیر نمود ولایات عراق عجم و فارس و کرمان را با توابع و مضافات در تحت تصرف داشت
و در آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرمود نامراد در دلیجان اوقات گذرانید و در اواخر فصل شتا با قرب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار
بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا بر ملاحظهٔ آن در وقتی که خسرو اورنگ مینارنگ سپهر بکسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم
انداخت و نسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین و ازهار در اهتزاز آمده فضای باغ و گلزار را از خار آزار جستجو و شستشوی پاک ساخت نظم شد از فیضان
ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت بسوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر حوصله
و لشکر پلنگ خشم جنگجوی که بکار پیکان چشم تیر میدوختند و بشعله سنان آتش افشان دل کیوان میسوختند لوای کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد و مانند قطره در

در حین بمنازل انقطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر نامراد فیروز صبح و جمع بار اقامت گشاد و روز یکشنبه از آن مرحله بعزم مقابله و مقاتله بر مرکب هامون نورد
برآمده و در اثنا در راه بواسطهٔ اشتداد حرارت هوا بخاطر اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف انداز و چند ساعت دیگر خصم بدجوهر را
مهلت داده بوقت ظهور لوای بیضا صبح رایت محاربت برافرازد و باین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرمود و خدام
نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است و همچون سراب از شراب
کامرانی مهجور غیر چشمهٔ آفتاب عذیری ندارد و چشم قطره فشان سحاب در وی بجز آب حسرت نمی بارد پس لایق دولت و مصلحت سپاه گردون صولت آنست
که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بزبان الهام بیان جاری گردانید که و باب علی الا
طلاق مفتوح است برانکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش همگنان را سیراب سازد و تشنه لبان میدان جهاد و مستسقیان مجاهد اجتهاد را بسبب
فقدان آب در ورطهٔ عقاب نیندازد و آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت فرموده هر کس مقدار یک گز حفر نمود از زیر هر تیشه او چشمه مانند آب حیوان روح پرور
و بسان باطن اصحاب عرفان فیض گستر بر جوشید و حقیقت آیهٔ عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم بر طبق کلمهٔ
کریمهٔ قد علم کل اناس مشربهم هر یک از غازیان مبشری مسرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند و زبان بدعای دوام دولت قدوهٔ خاندان
کرامت و امامت گردان ساخته تا آن قدوهٔ بت تا بنقش دغدغه از لوح خاطر پاک کردند نظم شاه عالم پناه شیر شکار باهمگان لجهٔ بیکار غرق بحر عطای
ربانی خرم از فیض فضل سبحانی همه زان یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند **گفتار در ایراد محاربهٔ پادشاه عالیجاه با**
نامراد بن یعقوب و طلوع کوکب فتح و فیروزی از افق مقصود و مطلوب صبح روز دوشنبه که لوای بیضای کشورگشا از مطلع مراد طالع
گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید و شعاع تیغ عالم آرا انقطاع جنود نجوم انهزام داده مژده فرح افزای کریمهٔ و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خدام
اعلی رسانید مثنوی صبح که خورشید علم بر کشید تیغ زر اندود سر شب برید نور ظفر کرد ز هر سو نجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام
بر ارش گردون خرام نشسته رای کشورگشای بر تعبیهٔ سپاه انجم جاه انداخت و اعلام نصرت اعلام بر افراخته میمنه و میسره و قلب و مقدمه لشکر را چنانچه
باید و شاید مرتب ساخت زره وران کینه کوش و بهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کرهٔ ارض را با وجود طول و عرض منطقهٔ از پولاد پیدا گشت و از الوان
گوناگون و سپرهای رنگارنگ چنان و چندان بظهور آمد که فضای معرکهٔ جنگ در تلون و نضارت از ساحت گلزار ارم در گذشت نظم جهاندار دین پرور
نامدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس فکنده بدلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته
بدطینان روان گشت شاه جهان بجنبش در آمد زمین و زمان و از آنجانب نیز نامراد بد انفعال چو اغنام سپاه کینه گذار مردان کاری و شیران بیشهٔ
نامداری استحکام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید و چون بموجب کلمهٔ و قذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد و کثرت عدد از مهابت غازیان مؤید
بغایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از چپر و تختها در متانت در افزود نظم ور انسو مخالف ز خوف تلف پی کینه لو
بر آراست صف به پیش صف از تخته و از چپر حصاری برافراخت آن بی هنر نه القلعه را از پی جنگ ساخت که برخود فضای جهان تنگ ساخت
پس از هر دو طرف مردان میدان شهامت و شیران بیشه صرامت از صرصر خشم و کین نایرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب برافروختند نوک پیکان دلدوز و شعلهٔ
سنان جانسوز هنگامهٔ قتال را گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر را سوختند تیغهای آبدار در چشم هر یک از دلیران معرکه پیکار چندین چشم خونبار موجود گردانید و سنان
ثعبان کردار بر بدن هژبران بیشهٔ کارزار راه چشمه چشمه ساخته از فوارهٔ هر چشمه جوی بظهور رسانید نظم ز تیر مرگ تأثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم
روشن ولیکن در بنای عمر هر کس پدید آمد ز نیزه چند روزن و چون کار دشمنان بتجرد استعمال سیف و سنان بمقطع نرسید غازیان جلادت نشان دست
بشمشیر و خنجر و گرز و شش پر بردند و سپاه نامراد نیز سپر تحمل بر سر کشیده و پای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند و هر دو طایفه در هم آمیخته و گرد بلا بر فرق
یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبهٔ انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد دیدهٔ هیچ آفریده خونریزی چنان ندیده و گوش
هیچ جهاندیده کوششی بدانسان نشنیده نظم یلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز ز شمشیر شد سینها چاک چاک ز خون گشت
رخساره از گرد پاک کثرت جیفهٔ کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام و ننگ تنگ گردانید و وفور سیلان خون روز برگشتگان بمونهٔ آموبه و جیحون

در صحرا جنگ بتحریر ظهور رسانید نظم دران جنگ از دست بردیان ز شمشیر مردافکن پردلان بهر سو روان گشت جوئی ز خون بهنجار دریای جیحون فزون آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب والله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل الهی رسیدن آغاز نهاد و غازیان عظام بقوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب ظلم و ظلام را از پیش برداشتند و زبان حال و قال بمضمون کریمه فهزموهم باذن الله گویا ساخته یکتن از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و متابعان او را بهادران میدان خون با خاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود محنت فرسود شان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف بحیطه تصرف غازیان درآمده بیان نیاید و کثرت اسپ و استر و اشتر که اهل تهور از نامراد و اتباعش گرفته بمثابه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه ذو اقتدار بعد ازین فتح نامدار مردان روزکار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامها باطراف امصار و بلدان فرستاده عنان همت بدامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد والحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه

گفتار در بیان نهضت رایت ظفر طراز بدار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان

چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان کوه الوند بفر اقبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای صواب نما چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران [illegible] شد و در اثنا بنا بر وصول خبر طغیان حسین کیا فرمان اشرف اعلی شرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغوت اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی بدفع شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بکوچ باصفهان شتافت و از اصفهان بر سبیل ایلغار عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت و در شوشتر نیز مجال سکون نیافته ببغداد رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت گرفته ظلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول کوکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مقالید حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی آن جماعت گشادند و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضه درایت حاکمی عادل نهاده پادشاه عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید و در اثنای راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخچیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمال و امانی طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بسمت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف برخواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شگفته و خندان گشت و شجره مقصود دهقانان بثمره بهبود بارور شده نوای فرح و سرور از طرب خانه ناهید در گذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلماء مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرمودند و رعایا و بازاریان به بستن آیین و ترتیب تحفه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را بدیبای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت غیرت افزای نگارخانه چین ساختند جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون درافزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و وکلای عظام و امرای جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق باید در تمهید مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت اینکار اختیار کرده قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه آن مقام فرح انجام را بانوار طلعت خورشید سیار زینت سپهر خضرا بخشید مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب و برباغ عارض خوبان

خوبان لاله‌های سیراب عصیان بوده از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار آئین و مغنیان خوش آواز با الحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و ساقیان
کمان نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون علت سودا از دماغ اهل جنون بیرون بردند مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست ز مستان بانگ نوشانوش برخاست
مغنی بمقام دلنوازی با آهنگ دعای شاه غازی کشید از دل نوای روح پرور برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر ز لحن دلگشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت
افزون ببزم پادشاه بهجت اورنگ بخدمت سعی شد قامت چنگ و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تایید بر تخت بخت و سر افراز
بر آمده امر لید بتواچی هر یک از حکام بلدان و امراء و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای دادند خواص و مقربان و نواب و ایلچیان در پای
سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش باشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتگاری بر میان بستند و سایر خدام
و لشکریان در مقام فرمانبری و طاعت گذاری بساور می نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون
عالم گرد هر چند بر گرد خاک ساحت پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل آن جمله صاحب افسر هر یکی پشت لشکر جرار جا گرفته پادشاه
عدل شعار از دل و جان مطیع فرمانش مفتخر و از فور احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از
خوانهای نگارنگ که مشتمل بود بر نعمتهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آن معقد المجلس همایون رسانیدند که شرح کمیت آن قلم دوزبان عاجز است
و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع بنعمتهای گوناگون ملمع ز ظرف سیم و زر گردید هر خوان سپهری پر ز ماه
و مهر تابان بهر طرفی طعام از رنگ دیگر ز لیمو ترشی و حلوا و شکر ز اطباق برنج آمد در آن سور کواکب سان هزاران قبه نور ز بریان و کباب و بره قاز
ز مردم گشت پنهان صورت آز ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از زر زریزه ز زرد چین قلیه رنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیده حور چون [illegible]
انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امراء تواچی ملبع فاخره و اثواب وافره از پوستینها کپنک و نیمتنه
و التائی و جامه‌های مخمل و اطلس و اراسی و چکمنهای سقرلات قرمز و کلهای زربفت و زر دوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را خلعتی لایق سرافراز گردانیدند
و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند
و در آن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال خجسته مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن عالی فضایل و کمالات نفسانی
مشمول الطاف الهی در نیج گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور
جهانبانی ید بیضائی نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب
و نیابت صعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت درگذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش یافتن جمهور مردم پرتو همت
و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشور گشا بصوب بلده قم برافراخت و بهعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده
در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت **ذکر شهادت الیاس بیک ایغوز اوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار**
بعزم تسخیر آن بلاد و امصار چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغوز اوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان متوجه
شیراز بود با طایفه از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آن دیار رسید امیر حسین کیای چلاوی که بیشتر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران
بر سر امیر الیاس ایلغار کرده و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته و رعایت طریقه حزم نموده از میدان مقاتله عنان بطرف قلعه ورامین معطف ساخت و اهل
متعاقب بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ میسر نمیشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان
چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه ورامین بیرون آمد و با
رستمداریان معهد آنجمع حسین کیا طریق عهد و مکر سلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانیدند و این خبر در قشلاق بلده قم بمعروض
پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزار دستان سلطان گل خندان
شده خورشید تابان عازم تسخیر قلعه بهرام شه شدید الانتقام گشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت
فرموده و آنحصار بیست آن [illegible] برج سپهر [illegible] از سنگ حوادث مصون و بسان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان

اهل در غایت وسعت و خاکریز بلندش بمثال همت خردمند در کمال رفعت نظم قلعه چو قلعهٔ الوند کنگرش آسمان کمند کرد مساحت او سپهر مینا فام
گل خندان گلخنش بهرام و چون پادشاه رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کوتوال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان بر گشاد
و در روی قلعه را بر روی خود بسته بانداختن تیر و سنگ اقدام نمود غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام آن قلعه را چون نگین در انگشترین احاطه
نموده روز اول بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداخته فتح آن حصن حصین را پیش نهاد همت ساختند
از بالای قلعه تیر تفنگ همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش فشان بسان دعوات مستجاب روی بسوی بالا کرد از
هیبت صدای تفنگ رعد ارکان آن کوه بسمت تزلزل گرفت و از شعلهٔ قاروره نفط نیاز زندگانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام
سپرها و چپرها در سر کشیده چون موج از خندق بگذشتند و بخاک ریز بر آمده بسان کرگس در پی عازم فضیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان
گلخندان همچون دیدهٔ عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و بهر تیری مبارزی مجروح و بی روح میگردید آن پهلوانان بیمن دولت پادشاه جهانبان
پای بر نردبانها نهاده صعود مینمودند تا دست بکنگرهٔ قلعه رسانیده بزیر بارو بر آمدند و حصاری بآن استحکام قهرا قسرا مفتوح گشته بموجب غضب پادشاه
عجم و عرب بقتل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضهٔ تیغ تیز شده در آن دیار دیار نماند و زبان تقدیر ملک قدیر کل من علیها فان بگوش
هوش ساکنان آن مکان رسانید و الحکم لله الواحد القهار و النصرة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار

ذکر فتح قلعهٔ فیروزکوه و حصار استا و وصول بعضی از حکام و لایات بپایهٔ سریر اعلی

چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب
قلعهٔ فیروزکوه بر افراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت بمثابهٔ اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را از سبیل غلبه و قهر
از جملهٔ محالات میشمارد و در آن زمان مردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیرهٔ بسیار مستحکم بود و فتح آن بدون امتداد ایام محاصره معقول
نمی نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل و جان آن گروه افتاده سپهداریان دست به تیر و کمان گشادند
و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده دوز نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی سترده ند و مدت ده روز حال بر همین منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم
فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورگشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعهٔ فیروزکوه را بطریقهٔ حصار گلخندان
مفتوح ساختند بر حسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام بر آوردند و تمامی متوطنان آنجائی را معروض تیغ سیاست گردانیده هیچکس را بقا نگذاشتند
و روز دیگر پادشاه والا گهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعهٔ استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام تلاش نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خویش میپنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیادهٔ جرار در ظل رایتش بسر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات پیکار جمع آورده هیچکس را مرد میدان خویش تصور نمیکرد بنا بر آن چون
حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در یک منزلی
منزل گزیده از نهادران لشکر نصرت نشان زمرهٔ که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف راجح میدانستند بسر وقت حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفهٔ بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت بالآخره
نکبا نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه ستمدار بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع آن قلعه ایست در غایت رفعت و استحکام
و بسان سپهر فیروزه فام مستوره محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون مشعله بر گرد برجش دایره کمند اوهام از وصول بشرفات بلندش قاصر نظم
قلعهٔ استوار چون چنبر گشته با ذروهٔ فلک همبر   کنسر واقع نشسته بر بامش جرم بهرام مشعل شامش   و رودی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و آن معنی
در کمال متانت و حصانتش می افزود و چون شاه عالیجاه بظاهر استا منزل گزید و سپاه مظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون
واضح گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست چه زنگ حادثه برج بهرام چه خلل لاجرم رای قلعه گشای
بر حل آن واقعهٔ معضله گماشت خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود را که مادهٔ انتعاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان
بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب بپردازند و حسین بیگ لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجاهده بتمشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری

مو یعنی عمیق تا لای آب حفر نموده و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اکثر آن آب در آن جوی افتاد و بعضی از آن بجهان بسوی قلعه روان بود بنا بر آن پادشاه گیتی ستان سپاهیان را فرمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بستند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده بجماعت از خشک لب و سوخته دل بسیند لشکریان قیامت اثر حسب الحکم تقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آن حال کشتی امید خود در اغریق لجه فنا دیدند و آتش عطش خرمن شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کمر جد و اهتمام بر میان بسته شمشیر از شمشیر درست باند اختن تفنگ گشودند و در روز سیوم از بستن آب که محصوران بیتاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان آنجا را بتیغ بیدریغ معدوم گردانیده روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز بسهولت مسخر پادشاه کشورگیر درآمد و تمامی اهالی آنجا و ارک آن موضع معروض تیغ بیدریغ گشتند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که بحمایت زمرهٔ از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم آسا در قفس آهنین محبوس گشت و بعد از چند ماه بواسطهٔ اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روزی که پایه غضب شاهی اشتعال یافته بود در میدان اصفهان جسد شاه محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور تمهید بساط جشن و سور اشارت فرموده روزی چند در آنجا بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزاده سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفر لوا سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان بآستان سلطنت آشیان آمده سعادت پایبوس همایون دریافتند و باصناف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفر لوا از استا بصوب عراق مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت نشان بجانب ییلاق سورلوق برافراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشتن او سلطان احمد ساروی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون متوجه اصفهان گردید

گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن حیات محمد کره بنار غضب پادشاه سکندر شکوه

پیش از آنکه عراق عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر درآید بسبب فتور امور دولت سلاطین قوینلو شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروی جمعی از مردم هر جائی بخود متفق ساخته دارالعباده یزد را در تحت تصرف درآورد و چون رایت علم آفتاب اشراق بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آقا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت بدار و ملکی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب بیزد رود و سلطان احمد ساروی را از مقام خلاف و عناد بگذراند و بمساعی جمیلهٔ شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان درمیان آورد که بدستور العمر از جادهٔ عبودیت خدام سدره منزلت درنگذرد و نسبت بشعیب در مقام النفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب بیزد درآمده روزی چند حکومت کرد و سلطان احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال بفرمانفرمائی مشغول گردید اما هم در آن ایام بر دست محمد کره که در کرهٔ خاک مثل او بیباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین قوینلو داره حکمی مینمود و در اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانبان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کرد ایلچی با تحف لایقه بعتبهٔ کعبه مرتبه فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را ملحوظ عین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره سمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نمود و محمد کره روزی چند طریق چاکری و فرمانبری مسلوک داشت و آخر الامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و وفور رجال مغرور گشته رایت شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده بهمشبی بدروازه یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروی را بقتل رسانید و آن بلده را مضبوط ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات را پادشاه فلک احتشام شنود از سورلوق باصفهان شتافته عنان بکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان ظفرانجام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز وار احاطه کرده و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست باند اختن تیر و سنگ برآوردند مدت یکماه بهرام وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بیضا مرتفع میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعهٔ نیلگون گردون دایر میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون بعقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز مبادا دند و اتباع کره بیز آتش ستیز افروخته شست تا بدا ختن خدنگ مرگ آهنگ میکشادند آخرالامر بزخم سنگ و توپ و تفنگ بهادران تیز جنگ رخنها در برج و باره پدید آمد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران کره را بر خاک هلاک انداختند و کره با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته باز دیگر آغاز جنگ و جدل نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر آن حصار استوار آورده بعد از آنکه مدتی یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند همین دولت روز افزون آنقلعه را نیز قهراً قسراً مفتوح ساختند و کره بر برجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کمند کزند ایمن بود و مردم یزد آن را نقاره خانه میگفتند پناه برد و از مضمون آیهٔ اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل مانده غازیان قلعه کشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقرکره بود هیمهٔ بسیار جمع سازند و آن را بر زبر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن صبر و شکیبائی کره سوخته بقدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده بتقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بکره اثیر کشیده و کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده بروزنه منزل گریده و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دو سه مغلوکی دیگر که آنجا بوده پایان آورده و دست و گردن بسته بپایهٔ سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک را برانداختند و کره دران قفس به بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند و آتش دران زده کره را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیگ از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند **گفتار در بیان**

نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس درسال اول که پادشاه

عالیشان بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسدهٔ سدره اشتمار رسید و بوسیلهٔ امرای ملک آرا بشرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب بعنوانی مناسب بسمت تحریر نیافته بود و ایضاً تحف و تبرکات قابل خدام پایهٔ سریر خلافت مصیر نمود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاهانه نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از آنکه فتح یزد تیسیر پذیرفت و کره در حبس قفس قرار گرفت بنابر آنکه عبدی بیگ نواحی ابرقوه با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمائه از راه بیابانی بجانب طبس یلغار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا تیمور غال امیر محمد ولی بیک که از ملازمان الخباب امیر نظام الدین بود با محافظت آنسر حد مینمود و تردی بابا کهمان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بینهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب پادشاه عجم و عرب بسمت تسکین پذیرفته بفتح قلعه التفات ننمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا باصفهان شتافت و پرتو انوار سعادت بر خیابان روزگار متوطنان دارالملک عراق تافت در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیگ که ابرقوه را تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع کره اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطهٔ آن شکوه مندی مجدداً ملحوظ عین الطاف پادشاهانه گردید و هم در آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی باستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورد و بسعادت تقبیل قوایم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد و شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید و از عراق جسد حسین کیا را محمد کره و هم بعد از آنش در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از وصول بروم شمهٔ از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع الحان

ایوان و ایالی بصرف ساخت ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کمیز الانک نظم
صحن بیابان که ز فیض غمام گشت چنان غیرت دار السلام روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت سلطان گل بعقصد شکار دل بلبل
بیکان خار اچون شکار تیان لاله عذار سرتیز گردانید و نسیم فروردین روایح مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه
بقالب نباتات بخشیده آهوان سیاه چشم از منازل کوهستانی بساحت سبزه زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و بیکان سیاه چشم
وصال و مشاهده جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند نظم پی صید و شکار شهریاران کمان قوس قزح شد تیر باران ز پیکان نشاط انگیز
شد لاله چو صیدی غرقه در خون گشت لاله نشاط شکار را به خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر برزد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد حکم
همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بجانب
کمیز الانک که ساحت دلگشایش چون سپهر بیانه تنگ وسعت براندند و از جنس آهو و نخچیر و وحوش و طیور در آن صحاری جانداری را برقرار نگذارند و جهت
این مهم نواحیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفاهان بجرگه روانه شد بهیابان که عبور فرمود سراپا حیثیت آب زلال گرفت قطرات
ابر نیسان بمقام عقود لآل پذیرفت چمن دل از از چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرده حسن و خاشاک مانند اوراق گل دیهکان بساط کامرانی بر راه گستر
و امرا و کلانتران و لایات نیز از قم تا شیراز تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در الانک مذکور جرگه بهم رسیده و از آهو و نخچیر
و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ آنمقدار جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر باره فلک اقتدار نشسته
تنها بمیان جرگه در آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کمیز الانک را رنگ یاقوت رمانی داد و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمه
خون فشان در جسم شیر پلنگ بگشاد زمانی بگرز گران سنگ سر و گردن گوزن را نرم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخچیر و
خرگوش افگنده از جرگاه بعدم رسانید نظم شه پردل بحرکت نیزه و تیر گهی آهو فگندی گاه نخچیر گهی شیری بنیزه در ربودی گهی گورانه خدنگش گور بودی
بعد از آن بحسب فرمان واجب الاذعان امرا و نوئینان نیز در جرگه تاختند و بتیر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک
انداختند و آخر الامر از آن مقام از کمال عنایت پادشاه کرد و ن احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ رانده و شکار افکندن کردند
و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آورده و در آن روز شش هزار و هفتصد جانور کشته توابعان
انها را امرا و اعیان و اشراف خدام آستان ملایک آشیان تقسیم نموده و استادان بنابر حسب فرمان واجب الاذعان از رئوس و حیثیان سلسله
ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بجهتی از بیلاقهای بلده اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته تمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف
ساقیان زهره جبین گلعذار جامهای شراب ارغوانی گرفته پایه عشرت مرتفع ساخت ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچه
لوای کشورگشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بمیامن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما شاه عالیشان چون چند
چندی در بیلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید بحسب اقتضای رای صواب نمای متوجه ولایت همدان گردیده بعد از وصول بدان مملکت و مرغزار
جنت آثار نزول اجلال فرموده و چون مشاهده اساس عدل و انصاف کرد شیده و بسبب انهدام بنا جرم امتناع اهتمام تمام نمود و در آن شاخ خرم
یک ابیل بطواف مرقد فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة و الثنا مشرف شده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برده مجاوران آن آستان کرامت
آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورده و چون دید که عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان
شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد مطهر عالی طاق آغاز نهند و اساس آن از احسان گنبد بیران مشتمل بحکم
سازند و بامکث بنا آن بنای روح افزا بوجهی ساخته و پرداخته که شرفات فلک بر آن بنا فخر فیروزه کار سپهر بسایند و غرفات بی
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و این چشمه حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال لا لا شد آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا حیاط باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای
بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت باغ را از نشاندن نهالهای [illegible] گلبنهای عطرآمیز [illegible] ساختند
و حالا آن گلشن فرح وش بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتین با فلاک انداخته انعکاس
رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آمده و عندلیب خوش نوای طبع وراکت در وصف گلزار بدایع آثارش نغمه سرا و غنچه ریاض الجنه [illegible] شکوفه
از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سرسبز و دم سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی لعل لبان خوش نما و انهار جاودانش
[illegible] اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم چو خط بتان سبزه اش دلگشا ز نسرین گلزار نسیمش
درختان سروش همه دلپسند چو سبزان رعنای بالای بلند هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در وی غم گل نه اندوه گرد القصه چون خاطر عاطر
پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مرز فیض تأثیر فراغت یافت عنان بادپای خوش خرام بصوب ییلاق [illegible] تافت و در آن بستان گاهی بصید و شکار
گور و آهو میل نمود و احیاناً جام مدام از دست [illegible] سیم اندام بجرع فرمود و بعد از [illegible] هوای آن منوال در گذشت رایات ظفر آیات
متوجه سار و تورغان گشت **گفتار در بیان قمع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده دست برد** [illegible]
که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمان داد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده گرمی بستان روی در نقصان نهاد و بلبل
صعوبت هجران لاله و گل لال گشته زاغ نغمه سرائی کرده و لشکر برد بنیاد دست برد نموده دست بغارت نبات نبات بر آورد نظم ریخت ز اطراف
بساتین شجر از نفس سرد خزان برگ و بر گل ز غم هجر نسیم بهار زرد بر [illegible] بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق
کردستان در سار و تورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بد اختر بر ذمه همت
پادشاه هفت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار بجز فرار ندانسته اثقال
و اثقال بر جای بگذاشت و بمضمون من نجی برأسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و بیشهای پر درخت برافراشت غازیان عظام تمام
جهات صارم و اتباعش با غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان که بر آمده یاری دیدند تیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از آنجا بطرف
اوزن رفته در آن مقام خبر شیوع یافت که حاکم [illegible] رشت امیر حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سر پیچیده و گردن از چنبر فرمان
بر داشته [illegible] خراج گذاری [illegible] آورده بنا بر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روان شد بعد از وصول موکب
آن ولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تضییق [illegible] کوشیده ابواب قتل و غارت
بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت [illegible] اضطراب افتاده از [illegible] توبه کرده بر سفینه اعتذار و استغفار نشسته ایلچی با تحف و اموال
و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام [illegible] مخالفت [illegible] بیرون نهاده هر ساله
خراج و مال ادا کرده [illegible] پادشاه [illegible] امیر حسام
الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده منشور حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی تاج التفات شاهی بر سر گذاشته و
منشور موفور السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از [illegible] ولایت گیلان مراجعت فرموده
بطارم شتافت و در آن زمستان خطه طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بود و بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساحت [illegible]
کامرانی و عشرت می افزود و چون فصل شتا [illegible] پادشاه [illegible] بصوب قشلاق متوجه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آنگاه در صحبت او بصوب سوسلوق بفراغت و در سوسلوق بشرف ملازمت نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد دیگر جمعی از اکراد فراهم کشیده
در مواضع اورمی آمده بود و بافروختن نایرهٔ فتنه و فساد اشتغال داده و بیرام بیگ قرامانی و خادم بیگ خلیفة الخلفا با فوجی از افراد آن میدان رزم آزمائی بدفع آن
بد اختر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از استماع این خبر هراسان گشته پناه بقلعهٔ کوهی برده و در آن موضع حصین تیغ جنگ و پیکار کشیده با
صبر و شکیبائی بسر میبرد و امرای عظام با بیرام بیگ انتقام او بر تعاقب شتافته بعد از وصول بدامن آن کوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند
پلنگ خشمناک بر فراز آن کوه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داد و ناوک
بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر بر خاک هلاک افتاد و کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان قطرات اسکله لعل گون بر جبین آورد و چرخ اثیر از گرد
معرکه دامن گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعلهٔ فنا در خرمن سلامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز
حرف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم ز هر دو دریای خونین بر آمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت
ز چشم زره خون تراوش گرفت ز نوک سنان لخت لخت جگر فرو دان چو از خار گلهای تر آخر الامر نسایم فتح و ظفر بر مشام امرای نصرت اثر وزید صارم
کرد روی ادبار بوادی فرار آورد و غازیان عظام سپهر اقتدار بعضی از سرداران لشکرش را بکمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و تمامی
ایل و الوسش را غارت نموده سالما غانما عنان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیگ و خلیفة
الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربه و شکست اعدای دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص
یافته رایت افتخار و مباهات بر افراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جمعی
را که مامور بودند پاره پاره ساخته بر مرکب العقوبه یکدیگر را که از آن بدتر نتوانند بود و قتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرد
مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده
در مهد بساط انصاف و معدلت میگسترد و نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی میوزید و غنچهٔ عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی
بتبسم و الحمد لله المنعم المکرم گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله
ذو القدر بمساعدت بخت فیروز نظم چون ابر بهار شد گهربار بگشت زمین و کنار گلزار بشکفت ز باد صبح لاله آورد بزم گل پیاله
افروخت ز تاب می رخ گل برخاست فغان ز جان بلبل شد شاخ شکوفه پر ستاره صد چشم گشاده در نظاره پادشاه آفاق از یورت قشلاق
بیرون خرامیده در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمهٔ تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل گزید و ترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن عرصهٔ جهان آرا از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغر باده دوستکامی
در کشید و طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر بیاراست
بزمی که از آن بیشتر نظیرش نداده کس بدو در نظر در آن جشن حکام روی زمین ولاتی که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد
ایران جمشید جاه کشیدند هر یک بسی پیشکش به پیش شهنشاه جمشید فش شهنشه در لطف بکشود در ان سروران را نوازش نمود بانعام ایشان
بابین [illegible] کمر [illegible] قبای زر [illegible] جهان را چو کیوان سرافراز کرد بعالم در خرمی باز کرد [illegible]
[illegible] سپهر احتشام [illegible] ز دست جوانان [illegible] ز فروغ شراب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] صوت دف و چنگ و نی [illegible] که شاه [illegible] نوروز [illegible]
[illegible] فتح و ظفر [illegible] علاء الدوله
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از فریب نفس غرور کرده پیوسته عزم جور و فساد و مال و ناموس خلق داده بباد و از استماع این خبر باری عزیمت پادشاه هفت کشور زبانه شعله غضب کشیده و تیغ
شرار آن به اختر رسید همت خسروانه واجب نموده حکم همایون باجتماع لشکر قیامت اثر نافذ گردید و توجیهان فرمان پذیر به ساحت آن جابه روی باطراف و امصار آمده و
باندک زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمدند همه جوشن پوش خنجر
گذار و سپر اسکنیه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سرافراز از تاج شاهی همه کمربسته هر یک بفرمان بری کشاده زبان ثناگستری پس آنگاه
ربع مسکون بنور فرح و بهجت همایون اعلام زرنگار افراخته و دفع اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان همت گیتی نورد بجانب [illegible] انعطاف
داد افغان کورکه و نفیر باوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود روبراه نهاد نظم روان شد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان
نهان از غبار مواکب سپهر سر رایتش ثالث ماه و مهر حسبت کشایش ملوک عظام بفرمان بری منشور هر کدام و پس از آنکه ماهچه بیرق خورشید اثر همای حشمت
آذربایجان را از نور وصول عزت افزای فضای آسمان گردانید و علاء الدوله برین معنی مطلع گردید بعضی از قلاع دیاربکر را که تسخیر کرده بود جمعی از معتمدان
قدیم خود سپرده و روی هزیمت بصوب البستان آورده و کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسیده زمره از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده فرقه بصوب
شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قله آن همراه اوج آسمان مینماید و کره زمین از فراز آن کمتر از ذره مینماید پناه برده متحصن شد
و پادشاه مجاهد غازی در مبین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده بر بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرموده بهر شهر و قصبه که رسید
ابواب عدل و احسان بر روی مردم گشوده چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش صدر روش گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر
بل حشری از دهقان عقب سفر جامه جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفرآثار صف قتال بیاراستند نظم صف آراست [illegible]
سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خارا شکاف همه نامور و نیزتن اندر مصاف و غازیان عظام نیز بسوی صفوف پرداخته
غریو کرنای و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد زهر دو سپه بانگ کوس
هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیر و تیغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال
و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزه خطی قامت تیر مثال
نوخاسته را مانند کمان خم کردند گاه از تحریک شمشیر خونبار سر سروران مردافکن و داغ بدن مینمود و احیاناً حدت پیکان خارا گذار راه بیابان
عدم در جسم دلاوران صف شکن میگشود لاجرم در هر دمی خون محتری بر خاک ریخت و هر دمی خاک وجود همدمی با خون برآمیخت بیت ز بس کشته
کامد زهر دو گروه ز خون خواست دریا و از کشته کوه و تا آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن خیل مخذول را
به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای فرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بپای ایستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان
سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته و شعشعه تیغ آفتاب به نیام غروب درآمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونه لعل بدخشان پذیرفت پادشاه
عالیجناب در معسکر همایون نزول نمود و سپاه ظفر اقتباس را باقامت لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذوالقدر نیز بمراسم طلایه پرداختند آن شب تا صباح از جانبین
طریقه تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دستیاری به تکاور فرا جوشن سحابگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای
دشت و هامون را نورافشان گردانیده در انعدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام بدان لی بدیل ابداع زرانده و آراسته بر باره تیزرفتار دلدل
آثار پولاد سم قطاس دم برآمد و بتسویه صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از طلعت همایون غیرت افزای فضای سپهر بوقلمون گردانید و از
اشرار دیوسار ذوالقدر در برابر آمده و در آن روز جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بد سگال بشیر عدم ثبات استوار داشته
هنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناجیه و زمره باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرتو فتح و ظفر برافراخت و از اشتعال
اشعه آتش تیغ سپیدی صبح خیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت باز دیگر غازیان رستم [illegible] دست بشمشیر و خنجر کشیده مردی بقوم پر شر ذوالقدر افروزند و در آن
روز نسایم نصرت و بهروزی بر شقه رایت سالکان مسالک شریعت غرا وزیده اعدای جانگداز بالاخره انهزام کردند تا مضمون کلمه قل لن ینفعکم
الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و هیچیک قدرت سپاه بجز از جولت بساط حیات اکثر آن قوم سپید [illegible] و نوشت حیات و [illegible]

همان روز هزیمت همایون از عقب مخالفان دولت [illegible]

ویراق و متملکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایرهٔ فساد در بیوتات و انبار غله بجمع خاکسار همت اشتعال پذیرفت یعنی بباد غضب آتشی برفروخت که شهر و ده خاکستان بسوخت و پادشاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود و شام عبور نمود و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعهٔ جرپرت توطن دارند و حصانت آن حصار موجب غرور ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی آرند و موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه ستاره عدد و بهد دولت سرمد محیط آسا بگرد آن قلعهٔ متانت انتما درآمدند و بافروختن شعلهٔ حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبهٔ جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد حکم همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذو القدر هر کس یابند اسیر سرپنجهٔ اقتدار گردانند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعهٔ جرپرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد در گذشته مقالید حصون و بلاد را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب اطاعت و خدمتکاری برگشادند و پادشاه مخلص نواز در باره ایشان ابواب العام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضهٔ درایت محمد بیک استاجلو نهاد و طبل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثناء راه شرف الدین بیک که حاکم تبلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نمود و بتلبیس سایه خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش برگشود و پس از آنکه ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشته مشاهدهٔ شیبهای حمرا اغصان درختان و تلون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای های و نوش از ایوان کیوان در گذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بجوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت

ذکر طغیان علاء الدوله ذو القدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

در زمستان که موضع خوی بمضرب خیام پادشاه جنگجوی بود علاء الدوله ذو القدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف بصفت شجاعت ساروقیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و ساروقیلان و جمعی از خویشان او بدست غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم ذو القدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نمود و ساروقیلان را با سایر اسیران گردن زده رؤس نامبارک ایشان را بار دوی اعلی روان فرمود و قاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال بنواب کامیاب رسانید و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع یراق خیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار عصرت منظر مریخ آثار فراهم کشیده و دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خردتر را احمد بیک میگفتند سردار آن سپاه گردانید و ایشان را بجهة طلب خون ساروقیلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدا از شوم خبر یافته باز مستعد قتال گشت و در ظاهر قلعهٔ حمید آمده تلاقی فریقین دست داده جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضهٔ اقتدار کوتوال حصار چرخ بیرون رفت و سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شد و قافلهٔ امن و سلامت رخت از مرحلهٔ جهان بربست آخر الامر محمد بیک بباد حملهٔ صرصر اثر خیل مدبر ذو القدر را چون غبار بی اعتبار از عرصهٔ روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در آن معرکه کشته زمانه پر بهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرهٔ بعد اخری دست تمنا در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان از پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی بر ترسیر پایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمشید شیم از قشلاق خوی متوجه عراق گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

مخفی نماند که ... علاء الدوله ذو القدر ... صاحب تاریخ ... میان خاقان ... علاء الدوله ذو القدر ... صاحب تاریخ عالم آرا ... [illegible]

در ییلاق همدان بسرهای دشمنان را باستان ملایک آشیان رسانیده کیفیت فتح را که تائید یاسمین دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانیده و باصناف
انعام و اکرام و اختصاص یافته منظور و مباهی بجانب دیار بکر بازگردیده و چون شکست علاء الدوله مرّة بعد اخری بروم رسید پادشاه آن دیار که از روی کینه
دیرینه در سلسله شاه سلطان لشکر بسر وی کشید و علاء الدوله در میدان قتال بزخم تیغ رومیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذو القدر در آن معرکه منقطع گردید
بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت قیصر راه دیار روم پیش گرفت و بیشایبه کلفتی و غایله شغبی گلشن ممالک شاهی از خار آزار آن
سالک طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تائید آن بهار و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته
ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین زرگر منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار
برافراشت

ذکر شمهٔ از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجهٔ شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر منصفان معیار اعتبار و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مخفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال در سلک اشراف
و اعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صناعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام که آن
گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهیجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنابر ارادتی که نسبت به دودمان پیغمبری سیما منتسبان
خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت از قلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود
ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان بنان مضمون این مقال بپیغام فرمود که شعر سلام علی من شاقنی بوصاله و ان لم اقر الا الطیف خیاله عشقت و ما ابصرت
غیر انّنی سمعت من الحاکین وصف جماله نظم بس وصف حسن تو بشنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دلم دیده جا کرده . که گوئی ترا
سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد در معیار ضمیر پادشاه کامکار
مانند طلاء جعفری تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون
از آن مملکت بخطهٔ اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم
رشت امیر اسحق بود و در مذهب سنت غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود دعوت علیه امامیه عمل مینماید و نسبت بآن قدوه اولاد خیر البریه در طریق
اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیر اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین از مضمون خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم
اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک سایر خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو التفات
عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل
نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت
باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی
بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایهٔ قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش بهمین تربیت
پادشاه و وفور عنایت آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر
پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات
وقوع یافته بود بقدر امکان سعی نمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده بانامل معدلت ابواب مکرمت برگشود مثنوی در جود و سخا بر خلق بگشاد
نبودش کام غیر از دفع بیداد بیمن التفات شهریاری بنای عدل داد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بغداد و بعضی از وقایع بغداد و در آمدن آن مملکت بحیطهٔ تصرف پادشاه والا نژاد

چمن آرای ریاض این سخن و
نضارت بخش فضای این گلشن انده نسمات سحاب قلم این حکایت را بدین بیان رقم میزنند که بعد از آنکه فتح نامراد نزد علاء الدوله ذو القدر یکی از امراء
شجاعت اثر بارک نام بر دار السلام بغداد استیلا یافت و تخیل محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بآستان ملک آشیان شاه جهانبان فرستاد
نیاز آن در بابه سنه اربع عشر و تسعمائة که ولایت همدان از فروغ پنجه رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت برای بارک خسرو

خسرو حشمت آیین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیگ سیاول را که از جملهٔ بندگان جان سپر بمزید عقل و کیاست و وقوف بر
دقایق مهام سفارت امتیاز داشت فرمود که به بغداد رفته باریک را باطاعت خدام سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان
بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهت باریک فرستاد و خلیل بیگ متوجه دارالسلام شده چون باریک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم
نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیگ را باعزاز و احترام تمام بدارالسلام درآورده باریک در باغ میرزا ابداغ با وی
ملاقات نموده بلوازم تعظیم و تبجیل و ما یعد من هذا القبیل اقدام فرمود و نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت
شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و درباره خلیل بیگ طریقهٔ انعام و احسان بجای آورده جهت ایستادگان پایهٔ سریر
اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعهٔ شریفه را با ابواسحق شیره‌جی که از جملهٔ اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل
سیاول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل
گرداند خلیل سیاول و ابواسحق شیره‌جی روی باردوی کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه همه‌دان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت
باریک را بوسیلهٔ امرای ملکت آرا عرض کردند و تحف و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر انور درآوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باریک
بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقهٔ فرمان برداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت
با بواسحق شیره‌جی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفهٔ ضمیر خود را بنقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی آراسته
باستان اقبال آشیان شتابی هر آینه بعواطف بدیع ما اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد در بغل و غش نفاق مغشوش سازی بی شائبهٔ شبهه در دار الضرب سیاست
بوتهٔ عقوبت بگدازی و چون ابواسحق شیره‌جی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک بیک معروض گردانید
باریک در اول بحسب ظاهر روزی چند شغل متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالآخره خیال قلعه داری کرده روی بجمع ساختن ذخیره
آورده بر توابع و مضافات دارالسلام غلهٔ بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا سه سال در آن بلده متحصن بود آن ذخیره
بازوقای لشکریانش وفا می نمود در آن اثنا از قدوهٔ اولاد خیر البرایا سید محمد کمونه که آبا عن جد در سلک اعاظم نقبای نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب
شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مواخذ و مقید ساخت و در چاهی که بسان حوصلهٔ بخلا تنگ و مانند فکر عقلا
عمیق بود محبوس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمهٔ عصیان پرداخت و از جانب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابواسحق شیره‌جی
عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیگ لله را با فوجی از شیران بیشهٔ رزم منقلای سپاه گردانید و مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب لله
باهستگی در حرکت آمد و باریک این خبر شنیده اضطرابش از پیشتر بیشتر گردید و پس از وصول حسین بیگ لله بدو منزلی بغداد باریک مصلحت جنگ و صلح
ندیده در شبی که ابر چون دل دیدهٔ عاشقان شعلهٔ برق می افروخت و باران اشک سیر بخت و مانند حال از مهجوران نالهٔ رعد با نوای گریه می آمیخت
تنگ بر اسپ فرار کشیده از دجله بگذشت و مغروران با نواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقاء خورشید از چاه دیجور شب
بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت با بهجتش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی
که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس بپایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند
و زمام اختیار آن دیار را بقبضهٔ اقتدار آن زبدهٔ اولاد سید ابرار داده شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر کردند و لله بیگ در روز جمعه بچهار باغ
بغداد رسید و سید محمد در آن روز بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت
بجای آورده و بعد از ادای نماز خرم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با لله بیگ ملاقات فرمود و لله بیگ نسبت بآنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی
داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضه داشت سید محمد کمونه و حسین بیگ لله بعرض نواب کامیاب
شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیگ مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه
بغداد گشته و بساعتی سعادت اقتباس بجای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس معدلت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمه کرام سلام الله علیهم الی

یوم القیام در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب آستانه معظم سلطانه مفاتیح فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والا نژاد نهاد آنحضرت در بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال مینمود و هر روز بمساعدت بخت فیروز شاه باز همت بلند در هوای صید ملک پرواز داده بتانی طی مسافت میفرمود و معاودت آن فتح مدد دار السلام از پرتو رایت ظفر آیت مانند فضای سپهر از فروغ چهره ماه و مهر صفت اضاءت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف و مصاحب سید محمد کمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظاره موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فتح و فتوح بر روی خود گشودند چنانچه در آن دیار معهود است گاوهای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاوها را از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکنده مراسم ثنا و دعا بجای آوردند

که ای شاه فلک قدر جوانبخت ز رایت سربلندی یافته تخت جهان تسخیر چون دار الملک بغداد ز الطاف همیشه باد آباد برهنه بند کانت خصم مخذول لبسان گاو قربان باد مقتول

و چون اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والا نژاد مستحسن بوده بانامل عواطف بیدریغ ابواب شفقت بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا بیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغداد و بیان را در ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایه قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال رسانیده بزبان عنایت و مرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر بردند دیگر روز عزم طواف عتبه علیه جازم کرده روی بدشت کربلا آوردند و بعد از وصول بدان مشهد عطر نثار و مرقد جنت آثار شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک پاک سوده بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه الصلوة و الثنا استمداد فرموده مجاوران آن روضه بهشت نشان را بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانیده و از اجناس نفایس خلعت قبرپوشی ترتیب داده بر صندوق تربت جنت رتبت پوشانید ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را پردهای زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت در افزود و دوازده قندیل طلا هر یک چون شعله آفتاب نورافزا بر قبه عرش فرسا وقف نموده صحن آن گنبد فیض آیین را از گلیمهای بریشمین چون سپهر برین مزین ساخت و ساحت آن منزل فردوس قرین را تمرکان اخلاص رفته فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالاران آن آستان سلطنت آشیان از انواع طلاوه اطعمه فراوان آنمقدار حاضر آوردند که تمامی زوار و مجاوران روضه بهشت آثار از آن محظوظ و بهره‌ور شده زلهها بجانها بردند و یکشب پادشاه حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و دجله را شتافته از انجا لوای عزیمت بصوب خطه نجف برافراخت و التجا بآستانه قدس منزلت و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر العجایب و مظهر الغرایب امیر المومنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضه عرش مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبه اهل الله و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که از واهب العطیات مسالت کرد بمناجات بگفت

ای تاج بخش پادشاهان بسر افسر گیتی پناهان برافرازنده رایات شاهی بامر و نهی تو شاهان مباهی ز لطف تست ما را سرفرازی بجنت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند ز غمناکت [illegible] جان خرد [illegible] ز فضل تست چون اقبال جاوید ز ذیلت نیست کوته دست امید [illegible] شاه [illegible] [illegible] کرامت علی مرتضی سلطان کونین [illegible]

[illegible]

از آن مرحله عنان عزو جهاد بصوب منازل اعراب غزیه که دیدبهٔ جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بسرقت الجماعت بسیاری از ایشان را کشته و اموال
و جهات را غنیمت گرفته شکارکنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته طنطنهٔ حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور
ستانی از شرفات عرفات آسمانی درگذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضهٔ عطر بار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اهالی و اعاظم بدار السلام
ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه
هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورد و مجاوران آن حجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره حضر امید و بسعادت
زیارت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ قدوهٔ اولاد رسول امی هاشمی امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته
پرتو انعام و اکرامش بر وجنات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره ببغداد بازگشته در اثنای راه نشاط
شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام عمارتی که در آن ایام بموجب فرمودهٔ آنحضرت در فضائی که نزدیک بدروازه قراقا پوست بنا کرده
بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بعزم تماشای طاق کسری که صفت آن چند کرت درین اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرمود و پس از فراغ
از آن امر مقصد شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران بیلتن و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که ثور گردون از مهابت آن
در صیدگاه فلک روز مختفی میبود از دور نمودار شد و پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش هلال مثال سویته بکشادگی چهرهٔ اقبال اشارت میکند و صدای
خدنگ دلستانش همواره نوای وصول بنشانهٔ مقصود در خم طاق گردون می افکند تنها نزدیک آن دد رفت و از بخت سرمد مدد یافته بیک چوبه تیر مرگ
ناگهان آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی بر برج قوس از مشاهدهٔ آن جلادت انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف گشته
در بیشهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر رواج و رونق عتبات ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت
و جهت هر یک از آن شش عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره و راتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد
جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صنادیق قدیم را از آن مراقد عطر بار برداشته صندوقهای مجدد را
بجایش نهند آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت مکنی بابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و بتجدید حکومت عراق عرب و تمشیت
مهام مزارات ائمهٔ کرام را علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و بار طلا
و صراحی و طبقچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهیچهٔ اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در خم
طاق آسمان انداخت **ذکر اضاءت ولایت حویزه و شوشتر از شعشعهٔ ماهیچهٔ رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم**
لرستان ملک رستم باستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم بر طباع آفتاب شعاع اصحاب فضل و هنر فروغ این معنی نور گستر خواهد بود که جماعتی اعراب
جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قائلند و چنان استماع افتاده که بعد از مبادرت بعبادتی که معهود القوم
است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضهٔ شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت
میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع
آفتاب دولت شاهی از مطلع تاییدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان
محسن بانسند هر موجود و ممکن بعالم فنا شتافته و شعشعهٔ انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیهٔ ضلالت و غوایت می پیمایند بنابران دفع شر آن جماعت
بیدین بر ذمهٔ همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام
مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روان گشت شاه فلک مرتبه خدیو جهانگیر جم کوکبه روان در رکابش کهان و مهان جنیبت کشانش ملوک جهان در
اثنای راه بمسامع نواب و الاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایهٔ علم ظفر شیم استنکاف نموده
ابواب فرمان بری بر روی روزگار خود نمیگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و بهرام بیک قرامانی و حسین بیک لله با قرب

ده هزار نفر از سپاه رستم از جهت دفع شر ملک رستم از کرکسان گشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک مشعشع بوده چون این خبر بحویزه رسید سلطان فیاض با لشکری که بتوان سنان سندان گذار مغفر مهر از فرق سپهر بودند و به پیکان خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف کشودندی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال با لشکر پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی معسکر دشمنان بدانجا میمنه و میسره را بفر وجود امرای صف آرای کشورگشا و میامن جلادت غازیان رستم توان رزم آزمای آراسته و مستحکم گردانید و انوار توفیق خورشید سمت از مطلع قلب طالع گشته در اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف شجعان فیروزی همواره حقیقت آیه کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر دو طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز ستیز از جای برانگیخته در یکدیگر آویختند و بیاری تیغ آتش بار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون برآمیختند لب شمشیر مانند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان مشکین موی کام دل حاصل میکرد و پیکان آتش فشان در سینه پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم جهانی بلا فتنه انگیز شد سنان ستیزنده خونریز شد ز خون یلان کشت میدان جنگ چو بحری که آبش بود لاله رنگ در آن ژرف دریای پرخون ناب سر سرکشان گشت همچون حباب و در آن روز وقتی که فضای سپهر بانوار تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیاره سمت اضائت گرفت تا زمانی که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آوردند و در آخر روز که هنگام غروب شعشعه اقبال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه اسلام بهیئات اجتماعی حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بر ارباب ظلم و ظلام تاختند و بیمن دولت پادشاه اسلام بکمال سعی و اجتهاد تقدیم رسانیده فیاض را با بسیاری از امرا بر خاک هلاک انداختند رباعی دشمن که کند بلشکر شاهی جنگ چشیده زمین ز خون او یابد رنگ روبه بود و حریف سرپنجه شیر نخجیر چه سان رزید بمیدان پلنگ و در نوبت دیگر آئینه زیبای فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسید و بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان گردید و شاه عالم پناه بر تیسیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امراء معدلت آئین مفوض ساخت و عزم دزفول فرموده در ضمان عنایت کریم عطابخش علم آفتاب درخش بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا باقدام اطاعت و انقیاد پیش آمده بی شایبه اهمال و امهال مقالید شهر و قلعه تسلیم نواب بارگاه فلک اشتباه نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر نهضت فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در قلعه سلاسل توطن داشت چون از توجه موکب همایون فرمانفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پشه حقارت پیشه را در برابر باد صرصر توقف از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه گرد آورده و آنچه میتوانست جهت پیشکش سرانجام کرد و بارشاد جمعی از عقلا از حصن حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه و دزفول بتسخیر پادشاه کشورگیر در آمده یکی از امرا بضبط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بر وجنات روزگار رعایا و برایا تافت اما قضیه امراء مظفر عطیه که متوجه لرستان بودند بر منوال تفصیل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال درگذشت و با معدودی از ملازمان پناه ببعضی از جبال حصین برد و امرای نصرت قرین بخرم آباد رفته در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که از پایه سریر اعلی بدو رسید مراجعت نمود و در ظاهر قلعه سلاسل بشرف ملازمت پادشاه عالم حاصل کرده بادای دعا و ثنا مشغول شد و پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب ختم مادهٔ فساد رستم سعی فرمودند و بهدر آن ایام مهم او بغایت بعسر و اضطرار انجامیده اعتماد بر کمال کرم پادشاه فلک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبید و ایشان ایلچی او را نوازش نموده عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بخدمت امرا شتافت و ایشان بمقتضی المرام طبل مراجعت کوفته همراه او روی باردوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را بپایه سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت عجز و نیاز رستم را مشاهده فرمود از روی مرحمت جبلی بر حال موفور الاختلالش بخشود و او را بانعام تاج عالم خراج و خلعت خاص اختصاص داده محاسنش را بطلای ناب و در شاهوار ترصیع نمود و ملک رستم مدتی بآن هیئات ملازمت بسر برده مرتبت میکرد آنگاه بتفویض ایالت و ولایت لرستان سرافراز گشته روی بوطن مألوف آورد

ذکر نهضت رایات نصرت طراز کرت ثانی بمملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه

پادشاه بی انباز . شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان همت خود بصوب مملکت فارس تافت و چون حدود قصبهٔ دارابجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و نزد خسرو گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز کوهی که فاد زهر حیوانی از و حاصل میشود بسیار است عزم صید و شکار ضمیر فیض آثار سر بر زد و جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری را راندند و در قمرغهٔ آن سعادت وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطهٔ کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخچیر بر خاک هلاک افگند که شرح آن بتقریر و تحریر تیسیر پذیر نیست و چون طبع اشرف اعلی را از تیرانداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و نوئینان و خواص و مقربان بآن امر پرداختند و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان در قمورقا تاخته سایر آن جانوران را غرقه بخون ساختند و ما بچه اعلام هدایت اعلام از دارابجرد بصوب مقصد حرکت فرمود و مقارن آن حال آدمی بنگیث که در خلال احوال مذکوره بسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمد و خبر اطاعت ایشان را بمسامع ایستادگان پایهٔ سریر اعلی رسانید و نفائس و تبرکات بیقیاس را که غلامان پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول اقران یافت و پادشاه دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات خجسته ساعات گذرانید و در فصل بهار بسیر در منتزهات آن ولایت بتجرع اقداح راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان عالم نورد بجانب قصر زرد منعطف گردانید و از جملهٔ وقایع لیل و نهار که در آن زمستان و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در سنه و بیمن اهتمام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه قاضی محمد کاشانی که بعالی منصب صدارت معزز بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض وبال نهاد و بخار غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت با میر نجم الدین ابواب مخالفت گشاد و در غیبت آنجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی تجرع مینمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار تومان از اموال شاهی بتصرف داده اگر او را به بنده سپارند باندک زمانی آن مال بسیار را بخزانهٔ عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در سرانجام مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و هم در آن ایام کیفیت حال را با میر نجم الدین در میان نهاده قاضی محمد را بدو سپرد و امیر نجم الدین او را مصادره و مواخذه نمود و در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که حکم همایون بسیاستش صادر شد و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل قاضی محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جملهٔ احفاد امجاد اعلم افراد انسانی سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی بتتبع جد امجد خود مینمود تفویض یافت و آن سید فاضل خوب صورت جمیل سیرت از روی استحقاق در آن منصب بلند مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت

ذکر نهضت رایت نصرت آیت از ولایت فارس بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت نشان

چون پادشاه فلک اقتدار چندروز در نواحی قصر زرد بامر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت فزا را از خون آهو و نخچیر سرخ ساخت عزیمت خطهٔ اصفهان فرمود و بعد از وصول بمقصد میدان آن بلدهٔ جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داد و فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند عرصهٔ امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکدو هفته آنجا باسپ تاختن و تیر قبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در صید و شکار و گشت دشت و مرغزار بپایان رسانید و در فصل پاییز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردید و اردوی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور بآیین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانید آنگاه بجانب خوی توجه فرمود و در اثنا راه مزاج وهاج امیر نجم الدین زرگر از منهج اعتدال بمنهج اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب اسباب حیات جناب وکالت مآب را در بوتهٔ مرض بگداخت و اشتداد حرارت المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن امیر فاضل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بخجسته بهشت اشتهار یافته و در بهشت فرحی تر راست روی بجنت الماوی نهاد و پادشاه والا نژاد از مفارقت

آن خدمتکار اخلاص آئین آثار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش را بخیرات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصافی طویت میرزا احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانید و نجم الدین ثانی لقب داده رایت اعتبار و اختیارش را بفرق فرقدین رسانیده تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مأمور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او را از زبان لطف و عنایت بنواخت و نجم بیگ ثانی نیز امیری صایب تدبیر بلند همت بود و در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر عطیه بجانب خوی برافراشت و تا وقت یورش شروان در موضع نره آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا بیگ علائی که از سایر وزرای نواب آسمان کشور گشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود به بعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی مدد قلتش شده عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفرنشان بولایت شروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی

در مبادی فصل دی و اوایل زمستان چینکیهای دی که عارض خوبان گلروی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید و جمشید خورشید بزمستان خانه جدی شتافته سنجاب سحاب بر دوش کشید **نظم**

گلگونه عارض بتان شد

از باد خنک بنفشه مانند

خورشید ز بیم لشکر دی

جوشن ز سحاب در بر افکند

پادشاه صاحب تأیید شنید که شیخشاه کرت دیگر در شروان رایت طغیان برافراشته و باستظهار قلاع متین و اعتماد سپاه جلادت آئین نقش آیین سلطنت و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال مینماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمیگشاید **نظم**

برافراخته رایت سروری

نموده خیال جهان داوری

بخدام خاقان با تخت و تاج

نکرده ز نخوت ادای خراج

بنا علی هذا پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر رایت هدایت آیت بجانب شروان برافرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه بپردازد با وجود شدت برودت هوا و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه خمس عشر و تسعمائه لوای کشورگشا بدان طرف در حرکت آمد و فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بمعبر جواد شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش رعد خروش در بلاد شروان منتشر گردید شیخشاه از مقاتله خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی از مضی و وقوف تا بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه باکو گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد موکب ظفرشعار را استقبال کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از باکو بشابران رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتکاری اقتدا بشیوه کوتوال باکو نمود و بعنایت عنایت شاهی سرافراز شده پایه قدر و منزلتش در افزود و برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیدند و منظور انظار مراحم و الطاف گشته فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوال قلعه دربند یار احمد آقا و محمد بیگ پشت پندار بحصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بدولت نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران دربند فتح القلعه بلند شده عنان نکران بدان صوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آنحصن حصین که بروایتی از آثار اسکندر است بر امراء حشمت آئین و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و هر کس بمورچل خود فرود آمده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید و خروش سورن و نای زرین بنیان حصاری که دوار را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات فشرده دست باندا ختن تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه لازمه کمال جلادت بود بجای آوردند اما چون آنقلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقة البروج دست تعصب در کمر دارد و کنگره فصیل بعد بلیش رفعت قلعه سپهر مستدیر را به پیش چشم در می آرد ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قاطنانش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در تاب آفتاب کباب توانند کرد **نظم**

کنگر او هست زبان حمل

تن آمده با ماه سما در سخن

خندقش از عمق بجائی رسید

کز ته آن گاو زمین شد پدید

فتح آنحصار استوار بمجرد استعمال آلات جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صایب تدبیر در حل العقده تامل نموده نقبچیان آهنین چنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و آنجماعت آغاز کار کرده در عرض بیست روز دوازده نقب ببروج قلعه دربند رسانیدند یار احمد و محمد بیگ و سایر اهالی حصار چون حال بر آن منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالآخره شاه ظفرقرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز و نیاز

و نیاز در ذیل عاطفت خسرو اعظم آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی بتضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آوردند از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و دامن مرحمت آنحضرت در شمول آمده طوایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه مشمول عاطفت بی غایت گردانیده علاوه حکمت در بند را در کردن منصور بیک انداخت و ایالت و سایر مواضع شروان به لله بیک تفویض نمود و حکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش مطهر سلطان الاولیا و برهان الاتقیا شاه حیدر را که تا آن غایت در دیار طبرسران مدفون بود بجهروشته اردبیل نقل کنند و زمرۀ از خواص بارگاه سلاطین پناه در مشهد مذکوره متعهد آنخدمت شده جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضاء بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در تخته محفوف رحمت حی لایموت نهاده بمقبرۀ منورۀ آبا و اجداد عظامش دفن نمودند حال آنکه با وجود امتداد زمان اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و رنگ بشرۀ مبارکش در غایت لطافت و نضارت می نمود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از فتح شروان و نقل نعش معطر قرین رحمت و غفران فراغت یافت هم در آن زمستان عزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد گذشته عنان جواد تازی نژاد بصوب قراباغ انعطاف یافت و بقیۀ ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده در اوایل فصل بهار بمبادی آنهنگام از آنجا رایات خورشید مثال متوجه دار السلطنه خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش و طرب ساز نموده بمیمنت مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت ببسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت و اقبال گذرانیده آنگاه بییلاق سرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعدۀ استمرار در آن امکنه و منازل گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا در میکشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری بر آمده مهمات رعایا و عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اثمار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا ازمان بزمان در افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل بهدالنک خرقان نزول اجلال فرموده و روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان

فرزندان کلان اعلام نکته دانی و برادر زادگان ادراک سخن رانی برین دقیقه عارف و ازین قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب عنایت ملک بی انباز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه تمنایش در چمن مراد بنسیم سحر اقبال شگفتن گیرد و هر بی افر شوکتی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شده رقبۀ عبودیت در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد با اندک زمانی زوال عظمتش از صرصر ادبار بالکلیه اقلاع یافته بادیه مکنتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد و نظیر فقرۀ اخیر این تحریر صورت حال محمد خان شیبانی است که بعد از فتح بلاد خراسان بسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال بسیاری موجبات سلطنت و استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدره منزلت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر و نخوت او را از آینه زمانه بصیقل تایید ایزدی بزدود تفصیل این مجمل آنکه چون محمد خان از اقصی ترکستان تا حدود سمنان بحیز تصرف و تسخیر در آورده و اولاد امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار لوح ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و معانده پادشاه غضنفر سپاه را سهل و آسان پنداشت ازین غافل که باز هر چند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شغال اگر چه سبع شکاری بود با هژبر قاف ولایت عرصه معارضه نتواند پیمود و شاهد این مدعا آنکه بعد از اطلاع بر ظهور عداوت آثار محمد خان دو سه نوبت قضات و فضلا مثل قضات آیات ارشاد شیخ محیی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخ زاده لاهجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه قاضی ضیاء الدین نور الله قدس سره نزد آن خان جاهل فرستاده و او را بسلوک طریق [illegible] و اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از آنجا که [illegible] که موجب انهدام بنیان [illegible] عمارت [illegible] و در تحقیق [illegible] و [illegible] مغرور بوده قدم در وادی [illegible] نهاد [illegible] کی شیخ محیی الدین احمد لاهجانی [illegible] و جنابا [illegible] رسالت آمده بود [illegible] الدین حسین [illegible] گردانیده و [illegible] که [illegible] در قلم آورده که چون [illegible] کذا دین حق اسلام [illegible]

در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و خیشان آستان ملائک
آشیان در جواب بیرم خان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده‌ایم که جهة طواف روضه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بدان صوب توجه فرمائیم
لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدیشان نمائیم و محمد خان ازین خبر
در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان یزد و کرمان روان گردانید تا بعضی از
آن ولایت را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنابرین مقدمه در اواسط رجب سنة ست عشر و تسعمائه که لوای کشور
کشای سایه وصول الملک بخرقان افکند و بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و لران و آذربایجان با سپاه
فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نموده جهة استمالت امرا و نوئینان در منزل سلطان بلاغی
ترتیب طوی عظیم فرمان فرمود و استادکاران پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار
صحبت آن پادشاه سلیمان منقبت تواند بود سرانجام کردند و در تکلف و تزئین مجلس بهشت آئین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نظارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود نجوم را نثار نمود
اهالی روزگار از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره‌ور گردانید شاه صاحب تائید تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج
آسمانی ساخت و امرا و حکام و میران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی قرعه مشورت در میان
انداخت الجماعت متفق اللفظ والمعنی النصر مقرون بفتح و ظفر را مقصود شمردند و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بزبان آوردند شعر
که ای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر کهتر نواز قضا باد بر طبق رایت مدام ظلال عنایات تو مستدام فضای فلک تختگاه تو باد کرام ملک سپاه تو
تو باد بعیش ای شاه فیروزبخت کسی نیست شایسته تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدوم تو و بیگمان برآید جهان دارم امید آن
همه بندگانیم طاعت گذار بر آنیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت گر کسان پلنگ بسرپنجه چون شیر زور آوریم چو روباه او را زهم بر دریم
جز این نیست ما را مراد دگر که بازیم در خدمتت جان و سر و هریک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده
جواهر بحار بر طبق عرض نهادند و کلاه پایه سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و نوئینان و میران سپاه را در موضع مناسب نشاندند و صلای
عشرت و عیش در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای پر آب رحیق یعنی ساغر سیمین هلال در
محفل ثوابت و سیار رسم دوران بجای آورد نظم ببزم خسرو عالی مآثر شراب روح پرور گشت دایر ز جام کام بخش خسروانی جهان کهنه را نو شد جوانی
نوای نی صلای عیش در داد لب ساقی بکام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی برقص آورد ماهی تا بماهی و بعد از کشیدن اطعمه فراوان و
فواکه الوان برچیدن سفره و دستارخوان دست دریا باره دل دریا آثار پادشاه صاحب اقتدار افاضه بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
اسبان زرین زین مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و جامهای زردوزی دولت اثر و کلاههای مخمل فرنگ و قباهای
و دیباهای رنگارنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بیحد و قیاس
را بحاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمره حق شناس باوج سموات برافراختند و چون انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن بزم
بهشت نشان بجائی رسید که یکی از اعاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کرد انصافا که اگر
میان ذوی الشعور بودی از بسیاری بذل و جود این مهر سپهر جود دعوی خجلت بر جبین آورده ترک درفشانی گفتی و اگر کان درخشان این بخشش خسرو سکندر حشم را
معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بسته دیگر جوهر را جواد شمردی حیثیت کرد و دست بحر و کان باشند دل و دست خدایگان پادشاه
و چون جمشید خورشید از اشتعال دم رواج صباح گلفام آن بزم فرح انجام سپری گشته در نهانخانه مغرب محل استراحت نمود و هریک از مجلسیان از جام عنایت
شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار در بر و دست کامیابی در کمر مرادات در آستین و هر یک با دامن
خندیر زین بجانب منزل خود توجه نمود و شاه عالیجاه نیز بخرگاه خاص تشریف برده بجنت خواب و استراحت فرمود و الحمد لله الملک المعبود و الصلوة و السلام

علی ناصب لوای الحمد و صاحب مقام المحمود ذکر نهضت عساکر نصرت ترکیب بمحاربهٔ فرمانفرمای اوزبک علی الصباح که خسرو
جنود انجم بعزم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اضاءت آثار برافراخت و بر نقره خنگ تیزرفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی
نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نای رزین زلزله در زمین و زمان افکند سپاه ظفر قرین بهویان کوه کوبان
صحرانورد را در زیر پا کشیدند و اسپان تازی نژاد گردون گرد را بزینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند و شاه صاحب تایید پای مبارک در رکاب
ظفر انتساب آورده بر آهوی مانند دولت ابد پیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت
آمده غبار سم ستوران و نعرهٔ مبارز سواران از ایوان کیوان درگذشت نظم بتایید حق نقد شاه نجف گرامی در درج عز و شرف برآمد بشبدیز دلدل مسیر
چو خور بر فراز سپهر اثیر روان گشت با جیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر رهبرش فضای زمین تنگ بر لشکرش شد
همه پیش از ملایک جنود حول جو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر منقبه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطهٔ ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده
عنان بگرایان بصوب ولایت دامغان تافت داروغهٔ آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود
واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و بر این قیاس خواجه احمد قنغرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق
گریز اختیار کرده اردوبانه نزده خاک بطرف بازرود روان رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید
رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایات ظفر مآل شتافته در بسطام بتقبیل بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان
شده بمنازل خویش بازگشتند و در آن وقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که در کبود جامه بود چون خبر وصول چتر زراند و در آنجا شنود مانند فتح و ظفر
متوجه اردوی کیهان پوی گشته در خطهٔ جاجرم بشرف ملازمت خدام سدهٔ سدره حشمت دریافت و آن قدوهٔ خاندان امامت و کرامت بنام تمامی
آنجناب تفأل فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه مشار الیه تافت در حدود اسفراین قامت قابلیتش بخلع فاخره زیب و زینت
پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصهٔ همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آن غایت هیچیک از وزرا این خصوصیت مهر زدن نیافته بودند حکم شاهی ان
تمکین عنایت نامتناهی شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه بمهر شریف آن سالک طریق دولتخواهی رسانند و آنجناب را من حیث الاستقلال
والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را بادی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی بتعیین فضل یزدانی بر مسند اختیار و اعتبار نشسته
از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای
آورد و از آنجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره بادی صدپاره بازگشته در باغ جهان آرا مقیم بود چون از انهاء احمد سلطان خبر
توجه موکب نصرت نشان را شنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بعجم و عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر
آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آن مقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمهٔ سپاه دشمن سوز ملک
خراسان درآید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزی که قمر در طریقهٔ محترقه بود خاک عنا موسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت
و در آن بلده تحصن نموده مشغول در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراء النهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه
مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفهٔ اوزبک و مردم ماوراء النهر غیر خواجه خرد دیوان متعینی در
هراة نماند و خواجه مشار الیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعهٔ اختیار الدین
تحصن نمود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک الملک بخش عظم سلطانه از پیشتر بیشتر
شده داروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز
تمام باحرام طواف روضهٔ عرش مطاف امام الانس والجن علت غائی وجود و مکنون ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته با حسن وجهی شرایط
زیارت بجای آورد و تقبیل آن عتبه که مرتبه قیام نموده از روحانیت آن امامزادهٔ دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد مثنوی شه روشن ضمیر پاک باطن
پس از طواف امام الانس والجن زبان بگشاد از بهر مناجات بگفت ای کام بخش اهل حاجات سرافرازنده شاهان عالم بود شاهنشهی بر تو مسلم ۞

توفیق‌بخشی سرفرازی گمروران را بلطف خویش بنوازی سرافراز خداوندا بحق آل حیدر حضور شاه این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جرایم گرامی دو جهان
گلزار کاظم کر بر اعداء دین فیروزیم ده بملکت سروری بهروزیم ده بتیغم زنگ ظلم از دهر بزدای بعدلم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشورگشا بعد از
فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقبا و سدنه آن بقعه سدره انتما را بصنوف صلات و انعامات محظوظ و مباهی ساخت و نذور و صدقات
بمستحقان رسانیده رایت نصرت آیت بصوب سرخس برافراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیرآمیز گشت بنا
بر آنکه داروغه آنجا گریخته بود رعایا طریقه عبودیت کاری و فرمان برداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفرپناه امان یافته شعار مذهب علیه ائمه اثنا عشر ظاهر
کردند و پادشاه مظفرلوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشورگشا برسم منغلای بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق
کلمه همایون ارباب الله و لی ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد و بر زبان
الهام بیان گذرانیدند که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول مقدمه جنود ظفرنشان وقوف یافت جان وفا میرزا قبچاق
بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و چنانچه ملفوظ گوهرافشان پادشاه عالمیان گذشته بود بزخم تیر یکی از اوزبکان شریر دانه محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان
عظام بقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبک را که حیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آن حال انجم
اعلام همایون شاه مرتضوی خصال پرتو وصول بر ظاهر مرو انداخته عساکر فیروزی مآثر در اطراف آن بلده قبه خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز محاصره
و محاربه نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده هر برجی بیکی از امرا بزرگ سپرد و خاطر بتحصین قرار
داده در باب محافظت الحصن حصین شرایط مبالغه بجای آورد و اگر چه تسخیر آن خطه بسپاه کشورگیر از آنجنگ سلطانی بسهولت میسر میگرفت اما بنا بر ملاحظه
تلف شدن مسلمانان صف شکن حکم همایون برخصت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام مستعد قتال گشته نزدیک بدروازه
مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند بشتر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر میگشت
و در هر معرکه فرقه از اوزبکیه کشته گشته دست قضا بساط حیات ایشان را درمینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف
ساقی اجل جام شهادت درمیکشیدند و احیانا جمعی اسیر سرپنجه تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال برین منوال گذشت همین تدبیر صائب
قدوه آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت

گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی

بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوه ضمایر خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعه لمعات رای منیر
نشو و نما یافته بمقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجره مبارکه نقش حال خجسته مآل او شود هر آینه آیینه بخت بلندش بانوار فیروزی آثار یهدی الله
لنوره من یشاء و ساحت عالم را منور سازد و پایه گرانمایه تخت ارجمندش از امداد عنایت استناد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت
برافرازد و گاه از شعشعه شمشیر امدادش بر طبق گفتار خجسته تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای دین و دولت سمت نضارت گیرد و گاه از آتش تیر
رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیه خرمن عمر زندگانی اعداء ملک و ملت کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف
صفت هباء منثورا پذیرد و لقوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایه کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ گه از حسن تدبیر فروغ تیغ اگرچه خصم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانی بخت را از رای پیر است
ثبات ملک از رای منیر است چه خوش گفت آن سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی صد توان کشت برای لشکری را
شکستی پشت و لله الحمد و المنه که حقیقت این معنی از لمعات رای صایب شاه دین پناه همواره بر نهج دلخواه بتحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی اشراقات
مدایح ثاقبه آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب یقظه و انتباه بانفع وجهی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر که از مبادی سرانجام امور ملک و ملت بر
لوح ضمیر میکشد موافق نسخه تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعداء دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد
مطابق اقتضاء قضا مینماید نظم هر چه پیش نقش بند در ضمیر از قضا بود جز آن صورت پذیر وانچه تدبیرش بکار دبر دقیق ماست آیینه تقدیر

شمایم صدق انتقال از نسایم الحکایت اقبال مآل مشام جان جهانیان معطر میگردانند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت مآثر بود و بمجرد محاصره
و محاربه اختر فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننمود در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر منعکس پذیر گشت که یکدو کوچ باز پس
نشیند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمه الانصراف قبل التمکن هزیمة معاودت موکب نصرت آیت را محمول بر فرار نماید و عزم تکامشی کرده بقدم جرات از مرو
بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ و سنان سزای کردارش در کنارش نهد و باین رای صایب که
از جمله الهامات غیبی و تلقینات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا ظاهر سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان سنه
ست عشر و تسعمایه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمد و از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافتست گذشته نزول اجلال فرمود
و یکروز و دو شب در آن منزل توقف نمود بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحر اندیشه افتاده از
غایت غیرت اضطراب مینمودند اما زمره از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که القضیه مشابهه
استنباط منتج مقدمه فتح و ظفر است و بر طبق آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن ظهور عنایات خالق خیر و شر و لا عجب مثنوی آنکه دلش مهبط نور
خداست کی رود از ره که مآلش خطاست هر چه در آموزدش الهام غیب نسخه غیبی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الامامی لازال
کاسمه مظفرا علی الاعداء استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه مؤید منصور یکی از نوئینان آستان خلافت آشیان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آورد مضمون آنکه
سابقا تو با نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهة امضاء آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما
در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء داریم و علی اسرع الحال
همت بر توجه بصوب صواب میگماریم و چون وعده تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العدة دین عمل نموده لوای جهانگشا بجانب مشهد
مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده امید
حاصل ساختیم بیت غبار کوی او را میشنیدم کحل صفاهانی بحمد الله بمردم ما بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه مقصود آن بود بلکه لایق و مناسب چنان
مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون بمعنی ازین حرکت
تو تغافل نموده در دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشانست تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم مهمانداری
ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله
و ازهار بار دیگر بدان کار دار توجه خواهیم نمود تا صورتی که پس پرده غیب مستور است بحیز ظهور آید والسلام و این مکتوب بهیمنت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی
یکی از قورچیان عظام گرفته و نماز دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو سپهر علم بعزم تسخیر عرصه عالم تیغ زراندود از نیام افق
بیرون کشید و مختصمان حقه افلاک را که بخیال رزم پای در فضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تایید امیر بیک موصلو مهردار را
با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایات [illegible] چون رایت نهضت بصوب قریه تلخستان بر افراشت
مقرر آنکه چون امیر بیک سپاهی محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مراتب ملحق گردد تا اوزبکان در پی
شتابند غنیمت آبی که در آن راهست بگذرند و در تعاقب او دوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم فرمود
که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان بکران تا حدود
عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک بروز اول جهة رعایت حزم از شهر بیرون نیامد تا سحر روز جمعه با فوجی کثیر از سپاه دران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک بنوک
خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیده مار و مور بر هم دوختندی و بشعله شمشیر آبدار دود از نهاد خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوختندی قدم از دروازه
بیرون نهاده خود در قلب لشکر ایستاد و جناحین را بفوجی از جوانان و امیران قبیله استحکام داده و بفور بر فور از عقب پادشاه مؤید منصور نهضت نمود
و در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسیده و مضمون معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقابله بنابران
بتعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام نموده خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را مهر بر زده محبوس سازند و خود بلشکر سرکش

در شهر ماند شاه بیرون فرستد و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار
انعطاف داد و محمد خان بمجرد مشاهدهٔ این معنی مسرور شده بدین پیکر ظفر امید وار گشته در رفتار از پیشتر پیشتر تعجیل فرموده مبادا آن برق و باد از سیلاب
بگذشت و از مضمون کریمهٔ همایون عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای آن هذا الیوم عسیر بغایت ذاهل بیت ازان بیخبر
کاندران دار و گیر بسر پنجهٔ قهر گردد اسیر القصه پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته
با سی هزار سوار از امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان همت گیتی نورد انعطاف داد و مانند
شیر ژیان که روی بصید نخجیر و آهو آرد یا شاه باز بلند پرواز که شکار کبک و تیهو را آسان شمارد روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی
مکان خبر یافت از جرات اوزبکان بپیشش دو پای ظفر در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ
مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه ز بسیاری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر ژیان یلان نبرد
پوش آهن قبا بدل حملهٔ صاحب آل عبا ز پیش و پس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار سنان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد
برآمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای رزین بلند
گشت و صدای کورکه و سورن از ذروهٔ سپهر برین درگذشت نظم دم نای بر شد برین سبز کاخ وزان باد بشکست بر سدره شاخ شد آن صور
غارتگر زندگی سرافیل را داد شرمندگی گرد معرکه بر زد باوج فلک تیره گرد رسید و غبار سم ستوران گیتی نورد نقاب رخسار آفتاب گردید نظم
غبار سپه بر فلک برد راه شد انباشته چهرهٔ مهر و ماه چنان تیره شد مهر عالم فروز که شد آبنوسی چو شب عاج روز غازیان عظام نیزهای
انتقام بدست گرفته روی بدشمنان آوردند و اوزبکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از یکجانب شهاب سنان
غازیان موکب همایون نایرهٔ خون از شریان دلیران بگشاد و از آنطرف پیکان دل نشان سپاه محمد خان بهدف سینهٔ شجاعان آمده نقد جان بباد
فنا میداد نظم ز رمح غازیان موکب شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جنبش جانی سرآمد بر جوانان زندگانی و در آن
اثنا که بباد حملهٔ شیران بیشهٔ پیکار و شدت صدمهٔ نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون
از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده مد فضای معرکه عقود لعل و یاقوت می اندوخت شاه کیانی مصاف حیدر انتصاف شمشیر ذوالفقار
اوصاف از نیام انتقام آخته بمهمیز شجاعت کامل و تازیانهٔ شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخت و بر قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بهر حمله
خون جمعی از فئهٔ باغیهٔ اوزبکیه را با خاک راه برآمیخت نهنگ سنان گران سنگش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب
شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گسترد کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف برآورد شمشیر
کین از غلاف بهر کس ز خیل عدو رو نهاد زمین را ز خون سرش رنگ داد ز تیغ یمانی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی
گری ساز کرد سران را چو مستان سرانداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اختیار یا اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست
که از شدت ضربت حسام مغفر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام
سیمرغ توهم نموده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پر لالان زینهار ز الماس نوک سنان
تیز هوا گشت پرویزن نسر سپهر ز بیداد شمشیر الماس گون ز چشم زمانه ببارید خون آخر الامر بالانچه لوای جهان آرای شاه کشورگشای برایات
سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فرح افزای و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای فهزموهم
تدمیر ابد بعالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکهٔ ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر منصور تعاقب
ایشان نموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاک انداختند و از جملهٔ مردم خراسان امیر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد
باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبدالله مروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مردمی بودند که در آن روز هولناک زخم تیغ و سنان
غازیان از عالم انتقال نمودند و جان وفا میرزا و قنبر بی در پنجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان و در مین قرار باندافات

نسخه: بیشهٔ نیشکار

از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیاه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بودند اسپ در چهار دیواری راند که راه بیرون شد نداشت و بوروق
سلطان با فوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و اوزبکان بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست
و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه بر می آمدند و ایشان نیز
بضرب تیغ تیز غازیان از پای درافتادند و چون تمامی القوم شریر عرضه تیغ و تیر گشتند بعضی از ملازمان موکب همایون در میان کشتگان محمد
خان را طلبیده او را در همان محوطه در نشیب چندین جثه جثه یافتند که بجهة افتادن کشتگان بر بالای او نفسش منقطع شده جان بقابض ارواح
تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سروری را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر
پناه بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت بسجدات شکر الهی و لوازم محامد جناب جلال شاهنشاهی
قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشه یکدلی را که دران معرکه آثار جلادت بجای
آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانیدند جهات و یراق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاد
از استیفای محاسبان ذوفنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و برعایا و متوطنان مرو شاه جهان ترحم نموده از سرهای کشتگان مناره برافراشت
خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بر درگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام کارهای ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار
دخل مینمود بواسطه مساعدت بخت و طالع در آن روز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود را شنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم الدین
مسعود ثانی بتوسل حسنه نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بمقتضای وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او را عرض
نموده زبان بشفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بعد از ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر
وجنات احوالش تافت و در منصب وزارت و صاحب دیوانی دخل کرده پایه قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه
یافته مرتبه اش از مراتب سایر وزرا درگذشت والحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله والصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن
بشارت فتح و ظفر بدار السلطنه هراة و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچه رایات نصرت آیات چون ماهچه لوای
فیروزی مناقب پادشاه سلیمان مراتب در عرصه مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان
شیبانی وزیده و سنگ جمعیت فرق اوزبک متفرق گردید منشیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها باقلام بلاغت
انتما بر صحایف املا و انشا نگاشتند و مصحوب ایلچیان فرخ سیر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان
و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلیجان بیک که از جمله ملازمان ملازم طوایف امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه
هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژدگانی بر چمن آمال و امانی هرویان وزیده غنچه مراد هوا
خواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده دوحه اقبال محبان خاندان مصطفوی بر جویبار مقصود میوه شادمانی بار داد بیت از این بشارت
خرم که ناگهان آمد هزار جان غمین گشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف
الملة والدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین
محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیاده سلطانیه جهة یراق و پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال ایلچیان
بیک شدند و در آن اثنا زمره از مردم اوباش و طالبان فتنه در خانش هجوم کرده باتیغهای کشیده تا بن قلعه درآمدند و محمد لکور را که شحنه
شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بر وجه احسن معاش می نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و هوا آشوب و غوغا در هیجان آمده قرب صد
کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته گشتند و در نماز دیگر همان روز قلیجان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات
شاهی مستمال و امیدوار گردانید و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامه همایون را که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید
و روز دیگر خواص و عوام در مسجد جامع شتافته حافظ زین الدین تربتی بکابی جهة خواندن فتحنامه شاهی بر منبر برآمده آن منشور موفور السرور را با آواز خوش

ولحن دلکش قراءت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که در پای منبر بودند لب بلعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود بنابران مؤاخذ شده
هم در مسجد بزخم تیغ هیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و هم در آن
ایام ایالت مرو شاه جهان بدده بیک تعلق گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد
و نخست جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان
عبد مناف نشانی که از مصدر عنایت و الطاف صدور یافته بود رسانید و روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی بر منبر بر آمده آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خاطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه بر حسب
اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله تعالی و ابقاه بر منبر
صعود نموده خطبه نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر
بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و جان جهانیان برخاست و در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین
ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هراة رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا تقدیم
رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه
خرد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد آن سخنان را بسمع قبول جای داده از
قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آن امیر منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار
الدین در عهده ویس بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده
فروغ بهجت و شادمانی بر جنبات احوال همگنان تافت و در صباح روز ... اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار
تمام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیزدوک از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت هر دیاری روشنی یافته جبهه غلامی
و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن بنظر هیچ دیده وری در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرا
خرامیده نزول اجلال فرمود و تختگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و دفع
رسوم ظلم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هراة مشرف قرار پذیرفت و از شعشعه انوار معدلت نامتناهی
روضه امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک
رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان بیابان جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان خاقانی جرعه کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند
سادات عظام و علماء کرام و فضلا لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات خطی تمام و بهره لاکلام یافتند و اکابر قبایل نامدار و
اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند بانواع انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر
و مباهی و مفتخر باوطان خود شتافتند و عامه رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از استیلای
نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب هدایت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان
صفت شیوع گرفت و رسوم ملت ضلالت اطوار مبتدعان گردار منسوخ شده ارکان شریعت غرا سمت رسوخ پذیرفت مثنوی
شاه مالک رقاب خیراندیش خسرو دین پناه حیدر کیش چون برافراخت رایت اقبال زد قدم بر سریر جاه و جلال از سحاب عطا ابر کرم
شست از لوح دهر گرد ستم کرد بنیان عدل را و بلند دوده ظلم از جهان برکند زاب شمشیر غزو تیغ جهاد گلشن شرع را نضارت داد و گرد
ازار بر دست ... امید ... منصب داروغگی و حکومت هراة بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فیصل قضایا فرق
برایا بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال غره ... ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه
تشریف ... قیام نمود و صلات و صدقات ... بساط ...

سلطان محمود بن میرزا ۱۲

اشارت فرموده در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلدهٔ فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب امر معروف و نهی منکر بشأنه مبالغه کرده که بعضی از اعیان ملازمان که مرتکب شرب شراب شدند سرکوب آن طایفه معروض تیغ سیاست ساخت و چون صیت فتح خراسان باقطار امصار و بلدان ممالک جهان رسید ولات و حکام طوایف انام جهت اقامت مراسم تهنیت اعلام ملازمت خدام عتبهٔ کعبه احترام بسته بدار السلطنه هراة خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر حاصل گردانیده باصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان باستان ملایک آشیان شاهی شتافته در باغ جهان آرا بعز بساط بوس فایز گشت و انیس بزم خاص و حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سر افتخار و مباهاتش از فرق فرقدین درگذشت و بعد از چندی رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بوی تفویض نموده بانعام تاج زردوزی و کمر مرصع و خلع و تیغ و اسپان رهوار مشمول ساخته تمام عیار پایهٔ قدر و منزلتش را درافزود و بهمدران اوقات اکابر و اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده بمراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبد الباقی که در مسلک اجداد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتساب سید نعمت الله ولی انتظام داشت و عالیجاه معالی دستگاه قدوهٔ اولاد امجاد نبی هاشم امیر جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت ایاب قاضی عبد الرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن زمرهٔ واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و زمرهٔ در ملازمت موکب همایون توقف کرده فرقه عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند

ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب

در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار از شکفتن ریاحین و ازهار ساحت عالم خاک را رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیار در بیت الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب دریا دل بنیاد افاضهٔ فضل ربانی درر آبدار و گهر شاهوار در دامن انجمن و جیب و گریبان گلشن ریخت و مشاطهٔ عام نوبهاری بیاسمین فیض انعام حضرت باری عقود لآلی خوشاب از گوش و گردن لعبتان گلزار و عروسان ریاحین و ازهار درآویخت سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل برآمده نکاب از چهرهٔ گلنار ی نکشود و بلبل بحکم آغاز نغمه سرایی کرده بهزار زبان دعای دوام دولت حضرت کشورگشایی ادا نمود مثنوی چو گلشت بهار عالم افروز بشکفت چمن بباد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز از بهر نثار باد گلبیز از شاخ شکوفه شد گهرریز نرگس بنوای بلبل زار از خواب خمار گشت بیدار از کوه برآمد از ژاله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروز و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه مبذول داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جانفزای حوض ماهیان که در بالای خیابان هراة واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نموده قبهٔ بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس اکسون آن مقام فرح انجام را غیرت نگارخانهٔ گردون بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبهٔ بارگاه چو بر چرخ فیروزه خورشید و ماه خوانسالاران درگاه عالم پناه از انواع اجناس اطعمهٔ لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اظهار نهادند که بر گرد در دیگ وهم و خیال عشیر آن طبخ نیافته بود و شیرهٔ جان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تماشای فضای آن صحرا در نظر بیننده گلزار نضارت انتما مینمود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر بارهٔ اقبال و کامرانی برآمده از باغ جهان آرا بطوی خانه تشریف برد و بر تختی که در منزل مذکور بشارت همایون ساخته شده بود نشسته وکلاء عتبهٔ علیه و حکام ولایات و ممالک محروسه و امرا و نوئینان و خواص و مقربان بود و بنده او صد و جمهور بندگان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند و علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر شاهوار و دبیت بر صفحهٔ عرض نهادند و تحف امیر نجم اخلاص بر زمین اختصاص افشاندند ما پیشانی خدمت بر پایهٔ سریر سپهر منزلت سوده لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده لب بادای مضمون این مقال بگشود رباعی کی عده دو دمان سلطان نجف استاده بخدمت سلاطین صف صف بادا همه سال کوکب اقبالت تابنده آفتاب در عین شرف آنگاه از صرهای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید و اوانی زرین و سیمین و ظروف چینی و نفایس امتعهٔ مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهت

تحمل آن اشیا هر که از کس ضرورت بود و پادشاه دریادل تمامی آن نقود و اجناس و نفایس را در همان منزل بعد از چیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک احتشام بخشید و همچنین بیاران ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناسب مناصب و استعداد خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطای پادشاه کشورگشا تمامی حاضران را از سادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا و سایر ملازمان سده سدره انتما بپوشانیدن جبهای زردوزی و چکنهای سقرلات قرمزی و جبهای کپنک و سنجاب و التمالی و قباهای قطنی و درای مفتخر و سرافراز ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گلنار گون و حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان طرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و دف و نی و ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار بزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش ضمایر رسانید مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمهٔ چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاها طالعت فیروز بادا همیشه نوروز بادا بهر ساعت از فضل الهی فزون باد اورنگ پادشاهی بدست جام عشرت بادا جاودانه چو در بزم کواکب جام خورشید و در آخر روز که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو تمام شد از دیده کشیخ وشاب بزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بباغ جهان آرا خرامیده و پهلوی آرامش بر مسند آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم بار دیگر خیال رزم از خاطر همایون سر زد و عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته موکب ظفر آمای از بلدهٔ فاخرهٔ هراة متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت نژاد خبر یافتند محمد تیمور سلطان که پس از قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت قصبات کرمینه و نواحی آن تعلق میداشت بیکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم قرعهٔ مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آب آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خاطر تمکین بر آن قرار یافت که دست در دامان متابعت و فرمان برداری زده از در عجز و نیازمندی درآیند و بوسیلهٔ فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی کار خویش بگشایند و بر همین موجب عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امراء عالیشان شرف بساطبوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده شمه از عجز و اضطرار سلاطین خود بعرض رسانیدند و نیز مرحمت خسروانه از مطلع و احسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بر وخامت احوال اهالی ماوراءالنهر رقت و جهت تاکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان مقدم شریف خواجه کمال الدین محمود را معزز و مکرم داشته مبانی میثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون بدین طرف آب با مسلم دارد هرگز قدم از جادهٔ خدمتکاری و فرمانبرداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده بمقتضی المرام بجده و میمنه و فاریاب که معسکر ظفرمآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش باج ستان بر حسب التماس محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیک قرامانی عنایت کرد و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و طرهٔ علم ظفر پیکر بیش غیرت افزای زلف معنبر حور و صدای کوس و صدا و آوای چون نوای نی و عود موجب ازدیاد فرح و سرور دا الحمد لله العفو الغفور والصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث والنشور

ذکر فوت آقا رستم روزافزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد بار دوم همایون

بنا بر مشیت حضرت واهب النعم تبارک و تعالی [illegible] قبل از ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم بر ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت و طالع کما ینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بدانجانب گذشت که دست همت و دامن شکیب خان وا این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بنا بر علی بدادن و لا که محمد خان شیبانی در نواحی مرو از پای درآمد حکم همایون بشرف نفاذ [illegible]

نفاذ یافت که درویش محمد نیساولی که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الامامی انتظام داشت یکدست او را بساری برده بدو گذارد آقا رستم افکند درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده و بعد از وصول بپایه گاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری از مشاهده این حالت بغایت ترسید و از نظام پادشاه کردن غلام اندیشیده بتصور اشتعال آتش غضب قیامت لهب همان شب محموم گردید و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست بهم داده بعد از سه چهار روز رو بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آسمان جناب ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر گشت که جناب سلطانی سیف الامامی بمازندران رود و اموال چندین ساله آن ولایت را تحصیل گرداند و آنجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه مرتفع ساخته پس از وصول بدانحدود امیر نظام الدین عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروشده ارثا و استحقاقا تعلق بوی میداشت و پسر آقا رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعا امیر عبدالکریم آنکه حکومت تمامت مملکت مازندران چنانچه مفوض بآبا و اجداد وی بوده باو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الامامی ایشان را همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض افتاد و کار ایشان از رنگ جاه و جلال گرداند و آن مهم را بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان بعسکر نصرت نشان رسیده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با نثار و پیشکش بپایه گاه سلاطین پناه در آورد و هنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه پوزش پذیر بنظر عاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست و فرق مباهات و افتخار هر دو سردار را بانعام افسر زرنگار و خلع شاهوار باوج سپهر دوار رسانیده حکم همایون از مکمن عدالت روزافزون نفاذ یافت که مواضعی که در تحت تصرف آقا رستم بود متعلق به آقا محمد باشد و امیر عبدالکریم در سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشد مشروط آنکه اموال جهات چند ساله آن ولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار تومان قبول نمودند جناب سلطانی سیف الامامی نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام بجای آورده بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورکشا عطرسا گشت پادشاه عالم پناه زمستان همانجا طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت بسده سدره منزلت آمده بودند مشمول عواطف بی دریغ ساخت و در آن اوان ایلچیان سلطان مصر قانصوه و قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد فتح خراسان بآستان ملک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان بازگردیدند

ذکر شکار فرمودن پادشاه آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق

چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده و قدرت شامله فاعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خاطر محزون میگرداند و مواظبت بر یک نهج گرد کلال بر حواشی ضمایر میفشاند اگر مدتی اوقات بجد محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند بلعب مطلق مصروف گردد ابواب اختلال بر روی روزگار بگشاید لاجرم برطبق آیه وافی هدایت و اذا حللتم فاصطادوا فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع بر سینه مشتهیات نفسانی نهد بیرون آیند مطلق العنان شده بامر صید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بنا علی هذا در آن زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود شاهباز همت عالی نهمت از صید ممالک خراسان فارغ شده توسن سرکش ایام برطبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر نمود و ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخچیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید خوش بر فضای فلک از افق شرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بر صحارا و کهسار آن دیار بر صحاری و قفار نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سواره بسیار از شهر بیرون شتافته دایره کرانداخته پادشاه شیر شکار نیز عنان عزیمت معطوف ساخت و در کنار خندق بجانور که بهم رسید بسعادت تاییدات ایزدی بمحض اقتدار آهو و نخچیر مجتمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت آثار در گذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است بخنجر و شمشیر و تیر آهو و گوزن و نخچیر میانداختند در عرض یکدو ساعت بیست و شش هزار جانور بقتل رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان

درظاهر قم لاله‌زاری بنضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملائک آشیان آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از
اندک زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم صحرای فراهان گشت و بدستور سه هزار امرا و عساکر نصرت شعار بر عادت مردم جلادت آثار بلوازم
شکار پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان وقفه انداختن جانوران شکاری نیاسودند و چون جرگه بهم رسید بیمن دولت پادشاه بیحد
و معدود انعقاد وحوش جمع آمد که طیور هر چند بلند میپریدند غیر شاخ نخجیر و گوزن آشیانه نمیدیدند و از ازدحام جانوران شکاری و سباع بمرتبه رسید که
گرگ و گور و آهو و شیر چون شکر و شیر بهم آمیخته از هم نمیرمیدند و شاه صاحب تایید نخست تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن
کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخجیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ خسرو پلنگ آهنگ در طرف آهو — بستوه نمود
نیفتاد آنکه نزیست و آهو با آنکه در پناه پلنگ نخزیده از سهم نیزه شاه عالیجاه لحظه ایمن نتوانست زیست نظم ز تیر و نیزه شه شیر و نخجیر بهم آمیخت
همچون شکر و شیر ولی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت و در آن روز چهل و چهار هزار آهو و دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام — نسخه
و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر دون احتشام بقتل رسید و بمیمنت و اهتمام تواچیان عظام مغتنم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر صفت
در حدود ساوه و مابین بامر شکار مشغولی کردی کرت اولی شانزده هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید
گور و نخجیر ملائک گونیا نخجیر رانند بسوی صیدگاه او رسانند دگر نامش چه جن زیست معذور که اندازد نیفتد صید از زه دور و در اثنای امور
مذکور جناب سلطانی سیف الامامی از ولایات مازندران باز آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با مبلغ ده هزار تومان که از وجه تقبل ایشان نقد شده بود
بدرگاه سپهر اشتباه رسانیده و مناقشه که در باب ادای آن وجه در میان مشار الیهما واقع بود معروض نواب بلند جناب گردانید و شاه مخلص نواز
جناب سلطانی را باصناف الطاف و اعزاز سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف
نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در مدت قشلاق بوقوع انجامید دیگر آنکه محمد جان
ایشک آقاسی نجم بیگ که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی
بلاد ماوراء النهر را بامداد امرا عظام احمد سلطان تکلو و علی دوشابرج بیگ افشار فتح نموده و بجای غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده سر خلاف دارد بنابر آن
حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی از فدائیان یعنی فوجی از سپاه قیامت آثار عازم ماوراء النهر گشته و بو سلطان را که بدرگاه نیو
جهان قشلاق کرده بود بخود ملحق گرداند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند مقارن
این حال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از نبایر او سلطان مراد نام که از عم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود گریخته التجا بدرگاه
عالم پناه کرد بنا علی هذا فرمان اشرف اعلی صادر گشت که بو سلطان باردوی همایون بپیوندد و نجم بیگ با بعضی از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد
شد متوجه ماوراء النهر گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه گردون غلام حکام مازندران را مشمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی
داشت مقرر آنکه تتمه وجه تقبل که مبلغ بیست هزار تومان بود وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الامامی که صاحب تحصیل آن مبلغ
بود دعاگو و ثناخوان روی بولکاه خود آوردند و برضاجوئی آنجناب و سرانجام آن وجه مشغولی کردند ذکر وقایع و محاربات که میان ظهیر الدین

محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر باقتضاء قضاء

صانع بلاد و عباد در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با
پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنابر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه
کشورگیر تمام عیار نمود قاصد آنحضرت را مشمول انعام و احسان بیکران گردانیده حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر
آنچه بحیز تسخیر در آورد مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائة با لشکر ظفر نشان متوجه ولایت موروثی شد و بعد از وصول بحدود
بدخشان میرزا سلطان ویس را بخود ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی
سلطان چون از توجه والی ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان بکران جانب آن کارزار تافتند و در نواحی وخش در پیش آفتاب

درخش بابری بمخالفان رسید و بین الجانبین محاربتی در غایت صعوبت دست داد و بمظاهرت عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته گشته ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر تیمور کورکان درآمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را بدرگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت نموده مرقوم قلم بیان گردانید که اگر یکی از امرای عظام با فوجی از غازیان عالی مقام باین مخلص ملحق گردند امیدوار است که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح کرده در ین ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبت رسیدند و بوسیله امرای جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که بیکت صوفی اوغلی و شاهرخ بیک افشار با زمرهٔ از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند و در موکب آن زبده سلاطین آفاق بمقابله و مقاتله فرق اوزبک پردازند و آن دو امیر پاک ضمیر بحصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آنجا یار محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبیدالله خان چون ازین حال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و ماهچه رایت نصرت آیت بابری از افق دار السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت صفت اضائت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سیادت پناه سکندر آیین بهشت زیب و زینت پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده برطبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان را بخان میرزا ارزانی داشت و بر بلدهٔ فاخره بخارا و سایر اطراف آنجا که بحیز تسخیر درآمده بود حکام معدلت انتما گماشت احمد بیک صوفی اوغلی و شاهرخ بیک را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و کمرهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و اما در باب رعایت محمد جان ایشیک آقاسی نجم بیک که از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد او رفته بود طریقه اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا علی هذا چون محمد جان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسید عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال مخالفت و سرکشی دارد و چنانچه مذکور گشت نجم بیک با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیک و بادنجان بیک و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بسمرقند رسد این خبر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان بعد از استماع خبر مراجعت احمد بیک و شاهرخ بیک نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیک سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و منقلای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکباره بنواحی آن بلده رسیدند اتفاقا چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرأت با اندک لشکری که در ملازمتش بودند از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد مزید خان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که بچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت امضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان بکامیشی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله مطوی گشت بیکباره محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان با سپاهی بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جنگ و جدل پیراسته در آن صحرا پیدا نمودند ظهیر السلطنه محمد بابر پس از مشاهده این جلادت و تهور بتعبیه لشکر پرداخته و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقه اوزبک را قتیل و جریح ساخت اروس بی و خواجه احمد قفقرات و کوپک بی را در حمله اول بعضی از دلاوران سپاه چغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سرداران را بزخم پیکان شهباز شیر شکار متوجه عالم آخرت گردانیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست باستعمال آلت قتال بردند و گرد دلیری باوج سپهر اثیر رسانیده بکثرت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را

از لوح بقا سترده و آنحضرت بعد از امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید و دران بلده نیز اقامت مصلحت دولت ننموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند اردو را بکوچ ملحق ساخته راه حصار شادمان پیش گرفت و محمد تیمور سلطان و جانی بیگ سلطان و عبید الله خان را کرّة بعد اخری تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هریک بمقر عز خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده هیچکس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایات عزیمت بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا گرد شهر خندق کندند و محلات را کوچه بند نموده کسان جهة استمداد نزد والی بلخ بیرام بیگ قرامانی فرستادند و بیرام بیگ امیر سلطان محمد شیرازی را با سیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بامر محاربه بیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار حکام خراسان و استیلاء محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیگ رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه داشت بجد و جد بخراسان درآمد و حسین بیگ لله از هراة و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانشدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بملازمت امیر نجم رفته شرایط دعاگوئی و رضاجوئی بجای آوردند و آنجناب همه جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مهماتی که داشتند بکفایت اقتران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب عا رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیگ قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر نجم قریب به بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آوردند و امیر غیاث الدین محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایت نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا با جنود و احشام خود بوی ملحق گردد و بعد از آن بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمد و خبر قرب وصول موکب بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آن را دربند آهنین نیز گویند بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیگ خبر یافتند غلات و حبوبات را اندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین یا امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سازی و ناظم مناظم قصه پردازی این حکایت را بموجب مرقوم میگردانند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی وصفت وقوف در سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بی‌مثلی می‌افراشت چنانچه سابقاً مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار مطلق گردانیده بر جمیع امرا و ندما اینکیان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر جاه سلیمان خصال پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنا بر آنکه در آن سنوات ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امراء عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت عدد ملازمان خاصه او نزدیک به پنجهزار سوار یراق دار رسید و وفور خزاین و اموالش از سرحد حساب و استیفاء محاسبان دانا متجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند سیلان او بود و مرغ و قاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره خام جهة پختن طعام در مطبخ او بر بار میشد و معدودی از اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از عزیزی صادق القول استماع

استماع افتاد که در آنطرف آب بعضی که در وقت کشیدن شیلان در دربخانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خویجه ابر پرسید که هر روز این قدر مصالح را در ولایت یاغی چگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار بسیار است اما هر روز ده من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود جهة پیدا کردن آن تفحص می نمایم غرض ازین مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بی شبه و نظیر بدین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراء النهر کرد و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت آق فولاد سلطان که حاکم آنموضع بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران از در مصالحه و مهادنه در آمد و بعد از طلب عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاده امیر نجم او را مقید ساخت و قلغو توپوربیکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بودند کشته متعرض عیال ایشان شد و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را بر امرا تقسیم فرمود و هر کس بمورچل خود فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و از زخم سنگ رعد غرنج باره قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز قهراً قسراً بر آن بلده استیلا یافتند و شیخم میرزا با متابعان اسیر سرپنجه تقدیر شده حکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قرب پانزده هزار کس را از سپاهی و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر مینگاشتند و چون امیر نجم بده فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان ولد کوچکنجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بجنبال دست برد متوجه شده اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بدفع ایشان مأمور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت حال را اعلام نمود و نجم بیک با تمامی عساکر بظاهر غجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی از اوزبکان جوخوا بجنگ بیرون می فرستادند و از ینجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیاناً مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین منوال بگذشت و آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از اطوار سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست که تسخیر آن قلعه بچاره تیسیر پذیر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهة فقدان حبوبات تفحص خواهند یافت مناسب دولت آنکه ازینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار بلخ اردو بازاریان و سوداگران غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان روی در نقصان نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنابر خوف و هراس از ما وقوع یافته و این معنی موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام نرسیده بود که ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بحسب ظاهر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از حیز تدبیر امیر و وزیر درگذشت صورت حال آنکه چون در بلده بخارا استماع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم ثانی در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و هر روز لشکریان جهة بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بجهد و لله یار محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند بدیشان

پیوسته همعنان یکدیگر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهده اینحال اول برقانون امرا میمنه و میسره لشکر را بوجود عظام احکام داد وخود در قلب بنیاد و مقرر کرد که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشند و در هر طرف که کومک احتیاج شود توجه فرمایند بعد از تسویه صفوف قرب دویست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و پیرام بیک که در آنجانب لجه متوجه دفع شر ایشان گشته بزخم تیری از پای در افتاد و همین موجب ازدیاد جسارت اوزبکان شده یکبار بر سپاه آذربایجان و عراق تاختند و امرا بنابر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست باستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافتند ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آورد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود متعاقب موکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه کنده کرکی گشتند و ماهچه رایت سلاطین اوزبک از افق فتح و ظفر طالع شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان همدران روز شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بکوبه و مغار باکرخیه بودند مانند خواجه محی الدین ولد خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میرجان بن خواجه قوام الدین محمد بن شاه عبد السلام [illegible] بدست سمرقندیان افتاده جام هلاکت در کشیدند و در سیزدهم ماه رمضان اینخبر بدار السلطنة هراة رسیده امیر عماد الدین محمود صفاهانی که حسب حکم جهانمطاع صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از چند روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی قرین صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت آن بلده فاخره باحمد بیک انتقال یافته بود در وقت اختیار الدین نزول نمود و بمدارائی رعیت و سپاهی پرداخته علایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت و معدلت توجه داده امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه بلخ پیش گرفتند و در پانزدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر محمد بهراة شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام امر محافظت مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسید و بار دیگر یورش خراسان و دفع مبدا اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید

ذکر نهضت پادشاه باستحقاق از قم بصوب اصفهان و پیش یارباق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنجا بدار الملک عراق

چون فرمانفرمای طوایف مردم [illegible] سنه سبع عشر و تسعمائه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و خسرو خیل انجم از بروج شتوی عنان بکران بمنازل ربیعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله بر مرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشاطه عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب فرح و سرور بر گشود و مثنوی

سرو از علم بلند پایه
چو فرق چمن فکند سایه
بید از سر خنجر کهر وار
شد بر سر یاسمین درربار

بار دیگر هوای صید و شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم اصفهان گشت و چنانچه چند بار در این اوراق بر زبان کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و چند هزار جانور بزخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یارباق و سورلوق شده در آن بهار خرم تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار گاهی بجرع اقداح خوشگوار و احیانا بصید گوزن و قوچ قار که در آنحدود بسیار بود اقدام فرمود و در فصل پائیز که منزل ناهید از فروغ طلعت خورشید صفت اضارت پذیرفت و از تأثیر هوای خریفی لباس خضرت آثار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان بصورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و بمقتضی حال ساکنان دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب و شعاع جام شراب ماه مجلس بزم را منور و سیراب میگردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را بچشمه سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی

کشیده پادشاه هفت اورنک
گهی در بزم عشرت جام گلرنگ
نشستی گاه بر تخت عدالت

پی تادیب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد کردی و دل ستمدیدگان را شاد کردی و در تضاعیف این حالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان مراد نبیرهٔ ایلدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد بر حسب فرمان فرمانفرمای بلاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمده در اثنای راه زمان حیاتش بنهایت انجامید و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید گفتار در بیان ولادت

باسعادت شاهزادهٔ عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایهٔ سریر اعلی

در آن زمستان که بلدهٔ محروسهٔ اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود واهب بی‌منت ابواب مراد دیگر بر روی روزگار همایون آثار آن مهر سپهر سلطنت برگشاد و بخشندهٔ بی‌منت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه وافر احسان بنهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور کشت که شمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سرکشید که ظلال اقبالش جهانی را مهبط امن و امان ساخت مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور الهی نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نوربخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمائه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و این معنی موجب ابتهاج مزاج خواص و عوام شد و غلغلهٔ بشارت و تهنیت از ایوان کیوان درگذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت حضرت کشورستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزادهٔ صاحب سعادت کردند و خدام سدهٔ سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابو الفتح گشته چند قابلهٔ خورسرشت جهت ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطهٔ تولد آن شاهزادهٔ دولتمند چند روز طویهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد بهمت ازدیاد گرفت و هم در آن ایام برای دفع اصابت عین الکمال دست سپهر بدفعال نیل زوال بر چهرهٔ احوال نواب پایهٔ سریر جاه و جلال کشید و خبر شهادت امیر نجم و پیرام بیگ قرامانی و زین العابدین بیگ و گذشتن سلاطین اوزبک از آب آمویه متواتر انجامید بنابر آن یورش خراسان کرت دیگر پیش نهاد همت عالی اثر گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار درگذشت

ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان

چون امیر نجم ثانی از جام قضاء سبحانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شد و نخست جانی بیگ سلطان از آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنه هرات گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بیشتر از پیشتر در استحکام برج و باره کوشیده احمد بیگ صوفی اوغلی قلعهٔ اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیگ لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت اقتدار برافراخت امیر عماد الدین محمود دروازهٔ فیروزآباد را ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بر پشت دروازهٔ ملک منزل فرمود حراست دروازهٔ خوش با میر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان تعلق گرفت و محافظت دروازهٔ عراق بیکی از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیگ سلطان در اوایل ذو القعده بظاهر هرات رسیده نخست در النگ کهدستان فرود آمد و یکدو نوبت زمرهٔ از لشکریان او بقدم محاربت از طرف باغ سفید خود را نزدیک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلنشان هرویان مجروح شده باز گردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازهٔ فیروزآباد جنگ پیش آوردند و از دست غلامان امیر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک بابا عشقی تبرائی که معتمد الله بیگ بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید مقارن این حال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریهٔ آزادان و سیاقسلمان منزل گزید و چند بار سپاهیان بیگانه تا کنار خندق دروازهٔ ملک و دروازهٔ عراق تاخته بافکندن تیر و سنگ پرداختند و بجهد هرچه تمامتر بامر محاصره قیام نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصولات الکای هرات بیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود و بعضی ولکن احتیاج بطعام جهت آذوقهٔ خانهٔ ایشان بر محلات شهر حواله کردند و بدین جهت تفتیش بسیار بصغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر میبردند ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیگ سلطان

۲ نسخه آزادو سمان ۱۲

و عبید الله خان مخالفت بموجبی نموده در صباح سیوم محرم سنهٔ تسع عشر و تسعمایه که موافق اوّل تنگوز ئیل بود به ترک ایران و سردار از ظاهر هرات بجانب
دیار خود توجه فرمود و در ان روز فیروز هرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل آمانی در چمن مراد شکفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و
باره فارغ گشته بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت
اما همدر ان ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان بکریان بطرف
طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین بحیطهٔ تصرف در آورده دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة
رسید امراء عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر
از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهة ایصال بشارت مسرعان بمشهد فرستادند لاجرم محمد تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان
طوعا و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند و چون
میدانست که در ایام دربندان تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بر وجه احسن معاش کرد اما طایفهٔ از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز تعصب و عداوت
نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دام بلا و ورطهٔ رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد یحیی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را زخم
کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسدهٔ خویش در مقام انهدام بنا زنند کار بی مردم
شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر الطبقه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که یکی دو شیعی را زخم کارد داده شهید
شده بودند سیاست نمود لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنهٔ هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه
و بعضی دیگر ایشان در ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منغلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا
که بود عنان هزیمت بصوب ماوراء النهر تافت

ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب

امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل
و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و علو حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی می نمود بعد از واقعهٔ قاضی محمد
کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود ثانی
نسبت بخود سوء مزاجی فهم کرده از ان امر استعفا جست و در وقتی که رایت ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت
جهت طواف عتبات عالیات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بالفیه روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی
بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطهٔ وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم
قدم بماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسر انجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام
که خبر شهادت امیر نجم بتحقیق انجامید و الویهٔ ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در رودخانهٔ ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید تجدید
امیر نظام الدین عبد الباقی منظور نظر کیمیا اثر گردانیده و کالت نفس نفیس همایون را در عهدهٔ آنجناب کرده پایهٔ قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید
و ایضاً سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود و
چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایهٔ وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان
جهة مصلحت یورش خراسان آذوقهٔ سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیهٔ قحط و غلا شیوع تمام داشت
بیمن توجه خاطر عالی آنقدر مقدار غله که لشکر و سپاه انجم جاه بود بتحت تصرف ایشان در آمده موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه
توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته اجتماع جنود در کوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای
فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعهٔ قبهٔ سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار می نمود و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل سلطان سید ان حرامیده ذیل بیک را با بعضی از امرا و فوجی از سپاه کشورگشا استعلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثناء راه بنواحی دامغان جناب سلطانی نسبت الانامی که جهت تحصیل وجوه تعلقات امیر عبدالکریم و آقا محمد بمازندران رفته بود بمقتضی المرام باز آمده شرف بساطبوسی دریافت و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط نیکوخدمتی بظهور رسانیده بود مجدداً پرتو عنایت پادشاه مظفرلوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض لشکر و مشاهده یراق بهادران نافذ یافت و صباحی که سپهداران قدر و قضا دیبای صفای آفتاب بر زبر جوشن مصقول جنود ثوابت و سیار پوشیدند و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه اسنه شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام ذوی الاحترام و قورچیان بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر شیران کینه کوش و نهنگان پرجوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبارفتار سوار گردیده در آن صحرای دلکشا صف صف بایستادند و سیوف جان گداز آخته و رماح اجل پیوند افراخته زبان سخن پردازی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از ایشان از جام ذوق نیکخواهی سرمست شده مضمون این مقال مترنم بود که مثنوی برآنم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم شه دادگر بگرز گران سنگ و شمشیر تیز سر و دست او را کنم ریز ریز ببزم عدم رهنمونش کنم قدح از سر می زخونش کنم و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده بمضمون این کلام تکلم مینمود که مثنوی درآید اگر دشمن تیزچنگ بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه امامت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد بقلاب رمح زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گرد گیتی نورد برآمد برسیال ابی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و قلب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر درآورد و هر طایفه از عساکر بهرام مآثر که بسیر سردار ایشان پیاده شده سر بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی و فیلی و شکوه پیشکش کرده زبان نیاز بدعا و ثنا میگشود مثنوی که شاها فلک نیکخواه تو باد جنود ملک در سپاه تو باد ظفر در رکاب تو باد مدام سعادت رفیق تو هر صبح و شام لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بدروز باد کران تا کران جهان زان تست سر چرخ در طوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر ندارند جز تو پناهی دگر بهر جا که رزم آزمایی کنی چو خورشید کشورگشایی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر زیبنده تاج و سریر تمام عیار نموده سکه قبول اقتران یافت و همه را تضاعیف اسباب بهجت و کامرانی و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانه همایون شتافت

ذکر رسیدن سپاه مغلا پیکر ظفرلوا بنواحی مشهد و گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید

پس از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق شجاعان رزم خواه شاه سعادت پژوه از الکای بسطام به ییلاق کالپوش خرامیده حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا بر سم منغلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل سلطان بعقوب دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبیدالله خان که در آن ولایت اقامت داشت چون از این معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از آب و گلاستران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب شاهجهان انعطاف داد و از آنجا غیر مجال توقف محال دانسته از راه شهر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و بر این قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر تیمور سلطان که در هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین و خواجه جلال الدین قاسم فرنکودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیرة شهر هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبک دیار در دیار خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال ایشان بندگانی امیر محمد گردیده و التجا بجانب نقابت پناه برهانی الضمیر اطلاع یافته بمقتضای کلمة المغرور ... الابلهان عمل نموده بامداد مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و ظهیر السلطنه والخلافه محمد میر

پادشاه کرت دیگر آن زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرمود و آنحضرت فرمان ایالت رشکان بدار السلطنه هراة بدستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود **ذکر فتنهٔ که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت** ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک اعاظم امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی نیز در وقتی که خراسان را تحت تصرف در آورد باوی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان در آمد او را منظور نظر تربیت گردانید و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده کار بنخوت و غرور بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و بهمدران ایام خواجه عطاء الله و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء الاعاظم خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دولتخواهی نواب کامیاب شاهی لا زال ظلال اقبالهم مصونة عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر گریخ و بحدود بادغیس شتافت و از مردم مغول خانچی و احشام آن ولایات قریب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان تافت و ارباب و کلانتران هراة از آن حادثه وقوف یافته دروازها و برج و باره را مضبوط ساختند و خواطر بر مدافعت و ممانعت قرار داده علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافتست نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیگ کرده بود و در زمان تیمور سلطان بتحقیق جهات سالکان مذهب ائمه علیهم قیام نموده از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سبق ذکر یافته و در آنوقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانهٔ خود را بالکلیه ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا بواسطهٔ اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک تعلق بدیشان داشت ازین صورت خبر یافته خواجه محمد نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را الحجو ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بباره دروازهٔ خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر بازگردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و با بو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول امرای عظام پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی می داشت و بر سایر قراولان از النگ رادکان سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنه هراة رسیده و هرویان را تنبیه نموده بی‌تحاشی توقف و اهمال متوجه مخالفان گردید و از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم با جماعت پیشی گرفته در وقتی که در کوچه باغ سرافراز میان پیری سلطان و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی با زمرهٔ که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج بر آوردند و سلک جمعیت آن گمراهان از هم گسیخته امیر عبد القادر بطرف آب گر گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان بگریز باز نکشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خون آشام راست ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بدبختان را از بدن جدا ساخته اجساد ایشان را طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر از فتح مبین جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلدهٔ فاخره رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و امیدوار گردانیده اعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان با حشام قبچاق پیوست و

پیوست و دست بقتل آن جماعت نابکار لشکر معتقد شیبانیه تاخت کرده بعد از آنکه دو ماه تا وقتی که امیر احمد شاه خروج کرده تیغ تیز بخون ریزان بیالود
والحمد لله الملک المنان و علیه الاعتماد و التکلان **ذکر وصول پادشاه عالی مکان بالنگ رادکان و متعلق شدن ایالت دار الملک خراسان بجناب مملکت پناهی زینل خان** لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل الهی بعد از توجه جنیل سلطان بسه چهار روز از کالپوش
نهضت فرموده کوچ بر کوچ بخبوشان شتافته در اثنای راه خبر انهزام سلاطین ماوراءالنهر شیوع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم
رسانیده از خبوشان بالنگ رادکان خرامید و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط
گردانید و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده ده بیک که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایه سریر اعلی رسید و بواسطه آن حرکت
ناهنجار پادشاه حمیت شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر دراز گوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از آن مرتبه
بار دیگر عنایت جرم سوز شامل حال ده ده بیک گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شد و هم در النگ
رادکان خاطر همایون مآثر شاهی بر تربیت زمره امرا و ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت
و زینل بیک را خان لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنه هراة و توابع و مضافات پایه قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه
احرام طواف عتبه کعبه مرتبه امام عالیمقام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و السلام بسته از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و چنانچه
شیوه ستوده آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده پرتو انوار مرحمت بر وجنات حال مجاوران آن روضه عرش منزلت تافت و از آنجا بصوب
ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول آنحدود چنان معلوم شد که بیابانیان و صحرانشینان آن نواحی بنابر آنکه از معرکه عجدوان مراجعت نموده بودند تعرض بسپاه
کرده اند و طایفه را شهید ساخته یراق زمره را بغارت برده اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیه اطاعت ایشان بر دوش گرفته اند
و بی شایبه اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنابر علی بد اسخته قهر پادشاه نصرت پناه بقتل عام فرمان داده و دیلو بختی که بنابر اقتضای رای کشور
گشای جوجی سلطان لقب یافته و او را قزلباشان جوجه سلطان و جوقه سلطان نیز گویند با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایت
از خون القوم دون گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج برداده صدای من یقتل سویه بجرم در حرم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون در النگ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند بمیل اقامت نمود از پا افتادگان زاویه بیدادی و از دست
ستمکاران بادیه نامرادی که در دار السلطنه هراة و توابع و مضافات دیده امید بر شاه راه انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون فال اثر یافتند با جای
وقوف یافتند قدم از سر ساخته و آن را سرمایه رفع درجات شناخته باردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان حال
قال بدعای فزونی دولت و اقبال ملازمان آستان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند
و در خلال آن میر نظام الدین عبدالباقی بهمه سرانجام مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بآن بلده فاخره شتافت
و قضایا فرق برایا از منهج عدالت تفصیل داده به یمن اهتمام صدارتش امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت **ذکر مآل حال خواجه کمال الدین محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود** خامه مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه
بر صحیفه بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعه عجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چند گاه
بنای معاودت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول غله بلخ بدرو رسیده و دیگر ذخیره نماند بوبای سلطان بفرمان برادر خود جانی بیک
سلطان قاصد تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرموده بلخیان باطاعت اوزبکان مایل گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمد
و در حشم بدخشان که مضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی
الاخری سنه سبع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین اوزبک بلخ را بازگذاشته بماوراءالنهر رفت بنابر آن خواجه محمود بار دیگر بسوی بلخ شتافت اما
اشراف و اعیان آن بلده بتصور آنکه شاید خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوبای سلطان مواخذه نماید ابواب مجادله در شهر بسته داشتند و خواجه محمود در ماه رجب
ناامید متوجه خراسان شده بعد از وصول بهرات بعلی چراغ نامی که سردار بعضی از احشام ولایت غرجستان بود در شیوه قطع طریق سلوک نمود خود را

از جمله هواخواهان سلاطین اوزبک بود میسر شد که با نجناب دوچار خورده بود آنحضرت پسندیده اخلاق ستوده اوصاف را دستگیر کرده در اوایل رجب سنه مذکوره شربت
شهادت چشانیدند و چون این خبر بعرض پادشاه والا گهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ و اندخود و شبرغان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات
آن بلده را از تعرض مخالفان صیانت فرماید و امیر سلطان جهت کومک زنبیل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه
مظفر لوا روی بمقصد آورده و پس از وصول بشبرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب
شهر بروی امید امرا گشودند و از بلخ نیز سادات و قضات و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب الاجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و
شادی بتقدیم رسانیده اظهار اخلاص خدمتکاری کردند اما مردم اندخود یکی از اهل ضلال را که موسوم بود بقرا بقال پیشوای خود ساخته طریق عدوان
و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفا و وفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شبرغان
بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قرا بقال و اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب
جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً و قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام
فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر در گذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ بیدریغ بقتل رسیدند مگر قرا بقال که امرا او را بند کرده
بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک اختلالی
که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان تافت اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان
بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاهرخ بیک افشار
بصوب ولایت گرمسیر و قندهار** در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمد خان شیبانی خاطر عالی را فارغ
ساخته در بلده فاخره هراة لوای نشاط و کامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر
و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه سکندر
حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیهٔ حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک
لله سپردند تا در قلعه اختیار الدین محبوس گرداند و حسین بیک لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیک بعد از چندگاه که در آن محبس اوقات گذرانید یکی
از موکلان را بمواعید و تفریب با خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شب معین اسپان ما مون بوده و آلات بیرد در آن در قلعه که بجانب بازار آهنست آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیلهٔ موعوده موکلان را
با طعام اطعمه که مخدر و نبات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آن جماعت در خواب شدند کمند حیله و تدبیر از بالای فصیل خود را بخاک ریز
رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپی صبارفتار سوار شده بصوب قندهار فرار نمود
و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس را هر جا یابند معروض تیغ سیاست گردانند
لاجرم در آن روز در بلدهٔ فاخرهٔ هراة فتنهٔ عظیم حادث شد جمعی کثیر بقتل رسیدند و بسیاری از جهات سپاهیان بغارت و تاراج یافت و درین اوقات
که فروغ ماهچه علم ظفر پیکر بر ساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاهرخ
بیک افشار با جوقی از سپاه ظفر پناه بدانجانب شتابد و بعد از فتح آن ولایت اگر مهم بلخ و اندخود فیصل یافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد و شاهرخ بیک راه
قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب کوهی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار تحصن نموده بظاهر آن بلده شتافت
و چندگاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه بیاید مهمی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اورق شجاع بیک در شال و مستونک بدان طرف
ایلغار کرده و مردم آنخطه را غارت نموده و علیل مراجعت فرموده و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعه آن ولایت رسید و عنان تکاور بطرف
ارض اقدس نواب حضرت شاهی انعطاف داده و موقعی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایهٔ سریر اعلی رسیده کیفیت حالات آن ولایت بعرض

بعرض نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون
امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه نمکخوارگان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انقسام
ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورکشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز
آمده اوقات لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشک
فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة محمیه من الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة
که از استظلال بسایه چتر فرقدسای شاه کشورکشای در مهاد امنیت بوده از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای بر بستر آسایش و فراغت
غنوده بیکبارگی بتاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم مهاجرت گرفتار شده خواطر بتجرع ساغر فراق زهر مذاق قرار دادند و اردوی کیهان
پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در اسفند و بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز دو جوقی از اوباش پیش سلطان محمد بایقرا ولد
میرزا ابو المحسن را بپادشاهی برداشته و در بنا و بنایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت
و بیداد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبد الباقی و محمد بیک سامانلو
که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهة دفع شر آن جماعت متوجه گشتند و ببرکت شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه
از هم گسیخته خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا گریخته بیچارگان الجائی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد
الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بکران بصوب آستان ملایک آشیان تافتند و در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند
و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در ضمان امان ملک منان در اصفهان قشلاق فرموده
جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح
راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعله ساغر می بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش را طراوت ایام بهار داد و چون
در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت
و صحرا بر دمید جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بستان
در نضارت از بهشت برین درگذشت مثنوی چو بشکفت بار دگر گل بباغ برافروخت لاله بسان چراغ ببرج حمل رایت زرنشان برافراخت جمشید
گردون مکان دُرربار شد ابر اردی بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکوسرشت مایل بگشت صحرا و دشت شده اعلام فیروزی
اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نمود و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایت را مضرب سرادقات عزت گردانید و تمهید
بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق قاندیار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال
نشاط و دولت کامکاری اوقات گذرانید و در صباح و رواح با صباح و ملاح در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی درکشید
و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم در نوشت **گفتار در**
بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای
هفت اقلیم از ریاض روایات گذشته و گلزار حکایات مذکور گشته شمیم عنبر شمیم بمشام جان مشتاقان نسیم سیر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف
و هیجان یافته آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشجی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال تصاعد نمود و سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حدود درگذشت
تا گفته عزم تسخیر مصر آورده و بر اکثر قلاع آن مصار چیره دست گردید آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته
مابین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشانند و سلطان فرج آن خدمت را مخصوص سلطان مراد داند و
سلطان مراد مقضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون مدتی متمادی در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بی زوال منتقل گردیده و ولد ارشدش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و سالک مسالک غزو و جهاد شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد او درگذشت نظم بجای پدر شاه و خرم نشست
به نیکی بنام او زمان بر دو دست جهان را بخوبی جهاندار شد بتخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف و بنوع
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ با کفار نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیر نگاشتی
تا آنکه قسطنطنیه را که باستنبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لوای جهاد در سایر امصار و جزایر برافراخت و یانک
ثانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان مسخر کرد و در قلع نهال اقبال اهل ضلال القدر المقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد سی و هشت سال
پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین درگذشت و او نیز خسروی عادل با جاه
بود و نسبت بخدام پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال باقبال بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم
باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمهٔ سلامت نفس تجاوز نمود و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله بازگشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف و ولایات روم لشکری
فراهم آورد که هر یک در صحرای هیجا بنوک سنان ثعبان بشند کوه الوند را از پیش برداشتندی و در معرکهٔ نام و ننگ به پیکان تیر خدنگ تخم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حصر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از احاطهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی سپاهی
چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولادپوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سبع سیرت و دیو خوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاد و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داد و قاصد او در همدان بآستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب ستهٔ علیه
و حجاب عتبهٔ علیه سعادت زمین بوس دریافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود و آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز
باو نمود تاییدات الهی و جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم بپیش عدو بار گرد
و بگوی که ای گشته با سروران رزم جوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ بنیروی شیر و بخشم پلنگ کشم بر سر و میان تیغ تیز بدیشان نمایم
طریق ستیز ز خون دلیران مردم شکار همه دشت ها مون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را
بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته بعرض جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

ضمیر فیض پذیر حریفان بزم
جاه و جلال و خاطر مهر مآثر خوششان بادیهٔ دولت و اقبال مخفی نخواهد بود که ساغر سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیفیتی
دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم ساعد بتمندی رسد چنان نشئه انگیزد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خاک رزدگان بزم سپهر جفا کار بگشاید
و اگر مشام غفلت سرانجام اهل غرور و پندار از رایحهٔ انجام عجیب الانجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی منغص
گرداند و نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بزداید ع بوی نسیم باده پرستان را نظیر این عبارات مشکین رقم که شمایم نفحات قلم بمشام
جان فضلای ستوده شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بغرور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت واقعه آنکه
چون شاه نیکو نیت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفر نشان بدست قایدهٔ و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی
برآمد جهان جو بپشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر سر رایتش گشت همچون مهر جنیبت کشانش همه سروران
تقاضا کنان در رکابش جیران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر منتظای سپاهش شده و چون هوای تبریز از غبار موکب همایون عطر سرشت گردید خبر
پیوست که سلطان سلیم بپشتیبانی خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم شاه ظفر پناه الی آنکه باجتماع سپاه در ده و دوازده هزار سوار تیغ

تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان بکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمایه در منزل چالدران
که در بیست فرسخی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد و پادشاه والا نژاد میمنه لشکر شجاعت نهاد را بفر وجود خان محمد و بعضی دیگر از امرا منصور
موید مشید گردانید و در میسره درمش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجاعان کینه کوش منزل گزید و ما نیز چه علم انجم حشم از افق ظفر طالع گشته مقرر
شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشه کین دلی در سایه رایت ظفرآیت توقف نمایند و آنحضرت
بنفس اشرف اعلی با بسیاری از نهنگان لجه وغا و پلنگان قله هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت
و امداد برگشایند مثنوی برآراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس نه صف بلکه سدی سکندر پناه نمودی به بینش طریق فنا و چون مبال
بی احتمال بشکوه ابطال رجال صف متانت پذیرفت سنان غازیان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای باوج نصرت و اقبال سر
کشیده فروغ صبحه اش فضای معرکه قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم پیکر ماه و مهر سنان گشت چون شمع افروخته شعاعش
دل دشمنان سوخته و از انجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند گردانید
و عرابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزید و دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف ایستاده دست
بکار خود بر دارند و پیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه هر دو طرف پلنگان قله جلادت
و مردانگی و نهنگان لجه صلابت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی
مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ خارا گذار فکنده بسر جوشن زرنگار بمردانگی هر یکی رستمی بهم بر زده لشکری در دمی
نشسته بر اسپان پولاد سم بجولان در آواز رویینه خم غریو کوس رعد آواز بلند شده و لوله جانگداز در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر سور
تاثیر بمیمنه و میسره عالم رسیده حقیقة آیه اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی بر آمد بگردون خروش نفیر بلرزید بر خویش چرخ اثیر
چنان آمد آواز سورن بگوش که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش شعله سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان
شعله افروز همچون صاعقه ساطع اسباب زندگانی سالکان طریق پهلوانی را بباد فنا بر داد رماح ثعبان کردار غازیان مواکب سپهر مراتب مانند شهاب ثاقب
بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان بسان باد شبگیر از لباس حریر بیرون پریده سر سروران
در دست و پای اسپان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون نام آوران از ابر تیغ باران کردار از خوف میغ فرو باریده از هفت طبقه زمین
در گذشت مثنوی فرو ریخت خون از دم تیغها چو اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز
هولناک جمعی کثیر از رومیان بی باک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرفناک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان
سلیم همچون حرکات دوایر افلاک بی نهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجرگذاری بقدر مقدور سعی نمودند و توپچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ و افروختن نایره جنگ بر شیوه طریقه جد و اهتمام بجای می آوردند که بر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم می
انداخت و از شرار شرر کانون درون پر دلان را سوخته بود و دود فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه نیز
مانند حسین بیگ لله و خلفا بیگ و سارو پیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا بزخم خدنگ
و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غمزدای و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر غیرت ماثر زبانه زدن گرفت و شعله قهر قیامت لهب باطن حمیت
میامن صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اعیار بر صف دشمنان خاکسار حمله کرد
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سر پنجه کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود جمعی از سالکان مسالک شجاعت بر آورد و بمشابه
تکلف و تهوری و غایته تصلف مدح گستری و سنان صفدر آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای افلاک خضر از سهم خدنگ مار پیکرش زبان زینهار
بگشاد و شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در بیشه التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیر دل در صف کارزار چنان صف ستیزی نمود آشکار

که در چشم اعدا جهان شد سیاه نهان گشت در گرد خورشید و ماه ز بس کشته کانداخت بر یکدگر نهان شد زمین سر بسر از نظر در آن اثنا از سپاه
قیامت هجوم روم ملقوچ اوغلی که نهنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت در آمد ناگاه پیش از آنکه دست تیغ و سنان برد پادشاه حیدر نژاد شمشیری بر فرق
سرش فرود آورد که تا سینه‌اش منشق گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان ملقوچ اوغلی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم از سر انگشت
ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کسی که نسبت نسب بمظهر العجایب باشد هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند القصه چون سپاه سلطان
سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضهٔ اقتدار ایشان بیرون رفت و
عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیدند و دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک
انداختند تا بقیة السیف که باضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار انداختند
باز داشته بار دیگر مشتغل جنگ و پیکار گردیدند چون بر ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب
هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی ماثر بر آن قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعة چند کوچ باز پس نشیند که رومیان مانند محمد خان
شیبانی دلیر گشته جهت تماشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم را بتیغ تیز براندازد
بنابر آن با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و ایلچیان باطراف و جوانب ممالک محروسه ارسال داشته باجتماع سپاه ظفر پناه فرمان
داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی مآثر را
جمع کرده متوجه آنجانب است بنابر آن خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از سر ضبط آذربایجان درگذشت
و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود رباعی هرچند بود
گوزن پر زور و دلیر هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر گنجشک وطن کند بهر جایی ولی در مسکن شاه باز کی ماند دیر و این خبر بهجت اثر در موضع در
گزین بمسامع پادشاه والا گهر رسید و هاتف غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی کای سرور عالی گهر
قدس جناب دارای فریدون فر اقبال مآب با حزم تو کینهٔ خصم چون نقش بر آب با ملک تو قصد او چو دریا و حباب لاجرم موکب ظفر قرین
از درگزین متوجه تبریز گردید و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر و
اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند
روح که بجسد در آید و مثال نور که حدیقه حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان در آمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک اختلالی
که در غیبت خدام بارگاه سدره منقبت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت بر گشود مثنوی جهان از نو نوید زندگی یافت
عدالت مژدهٔ پایندگی یافت فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند عوض طرح بنای عشرت افکند

ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانیان بر فضای جانفزای روضهٔ رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید ماثر دره
پرور و ضمیر مهر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی
را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت
فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از نسیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد
و از نسیم محاسن آدابش نضارت قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات
داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش محرومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت و امان
معدلت فایز گرداند ابر نیسانی از ایثار دست درر نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان بدخشانی از کف گوهر بخشش خون در دل از دامن
بگشاید نظم خجسته رایی و بر خلق راه فتنه بربندد مبارک روی و در ملک راه خیر بگشاید سعادت چشم بگشاید که تا بر رویش کجا خندد زمانه گوش

گلزار ثمانی

کوش واداره که تا رایش چه فرماید و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشراف افراد انسانی میرزا شاه
حسین صفهانی که سابقاً در سلک نواب بلند جناب حضرت وزیر خانی منتظم بود چست آمد و حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت
که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت
طریق متابعتش نمایند و غاشیه مطاوعت بر دوش گرفته بیوقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم علیه علیه میرزا شاه حسین
ملاذ امرا خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتفاع یافته از فرق
فرقدین در گذشت بیت پناه سروران شد در که او سر نام آوران خاک ره او و همدران ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت
شریعت ارکان غرّا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته بمنصب صدارت را آنجناب سیادت مآب میر شهاب الدین عبد الله ولد
سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کما ینبغی از عهدهٔ سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست
آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال محجبته مآلش طالع است و آثار کمال
لایزال مرتضوی از صادرات افعال ستوده خصالش لامع توضیح کلام الهی اعتبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت
پناهی بر اشارت حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف از منطق فیض مبین و رفع شبهات مسایل خلف از بیان بدیعش متضمن جلایل نکات
متقدمین در مرآت طبع نقادش مصوّر و نقاده آثار متأخرین بر صحیفه ضمیر فیض پذیرش محرّر نظم هست نوک کلک او مفتاح باب مشکلات هست
نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی اعظم الاعاظم صدور و مستطاب الکرام
نزدیک و دور خلاصهٔ دودمان آل عبا زبدهٔ برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی مقتدی ملت علیه اثنا عشریه قدوه اولاد امجاد
خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق والملة والحقیقة والدین محمد الحسینی الشیرازی که لازال مسند صدارة مشرفاً بوجوده و ریاض
الشریعة ناضرة بافاضة سحاب فضله و جوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام
و اجتهاد آن وکیل منشرح الصدر و این صدر عالی قدر بتجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات
این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سر ابستان جنان در گذشت مهام شریعت بیضا بر طبق اجتهاد ائمهٔ هدی علیهم سلام الله
تعالی بسر انجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرّا از افق مشیت حق عزّ و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم چو از لطف شهنشاه شرع
دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مرجع شد احکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام
ز عدل آن فضای ملک آراست ز فضل این بنای شرع شد راست و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانید و در
اوایل فصل بهار و مبادی دمیدن ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد
کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطهٔ اردبیل تافت و چون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است
شرایط زیارت بجای آورد و مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم ییلاق سهند کرد و موسم تابستان
و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت
و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نور بخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و در برج آفتاب درخشی از افق خلافت گشتو
ستانی طلوع نمود مثنوی برآمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لایح انوار سیادت نگویم مه که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی
درخشان شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت یعنی شاهزاده ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال ابوطالب میرزا انبته الله نباتاً حسناً
در ساعتی محمود و طالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تمهید و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان
در گذشت بیت باد از نوبهار اسری آمد پدید بر سر شاهان عالم سروری آمد پدید و الحمد لله العلی الحمید و منه الاعانة و التایید بیان

کشته شدن خلیل سلطان

خلیل سلطان ذو القدر که بیمن تربیت پادشاه بحر و بر در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حکومت مینمود و از حسن رعایت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمتش می افزود و در آن روز که صحرای چالدران کاهی از شعلهٔ تیغ عالم سوز شاه گیتی افروز خرمن حیات بنا
سلطان سلیم محترق می گردید و احیانا تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل افغانیان میرسید ناگاه نظر مبارک پادشاه مرتضوی
خصال بر وی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جهة اقدام بر امر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان میبرد و نه
اندیشهٔ تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهدهٔ این صورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمود که برو خلیل سلطان را بگوی
که عنان جرات بدین جانب انعطاف ده و باتفاق سایر ملازمان رکاب ظفر انتساب روی بکارزار مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب
الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد تکرار یافته از آنصورت تغافل بدید روی نمود بلکه عکس مطلوب و مقصود نتیجه
داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی
خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعلهٔ غضب قیامت لهب سر بچرخ اثیر کشیده و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش
مامور گردید و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زیب
و زینت آراسته بود و با اکثر امرا و معتمدان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی
ابواب فتح و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشهٔ انقطاع رشتهٔ زندگانی بر ضمیر کسی نگذرانید و کور سلیمان مانند بلای ناگهان
بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر باظهار ما فی الضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده در ادا
تاخیر سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر این جمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده بر انعام و خلعت در
ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس ترا زیان میدارد لایق آنکه بخلوتخانه در آئی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان
بنهانخانه در آمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش مهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت هیچ میکند بنده که گردن
ننهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر
سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهدهٔ یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده بهمان روز علم مراجعت بر افراشت و سر خلیل سلطان را باردوی نصرت
نشان رسانید و از دار الاعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذو القدر را منظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان
گردانید و او حرم و سرا فراز بلدهٔ فاخرهٔ شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی
میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می آرد مثنوی فلک ارغنیست زین معنی طالی که گردد هر دم از حالی بحالی ثبات
از شیوهٔ او دور باشد دوام از طور او مهجور باشد یکی را بر سریر سرفرازی بریزد خون به تیغ بی نیازی دگر را بر زمان بینوائی دهد در مملکت
فرمان روائی **ذکر وقوع بلیهٔ قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه
وافر احسان** بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان غمام عنایت الهی فقدان
لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان سیما در دار السلطنه هراة صانها الله عن البلیات تحقق در غایت شدت
و عسرت و در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می افزود
و از صبح تا شام غیر از آه درد آلود گرسنگان و پیچ دود دمان دودی مرئی نمیگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از ذروهٔ
چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند بلند میپرید در غیر سنبله دانه نمیدید و بر به خیال هر چند آنکه آهو مثال در گرد دشت و صحرا میدوید
بجز سبزه خط جانان از سبزی چیزی نمی شنید از نان جو و گندم هیچکس از طبقات مردم نشان نمیداد و بخوردن گوشت سگ و گربه هر کس میسر
میشد دهان میگشاد بعضی از اهل نعم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می نوشیدند و زمره بمغز پنبه دانه و نان از ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند
اکثر درویشان و محتاجان این اغذیه لطیفه را نیز گدائی نمی یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هراة فوت شده بعالم عدم میشتافتند و گدایان از
از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می افتادند و توانگران بواسطه گرانی مطعومات وجه معاش با تمام رسانیده در مقام گدائی [illegible]

می‌نهادند مثنوی فسرد آنچنان قحط پای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیگ شد آتش دور فراموش شد نام نان در تنور
ز قحط آتش دیگها را بمرد چه قحطی که آتش از آن جان نبرد و سال دیگر نیز حال بر همین منوال جاری بوده خلقی کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اکثر
مادر زاد خرواری گندم از ولایتی بهراة آوردی اغلبیا به شش هزار دینار تبریزی بخریدندی و در ان اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود و
اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچارهٔ تنها بدانجا میرسید یکبار در روی او جسته در خانه یا ویرانه میکشیدند
و بقتل رسانیده وجود شایسته روغنش را ذخیره میساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و بعد از چند روز فوجی ازین طایفه بواسطه
فروختن دغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان زینلخان ایشانرا بسیاست عظیم نمودند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن کشتگان
آمده گوشتهای ایشانرا مانند لحوم گاو و قربان در میبردند بیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزند القصه
بجهة امتداد بلای قحط و غلا ویرانی هراة و توابع و مضافات آن بمرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود
و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیهٔ طاغیهٔ ازبکیه ببعضی حدود خراسان میرسید و
زینلخان و دیو سلطان را دفع آن طایفه کما ینبغی میسر نمیگردید بنا بر ان در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمائه امیر سلطان که ولایت قاین اولکا او بود
بدرگاه والا و سدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساطبوسی استسعاد یافت و شمهٔ از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان بعرض
داشت و مقارن آن اسحاق و دیو سلطان نیز از جانب بلخ باستان جاه و جلال و عتبهٔ دولت و اقبال رسید و قضیهٔ طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده شاه
را وند غرجستان حقیقی بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در باب انهدام مبانی شوکت اعداء دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت

ذکر تفویض ایالت ولایت خراسان بشاهزادهٔ مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و سعت معیشت در میان فرق برایا

چون پرتو شعور پادشاه
موید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون چنان خطور نمود
که منصب سلطنت آن مملکت را از سر حد سمنان تا کنار آب آمویه بشاهزادهٔ جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیرسلطان را لله حضرت
ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضهٔ اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر همین موجب نفاذ یافته ایضا حکم شد که امر صدارت
آن شاهزاده زاده الله دولته و سعادته و پیشوائی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط وقوف و اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن
امیر یوسف باشد و امیرسلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزادهٔ
کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و جهة استمالت رعایا برادر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوایل
سنه اثنین و عشرین و تسعمائه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست
و عقل و کیاست متعهد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته مکنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بسر منزل جمعیت و آبادانی رسانید و زینلخان متوجه درگاه
عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیرسلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف بمعیت سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل
انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین و صنایف ریاحین
آرایش یافته بود و سلطان نورسیدهٔ گل در غایت تجمل بر تخت بخت برآمده از تنسیم نسیم اردی بهشتی نضارت رخسارش می‌افزود طهماسب میرزا
باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داده و بر مسند حشمت و اقبال برآمده ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم
خراسان را در آن بهار غنچهٔ کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت حضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم حضرت شاهزادهٔ صاحب سعادت
در آن سال محصولات در کمال خوبی بر دفع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیر فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت
منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیرسلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان بمنصب صدارت عالی و پیشوائی سادات

و قضاة و علماء و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هر چه تمامتر متکفل امور مذکور شده بسیورغالات و وظایف و ادرارات
آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و مشروطه و اتقان مجری داشت منصب وزارت میر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد
محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بهمین نصفت و حسن مکرمت آنجناب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما
حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم سرد
دی و ایام زمستان و چنگیهای دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمائه هنگام بهار و
موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار نزاهت آثار از فروغ ماهچه اعلام فایض الانوار
مزید نضارت پذیرفته رشک فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق بهجت بساط بنشاط و کامرانی پرداخته
از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کواکب سپهر کشورگشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد و طنطنه بهجت
و شادمانی از ذروه بروج آسمانی در گذشت **ذکر ولادت شاهزادگان عظام اعلاهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام**
نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات باکمل التفضیل تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلیست بر آنکه وفور اولاد از جمله جزایل
نعماء الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم الآلاء نامتناهی زیرا که بقاء نوع بشر منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بآن منوط است بوجود
این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات انماها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال ابواب قال رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله
و سیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید هر آینه علی التعاقب و التوالی
عقد امید او را از وجود لآلی متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان
بود در عرض یک هفته از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل ازاور در رابعه بتاریخ روز سه‌شنبه
بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه مثنوی گل گلشن شاه ملک عرب ابو النصر سام حسینی نسب برآمد چو خور بر سپهر وجود نظام جهان را ازو جود
سبب ز روی و بیش عیان فر ایزدی ز خویش نمایان علو حسب فلک ساخت پستان مه پر ز شیر بامید ارضاع آن نوش لب غذایش شدی شیره
جان حور نمودی اگر شیر از وی طلب برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه گون روز و شب فروغ ضمیر منیرش زدود ز آئینه مهر زنگ تعب
زمین مقدمش بفرمان شاه مهیا شد اسباب عیش و طرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرا
عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی
سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر للگی حضرت شاهزاده بانیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمش خان بن مبارز الدوله
عبدی بیک تواچی که از جمیع امرا در ولا و اخلاص مزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا داد مفوض گردیده آن خان بلند مکان بسبب
تفویض آن منصب خسرو سلیمان مناقب را طوی داده پیشکشهای پادشاهانه کشید مثنوی ز جنس زر و گوهر شاهوار فزون از حساب برون از شمار
ز دیبای چین و پرند فرنگ ز کتان روم و ختن تنگ تنگ ستوران رهوار گردون خرام همه نقره نعل مرصع لجام وزان بزم نزد شه کامکار
در آورد و گفت از سر اعتذار که شاها من از بهر نثار تو ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان ترا بنده ام
و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسب تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج
شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که زبان طلاقت انجام جهت بیان
ولادت شاهزاده سام قلم ستوده اقدام برداشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه
بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد ز جان و دل فلکش چاکر و رهی سام است نام نامی این کوکب و مدام
بادا قرینه سعادت و اقبالش همرهی او کوکبیست در برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی و هنوز بساط جشن و طوی شاهزاده

شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاد مثنوی از سر نو ساقیان برخاستند • باز بزم نقل و می آراستند • از فروغ ساغر چون آفتاب • گشت گلزار طرب پر آب و تاب • از نوای دلگشای اهل ساز • باز ابواب فرح گردید باز • و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعه جمال اختری نور گستر بر وجنات احوال قرین بشر تافت یعنی تولد ابو النصر شاهزاده سکندر مقام معز الدوله والدین بهرام روی نمود و توسن ایام بتازگی رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور خواطر جمهور نزدیک و دور بمزید وفور • بار دیگر ساقیان ناهید رخسار بادهای خوشگوار با کواکب و اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و غلمان آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون مزین کردند مثنوی بکف جام می ساقی عشوه ساز • سوی ماه نو دست مردم دراز • بهر جانبی گلرخی نیم مست • چو شاخ گل جام گلگون بدست • خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز بلند گردانیدند مثنوی ببزم خسرو جمشید از نکت • برآمد صوت عود و نغمه چنگ • شکر لب مطربان کردند آهنگ • دعای دولت شاه سرافراز • که بادا تاج بر پای تو ایام • یکی از چاکرانت باد بهرام • مدام از لطف تو بادا اکرم • بعالم صد هزاران همچو رستم • ز خون خصم در هنگامه جنگ • حسام غازیانت باد گلرنگ • ز اولاد تو عالم باد آباد • دولت بر دم بفرزندی دگر شاد • و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید اردوی کیهان پوی بنخجوان شتافته آنسال در آن خجسته مکان قشلاق نمود و پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار

در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی

رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود • توفیق شهنشهی مددکار بود • با آنکه در اول نزدی راه صواب • آخر وطنت منزل اخیار بود • نظیر این گفتار آنکه فرمانفرمای شروانات شیخشاه سلمه الله و ابقاه بعد از چند گاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافر و تبرکات نادر بدرگاه عالم پناه فرستاده باظهار اطاعت و فرمانبرداری زبان گشاده و بنواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه باب عفو و اغماض پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر بشسته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم بوده سر از حلقه عبودیت بیرون نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان آستان ملایک آشیان شمارم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت ساطع طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اهتزاز آمده دفتر جرائم آن امیر را صفحه هباء منثورا انگاشتند و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سید الثقلین امیر جمال الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتأکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بعد از این بر شارع هدایت بخش فرمانبرداری ثابت قدم بوده دیگر خیال خلاف ننماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشتند چون بدربند بآن حدود رسید شیخشاه لوازم استقبال بجای آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری بکمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین رسوم گذرانیدن تحفه و تبرک بوقوع انجامید و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خدامش متصور بود بشرایط امر رسالت پرداخته شیخشاه را بعنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شبهاتی که حاکم شروان در بعضی از مسائل علمیه امامیه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه از صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان حسب المقدار حضرت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسپان بدوی و استران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ آنچه توانست لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاده وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون

نفاذ یافته بود خود نیز بسدهٔ سنیهٔ امامت و کرامت شتافته و میرزا شاه حسین و ملازمان سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان به پایهٔ سریر سلیمان نشان باز آمده تحف و تبرکات نجف اشرف را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب مشاهده نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و آنحضرت از ازدیاد فرح و سرور پادشاه مؤید منصور گشته آن زمستان در رفاهیت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفاء لذات نامتناهی و استحصال مرضات سبحانی گماشت

ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق ایقار و اشتغال بامر فرح افزای صید و شکار

چون خورشید بلند محل از منزل حوت بحرم صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت بموجب پادشاه کیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافت و از آنجا عنان عزیمت برودخانهٔ تلوار تافته مدتی که در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون مصحوب وکیل السلطنة و اعتماد الدولة میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نمود و شاه بهار چتر خجسته ظلال عازم کوه بیستون و رودخانهٔ چهل کشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و ماهی اوقات شریف صرف کرده از آنجا روی توجه بقشلاق قم آورده در ماه رمضان سنهٔ اربع و عشرین و تسعمائه خطهٔ قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه بلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم آن روز سعید پرداخت و در بزم نشاط کامرانی اقداح دوستکامی درکشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایهٔ سریر اعلی رسید که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال خراج اهمال مینمایند و باقدام خلاف طریق عناد پیموده بدست تیسیر ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرة البهیه درمش خان زینلخان و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضاء فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده مملکت مزاج همایون از سر حد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرده و اندک سمی عارض ذات ملکی ملکات شده قوی طبیعی روی بضعف آورده ذاتی که بصنوف دعای دردمندان محفوف است متغیر گشت و جود دیگر که همگی همتش باظهار عواطف و مکارم مصروف است متاثر شد حکما مسیحا دم در تحیر افتادند که عرض مرض با چنین جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبا حضر مقدم انگشت تعجب بدندان گرفتند که لم نعلم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و پای حضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال بانواع همواره ارتفاع درجات نیرین را چند روزی عارضه دست داده برطبق کلمهٔ حمی یوم کفارة ستین سنة فی الجمله مرضی اتفاق افتاد مولانا علاء الدین محمد که قانون کلیات شفا از طبیب نفاس روح افزایش هویدا بود و رای صواب نمایش در ازالهٔ امراض حصول اغراض حاوی اصناف کمالات بمیمود در معالجهٔ آن عارضه اغذیهٔ نافعه و اشربهٔ مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دوا ان الشفاء اذا مرضت فهو یشفین بشربت شفاء عاجل نصیب پادشاه عارضهٔ کشنده مرض روی باضمحلال آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روز دهم از حدوث آن علت مسألت فقرا و مساکین عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت والحمد لله علی نعمة والسلام و الصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما ناحت حمامة

ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیلهٔ امیر الحضرة البهیه درمش خان

حکام مازندران یعنی امیر عبدالکریم که خامهٔ عنبر شمیم تکید و نوبت بذکر مجملی از احوال او عطرافشان شده و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون در خلال احوال گذشته از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت قلاع و صعوبت مسالک آمده پای کرده در ادای خراج باب تغافل و اهمال ورزیدند و این خبر در بلدهٔ قم بمسامع جاه و جلال رسیده بر حسب مثال لازم الامتثال امیر الحضرة البهیه درمش خان با زینلخان و جمعی کثیر از ابطال رجال هیبت نهنگان دریای پیکار جنگ مزده پنجه بر کوه پیکران پلنگ منوچهر تسخیر ولایت و تکفل تادیب ارباب غوایت گشتند نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون این خبر بدو رسید در قلعهٔ اولاد که

که در متانت حکم حصار بسیج شداد و ارد تحصن جست و قلعه کلبیس را که از غایت رفعت متوطنان آن طلیعین مبین اند یکی از اهل اعتماد سپرد و در محافظتش شرایط الحاح و مبالغه بجای آورد و ما بچه رایت فتح آیت درمش تاریخ هفتم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و تسعمائه پرتو وصول بر ظاهر قلعه کلبیس انداخته قلعه مشاهده غازیان مؤید گشت که پاسبان بامش با کوتوال حصار سپهر مینا فام همراز بود و ماهی آب خندقش با گاو زمین دمساز می نمود رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه را بال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس احتیال را کمند تدبیر صعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد

مثنوی قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از گزند کمند خاک ریزش چو کوه خارا تند پای اندیشه از صعودش کند خندق آن عمیق پهناور همچو دریای عکّا زابل ببر

و خان عالیشان همان روز که بنواحی الحصار استوار رسید سپاه انجم جاه را با فروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و سنگ مأمور گردانید و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غریو کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیدند تیر خون آلوده خون از چشم سجقان کشاده جان را از مصاحبت بدن باز رهانید و از پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه افکنده نمونه روز رستخیز ظاهر ساخت و ناوک دلدوز نابند انیان سبان باران از غمام مینیان فرو باریده جمعی را بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بدین منوال جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاکریز برآمدند و بزخم تیر خدنگ و تفنگ تیز آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساختند فتح الحصار استوار تیسیر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضه اقتدار نواب درمش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعه اولاد شد آقا محمد چون بر این معنی وقوف یافت کثرت رعب و هراس اساس بنیاد او را از هم پاشید و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمضمون کلمه العفو عند القدرة من علو الاقدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که اذا عاقبتنی فی کل امر فما فضل الکریم علی اللئیم امیر بحضرت البهیه بر عجز و بیچارگی آقا محمد ترحم نمود و بر طبق کلام اعجاز نظام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس از سر جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که عالیجاه آصف پناه نظام الدولة والدین احمد بیک و عالیجناب قدوة الاشراف والاعیان قاضی جهان بقلعه درآمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و همعنان آنحضرت بپایه سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد بیک بجنت سرمد سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعد از ملاقات درمش خان معزز شده مقالید خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام سپرد و بعد از آن درمش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا یعنی میر عبدالکریم غیر سلوک سبیل مدارا و سازگاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید سلطان محمود را با دو هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاد و ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایه سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبدالکریم تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزارجریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزارجریبی و ملک کاوس ملک بهمن باستانه علیه امیر الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و تبرکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان بود گردیدند

گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان جهت اقدام بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار

در آن ایام که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر منصوره مأثر بلکه اکابر و اعاظم حرکت کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی آرا در ساعتی فرخ با فر پادشاهی و ملک فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و حرکت کرده نهضت فرمود و چون بهامون کاشان از غبار موکب فیروزی نشان عطر افشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجه اعراض صنعت انفاس مسیحا ظاهر نموده بمرض ذات الصدر مبتلا گشته [illegible] چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استقبال شربت مرگ و دیده صلاح

و شب نهم شعبان و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه از بیشتر بیشتر گشت و بعد از شش روز در منزل طهارکه داخل ولایت اصفهانست الحکیم قطعت نشاه
از عالم ناپایدار در گذشت قطعه درین وقیقه بماند حجلهٔ حکما که آدمی حکیمانه باقتضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف بجنبش اصل بلای عجز
فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند تهیه در دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا
علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف
نواخته قایم مقام پدر ساخت و بدستور لوای کشورگشا منصوب بصوب شکارگاه اصفهان برافراخت و در منزل چاله سیاه متورقا بهم رسیده گور بسیار و آهو
و نخچیر بیشمار و سایر جانوران شکاری پابستهٔ دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر و اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن
حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که درین اثنا بپایهٔ سریر ظفرنشان رسید حکام مازندران و
رستمدار را با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانید و بواسطهٔ آن نیکوخدمتی بیشتر از پیشتر منظور
نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا در گذرانید **ذکر طلوع ماهچه رایات**
فیروزی آیات از افق بلدهٔ قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم موکب ظفر پناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغبال
از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطهٔ قم شد و در آن بلدهٔ فاخره جهة سرانجامی شاهزادهٔ سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف
اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام بسرانجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج
شرف و کامکار را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقهٔ سنت با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی فروز بزم نشاط
و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امرا عظام و نواب بارگاه فلک احتشام را بخلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل
و مسرور ساخت و مقارن آن حال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زرکاری پوشیدند
و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لالهٔ ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین برکف سیمین گرفته در بزم بستانیان دایر ساخت و
بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت **مثنوی** نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط غم و اندوه طی
شاهد گلچهرهٔ گلگون نمود باده گر هوش ز بلبل ربود شاخ شکوفه درم بیشمار کرد ببزم سمن و گل نثار و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز مانند
خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمد و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از سر نو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی ساخت
بار دیگر بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد برخ اهل شرف درهای دولت باز شد بانگ آواز بریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک
نغمه‌ها دمساز شد باز بی اندیشه ساقی جام می برکف نهاد شیوهٔ شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد و در آن جشن بقاعدهٔ معهود و دستور مستمر امرا
و ارکان دولت پایدار خصوصاً اعلم اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای بادهٔ
خوشگوار نوشیده از جامه خانهٔ عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و در آن موسم بدیع آیین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار [illegible]
سیر دشت و دمسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری دنیا با بهار را از خون آهو و نخچیر غیرت افزای لاله‌زار ساخته از آنجا بصوب
النگ خرقان نهضت فرمود بعد از وصول بآن منزل حاکم ساری امیر عبدالکریم برطبق وعده که بامیر الحضرة البهیه در رشتخان کرده بود با پیشکش
فراوان باستان ملایک آشیان رسیده بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت و رعایت گردید **مثنوی** هر که از ره سرگشته
دیدهٔ بخت سوی درگاه شاه آرد رخت چون بخاک درش جبین ساید با سعادت همنشین آید **گفتار در بیان اطاعت امیره**
دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف در آن زمان که پادشاه
کامران در فضای جنت نشان خرقان بحکم عدل و احسان مدد زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از
فوت والد خویش امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمانفرما شده دست و در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکو بی سرشتی ابواب
از کتاب اعمال زشت بر روی روزگار خود گشاید بنابر علی هذا مقرر شد که امیر الحضرة البهیه در رشتخان و لیجان و حکام رستمدار و ماهفد از آن اکابر

کارکیا سلطان احمد عنان بکریان بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن متوجه امیره دباج شود و در رشت هان بر حسب فرمان واجب الاذعان بصوب لاهجان در حرکت آمده ماهچهٔ رایت فیروزی نشان پرتو وصول بر حدود سلطانیه انداخت و چون این خبر بسمع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که التجا بکشتی عاطفت پادشاهانه نموده بساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بزلال اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایرهٔ غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهة التماس شفاعت رقعهٔ نیازی نزد کارکیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه سپهر اشتباه گشته در الکای سلطانیه باردوی ظفر قرینه رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از مال جهات سنوات گذشته مبلغ پنجهزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج مقرر بخزانهٔ عامره رسانند بعد از وفور مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کارکیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره دباج گشت و مضمون کلمهٔ همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمهٔ عظیمهٔ او درگذشت نظم زهی بخشنده شاه نکو سیرت کیش که هست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف گرد از دلش شست آنگاه حکم همایون نفاذ یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام بر امیره دباج مسلم باشد و رشتخان با متابعان بآستان خلافت آشیان مراجعت نماید و چون آن نشان فتنه نشان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده هم در الکای سلطانیه شرف تقبیل پایهٔ سریر گردون مسیر در یافتند و ایلچیان جیلان بانعام افسرهای زردوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال امثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره جبین هویدا گردید آداب عید سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط بگسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد بر گشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوة بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتلهٔ اعدای دولت روز افزون قیام نمیتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و ایس الحضرة بایندرخان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان بکریان بکومک عوض سلطان تافتند آنگاه شاه عالیجاه اوردوی همایون را بصحوب میرزا شاه حسین بجانب قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم همدان و کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب قم معطوف ساخت و روزی چند در منتزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردید توسن سرکش ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای صائب انجام در سلک انتظام والحمد لله الملک العلام والصلوة والسلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام

ذکر طوی مدبر امور مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین

چون ولایت کاشان سیورغال سرو بستان جاه و جلال و دوحهٔ چمن عزت و اقبال وکیل السلطنة و اعتماد الدولة میرزا شاه حسین بود در این ایام که موکب همایون فال از غبار سم شبدیز شمال هوای آنحدود را عطر افشان ساخت میرزا طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت زلال خوشگوارش از عین سلسبیل حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاهای منقش مطلا و خیام زرکش سپهر آسا برافراختند و سراپرده‌ها از اجناس روم و فرنگ و شامیانها از تاچه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند و نوبت شد افراخته جنیبه و سایبانها مذهب‌های زر حقه و پرنیان و گوسفند فربه و گاو پرواری و قاز سمین و مرغ جوان جهة ترتیب الوان اطعمه از هر جانب فرستاد

که خوانسالاران و طبخیان چند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و حوائجات چندان ترتیب نمود که
قبل از آن مردم سپرد دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال میدانستند بشره چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شرابی صافی
تر از ماء معین چندان حاضر آورده بودند که آن ساحت وسیع صفت نضارت پذیرفت و از میوه های نایاب و فواکه که حلاوت آثار لطافت آب در طوی خانه
انعقاد مجتمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تمهید موجبات طرب و حضور پادشاه
مؤید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار را از اطلس مصری و ختائی و دیبای شوشتری و دارائی
رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امرا و تواچی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را از روی صفا
رخصت جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آورده ابواب عیش و شادمانی برگشادند و نداء شعشعه
اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را از آن زمان نضارت می‌فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالچیان
آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیما می‌سرود و عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل می‌شکفت
و زبان مطربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هر دم افزون بادا از غم دل اعدای
تو پر خون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خوانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر سماط عشرت
مایده های زرنگار رنگ سحون با اطعمه گوناگون میکشیدند و بعدد ثوابت و سیاره اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت جنت
رتبت حاضر گردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین نقود نامعدود و اسپان تازی
و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجهای مصری و تاجهای هفت رنگ بقدر قدرت و مکنت خویش پیشکش
شاه سکندر روش نموده بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ با زین زر مفتخر و موقر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی
مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم
گیلان قبول کرده بود دبیس نوره بر روز بقم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل
فی جیدها حبل من مسد انتهاز فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه
هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف پرغو حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده تحصیل نمائیم آنحضرت
از شنیدن این سخن متأثر گشته بزبان همایون گذرانیدند که فلله الحمد والمنه مرا چنین وکیلی است که از غایت علو همت میتواند که پنجاه هزار تومان از مال من
تصرف نماید و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان برگشاید و همدران مجلس تاج و دستار و خلعتی را که در بر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد
و مفتریان را منزجر گردانیده بدیانات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا
ظاهر گردید پادشاه صاحب تائید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه همه دان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمرهٔ از حکام و لایات آستان ملایک آشیان

چون پادشاه گیتی ستان بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل گذرانیدند باز دیگر هوای
اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردیده و عساکر گردون مآثر گرداگرد دشت و بیابان را فرو گرفته
جرگه انداختند و برامدن آهو و نخچیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد ضمیر ساختند فضای شکارگاه از فر طلعت پادشاه سکندر جاه
نضارت نگارخانه چین یافت و نسر طایر بهوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ توبال بلند پرواز گشاده و منقار
چنگ از خون آهو رنگ دادند و سگان و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد روی بسوی نخچیر و گور نهادند مثنوی بهر سو جهیدند
بازان نخچیر بقصد صید کرده چنگ را تیز در آمد چنگل شاهین تیز چنگ بر سر کلنگ ز بالا نهاج کمین بگشادن یوزان ز هر سو فرو بستند جستن
بر آهو ز شمشیر ازیان تیر آهنگ فضای دشت پر نخچیر شد تنگ ... بدستور همراه پادشاه شیرشکار

بلوازم آن کار قیام نمود و بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر فراوان کشته گشته از احشا و امعاء آنها مدتی مدید زاغ و زغن را مائدهٔ پر فایده مهیا بود و شاه فلک
اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده و در تکبیر سمی آن بلده امین الحضره و دمشخان و ترتیلیخان و جانقربیلیان که جهت امداد عوض سلطان
بدار السلام بغداد رفته بودند همعنان رفیق توفیق بعز آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیدهٔ امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بعزم
و از فراهان بکره رود رفته از آنجا بدامان کوهی که در دو فرسخی مزار فایض الانوار سهل علی است شتافت و زیاده بر بیست روز در آن مرغزار دلفروز مضرب
سرادقات جاه و جلال گردید و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکر ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان
در خاطر مخمر ساخته اند بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دمشخان باتفاق ترتیلیخان و سایر امراء عراق و مازندران بجد و فیروزکوه
رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان ایپش بهادر همت عالی گردانند و امین الحضره حسب فرموده
بدان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بعیش و نشاط مصروف داشت و پادشاه مؤید مظفر از منزل مذکور
بمزار منظر فیض محل امام سهل علی شتافته همت بر احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را
باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه ییلاق خرقان الکاء همدان خرامیده و از آق الانک آهنگ الانک همدان
کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سابقاً در مقام اطاعت خدام پایهٔ سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین
پناه رسید و در صباحی که شاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پابوس همایون که نهایت امید
ملوک ربع مسکون همان تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشید و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه نهاده زبان بادای دعا و ثنا گویا گردانید مثنوی
که شاها بقای تو جاوید باد لوای تو را همچو خورشید باد سر درگهت فضای سپهر منور بانوار رخسار مهر همان به که سیر مه و خور مدام
موافق بحکمت بود صبح و شام سرو گرز ملکت این باکچین سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پشت کمر نه پیچید از طوق فرمانت سر
بود خاک ساحت سر سروران چه حکام گیلان چه مازندران و از جملهٔ پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و بعضی زر احمر که هر اشرفی از آن
بسان درست مغربی آفتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرور خواطر جمهور زدیک و دو بهجت زودی ع تسر الناظرین مدهشان ایشان و بعضی
سیم ابیض که مشاهدهٔ هر تنکچه آن آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و صیرفی فلک هر چند نقد گرد نقود ثوابت و سیار گشتی نظیر آن کوکبی بر منصهٔ ظهور
ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از غلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء مهری برواج یافت
و بانواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار مرحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت و در دانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته تا مرداد دو اجش گشت و تاج امید او بآن گوهر قیمتی ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه در گذشت و موکب
نصرت نشان از الانک همدان برودخانه طوار شتافته جهت شکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقاً بپایهٔ سریر
اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی بلاهیجان نهاد و فرمان فرمای بیاد و جبا و از رودخانه طوار متوجه مراغه گشته و در اثنای
راه بدستور سابق لوازم صید و شکار بتقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدداً بپوشیدن مسرور یکاره خلع شاهوار مفتخر و مباهی
شده برخصت گیلان مرخص گردید و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه بود سایهٔ شرف بر منزل ناب مراغه
انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دمشخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنای وقایع
مسطوره حالات مذکوره رای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امراء دار المرز گشته بود و حکم همایون باسم سامی دمشخان
صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایهٔ سریر اعلی مراجعت نموده مهمات مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز
جمعه غرهٔ شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای عید نگارخانه گسترده گشت و طوایف انام مراسم سعادت نجوم مستغرق انوار خورشید الطاف لم یزلی شده ملتمس
تهنیت و مبارکباد رواند و مسموعات عید گذشت پادشاه پاک اعتقاد و نرجواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز عید بمحفوظی بر ابهت اتاره که
خورشید فلک مانند طراوت جوانب آن جام زرین از مناب و حباب مانند شعاعهای سپهر مانند بتشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادا

بزرگوار

و عوض بیانه در مجلس بزم نشسته رایت عیش و عشرت بر افراشت امرا و ارکان دولت و جمیع خواص و عوام از انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم
در آن هفته امیر نجم ثانی رخصت یافته بجانب قم که الکاء ملازمانش بود متوجه گردید و در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه
هفت اقلیم شایع گشت و درین مقام مجملی از حالات او بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و در نظر اذکیا نامناسب نخواهد نمود لا شک
بنان قاصر بیان بعفو و اغماض فضلاء بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة والتوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق ذکر استیلاء سلطان
سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام عزیز مصر نبوت و سلطان تختگاه فتوت علیه السلام والتحیة
میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب رباعی دارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که
شود ثالث آن مال امال مالی نکند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن نداریم مآل تقریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام
که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان محال دانسته از دار الملک تبریز جلو ریز بجانب روم بازگشت
ملک الامرا حلب خیربای که از سلطان مصر قنصو توهمی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت فرمود
که اگر موکب عالی بدین جانب شتابد بنده غاشیه خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو جهة دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه نمایم و در
فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بر روی دولت کار خدام عالی مقام بگشایم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت
حرص با فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال آن معنی را فوزی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیربای بوعده وفا نموده
لوازم استقبال مرعی داشت و مفاتیح قلاع و خزاین را تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیاز و نثار اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که
بینهایت بود در میان امرا و لشکریان قسمت کرد دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان بهمعنان خیربای روی توجه بمصر آورد و چون بحدود
آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته لشکری از هر جنس جمع
و آن گرد دلیر همه را غضنفر پهلوانی بر سر و جوشن بهمتنی در بر بقصد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و بمصلحت وصول
بقایای سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود و بحسب تقدیر مالک الملک قدیر همدر آن ایام روح عزیز
سلطان قنصو از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنودش از هم گسیخته هر کس روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه
آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امرا و اعیان را که خیال سرکشی در سر داشتند
بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و لقب شریفش
زیب و زینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیربای نهاد و از آن مرز و بوم با عز و جاه و اموال محصور
عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال تصاعد نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی
جان گزای بر عنصر بدنش مستولی شده زمان حیات مقدر بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات بسروقت
آن سلطان بیکران شتافت و از آن همه حدت و ابهت منفعتی باو نرسیده عنان عزیمت بملک آخرت تافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که گاه
دهد گنج و گاه بیت رنج پر از جور و کین است چرخ کهن کهن سرکشته که جز او زبون امرا و ارکان دولت جسدش را بر نهج سنت سید المرسلین تجهیز و
تکفین کردند و در مقبره آبا و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه
ساختند و بدستور معهود مستعد سرانجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمائی برافراختند و در آن تیر ماه که پادشاه دین پناه در
مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد ارتفاع قصر جاه
و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده زبان زمان بمضمون این مقال گویا گردید که بیت بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که
در افتاد ور افتاد و همدرین منزل جناب نبابت و دولت دستگاه مرحوم اقبال شاهی برومند پسر شروانشاه سلطان خلیل بپایه سریر اعلی آمده
فرق فخر و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه در قوم مملکت سخن کرده کیفیت این اجمال تفصیل می پذیرد ذکر رسیدن سلطان خلیل

جلیل به درگاه پادشاه بعدیل در خلال احوال گذشته شیخشاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود
تحف نفیسه و هدایای شریفه ترتیب نمود و سپرده شد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب بلندجناب عرضه داشت فرمود
که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والاگهر گشته پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از مجله‌نشینان تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد هر آینه
این کمینه را وثوق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت افزاید و پذیرفته علی اسرع الحال به درگاه جاه و جلال شتابد مثنوی چو از الطاف
شاهنشاه جاهی میسر گردد م این سرفرازی ظفر گردد آیم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل و جان را فدایش نتابم گردن از
طوق وفایش مجملاً آن ایام که منزل نایب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفرمآب بود سلطان خلیل باردوی همایون رسید حجاب درگاه فلک
مدار کار سپهر اشتباه او را بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهائی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شیخشاه را معروض گردانیدند شاه دین
پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات مکرمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش بگشاد و سلطان خلیل چند روز در سده امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی مجدد و هر لحظه تفقدی ممهد نسبت
باو وقوع می‌یافت و در زمان نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بیکرانه بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت
طلب رخصت با انعام خلع زرنگار و تاج مرصع بلالی شاهوار و کمر شمشیر بند و بار طلا و اسب تازی نژاد جهانپیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته
روی بشروان آورد و بعد از فوز بملاقات پدر شمه از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز و دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شیخشاه
نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شده خدام درگاه خود را بیراق السفر و ترتیب پیشکش پادشاه والاگهر مامور گردانید نظم چنین که شاه
مرا طبع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک‌ستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر
اوست

ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار

پادشاه بلندجناب از منزل نایب
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدار السلطنه تبریز شتافت و زیاده بر یکماه در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان نگیران
غزو گرجستان
بقشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجستان بی ایمان
رایت نهضت برافراخت و در آن دیار یمین دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بحیز ظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از
حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر خلو و کرتا بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد خدمتکاری نمودند
و آنجناب ایشان را بجان امان داده و همراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بدر قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر
سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه آن نیکوخدمتی عنایت و التفات بی نهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امرا گرجی را نیز مشمول الطاف پادشاهانه
ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند
و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و بدر آن اوان در باب قرار مهمات ولایت
مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب درگاه فلک اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاعظمی خواجه
مظفر بتکچی بر این موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ مخصوص تاجیه گردد مشروط بانکه مشار الیهما
مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزارجریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و بر این قیاس قضیه
رستمداریان نیز بمبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان
مبلغ چهار هزار تومان را که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاعظمی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت
[illegible] حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده او را کاس بیک جهت تحصیل مبلغ [illegible] هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس اولاد شده و بعضی از
[illegible] همراه بود و چون موسم زمستان و سرما بپایان رسید عبد کنار جویبار [illegible] نوشلبان گلعذار سبزه بر دمید سلطان گل احتشام [illegible]

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داده و بلبل بی تحمل با دلی بر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان علم
النک سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیده در مرغزاری بهشت آثار قبهٔ خیمه و خرگاه با اوج مهر و ماه بر افراخته بساط عشرت
و نشاط مبسوط گردانیدند در آن اثنا از جانب خراسان ایلچی رسیده و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر
خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته و دست تعدی [illegible] ابواب تفرقه بر روی روزگار برایا برگشوده بنا
بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس الحضرت البهیه در شمخان با تفاق [illegible] متوجه مدد حکام خراسان گردد و آنگاه عالیشان
حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را ورقم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان بر افراخت و کوچ بر کوچ [illegible] سلطانیه شتافته جهت آسایش مراکب
روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه از نزد والی هراة امیر سلطان قورچی شاملو نام تابستان [illegible]
رسیده اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران بظاهر هراة آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون
دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بهوا خواهی [illegible]
السلطنة الخلافة محمد پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعهٔ اختیار الدین محبوس شده روز دیگر [illegible]
و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هراة نشسته
بود و بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان اصلا جلادتی در وقوع نیامده بنا بر آن اوزبکان در بلوکات هراة خرابی بسیار کرده بودند و امیر غیاث الدین
محمد بن امیر یوسف از جریمه که با و نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنا بر غرضی که داشته به تیغ ظلم آن سید فاضل نیکو خصال را [illegible]
شربت شهادت چشانیده لاجرم نایرهٔ غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیر سلطان متوجه پایهٔ
سریر اعلی گردند و ایالت خراسان بعوض نواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم اهتمام
خواهد گشت ان شاء الله تعالی و تقدس

ذکر تتمهٔ احوال مازندران و رسیدن والی شروان بآستان پادشاه کامران

چون جناب
سلطانی سیف الاسلامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانید حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هراة
رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمهٔ آن وجه بذمه جوکت بیک باشد آقا اورکماس بیک که متعهد
شش هزار تومان تقبل آقا محمد بود و پیش از آنکه از آن وجه چیزی بوصول رسد آقا محمد از پایهٔ سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر
عبد الکریم نایرهٔ نزاع التهاب یافته بقوهٔ دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعهٔ [illegible] را در استحکام داده در بعضی از جنگلهای [illegible] تحصن امیر عبد الکریم
شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ یافت که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان
بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایهٔ سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشیده نخست بظاهر قلعهٔ اولاد شتافت
و در عرض یک هفته آن حصار [illegible] را بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشتند مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که مفر آقا محمد بود در رفته او را
در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سدهٔ سنیهٔ سلطنت بر افراخت بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او در معرض قبول یافت و پرتو انوار
عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیهٔ حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضاً عفو جسیم و عطا بخش جرم پوش شامل حال [illegible] آقا محمد شده حکم همایون
باطلاق او صادر گشت اما رخصت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته [illegible]
قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان را تمام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنهٔ ثلثین و تسعمائه رسیده آقا محمد در ملازمت [illegible]
خلافت آشیان بر فور کامکار [illegible] و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرساند و در خلال احوال [illegible]
شیخشاه بموجب وعده که با نواب [illegible] سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شده و شاه عالی مکان [illegible]
و [illegible] باستقبال آنجناب [illegible] و در سلخ ماه رمضان سنهٔ خمس و عشرین و تسعمائه [illegible] پادشاه شروان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] فرق افتخار [illegible]

رسانید و از اسپان تازی نژاد و مرصع لجام و شمشیرهای مصری ساز مذهب نیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس و عقود جواهر آنچه دست تمکنش بآن رسید و
لایق و مناسب دید پیشکش کرد و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد
وز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را باد در ره
بر راهت سجده گاه ملوک درگاهت من که در ملک خویشتن شاهم بندهٔ بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بودم از خیل خادمانت
دور داشت بخت بدم ستیزنده وز غلامی تو گریزنده شکر کاخر نهادم از اقبال رخ برین بارگاه جاه و جلال چاکران ترا شدم
چاکر سودم از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من
مقبول و چون نقد اخلاص شیخ شاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهی
از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض آمال و نهال اعتقاد او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع و
اختصاص قامت قابلیتش را بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع بلآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید و باعث هر کس را اخلاص غلامی پوید در عهد
شاه نیکنامی جوید در گلشن امیدواری از فیض ازل بی شبهه گیاه آرزو کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور تمهید و ترتیب یافته پادشاه جمجاه
شیخ شاه را در صحبت بهشت زینت طلب نموده ایاغ لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش گشود
و چون شروانشاه چندروز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهی
سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و خلعت افتخار در بر نقد سعادات در آستین و مرکب مرادات در زیر زین
رخصت انصراف یافت و شاه والاتبار آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایای آذربایجان تافت

مثنوی
خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عادل گستر دران موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی ز دست ساقیان
عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز دماغش دایم از می گرم بودی ازان فارغ ز سرما میغنودی ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سریر پادشاهی
ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل فتنه نشانش دل بیچاره از ظلم غمناک گریبان
ز دست ظالمی چاک عوانی گر نموده ظلم نیت طپانچه خورده از دست رعیت نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان
الهی دولت و اقبال شاهی مصون بادا همیشه از تباهی جهان معمور بادا از عدل وجودش سر نام آوران اندر سجودش

اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب گلستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات را که تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف
مانده تقریر نماید و منه الاعانة والتایید

گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود

والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امراء یعقوب سلطان انتظام داشت
و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابوالنصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان
چون بعنایت بیغایت شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی جناب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت زمام — شاهزاده
منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجدالدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری
و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر معموری آورد و رعایای متفرق
گشته باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال حال بر همین منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان
گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجدالدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار نصفت دثار
را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود آنگاه برادر خورد تر خود ظهیرالدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را
وزیر گردانیده و بکرّ بجای شیخ مجدالدین محمد پرداخت و مولانا میر بعضی از اغنیا و متمولان هرات تحصیلات کرده در مقام کفایت شده و به آن
جهت آنکه پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنهٔ ثلث و عشرین و تسعمائه در اردوی همایون جاسوسی روحی بدست خدام درگاه

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم این خبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاد[ن]
که تحقیق آن حال نماید بنابران فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ عبودیت تجاوز ننموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تالیقور میرزا جهة
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجهٔ مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان مرقوم قلم منشیان
درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه
بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت ننموده از جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا امضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او
فیصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسپ میرزا تعلق بوی
میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس رفته سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الانامی و حضرت صدر الاسلامی فی ربیع الاول سنهٔ اربع و عشرین و تسعمایه متوجه درگاه پادشاه سکندر
جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساط بوسی فایز شده موجب تعقل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بشایبهٔ لاف
و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت و رعایت سرافراز ساخته و بانعام طبل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجددًا فرمان همایون نفاذ انجامید که
منصب صدارت شاهزاده طهماسب و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سر حد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان بمفوض
برای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده مال و جهات ولایت هراة رود را در وجه مواجب
ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد منشیان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد
اما جناب سیف الانامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة
رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده این معنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال
مذکور جهة عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غرهٔ ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر سمرقندی را گرفته بعد از
دو روز بقتلش حکم فرمود و منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر
همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی بلوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل فوشنج بعز بساط بوس آنحضرت فایز شده
مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بکمال السنید فاضل سود و حصال بر ذات
و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریر اعلی رسید
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود در اعرضه داشت کرده و
بر طبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده بمقتضی الزام مراجعت فرمود طرفه آنکه بخلاف مقصود امیر سلطان باغوای پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه
علیجان درین نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاد و مردم بطلان بر خدمات پسندیده ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان
دخل نداد و امیر سلطان اگرچه بالطبع مایل بظلم و تعدی بود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزو قران تلاوت مینمود اما صفت
تکبر و نخوت بر وی استیلا تمام داشت و هرگز بپرسش داد خواه و غور رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و قاسم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان برآورده رعایای بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان ازین
باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانیدند محمول بر غرض نموده بسمع رضا نمیشنود و این معنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان رخصت
طلبیده در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی سنهٔ ست و عشرین و تسعمایه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه بیستم ماه مبارک رمضان

رمضان در جناب هراة بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت درین
ایام که در پایهٔ سریر سپهر احتشام مراد سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بغیبتش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی
او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان بتکمّل ساخته ارسال فرمود اما در ان اوان از پایهٔ سریر اعلی تحقیق انجامید که معلم شاهزاده صاحب
تائید طهماسپ میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق
بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمّال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته
در خلوات زبان بغیبتش میگشاید بنابران امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب
نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان
را باستصواب آن سید عالیجناب منقطع دهد و منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض بعالیجاه دانشمند مولانا احمد طبسی را از ان امر معاف داند و مقرر شد
که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچه را که در آن باب بمهر همایون موقع گشته بود بر امیرخان خواند و او را برعایت امیر
غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده قامت امیر
خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخرهٔ شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید هرچند
صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیشتر از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود
و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود بار دیگر بدستور
سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا باقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود در اثنای حالات گذشته وقایع مذکور گشته
حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال نهال اقبال شجاع بیگ فرمود و از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب
حرب و قتال بگشود و چون شجاع بیگ با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه
ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران میکوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک
بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مامور میگردانید از انجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش
آمده باستعمال تیغ و تیر میپرداختند و بزخم پیکان برق نشان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کابلیان می انداختند اما اکثر اوقات
بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و دران خلال الغ
خان میرزا در بدخشان از عالم گذران انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از فوارهٔ دیده بگشود و چون
اینخبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورد و بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگتر خویش شاه
زاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغبال در ظاهر قندهار مقیم گشت و کامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف درآورد
صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت و امیرخان در بلدهٔ هراة از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون
محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لوای خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیگ قاصدان
بهراة فرستاده و از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت
شاهزاده طهماسپ شتافته مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتکاری برندارد بنابران امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ
سریر آن زبدهٔ اولاد امیر تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هرچند شجاع بیگ در ازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب
مینمود اما چون حالا بقدم ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هر ساله باج
و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم
قندهار و متوطنان آن دیار را ایذا نرسانند محمد بابر پادشاه جواب فرستاد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیگ حکم ایمان یأس دارد و اعتماد در انقیادش

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را مصحوب بآستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس که حکم جهان مطاع
نافذ گردد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان از استیلای طغیان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود
آنهم درگذشت

ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات

در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمائه که سپهبد آنامیه لوس رایات تعصبات ببساتین کشید و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه اندیشیده در قلاع جبال تحصن
گزید عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کوچکونجی خان که بعد از فوت سلطان تیمور سلطان سلطنت
سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد والی سرخس سونجک
بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و ضمایر اکابر و اصاغر را پریشان گردانید زیرا که محصلان اموال گذشته در شهر نمانده بودند
و هنوز نیامده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهت مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم خواطر هرویان بر تحصن
قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را تا برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه براست دروازه
عراق را متکفل نمود و پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحیطه ضبط در آوردند و اسحق بیک و
برادرش معصوم بیک انحصار را مضبوط و محفوظ کردند مرجوبک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و نخود بیک همت بر حراست
دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان بدستور مستمر در باغ شهر اقامت ورزید و پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاهداشت که در هر طرف کومک
احتیاج شود آنجماعت را بدان جانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چهل دختران ساکن بوده بمحافظت
آن طریق اشتغال داشت بشهر رسید و خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر
بیرون رفته و برابر نهای درب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از راه دره دو برادران بسر خیابان رسیده
بطرف سالغستان [illegible] و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای [illegible] کرده شرر شور و شر کانون درون هرویان را بر افروخت بواسطه قلت حبوبات ابواب
دکاکین خبازی و علاقی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در آن
تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات ملوکات که اندکی جمع شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس بمقدار درد
از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون شتافتند و بهر وجه میتوانستند خوشهای گندم و جو را بشهر
می آوردند و همین معنی موجب آن شد که در اسواق نان وارد بر دکان ظهور آمده خلایق از بلاء غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز
در نواحی سالغستان ساکن بوده از تنگ راه برآسود صباحی سوار شده و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را بافروختن آتش قتال مامور
گردانید و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد و خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزدیک
بمدارس سلطانی رسیدند و از اینجانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران و زمره
و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان را مضبوط ساخته
بزخم ناوک و لدوز و تفنگ [illegible] بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعف لشکریان اینجانب بودند امیر
غیاث الدین محمد مضطرب گشته کس نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب مزید ملال خاطر آن
پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران
امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داد و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را [illegible] لشکر ماوراء النهر
روی باردوی خود آوردند و هرویان بشهر باز آمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان
از آن درب باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد است پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازه عراق [illegible] پیش آمدند تا [illegible]
کاری نساخته مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از زرعهای جو را سوخته

سوخته بسیاری از لشکر مهاه سپرده آنچه باقی ماند دولت ابد پیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کنار سیحون به راه کوچ کرده در نواحی پل سالار و بر پایان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز یکشنبه چهارم ماه مذکور به راه دهانه شتافت علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و سپاه ایران از شدت محاصره و محافظت برج و باره فرج یافته بر عطشان و عاقبت خود شتافتند و بعد از هرچه تمامتر آغاز ورود دیدن علاقات و کوفتن خرمنها کرده اما بهمدران ایام صورت مختفی روی نمود که هیچکس را از اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت ان شاء الله وحده العزیز

گفتار در بیان مجملی از احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تاسف

چون خامهٔ مشکین عمامه و بنان عنبرین شمامه بنا بر اشارهٔ علیهٔ آن قدوة آل خیر البریه در تالیف این نسخهٔ شریفه شروع نموده بود در اثنای اشتغال بانتظام جواهر عقد اول از درج لآلی انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه آن گردید که نخست صحایف این اوراق را بتحریر شمه از احوال حجسته مآلش بیاراید آنگاه کیفیت آن واقعهٔ هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانه و التوفیق نسب شریف آن سید والا قدر مناقب بر حاشیهٔ کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش بر بموجب منظر این ذره حقیر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین بن پادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن عزا فرز بن نجیب الشکرانی و نسب الی السید حبیب نجیب منهی مشهود بابی جعفر احمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن سلیق بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی ابن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در مشجر زعم بزرگوار خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علمای اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیهٔ همایونش ظاهر و هویدا مینمود و بعضی از متداولات را مطالعه کرده و در تحصیل علوم محسوس و معقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورده و چون سید فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست امیر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا محمد و مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرموده باندک زمانی سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج سلیمیش مانند روایح گلها از طری از وزیدن نسیم سحری بمشام ناظمان مناظم فضیلت و ری رسیده و نسایم خصایص ذهن مستقیمش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن سازی را ناضر گردانید لفظ در ربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامهٔ گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی در دست اماثل شرایف اماثل نهاد نظم زلفظ درفشانش گشت بیقیل مبین معنی آیات تنزیل ز ارکلکش اوبحر معانی شدی پر از زلال زندگانی لاجرم آن فاضل ستوده شیم مسطور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس کمیفه از مدرسه که محتوی بر مقبرهٔ آن پادشاه مغفرت پناه بود بدان حضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال دران بقعهٔ شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته بنشر علوم دینیه قیام نموده غایت فضل و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه فاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف مقرون گردانیدند و بدین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود تقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته بر امثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلدهٔ هراة طالع گشته ساحت آمانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل موزون و انوار فضایل صوری و معنوی در ناصیهٔ حال آن نقاوهٔ سادات دنیوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالک خراسان را در قبضهٔ اقتدار آنحضرت نهاد و عنان قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد و لاجرم عتبهٔ علیه‌اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شده و سدهٔ سنیه‌اش پناه اعاظم و افاضل با استحقاق گشت و همچنین آن زبدهٔ اولاد سید المرسلین در سایهٔ رعایت و تربیت پادشاه حشمت آیین از درجه ترقی نموده تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنهٔ هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی آورده و ازین جهت پایهٔ عصبیت کانون درون امیر خان برافروخته بنیاد غمز و سعایت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آتش

وتفصیل این اجمال بر زبان خامه بر طاق خواهد گذشت

سمت انزوا می گرفت و مطلقا باب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکوکیش صفت انطفا می پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید
که امیر محمد در ایام محاصره عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایه سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمه
از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مقرر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب سه شنبه
ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچه سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در اثنا حضرت خیر البشر
علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش درآمد که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب
روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را بعضی از نزدیکان در میان نهاده همدران مجلس یکی از محرمان آن سید ستوده صفات گفت که من نیز دوش در خواب
دیدم که پدر شما اسپی نور آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برد و بدین جهة داغ غصه تمام بر ضمیر منیر زبده اولاد خیر الانام تابیده آتش غم افروخته شد و حال آنکه
امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعه اختیار الدین برند و چون دو ساعت
از روز بگذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر محمد بیک و قاسم مهردار و اسحق بیک را با جمعی کثیر از خواص خود بدان شنیعه
آن یگانه زمانه فرستاد تا او را گرفته بقلعه اختیار الدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته
نکایت الحالت بعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمره دیگر از اصحاب آن قدوه اولوا الالباب مؤاخذ و مقید گشتند
و طوفان بلا در آنروز بمرتبه بالا گرفت که هرکس نوکران امیرخان در هر جا گمان بردند که چیزی از امتعه دنیویه بحصول می پیوندد به بهانه آنکه اسباب امیر محمد
درین منزلست بدانجا درآمده دست نهب و تاراج برآوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علیجان با جمعی از ملازمان سوار ساخته
تا گرد شهر برآیند و بتسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آن شب در قلعه اختیار الدین محبوس بوده این بیت را در سلک
نظم کشید و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چکند با تو خون ناحق من اما هیچ فایده
بران مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت در نگذشت صباح روز دیگر قدوه اولاد خیر البشر یعنی عالیجاه
نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس مخلص امیر محمد نمود و امیر
خان سخن آن قدوه سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت منطفی
سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هرچند که جسد روزگار از ظهور این فتنه میلرزید و رخسار خورشید
از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاسم
مهردار را بقلعه فرستاد تا نخبه آل خیر العباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم عز اسمه نیندیشیده خود را در ورطه خصومت حضرت رسالت
علیه السلام والتحیة انداخت مثنوی دریغ آن نقابت قبابی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک رهش
همی سود چهر دریغ آنکه بودش علو نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاکر بودی مدام دریغ آنکه بود از
وفور کمال عطابخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه بودی ز خلق حسن نوازنده واقفان سخن دریغ آنکه از بهر فکر صواب عیان ساختی مسلک
ره چو شهاب دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان
بلده هراة را از حدوث این واقعه هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع این حادثه شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد
رباعی گفتم که ز قصه شکلی بنویسم وز درد فراق حاصلی بنویسم کو دل که از احوال غمی شرح دهم کو دست کزان درد دلی بنویسم حقا که اگر کوه ازان واقعه
متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از حرکت باز ایستادی غریب ننمودی بیت تا دیده ندیده واقعه زین صعبتر زد بید دل کین خبر شنید
گسستی یا خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق مسلمانی از امیرخان اجازت یافته جسد مطهر آن قدوه
اولاد خیر البشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیه خیر البریه غسل داده و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده بکوه مختار که مقبره آبا بزرگوارانش بود
بخاک سپردند نظم سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغست دریغ دامن پیرهن همچو توای یوسف عهد شده

شده چون دامن گل چاک دریغست دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم
در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا
والله شهید هو یحیی الموتی و این رباعی دیگر نتیجهٔ طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد تیغ جانستان چرخ فلک
از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال این واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیرخان بعد از این واقعهٔ شنیعه بدو سه روز
اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان بگشود و منصب قضای دار السلطنة
هراة را برای صواب نمای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبد الحق و زبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب سید سعید شهید
بخدام سلیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت است باز داد ع نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع
روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلد امیرخان شاه قلی قورچی را بدرگاه
عالمپناه فرستاد و عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف در حقوق تربیت خدام سدره مرتبت را بر طاق نسیان نهاده داعیه نموده بود
که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمهٔ عظیمه مؤاخذ و معاقب گردید و تیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران
زمان بکام ما نشد راست هنوز با ما بسر کینه و غوغاست هنوز بیجرم بریخت خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیر
خان بعد از فرستادن شاه قلی بملاحظهٔ آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد با آنحضرت باور آید
آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانیده روز یکشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه از شهر بیرون رفته و در النگ کهدستان
منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه قلی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام
بارگاه پادشاهی گردید و ممکن که عنقریب اثر آن بحیز ظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان از پیشتر بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان
برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و سر اشتلم نموده رعایا و تجارکان را بتحصیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیرخان از کهدستان بسل
مالان شتافته از اجتماع عنان بیکران بالنگ نشین بافت و قریب یک هفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة باز گشت
و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و بوروون سلطان را که بعد از استماع مراجعت خبر او بکث
از استراباد و اسفراین بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه هجدهم از ملازمان انیس الحضرة
البهیه و جلیس العتبة العلیة دورمش خان حسین بیک و کپک اسحق و از نواب زینل خان امیر شیخ علیا بدار السلطنة هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت را بصوب معه حسن
خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس و مشهد مقدس احمد سلطان افشار
که مصحوب زین الدین سلطان و بوروون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی باولکاه خود آورد و امیرخان از غایت خوف و اضطرار
نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزادهٔ عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب قصبهٔ سبزوار
در حرکت آمده و هنوز در نواحی اندیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق دورمش خانی نورانی گشت و شب محنت ایرو مان
بروز مسرت تبدیل یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی از طرب سرای ناهید درگذشت نظم مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابو النصر
سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیة دورمش خان
چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون متعلق آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان از
دامان حشم و مال اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق مقرون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عادلا ظاهر شده در اطراف آن
بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد و رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صدور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت
که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت آن ممالک

میرزا شاهرخ کرده لوای معدلت آیین آنحضرت در مشخان را در اطراف امصار خراسان برافرازد و فرمان جهان مطاع بر اینجمله صدور یافته منشیان بارگاه
توتی الملک من تشاء منشور فایض النور ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابو النصر سام میرزا مرقوم گردانیدند
و طغرا نویسان درگاه ان الارض لله یورثها من یشاء بر پروانچهٔ نفاذ امر و جریان فرمان دورمش خان را در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض
رسانیدند و یکی از نواب بلندجناب از پایهٔ سریر اعلی علاه الله تعالی نزد دورمش خان که در النگ خرقان اقامت داشت رفته معروض داشت
که حکم همایون بر این موجب صادر گشته که موکب عالی خانی بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح مرحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن
بلدان مبسوط سازد تا پیش ازین اختلال با حوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان یکران بجانب مقصد انعطاف داد
و چون مقصود بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنا بر توهمی که بسبب شهادت امیر غیاث الدین
محمد علیه الرحمة بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه دورمش خان و زینل خان مکتوبات محبت
آمیز بامیرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بآنجناب است و ما بجهة کومک متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب مصحوب حسین حسن نسخه
بیگ برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ بنیاد بیگ بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقاً مذکور شد ایشان در روز جمعه هجدهم شوال
بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانهٔ یورش قندهار در روز دوشنبه
نوزدهم ذیقعده در رکاب شاهزادهٔ عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه پنجم ذی الحجه منزل پل مالان از
فر نزول دورمش خان و زینل خان نضارت ریاض رضوان گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق دورمش خان در اهتزاز آمده هوای
دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی تحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده
و زبان بهجت و شادمانی بدعای دولت خانی گشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب
امیدوار گردیدند و روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی یعنی حضرت دورمش خانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و در آن اثنا بوضوح
پیوست که امیرخان داعیهٔ مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر مینگارد بنابران بر خاطر مبارک
خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان خطور نمود که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و بشرف ملازمت شاهزادهٔ عالیمقدار طهماسب میرزا
دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب طغیان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحر روز شنبه هشتم ذی حجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب
روان گشت و روز عید بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده
از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک بتقدیم رسانیدند و مجلس بزم تهیه یافته جامهای بادهٔ خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر
گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیة چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را یقین شد که ایالت خراسان
بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و دورمش خان هم از آن منزل بندهٔ امارت دین و دولت
سیف الدین مظفر بیگ را نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان
رسیدیم شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان
دل اینجانب استیلا دارد بالتماس کام شاهزاده را بطرف هراة بازگردانیدیم امید آنکه مدام عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیگ مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقهٔ وفاق و اتفاق بین الجانبین بشوب خلاف و نفاق تبدیل نیابد و بعد از رفتن
مظفر بیگ دورمش خان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزادهٔ عالمیان روی بدار السلطنه هراة آورده در روز چهارشنبه نوزدهم ذی حجه بمقصد
رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعدهٔ مستمره باغ شهر را نشیمن ساختند و امین الحضرة البهیة در منزل امیر محمد ولی بیگ نزول اجلال فرمود و در روز سه
شنبه بیست و پنجم ماه خضر بیگ از نزد حضرت ممالک پناهی حبیب الهی که حسب الحکم از قم باردوی همایون رفته بود رسید و حکم همایون را
که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابو النصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن دیار بخدام دورمش خان شرف صدور یافته بود برسانید

رسانید و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام آن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد / کز حضرت سلیمان عشرت
اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن / ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه
سیوم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرده در ملازمت شاهزادهٔ والا فر کرامت طهماسب میرزا بنواحی قریهٔ اسپاقشلمان منزل گزید و آخر
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه سلمه الله وابقاه بمسامع هرویان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین / نظام ملک جلالت حبیب
اهل یقین بلند مرتبه آن آصفی که میسزدش / تمام ملک سلیمانیش بزیر نگین و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال
استعجال نموده در نواحی پریان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا بتقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان
از صحرای اسپاقشلمان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سر خیابان بتقبیل دستبوس امین الحضرة معزز گشت و خلع فاخرهٔ شاهی را
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که با نواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام باهل همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده بود ظاهر ساخت مضمون پروانچهٔ عالیه
آنکه امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که در مشخان نسبت با آفرزندی دارد بنابران زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضهٔ
اقتدارش نهاده‌ایم و او را رخصت داده‌ایم که هرکس گردن بحلقهٔ اطاعتش در نیاورد بتیغ سیاست سرش از تن بیندازد و آن عالیشان آصف بلند مکان
را باصناف لطف و احسان بیکران بنواخت و لوازم آفرین و تحسین بتقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سررشتهٔ اقتدارش
را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزئی و کلی و ملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و انخواجه بصفت نهادهٔ من
حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و بمعلم
لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان شکسته بال بقدر امکان سعی نمود و باستماع
اقوال مغمومان پریشان حال گوش هوش گشود و دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلوب
و چهرهٔ بهبود محتاجان بجفا رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت ؛ از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای انزلنا
منازلهم بر مطلع نظر خجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت بتقدیم رسانید سادات
صاحب سعادات را که دراری سماء رسالت و دری دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر بصورت کمال تحسین نقش پذیر ساختند
و علماء عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمشابه ملحوظ علیین عاطفت و مرحمت
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم متبحر بوده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم امور
ملت بیضا باجتهاد رای صواب نمای ایشان بازبسته است در محکمهٔ حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و سجل ملتمسات آن طایفهٔ فرخنده صفات را بتوقیع
اجابت رسانیده اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نوادر منظومات تشبیهاتشان کانهن الیاقوت و المرجان جهت ترصیع
اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثوراتشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون را بیاراید باصناف
لطف و کرم امتیاز و استغنا داده و خواطر آن زمرهٔ واجب الاعزاز بایثار دینار و درم مسرور و خرم کرده نقود مرادات در آستین تمنای ایشان
نهاده دهاقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از شمایل
سحاب مکارم و امتنان مزرع امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار بحار و امصار را که در بحر طلب بادیهٔ تعب در بلاد عجم
و عرب طریق سیاحت و سباحت می پیمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را بنوعی نواختی کرد و از تمغا و باج و خراج مبلغها تخفیف نموده شرایط مهمانی
و غریب نوازی بجای آورد و محترفات و اهل اسواق که متحملان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بوده‌اند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت
و مقرریات ایشان را حسب المقدور قرار داده در جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل بینش / خجسته در بحر
آفرینش / بیمن دولت و رشیخانی / اساس عدل را گردید بانی / برحمت چارهٔ بیچارگان شد / مراد خاطر آوارگان شد / بدورش گشت گیتی پرور

از خویش خاطر غمناک مسرور نمود ابر کف گوهرفشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب همتش آمد در بخشش درخت بخت دهقان شد برومند بخشش
کنون از انصاف او در بیشه آهو رود با شیر نر پهلو به پهلو شاهین مرغ آبی را نگوید کبوتر حال خود با باز گوید نلرزد برگ بید از تندی باد و نیاید هیچکس را
یاد بیداد و قطع نظر از بسیط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطهٔ طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار اعتبار اشتهار ابتسام خلق کریم آصف
نصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شکفته جریان امور جمهور نزدیک
و دور در سلک نظام همت انتظام پذیرفت تمشیت نمود آن مهر اوج سرفرازی زیر پا افتادگان را چاره سازی و ستمدیدگان را موجب شایسته
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله والوزاره احمد بیگ جهة عرض مهام خراسان و التماس توجه شاه زاده عالمیان ابوالنصر بهرام میرزا متوجه
پایهٔ سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الایامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود بسر
خیابان رسیده و امین الحضرة البهیه باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان خدمت سیف
الایامی بشرف دستبوس آنحضرت استسعاد یافت و مجلس بزم مسرت تمهید پذیرفته فروغ جامهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان بتمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست
داده و در روز نوروز امین الحضرة البهیه در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و اهالی
عظم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخت
با انعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیک از سفر قندهار باز آمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنه
محمد بابر میرزا بر حسب اشارت خان مظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بصوب کابل توجه نموده و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی ملت و دین
عربی تاج الملة والدین حسن چلبی جهة تاکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الاول
سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمائه از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری ایلچیان ظهیر السلطنه محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یگانگی را موکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیک که از محنت محاصره و بلا
تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نمود عنان توجه یکباره آب سند برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیک کشیده قاصدی همعنان برق و باد
بطلب ظهیر السلطنه بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف در آورد
و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده رخصت معاودت ارزانی داشت
زمام ایالت قندهار را در قبضهٔ اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سیوم شعبان
بدار السلطنه هراة رسیده کیفیت حالات آن گلستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده ملحوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از آنکه
چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بود با نعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در اثنای آن امین الحضرة البهیه همت عالی نهمت
بر سرانجام مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت مملکت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشاپور برافراخت و منصب فرمانفرمائی سبزوار را بدستور استمرار بچکور که سلطان داد و زمام قبض و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت
بوروه سلطان نهاد و چون در زمان امیرخان دارائی آن سرکار تعلق باحمد سلطان افشار میداشت غبار نقار بر خاطرش نشسته اجازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبیده مرخص گشته عنان بکیران تا ولایت ری باز کشیده و این معنی بعرض نواب پایهٔ سریر اعلی رسیده حکم همایون بشرف نفاذ یافت
که هم از آنجا بازگشته در ولایات خراسان توطن نماید و محکوم فرمان امین الحضرة البهیه در بدخشان در طریق وفا سلوک فرماید لاجرم طبل مراجعت

مراجعت فرمودند و بعد از وصول بدار السلطنهٔ هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منشور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت
هراة رود و سرکار لنگر مقدسهٔ غیاثیه و ساغر و تولک و فراه و سبزوار و اوک و قلعهٔ کاه را برای صواب نمایش مفوض گردانیدند و برین قیاس
مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام اقتران یافته فرامین مبرور غالات ارباب عمایم اماصاغر و اعاظم بامضا رسید والحمد لله العلی العظیم
والصلوة والسلام علی حبیبه النبیه الکریم **گفتار در بیان طلوع توقیع مهر منجوق شاه زاده مظفر لوا ابو النصر سام میرزا از
افق دار الملک خراسان لا زالت ساحتها منورة بانوار العدل والاحسان** چون نظام الدوله والوزاره احمد بیگ
همایون قدوم بپایهٔ سریر اعلی رسیده کیفیت انتظام مهام دار السلطنهٔ هراة و ولایات را معروض گردانید هرچند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر اقبال
صعب می‌نمود اما بنابر آرایش ملک و آسایش خلق فرمان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری اوج سلطنت و سرافرازی متوجه دار
عز و شرف خویش گردد و از امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ و مهل بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت
عزیمت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام بر ابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد مثنوی روان گشت
شهزادهٔ ماه چهر چو خورشید بر اوج چارم سپهر ملک گفته در موکبش دورباش ز گرد سپاهش فلک عطرپاش بهر بیابان که آن خورشید تابان
عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزهٔ نشاط از مسام زمین بر دمید و بر صحرا که ماهچهٔ لوای جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان
مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت بسان فضای فلک سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از مقدمش رشک
دار السلام و در اواخر شعبان ثمان و عشرین و تسعمائه موکب عالی شاه زادهٔ کامران بحدود خراسان رسید و در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان
بشر اقبال انجم بهجت انتما بدار السلطنهٔ هراة رسانید غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت
ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد گدا بکام دل اکنون رسد که شاه رسید
و بمجرد ورود عالیجاهی ممالک پناهی حبیب اللهی اکابر و اشراف هراة را بخود ملحق گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زام
و محولات بشرف پابوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زادهٔ موید
منصور شایع شده هرویان از روی نشاط و سرور در باب تزیین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان
گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند بیت گذر بار اعبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه هفدهم موکب
عالی سامی از راه کوچهٔ خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در مشتخان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازهٔ ملک تا باغ شهر پای انداز
آن مسافت بار شک نگارخانهٔ چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در مستقر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک
از امرای عظام که در ملازمت رکاب همیمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و بتمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
تختگاه خاقان سعید را از فر وجود فایض الجود شاه زادهٔ جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش از افلاک
بوقلمون در گذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازهٔ احسان فراوانش شایع گشت از سبب سیاست
آن زبدهٔ خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار رعایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوهٔ دودمان خلافت از
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنهٔ خوف و خطر شد
و شعاع وجود جهان تفاخرش منور دیدهٔ اهل فضل و هنر گشت گوئیا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و ماهچهٔ لوای
عدالتش آفتاب سعادتیست که فضای این ولایت را روشن کرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست ز رخ
لامع انوار امامت زخویش فایح آثار کرامت بلطف عالمی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و داد میلش بعهدش کشور اقبال معمور بدورش
فتنه در آفاق مستور بجود از حاتم اندیشش نباشد بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو در دست خان بود آموزگارش
جهان معدلت خان فلک قدر براوج سرفرازی چون مه بدر انیس پادشاه تاجداران مراد خاطر امیدواران فریدون فر جمشید همت

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم مهوّر ز عدلش روح کسری در تحیّر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان سریر جاه از ذاتش مشرّف وکیلش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر امین ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آن حبیبی که هرکس یابد از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان درفشانست ریاض ملک و دین خرم از آنست الهی ظل عدلش باد ممدود ز احسانش خدا و خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و قلم باد

ذکر وصول شاهزادهٔ مظفرلوا ابوالفتح طهماسب میرزا و امیرخان بپایهٔ سریر اعلی و بظهور آمدن کمال نصفت و عدالت پادشاه دین پناه سیادت انتما

چنانچه سابقا کلک سخن آرا بر لوح بیان ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزادهٔ عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ شب شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای اسقلمان روی توجه بآذربایجان آورد و بر طبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوء یجز به در اثنای راه جبار شدید الانتقام مرضی هلاکت انجام بروی گماشت و مضمون لحوم العلماء مسمومة بظهور آمده عارضهٔ مفاصل عام و الم بر دوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسپ پیاده شده در محفّه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسنگ مسافت قطع نمیتوانست نمود و چون نزدیک باردوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزادهٔ عالمیان طهماسب میرزا را استقبال نمودند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده زبان باداء دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی ییلاقات نواحی تبریز بشرف تقبیل انامل همایون معزز گشته پادشاه ربع مسکون بوسید و تنگش ببر در گرفت و بدیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چندروز بساط جشن و حضور صفت تمهید پذیرفت و در آن اثنا جناب زبدة النقبا امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بمجرد مصاحبت امیر غیاث الدین محمد امیرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از جانب دار السلطنه هراة بدرگاه عالمپناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و ششم رجب در مقام او چون فریدون بر تخت عدالت نشسته همت عالی بپرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطهٔ شدت مرض مجال حرکت نداشت حجاب بارگاه سپهر اشتباه پیر احمد بیگ و هدایت بیگ و خواجه علیجان و مولانا نظام الدین احمد طبسی و قاسم مهردار و خواجه عنایت الله که در تق و فتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت بدیوان یرغو حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که نسبت بسید شهید سعید وقوع یافته بود مشروح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسید و مضمون یجعل الولدان شیبا شامل حال مخصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که آن جماعت بنابر اغراض دنیوی امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده بوده‌اند و اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان و ملازمانش را جهت خاصهٔ خود تصرف نموده‌اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون بمؤاخذهٔ آن جماعت و استرداد اموالی که از هرکس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همهٔ ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند و تحصیل آن گروه بکلانتران ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوسته از آن جمله موازی سیصد تومان بامیر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم هراة که امیرخان جهات ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و بعد از ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته در شب یکشنبه دوازدهم شعبان نقد جان بقابض ارواح سپرد و مظلمهٔ خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد و قطع دابر القوم الذین ظلموا

مثنوی

خدا اینکه عرش برین گاه اوست … سر سرکشان خاک درگاه اوست
چنین کرد تقدیر روز الست … که هرکس که بد کرد از بد نرست
بد اندیش را نیک ناید به پیش … دل بدکنش هست پیوسته ریش
منه نیش بد تا نیفتی ز پای … اگر خیر خواهی بنیکی گرای

القصه چون امیرخان بدار الجزا انتقال نمود و نواب او آنچه بظلم از هرکس گرفته بود بدین اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آوردند پادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جراید سایر جرایم ایشان کشیده و امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة بازگردانیده و شاه صاحب تایید بقیه ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روزگار دولت آثار بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت فرموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله والصلوة علی النبی و آله

ذکر اهتزاز صرصر خزانی از مهب تقدیر سبحانی در ایام بهار چمن زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی

دردا که سپهر فتنه انگیز بود … وین شهر گرانمایه سبک خیز بود
در جنگ اجل خنجر کین تیز بود … آمد شد مهر بهر خونریز بود
افسوس که سپهر عذار

والحمد لله رب العالمین

غدارا باب دولت و اقبال را در موقف قید انسود و برقرار میگذارد و فریاد که زمانه ستمکار آناء اللیل و اطراف النهار تخم آزار در فضای ضمیر مرتقیان مدارج اعتبار میکارد نظم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست گردون همیشه چنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست در خانه سپهر بدم ستاره بگذر محنت و بال را لک کار نیست باغبان قدر و قضا سرو قامت کدام نامدار را در چمن زندگانی بنسیم بهار کامرانی صفت نضارت بخشید که باز لاجرم حریف اجل اوراق شجره وجودش را بباد فنا بر نداد و منشی دیوان تقدیر نشانه نام کدام کامکار را در پروانچه ترفیع درجات نشر نشاط ثبت کرد که عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیه منشور حیاتش ننهاد رباعی در باغ گلی شکفته نبود بنگار بی داغ کجاست لاله در گلزار هرچند که سرو سرکشد طوبی وار از باد فنا بیافتد آخر کار غرض از عرض این تشبیب و مقصود از تحریر این ترتیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنة اعتماد الدوله میرزا شاه حسین باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید مایه رشک که لازمه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است در کانون ضمیر ایشان دکان پایه سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت بر افروخته شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عرض آنجناب سایند و صورت عداوتی را که در پرده خواطر مستور داشتند بر منصه ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنه تسع و عشرین و تسعمائه که از بخور مجلس عیش و سرور پادشاه مغفور مقصور هوای تبریز عطر بیز بود میرزا کمال الدین شاه حسین بافراغ محاسبه داود سته مهتر شاه قلی که جهت اخراجات رکابخانه همایون مبلغهای کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان براتن خاین باقی کشیده طالب آن توجه بود و مهتر شاه قلی بواسطه صعود بر درجات تقرب پادشاهی چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آن توجه اهمال ورزیده بدستور شرایط ملازمت سده امامت و کرامت بجای می آورد و در اواخر ایام شتا میرزا شاه حسین شمه از آن معامله بعرض حضرت اعلی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح فساد مهم شاه قلی برای صواب نمای جناب میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال نهال زندگانی آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتهز فرصت میبود درین اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمد شاخ ارغوان لسان مژگان خونریز عاشقان عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از کروبه ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت سپه بخیال اصلاف خنجر فرد یکدیگر از غلاف برکشیده پیکان خار عازم خونریز شده لاله غرقه بخون گردید بلبل از اندیشه هجران گل غزل سرائی آغاز نهاد و قمری بنیاد نوحه گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد رباعی دردا که زمان بجنگ تیز آهنگست با خورد و بزرگ روز و شب در جنگست گاهی بود آن لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگست در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی زنگ کدورت از لوح دل میشست و از مکر زمانه غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر باده خوشگوار میجست آواز چنگ و عود و صفیر مرغ اجل بگوش هوش میرسانید و بجای آهنگ قانون و رباب آیت انتقالش میخواندند و او بشعور از جام روح پرور در آن ولا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی پادشاه هفت کشور در بهشت هشت بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داد و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط برگشاد میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب بتجرع نمود و چون آفتاب حیاتش بمغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه باستخانه خود شده از خمار آن باده خوشگوار غافل بود و در آنحین شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشت آن جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز از میان برکشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانه آن یگانه زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانه علیه بودند گفت که حکم همایون بر موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز برکشیدند و نقش وجود آنجهان فضل و هنر را در یکنفس از صحیفه زندگانی محو گردانیدند مثنوی دریغ آن سپهر سخا و کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافراز الاکبر نوازنده اهل فضل و هنر دریغ آن عمدة الملة پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برآرنده حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار ندارد بنای وفا استوار مدارا که این چرخ پر اضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب بود دامنش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما

الغصّه چون شاه علی بصرصر قلق نهال زندگانی آنسرو ریاض کامرانی را که در بستان بهشت بهشت از پای در انداخت قبل از آنکه این خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر قمر سیر سوار شده علم هزیمت بصوب آذربیجان و حدود دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه والا جناب سر بفلک اخضر کشید و رؤس کواکب از بدن فلک بفصال آفتابیه پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت و نیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا بأخذ و قتل جمعی از قورچیان که امداد شاه علی نموده بودند سمت صدور پذیرفت و همان روز که پنجشنبه جمادی الاولی بود کور سلیمان با چندکس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقهٔ بیست و نهم
از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مأمور شده بر جناح استعجال متوجّه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه بتجهیز و تکفین بدن بی بدیل آنسرور شهید را پیش نهاد ضمیر ساختند و سادات و قضاة و اشراف و اعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از آن پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص و عوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حیّ لایموت را بکربلا بردند و جسد مطهّر آن مظهر لطف و احسان را در جوار عتبهٔ علیّهٔ حایریّه بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نورالدین عبدالرحمن ساوه که برادرزادهٔ قاضی عیسی بود و در اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و درخت هستی بباد فنا داد و از وقوع آن صورت متحیّر گشته در آن اثنا کسی با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید و همین نام و نسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب قاضوی از خواب درآمده از غایت تعجّب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود و چون اعداد آن حروف را با آنچه در خواب با وگفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال الحقّ و الحقیقة و الدّین شتافت و کیفیّت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار میکشید که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوّه بفعل رسید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید زبدة الاشراف و الاعاظم خواجه ضیاء الدین مریم در مرثیه و تاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرماید

قطعه
مهر سپهر لطف که از رای انورش — آئینه فلک شده جام جهان نما
در نعت بحر کرم لعل کان حلم — یعنی نظام ملّت و دین معدن سخا
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف — مثلش ندیده و ندید ایّام عمر با
با قصر همّتش که فلک آستان اوست — گر سدره کوهتی نکند هست منتهی
راکبیر کرد موکب گردون نورد او — شد آفتاب بهره ور از فن کیمیا
باکوه گفته اند همانا ز حکم او — کز زیر هر نعل رودش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت — بخت سیه چو سایه اش افتاد در قفا
از پای خورد دون فلک از دست رفته ای — شکر ز دست حادثه افتاد چون بها
دردا که چشم ترحم بدانسان شهید کرد — واحسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرقه خون — چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بار ماتمش فلک از غم نشست — نخل قد سپهر ازین بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر ماه — زهره سیاه کرد و فغان خود در عزا
این دار عاریت چو مقام فراغ نیست — بربست رخت و رفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنّت عدن است شد مقیم — فی روضة تکرّمت ارضها السّما
نازل ز آسمان شده در وصف آن مقام — یا احسن المنازل یا خیر ملتجا
بنوشته بر کتابه این منزل رفیع — کلک قضا و من دخله کان آمنا
چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش — خوشبوی تر ز عنبر سارا است مشکسا
باشد سمی شاه شهیدان از این شرف — نور مزار اوست تتق بسته تا سما
تاریخ فوت او چو ضیا از عقل جست — آمد بگوش جان من از غیب این ندا
بر صفحه ز نور نوشتست کلک صنع — خطی که خون چکیده از و در دم قضا
مضمون آنکه چون بجوارش مقام یافت — تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سر انجام امور ملک و مال و کشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه و جلال

چون نواب پایهٔ سریر اعلی از ارسال نعش مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند بمصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک و ملت را قایم مقام آن ناظم مناظم دین و دولت سازند قرعهٔ مشورت در میان انداختند و بنا بر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهدهٔ سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند آمد و سنن سنیّهٔ آن واصل جوار خالق البریّه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالعزّ السرمد کسی نبود شاه بنده نواز آنخواجهٔ واجب الاعزاز را بمرجوع منصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانید و بانعام خلع فاخره و تاج زر دوزی

زر دوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانید و خواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیهٔ فراست و کاردانی و وفور کیاست
و فضایل نفسانی مزین و محلی است و در مکارم اخلاق و محاسن آداب و علو حسب و سمو نسب و بجدت شان و رفعت مکان از امثال و اقران ممتاز و مستثنی
بدلی قوی و املی فسیح و رای صواب و فکری صحیح بنظام و انتظام مهام فرق انام پرداخت و بدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت
و تاکید قوایم سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود عاقبت سر ز گریبان
تو بیرون آورد اما شاه علی که بعد از آن جسارت عثارت مآل بجانب آذربایجان و حدود دیار بکر گریخته بود چون بشنود که بفرمان پادشاه فلک
اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار مجال توقف نیافت و تنگ بر اسپ فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان
بشتافت پس از وصول بعز بساط بوس شیخشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد و قاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده لب
بشفاعتش بگشاید شیخشاه جواب داد که جریمهٔ تو از آن عظیم تر است که شفیع آن توان گشت و عصیان تو از آن جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع
ذلک ترا نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نایرهٔ غضب قیامت لهب را فرو
نشاند و بمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عمل نموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات ع سر مار نیزان
برافراشتن شیوهٔ اولوا الالباب و از ایشان امید بهی داشتن شیمهٔ پادشاهان عالیجناب نی بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ نه ز دانش
بود فسوس و درنگ لاجرم چون شاه علی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید و کیفیت شفاعت شیخشاه معروض گردید
مضمون بصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولوا الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را ببعضی از غلامان میرزا
شاه حسین سپردند تا مراغه قضیهٔ قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفهٔ هستی ستردند نظم شمعسان هر کسی
که سرکش افتاد رسید بد چون شمع آخر سر باد هر که پای از حد خود بیرون نهد سر دهد بر باد و تن در خون نهد **گفتار در بیان وصلت
پادشاه دین پناه با شیخشاه و انبساط یافتن بساط نشاط بروجه دلخواه** نیر آفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع بفروغ رخصت عقد ازدواج حجلهٔ مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید و جمال نورانی
عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده مآثر طبقات بنی آدم را بآن کار خیر آثار می افزاید بنا علی هذا در شهور
سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نوعروس مقاصد حمایل بود و بموافقت تایید لم یزلی
از ورای استار غیب هر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور چهره میگشود و مهمساز عنایت پروردگار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب
الاحترام میگشاد و مشاطهٔ روزگار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدهٔ سدره مقام را آرایش میداد خاطر عاطر پادشاه والانژاد
متوجه آن شد که از شجرهٔ زندگانی شیخشاه شروانی که در ریاض سلطنت و جهانبانی بر شحات سحاب عطوفت و مهربانی پرورش یافته کام دل حاصل
نماید و آن مخدرهٔ حجلهٔ خلافت و کامرانی را بنهج شریعت غرا در آغوش آمال و امانی کشیده ابواب جشن و سرور بر روی روزگار همایون آثار گشاید
و جهت تمشیت این مهم روز شنبه بیستم شوال سنهٔ مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب نصرت نشان بود افتخار الصدور و النقبا
امیر جمال الدین محمد سلمه الله تعالی و دموری بیک تواجی عازم شروان گشته از عقود جواهر الوان و از نقود ابیض و احمر تومان تومان
و از اقمشهٔ نفیسهٔ مصر و روم و فرنگ چندین شتروار و از اسپان تازی و راهوار بیش از حساب و شمار برای سرانجام آن کار همراه بردند شروانشاه
و ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه و جناب امارت دستگاه را بقدم تعظیم و احترام استقبال نموده باحسن وجهی و ابلغ
صورتی شرایط ضیافت و مهمانداری بجای آوردند و چون شیخشاه دانست که سبب تشریف قدوم شریف مخادیم چیست انگشت قبول بر دیده
نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانید و در ساعتی که بر جبین سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود و زهرهٔ زهرا منظر محبت و ولا بجانب
خورشید عالم قدر ناظر بود بوکالت امیر جمال الدین محمد ناهید سپهر دولت و اقبال در عقد ازدواج پادشاه باستقلال منتظم گشت و امرا و مقربان
شروانشاه نقد و جوهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت و مبارکباد بر ایوان کیوان در گذشت آنگاه شیخشاه براق فرستادن مهد علیا و ستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدرهٔ سراپردهٔ عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری دیدار رومی ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید چون
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز ز گوهرهای نادر طبلها پر ز زرکش جامها بیش از تصور ز اجناس فرنگی صد شتروار ز کتانهای روسی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و ز خیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگه خانه چون
بیت معمور ز خیمه جمله چون قبهٔ نور مکمل ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شتر با داد جمله پر تجمل بیابانها بریده بی تحمل
تمامی را جهاز و جل مذهب فسار و تنگ زابریشم مرتب و برین قیاس شروانشاه از غرایب و عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار لعبتی عفت شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدداً نسبت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دموری نیک انواع انعام و احسان بتقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و نهم
ذی حجهٔ مذکوره در منزل اسونج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی رسید و پادشاه کامران صاحب
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانید خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن و طوی پرداختند و پرستاران سراپردهٔ
پادشاهی مجلسهای عروسی را بمفروشات زردوزی مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین حجلهٔ ناز شد ابواب سرور و خرمی باز ز بالا
اندر صحرا یافت تزئین لبان سقف صورتخانهٔ چین ز تبخیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتران
مخدرهٔ محفوف بدولت و اقبال ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانهٔ همایون رسیده و در روز پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که بهوای جان

در فضائی

فزایش لسان نسیم ارم و باغ بهشتی روح پرور و آب عذوبت مآبش تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمهٔ چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروهٔ سپهر بوقلمون درگذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخسار و ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً جیحی رنگین تر از عقیق و شرابی صافی تر از ضمیر اهل تحقیق با کواب و اباریق و کأس من
معین بگردش آوردند و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمهٔ گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة مما یتخیرون در شیرهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر زواهر ثمین ساخته قافلهٔ جوع را بدرود کردند سازندگان خوش آواز چنگ زده عود و چنگ زده بهر دم با هنگی دیگر لوازم
تهنیت بتقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت مقامت باد دایم ذروهٔ تخت بکف بادا ترا جام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ز شمع عارض مهر ماه پیکر ز اقبال تو بادا چشم بد دور فضای ملک از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر حارم مجلهٔ مغرب گشته نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطهٔ روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از پیشگوی عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری ماهیت از بارگاه اختصاص بخلوتخانهٔ خاص خرامیده مقارنه
سعدین اتفاق افتاد و برجبین اوج شرف و ماه داری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از گره آمال و امانی
برگشاد مثنوی پس آنکه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره افکند گرانی در حقه شد یاقوت مانند بالماس تگلد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خورشید
فیض گستر بر سریر سرافرازی بر آمد مدار انوار انعام عام بر پیکر وجود حاضران بزم مشهور را البسای زرنگار رنگ بیاراست و بار دیگر بزم سپهر انباع
طلعت مهر منور گشته نوای بهجت و شادمانی از میان جهان جهانیان برخاست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و نقود و اجناس احمر و عقود و درر و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو چهر آینه [illegible] بر مسند باد و دادجام
خورشید یکی انس بایقانت باد ناهید رخت از ساغر اقبال گلگون عدو بیمار دل از تو [illegible] بر مسند [illegible] مجلس عیش و عشرت مرتب

مرتب گشته نوای نای و نوش بلند گردید و دست عطابخش مدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع ملمع و قباهای مرصع پوشانید زمره
از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار تبریز عفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان بنواخت و سه روز متعاقب بر موجب در بزم نشاط
نشسته در آن ایام هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران شروان را مفتخر و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست
ساقیان ماه پیکر کشد پیوسته جام ارغوان رنگ با آهنگ رباب و نغمهٔ چنگ ولیکن هرگز آن خاقان عادل ز کام ملک و ملت نیست غافل
همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد و المنة که تا وقتی
که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمایه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنهٔ تبریز بر سریر سلطنت و
استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کن فیکون سر بر خط فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن
ضمیر نمیگذارد و بیمن دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمدهٔ ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی
بدرجهٔ ترقی کرده که زیاده بر آن متصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در هیچ قطر
از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث ازمنهٔ سابقه در ظلال عدالت
لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشاهدهٔ پیکر بیداد را امری محال می پندارند
ملکا سرهٔ بلند مقدار و قیاصرهٔ گردون اقتدار از صولت آوازهٔ دولتش چون برگ بید از تندباد میگریزند و پلنگان قلهٔ پیکار و نهنگان دریای
کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان هیمهٔ خشک در نیران سوزان میگدازند معمار اجتهاد و اصابت آثارش همواره تعمیر مبانی دین قویم
را پیش نهاد ضمیر مهر تنویر میسازد و قهرمان حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در انحسام مواد طغیان مخالفان ملت مستقیم اعلام اهتمام می افرازد مقصد
همت همایونش از تسخیر اطراف اکناف استیصال اعدا دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحای آفاق آسایش امت سید المرسلین
لاجرم مثنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق با خلاص تمام متصل دست دعا بردارند روی دل قبلهٔ دعا بدارند دولت و نصرتش
او را بنیاز طلبند از ملک بی انباز بیت بود لایق حال گروهی که گویند او را دعا هر زمان شمه از بدایع وقایع حالات واندکی از
نوادر خصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشائی تا اوایل ظهور نیر معدلت و عالم
آرائی او منها بذا این بود که خامهٔ مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال کرمت جاوید چنانست که من بعد آفتاب دولت
دیر پای این پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصهٔ سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد و زمان عمر و کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمهٔ و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی امتداد یابد نظم جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کی عرض را انفصالست بحمد الله که ذیل دولتش را
بجیب بقای محشر اتصالست و چون دعای جاه و جلال این نیر اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمهٔ مسلمهٔ سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم واجب
و لازم است و بر ذمهٔ تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسوال امتداد ایام دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را از زیب و زینت
میدهد بدانکه بموجب التزامی که درین تالیف کرده شده قدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد
مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فزاینده تاج و تخت بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین
تمام جهانش بزیر نگین

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده‌اند و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند

[illegible] اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی بلدهٔ فاخرهٔ شیراز جنت طراز باعزاز بنشر علوم محسوس و مفهوم قیام و اقدام
مینمود و بجودت طبع و دقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آن جناب ولد ارشد امیر غیاث الدین منصور است
که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح
خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین گلباری بتحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون متداوله بدرجه کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرموده در بلدهٔ شیراز مدرسه رفیع وسیع ساخته هر روز بآن
بقعه شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم از نتایج طبع وقاد خود مستفید گردانیده همت بر تألیف و تصنیف میگماشت از جمله نتایج
قلم خجسته رقمش رساله تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیه شمسیه و حاشیه مطالع و حاشیه تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات
افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضلای آثر مسطور و وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاد و چون
تاریخ آنماه و سال راقم حروف را معلوم نگشته خامه بتقریر آن زبان نگشاد و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و علوم معانیم
غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی ضرب
المثل جمهور علما نزدیک و دور در مدرسه پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقاد خود جی
آراید مولانا جلال الدین محمد الدوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلای
عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متأخرین قصب السبق
از امثال و اقران میربود و فنون مکنون که از ابو علی و علامه طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم
اول و ثانی مکتوم مانده بود دست قلم عنایت سبحانی بر صحیفه ضمیرش نگاشته بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد
ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بوده و در قریه دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود
و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالاخره بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال
همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا احمد بایسنقر در شیراز بلوازم
درس و افاده قیام مینمودند و ایضاً مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بکمک
محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستنشقان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات قلم گوهربارش
ریاض دانش در خضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین
و روم و اران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک
السعادت عظمی از تشعشع ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدرسه بیگم که آن را دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام نمود و در زمان دولت
سلاطین آق قویونلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هرگاه که از درس فارغ میشد همت عالی
بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تألیف نمود
و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد که در آن اوان بر کتاب مذکور حاشیه
نوشته بود بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرد و آنجناب جهت رد آنچنان حاشیه دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن
دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هر کس که در آن شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان بمجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جمله
تصانیف جناب مولوی دیگری رساله زوراست که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده و راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی للن
شنود که استاد مؤید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام
والتحیة در خوابی بر بالای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آن را بزورا موسوم گردانید و چون زورا متنی است بغایت
مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مؤلفات آن فاضل پسندیده صفات شرح
هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق

[illegible] غیاث الدین منصور [illegible] اثبات واجب [illegible]

واشتغال امیر غیاث الدین منصور ازین دار پرشر و شور بسرای سرور فی سنه ثمان واربعین وتسعمائه اتفاق افتاده و در جوار والد بزرگوار خود آسوده حرره محمد تقی الحسینی ۴۲

اخلاق ناصری نوشته شده داخل مصنفات مولوی است و از جملهٔ حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ
مطالع و حاشیهٔ انوار شافیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل
پادشاه باندک زمانی روی نموده مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بوده آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین معصوم که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود درگذشت و هم در وطن مالوف مدفون
گشت مولانا شرف الدین علی شیفکی در سلک اشراف علماء کرام و اعیان فضلاء عظام انتظام داشت و در درس مولانا محی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده کمال امانت و دیانت ظاهر میساخت تفسیر آیات احکام قرانی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیهٔ تیسیر از کتب تصنیفی
از جملهٔ مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنهٔ سبع و تسعمائه در هرموز فوت شده دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد و مولانا مرشد الدین عبد الله در اواخر اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز ببلدهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر مکرمت امیر نظام الدین علیشیر شده همگی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ خاقان مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام همراه
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در شعر امتیاز
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرمود ما
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد والا نژاد اشرف علماء ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و ظاهرا در آن
ولا بمنصب قضای شیراز منصوب بوده همت بر فیصل قضایا فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد امجاد پیغمبر آخر زمان
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده ماثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف درگاه کرامت بنیاد همیشه
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسد از تعظیم خاک
روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشینند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم اولاد
عظام سید نعمة الله ولی که شمهٔ از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنهٔ
تسعمائه بدار الامان کرمان محفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان درگذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان بود
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علماء عراق بل عالم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد با مر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جملهٔ مولفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المومنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی است دانش اثر و مطبوع طباع سلیمهٔ
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و هدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در ان مولفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بر منصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست معتمد و میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده در اوایل
ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند مواخذ بوده درگذشت امیر ضیاء الدین

و در تاریخ مولانا حسن
روملو بنظر احقر رسیده
که مولانا جلال الدین
محمد دوانی هفتاد و
هشت سال در این
دار ناپایدار زندگانی
نمود و در ماه رجب
سال مذکور بمرض
اسهال بجهان جاودان
انتقال فرمود
حرره محمد تقی التستری
۱۲

محمد ولد ارشد امیر میران بود که از جمله سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی مینمود کثرت حشمت و ثروت آنجناب نه آن مرتبه
داشت که بدستیاری قلم و بنان شرح آن توان داد و کمال اعتبار و اعتبارش نه در آن مثابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورکشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردیده وببعضی از امور نالایق متهم شده قضا منشور حیاتش را در نوردید
خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضائل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی
میداشت و در آن باب کتابی ببلاغت ایاب بر صحائف روزگار نگاشت وچون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا و اولاد عظامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی
بر ولایات خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی باوی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات
او را بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنه
سبع وعشرین وتسعمائه به بلده فاخره بخارا درگذشت **سید قوام الدین حسین** از اعاظم نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است
و جمال حالش بحلیه فصاحت و بلاغت مزین ومحلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول وصحیفه ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول
منشورات طبع سحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن ومنظومات خامه گهرنثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش
بلغا و فضلاء زمن رباعی ای مشکل اهل فضل از کلکت حل گشته بفنون علم در دهر مثل طبع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل
و آن سید مرتضوی خصال در آن سالی که ماهچه رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر حدود خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقبة الاسلام بلخ شتافته مهام شرعیه آنخطه را بر نهج ملت علیه امامیه قرار داد و حالا در بلده
فاخره اصفهان بلوازم منصب قاضی القضاتی اشتغال دارد و بشایسته رای همت بر فیصل قضایای برایا میگمارد و سید معز الدین محمد از جمله اتقیاء نقباء
اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزگاری اعتبار تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب
علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل مصطفوی از صادرات افعالش در وزیدنست ونسایم گلزار خصایل مرتضوی از واردات احوالش در وزیدن
ذات فایض البرکاتش باداء وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور
شریعت غرا مصروف بیت شد از عیش قوی ارکان اسلام ندارد جز شریعت پروری کام پدر آن قدوه اولاد خیر الانام شاه تقی الدین است که برادر
عالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب وسمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت
انجام بنابر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علماء مذهب ائمه
کرام غایت اهتمام بجای می آرد **مولانا نور الدین محمد** در ایام سلطنت روزافزون در بلده اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت
و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار اهالی آن دیار تافت تا غایت در همان ولایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن
امیر سید اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود امیر
عبد الوهاب در سلک اجله سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود از اکتساب فضایل صاحب سعادات
و کمالات بهره تمام داشت و بقلم دیانت و پرهیزگاری همواره نقش شریعت و دینداری بر لوح خاطر مینگاشت در مبادی ایام کشورستانی
شاه دین پناه هراس عقاب بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور و اولادش بر وجنات احوال
آنسید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آنسید عالیشان را تقدیم دادند و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام
واحسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت
حاصل کرده بآذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمقصد مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از
تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنه احدی وعشرین وتسعمائه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از اداء پیغام

فقه صفی

پیغام با اعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت نیافت لاجرم بناکام بهمدان و لایت رحل اقامت انداخت و ظاهراً تا غایت که تاریخ هجری بسنه ثلثین و تسعمائه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بزراعت اوقات میگذراند شیخ ضیاء الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلدهٔ فاخرهٔ تبریز بر سجادهٔ تقوی و پرهیزکاری متمکن است و بنزد اکثر مردم آن دیار به تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه‌نشینان طریق ارادتش میپویند و از روی طلب ارشاد و تلقین نموده بصحبت شریفش تیمن و تبرک میجویند قاضی مسافر عالمی است بتبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان مباهی و متفخر و آنجناب در ایام دولت ابد اتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شده و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاهی ابواب افادهٔ علوم بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و بحسب نسب بجمله اشراف و اعاظم و عالی منصبیست و تولیت شرایف نصریه متعلق بدانجناب میباشد و بموجب شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصرالله بغدادی در دار السلطنه تبریز بر مسند قضا متمکن است و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و در مهام شرعی انام راه نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلای آذربایجان است و بواسطهٔ سعت مشرب احیاناً بشرب ماء العنب اشتغال مینماید بتدریس یک صیغه از مدرسه مبترکه نصریه متعلق بدانجناب میباشد و در مدرسه خواجه علیشاه جیلانی نیز شرایط افاده بجای می‌آرد مولانا میرک کیلانی در سلک علمای تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا صفائی معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهة تحصیل بدار السلطنه هراة توجه فرمود و بعد از چندگاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرد و بار دیگر روی بتبریز آورد و او بحضور جثه و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار دلپذیر بر صحیفهٔ ضمیر منیر مینگاشت این مطلع از نتایج اوست

مطلع

خوش آن ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او
رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او

شیخ علاء الدین علی بن عبد العال علو مرتبهٔ آن اعلم دایرهٔ تقوی و تحصیل در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیهٔ امامیه نزدیک بسرحد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی معتقد حکام اسلام و مرجع علمای واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجهٔ توصیف بلندتر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اصاغر بشر امری معتبر از جمله مؤلفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه و رسالهٔ جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور در حدود بغداد و نجف اشرف طلعت خورشید خاصیتش فایض النور شیخ ابراهیم قطیفی بصفت علم و عمل موصوف و بنهایت تقوی و دیانت معروف هرگز از هیچ پادشاهی انعام و سیورغال قبول ننموده بچیزی حقیر که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم در خدمت ایشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن ارشادش بهره‌ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می‌آورند سید محمد نسابه قدوهٔ نقبای نجف و زبدهٔ اصحاب فضل و شرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوهٔ اشراف علمای عرب و جامع اصناف فضل و ادبست بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان امیر الحضرت العلیه درمشان گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران درگذشت بعد از آنکه قرب دو سال بلوازم منصب پرداخت میل وطن مألوف نموده عزیمت صوب دیار عرب برافراخت سید نعمة الله حلی در سلک اجلهٔ سادات و علمای حله انتظام دارد و در اواخر سنه سبع و عشرین و تسعمائه بلدهٔ فاخرهٔ هراة را بیمن مقدم شریف مشرف ساخته چندگاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعربستان آورد قاضی ضیاء الدین نورالله ولد قاضی درویش محمد بن خواجه شکرالله وزیر پسرزادهٔ قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة متکفل منصب قضا شده چند سال برعایت امانت و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار لطیف بر صحیفهٔ روزگار مینگاشت و در انشای مکاتیب غایت بلاغت بجای آورد و بدانهٔ احسان مرغ دل طوایف انسان را صید میکرد وفاتش در اوایل شهر شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و در کازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود و از قاضی نورالله قدس سره پسری در غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر مخدوم ماند و آن مخدوم عالیمقدار در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب چون ستاره بجهت تمشیت مهام فرق انام میگذارد قاضی عبد الرحمن برادر خورد قاضی نورالله بوده و در ایام دولت [illegible] شاهی

بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب اقضی القضاتی قیام می‌نمود و جمال حالش بحلیهٔ علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بصوب سفر آخرت برافراشت نواب درگاه عالم‌پناه اولاد امجاد آنقاضی والاقدر را بپرسش و نوازش اختصاص داده زمام امور منصب او را در قبضهٔ درایت ولد ارشدش بهاء الدین نهادند مولانا درویش دهکی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشت‌مالی مشغولی می‌نمود و جودت نظمش بمرتبهٔ که امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس بر قوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مرا مجال شعر و شعور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده‌ام این مطلع از نسخات کلک بلاغت نظام اوست که مطلع

خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود ؛ چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود

مولانا شهیدی در سلک شعرای بلدهٔ قم انتظام داشت و در اشعار هزل مزاج لطافت عنب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم می‌نمود این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع

بیا ای عشق آتش زن دل افسردهٔ ما را ؛ بنور خویش روشن کن چراغ مردهٔ ما را

مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیاء بلدهٔ فارس انتظام داشت و در زمان وفات در بلدهٔ کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی نهمت بر افادهٔ علوم می‌گمارد و در اوایل اقبال یعنی سنهٔ ثلثین و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سورهٔ کریمهٔ فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک‌پناهی حبیب اللهی تألیف نموده بدار السلطنه هراه فرستاد و از وفور انعام آن ملاذ انام بصلات گرانمند محظوظ و بهره‌ور گشت سید جعفر ولد بزرگتر افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفای ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هراه تشریف آورده منظور نظر اعزاز و احترام آن پادشاه عالیمقام گشت و امرای عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آنجناب سالی مبلغ [illegible]

ترک من دست چو بر خنجر بیداد برد ؛ تشنه آب زلال خضر از یاد برد

شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت‌پناه امجد سید محمد نوربخش و برادر خوردتر سید جعفر بود لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرآت ضمیر منیرش عکس‌پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروع کرامت و اجتهاد و آنجناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم او و رعایت احترامش مبالغه فرموده و میرزا کیچیک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت مآبش اقتباس انوار سعادت می‌نمود و بعد از آنکه میرزا کیچیک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته پرتو لطف و احسانش بر وجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین‌پناه لوای کشورگشائی برافراخت آنجناب را کما ینبغی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات می‌گذرانید تا در شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا پسری آنجناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته باجرای سنن سنیهٔ آبا عظام قیام می‌نماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف بوده ابواب لطف و مکرمت بر روی روزگار کبار و صغار می‌گشاید … شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و بمزید علم و دانش از سایر سیادت‌پناهان صاحب سعادات ممتاز و مستثنی می‌نمود همواره اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات مصروف می‌داشت و در تتبع سنن سنیهٔ آبا عظام خویش کوشیده بنقش افاده و ارشاد در صحایف خواطر می‌نگاشت و آنجناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه هراه تشریف آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود و منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه در ظل عاطفتش برآسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد خراسان در گرفت شاه بهاء الدین بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم‌پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب قضا فوت شده درگذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سرآمد شعرای زمان و مرجع فضلای دوران بود و آنجناب در ذی الحجهٔ سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب [illegible] بدار الملک خراسان آمده چندگاه بصاحب اختیاری آن ولایت مشرف بود و اکثر اوقات با اصحاب علم و کمال بحسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سر انجام مهام می‌گماشت و در شهور سنهٔ تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت حاصل نموده بصوب مملکت ری که وطن مألوف و مسکن معهودش بود متوجه گشت و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده … در آن ایام جمعی از اهل شر و فساد که از آنجناب کینه در سینه داشتند قاصد هدم بنای حیاتش گشتند شبی با تیغهای کشیده بر سر بالینش رفته چند زخم بر وی زدند تا …

تا برحمت الهی پیوست و بعد از دیگر هرچند حکام الولایت تفحص و تفتیش نمودند از قاتل خبری نشنیدند و نه بر حقیقت جریمه مقتول مطلع گردیدند این مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست که
مطلع تو ترکت نیم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو زمن آسان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری از اولاد آنحضرت
سید حضرت نقابت منقبت افادت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت شاه ملک تمکن داشتند و بوفور فضل و کمال و غایت جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید اساس
دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگماشتند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استراباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بر روی
روزگار متوطنان جرجان میگشاید و در باب معموری و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرساند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام میفرماید بدانچه میتواند امیر قاسم نجفی
شرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدانجناب میدارد و از روی امانت و دیانت پیوسته
همت بر تحقیق انساب سادات مینهد و میگمارد ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوفست و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف ان الله
رئوف مولانا سلطان حسین خیابانی بر مسند قضای ولایت اسفراین تمکن دارد و خود را در سلک افاضل و علما منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی جنروار در نسبت عالی
و رتبت حسب متعالی از فرق نقبا و ذوی المعالی امتیاز تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص و عوام انام می گسترد
وجه معاش و مادهٔ انتعاش آنجناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی معتبر دور و نزدیک و ترک و تاجیک از حاصل مزارعش کامیاب بهره ور بود و فرخنده
اختران قدوه اولاد خیر البشر امیر جلال الدین قاسم نقیب نجفی که نبیره امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والده ماجده اش صبیه امیر محمود خواجه تاق
که همشیرهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب امیر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب مقتدای اولوالالباب بود استماع افتاده
که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان نقبای نجف دست داد از وطن مألوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان
رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آن نقیب ستوده شیم بمثابه بود که ظاهرا پیش از آن نقیبی با آن حشمت و عظمت از عراق عرب باین بلاد نیامده بود و آنحضرت از جمله سادات مختاری است
و علو حسب و سمو نسب بنی مختار در عرصات جهان بدرجه شهرت اشتهار دارد که صغار و کبار آن ذریه بکلام السماء للملائکة المختار و الارض للنبی المختار اقرار دارند و سلسله نسبت سادات مختاری
که از زمره گزیده عبیدی اند با امام چهارم زین العابدین علی ابن الحسین علیهما السلام اتصال مییابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاء الدین نسب
عالی ساخته بر مسند تقدیم در رتبه نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم برآنجناب غیر ممکن و صحت آنچه قلم رقم کرد نزد اهل عالم بمرتبه خبر الشهاده و
عالم الغیب امیر ابوالقاسم در ولایت نیشابور قدوه سادات و نقبای ذوی المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم پدر بزرگوارش امیر سراج
الدین علی نیز در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در آن دیار در کمال اعتبار روزگار میگذرانید و بامر زراعت اشتغال نموده وجه معیشت از آن ممر بهم میرسانید
بتمهید بساط عیش و نشاط بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امید که شرف سیادت دستگیری کرده
بالاخره بسلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ارتکاب شراب بازداشته ابواب انابت بر روی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله تعالی
نقابت علی مآب امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین هروی است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبای مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها التحف السلام
و التحیه در رتبه تقدم داشت و بصحت انتساب امیرزاده محمد و سایر نقبای آن بقعه متبرکه مانند میر علی اکبر که بامیر حسین اشتهار دارد و برادر خجسته سیرش میر غیاث الدین محمد
بسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق معشر خیر البشر ظاهر و هویداست و عظم شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست چه آفتاب را حاجت به
تجلی را امیر محمود ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبای روضه رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات
بمنصب قضای ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشته و در مشتبات آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می آورد و امیر نظام الدین عبد الحی استرابادی پدر بزرگوارش سید
عبد الله نایب مملکت جرجان از اجله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید بمنصب قضا و احتساب منصوب گشته در فیصل قضایا و انتظام امور با اهتمام مینمود و امیر
عبد الحی در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه از بلده استراباد بدار السلطنه هراة خرامیده جمیع اوقات خجسته ساعات بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه
جودت ذهن و حدت طبع اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم برافراشت لاجرم منظور نظر عاطفت
ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کماینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که چون لوای
کشورگشای شاهی بلدان خراسان را تسخیر فرمود آنگاه بیشتر از بیشتر رعیت در رعایت رفت و آفتاب انعام و احسان حکام خراسان بر وجنات احوال اقبال

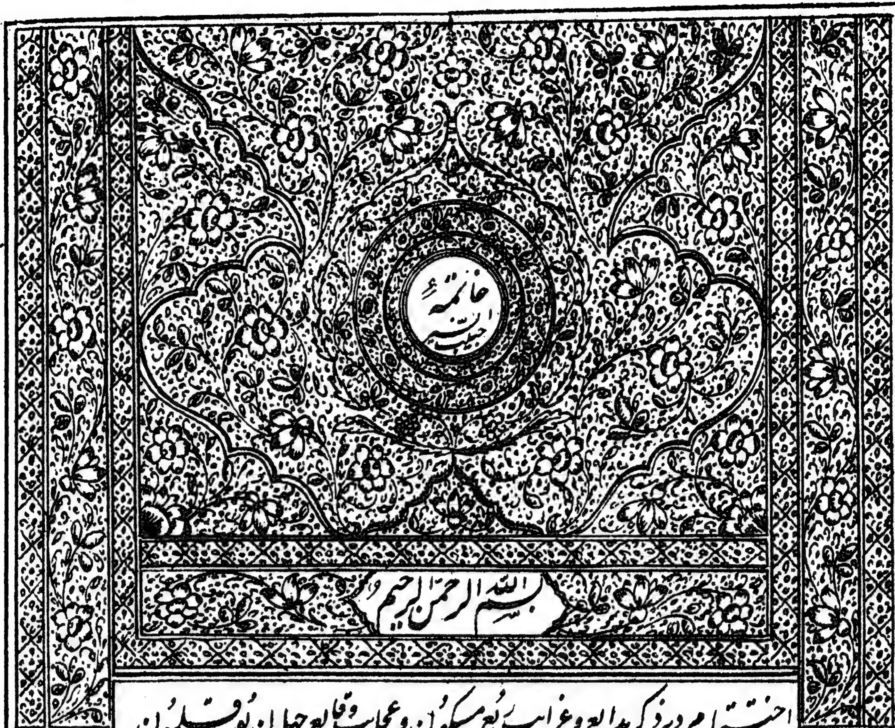
٣ امیر فخر الدین جعفر و امیر رفیع الدین حسین و امیر شمس الدین حسن ابن امیر ضیاء الدین که در ایام دولت خاقان منصور مقتدای سادات نیشابور بودند و از جمله اخوان امیر نظام الدین سید سالار ... امیر جعفر ... امیر ... الدین ... حق

دانش یافت و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست آنجناب متعهد تفصیل قضایای شرعیه شده سالها بکمال استقلال بمراسم آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة مقام و آرام دارد و همواره خاطر ستوده مآثرش بر نشر مسایل علوم دقیقه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و بی شائبه تکلف و غایله تصلف درین دور که امیر عبد الحی بمزید علم و دانش بر اکثر فضلای خراسان فایقیت و علو فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نقوش مباحث اصناف علوم بر لوح ضمیر منیرش مرتسم و امور فتاوی و قضایای شرعیه بتوجه خاطر خطیر منور لیس کلامی یعنی بصفت کماله جمل الهی علی النبی و آله امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک اماجد سادات قهستان انتظام داشته و پیوسته تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکاشته و پایه قدر و منزلت امیر سید علی بمزید مکنت و ثروت و کثرت ضیاع و عقار و وفور اتباع و اموال از مرتبه والد ماجد تجاوز نموده و بواسطه کرم جبلی و سخاوت اصلی همواره خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده همت در حق مکرمتش خورشید صفت صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر سعادتش از مطلع سیادت بر وجنات احوال فقرا و شکسته بالان تافته بیت همیشه طالعش مسعود باد و اعلای ذیل مجد و جاه امیر عبد الحی سبزواری در میان خورد و بزرگ بامیر خورد مشهورست و وفور جود و احسان بر السنه و افواه طوایف انسان مذکور و آنجناب در سلک ملازمان اعلام حضرت نقابت منقبت شهید انتظام داشته و در صغر سن از بلده فاخره بهرات آمده در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بتحصیل علوم اشتغال نمود و بواسطه وفور قابلیت اندک زمانی ترقی تمام فرمود و بعد از وقوع شهادت امیر غیاث الدین محمد بدرگاه عالمپناه شتافته باصناف الطاف نواب کامیاب شاهی اختصاص یافت و چنانچه مذکور شد مشمول انعام و احسان بدیع حضرت مراجعت حاصل کرده عنان بصوب دار السلطنه هراة تافت و حالا در آن بلده توطن دارد و در پناه دولت درخشان در مهاد آسایش و فراغت بسر میبرد امیر کمال الدین حسن الحسینی بحسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت موصوفست و از جمله اشراف سادات جرجان بمزید فضل و احسان معروف و آنجناب نیز در زمان روز افزون شاهی در منصب قضای بلده هراة با امیر نظام الدین عبد الحی شریک بوده چندگاه بتفصیل امور شرعیه میپرداخت و مهمات فرق انام بمقتضای مذهب علیه امامیه بکفایت مقرون میساخت و اکنون منصب تدریس یکی از صفهای مدرسه سلطانی بدانجناب تعلق میدارد و گاهی نقش افاده و استفاده بر لوح خاطر مینگارد مولانا عبد العلی برجندی جامع اصناف علوم محسوس و معقولست و حاوی انواع مسایل فروع و اصول در علم نجوم و حکمیات بی مثل و بدلست و در شیوه زهد و تقوی ضرب المثل علم حدیث را نزد خواجه حافظ غیاث مطالعه نموده و فنون حکمی را در درس مولانا منصور ولد مولانا معین الدین کاشی تحصیل فرموده و سایر علوم متداوله را از مولانا کمال الدین شیخ حسین القنوی کسب کرده و در خدمت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی و مولانا کمال الدین مسعود شروانی نیز شرط تلمذ بجای آورده و آنجناب بصفت تواضع و پرهیزکاری و علم و دینداری اتصاف دارد و همواره نقش افاده و تالیف بر صحیفه خاطر شریف مینگارد و بر تذکره و تحریر مجسطی و شمسیه حساب و زیج جدید گورکانی شروح مفیده در سلک تحریر کشیده و بنام نامی حضرت مالک رقاب الهی رساله شریفه در باب ابعاد و اجرام در عقد انشا منتظم گردانیده امیر نظام الدین سید احمد و سید میرک دو جوان پسندیده خصال حمیده افعالند بکمال صلاح و تقوی موصوف و بصفت علم و فطانت معروف پدر بزرگوار ایشان امیر جمال الدین محمد است برادر عینی حضرت نقابت پناه هدایت دستگاه امیر جلال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله تعالی و امیر جمال الدین در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بامر درس و افاده میپرداخت و گاهی بموعظه نیز اشتغال مینمود فرق انام از آن مجالس سودمند مستفید و بهره مند میساخت اما حالا بنابر کبر سن و ضعف مزاج در زاویه عزلت منزل گزیده و بکلی اوقات شریف را با دعیه و وظایف طاعات و عبادات مصروف گردانیده و ازین دو پسر فضیلت اثرش امیر نظام الدین سید احمد در یکی از صفهای مدارس سلطانی بدرس و افاده مشغولی مینماید و سید میرک بمزار فیض آثار حضرت باری خواجه عبد الله انصاری در ایام جمعه بصحبت فرق انام پرداخته ابواب تقریر معانی حدیث و تفسیر میگشاید و اکثر اوقات طلبه علوم مخصوص بمهم مستفید کامیاب از افاضه ضمیر فیض پذیر این یگانه حضرت هدایت و ارشاد ناصر و سرانجام همیشه ظل ایشان پاینده و ممدود و خواجه عبد المؤمن و خواجه محمد مؤمن خواجه مسعود خلاصه جمله طوایف سیادت بحسن خلق موصوف و باستقامت طبع معروف و پدر بزرگوار ایشان خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید که شمه از فضایل و کمالات او در اثنای ذکر مقصد خاقان منصور سمت ذکر یافت و جد امجد ایشان خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره که مدتی مدید بر تولای اهتمامش سرانجام امور وزارت پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا ... یافت و خواجه محمد مؤمن دیگر ... که حالا در عراق و خراسان ... ایشان ... خواجه محمد چون ... مشمول عنایت و التفات حضرت ممالک پناه ... گشته بمنصب جلیل القدر ...

والحالة هذه اکنون بجوار رحمت ایزدی انتقال نموده و گاهی خاطر بر کتابت کلام مجید سبحانی میگمارد و میرزا قاسم ناظم مناظم فضایل نفسانی و سالک مسالک شجاعت و پهلوانی خلف ارجمند پسندیده خصال خجسته سیر امیر خواجه جلال الدین میرک که در علم نجوم و سیاق بی‌مثل زمان خود بود و مدتی مدید بوزارت پادشاه سعید سلطان بدیع الزمان میرزا قیام می‌نمود و بعد از آن ترقی فرموده بمنصب ایالت دیوان رسید و امور ملکت و مالی بحسن سعی و اهتمامش منتظم گردید و میرزا قاسم از اوان جوانی میل بتحصیل علوم کرده بمطالعه رسایل متداوله پرداخت و در خط تعلیق و نستعلیق رایت خوشنویسی بر افراخت و ایضاً آنجناب در فن شطرنج خواه صغیر و خواه کبیر مهارت تمام دارد و بواسطه اتصاف بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب همواره نقش خیرخواهی بر صحایف ضمایر اکابر و اصاغر مینگارد و اشعار دلفریبش بسلاست الفاظ و جودت معانی مزین است و منشآت پر زیب و زینتش در نظر فضلا بغایت مطبوع و مستحسن و میرزا قاسم حالا بعنایت ایزد تعالی در سلک ملازمان عالیه حضرت البهیه در سلک احکیا انتظام یافته و پرتو انوار عاطفت نواب نامدار آن خان معدلت آثار چنانچه می‌باید بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته از منظومات کلک دُر بار میرزا قاسم این بیت بخاطر بود خامه تحریر آن مبادرت نمود نظم شد مرا کاسه سر خاک در میخانه باشد اگر گردش ایام شود پیمانه ز آشنایان همه بیگانه شدم بهر تو من آشنا ناشده گشتی تو ز من بیگانه بیش و اعظ مشین قصه طوبی مشنو قدر برافراز که کوته شود این افسانه مولانا نور الدین محمد ولد مولانا نظام الدین عبدالقادر طبسی است و در علوم شرعیه و نوشتن سکوک و سجلات و تمسکات وقوف تمام دارد و در زمان سلطنت خاقان منصور بمنصب قضا کار زار گاه منصوب گشت و در ایام دولت ابد پیوند شاهی بیشتر از پیشتر تربیت یافته سه چهار سال در دار السلطنه هرات باتفاق سایر قضاة اسلام قضایا و فصل قضایای انام را بتفصیل میداد و حالا نیز در آن امر دخل دارد و در قطع و فصل امور شرعیه شرایط اهتمام بجای می‌آورد مولانا حسامی واعظ از جمله اقربا و تلامذه مولانا محمد بن حسام الدین قهستانیست و بنابر مناسبت حسامی تخلص می‌نماید و او بطلاقت لسان و فصاحت بیان موصوفست و بکثرت محفوظات حافظه معروف چنانچه حکایات طویل الذیل را بهمان عبارت که در کتب مصنفین مسطور است بر سر منبر بر زبان می‌آورد و حالا در ایام جمعه در مسجد جامع دار السلطنه هرات بموعظه می‌پردازد و روزهای چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد قدس سره خلایق را نصایح و مواعظ محظوظ و بهره‌ور میسازد امیر نظام الدین عبدالحی منشی در سلک سادات عظام منشا پور منتظم است و پدرش میر ابو تراب از جمله اکابر اهل قلم بود اما امیر نظام الدین بواسطه صلاحیت جبلی و قابلیت اصلی از مبادی ایام صبی اوقات را به تحصیل علوم صرف نموده در ایام جوانی اکثر کتب متداولات را مطالعه فرموده و چون آنجناب بحسن خط تعلیق و جودت عبارت موصوفست در زمان سلطنت محمد خان شیبانی چند گاه صاحب منصب انشا بود و بتحریر احکام و مناشیر می‌پرداخت و در ایام دولت شاهی بتدریس مدرسه امیر نظام الدین علیشیر شده یکدو سال لوازم آن امر بجای آورد و در سنه ثلثین و تسعمایه ترک آن شغل کرده بسبب بعضی از امور التماس تدریس یکی از مدارس استرآباد نمود و حسب المدعا فرمان عالی حاصل کرده بدان جانب توجه فرمود مولانا میر علی بسیادت مشهور است و در خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان روزگار و در عروض و نظم اشعار ملایمت تمام دارد و احیاناً ابیات و معمیات بر صحیفه روزگار مینگارد و این معما باسم مهدی از جمله منظومات اوست معما خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه ز خویش و آشنا گردیده یکباره کی از قید خرد وارسته در مسکده‌ها بسیر و پا گردیده و این مطلع رباعی که مبنی است از صنعت اظهار المضمر و مبنی است بر مدح مربی اهل فضل و هنر نتیجه طبع اوست که مطلع دلا بکوهم فرود آم کر سیاهی راه پیش صف عالی کهر حبیب الله اصف این مطلع آنست که هر حرف از حروفی که در مطلع مسند رحین در ضمیر نگاه دارند و باصطلاحی که متعارفست عمل نمود مصراعی که در آخر نوشته شده رجوع کنند بوضوح بپیوندد که حرف مضمر کدام است رباعی ای ذات تو فیض بخش اهل طلب ور حسن تو کرد دیده فیروز ذوق و طرب تو معدن ملکت جودی و دیده بهند صاحب ایمان بیابیت از عین دبیج شرف ملک و صاحب عهدی مولانا نظام الدین احمد جیلانی از مشاهیر منجمان فطنت نشانست و از علم رمل و طالع مسئله نیز وقوفی تمام دارد و آنجناب در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از ولایت جیلان بطالعی که تولا کند بدان بتقویم بدار الملک خراسان آمده رقم اقامت بر صحیفه خاطر نگاشت و همگی اوقات خجسته ساعات باکتساب فضایل مصروف داشت و الی یومنا هذا در آن بلده فاخره مقیم است و مشغول بمطالعه فن حکمت و تنجیم و الحمد لله الخبیر العلیم و الصلوة علی رسوله الکریم پوشیده نماند که ازین زمره عظیم الشان در این زمان همیت نشان جمعی کثیر در بلاد عراق عرب و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان و خراسان توطن دارند و در ظلال عاطفت لایزال پادشاه مرتضوی خصال در سایه مرحمت خدام بارگاه جاه و جلال در غایت فراغت و رفاهیت بسر میبرند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب و تطویل بود لاجرم بتحریر اسامی بعضی از مشاهیر اقتصار نمود اکنون عنان بیان بصوب اختتام کتاب حبیب السیر انعطاف می‌یابد و بر حسب وعده که در دیباچه مجلد اول کرده شده بتوشیح اتمام بر بیان شمه از غرایب و عجایب ربع مسکون می‌نماید

امید که توفیق مساعد گردد

حرره میرزا احمد علی شیرازی سنه ۱۲۷۳



اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب وقایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلای خرد اقتباس برینمعنی اتفاق دارند که نصفی از کرهٔ زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و نصفی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضه که آنرا در آب افگنند و ازین نصف که مکشوفست نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در انجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات دوران در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جکوت گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنگ دژ پس بر جزایر زاوه که آن را عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب میان جزیرهٔ کله و سریره و وسط جزیرهٔ دیوه و شمال جزایر زنج و منقطعات بلاد زنجیان گذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از انجا که خط استوا است تا نهایت معمورهٔ عالم هفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول را که متصل خط استوا است بیشتر اعتبار کرده اند بواسطه آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و اقلیم هفتم نیز زیاده از دیگر اقالیم است زیرا که محتویست بر قفار و بیابانهای بسیار

اقلیم اول بزحل منسوب است و عامهٔ اهل این اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جائیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم آنجاست که روز درازتر آن سیزده ساعت برسد و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا و ابتدا این اقلیم از جهت مشرق از شمال جزیرهٔ یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و انجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه گذرد تا بحر محیط منتهی شود و نقلیست که عرض این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد

بلاد نوبه دیاری طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن را بهمه هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن نصارا باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه صاحب جمال

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرت و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود مملکت نوبه مشتملست بر بلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همان است و طعام ایشان ارزنست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان بسبب ربح فراوان نزدیک بمواطن ایشان روند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهره آبگینه و دستینه و خاتمها از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معین جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل بر آمدن تجار وقوف یابند و شب مبشر امتعه ایشان رفته در برابر هر متاعی جهة ثمن آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بهای بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الا بضاعت را از ثمن آن دور نهند و باز طبل زده بازگردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان باین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن بمصاقب مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هرگاه زنگیان با اعدا محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود برداراند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آن جانوران مشغول نمایند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من باشد و احیانا تا سیصد من نیز رسد **تغازه** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمینش شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کار عامه تغازه جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان زنی باشد و اصلا زرع در آن ولایت وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا یک خوشه گندم یافتم که هر گندم از آن برابر بیضه بود و پیش نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سؤال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال بزرگی حبوبات باین مرتبه میبود و از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آشامد مخنث گردد **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعدم غیرت و حمیت اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش برآیند و شوهران مانع نیایند **سبا** شهریست که میان آن و صنعا سه روزه راهست و بانی آن بلده سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و باغهای میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن نزول کرده آیه است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم واشکروا له بلدة طیبة و رب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بعذوبت ماء و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر جانور را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن یقطن بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدانست که بعضی از تبابعه یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آنخانه زرد و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آنمقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن به سه میل میرسید و سقف آنخانه از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر سر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل کیاست باو میگفتند که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان میگفته اند که ویران کننده غمدان البته بقتل خواهد رسید پس مناسب نیست که از سر انهدام آن بنا در گذری عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداده آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد و بعضی از نسخ بنظر در آمده

که در صفا نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود جهره داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از
آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز بحال بر منوال باشد **چین** مملکتی طویل
عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اثمار حلاوت آثار و ابتدا از اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف دارند
اما بیشتر ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود
در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قری چین غدیریست و در سالی یکنوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آمده اسپی در آن گو اندازند و مردم
بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسپ را
چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران ببارد و آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را کشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیر است
اندازند تا طیور و سباع از گوشت و پوستش انتفاع یابند و در سالی که این فعل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن
سرزمین معادن زر و جوهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و
چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است و
سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوبست و لون عامه بلاد
آن میان سمرة و سواد باشد و ابتدا این اقلیم از مشرق بود و پس بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب گذرد و پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد مغرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد درقه و افریقیه
و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود
مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده تحتانیه موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را
بکه خوانند لازدحام الناس فیه لانه تبک ای تزدحم و مکه را ام القری نیز گویند بجهت آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم
آن بلده را ام القری نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوایف خلایق مختلفة المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه است
که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک
حج است و یکی از ارکان آن بتخانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم مشعر بتکریم و تعظیم آنست داخل
آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبد الله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهراند
از جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسودندی هر علیلی و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی دیگر از مخصوصات آن مقام زمزم است و آن چاهیست در زمین
که از یمن مقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه همچنانکه تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان میبخشد و از
جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر
کس کله بریان بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که ان الصفا و المروة من شعائر الله مشعر بتعظیم شان آنهاست از جبال
مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا
بیرون خواهد آمد **مدینه معظمه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد
منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد
از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معموره
آن از اقلیم اول و دوم و سوم اند و کمی از آن داخل اقلیم چهارم و بنا بر اختلاف هوا متوطنان آن بلدان مختلف باشند و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود
حقیقی گردن پیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انواع نباتات نافعه و ادویه مفیده که در آن
دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن احوال ملوک و سلاطین سمت تحریر یافته

در عجایب البلدان مسطور است که در هند درختیست که میوهٔ شیرین دارد و طیور مثل کبوتر و فاخته و غیر ذلک بر آن شجره می‌نشینند و از آن میوه خورده بیهوش میگردند
و مار قصد آن مرغان کرده بر یکی که در سایهٔ آن درخت افتاده باشند از تعرض ایمن باشند و بقیه طعمهٔ حیه شوند و دیگر از غرایب هند شهریست که چون غریبی بدانجا
در آید اصلا بر جماع کردن قدرت نیابد و هرگاه از انجا رحلت کند باز بحال خود آید صاحب عجایب الاخبار آورده است که در اقصی بلاد هند زمینی است
که ریگ آن با زر آمیخته است و نوعی از موران در آن موضع باشند بر هیأت سگ بزرگ جسم و تیز تک و هوای آن موضع در غایت حرارتست بنابران
جانوران در وقت ارتفاع آفتاب بزیر زمین روند و در وقت اختفاء آنها تجار فرصت نگاه داشته بر باد پایان برق رفتار سوار شده خود را بدان زمین
رسانند و از آن ریگ چندانکه توانند بار کرده بتعجیل باز گردند زیرا که اگر آن موران بدو چار خورند از دستشان جان نبرند و از جملهٔ نباتات غریبهٔ آن یکی
برگ تنبول است و آن مشابه است ببرگ نارنج و اکثر بلاد عرب و مملکت هرموز آن برگ را معتقد باشند و کیفیت تناول آنچنانست که مقداری
فوفل که آن را سپاری نیز گویند بشکنند و در دهان نهند و یک برگ تنبول را که بمقدار اندکی آهک تر کرده بر او مالیده باشند پیچیده در دهان گذارند
و با سپاری بخایند و همچنین تا چهار برگ در دهان نهند و بخایند و گاهی کافور با آن ضم کنند و برگ تنبول آب دهان را سرخ سازد و رخساره را بر افروزد
و کیفیتی مشابه نشئه شراب پدید آورد و ذکر سکی را تسکین دهد و شهیر را مایل طعام گرداند و بوی دهن ببرد و بیخ دندان محکم کند و در تقویت باه و انگیز
شهوت هیچ چیز با آن مرتبه نباشد و این ابیات شارح بعضی از اوصاف آن برگست مثنوی ما دو برگی چو گل بوستان خوبترین نعمت هندوستان
تیز چو گوش فرس تیز خیز صورت و معنی بصفت هر دو تیز تیزی او آلت قطع جذام قول نبی رفته علیه السلام بر رگ و در رگ نشانی ز خون
لیک هم از رگ دو دستش خون برون طرفه نباتی که چو شد در دهن خونش چو حیوان بدر آید ز تن خوردن او بوی دهن کم کند سستی دندان همه
محکم کند سرخی رویش ز دو چند منکرش آیت و فوفل شده رنگ آورش طرفه که با آن دو شترکش بس مرتبه نام همو راست بس گرچه که
آتش بوی هست پیش کهنه شود پیش کند آب خویش برگ عجب بین که گسسته ز بر از پس ششماه بود تازه تر در دهنش گیر و صحبت حرام تا نگری
فعل عجیب به السلام دیگر از نسخ بنظر در آمده که در بعضی از حدود هند بتخانه ایست و در آن کوهی و زنجیری از سر آن کوه آویخته اند تا سطح بتخانه و در ایام
عید خود بت پرستان آن بت اصنم را می آرایند و از اطراف و جوانب خلقی جمع می آیند و شراب میخورند و شخصی در غایت چستی و چالاکی در آن
مجمع حاضر میگردد و با بت پرستان شراب میخورد و چون مست میشود ساعتی رقص کنان بت را سجده میکند آنگاه دست در آن زنجیر زده بقلهٔ کوه صعود
مینماید و آنجا نشسته دست بر هم میزند و از سه سنگ که همراه میدارد یکی را بر جانب یمین و دیگری را بطرف یسار و سیم را به پس پشت خود می‌افکند
و بآواز بلند چیزی میگوید که همه مردم میشنوند بعد از آن دست در سلسله زده پایان می آید و مانند مرده می افتد و او را با عزاز و اکرام تمام برداشته
پیش صنم میبرند و از وی احوالی که در آن سال واقع خواهد شد از صلح و جنگ و غیر ذلک میپرسند و او همه را مطابق واقع جواب میگوید بعد از آن
بحال خود می آید و برخواسته بمنزل خویش میرود و تا سال دیگر هیچکس او را نمی بیند بار اهم داخل بلاد هند است و در آن بلده بتی است
بر یک پهلو خسپیده و در بعضی از سنوات بی تحریکی بآواز می آید و از وی صدائی ظاهر میشود و آن علامت ارزانی و رفاهیت باشد و در سالی
که این حرکت از آن بت صادر نگردد در آن شهر قحط و غلا وقوع یابد جزیره بلده ایست در مملکت هند و در آن شهر مناریست که بزعم مردم آن
جائی آنست که در آن مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر سر منار جمی از سنگ موضوع است و بر سر آن جم عمودی از طلا منصوب هر کس قصد سر مناره کند آن
عروس در طیران آید و مانند سگ فریاد کند چنانچه همه مردم شهر میشنوند و جمع آمده آن شخص را منع و زجر نمایند کلبا ایضا از جملهٔ بلاد هند است و بزعم
صاحب تحفة الغرایب در آن بلده عمودیست از مس که بر زبر آن صورت بطی ساخته اند و در پیش آن عمود چشمهٔ آبیست هر سال در روز عاشورا
آن بط بال را گشاده و منقار فرو در آن چشمه رساند و آب آن چشمه را بیاشامد بعد از آن از آن عمود چندان آب ترشح کند که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت کند کالیکوت بندریست در هندوستان مشابه هرموز و هنوز اهل آنجا کافر باشند اما جمعی از اهل اسلام نیز در آن بلده مقام دارند
و دو مسجد جامع متکلف از چوب ساج ساخته اند و در ایام جمعه در آن بقاع جمع آیند و با وارکان قیام نمایند و در آن شهر عدالت و امنیت بمرتبهٔ است
که تجار با وجود ثروت صورت تجارت دارند و از دریا بدین بلده مال بسیار آرند و بر ساحل دریا در کوچه و بازار گذارند و بواسطهٔ اشتغال ضروریه

چند روز با آن نپردازند و عمال دیوان آن اموال را محافظت نمایند و هرگاه فروخته شود زکوة چهل یک ستانند و دیگر بهیچ وجه تعرض نرسانند
و رسم سایر بندرهای هندستانست که هرگاه کشتی را بی اختیار تاجر و ملاح باد تند بدانجا آرد و هندیان آن را باد آورد گفته غارت کنند مگر کالیکوت
که از اموال کشتی باد آورده نیز بیش از چهل یک چیزی نگیرند و اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام باشند لنگوتها از ناف تا بالای زانو بسته و در یک دست
کتاره هندی چون قطره آب درخشان و در دستی دیگر سپری چون قطعه سحاب و کالیکوتیان پادشاه خود را سامری گویند و هرگاه سامری فوت شود
خواهرزاده اش را قایم مقام گردانند و پسر و برادر و سایر اقربا حاکم را معتبر ندانند و هیچکس نتواند که بتغلب و قهر بر آن شهر استیلا یابد و در کالیکوت
همه اشیا پیدا شود و هیچ کار در آنجا عیب نیست مگر کشتن گاو و خوردن گوشت آن چنانچه اگر معلوم گردد که کسی گاوی کشته یا گوشت آن را
خورده در ساعت آن کس را بکشند و گاو را آن کافران مرتبه چنان عزیز دارند که خاکستر سرگین او را بر جبین مالند مولانا کمال الدین عبد
الرزاق که خاقان سعید میرزا شاهرخ او را برسم رسالت بجانب هند فرستاده بود آورده است که متوطنان کالیکوت اگرچه در اصل کفر
و بت پرستی با یکدیگر شرکت دارند اما هر قومی را روشی علیحده است قومی از ایشان چنان اند که یک زن ایشان را شوهر متعدد باشد و هر یک مؤنتی
از مؤنات آن زن را التعهد نموده اند از وثاق و پوشیدنی و خوردنی و بوی خوش و غیرها و اوقات شبانه روز را قسمت کرده اند چون یکی از ان شوهرها
بخانه زن رود نشانی بر در سرا گذارد تا اگر شوهر دیگر در آن محل بدانجا رسد آن نشانی را دیده باز گردد و بیجانگر شهریست که سیاح بینش
۲ علیهم لعاین الله والناس اجمعین صح
مردمک او در هیچ سواد مانند آن ندیده و جاسوس تیز گوش هوش در هیچ اقلیم شبیه آن نشنیده و وضع آن بلده چنانست که هفت حصار استوار
و سه شهربند در گرد یکدیگر کشیده اند و گرداگرد حصار اول در عرض پنجاه گز سنگهای طولانی نصفی در زیر زمین و نصفی بیرون بقد آدمی متقارب
یکدیگر محکم کرده اند تا سواره و پیاده بسهولت نزدیک باره نتوانند رفت و اگر کسی خواهد که صورت آن هفت حصار و شهربند را نسبت ببلده
فاخره هراة تصور کند چنان بر لوح ضمیر نگارد که حصار اول طولاً از دره دو برادران تا پل مالان باشد و عرضاً از پل مناره دار تا قریه شنیان
و حصار دوم در طول از پل چوبی تو تا پل در فراه و در عرض از پل انگینه و چغان تا باغ زینده و قریه حسان و حصار سیم از مزار علاء قراری تا گنبد محمد
سلطان شاه و چهارم از مدارس سلطانی تا پل کارد و پنجم از کوچه در باغ زاغان تا در بند شیخ حرم و ششم از دروازه ملک تا دروازه فیروزآباد
و مجموع این شش قلعه گرد یکدیگر در آمده و دروازهای آنها در کمال متانت و استحکام است و حصار هفتم در میانه واقع است تخمیناً دو برابر چهار
سوق هراة و کریاس پادشاه که او را رای گویند در حصار هفتم باشد و در میان حصار اول و دوم تا سیم مزارعات و باغات و عمارات بسیار
و از سیم تا هفتم اسواق و دکاکین بیشمار و متصل بقصر پادشاه چهار بازار است و بر سر هر بازاری طاقی رفیع و رواقی بدیع ساخته اند و بازارهای
آن بلده در غایت کشاده پرداخته و در بیجانگر پیوسته گل خوشبوی باشد و در دکاکین آنجا گل فروشند زیرا که متوطنان آنجا چنانچه خوردن
طعام را ضروری دانند بی استشمام گل صبر نتوانند کرد و همچنین در آن بلده صرافان جواهر و در شاهوار را نشسته مروارید و یاقوت و الماس و زمرد
در بازار آشکار سودا و معامله کنند و از هیچکس باک ندارند و بر جانب راست قصر پادشاه دیوانخانه ساخته اند در غایت وسعت و رفعت
بصورت چهل ستونی و در پیش آن چهل ستون صفه که ارتفاعش مقدار قامت شخصی باشد در سی گز طول و شش گز عرض برافراخته و آن دفترخانه
باشد و نویسندگان پیوسته آنجا نشسته خاطر بر نوشتن دفتر گمارند و خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی آنکه بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد
و دو انگشت پهنائی باشد بقلم آهنین نقش کنند و این مکتوب قلیل البقا باشد دوم آنکه جنس سفیدی را سیاه کنند و آهار داده مهره زنند
چنانچه قابلیت تحریر پیدا کند و سنگ نرمی را که در آن دیار میباشد شبیه دسته قلم تراشند و بآن آغاز نوشتن کنند و از آن سنگ رنگی سفید
بر جنس سیاه ظاهر شود و این خط بسیار بماند و قرار اعتماد مردم بیجانگر این باشد و در میان چهل ستون مذکور خواجه سرائی که آن را دانایک خوانند
من حیث الاستقلال والانفراد بر مسند حکومت نشیند و پیادگان چوب بر دست در پایان صفه بایستند و هر که را مهمی باشد بمیان ایشان در آمده
تحفه بگذرانند و روی بر زمین نهاده باز بر پای ایستند و حاجت خود را بعرض دانایک رسانند و او بر وجهی که بمقتضای عدالت است حکم کند
و دیگری هیچ آفریده را مجال دخل نباشد و چون دانایک از دیوان برخیزد چند چتر لون پیش پیش او برند و نفیر کشند و از دو طرف مداحان زبان بمدح گشایند

بدعایش گشایند و از آن دیوانخانه تا پیش پادشاه هفت حاجب و دربان نشسته باشند و چون تا یک متوجه ملازمت رای گردد و نزد هر دربانی جمعی از
ملازمانش باز ایستند چنانچه از در بند هفتمین تنها درآید و مهمات ملک و مال را عرض کرده فی الحال بیرون آید و بر دست چپ درگاه پادشاه ضرابخانه
است و زر آن مردم سه نوع است از طلای مغشوش یکی را ورهه گویند و آن زر یک مثقالی باشد و بده دینار کپکی خرج شود و دوم را که نصف آنست
پرتاب خوانند و سیم را که ده یک ورهه است فلم نامند از آن دو نوع رایج تر باشد و شش یک فلم از نقره پاک سازند و تار گویند و آن نیز
رایج است و سه یک تار از مس باشد و آنرا جیتل خوانند و قاعده آن مملکت چنانست که از تمامی بلاد و بقاع مقرر زر بضرابخانه فرود آورند و
هر کرا از دیوان چیزی دهند بر ضرابخانه نویسند و سپاهیان در هر چهار ماه یکبار بضرابخانه رفته مواجب ستانند و یک دینار هیچ آفریده را بر ولایات
حواله ندارند لاجرم معموری ولایت بجائی مرتبه ایست که شرح نتوان کرد و خزانه رای خانها باشد که در زمین حفر کرده اند مانند حوضها از
طلای گداخته مصمت مالامال و تمام خواص و عوام آن دیار حتی مردم بازار جواهر و مرصعات در گوش و گردن و بازو و سر دست و انگشتان
کنند و در برابر ضرابخانه شحنه گاهیست و دوازده هزار عسس در آن شهر باشند که هر روز مرسوم ایشان دوازده هزار فلم است و آن وجه از
حاصل خرابات بدیشان رسانند و کار عسسان آنست که از قضایا و مهمات این هفت حصار خبردار باشند و هرچه گم شود و دزد را پیدا کرده
بخداوند مال سپارند یا تاوان دهند و شرح شمه از احوال خرابات آنست که در فضای ضرابخانه صورت بازاریست در صد گز طول و پانزده
گز عرض تخمیناً و در دو طرف آن بازار ستونها بر افراخته صفهای تکلف ساخته اند و پیش آن صفها خانهای زیبا پرداخته هر روز بعد از نماز پیشین
در پای خانها را آب زده کرسیها و صندلیها نهند و لعبتکان خورد سال صاحب جمال هر یک از جواهر و زیور توانگر بر آن کرسیها و صندلیها نشینند
و در پیش هر یک یکدو کنیزک بر پای ایستند و صلای عیش و عشرت در دهند هرکه خواهد بدانجا شتابد و با هرکه خواهد خوش بر آید و آنچه داشته
اهل خرابات محافظت نمایند و اگر گم شود از عهده بیرون آیند مولانا کمال الدین عبد الرزاق در مطلع سعدین مرقوم کلک لطایف نگار گردانیده
که چون حضرت خاقان سعید مرا جهت رسالت بدان دیار فرستاد در محرم سنه سبع و اربعین و ثمانمائه بمقصد رسیدم و بعد از چند روز که از رنج راه
برآسودم بوقت عصری قاصدی از پیش رای بطلب من آمد بعد از نماز پیشین بدرگاه رفتم و پنج سر اسپ خوب و دو تقوز کمخاب و اطلس پیشکش بردم
پادشاه در چهل ستونی بعظمتی هر چه تمامتر نشسته بود و بر یمین و یسار او خلقی کثیر ایستاده بودند همه جامهای فاخره پوشیده و جواهر گرانبها در
گوش و گردن کشیده و رای قبای اطلس زیتونی در بر داشت و از مروارید شاهوار گردن بندی بگردن انداخته بود و بسیر زنگی لاغر اندام و قامتش
بلندی مایل و در ریعان جوانی صورتی بغایت مطبوع بر عارضش خطی مشکفام دمیده و بر ذقنش هنوز موی نرسته و چون مرا پیش او بردند سر فرود
آوردم التفات نمود و فرمود تا بر دست چپ نشاندند و نشان خاقان سعید را استماع نمود و گفت خوش وقت شدیم که پادشاه بزرگ
ایلچی برای ما فرستاد آنگاه طبقی که در آن دستهٔ برگ تنبول و بسته پانصد فلم و چند مثقال کافور پیش من آوردند و رخصت دادند تا بوثاق رفتم و هر روز دو
گوسفند و چهار جفت مرغ و پنج من برنج و یک من روغن و یک من شکر و دو ورهه تنخواه علفه مقرر کردند و تا آنجا بودم هفته دو نوبت آخر روز پادشاه
مرا می طلبید و از احوال خاقان سعید می پرسید و بدستور روز اول طبقی که در آن دسته برگ تنبول و بسته فلم و چند مثقال کافور بود بمن می بخشید و ترجمان
میگفت باو بگو که قاعده چنانست که ایلچی را طعام دهند و مائده پیش او نهند چون ما و شما بجهت مخالفت مذهب با هم چیزی نخوریم مصراع
این تنبول و زر دعوت ایلچی باشد و پادشاه بیجانگر در آن وقت هفتصد خاتون و قمتان بود و در مجموع حرمهای او هیچ پسر ده ساله را نمی گذاشتند
و هیچ دو عورت در یکجا نمی نشستند و مهمات ایشان ضبطی تمام داشت و در تمامی مملکت خود هرجا خبر دختر جمیله می شود پدر و مادر دختر را
طلبیده رعایت بسیار میکرد و دختر را بتجمل تمام بحرم سرای خویش میبرد و دیگر هیچکس از والدین و اقربا او را نمی دید و سلاطین بیجانگر دوصد
کفو ثبت از روی تعظیم اقتدا و تکبر و فخامت خویش پادشاه خود را برهمن و بر ترغیب نمایند و آنرا مهناوی گویند شرح این سخن آنکه از تمامی
ممالک رای که طول آن سه ماهه راه است سرداران و کلانتران روی بدرگاه آورند و هزار فیل را بسلاحها آراسته و تختها و صندلیها بر
پشتهای ایشان بسته و بازیگران بر آن نشسته حاضر سازند و سه روز متعاقب در ایام ماه رجب یعنی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

در نسخه

در فضائی بغایت وسیع و مقامی بسیار بدیع سرداران بلاد رایت اقامت برافرازند و فیلبان کوه پیما را حاضر سازند و در آن فضای دلگشای چهار
طاقها بسته باشند سه طبقه و چهار طبقه و پنج طبقه از بالا تا پایان مصوّر بصور مجسّم و بهر صورتی که در خیال آید از آدمی و وحوش و طیور تا مگس و پشه در آن
بگنجند طاقها ظاهر نماید و بعضی از ان چهار طاقها چنان باشد که پیوسته در گرد بود و بهر ساعت روی دیگر بنظر آورد و در منظرها و غرفهای
آن دختران و پسران صاحب جمال نشسته باشند و چهل ستونی مشتمل بر یک طاق جهة خاصهٔ پادشاه سازند و در میان این چهل ستون و چهار
طاقها میدانی وسیع باشد و مطربان گلعذار و دختران خورشید رخسار در آن میدان قوالی کنند و رقص نمایند و بازیگران لعبهای غریب و عجیب
بجای آورند و چنانچه مولانا کمال الدین عبد الرزاق در سلک تحریر کشیده پیل را بزیر چراغ پایه فرستند و بهر اصولی که مطربان سازند
فیل از آنجمله علوم نگاه دارد و مناسب آن حرکات نماید منگلور بندریست در سرحد بیجانگر و در سه فرسخی آنشهر بتخانه ایست مربع متساوی
الاضلاع ده گز در ده گز در پنج گز ارتفاع مجموع بقدر آن مجسّم از روی بصورت چهار صفّه و در پیش آن صفه که در برابر دراست بتی بصورت آدمی
تمام قد از طلا ساخته اند و دو یاقوت احمر در دو چشم او پرداخته در غایت دقت و نهایت صنعت که گوییا بکسی مینگرد و امثال این بتخانه در تمام ملک
هند بسیار است و عجایب و غرایب آن اعصار بیرون از حیز تعداد و شمار والعلم عند الله الملک الغفّار **الاقلیم الثالث** صاحبان این
اقلیم مریخ است و اهالی آنجا اسمر اللون باشند و ابتداء اقلیم سیم از حد مشرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد هند و
جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل بگذرد و پیش از اعصار قندهار و در وسط بلدان مکران و سجستان و وسط کرمان و بلاد فارس و عراق و
جنوب دیار بکر و شمال دیار مغرب و وسط ولایت شام بگذرد و پس بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه و وسط بلدان قیروان و بلاد
طنجه بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و بعضی از بلاد و غریبهٔ این اقلیم بدین موجبست که مسطور میشود **قیروان** داخل مملکت افریقیه است و در آن
بلده دو ستونست که جسم آن باحجار و اجرام مشهوره مشابهت ندارد و در ایام جمعه پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند و در سایر
روزها اصلا آن آب موجود نباشد **اسکندریه** از بناهای اسکندر بن فیلقوس رومیست و سوری از سنگ و چهار دروازه دارد
و یکی از آن ابواب را باب رشید گویند و دیگری را باب السدره و سیم را باب البحر و چهارم دروازه را نمیگشایند مگر در روز جمعه و حرارت بر هوای اسکندریه
غالب باشد و آبش از رود نیل و قنوات بود و از غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب را ذخیره کنند و دو سه سال نگاه دارند متغیر نگردد و در قرب
با اسکندریه حصاریست در غایت بلندی و در آن قلعه بلیناس حکیم بفرمان ذو القرنین میلی ساخته بود در کمال ارتفاع و آئینه بغایت بزرگ در آن
میل نشانده و آن را بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که از قسطنطنیه برومی در دریای فرنگ که میان اسکندریه و آن بلده واقع است حرکت کردی
در آن آئینه پدید آمدی و این آئینه تا زمانی که عمرو بن العاص حاکم اسکندریه شد باقی بود و مردم فرنگ بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال ایشان بغایت
متوهم بودند لاجرم فی الحال تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند تا در لباس اهل تقوی خود را ملحق نمودند و چون مردم را نسبت بدیشان
اعتقادی پیدا شد آوازه در انداختند که اسکندر در پس این آئینه گنجی عظیم نهاده است و عمرو بن العاص با وجود دعوی ذکا و فطانت
فریب یافته بطمع گنج آن آئینه را از آنجا برگرفت و از آنچه شنیده بود اثری ندید و چون بار دیگر آئینه را در موضعش نصب کرد آن خاصیت
باطل یافت در عجایب البلدان مسطورست که اصل مناره اسکندریه آبگینه بود و صورت خرچنگی در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آن نهاده
بودند و بر پشت آن مناره بنیاد کرده و ارتفاع آن مناره چهار صد و پنجاه گز بود والعلم عند الله الودود **مصر** از جملهٔ اعاظم بلاد قدیمه است
بوفور عمارت و آبادانی موصوف و بمزید شهرت در میان طبقات انسانی از بیان مستغنی است و معموری آن سرزمین و کثرت باغات و بساتینش در
ازمنهٔ سابقه بمرتبه بود که سبب غرور فرعون شده که گفت الیس لی ملک مصر و بعد از آنها بکبری بن یحیی و المعز لدین الله اسمعیلی در وقتی که آن مملکت
بتسخیر آورد ساخت بنا و توطن را از مصر برانداخت و نزدیک بآن شهری دیگر در غایت تکلف و زیبائی بنیاد نهاد و آنرا معسکر نام نهاد و مصر که بآن
قاهره جیب است و در ایام سلطنت خویش قاهره معزیه را بکمال معموری و آبادانی رسانیده بود و آن بلده بقلاع خیر و عمارات عالیه مرتفع گردانید
و قاهره معزیه بلده ایست طولانی در کنار بحر نیل و عمارات آن بیشتر پنج طبقه است اکثر طلا و نقش مشتمل بر طاقهای بدیع و بند و قبهای

ورواقفهای دلکش از غرایب دیار مصر یکی آنکه مردم آنجا تخم مرغ بسیار چند در سرگین پنهان کنند و بعد از انقضای چند روز بعدد هر بیضه جوجه بیرون آید و آغاز
چینه خوردن کرده بتدریج بزرگ شود دیگر آنکه در بعضی از حدود آن ولایت کوهیست که آب شیرین از آن مترشح شود و در حوضی جمع گردد و از آن حوض بطرف
و جوانب جریان نماید و اگر شخصی جنب یا حایض بکنار آن آب رسد از رفتار باز ایستد و تا آن کس دور نشود و آب حوض را بیرون نریزند آب روان نگردد
دیگر آنکه در تاریخ مغرب مسطور است که در حدود مصر بجانب غرب ریگ روانست و در ازمنه سابقه طلسم مردی از سنگ رخام ساخته اند در غایت
مهابت و بافسون راه را چنان مسدود کرده که ریگ روان از آن موضع تجاوز نمیتواند نمود تا بعمارات ضرر نرساند و بهیبت آن تمثال بمرتبه ایست
که آنرا ابوالهول خوانند دیگر از جملهٔ عجایب آنکه در آن مملکت دو گنبد هرمان مصر است و آن عمارات از گنبدهای بزرگ است که حکمای سلف ساخته اند و بروایت
بعضی از مورخان بانی آن عمارات ادریس پیغمبر است علیه السلام و آن گنبدها در دو فرسخ مسافت تعمیر یافته و کوچکترین آن ابنیه از بزرگترین عمارات
اهل عالم بغایت کلانتر است و در زمان عزت یوسف علیه السلام در مصر غلات را در آن گنبدها انبار کرده بودند و از آنجمله سه گنبد بزرگست و از آن
سه گنبد یکی کوچکتر و آن دو گنبد بزرگتر را هرمان گویند و هر یک از هرمان چهار صد گز در چهار صد گز است و ارتفاع آن نیز همین مقدار است
و آن گنبد کوچکتر سیصد گز است و در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی یکی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را تخریب هرمان ترغیب
نمود و سلطان بسیاری از بیلداران را با میتین و کلند بدانجا فرستاد و ایشان مدتی بویرانی آن گنبد کوچک مشغولی کردند اندکی از آن ویران شد
چنانچه اندرون بنظر نبینند و درنیاید و از نزدیک چنان نماید که گویا موی آن دیوار را خراشیده اند صعید ناحیتی است در جنوبی فسطاط
و در صحرای صعید مغارهاست که مردگان در آنجا افتاده اند از آدمیان و طیور و وحوش و اموات انسانی را از کتانهای سطبر کفن کرده اند
و ادویه بر آن مالیده که پاره و پوسیده نشود گویند نوبتی کفن جاریه را از آن مردگان باز کردند اصلا تغییر بدنش راه نیافته بود و اثر حنا در
دست و پای آن میتیه باقی بود و در عجایب البلدان مسطور است که بعضی گفته اند که مومیائی مصری از آن مردگان حاصل شود و آن بهترین
مومیائیها باشد عین الشمس شهریست در حدود مصر که بقولی تختگاه فرعون بوده است و درختی که روغن بلسان از آن حاصل شود در عجایب
البلدان مسطور است که در عین الشمس تمثالی چند است که دیوان در زمان سلیمان علیه السلام ساخته اند از آنجمله مناره ایست از سنگ رخام
سرخ که نقطهای سیاه دارد و ارتفاع آن از صد گز متجاوز است و بر سر آن صورت انسانیست از مس و بر همین و بسیار آن دو صورت دیگر مشابه دو
خادم ساخته اند و از آن صورت پیوسته آب ترشح کند و آن آب بهر جا که رسد سبزه روید حلب از مشاهیر بلاد شام است و وجه تسمیه اش بزعم
بعضی از فضلا آنکه ابراهیم خلیل الله علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را آنجا میدوشیده و شیر از بر فقرا قسمت میکرده گویند که در نواحی آن بلده
چاهیست که چون سگ دیوانه کسی را بگزد و اگر پیش از گذشتن چهل روز از آب آنجا بیاشامد شفا یابد حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و کژدم ضرر
نیابد و اگر جامه را در آب حمص بشویند و بپوشند مادام که آنرا بیرون نکنند در هر جا که باشند کژدم متعرض نگردد در بعضی از نسخ بنظر رسیده والعهدة
علی الراوی که بر در یکی از مساجد حمص تمثالیست نصفش اعلی که مشابه مردم و نصف اسفل بصورت کژدم چون پاره گل پاک بر آن صورت نهند و آنرا
در آب اندازند هر کژدم گزیده که از آن آب خورد شفا یابد دمشق دار الملک بلاد شام و تختگاه ارم بن سام بن نوح علیه السلام در آنجا
باغی ساخت و باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارت از آنست و بعد از ارم شداد بن عاد بتقلید بهشت بهمدران سرزمین
بستانی فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی از اهل تفسیر آیت ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد کنایت از آن موضع است پس از آن تاریخ که
اهل سنت و جماعت بانی ابراهیم خلیل است صلوات الله علیه دمشق را احداث نمود و اسکندر رومی تجدید العمارت فرمود و هوای دمشق بغایت
عالیست و آبش که از طرف تفلیک می آید اکثر بر سایه درختان است بدین سبب گوارنده نیست و غوطه دمشق یکی از چهار بهشت عالمست و آن
سه موضع دیگر که عبارت از شعب بوان و ابله بصره و صغد سمرقند است در لطافت و نزاهت و آن غوطه باشد و ملوک بنی امیه در ایام
دولت خود در دمشق عمارات عالیه ساخته و ولید بن عبدالملک بن مروان در تعمیر و تزیین مسجد جامع آن بلده که مشهور است بجامع بنی امیه در آن عالم
بتحقیقه جان زیب و زینت کم بود آن یافت غایت سعی و اهتمام بجای آورد چنانچه گویند که خراج هفت ساله ممالک شام را در آن عمارت صرف کرد

در آنجا باشند

و مشعوفان بلهو و لعب مشغول‌اند و اکثر اوقات ایشان بارتکاب ملاهی و مناهی مصروف است هو الغفور الرؤف **انطاکیه** شهریست بزرگ نزدیک بدریای روم موصوف بنزاهت ساحت و لطافت ابنیه و عمارت و بانیهٔ آن بلده دختر روم بن یافث بن سام بن نوح علیه السلام بوده و دور سواد انطاکیه سیصد و شصت برج است و جهة محافظت هر برجی در قدیم الایام چهار هزار کس از نصاری معین بوده‌اند در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه در درون انطاکیه اصلا پشه نبوده و در بیرون آن بمقداری پشه بود که اگر کسی دست از پنجرهٔ سور شهر بیرون کردی صد هزار پشه بر دست وی چسپیدی تا گاه عمودی از رخام که در آن بلده بود بشکستند و از درون آن حقهٔ از مس ظاهر گشت مالا مال از تمثال پشه بعد از آن در داخل شهر نیز پشه پیدا شد و در انطاکیه موشی است که گربه از صید آن عاجز شود **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیاء بنی اسرائیل بوده و آن بلده بنا کردهٔ داود است صلوات الله علیه و سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را که سالهای فراوان قبلهٔ ارباب ایمان بود در آن شهر تعمیر فرموده و حکایت عظم شان و رفعت مکان و وفور زیب و زینت بیت المقدس و مسجد اقصی در مجلد اول ازین کتاب مکتوب گشته احتیاج بتکرار نیست و شرف مسجد اقصی همین بس است که بر طبق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی حضرت مصطفی علیه من الصلوة اتمها و انماها از آن بقعه متبرکه بعالم بالا عروج کرد در عجایب البلدان مسطور است که در زاویهٔ از زوایای مسجد اقصی عصائی منصوب بود از آبنوس و هر کس دعوی کردی که از اولاد انبیاست او را گفتندی که آن عصا را مس نماید اگر دعوی او بصدق اقتران داشتی اصلا متضرر نشدی و الا صاعقه ظاهر گشته آن مدعی کذاب را بسوختی **شیراز** صینت عن الآفات دار الملک سلاطین سرافراز و محل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده و آن بلدهٔ شریفه را در سنه اربع و سبعین پسر عم حجاج بن قاسم ابن عقیل الثقفی بنا فرموده و شیراز بوسعت ساحت و تکلف ابنیه و عمارت اتصاف دارد و در بازار آن اطعمهٔ لذیذه توان یافت مثل مرغ بریان و آش تاریخ و در زمان عضد الدوله دیلمی ازدحام خلایق در آن بلده بمرتبهٔ رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنا بر آن عضد الدوله نزدیک بشیراز قصبهٔ ساخت و سپاه را در آن مقام که موسوم بفنا خسرو و مشهور بسوق الامیر بود ساکن گردانید و اکنون آن موضع خراب و بایر است و هوای شیراز در غایت اعتدال است و آبش از قنوات جریان مییابد و بهترین آن کاریزها قنات رکن آباد است که رکن الدوله حسن بن بویه احداث نموده و خواجه شمس الدین محمد حافظ مشعر بلطافت و عذوبت آن آب در دیوان خود ابیات دارد و این بیت از آنجمله است که بیت شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است و در شهر شیراز از بقاع خیر مثل مساجد و خوانق و مدارس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از آنجمله است و گویند که آن بقعه هرگز از ولی خالی نبوده و نیست و قصبهٔ تنبه الله اکبر که قریب ببلدهٔ شیراز واقعست مشهور است و صحت آن خبر را السنه و افواه اهل مذکور از غرایب آنکه در عجایب البلدان مسطور است که در طرف جنوبی ولایت فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسب حکیم آنجاست و بر سر آن قبر آهن پارها ریخته‌اند و هر کس که پارهٔ آهن از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نتواند رفت مگر وقتی که آن آهن پاره را بجای خود نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته بعد از آن سال معزول شود یا بمیرد و در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال بصری که حاکم فارس بود روزی سواره از حوالی آن قبر میگذشت بعضی از نواب او را گفتند مناسب است که راه بگردانیم یا پیاده شده از قبر جاماسب بگذریم التفات بآن سخن نکرد بگفت هذا من خرافات العجم و همچنان سواره بگذشت و همان سال حسب الحکم دست از حکومت باز داشته فوت گشت **اصطخر** از بلاد قدیمهٔ فارس است و مشهور است که دار الملک سلیمان علیه السلام بوده است و بر طبق آیهٔ کریمهٔ غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در بعلبک شام بودی و شام در اصطخر نمودی و آتشکده که فرو مردن آن از جملهٔ علامات ولادت حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم در آن بلده بوده است و در بیرون آن شهر ابنیهٔ عجیبه بسیار است و در شکاف کوهی که نزدیک باصطخر هیکلی عظیم ساخته‌اند و پیوسته باد بر آن هیکل میوزد بنا بر آن گویند که سلیمان علیه السلام باد را در آن هیکل حبس کرده است و العلم عند الله تعالی **ابرقوه** از مشاهیر بلاد فارس است مصنف عجایب البلدان در مسالک بیان انتظام یافته که از عجایب آنکه در درون بلدهٔ ابرقوه باران نبارد ذکر اند که [illegible] بیرون شهر [illegible] بباشد و این معنی بسبب دعای خلیل الرحمن است صلوات الله

یوسف محمد بن

خاتمه

صلوة الله علیه و علی سایر الانبیاء و المرسلین الی یوم الدین الاقلیم الرابع این اقلیم بآفتاب تعلق دارد و در وسط معموره عالم و مسکن اکثر اولاد آدم است و متوطنان بلاد این اقلیم عجیب صورت و سیرت افضل اولاد بشرند و بوفور حسن خلق و لطف طبع مظهر اصناف فضل و هنر و ابتدا از اقلیم چهارم از مشرق از شمال بلاد چین بود و پس بر اراضی تبت و خرخیز و ختا و جبال کشمیر و بلغر و بدخشان و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترکستان و شمال بلاد هند و وسط بلدان طخارستان و امصار کرمان و فارس و خوزستان گذرد و بر وسط دیار بکر و بلاد عراق و دیار ربیعه و شمال بلاد شام گذرد و آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس و صقلیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد افریقیه و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر محیط منتهی شود و بعضی از مواضع غریبه این اقلیم بدین موجب است خان بالیق دار الملک مملکت ختاست و بصنعت فضا و لطافت آب و هوا غیرت بساتین روح افزاست چنانچه در جزو اول از مجلد ثالث مذکور گشت خان بالیق بنا کرده قبلا قاآن بن تولی خان است و نهری بزرگ در سی گز عرض در میان شهر جریان دارد و در نزدیک بکنار آنجوی جاده ایست که بدار الملک ماچین منتهی میشود و تمامی آن شارع ره که چهل روزه راه است بسنگ فرش کرده اند و از دو طرف درختان بید و غیره نشانده چنانچه مسافران در سایه طی مسافت مینمایند و هیچ آفریده از لشکریان و غیر ایشان را زهره و یارا نیست که شاخی از آن درختان بشکنند یا آسیبی برگ آن رسانند و در دو طرف آن راه قریهای معمور مشتمل بر بتخانها و دکاکین بسیار است و بعضی از غرائب احوال و اطوار اهالی خان بالیق درین حکایت که نوشته میشود مرقوم کلک لطایف نگار میگردد

حکایت در مطلع سعدین مسطور است که در شهور سنه اثنین و عشرین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا جمعی از ملازمان که سردار ایشان شادیخواجه بود برسالت ختای نامزد فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش را که از زیور فضل و هنر بی بهره نبود مصحوب آن جماعت ارسال نمود و با خواجه مشار الیه مقرر کرد که از آن زمان که از دار السلطنه هراة سفر کند تا هر روز که باز آید آنچه مشاهده نماید بی زیاده و نقصان در قلم آورد چنانچه از روزنامه که خواجه غیاث الدین بموجب فرموده نگاهداشته بود بوضوح می پیوندد که ایلچیان شانزدهم ذیقعده سنه مذکوره از بلده فاخره هراة عازم ختای گشته بیست و دوم محرم الحرام سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بسمرقند رسیدند و آنجا چندان توقف کردند که ایلچیان میرزا سیورغتمش و امیرشاه ملک و شاه بدخشان بدیشان پیوستند و عاشر صفر از سمرقند بیرون رفته بیست و هشتم جمادی الاولی بخلکا بلدز و ایل بیشه بهرام در آمدند و با آنکه آفتاب در سرطان بود در آن بیابان آب مقدار دو انگشت یخ بسته بود و اکثر اوقات باران و ژاله میبارید لاجرم ایلچیان بمشقت تمام طی مسافت مینمودند تا در اواخر جمادی الآخر بشهر طوقان رسیدند و اکثر مردم آن بلده بت پرستیدند و بتخانه بزرگ داشتند و در یکی از صفهای بیت الصنم بتی بزرگ نهاده گفتندی که این صورت شاکمونی است و دوم ماه رجب از آنجا کوچ کرده روز پنجم در قراخواجه فرود آمدند و دهم رجب جمعی از نویسندگان ختای بدیشان رسیده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان را مفصل کردند و بیست و یکم همان ماه شادیخواجه و رفیقان را در شهر قامل اتفاق نزول افتاد و در آن بلده سید فخر الدین نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته بود و در قریب آن بقعه عبده اوثان بتخانه بزرگ داشتند که اطراف و جوانب آن بتان بزرگ و کوچک مصور بصور بدیع نهاده بودند و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و حاکم منکلی تیمور بایری نام در غایت حسن و جمال در قامل بحکومت اشتغال داشت و از قامل روانه شده و بیست و پنج مرحله پیموده دوازدهم شعبان در آن بیابان گاو قطاس باز خوردند گویند که آن گاو چنان بزرگ و با قوت میباشد که نوبتی سواری را از پشت زین ربوده مدتی بر سر شاخ نگاه داشت القصه ایلچیان در چهارم و پنجم شعبان بموضعی رسیدند که از آنجا تا سکجو که اول شهر از شهرهای ختاییست ده روزه راه بیابان بی آب بود و جمعی از ختاییان بموجب فرمان باستقبال شتافته و در آن مرحله با شادیخواجه و رفیقان ملاقات نمودند و بیک روز در مرغزاری نصادفت آثار صفه عالی ساخته سایبانها بر افراختند و شربتها و حلویات نهاده از ماکولات گوشت غاز و مرغ و گوسفند و انواع میوه های خشک و تر بر طبقهای چینی مرتب کرده نهادند و بر زبر هر شیره نخلی بسته بودند و باصناف سبزی خوانها را آرایش داده و چون از طعام خوردن باز پرداختند انواع مسکرات حاضر ساختند و همه کس در آنچه محتاج الیه بود از گوسفند و آرد و جو داده نسخه گرفتند

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

که هر یک از ایلچیان چند عدد نوکر دارند مبالغه کرده اند که زیاده نگویند [illegible] که دروغ گوید او را پیش پادشاه ما اعتبار نماند و بار [illegible]
همراه ایلچیان بودند در سلک نوکران ایشان انتظام یافته کمر خدمتکاری بر میان بستند و شانزدهم شعبان دانک واجی که حاکم [illegible]
مرتب ساخته ایلچیان را بصورت خود بر دو ختاییان بدستوری که معهود ایشان است مربع فرود آمده بودند طناب اندر طناب [illegible] ایلچیان
ایشان راه نمی یافت مگر از چهار دروازه که بر چهار طرف آن مربع گذاشته بودند و در میان خیام ایشان فضایی [illegible] وسط آن فضا
دکانی بلند که ساختش بغریب بود ساخته بودند و خیمهٔ بزرگ دو تیره ختایی برآن موضع کرده و دامنهایش را [illegible] ی از چوب و سایبانها
برافراخته چنانچه در آن بغریب مطلقا آفتاب نمی تافت و در زیر آن خیمه دو تیره صندلی داجی نهاده بود [illegible] ست دیگر صندلیها
بود و ایلچیان بجانب چپ بنشستند و امراء ختایی بر طرف راست قرار گرفتند و پیش ایشان بتعظیم در جا[illegible] است و پیش هر یک از
ایلچیان و امرا دو شیره نهادند و بر یکی قاز و مرغ و گوشت پخته و میوه‌های خشک و تر ختایی بود و در دیگر کلیچه‌ها [illegible] و نخلی از کاغذ و ابریشم بغایت
مرغوب و در پیش سایر مردم بعدد هر یک یک شیره بود و در مقابل کورکه پادشاهی که بر موضعی مرتفع نهاده بو[illegible] صراحیهای خرد و بزرگ
بعضی نقره و بعضی چینی موضوع بود و در چپ و راست کورکه نقاره و اهل ساز ایستاده بودند و با توغی و کمانچه و نی و تنبک و موسیقار و سنج
و چهار پاره و دهل نوازش در آورده و پسران صاحب جمال مانند دختران سرخی و سفیده بر روی مالیده [illegible] مروارید با در گوش کشیده بازی
گریها کردند و از این فضای گشاده تا چهار دروازه سپاهیان جبه پوش چنانچه یکتین و قار ایستاده بودند که از محل خویش یک قدم پیش و پس ننهادند
و نیزه‌ها در دست داشتند و بعد از خوردن طعام آغاز شرب شراب کرده امیر درسون که حاکم دیوان بود کاسه داشت و صندوق نخلبندی
با وی میگردانیدند هر کس را که کاسه داد شاهچه از آن بر سر زده مجلس را هیبت افزای چمن ساخت و بازیگران از کاغذ مقوی صور جانوران
ترتیب کرده بودند و بر روی خود بسته چنانچه بهیچ وجه روی و گوش و گردن ایشان نمی نمود و به اصول ختاییان برقص اشتغال داشتند
و بعضی از پسران گلعذار طبقهای پر فندق و عناب و جوز و شاه بلوط مقشر و لیمو و سیر و پیاز در سرکه [illegible] و هندوانه بریده بر کف
نهاده بودند و چون ایلچی کسی را کاسه داشتی یکی از ایشان طبق خود را پیش آوردی تا آنکس هر نقل که مایل بودی تنقل نمودی و یکی از بازیگران صورتی
مشابه لکلک در غایت بزرگی ساخته بود چنانچه پسری در اندرون آن رفتی و آن لکلک با اصول بازی کوفتی القصه آن روز از صباح تا رواح بعیش
و نشاط و فرح و انبساط گذرانیدند و بعد هم شعبان بجول و بیابان در آمدند و قطع منازل میکردند تا [illegible] قراول قلعه ایست در غایت
متانت در میان جبال واقع شده و بگذار پیش ندارد و ایلچیان بدان حصار در آمده متوطنان آنجایی همه را شمرده نام نوشتند بعد از آن
قراول [illegible] رفتند و در یامخانهٔ بزرگ که بر در شهر بود فرود آمدند و ختاییان انجای الاغان و رخوت الجماعه را تمام ستانده بقرار بردند و سبزد
و مایحتاج ایشان را از ماکول و مشروب و مرکوب و مفروش همه خوب و مرغوب مرتب ساختند و برای هر [illegible] ست جامهٔ خوب ابریشمین
و یکت خدمتکار فرمان بردار مقرر فرمودند و از آنجا تا دار الملک ختای در جمیع یامخانها ایلچیان را بر این [illegible] کردند سکجو شهریست
در غایت عظمت و سوری مستحکم برگرد آن کشیده و میانش مربعی است متساوی الاضلاع مشتمل بر بازارهای عریض [illegible] بازاری پنجاه گز شرع
باشد همه آب زده و جاروب کشیده و در اکثر خانهای آن بلده خوک اهلی بوده و در دکانهای قصابی گوشت گو[illegible] ی هم آویخته بفروختند
و در آن شهر بازار و چارسوی بسیار است و بر سر هر چهارسوئی طاقی از چوب بسته اند در کمال زیب و زینت و [illegible] تعبیه کرده هم از چوب
و منقش ختایی در آن بکار برده و بر فصیل سکجو در هر بیست قدم برجی سرپوشیده ساخته اند و چهار دروازه بر چهار [illegible] شهر برابر هم گشاده
و با آنکه از میان شهر تا هر دروازه مسافت بسیار است اما از غایت راستی بازار با وجود کثرت مردم راه اندک [illegible] هر دروازه [illegible]
در طبقه بنا کرده اند و درین شهر بتخانهٔ [illegible] است و هر بتخانه در وسعت جریب ده جریب و تمامی صحن آن [illegible] تراشیده فرش
انداخته اند و بر در آن بتخانها پسران صاحب جمال ایستاده اند و صلای عشرت در دخول در داده و از سکجو تا قامچو که تختگاه پادشاه ختا
بود نه یام بود همه معمور و آبادان میان یامی و دیگری نزدیک بشهری بود در میان هر دو یام چند قرغو بود و قرغو عبارتست از خانه که

تکرار باشد و در آن خانه ده کس نشسته‌اند آن منزل را چنان ساخته‌اند که قرغوی دیگر ظاهر باشد و چون حادثه‌ای دست دهد مثلاً اگر لشکر
بیگانه پیدا شود فی الحال در قرغو آتش کنند و اهل قرغوی دیگر آن حال را مشاهده کرده آگاه بدین عمل قیام نمایند و علی هذا القیاس تا اشتعال آتش مرئی ایشان گردد
پایه سریر ... می‌کند و بعد از یکشبانه روز از افروختن نیران حالی که از دارالملک تا آنجا سه ماهه راه باشد بر سبیل اجمال معلوم کنند و متعاقب آن صورت
کیفیت ... معنی از شرح واقعه بدست یکدیگر داده بدرگاه رسانند و کیدفو کنایتیست از خانه واری چند که در محل معین ساکن گردانیده‌اند و
اگر ... با خبری بدیشان رسد فی الحال یکی و قوی دیگر رساند تا آن قضیه باندک زمانی مفصلاً بعرض پادشاه رسد و از کیدفو تا کیدفوی
... و هر شانزده مره یک فرسخ شرعیست و هر روز بنوبت ده کس ملازم قرغو باشند اما جمعی که منسوب به کیدفو هم آنجا اقامت ورزند و زر
اعت کنند و از سکجو تا قمجو که بلده دیگر است و بزرگتر نه یام بود و دلنگ دلنگ که کلانتر ایلچیان بود سر حد است درین شهر حکومت
... پنجاه اسپ و دراز گوش و قریب شصت عرابه جهت ایلچیان می‌آوردند و پسرانی که اسپان را محافظت مینمایند موسوم‌اند بیا
دراز گوش را لوفو گویند و عرابه کشان را چیقو و این طبقه بسیار باشند و ریسمانهای عرابه بر دوش گرفته بصعوبت مقصد کشند و هر عرابه در
... و هرچند در راه بارندگی و سرما باشد ایشان از عرابه کشیدن باز نمانند همه پسران خوش محاوره همچنین بدن مرواریدهای در دهن
... دوش کشیده و موها بر سر گره زده و اسپانی که برای ایلچیان آماده میدارند با زین و لجام و تازیانه باشد و باقویان متعاقب یکدیگر پیش
... رونده تا از یامی بیامی دیگر رسند و در هر یامی جهت ایلچیان گوسفند و قاز و مرغ و برنج و عسل و آرد و عرق و سیر و پیاز در سرکه پرورده
... آماده و مهیا باشد و در هر شهر ایلچیان را طوی دهند و در طوی دیوانخانه که آنرا دوسون گویند مرتب بود و در هر دوسون اول
... که رو بجانب تختگاه پادشاه تختی نهند و پرده آویزند و شخصی پهلوی تخت ایستاده باشد و نمدی بزرگ زیر پای انداخته بغایت پاک
... و ایلچیان بر بالای آن نمد قرار گیرند و سایر مردم در قفای ایشان صف زده بسان مسلمانان در صف نماز ایستاده و آن شخص که بر پهلوی تخت
ایستاده باشد بزبان ختائی ندائی کند سه نوبت بعد از آن سر بر زمین نهند و ایلچیان را تکلیف کند که سه بار این فعل قیام نمایند آنگاه هر کس بسر
... بودند و در قمجو بتخانه بنظر ایلچیان درآمد پانصد گز در پانصد گز و درمیان آن بتی خفته بطول قامت پنجاه گز و درازی قدمش نه گز و
... گز و دیگر بتان بر بالای سر و پس پشت او نهاده بودند هر یک بطول گزی و کمتر و بیشتر و صورت بخشیان دین نظر آمده که کشیده بودند
... کشیده را امکان میشد که مگر زنده‌اند و بر دیوارها صورت گرهای خوب و پرکار بظهور آورده و پیرامون آن بتخانه عمارات بود
... اسرا همه پرده‌های زربفت و کرسیهای مطلا و صندلیها و شمعدانها و صراحیهای چینی آراسته و درین شهر خانه دیگر ساخته‌اند
... آنرا چرخ فلک میخوانند مانند کوشکی هشت پهلو از زیر تا بالا پانزده طبقه و در هر طبقه منظرها بر تقریس ختائی و غرفها و ایوانها پرداخته شده
... انواع صور غریبه بظهور آورده و از انجمله تختی ساخته بودند که پادشاهی بر آن نشسته و از چپ و راست آن خادمان و غلامان
... آن کوشک صور دیوان پدیدار بود که آنرا بر دوش گرفته بودند و دور آن کوشک بیست گز بود و ارتفاعش دوازده
... آنرا چنان ترتیب کرده بودند که میله آهنی مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه بود و میلی از آن سردابه تا بالا
... برده بودند و یکسر میل را بر زبر کرسی آهنین نهاده و سر دیگر بر سقف خانه که آن کوشک در آنجاست محکم ساخته چنانچه باندک حرکتی
... آن کوشک عظیم در گردش آمدی و آنچه ایلچیان برای پادشاه ختای میبردند درین شهر از ایشان ستاندند مگر شیر را که پهلوان
... از آنجا خود بدرگاه رساند القصه ایلچیان هر چند بجانب بالیق نزدیکتر میرفتند داروغگان و حکام و کلانتران یام در ادای
... اهتمام مینمودند و ایلچیان هر روز بیامی و هر هفته بشهری میرسیدند تا چهارم شوال بکنار آب قراموران اتفاق و آن آبی
... بیست و سیزده کشتی جسری بر آن بسته‌اند و آن کشتیها را به زنجیری که بقدر سطبری برابر ران آدمی باشد محکم ساخته و آن سلسله
... گذشته بود و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری میان شخصی در زمین محکم کرده‌اند و زنجیر را بر آن استوار ساخته و کشتیها
... زنجیرها می‌بندند و استحکام داده بودند بر بالای آن کشتیها تختها افکنده لاجرم ایلچیان بی تعب از قراموران بگذشتند و در آن

طرف آب شهری بود در غایت فسحت مشتمل بر عمارات پرزیب و زینت و در آن بلده ایلچیان را زیاده از بلدان دیگر طوی دادند و در آن بتخانهٔ عظیم
چنانچه از سرحد ختای تا آنجا مثل آن موضعی بنظر ایلچیان در نیامده بود و آن شهر سه خرابات داشت که در هر یک دختران صاحب جمال نشسته بودند و
زیبائی رخسار نسوان در آن بلده بمثابه ایست که بحسن آباد اشتهار یافته القصه چون ایلچیان از آن شهر نیز روان شدند از چند رود دیگر عبور نموده در بیست
هفتم ذیقعده سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه به بلدهٔ صدین فور نزول نمودند و آن شهر بغایت معظم بود و محتوی بر خلق بسیار و بتخانهٔ بزرگ داشت و بتی
جسیم در آن موضع بود از برنج ریخته و مطلا کرده پنجاه گز در بلندی و بر همه اعضای صورت دستها بود و بر کف هر دستی هیأت چشمی و آن بت را هزار
دست گویند و از مشاهیر اصنام ختائیانست و این بت در عمارتی بدیع رفیع بر کرسی سنگی که در کمال غرابت تراشیده اند موضوع است و بهفت منظر
و منظرها بر گرد این بت ساخته اند مشتمل بر چند طبقه طبقهٔ نخستین از کعب بت گذشته و دوم بزانوی او رسیده و دیگری از زانوی او بجای ... و بهمین
قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت را مقرنس در آورده اند و چنان پوشیده که دیدهٔ نظارگی در مشاهدهٔ آن حیران میماند و در مجموع طبقات آن عمارت را
از درون و بیرون توان گردید و چنانچه از سیاق سخن مفهوم میگردد این بت را ایستاده ساخته و دو قدمش که طول هر یک بده گز نزدیک است بر دو تیغه
ریخته منصوبست و میگفتند که مقدار صد هزار خروار برنج تخمیناً در آن عمل صرف شده است و دیگر بتان کوچک در آن بتخانه بود و از گچ که آن را
رنگ آمیزی کرده بودند و کوهها و کمرها و مغارها در آن کشیده و صورت رهبانان و بخشیان و جوکیان بر آن تصویر نموده که در جای خود نشسته اند
و قچقار و تکه و ببر و پلنگ و اژدرها و اشجار بقلم سحر آثار پدیدار کرده و بر جدار آن بتخانه صورت گریها در کمال حذاقت و مهارت بجای آورده
و در این شهر نیز چرخ فلکی بود بزرگتر و بتکلف تر از چرخ شهر قنجو و ایلچیان آنجا نیز طوی خورده و رحلت کرده صبح هشتم ذی الحجه سنه مذکوره بدیدو ... از آن
رسیدند و شهری در نهایت عظمت و بزرگی دیدند چنانچه طول هر دیواری یک فرسنگ بود و چون در سور آن شهر معمور استادان بنا کار میکردند
چوار (?) بسیار بسته بودند و در وقتی که ایلچیان بکنار خندق رسیدند هنوز دروازهٔ خان بالیق را نگشوده بودند و ایلچیان را از برجی که بعمارت آن همه
اشتغال داشتند بشهر در بردند و بر در کریاس گردون اساس دایمینگ خان که پادشاه بود فرود آوردند و بردند در بارگاه مقدار هفتصد ...
بسنگ تراشیده فرش انداخته بودند و خراسانیان پیاده از آن فرش گذشته بر هر طرف راه پنج پیل ایستاده دیدند خرطومها برداشته ...
تمام از میان آن پیلان گذشتند تا بفضای درسرای پادشاه رسیدند و با آنکه هنوز تاریک بود قرب صد هزار آدمی آنجا مجتمع بودند و در پیش ...
دایمینگ خان کرسی بنظر در آمد ارتفاع آن موازی سی گز و بر بالای آن کرسی ستونهای پنجاه گزی منصوب ساخته و بر بالای آن طنبی ...
شصت گز در چهل گز و در پیش ستونها سه دروازه مرتب گردانیده و دروازهٔ میان از چپ و راست بزرگتر و این میانه ممر پادشاه ...
طرفین خلایق آمد شد مینمایند و بزیر کوشک پشت دروازه کوس و ناقوس نهاده و آویخته و چند کس منتظر ایستاده تا پادشاه کی قدم بر تخت نهد
و قرب سیصد هزار آدمی بهنگام روشنائی روز بر درگاه جمع گشتند و دو هزار مغنی و مطرب حاضر آمده بر پای ایستادند و دو هزار لشکری ...
با چنج (?) و دورباش و ... و جرمه چشمت پولاد و تبرزین و نیزه و شمشیر و گرز بدست گرفته مستعد خدمت شدند و بر اطراف ...
خانهها و صفهها و ستونها در غایت عظمت ساخته اند و فرش مجموع از سنگ تراشیده بود القصه چون آفتاب طلوع نمود جماعتی که بر بالای کوشک انتظار
پادشاه میکشیدند مذکور که ... نقاره و سنج و نی و ناقوس فرو کوفتند و آن سه دروازه را گشاده مردم بسرعتی تمام باندرون رفتند ... وقت
دیدن پادشاه رسم ختائیان و دیدن باشد و چون ایلچیان از آن دروازهها در آمدند فضائی وسیع دیدند دلگشاتر از فضای اول و کوشکی در غایت
عظمت مشاهده کردند و همان ساعت تختی آورده نهادند و آن سه پر مثلث بود و در ... ختائی گرفته و در آن ... و دیگر ...
و بر بالای آن تخت کرسی از زر منصوب بود و از چپ و راست ختائیان صف کشیده ایستادند اول امرای تومان و بعد از آن امرای هزاره و صده ...
و هر یک از آن جماعت تخته در دست داشتند بطول یک گز شرعی و بعرض موازی چهاریکی و چشم بر آن تخته دوخته بطرف دیگر هیچ نگریستند و ...
امرا فزون از مرتبه تخمین و قیاس جبه پوشان و نیزه داران که بعضی شمشیرهای برهنه در دست داشتند صف زده و در غایت سکوت ایستاده ...
و مجموع چنان خاموش بودند که گوییا نفس نمیزدند بعد از ساعتی پادشاه از حرم بیرون آمد و نردبانی از نقره مشتمل بر پنج پایه بر تخت نهادند ...

بالا رفته بر آن صندلی نشست میانه بالا محاسن نه بزرگ و نه خرد و مقدار دویست سیصد موی از میان محاسنش چنان دراز که بر کنار او سه چهار حلقه زده بود
و از چپ و راست تخت دو دختر قمر پیکر ایستاده موی شکنوی بر میان سر گره زده و عارض و گردن مکشوف و گشاده و مرواریدهای آبدار بزرگ در گوش
کاغذ و قلم در دست منتظر آنکه پادشاه هر چه گوید قلمی کنند و چون در حرم رود بعرض رسانند و اگر حکمی تغییر باید کرد آن خط را بیرون فرستند تا دیوانیان بر آن
موجب عمل نمایند القصه بعد از نشستن پادشاه بر تخت امرا ایلچیان را با بندیان یکبار پیش بردند و پادشاه نخست بر غوی بندیان توجه نمود پرسید و ایشان
هفتصد کس بودند بعضی دو شاخه بر گردن و برخی بر تخته طولانی مقید سرهای ایشان از سوراخهای تخته بیرون آمده و هر کسی را نفری موکل بود مویش بدست گرفته
تا پادشاه چه حکم کند دایمنگ خان طایفه از ایشان را بزندان فرستاده زمره را حکم قتل فرمود و در جمیع ممالک ختای هیچ حاکم و داروغه را رخصت
نیست و هر آفریده که گناهی کند آن را بر تخته پاره نوشته اند گردنش آویزند و حد گناهش را بر قلمی کنند که در کیش کافری چه بود و بر بخیر دو شاخه
بجانب پایتخت فرستند و اگر فی المثل از مکان مجرم تا پای تخت یکساله راه باشد در هیچ جا توقف نتواند کرد و چون در آن روز مهم ارباب جرایم فیصل یافت
ایلچیان را نزدیک تخت بردند و بمسافت پانزده گز دور نگاه داشتند و یکی از امرا زانو زده صحیفه که مشتمل بر احوال ایلچیان بود برخواند مضمون نوشته
آنکه این جماعت راه بسیار قطع کرده از پیش میرزا شاهرخ و اولاد او آمده اند و برای پادشاه تبرکات و تنسوقات آورده تا سر ارادت بر زمین
عبودیت نهند و منظور نظر التفات گردند و مولانا حاجی یوسف قاضی که از جمله امرا و مقربان دایمنگ خان بود و دوازده دیوان پادشاهی یکی تعلق
بدو میداشت با چند نفر از مسلمانان زبان دان پیش ایلچیان آمدند و ایشان را گفتند که نخست قامتهای خود در آخم کنید و بعد از آن سه نوبت سر بر زمین
نهید ایلچیان دو تا گشته سر فرود آوردند اما پیشانی بر زمین نرسانیدند آنگاه مکتوب حضرت شاهرخی و میرزا بایسنقر و سایر شاهزادگان و امرا
را که در قطعه اطلس زرد پیچیده بودند باشارت خواص دایمنگ خان ایلچیان بدو دست بلند گرفتند و قاعده اهل ختا آنست که هر چه متعلق بپادشاه
است آن را در چیزی زرد پیچند و مولانا یوسف مشار الیه آن مکاتیب را از ایشان ستانده بخواجه سرائی تسلیم نمود که در پیش تخت پادشاه ایستاده بود
خواجه سرا آن را بدست پادشاه داد و پادشاه مکتوبات را گشاده و ملاحظه کرده بخواجه سرای سپرد آنگاه دایمنگ خان از تخت فرود آمده
بر صندلی نشست و سه هزار جامه آوردند هزار دگله و دو هزار قبا و پادشاه همه را بر فرزندان و قرابتان تقسیم نموده آن طایفه را خلعت پوشانیدند
و ایلچیان هفت کس بودند و یک صندلی بردند بموجب شادیخواجه و کوکچه نوکران میرزا شاهرخ و سلطان احمد و غیاث الدین ملازمان
بایسنقر و ارغداق ایلچی میرزا سیورغتمش و اردوان قاصد میرشاه ملک و تاج الدین فرستاده شاه بدخشان و این جماعت نیز تو در آمده دایمنگ
خان از میرزا شاهرخ از ایشان پرسید و بعد از آن استفسار نمود که قرا یوسف ایلچی میفرستد و مال ارسال مینماید گفتند آری و ایلچیان شما دیدند
که فرستاده او آمده بود و پیشکش و اموال آورده دیگر پرسید که در آن ولایت نرخ غله گرانست یا ارزان و نعمت اندکست یا فراوان جواب دادند
که نعمت و غله از آنچه تصور کنند بیشتر است گفت بلی چون دل پادشاه با ایزد سبحانه و تعالی راستست منعم حقیقی اسباب تنعم بسیار ارزانی داشته است
دیگر گفت که در خاطر چنانست که ایلچی پیش قرا یوسف فرستیم تا از ولایت او اسب آورند زیرا که آنجا اسپان خوب میباشند دیگر سوال کرد که راه
امن هست ایلچیان گفتند که بفرمان شاهرخ سلطان آینده و رونده بفراغبال آمد شد مینمایند پادشاه گفت آنرا دانسته ام اکنون شما از راه دور
آمده اید برخیزید و آش خورید و امرا ایلچیان را برخیزانیده بفضای اول بردند و پیش هر کس کیشیره نهادند و یک صندلی با آن منضم بود و چون
از طعام خوردن فارغ گشتند بموجب فرمان بیامخانه رفتند و در آنجا هر خانه کتی متکلف و بستر و بالش اطلس و کمخاب و کوشکه و صندلی و منقل و آتشدان
و زیلوچه و حصیرهای نازک مرتب بود و از یمین و یسار آن کتها خوردتر نیز بود و هر یک از فرستادگان را بر این نهج خانه مقرر ساختند
و دیگ و کارد و قاشق و شیره ترتیب کرده هر روز ده کس را یک سر گوسفند و یک قاز و دو مرغ و دو من آرد بوزن شرع و یک کاسه بزرگ
برنج و دو کلیچه بزرگ پر حلوا و یک ظرف عسل و سیر و پیاز و نمک و بقول متنوعه و یک طبق نقل و چند عدد مسکار صاحب جمال تعیین نمودند و در صباح
نهم ذی حجه سنه مذکوره تشقاول آمده ایلچیان را گفت برخیزید و سوار شوید که امروز پادشاه شما را طوی میدهد و ایشان حسب اشارت تقدیم
رسانیده همچون بدرگاه رسیدند ازدحام خلایق را بدستور روز اول دیدند و امرا ایشان را از فضای اول و دوم که تختگاه پادشاه است

گذرانیده بکریاس سیم در آوردند صحنی بغایت وسیع و خوش بود مشتمل بر فرشهای بدیع از سنگ تراشیده و در پیش آن طنبی در شصت گز طول و در درون
آنخانه تختی بعظمت نهاده بودند از قامت مردی بلندتر و در سه طرف آن نردبانهای نقره موضوع بود یکی از پیش و دو از یمین و یسار و دو خواجه سرا
نزدیک بآن تخت ایستاده کاغذی مقوی بر دهان بسته بودند تا بن گوش و تختی کوچک جز بر آن تخت بزرگ منصوب بود مانند صندلی اما گوشهای بسیار
و پایهای غرایب آثار داشت و از یمین و یسار آن تخت مانند عود سوزها اشیاء مرتب مجموع از چوب مطلا مولانا قاضی ایلچیان از کیفیت مدت شست
سالست که این تخت را ساخته اند و از آن چیزی نسوده و از چپ و راست تخت خواجیان صاحب وجود ایستاده بودند مسلح و مکمل و نزدیک بچهره طنبی
گور کبر بزرگ نهاده بودند و قریب بآن شخصی بر بالای صندلی بلند آرام داشت و پهلوی او اهل ساز صف کشیده و در پیش تخت هفت چرخ هفت نگ
منصوب بود و در بیرون طنبی قرب دویست هزار سلاح دار ایستاده بودند و دری بود در پیش حرم سرای پادشاه پرده بزرگ اطناب ابریشمین
از آن در آویخته بودند و سرهای طناب را دو خواجه سرا بر دست داشتند و میان آن طناب را بر پرده چنان تعبیه کرده بودند که چون سر طنابها
کشیدندی آن پرده در هم پیچیده شدی و در باز گشتی القصه بعد از آنکه مجلس ترتیب یافت پادشاه از آن در بیرون آمد و سازندگان بیکبار
آغاز نواختن ساز کردند و چون بر تخت قرار گرفت همه خاموش شدند و بر بالای سر پادشاه در ده گز ارتفاع پرده بسته بودند مانند شامیانه
از اطلس زرد و چهار اژدر که با هم در حمله بودند بر آن نیمه زده و پس از نشستن دایمینگ خان بر تخت امرا ایلچیان را پیش بردند پنج نوبت سر بر زمین
نهادند آنگاه ایشان را بجایهای اول برده در پیش شیرهای طعام که آماده بود نشاندند و ختاییان هر کس را تعظیم کنند در پیش او سه شیره نهند و از آن
فروتر را دو شیره و از آن نازلتر را یک شیره و در آن روز هزار شیره بلکه بیشتر پیش مردم نهاده بودند و آش پادشاه را نزدیک بآن هفت
چتر ملون در محوطه که از اطلس زرد بود ترتیب کرده بودند و چون آش خاصه را پیش میبردند مطربان و مغنیان بیکبار آغاز نواختن ساز و گفتن سرود
کردند و آن هفت چتر چرخ زنان همراه آش که در حقه بزرگ بود میرفتند تا نزدیک تخت و با آنکه در آن روز در هر شیره از اصناف اطعمه و
اشربه بسیار موجود بود هر لحظه خوانسالاران آشها و گوشتهای بره و غاز و مرغ می آوردند و در پیش مردم مینهادند و در آن روز پسران و دختران
صاحب جمال در آن مجلس بسیار بودند بعضی بتغنی و زمره بلعب و بازی اشتغال داشتند و در صحن آن فضا چند هزار جانور پرنده مثل فاخته و قمری و زاغ
و زغن و غیره ذلک بودند که بر سر بر هاء طعام و میوه از یکدیگر میربودند و از هیچکس نمیرمیدند و کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و آن صحبت از صباح تا
نماز پیشین امتداد یافته بعد از آن خلایق باجازت متفرق گشتند و ایلچیان مدت پنجاه روز در خان بالیق ماندند و هر روز علوفه که در روز اول مقرر
کرده بودند بی نقصان بایشان میرسید و چند نوبت در آن اوقات طویهای بزرگ بوقوع انجامید و در بیست و هفتم محرم سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه مولانا یوسف قاضی نزد ایلچیان فرستاده پیغام داد که فردا سال نو است و پادشاه باردوی نو در می آید و قولیست که هیچکس جامه
سفید نپوشد زیرا که درین دیار در ماتم سفید پوشند و شب بیست و هشتم نیم شب تقاول آمده ایلچیان را باردوی نو برد و آن عمارتی عالی بود
بعد از آنکه نوزده سال در آن کار کرده بودند باتمام رسیده بود و در آن شب خلایق در دکاکین و بیوت و اسواق چندان فانوس و شمع و
مشعل افروخته بودند که عالم بسان روز روشن مینمود و از ولایات ختای و چین و ماچین و قلماق و تبت و غیره ذلک صد هزار کس در اردو جمع
آمده بودند و از دربارگاه تا نهایت آن عمارت هزار و هفتصد و بیست و پنج قدم بود و مجموع آن ابنیه از سنگ و خشت تراشیده ترتیب یافته بود
و آن خشتها از خاک چینی پخته شده و در آن روز دایمینگ خان امرا اطراف را طوی داده تا نصف النهار آن صحبت امتداد داشت و در آن
سال منجمان ختای حکم کرده بودند که پادشاه را از آتش ضرری رسد بنابر آن دایمینگ خان بدستور معهود حکم شب چراغ نفرمود و رسم چراغ
در آن دیار بر این موجب است که در درون کریاس پادشاه کوهی سازند از چوب و روی آن چوب را بشاخ سرو پوشند و صد هزار چراغ بر سر شاخها
تعبیه کنند و موشکها بر اطراف آن ببندند بر وجهی که چون یک چراغ را برافروزند موشک بر آن ریسمانها دویده هر چراغ که رسد روشن سازد و
بیک لحظه از بالای کوه تا پایان برافروزد و این شب چراغ هفت شبانه روز باشد و در آن لیالی مردم شهر نیز در دکاکین و بیوتات چراغ
بسیار روشن گردانند و پادشاه در آن هفت روز بکسی کار نگیرد و بخشندگی بسیار کند و باقی داران دیوان و بندیان را آزاد فرماید و در روز

و در روز سیزدهم صفر صباحی شنقاول آمد و ایلچیان را بر در برد در کریاس اول نشاندند و خلایق هر دو یار زیاده از صد هزار در آن فضا جمع آمدند و در کوشک
اول تختی مرصع نهاده بودند و در بار گشاده و بعد از اجتماع مردم پادشاه پردن جرامیده بر تخت نشست و خلایق را نوزده سر بر زمین نهادند آنگاه
تختی دیگر آورده در برابر تخت پادشاه نصب کردند و سه کس در بالای آن تخت بر آمده حکمی را که از دایمنگ خان صدور یافته بود و بر جای مثبت
گشته دو کس برداشتند و یکی باواز بلند آن نشان را خواند چنانکه مجموع مردم شنیدند اما چون بزبان ختائی بود ایلچیان فهم نکردند و مضمونش را از مردم
زبان دان چنان معلوم نمودند که دهم این ماه از شب چراغ پادشاه سه سال گذشته و هم سیم شب چراغ دیگر رسیده بندیان و گناه کاران و باقی داران
دیوان را مطلق العنان گردانند که جرایم ایشان را بخشیدیم مگر کسانی را که خون کرده باشند و تا سه سال باید که ایلچی بهیچ جا نرود و بعد از خواندن
این نشان چتری با بهیر بلیغ داشتند بر چوبی زرد گرفته و حلقه بر آن تعبیه کرده و طناب ابریشمین زرد بر آن حلقه بسته و آن حکم را از بالا فرو گذاشتند
و چتر بر بالای آن فرود آمد و خلایق و مجموع خوانندگان و سازندگان با سازها همراه آن از فضای در کوشک بیرون آمدند و حکم را آوردند تا یامی
که ایلچیان آنجا بودند و از آن یامخانه سواد نشان را بولایات فرستادند و در غرۀ ربیع الاول دایمنگ خان شنقار حاضر ساخته ایلچیان را طلب داشته
گفت شنقار کیپی میدهم که برای من اسب خوب آورده است پس سه شنقار بایلچی میرزا الغ بیک که سلطان شاه نام داشت عنایت کرد و سه بسلطان احمد
ایلچی میرزا بایسنقر و سه بشادی خواجه ایلچی میرزا شاهرخ و خبر نمود که باید تا وقت رفتن شما این جانوران را توشچیان ما نگاه دارند و در سیزدهم ربیع الاول
دایمنگ خان بشکار رفت و در غرۀ ربیع الاخر باز گشته ایلچیان بموجب حکم عازم استقبال گشتند و بر در یامخانه از مولانا یوسف قاضی شنیدند که اسب
حضرت خاقان سعید پادشاه را انداخته و از این جهت غضب بروی استیلا یافته حکم کرده است که ایلچیان را مقید بشهرهای شرقی ختای برند لاجرم
خراسانیان بغایت محزون شدند و روی باردوی پادشاه آورده جایگاه منزلی که پادشاه شب آنجا فرود آمده بود در رسیدند دیواری
دیدند بر گرد معسکر کشیده پانصد قدم در پانصد قدم که چهار قدم عرض و ده گز ارتفاع داشت که در یکشب ختائیان آن را ساخته بودند و بر آن
محوطه دو دروازه نشانده و چون خاک دیوار را از همانجا بر گرفته بودند خندقی عمیق در گرد آن جدار پدید آمده بود و در میان محوطه دو چیه
مربع هر یک بیست و پنج گز در بیست و پنج گز بچهار ستون بر افراشته بودند و بر گرد آن خیمه سایبانها از اطلس زرد زرافشان نصب کرده و چون میان
ایلچیان و اردو موازی پانصد قدم مسافت باقی ماند مولانا یوسف بایشان گفت پیاده شوید و در همین محل توقف نمائید تا پادشاه برسد
و خود پیش رفت و چون مولانا یوسف نزد پادشاه رسید ولیداجی و جانداجی را در پایه سریر ایستاده دید که سخن گرفتن ایلچیان در میان داشتند
و مولانا یوسف باتفاق آن دو مقرب سر بر زمین نهاده زبان بشفاعت ایشان گشودند و سخنان معقول خاطر نشان نمودند که تعرض بجماعت
موجب بدنامی پادشاه میشود و سلاطین ایشان را از آن حرکت نقصانی نمیرسد و دایمنگ خان نصیحت دولتخواهان بسمع قبول شنوده آتش خشم را باب
حلم تسکین داد و مولانا یوسف مبتهج و مسرور نزد ایلچیان آمده گفت ایزد عز و جل بر شما غریبان رحم کرد و پادشاه گناه ناکرده شما بخشید آنگاه
دایمنگ خان سوار شده بر اسب سیاه بلند چهار دست و پا سفید که میرزا الغ بیک فرستاده بود و عبائی زرد زرنفت بر آن انداخته و دو
ختاچی از چپ و راست وی میرفتند و پادشاه در آن روز قبای زرد زرنفت پوشیده بود و محاسن خود را در غلاف اطلس سیاه مندرج ساخته
و هفت محفه حرز سر پوشیده که دختران در آنجا بودند بر شانه گرفته از عقب می آوردند و یک محفه بزرگ را هفتاد کس بر دوش گرفته همی
کشیدند و یک تیر پرتاب دور از یمین و یسار سوار بسیار بسیال می آمدند و هیچ آفریده یکقدم پیش و پس نمی نهاد و از هر صف سواران تا صف دیگر
موازی بیست قدم بود و چون پادشاه نزدیک بایلچیان رسید سر بر زمین نهادند دایمنگ خان ایشان را گفت سوار شوید و ایشان پای
در رکاب آورده در موکب پادشاهی روان شدند و پادشاه شادی خواجه را نزدیک طلبیده بر سبیل شکایت گفت که تحفه و پیلاک و اسپ
و جانور که سلاطین بیکدیگر فرستند باید که خوب باشد تا سبب مزید محبت گردد و حال آنکه اسپی که تو آورده از غایت پیری مرا در صیدگاه
انداخت و دست من درد بسیار کرد شادی خواجه معروض داشت که این اسپ یادگار حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکانست و جناب شاهرخی
ملاحظه تعظیم بندگان این آستان کرده آن را ارسال نمود و این عذر درجه قبول یافته پادشاه شادی خواجه را تحسین فرمود و بعد از آن شنقاری طلب

کرد و یک کلنک بپرانید و شنقار بر وانداخت شنقار سه کلنک زده کلنک را بگرفت و صندلی و رزنیه پای پادشاه نهادند تا فرود آمده و بر
صندلی دیگر نشسته هر یک از سلطان احمد و سلطانشاه را یک شنقار داد و بشادی خواجه عنایت نکرد و باز سوار شده روی بدار الملک نهاد
و نزدیک بخان بالیق مردم بسیار بیرون آمده بودند و بزبان ختائی او را دعا می کردند و دایمنک خان جنجیل اسپ میراند تا بقصر سلطنت رسید رابع
ربیع الآخر باز شنقاول آمده ایلچیان را پیش برد و گفت امروز پادشاه شکار شکیس بهید بدیعی با نعام خاص مخصوص میگرداند و چون آنجماعت بپای تخت رسیدند
دیدند که پادشاه نشسته است و شیرها در پیش او نهاده اند و چون دایمنک خان ایلچیان را دید اشارت کرد تا شیرها را بیک طرف بردند و هر
بسر شیرها فرستاد و ایشان شیرها را پیش ایلچیان نهادند از آنجمله در شیرهٔ شادی خواجه ده بالش نقره بود و سی اطلس و هفتاد پارچه قلعی و طوقو و لوسا و
کیکی و پنجهزار چاو و جهت خاتون او ثلث القمشه مذکوره نامزد کردند و سلطان احمد و کوکچه و ارغداق را هر یک هشت بالش نقره و شانزده اطلس
و طوقو و لوسا و کیکی و هر یک را ازین سه کس با خواتین بود و چهار وصله بود و هر کدام را ده هزار چاو و خواجه غیاث الدین و ارغدوان و
تاج الدین بدخشی را هر یک را هفت بالش نقره و شانزده اطلس و طوقو و لوسا و کیکی و قلعی و ده هزار چاو و جهت هر یک از ایلچیان میرزا الغ بیک
که سلطانشاه و بخشی ملک نام داشتند هشت بالش نقره و سی جامه پادشاهی با آستر و بیست و چهار قطعه قلعی و طوقو و لوسا و کیکی و دو اسپ
که یکی از آنجمله زین داشت و صد چوبه تیرنی و بیست و پنج کیپر سه پهلوی ختائی و پنجهزار چاو دادند و جهت خاتونان ایشان نیز قماشها نامزد کردند و
ایلچیان اشیاء مذکوره را تصرف نموده بیامخانه بازگشتند مقارن الحال یکی از خواتین محبوبهٔ پادشاه فوت شد و جهت سرانجام یراق ظاهر نساختند و
در روزی که آنخبر شهرت یافت و داعیه نمودند که روز دیگر میته را بمدفن برند بسخن منجمان راست شده از اثر برق آتشی در قصر پادشاه که نوساخته بودند
افتاد و بارگاهی که در طول هشتاد گز بود و در عرض سی گز و منتهی بر ستونهای رنگین تمام بسوخت و آتش از آنجا بکوشکی که شصت گز دورتر بود رسید
و حرم سرای پادشاه نیز احتراق یافت و قریب دویست و پنجاه خانه که متصل آن بود خاکستر گردید و آنشب تا تمام روز دیگر هر چند جهد نمودند
آتش فرو ننشست و پادشاه و امرا هیچ التفات بآن نکردند چه آن روز از روزهای نیک در دین ایشان بود و بکار دنیا مشغول نمی شدند بعد از آن پادشاه
به بتخانه رفته تضرع بسیار نمود و گفت خدای آسمان بر من غضب فرمود و تختگاه مرا بسوخت و با آنکه من کاری بد نکرده ام و پدر و مادر را نیازرده و ظلمی
از من در وجود نیامده است و ازین غصه بیمار گشت و بدین سبب معلوم نشد که خاتون پادشاه را که مرده بود چگونه دفن کردند آورده اند که در ختای جهت مدفن
خواتین معظمه کوهی متعین است و چون یکی از ایشان بمیرد بآن کوه برده در سردابه بنهند و اسپان خاصه اش را در آن کوه رها کنند تا بسر خود چرا نمایند
و دیگر هیچکس متعرض آن اسپان نشود و در آن سردابه که بغایت وسیع میباشد بسیاری از دختران و خواجه سرایان را علوفه چندساله بلکه زیاده داده ساکن
گردانند و بعد از تمام شدن قوت ایشان همانجا فوت شوند القصه هنوز پادشاه بیمار بود که ایلچیان اجازت یافته در منتصف جمادی
الاولی از خان بالیق بیرون آمدند و جمعی از داچیان با ایشان همراهی نموده بدستور وقت رفتن بهر شهر و قصبه که رسیدند ایشان را طوی دادند
و در یامخانها الاغ و عرابه تسلیم نمودند تا در پنجم ذیقعده بشهر سکجو رسیدند و حکام و دیوانیان سکجو هر چه در وقت رفتن از ایلچیان گرفته بودند بر
بودند بی زیاده و نقصان بدیشان رسانیدند و در آن شهر ایلچیان میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم که از شیراز و اصفهان متوجه خان بالیق بودند
بشادی خواجه و رفیقان دوچار خوردند و راه را بغایت ناامن نشان دادند بنابر آن ایشان مدتی در سکجو ماندند و در منتصف محرم سنه خمس و عشرین و
ثمانمائه از سکجو روان شده و صحراها و بیابانها پیموده بیست و یکم جمادی الاولی بقصبه اندکان رسیدند و از آن مرحله ایلچیان میرزا الغ بیک راه
سمرقند پیش گرفته سایر ایلچیان بطرف خراسان روان شدند و از آب گذشته غره رمضان ببلخ رسیدند و از آنجا بصوب هراة خرامیده در
یازدهم همان ماه بتقبیل قوایم سریر میرزا شاهرخ استسعاد یافتند و احوال را بنهج مسطور بعرض رسانیدند طمغاج از جملهٔ بلاد ترکستان گویند که خاصیت
آن سرزمین آنست که هر چند با نسوان صحبت دارند بکارت ایشان معاودت نماید و در بعضی از نسخ بنظر در آمده که در آن بلده دو چشمهٔ آبست
یکی شیرین و دیگری شور و آب این دو چشمه در یک غدیر جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانچه دو جوی از آن غدیر جریان می یابد که آب یکی شور است
و آن دیگری شیرین کشمیر چنانچه اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی در ظفرنامه مرقوم خامهٔ مشکین شمامه گردانیده اند کشمیر ولایتی

[illegible]

ولایتی است در وسط اقلیم چهارم و عرصهٔ آن مملکت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف بجبال بلند کوه جنوبیش بجانب دهلی و بعضی دیگر از ممالک
هند اتصال دارد و کوه شمالی بطرف بدخشان و مواضع خراسان و جبل غربیش پیوسته ببلادیست که محل توطن اقوام اوغان میباشد و شرقیش منتهی میشود
بمبادی اراضی ولایت تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه هموار است از حد شرقی تا جانب غربی نزدیک بچهل فرسخست و عرض آن از جانب
جنوبی تا حد شمالی بیست فرسخ و در بعضی آن دشت هموار که در میان کوهسار وقوع یافته ده هزار قریه معمور است مشحون بچشمهای آب عذوبت آب
و مرغزارهای بنضارت ایاب ورد زبان زده خاصه خلایق آمده یا آنکه در تمامی آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار قریه مزروع است و از امارات
جودت آب و هوای کشمیر آنکه حسن رخسار و لطف شمایل خوبان آنجائی در السنه و افواه ناظمان مناظم و امائی مثل گشته و در ان معنی بر زبان بلاغت
بیان بعضی از شعرا سخن آرا این رباعی گذشته رباعی شاه همه دلبران کشمیر توئی خرم دل آن سیاه کشمیر توئی آن حور که روح را سزد کش گویند کاندر
کف پای نازکش میر توئی و در کوه و در دشت کشمیر انواع اشجار میوه دار است و اثمارش بغایت خوب و سازگار و اگرچه بسبب سردی هوا در آن
ولایت میوه های گرمسیری مثل نارنج و لیمو و خرما حاصل نمیشود و لیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن ولایت شهریست نگر نام
که تختگاه حکام آن دیار میباشد و مانند دجله بغداد نهری عظیم در میان آن بلده جریان دارد و عجب آنکه چنان آبی فراوان از یک چشمه ترشح مینماید
و منبعش هم در ان ولایتست و اهالی کشمیر بر آن نهر نزدیک به پنجاه جسر بسته اند و راه آمد شد گشاده هفت جسر از آنجمله در نفس نگر است و این آب
بعد از آنکه از کشمیر میگذرد و آن را بحسب مواضع آب دندانه و جمبه میخوانند و آن آب در بالای مولتان با آب چناب می پیوندد و از مولتان و اچه
گذشته در حدود ثهته بدریای عمان میریزد و از دقایق حکمت الهی آنکه معمار صنع و القینا فیها رواسی سوری از راسیات جبال پیرامن آن فضای سبع
المحال کشیده که اهالی آن سرزمین بسبب آن سور از ماتم تعرض اعدا فراغت دارند بی کلفت مرمت و اندیشه آنکه بمرور زمان و آسیب ادوار بدان
اختلال آن راه یابد زیرا که معظم شوارع تمام آن ولایت سه طریق است یکی بطرف خراسان و آن راهیست بسیار ضیق و دشوار چنانچه نقل احمال
و اثقال از آن راه بر پشت دواب میسر نمیشود و مردمی که خواهند از آن راه چیزی برند آن را بر دوش گرفته طی عقبات ناهموار نمایند تا بجائی
رسند که آنچه داشته باشند بر چهارپای بار توان کرد و راهی که بصوب هندوستانست بهمین طریقه باشد و طریقی که بطرف تبت افتاده اگرچه
از آن دو راه آسانتر است اما در چند منزل علفی است زهردار و بسلامت بیرون بردن چهارپای از آن ممر بغایت دشوار والله اعلم بحقایق
الامور و الاسرار **هراة** دهقان عجایب اخبار و غرایب امصار در کیفیت بنای این بلده بهشت آثار و اسامی بانیان آن خطه فردوس معدل
اختلاف بسیار کرده اند و ایراد آن اقوال مختلفه لایق بدین مقام نیست لاجرم کلک سخن گذار بر تحریر بعضی از روایات غریبه که در آن باب وارد
شده اقتصار مینماید و منه الاعانة و التوفیق ابو الحسن صنعوانی باسناد خود روایت نموده که قائل کلمهٔ انا مدینة العلم و علی بابها علیه من الصلوات
انمیها و اتحفها فرمود که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آن را هراة خوانند و خضر و الیاس و ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند
و از جناب قدس الهی بر آن شهر برکت خواسته اند و از شیخ ابو المظفر محمد مالینی منقولست که گفت روزی بر بارهٔ هراة نشسته بودم و در
احوال گذشته از روی اعتبار تاملی میکردم تا که خضر علیه السلام بر من ظاهر گشت و پرسید که در چه کاری گفتم در اندیشه روزگار ناپایدار آنجناب
گفت ای محمد این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک شده و خار بسیار از آن رسته بعد از آن باز دیده ام کشتگاه گشت
و حالا می بینم که شهریست باین معموری و هم از خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مرویست که زمین هراة دریای دخان
بوده و جائی که اکنون چهارسوق هراتست گردابی خطرناک چنانچه هر سفینه که بدانجا رسیدی غرق شدی طرفه آنکه حالا نیز بموجب فرمان
حکام هر سال کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم در آن موضع بغرقاب فنا فرو میرود هر زمینی را بود خاصیتی در تاریخ هراة مذکور است
که چون اسکندر فیلقوس بر جهان استیلا یافته از ابتدا از حد خراسان در حین طواف ربع مسکون بنواحی هراة رسید و در آن زمان غیر از قهندز بسبع
در آن نواحی عمارت آبادانی نبود لاجرم خاطر اسکندر مایل آن شد که در آن منزل شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد و مردم قهندز
از مردم آنکه ایشان تکلیف بکار نمایند خلاف ماده معهود داشتند که رضا باین بنا که در خاطر پادشاه کشورگشا گذشته مقرون نیست

بنابر آن اسکندر در تعمیر هراة متأمل گشته در آن اثنا از نزد مادرش مکتوبی باو رسید مضمون آنکه چنان استماع افتاده که داعیه نموده که در خراسان
بتعمیر شهری فرمان دهی و مردم آنجا از طریق اتفاق مسلوک نمیدارند باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آن سرزمین
استدلال نمایم و اسکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ضعیفه حکیمه فرمود تا آنخاک را در خانه تنگ ساختند و بساطی بر زبرش گسترده اعیان
روم را طلبداشت و بر آن فرش نشانده رغبت اسکندر را به بنای آن شهر با ایشان در میان نهاد فرقه گفتند که تعمیر آن بلده بغایت
بجا و بایسته است و زمره جانب نقیض گرفته بر زبان آوردند که مناسب چنان مینماید که آنچه مکنون ضمیر بجا پیوست بظهور آید و آن شهر ساخته شود مادر
اسکندر ایشان را اجازت انصراف داده گفت فردا باز آیید تا کرّت دیگر درین باب مطارحه نمائیم و چون روز دوم حکما و علماء روم بدرگاه
حاضر گشتند ملکه آنخاک را از آنخانه برداشته فرمود تا همان بساط را فرش ساختند آنگاه آن جماعت را طلبیده سخن روز گذشته را در میان آورد
مجموع متفق اللفظ و المعنی عرض کردند که رای پادشاه عالیجناب مقرون بصوابست و بنای شهری چنین مستلزم نام نیک و مستوجب ادراک
ثواب آنگاه مادر اسکندر نامه به پسر نوشت مضمون آنکه از آن خاک استدلال کردم که اهالی آن سرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که
هیچ امر با ایشان مشورت ننماید و بعمارت اشتغال فرماید و اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز تعمیر آن بلده فاخره نموده بر وجه دلخواه او را
باتمام رسانید و دار السلطنه هراة از سوابق ایام و سوالف شهور و اعوام پیوسته مجمع اکابر اسلام و مسکن علماء اعلام و مامن طبقات امم
و نزهتگاه طوایف بنی آدم بوده و هست غبار توتیا نثارش سرمه دیده روشنان افلاک و زلال حیاض کوثر مثالش آبروی ساکنان خطه
خاک ساحت پاکش منبت الوان ریاحین و ازهار و اطراف بساتین طربناکش مغاک جنات تجری من تحتها الانهار لطافت آب خوشگوارش
بمرتبه که هوای اردی بهشتی از خجالت آن قطرات شبنم بجای عرق فرو باریده و اعتدال هوای روح افزایش بمثابه که نسیم بهشتی از غیرت آن
مضطرب بهر سو دویده سواد روشنش از روضه ارم دلگشای تر و شمال گلشنش از فوایح مشک ختا عطرسای تر نظم چه باغ ارم ساختش دلگشا
چو صحن فلک عرصه اش جانفزا مروح صبا از نسیم گلش معطر هوا از دم سنبلش درختانش طوبی صفت سر بسر برآورده بر اوج افلاک سر
میوه های لطافت آمیزش شیرین تر از شیره جان و سبزه های صحن بساتینش دلفریب تر از خط عذار جانان مثنوی چو خط بتان سبزه اش دلفریب عذار
بساتین ازو دیده را زیب بود عطر گلهایش آرام دل شود حاصل از میوه اش کام دل و این بلده جنت صفات در زمان فرخنده نشان خاقان
سعید شاهرخ میرزا بکمال معموری و آبادانی رسیده و در ایام سلطنت خاقان منصور سلطان حسین میرزا انار الله برهانه بیشتر از پیشتر بقاع خیر احداث یافته
زراعت و عمارتش در افزود و بیمن همت آن پادشاه وافر مکرمت و ارکان دولتش باغات و بساتین بهشت آذین محتوی بر قصور دلپذیر
صفت نضارت و [illegible] و در آن دیار کثرت خلایق و وفور بدایع مواضع بدرجه انجامید که ساحت کوه و دشت سمت نضارت
گرفت و فی الواقع در [illegible] قریه باشتان تا ساقلمان که چهار فرسخ مسافتست در طول و از دره دو برادران تا پل مالان که قریب
دو فرسخ است در عرض تمامی فضای صحرا و بیابان باغ و بستان و حظیره و گلستان شده بود و از کثرت بقاع دلکش و نزاهت عمارات
فردوس وش آن عرصه وسیعه غیرت افزای طارم فیروزه گون گردون مینمود بلکه از قصبه کوسویه تا اوبه که سی فرسخست باغات و حظایر و قصور
و بلوکات این بلده ستوده آثار بیکدیگر اتصال داشت و هر جهاندیده که در فصل بهار بر آن موضع نضارت آثار عبور مینمود بهشت عدن را
در دار دنیا مشاهده کرده حکایت گلستان ارم را افسانه موهوم می پنداشت رباعی همه در خرمی بستان بهار گشته در دید با بهار نگار
از سپهرش برفعت آمده ننگ وز بهشتش بنزهت آمده عار و چون ایام رعیت پروری سلاطین تیموری در خراسان باختتام انجامید
و آن مملکت بمحمد خان شیبانی منتقل گردید چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میشود ویرانی بتمام بعمارت بقاع خیر و باغات و بساتین راه
یافت و بواسطه وقوع ظلم و تعدی خلایق متفرق گشتند اما حالا بیمن معدلت درشخانی و فرط مکرمت مرتب اسباب کشورستانی یعنی
حضرت ممالک پناهی حبیب الهی بار دیگر سواد هراة بغایت معموری و آبادانی رسیده و ریاض امید ارباب حاجات و گلزار مراد اصحاب
تمنیات از رشحات سحاب عاطفت و احسان ناضر و ریان گردیده مضمون همایون بلده طیبة و رب غفور در شان او صادق می آید

می‌آید و بمحوای راحت‌افزای چو روضهٔ ماه شهر با سلسال وصف بساتینش را ادا نماید و از جملهٔ نوادر عمارات ظاهر دارالسلطنهٔ هرات جسر بیست
که بر آب هرات رود بسته‌اند و آن جسر را پل مالان گویند و پل مالان مبنی است بر بیست و شش طاق که از خشت پخته و گچ و آهک ساخته شده و در
هیچ یک از تواریخ هرات مذکور نیست که بانی آن جسر کیست و آنچه از السنه و افواه استماع می‌افتد آنست که ضعیفه بوده آن پل را بنا کرده و درین
حین که خامهٔ بلاغت آئین بتحریر نقطهٔ مالان قیام نمود حکایتی غریب بخاطر رسید مثبت گردید نقلست که در ایام حکومت عبدالله بن طاهر جماعتی
از مجوس در هرات متصل مسجدی آتشکده داشتند و چون ضریبه میدادند کسی متعرض ایشان نمیشد روزی یکی از وعاظ که در قریهٔ مالان صحبت وعظ
انسان می‌پرداخت در اثنای مجلس وعظ گفت که درین شهر اسلام ضعیف است زیرا که مسجد و آتشکده بپهلوی یکدیگر واقع شده و اهل اسلام در دفع
این صورت اهمال و تغافل مینمایند از شنیدن این سخن نایرهٔ عصبیت مسلمانان التهاب یافته خلقی کثیر بشب آن مسجد و آتشکده را خراب ساختند
و همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند مجوسیان صباح از خواب غفلت سر برآوردند و از مسجد قدیم و آتشکدهٔ خویش
نشان ندیدند و دود حیرت بروزنهٔ دماغ ایشان تصاعد نمود و حقیقت حال را معلوم کرده از هرات بنیشاپور رفتند و نزد عبدالله دادخواهی
نمودند و عبدالله بن طاهر جمعی از مردم امین را جهة تحقیق آن قضیه بهرات فرستاد و چهار هزار پیر معمر از نفس هرات و نواحی جمع گشتند و گواهی دادند
که مدة الحیوة این مسجد را بهمین کیفیت که حالا واقع است دیده‌ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده بود و نه مسجدی دیگر و امنای عبدالله
دست از هر دو پای باز داشته آن گواهان در ادای آن شهادت ثواب طمع کردند و از نوادر مواضع توابع هرات یکی آنکه قریب بالنگ واعی
که در پنج فرسخی آن بلده است کوهی است که در آن سنگی عظیم ظاهر گشته بصورت صفه که گنجایش پانصد کس دارد و پیوسته از سقف آن صفه آب میچکید
بر آن حوضی کوچک در برابر موضعی که آب از آنجا مترشح است ساخته‌اند و سابقاً احیاناً ماهی بزرگ در آن حوض مرئی میشده و میان مردم
شهرتی داشت که هر کس حاجتی داشته باشد چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را ببیند حاجتش روا گردد و الآن آن موضع بمزار خواجه عباس مشهور است
و پیوسته برسم سیر مردم بدانجا روند پوشیده نماند که چون وفور جمعیت و کثرت زیب و زینت مسجد جامع هرات و سایر عمارات این بلدهٔ جنت‌اساس
در رسالهٔ مآثر الملوک و خاتمهٔ خلاصة الاخبار صفت تبیین پذیرفته درین مقام قلم بلاغت انجام بتعداد و توصیف آن بقاع نپرداخت و عنان
بیان بصوب ذکر بعضی دیگر از بلاد اقلیم رابع معطوف ساخت **جیلان** ولایتی است مشتمل بر جبال بهر آثار و عقبات بسیار و در شوارع
اطراف و بیشهای آن تشابک اشجار بمرتبه‌ایست که مسافر شمال و صبا از فرود و فراز آن افتان و خیزان میگذرد و آب تیز رفتار با وجود طبیعت
سیال از هیچ طرف عقبات آن راه بیرون نمیبرد بیت به پیرامنش بیشهای خدنگ بهم بر شده شاخ بر شاخ تنگ و چون آن ولایت متصل
بدریاست و در دشت و جبال آن ولایت چشمهای آب بلا انتها پیوسته در هوای فضای آن ابر چون کف ارباب کرم گوهربار است و تواتر قطرات
امطار در آنجا در لیل و نهار زیاده از همه بلاد و امصار و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان و توابع آن و قسمی رشت و فومن و توابع
آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است و اطعمهٔ گیلانیان در اغلب اوقات و احوال از برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب مییابد
و خوردن گوشت گوسفند و سمیات در آن ولایت ضرر بسیار میرساند گویند که در جیلان چند شبانه روز پیوسته باران بارید بکار مردم ضرر
انجامید اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته بامداد باران تسکین یابد و هوا منکشف شود زکریا بن محمد بن محمود
در عجایب البلدان آورده که من این حکایت را شنوده بودم و قبول نمینمودم تا آنکه بآن ولایت افتادم و مکرر آن معنی را مشاهده کردم و دانستم
که مطابق واقع است **آذربایجان** مملکتی است وسیع مشتمل بر بلاد معموره و قصبات موفوره و دارالملک آن ولایت تبریز است و تبریز
بعقیدهٔ صاحب نزهة القلوب و مؤلف عجایب البلدان از اقلیم چهارم است و بحکم اقوم تقویم البلدان از اقلیم پنجم و در یکی از کتب معتبره بنظر درآمده
که تبریز را زبیده خاتون که منکوحهٔ هارون الرشید بود بنا نمود و بعد از چندگاه بزلزله انهدام بمبانی آن بلده راه یافت و متوکل عباسی بتجدید
عمارت آن پرداخت و در ایام دولت القائم بامر الله فی رابع عشر صفر سنه اربع و ثلثین و اربعمائه ابوطاهر منجم شیرازی تبریزیان را گفت که امشب
بجهة زلزله آفتی عظیم بسا کسان این شهر برسد بنا بر آن جمعی از مردم اندیشه ... امیر تبریز فرمان داد در بر مرو نقیبان حکم کرد ... بموجب

کلمهٔ کذب المنجمون و رب الکعبه عمل نمودند و بحسب اتفاق در آن شب زلزله واقع شده بیش از چهل هزار کس در زیر خاک ماوی گزیدند و روز دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته ابو طاهر ساعتی اختیار کرد که طالع وقت برج عقرب بوده گفت که چون درین ساعت آغاز تعمیر نمایند دیگر تبریز بزلزله خراب نشود و استادان بنا در آن ساعت بنیاد کرده بعد از آن بواسطهٔ زلزله انهدام بمبانی آن خطه راه نیافت و در زمان هلاکوخان و اولاد او تبریز دار السلطنه گشته چندان عمارات عالیه در آنجا ساخته شد که شرح آن تیسیرپذیر نیست و درین تاریخ یعنی سنه ثلثین و تسعمائه هجری بیمن معدلت نواب کامیاب شاهی تبریز معمورترین بلاد ربع مسکون است و بواسطهٔ وفور عمارات و زراعت غیرت افزای فضای چرخ بوقلمون گویا کلمهٔ ادخلوها بسلام آمنین آیتی است در شان آن و کریمهٔ جنة عرضها السموات کنایتی است از فسحت ساحت جنت نشان آن نظم

آب حیوانست آمیخته یا زلال سلسبیل عرصهٔ چرخست صحنش یا بهشت جاودان
آب باد او ست چون باد مسیح و آب خضر باد جانبخشش چو جان و آب دلجویش روان

و در تبریز باغستان فراوانست و اکثر اثمار اشجارش در لطافت رشک میوهٔ بوستان جنان اما هوایش در زمستان بغایت سرد میشود چنانچه در بعضی از سنوات برودت هوا و کثرت بارندگی بمرتبه میرسد که دو سه ماه مردم بسهولت تردد نمی‌توانند کرد بنابر آن تبریزیان آذوق و سایر ضروریات بفصل در خانهائی که در زیر زمین ساخته اند ترتیب مینمایند و در وقت دم سردی دی در آن منازل نشسته بفراغت اوقات میگذرانند و چون اکثر مردم تبریز افیون میخورند در صباح هر کس با ایشان سخنی گوید جواب درشت شنود و بعد از پیشین که کیفیت ایشان رسیده باشد اگر از کسی صد دشنام شنوند بزبان تواضع و ملایمت جواب گویند مشهور است که تبریزیان صاحب نخوت و متکبر باشند و بسرعت خلل بمبانی محبت و مودت ایشان راه یابد بنا بر علی هذا یکی از شعرا این رباعی بنظم آورده رباعی

هرگز نشود بطبع تبریزی دوست
مغزند همه جهان و تبریزی پوست
آن را که بدوستی نیابی صادق
گو نیز عزیزیست که تبریزی خوست

و مولانا همام الدین تبریزی در جواب این رباعی فرماید رباعی

تبریز نکو و هر چه زانجاست نکوست
مغزند جهان را تو ایشان را پوست
با طبع مخالفان موافق نشوند
هرگز نشود فرشته با دیوان دوست

اردبیل از ان حیثیت که مسکن زبدة الاصفیا و قدوة الاولیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین قدس سره و اولاد کرامت نژاد آنحضرت بوده است بهترین بلاد عالم و قبلهٔ اقبال طوایف بنی آدم است و اردبیل بعذوبت ما و لطافت هوا موصوفست و بکثرت اشجار میوه دار و وفور اثمار حلاوت آثار معروف در عجایب البلدان مذکورست که در بیرون اردبیل سنگیست بوزن دویست من تخمیناً و در متانت بمثابهٔ که آهن بر آن تأثیر نمیکند و هر گاه که اهل اردبیل بباران محتاج میشوند آن سنگ را بر گاوی بار کرده بشهر میبرند و مادام که آن حجر در آن بلده باشد قطرات مطر در فیضان بوده و چون آنرا باز به بیرون نقل کنند باران تسکین یابد و حالا اردبیل بکمال معموری و آبادانیست و ملجا و مامن اشراف طوایف انسانی و در مشاهد عطرسا و مراقد جنت آسا زبدة الاصفیا مشار الیه و ذریت امامت منزلتش پیوسته خوان احسان گسترده اند و همواره سدنهٔ آن عتبهٔ کعبه مرتبه صلای ضیافت خاص و عام در داده بیت

در ضیافتخانهٔ خوان نوالش منع نیست
در گشادست و صلا در داده خوان انداخته

ساوه از مشاهیر بلاد عراق عجم است و محل نشو و نمای بسیاری از اشراف بنی آدم انهار کوثر مثابش از آب عذوبت مآب مالامال و هوای فضای روح افزایش در کمال لطافت و اعتدال و دمن خاکش در نظافت پاکتر از آستین مریم و سنگریزهٔ آبش از غایت جودت غیرت عقود لآلی یم و آن بلدهٔ فاخره را همین شرف بسندست که منشا و مولد صاحب دولتی است که رشحات سحاب معدلتش اطراف ممالک خراسان را بعد از آنکه صفت وادی غیر ذی زرع گرفته بود در خضرت و نضارت رشک نگارخانهٔ چین و غیرت ساحت سپهر برین ساخته و معمار رای عالم آرایش بتقویم دعایم دین مبین و تاسیس قوایم ملت خاتم النبیین پرداخته از مآثر طبع نقادش مهام سلطانی بخوبی در سلک نظام منتظم و از میامن تدبیر اصابت پذیرش امور صاعدان بمساعدت پروری بر وجه مراد ملتیم نظم

مشتری عقل دور بین ترا
در بد و نیک پیشوا داند
ماه عالم نورد در شب تار
رای تو مشرق رجا داند

یعنی آصف نصفت پناه عالیجاه سرور جم اقتدار معالی دستگاه کریم الدنیا و الدین ملاذ الفقرا و المساکین نیت حبیب الله آن عالی مقامی که عدلش داد عالم را نظامی عمت آثار نصفت و شاعت میامن پرداخته و چون فاتحه و خاتمهٔ مجلدات ثلثه حبیب السیر بذکر آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این صاحب حشمت فضیلت پرور مزین و محلی است درین مقام زیاده ازین بتحریر مدح و ستایش اقدام نمینماید و از اقتحام غرابت گوئی

کوهی را که در حدود ساوه است میگشاید در عجایب البلدان مسطور است که در نواحی آن بلده جبلی است که چون یک تیر پرتاب از آن بالا روند ایوانی بزرگ که گنجایش
هزار کس داشته باشد بنظر در آید و متصل بآن ایوان دیگر است که از سقف آن چهار سنگ بیرون آمده است بسان پستان نسوان و از سه پستان پیوسته آب ترشح مینماید
و از چهارم اصلا نم مرئی نمیشود و متوطنان آن دیار گویند که در ازمنهٔ سابقه از آن پستان نیز آب بیرون می آمده اما چون کافری آنرا مکیده است آب آن خشک
گشته و بر در این ایوان سوراخی است که بعضی از ممرّ آن گشاده است و بعضی تنگ و زعم اهل ساوه آنست که هر فرزندی که رشید باشد در آن منفذ در تواند
رفت و اگر او را رشدی نباشد در آنجا مجال دخول نیابد والعلم عند الله تعالی **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عراق عجم منتظم است و مؤلف عجایب
البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند اما اکثر آن اخبار نزد محدثان فضیلت آثار بصحت نه پیوسته و در آن
بلده باغات و بساتین و مردم آنجائی بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علی حده دارد و چون دواب را شکم
وجع البطن عارض شود آنجا برند و در جانب راست و چپ آن موضع بگردانند تا آن دابه از آن الم نجات یابد **قم** شهریست بزرگ در میان
ساوه و اصفهان و در ایام سابقه در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجائی را از مار و کژدم اصلا ضرر نمیرسیده و در آن ناحیه کوهیست که از
بسیاری حیات و عقارب صعود بر آن امکان ندارد و در عجایب البلدان مسطور است که عود در قم اصلا بوی ندهد و نزدیک بآن شهر وادیست
که آنجا یوز بسیار باشد **نهاوند** شهریست قدیم و زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناهای نوح است علیه السلام و نامش در اصل
نوح آوند بوده که بکثرت استعمال نهاوند شده گویند که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس را غایبی باشد و یا مریضی خواهد که از خاتمت حالش
وقوف یابد نزدیک بآن سنگ رود و بنیت استکشاف احوال آنکس شب آنجا بسر برد البته سرانجام مهمش را بخواب بیند و این معنی تخلف نکند
همدان شهری عظیم الشان و بلدهٔ رفیع البنیان است هوای خوب و آبی مرغوب دارد در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه
هوای همدان در غایت سردی بوده و یک نیزه وار در آن دیار برف می افتاد سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را گفت که حیلتی ساز که شدت برد
و کثرت باریدگی درین سرزمین کمتر شود و صخره شتری سنگین ساخته بطلسم و بسیاری سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی از فضلا را عقیده
آنکه طلسم مذکور از جملهٔ اعمال بلیناس حکیم است والله اعلم بصحته **شهرزور** نزدیک بهمدانست و در آن بلده تاکی است که سالی انگور بار آورد
و سالی دیگر میوهٔ سرخ رنگ که در بزرگی موازی جوزیست و مشهور چنانست که در شهرزور رعد و ابله قلیل الوقوع باشد **نینوی** بر شرقی دجله
بغداد نزدیک بموصل واقعست صاحب تحفة الغرایب گوید که در نینوی طاحونه ایست تمامی آلات و ادوات آن مجسّم از سنگ و چون آسیا
بان خواهد که آن آسیا از گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و هر گاه آسیابان را شغلی که داشته باشد فراغت
یابد گوید از مهم خود فارغ گشتم باز آسیا در حرکت آید **بغداد** بعقیدهٔ صاحب عجایب البلدان داخل اقلیم رابعست و بعضی دیگر از واقفان
مسالک ممالک الخطه را از جملهٔ بلاد اقلیم ثالث شمرده اند و چنانچه در مجلد دوم مرقوم قلم خجسته رقم گشت بغداد را ابوجعفر منصور دوانیقی بنا نمود
و مبلغ هژده هزار دینار در عمارت آن بقعه صرف فرمود و مشهور است که نوبخت منجم جهة بناء بغداد ساعتی اختیار کرده برج طالع را قوس نهاد و بعرض
منصور رسانید که این طالع دلیل است بر وقوع وفور عمارات و طول بقاع و اجتماع خلایق بدین شهر و ایمن بودن متوطنان اینجائی از تعرض اعدا
و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت خلفا درین شهر اتفاق نیفتد و منصور مسرور گشته گفت الحمد لله علی ذلک و فی الواقع
اکثر این احکام موافق تقدیر افتاده زیاده بر پانصد سال دارالسلام بغداد مرجع خلایق آفاق بود و اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا
که منصور در بئر میمون وفات یافت و مهدی در ماسبذان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساریه که موضعی است در شرقی بغداد
و معتصم و واثق و متوکل و مستنصر در سامره و قس علی هذا [illegible] که در بغداد در کنار دجله زمینی است موازی صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شوید
بغایت پاکیزه و با طراوت شود و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بدان مشابه لطافت و طراوت نیابد و چون وجه تسمیه
و سایر حالات بغداد از بعضی حکایات گذشته بوضوح می پیوندد درین مقام سلوک طریق اختصار مناسب نمود و هو الغفور الودود الاقلیم
الخامس صاحب این اقلیم زهره است و عامهٔ متوطنان آنجائی سفید پوست باشند و اقلیم پنجم از جانب مشرق امتداد یافته بر وسط بلاد ترکستان

موقوف است

وماوراءالنهر گذرد و از آنجا جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان و سجستان و کرمان و فارس و وسط بلاد ری و شمال عراق و جنوب آذربایجان و وسط
ارمینیه و بلاد روم و جزایر یونان گذرد و پس بر جنوبی هیکل الزهره و میان بلدان اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از بلاد غریبه اقلیم خامس برین
موجب که مسطور میشود **سمرقند** دارالملک بلاد ماوراءالنهر است و در نفس شهر آب روان و اشجار میوه دار فراوان باشد و آن بلده
در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بنهایت معموری رسیده بود چنانچه از اکثر بلاد ربع مسکون بمزید عمارت و جمعیت ممتاز و مستثنی
میبود در بعضی از کتب مسطور است که در قدیم الایام در عرصه سمرقند قلعه بود مسافت دورش پنجاه هزار قدم و چون آن قلعه منهدم گشت گرشاسف
بدانجا رسید و مقارن وصولش زلزله واقع شده دیواری که از ابنیه قلعه باقی مانده بود منهدم شد و گنجی عظیم پیدا آمد و گرشاسف از آن گنج تجدید عمارت
آن قلعه کرد و گشتاسپ بن لهراسپ نیز در ایام سلطنت خود در تعمیر آن مساعی جمیله بجای آورد و چون نوبت جهانگیری باسکندر رسید در آن عرصه
شهری بزرگ معمور گردانید و در وقت تسلط ملوک طوایف شمر نامی که از اقربا و متابعه یمن بود بر ماوراءالنهر استیلا یافته آن شهر را ویران
ساخت و مردم آن ویرانه را شمرکند گفتند و اعراب این لفظ را معرب ساخته نام آن خطه بسمرقند قرار یافت والله اعلم بحقیقة الحال
روم مملکتی است بغایت وسعت مشتمل بر صنوف نعمت و در اطراف آن بلاد معادن زر و نقره بسیار باشد و در یکی از کتب بنظر رسیده که در
روم حصنی است و در آن حصار خانه که صورت فرسی بر یک دیوار آن نقش کرده اند که ساعت بساعت دم خود را حرکت میدهد و در مسالک
الممالک مسطور است که ملوک روم را خانه بودی مقفل و هیچ از قیاصره آنرا نگشودی بلکه قفلی دیگر اضافه نمودی تا بیست و چهار قفل بر در آنخانه
جمع آمد و چون نوبت حکومت باخرین ملوک روم رسید او را داعیه شد که آن قفلها را بگشاید و حقیقت حال آنخانه را معلوم نماید و هر چند اساقفه و علما
نصاری او را ازین حرکت منع آمدند بجائی نرسید و چون در آنخانه را باز کرد تمثالی چند دید بر هیأت اعراب بعضی بر شتر سوار و زمره بر اسپ نشسته و عجب
اتفاق بعد از آن مسلمانان لشکر بروم کشیدند و آن بلاد را مفتوح گردانیدند **کماخ** حصاریست در بلاد حدود روم بر روی سنگپاره بلند
تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استواری آن در اطراف آفاق صفت اشتهار گرفته از غرائب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع اثار بها
سه روز متعاقب طیور صغار بجثه گنجشکی از هوا بر زمین فرود آید مردم آنها را بگیرند و نمک سود کرده در اوانی و ظروف ذخیره سازند و از آن طیور هیچ
در آن سه روز گرفتار نشود چنانچه بزرگ شده پرواز نماید **قیصریه** شهری بزرگ است در بلاد روم بر دامن کوهی افتاده سلطان علاءالدین
کیقباد سلجوقی سور قلعه آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده در عجایب البلدان مسطور است که بلیناس حکیم در قیصریه حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن چراغی
گرم میشد **یونان** ولایتی است متصل بروم و مولد و منشاء اکثر حکماء آن سرزمین بوده است در عجایب البلدان مذکور است که هر کس در یونان
چیزی حفظ کند هرگز از خاطرش فراموش نشود و هر کس چیزی فراموش کرده باشد چون بدانجا رسد بیادش آید **ارمینیه** نام مملکتی است در میان
آذربایجان و روم بر بسیاری از غرایب و عجایب اشتمال دارد و در عجایب البلدان از تحفة الغرایب منقولست که در ارمینیه آتشکده ایست سطح آن از
صاروج و میزابش از مس و در زیر ناودان حوضی است بزرگ از سنگ رخام و در آن آتشکده خادمان باشند و هرگاه خشک سال شود آن جماعت
در آنخانه آتش افروزند و سطحش را بآب نجس مغسول سازند چنانچه آب از میزاب در آن حوض ریزد پس آن آب از حوض برگرفته باطراف آتشکده
پاشند و هنوز در همین شغل باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران ببارد که سطح آتشکده و حوض از آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد
اندلس مملکتی است عظیم در جانب مغرب مشتمل بر عجایب و غرایب در عجایب المخلوقات مذکور است که در آن ولایت بر سر بیابانی که آنرا بادیة
النمل خوانند طلسمی اسپی و مردی ساخته اند و روی آن را بآبادانی کرده هرکه خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند که مگذر اگر روندگان
بدان ملتفت نشوند بگذرند در آن صحرا مورچگان باشند هر یک برابر سگی و آن مردم را هلاک سازند و همراهان دریا کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتونی
و چشمه و در سالی یکبار آب از آن چشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت بر دهد و آن مقدار زیتون حاصل شود که تا سال
وجه مصالح کنیسه را وافی باشد و مردم آن نواحی آب آن چشمه را جهت تداوی در ظروف کنند و نگاه دارند **شنتره** شهریست در اندلس
بر ساحل بحر و در آن بلده سیبها حاصل میشود که دور آن سه شبر باشد و شنتره را در سنه اربعین و خمسمائه کفار فرنگ متصرف گشتند تفلیس مدینه ایست

مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب آواز
اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت میبود
زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهای گرم ساخته بودند و حمام آن باهل اسلام اختصاص داشت و کفار بدانجا در نمی توانستند رفت الاقلیم السادس
صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجائی اشقر اللون باشند و مبداء اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال ولایت یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک
و اسبیجاب گذرد و پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد قلیقا بگذرد و بر جنوب بحر صقالبه و شمال الجزیره
و اندلس گذرد تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم قسطنطنیه است و آن شهریست در غایت وسعت و متانت سه طرفش
را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بر بساتین و مزارع اشتمال دارد
و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسه که عمودی عالی در صحن که طول ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از آن
جنس منصوب ساخته و در یکدست آن سوار کره بود و دست دیگرش بنوعی موضوع بود که گوئیا اشارت بآن دست دیگر میکرد و قیل ان ذلک صورة
قسطنطین بانی هذا البلدة در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن با هم و از زیره و هر گاه باد در وزیدن آید
میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا
از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه
تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآنخانه در آمده عضو مؤف را که بر صورتی که مشابه آن شخص
مالد فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل [illegible] در دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه همیشه در تصرف نصرانیان میبود تا آنکه سلطان محمد روم
فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود الاقلیم السابع این اقلیم بقمر منسوبست و لون جامه ساکنانش میان سفید
باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و لان و شمال بلاد خلخ و جنوب بلدان ترخان گذرد
و از جمله اصناف غرایب آثار این اقلیم بلغار است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل
و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت تسطیر یافته که سور بلغار از چوب بلوط است
و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماهه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب اقصر آن دیار چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد شمه
از عجایب بعضی از بلاد بپرداخت نوبتی دیگر در بحر تحویل شناور گشته نوشتن غرایب بحار را پیش نهاد همت ساخت ذکر بعضی از بحار و
انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار بر ضمایر سیاحان بحار چنان مختفی نخواهد بود که دریابار احوال مختلف
بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعه کواکب است که بر سطح آن
می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن
آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون ماه برابر یک دریا رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن
بر آن احجار تابد و از آنجا رجعت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطه حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکان وسیع تر طلبد بنابران
در تموج آمده متلاطم شود و حالش برین موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد و در آنگاه این غلیان و مد تسکین یابد و اجزاء آب بقوام آید و
جزر عبارت ازین حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد بنیاد شود و بدان طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط
السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبانروزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر واقفان مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون هفت
بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر نیطس و بحر طبرستان اما بحر الهند که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین
تا ارض حبشه دو هزار و ششصد و شش فرسخست و عرضش هفتصد فرسخ و ازین جمله سیصد و سی فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است
که و اغلب اقالیم سبعه است و پنج شعبه ازین دریا بسایر عالم در آید آن را خلیج بربره و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج سند و خلیج اخضر خوانند و درین دریا

صحیح قسطنطنیه

۲ و بیاض

خلیج و آب ... کر تلغر کفر ملق شهریست صقالبه را سمت سخت سرد و تمام ازا لمغار گویند حرره محمد تقی التستری

بیست هزار جزیره است بعضی از آن جزایر تجار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر را جهة انسداد طرق نمیتوانند رسید اما بحر الشام که آنرا بحر الروم
و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا بمشرق هزار و ششصد فرسخ و عرضش تا آنجا که بمحیط می پیوندد سه صد فرسخست و دو شعبه ازین دریا بمیان
اقالیم سبعه درآید یکی را خلیج آدریس و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بجهة تجارت در آنجا رسند و بعضی جزایر
دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نمی تواند رفت اما بحر المغرب که آنرا دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب
در برابر ارض السودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس گذرد و بجانب مشرق جاری بود و بر اراضی فرنگ سلوک عبور کند تا ببحر اعظم منتهی شود و در
نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نیایند مگر آنکه
قریب بسواحل این بحر رسند و اندک نفعی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آنرا مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر
هند با این دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از حجر خالص که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو دریا
بشکل عجیب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال بر عکس باشد
و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض درآید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و
جزایر خالدات درین بحر معمور است اما بحر نیطش که آنرا بحر ترابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و بزمین روس و سقلاب ممتد
شود و بنای قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهار صد و سی و سه فرسخ باشد و درین بحر جزایر بسیار است
که در اکثر آن مواضع حیوانات عجیبة الاشکال مهیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه درآید یکی قریب بجزیره
سودان و دوم شعبه که آنرا خلیج فرنگ گویند اما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول
این دریا از مشرق تا بمغرب دویست و شصت فرسخ است و عرضش دویست فرسخ و این دریا از آب سکون ابتدا یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و باز بسکون منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش پیوسته
در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد اما بحار صغار و
خلیجات و بحیرات و بطایح در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بر ذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود بحر بربر از جمله
خلیجات دریای هند است و آنرا بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسخ است و عرضش سی و پنج فرسخ و عمقش صد و شصت ذراع و کف این
دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید
و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریائی کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین
از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهار صد و شصت فرسخ و عرضش صد و هشتاد
فرسخ است و بعضی از جزایر عجیبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی بحر الشمال دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است
و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی
درین دریا بسیار اند بحر السحاب دریائیست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهة
این بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا بوده است بحیره ارژیه در حدود آذربایجان است و در میان
این بحیره در قدیم الایام جزیره عظیم بوده است چنین گویند که ازین بحیره ماهی طریخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد بحیره تنیس
در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد
و ماهی دیگر نیز هست که چون آنرا بجوشند خوابهای هایل بینند و فزع ناک از خواب درآیند بحیره قامیه در حدود شام است و بغایت بعید العمق
آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته در میان دریاچه رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت
و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرده درازی طناب بهزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده چه بالای هم نشسته است پس آنرا کشید

بر کشیده و فرمود که سنگ دست آسی بر سر طناب ببستند و خریطهٔ تخم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند
همه یکباره بر کشیدند چون بیضها درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده است دست از آن کار باز داشتند بحیرة الصغر دریاچه ایست هم حدود بلاد
شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریاچه چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحسن
ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را بدین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه
معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجائی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا چهار
گز عمق دارد بحیرهٔ باخلاط دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست بحر جیرون
دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب احبار از خضر علیه السلام روایت کند
که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف
امواج دیگر بحار آن شخص که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت نفس اعجب مغازات اما سبب
تولد انهار آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع
گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام و اختلاط بعضی ببعضی جداول و انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک
بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار غریبه نیست که بسمت تسطیر میآید نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود
شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و منصب
این جوی دریای آبسکون است و میان آب آتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلاً آب این بدان نیامیزد نهر آذربایجان آبی خوشگوار دارد
و منبع آن جبال آن ولایتست و نهایتش بحر طبریه و در بعضی از مواضع جدول از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی سفید
و لطیف بغایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند نهر جیحون که از آمویه نیز گویند ابتدایش
جبال صغانیانست و انتهایش بحیرهٔ خوارزم و در بعضی از سنوات بفصل شتا آب جیحون منجمد گردد که چندگاه کاروانها بر بالای آن گذر نمایند
و هیچ اندیشه ننمایند دجله نهری معظم است و مبدأ آن از جبال ارزن الروم یا کوههای بعینبین حصن ذوالقرنین باشد و از فرضهٔ عبادان
گذر و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست نهر الذهب در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که هو نهر یباع
اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولات نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد آبش در زمین نفوذ کند و
هیچ از آن آب ضایع نشود نهر ارس از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتدای آن از جبال ارمنیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی
در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس هیبتی تمام دارد و هر چه از حیوانات
در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید نهر زنده رود در بلدهٔ فاخرهٔ صفاهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و بساتین
و مزارع و بساتین صفاهان از آن رود منتفع باشند نهر سیحه رودی بزرگست نزدیک بصره و بر آن قنطرهٔ عظیم ساخته اند و آن یک طاق است
و قوسش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز و پنج گز باشد نهر اندلس آبیست که کشتی
بر آن نتواند رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیهٔ وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تتجاوز فی فانک لم
ترجع نهر خنجامی بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شناعت و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
بحار از احوال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند نهر طبریه آبی بزرگست نصفش سرد و نصفی گرم و مصب آن بحیرهٔ طبریه است
نهر نیل از معظمات انهار ربع مسکونست و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر
روم است و نهری بدان درازی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه در میان بلاد اسلام رود و دو ماهه در میان دیار نوبه و چهار ماهه
در صحاری و خرابها و هیچ نهری وقت تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سببش آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

و در آید چو آفتاب از سمت الراس ایشان دورتر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون اینجا زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبدالصمد بن ابراهیم الرفاعی در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطارح اشعهٔ کواکب واقع شده هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در پیش رود و نیل چون صدمی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهت نیل جمعیت کند و اراضی مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره روی نیل روان گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بآن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان بدکه نیل موضوعست و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا بچهارده خط باشد و چون بشانزده رسد خیر و منفعت بسیار حاصل آید و غایت زیاده به هژده خط بود و هرگاه از این بیشتر گردد بمصر خرابی راه یابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی یکنوبت آب نیل برتبهٔ طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر را منهدم گرداند و چون دختر بکر صاحب جمال را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین مییافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام ممنوع گشت و در رود نیل نهنگ و اسپ آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و تمساح نیز خاصهٔ این نهر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الایجاز و الاختصار

بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محالست و هرگاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل دیگر رسد و زمین صلب بود چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و گردی بر زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته باشد بمعالجه احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که مذکور میشود **عین ارونشک** از ضیاع قزوین است و آبش مسهل باشد و چون از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت ندهد **عین القطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از او حاصل گردد و در بعضی اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب مناهی و ملاهی بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود افغانستان و هرگاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر بتواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین المطیه** چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری دورتر برند و بخورند در بدن سنگ گردد و سبب هلاکت شود **عین داراب** در این چشمه گیاهیست که هرگاه کسی جهت غسل در آنجا در آید آن گیاه در وی بپیچد و هرچند اضطراب بیشتر نماید محکمتر گردد و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش در غایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده بآن چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست و آن دافع مضرت ملخ است و هرگاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود آب آنرا در ظرفی کرده تا آن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جانبی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر اندازند و مشهور چنانست که هرگاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر سیری در اراضی اندلس و با وجود صغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین النار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الفار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون گردد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده که در این قلعه بودی و از آب آن چشمه تجرع نکردی البته بپادشاهی نرسیدی **عین سیراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب رباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیم از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پارهای نقره بوزن یکمثقال و نیم مثقال در آن پیدا شود **عین الکرم** در نواحی سلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک بریزند باز سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست در شکاف

در شکاف کوه نهاده‌اند هرکس تا آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از آنجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت
کرد و پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد عین الشجر گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری
مجتمع میگردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست
نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار کردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسامیر گسیخت و آن شجر ناپدید شد غواصی جهة
تحقیق احوال با آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم عین المغرب چشمه ایست
در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هرگاه که سر صندوق را گشاده آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود و اما قطراتی که
از آن ترشح کند شیرین باشد و بدین آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود هندوان بدانجا آیند و آن مقدار طعام ببرند که
هزار کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد عین العلاج در میان قم
و قزوین است و آبی گرم دارد و هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان
شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استسقا و اسهال و رمد و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و مگس اندر آنی و توتیا و ضفادع اندر آنجا
بحصول نپیوندد عین الحجر این چشمه در قریه فنجار است از قرای دامغان گویند که اگر زنبوری را در آن افکنند سنگی منقش شود عین السم در مملکت
چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا یک فرسنج دور برند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد عین الذهب
آن آب از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب
آن معلوم نیست عین الشمس از عبد الملک بن عبد الله المهلبی مرویست که گفت چون بزمین قبچاق رسیدم چشمه دیدم که هرگاه آفتاب طلوع کردی
آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آن دیار سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که
تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته عین المسک چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هرچه بآن شویند بغایت پاکیزه
شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد عین الهرماس چشمه ایست نزدیک بنصیبین و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته‌اند
زیرا که پیش مردم آن دیار مقرر است که اگر آن را بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود عین الفرات در ارزن الروم است چنان
شهرت دارد که هرکس در بهار با آب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تالش چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری
برود سنگ شود در زمستان آن آسیب نرساند دیگر جزیره سلامة که در دیار هند است چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است
فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است
هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در آن چشمها فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال برین منوال جاریست
دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آن را بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد
دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه انجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر برند محبت
ندهد و بر سفید کوه که در نواحی بلده فاخره هرات است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه اکثر مردم بدانجا میرفتند و دفع
فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسنگی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد
بجوش کشر میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از آنجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی
سال آبش در جریانست و سی سال دیگر انقطاع مییابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال برین منوال جاریست دیگر در ولایت
ارمن چشمه ایست که آنجا کیان بعوث جهد کرد از مسافت بعید آوازش توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب
اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح نماید و از دیگری
در کمال حرارت اما از چاههای متبرکه یکی بئر قضاعه که آنچه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک

دران افکنده اند بنابران هر بیماری که از آب آنچاه بیاشامد شفا یابد بئر الموثق در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ در آنجا افکنند بیرون اندازد البته بقعر چاه نرسد بئر ازرق چاهیست بزمین طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بیاشامد عقل شود بئر سامش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجا افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواعق آبش مسهل باشد و چون آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر خرقهٔ حیض دران افکنند صاعقهٔ عظیم پدید و بادهای تند وزیدن گیرد بحیثیتی که عمارات را منهدم سازد بئر بامیان گویند که چون نخچیر بقصد آشامیدن آب بکنار آنچاه رود آب از قعر چاه ببالا آید و چون نخچیر دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نخچیر بر کنار آنچاه افتد و وجه آن معلوم نیست بئر الاصوات بحدود تبت واقعست هر کس نزدیک آنچاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و ترکی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها انقطاع یابد و هرگاه که باران باز ایستد بار دیگر اصوات مسموع گردد بئر شکل دیب هر کس که در قعر آن نگرد شکلی مانند شیر پیش خود و بعضی آن را عکس میدانند بئر الصمغ در دیار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند و آن را از اول حمل تا میزان نگذارند تریاقی منعقد شود و بغایت نافع و اگر تا آخر حوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر عبدالرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب بقریه که باین اسم مخصوصست و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز یکطاحونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و باز آن آب در زمین فرو رفته قطرهٔ در چاه نماند بئر خور در میان چینیست در شهر خور و بر سر آنچاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن و تنگ سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت مضیق است آنمقدار آب بیرون آید که جوئی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند که اینصورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد بئر سیاماک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخار گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزد و العلم عند الله تعالی

ذکر بعضی از جزایر

غرایب حضرت واهب المواهب بر ضمایر اولو البصایر مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری سبحانه و تعالی بعضی از آنها را مقر معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهة اغذیه فواید و منافع پرداخته و لهذا در جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان بر صفت ایشان و برخی از جزایر مقر وحوش و طیور است و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزیره ها از آن قبیل است که مذکور میشود جزیرهٔ واق واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی است که میوه مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق واق مسموع میشود جزیرهٔ جملکوت در عین خط استوا واقعست و مساحت الجزیره صد و پنجاه فرسنگست و از عجایب آنکه درین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آن صورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو باد و سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بران درخت پدید آید و آن صورت از آن پستان کدو شیر مکد و کلان شود و تا مقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را پاره کنند هم پیوندد و حیات یابد اگر بقرع و انبیق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب بیاشامد آن شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرهٔ الیاقوت جزیرهٔ معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود و آن یافت و نوعی دیگر از جوهر کرابالی مشرقی آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند درین جزیره پیدا شود جزیرهٔ الفضه نزدیک بخط استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال جزیرهٔ المهراج در دریای چین است در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول الجزیره هزار فرسخست و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال شش هزار من طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش کرده اند و مهراج آن طلا را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن پادشاه اسپان باشد که موی گردنشان بر زمین کشد و نیز درین جزیره مرغیست که آن را حجازی گویند و آن طایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیات

کسیکه را بر ملکوتی تا آن اینها اطلاع نیست بعضی از جزایر غریبه اینست

[illegible]

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که درین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه در آن پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو تواند
برد **جزیره واق واق** متصل است بجزیرة الزنج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه
این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط نمایند و آبنوس را درین جزیره بجای هیزم سوزنند
جزیرهٔ سیلا درین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن
مردم گوشت آدمی خورند **جزیرة القصر** در دریای هند است و در آنجا قصریست که هرکس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آن جزیره قومی اند
که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ **جزیرهٔ جاوه** در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست
که در شب آتش عظیم بر آنجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی نمینماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و
وقصب السکر در آن جزیره بسیار است **جزیرة الشجاع** جزیره معمور است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر
از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آن جزیره را تلف میکرد و آن حیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آن جزیره از سرحد
اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان را بخورد و زیاده بر آن تعرض
نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت آن حال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهکینه و نوره
پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن
کسی او را ندید **جزیرة البرق** درین جزیره سه موضع که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد
و سبب آن معلوم نیست **جزیرة الاشقر** ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و مشک
در آنجا بسیار بود **جزیرهٔ کالوس** در آنجا جمعی از هندوان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد **جزیرة
المحرقه** از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آن جزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت الراس ایشان رسد آفتی
عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و اجناس ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آن جماعت پیوسته مترصد و مترقب آن وقت میباشند و چون
نزدیک بدان رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب از آن محل تجاوز کند بجای خود باز آیند **جزیرة النسناس** از جمله جزایر چین است
و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمهٔ بدن مفلوج نقلست که درین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال اجتماع
کرده با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند **جزیرة المناره** در بحر مغربست و در آنجا مناره ایست بارتفاع صد
گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب
دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند **جزیرة الکنیسه** در همان دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در
برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند بیشتر آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هرکس از
زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آن صورت سر از کنیسه در آورده آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی
کافی جهت آن شخص بیرون آید و باز در مسدود گردد و پیوسته حال بدین منوال باشد **جزیرهٔ خالط** در دریای روم است و درین جزیره غیر گوسفند
چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هرچند گوسفند خواهند تصرف نمایند
جزیره خادیان در دریای اشقر است باقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آن جزیره
صد و بیست فرسخ است در عجایب البلدان مذکور است که در آن جزیره درختی است بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کس
هر سوال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیرهٔ خادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ
عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن
مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزایر مردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و دران جزیره جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات پیدا آید **جزیرهٔ کله و سریره** خط استوا در حد وسطی از میان این جزیره گذرد و معدن قلعی آنجا بسیار بود و دران جزیره ماران باشند که گاومیش را فرو برند **جزیره لنکابالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده غنیمتی شگرف شناسند **جزیرهٔ الرامی** در بحر اخضر است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیش باشد که او را دم نبود و در آنجا جنسی از آدمی هست که قامت هر یک از ایشان چهار شبر باشد و مویهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق را دریابند **جزیرهٔ العقارب** هم از جزایر بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت چشم آن کژدمان برابر چشم شتر بود **جزیره سراندیب** جزیره معظم است و مساحت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و درو کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بر آن واقع شده و مردمی که در کشتی باشند آن کوه را از چند روزه راه ببینند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آنقدر باران بارد که اثر قدم آدم شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان مشک نیز دران جزیره باشد و در جزیرهٔ سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهت وی از عراق بکشتی شراب میبرده اند **جزیرهٔ مسلا** در آنجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشهٔ فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند تا بر وی نبارد و چون باران باز ایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیرهٔ زنگبار** در دریای زنجست و دران جزیره زنگیان سفید پوست باشند که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ موال** در دریای فارس است و گاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آنسال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از آن ماهی بحصول می‌پیوندد که مصارف و اکابر را تا یکسال جهة سوختن چراغ و احاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند ترشح کرد **جزیرهٔ قبرس** در دریای افریقیه است و دور آن شصت و سه فرسخ و در آنجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوش وی دیگر در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و در آنجا بتخانه ایست و بتی بزرگ در آن خانه نهاده اند و هر کس در روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آنوقت در رسد غریبی را گرفته دست بسته دران خانه گذارند و صباح که در بتخانه باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین اوقات که تاریخ سنوات هجری بهفتصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود و در تمامی آنشب بتلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند

ذکر بعضی از جبال غرایب احوال

در آفریدن جبال ایزد متعال را حکمت بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطهٔ حرارت جوف مغارات میاه مذکوره مستحیل ببخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن نیابد اجزای آن بخار تکاثف پیدا کرده زمانی بعید العهد بر آن حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظ او تزاید پذیرد و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزای ترابیه متنوعه و طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع و الالوان حادث یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه اختصار مینماید جبل

جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسنگ ارتفاع دارد و بر قلهٔ الجبل قطعهٔ زمینی است که ده گز کسر ساحت دارد و در وی سوراخهاست که بسبب
از آن شعب شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن از مسافتی بعید توان دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است
که سلیمان علیه السلام صخرهٔ جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن رزین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل سیاحت عازم کوه دماوند
گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بحر خزر از آنجا
جوئی کوچک مرئی میگشت و برسر آن کوه غمامیست متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نشود جبل نهاوند نزدیک بآن بلده است و درین
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیأت ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور جبل ثور
نزدیک بمکهٔ مبارکه است و در آنجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابو بکر صدیق رضی الله
تعالی عنه دو سه روز آنجا ساکن بود جبل اشیره در ولایت ترکستان است در اراضی شاش و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن در آنکوه
بسیار هست و در آنجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که بآن بشویند بغایت پاک و لطیف شود جبل سیلان کوهیست
در غایت بلندی نزدیک باردبیل مشتمل بر اشجار بسیار و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که قصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد جبل
الصورت در مجاری کرمانست و وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد جبل
فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا اسپروج الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد جبل مورجان در زمین فارس
است و در آن کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید
و اگر هزار کس باشند بمقدار آب چکد که همه را کفایت شود جبل واسط تا بلاد اندلس ممتد باشد و در آن جبل شکافی پدید آید که میان آن تیری از آهن
بود و هرگاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست
جبل سرطانیل در میان دریای هند است و از آنجا آواز دف و نی و سنج شنوند و پی بعامل آن نبرند جبل نوبه کوهیست در دریای هند و در
آنجا چشمهٔ آب باشد و بزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و در
هلاکت خلق کوشند جبل بیستون در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد در آن کوه موجود است جبل تبت کوهیست
که چون آتش بر آن فروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهة امتحان از دیار تبت بدان کوه آمد و فرمود
تا نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آوردند و آتش در آن زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرونشاند جبل السم ایضا در
طعم و خوش
اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفسش منقطع شده بمیرد یا زبانش از نطق باز ماند جبل اللبنان گویند در آن کوه اشجار میوه دار
بسیار است ولی از آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه و بد طعم و بوی آن اثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه ها را ببلخ رسانند خوش
بوی گردد جبل الحدید در دیار هندست و از آن کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما کسان را
گمان شود که آنرا داغ کرده اند جبل الانهار در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قرب هزار قنطره بر آن
جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از آنکوه بحصول پیوندد جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در اخبار آمده است
که در آن جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند و فاروق راضی نشد و گفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که در آن کوه مدفون شد عامر معافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان
وحشی بسیارند و کسی متعرض آنها نشود جبل الکوکبان نزدیک بصنعاء واقعست و بر آنکوه دو قصر است که هیچکس راه از آن ندانسته اند و عقیدهٔ
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است جبل النار کوهیست در میان بحر عدن
و بوسیتهٔ آتش آن جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل هارون پیغمبر علیه السلام در آن کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی جبل
المعظم کوهیست در اراضی حبشه و در آنجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغارها باشد که میت در آنجا اصلا پوسیده نگردد

و چنان استماع افتاده که در ولایت قاین نیز مغاره ایست که اموات در آنجا خفتیده اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و
و در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را التی خواجه گویند و زیارت کنند
دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و متحول بسنگ
گشته از آن جمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی او و مجموع از سنگ و همچنین نی بنظر می آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان
بکرمان روند بر دست راست مسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و
هر چه از آدمی و حیوانی و نباتی که در آنجا بوده حجر گشته تا بحدی که گهواره در آنجا یافتند سنگین و در آن کودکی از سنگ و رسنی از سنگ بسته و قفسی
دیدند از سنگ که در آن کبکی سنگین بود و در کنار این بیابان که بمعصوبه اشتهار یافته علفی باشد از گندم بغایت سیاه و شب در هوا طیران
نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه
در آن نواحی غاریست که هر کس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده ایست
که بر آن جاده مردم از چین به تبت روند و هر کس از جاده انحراف نماید فی الحال نفسش منقطع شده بمیرد و دیگر در رخا کوهیست و بر سر آن جبل
چشمه آبی و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد
خطا استوا کوهیست و در آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار
خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین بپایان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی
انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغار اندازند و شخصی که مترصد بعضی باشد از آن انجیرها تناول کند و هر چه از وی فاضل آید بعزو شد و چنان
مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی **ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال** ثبوت
پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهة تجارت
در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه را از موضعی بموضعی میبرد و چون بانتها
دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او
بمثابه بود که پیش و پسش از یکدیگر متمیز نمی گشت با ایشان ملاقات نمود جماعت از غرابت هیأت آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی
جواب داد که من جساسه ام اکنون ایقوم بروید نزد مردیکه درین دیراست زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید
که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پایهای او را به بندهای آهنین مقید ساخته بودند و هرگز بعظمت خلقت
او شخصی بنظر ما در نیامده بود لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از عربیم
که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نمودیم
باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل عمان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال
میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حالت
او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آبش نماند باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر
گفتیم از کدام حال او خبر میجوئی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار است
و اهالی آن سرزمین بزراعت اشتغال دارند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت
با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت با ایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معاندان غالب آمد و
قبایلی را که نزدیک با او بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت او است و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه من
منم المسیح که زود باشد که مرا اذن شود بخروج پس بیرون آیم و سیر کنم در زمین و نخواهم گذاشت قریه را که بدانجا در نیایم در چهل شبانه روز

مگر مکه و مدینه که آن دو بلد بر من حرام‌اند و هرگاه خواهم که یکی از آن دو شهر درآیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایک باشند که آن را حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شده کیفیت واقعه را بازگفت و حال آنکه آنحضرت قبل ازین اخبار دجال را بهمین منوال با اصحاب گفته بود و پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید فرمود که مطابق حدیث تمیم واقع الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبری مگر بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال ک ف ر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر در رود بآتش او بدخول جنت استسعاد یابد و هر کس ببهشت او مغرور گردد بدر آمدن بدوزخ مبتلا شود و در باب غرابت خلقت و افعال دجال امثال این حدیث احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامهٔ خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت

تعریف عوج بن عنق اکثر مورخان بر آن رفته‌اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را بعظم جثه توصیف نموده‌اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع‌ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیهٔ جنگ جباران شام داشت عوج موازی طول و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببرید از کوهی و بسر برگرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسویان اندازد تا همه بیکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود گردند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی بر کیفیت اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای درآورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد مینمودند

صفت یاجوج و ماجوج در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران مشلخ بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذو القرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزواند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج‌اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه‌اند که بچهار صد قسم منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیأت منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی‌اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان مشابه نباشد و صنف دوم زمره‌اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سیوم گروهی‌اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تا چهل ذراع گشته و این صنف را گلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتواند کرد و از اجناس وحوش و سباع ضاره هر چه بدیشان باز خورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومهٔ آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج را ملتی نباشد نه خدا را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند و دیگر از غرایب صور بشر آنکه در حدود چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه موی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران باشد چنانچه از درختی بدرختی پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم شکل الانس ما شعرهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست مشتمل بر اشجار بسیار و در آنجا جماعتی متوطن‌اند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران بر روی بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابهٔ ریزان گردد که مرده ببرد

و حقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در انجا مرده که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و کناره
که دست بر وی زنند آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد و دیگر در قریه از قری ولایت قبره در زمان اولجایتو سلطان دختری را در وقت طلوع
در دزدی گرفت و بعد از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت
و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحباله نکاح در آورد
و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که هشت من وزن داشت دیگر در زمان
سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی چند داشت بسان موی خرس اما لحیه او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نگشتی
و بگدائی اوقات میگذرانید دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر
جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص را بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب
به بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر در ولایت ارمینیه قریه ایست و در آنجا طایفه اند
که هر کس از ایشان ریش بر می آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر شد که روی و دستهایش پر موی بود و مانند
خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفه غریب آورده دیگر در عجایب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آنکوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور آدمیان نیز بر روی آنها چشمها ظاهر است
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت بمثابه که ساق اسپ را
بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمود
دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک ما بود بیفتاد و چند سر
آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش ریخت بزرگی آن دندانها بمثابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت
دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بحسب اقتضای
آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه در اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر
آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت
کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بخاطر ایشان خطور نکند
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهة انتظام امور دنیوی مردان را باید کردن آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل
کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سودا و معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب تنعم و ذخیره
نهادن را از جمله مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب بر تلی دو قریه است و متوطنان
آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و بهیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی
نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم
جهة ساختن کار اموات متعین اند و کارسازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برند و بکارد
اعضایش از یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانهاش را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند و اگر میت توانگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر
بود در خریطه چرم و آن خریطه را در آن سردابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتها
مرده را از سردابه بیرون آورده بر تلی برند که در خارج القریه است و آنجا بنهند و کلاغی چند که بر آن اشیا نه زدند بیایند و آن گوشتها را از هم
بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن نشسته نشیند و برین قیاس عورات آنجا جهت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابه زنان علیحده است

علیه واست پشته که مطرح گوشتهای ایشانست غیر شیشه آبیست که گوشت مردان را بران اندازند حکایتست در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که سعد بن ابی وقاص بعد از فتح جلولا فضله بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کنند و نضله در وقت مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده باداء بانگ نماز قیام نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آوازی آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بر زبان راند که این پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبه نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه کرده اند خنک آنکس که بران مواظبت نماید و آن را بوقت گذارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آوازی آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از فراغ از اداء نماز بر پای خواست و بآواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی فضل الله علیک و اگر از پریانی مرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم و همان لحظه پیری سر برهنه که موی روی و سرش سفید بود و جامه صوف سفید پوشیده بود و عصائی بر دست گرفته از عقبه آن جبل بیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده ازو پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم علیهما السلام و مسیحا در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که سلام مرا بعمر بن الخطاب رسانید و او را بگوئید که متابعت سنت سنیه نبویه را از دست ندهد و بران مواظبت نماید و بداند که قیامت نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگرچه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزد و خست خلایق بمرتبه رسد که اگر درویشی سالی گدائی کند ده درم صدقه نیابد و حفاظ قرآن را بالحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و منارهای بلند افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خونریزی شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد بن ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه رفته هرچند جستجوی و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید والعلم عند الله الحمید المجید دیگر حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر بترکستان کشیده در نواحی ینکی جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از آنجمله شخصی که او را قرابهادر میگفتند برحمت حق پیوسته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابهادر از گوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قرابهادر که در فلان روز کفار مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال روح پیره زنی آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطرم متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید میباید که اهل این شهر را بگوئید که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع شود و چون مردم قرابهادر این آواز شنیدند بسرعت هرچه تمامتر گوشه خانه را خراب کردند هیچکس در میان دیوار ندیدند و از گوشه دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از حمی بیرون آید و درین نوبت از کثرت اول مبالغه بیشتر نمود که مردم شهر را بگوئید که صدقه دهند والا ببلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگوئید تا در میدان حاضر شوند چون بدو زمین فرو برند من از جوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران موجب عمل نموده همان سخنان را استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی بعلمک عن المقال و کفی بکرمک عن السؤال و تا مدتی مردم این آواز را از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن آن پیره زن درگذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات و غرایب الواقعات دیگر تفسیر کازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در شکم مادر ماند و چون متولد گشت

هاتف

زریب

و دندانهایش بیرون آمده بود و دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و تسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة ضعیفه پسری متولد گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو دهانش دو دندان رسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب متغیر گشت کیفیت که وقوع امثال این صورت از جمله علامات انتقال مملکت و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه معز الدین ملک زرگر عورتی بیک شکم چهار فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی گفته بود در شعبان همان سال ماهچه رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانیان درآمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست در کتب علماء و افر مناقب بروایت خزیمة بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر ندارد و آرزوی ملاقاتش بر ضمیر من مستولی شده در ماه رجب که شمشیرهای اشراف عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که درآن راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرده پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب بنگر دیدم نظر بر اطراف و جوانب آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک آن شعلات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز هراسیده بزانو درآمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من برخاستند و من بتضرع نموده زنهار خواستم زمره از آن قوم جماعتی را که متوجه اضرار من بودند منع کرده چهار شخص نزد من بنشستند یکی از ایشان مرا مخاطب گردانیده و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیله غسان از بطن قیله آنگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را معروض داشته بزبان آوردم که ما در اخبار مغیبه اعتماد بر قول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایا را آینده بواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که دانا ترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فراگیر کلی را که نه از کتاب باشد بیرون آرنده درویش بی سامان و فرو دآرنده باران ریزان که هر آینه زود باشد که بیاید صاحب شتران با یک میان گذر گرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده همگنان را بطلب فرهنگ و هر آینه فرود آید از آسمان بشیخی بر این معنی که چهار در پیش هر بدخواهی کند که جنگها دیده باشد و سختیها کشیده و تندخویی و افسانه گوی را بزم رخاموش گردانده بدرستیکه کسان بیباک حق را خشمناک گردانند اند و بعضی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهند ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم نجار بعد از آن شمه از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه و سلم بر زبان آورده گفت گوش من این سخنان را از فرشتگانی استماع نموده که نویسند کان اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب شد و من آنشب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده اینحال و شنیدن این مقال ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد حکایت در بسیاری از نسخ سیر بنظر درآمده که سواد بن قارب که در میان همنشینان از اجانب و اقارب امتیاز و استثنا داشت در ایام خلافت عمر ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم استشراف جنی که همزاد تو بوده آگاه گردانیده و کیفیت آن حکایت را میخواهم که بواسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول بنی لوی بن غالب رسید و نسیم دولت او وزیده و وی خلق را بخدا خوانده طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن کرد آنگاه بیتی چند بر زبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی آنشب غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد و من بدستور اول از آن حدیث متاثر نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکوره را بعضی از علماء فن سیر بزبان

برین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی در دلم از جنیان نشست که راه مکه شان مقصود جان است بدان جنی که چون یکسان نباشند پری و آدمی
یکسان نباشند همه را بر بدایه کشته طالب که تا برگرهان کردند غالب تو نیز از سوی بهترین تابی مهران کامی که میجویی بیابی القصه سواد گوید
که در شب سیوم سخنان منثوره و منظومه آن جنی ما تر افتاده روز دیگر روی بصوب مکه آوردم در اثنای راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت
از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی مذکور بود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی
شنیدم که نوبتی تقریبی گفت که در وقتی که متوجه گزاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت مسلوک داشت و هر روز بمنزل
ما میرسید و چون ببادیه درآمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از وی پرسیدیم که درین چند
روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاد اما بیمن همت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون
از تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گردی عجیب
عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا درآمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش
او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار
نمود و یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هرچه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه
بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیأت ماری
گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فان قتل فدمه هدر
اکنون این شخص را برداشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می
آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان
حیات مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بواسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت
سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از اقربای من گفت شبی مرا میل حمام شده پیش از صبح برخاستم و بحمام هنرار شاه رفتم اتفاقا
همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام درنیامده بود و من فوطه بستم و بحمام درآمدم و در یکی از خلوت خانها غسل کردم
چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از وی پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه
خود را بلند ساخته دست بششیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آن را برداشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشت
در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ شهر رسیدم بهیأت مردم آشنا پیدا شد و گفت درین سحر
از کجا می آیی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این خبر شنیده دو
کتف خود را برکشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بر زبان راند که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده
این صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا می شناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بتعهد حال من کردند
تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسین ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم
در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود دم غاله سیاه بنظرم درآمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او نمی
نمود و من متحیر شده اسب بدانطرف راندم و آن دم غاله را گرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان هر دو پای او درآمد
دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست بزبان تعجب با خود گفتم که فی الغه مایه لازمی بابر غاله روی باز پس کرده گفت که پیش پاتان
بولغای لاجرم هراس شیاین من را یافته بر غاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

از اوصاف و امور که منقول است از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است
که در سایر انهار و بحار نیست قرش و نهنگ و فرس البحر اما قرش جانوریست بهیأت وزغ که طول و عرض او یک گز باشد و نقطهای کرد ملون
بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای وی طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از قصد کشتی
تقاعد ورزد اما نهنگ جانوریست که در اندامش یک سوراخ دهان بیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است
و در رسالة الصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان دراز و شصت دندان پیش در فک اعلی دارد و چهل دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو
دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ
جانوری را در دهن گیرد دندانهایش اندر یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه به پشت
سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چهار پا است و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش بدو گز و نهنگ
را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش
آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضاً در رساله مذکوره مذکور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از
آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی است بر سر
مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود بر هم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست سر و گردنش مشابه گاو
نیش و نابش مانند دندانهای خوک از دهانش بیرون آمده باشد و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای
او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که بیابد بهلاکت گرداند
و قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را هیچ میسر نشد و هم در
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای هرموز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دنباله
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالة الصید مذکور است که نوعی از ماهی است که
آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحار ماهی پیدا شود که طول آن صد و بیست
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و هم[illegible] جز ماهی است که بپرد و در وقت طیرانش ماهی از وی بزرگتر از
عقبش در پرواز می آید و او را گرفته بخورد دیگر در یکی از دریا ها ماهی پیدا شود که در روی آب در طیران می آید تا خود را از حیوان بحری
که بر سطح آب دهان باز داشته باشد برساند و بدهانش درمی آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریائیست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیأت انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری از
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باهم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آن دیار در شبهای مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نشسته نظارهٔ ایشان
کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا الجبال اقبال محمد خان شیبانی در کنار آب آمویه نشسته بود بعضی از
مردم از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطبری نصف بالایش برابر عصائی و نصف پایانش بمقدار قلمی و فک اسفل نداشت
و غیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را مبنی از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم کرده و در طرف خشکی باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان بد

بدست خود و نی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات نهد گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت امنیت باشد
اما حیوانات بری که غریبة الاشکال و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی ازو
تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر صباح آن حیوان بحد بلوغ رسیده ولدی متولد شود و مادر هنگام غروب بمیرد و لا
یزال توالد و تناسل و فوت آن حیوان بر همین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همین منوال است که از رساله
و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود **شیر** در میان وحوش بمنزلهٔ پادشاه است و غایت شجاعت دارد در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک
از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف سینی و روئین وهم نماید و بچهٔ شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه
روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و بادی در روی دمد تا صورت شیر پیدا گردد و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و
چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس ماندهٔ هیچ جانوری را نخورد و بر سر بار ماندهٔ خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم
که روی آن مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم بشکل دراز گوش که شاخهای سیاه داشت بعد از یک وجب
پلنگ متکبرترین سباع است او چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بدبوی بود و هرگاه
پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب آنقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و
گرفتار گردد **یوز** بشکل مانند پلنگ است و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید وی
خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسب سوار ساخت یزید بن معاویه بود **گرگ** چون در خواب
شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و گرگ
از یک فرسنگ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد باستنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون سر گرگ را در کبوترخانه آویزند
گربه بدانجا در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد **کفتار** از گفتار بعضی از علما و آثار چنان معلوم میشود که کفتار حایض شود
و سالی نر میباشد و سالی ماده و او بحماقت اشتهار دارد چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه
سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمهٔ سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در
زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بمکد تا گرسنگی مندفع شود **خوک** قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است
در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و بیست بچه زاید و چون به پانزده سالگی رسد دیگر نزاید
و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را بر پیشانی بر دراز گوش ببندند و دراز گوش بول کند خوک
بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند ساقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد و بعد از آن بروز خوردنی
دهند فربه شود و نصاری کاربر همین موجب او را پروار کنند **روباه** بحیله و تدبیر نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته در آب رود
تا همه کیکها بر گرد دهانش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبد و پاها بلند سازد تا جغد و باکلان برند
که مرده است و نزدیکش روند و او برجسته آنها را صید کند و در حدود بلغر نوعی از روباه میباشد که از درختی بدرختی میپرد و هر مریضی که از گوشتش
بخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت مینهاد
ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و مسکه را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست این حال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد **شغال**
جانوری مشهور است گویند که اگر زبانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برده اند که آن
جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حایض میشود و خنثی میباشد و اعراب
گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا نرود **سوسمار** هرگز آب نیاشامد و باستنشاق
هوا گذراند لاجرم در چهل روز یک قطره بول کند و او هفتاد بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال بسه

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد بر مادهٔ خود و صنعتها آموزد چنان
استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی صاحب خود را مات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند
باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بمات خانه رسانید طبقچهٔ که در آن مجلس بود بر سر نهاد و انگشت گفته او را مات ساخت گویند که
اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار عرب او را مالک الحزین
گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطرهٔ از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری و حمایت
صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر در آمده که روزی در قزوین شخصیکه سگی داشت وفات یافت و آن سگ
همراه تابوتش تا بسر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از
اهلی و صحرائی و از آنجمله گربه زباد است و آن جانوری دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد
و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بندند و نه روز هر روز چند نوبت بشیر دهند و در ان ایام آن گربه بر گرد آن چوب
گردد و خود را بر آن مالد و زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و
بزرگست و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در یکروز بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر الضرر است
گویند که اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود که در وقتی که جهت
رباط پنجده اشتغال داشتم در زمینی که از برای صالح عمارت میساختند خانهٔ موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج
و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود بترتیبی که در دکان علافان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را در پیش
گرفته نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را بر داشته بجایش می آورد و چون من این
حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر
نگردد و چون روز دیگر ازو خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه
یکدانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی ویرا بگزد خود را بخورد تا نیک شود سلحفات او را سنگ پشت
و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون آورد زیرا که شکستش در سختی مشابه ایست که اگر تخم رسد آن را بشکند گویند
که چون کشف را بر پشت اندازند میوهٔ آن موضع را بسرما ضرر رساند مار چندین صنف است از آنجمله یکی مکلله است که مجرد رؤیت او سبب
هلاکت میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت بادیان را پیدا ساخته
چشم بر آن مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش بر کنند باز روید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز
دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بیخود گردد
و گاه باشد که در مستی بمیرد بیت بسر خم که نیایم بدر از میخانه تا بدانم که مرا پر نشود پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در حدقه گرد
و محکم باشد و مار از آدمی بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید
و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد
فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیکست و او یکشاخ
بزرگ سر تیز دارد در پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین
شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمرها سازند و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات برّی و اهلی بزرگتر است و چنان اشتهار یافته که کرگدن
آنقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گدازش آید و چشم کرگدن از روغن فیل پر شده بعضی
سبب هلاکتش گردد و رخ طایریست که هرگاه کرگدن و فیل را بر افصوت ببیند بپرد و از زمین در ربوده بمنزل خویش رساند و چندگاه

وچند گاه بگوشتشان بگذرانند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون
آورد و چند گاه پنهان مشغول بوده چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت
باشد و اگر نگریزد بزبان درشتی که دارد بچهٔ خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد **فیل** جانوریست بغایت زکی الحس
در پنجاه سالگی بجفت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نر گردش نگردد
و فیل بر مادهٔ خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل
در وقت رفتن بطرف آب بر آنجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو شب
روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وی زند و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را از آزار فیل منع نماید تا
فیل با وی انس گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهایی که مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیلخانه رساند **نقلست**
که نوبتی فیلی از فیلخانهٔ یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعدهٔ مذکوره در راه او چاه کندند و چون فیل کرتی در آن چاه
بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در
کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن
میگذشت پنهان شد و در وقتی که فیل بدانجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینهٔ آن فیل بسته
بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هرچند اضطراب کرده بر جست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و بهر
پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبانان او را
بفیلخانه آورده پادشاه دربارهٔ او انعامات فرمود گویند که احیانا ملوک هند بشکار فیل روند و قریب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی
صید نمایند تا آن مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرمی در کرا اعتبار کرده فروشند **زرافه** جانوریست دستهایش
از پاها درازتر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست یوز و دنبش شبیه دم آهو و در وقت رفتار نخست
پای چپ را بر دارد بخلاف حیوانات دیگر و در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که کفتار با ناقه جمع شود و از و حیوانی که بعضی اعضایش
مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد **شتر** گویند که شتر را
زهره نباشد و چون چشمش بر ستارهٔ سهیل افتد بمیرد **اسب** بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر
یافته در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست در یکی از نسخ بنظر در آمده که پادشاه اسفیجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که
دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد **حمار** دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر بامی باشد
و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را
هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردشیر بابکان دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی
از و حاصل گشت و اجناس گور تمام از آن دراز گوش پیدا شد والعلم عند الله تعالی **استر** نتیجهٔ اسپ و دراز گوش است از غرایب آنکه
اگر کسی زکام داشته باشد آلکند استر را بوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بر آنجا بگذرد او را زکام شود **گاو**
چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد و در صحیحین از ابوهریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی
مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهة بار کردن بلکه آفریده شده ام
برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره تکلم مینماید **نقلست** که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت
و دو پای و در زمان خاقان مغفور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که آن را ذبح کردند بیرون آمد که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن
پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نموده فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیهٔ غریبه را در جائی مثبت کنی گوسفند

گوشتش ملایم ترین لحوم است بنسبت مزاج آدمی و مستوداوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش
کوتاه بود و بزمین نمیرسید ایل او واکوزن وکاوکوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ بر نیارد آنگاه دو شاخ
راست برآرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از ان در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز
بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را بصوت و نقش و عمل مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند دیگر
آنکه ایل و ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمرۀ از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهة دیدن او
نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه ایل در تابستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته برلب رود بایستد
و نسیمی که از روی آب بروی ورزد قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از
خوردن افعی چند قطرۀ آب در گوشۀ چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سید
آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد آهو بر چند نوع میباشد و از آنجمله صنفی است که مشک از ناف
او بحصول میپیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثّه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در فک اسفل
و علی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجائی متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آنموضع پدید آید و
کسانی که منتظر آنوقت باشند پیچها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن
آهو اقوال دیگر نیز ورود یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست کوچک که
آن را فارة المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آن را در میان جو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی
نیکو شود و چون شمّۀ از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد شتر مرغ هر چند
که طبیعتش موافق دوابست و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه مینهد او را از طیور شمرده اند و شتر مرغ را گردنی بلند و پایهای
کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیأت قاز و بط می ماند لیکن بعظم جثّه برابر گوسفندی باشد و او را حاسۀ سامعه نیست و اصلا
آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد مگر اندکی و اگر یکپایش بشکنند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شتر مرغ بسلامت نفسی
مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد و گویند که شتر مرغ بیضهها
خود را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گنده شود و کرمها از ان بیرون آمده طعمۀ بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا شخصی شتر مرغی بهراة آورد
بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را با آتش سرخ میساختند و پیش او می انداختند و او در حال آن را بخورد
و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نشد از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا کیچیک از سفر حجاز باز آمد بیضۀ شتر مرغی
جهة خاقان منصور آورد و پس از آنکه قرب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی پیچگی ترتیب
نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شتر مرغ بچۀ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریبتر است که عقل
وقوع آن را تصدیق کند اما چون کذب در اقوال آن امیر علیشیر نبود منقول بایه نمود عنقا عبد الله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف ابو البقا عبد الله بن الحسین العکبریست نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت
و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان
بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونۀ مینمود در آنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را هلاک میکردانید و گاهی متعرض
اطفال آن اهالی میگشت و اهالی رس آن مرغ را عنقا مغرب میگفتند و المغرب الذی یجئ بالغرائب و چون آن مردم از عنقا مکرر متضرر شدند
نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة و الرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که بسان آدمیان لحیه و عنبب داشت
و پرهایش ملون بود بچند رنگ و شبیه اکثر طیور در اعضایش می‌نمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می‌گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبدالله
بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة سماها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب وجه
کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را نصیبی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفت او زوجی مشابه او آفریده بموسی علیه السلام
وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و رزق آنها را از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و باندک زمانی از آن دو طایر
فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری
نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان اخذ و در اطعمهٔ خود میساختند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاف قاب قوسین او ادنی صلی الله
علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت یافعی گوید که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند
عنقا مراد آنست که بعد از دعاء مذکور کسی آنرا ندیده است و چیزی از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** نزد اعراب سید
مرغان مشهور است و او بغایت دوربین و تیزپرواز است چنانچه چاشت در عراق و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز
بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت می‌رسد که جهت هر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون افکند
مرغی که بشکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش
گفته اند که تمامی عقابان ماده می‌باشند و با غیر خود جفت میکردند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند
و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب
قصوری پیدا شود جگر خرگوش پاره پاره خورد صحت یابد **باز** بعضی از اهل را گفته اند که باز نمی‌باشد مگر ماده و نر وی از جنس طیور دیگر می‌باشد **چرغ**
چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از این
جهت از دهنش بوی ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که چرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور
نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود **بوم** در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری کسی را فرمود که بدترین مرغی
از مرغان را شکار کنند و بهیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازند و بدترین مردمان دهند آنکس بومی گرفت و هیزم تلخه کباب کرد و بعالم
ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هرکس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر**
او را علیواذه و حات و حداة نیز گویند در رساله الصیدیه این عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم
و بهر حال سه بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می‌آورد و اینصورت در غایت
غرابتست گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه مرغان همسایگان نکند
نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن مسلمست که علیواذه شش ماه ماده و شش ماه نر جواب داد که این معنی را کسی داند که یکسال همسایه علیواذه باشد
کرکس عرب کرکس را عریف خواند یعنی خبردار از کارها و او را بدرازی عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهار صد فرسنگ
مسافت چیزی را ببیند و در یکروز از مشرق بمغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار را از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد
و بهیزم خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی بمقدار خورد که حرکت نتواند کرد و گرفتار شود و کرکس را با جفتش بمقدار محبت باشد که هرگاه
از وی جدا گردد از اندوه بمیرد **لکلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان لکلک با خود غم و اندوه
از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت مقبول و انواع او بسیار است
چون خلت و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پردم و صحرائی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد
و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق می‌ورزند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

می‌بویند ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معز الدوله دیلمی طوطی سفید
نزد او آوردند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود تکلیلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند
و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد
و هر کس بهره اش تناول نماید لکنت در زبانش پدید آید **طاوس** بحسب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پرهای
وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون با پر آن خود بسیار بازی کند تخمش میشکند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند
تا بچه بیرون آرد و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رسالة الصید مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده
با یکدیگر مجامعت نمی‌نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و این معنی سبب بیضه نهادنش گردد
اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد زند
خروس بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلبید زیرا که خروس ملکی می‌بیند و بانگ میکند
و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تذرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام وزیدن باد جنوب لاغر گردد **دراج** مرغیست مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال و پر وا نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد از غرایب آنکه کبک ماده
بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پر و پای خود پاشد و بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد
و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک بر ماده خود بغایت غیرت باشد
و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمانست بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که
هر کس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته**
با آدمی انسی تمام دارد و لاجرم پیوسته در مواضعی که دست بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که مار
آوازش را نشنود دیگر نیز گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رسالة الصید نوشته اند که این معنی مشاهده شده **قمری** بعضی از
ناظمان مناظم سخنوری آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده با نر دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی که بمیرد و در بعضی از تواریخ مثبت است
که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهت سلطان محمود غزنوی فرستاد که هر گاه طعامی مسموم در مجلس حاضر میگشت اشک از چشم آن مرغ
میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها می‌نهادند التیام می‌یافت **چغوک** مانند طیور دانه چینده و بی آنکه
ناخن درنده داشته باشد مثال سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب نقیض گرفته بران رفته اند
که چغوک بکثرت مجامعت مشهور است بنابران زیاده از یکسال عمر نمی‌یابد **فراشترک** طایریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار
منقولست از جمله آنکه چون چشمش را بر کنند باز بروید و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش
از بوی کرفس بگریزد دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نماید تصور کند که وی را علت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد
اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مولفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف
یکی از خانهای من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام
پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند آنگاه همه از بام بپایان پریده در آن
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق

صادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحظیرهٔ سلطان احمد میرزا که در کازرگاه است رفته بودیم و در موضعی
نشسته که آشیانهٔ فراشتروکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که تا بآن آشیانه رفته بچگان فراشتروک را بخورد و مادر بچگان چون این حال مشاهده
نمود و بپرید لحظهٔ پیش از آنکه مار خود را بآشیانهٔ او رساند باز آمده نزدیک مار پرید و چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بیطاقت شده از سقف
خانه بپایان افتاد جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشتروک خارخسک در دهان مار افکنده بود و بدینجهت شراو
منهزم گردیده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه بتحریر آن زبان گشود حکه بدزدی و خیانت
موصوفست و او بیضهٔ خود را ببرگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین حکه
قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و حکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد غراب چندین نوع میباشد و
طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ
مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه نر منقار خود طعمه بماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده مکرر مواصلت جایز نمی
دارد و از این جهت او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچهٔ کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که
چند روز گردش نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانهٔ کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآرد پدر
و مادرش بآشیانه آمده بتعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده
گفت یا غراب وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنگ** جانوریست ابله و زنگ زیرا که در وقتی که در هوا پرواز
مینماید چون کسی دست جنبانده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع
نگذارد و بهر جا رود همراه برد و طعمه بدو نماید **حباری** بفارسی او را تغدری گویند و تغدری مرغیست بغایت تیز پرواز چنانچه نوبتی در
بصره تغدری صید کردند از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام میباشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی
می میرد و ضرب المثل شده که الست حرب تغدری افکندهٔ وی است چه هرگاه جانوری بروی اندازد بحیله بروی افکند و اگر پری از
جناح تغدری کنده شود و دیگر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغدری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در
وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوحه را دوست دارد **سمندر**
مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان
آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش
در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود و العلم عند الله تعالی
خفاش که او را شپرک گویند طایریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و
منقار و خصیه دارد و مادهٔ وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاید و شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش
دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب
و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رؤیت اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت
طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علما در تفسیر گفته اند
که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنابر آن صنعت مرغان دیگر ندارد و آنچه تتمهٔ از غرایب امور طیور غیر مشهور بر این
موجب است که مذکور میگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر
از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق چنان که
همه کس این کلمه را شنود **دیگر** در حدود مغرب مرغیست که آن را قارون گویند و قارون همواره همراه کشتی طیران مینماید

و هرگاه سفینه بجای خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملاحان
کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند   دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کوراند که بجنس بر درختان
میباشند و مرغان دیگر بجثه کنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز بآخر میرسد آن طیور
کور این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند   دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هرگاه ماری قصد میکند
که بیضهٔ او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه نمی شکند و هرگاه
بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد ولد خود می نهد و مار بواسطهٔ دیدن پوست بیضه گرد بچهٔ آن مرغ نمی گردد
و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور   دیگر در جزیرهٔ صقلاب طیریست که هرگاه راه بر اهل کشتی
مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند   دیگر در هندوستان
مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب
از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود   دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه
که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قلهٔ جبلی میرساند
آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود بعد از آن نشسته او را میخورد اما دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو
را بکار برد کور میشود   دیگر در حدود حرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمارات پیدا آید مردم آنجا را یقین شود که
در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و هیچ تخلف نکند   دیگر در عجایب المخلوقات بغوی مسطور است که مرغی
هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا هنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورای
دیگر هیچکس او را نه بیند   دیگر در دیار بلغار مرغیست که منقاری دراز دارد منقار زیرینش ششماه بجانب راست مایل باشد و
ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را و هرگاه بیضهٔ آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف
از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف
مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون
بیشمار و تحریر جمیع آن امور مقدور زبان بیان نیست و مسطور خامهٔ مکسور اللسان نی ع   و بل کان فی الایام غیر عجایب   و از همه عجیب‌تر
آنکه این ذرهٔ احقر را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت و دلی ناخوش و دماغی مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعد تائید
معاونت فرمود تا اندکی از معانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا از اول آفرینش
تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورده این مجموعه را باتمام رسانید
بیت   شکر که این نامه بعنوان رسید   پیشتر از عمر بپایان رسید   و چون این نامهٔ نامی که آثار انبیا و ملوک محتویست اتمامش در سالی
اتفاق افتاد که آثار الملوک والانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خیر از جهانیان از این سال مخبر است و باین تاریخ شعر
بیت   چون خامه کرد قصهٔ اهل جهان بیان   شد سال اختتام خیر از جهانیان   و ایضاً اخباره صحیحة مخبر عن هذه السنة کما قال مولانا
شهاب الدین احمد الحقیری شعر   هذا الکتاب یحکی عن جملة الوقایع   اخباره صحاح انواره صریحة   اذ تم قد سالت تاریخه و شا
ان مجمع فقالوا اخباره صحیحة   اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبراست برای ممالک آرای
صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بی غایت اوست عرض مینماید و بر دعائی که متضمن مهر
دعائی تواند بود اختتام کلام را می آراید نظم

جهاندار اهنر پرورا   کرم گستر آصفا سرورا   درین پرده کاه همایون اثر   نداند کسی چون تو قدر هنر

شناسا بکمال سخن هوش تو / نماید گهر لایق گوش تو
ازین پیش از جور چرخ کبود / ریاض سخن را نضارت نبود
نرستی در آن خشک سال ستم / بباغ ثنا گیاه کرم
ز جور سموم غم روزگار / درخت سخن بود بی برگ و بار
که ناگه نسیم عنایت وزید / دلش خرم این بشارت رسید
که از ابر احسانت ای سرفراز / ریاض هنر گشت سرسبز باز
ز اشیا ز آن ابر گوهر نثار / نهال سخن میوه آورد بار
از آن روی اهل هنر شادکام / کشیدند کلک بلاغت نظام
نمودند مدح و ثنایت رقم / ستردند از لوح دل نقش غم
مرا نیز خاطر سخن ساز شد / بر ویم در خرمی باز شد
ز فیض سماوی مدد خواستم / عجب بوستانی بیاراستم
ز گنجینهٔ طبع و بحر ضمیر / بسی داشتم گوهر دلپذیر
کشیدم بگوش دل آگهت / باخلاص کردم نثار رهت
بنام تو کردم کتابی تمام / که نامی بود تا بروز قیام
بنام تو این نامه شد نامور / از آن گشت نامش حبیب السیر
سه قسمت این نامه و هر کدام / چو در حبیبت مشحون بدر کلام
بیاضش منور چو رخسار یار / سوادش معطر چو مشک تتار
حکایات آن بهجت افزا همه / ز ضعف روایت مبرا همه
صحاح روایات آن بی سخن / خبر گفتم از راز نو و کهن
عباراتش از عیب اغلاق دور / مسلسل چو زلف سمن سای حور
سطورش چو خط بتان دلفریب / عذار سخن را فزوده زیب
حروفش ز نور شرف یک بیک / بچشم خرد گشته چون مردمک
معانیش در کسوت مشکفام / درخشنده چون نور اختر شام
چو آید ضمیرت جواهر شناس / ز رایت کند مهر نور اقتباس
بود ظاهر از بخت فرخ اثر / بمعیار طبعت عیار هنر
چه حاجت که من خودستائی کنم / باوصاف او مشکسائی کنم
کنون ای عطابخش حاتم شیم / چنان می‌سزد کز کمال کرم
مرا از اهل دنیا کنی بی نیاز / ز بهم کسوتانم دهی امتیاز
بسی وقت از بخت نا اعتماد / نبوده بدست سخندان مراد
چو یابم بتحسین تو اختصاص / سرافراز گردم باحسان خاص
شوم بر سمند سعادت سوار / کشم بختی چنین در زر بار
بهر چیز باشد مرا دسترس / دگر احتیاجم نماند بکس
درین باب زین بیشتر قیل و قال / نباشد ز آداب اهل کمال
از آن رو که بی گفتگوی هزار / بود روح پرور نسیم بهار
چو فیض سحابست میلش اجتناب / شود دایم ازوی چمن کامیاب
برآید چو خورشید تابان بلند / ز نورش جهانی شود بهره مند
پسندیده باشد بنزد کرام / که یابد سخن بر دعا اختتام
الهی بحق رسولی که بود / دلش کان احسان کفش بحر جود
باعزاز شاه ولایت نژاد / بزهرا و سبطین زین العباد
باولاد و احفاد آل عبا / نجوم درخشان اوج هدا
که پیوسته این آصف سرفراز / باقبال بادا ز عزت نواز
سرش باد از تاج عزت بلند / ز نور شرف خاطرش بهره مند
زمان تا زمان دولتش شاد باد / ز آصف بانصاف ویش باد
باقبال و فتح و ظفر شادکام / بکام دل در دار دنیا مدام
خدایا که این نامهٔ دلفریب / که از نام این نامه یافت زیب
بانظار تحسین اهل سخن / که هستند واقف ز راز کهن
همیشه بفضل تو منظور باد / عیوبش ز چشم کسان دور باد
مرا هم که خون جگر خورده ام / که این روضه را در بر آورده ام
مکن از عطایای خود نا امید / بعفو از خطایا کرم کن نوید
برآور گل معرفت ز گلم / منور کن از نور عرفان دلم
بارقام اسلام ده اختتام / کتاب بقای مرا والسلام

تمام شد خاتمهٔ حبیب السیر

مجملی از حالات مؤلف که از کتب تاریخ باستنباط رسید بجهة اطلاع ناظران سخندان مرقوم گردید

احوال مؤلف کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر میرزا غیاث الدین بن میرزا همام الدین طاب ثراه و جعل الجنة مثواه آنچه از کتب تاریخ که از آنجمله است صبح صادق تألیف شیخ محمد صادق ابن شیخ محمد صالح اصفهانی و تحفهٔ سامی تألیف سام میرزا ابن شاه اسمعیل الحسینی الصفوی

و تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندوشاه استرابادی و منتخب التواریخ عبد القادر بداونی مستنبط شده بدین موجب است که مؤلف مبرور نبیرهٔ دختری
امیر خواند مورخ است که مؤلف روضة الصفا است و شیرازی الاصل بوده و در هرات نشو و نما یافته و از زمرهٔ ابناء و ندماء روزگار بفراغت
میگذرانیده و در علم انشا و فصاحت گوی مسابقت از امثال و اقران میربوده بخصوص در تاریخ نویسی سرآمد ابناء زمان و اعجوبهٔ دوران
بوده و در این فن شبیه و نظیر نداشته و از جملهٔ منشآت بلاغت سمات آن فاضل پسندیده صفات خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب التاریخ
و صحائف و مکارم الاخلاق و مآثر الملوک و دستور الوزرا است و دیگر نسخ فواید انتما نیز در سلک نظام انتظام داده اما شروع در تحریر
این تألیف منیف فی شهور سنهٔ سبع و عشرین و تسعمائه نمود و در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمائه جلد سوم آن را با تمام رسانید و در اواسط شوال سنهٔ ثلث و
ثلثین و تسعمائه از دار السلطنه هرات حمت عن الآفات بجانب قندهار نهضت فرمود و در ایام توطن در آن بلدهٔ محروسه با تمام جلد اول
همت گماشت اما هنوز عدد اجزا از مرتبهٔ احاد تجاوز ننموده بود که بتاریخ عاشر جمادی الثانی سنهٔ اربع و ثلثین و تسعمائه مستعد سفر هندوستان
جنت نشان گردید و در روز شنبه چهارم شهر محرم الحرام سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائه بدار الخلافه اگره که مقر سریر سلطنت مصیر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه
بود در رسید چنانچه در رسالهٔ واقعات بابری که سلطان مغفور بلسان ترکی نوشته و مولانا شیخ زین الدین الخوافی بعبارتی بلیغ ترجمه کرده مسطور است
که در هشتم ربیع الاول سال مذکور در باغ هشت بهشت که بزمی شاهانه ترتیب یافته بود و اعیان اطراف و امراء اکناف حضور داشتند که
خواند امیر مورخ کتاب حبیب السیر و مولانا شهاب الدین معمائی و میر ابراهیم قانونی که از هرات آمده بودند و هر یک در فن خود نظیر و همتا
نداشتند در آن روز بملازمت رسیدند و نوازشات یافته از جملهٔ مقربان گردیدند انتهی کلامه مؤلف مرحوم جلد نخستین را در اثنای سفر بنگاله
با تمام رسانیده و اوقات فرخنده ساعات را در سواد مینو نشان هندوستان بخوبترین وجهی گذرانید تا آنکه در ایام سلطنت نصیر الدین محمد
همایون پادشاه جنت آشیان که حدود برهانپور را تاخته بمندو نزول اجلال فرمود فی شهور سنهٔ اثنی و اربعین و تسعمائه مؤلف مبرور که ملازم
رکاب سعادت انتساب بود بمرض اسهال از جهان گذران رخت بسرای جاودان کشید و برحمت ایزدی مقرون گردید حسب الوصیه
نعش آن مرحوم را بدار الخلافه دهلی نقل نمودند و در جوار مزار فایض الانوار شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و امیر خسرو دفن کردند رحمة الله علیهم



رحمة واسعة کاملة

تمهید

بر ضمیر مهر نظیر مستخبران بدایع احوال و خاطر خطیر مستحضران نوادر اقوال پوشیده و پنهان مباد که چون در این اوان سعادت نشان بواسطهٔ تغییر
دوران و تصریف زمان کتب اخبار اندراس و زبر آثار انطماس یافته و احوال انبیاء عظام و مشایخ کرام و حکماء لازم الاحترام و چگونگی حالات
سلاطین عدالت فرجام و وزراء و حکام عالی مقام که موجب عبرت ناظرین است از خواص و عوام در پردهٔ اندراس مخفی و مستور ماند
بنابر آن از مدتی ممتد مرکوز خاطر فاتر اقل عباد کان حضرت سبحانی محمد حسین خلف مرحوم مغفور حاجی محمد مهدی کاشانی بود که کتاب مستطاب
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر که تألیف مرحوم مبرور میرزا غیاث الدین المدعو بخواند میر بن میرزا همام الدین است و مجلی از حالات
آن سبق ذکر یافت بقالب طبع درآورده و از جلباب خفا بجلوه‌گاه شهود رساند الحق بر دقیق طبعان ساحت مساحت سخن دانی ظاهر
و بر ضمایر روشن ضمیران واقف مواقف نکته دانی باهر است که پای بیان از عروج بمعارج بروج توصیفش قاصر و کلک بیکران از صعود بذروهٔ
سپهر نعوتش مقصر و بی شائبه تجوزی هر سطر و شطرش سپهر بلاغت را ماهیست تابان و بدایع عالم و عالمیان را اختریست درخشان و این مجموعه
محتوی است بر سه جلد و هر جلدی مشتمل است بر چهار جزو که در حقیقت دوازده مجلد است که بروج اثنی عشر حوادث دوران را از بدو ایجاد
آسمان و زمین تا سنهٔ تسعمائه و ثلثین هجریهٔ مقدسهٔ نبویه علیه آلاف التحیه که آثار الملوک و الانبیا مادهٔ تاریخ اتمام تألیف آنست بتفصیل مشتمل است
و تبیین مقال را بتطویل بلاطایل کافل و عبارات دلنشینش مانند طرهٔ محبوبان دلاویز سخنان نمکینش بسان رخسار نیکوان شورانگیز سطوره بدور
و کلماته قلائد النحور و نقاطه خال جمال الحور فکل سطر منه روض الی المنی و کل شطر منه عقد من الدرر و لسان ارباب کمال در توصیف و تعریف آن

این کتاب عدیم المثال بدین مقال گویاست که کتاب مثل روح فی جنان کتاب مثل روح من جنان کتاب ماله فی السمر شبه کتاب ماله
فی الدهر ثانی کتاب یورث القلب ارتیاحا بمنزلة الربیع من الزمان کتاب کله فی الحسن یزری بعقد الدر فی جید الحسان کتاب
خطه یحکی الغوانی یفوح بطیبها فرع الغوانی کتاب بل عباب بل سحاب یروی فیضه روض الامانی ولکن این اراده بسبب عدم اسباب
مطلوبه وکتب صحیحه ونسخ معتبره در پرده اختفا مستور ومحجوب بود تا اینکه در اوایل شهر ربیع الاول سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف اسباب
مایحتاج نحو کان چنانکه باید وشاید فراهم آمد از نسخ متعدده معتبره وحتی جلد سیوم آن که بخط خود مصنف است و در سنه نهصد وسی و دو مرقوم
شده بهم رسید چنانچه این ابیات در آخر آن مرقوم بود که بامر آن سرافرازی که باشد نیامش نامه احسان موشح نظام مملکت آصف پناهی
که رای اوست از خورشید اوضح سمی احمد مرسل که آمد جهان از فیض الفاطش مروح شد از سعی مؤلف این صحایف بسال ظاء ولام وبا مصحح
لهذا الطبع آن همت گماشت وبخط خوب وکاغذ مرغوب وقطع مطلوب مرتب جلدا زانکه عبارت از دوازده جزو است و هر
جزوی بمنزله جلدیست در دو جلد مجلد گردانید وحتی الامکان در تنظیم وتصحیح آن کوشید ومرة بعد اولی وکرة بعد اخری در مقابله وتنقیح
آن سعی بلیغ بتقدیم رسانید واز دوستان جانی وخلان روحانی در تسطیر این امر خطیر که فایده کثیر خواص وعوام در ان متصور است
استعانت جسته کسوت طبع پوشانید وباحسن وجهی بانصرام واختتام انجامید چنانچه بر ضمیر مهر تنویر مطالعه کنندگان این صحیفه
فصاحت بنیان فروغ این معنی خواهد تافت که در توضیح وتلویح حالات سلاطین ووزرا، وحکما وحکام وفضلا وشعرا که مؤلف
مغفور در متن ذکر نموده از تاریخها وتذکرها ودیوانها که در اوان طبع مد نظر احباب بلا ارتیاب بوده بکمال دقت بوقوع رسیده و
در تبیین احوال هر یک آنچه بوضوح پیوسته در حاشیه ثبت شده اما چون تصحیح کتاب مطبوع چنانچه باید وشاید از قوه بفعل نمی آید
و دانندگان فن طبع صدق این سخن را نیکو دانند که در حین طبع ممکن است که پاره از کلمات ونقاط صفحات مطبوع تغییر وتبدیل یابد
لهذا امیدوار است که بزرگان خورده بر خورده ان نگیرند وبنظر انصاف نگرند واگر احیانا خطائی ببینند مضمون السهو والنسیان کالطبیعة
الثانیة للانسان را بخاطر گذرانند وبذیل عفو پوشند وبقلم اصلاح در تصحیح آن کوشند وبانی ومصحح ومحرر ومطبع را بدعای خیر یاد وشاد فرمایند
انتساب این کتاب مستطاب فی اوایل شهر ربیع الاولی سنه احدی وسبعین ومائتین بعد الالف شروع شد و در غره شهر رجب المرجب
سنه ثلاث وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویه مطابق بیست وششم فبروری سنه سبع وخمسین وثمانمائه بعد الالف العیسویه باتمام رسید
در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب لارد الفنستن بهادر در دار الحکومه بمبئی بید الحقیر الفقیر میرزا محمد علی الشیرازی
الشهیر بکشکول در مطبع محمدی باهتمام استاد الماهر سمی آقا محمد کاظم خلف مرحوم مغفور مشهدی محمد رضا شیرازی حلیه طبع پوشید

والحمد لله الذی وفقنا لاتمامه ورزقنا من احسانه وانعامه والصلوة والسلام علی سید الانام
وآله الکرام واصحاب العظام وتابعیه الفخام ما سجی ظلام
وغرد حمام

اشتهار

این کتاب مستطاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر بموجب قانون بیستم سنه ۱۸۴۷ عیسوی در دفتر خبری
گورنمنت سرکار هندوستان رجستر کرده وکسی بدون اجازت اقل بندگان حضرت
سبحانا محمد حسین کاشانی غفر ذنوبه طبع نفرماید

بز
۳۴۰
محمد صدیق کاشغ